

تفسير
الحملك

Ketabton.com
جزء - (7 - 8 - 9)

امين الدين «سعيدى - سعيد افغانى»

(2023 م) - (1402 هـ . ش)

- چاپ چهارم -

فهرست

مضامین سوره های جزء هفتم (7)، هشتم (8) و نهم (9)

تفسیر احمد

چاپ چهارم

شامل سوره های

المائدة، الانعام، و الأعراف

شماره	نام سوره	معانی و محتوی سوره ها	صفحه
	المائدة	وجه تسمیه	
1		سایر نام های سوره المائدة	
2		تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مائده	
3		فضیلت سوره المائدة	
4		ارتباط و مناسبت سوره المائدة با سوره ی نساء	
5		اهداف و مقاصد عمده سوره مائده	
6		احکام تشریحی سوره المائدة	
7		- محتوای سوره مائده	
8		- زمان نزول سوره مائده	
9		- موضوعات آیات (1 الی 2) درباره، وفا به عهد و پیمان، تعدی نکردن، همکاری در مسیر خیر، بزرگداشت شعایر الهی	
10		- موضوعات آیه (3) مبحث خوردنی های حرام، و موضوع اکمال دین	
11		- فقط یک داستان ذی عبرت	
12		- موضوعات آیات (4 الی 5) خطاب به پیامبر(ص) در باره خوردنی های حلال	
13		- موضوعات آیات (6 الی 7) در باره وضوء، غسل و تیمم	
14		- شستن بجلک ها	
15		- وضوء	
16		- وضوء برای نماز	
17		- طریق وضوء پیامبر(ص)	
18		- شستن پاها در وضوء	

19	- برخی از فواید وضوء و غسل
20	- موضوعات آیات (8 الی 11) درباره ادای شهادت عادلانه به مؤمنان، هشدار به غیر مؤمنان، یاد آوری نعمت الهی
21	- موضوعات آیات (12 الی 14) گرفتن پیمان از یهودیان و نصاری و از جمله پیمان شکنی های شان
22	- موضوعات آیات (15 و 16) درباره اهداف اساسی قرآن عظیم الشان
23	- موضوعات آیات (17 الی 19) به ردّ عقاید یهودیان و نصاری
24	- برخی از ادّعا های بی اساس مسیحیان
25	- فاصله زمانی دوران فترت
26	- تحقیق زمان فترت
27	- موضوعات آیات (20 الی 26) موضع گیری یهودیان در برابر موسی علیه السلام
28	- موضوعات آیات (27 الی 32) در باره قصه ی خونبار پسران آدم (ع) و حسد قابیل به هابیل را که مرتکب اولین جرم و گناهی در روی زمین شدند
29	- موضوعات آیات (33 الی 34) در باره مجازات سنگین محاربانی که در زمین فساد و آشوب برپا میکنند و دست به راهزنی (قُطَاع الطَّرِيقِ) می زنند
30	- نظر کوتاه به مبحث قتل نفس
31	- موضوعات آیات (35 الی 37) به مؤمنان دستور پرهیزگاری و انجام اعمال نیکو
32	- موضوعات آیات (38 الی 40) در باره مجازات «السَّارِقِ وَالسَّارِقَةُ»
33	سارق
34	ارزش مال مسروقه
35	- صفات مال مسروقه
36	- موضوعات آیات (41 الی 43) در باره شتاب ورزیدن مُنافقان و یهودیان به سوی کفر پیشگی، موضع گیری یهودیان در برابر احکام تورات
37	- موضوعات آیات (44 الی 47) در باره احکام الهی در تورات و روی گردانیدن یهودیان از آن
38	- موضوعات آیات (48 الی 50) درباره قرآن، احکام و دستورات آن و منزلتش در برابر کتابهای پیشین برحسب زمان

39	- موضوعات آیات (51 الی 53) در باره دوستی با یهود و نصاری و فرجام و نهایت این دوستی
40	- موضوعات آیات (54 الی 56) در مورد کسانی که از دین برگشتگان و موضوع جنگ با آنان
41	- موضوعات آیات (57 الی 63) در باره، نهی از موالات باهمه کفار و علل آن، اعم از ملحدان، مشرکان، آتش پرستان، هنود، بودایی‌ها....
42	- توضیحی مختصری در مورد «قرده»: میمون و «خنازیر»
43	- موضوعات آیات (64 الی 66) بدی‌ها و پلیدیهای درونی یهودان و اینکه راه خوشبختی در هر دو جهان کدام است
44	- موضوعات آیات (67 الی 69) در مورد: پیامبر و تبلیغ دین و مصون ماندنش از گزند مردم
45	- موضوعات آیات (70 الی 75) در باره مسیحیان که عیسی علیه السلام را الله می‌شمارند و طوری تصور دارند که الله در وجود او حلول یافته و با او یکی شده است
46	- موضوعات آیات (76 الی 81) در باره ستیزه گری مسیحیان در خدای عیسی، سرسختی اهل کتاب در تباہکاری
47	- موضوعات آیات (82 الی 86) دشمنی آنان و دوستی مسلمانان را برابر آنان بیان میکند و هشدار میدهد که یهود، دشمن مسلمانان و در این مورد، از مشرکان بدترند
48	- موضوعات آیات (87 الی 88) نیز بیان میدارد که آی مؤمنان لذایذی که حلال و پسند خداست، ترک نکنند و بمتابه رهبانان، کشیشان و دیرنشینان نباشند.
49	- موضوع بحث آیه (89) عبارت است از: قسم و کفاره ی آن
50	- موضوعات آیات (90 الی 93) در باره، شراب و قمار که از جمله نجاست ها می باشد و باید از خوردنی ها و نوشیدنی پاکیزه ها جدا گردد
51	خمر
52	- خطرها و أضرار قمار و شراب
53	- موضوعات آیات (94 الی 96) در باره موضوع شکار هنگام احرام و سزا و فدیهای آن
54	- موضوعات آیه (97) در باره منزلت خانهی خدا، ماه حرام، هدی و قلائد
55	- موضوعات آیات (98 الی 100) مسایل مربوط به

	ترهیب و ترغیب	
56	- موضوعات آیات (101 الی 102) مصلحت حق چنان است که از: مطرح کردن برخی سؤالات بیهوده و فروان منع بعمل آمده تا مبدا بر تکلیف شان بیفزاید، آنگاه از عهده اش بر نیایند	
57	- نصایح امام شافعی در مورد پرسیدن	
58	- موضوعات آیات (103 الی 104) بحث از سرگردانی و سراسیمه گی جاهلیت	
59	- موضوعات آیه (105) فرمان به نیکی و بازداشتن از بدی ها	
60	- موضوعات آیات (106 الی 108) در باره شرط وصیت پیش از مرگ در حضر و سفر	
61	- موضوعات آیات (109 الی 111) در باره سؤال کردن از پیامبران در روز قیامت در مورد دعوتشان و معجزات عیسی علیه السلام	
62	- موضوعات آیات (112 الی 115) در باره مانده ی آسمانی برای بنی اسرائیل به درخواست حواریان (پاران) عیسی علیه السلام	
63	- موضوعات آیات (116 الی 120) در مورد رهایی عیسی علیه السلام از ادعاهای باطل نصارا (نصرانیان، مسیحیان، عیسویان)	
	وجه تسمیه	الأنعام
1	معنی أنعام	
2	مفهوم کلی سوره أنعام	
3	فضیلت سوره أنعام	
4	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف	
5	ارتباط و مناسبت سوره أنعام با سوره ی مانده	
6	چگونگی فرود آمدن و نزول سوره أنعام	
7	سایر خصوصیات سوره أنعام	
8	زمان نزول سوره أنعام	
9	شان نزول سوره أنعام	
10	دروس حاصله سوره أنعام	
11	تصویری از عقاید و احکام سوره أنعام	
12	احکام فقهی بیان شده در سوره أنعام	
13	محتوای سوره أنعام	

14	فرق خلق و جعل
15	«نور و ظلمات»
16	- موضوعات آیات (1 الی 3) مباحثی در باره دلایل یکتایی الله متعال
17	- موضوعات آیات (4 الی 9) درباره رسالت پیامبران
18	- موضوعات آیات (10 الی 11) دلداری پیامبر صلی الله علیه وسلم اثر بی ادبی و ریشخند آنان
19	- موضوعات آیات (12 الی 16) دلایلی، بر اثبات اصول سه گانه‌ی دین، یعنی، اثبات وجود آفریننده و یکتایی او، اثبات معاد و روز جزا و اثبات پیامبری
20	- موضوعات آیات (17 الی 24) در باره مظاهر قدرت الله، شهادت بر صدقی و درستی رسالت پیامبر، کتمان شهادت و افترای اهل کتاب بر الله
21	- موضوعات آیات (25 الی 26) اعتراف به اعمال ناپسند مشرکان و هکذا ناامیدی آنان در ایمان
22	- موضوعات آیات (27 الی 32) مشرکان در برابر آتش دوزخ، مشرکان در برابر پروردگار در روز قیامت، و حقیقت دنیا
23	- موضوعات آیات (33 الی 35) در باره مجادله کفار و مشرکان مکه و دعوت آنان به دین اسلام و کشمکش و سرکشی های آنان در باره‌ی توحید، پیامبری و معاد
24	- موضوعات آیات (36 الی 37) اشاره به دو دسته مردم: دسته‌ی اول که: با اندیشه و تأمل و درک و فهم عمیق، دلایل قرآن را می‌شنوند و به آن عمل میکنند، اما دسته‌ی دوم، مرده دلانی هستند که راه درک و اندیشه را بر روی خود بسته اند و حقیقت را نمی‌پذیرند.
25	- موضوعات آیات (38 الی 39) موضوع دلایل قدرت و کمال علم خداوند متعال
26	- معاد و حشر، تنها مخصوص انسان‌ها نیست!
27	- اهتمام خاص به حقوق مخلوقات
28	- حیوانات هم دارای شعور‌اند
29	- موضوعات آیات (40 الی 45) پناه بردن به پیشگاه الله متعال، هنگام سختی و تنگدستی
30	- موضوعات آیات (46 الی 49) اثبات قدرت الهی، دلیل بر وجود و یکتایی الله و بیان وظایف پیامبران است که شرک را باطل و تباه گردانیده اند

31	- موضوعات آیات (50 الی 53) تبیین حدود و وظایف پیامبران الهی
32	- موضوعات آیات (54 الی 58) درباره برخی از مظاهر رحمت الهی، موقف پیامبر با مشرکان
33	شروط توبه راستین
34	- موضوعات آیات (59 الی 62) علم بی پایان و قدرت بی مثال الله متعال
35	- امور غیبی
36	- موضوعات آیات (63 الی 67) در مورد مظاهر قدرت و رحمت الهی
37	- موضوعات آیات (68 الی 73) دوری از مجالس تمسخر به آیات قرآن، سزا و مجازات تمسخر کنندگان، مزایای ایمان و زیانهای شرک و بی باوری
38	- موضوعات آیات (74 الی 79) برای اثبات دلیل علیه مشرکان عرب، در ابطال بت پرستی از داستان ابراهیم خلیل الله و پدرش، آزر یاد میکند
39	- مناظره چهار گانه معروف حضرت ابراهیم
40	- موضوعات آیات (80 الی 83) گفتگو و مناظره ابراهیم علیهم السلام و قومش در مورد الله یگانه
41	- موضوعات آیات (84 الی 90) دلایل و براهین، است به ابراهیم (ع) در برابر قومش، و اعطای فرزندی به او که همگی پیامبر بودند
42	- حکمت جمع و تقسیم انبیاء به سه دسته
43	- موضوعات آیات (91 الی 92) به امر نبوت و پیامبری می پردازند
44	- موضوعات آیات (93 و 94) آنان که بر الله متعال دروغ می بندند و مدعی پیامبری اند
45	- موضوعات آیات (95 الی 99) به بیان برخی از دلایل که بر وجود هستی بخش دلالت کند، میپردازد که عبارتند از: آفریدن، حیات بخشیدن، جان گرفتن و تقدیر و تدبیر گردش ستارگان، سیارات و پی در پی آمدن شب و روز و انواع میوه ها و حاصلات مختلف النوع از شکوفه گرفته تا میوه
46	- موضوعات آیات (100 الی 103) بیان هویت برخی از انسانها که: ناروا به ذات پروردگار نموده اند، و جن را شریک الله متعال میدانند و یا برای او دختر و پسر می تراشند
47	- مسئله رؤیت و ملاقات باری تعالی

48	- موضوعات آیات (104 الی 107) بیان دعوت اسلامی و پیامبری و وحی الهی
49	- برخی از شیوه های برخورد با مخالفان
50	- موضوعات آیات (108 الی 110) در باره خودداری از دشنام دادن به معبودهای باطل
51	- آنچه سبب گناه قرار بگیرد آن هم گناه است
52	- موضوعات آیات (111 الی 113) آزار رسانی و سرسختی مشرکان و نا امید شدن از ایمان
53	- موضوعات آیات (114 الی 115) قرآن بر راستی پیامبر (ص) گواهی میدهد. و آشکار ساختن، قسم خوردن های کافران
54	- موضوعات آیات (116 الی 121) در باره عقاید مشرکان و ذبایح آنان
56	- ذبح شرعی
55	- فراموش کردن اسم الله در وقت ذبح
56	- ذبایح اهل کتاب
57	- دلایل حلال بودن ذبایح اهل کتاب
58	- تحریم ذبیحه دست مرتد
59	- تحریم ذبیحه دست مجوس
60	- موضوعات آیات (122 الی 123) بحث در باره مؤمن راه یافته و کافر تیره بخت سخن
61	- مرگ در تعابیر قرآنی
62	- موضوعات آیات (124 الی 128) غرور و مودی گریهای مشرکان و فرجامش، سنت الهی در هستی، دین پایدار
63	- موضوعات آیات (129 الی 132) در باره سرپرستی برخی از ظالمان بر برخی دیگر از خود، نکوهش کافران به خاطر ایمان نیابردنشان
64	- موضوعات آیات (133 الی 135) خداوند متعال هرگز به بندگی و عبادت بندگان نیاز و ضرورتی ندارد و هیچ گاه گناه گنهگاران
65	- مهربانی شیوهی پروردگار با عظمت است
66	- موضوعات آیات (136 الی 140) سفاهت و نادانی مشرکان در مورد احکام دروغین حلال و حرام، کشت و زرع، انواع ثمر، مالداری، حیوانات شیردار و دارایی گوشت حلال، موضوع زنده به گور کردن دختران

67	- انواع کشتن فرزندان	
68	- موضوعات آیات (141 الی 144) در مورد دلایل گویای قدرت پروردگار	
69	- موضوعات آیات (145 الی 147) بیان خوردنیهای حرام، هم برای مسلمانان و هم برای یهود، تنها چهار چیز است: مردار، خون ریخته و روان - به استثنای جگر و (طحال)-گوشت پلید خوک و آن چه نام غیر خدا بر آن برده شود	
70	- «دم مسفوح»	
71	- موضوعات آیات (151 الی 153) بیان اصولی قولی و فعلی محرمات معنوی روحی و اخلاقی و مادی	
72	- تعریف شرک و اقسام آن	
73	- موضوعات آیات (154 الی 158) خبر نزول تورات موسی علیه السلام	
74	- موضوعات آیات (159 الی 160) برحذر داشتن مؤمنان از تفرق و چند دستگی در دین. و این که هر کار نیکی ده برابر و بیشتر پاداش میگیرد اما کار بد به همان اندازه که هست، مجازات دارد	
75	- موضوعات آیات (161 الی 164) دین پایدار و راه راست، همان دین توحیدی ابراهیم است، مسؤلیت هرکس به گردن خود او خواهد بود هدایت، جز از جانب الله نیست و پاداش هر کس درگرو کردار اوست	
76	- موضوعات آیه (165) مردم در زمین، جانشین هم اند تا زندگانی و بقای نسل استمرار داشته باشد	
	الأعراف	نامگذاری سوره
1	مکی بودن و مدنی بودن سوره الاعراف	
2	تعداد آیات کلمات و حروف سوره الاعراف	
3	فضیلت سوره الأعراف	
4	ارتباط سوره الاعراف با سوره انعام	
5	خصوصیت خاصی سوره الاعراف	
6	مهمترین موضوعات مطروحه در این سوره	
7	خلاصه ای از مضامین سوره اعراف	
8	محتوای اساسی سوره الاعراف	
9	اصحاب اعراف چه کسانی اند؟	

10	- موضوعات آیات (1 الی 3) در باره، پیروی از دستورات قرآن عظیم الشان
11	- موضوعات آیات (4 الی 9) در مورد فرجام تکذیب کنندگان پیامبران در دنیا و آخرت
12	- هر کس غیر الله را سرپرست گرفت، منتظر قهر الهی باشد
13	- موضوعات آیات (10 الی 18) در باره نعمتهای الله تعالی بر بنی آدم و ارزش او، طرد شدن شیطان از رحمت حق تعالی
14	«الصَّاعِرِينَ»
15	- موضوعات آیات (19 الی 25) در باره قصه‌ی آدم علیه السلام در بهشت و بیرون رفتنش از آن
16	- رسوایی، کشف حجاب و برهنگی، از اهداف شیطان است
17	- موضوعات آیات (26 الی 27) در باره نعمتها و الطاف لطفها و مهربانی های الهی، حذر از حيله، دروغ، شعبده بازی، مکر و فریب، شیاطین
18	- موضوعات آیات (28 الی 30) در باره مشرکان و تقلید از نیاکان و دلایل بی اساس شان
19	- موضوعات آیات (31 الی 32) در باره مباح بودن زینت ها و خوردنی ها و نوشیدنی های پاکیزه
20	- اساساً اسراف در خوردن و نوشیدن جایز نیست
21	- اعتدال در خوردن و نوشیدن به نفع دین و دنیا است
22	- احکام هشتگانه شرعی فقط در یک آیه
23	- موضوع آیه (33) در باره اصول محرمات
24	- پایان زندگی هر قوم و ملتی
25	- موضوعات آیات (35 الی 39) در باره خطاب به ملل مختلف از زبان پیامبران، سرانجام دروغ گویی، جایگاه بی باوران در سرای آخرت
26	- موضوعات آیات (40 الی 43) هشدار جدی به کافران
27	- رنجشهای اهل جنت با همدیگر، از قلوب آنها اخراج میگردد
28	- موضوعات آیات (44 الی 47) مناظره و گفتگوی میان بهشتیان، دوزخیان و اعرافیان، بعد از اینکه هر یکی از فرقه‌ها در مقام و جایگاه خود، قرار گرفتند
29	- اصحاب اعراف

30	- موضوعات آیات (48 الی 49) در باره مناظره و گفتگو میان اعرافیان و دوزخیان
31	- موضوعات آیات (50 الی 51) در باره گفتگوی دوزخیان و بهشتیان بعد از استقرار هر یک از آنها در منزلگاه خود
32	- موضوعات آیات (52 الی 53) در باره فضیلت قرآن و منفعت و حجیت مطلق آن برای همه‌ی مردم سخن‌می‌گوید و معذرت بی‌پایه‌ی آنانرا باطل می‌شمرد
33	- موضوعات آیات (54 الی 56) در باره ربوبیت و الوهیت، به فریاد خواندن
34	- موضوعات آیات (57 الی 58) در مورد نعمتیهای متعددی الله متعال که بر بندگان ارزانی فرموده، از جمله باریدن برف و باران و روییدن گل و گیاه و درختان
35	- موضوعات آیات (59 الی 64) قصه‌ی نوح علیه السلام
36	- توضیح مختصری بر زندگی نوح علیه السلام
37	- مختصری بر عوامل بت پرستی
38	- حکمت و فلسفه‌ی بعثت و نبوت
39	- خلاصه داستان نوح علیه السلام
40	- تعداد حاملان کشتی نوح
41	- موضوعات آیات (65 الی 72) در باره قصه‌ی هود علیه السلام
42	- مختصری بر زندگانی تاریخی قوم هود
43	عذاب قوم هود
44	- موضوعات آیات (73 الی 79) قصه‌ی حضرت صالح علیه السلام
45	- ثمود
46	- موضوعات آیات (80 الی 84) در باره قصه‌ی لوط علیه السلام
47	- مختصری از زندگی نامه لوط
48	- موضوعات آیات (85 الی 87) قصه شعیب علیه السلام
49	- زندگی نامه مؤجز شعیب علیه السلام
50	- موضوعات آیات (88 الی 93) ادامه‌ی قصه‌ی شعیب علیه السلام و گفتگوی او با سران کفر

51	- موضوعات آیات (94 الی 95) در باره سنت الهی و سرنوشت کافران
52	- موضوعات آیات (96 الی 100) در باره اینکه اگر از در فرمان درآیند، برکات و خیرات آسمان به آنان خواهد رسید، سپس آنان را که نافرمان اند به عذاب سریع در شبانگاه یا روز هنگام، هشدار می دهند.
53	- موضوعات آیات (101 الی 102) عبرت گرفتن از سرگذشت پیشینیان
54	موضوعات آیات (103 الی 116) قصه و سرگذشت موسی علیه السلام و فرعون و فرعونیان
55	- زندگی نامه مختصری موسی علیه السلام
56	- فرعون کیست
57	- سایر معجزات عصای موسی
58	- موضوعات آیات (117 الی 126) ایمان آوردن ساحران به پروردگار، تهدید فرعون ساحران را، پافشاری آنان بر ایمان به الله واحد
59	- موضوعات آیات (127 الی 129) در باره مشوره کردن فرعون بارهبران مملکتی در مورد موسی علیه السلام و پیروانش، و موضوع گفتگوی موسی علیه السلام با قومش
60	- موضوعات آیات (130 الی 133) در مورد مجازات گناهکاران در دنیا، و نشانه های نه گانه
61	- موضوعات آیات (134 الی 137) بخشی دیگر از قصه موسی علیه السلام
62	- موضوعات آیات (138 الی 141) در باره نعمتهای بی دریغ الله متعال به بنی اسرائیل و سرپیچی آنان از فرمان حق
63	- موضوعات آیات (142 الی 145) در باره مناجات موسی علیه السلام، سخن گفتن او با الله، درخواست رؤیت الله، نزول تورات
64	- موضوعات آیات (146 الی 147) در باره علل اصلی کفر، مجازات و تکبیر ورزیدن
65	- موضوعات آیات (148 الی 149) در باره قصه گوساله‌ی سامری
66	- موضوعات آیات (150 الی 151) در باره خشم موسی، نکوهش هارون به خاطر گوساله پرستی قومش

67	- موضوعات آیات (152 الی 154) در باره مجازات ظالمان گوساله پرستی و پذیرش توبه‌ی توبه کاران، پایان داستان گوساله پرستی
68	- سزای برخی از گناهان در همین دنیا هم داده میشود
69	- موضوعات آیات (155 الی 157) در باره برگزیدن موسی علیه السلام هفتاد نفر را برای میعادگاه و راز و نیاز با پروردگار هنگام مشاهده ی زلزله‌ی کوه
70	- خبائث
71	- موضوعات آیات (159 الی 162) نعمت های الهی بر بنی اسرائیل در صحرای تیه، امر به سکونت بنی اسرائیل در آن قریه (بیت المقدس)
72	- تحریف ها در قانون الهی
73	- برخی از نعمتهای اعطا شده الهی بر بنی اسرائیل
74	- موضوعات آیات (163 الی 166) در باره حيله گری قوم یهود در مورد شکار ماهی در روز شنبه و سزای نافرمانان
75	- موضوعات آیات (167 الی 171) درباره برافراشتن سایه‌بان آسای کوه بر بالای سر یهودیان، خوار گشتنشان تا روز قیامت، پراکندگی آنان در زمین و ممتاز بودن صالحان در برابر بدکاران
76	- موضوعات آیات (172 الی 174) در باره گرفتن پیمان عام از عموم بنی آدم
77	- موضوعات آیات (175 الی 177) قصه‌ی بلعم بن باعورا و سایر گمراهان و تکذیب کنندگان
78	- بلعم بن باعورا کیست؟
79	- موضوعات آیات (178 الی 179) در باره راهیایی و گمراهی، صفت دوزخیان
80	- الحاد و کجروی در اسماء الله متعال
81	- موضوعات آیات متبرکه (181 الی 186) در باره موضوعات ذیل هریک: 1- راه یافتگان 2- دروغ پردازان، بحث بعمل آمده است
82	- موضوعات آیه (187) در مورد اینکه روز قیامت کی برپا میگردد
83	- موضوعات آیات (189 الی 193) در مورد یادآوری خلقت اولی، امر به یکتاپرستی، پیروی از قرآن، خود داری از شرک

84	- موضوعات آیات (194 الی 198) در مورد موقعیت بتها، وبت پرستان را که مورد نکوهش قرار گرفته بحث نموده و در ضمن موحدان را از رفتار پست آنان و حقیقت بتان آگاه می سازد
85	- موضوعات آیات (199 الی 202) در موارد مهمی از «اصول اخلاقی اجتماعی»، برخورد با مردم و راه راست و پایدار را بیان میدارد
86	- اصول فضایل و مکارم اخلاق
87	- موضوعات آیات (204 الی 206) در باره گوش فرادادن به قرآن و شیوهی یاد الله
88	- فرق «استماع» و «انصات» چیست؟
89	- لطیفه زیبا در فایده استعاذه
90	- بعضی از فضایل و احکام سجده
91	مکثی بر بعضی از منابع و مأخذها

بسم الله الرحمن الرحيم د « تفسير احمد » د ځانگړنو مهم ټکي

د «تفسير احمد» په ژباړه او تفسير کي تر ډېره بريده هڅه شوي ده چي د سورتونو په ژباړه، تفسير او د موضوعاتو په بيانولو کي له ساده او رواني ژبي کار واخستل شي. په دې تفسير کي د سورتونو تفسير په مستنده توگه يعني قرآن د قرآن له مخي او د رسو الله صلي الله عليه وسلم له نبوي احاديثو څخه گټه اخستل شوي ده؛ ددې ترڅنگ تر ډېره بريده هڅه شوي ده چي په تفسير کي د علماوو او فقهاوو له اختلافي مسايلو څخه ډډه وشي.

په دې تفسير کي هڅه شوي ده چي له ټولو منابعو او علمي حوالو څخه په مستند توگه گټه پورته شي او د کمزور، عجيبو او بي اعتباره احاديثو او حوالو څخه د امکان تر حده مخنيوی وشي. همدارنگه د ټولو روايتونو سرچيني په علمي او اکديکي توگه بنودل شوي دي.

په دې تفسير کي هغو موضوعاتو او مسايلو ته زياته پاملرنه شوي ده چي د ځوان نسل لپاره اړين او حياتي گڼل کيږي، په ځانگړي توگه په بنوونځيو او پوهنتونونو کي د زده کړيالانو لپاره.

د قرآن کریم د آيتونو او د هدايت کونکو پيغامون په تشریح او تفسير کي فرقه يي او مذهبي تعصباتو ته هيڅ ډول پاملرنه نه ده شوي.

- د دې تفسير په ليکلو کي او لوستونکو ته په اسانه بڼه د مفاهيمو د پوهېدلو په موخه تر ډېره بريده هڅه شوي تر څو هغه کلمي جملې او ستونزمن عبارتونه او مفردات چي په مبارکه آيتونو کي راغلي په ساده او روانه ژبه واضح شوي دي.

- لوستونکو ته د مفاهيمو سره د بلدتيا او په اسانه بڼه د پوهېدلو په موخه مخکي له دې چي ترجمه او تفسير پيل شي له اصلي موضوع مخکي د محتوا او تفسير يوه کوچني خلاصه وړاندي شوي ده.

- د مبارکو آيتونو د تفسير په برخه کي په يوه آيي کي راغلي موضوعات په لومړي سر کي ټول راټول شوي او اساسي ټکي او مفاهيم يي په خلاصه بڼه باندې وړاندي شوي دي همدارنگه تر څنگ يي په مبارکه آيتونو کي راغلي پيغام او دا چي د مسلمانانو دنده او مسووليت په دې برخه کي څه دی هغه هم په خلاصه بڼه په کي ځای پر ځای شوي دي سر بېره پر دې د مباحثو او توضيح په برخه کي مي تر ډېره بريده دا هڅه کړي تر څو له هغو نادرو حديثونو او روايتونو څخه چي لوستونکي ورسره اشنا نه دي کار وانخلم تر څو وکولای شم د لوستونکو ذهنونه له مغشوشتيا او بي ځايه اندېښنو له رامنځته کېدلو څخه وساتم.

- په دې بحث کې د آيتونو د نازلېدلو شان او مستندات د معتبرو منابعو کتابونو او رواياتو له مخې ځای پر ځای يې اخذونه بنودل شوي دي او پاتې منابع او اخځليکونه په بشپړه امانتدارۍ سره په اخر سر کې هم راوړل شوي دي.

- د آيتونو په تفسير کې په ځانگړې بڼه د قراني حکاياتو کيسو او داستانونو په تفسير کې تر ډېره دا هڅه شوې چې له ډېر ځيرتيا او دقت څخه کار واخيستل شي ددې له پاره چې خدای مکره د اسراييلينو او نور بې سندو او جعلې تشریحاتو اغېز پرې رانشي او له هغو څخه په بشپړه بڼه امن کې وساتل شي. همدارنگه تر اخري حده پورې دا هڅه شوې تر څو په خلاصه بڼه اصلي مطلب روښانه شي.

- ژباړو او په ځانگړې بڼه د آيتونو د تفسير په برخه کې ځينې موارد په ډېره خلاصه بڼه توضیح شوي دي خو په هغو برخو کې چې د ډېرو توضیحاتو او سپړنو اړتيا ليدل شوې ډېر توضیحات ورکول شوي. په يقينی بڼه چې د قران کریم د صحت والي بنسټيزه مرجع محمد مصطفی صلی الله عليه وسلم ته د هغه نزول دی او د ټولو مسلمانانو د هدايت او لارښوونې له پاره همدا کتاب تر ټول بهترينه مرجع او لارښوود دی خو د دې له پاره چې لوستونکي په هر اړخيزه بڼه د آيتونو په حکمتونو نکتو گټو تفسيرې اسرارو او رازونو د پوهېدلو له پاره د بېلابېل تفصيلونه هم راوړل شوي دي.

- د دې تفسير په ليکنو کې ضروري موخذونه د متن به داخل کې او نور ماخذونه په مجموعي بڼه د همدې (احمد) تفسير په آخره کې په بشپړه توگه ذکر شوي دي.

- د دې تفسير په ليکلو کې هڅه شوې تر څو د آيتونو شمېر، کلماتو شمېر او د مبارکه آيتونو د تورو شمېر له موثوقو منابعو څخه په گټه اخيستني وپېژندل شي.

- په دغه تفسير کې تحليلونه او توضیحات د اهل سنت او جماعت په بنسټ ترسره شوي او تر ډېره دا هڅه شوې تر څو له مذهبي او فرقوي تعصباتو څخه خالي وي.

د دې تفسير ليکنه څېړنه او ترتيب په ۲۰۱۹ م کال د امين الدين (سعیدي - سعید افغاني) له خوا پيل او په جزوي، جزوي بڼه ترتيب شوی دی.

د احمدي تفسير د هېواد له بېلا بېلو پوهانو، عالمانو، د افغانستان علومو اکاډمۍ او پوهنتونونو له خوا د کتنې وروسته د هغه په بېلابېلو برخو باندې يې تقريظونه هم ليکلي دي.

درنو لوستونکو!

قران کریم په خپل ذات کې الهي معجزه او د بشر د لارښوونې کتاب دی. خدای (ج) د خپل عظمت له برکته دا کتاب ټولو مرضونو، شهواتو او زړونو ته شفاء او د تسکين يوه اله گرځولې ده او په مرسته يې علم او يقين تر لاسه کولای شو.

دا يو څرگند حقيقت دی چې هيڅ مسلمان د قران کریم صحت او معجزې اوسېدلو په اړه کوم شک نه لري او خدای (ج) په خپله د دې به اړه په خپل کلام کې گڼې څرگندونې لري، لارښوونې او له بد بختيو څخه د ژغورنې لارې او داسې نور موارد هغه څه دي چې مونږ يې د قرانکریم په بېلابېلو برخو او کيسو کې موندلای شو چې په هغو کې د بشریت له پاره خیر، برکت، لوړه پوهه، حیرانونکي رازونه او داسې نور په کې نغښتي دي.

قران کریم د دنيوي او اخروي ښيگڼو نيکمرغيو او سوکاليو منشه ده. د قرانکریم له لارښوونو عملي کول د حضرت محمد صلی الله عليه وسلم سنت دی.

قران کریم ټولو پخواني پيغمبرانو ته د رالېږل شويو اسماني کتابونو تصدیق کونکی دی. يا الله ته زموږ روح او روان د دې برکتې کتاب په شغلو او پلوشو روڼ او روښانه کړي.

امين يا رب العالمين

د احمد تفسير ليکونکی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة المائدة

جزء - (6 - 7)

سورة مائده دارای 120 آیه و شانزده رکوع و از سورهای مدنی است.

وجه تسمیه:

این سوره، مائده نام دارد؛ زیرا از نزول سُفْرِهِ پُر نعمت از سوی پروردگار به درخواست حواریین از حضرت عیسی علیه السلام حکایت میکند، تا بر صدق و درستی پیامبری وی دلالت نماید و برای آنان نیز عیدی باشد.

بناءً باید گفت که: نام این سوره از کلمه‌ی مائده‌ی مذکور در آیه‌ی 112 «إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» گرفته شده است و همانند اغلب سوره‌های قرآن بامطالب بیان شده در آن رابطه‌ی خاصی ندارد، بلکه فقط به عنوان نشانه‌ی ای برای متمایز کردن سوره از سوره‌های دیگر از آن استفاده شده است.

سایر نام های این سوره:

نام های دیگر این سوره عبارتند از:

- 1 - سورة «عقود» به خاطر اینکه در آیه اول این سوره، لفظ عقود آمده است.
- 2 - «منقذه» است. به روایت حدیث: منقذه؛ یعنی، نجات دهنده‌ی انسان از دست دشمن دین و بشریت.
- 3 - سورة «أخبار»؛ ذکر أخبار (علمای یهود) در آیه چهارم و شصت و سوم این سوره آمده است. (بنقل بصائر نوي التمييز في لطائف كتاب العزيز، ج 1، ص 179).

تعداد آیات، کلمات و حروف سورة مائده:

سورة مائده طوریکه در فوق هم یادآور شدیم دارای صدوبیست آیت، و دارای دوهزار و هشتصد و چهار کلمه، و یازده هزار و نه صد و سی و سه حرف میباشد. ملاحظه: (أقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل این مبحث را میتوانید در سورة فاطر همین تفسیر مطالعه فرمایید).

فضیلت سوره المائده:

از عبد الله بن عمرو ابن عاص روایت شده که گفته است: سوره‌ی مائده در حالی بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد که پیامبر صلی الله علیه وسلم بر راحله سوار بود، و راحله توانایی تحمل او را نداشت، لذا پیامبر صلی الله علیه وسلم پیاده شد. (إمام أحمد آن را روایت کرده است).

ارتباط و مناسبت این سوره با سوره‌ی نساء:

همانندی این دو سوره این است که: هر کدام به چندین عهد و پیمان و قرارداد، احکام عملی در عبادات و حلال و حرام و ستیزه‌گریها و عقاید أهل کتاب، مشرکان و منافقان، اشاره میکند، در سوره‌ی نساء از عقد ازدواج و بحث خانواده، امان و پناه بردن، قسم و وفاداری

به آن و پیمان بستن، و صایا، سپرده ها و امانتها، وکالت و سرپرستی و اجاره، سخن رفتن است.

سر آغاز مائده، فرمان به وفاداری در برابر پیمانها و تعهدها و قراردادهاست. سوره‌ی نساء، زمینه‌ی تحریم شراب را آماده میسازد ولی سورة المائدة تحریم آن را قطعی می کند. غیره و غیره...

اهداف و مقاصد عمده سورة مائده عبارت اند از:

قانون گذاری در جهت تنظیم روابط داخلی مسلمانان با هم دیگر؛ (معاملات) قانون گذاری در جهت رفتار و روابط خارجی مسلمانان با یهودیان و مسیحیان اهل کتاب.

احکام تشریحی سورة مائده:

احکام تشریحی این سورة عبارتند از: پیمانها، عقد ازدواج با زنان کتابی (کتابیات)، وصیت پیش از مرگ، خوراکی های صید و ذبایح، شکار کردن هنگام احرام و فدیهای آن، وضوء، غسل، تیمم، تحریم شراب، قمار، سزا و مجازات بازگشت از دین، حکم دزدی، راهزنی، کفاره‌ی سوگند، قانون جاهلی در مورد «بحیره، سائبه، وصیله، حام»، حکم آنان که از امر حق سرباز میزنند و امثال اینها..

باید یادآور شدکه: سوره‌ی مائده یکی از سوره‌های طولانی است که به اتفاق همه مفسران در مدینه نازل شده است و مانند سایر سوره های مدنی از قبیل سوره‌ی بقره و نساء و انفال، جنبه‌ی تشریح را به تفصیل مورد بررسی قرار داده است، و درکنار آن به مسأله‌ی عقیده و قصه‌های اهل کتاب پرداخته است.

وقتی که این سوره نازل شد پیامبر صلی الله علیه و سلم از حدیبیه بر می گشت. تمام این سوره به احکام شرعی پرداخته است؛ زیرا دولت اسلامی روزهای اولیه‌ی شکل گیری خود را پشت سر میگذاشت و سخت به برنامه‌ی ربانی نیازمند بود که آن را از لغزش مصوون بدارد و راه و برنامه ساختارش را ترسیم نماید.

مفسر أبو میسره میفرماید: سوره‌ی مائده آخرین قسمت از قرآن است که نازل شده و در آن آیه‌ی منسوخ قرار ندارد. (قرطبی 6 / 30) این سوره شامل هجده فریضه می باشد، که در سایر سوره ها نیامده است. آنها عبارتند از:

- 1 - منخنقه: خفه شده.
- 2 - موقوذه: حیوانیکه به ضرب، زخم و مرده باشد.
- 3 - متردیه: از بلندی افتاده، پرت شده.
- 4 - تطیحه: بر اثر ضربه‌ی شاخ حیوانی دیگر مرده.
- 5 - ما أَكَلِ السَّبُعُ: حیوانی که درنده از آن خورده باشد.
- 6 - ما دُبِحَ عَلَي النُّصْبِ: حیوانی که برای بتان و یا به اسم بتان و یا به هر دو؟ قربانی و یا ذبح شده باشد.
- 7 - أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ: آنکه باچوبه های تیر، پیشگویی و قرعه کشی کنید.
- 8 - ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ: حیوانات شکاری که شما آنها را زیر دست خود پرورش کرده اید.
- 9 - طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ: خوراک اهل کتاب.
- 10 - الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ: زنان پاکدامن اهل کتاب.
- 11 - إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ: وقتی برای نماز به پا خاستید.

12 - السَّارِقُ و السَّارِقَةُ: مرد و زن دزد.

13 - لَا تَقْتُلُوا الصَّيِّدَ و أَنْتُمْ حُرْمٌ: در حالیکه در احرام هستید، شکار نه کشید.

14، 15، 16، 17، 18 - مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ.

18 - شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ: هنگامی که یکی از شما را نشانه های مرگ در رسید...» (مائده آیات 103 و 106).

مفسر مشهور جهان اسلام امام قرطبی، فریضه‌ی دیگری بر اینها اضافه کرده است: وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ...: هنگامی که آذان گفته شد و مردم را به نماز میخواندید. (همین سوره آیه: 58).

قابل تذکر است که در قرآن عظیم الشان به جز در این سوره یادی از آذان نشده است؛ و آنچه در سوره‌ی جمعه آمده است، به خود نماز جمعه اختصاص دارد و این آیه، برای تمام نماز های شبانه روزی عام است.

خلاصه، این سوره در بیان اصول مهم در اسلام مفرد است که عبارتند از:

1 - اِکْمَالِ دین و اِیْنِ که دین خدا یکی است؛ هر چند راه و روش و شرایع پیامبران به تناسب احوال و زمان، با هم مختلف باشند.

2 - بیان همگانی بودن بَعَثَتْ و تبلیغ پیامبر و منحصر گشتنش در امر مهم تبلیغ دین.

3 - بر همگان واجب است، درستکار باشند و خود را اصلاح گردانند که اگر در برابر گمراهی بدکاران گمراه، پایداری کنند، زیان نخواهند دید. یکی از راه‌های خود سازی، وفا به پیمان، دوستی با مردمان، همکاری و دستیاری با نیکان، با کسی در گناه و تعدی، همدست و یار نشدن، پرهیز از دوستی با غیر مسلمانان، واجب شمردن شهادت دادگرانه، فیصله و قضاوت به عدل و داد و مساوات و برابری در میان مؤمنان و غیر مؤمنان.

4 - بیان احکام و چگونگی خوراکیها، تحریم شراب، قمار، بتها و قرعه و بخت آزمایی.

5 - واگذاردن مکافات مجازات به الله متعال و این که راستگویی در آخرت، سود میدهد.

و آن سه داستان که به آنها اشاره شد و در واقع درس زندگانی است؛ عبارتند از:

الف: داستان بنی اسرائیل را با حضرت موسی یادآور شده است؛ داستانی که حاکی از تمرد و طغیان آنها بوده و در این گروه حقیر و منحرف (یهود) تجلی می‌یابد که به پیامبر خود گفتند: (تو خدایت بروید بجنگید، ما در اینجا نشسته ایم) و سرگردانی و تباهی که برایشان پیش آمد و مدت چهل سال در سرزمین سرگردان و حیران بودند.

ب: پس از آن داستان پسران آدم را بازگو میکند و بیانگر آن است که نزاع و مبارزه‌ی دایمی بین دو نیروی خیر و شر همیشه وجود دارد و آن را در داستان «قابیل و هابیل» نمایش میدهد، آنجا که قابیل برادر خود را میکشد و این اولین جنایت زشتی بود که بر روی کره خاکی اتفاق افتاد و در آن خون پاک یک بی‌گناه خاک زمین را رنگین و گلگون کرد. در این داستان دو نمونه از طبیعت و سرشت بشر به نمایش گذاشته میشود: نمونه‌ی نفس شرور و گناه پیشه، و نفس پاک و نیک اندیش. (فسولت له نفسه قتل أخیه فقتله فأصبح من الخاسرین).

ج: همچنین در این سوره داستان مائده (سفره غذا) را بازگو کرده است که معجزه‌ی حضرت عیسی بن مریم است و توسط او برای حواریون به وقوع پیوست.

همچنین به مناقشه و مجادله‌ی «یهود و نصاری» در مورد عقاید نادرست و دروغین آنان، پرداخته است، آنان ذریت و اولاد را به خدا نسبت دادند که شایسته‌ی مقام پروردگاری نیست، عهد و پیمان‌های مؤکد را نقض کردند و آن را زیر پا نهادند، تورات و انجیل را تحریف کردند، و به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم کافر شدند. در این سوره به سایر گمراهی‌ها و اباطیل آنان اشاره شده است.

و در نهایت این سوره‌ی مبارک بانیشان دادن موقعیت ترسناک روز حشر خاتمه می‌یابد؛ در روز حشر حضرت مسیح خوانده میشود و به منظور سرزنش نصاری که او را پرستش میکردند خداوند متعال از او میپرسد: (آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را خدا قرار دهی؟ او میگوید: خداوند! پاک و منزّه توای، من چگونه میتوانم چیزی را بگویم که حقیقتش را ندارم؟). چه افتضاح و موقعیت پرهراسی است برای دشمنان خدا! روزی است که در آن موی سفید میگردد و از اضطراب وحشت آن، دل‌ها از جاکنده میشوند! (دل‌ها جمع اند و کنده میشود منفرد اند).

این سوره، به ما درس تازه ای میدهد که از ارزش و اهمیت والایی برخوردار است و به ما میفهماند وقتی قرآن کریم بر دل و وجود مبارک پیامبر اسلام فرود آمد- کم- کم- به جامعه از شرک، جهل و تاریکی و ناامیدی، پراکندگی و دشمنی زدوده شد و سامان یافت، به ارزشها و منشها رسید، دلها آرام گرفت، روابط اجتماعی میان ملل گوناگون برقرار و پایدار گشت و چشمه سار این وحی الهی از مهر و محبت، صفا و صمیمیت، دوستی و مودت، انس و شفقت، جهانی نو ساخت تا انسانها دوباره حیاتی تازه یابند...

این سوره از موضوع های گوناگون و هدف مشترک برخوردار است، تا راه خوب زیستن را بر مبنای برنامه‌ی آفریدگار به مردم نشان دهد و آن را بدون وسوسه و دودلی در پیش گیرند تا به منزل نهایی و مقصد سعادت و نیکبختی برسند و خدا را از خود خشنود گردانند، آنگاه مؤمن و مسلم به سوی بارگاه هستی بخش روی آورند و مزد و پاداش بندگی خود را از او بگیرند. (بنقل از تفسیر فرقان).

از عائشه (رض) روایت شده است که فرمود: «مائده آخرین سوره‌ای است که نازل شد پس آنچه که در آن از حلال می‌یابید؛ حلال بشمارید و آنچه که در آن از حرام می‌یابید؛ حرام بشناسید». بعضی گفته‌اند: مراد عائشه (رض) از سخن فوق این است که: هیچ آیه منسوخه‌ای در این سوره وجود ندارد. اما این عباس (رض) بر آن است که دو آیه در آن منسوخ می‌باشند - که در جای خود بیان خواهیم کرد.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» میفرماید: «در این سوره باموضوعات مختلفی روبرو میشویم اما آنچه که همه آنها را به هم مربوط میسازد، هدف یگانه‌ای است که قرآن کریم برای به ثمر رساندن آن آمده است، این هدف عبارت است از: به وجود آوردن امت، برپاساختن دولت و شیرازه ساختن جامعه‌ای بخصوص، بر اساس عقیده، جهانی‌بینی و ساختاری مخصوص که در آن یگانگی خداوند متعال در ألوهیت، ربوبیت و حاکمیت، اصل و اساس امور است، خداوند که انسان مؤمن، راه و رسم زندگی، نظامنامه‌ها، معیارها و ملاکهای ارزشی خود را فقط از او می‌گیرد...».

محتوای سوره مائده:

سوره‌ی مائده مانند سایر سوره‌های مدنی از قبیل سوره‌ی بقره و نساء و انفال، جنبه تشریح

رأبه تفصیل مورد بررسی قرار داده است، و در کنار آن به مسأله‌ی عقیده و قصه های اهل کتاب پرداخته است.

ابو میسره گفته است: سوره‌ی مائده آخرین قسمت از قرآن است که نازل شده و در آن آیه‌ی منسوخ قرار ندارد. این سوره شامل هجده فریضه می باشد. (قرطبی 30/6).

وقتی که این سوره نازل شد پیامبر صلی الله علیه وسلم از حدیبیه بر میگشت. تمام این سوره به احکام شرعی پرداخته است؛ زیرا دولت اسلامی روزهای اولیه‌ی شکل گیری خود را پشت سر می گذاشت و سخت به برنامه‌ی ربانی نیازمند بود که آن را از لغزش مصون بدارد و راه و برنامه ساختارش را ترسیم نماید.

احکامی که در این سوره مورد بررسی قرار میگیرند به طور مختصر عبارتند از: عقود، ذبایح، شکار، احرام، نکاح زنان کتابی، رده (برگشتن از دین)، طهارت، حدسرت، حدبغی و افساد درسزمین، احکام قمار و شراب، کفاره‌ی قسم، شکار درحال احرام، وصیت به هنگام مرگ، بحیره و سائبه، حکم کسی که عمل به شریعت خدا را رها می کند و... در کنار تشریح، خدای متعال به منظور پند و اندرز، حکایاتی را برای ما بازگو فرموده است.

الف: داستان بنی اسرائیل را با حضرت موسی یادآور شده است؛ داستانی که حاکی از تمرد و طغیان آنها بوده و در این گروه حقیر و منحرف (یهود) تجلی مییابد که به پیامبر خود گفتند: (تو و خدایت بروید بجنگید، ما در اینجا نشستیم) و سرگردانی و تباهی که برایشان پیش آمد و مدت چهل سال در سرزمین سرگردان و حیران بودند.

ب: پس از آن داستان پسران آدم را بازگو میکند و بیانگر آن است که نزاع و مبارزه‌ی دایمی بین دو نیروی خیر و شر همیشه وجود دارد و آن را در داستان «قابیل و هابیل» نمایش میدهد، آنجا که قابیل برادر خود را میکشد و این اولین جنایت زشتی بود که بر روی کره خاکی اتفاق افتاد و در آن خون پاک یک بی گناه خاک زمین را رنگین و گلگون کرد. در این داستان دو نمونه از طبیعت و سرشت بشر به نمایش گذاشته میشود: نمونه‌ی نفس شرور و گناه پیشه، و نفس پاک و نیک اندیش. (فسولت له نفسه قتل أخیه فقتله فأصبح من الخاسرین).

ج: همچنین در این سوره داستان مائده (سفره غذا) را بازگو کرده است که معجزه حضرت عیسی بن مریم است و توسط او برای حواریون به وقوع پیوست.

همچنین به مناقشه و مجادله‌ی «یهود و نصاری» در مورد عقاید نادرست و دروغین آنان، پرداخته است، آنان ذریت و اولاد را به خدا نسبت دادند که شایسته‌ی مقام پروردگاری نیست، عهد و پیمان های مؤکد را نقض کردند و آن را زیر پا نهادند، تورات و انجیل را تحریف کردند، و به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم کافر شدند. در این سوره به سایر گمراهی ها و اباطیل آنان اشاره شده است و در نهایت این سوره‌ی مبارک با نشان دادن موقعیت ترسناک روز حشر خاتمه مییابد؛ در روز حشر حضرت مسیح خوانده میشود و به منظور سرزنش نصاری که او را پرستش میکردند خداوند متعال از او میپرسد: (آیا تو به مردم گفתי من و مادرم را خدا قرار دهید؟ او میگوید: خداوندا! پاک و منزّه توای، من چگونه میتوانم چیزی را بگویم که حقتش را ندارم؟). چه افتضاح و موقعیت پرهراسی است برای دشمنان خدا! روزی است که در آن موی سفید می گردد و از اضطراب وحشت آن، دل ها از جا کنده میشود!

زمان نزول سورة مائده :

از مطالب ذکر شده در سورة مائده چنین بر می آید و روایات نیز آن را تایید میکنند که این سورة مبارکه پس از صلح حدیبیه در اواخر سال ششم و یا اوایل سال هفتم هجری نازل شده است. در ذی القعدةی سال ششم هجری بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم همراه با هزار و چهارصد نفر از مسلمانان به قصد عمره عازم مکه شد، اما کافران قریش در اثر شدت کینه و دشمنی بر خلاف سنت مذهبی دیرینهی عربها راه ایشان را مسدود کردند و پس از کشمکش و گفت و گوی زیاد توافق صورت گرفت که ایشان بتوانند در سال آینده برای عمره به زیارت کعبه تشریف بیاورند. در این هنگام احساس نیاز شد که از یک سو آداب عمره به مسلمانان تعلیم داده شود تا سفر عمره ی سال آینده یک سفری به طور کامل اسلامی باشد و از سوی دیگر به آنان تذکر داده شود که مبادا در پاسخ به ظلم و ستمی که با مسدود کردن راه شان و بازداشتن شان از عمره در حق آنان روا داشته شده است دست به اقدامی مشابه زده و راه کافران را برای عمره ببندند، چرا که بسیاری از قبایل مشرک برای سفر حج و عمره مجبور بودند از مناطق تحت تصرف مسلمانان عبور کنند و مسلمانان میتوانستند همان گونهی آنان را از سفر عمره باز داشته بودند کافران را نیز از سفر به مکه بازدارند. موضوع گفتاری که سورة با آن آغاز شده همین است و در ادامه از آیهی 94 تا 99 باز هم همین مسئله بار دیگر مورد بحث قرار گرفته که نشان دهندهی این امر است که از ابتدای سورة تا آیهی 108 سلسله گفتار ادامه دارد که مطالب و مضامین دیگری که در سورة آمده اند نیز مربوط به آن میباشند.

با توجه به تسلسل گفتار چنین بر می آید که به احتمال زیاد این سورة مشتمل بر یک خطابه است که هم زمان نازل شده است، اما ممکن است که برخی از آیه های آن بعداً به صورت پراکنده نازل شده باشند ولی با توجه به مناسبت موضوع، در جاهای مختلف این سورة در کنار آیه های دیگر آن قرار داده شده باشند، اما در سلسله بیان، در هیچ جایی حتی خلاء اندکی نیز احساس نمیشود که بتوان از آن چنین برداشت کرد که این سورة از چندین خطابه تشکیل یافته است.

شان نزول سورة مائده :

طی عبور از زمان نزول سورة آل عمران و سورة نساء تا رسیدن به زمان نزول سورةی مائده شرایط بسیار تغییر کرده بودند. زمانی بود که ضربهی جنگ احد حتی مناطق هم جوار مدینه را برای مسلمانان خطر آفرین کرده بود، اما اینک زمانی فرا رسیده بود که مسلمانان وجود خود را به عنوان نیرویی غیر قابل شکست در سرزمین عرب به اثبات رسانده و قلمروشان از یک طرف تا نجد و از طرف دوم تا حدود شام و از طرف سوم تا سواحل دریای سرخ و از طرف چهارم تا نزدیک مکه گسترش یافته بود. ضربه ای که در جنگ احد مسلمانان متحمل آن شدند، به جای این که روحیهی آنان را ضعیف کند، برعکس شلاق و بیداری برای عزم و ارادهی شان شد و آنان همانند شیری زخمی بار دیگر برخاستند و تنها در ظرف سه سال نقشهی منطقه را تغییر دادند. به سبب فداکاری ها و تلاش های پیوسته ای آنان قدرت و نیروی همه ی قبایل مخالف تا شعاع دوصدو و پنجاه کیلومتری مدینه در هم شکسته شد.

خطر یهودیان که همواره تهدیدی برای مدینه به شمار میرفت برای همیشه ریشه کن گردید و قدرت یهودیانی که در جاهای دیگری از حجاز زندگی میکردند نیز در هم شکسته شد.

قریش آخرین تلاش خود را برای به زانو در آوردن اسلام در غزوه‌ی خندق انجام داد و در آن به شدت ناموفق شد. اینک همه‌ی عربها باور کردند که اسلام دیگر نیرویی نیست که کسی بتواند آن را از بین ببرد. اکنون اسلام تنها یک عقیده و مسلک نبود که حاکمیتش محدود به قلبها و اندیشه‌ها باشد، بلکه دارای دولتی شده بود که زندگی همه‌ی کسانی را که در محدوده‌ی آن می‌زیستند در عمل فراگرفته بود و مسلمانان این توان را به دست آورده بودند که بدون هیچگونه مانعی طبق عقیده و مسلکی که به آن ایمان آورده بودند زندگی کنند و به هیچ عقیده و مسلک و یا قانونی اجازه‌ی دخالت در محدوده‌ی زندگی خود را ندهند.

علاوه بر این در این چند سال مسلمانان دارای فرهنگی مستقل منطبق بر اصول و دیدگاه‌های اسلامی شده بودند که در همه‌ی امور زندگی با فرهنگ‌های دیگر متفاوت بود. اینک مسلمانان در اخلاق، امور اجتماعی و فرهنگی و در همه‌ی امور دیگر زندگی از غیر مسلمانان متمایز شده بودند. در تمام مناطقی که تحت حاکمیت مسلمانان بود نظام مساجد و نماز جماعت برپا شده و برای هر آبادی و قبیله‌ای امامی تعیین گردیده بود، قوانین مدنی و جزایی اسلام تا حد زیادی با شرح و تفصیل وضع شده و به وسیله‌ی محاکم محلی و منطقوی اجرای احکام میکردند. روش‌های قدیمی داد و ستد ممنوع شده بود و روش‌های اصلاح‌شده‌ی جدید جای آنها را گرفته بودند. ارث و میراث دارای ضابطه‌ی مستقلی شده بود. اجرای قوانین نکاح و طلاق، احکام حجاب شرعی و مجازات‌های زنا و تهمت، زندگی اجتماعی مسلمانان را در قالب خاصی در آورده بود. مسلمانان حتی در نشست و برخاست، گفت و شنود، خوردن و آشامیدن، وضع و قیافه و جزئیات دیگر زندگی شکل مستقلی اختیار کرده بودند. پس از ترسیم زندگی کامل اسلامی به این صورت، کافران از این که مسلمانانی که هم اینک دارای تمدن و فرهنگی مستقل شده بودند، بار دیگر روزی به آنان بپیوندند به طور کامل نا امید شدند.

پیش از صلح حدیبیه بزرگترین مانع که در برابر مسلمانان قرار داشت این بود که آنان درگیر کشمکش پیوسته با کافران قریش بودند که فرصت وسعت دادن دایره‌ی دعوت‌شان را از آنان سلب کرده بود، اما شکست ظاهری و پیروزی واقعی صلح حدیبیه این مانع را پیش روی آنان برداشت. این صلح نه تنها امنیت داخلی مسلمانان را تضمین کرد، بلکه این فرصت نیز برای شان فراهم کرد که دعوت اسلام را در مناطق پیرامون گسترش دهند. این کار را پیامبر صلی الله علیه وسلم با ارسال نامه‌هایی به پادشاهان روم، ایران، مصر و پادشاهان و امرای عرب آغاز کرد و همزمان با آن دعوتگران مسلمان برای فراخواندن بندگان خدا به سوی دین او به اقوام و قبایل مختلف رفتند.

ترجمه و تفسیر سورة المائدة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ
مُحَلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ﴿١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، به پیمانهای و قراردادهای خود (با الله و مردم بستید) وفا کنید، خوردن گوشت) چهار پایان برای شما حلال شده، مگر آنچه حرمت آن بر شما (در آینده) تلاوت میشود. و شکار را در حالت احرام حلال نشمارید، بی گمان الله آنچه را بخواهد [بر پایه علم و حکمتش و بر اساس رعایت مصلحت شما] حکم می کند. (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْفُوا»: وفا کنید، هرچیز را بدون کم و کاست تمام کنید و به کمال برسانید.
«الْعُقُود»: جمع عقد، پیمانها، قراردادهای. «بَهِيمَةُ الْأَنْعَام»: چهارپایان. بَهِيمَةُ: زبان بسته، گنگ، لا یعقل. الأنعام: یعنی، شتر، گاو، گوسفند، بز و امثال آنها مانند: گاو میش، آهو.
«مُحَلِّي» ← «مُحَلِّين»: حلال کنندگان. «حُرْمٌ»: جمع حرام، آنان که در مراسم حج و عمره در احرام اند. (فرقان)

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»: ای کسانی که ایمان آورده اید! به عهد و پیمان که با الله و در بین خود بستید وفادار باشید و هرگز پیمان شکنی نکنید و آنچه را بر آن موافقه می نمائید از قبیل رد و بدل سندها، عقد نکاح، خرید و فروش، اجاره، انواع شرکتها، معاملات، معاهدات انسانی و بین المللی در صورتی که مخالف با شریعت نباشد به صورت کامل اجرا و وفا کنید.

کلمه «بِالْعُقُودِ» دارای «الف و لام» است که شامل همه ی قراردادهای میشود.
«أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ»: یکی از پیمانهای الهی، توجه به احکام حلال و حرام در خوردنی هاست.

«أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»: کلمه «عقود» جمع «عقد» به معنی بستن است و هر معاهده ای که در بین دو نفر با دو گروه منعقد گردد به آن «عهد» گفته میشود. یاهم عقد: لفظی است که شامل هر پیمان و عهدی میشود، خواه بین انسان و خدا باشد یا بین انسان و انسانی دیگر. بنابر این عقود به معنای عهود نیز هست.

مفسر ابن جریر مشهور به جریر طبری (218 - 301 هجری شمسی) که بحیث، امام علم تفسیر در جهان اسلام شهرت دارد، إجماع مفسرین صحابه و تابعین را بر به فهم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»: چنین جمع بندی و نقل فرموده است:

«إمام جصاص»: فرموده عقد یا عهد هر دو یکی است. در عرف ما معاهده، به عملی اطلاق میشود که دو گروه در آینده نسبت به انجام و یا ترک کاری ملزم گردند. و متفقاً بر انجام آن متعهد باشند. بنابر این خلاصه مطلب این است که در معاهدات، داشتن تعهد لازم و ضروری است.

حضرت عبدالله بن عباس میفرماید: منظور معاهداتی است که خداوند با بندگان نسبت به ایمان و اطاعت دارد یا قرار داد هایی که الله تعالی نسبت به احکام حلال و حرام از بندگان گرفته است. ابن اسلم گفته است: عقود عبارت است از شش عقداست: یعنی: پیمان خدا، عقد دوستی، عقد شرکت، عقد بیع، عقد نکاح و عقد قسم. این روایت را مفسر ابن کثیر چنین آورده است).

بعضی از مفسرین مانند مجاهد، ربیع، قتاده و غیره بر این عقیده اند که هدف از معاهدات عهدهایی است که در زمان جاهلیت جهت کمک به یکدیگر بین مردم وجود داشته است چون لفظ قرآن دارد همه معاهدات را در بر میگیرد بنابر این تضاد و اختلافی در گفته های بالا دیده نمی شود.

امام راغب اصفهانی با استفاده از این مطلب میفرماید که لفظ عقود همه معاملات را شامل میشود. وی مراحل ابتدایی عقود را سه قسم می داند:

1 - معاهده بنده با خداوندش مانند عهد ایمان و اطاعت یا عهد پایبندی به احکام حلال و حرام.

2 - معاهده انسان با نفس خودش مانند نذر و یا قسم.

3 - معاهده بین دو شخص یا دو گروه یا دو دولت.

معاهدات بین المللی دولت ها با تفاهم متقابل عهد و میثاق متقابل گروه ها و احزاب و هر نوع معاملات، نکاح، تجارت و شرکت اجاره، هبه و غیره که در میان دو انسان برقرار میشود. چنانچه در تمام معاملات، شرایط جایز و شرعی طی گردد، طبق این آیه التزام به آنها بر طرفین لازم و واجب است. قید جایز به این خاطر آورده شده که تقرر شرط برخلاف شرع یا پذیرفتن آن، برای هیچکسی جایز نیست.

باید متذکر شد که قرآن عظیم الشان، وفای به پیمان حتی با مشرکان را لازم میدانند، «فَأْتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ» (آیه: 4 سوره توبه) (پیمانشان را تا پایان مدتشان نگهدارید (و وفادار باشید)).

مفسران مینویسند که؛ شخصی نزد عبدالله بن مسعود (رض) آمد و به او گفت: به من اندرزی ده! ابن مسعود (رض) فرمود: «چون شنیدی که خداوند متعال میفرماید: «پایبندگان آمو: ای مؤمنان! پس خوب گوش فراده زیرا یا خیری است که حق تعالی به آن امر میکند، یا شری است که از آن نهی می نماید».

بلی! ای مؤمنان! «به عقود وفا کنید» مراد از عقود: عهدها و پیمانهایی است که خداوند متعال در مورد اجرای احکام و قوانین خویش از بندگان گرفته و آن پیمانها را بر ذمه شان لازم گردانیده و ایشان نیز آنها را به گردن گرفته اند و با این سخن خود: «سمعنا و اطعنا: شنیدیم و اطاعت کردیم»، یا مانند آن از تعبیرات، به آن متعهد شده اند چنانکه این عقدها شامل پیمانها و معاهداتی که مؤمنان در میان همدیگر استوار میکنند نیز میشود، از جمله، قراردادهای، معاهدات و معاملاتی که از دوران جاهلیت در میان مردم باقی مانده بود. پس معنای اجمالی آیه کریمه این است: به عهدها و قرار داد هایی که با خدا و خلقش بسته اید وفا کنید.

در حدیث شریف آمده است: «هرحلف و پیمانی که در جاهلیت بود، اسلام جز محکمی بیشتر چیز دیگری بر آن نیفزود اما در اسلام حلفی نیست». گفتنی است که وفا کردن به پیمانهای بجا مانده از دوران جاهلیت، به آن معاهدات و پیمان هایی محدود میشود که در

حوزه تعاون و همیاری بر امور خیر قرار داشته باشد، نه پیمانها و قرارداد های مبتنی بر گناه و تجاوز.

«أَجَلْتُ لَكُمْ بِهَيْمَةَ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ»: و از جمله نعمت های الله متعال بر شما یکی هم این است که برای شما خوردن گوشت «أنعام» است که: مطابق احکام شرعی ذبح شده باشد حلال نموده است.

مفسران مینویسند که: لفظ بهیمه به آن حیواناتی گفته میشود که عادتاً ذیعقل نباشند؛ زیرا که مردم گفتار آنها را عادتاً نمی فهمند و مرادشان مبهم می ماند.

عالم دانشمند امام شعرانی میفرماید: آن طور که عموم مردم تصور کرده اند، حیوانات را به خاطر نداشتن عقل، حیوان نمیگویند؛ زیرا حقیقت بر این امر استوار است که هر حیوان، شجر و حجر دارای عقل و ادراکی است. اما این ادراک دارای درجاتی است که در آنها فرق میکند و چون هیچ کدام دارای شعوری مشابه انسان نیستند. خداوند بشر را به اجرای احکام خداوندیش مکلف گردانیده است نه حیوانات را. خداوند به هر حیوان، درخت و سنگ عقل و ادراکی عطا فرموده، ذکر و تسبیح گفتن خدا توسط آنها بیانگر این مدعاست. چنانکه فرمود در آیه 44 سوره اسراء «وإن من شی الا یسیح بحمده، اگر عقل نمیداشت چطور خالق و مالک خود را میشناخت و تسبیح میگفت؟

«أنعام» جمع نعم است به معنای حیوان اهلی، مانند شتر و گاو، گاو میش، گوسفند و غیره که اقسام آن در سوره انعام هشت نوع بیان شده است.

«أَجَلْتُ لَكُمْ بِهَيْمَةَ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ»: جز آنچه حکمش بر شما خوانده خواهد شد. این جمله استثناء از (بهیمه الانعام) است، یعنی: بر شما چار پایان مذکور حلال گردیده، جز حیوانی که در حال احرام شکار میکنید زیرا شکار خشکی و خوردن از گوشت آن برای شخص محرم (در حال احرام) حرام است، همچنین شکار حرم مکه بر محرم و غیر آن حرام میباشد. مراد از (حرم): کسی است که به حج، یا عمره، یا به هر دو احرام بسته باشد. «غَيْرِ مُحَلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ»: و برای شما مجاز نیست در حالت احرام دست به شکار بزنید؛ زیرا شما در چنین حالی در واقع وارد مرحله اجرای شعائر حج و عمره شدید پس باید مردم، پرندگان و حیوانات از ناحیه شما در امان باشند،

«إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ(1)»: و بدانید که حق تعالی آنچه را بخواهد و اراده کند در خلق خود انجام می دهد و هیچ بازدارنده ای برای حکم او و هیچ مانعی در مقابل قضا و قدرش وجود ندارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه که (1 الی 2) در باره موضوعاتی از قبیلی وفا به عهد و پیمان؛ تعدی نکردن، همکاری در مسیر خیر، بزرگداشت شعایر الهی، مورد بحث قرار گرفته است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا أَمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نِ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، حرمت شعایر (علامات دین الله) و ماه های حرام (ذوالقعدة ذوالحجه و محرم و رجب) و قربانی های قلاده دار و عازمان بیت الله که از پروردگار شان

فضل و رضایت میطلبند؛ حلال نشمارید (به آن بی‌حرمتی نکنید)، و چون از إحرام بیرون آمدید [اگر مایل باشید، می‌توانید] شکار کنید.

کینه و عداوت قومی به علت این که شما را از [ورود به] مسجد الحرام منع کردند و ادارتان نکند که [به آنان] تعدی و تجاوز کنید. و بر نیکی و تقوا با یکدیگر همکاری نمایید و یکدیگر را برگناه و تجاوز همکاری نکنید، و از الله بترسید، چون الله سخت عذاب دهنده است. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تُحِلُّوا»: حلال مکنید. «شَعَائِرَ»: جمع شعیره، آثار و نشانه‌ها. این کلمه به مناسک حج اختصاص دارد. «الشَّهْرَ الْحَرَامَ»: ماه حرام (ذی قعدة، ذی حجه، محرم و رجب). «الْهَدْيِ»: جمع هدیه، ارمغان، ره آورد. از حیوانات که به «حرم» هدیه میشود و به مصرف نیازمندان میرسد. «الْقَلَائِدَ»: جمع قلاده، قربانی‌های گردنبندها، نشانه دار. «الْقَلَائِدَ»: جمع قلاده بوده و به معنی حلقه ای است که از پوست درخت تهیه میگردد و به گردن حیوان قربانی بسته میشود تا مشخص گردد که این حیوان مخصوص قربانی است. «آمِینَ»: جمع آه، قاصدان، راهیان، آهنگ کنندگان. «رضواناً»: خشنودی، خرسندی. «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ»: (جرم): شما را نکشاند، شما را وادار نکند.

«شَتَانٌ»: کینه، دشمنی. «الْبِرَّ»: نیکوکاری، بر، جامع همه‌ی نیکیها و خوبیهاست، به همه‌ی آنچه که شرع به آن دستور داده و قلب به آن آرام گیرد، شامل شود. «اِثْمٌ» به معنی جرات پیدا کردن بر انجام گناهان است، امری که صاحبش را گناهکار میکند و او را در موقعیت حرج قرار میدهد. «وَالْعُدُونَ»: یعنی تجاوز و تعدی به جان و مال و آبروی مردم. پس واجب است که انسان از هر گناه و ستمی دوری بجوید، سپس دیگران را بر ترک آن کمک نماید.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ»: ای ایمان آورندگان! شعائر الله را هتک حرمت نکنید، آنچه را خدای تعالی بر شما در ماه‌های حج یعنی شوال، ذوالقعدة و ذوالحجه حرام نموده حلال نسازید، یعنی با ایجاد مانع میان این شعائر و میان کسانی که میخواهند به بزرگداشت آنها پرداخته و عبادت الله متعال را در آنها به جای آورند. «شعائر»: جمع شعیره؛ عبارت از هر چیزی است که به مثابه شعار و نشانه قرار داده شده باشد اما مراد از آن در اینجا، پاسداشت و رعایت حرمت اماکن اعمال حج؛ اعم از صفا و مروه و غیر آن است. یا مراد از شعائر در اینجا: فرایض و مقدسات الهی است.

مفسر حسن بصري (رح) فرموده است: یعنی از حد شریعتی که برای بندگانش تعیین کرده است تجاوز نکنید. ابن عباس (رض) گفته است: از حد آنچه در حال احرام بر شما حرام کرده است تجاوز نکنید. (قول اول راجح تر است و طبری به خاطر عموم آیه آن را پذیرفته است).

«وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ»: یعنی ماه حرام را حلال نکنید که در آن به جنگ بپردازید، یعنی حرمت ماه‌های چهارگانه حرام را که عبارت‌اند از: ذی‌القعدة، ذی‌الحجه، محرم و رجب، با جنگیدن در آنها و بازداشتن حاجیان و عمره گزاران از بیت الله الحرام، در هم نشکنید و حلال نشمارید.

و آنچه را که به بیت از چهار پایان اهدا شده و حیوانی که بر گردن‌های آنها گردن‌بند هدیه به فقرای حرم آویخته شده است. حلال مگردانید؛ یعنی به آن حیوان و صاحبش متعرض نشوید.

«هدی را» هدی: جمع هدیه، به معنی قربانی‌ای است که به بیت الله الحرام اهدا میشود؛ اعم از شتر، یا گاو، یا گوسفند. پس حق تعالی مؤمنان را نهی میکند از اینکه حرمت حیوانات اهدایی را رعایت نکنند، به اینکه مثلاً آن را از صاحبش بگیرند یا میان هدیه و میان رسیدن آن به بیت الحرام مانع ایجاد کنند.

«وَلَا أَمِينَ النَّبِيَّتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوَاناً»: حج و عمره، راهی برای تحصیل دنیا و آخرت است. بناءً جنگ را با قاصدان بیت الحرام که به قصد حج یا عمره و یا هم سکونت آمده اند، حلال نکنید، و برای شما مجاز نیست تا به آنها آزار و اذیت برسانید و یا با کسانی که به مقصد خانه کعبه در حرکت اند بجنگید، کسانی که میخواهند با انجام اعمال حج و عمره عبادت مولای خویش را بنمایند و از او اطاعت کنند. الله متعال از حمله به آنان یا ایجاد مانع بر سر راه زیارت آنها نهی کرده است؛ چرا که اهل جاهلیت چنین عملی را انجام می دادند.

شان نزول آیه مبارکه :

بناءً به روایتی، در شان نزول آیه مبارکه آمده است که: مشرکان بنابر آیین خود، به حج و عمره می آمدند و قربانی اهدا می کردند، در این میان مسلمانان خواستند تا بر آنها حمله آور شوند، همان بود که آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ...» نازل شد و تجاوز به آنانرا حرام گردانید. اما بعد از آن حق تعالی باین فرموده اش: «فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا» [التوبة: 28].

«مشرکان بعد از این سال، دیگر نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند».، این حکم را منسوخ کرد.

ابن جریر طبری نقل فرموده است: إجماع بر آن است که قتل مشرک- چنانچه به وی امان داده نشده بود، جواز دارد، هر چند قصد بیت الحرام یا بیت المقدس را هم کرده باشد. علماء میفرمایند: حتی اگر مشرک، برگردن یا بازوهای خویش تماماً پوست درختان حرم را هم آویخته باشد، کشته میشود، در صورتیکه پیمان یا امانی از سوی مسلمانان نداشته باشد. ولی جمعی بر آنند که آیه کریمه منسوخ نیست بلکه از محکومات است و حکم آن مربوط به حجاج و زوار مسلمان می باشد. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

«وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا»: ولی هرگاه از احرام بیرون شدید برای شما شکار خشکی که در حالت احرام بر شما حرام بوده حلال است. یعنی در بیرون از سرزمین حرم. پس در صورتیکه در آیه متبرکه از حالت احرام این قدر رعایت بعمل آمده است، که در آن شکار ممنوع میباشد. باید احترام حرمت خود حرم شریف بیشتر از آن باشد؛ یعنی شکار در حرم به محرم و غیر محرم، به همه، حرام شده است؛ چنانکه عمومیت آن از «لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ» مستنبط میگردد.

از زید بن أسلم (رض) در بیان شان نزول روایت شده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم با یارانشان در حدیبیه بودند که مشرکان ایشان را از ورود به حرم بازداشتند و این بر مسلمانان بسیار سخت و ناگوار بود، در این میان، گروهی از مشرکان اهالی مشرق که قصد انجام عمره را داشتند، از راه رسیدند. أصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم موقع را مغنم شمردند گفتند: اینک نوبت ماست، ما نیز اینان را از ورود به حرم باز می داریم چنانکه یارانشان ما را از آن بازداشتند! پس خداوند متعال فرمود:

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمِ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا:

توجه باید داشت که: احساسات دینی، بهانه‌ی ظلم نشود، یعنی کینه، عداوت و کراهتی که نسبت به دشمنانی که شما را از مسجد الحرام منع داشته‌اند نباید شما را بر تجاوز بر آنها وادارد که خدای تعالی ظلم و تجاوز را دوست ندارد اگرچه بر دشمنان هم باشد؛ زیرا دین به خاطر رفتار عادلانه با همه انسان‌ها آمده است اگرچه کافر هم باشند.

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: بی‌عدالتی و تجاوز از حد، حرام است حتی نسبت به دشمنان. فهم قرآن عظیم الشان و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم همین است که: در انتقام نیز باید عدالت را رعایت کنید. بناءً دشمنی‌های دیگران در يك زمان، مجوز ظلم و تجاوز ما در زمانی دیگر نمی شود.

برخی از سلف گفته‌اند: نیکوترین شیوه برخورد با کسی که الله متعال را در مورد تو نافرمانی کرده، این است که: تو حق تعالی را در مورد وی فرمان بری.

پس فقط تعامل به این شیوه است که تحسین برانگیز می باشد.

«وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا»: کینه، عداوت و کراهتی که نسبت به دشمنانی که شما را از مسجد الحرام منع داشته‌اند نباید شما را بر تجاوز بر آنها وادارد که خدای تعالی ظلم و تجاوز را دوست ندارد اگر چه بر دشمنان هم باشد؛ زیرا دین به خاطر رفتار عادلانه با همه انسان‌ها آمده است اگرچه کافر هم باشند.

شان نزول آیه مبارکه :

«وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ»: 387- ابن ابوحاتم از زید بن اسلم روایت کرده است: پیامبر و اصحاب ایشان (در حدیبیه قرار داشتند که مشرکان مانع ورود ایشان به مکه و زیارت کعبه شده بودند، این امر بر مسلمانان دشوار آمد. در همان حال گروهی از مشرکان اهل مشرق به نیت به جا آوردن عمره از کنار مسلمان‌ها گذشتند.

یاران پیغمبر به یکدیگر گفتند: اینها را بر می گردانیم چنانچه یاران ما را بازداشتند. به همین خاطر «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ تا آخر آیه نازل شد. (این مرسل است، طبری 10936 از عبدالرحمن بن زید بن اسلم روایت کرده آن است).

«وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»: قبل از همه باید گفت که: چشم پوشی از خطای دیگران، یکی از راه های تعاون بر نیکی است، طوری که در آیه متبرکه میفرماید: در انجام اعمال نیک و ترک اعمال منکر با یکدیگر همکاری و همیاری داشته باشید معاونت بر خوبی و نیکی شامل معاونت در تمام اموری میشود که به الله و پیامبر صلی الله علیه وسلم آن اعمال را دوست دارند و معاونت بر تقوا پرهیز نمودن از تمام اموری است که الله متعال و پیامبرش صلی الله علیه وسلم حرام نموده‌اند و از این برحذر باشید که تعاون و همکاری شما در راستای گناه و تجاوز باشد.

در صحیح بخاری و مسلم از حضرت انس(رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: أَنْصِرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا، یعنی به برادرت کمک کن چه ظالم باشد و چه مظلوم. صحابه کرام که به رنگ تعالیم قرآن رنگ شده بودند با تحیر پرسیدند که یا رسول الله، ما کمک برادر مظلوم را فهمیدیم اما غرض از کمک به ظالم چیست؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: که او را از ظلم باز داشتن در این تعلیم قرآن کریم «برو تقوی» یعنی نیکی و خدا ترسی را معیار اصلی قرار داده و آبادانی ملیت مسلم را بر این استوار کرده و به تعاون و تناصر بر این دعوت داده و در مقابل این اثم و عدوان را جرم سخت قرار داده و از تعاون بر آن منع فرموده است دو لفظ «برو تقوی» را اختیار فرمود.

به نظر جمهور علماء منظور از «بر» عمل نیک و هدف از تقوی «ترک بدیها و مُنکرات است و کلمه «إثم» به معنی معصیت و گناه مطلق است. خواه در عبادت و یا در حقوق. رسول الله در باره تعاون و کمک به (بر و تقوا) فرموده است: «الدال علی الخیر کفاعله» ثواب شخصی که شخصی را به عمل خیر دلالت دهد مانند کسی است که خود او آن عمل خوب و پسندیده را انجام میدهد. و در صحیح بخاری بیان شده که رسول الله فرمود: هر کسی که مردم را به طرف هدایت و نیکی دعوت دهد هر چند مردم بر دعوت او عمل نیک انجام دهند به اندازه نیکی آنان به او ثواب میرسد. بدون اینکه از ثواب آنان چیزی کاسته شود. و هرکسیکه مردم را به طرف گمراهی و گناه دعوت دهد پس هر چند مردم از دعوت او به گناه مبتلا شوند، برابر گناهان آنان بر او هم گناه عاید میگردد بدون اینکه از گناهان آنان چیزی کاسته شود.

ابن کثیر به روایت طبرانی از رسول الله چنین نقل کرده است که: اگر کسی جهت کمک و مساعدت به ظالم قدم بردارد از اسلام خارج می شود. به این دلیل سلف صالحین از پذیرفتن پست و مقام پادشاهان ظالم دوری جسته اند زیرا فیول چنین مسئولیت ها کمک به ظالم است.

در تفسیر روح المعانی، آیه کریمه «فلن أکون ظهیرا للمجرمین» این حدیث منقول است که رسول کریم فرمود که: روز قیامت نداء می آید که ظالمان و حامیان آنان کجا هستند و پس از آن حتی افرادی که دوات و قلم افراد ظالم را درست کرده بودند باهم درتابوتی آهنی به جهنم انداخته میشوند. بنابر این قرآن و سنت انتشار دادن نیکی، انصاف و همدردی را وظیفه هر فرد دانسته و برای انسداد جرایم و ظلم و جور، تک تک افراد ملت را چنین سپاهیانی قرار داده که در نهان و آشکارا به سبب خوف و ترس از خدا، خود را مجبور به انجام وظیفه بدانند. لذا کارهای صحابه و تابعین در اثر چنین تعلیم و تربیت حکیمانه بوده که دنیا آنرا مشاهده کرده است. (بنقل از معارف القرآن)

بناءً بر ما است که: برای رشد همه جانبه‌ی فضایل باید زمینه‌ها را آماده ساخت و در راه رسیدن به آن هدف، تعاون داشت.

صاحب تفسیر «معارف القرآن» میفرماید: «در این جمله اخیر از این آیه، قرآن کریم در باره یک مسئله اصولی و اساسی که روح کل نظام عالم بوده و صلاح و فلاح و زندگی و بقای انسان به آن بستگی دارد که همان مسأله تعاون و همیاری با یکدیگر است، قضاوت حکیمانه‌ای فرموده است زیرا هر انسان هوشیار و دانایی به این مسأله واقف است که انتظام کامل جهان بر تعاون و همکاری استوار گردیده و هیچ فرد دانشمند، یا ثروتمند و یا قدرتمندی به تنهایی قادر به تهیه لوازم زندگی خویش نمیباشد مثلاً انسان قادر نیست جهت تهیه نان خود از کشت گندم گرفته تا بهره‌گیری از آن و یا جهت آماده کردن لباس از کشت پنبه تا درست شدن پارچه‌های مورد نظر تمام مراحل را به تنهایی طی نماید.

منظور این است که انسان در هر قسمتی از زندگی خویش به همیاری هزارها و شاید صدها هزار انسان دیگر نیازمند است. زیرا نظام کل جهان بر این تعاون متکی است. بااندکی تأمل معلوم میشود، انسان نه تنها در مورد زندگی دنیوی خویش به همیاری و همبستگی دیگران احتیاج دارد بلکه در مرحله مردن تادفن درقبر و حتی بعد از آن به دعای مغفرت و ایصال ثواب بازماندگان محتاج است.

خداوند جل شأنه از حکمت بالغه و قدرت کامله خویش برای این جهان نظام محکمی ساخته، هر انسان را محتاج دیگری قرار داده است. مستمند را به ثروتمند، ثروتمند را جهت انجام کارش به کارگر، تاجر را به مشتری، مشتری را به تاجر، معمار را به آهنگر... محتاج ساخته و همه آنان نیازمند به خداوند هستند. اگر این احتیاج همگانی نمی بود و تعاون تنها بر برتری اخلاقی قرار میداشت چه کسی کار دیگری را انجام میداد؟ عاقبت چنین وضعی مانند سرانجام ارزش‌های اخلاقی موجود در این دنیا می شد. چنانچه این تقسیم کار از طرف سازمان دولتی یا بین المللی‌ای به صورت یک قانون مطرح می‌گردید امروز در سراسر جهان همانند دیگر قانونهای بین المللی که دچار چالش‌اند، با مشکل روبرو میشد. پس این تنها نظام الهی قادر مطلق و حکیم الحکما است که در قلوب مردمان مختلف آرزو و استعداد کارهای گوناگون را پدید آورده تا آنان محور زندگی خویش را بر این شیوه زنجیره‌ای از تعاون قرار دهند.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (2)»: کسانی که قداست شعائر الهی را میشکنند و به بدی‌ها کمک میکنند، باید خود را برای عقاب شدید الهی آماده کنند. از این برحذر باشید که تعاون و همکاری شما در راستای گناه و تجاوز باشد و همواره در همه امورتان الله متعال را مراقبت کنید که او تعالی صاحب قوت و قدرتی است که هرگز مقهور نمیشود. او دارای عذابی است که هیچکس توان تحمل آن را ندارد. این مجازات برای کسی است که به مخالفت امر الله متعال بپردازد و مرتکب منهیات او شود.

بناءً بر هر مؤمن مسلمان است که: به جای حمایت از قبیله، منطقه، نژاد و زبان، باید از «حق» حمایت کرد و به «پر» یاری رساند.

شان نزول آیه 2:

385- این جریر از عکرمة روایت کرده است: حطم بن هند بگری با کاروانش - که حامل مواد غذایی بود - وارد مدینه شد، محموله‌اش را فروخت، به حضور رسول الله (آمد، با ایشان بیعت کرد و اسلام آورد. وقتی که به قصد خروج برگشت، پیامبر به او نگاهی انداخت و به اطرافیان خود گفت: این مرد با سیمای تبهکارانه بامن روبرو شد هنگام رفتن، پشت سرش خیانت و بی‌وفایی را دیدم. حطم هنگامی که به یمامه رسید مرتد شد. و در ذی قعدة [یک سال بعد از صلح حدیبیه که رسول خدا به نیت به جا آوردن عمرة قضاء از مدینه خارج شده بود] (تفسیر روح المعانی، همان منبع، ج 6، ص 54). با کاروانش که حامل مواد غذایی بود، به قصد مکه روان شد. وقتی اصحاب (از این قضیه آگاه شدند، جمعی از مهاجرین و انصار برای یورش بر کاروان او آماده شدند تا اموال او را به غنیمت ببرند. پس آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَجْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ» نازل شد و مسلمانان از آن کار دست کشیدند. (طبری 10962 از عکرمة به قسم مرسل و واحدی 279 از ابن عباس بدون اسناد روایت کرده اند).

خوانندگان گرامی!

در آیه متبرکه (3) درباره موضوعاتی خوردنی‌های حرام، و موضوع اکمال دین، به بحث گرفته شده است.

حَرَمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَالْحَمَّ الْخَنْزِيرِ وَمَا أَهْلَ لَعَبْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَفَةَ وَالْمَوْفُودَةَ وَالْمُتْرَدِيَةَ وَالنَّطِيحَةَ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ وَمَا ذَبَحَ عَلَى النَّصْبِ وَأَنْ

سَتَنْقَسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسُقِ الْيَوْمَ يَيْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ
وَإَخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا
فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣﴾

[خوردن مواد ناپاک که تناسبی با جسم و روح شما ندارند] بر شما حرام شده است [مانند] گوشت حیوان خود مرده (مردار) و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر الله (در وقت ذبح کردن) بر آن یاد شده و خفه شده و به ضرب (چوب و سنگ) مرده و از بلندی افتاده و به شاخ زده شده و (مرده) و آنچه درندگان خورده باشند، مگر آنچه را که (زنده یابید) و ذبح (شرعی) کرده باشید. و (همچنان) آنچه برای بتان ذبح شده‌اند و آنکه با تیرهای فال تعیین قسمت کنید (همه) بر شما حرام شده است. اینها همه فسق است، امروز کفار از (مغلوب ساختن) دین شما ناامید شده‌اند، پس از آنها نترسید، و از من (از الله) بترسید.

امروز دین تان را به شما کامل کردم، و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را برای شما (به عنوان) دین پسندیدم، پس هر که در حال گرسنگی شدید بی آنکه مایل به گناه باشد [به خوردن مُحَرَّمات بیان شده] ناچار شود، [میتواند به اندازه ضرورت از آنها بهره گیرد]؛ یقیناً خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المَيْتَةُ»: مردار. میت و میت هر دو به معنی مرده است، میتة مؤنث میت و در عرف شرع حیوانی است که بدون ذبح شرعی مرده باشد. خواه خود به خود مرده باشد یا با ذبح غیر شرعی.

«لحم»: گوشت. این لفظ 11 بار در قرآن مجید ذکر شده. جمع آن لحم فقط يك بار آمده است.

«ما أَهْلٌ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ»: حیوانی که به نام غیر الله ذبح میشود. «اهل»: اهلال: بلند کردن صدا. بسم الله گفتن را در وقت ذبح حیوان اهلال گویند. مشرکان وقت ذبح حیوانات نام بت‌ها را بر زبان میبردند. الْمُخْنَفَةُ (خَنَق): حیوان خفه‌شده، منخنقه حیوانی است که آنرا خفه کنند. فقط يك بار در قرآن تذکر یافته است. الْمَوْقُودَةُ (وَقْد): به ضرب چوب و امثال آن مرده شود. «المُتَرَدِّيَّة» (رَدِي): برت شده، از بلندی افتاده شده باشد.

النَّطِيحَةَ (نَطَح): حیوانی که به ضرب شاخ کشته شود. إِلَّا مَا دَكَّيْتُمْ: مگر پیش از مردن آنها را ذبح کرده باشید.

«النُّصَبُ»: بت و سنگی است که در عهد جاهلیت آنرا نصب کرده و در پایش حیوان ذبح میکردند. جمع آن «انصاب» است و در «لسان العرب» نیز چنین آمده است.

«النُّصَبُ»: چیز نصب شده، سیصد و شصت سنگ غیر منقوش در اطراف کعبه که مشرکان برای تقرب به بتها قربانی‌های خود را کنار آنها سر می‌بریدند و روی سنگها پهن میکردند، تا مردم آن را بخورند.

«تَسْتَقْسِمُوا»: قسمت خود می‌طلبید، سهم و نصیب خود می‌خواهید.

«الأزلام»: جمع زلم و زلم، تیرهای قرعه؛ اما بدون پر و پیکان. الْأَزْلَامُ: جمع زلم و به معنی نوعی قرعه کشی است. در عهد جاهلیت وقتی یک نفر قصد سفر یا تجارت رامیکرد، قرعه میکشید که به آن «استقسام بالأزلام» گفته میشد؛ یعنی به وسیله‌ی قرعه طلب قسمت و سهم کردن. (البحر 410/3).

«رضیت»: پسندیدم، برگزیدم. «اضْطُرَّ»: ناچار شد. «مَخْمَصَةٌ»: (خَمَص): گرسنگی،

قحطی، مَخْمَصَة گرسنگی؛ چون در موقع گرسنگی شکم جمع میشود و به پشت میچسبد. «مُتْجَانِفٍ»: (جَنَف): متمایل، راغب، علاقه‌مند، انحراف خواه.

تفسیر:

در آیه‌ی قبلی چگونگی تناول و بهره‌گیری از گوشت چهار پایان، حلال به بیان گرفته شد اینک در این آیه مبارکه؛ ده مورد از گوشت‌های حرام را بیان و مورد تشریح قرار میدهد: باید متذکر شد: تحریم موارد که: در این آیه مطرح و به بیان گرفته شده است، در سوره‌های اُنعام و نحل و بقره نیز بیان یافته است. ولی در این آیه، نمونه‌های حکم گوشت‌های مردار توضیح یافته است.

در این هیچ شکی نیست که: دین مقدس اسلام، دینی جامع است و همه‌ی نیازهای و مایحتاج طبیعی و روحی انسان را مورد توجه قرار داده و درمورد نظر صریح به پیروان خویش ارایه داشته است طوره که در آیه مبارکه میفرماید:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ» ای مؤمنان! بدانید که خداوند متعال بر شما خوردن گوشت «الْمَيْتَةُ» مردار یعنی حیوانی که: بدون ذبح شرعی مرده است را حرام نموده (به سبب برخی از مواد زیان بار در درون لاشه، یا به سبب مریضی خود حیوان، یا به علت ماندن خون در بدن، گوشت مردار حرام و نارواست).

و همچنان «الْدَّمُ» خون مسفوح که هنگام ذبح از بدن حیوان بیرون میریزد و معمولاً چیزی درون گوشت باقی نمیماند: «دَمًا مَسْفُوحًا» [انعام: 145] پس، خوردن خون، حرام و برای جسم و دین زیانبار است.

«وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ»: وگوشت خوک اگرچه مطابق شریعت هم ذبح شود، زیرا خوک نجس است. (گوشت خوک): شامل تمام اعضای بدن خوک از: گوشت، چربی، پوست و... میشود و به همین دلیل در آیه میفرماید: «لَحْمُ الْخِنْزِيرِ» نمیفرماید: «الخنزیر»؛ چون تمام اندامش نجس العین است و با ذبح پاک نخواهد شد. (سورة اُنعام آیه: 145) توضیح بیشتر سبب تحریم گوشت خوک. (سوره بقره آیه: 173).

مفسر زمخشری در تفسیر خویش میفرماید: مردم در زمان جاهلیت این محرمات را میخوردند: حیوانی که به مرگ طبیعی می‌مرد و فصد یعنی خون داخل روده هاکه آنرا کباب میکردند و آنرا حرام نمی دانستند. (تفسیر کشاف 468/1). گوشت خوک را ذکر کرده است تا معلوم کند که آن نیز حرام است حتی اگر به روش شرعی هم ذبح شود.

«وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ» در نظام توحیدی، باید ذبح حیوان هم رنگ الهی داشته باشد، و گرنه حرام میشود طوری که میفرماید: و بر شما تمام حیواناتی حرام است که به هنگام ذبح (سر بریدن حیوان نام غیر الله آورده شود).

را بر آن خوانده باشند یا برای غیر خدا ذبح شده باشد. مثلاً برای لات و عزی و یا بنام مسیح، به نام فلانی، یا به نام خدا و فلانی... علت تحریم، تعظیم برای غیر خدا و آوردن نام غیر در ردیف نام الله. پس خوردن چنین گوشتی - به اجماع - حرام است. همچنین موارد زیر بر شما حرام می باشد:

«وَالْمُنْحَقَّةُ» (خفه شده): «و» بر شما حرام شده است گوشت حیوانی که به وسیله‌ی ریسمان و امثال آن خفه شود، مردار محسوب و خوردنش هم چون گوشت مردار، زیان آور است. یعنی بر اثر فعل خود حیوان، یا بر اثر فعل انسان، یابه غیر آن از علل؛ فی‌المثل

ریسمان در گردن آن ببیچد تا بمیرد. یادآور میشویم که اهل جاهلیت گوسفند را خفه می‌کردند و چون می‌مرد آن را می‌خوردند.

«وَالْمَوْقُودَةُ» «و» برشما حرام شده است گوشت حیوانی که (بر اثر ضربه مردار شده باشد): با چوب باشد، یا سنگ کشته شود، یعنی بی آن که ذبح شود.

مردم جاهلی چنین گوشتی رامیخوردند؛ دین مقدس اسلام آن را تحریم کرد.

علت حرمت دو چیز است:

1- کشتن حیوان با شکنجه 2- عدم ذبح شرعی. اما شکاری که صیاد با تیر تیز و با اسلحه‌ی گرم آنرا بکشد و خون از بدن صید روان گردد، هنگام رها کردن تیر، نام الله را بیاورد و پیش از رسیدن شکارچی، مرده باشد، خوردنش جایز است. برای توضیح این مطلب به کتب معتمد فقه مراجعه شود.

در حدیث شریف آمده است که عدی بن حاتم (رض) گفت: یا رسول الله! من شکار را با معراض هدف قرار میدهم و شکارش میکنم. فرمودند: «اگر شکار را با معراض زدی و تیر در بدنش فرورفت، آن را بخور و اگر با پهنا به نشانه اصابت کرد، بدان که آن (وقیذ) است پس آن را نخور». اجماع فقها نیز بر مفاد این حدیث شریف منعقد شده است. (معراض: تیر بی پر و ستبرمیانی است که به پهنا به نشانه برسد، نه به نوک.)

«وَالْمُتْرَدِيَةُ»: «و» برشما حرام شده است گوشت حیوانی که از جایی بلند، چون کوه، به پایین پرت شود، خوردنش حرام است. اگر حیوانی در چاهی افتاد و مُرد، به شرحی که در کتب فقه آمده، گوشت آن به هنگام ضرورت - حرام نیست. (برای توضیح این مطلب به کتب معتمد فقه مراجعه شود.)

«وَالنَّطِيحَةُ»: «و» بر شما حرام شده است گوشت حیوانی که (به ضرب شاخ حیوانی دیگر از پای درآید)، مردار محسوب میشود؛ هر چند شاخ آن حیوان او را خونی کرده و حتی از ذبحگاهش هم خون خارج شده باشد.

«وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ»: «و» برشما حرام شده است گوشت حیوانی که (درنده قسمتی از آن خورده باشد) و بمیرد: یعنی: آنچه راکه درنده نیشداری چون شیر و پلنگ و گرگ یا درنده ای دیگر، مقداری از گوشت حیوانی - چه شکار شده چه غیر آن - بخورد و مردار شود، به اجماع مردار محسوب است و خوردنش جایز نیست؛ هر چند خون از ناحیه‌ی خورده شده، بیرون ریخته شده باشد.

«إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ»: «مگر آنچه» که بعد از این آفت‌ها «ذبح کرده باشید» یعنی: آنچه را که قبل از مُردن آنها به موقع ذبح شرعی کرده باشید و هنوز در آنها آثار و نشانه های حیات باقی مانده باشد به طوری که در هنگام ذبح، از خود اضطراب و عکس‌العمل نشان دهند؛ بر شما حلال اند. گفتنی است که این استثنا بر حیوان خفه کرده و ما بعد آن جاری میشود نه بر ما قبل آن زیرا استثنا از (منخنقه: حیوان خفه کرده) شروع میشود و این مذهب جمهور فقها (امام ابوحنیفه، امام شافعی و امام احمد رحمت الله علیهما جمیعاً) است.

مفسر طبری در تفسیر خویش میفرماید: یعنی جز آنچه با ذبح آنرا پاک نموده اید، ذبحی که خدا آن را طهور (پاک کننده) قرار داده است. (تفسیر طبری 502/9).

«وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ»: و حیوانی که بر سنگ های نصب شده ذبح شده است.

به منظور تعظیم، بزرگداشت و تقرب به بتها در کنار سنگهای ساده‌ی اطراف بت، ذبح شده (باشد). مردم عرب این گوشت را، روی سیصد و شصت سنگ غیر منقوش و ساده پهن می کردند.

«نصب»: جمع نصاب و به معنای سنگهای غیر نقشدار آمده که اینها سوای بُت بود؛ چون بُت‌های سنگی نقش و نگار بخصوصی داشتند. و مورد پرستش قرار میگرفت و بت‌پرستان خون حیوانات ذبح شده را بر آنها می ریختند. امام مجاهد میگوید: «نصب، سنگ‌هایی بود در حوالی مکه که مشرکان حیوانات را بر روی آنها ذبح میکردند».

قتاده فرموده است: «نصب» سنگی است که در عهد جاهلیت مردم آنرا پرستش میکردند، و حیوان را بر آنان قربانی میکردند. پس خدا از آن نهی کرد.

زمخشری گفته است: مشرکین سنگ‌هایی در اطراف بت نصب شده داشتند و حیوان را بر این سنگ‌ها قربانی میکردند و گوشت را بر آنها پهن می نمودند و قطعه قطعه میکردند. بدین ترتیب آنها را تعظیم میکردند و به آنها تقرب میجستند. آنگاه خدا مؤمنان را از چنین عملی نهی کرد.

«وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ»: محرمات دیگر مانند: استقسام به وسیله‌ی آزلام: تیرهای قرعه، تیرهای تعیین قسمت. ابن جریر طبری میفرماید: آزلام سه تکه چوب بود که مردم عرب روی یکی می نوشتند:

«إِفْعَلْ»: کار را دنبال کن، خوب است، روی دومی مینوشتند «لَا تَفْعَلْ»: مکن، بد است و روی سومی چیزی نمی نوشتند. سپس هر سه را زیر و رو میکردند؛ اگر اِفْعَل می آمد، شخص کار را انجام میداد، اگر لَا تَفْعَل می آمد، خودداری میورزید و اگر سومی می آمد، قرعه را از سر می گرفتند... (سومی رأی ممتنع بوده است).

این تیرهای قرعه، خرافات و اوهامی بیش نیست. همچنین «یا نصیب»: شانس، استخاره به دانه های سبزه و أمثال اینها نادرست و خلاف دین است و باید علیه این کارهای شرک آلود جاهلانه، اقدام کرد؛ زیرا همه‌ی اینها نافرمانی خدا و عشق و علاقه به گناه است.

«ذَلِكُمْ فِسْقٌ»: یعنی اشتغال و پرداختن به آن، بیراهه رفتن و سرپیچی از اطاعت خداست؛ زیرا نوعی دخالت در امور غیبی است که به خدای دانا به نهان اختصاص دارد. (این در صورتی است که ضمیر به «استقسام به آزلام» برگردد؛ چرا که او از تمام موارد ذکر شده نزدیکتر است. قول ابن عباس (رض) نیز همین است که راجح است، ولی طبری ضمیر را به محرمات ارجاع میدهد و همه نیز صحیح است). (فسق) در اینجا، شدیدتر از کُفر است.

«الْيَوْمَ يَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ»: امروز امید و طمع کافران از شما قطع شده و از این که شما را به دین خویش برگردانند، ناامید شده‌اند.

قابل تذکر است که این آیه مبارکه؛ در روز عرفه سال دهم هجری در حجة الوداع نازل شد. ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه میگوید: «أهل مکه از این امر که شما مسلمانان به دین‌شان یعنی پرستش بُتان بازگردید، مأیوس شده‌اند».

در حدیث شریف آمده است: «شیطان از اینکه نمازگزاران در جزیره العرب او را پرستش کنند، مأیوس شده است و به این راضی شده که در غیر این از اموری که آن را حقیر می پندارید، مورد اطاعت قرار گیرد...».

«فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ»: از مشرکان بيم و هراسی از اینکه بر شما غلبه کنند، یا دینتان را نابود گردانند به دل راه ندهید، از من بترسید، بطور خالصانه تا شما را همیشه بر آنان نصرت بخشیده و در دنیا و آخرت از آنان برتر گردانم شما را بر آنان چیره کرده و در دنیا و آخرت شما را بر آنان مسلط می کنم.

خداوند متعال در این آیه مبارکه، پس از آن که اعلام می کند که: کافران، از تلاش و به براه انداختن؛ حيله، دروغ، شعبده بازی، فریب، مکر، و تبلیغات سخن بیهوده، برای خاموش کردن نوردین مقدس اسلام و گمراهی مسلمانان، ناامید گشتند؛ به سه بشارت مهم و ارزنده نیز اشاره میکنند:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»: امروز برایتان، حلال، حرام، انواع احکام، اصول عقاید، بنیان تشریح، و قوانین و اصول اجتهاد را - که شما به آن نیازمند و محتاج باشید - تبیین و هر چیزی را در جای خود، روشن و آشکار کردم و هیچ گونه ابهام و شبهه‌ای باقی نمانده و همه‌ی دستورات الهی کامل و بدون کم و کاست است و عقیده و شریعت تکمیل گشت.

اليوم؛ یعنی، امروز: روز عرفه‌ی حجة الوداع، سال دهم هجری و روز جمعه، روز نزول این آیه.

روایت شده است که مردی از یهودیان نزد عمر بن خطاب (رض) آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! شما آیه‌ای را در کتاب خویش میخوانید که اگر بر ما جماعت یهود نازل میشد، قطعاً روز نزول آن را عید می‌گرفتیم. عمر (رض) پرسید: کدام آیه؟ یهودی گفت: آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» عمر (رض) فرمود: «به الله قسم که من به روز وساعتی که این آیه بر رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شد، دانایم و آن ساعت، شبانگاه روز عرفه و روز جمعه بود».

فقط یک داستان ذی عبرت:

در حکایتی آمده است که: یاران «کندی»، آن فیلسوف مشهور به او گفتند: حکیم باشی! مثل این قرآن را برای ما تهیه کن. وی گفت: بسیار خوب، من همانند قسمتی از آن را میسازم. مدتها ناپدید شد، سپس بیرون آمد و گفت: به خدا قسم! نه من میتوانم و نه هیچکس میتواند چنین کاری بکند؛ چرا که من مصحف را بازکردم و سوره‌ی «مائده» آمد، دیدم از وفا داد سخن داده و از عهد شکنی نهی کرده و چیزهای زیادی را حلال نموده و سپس مسایلی را استثنا کرده، آنگاه از قدرت خود خبر داده است و تمام این مطالب را در دو خط بیان کرده و هیچ احدی نمیتواند چنین عملی را انجام دهد مگر در چندین مجلد. (تفسیر قرطبی 31/6).

«وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» و نعمت خود را با راهنمایی کردن شما به استوارترین طریق، بر شما تمام کردم. باکامل ساختن دین، فتح مکه، سرکوب کفار و نا امید کردنشان از غلبه و پیروزی بر شما همان طوری که کامل ساختن نعمت را با این فرموده‌ام به شما وعده داده بودم: «وَلَا يَمُنُّ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ» (سوره البقرة: 150).

«وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»: و در بین ادیان، اسلام را برایتان برگزیدم که دینی مورد رضایت خدا میباشد و غیر آنرا به عنوان دین نمی پذیرد: و در روز قیامت از زیانکاران به شمار میرود. «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (سورة آل عمران/ آیه 85). یعنی همین دینی را که شما امروز برآیند، به عنوان دین پسندیده و آیین برگزیده خویش تا واپسین دم از عمر دنیا برگزیدم.

ابن جریر میفرماید: «رسول الله صلى الله عليه وسلم پس از این تاریخ، فقط هشتاد و یک روز زنده بودند، سپس به سوی رفیق اعلی شتافتند».

قابل تذکر است که: بیان نعمت کامل ساختن دین در سیاق بیان حکم این محرمات، نشان دهنده این حقیقت است که تحریم پلیدی های یاد شده، از کمال این دین می باشد.

«فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (3)»:

قبل از همه باید گفت که: اضطرار غیر اختیاری، مجوز مصرف حرام است، پس انسان نباید به اختیار خود را مضطر کند.

«اضْطُرَّ»: (فعل مجهول است.) طوریکه در آیه مبارکه آمده است: ولی با این حال بر شما اُمت اسلام این رخصت داده شده که هرگاه در چنین زمینه‌هایی دچار مشکل و ضرورت و گرسنگی شدید شوید از چنین خود مرده‌هایی بخورید بشرط آنکه این اکل از روی تلذذ و به اندازه تجاوز از حد رخصت یا به هدف مخالفت از نهی پروردگار نباشد؛ زیرا ضرورت‌ها محظورات را مباح میسازد، چنین رخصت‌هایی از جمله سهولت های دین و شریعت خدا و منهج و روش معتدل و حنیف است و بدانید که حق تعالی خطاها را می بخشد و بر توبه کنندگان رحم می نماید از این روی فضل او واسع و عطایش زیاد است و خدایی جز او نیست.

در ضمن قابل تذکر است که: شرایط بخصوص اضطرار، نباید زمینه ساز گناه و آزاد سازی مطلق شود؛ بلکه باید به همان مقدار رفع اضطرار اکتفا کرد. و توجه باید داشت که: از تسهیلاتی که برای اشخاص مضطر در شرع اسلامی قرار داده می شود، سوء استفاده صورت نگیرد.

مفسر ابن کثیر فرموده است: «فُقُها برآنند که تناول گوشت مردار بر حسب حالات مختلف گاهی واجب، گاهی مُستحب و گاهی مُباح است؛ و وجوب تناول آن در زمانی است که شخص بیم هلاک داشته و چیز دیگری غیر از آن را برای خوردن نیابد». همچنان ابن کثیر میگوید: «در جواز تناول گوشت مردار، این امر شرط نیست که بر شخص سه روز بگذرد و اوغذای حلالی برای خوردن نیابد چنانکه بسیاری از مردم عوام و غیر آنان چنین می‌پندارند بلکه هرگاه که ناچار شد، خوردن آن برایش جایز است». در حدیث شریف به روایت ابن عمر (رض) از رسول الله (ص) آمده است که فرمودند: «قطعاً الله متعال دوست دارد که رخصتهایش عملی گردد، همان‌گونه که از انجام معصیت خود بد می‌برد».

این آیه بنا بر قول مُحققان، آخرین آیه نازل شده قرآن عظیم الشان نیست بلکه آخرین آیه؛ آیه کریمه: «وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ» (سوره البقرة: 281). مییاشد.

شان نزول آیه 3:

388- ابن منده در کتاب «الصحابه» از طریق عبدالله بن جبلة بن حبان بن حجر از پدرش از پدرکلانش حبان روایت کرده است: با رسول الله جایی بودیم و من زیر دیگ گوشت آتش می آفروختم که آیه تحریم گوشت مردار نازل شد. دیگ را برگرداندم و آنچه در آن بود بر زمین ریخت.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قبلی شرح در باره چگونگی گوشتهای حرام، گوشت هائیکه خوردن شان ناپاک، و برای جسم و دین و یا هر دو زیان آور است و استثنا کردن آنچه که خوردنش در وقت ضرورت، و اضطرار جایز خواهد بود؛ اینک در آیات متبرکه (4الی5) هم خطاب

به پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ...» در باره خوردنی های حلال بحث بعمل می آید.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٤﴾

(ای پیغمبر) از تو سؤال میکنند: چه چیزی بر آنان حلال شده؟ بگو: همه پاکیزه‌ها و شکاری که حیوانات شکاری که به آنها شکار کردن را تعلیم داده آید، در حالیکه از احکام تذکیه‌ای که الله به شما آموخته به آنها می آموزید، بر شما حلال شده است؛ بنابر این از آنچه آنان برای شما [گرفته اند و] نگاه داشته اند بخورید، (و لیکن) نام الله را (در وقت فرستادن حیوان شکاری) بر آن یاد کنید، و از الله بترسید، بی‌گمان الله زود حساب گیرنده است. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«الطَّيِّبَاتُ»: پاکیزه‌ها. «الْجَوَارِحِ»: جمع جارحه، حیوانات و پرندگان شکاری، جارحه از جرح به معنای کسب است. در سوره‌ی انعام آیه‌ی 60 میفرماید: «وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ»: آنچه را در روز به دست آورده آید، می داند. «مُكَلَّبِينَ»: (کَلَبَ): تعلیم دهندگان و مربیان سگهای شکاری و غیره. «مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ»: از آن چه که الله از روش صید شما را یاد داده است. «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ»: از شکاری بخورید که حیوان تعلیم یافته برای شما شکار کرده و نگه میدارد و از آن چیزی نمیخورد. اگر خورد، دیگر خوردن آن شکار، حرام است. «أَمْسَكْنَ»: نگهداشتند.

تفسیر:

«يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ»: از شما ای محمد! مردم درباره‌ی آنچه الله متعال چه نوع طعام و خوراکی برایشان حلال است؟ می پرسند.

«قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ»: به آنها بگو خداوند متعال هر پدیده‌ی خوب را که نفع دارد و ضرر آلود و پلید نیست بر شما حلال نموده بلی! این پاکیزه‌ها، شامل همه چیزهایی میشود که حکم تحریم آنها در کتاب الله، یا سنت پیامبرش، یا إجماع اُمت، یا قیاس اثبات نشده است. و بر شما همه‌ی آنچه دل و طبیعت سالم از آن بد برد مانند؛ خوک، سگ و موش حرام ساخته است.

برخی از مفسران (طیبیات) را به حیوانات ذبح شده‌ای که به هنگام ذبح آنها نام الله برده میشود، تفسیر کرده‌اند.

پیامبر صلی الله علیه والسلام به این منظور آمده تا پاکیزه‌ها را که به جسم فایده دارد و به عقل ضرر ندارد و موجب اِتلاف زندگی نیز نمی شود مباح و پلیدی‌هایی را که دل از آن بد می برد حرام کند.

«وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ»: یعنی صیدی که توسط حیوان تعلیم یافته (سگ و اُمثال آن) شکار می شود، برایتان حلال است.

همچنان به آنها بگو برای شما تمام شکار حیوانات تعلیم یافته و آموزش دیده مانند: سگ شکار، شاهین و باز و اُمثال آن مجاز است. حیوان شکارچی آموزش دیده حیوانی است که هرگاه او را به سوی شکار بفرستید برود و هرگاه باز دارید نرود و از شکار نیز چیزی نخورد ولی هرگاه چنین حیوانی را به شکار میفرستید باید که نام الله را بگوئید.

«مُكَلَّبِينَ»: یعنی سگ تعلیم یافته برای شکار در اینکه سگ‌ها باید آموزش دیده باشند نشانه فضل و جایگاه بلند علم و دانش است تاجایی که الله تعالی شکار سگ‌های آموزش دیده را حلال نموده و شکار سگ‌های غیر آموزش دیده را حرام نموده است. زمخشری گفته است: مکلب یعنی تربیت و پرورش دهنده‌ی حیوانات شکاری. از کلب (سگ) مشتق است؛ چون بیشتر سگ مورد تربیت و تعلیم قرار می‌گیرد (تفسیر کشاف 471/1).

مفسر قرطبی می‌فرماید: «اگر سگ از شکاری که آن را صید میکند چیزی نخورد و در شکار از زخم یا نیش خود اثری بجا گذاشت و مسلمان شکارچی در هنگام فرستادن آن به شکار نام الله متعال را بر آن برد، قطعاً شکار آن درست است و بی هیچ خلاfi خورده می‌شود».

«تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ»: راه و روش و کیفیت گرفتن شکار را به آنها می‌آموزید، که این عمل بخشی از یاد داده‌های خدا به انسان است.

نشانه شکاری بودن حرفه‌ای سگ بعد از آموزش دادن آن این است که: صید را به طور مکرر و حداقل تا سه بار متوالی بگیرد و از آن صید چیزی هم نخورد. «پس» اگر حیوانات شکاری با این شرایط برای شما شکار کردند. «تفسیر انوار القرآن» «فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ»: اگر شکار را بگیرند و از آن نخورند، برای شما حلال است از آن بخورید. اما اگر از آن شکار بخورند، خوردن آن برایتان حلال نیست؛ این دلیل بر آن است که صید را برای خود شکار کرده و برای خود نگهداشته اند پس خوردن آن برای شما حلال نیست.

و دلیل آن از حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وسلم که در خطاب به عدی بن حاتم نیز دلیل بر حرمت آن است: «چون سگ دست آموز خویش را به شکار فرستادی و نام الله را بر آن بردی، از آنچه برای تو می‌گیرد و نگه‌میدارد بخور ولی اگر خودش از آن صید خورد، تو دیگر از آن نخور زیرا از آن بیم دارم که آن را فقط برای خودش نگهداشته باشد». ولی برخی از فقها بدین عقیده اند که: اگر پرنده شکاری از شکار خویش خورد، خوردن آن، شکار را حرام نمی‌گرداند زیرا صرف انس گرفتن پرنده شکاری به صاحبش و برگشتن وی نزدش همراه با شکار، نشانه آموزش دیدگی وی است.

نشانه‌ی تعلیم یافتگی این است که وقتی آنرا رها کنی شکار را دنبال کند، و اگر آن را مانع شوی و باز بخوانی شکار را تعقیب نکند و برگردد، و نیز شکار را بگیرد و از آن نخورد، و در موقع رها کردن نام خدا را ببرد. شرط و صحت خوردن از حیوان صید شده که به وسیله‌ی سگ تعلیم یافته شکار می‌شود، این چهار شرط است.

مفسر قرطبی می‌فرماید: «اگر سگ از شکاری که آن را صید میکند چیزی نخورد و در شکار از زخم یا نیش خود اثری بجا گذاشت و مسلمان شکارچی در هنگام فرستادن آن به شکار نام الله را بر آن برد، قطعاً شکار آن درست است و بی هیچ خلاfi خورده می‌شود». «وَأَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ»: یعنی هنگام رها کردنش نام خدا را ببرید. یعنی: بر حیوان شکاری در هنگام فرستادن آن به شکار، نام الله را ببرید و اگر صیاد نام الله متعال را بر آن نبرد، آن شکار در نزد جمهور فقهاء بجز شافعی حلال نیست، مگر اینکه نام الله را به فراموشی ترک کرده باشد. و اگر صیاد شکار را درحالی دریافت که صید دارای حیات یقینی بود، باید آن را ذبح کند و نام الله متعال را بر آن ببرد. گفتنی است که صید تیر نیز همانند صید

حیوان است و چنانکه در حدیث شریف آمده است، باید در هنگام شلیک کردن تیر به سوی صید، نام الله برده شود.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: جانوری که بواسطه سگ شکاری یا باز و غیره شکار شود، به شرایط ذیل حلال است:

1 - حیوان شکاری باید تعلیم یافته باشد؛

2 - به شکار فرستاده شده باشد؛

3 - حیوان شکاری را به طریقی تعلیم داده باشند که از طرف شریعت معتبر است، یعنی سگ راطوری تعلیم دهند که شکار را بگیرد و نخورد، و باز چنان آموخته باشد که هر وقتکه صاحبش او را آواز دهد فوراً برگردد. و در صورتی که سگ شکار خود را خودش بخورد، و باز به آواز برنگردد، معلوم است که چون تحت امر او نیست، پس شکار را هم برای صاحب خود نگرفته.

4 - هنگام فرستادن حیوان شکاری نام الله را بر زبان رانند، یعنی «بسم الله» گفته بفرستند. نص قرآنی همین چهار شرط را تصریح فرموده است؛ شرط پنجم که نزد حضرت امام ابو حنیفه (رح) معتبر است، آنست که باید حیوان شکاری حتماً شکار را چنان زخم زند که خونش جاری شود. به این طریق، کلمه «جوارح» به اعتبار ماده «جرح» مشعر است، هرگاه يك شرط از شرایط مذکوره مفقود باشد، شکاری را که جانور شکاری کشته حرام است، جز در صورتی که نمرده باشد، و ذبح کرده شود؛ به حکم آیت «وَمَا أَكَلِ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ» حلال است.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ(4)»: توجه به معاد و حسابرسی سریع الهی، یکی از انگیزه‌های تقواست. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: و بر شماست تا تقوای الله را در همه امور و شئون زندگی خود رعایت نموده همواره او امرش را اطاعت و از نواهی‌اش اجتناب کنید که او تعالی به زودی همه را محاسبه می کند و عذاب او دردناک و برای عصیان‌گران است و ثوابش عظیم و برای اطاعت کنندگان میباشد، در ضمن باید گفت: انسان چون عموماً به لذت دنیوی منهنج (مصروف و سرکار داشت) وقتی که به شکار و دیگر مشاغل مشغول میشود، از الله و آخرت غافل میگردد؛ ازین رو، تنبیه ضرور بود که خدا را فراموش نکنید، و به خاطر داشته باشید که روز قیامت چندان دور نیست؛ از موازنه سپاس و دقائق عمر عزیز يك يك حساب گرفته می شود.

یادداشت:

هرگاه شکارچی قصد شکار کرد باید این چهار شرط را فراموش نکند؛ اگر نه شکاری که می کند، حرام است:

الف: حیوان شکاری باید مستقیماً قصد شکار کند،

ب: در اختیار امر و نهی شکارچی باشد،

ج: شکار را سالم و دست نخورده به صیاد برساند،

د: شکارچی نیز در هنگام رها کردن جاندار شکاری - یا رها کردن تیر از اسلحه‌ی شکاری - نام الله را به یاد آورد که به منزله‌ی ذبح به شمار می آید.

یعنی؛ قصد بهره‌ی درست از نعمتهای خدا را داشته باشد. (بنقل تفسیر فرقان) قابل توجه اینکه: سؤال مسلمانان درباره‌ی خوراکی‌ها در این آیه، نشانگر این است که از حالات روحی و الایی برخوردار و در جستجوی پاکیزه‌ها و گریزان از پلیدیها بودند و دل و

درونشان به سوی حق و حقگرای بی به حرکت در آمده بود و میخواستند راه و رسم غلط جاهلی - به کلی - نابود و فراموش گردد و کسی در عمل آن را به کار نیندند.

شان نزول آیه 4:

389- طبرانی، حاکم، بیهقی و غیر اینها از ابو رافع (روایت کرده اند: جبرئیل امین نزد سرور کائنات آمد و اجازه دخول خواست، پیامبر اجازه داد، ولی او دیر کرد. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم ردای (پتو) خویش را بر دوش انداخت و به سوی او رفت و جبرئیل امین هنوز به در خانه ایستاده بود.

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: به تو اجازه دخول دادم. جبرئیل گفت: بلی، لیکن ما به خانه‌ای که در آن تصویر و یا سگ باشد هرگز داخل نمیشویم، مسلمین جستجو کردند و در یکی از خانه‌ها چوچه سگی یافتند. آنگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم به ابو رافع دستور داد که در مدینه حتی یک سگ را هم زنده نگذارد. پس تعدادی از مردم به حضور نبی کریم آمدند و گفتند: ای فرستاده الله چه چیز از این گروه حیواناتی که دستور کشتارشان را داده‌ای بر ما حلال است، در جواب آنها آیه «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ» نازل شد.

390- ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: رسول الله ابو رافع (رض) را بابت کشتار سگ‌ها فرستاد و او نزدیک عوالی رسیده بود که عاصم بن عدی، سعد بن خيثمه و عویمر بن ساعده نزد پیامبر رسیدند و گفتند: ای رسول الله! به ما چه چیز حلال است؟ بنابر این، آیه «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ...» نازل شد (طبری 11138 به قسم مرسل روایت کرده است).

391- و از محمد بن کعب قرظی روایت کرده است: هنگامی که رسول الله دستور قتل سگ‌ها را صادر کرد. مسلمانان گفتند: چه چیز از این حیوانات به ما حلال است، پس این آیه نازل گردید (طبری 11139 به قسم مرسل روایت کرده است).

392- و از طریق شعبی روایت کرده است: عدی بن حاتم طائی گفت: مردی نزد پیامبر (ص) آمد و از شکار سگ‌ها پرسید، پیامبر نداشت که به او چه بگوید. تا این که آیه «تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ» نازل شد. (طبری 11161 از شعبی به قسم مرسل روایت کرده است).

393- ابن ابو حاتم از سعید بن جبیر روایت کرده است: عدی بن حاتم و زید بن مهلهل طائی (رض) از رسول الله (پرسیدند، ما طایفه‌ای هستیم که با سگ‌ها و بازهای شکاری به شکار میرویم و سگان خانواده ذریح (خانواده شترها منسوب به شتر) و گاو وحشی، گوره خر و آهو شکار میکنند. اینک ایزد تعالی خوردن مردار را بر مسلمین حرام کرده، پس چه چیز بر ما حلال است؟ به این سبب «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ» نازل شد.

«وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ»: و شکاری که پرندگان و حیوانات شکارگر را صید میکنند برایتان حلال است. این آیه بر چند چیز دلالت می نماید:

اول: لطف و مهربانی خدا نسبت به بندگان که راه‌های حلال را برای آنان گسترده است و حیواناتی را که سر نبریده‌اند بلکه پرندگان و حیوانات شکاری آنها را شکار کرده‌اند برای آنان حلال نموده است. منظور از «جوارح» سگ‌های شکاری و شاهین و دیگر حیواناتی است که با چنگال و دندان شکار می‌کنند.

دوم: شرط است که حیوان شکاری تعلیم یافته باشد، به طوری که در عرف تعلیم شمرده شود، به این صورت که هرگاه بخواد حیوان را به حرکت درآورد و رها کند، حرکت

نماید، و هرگاه بخواهد آن را از شکار باز دارد با صدای او باز گردد. و هرگاه حیوانی را گرفت آن را نخورد. بنابر این فرمود: «تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» از صیدی که به خاطر شما گرفته و نگهداشته‌اند، بخورید. و چنانچه حیوان شکاری بخشی از آن صید را بخورد، معلوم نیست که بقیه آخر را برای صاحبش نگاه بدارد، زیرا احتمال دارد که درصدد خوردن نصف باقیمانده هم باشد.

سوم: شرط است که سگ یا پرنده شکاری و امثال آن، شکار را زخمی کرده باشد. به دلیل این‌که فرموده است: «مِنَ الْجَوَارِحِ» و قبلاً گفتیم که حیوان خفه شده حرام است. پس اگر سگ یا دیگر حیوان شکاری، صید را خفه کرد یا بر اثر سنگینی وزنش آن را کشت، حیوان شکار شده حلال نیست. این نظر مبنی بر آن است که پرندگان و حیوانات شکاری، شکار را با چنگال با دندان خود زخمی کنند. و بنا به قول مشهور که می‌گوید: جوارح به معنی «کواسب» می‌باشد، منظور حیوانات شکارگری است که خود شکار را به دست می‌آورند و آنرا در می‌یابند. پس اگر به این معنی باشد، در آن دلالتی بر مطلب گذشته نیست. و الله اعلم.

چهارم: جایز بودن پرورش و نگهداری سگ شکاری است، همان‌طور که در حدیث صحیح آمده که نگهداری و پرورش سگ شکاری جایز است. با اینکه در اصل، نگهداری سگ و پرورش آن حرام است، اما نگهداری سگ شکاری جایز است، زیرا اگر شکار و تعلیم دادن سگ جایز باشد به طور قطع نگهداری آن نیز جایز است.

پنجم: پاک بودن قسمتی از شکار که سگ با دهان گرفته است، چون خداوند آن را جایز قرار داده و نگفته است آن را بشوئید. پس این برپاکی محلی که دهان سگ شکاری به آن خورده است دلالت می‌نماید.

ششم: در این آیه به فضیلت علم اشاره شده است، و این‌که سگ و حیوان تعلیم یافته به خاطر تعلیمی که دیده است شکارش حلال است، و حیوان شکارگری که تعلیم نیافته شکارش حلال نیست.

هفتم: مشغول شدن به تعلیم دادن سگ یا پرنده یا امثال آن مذموم و ناپسند نبوده و کار بیهوده و باطلی نیست، بلکه امری است مطلوب، چون تعلیم، وسیله‌ای برای حلال شدن شکار حیوان شکارگر و استفاده از آن است.

هشتم: این آیه دلیلی است برای کسی که فروختن سگ شکارگر را جایز میداند، زیرا جز از طریق خرید و فروش نمیتوان به سگ شکاری دست یافت.

نهم: در این آیه «بسم الله» گفتن به هنگام رها کردن حیوان شکاری شرط قرار داده شده است، و اگر به طور عمد و قصد «بسم الله» نگوید شکاری را که حیوان شکاری کشته است حلال نمی‌باشد.

دهم: خوردن آنچه حیوان شکارگر صید کرده حلال است، خواه حیوان شکارگر صید را کشته باشد یا نه. و اگر صاحبش آن را دریافت و شکار به طور حتم و مسلم زنده بود حلال نیست مگر این‌که آن را ذبح کند. (بنقل از تفسیر فرقان)

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلٌّ لَهُمْ
وَالْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلٌّ لَهُمْ
وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا

اتَّبِعُوا هُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٥﴾

امروز همه پاکیزه های [از رزق الله] برای شما حلال شد، و طعام اهل کتاب [که مخلوط با مواد حرام و نجس نیست] بر شما حلال و طعام شما هم بر آنان حلال است. و زنان پاکدامن از مؤمنات، و زنان پاکدامن از اهل کتاب [از طریق ازدواج شرعی] در صورتیکه مهریه آنان را بپردازید بر شما حلال است، در حالی که مایل باشید پاکدامن بمانید نه زناکار، و نه انتخاب کننده معشوقه نامشروع در خلوت و پنهان. و هرکس در ایمان [به الله و پیامبران و قیامت] کفر ورزد، قطعاً عملش تباه شده و فقط او در آخرت از (جمله) زیانکاران است. (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المُحْصِنَات»: (حِصْن): زنان پاکدامن و پاکیزه، پاکدامنان. «أَجُور»: مهریه ها. «مُحْصِنِينَ»: مردان پاکدامن. «غَيْرَ مُسَافِحِينَ»: (سَفَح): مردانی که آلوده به زنا نباشند. «أَخْدَانٍ»: جمع خدن [نساء/۲۵]: دوستان پنهانی و نامشروع، رفیقان. خدن: دوست گیری. «الإيمان»: آنچه باید بدان باور داشت. مراد احکام شریعت است. «حَبِطَ»: تباه گشت.

تفسیر:

«الْيَوْمَ أَجَلٌ لَكُمْ الْطَّيِّبَاتُ»: امروز برای لذایذ پاک برای شما حلال شد، اعم از ذبایح و غیره برایتان مباح گشته است. حق تعالی حکم حلال کردن چیزهای پاکیزه را به عنوان تأکیدی بر احسان و منت خویش، تکرار فرمود، تا منت و لطف خویش را بیان دارد و بندگان را به سپاسگزاری فراوان و ذکر پروردگار فرا بخواند، و چیزهایی را که بدان نیاز دارند برای شان حلال نمود، به گونه ای که میتوانند از چیزهای پاکیزه استفاده کنند. همان طوری که امروز دین کامل به شما داده شد، نعمت های پاکیزه دنیا هم به طور همیشه برای شما حلال گردانیده شد که هیچ گاهی منسوخ نمی شود.

«وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ جِلٌّ لَكُمْ»: یعنی برای تان خوراک و ذبیحه ای اهل کتاب، از جمله یهود و نصاری برای شما حلال است. یعنی ای مسلمین! حیواناتی را که یهودیان و نصارا سر میبرند برای شما حلال است، نه حیواناتی که دیگر کافران سر میبرند، زیرا ذبیحه آنها برای مسلمین حلال نیست. چون اهل کتاب به پیامبران و کتاب های آسمانی منتسب هستند، و همه پیامبران بر حرام بودن حیوانی که برای غیر خدا ذبح شده باشد متفق می باشند، زیرا ذبح حیوان برای غیر خدا شرک است.

پس یهودیان و نصارا به حرام بودن ذبح حیوان برای غیر خداوند معتقد هستند، بنابر این ذبیحه آنان حلال است، اما ذبیحه دیگر کفار نه.

«طَعَامٌ»: منظور از طعام اهل کتاب نام هر چیزی است که خورده می شود، که مذبوحه اهل کتاب از آن جمله است. لذا تمام خوراکی های پاکیزه یهود و نصاری بدون فرق میان گوشت و غیر آن برای مسلمین حلال است. اما در اینجا مراد آیه از طعام از باب ذکر عام و اراده خاص مذبوحه اهل کتاب است.

در روایتی حضرت علی (رض)، بی بی عائشه و ابن عمر رضی الله تعالی عنهما فرموده اند: «اگر میشنوی که شخص کتابی ای نام غیر الله را در هنگام ذبح حیوان بر آن می برد، از گوشت آن حیوان نخور.»

ولی امام مالک (رض) فرموده است: «بردن نام غیر الله از سوی اهل کتاب در هنگام ذبح حیوان، سبب کراهیت خوردن از آن میشود نه سبب حرمت آن».

ولی در صورتی که مسلمان از این امر آگاهی نداشت که شخص کتابی در هنگام ذبح حیوان چه گفته است، در آن صورت، خوردن مذبوحه وی بی هیچ خلافتی حلال است زیرا این خبر به صحت رسیده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از گوسفند به زهر آلوده‌ای که زن یهودی به ایشان اهدا کرد، تناول کردند.

لیکن مذبوحه مجوس (آتش پرستان) حلال نیست، همچنین مذبوحه ملحدان و بت پرستان و هرکافر دیگری غیر از یهود و نصاری حلال نیست. نکاح زنااتشان نیز جایز نیست زیرا آنها اهل کتاب نیستند. اما بجز حیوانات مذبوحه، سایر غذاهایشان به اجماع حلال است، چرا که این غذاها برای عموم مردم مباح می‌باشد و هیچ دلیلی بر تخصیص و تبعیض آنها وجود ندارد «وَطَعَامُكُمْ جَلٌّ لَّهُمْ»: و ذبیحه‌ی شما مسلمانان «جَلٌّ لَّهُمْ» برای آنان حلال است. پس مانعی ندارد به آنها غذا بدهید یا به آنها بفروشید. یعنی: طعام مسلمین برای اهل کتاب حلال است بنابر این، هیچ گناهی بر مسلمانان نیست که اهل کتاب را از حیوانات مذبوحه خویش اطعام کنند چنان که ایشان از حیوانات مذبوحه آنها می‌خورند و این از باب پاداش‌دهی و مقابله به مثل و مبادله نیکویی‌هاست.

در حدیث آمده که «لَا يَأْكُلُ طَعَامَكَ إِلَّا تَقِيٌّ» (خوراک تو را غیر از پرهیزگاری نخورد) مطلب این نیست که طعام شما برای اشخاصی که پرهیزگار نباشند، حرام است؛ وقتی که ذبیحه کافر کتابی برای مسلمان حلال باشد، ذبیحه و خوراک مسلمان چگونه برای دیگران حرام می‌باشد؟!

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ»: ای مؤمنان! ازدواج با زنان آزاد و پاک دامن عقیفه مؤمن برایتان حلال است. نه زنان زناکار. قید عِفَّتْ شاید به غرض ترغیب است؛ یعنی مسلمان باید قبل از نکاح، اول عِفَّتْ زن را در نظر بگیرد؛ نباید تصور کرد که اگر پاکدامن نباشد نکاح او صحیح نیست. (تفسیر کابلی)

مفسر نسفی می‌فرماید: «عقیف بودن، یا آزاد بودن زن مؤمن، شرط صحت نکاح نیست بلکه از این ارشاد الهی استحباب بر می‌آید نه وجوب بنابر این، نکاح کنیز مسلمان و نکاح زنان غیر پاکدامن نیز برای مسلمان حلال است».

فقها نیز بجز امام احمد بن حنبل عِفَّتْ را شرط صحت عقد ازدواج میان مرد و زن مسلمان قرار نداده‌اند «و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده» نیز برای شما با ازدواج حلال‌اند.

ملاحظه میکنیم که آیه کریمه از این مسأله که طعام ما مسلمین برای اهل کتاب حلال است یاد کرد اما از این امر که زنان مسلمان برای مردان اهل کتاب حلال‌اند، ذکری به میان نیاورد، که این خود، دلیل حرمت زنان مسلمان بر آنان است. شرط حلال بودن زن کتابی برای ما در نزد جمهور فقها پاکدامنی اوست بنابر این، در تحت این آیه کریمه زنان آزاد عقیفه یهودی و نصرانی داخل میشوند، نه زنان زناکار و بدکاره آنها.

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الذَّيْنِ أَوْ تَوَّأ الْكِتَابِ مِنْ قَبْلِكُمْ»: و ازدواج با زنان آزاد کتابی (یهودی و نصرانی) یعنی نیز برایتان حلال است. زنان آزاد پاکدامنی که پیش از شما، کتاب (آسمانی) به آنان داده شده است. یعنی یهودیان و نصارا. و این فرموده الهی را که می‌فرماید: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ» (البقرة: 221).

«وبازنان مشرک از دواج نکنید مگر اینکه ایمان بیاورند، تخصیص می‌گرداند.» نظر جمهور چنین است و عطا گفته است: خدا تعداد زنان مسلمان را افزوده است، و عقد اهل کتاب در آن ایام رخصت بود.

از مفهوم آیه مبارکه چنین بر می‌آید که ازدواج با زنان برده‌ی مؤمن برای مردان آزاده حلال نیست.

اما زنان برده اهل کتاب هیچگاه مباح نبوده و بطور مطلق نمیتوان آنان را به عقد مردان آزاده در آورد، زیرا خداوند متعال فرموده است: «مَنْ فَتِنَتْكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ» (النساء: 25). «از کنیزان مؤمن و مسلمان».

اما زنان مسلمان اگر برده باشند ازدواج با آنها اول، توانایی نداشتن برای ازدواج با آزاده و دوم، ترس از گرفتار شدن به فساد و گناه، اما ازدواج با زنان فاسق و زناکار جایز نیست، خواه مسلمان باشند یا اهل کتاب، مگر این‌که توبه کنند، زیرا خداوند متعال فرموده است: «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً» [النور: 3]. «مرد زناکار جز بازن زناکار یا زن مشرک ازدواج نکنند».

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مینویسد که: بایک حکمی که به اهل کتاب مخصوص بود، حکم مخصوص دیگر آن نیز بیان گردیده؛ یعنی در شریعت، نکاح زن کتابی جایز و نکاح مشرک جایز نیست: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ» (بقره، رکوع 27). یاد باید داشت که نصاری زمان ما عموماً به نام، نصاری میباشند؛ اما در اینها بسا مردمانی هستند که نه به کتاب آسمانی قائلند، و نه به مذهب، و نه به خدا؛ ازین جهت، اطلاق «اهل کتاب» بودن بر آنها راست نمی‌آید؛ لهذا، حکم ذبیحه و زنان‌شان مثل اهل کتاب نمیباشد. و نیز، معنی حلال شدن چیزی این است فی حد ذاته در آن کدام نوع تحریم نباشد؛ اما، در صورتی که انسان نسبت به احوال و آثار خارجی از انتفاع حلال مبتلا به حرام شود، بلکه احتمال باشد که به کفر گرفتار آید، اجازه انتفاع از چنین حلال داده نمیشود. در روزگار ما از آمیزش و اختلاط بدون ضرورت بایهود و نصاری و گرفتار شدن به‌دام زنان آنها، نتایج خطرناکی که پدید می‌آید بر کس مخفی نیست؛ پس باید از اسباب و ذرایع اعمال و عقاید بد اجتناب ورزید.

«إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ»: به شرطی ازدواج با زنان مذکور برای شما حلال است که مهر آنها را بپردازید. پس هرکس تصمیم به ندادن مهریه زن بگیرد، برای او حلال نیست. و خداوند متعال به پرداختن مهریه زن دستور داد، و آن زمانی است که زن عاقل و رشید، و صلاحیت پذیریش مهریه را داشته باشد، در غیر این صورت شوهر مهریه را به سرپرست زن می‌دهد. و نسبت دادن مهریه به زنان بر این دلالت مینماید که زن مالک تمام مهریه‌اش است و هیچکس حقی در آن ندارد مگر آنچه که به زن شوهر ببخشد یا به سرپرست خودش یا به کسی دیگر بدهد.

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: در قید نکاح آوردن گویا اشاره به آن است که نکاح در ظاهر قید و پابندی است، لیکن این قید از آن آزادی‌ها و شهوترانی‌ها بهتر است که در هوای آن چارپایان آدم صورت می‌خواهند سلسله ازدواج را معدوم نمایند.

«مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ»: به وسیله‌ی ازدواج عفت خود را حفظ کنید و نه این که مرتکب زناشوید. یعنی: انگیزه شما از ازدواج با زنان کتابی، طلب پاکدامنی و عفت برای خودتان باشد.

«وَلَا تُتَّخَذِي أَخْدَانًا» «غَيْرَ مُسْفِحِينَ» و با هیچکس زنا نکنید. «وَلَا تُتَّخَذِي أَخْدَانًا» و معشوقه و دوست نگیرید. و دوست گرفتن یعنی زنا کردن با معشوقه‌ها، زیرا در جاهلیت زنا این‌گونه بود که عده‌ای با هرکس زنا میکردند، چنین فردی «مُسَافِح» زناکار نامیده میشد. و بعضی فقط با دوست و معشوقه خود زنا میکردند. خداوند خبر داد که این کار با عفت و پاکدامنی متضاد است، و شرط ازدواج این است که شوره پاکدامن باشد.

«خدن»: در اینجا به معنای دوست و معشوقه است و بر مرد و زن هر دو اطلاق میشود. طبری گفته است: یعنی با زنی نافرمان و عاصی خلوت نکند که دل از یکدیگر برابند و او را به عنوان معشوقه و دوست خود برگزیند و با او به فسق و فجور بپردازد. (تفسیر طبری 590/9).

«وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْأَخْزَةِ مِنَ الْأَخْسَرِينَ (5)»: هرکس از دین برگردد یعنی: هرکس مرتد گردیده و به شرایع و قوانین اسلام کفر ورزد، بی‌گمان عملش نابود گشته است، و آن زمانی است که بر حالت کفر بمیرد. همانطور که خداوند متعال میفرماید: «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (البقرة: 217). «و هرکس از شما از دین خود مرتد شود، و در حالیکه کافر است بمیرد پس ایشان اعمال شان در دنیا و آخرت نابود می شود».

«وَهُوَ فِي الْأَخْزَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ»: و او در آخرت از زمره کسانی خواهد بود که در مورد خود و اموال و خانواده هایشان دچار زیان شده و به شقاوت همیشگی گرفتار آمده اند.

خوانندگان گرامی!

در آیه متبرکه (6 الی 7) موضوعات متعلق به وضوء، غسل، تیمم مورد بحث قرار گرفته میشود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که به [قصد] نماز ایستادید، پس روی و دست‌های تان را تا آرنج بشویید و سرهای خود را مسح کنید، و پاهای تان را تا بجلک بشوید، و اگر جُنُب باشید پس خود را پاک کنید (غسل کنید)، و اگر مریض یا مسافر باشید، یا کسی از شما از مکان قضای حاجت بیاید، یا با زنان تماس (آمیزش) کرده باشید و آبی (برای وضوء یا غسل) نیابید پس قصد خاک پاک (تیمم) کنید، پس به آن خاک روی و دست‌های تان را مسح کنید، الله نمیخواهد بر شما مشقتی را لازم گرداند، و لیکن میخواهد که شما را پاک سازد، و نعمت خود را بر شما تمام کند، تا شکر او را به جا آرید. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِذَا قُمْتُمْ»: آردتم، هرگاه خواستید برای نماز به پا خیزید، هرگاه برخاستند.
 «وُجُوهَكُمْ»: جمع وجه، صورت‌ها. «الْمَرَافِقِ»: آرنج‌ها. «أَرْجُلَكُمْ»: جمع رجل، پاها، کلمه «أَرْجُلَكُمْ» بر «وُجُوهَكُمْ» و «أَيْدِيَكُمْ» عطف میشود که تقدیر جمله این است: «وَاعْسِلُوا أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»، و قرار گرفتنش پس از «بِرُءُوسِكُمْ» برای مراعات ترتیب

اندام وضوست. «الکعبین»: تشبیهی کعب، بجلک، برآمدگی پاها. «جُنُبًا»: کسی که به هروسيله، منی اش خارج شده باشد، جنابت.

(کلمه‌ی «جنب»، به زن و مرد، مفرد و جمع، بطور یکسان اطلاق میشود.) «فَاطَهُرُوا»: (طهر): غسل کنید. «الغائط»: جای کنار و دور از انظار، زمین پست گود، محل قضای حاجت. «لَامَسْتُمْ»: همبستر شدید، آمیزش جنسی کردید. «صَعِيدًا»: روی زمین، خاک. حَرَج: تنگنا، فشار و مشقت، رنج.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: در آیه‌ی 43 سوره‌ی نساء، به موضوع غسل و تیمم اشاره بعمل آمده است، اینک در آیه کریمه هذا علاوه بر آن دو مبحث، به مسأله‌ی وضوء هم ذکر بعمل می‌آید طوریکه میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» ای مؤمنان! هرگاه از خواب برخیزید، و یا هم از مشاغل دنیوی راکنار گذاشتید و به نماز رجوع کنید، در حالیکه فاقد وضوء بودید و خواستید به نماز برخیزید. بناءً اول باید مطابق شریعت وضوی بگیرید. لغویان مینویسند که: کلیمه «قیام»، هرگاه با حرف «الی» همراه شود، به معنای اراده کردن است. طوریکه در آیه متبرکه آمده است: «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» یعنی هرگاه تصمیم به نماز خواندن گرفتید.

در این آیه مبارکه در می‌یابیم که: غرض و غایت حکم طهارت و وضوء همانا «وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ» (الله میخواهد که شما را پاک سازد)، که حق تعالی در آخر آیه بیان فرموده است، واضح است که سبب وجوب شستن دست و روی و غیره آنست که بنده پاک و با صفا گردیده لیاقت حضور الهی (ج) را پیدا کند، و به بارگاه ربّ العزة منزلتی می‌یابد، همچنان از فحوای آیه مبارکه «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا» در می‌یابیم که: آلودگی جسم، مانع قرب به دربار الهی میگردد، بناءً:

در آیه متبرکه «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» در جنب اینکه برای به بپاخواستن نماز، امر بعمل آمده است؛ تاکید بر نیت برای ادای نماز نیز در آیه مبارکه صورت گرفته است. طوریکه میفرماید: «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ» یعنی هرگاه به قصد و نیت نماز بپاخواستید.

در این آیه مبارکه در می‌یابیم که وضو شرط صحت نماز است، زیرا خداوند به هنگام بلند شدن برای نماز به وضو دستور داده فرموده است، و اصل این است که «امر» برای وجوب است.

وضوء با داخل شدن وقت نماز واجب نمی‌شود، بلکه هنگام اراده کردن برای نماز واجب میگردد.

هر آنچه که اسم نماز بر آن اطلاق شود از قبیل فرض، و نفل، و فرض کفایه و نماز جنازه، برای همه آنها وضو شرط است. حتی بسیاری از علما برای سجده خالی، از قبیل سجده تلاوت و سجده شکر نیز وضو را لازم می‌دانند.

ولی باید یادآور شود که: وضوء گرفتن برای هر وقت نمازی مستحب است و فقط آنگاه فرض می‌شود که انسان بی وضوء بوده و قصد نماز گزاردن را داشته باشد.

أنس بن مالک (رض) فرمود است که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم به هنگام ادای هر نماز، وضویی جدید می‌گرفتند. از وی پرسیده شد: شما چگونه عمل میکردید؟ فرمود: ما نمازها را تا آنگاه که بی وضوء نمی‌شدیم با یک وضوء میخواندیم». بنابر این، وضو بالای وضو فقط یک امر مستحبی است، اما فضیلت زیادی دارد، چنانکه در حدیث شریف

آمده است: «وضو بالای وضو، نوری بر بالای نور است». نقل است که: «هرکس بر بالای وضو، وضو کند برایش ده حسنه نوشته میشود». همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز فتح مکه همه نمازها را با یک وضو خواندند، عمر (رض) از ایشان پرسید: امروز شما کاری کردید که تاکنون نمی‌کردید. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ای عمر! من قصداً این کار را کردم»، یعنی: تا چنین تصور نشود که وضو کردن برای هر نماز، واجب است.

«فَاعْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»: «و» بشوید «دستهای خود را تا مرفق» «مرفق»: عبارت از مفصلی است میان مچ دست و بازو که آرنج نامیده میشود. و چون نمازگزار وضوء می‌کند، باید آب را بر هر دو آرنج خویش نیز سرازیر نماید. در ضمن قابلی یادآوری میدانم که: فقها گفته‌اند: مَضْمَضَمَه و اِسْتِنشَاق (آب در دهان و بینی کردن) نیز جزء شستن روی است چنانکه بر خلال کردن ریش نیز دلیل شرعی آمده و در صورتی که ریش آنبوه باشد، خلال کردن آن مستحب است. در مذهب مالک و شافعی، مضمضه و استنشاق در وضوء و غسل مستحب، در مذهب احمد بن حنبل واجب و در مذهب ابو حنیفه (رحمه الله علیهم جمیعاً) در غسل فرض و در وضوء مستحب است. «وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ ارْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»: و سرهای خود را مسح کنید و پاهایتان را با بجلک‌ها بشوید.

قابل تذکر است که حکم تغسیل پای‌ها «إِلَى الْكَعْبَيْنِ» همانند حکم «إِلَى الْمَرَافِقِ» دست‌ها است یعنی اینکه هدف از آن شستن کامل هر دو پا همراه با برآمدگی‌های آن یعنی بجلک‌ها است، نه مسح؛ زیرا مسح حد و مرز معینی ندارد. و تعیین حد و مرز برای شستن است. همچنین در آیه مبارکه در بیان تیمم میفرماید: «فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ» نمی‌فرماید: «... وَ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ مِنْهُ» چون در مسح، حد و مرز مطرح نیست. بنابراین مسح دستها هم تا مچ دست و هم تا آرنج، درست است و حداقل مسح نیز، فریضه را کامل میکند؛ همان‌گونه که مسح کردن و دست کشیدن روی چند تار موی سر - به دلیل محدود نکردن - فریضه را تکمیل می‌نماید.

مفسر زمخشری گفته است: فایده‌ی آوردن «إِلَى الْكَعْبَيْنِ» این است که کسی گمان نبرد که پاها باید مسح شوند؛ چون در شریعت برای مسح غایتی آورده نمیشود. و در حدیث آمده است: (وای به حال آنان که در شستن پاها کوتاهی میکنند). (تفسیر کشاف 474/1).

این حدیث نظر امامیه را رد میکند که می‌گویند: در وضوء فرض است که پا مسح گردد نه شسته شود. نص آیه نیز بر این مطلب تصریح می‌کند که پا باید شسته شود؛ چرا که «وَ ارْجُلَكُمْ» به صورت منصوب آمده است، پس بر عضو مغسول عطف است. و به منظور افاده‌ی ترتیب مسح بین اعضای که باید شسته شوند، آمده است.

بُجْلُکْ هَا :

عبارت از دو استخوان مدور مانند برآمده در پایین‌ترین قسمت استخوان ساق پای اند. خاطر نشان میشود که احادیث در باره شستن پا بسیار است، از آن جمله در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم وضو گرفته و هر دو پایشان را شستند و فرمودند: «این وضویی است که الله متعال نماز را جز با آن قبول نمی‌کند». مسح بر موزه‌ها نیز به احادیث متواتر ثابت شده است.

باید گفت که: آیهی تیمم عام است؛ تیمم هم به جای وضوء و هم به جای غسل به کار می رود.

فرض مسح در نزد احناف؛ مقدار یک چهارم سر، در نزد حنبلی‌ها و مالکی‌ها؛ کل سر و در نزد شافعی؛ حداقل آنچه که اسم مسح بر آن اطلاق میشود، در این باره کافی است حتی اگر بخشی جزئی از موی سرش را هم مسح کرد.

همچنین در مذهب شافعی، تکرار مسح تا سه بار مستحب است، در مذهب احناف، سه بار مسح با یک آب مستحب است و در مذهب احمد بن حنبل، یک بار مسح کردن کافی است. مسح سر یعنی دست را تر کرده بر سر بکشید. مفسران مینویسند که: ثابت نمیشود که پیامبر صلی الله علیه وسلم در تمام عمر کمتر از مقدار ناصیه را مسح کرده باشند و مقدار ناصیه تقریباً چارم حصّه سر است و به مذهب حنفی همین قدر مسح فرض میباشد. برای تفصیل مبحث مسح و نظریات فقها در این بابت به کتب معتبر فقه مراجعه بفرماید.

«وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا»: اگر در حالت جنابت باشید، باید با شستن تمام بدن، خود را پاک نمایید، یعنی: تمام بدن خود را با آب بشوید، طوری که چیزی از آن ناشسته باقی نماند. مراد از حکم «فَاطَّهَّرُوا» در آیه مبارکه انجام غسل است. به قرینه این‌که در آیهی 43 سورهی نساء به جای «فَاطَّهَّرُوا»، «تَغْتَسِلُوا» فرموده است.

در آیه متبرکه:

أمر به غسل جنابت شده، یعنی برای پاک شدن از جنابت تنها شستن اعضای چارگانه و مسح کافی نمی باشد.

شستن تمام بدن در صورت جنابت واجب است، زیرا خداوند، پاک کردن را به بدن نسبت داده و آن را مخصوص قسمت‌هایی از بدن قرار نداده است. زیرا رسانیدن آب در سطح بدن تا جایی که بدون ضرر آب میرسد ضرور است؛ از آنجاست که به مذهب حنفیه مضمضه و استنشاق، یعنی آب در دهان و بینی کردن، در غسل فرض است و در وضوء سنت. أمر به شستن ظاهر و باطن موها در جنابت.

حدث أصغر در حدث أكبر مندرج است، و اگر کسی هم جنب بود، و هم وضوء نداشت، کافی است که نیت رفع هر دو را بکند و تمام بدنش را بشوید. چون خداوند جز پاک کردن چیز دیگری را بیان نکرده و فرموده است که دوباره باید وضو بگیرید.

جنابت بر هرکسی صدق پیدا میکند که در حالت خواب یا بیداری از او «منی» بیرون بیاید، و یا این‌که آمیزش کند و آبی نیز از او خارج نشود. هر کس به یادآوری که احتلام شده است، ولی تری را ندید، غسل بر او واجب نیست چون او جنب نشده است.

«وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ»: اگر مریض بودید و استعمال آب برایتان زیانبخش و ضرر آلود باشد، یا مسافر بودید و آب را نیافتید، «أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ»: یا این‌که از محل قضای حاجت آمدید،

«أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ»: و یا با همسران خویش مقاربت جنسی کردید.

«فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»: و بعد از جستجو آب را نیافتید، برای تیمم خاک پاک را جستجو کنید، یعنی خاک پاک برای شما کافی است پس با آن خاک بر طریقه شرعی تیمم کنید.

توجه بفرماید: که ماشاء الله چه اعجازی در قرآن عظیم الشأن نهفته است و در آیه متبرکه «أُولَٰئِكَ سَمُّوا النَّسَاءَ»: ملاحظه میداریم که: با چه قوتش رعایت حياء و عفت و ادب کلام رعایت گردیده است، مخصوصاً در مسائل زناشویی. طوریکه میفرماید: «لَا مَسْئَمَةَ لِلنِّسَاءِ»: ولی در مبحث مسائل حقوقی، برای این که حق کسی ضایع نشود، قانون روشن و بی پرده‌ای را در باب به بیان میگیرد طوری که میفرماید: «دَخَلْتُمْ بِهِنَّ» (نساء، 23). که در مورد مبحث مهریه به بیان گرفته شده است.

«فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا»: و بعد از جستجو آب را نیافتید، برای تیمم خاک پاک را جستجو کنید، یعنی خاک پاک برای شما کافی است پس با آن خاک بر طریقه شرعی تیمم کنید.

همچنان در آیه مبارکه در می یابیم که: پروردگار با عظمت ما احسان خود را بر بندگان با مشروع قرار دادن تیمم بیان می دارد.

یکی از اسباب جایز بودن تیمم، مریضی است که بکار بردن آب برای آن زیان آور باشد. پس برای چنین مریضان اجازه است که برای ادای نماز تیمم بعمل آرد.

از جمله اسباب جایز بودن تیمم، سفر و آمدن از قضای حاجت است، و آن زمانی مجوز تیمم است هر چند آب نیز وجود داشته باشد، زیرا در صورت استفاده از آب فرد مریض زیان می بیند، اما در بقیه موارد مذکور، آنچه که سبب تجویز تیمم میگردد نبودن آب است، گرچه انسان در حضر هم باشد.

باید بصورت کل گفته شود که: در تیمم، روح بندگی نهفته است؛ چون دست به خاک زدن و مالیدن آن به پیشانی که بلندترین عضو بدن است همراه با قصد قربت، نوعی تواضع و خاکساری در برابر الله متعال است.

باید برای پیدا کردن آب وضوء و غسل تلاش صورت گیرد، اگر پیدا نشد، آنگاه نوبت به تیمم میرسد. «فَلَمْ تَجِدُوا»: در صورت است که انسان تلاش خویش را بخرچ دهد ولی موافق نشده است.

«فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ»: همانطور که سنت نبوی مقرر داشته است با دو ضربت، صورت و دست ها را با آن خاک مسح بکشید.

«مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ»: با فرض و مقرر کردن وضوء و غسل و تیمم بر شما، خدا قصد در مضیقه قرار دادن شما را ندارد.

«وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُبَيِّنَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(6)»: اما میخواهد به وسیله وضوء و تیمم شما را از گناهان و چرکها و خطاها پاکیزه گرداند و با بیان و توضیح شرایع میخواهد نعمتش را بر شما کامل کند، تا او را در مقابل نعمت های بی شمارش سپاسگزار شوید.

پاکیزگی جسم نیز همانند پاکیزگی روح یک نعمت است. نعمت خدا بر انسان زمانی به اتمام میرسد که هم در باره ی با طهارت روح و هم در باره ی طهارت جسم به او راهنمایی کامل برسد.

پس انسان مسلمان به وسیله وضوء از پلیدی های حسی و معنوی هردو پاک شده و در نماز پاک و مصفا به محضر پروردگارش قرار می گیرد.

در حدیث شریف آمده است: گناهان همراه با قطرات آب وضوء از اعضای بدن انسان فرومیریزند. «و» خداوند متعال میخواهد که «نعمت خود را بر شما تمام کند» که همانا

بارخست دادن تیمم برای شما در هنگام نبودن آب. یا میخواید که نعمت خود را بر شما تمام کند؛ به وسیله مشروع کردن احکام شرعی‌ای که به سبب آنها شما را شامل ثواب گردانیده است، «باشد که شکرگزاری کنید» نعمت های پروردگار را بر خود و با شکر گزاری، مستحق ثواب شکرگزاران گردید.

وضوء:

در حدیثی شریف آمده است: «لایقبل الله صلاة بغیر طهور»: (الله تعالی هیچ نمازی را بدون پاکی (وضوء) قبول نمی‌کند). (مسلم (224)).

تعریفات که توسط علماء از مقام و عظمت و حکمت وضوء بعمل آمده است، وضوء را کلید نماز، تلاوت قرآن، طواف و بسیاری از عبادت ها معرفی داشته است.

در حدیثی آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «أمت من روز قیامت فرا خوانده میشوند در حالیکه اعضای وضوی آنها بر اثر وضوء می درخشد. لذا هرکس خواست این نورش بیشتر گردد، آن را بیشتر کند» (صحیح بخاری)

و نیز میفرماید: «زیبایی و جمال مؤمن تا جایی خواهد بود که وضوء به آنجا میرسد». (صحیح مسلم) منظور حدیث از جمال و زیبایی مؤمن همان، نورانیتی است که در روز قیامت او را در میان مردم مزین جلوه می دهد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: «در روز قیامت، من اولین کسی خواهم بود که اجازه سجده برابم داده میشود، و من اولین کسی خواهم بود که برابم اجازه داده میشود تا سرم را بردارم، آنگاه در پیشاپیش خود می نگرم و اتمم را در میان سایر امتها می شناسم، همچنین آنان را از پشت سر و سمت راست و چپم می شناسم» آنگاه شخصی پرسید: یا رسول الله! چگونه اتمت را در میان سایر امتها، از زمان نوح تا آخر می شناسی؟ فرمود: «اندام های وضوی آنان در اثر وضوء گرفتن می درخشد» (حدیث روایت شده در مسند احمد با سند صحیح).

خواننده محترم! یکی از شرایطی که نمازگزار باید در جنب اینکه لباس طاهر به تن داشته باشد، وضوء است. وضوء نه تنها باعث پاکی بدن بلکه موجب صفای روح و روشنی دل میگردد.

پروردگار با عظمت ما در قرآن عظیم الشأن میفرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ آرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ.» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه به نماز بر میخیزید، پس بشوید روی خود را، و دستهای خود را تا آرنج، و مسح کنید بر سرهای خود و بشوید پای های خود را تا بجلک (شتالنگ) (سوره المائدة - آیه 6)).

اگر در آیه متبرکه دقت بعمل آریم بوضاحت تام در خواهیم یافت که پروردگار ما در وضوء چهار چیزی را بر ما فرض گردانیده است:

اول: شستن روی.

دوم: شستن دستها تا به آرنج.

سوم: مسح کردن سر.

چهارم: شستن پای ها تا به بجلک.

وضوء برای نماز:

وضوء شرط نماز است، بنابر این هرگاه شخصی اراده نماز نماید (نماز فرضی باشد و یا

هم نماز نفلی) بروی لازم است تا قبلاً وضوی کامل بگیرد. وحتی مستحب است که بعد از گرفتن وضوء، دو رکعت نماز بعنوان تحیت (تحیة) الوضوء نیز بجاء آرد.

طریقه وضوء پیامبر صلی الله علیه وسلم:

طریق وضوء رسول الله صلی الله علیه وسلم را حضرت عثمان رضی الله عنه، این چنین توصیف و تعریف نموده است:

از حمران مولای عثمان روایت است که عثمان بن عفان برای گرفتن وضوء درخواست آب نمود، و وضوء گرفت. ابتدا دستهایش را سه بار شست، سپس مضمضه کرد بعد از آن آب را در بینی اش کرد، آنگاه صورتش را سه بار شست بعد از آن دست راست را با آرنجش سه بار شست، سپس دست چپ را، مانند دست راستش شست، به تعقیب آن سرش را مسح کرد و بعداً پای راستش را با جلک سه بار شست و پای چپش را هم مانند پای راستش شست. سپس گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم را دیدم که به این روش و ترتیب وضوء گرفت و فرمود: «من توضعاً نحو وضوئی هذا ثم قام فَرَكَعَ رَكَعَتَيْنِ لَا يَحْدُثُ فِيهِمَا نَفْسَهُ غَفْرَ لَه مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» «هرکس این چنین وضوء بگیرد و باحضور قلب دو رکعت نماز بخواند گناهان (صغیره) گذشته او بخشیده میشود».

ابن شهاب میفرماید: علمای ما میگویند این وضوء کاملترین وضوء برای نماز است. (مسلم (1/204/226) و بخاری (1/266/164))

ولی ناگفته نباید گذاشت که: در وضوء سنتهای دیگری نیز وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه وسلم آنرا هم انجام داده است که از آنجمله میتوان از:

1 - شستن هر عضو یکبار، و یا دو بار، و یا سه بار، که همه اش در سنت عملی رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد شده است، یعنی میتوان هر عضوی را فقط یکبار، و یا دوبار، و یا هم سه بار شست، ولی در مورد مسح سر و گوش در همه حال فقط یکبار میباید، و هر عضوی را بیشتر از سه بار شستن جائز نیست.

2 - خلال کردن ریش و انگشتان دست و پا.

3 - ریختن آب به دهن و بینی با دست راست و خالی کردن آب بینی با دست چپ و غیره.

شستن پای ها در وضوء:

در مورد شستن پای در (آیه 6 / سورة المائدة) با تمام وضاحت و صراحت بیان یافته است: آمده است مفسرین مینویسند که: «وَأَرْجُلُكُمْ» با نصب لام که در اینصورت بر (وَجْوهَكُمْ) عطف میشود و بر شستن پای حکم شده است.

همچنان در حدیثی از عبید الله بن عمرو بن العاص و ابی هریره و عائشه (رض) روایت گردیده است آمده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ.» (از عبد الله بن عمرو بن العاص و ابو هریره و عائشه (رض) میفرمایند: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: وای از آتش جهنم بر کسانی که جلک پای های خویش را هنگام وضوء گرفتن نمی شویند).

همچنین ملاحظه میشود که عبارت «إِلَى الْكَعْبَيْنِ» آمده و در واقع غایت و منتهی را بیان کرده تا هرگونه ظنی و گمانی را در این باره که میباید پا را مسح کرد، از بین ببرد، برای آنکه در شریعت برای مسح که غایت تعیین نمیکند. از علی بن ابی طالب روایت شده است که گذران بزرگوار بر نوجوانی قریشی افتاد و ملاحظه کرد که در وضوی خویش از حد میگذرد، گفت: «وای به حال انسان های سختگیر از دوزخ» و چون این سخن را شنیدند، شروع کردند به شستن و پاک کردن.

از ابن عمر روایت کرده اند که گفت: با رسول خدا(ص) همراه بودیم که گروهی وضوء گرفتند در حالیکه بسیار اعضای وضوء را چنان می شستند که از سپیدی می درخشیدند، فرمود: «ویل للأعقاب من النار» و در روایت جابر عبارت «ویل للعراقیب / وای به حال آنان که به راه های بس دشوار می روند» آمده است.

از عمر بن خطاب روایت کرده اند که او دید که فردی دارد وضوء میگیرد و کف پای خود را نمیشوید. به او فرمان داد که وضویش را دوباره بگیرد و این فرمان برای آن بود که در امور واجب کوتاهی نکنند.

از عایشه(رض) روایت کرده اند که گفته است: اگر پاهایم را ببرند برای من خوش تر از آن است که بر پاها بدون موزه مسح کنم. از عطاء روایت کرده اند: سوگند به خدا که نشنیده ام کسی از اصحاب پاهای خود را مسح کنند.

اما گروهی دیگر از مفسران ظاهر عطف را گرفته اند و مسح کردن پاها را واجب میدانند. از حسن بصری روایت کرده اند که هر دو کار را انجام میداد.

از شعبی روایت کرده اند که در قرآن کریم مسح آمده و شستن پاها سنت. حسن بصری «وَأرجلكم» را به رفع خوانده است، یعنی: «أرجلكم مغسولة أو ممسوحة إلى الكعبین/ پاهایتان باید تا کعبین شسته یا مسح شوند.» شستن پاها در وضو به اتفاق مذاهب اربعه اهل سنت و الجماعت فرض عین میباشد، بناءً تاکید میگردد که در وضو پاها تا بجلکها بصورت صحیح شسته شود، در این مورد برای تفصیل بیشتر به کتب فقهی مراجعه شود.

در حدیث شریف آمده است: «کلید بهشت نماز و کلید نماز وضوء است.» همچنین در حدیث شریف آمده است: «کسی از شما نیست که وضو کند و وضویش را کامل سازد و بعد از آن بگوید: «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله»؛ «مگر اینکه درهای هشت گانه بهشت برایش گشوده میشود که از هر دری میخواهد به آن در آید.» در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم وضو کنندگان را تشویق کردند که بعد از وضوی خود بگویند: «اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين» «خدایا! مرا از توبه کاران و پاک شدگان قرار ده.»

برخی از فواید وضوء و غسل :

- از مهمترین فواید وضو و غسل، همانا آمادگی برای انجام عبادت و تغییر حالت است. شستن تمام بدن، به انسان نشاط و توان میبخشد و سستی و کسالت را از او میگیرد. معمولاً پس از لذت جنسی و همبستر بودن با همسر، اعصاب به هیجان در می آید و سپس حالت سستی و کسالت به شخص دست می دهد که با غسل کردن آن نشاط دوباره باز می گردد. نظافت، رکن اساسی سلامتی و تندرستی است؛ زیرا ناپاکی و چرک و کثافت، موجب انواع مرضی است. اطبا در وقت شیوع مرضی و با، اسهال و غیره، به نظافت و پاکیزگی همه جانبه سفارش میکنند و اهمیت میدهند. پیامبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب کرام به این امر مهم اهمیت فراوان می دادند.

انسان مسلمان باید- بیش از هر کس- به پاکیزگی بدن، لباس، مسکن، اهتمام ورزد، تا هم نزد خود، هم نزد خانواده و هم نزد همه کس عزیز و محترم باشد.

در غیر این صورت، نزد دیگران خوار و بی مقدار می‌گردد. این است که اسلام به پاکیزگی و نظافت و استعمال بوی خوش، سفارش می‌کند، بخصوص هنگام حضور به هم رسانیدن در مجالس و محافل عمومی از جمله: روز جمعه و امثال آن، تأکید فراوان دارد.

فواید و فلسفه ی وضو و غسل این است که: انسان پاکیزه و شادمان و بانشاط باشد و با حضور قلب و روان پاک در حضور پروردگارش می ایستد و به راز و نیاز می‌پردازد، تا دل و درونش نیز از تمام آلودگی‌ها و پلیدها و کینه توزیها نسبت به بشریت صاف و زودوده شود و خود نیز با خاطری آسوده، زندگی کند.

نماز؛ یعنی، دیدار با الله، ایستادن در محضر خدا و دعا کردن و التماس نمودن از بارگاه پروردگار؛ پس باید از روح و جسمی پاکیزه برخوردار باشد تا در حضور پاکترین پاکان سرافکنده نشود. (بنقل از تفسیر فرقان).

شان نزول آیه 6:

394- بخاری از طریق عمرو بن حارث از عبدالرحمن بن قاسم بن [محمد بن ابوبکر صدیق] از پدرش از عایشه (رض) روایت کرده است: در بازگشت از سفر، نزدیک مدینه رسیده بودیم که گردن بند من در بیابان گم شد. رسول الله (شتر خود را خواباند و فرود آمد [و دستور اقامت در آنجا را داد] و سرش را در آغوشم گذاشت و خوابید. ابوبکر (آمد و مشتی محکم بر سینه من زد و گفت: این همه مردم رابه خاطر یک گردن بند از ورود به مدینه معطل داشتی، صبح رسول الله از خواب بیدار شد و هرچه جستجو کرد، آب برای وضو پیدا نشد. پس آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (6)» نازل شد پس اسید بن حضیر گفت: ای خاندان ابوبکر، خدا به سبب شما به مردم خیر عطا کرد. (بخاری 4608 از عمرو بن حارث روایت کرده به این معنی در سورة نساء گذشت).

از عایشه (رض) روایت شده است: در یکی از سفرهای پیامبر با آن بزرگوار بودم. نزدیک بود وارد مدینه شویم که گردن بند من در بیابان گم شد. پیامبر به جستجوی آن پرداخت مردم نیز با او همراه شدند، در آنجا نه چشمه آب بود و نه کسی با خود آب داشت. مردم نزد ابوبکر صدیق آمدند و گفتند: از این کار عایشه تعجب نمی‌کند رسول الله و مردم را در جایی که نه چشمه آب است و نه کسی با خود آب دارد پیاده کرد. پس ابوبکر صدیق در حالی به طرف من آمد که پیامبر (سر خود را بر رانم گذاشته و خوابیده بود. ابوبکر گفت: تو رسول الله و تمام مردم را به خاطر یک گردن بند در جایی که آب وجود ندارد، معطل کردی، به شدت سرزنش کرد و چند سیلی به من زد چون سر پیامبر بالای زانویم بود هیچ حرکت نکردم. پیغمبر خدا تا صبحگاه در آن جا بدون آب اقامت گزید. پس خدا آیه تیمم را نازل کرد و مسلمانان تیمم کردند. عایشه (رض) میفرماید: شتر سواری مرا که حرکت دادیم ناگاه گردن بند را در زیر پای او یافتیم. (صحیح بخاری: کتاب تفسیر 4607).

395- طبرانی از طریق عباد بن عبدالله بن زبیر از عایشه (رض) روایت کرده است: هنگامی که واقعه گردن بند من پیش آمد و اهل افک حرف هایشان را زدند با پیامبر در جنگی دیگر شرکت کردم باز هم گردن بند من افتاد و مردم به خاطر جستجوی آن از رفتن

بازماندند. ابوبکر (گفت: دخترکم تو در هر سفر برای مردم مایه رنج و درد سر میشوی، پس خدای بزرگ تیمم را در آنجا مشروع ساخت. و ابوبکر صدیق (گفت: دخترم تونیکبخت و سعادت مندی. در اینجا دو تذکر لازم است:

اول: بخاری این حدیث را از عمرو بن حارث روایت کرده است و در این حدیث به صراحت بیان شده است، علمای دیگر که در روایات خود آیه تیمم را ذکر کرده اند منظور شان همین آیه مائده است، اکثر علما در روایات خود گفته اند: آیه تیمم نازل شد و بیان نکرده اند که مراد آیه سورة مائده است و یا آیه چهل و سوم سورة نساء.

ابوبکر ابن العربی گفته است: این مشکلی است که من راه حلی برای آن نیافتم، زیرا ما نمی دانیم که منظور عایشه (رض) کدام آیه است. (در نسخه ها «ابن عبدالبر» آمده از فتح الباری 1 / 434 ثبت شد).

ابن بطال گفته است: منظور عایشه (رض) آیه سورة نساء است به این دلیل که آیه سورة مائده آیه وضوء نامیده میشود و در آیه سورة نساء به وضوء اشاره ای نشده است در نتیجه اختصاص آیه سورة نساء به آیه تیمم مورد قبول است.

واحدی نیز در کتاب اسباب نزول همین حدیث عایشه را شان نزول آیه چهل و سوم سوره نساء دانسته است.

بدون تردید آنچه را بخاری ترجیح داده درست است، برای این که در این طریق به روشنی آمده است که آیه تیمم آیه ششم سورة مائده است.

دوم- حدیث شریفی که بخاری از عایشه (رض) روایت کرده، دلیل بر این است که قبل از نزول آیه تیمم وضوء واجب بوده است، از این رو مسلمانان فرود آمدن در جایی را که آب وجود نداشت خیلی مهم دانستند و آن پیش آمد از سوی ابوبکر صدیق در حق عایشه (رضی الله عنها) روی داد.

ابن عبدالبر فرموده: برای اهل مغازی روشن است که سرور کائنات از همان ابتدا که نماز واجب شد نماز را همیشه با وضوء خوانده است و این موضوع را به غیر از اشخاص نا آگاه و ستیزه گر هیچکس رد نمی کند. و آن بزرگوار میگوید: حکمتی که برای نزول آیه وضوء وجود دارد با وصف این که قبلاً به آن عمل می شد این است که فرضیت وضوء باید با وحی متلو ثابت گردد.

شخص دیگری گفته است: احتمال دارد که اول آیه به سبب واجب شدن وضوء قبلاً نازل شده و بقیه آیه که ذکر تیمم در آن است بعد در اینجا نازل گردیده باشد.

سیوطی صاحب گفته است: تذکر اول قابل قبول تر است، زیرا فرضیت وضوء یک جا با فرضیت نماز در مکه بوده و این آیه مدنی است.

وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاتَّقُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٧﴾

و یاد کنید نعمتی را که الله بر شما ارزانی داشته و [نیز] پیمانی را که با شما محکم بسته است، آن وقت که گفتید: شدیم و اطاعت کردیم، و از الله بترسید، زیرا الله به آنچه در دلهاست آگاه است. (۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نِعْمَةُ اللَّهِ»: مراد نعمت اسلام یا هر نعمت دیگری است. «مِيثَاقَهُ»: مراد پیمان عقبه اول، یا دوم و یا این که بیعت رضوان است و تمام پیمانهای تکوینی و تشریحی را نیز میتواند

شامل شود. «ذَاتِ الصُّدُورِ»: خود سینه‌ها. مراد اَسْرارِ درون سینه‌ها است، از قبیل: کینه‌ها و نیات خوب یا بد. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر:

«وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا»:

خداوند متعال بندگان را دستور میدهد تا نعمت‌های دینی و دنیوی او را با قلب و زبان به خاطر بیاورند. زیرا به یاد آوردن نعمت‌های الهی به صورت مستمر انگیزه‌ای است برای شکر خدا، و محبت و رزیدن به‌وی، و سرشار گشتن قلب از احسان خداوند و به یاد آوردن نعمت‌های دینی و دنیوی خدا خودپسندی و به خود بالیدن را از بین برده، و فضل و احسان الهی را افزون میگرداند.

یعنی ای مؤمنان نعمت عظیم الله متعال را یاد آورید، هنگامی که بر شما پیامبر خود محمد صلی الله علیه و سلم را فرستاد و بر او کتاب خویش را نازل فرمود و بعد از اینکه مشرک بوده و در جاهلیت بسر میبردید شما را هدایت کرد و این توفیق بزرگ را نصیب‌تان نمود و یاد آورید که با الله متعال و پیامبرش در اطاعت از آنها در بیعت رضوان و امثال آن تعهد نموده بودید و قول الله متعال را پذیرفته و گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و مانند یهودیان نگفتید که شنیدیم و نافرمانی کردیم و بر این اساس سخن را شنیدید و در عمل پیاده کردید. در «تفسیر أنوار القرآن» آمده است: مراد از این پیمان، عهدی است که رسول الله صلی الله علیه و سلم در شب عقبه از مسلمانان گرفتند، به این مضمون که: در سختی و آسانی از ایشان بشنوند و فرمان برند. بعد از آن، هرکس دیگری هم که به اسلام مشرف میشد، با رسول الله صلی الله علیه و سلم بر این شرط بیعت میکرد. این خود دلالت میکند بر اینکه سخن مؤمنان: «سمعنا و أطعنا». (شنیدیم و اطاعت کردیم)؛ عهد و میثاقی با رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز هست.

خداوند متعال این پیمان را به این دلیل به خود منسوب ساخت که عقد آن در «عقبه»، به امر و اذن او بود چنانکه میفرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» (الفتح: 10): (ای پیامبر! همانا کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند...». قابل یادآوری است که: این آیه با آیه اول این سوره: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (سورة مائده: 1) در معنی به هم پیوسته است.

در کتب حدیث آمده است که صیغه بیعت مؤمنان با رسول الله صلی الله علیه و سلم چنین بود: «بایعنا رسول الله على السمع و الطاعة، فى منشطنا و مكرهنا، و أثره علينا، و أن لا ننازع الامر أهله». با رسول الله صلی الله علیه و سلم بر شنیدن و فرمان بردن در همه اوامر و در آسانی و سختی بیعت کردیم، به عنوان یک انتخاب و گزینشی که ما برای خود برگزیده‌ایم و بر اینکه در کار (حکومت) با اهل آن کشمکش نکنیم.

به قولی دیگر: مراد از میثاق الهی در این آیه، عهدی است که حق تعالی در روز (الست) از بنی‌آدم گرفت، عهدی که آیه کریمه: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي ءَادَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ...» (سورة الأعراف: 172)، از آن خبر داده است. امام مجاهد میگوید: «هر چند که ما آن پیمان را به یاد نمی‌آوریم اما همین که الله متعال از آن به ما خبر داده، کافی است».

«وَإِتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (7)» «وَأَتَّقُوا اللَّهَ» و در همه حالات از الله بترسید، «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» همانا خداوند به رازها و افکاری که در سینه‌ها وجود دارد و به

آنچه در آن خطور میکند آگاه است. و دربارهی آن از شما بازخواست میکند. یعنی نباید در فکر پیمان شکنی باشیم زیرا الله بر همه رازها و افکار سینه های ما آگاه است.

پس بر شما لازم است تا تقوای الهی را رعایت کنید، همانا خدا از مکنونات و نهفته های ضمیرتان باخبر است، و هیچ امر پنهانی بر الله متعال پوشیده نیست و علم و اطلاع او برای بازداشتن بنده از اعمال بد کافی و بسنده است تا او را در هر صغیره و کبیره ای مراقب پروردگارش بسازد.

خوانندگان گرامی!

پس از آن که خداوند متعال در آیه های قبل به مؤمنان یادآور شد که پیروی از فرمان او و خودداری از بدیها واجب است؛ اینک در (آیات متبرکه (8 الی 11) در باره ادای شهادت عادلانه به مؤمنان، هشدار به غیر مؤمنان، یادآوری نعمت الهی، مطالبی را به بیان میگیرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، برای احقاق حق الله (طبق عهدتان) برخیزید و از روی به عدل و انصاف گواهی دهید و عداوت باقومی شمارا به بی عدالتی و ادار نکند بلکه عدل کنید که (عدل و انصاف) به تقوی نزدیکتر است، و از الله بترسید؛ بی گمان الله به آنچه می کنید آگاه است. (8)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَوَّامِينَ»: کسانی که مُجدَّانه در انجام واجبات میکوشند و بر آن ها دوام دارند. تلاش گران راه عدل و داد. «شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ»: گواهانی که دادگرانه گواهی میدهند و از این و از آن جانبداری نمی کنند. «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ»: شما را بر آن ندارد. «شَنَا نُ»: دشمنانگی. بغض.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ»: ای ایمان آورندگان! شهادت را بر وجه صحیح ادا کنید در گواهی دادن و گواه بودن در راه خدا سخت پایدار باشید و استقامت کنید و هرگز به ناحق شهادت ندهید.

تعبیر (قوامین) به صیغه مبالغه، مفید آن است که مؤمنان مأمورند تا به بهترین شکل به برپاداشتن حق الهی بپاییزند.

«شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ»: بلکه همواره سخن حق بگوئید، «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا»: و هیچگاه ملامت ملامتگران شما را از شهادت به عدالت و راستی باز ندارد همچنانی که دشمنی کفار و مشرکان نیز نباید مانع عدالت در شهادتتان شود، ولو به نفع دشمن شما نیز باشد.

باید متذکر شد که: اگر انگیزهی انسان، کینه های او شد، إخلاصی در کار نیست؛ ولی اگر قیام برای خدا باشد، کینه ها در اجرای عدالت بی اثر می شود غرض از «عدل» آنست که با هر يك به قدر استحقاق وی بدون إفراط و تفریط معامله شود، و میزان عدل چنان به معیار مستقیم و صحیح باشد که نه بزرگترین دوستی ها و نه شدیدترین دشمنی ها هیچکدام نتواند کفه آنرا سنگین گرداند.

«اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ»: «عدل کنید» زیرا عدالت به تقوا نزدیکتر است و براساس عدالت است که آسمانها و زمین برپای شده «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (8)»: اگر باور و اعتقاد داشته باشیم که الله متعال عملکرد ما را میداند، به عدل رفتار خواهیم کرد.

طوری که میفرماید: و بر شماست تا تقوای الهی و خوف از او را در شهادت رعایت کنید که بر خدای تعالی هیچ امری مخفی و پوشیده نیست و او تمام اعمال و گفتار تان را می داند و بر آن محاسبه می نماید از این روی بر شما خوف از او لازم و ضروری است. مفسر جار الله زمخشری در تفسیر خویش میفرماید: در این آیه هشدار عظیم است مبنی بر این که: وقتی رعایت عدالت با کفار و دشمنان الله واجب و تا این حد مورد تأکید قرار گرفته باشد رعایت عدالت در برخورد با مؤمنان و دوستان و محبوبان خدا بسیار ضروری تر میباشد. (تفسیر الکشاف 476/1).

شان نزول آیه 8 :

یهودیان بنی نضیر در مدینه، توطئه‌ی کشتن پیامبر را فراهم آوردند؛ خداوند، پیامبر را از آن باخبر کرد و دستور داد، در برابر کار ناروای آنان به عدل عمل کند و این آیه را نازل فرمود. (فرقان)

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (۹)

الله به کسانی که ایمان آورده اند و کارهای نیک انجام داده اند، وعده داده است که برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است. (۹)

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»: خداوند متعال به همه کسانی که ایمان آورده و پیامبرش را تصدیق نمودند و همواره کارهای خوب و مأمور به انجام داده و از منهیات اجتناب کردند، «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ (9)» خداوند متعال به همه کسانی که ایمان آورده و پیامبرش را تصدیق نمودند و همواره کارهای خوب و مأمور به انجام داده و از منهیات اجتناب کردند، یعنی نه تنها از گناهشان که به مقتضای بشریت مرتکب آن میشوند می‌گذریم، بلکه اجر و ثواب بی‌اندازه هم ارزانی خواهیم فرمود.

به یاد داشته باشید که ایمان و عمل شایسته و نیک، هم جبران کننده‌ی گناهان است «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ» و هم تأمین کننده‌ی مکافات و پاداش.

«أَجْرٌ عَظِيمٌ»: در قرآن عظیم الشان از پاداش نیک چند نوع اجر به کار رفته است: «أَجْرٌ عَظِيمٌ»، «أَجْرٌ كَبِيرٌ» (هود، 11)، «أَجْرٌ كَرِيمٌ» (یس، 11). «أَجْرٌ غَيْرٌ مَمْنُونٍ» (فصلت، 8) بناءً درمی یابیم که مکافات الهی دارای چند درجاتی میباشد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۱۰)

و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ پنداشتند، همان گروه دوزخیان اند. (10)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْجَحِيمُ»: آتش فروزان. اسمی از أسماء دوزخ است. و «جحیم» به معنای شدت برافروختگی آتش آمده است. طوری که در داستان ابراهیم علیه السلام آمده که او را در جحیم (آتش شعله‌ور) انداختند.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (10)»: در این هیچ جای شکی نیست که مجازات کافران و تکذیب کنندگان، دوزخ ابدی است.

طوری که میفرماید: و آنان که راه کفر را پیش گرفتند، کافر شده و پیامبرانش را تکذیب نموده‌اند و با شریعتش مخالفت کردند آنان را به آتش دوزخ وعده داده که برای همیشه در آن باقی خواهند ماند و چه بد قرارگاهی است دوزخ. در آن عذابی سخت و شدید برای مشرکان و کافران است.

بعد از اینکه در آیات فوق نهایت و انجام مؤمنان را یادآور شد، سرانجام و عاقبت کافران مجرم را نیز به بیان گرفت که در آتش جحیم و همیشه در عذاب اند.

«أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»: یعنی اهل آتش و آنان که پیوسته در آتش دوزخ هستند.

مفسر أبو حیان فرموده است: در مورد مؤمنان جمله‌ی فعلیه به صورت گذشته آمده است که دلیل بر قطعیت تحقق وعده ای است که خدا به آنها وعده داده است. و در مورد کافران جمله‌ی اسمیه آمده است که دلیل ماندگار بودن حکمی است که در حق آنان صادر شده است و آن این که آنها اهل آتشند و برای همیشه در آن عذاب دوزخ می باشند. (البحر 3/441).

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، آن نعمتی را که الله بر شما ارزانی نمود یادآور شوید، آن وقت که گروهی از دشمنان قصد کردند که به طرف شما دست تجاوز دراز کنند (و پیغمبر را به قتل برسانند) پس الله دست‌های آنها را از شما کوتاه کرد، و از الله بترسید، و مؤمنان باید بر الله توکل کنند. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هُمْ»: قصد کرد. خواست. «قَوْمٌ»: قومی. جمعی. شاید مراد کفار قریش باشند که قبل از هجرت خواستند پیغمبر و بسیاری از یاران او را بکشند (ملاحظه شود: انفال/30).

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَضَلَّ»: ای مؤمنان! نعمت‌های الله و فضل او را بر خویشتن که پیامبر صلی الله علیه وسلم و شما را از مکر و دسیسه‌های یهودیان و مشرکان محفوظ داشت و دست یهودیان را از ضرر رسانی به شما کوتاه نمود، باید یاد آور شد که: یاد نعمت‌های الله متعال بر مؤمنان لازم است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ» (زیرا هم نوعی شکر است، هم غرور و غفلت را از انسان دور می نماید و هم عشق انسان را به پروردگار می افزاید).

«إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ»: به خصوص زمانی که دسیسه‌ ترور ایشان را چیدند و خواستند سنگی را بر ایشان بیندازند، «فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ» اما خدا شما را از شر آنان محفوظ و آزار آنها را از شما دفع و برطرف کرد.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ»: پس بر شما لازم است تا تقوای الهی را رعایت کنید، «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (11)» و مؤمنان باید به منظور جلب منافع دینی و دنیوی خود بر الله توکل کنند، و قدرت خود را ناچیز دانسته و به آن توجهی ننمایند، و در کسب آنچه دوست دارند به الله اعتماد کنند. و توکل بنده بر حسب ایمانش است، و به اتفاق همه اهل فن توکل از واجبات قلب است.

شان نزول آیه 11:

396- این جریر از عکرمه و یزید بن ابویزید به لفظ ابن ابویزید روایت کرده: پیغمبر صلی الله علیه وسلم، با ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه و عبدالرحمن بن عوف روان شد و نزد کعب بن اشرف و یهود بنی نضیر رفت از آنها در باره ادای دیه‌ای که عهده‌دار پرداخت آن بود کمکی طلبید [دیه دو عامری که عمرو بن امیه ضمیری آنها را کشته بود] (تفسیر طبری، ج 6، ص 144).

یهود گفت: بنشین تا برای غذا بیاوریم و خواسته‌ات را نیز برآورده سازیم.

پیامبر صلی الله علیه وسلم نشست، حی بن اخطب به رفقای خود گفت: هرگز او را نزدیکتر از این در دسترس خود نمی‌یابید، سنگی را به سوی او پرتاب کنید و به قتلش برسانید تا شرارت و بدی را برای همیشه نبینید، پس آسیاب سنگ بزرگی را آوردند تا به سوی پیامبر پرتاب نمایند، خدا در آن کار موفق‌شان نساخت، زیرا جبرئیل امین آمد و باعث شد پیامبر از جای خود برخیزد. پس خدای بزرگ آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ...» را نازل کرد (طبری 11563 از یزید و 11565 از عکرمه روایت کرده است). 397- و از عبدالله بن ابوبکر، عاصم بن عمر بن قتاده و مجاهد، عبدالله بن کثیر و ابو مالک به این معنی روایت کرده است (20).

398- و از قتاده روایت می‌کند که فرموده برای ما گفته شده است: رسول الله در غزوه هفتم در بین نخلستانی قرار داشت، بنو ثعلبه و بنو محارب خواستند که او (را بکشند، کسی را به این منظور فرستادند و او خود را کنار رسول الله که درجایی به خواب رفته بود رساند و سلاح پیامبر) را گرفت و گفت: کیست که تو را از چنگ من نجات بخشد، پیامبر گفت: خدا، اعرابی شمشیر را در نیام گذاشت. پیامبر او را مجازات نکرد. در آن هنگام این آیه نازل شد. (طبری 11568 به قسم مرسل روایت کرده است).

399- ابو نعیم در «دلائل النبوة» از طریق حسن از جابر بن عبدالله روایت کرده است: مردی از بنی محارب که به غورث بن حرث مشهور بود، به قوم خود گفت: من محمد را برای شما میکشم، پس خود را نزدیک رسول الله رساند.

پیامبر جایی نشسته و شمشیرش را کنارش گذاشته بود. گفت: ای محمد، اجازه میدهی شمشیر را ببینم، گفت: بلی، غورث شمشیر را گرفت و از نیام برکشید و به اهتزاز درآورد و بر او حمله‌ور گردید، ولی خدا شر او را از پیامبر دور کرد. گفت: ای محمد از من نمی‌ترسی؟ گفت: نه، غورث گفت: از من که شمشیر تیزی در دستم دارم نمی‌ترسی؟ گفت: نه، خدایم مرا از شر تو حفظ میکند. غورث پس از شنیدن این سخن، شمشیر را در غلاف نهاد و به دست رسول خدا داد. آنگاه این آیه نازل شد.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی ذکری از پیمانها و قراردادها بعمل آمد، که در پیش الله ما را یادآور شد که: سمعاً و طاعة از محمد صلی الله علیه السلام پیروی کنیم و به تعهد و پیمانی که در مورد حلال و حرام بسته ایم، وفادار بمانیم.

اینک در آیات متبرکه (12 الی 14) باز هم از گرفتن پیمان از یهودیان و نصاری و از جمله پیمان شکنی های شان، که موجب رنج و مجازات شان در هر دو جهان میگردد، یعنی دنیا و آخرت میگردد، اشاره بعمل آمده است، تا بدینترتیب مؤمنان از این درس، پند و عبرت گیرند.

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٢﴾

و خداوند از بنی اسرائیل (اولاد یعقوب) پیمان محکم گرفت، و از آنها دوازده رهبر و سرپرست (انتخاب کرده و) و خداوند (به آنها) گفت: یقیناً من با شما هستم، اگر نماز را برپا

دارید وزکات را بپردازید و به رسولان من ایمان بیاورید و آنها را مددو یاری کنید و به الله قرض الحسن بدهید (در راه او به نیازمندان کمک کنید) گناهان شما را محو میکنم (می بخشم) و شما را در باغ های بهشت که نهرها از زیر درختان آن جاری است وارد می کنم، پس از این (عهد و وعده)، هر کس از شما کافر شود، به راستی که از راه راست منحرف گشته است. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«نَقِيبًا»: سردار. رئیس. «إِنِّي مَعَكُمْ»: من با شمایم. مراد: من شما را کمک و یاری میکنم. «عَزَّرْتُمُوهُمْ»: اگر آنان را کمک کنید و گرامیشان دارید و از دشمنان و گرفتاری ها به دورشان نمائید. «أَفْرَضْتُمُ اللَّهَ»: به خدا قرض دادید. مراد: انفاق مال در راه خیرات و دستگیری از بینویان است. «سَوَاءَ السَّبِيلِ»: راستای راه. راه راست. مراد: راه نجات است. (تفسیرنور: «ترجمه معانی قرآن».)

تفسیر:

«وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»: و همانا خداوند از بنی اسرائیل عهد و پیمان محکمی گرفت. ولی آنان این پیمان ها را شکستند و نقض کردند، از این برحذر باشید که شما نیز مانند آنها پیمان شکنی کنید که به کیفر آنها دچار خواهید شد.

«وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا»: خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت و موسی علیهم السلام از میان آنها دوازده نفر مرد کفیل از میان بزرگان و رؤسای شان برگزید تا آنها را بر رعایت این پیمان ها ملزم سازد، از هر طایفه و نسل یک سرپرست برگزیند تا کفالت و ضمانت قوم خود را به عهده بگیرد و به پیمان منعقد شده وفادار باشند. در آیه متبرکه ملاحظه نمودیم که: عهد گرفتن تنها به اُمت محمدیه اختصاص ندارد؛ بلکه از اُمت های سابقه هم عهدها گرفته شده.

نقیب به معنای نظارت کننده و بررسی کننده است. سالار و سرکرده قوم است چون به سازماندهی و تدبیر امورشان برگزیده شود.

بنی اسرائیل دوازده قبیله بودند و خدا دستور داده بود بر هر قبیله ای فردی از خودشان به عنوان نقیب آنان تعیین گردد تا زیر نظرشان بگیرد و سعی کند از فساد اخلاقی و انحراف در دین بازشان دارد. در کتاب مقدس، کتاب اعداد ذکر دوازده (سردار) موجود است. اما معنایی را که قرآن به وسیله کلمه نقیب میرساند، آن چه در کتاب مقدس آمده آن معنی را نمیرساند. در کتاب مقدس از آنان تنها به عنوان سردار و امیر یاد میکند، اما قرآن از آنان به عنوان ناظر دینی و اخلاقی یاد می کند.

به قولی: مراد از برانگیختن این سرکردگان این است که هر یک از آنها به نمایندگی از یک «سبط» و در مجموع دوازده نقیب از دوازده سبط، به عنوان پیشاهنگ برگزیده شدند تا اخبار و اوضاع سرزمین شام و فلسطین و مردم ستمگر آنها را به بررسی و تحقیق گرفته و نیرو و توان جنگی شان را مورد سنجش قرار دهند؛ نقبای یاد شده پس از مطالعه اوضاع دریافتند که ستمگران آن دیار از نیرویی بس عظیم برخوردارند لذا این تصور بر آنان چیره شد که بنی اسرائیل توان رویارویی با فلسطینیان را ندارند.

زمخشری مفسر مشهور جهان اسلامی در تفسیر خویش مینویسد: بعد از هلاکت فرعون موقعی که بنی اسرائیل در مصر مستقر شدند، خدا به آنها فرمان داد که به سرزمین «اریحا» در شام بروند، در آن موقع کنعانیان ستمکار در آنجا سکونت داشتند. و به آنان

گفت: من آن را مسکن و قرارگاه شما قرار دادم، بروید با مردم آنجا به جهاد بپردازید، من معین و یاور شما هستم و به شما نصرت و پیروزی میدهم، و به موسی امر کرد که از هر نسل، نقیبی را انتخاب کند. موسی نقیبان را برگزید و با آنها حرکت کرد، وقتی به سرزمین کنعان رسید، دستور داد به تجسس اوضاع و اخبار بپردازند، پس بر ایشان معلوم شد که کنعانیان مردمانی هیکلی و با قدرت و شوکت اند، از آنان ترسیدند، برگشتند و داستان را برای قوم خود باز گفتند، در صورتی که موسی به آنها گفته بود درباره ی آنچه که دیده اید چیزی ابراز ندارید، اما پیمان را شکستند و جز دو نفر از آنها همگی موضوع را گفتند. (تفسیر کشاف 478/1).

همچنین رسول الله صلی الله علیه وسلم در شب عقبه در آستانه هجرت به مدینه که قبایل اوس و خزرج به دعوت ایشان لبیک گفته بودند، دوازده تن نقیب از آنان برگزیدند، سه تن از اوس و نه تن از خزرج و از آنان پیمان گرفتند که: به خدای لأچیزی را شریک نیاورند، شرایع و قوانین اسلام را برپادارند و رسول خدا(ص) را حمایت کنند و یاری دهند و در قبال وفا به این پیمان، پاداش ایشان بهشت است لذا آن دوازده تن نمایندگان اوس و خزرج، به نمایندگی از قوم خود با رسول الله(ص) بیعت کردند و پیمان بستند. (معلومات تفصیلی در این باب را میتوان در کتب سیرت مطالعه فرماید)

«وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ»: حق تعالی به بنی اسرائیل این وعده را داد که اگر به پیمانی که با خدا بستند وفادار باشند او تعالی آنان را یاری میرساند و کمک میکند و از خطاء و اشتباه باز می دارد «لَئِن أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ لَام (لئن)»: یعنی برای شما قسم یاد میکنم ای جماعت بنی اسرائیل! اگر آنچه را که بر شما فرض کرده ام از قبیل اقامه ی نماز و پرداخت زکات، انجام دهید، مراد پرداخت زکات همان صدقاتی است که حق تعالی بر ایشان فرض گردانیده بود.

«وَأَمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ»: قبل از همه باید گفت که: تنها ایمان به انبیاء کافی نیست، بلکه یاری آنان هم بر مسلمانان لازم و واجب است، طوریکه میفرماید: اگر پیامبران را تصدیق کنید بدون فرق نهادن میان احدی از آنان و آنها را یاری دهید و دشمنان را از آنها دور کنید، یعنی پیغمبرانی که بعد از حضرت موسی(ع) بیایند همه را تصدیق کنید و به تعظیم و احترام با آنها رفتار کنید و در مقابل دشمنان حق با جان و مال با آنها معاونت و امداد کنید.

«وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»: و از اموال خویش نیز در راه های خیر و خوبی مصرف یعنی انفاق کنند. باید گفت که: انفاق باید به شیوه ای نیکو باشد. یعنی از مال خوب، با نیت خوب، با سرعت و بدون منت باشد.

طوریکه یادآور شدیم مراد از قرض دادن به خدا متعال خرج کردن مال در دین و حمایت پیغمبران اوست؛ یعنی از اموال خود در راه خدا خرج کنید. از آن جایی که خدای بلند مرتبه قول داده است آندک ترین چیزی را که بنده در راه او خرج کند، او اصل آنرا همراه با چندین برابر پاداش به او بازگرداند، قرآن در جاهای زیادی از انفاق فی سبیل الله یعنی هزینه کردن در راه خدا به عنوان «قرض» یاد می کند. اما این قرض باید «قرض نیکو و حسن» باشد؛ یعنی چیزی را خرج کند که از راه مشروع به دست آورده است، طبق قانون خدا خرج کند و با اخلاص و حسن نیت خرج کند.

«لَا تُكْفِرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» و در عوض، خدای تعالی وعده داد که گناهان شان را ببخشد و از بدی های شان درگذرد.

تفسیر:

چون نیکی بسیار شود. بدی ها را محو و نابود میکند. هرگاه انسان بر ایفای عهد با خداوند (ج) کوشان باشد، حق تعالی ناتوانی های او را دور میکند و در مقام قرب و رضای خویش جا می دهد.

«وَلَا دُخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: و در آخر آنها را وارد بهشت کند، بهشتی که نعمت های آن را هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و نه هم به قلب کسی خطور نموده است.

«فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (12)»: ولی کسی که بر او نشانه ها و دلیل و حُجَّت و برهان اقامت گردد و او با تمام این ها از در مخالفت دراید یقیناً که مرتکب اشتباهی واضح و آشکار شده و به مسیری گام برداشته که هرگز رضایت بخش نیست و مسیری درست نیز نمی باشد.

عهدهایی که از بنی اسرائیل گرفته شده بود در این جا ذکر میشود، و آن این است: نماز؛ زکوة؛ ایمان آوردن به پیغمبران؛ امداد مالی و جانی به آنها. اول، عبادت بدنی است؛ و دوم، عبادت مالی؛ و سوم، عبادت قلبی و زبانی؛ و چارم، در حقیقت تکمیل اخلاقی عبادت سوم است. گویا در ذکر این چیزها اشاره فرموده که از جان و مال و قلب و قالب و هر چیز به خدا اظهار اطاعت و وفا نمائید؛ لیکن بنی اسرائیل يك يك آنرا خلاف و به هیچ قول و اقرار خود پایدار نماندند، و نتایج عهد شکنی هایشان در آیت آینده بیان می شود.

فَبِمَا نَقُضُوا مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلُعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳)

اما بخاطر پیمان شکنی، آنها را لعنت کردیم و از رحمت خویش دور ساختیم و دل های آنها را سخت و سنگین نمودیم (تا آنجا که) سخنان (خدا) را از مورد تحریف میکنند و بخشی از آنچه را به آنها گوشزد شده بود فراموش کردند و هر زمان به خیانتی (تازه) از آنها آگاه میشوی، مگر اندکی از آنها (که خیانت نمی کنند). پس از آنها در گذر و (از لغزشهای شان) روی بگردان، یقیناً الله نیکوکاران را دوست دارد. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَاسِيَةً»: سخت و محکم، سنگدل. «الکلم»: جمع کلمه، سخنان [نساء/۴۶].
«نَسُوا»: به فراموشی سپردند، ترک کردند. «خَائِنَةٌ»: حرکت خاص چشم، که دال بر خیانت است. خیانت. «إِصْفَحَ»: در گذر، صرف نظر کن. (فرقان)

تفسیر:

در اولین آیهی این سوره، بحث وفای به پیمان ها و در آیهی قبل، پیمان خداوند بابنی اسرائیل تذکر رفت. این آیه مبارکه آثار خلف وعده و پیمان شکنی را مطرح بحث قرار میدهد. طوریکه میفرماید: «فَبِمَا نَقُضُوا مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ» «لعن» به معنی «طرد» و «ابعاد» است؛ یعنی: ما آن طائفه را به سبب همین پیمان شکنی و نقض پیمان و غدر شان، حق تعالی آنان را از رحمت خود طرد و از رضوان خود دور و محروم نمود.
بناءً بر ما است که: از پیمان شکنی ها بنی اسرائیل و عواقب آن درس عبرت بگیریم.

پیمان شکنی باخدا، عامل محرومیت از لطف الهی و زمینه‌ی پیدایش سنگدلی می‌گردد. «لَعْنَاهُمْ... جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً». در آیه‌ی 77 سوره‌ی توبه نیز پیمان شکنی با خدا، سبب پیدایش نفاق است. طوری‌که می‌فرماید: «فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ»

«وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً» و قلب های شان رابه گونه‌ای سخت گردانید که به هیچ وجه در برابر حق نرم نمیشود و از هیچ موعظه، نصیحت و اندرزی نفع نمی‌گیرد. یعنی قلب و نهاد آنها را خشک و منجمد کردیم به نحوی که صلاحیت قبول ایمان را نداشته باشد. (این نظر ابن عباس(رض) است، همان طور که در «بحر» آمده است.)

و فحوای آیه مبارکه: «فَبِمَا نَفْسِهِمْ مِيثَاقَهُمْ» ظاهر می‌سازد که: عهد شکنی و غداری سبب ملعونیت و قساوت قلبی آنها شده و این فعل از خودشان است؛ از آنجا که مرتب کردن مسبب بر اسباب فقط کار خداست.

«يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»: این پیمان شکنی آنان را به‌گونه‌ای ساخت که دست به تغییر کلام الهی و تبدیل معانی و انحراف الفاظ از معنی و مراد اصلی آن زدند در حالی که این عملکرد آنها از روی انحراف، گمراهی، سرکشی و تجاوز است. همچنان این گناهان منجر به آن شد تا دانش سودمند و دلائل و براهینی که داشتند را فراموش کنند.

این کثیر فرموده است: تورات را تأویل نمودند و آن را بر خلاف مقصود و مراد تفسیر کردند، و چیزی رابه خدا نسبت دادند که آن را نگفته بود. (مختصر ابن کثیر 497/1). و هیچ گناهی بزرگتر از تغییر کلام خدای عز و جل نیست.

«وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ»: قبل از همه باید گفت که: نسیان گاهی به معنای فراموشی غیر اختیاری است که انتقادی بر آن نیست؛ ولی گاهی به معنای بی‌اعتنایی و بی‌توجهی است که قابل انتقاد است. طوری‌که در این مبارکه مطرح می‌باشد: آنان قسمتی مهم از اوامر تورات را نادیده گرفته و ترک نمودند. این است نتیجه‌ی بدی معصیت و گناه که موجب فراموشی علم نافع می‌شود.

حافظ ابن رجب حنبلی می‌نویسد که بسبب نقض عهد دو چیز از آن سر زد: یکی ملعونیت، و دیگر قساوت قلب؛ و دو نتیجه از آن برآمد: یکی تحریف کتاب آسمانی، و دیگر عدم استفاد از ذکر؛ یعنی در اثر لعنت دماغ آنها مسموخ گشت که به کمال بی‌باکی و بی‌خردی به تحریف کتب سماویّه جرأت نمودند، و از نحوست عهد شکنی دل‌هایشان سخت شد؛ پس استعداد پذیرفتن سخن حق و نصیحت باقی نماند، و بدین صورت قوه علمی و عملی هر دو از ایشان ضایع شد. (تفسیر کابلی)

«وَلَا تَرَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ»: ای محمد! سلسله دغا و خیانت آنها تا امروز جاریست، و در آینده نیز جاری می‌باشد، هنوز هم پیمان‌شکنی، خیانت و نقض عهد و پیمان و حیل‌گری و نیرنگ شانرا همه روزه مشاهده می‌کنی که از این یهودیان سر می‌زند، مگر برخی اندکی از آنها مانند عبدالله بن سلام و امثال آنکه ایمان آورده و چنین اعمالی مرتکب نمیشوند، پس بر توست ای محمد که از گناهان آنها درگذری تازمانیکه خدای تعالی در بین آنها حکم کند و عملکرد حق و درست را به تو نشان دهد.

باید گفت که: خیانت و غدر و بی‌وفایی، سرشت یهودیان و صفت همیشگی آنان است. (نساء آیه 46).

«فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ(13)»: «پس از آنان در گذر و اعراض کن که الله نیکوکاران را دوست میدارد» یعنی: از خیانت‌کاران بنی‌اسرائیل درگذر و از کردار

ناشایست‌شان چشمپوشی کن و فعلاً از جنگیدن با آنان صرف نظر نما. سپس حق تعالی این حکم را در (آیه/29) از سورة «توبه» منسوخ گردانید و فرمود: «قَتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ» [التوبة: 29]؛ و پیامبر صلی الله علیه وسلم را به جنگیدن با آنان تا هنگامی که در کمال ذلت و حقارت به دست خویش جزیه بپردازند، فرمان داد.

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١٤﴾

و از کسانی که ادعای نصرانیت (و یاری مسیح) داشتند (نیز) پیمان گرفتیم ولی آنها قسمت قابل ملاحظه‌ای از آنچه به آنان تذکر داده شده بود بدست فراموشی سپردند، لذا در میان آنها تا روز قیامت عداوت و دشمنی افگندیم و خداوند در آینده آنها را از آنچه انجام داده اند (و از نتایج آن) آگاه خواهد ساخت. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَغْرَيْنَا»: (عَرَوْ): افگندیم، به راه انداختیم تشویق کردیم. «الْبَغْضَاء»: کینه، کینه توزی. «يُنَبِّئُهُمُ»: آنانرا باخبر میسازد. «يَصْنَعُونَ»: میکنند، انجام می دهند.

تفسیر:

«وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ»: همانطوریکه از یهودیان عهد و پیمان گرفتیم، از کسانی هم پیمان گرفتیم که به مسیح پسر مریم گفتند: «وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى»: «از کسانی که گفتند: ما یاور و یاران هستیم»، و با متصف نمودن خویشان به ایمان به خدا و پیامبران، و آنچه پیامبران آورده‌اند خود را پاک می شمردند، اما آنها عهد و پیمان را شکستند.

«فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ»: ایمان به پیامبران را که در انجیل به آن امر شده بود، هم از نظر علمی و هم از نظر عملی به دست فراموشی سپردند. و پیمان را نقض نمودند. فراموشی بخشی از تذکرات این است که مسیحیان از مرز توحید گذشته به تثلیث رسیدند و به جای پذیرش حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نشانه‌های او را کتمان کردند. «فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: و برخی را بر برخی دیگر مسلط گردانیدیم، و شرارتی در میان آنان درگرفت که تا روز قیامت موجب جنگ و کینه و دشمنی در میان آنها خواهد بود.

«بغضاء»: دشمنی در قلب و «عداوت»، بروز ظاهری آن است. ابن کثیر فرموده است: هنوز هم از همدیگر کینه به دل دارند و یکدیگر را تکفیر و لعن و نفرین میکنند، و هرگروه اجازه نمی دهد افراد گروه دیگر وارد معبدشان شوند. ملت های غرب این چنین هستند درحالیکه فرزندان یک آیین میباشند، هر کدام برای نابودی دیگری توطئه می چیند، بمب اتم و هیدروژن را اختراع نموده اند که عقل قادر نیست قدرت تخریب و اتلاف آنها را تصور کند. همه دشمن یکدیگرند.

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ»: خدا میخواهد در دنیا از این رهگذر آنها را آزار بدهد و در حالیکه در کفر فرو می‌غلطند، جان آنها را بگیرد. سپس فرمود:

«وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (14)»: به یاد داشته باشید که: همه‌ی کارها زیر نظر پروردگار با عظمت است و مکافات و مجازات خواهد داشت. و خداوند آنان را به آنچه میکردند آگاه میکند، و آنان را به خاطر کارهایشان مجازات خواهد کرد.

آیه کریمه دلالت میکند بر این که: به فراموشی سپردن بخشی از وحی الهی و فرو گذاشتن عملی آن، به دشمنی و کشمکش میان یک امت می انجامد پس ما امت اسلام نیز که عملاً بخش هایی از وحی الهی را ترک کرده ایم، باید به دین مبین خویش رو آوریم؛ باشد که الله متعال میان دلهای ما الفت افکند.

نصاری:

«نصاری»: جمع «نصرانی» است، شاید هم چون شعار یاران حضرت عیسی «نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» (سوره صف آیه: 14) بود، مسیحیان را نصارا گفته اند.

باید گفت: نصاری از نژاد و خانواده گوناگونی هستند، همواره با هم دشمن اند، از هم کینه دارند، یکدیگر را نفرین میکنند، در تاریخ خود مسیحیان روشن و مدروج است که مسیح، تعلیمات و آندرز های خود را نوشت و پس از او انجیل مکتوبی در دست نبود. یهودیان با آنان از در مخالفت و ستیزه گری در آمدند، آواره شان کردند، بسیاری را از دم تیغ کشیدند. نصاری، جمعی توانا، قدرتمند و اهل علم نداشتند که بتوانند انجیل را تدوین کنند و از آن نگهداری نمایند؛ بلکه هرکس تعلیمات و آموخته های باطلی از قول مسیح منتشر می کرد و آن را انجیل می نامید که سرانجام تعداد انجیلها بسیار فراوان و ناهمگون گشت.

انجیل چهارگانه که اکنون در میان آنان رایج است؛ پس از گذشت سه قرن از تاریخ مسیح - وقتی قسطنطین پادشاه رومیان به دین نصرانی درآمد و حمله های یهودیان فروکش کرد - نوشته شد؛ آن هم وقتی که پادشاه رومی به دین آنان درآمد و دولتی نصرانی تشکیل داد و شیوه ای نو در افکار بت پرستی را بر آن افزود و تعارض فراوانی پیش آورد و با این وصف این انجیل «عهد جدید» مجهول الاصل و بدون تاریخ و بر اساس کتب «عهد عتیق یا قدیم» یهودیان نوشته شده که بسیار ناقص و نارساست. (نساء/46). (تفسیر فرقان)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (15 و 16) در باره اهداف اساسی قرآن بحث بعمل آمده است طوری که میفرماید:

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾

ای اهل کتاب! یقیناً پیامبر ما به سوی شما آمد که بسیاری از آنچه را که شما از کتاب [تورات و انجیل درباره نشانه های او و قرآن] همواره پنهان می داشتید برای شما بیان می کند، و از بسیاری [از پنهان کاری های ناروای شما هم] درمیگذرد. البته از طرف الله نور و کتاب آشکار برای شما آمده است. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تُخْفُونَ»: (خفی): پنهان می دارید. «الکتاب»: برنامه ی الهی، تورات و انجیل. «يَعْفُو»: چشم پوشی میکند، در میگذرد. نُورٌ: روشنایی، پیامبر یا قرآن، یا هر دو [نساء/۱۷۴]. «کتابٌ مبینٌ»: قرآن روشن گر، قرآن خود روشن است و روشن گر چیزهائی است که مردمان برای رسیدن به هدایت، بدانها نیازمندند. «یهدی به»: به آن قرآن هدایت می کند.

تفسیر:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ»: ای اهل کتاب! مخاطب آیه مبارکه یهودیان و نصرانیان است! همانا محمد بن عبدالله به سوی شما

آمده تا برای شما بسیاری از معجزات و نشانه‌هایی که با پیامبران گذشته تان بوده را یادآوری کند و شمارا در جریان بسیاری از اطلاعاتی که در تورات و انجیل نازل شده قرار دهد، اطلاعاتی مانند: آیه «رجم» یعنی سنگسار، داستان شکارچیان روز شنبه، بلندکردن کوه بر سر شما، کوبیدن عصا بر صخره و انفجار آب از آن، شکافتن بحر، مسخ نمودن چهره‌های شما و تبدیل آنها به چهره‌های بوزینگان و خوکان و اوصاف پیامبر آخرالزمان و از این قبیل و بسیاری آیات و نشانه‌های دیگری که پیامبر صلی الله علیه وسلم در قبال آنها سکوت اختیار می‌کند و شما را رسوا نمی‌سازد.

«وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»: حسن بصری (رح) در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد که: از بسیاری از شما در می‌گذرد و شما را مورد بازخواست قرار نمیدهد. یعنی از بسیاری از اشتباهات شما چشم‌پوشی میکند و فقط مطالبی را برایتان بیان میکند که دلیلی بر پیامبری و شهادتی بر صدقش باشد، و اگر همه چیز را بازگو میکرد رسوا می‌شدید.

در التسهیل آمده است: این آیه دلیل بر صحت نبوتش است؛ چون با وجود این که «امی» و بیسواد بود و کتب آنها را نخوانده بود، مطالب مخفی را برملا ساخت. (التسهیل 172/1). «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (15)»: یعنی نوری که از قرآن است، برایتان آمده است. قرآن نوری است بر طرف‌کننده‌ی شک و شرک، کتابی است که إعجازش آشکار و واضح است.

قرآن، بسیار با عظمت است. کلمه‌ی «نور» و «کتاب»، به صورت نکره آمده که نشانه‌ی بزرگی و عظمت آن می‌باشد.

قابل تذکر است که: این نص آیه مبارکه، حجتی روشن است که عالمان دین اهل کتاب، خود میدانند چه چیزهایی از کتاب آسمانی، هم از مسلمانان و هم از عامه‌ی مردم خودشان پوشیده اند. بلی! این شیوه‌ی ناپسند در میان برخی از علمای بد سرشت هر ملتی مشهود است که مطالب را تحریف معنوی میکنند و معنا و مقصود را مستور می‌دارند، تا سایر مردم از آن محروم گردند.

همچنان باید یادآور شد: اشتباهی که مسیحیان در آغاز مرتکب آن شدند و مسیح را ترکیبی از الوهیت و بشریت قرار دادند، باعث شد که حقیقت مسیح برایشان تبدیل به یک معمایی بشود که علمای آنان هرچه کوشیدند به کمک لفاظی و حدس و گمان آنرا حل کنند، تنها به ابهامات و پیچیدگی‌هایش افزودند. آن عده از آنان که بخش بشری این شخصیت مرکب او بر آنان غلبه پیدا کرد بر پسر خدا بودن و یکی از خدایان سه‌گانه بودن او تأکید کردند.

آن عده که بخش الوهیت شخصیت او بر آنان غلبه پیدا کرد مسیح را ظهور جسمانی خدا قرار داده یعنی خدا ساختند و به عنوان خدا او را پرستش کردند. عده‌ای دیگر که کوشیدند راه میانه‌ای برگزینند، همه‌ی توانشان را صرف فراهم کردن تعبیرهایی کردند که به وسیله‌ی آنها مسیح علیه السلام را هم بتوان بشر و هم بتوان خدا نامید و خدا و مسیح در عین حالیکه دو وجود جداگانه اند باز هم یکی باقی بمانند.

شان نزول آیه 15 - 16:

400- ابن جریر از عکرمه روایت کرده است: گروهی از یهود به حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و در باره سنگسار از ایشان سؤال کردند.

رسول الله گفت: کدام تان دانشمندتر هستید؟ آنها به سوی ابن‌صوری اشاره کردند. پیامبر او را به خدایی که تورات را بر موسی علیه السلام نازل کرد و کوه طور را برآفراشت و

از یهود تعهد و پیمان گرفت، سوگند داد. لرزه بر اندام دانشمندان یهود افتاد و گفت: [چون زنان ما بسیار زیباییند، به خاطر حکم سنگسار زناکاران، افراد زیادی از ما کشته شدند، پس ما دامنه کشتار را کوتاه ساختیم] (تفسیر طبری: ج 6، ص 161). چون سنگسار در بین ما زیاد شد. به صد ضرب دره (شلاق) و تراشیدن سر اکتفا کردیم. رسول الله در باره آن [شخص زانی که او را برای صدور حکم خدمت رسول کریم آورده بودند] حکم سنگسار را صادر کرد. پس آیات: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (15) يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (16)» نازل شد.

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (١٦)

خدا به وسیله آن (کتاب) کسانی را که از رضای او پیروی می‌کنند، به سوی راه‌های سلامتی هدایت می‌کند، و به حکم خود آنها را از تاریکی‌های (کفر) به روشنی (اسلام) بیرون می‌کند، و به راه راست هدایت می‌کند. (١٦)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رِضْوَانُهُ»: خوشنودی کامل خود. «سُبُلَ السَّلَامِ»: راه‌های امن و سلامت، راه‌های رستگاری. «سُبُلَ السَّلَامِ»: راه‌های امن و امان. راه نجات. «الظُّلُمَاتِ»: تاریکیها، منظور کفر است. «النُّور»: روشنائی، ایمان. «بِإِذْنِهِ»: به خواست و دستور خدا، به توفیق حق. «صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»: راه راست، دین اسلام.

تفسیر:

«يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ»: خداوند هرکسیکه از کتاب بزرگی و روش که الله متعال بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل نموده پیروی کند حق‌تعالی او را به انجام اعمال صالح و نیک موفق می‌گرداند، اعمال صالحی که انسان را به سوی رضوان الهی و هدایت او و سلوکیاتی که به بهشت منتهی میشود می‌کشاند. اعمال صالحی که انسان را از قهر و غضب الهی و آتش دوزخ نجات می‌دهد.

علماء می‌فرمایند که: هدایت دارای مراتبی است: یک مرحله، هدایت عمومی است که برای همه‌ی انسان هاست، خواه پیروی کنند یا نکنند و نوع دیگر هدایت مخصوص آن‌ده از اشخاصی است که هدایت عمومی را پذیرفته باشند. در این ایه مبارکه هدف همان هدایت نوع دوم آن میباشد که مورد بیان قرار گرفته است.

در ضمن باید گفت: کسانی قابل هدایت اند که در پی تحصیل و طلب رضای پروردگار باشند، نه دنبال مقام و مال و هوای نفس و انتقام.

و نباید فراموش کرد که: انسان، خود زمینه‌ساز هدایت خویش است. و هدایت به راه‌های سلامت و سعادت، درگرو کسب رضای الله متعال است و هرکس در پی راضی کردن غیر او باشد، مطمئن باشد که به انحراف رفته است.

«و يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ»: قرآن، داروی شفابخش همه ظلمات است. قرآن پیروان خویش را از تاریکی‌های: جهل، شرک، تفرقه، توخس، شبهات، شهوات، خرافات و مخالفت‌ها بیرون و به سوی نور، هدایت، دلیل واضح، صدق، برهان و رضایت خدای

رحمان رهنمایی میکند. قرآن عظیم الشأن؛ جنایات و اضطراب‌ها را به نور علم، توحید، وحدت، تمدن، یقین، حق، صفا و آرامش تبدیل می‌کند.

«وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (16)»: «و آنان را به ارده» و توفیق «خویش از تاریکی‌های» کفر و شرک و شک و نفاق و فسق و فجور «به سوی نور» اسلام «بیرون می‌برد و به راهی راست هدایت شان می‌کند».

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر خداوند متعال بر أهل کتاب، اقامه‌ی دلیل و حجت کرد و بیان نمود که در برابر حق، مقصر و روی‌گردانند و به رسالت پیامبر اسلام، ایمان ندارند؛ اینک در آیات متبرکه (17 الی 19) به ردّ عقاید یهودیان و نصاری پرداخته و بیان می‌فرماید که: نصاری به شیوهای خاص به الله متعال کفر می‌ورزد.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (١٧)

بطور مسلم آنها که گفتند الله همان مسیح بن مریم است یقیناً کافر شدند، بگو اگر الله بخواد مسیح بن مریم و مادرش و همه کسانی را که در روی زمین هستند را یکجا به هلاکت رساند؟ پس چه کسی میتواند الله را (از این کار) باز دارد؟ (بلی) سلطنت آسمان‌ها و زمین و هر چه در بین آنهاست از الله است، هر چه بخواد، می‌آفریند. و الله بر هر چیزی تواناست. (١٧)

توضیح لغات و اصطلاحات:

«فَمَنْ يَمْلِكُ»: پس کیست مالک و اختیاردار، قدرت در دست کیست؟

تفسیر:

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»: به یقین، کسانی که می‌گویند: خدا، همان مسیح پسر مریم است؛ مسلماً کافر شدند، آنها فرقه‌ای از نصرانیان که می‌گویند عیسی بن مریم خداست در حقیقت به الله کافر شده و از دین او بیرون شدند. عیسی و مادرش بنده‌ای از بندگان خدایند. «یسوع پروردگار آمد». و امثال این بیان را در گفتار آنان می‌توان یافت.

یسوع نزد آنان عیسی است. (ابوحنیان فرموده است: بعضی از نصاری می‌گویند: مسیح خداست و بعضی می‌گویند: پسر خداست و بعضی می‌گویند: سومین سه نفر است. آنکه در زیر پرده‌ی اسلام خود را استتار نموده و خود را به صوفیه منسوب کرده و معتقد است خدا در صورت‌های زیبا حلول کرده است، از اعتقاد نصاری چنین مفهومی را استنباط کرده است و بعضی از ملحدان این فرقه از قبیل حلاج و صفار و ابن لباج و امثال آنها به اتحاد و وحدت قایل شده‌اند. من آنها را نام بردم تا در دین خدا نصیحتی کرده باشم. بعضی از نادانان منسوب به صوفیه در تعظیم آنها راه افراط را پیش گرفته‌اند و ادعا میکنند که آنها از پاکان و اولیاء الله می‌باشند. البحر المحیط 448/3).

«قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»: ای محمد! به نصرانیان بگو: دروغ می‌گویید، چه کسی از عیسی و مادرش عذاب الهی را در صورتی که الله اراده نماید تا آن دو را عذاب کند دفع و از آن جلوگیری مینماید و چه کسی از آنها حمایت میکند؟ عیسی مسیح بنده‌ای از بندگان الله و تحت تصرف و تدبیر

خداست و مالک هیچ نفع و ضرری، هیچ زندگی و مرگ و حشری برای خود نیست و اگر خدای تعالی اراده هلاک عیسی و مادرش را بنماید و یا اراده کند تا تمام اهل زمین را نابود کند چه کسی او را از این عمل باز میدارد؟ او خدایی است که جز او خدایی نیست.

آیه مبارکه مفاهیم ذیل را به روشنی به بیان گرفته است:
جمله «الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»: بیان میدارد که اگر مسیح خدا باشد، خدا که در شکم زن قرار نمی‌گیرد.

جمله «إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ»: بیان میدارد که: احتمال فنا و نیست شدن، با خدایی سازگار نیست.

جمله «الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَأُمُّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً»: عیسی، مادرش و همه مردم زمین در انسان بودن و ناتوان بودن در برابر قدرت خداوند، یکسان میباشند.

در جمله «قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ... وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»: این فهم را به صراحت بیان میدارد که: ادعای خدایی برای غیر خدا نظیر مسیح، نشانه عدم شناخت واقعی مسیحیان نسبت به خداوند است.

و جمله «وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: این حقیقت بیان میدارد که: قدرت الهی، محدود به نظام خاصی نیست و میتواند حتی بدون پدر هم، فرزند خلق کند.

«وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا»: برای اوست تمام آنچه در آسمانها و زمین است. او خالق همه و متصرف و مدبر امور آنهاست. «يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ» حق تعالی آنچه را بخواهد و به گونه‌ای که اراده کند می‌آفریند. آدم علیهم السلام را از خاک و بدون پدر و مادر آفرید و همسرش را بدون مادر خلق کرد، چنانچه عیسی علیه السلام را نیز از مادر و بدون پدر به وجود آورد در حالی که سایر مردم را از پدر و مادر آفرید،

«وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (17)» او بر همه چیز قادر و تواناست و هیچ چیزی او را از انجام کاری عاجز ساخته نمیتواند و هیچ چیزی از قدرت او بیرون شده نمیتواند. یعنی در برابر او تعالی هیچ قوتی مقاوت کرده نمیتواند؛ اختیار و ابرار همه در آنجا محکوم اند.

برخی از ادعا های بی اساس مسیحیان:

مسیحیان برخی از ادعا های بی اساسی را در باره الله متعال مطرح میدارند، که قرآن عظیم الشأن آنرا بشرح ذیل بیان میدارد:

- 1 - اعتقاد به خدایان سه گانه. «لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً...» (نساء، 171).
- 2 - اعتقاد به اینکه الله متعال آفریدگار، یکی از خدایان سه گانه است (خدای پدر). «قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ...» (مائدة، 73).

3 - انحصار الوهیت در مسیح که این آیه مبارکه آن را رد می‌کند.
«يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ»: به خلقت حضرت عیسی بدون داشتن پدر، و آفرینش حضرت آدم بدون داشتن پدر و مادر اشاره دارد.

اگر واقعاً حضرت مسیح اگر خداست، پس چگونه (به عقیده‌ی مسیحیان) کشته شد و صلیب، آرم مظلومیت او گشت؟ خدا که نباید مورد سوء قصد قرار گیرد!

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۱۸)

و یهود و نصارا (مسیحیان) گفتند: که ما پسران الله و دوستان اویم (و طوری که پدر پسر را عذاب نمی‌دهد الله ما را نیز عذاب نمیدهد) بگو: پس چرا (الله) شما را (در دنیا) به سبب گناهان تان عذاب میدهد، بلکه شما هم بشری هستید از جمله کسانی که آفریده است، هر کسی را که بخواهد مغفرت میکند و هر کسی را که بخواهد، عذاب میدهد. و پادشاهی آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست، تنها از الله است، و بازگشت همه به سوی اوست. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَصَارَى»: جمع نصرانی، پیروان عیسی علیه السلام، «أَحْبَاؤُهُ»: دوستان او. المَصِير: فرجام کار، بازگشت و سر انجام.

تفسیر:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»: رابطه‌ی ما با خدا همانند رابطه‌ی فرزندان است با پدرانشان. یهودیان بدین عقیده اند که آنها فرزندان الله و دوستان اویند چنانچه نصرانیان نیز چنین ادعا می‌کنند، همه این سخنان دروغ و بهتان است زیرا الله متعال هرگز کسی را از بندگان خود به عنوان فرزند برنگزیده و دوستان الله متعال نیز کسانی‌اند که طاعت و عبادت او را بر جای می‌آورند.

ابن کثیر فرموده است: یعنی ما منسوب به پیامبران خدا هستیم که فرزندان خدا هستند. و چون خدا نسبت به آنان نظر لطف و عنایت دارد، ما را نیز دوست دارد. (مختصر ابن کثیر 499/1).

«قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ؟»: و اگر یهودیان و نصرانیان در این ادعاهای خود صادق می‌بودند حق تعالی آنان را به سبب گناهان‌شان عذاب نمی‌نمود چون دوستدار، هیچگاه دوست خود را محکوم به مجازات نمی‌کند.

«بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ»: یهودیان و نصرانیان مانند سایر مردم بشر اند. و خدا در مورد تمام مخلوقاتش حاکم مطلق است.

«يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ»: هر انکسی از بندگانش که تقوا را رعایت کند ثواب می‌گیرد و اگر نافرمانی کند خدای تعالی او را مجازات میدهد یعنی: بندگان خود را در برابر خیر و شر محاسبه میکند و هرکس را در برابر عملش جزا میدهد پس او خواسته است که هر که را برکفر می‌میراند، به عدل خویش عذاب کند و بر کسانی که از کفر توبه کرده‌اند، به فضل خویش بیامرزد و گنهکاران را اگر بخواهد عفو و اگر بخواهد، عذاب کند.

«وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ(18)»:

ملکیت تمام آسمان‌ها و زمین و آنچه در بین آنها قرار دارد از آن الله متعال است و عموماً تحت تسلط و فرمان او قرار دارند، و سرانجام و عاقبت آنها در قبضه‌ی قدرت اوست. او ذاتی است که را که بخواهد میبخشد و آنکه را اراده کند عذاب مینماید؛ زیرا تنها او خالق و رازق است و خدای برحق جز او وجود ندارد و تمام خلایق به سوی او باز میگردند و این اوست که همه را در قبال اعمال‌شان کیفر میدهد.

خواننده محترم!

خداوند متعال در آیه 18 علیه اهل کتاب، اقامه‌ی دلیل می‌کند و شبهه‌ای که آنان را در دین گمراه کرده است، بی اساس و بی اثر می‌گرداند، که شاید غرورشان را بکاهد.

گروه یعقوبیه از نصاری، مسیح را خدا میدانستند، سپس مذهب این گروه، پیشرو مذاهب سه گانه‌ی مشهور مسیحیت؛ یعنی، «کاتولیک»، «ارثدوکس» و «پروتستان» گشت. این مذاهب در چهار قرن پیش به وسیله‌ی راهبی مصلح به نام «مارتن لوثر» نشأت یافت. مارتن، مسیحیان را از بسیاری از تقلیدهای خرافی و بی‌اساس رها کرد و مذهب خود را در امریکا، انگلیس و آلمان رواج داد؛ اما با این وصف، خود نیز به تثلیث (سه خدایی) پایبند بود و هر موحدی را غیر مسیحی می‌شمرد (!) سرانجام، مسیح در میان آنان، ربّ و إله خوانده شد. این مطلب روی اولین صفحه‌ی انجیل، چنین نوشته شده: «کتاب عهد جدید از آن ربّ و نجات دهنده‌ی مایسوع مسیح».

امروز تمام فرقه‌های نصاری می‌گویند: «خدا، همان مسیح پسر مریم و مسیح، همان خداست». عمده‌ی سخنان آنان در انجیل یوحنا این است: «در بدو پیدایش، کلمه بود، کلمه نزد خدا بود و خدا همان کلمه است.» (فی البدء كانت الكلمة و الكلمة كانت عند الله، والله هو الكلمة) و الکلمة فی تفسیرهم هی المسیح.

کلمه در نزد مسیحیان؛ یعنی عیسی مسیح. خداوند در ردّ این بیان می‌فرماید: پس از این آیات، دلیل و برهانی برای اهل کتاب نخواهد ماند که بگویند: هشدار دهنده‌ای نزد ما نیامده. است و ما به فراموشی سپرده شده ایم. این آیات به آنان یادآوری می‌شود که چیزی، هستی بخش را ناتوان و درمانده نمی‌کند. اینک آیه‌های زیر نیز گوشه‌ای دیگر از پلیدی‌ها و دشمنی‌های یهودیان را حکایت می‌کند که چگونه با پیامبر شان موسی (ع) به مخالفت برمی‌خاستند و از فرمانش سر برمی‌تافتند؟ (بنقل از تفسیر فرقان)

شان نزول آیه مبارکه:

از ابن عباس (رض) در بیان **شان نزول آیه مبارکه** روایت شده است که فرمود: نعمان بن أضاء، بحری بن عمرو و شاس بن عدی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و با آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت و گو کردند. رسول الله صلی الله علیه وسلم آنان را به سوی الله واحد دعوت نموده و از عذابش بیم دادند ولی آن سیه‌رویان گفتند: ای محمد! تو ما را از چه چیز می‌ترسانی؟ آیا نمیدانی که: (ما پسران خدا و دوستان وی هستیم؟) همان بود که پروردگار متعال آیه: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَرَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُ» را نازل فرمود. (25- طبری 11616 از ابن اسحاق با سندش از ابن عباس روایت کرده است).

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرَّسْلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٩﴾

ای اهل کتاب! رسول ما به سوی شما آمده است که برای شما بیان می‌کند (احکام ما را) بعد از انقطاع دوران پیغامبران تا مبادا (روز قیامت بگوئید نه بشارت دهنده ای به سوی ما آمد، و نه بیم دهنده ای، (هم اکنون پیامبر) مژده دهنده و بیم دهنده به سوی شما آمد و خداوند بر همه چیز توانا است. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَتْرَةٌ مِنَ الرَّسْلِ»: مدت زمان فاصله‌ی پیامبران. «فَتْرَةٌ»: سکون، آرامش، فاصله‌ی زمانی بین دو پیامبر، که مردم از کلیت دین خدا محروم بودند. «قَدِيرٌ»: توانا.

تفسیر:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرَّسْلِ» ای اهل کتاب! یعنی ای جماعت یهود و نصاری! خدای تعالی بعد از مدتی توقف در جریان ارسال پیامبران،

محمد صلی الله علیه وسلم را به سوی شما فرستاد، تا شرایع و دروس دین را برایتان توضیح و بیان نماید، چنانچه بین عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه وسلم پانصد و شصت و نه سال گذشت. حالا پیامبر خود را به عنوان رحمتی برای جهانیان مبعوث داشت تا اطاعت کنندگان را به رحمت و بهشت او بشارت دهد و نافرمانان و عاصیان را از خشم و مجازات او برحذر دارد.

بعد از حضرت مسیح علیه السلام سلسله پیغمبران منقطع گردیده بود، و تمام دنیا الا ماشاءالله در ظلمت جهل و غفلت او هام و اهواء فرو رفته، چراغ هدایت خاموش شده بود؛ دمه ظلم و عدوان، فساد و الحاد در تمام آفاق پهن شده بود؛ در این وقت، برای اصلاح جهانیان هادی و بشیر و نذیری را فرستاد که از همه بزرگتر بود، تا به جاهلان راه فلاح دارین را باز نماید؛ غافلان را به تخویف و انذار بیدار کند؛ و دون همتان را به بشارت تحریک دهد.

ابن عباس (رض) فرموده است: «میان میلاد عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه وسلم پانصد و شصت و نه سال فاصله بود». ابن کثیر میگوید: «بنابر این، نعمت بعثت محمد صلی الله علیه وسلم در آن برهه از زمان، از کامل ترین نعمت‌ها بود و نیاز به این بَعَثَتْ هم، نیازی بود عام و فراگیر زیرا فساد بر همه بلاد دامن گسترده و طغیان و جهل بر همه بندگان بجز اندکی از اُحبار یهود و زهاد نصاری که برقیایی از دین حق متمسک باقی مانده بودند خیمه فروهشته بود».

«أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ»: بلی! پیامبر ما به سوی شما آمده است: «تا نگوئید» در روز قیامت «که هیچ مژده دهنده و بیم دهنده‌ای نزد ما نیامد» یعنی: ما پیامبر خود را فرستادیم تا مبادا در مقام عذرخواهی از کوتاهی و تقصیر خویش، در روز قیامت چنین سخنی بگوئید.

انسان در انتخاب راه آزاد است، انبیا فقط بشارت و هشدار می دهند، اجبار و اکراهی ندارند. طوری که میفرماید: «فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ» «پس قطعاً برای شما مژده دهنده و بیم دهنده‌ای آمده است» یعنی: راه این عذر و بهانه بر شما مسدود شد زیرا اینک پیامبر مژده بخش و هشدار دهنده‌ای نزد شما آمده است که مؤمنان را بشارت و کفار را بیم می دهد. «وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (19)» و خداوند متعال بر هر چیزی تواناست. همه اشیا در مقابل قدرت او تسلیم هستند و هیچ چیزی از فرمان او سرپیچی نمی کند. و از جمله قدرت خداوند این است که پیامبران را فرستاده و کتاب‌ها را نازل کرده است، و هر کس را که از پیامبران اطاعت کند ماجور می سازد، و هر کس را که از آنان سرپیچی نماید عذاب می دهد. ابن جریر گفته است: یعنی خدا قادر است فرمانبران را پاداش و نافرمانان را مجازات بدهد.

شأن نزول آیه 19:

402- ابن إسحاق از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم یهود را به اسلام دعوت و به پذیرش دین جدید تشویق نمود، ولی آن‌ها سرباز زدند و از قدم گذاشتن در راه نیک امتناع ورزیدند. پس معاذ بن جبل و سعد بن عباده به آنها گفتند: ای جماعت یهود از خدا بترسید، به خدا سوگند شما بهتر میدانید که محمد فرستاده خداست، زیرا شما قبل از بَعَثَتْ همواره از او یاد میکردید و صفات او را برای ما بیان میداشتید. رافع بن حریمله و وهبن بن یهوذا گفتند: ما هرگز این چیزها را به شما نگفته ایم و خدا بعد از موسی (نه کتابی فرو فرستاده و نه پیامبری برانگیخته است. در این باره آیه «يَا أَهْلَ

الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ... نازل شد)، ضعیف است، طبری 11619 از محمد بن إسحاق روایت کرده شیخ وی محمد بن أبو محمد مجهول است، چنانچه در «تَقْرِيْب» آمده و ذهبی در «میزان إعتدال» میگوید: شناخته نمیشود. به زاد المسیر 412 به تخریج نگاه کنید).

فاصله زمانی دوران فترت:

«عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ»: فترت در لغت به معنی سست شدن. ساکن شدن معطل و بند کردن است، ائمه تفسیر هم در این آیه معنی فترت را بیان کرده اند. فترت یعنی متوقف شدن سلسله نبوت و انبیا تا مدتی که این مدت از زمان حضرت عیسی تا زمان بعثت رسول کریم است.

تحقیق زمان فترت:

حضرت عبدالله بن عباس میفرماید که فاصله زمان حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام یکهزار و هفتصد سال است و در تمام این مدت سلسله بَعَثتِ أَنْبِيَاءٍ مرتباً جریان داشت. و زمانی که فترت وجود نداشت در این مدت فقط از بنی اسرائیل هزار پیغمبر مبعوث شد و علاوه بر بنی اسرائیل نیز پیامبرانی هم وجود داشتند از تولد حضرت عیسی تا بعثت رسول کریم پانصد سال طول کشید. این مدت با این فاصله زمانی را که در آن هیچ پیامبری مبعوث نشده زمان «فِتْرَت» گویند. در صورتی که قبل از آن به این حد دنیا از بعثت انبیا خالی نبوده است. (تفسیر قرطبی مع ایضاح).

در باره فاصله زمانی زندگی حضرت موسی تا عیسی(ع) و نیز عیسی(ع) تا محمد(ص) روایات مختلفی نقل شده است اگر چه اختلاف نظر در بیان مدت کم و بیش وجود دارد، امام بخاری به روایت حضرت سلمان فارسی نقل کرده است که فاصله زندگی بین حضرت عیسی تا نبی کریم(ص) ششصد سال بوده و در این زمان هیچ پیامبری مبعوث نشده همان طوریکه مشکوٰه «به حواله از صحیح بخاری و مسلم این حدیث را بیان میکند که رسول الله(ص) فرمود: «أنا أولى الناس بعيسى» یعنی من از همه مردم به حضرت عیسی بیشتر نزدیک هستم منظور از این حدیث در آخر آن چنین بیان شده که: «لیس بیننا نبی» یعنی بین ما دو نفر هیچ نبی مبعوث نشده است. آنچه در مورد سه رسول که در سوره یاسین ذکر شده قاصدان یا فرستاده های عیسی(ع) علی بودند و به همین جهت به آنها رسول گفته میشود.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه(20 الی 26) موضع گیری یهودیان در برابر موسی علیه السلام به بحث گرفته میشود.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٠﴾

و [یاد کنید] هنگامی که موسی به قومش گفت: ای قوم من! نعمت الله را بر خود یاد کنید، وقتی در میان شما پیغمبرانی قرار داد؛ و شما را پادشاهانی گردانید، و به شما چیزی داد که به هیچ کسی از مردمان جهان نداده بود. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَعَلَ فِيكُمْ»: — جَعَلَ مِنْكُمْ: از میان شما قرار داد. «جَعَلَكُمْ مُلُوكًا»: شما را فرمانروا

ساخت، به شما سلطنت و شاهی داد. «مُلُوكًا»: آزادگان، پس از رهایی از چنگ قبطیان و فرعونیان مصری، اختیار خود و زن و فرزندان و اموال را در دست گرفتید و دارای مال و منال شدید.

«مَالٌ يُؤْتِي أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ»: نعمتی که به هیچکس از جهانیان نداده است؛ مانند: ترنجبیل (زنجفیل)، بونه، شکافتن دریا و امثال اینها.

تفسیر:

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أَدْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»: ای محمد! روزی را برای مردم یادآور که موسی علیه السلام برای بنی اسرائیل گفت ای قوم من! نعمت‌های بیکران الله متعال را به خاطر بیاورید و او را سپاسگزار باشید.

در این آیه مبارکه اشاره ایست به گذشته‌ی افتخار آمیزی که بنی اسرائیل بسیار پیشتر از بعثت موسی علیهم السلام آن را سپری کرده بودند. از یک سو پیامبران جلیل القدری همانند ابراهیم، اسحاق، یعقوب و یوسف علیهم السلام از میان آنان مبعوث شده بودند و از سوی دیگر در زمان یوسف علیهم السلام و پس از آن در مصر قدرت زیادی به دست آنان آمده بود و تا مدتها اسرائیلیان بزرگترین فرمانروایان دنیای متمدن آن زمان بودند و در مصر و پیرامون آن سکه‌ی آنان رواج داشت. اغلب مردم تاریخ بنی اسرائیل را از زمان موسی علیه السلام آغاز میکنند، اما قرآن در این جا میگوید گذشته‌ی پر عظمت بنی اسرائیل پیش از موسی علیه السلام سپری شده بود و موسی آن را به عنوان گذشته‌ی افتخار آمیز قوم خود به آنان یادآوری می کرد.

قابل دقت و یاد آوری است که؛ از تاریخ باید عبرت گرفت. قوم موسی پس از برخورداری از لطف بخصوص الهی و رسیدن به حکومت، مبتلا به ذلت و مسکنت شدند.

«إِذْ جَعَلْنَا فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلْنَاكُمْ مُلُوكًا»: زمانی را که از میان شما پیامبرانی برای راهنمایی و ارشاد شما را مبعوث نمودیم و شما را با بر انگیختن انبیایی از میان خودتان شرافت داد و شما را مانند پادشاهان در نعمت و آسودگی بعد از اینکه برده فرعون و قومش بودید قرار داد که هیچکس بر شما غلبه نیافت و با غرق کردن فرعون، شما را نجات دادیم.

در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاكُمْ مُلُوكًا» نمی‌فرماید: «وَجَعَلْنَا فِيكُمْ مُلُوكًا»؛ یعنی، الله متعال، همه‌ی شما را پس از رهایی از دست فرعون، فرمانروا و صاحب اختیار و سلطان شخصی خود و خانواده و ثروت و اموال خود گردانید.

امام مجاهد می‌گوید: (وجعلکم ملوکاً) به این معنی است: شما را صاحب خانه‌ها، همسران و خدمتکاران گردانید. به تأیید این دیدگاه تفسیری، روایت شده است که: «مردی از عبدالله بن عمر و بن عاص (رض) پرسید: مگر ما از فقرای مهاجرین نیستیم؟ عبدالله به وی گفت: آیا زنی داری که نزد وی قرار و آرام یابی؟ مرد جواب داد: بلی! گفت: آیا مسکنی داری که در آن سکونت و بود و باش کنی؟ مرد جواب داد: بلی! گفت: پس تو از أغنیا هستی. آن مرد گفت: خدمتکاری نیز دارم. عبدالله گفت: در این صورت از پادشاهان هستی.»

مفسر بیضاوی فرموده است: در میان هیچ ملتی به اندازه‌ی بنی اسرائیل پیامبر مبعوث نشده است. (بیضاوی ص 148).

«وَأَتَاكُمْ مَالٌ يُؤْتِي أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (20)»: و به شما نشانه‌هایی داد که به هیچ یک از جهانیان نداده بود، نشانه‌هایی مانند: شکافتن بحر، شکافتن سنگ و بیرون کردن آب از

آن، سایه ساختن ابر، فرو فرستادن پرندۀ آسمانی و انگبین و سایر امتیازات از قبیل کسب علوم مختلف، وجود حکما، علما، رهبران و اصلاحگران در میان شما.

يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿٢١﴾

و موسی گفت: ای قوم من! به سرزمین مقدسی که الله برایتان مقرر فرموده در آید و [به گناه، عصیان، سرپیچی از فرمان ها و احکام حق] بازنگردید و از فرمان ما اعراض نکنید که زیانکار می شوید. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ»: سرزمین مقدس که از عریش تا فرات را دربر دارد. آنجا را سرزمین پاک از آن نظر میگویند که انبیاء بیشماری در آن مبعوث شده‌اند و از لوث بت‌پرستی زدوده شده است.

«كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»: خداوند مقدر کرده است که اگر مطیع فرمان او باشید، بدانجا وارد می شوید و سکونت می‌کنید. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر:

«يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»: و موسی علیه السلام در خطاب به بنی اسرائیل گفت: وارد سرزمین مقدس شوید که الله متعال آنرا برایتان مقرر نموده است. هدف از آن سرزمین فلسطین است که محل سکونت ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام به شمار می رفت. هنگامی که بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند، این سرزمین را الله برایشان تعیین کرد و به آنان دستور داد که بروند و آن را فتح کنند.

مفسر بیضاوی هم در تفسیر خویش نگاشته است که: عبارت است از سرزمین بیت المقدس، و چون محل بعثت پیامبران و مسکن مؤمنان بود به مقدس موسوم شد. (بیضاوی ص 148). «الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»: این است که خدا به وسیله‌ی پدرتان، اسرائیل و عده‌ی آنرا به شما داد و مقرر داشت که از آن شما باشد.

«وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (21)»: و نهی موسی علیه السلام به آنان این بود: از خوف ترس جباران به عقب برنگردید یعنی: از فرمان من رونگردانید و به عقب باز نگردید و دستور من در مورد جنگ با ظالمان ستمگر را به سبب ترسوپی و ضعف، بر زمین نگذارید.

در التسهیل آمده است: روایت شده است وقتی حضرت موسی به آنها دستور داد وارد سرزمین مقدس شوند، از زورمندان هراسیدند و خواستند به مصر برگردند. (التسهیل 176/1).

قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ﴿٢٢﴾

(بنی اسرائیل در جواب) گفتند: ای موسی! مسلماً در آن سرزمین قوم زور آور هستند، و ما هرگز وارد آنجا نمی شویم تا آنان از آنجا بیرون روند، پس اگر از آنجا بیرون روند البته ما وارد خواهیم شد. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَبَّارِينَ»: زورمندان، انسان های قوی هیکل، تنومندان، قذبلندان.

تفسیر:

«قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ» گفتند: ای موسی! در آنجا زورمندانی قوی هیکل و بلند قامت زندگی میکنند و مستقر هستند که ما قدرت و همت جنگ و مقابله را با آنها نداریم. یعنی: در فلسطین مردمی هستند زور آور با قامت‌های بلند و جسم های قوی و تنومند که مردم را بر آنچه که بخواهند، مجبور می‌گردانند. مراد از آنان: «قوم جبار» همان قوم عمالقه، از نژاد سامی بودند که در شمال عربستان در صحرای سینا زندگی می‌کردند و به مصر حمله کرده، پانصد سال حکومت داشتند. (دائرة المعارف، فرید وجدی).

«وَإِنَّا لَنَنذِرُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا»: ما نمیتوانیم وارد بیت المقدس شویم، ولی صبر میکنیم تا خود این دلاوران از آن شهر بیرون شوند که هرگاه چنین کنند ما بدون جنگ و جهاد وارد آن می‌شویم.

«فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ (22)»: هرگاه چنین کنند ما بدون جنگ و جهاد داخل آن شهر میشویم. حق تعالی از این رو ترس و ذلت را بر آنان مقدر کرد که آن‌ها به مخالفت او امر الهی پرداخته و پیمان‌شکنی کردند، زیرا یکی از بزرگترین عللی که امت‌ها را دچار سستی، ذلت و شکست در برابر دشمنان‌شان میکند گناهان است.

از فحوای آیه مبارکه در میابیم که: توقع پیروزی بدون مبارزه، محاسبه، خیال و توهم غلط و خطاء و اشتباه است، بناءً باید دشمن را بیرون کرد، نه آنکه صبر کرد تا خودش بیرون رود.

قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٣﴾

دومرد از [زمره] کسانی که [از الله] می‌ترسیدند و الله بر آنان نعمت داده بود، گفتند: از راه دروازه بر آنها در آید (و هجوم بیاورید)، پس اگر از آن داخل شدید پس حتماً غالب خواهید شد (لیکن به این شرط که) بر الله توکل کنید، اگر مؤمن هستید. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ» دو مرد از آنان، آن دو مرد به نام یوشع و کالب، از زمره‌ی دوازده سردار و نقیب بنی‌اسرائیل هستند که موسی علیه السلام آنان را برای کشف احوال زورمندان عمالقه به سرزمین مقدس فرستاده بود.

از میان دوازده سردار و نقیب برگزیده‌ی موسی، دو نفر مؤمن و خدا دوست - به نام یوشع بن نون و کالب بن یوفنا که توفیق یافته و دعوت موسی را با جان و دل پذیرفته بودند؛ یاران خود را نکوهش کردند و مردم را به داوری واداشتند که: هر کس خدا با او باشد، هرگز از کسی بیم ندارد.

سفارش آن دو مرد بزرگوار این بود که گفتند: ای قوم! از آنان نترسید؛ هر چند تنی سترگ دارند؛ اما دل‌هایشان ضعیف و ناتوان است که اگر به دروازه‌ی شهر در آید و یورش ببرید و بر آنان بتازید و کمک از خدا بگیرید؛ قطعاً شکست می‌خورند و شما پیروز میشوید و بیم و هراس بر دل‌هایشان چیره میگردد... اما جواب آنان نهایت بدخویی و بدرفتاری و بی‌آدبی نسبت به موسی (ع) بود.

موسی (ع) نیز با خشم و نگرانی و غم و اندوه، حسرت درون و شکوای دل خود را به پیشگاه خدا عرضه نمود و از نافرمانی قومش پوزش طلبید و گفت: من اختیار خود و برادرم را دارم و بس.

«أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا»: خدا به آن دو نعمت داد و آنچه را از احوال زورمندان به دست آورده بودند، جز نزد موسی علیه السلام مخفی داشتند، برخلاف بقیه آنچه رادریافته بودند، افشا کردند که موجب بیم و هراس بنی اسرائیل گردید.

«أَدْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ»: از دروازه‌ی شهر بر آنان بتازید، آنان همچون جسمی خالی از قلب اند. (فرقان)

تفسیر:

«قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا»: ولی دو تن از مؤمنانی که با موسی علیه السلام بوده و خداوند متعال بر آنها نعمت هدایت و ثبات قلب و صحت عقل داده بوده برخواستند و از یهودیان خواستند تا وارد بیت المقدس شوند و در این راه دست به تلاش و کوشش و جهاد بزنند و هیچگاه نباید دشمنان موجب ترس آنها شوند، زیرا خدای تعالی از دشمنان و کفار قوی‌تر است. (آن دو نفر از نقبای دوازده‌گانه بنی اسرائیل بودند، به نام‌های: «یوشع بن نون» و «کالب بن یوفنا» و نامشان در تورات، سفر تثئیه آمده است.

باید گفت که خوف از الله متعال زمینه ساز شدن الطاف و نعمت‌های الهی است. کسیکه از الله بترسد، احساس مسئولیت میکند و پیروی از فرمان پیامبر خدا را واجب می‌داند و در برابر قدرت‌های دیگر سرتسلیم فرو نمی‌گزارد. به یاد داشته باشید که خدا ترسی، زمینه‌ی شجاعت و جرأت و عمل است.

خدا ترسی، نعمتی الهی است.

خوف الهی و تقوا، به انسان بصیرت و نیروی تحلیل صحیح و روشن از مسائل میدهد طوری که میفرماید: «أَدْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ» این دو مرد خطاب به یهودیان گفتند: بزرگی جسم آنها شما را درخوف و هراس قرار ندهد، آنها از لحاظ جسم بزرگند ولی قلبشان ضعیف است. بر الله متعال توکل کنید و به اذن الهی وارد شوید دشمنان در برابر شما شکست می‌خورند، زیرا هرگاه با الله متعال از در صداقت و راستی بیرون شوید اوتعالی با شما خواهد بود.

«وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (23)»: و هر که الله متعال با او باشد هرگز از کسی نمی‌هراسد و دشمنش با شکست مواجه می‌شود و خودش به عزت و سربلندی میرسد.

اصل در موفقیت تنها امکانات مادی نیست، بلکه ایمان و توکل، تصمیم و جرأت نیز لازم است.

«توکل»: عبارت است از: قطع علائق و پیوندهای قلبی از غیرالله متعال و ترک کرنش و تملق ناروا در برابر مخلوقات وی. توکل، نشانه‌ی ایمان و کلید نجات از بن بست‌ها و ترس‌هاست. توکل، تنها به لفظ نیست؛ بلکه روحیه‌ای برخاسته از ایمان است.

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنُ نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴿٢٤﴾

(بنی اسرائیل در جواب) گفتند: ای موسی! تا آنان در آنجا هستند، ما هرگز وارد آنجا نخواهیم شد، پس تو و پروردگارت بروید [با آنان] بجنگید که ما [تا پایان کار] در همین جا نشسته ایم. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ههنا»: همین جا، در این جا.

تفسیر:

بنی اسرائیل بار دیگر جواب عناد آلودی که انکار خالق متعال را با خود داشت تکرار نموده به موسی علیه السلام گفتند: خود را در مشقت قرار نده که ما هرگز تاوقتی که جباران زمان در آن قرار دارند وارد سرزمین مقدس نمیشویم، ما تصمیم قاطعانه گرفتیم که هرگز با آنها مقابله نکنیم و اگر تو میخواهی با آن ها بجنگی این کار مربوط به خود توست، پس با خدایت برو و با آنها بجنگ و ما منتظر نتیجه جنگ باقی میمانیم. به این ترتیب، آنها ورود به شهر بیت المقدس را نفی کرده و سپس این نفی را باذکر (ابداً) مؤکد ساختند، آنگاه ورود به آن را به بیرون رفتن جباران از آن مشروط ساختند.

«پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین جا مینشینیم» یعنی: ما پیوسته در این مکان میمانیم، نه باتو پیش میرویم و نه به عقب برمیگردیم. توجه بفرماید: این گفتار قومی است که «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ» را دعوی داشتند، اما این کلمات گستاخانه از تَمَرّد و طغیان آنها بعید نیست.

در کلمه‌ی «أَبْدًا»، اصرار بر جسارت بنی اسرائیل دیده می‌شود. و در کلمه‌ی «فَأَذْهَبُ»: توهین به موسی علیه السلام مشاهده می‌شود.

در کلمه‌ی «رَبُّكَ»، توهین به ذات پروردگار وجود دارد و نشانگر ضعف ایمان بنی اسرائیل را نشان میدهد. و در کلمه «قَاعِدُونَ»، رفاه طلبی دیده میشود.

واقعیت امر اینست که: مردم باید خود به اصلاح جامعه خویش بپردازند، نه آنکه تنها از خداوند و رهبران دینی توقع اصلاح جوامع خویش را داشته باشند. در ضمن آرزوی پیروزی بدون کوشش، عاقلانه و خردمندانه ممکن و میسر نیست.

مگه مکرمه و بیت المقدس، هردو سرزمین مقدس هستند؛ اما موسی علیه السلام که به قوم خود بنی اسرائیل هدایت فرموده که: وارد آن شوید و بادشمن بجنگید، آنان بهانه جوی کردند، و از هدایت و فرمان موسی علیه السلام تخلف کردند، ولی مسلمانان در سال ششم هجری که به قصد عمره به همراهی رسول الله صلی الله علیه وسلم تا نزدیکی مکه آمدند، اگر ممانعت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نمیبود، به شهر مکه حمله میکردند. در این سفر، «صلح حدیبیه» به امضا رسید. واقعیت امر اینست که: تلاش رهبران الهی در انجام وظایفی که بر عهده دارند، تنها در صورت همراهی مردم به ثمر می‌رسد.

سستی بنی اسرائیل در مبارزه با دشمن، چنان مشهور بود که مسلمانان نیز پیش از شروع جنگ بدر (در سال دوم هجری) و هنگام ورود به مکه (سال ششم) می‌گفتند: ما همچون بنی اسرائیل نیستیم که «إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» بگوییم، همواره در رکاب تو آماده‌ی جنگیم.

سیرت نویسان می‌نویسند که: «رسول الله صلی الله علیه وسلم در روز بدر، از باب کسب رأی أصحابشان با ایشان مشورت نموده فرمودند: اینک جنگ حتمی است پس چه باید کرد؟ مقداد بن عمرو (رض) به نمایندگی از دیگر أصحاب برخاست و گفت: قسم به ذات اقدس الهی که ما چون بنی اسرائیل نیستیم که بگوییم: تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین جا نشسته‌ایم! بلکه ما از سمت راست، از سمت چپ، از پیش رو و از پشت سر شما با آنان می‌جنگیم. یاران دیگر نیز با تعابیری از این دست، اعلام آمادگی کردند... عبدالله ابن مسعود (رض) می‌فرماید: آنگاه دیدم که چهره مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم از این سخنان شگفت و ایشان بسیار شادمان شدند.

در این آیه افراط در نافرمانی و بی ادبی به حدی مشهود است که مقتضی کفر و توهین به الله متعال و پیامبرش به تمام وضاحت بیان شده است. اینها کجا و یاران پاک ضمیر محمد صلی الله علیه و سلم کجا که به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفتند: چیزی را که بنی اسرائیل گفتند ما به شما نمیگوییم، اما میگوییم برو تو و خدایت بکنی ما هم در کنار شما خواهیم جنگید.

واقعیت امر اینست که: بنی اسرائیل، نمونه‌ی بی ادبی، بهانه‌جویی، ضعف و رفاه‌طلبی بودند. طوریکه در کلمه «لَنْ نَدْخُلَهَا»، جسارت آنان در مقابل فرمان الهی با تمام وضاحت بیان میشود.

قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٥﴾

موسی گفت پروردگارا من جز بر خود و برادرم دست ندارم، بین ما و قوم نافرمان، جدایی بانداز (تا از یکدیگر جدا و متمایز شویم). (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَافْرِقْ بَيْنَنَا»: میان ما فرق بگذار و حساب ما را از یکدیگر جدا بدار. ما را از همدیگر دور بدار و میان ما و ایشان فاصله بینداز. میان ما و ایشان داوری کن. دکتر مصطفی خرمدل.

تفسیر:

حضرت موسی علیه السلام، پس از یأس و ناامیدی از حرکت بنی اسرائیل، بهسوی پروردگار خویش شکایت کرد گفت: بار الها! تو میدانی که، من جز اختیار نفس خودم و برادرم، هارون اختیار کسی دیگری را ندارم، اما این قوم، که از اوامر من سرپیچی نموده و در برابرم سرکشی کردند، پس تو بین من و اینها جدایی افکن، زیرا از پیمان شکنی و عصیان و نافرمانی‌شان از اوامر تو خسته شدم و نمیخواهم دیگر در میان آنها باشم. درخواست فاصله افتادن، برای آن بود که آتش قهر الهی یاران موسی را نیز فرا نگیرد و تنها دشمنان به جزای عمل نافرمانی خویش برسند، یا اینکه درخواست می‌کرد با مرگ کفار، میان آنان و دشمنان فاصله افتد.

یکی از بلاها و سختی‌های مؤمنان، زندگی با فاسقان و درمیان آنان بودن است، و همچنان یکی از بلاهای اجتماعی دور شدن مردم از اولیای الله و محروم شدن از فیض وجودشان است.

قابل یادآوری است که: شکایت پیامبران بهسوی پروردگار با عظمت و نفرین، زمانی صورت می‌گیرد که از ایمان و اطاعت مردم مأیوس شوند.

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾

الله (دعای موسی را قبول فرموده) گفت: پس آن سرزمین تا چهل سال بر آنها حرام است (و به سبب نافرمانی‌شان) حیران و سرگردان در زمین بگردند (و به جایی نرسند) پس (تو ای موسی) بر قوم فاسق و نافرمان اندوهگین مشو. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَإِنَّهَا»: آن سرزمین پاک و مقدس. «مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ»: بر آنان حرام گشت. «يَتِيهُونَ»: (تیه): سرگردان میشوند، بی‌راه می‌روند. سرگردان می‌مانند. تیه: سرگردانی، نام بیابانی که بنی اسرائیل در آنجا به سرگردانی می‌گذراندند. (داستان تخلف بنی اسرائیل و قهر الهی

وسرگردانی آنان در بیابانی تیه، در فصل چهارم از سفر اعداد، در تورات مطرح شده است. «فَلَا تَأْسَ»: غم مخور. غمگین مباش. از ماده (أسی) است.

تفسیر:

«قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ» پروردگار با عظمت دعای موسی علیه السلام را استجاب نمود، و آنان را چهل سال در آن سرزمین سرگردان کرد و راه خروجی از آن نیافتند.

از حکمت و فلسفه‌ی چهل سال سرگردانی و آوارگی، این بود، تا آن نسل زبون و ترسو که زیر قدرت و سطوت فرعون با خواری و پستی زندگی بسر می بردند و به همچو زندگی الفت گرفته بودند منقرض شود و نسلی مؤمن و دلاور پرورش یابد و آن سرزمین را فتح کند.

بعد از مدت چهل سال، زمانیکه موسی و هارون علیهم السلام وفات یافتند، و تعداد کثیری که از بنی اسرائیل که عمر شان بالاتر از چهل سال بود، دار فانی را ترک کردند؛ و بعد از آن یوشع علیهم السلام قیام کرد و وارد سرزمین مقدس شد.

همچنان برخی از مفسران مینویسند که: هارون در بیابان «تیه» وفات یافت و یک سال پس از او حضرت موسی نیز به دیار باقی شتافت و یوشع سه ماه پس از مرگش وارد اریحا شد و نقیبان (فرماندهان) جز کالب و یوشع ناگهان در بیابان مردند. (بنقل از تفسیر کشاف) ابن عباس (رض) میفرماید: «آنان چهل سال تمام، گمگشته و سرگردان بودند چنان که موسی و هارون و نیز همه کسانی که عمرشان از چهل سال متجاوز بود، در تیه در گذشتند و چون آن چهل سال گذشت، یوشع بن نون که بعد از موسی علیهم السلام رهبر قوم گردید، آنان را به قیام و جهاد فراخواند و با بهره گیری از توان معنوی نسل نوپایی که به دست موسی علیه السلام بر مبنای ایمان و جهاد و دانش و پایداری، تربیت و پرورش یافته بودند، قیام کرد و فلسطین را فتح کرد».

برخی از مفسران مینویسند که: هارون در بیابان وفات یافت و یک سال پس از او حضرت موسی نیز به دیار باقی شتافت و یوشع سه ماه پس از مرگش وارد اریحا شد و نقیبان (فرماندهان) جز کالب و یوشع ناگهان در بیابان مردند. (بنقل از تفسیر کشاف).

مفسران نقل کرده‌اند: احدی از کسانی که گفته بودند: (ما وارد آن شهر نمیشویم مادام که آن جباران در آن هستند...)، در آن چهل سال، وارد سرزمین فلسطین نشد.

«فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (26)»: برای قوم فاسق متأسف مباش، و غم مخور، زیرا آنان فساد و تباهی کرده و گناه و فسق شان مقتضی آن است که به چنین عذابی گرفتار شوند، و این ظلم و ستمی از جانب الله متعال نیست.

در التسهیل آمده است: روایت شده است که آنها تمام شب را راه می افتادند اما صحبگان خود را در همان محل اول شب می یافتند. (التسهیل 1/174).

همچنان در روایتی سعید بن جبیر میفرماید: «بنی اسرائیل در طول این چهل سال، هر روز صبح به راه افتاده سرگشته و حیران در بیابانها راه میرفتند و هیچ وقت قرار و آرام نداشتند. این سرزمین حیرانی و پریشانی، سرزمین سینا بود که قرآن آن را «تیه» یعنی محل سرگردانی و گمگستگی نامید و موسی علیه السلام نیز در دشت تیه با آنان بود».

باید گفت که: هدف از یادآوری این داستان در این جا با دقت در سلسله بیان سایر داستانها به روشنی قابل فهم است. در اصل هدف از یادآوری این نکته به بنی اسرائیل در قالب

داستان است که مجازاتی که به سبب نافرمانی، انحراف و پست همتی در زمان موسی علیه السلام شامل حال شما شده بود، اینک در صورت برگزیدن روش تمرد و نافرمانی در برابر محمد صلی الله علیه وسلم مجازاتی بسیار سخت تر از آن در انتظار شما خواهد بود.

خوانندگان گرامی!

اینک در آیات متبرکه (27 الی 32) در باره قصه‌ی خونبار پسران آدم علیه السلام و حسد قابیل به هابیل را که مرتکب اولین جرم و گناهی در روی زمین شدند به بیان گرفته میشود. ذکر داستان و قصه‌ای قابیل و هابیل در آیات متبرکه ذیل برای این است که: حسد و کینه و خود خواهی اثرات منفی بالای انسان دارد، وحتی انسان را به مخاطره پرتگاه نابودی و رُسوایی میکشاند و دوستی و محبت برادری را به خونریزی و برادر کُشی مبدل میگرداند. امثال این نمونه‌ها فراوانی در قرآن عظیم الشان به بیان گرفته شده است. بطور مثال در آیات متبرکه قبلی بحث از قوم بنی اسرائیل بمیان آمد که: آنان از روی حسد و کینه توزی قصد کشتن پیامبر را داشتند.

وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (٢٧)

(و نافرمانی مردمان در مقابل الله تاریخ قدیمی دارد لهذا ای محمد بر آنها داستان دوپسر آدم را [که سراسر پند و عبرت است] به راستی تلاوت کن، و قتیکه هر یکی از آن دو (به دربار الهی) قربانی پیش کردند، پس از یکی آن دو (هابیل) پذیرفته شد و از دیگری (قابیل) پذیرفته نشد. از روی حسد و خود خواهی به برادرش گفت: (قابیل به هابیل) حتماً تو را می‌کشم، (هابیل) گفت: الله تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد. (٢٧)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَتَلُّ»: بخوان ای محمد! تلاوت کن. «نَبَأٌ»: خبر، داستان. «ابْنِي آدَمَ»: آبنین، تنبیهی ابن، دو پسر آدم. «بِالْحَقِّ»: به درستی، به حقیقت. قُرْبَانًا: آنچه که انسان را به خدا نزدیک کند، قربانی. «تُقْبَلُ»: پذیرفته شد.

تفسیر:

«وَأَتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ»: ای محمد! داستان و خبر «قابیل و هابیل»، دو فرزند آدم علیه السلام را به درستی بر یهود حسود و دیگران تذکر بده که داستانی است حق و درست.

«إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ»: زمانیکه هر کدام به پیشگاه خداوند متعال قربانی تقدیم کردند، هابیل چون در عملکرد خود اخلاص و صداقت داشت خدای تعالی قربانی اش را پذیرفت ولی قابیل نیت بد و نهادی زشت داشت خداوند متعال قربانی اش را نپذیرفت از این رو بر هابیل به قهر آمد و از در حسادت و تجاوز داخل شد و سوگند یاد کرد که هابیل را بکشد.

ملاحظه میفرماید که: پسر بودن پیامبر نقشی در قبول و یا هم عدم قبول اعمال عبادی بندگان ندارد، طوریکه در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که قربانی اولاد آدم از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد.

مفسران گفته اند: سبب قربانی این بود که حوا در هر دوران بارداری یک پسر و یک دختر می‌زاید، و چنان مقرر بود که هر پسر با دختر همزاد دیگری ازدواج کند، وقتی آدم علیه السلام خواست خواهر قابیل را به عقد هابیل درآورد و خواهر هابیل را به عقد قابیل

در آورد، هابیل رضایت داد ولی قابیل راضی نشد؛ چون همزاد او زیباتر بود، آدم علیه السلام به آنها گفت: هر کدام از شما قربانی کنید، قربانی هر کدام قبول شد، با او ازدواج کند، قابیل کشاورز بود و نامرغوب ترین کشتش را قربانی کرد و هابیل دارای گله بود و بهترین قوچ را قربانی کرد، قربانی هابیل قبول واقع شد، به این صورت آتشی نزول کرد و آن را در کام خود فرو برد، حسادت و کینه‌ی قابیل افزون گشت و هابیل را به قتل تهدید کرد. (تفسیر کشاف 484/1 و تفسیر قرطبی 149/6).

«قَالَ لَأُقْتَلَنَّكَ»: یعنی قابیل به برادرش گفت: تو را می کشم. هابیل خطاب به برادر گفت: ای برادر چرا من را می کشی در حالیکه در حق تو ظلم و ستمی مرتکب نشده و گناهی نکرده‌ام؟ قابیل گفت: تو را می کشم چون حق تعالی از تو پذیرفت و از من نپذیرفت. «إِنَّمَا يَنْقَبِلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (27)»: ملاک پذیرش اعمال، تقواست، نه شخصیت افراد و نه نوع کار، طوریکه در این آیه مبارکه: هابیل گفت: حق تعالی از کسی می پذیرد که در عمل و نیت خود اخلاص داشته باشد و اندرونش پاک و بی‌آلایش باشد و از عملی که انجام می دهد رضای الهی را مد نظر داشته باشد و با فرمان الهی معارضه نکند، اما گناه من چیست؟! مفسر بیضاوی فرموده است: از فرط رشک و حسادت ناشی از پذیرفته شدن قربانی هابیل، او را به قتل تهدید کرد. هابیل در جوابش گفت: تو خود پرهیزگاری را ترک نموده ای و من تقصیری ندارم. این بدان معنی است که عبادت جز از مؤمن و پرهیزگار پذیرفته نمی شود. (بیضاوی ص 149).

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِيَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۲۸)

مسلماً اگر تو برای کشتن من دستت را دراز کنی، من برای کشتن تو دستم را دراز نمی کنم؛ زیرا از الله پروردگار جهانیان می ترسم. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَسَطْتَ»: دراز کردی، باز کردی، گشودی.

تفسیر:

«لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِيَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ»: اگر تو از روی ظلم و ستم برای قتل و کشتنم به سویم دستت را دراز کنی من دستم را به قصد کشتن تو به سویت در از نخواهم کرد. یعنی: هابیل گفت: من قصد کشتن تو را ندارم، نه آنکه از خود هم دفاع نمی‌کنم، چون تسلیم قاتل شدن با تقوا سازگار نیست.

مفسر تفسیر تفهیم قرآن می نویسد: این بدان معنا نیست که اگر تو برای کشتن من بیایی من دست بسته در مقابل تو می ایستم و از خودم دفاع نمی‌کنم. بلکه معنای آن این است که اگر تو در پی قتل من هستی، باش، من در پی قتل تو نخواهم بود. تو اگر برای کشتن من نقشه میکشی اختیار داری؛ اما من با وجود این که میدانم تو در پی قتل من هستی سعی نخواهم کرد که پیش از این که اقدام به قتل من بکنی تو را بکشم. این مطلب را در این جا باید دانست که خود را در اختیار قاتل قرار دادن و دفاع نکردن در مقابل حمله ی ظالم کار پسندیده ای نیست. اما نیکی این است که من با وجود این که می دانم فلانی در جستجوی قتل من است، من باز هم به فکر کشتن او نیستم و ترجیح بدهم که اقدام ظالمانه از سوی او

صورت بگیرد نه از سوی من. آن چه آن پسر صالح آدم علیه السلام گفت معنای آن همین بود.

«إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (28)»: آنچه ارزش دارد، نکشتن بر اساس خوف از الله است، نه به خاطر ناتوانی و سستی. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: چون از پروردگار عالمیان میترسم، دستم را به سویت دراز نمی کنم. من از تو نمیترسم، بلکه از الله متعال میترسم؛ من! میخوام تا آنجا که شرعاً گنجایش دارد دست خود را به خون برادر خویش رنگین نگردانم.

واقعیت اینست که: تقوا و خدا ترسی، عامل باز دارنده‌ی از گناه و تعدی در حساس‌ترین حالات است.

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: هابیل از قابیل قویتر و نیرومندتر بود، اما چون از الله می ترسید از قتل برادرش اجتناب ورزید. (تفسیر البحر 463/3).
در ضمن باید گفت که: در برخورد با انسانهای حسود، باید با آرامی سخن گفت و کار و عمل بکنیم که آتش حسد وی را با نرمش در گفتار، خاموش کنیم.

در حدیث شریف آمده است: «آنگاه که فتنه برخاست، مانند بهترین دو فرزند آدم باش». ایوب سختیانی میگوید: «در حقیقت اولین کسی که به این آیه عمل کرد، عثمان بن عفان (رض) بود». چنان که سعد بن ابی وقاص (رض) به هنگام فتنه زمان عثمان (رض) گفت: گواهی میدهم که این حدیث شریف را از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده‌ام که فرمودند: «همانا به زودی فتنه‌ای روی خواهد داد که در آن شخص نشسته بهتر از شخص ایستاده، شخص ایستاده بهتر از شخص رونده و شخص رونده بهتر از شخص شتابنده است». گفتیم: یارسول الله! اگر کار چنان بود که شخص مهاجم بر من در خانه‌ام وارد شد و خواست تا مرا به قتل رساند؟ فرمودند: «در آن صورت همانند فرزند آدم (هابیل) باش». هر چند در شریعت ما دفاع از نفس اجماعاً جایز است و کسیکه به ناحق مورد هجوم قرار میگیرد، مأمور به دفاع از خود می باشد اما در اینکه این دفاع بروی واجب است یا خیر؟ میان علما اختلاف نظر وجود دارد اما قول صحیح‌تر، وجوب دفاع از نفس است زیرا در آن معنای نهی از منکر وجود دارد و نیز به دلیل این فرموده خداوند متعال: «وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» [البقرة: 251]. «و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، همانا فساد زمین را فرا میگرفت». گفتنی است که ارجحیت دفاع از نفس، در شرایطی است که فتنه و شبهه‌ای در میان نباشد ولی آنگاه که فتنه به پا خاسته بود و هر یک از طرفین چنین می پنداشت که در راه الله متعال می جنگد پس از نظر برخی؛ در چنین شرایطی، ترک دفاع از نفس به دلیل همین آیات اولی و ارجح است. (به نقل از تفسیر. «تفسیر انوار القرآن»).

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾
چون من می خواهم که گناه (قتل) من و گناه (سابقه) خودت را (به دربار الله) ببری، پس در نتیجه از جمله دوزخیان باشی، و این (دوزخ) سزای ظالمان است. (٢٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَبُوءَ»: (بوء): باز می گردی، دچار می شوی، عهده دار می شوی.

تفسیر:

«إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَ إِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»: هابیل در ادامه گفت: من با

نکشتن تو می خواهم بار گناه من که تو را نکشتم و گناه خود که مرا کشتی بر دوش بکشی و در چنین حالی به سوی الله متعال بازگردی و از جمله اهل دوزخ باشی.

یعنی به جای اینکه به دلیل سعی در قتل یکدیگر ما هر دو مرتکب گناه بشویم، من ترجیح میدهم که گناه هر دوی ما بر دوش تو بیفتد. هم گناه اقدام ظالمانه‌ی تو و هم گناه آن زبانی که به هنگام دفاع از خود از جانب من به تو برسد.

مفسر ابن حیان میفرماید: معنی آن چنین است: چنانچه تقدیر خدا بر این جاری شده باشد که مرا به قتل برسانی، من مظلومیت را اختیار می‌کنم و از ظلم می‌پرهیزم و خدا خود به داد من خواهد رسید. (تفسیر قرطبی 142/6).

ابن عباس (رض) گفته است: من به قتل شما اقدام نمی‌کنم، تا اگر مرا به قتل رساند، بار گناه قتل من و گناه خودت که قبلاً مرتکب شده ای بر دوش بکشی و در نتیجه از زمره‌ی اهل آتش بشوی.

«وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (29)» و این است مصیر بد که به عنوان سزای ظالمان مقرر شده است، ظالمانی که هرگز نمیتوانند از عدالت الهی فرار کنند. یعنی: دوزخ سزای ستمگران است.

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الخَاسِرِينَ ﴿٣٠﴾

نفس [طغیان گرش]، کشتن برادرش را در نظرش سهل و آسان جلوه داد، پس او را کشت و از زیانکاران شد. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ»: نفس خود خواهش او را واداشت، ترغیب نمود، بیاراست، او را تشجیع کرد.

تفسیر:

«فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الخَاسِرِينَ (30)» نفس «اماره بالسوء» (آماره به بدی، سرکش)، قابیل را به سوی کشتن برادر کشانید و آن را در نظرش نیکو جلوه داد و او را بدان امر ترغیب کرد و این تصور را در او إلقاء نمود که قتل برادر بسیار سهل و گواراست و او از آن شرف و دستاوردی خواهد داشت، در حالی که این قتل خود تجاوز و ظلمی بیش نبود، از این رو (عاقبت به ندای وجدان گوش فرا نداد و) برادر را در حالی که برادرش بود با اهنی که در دست داشت، کشت و با این کار مرتکب جرم و تجاوز بر نفس معصوم شد و چون برادر را کشت از رحمت الهی دور گشت و از طاعت الله با زیان و خسارت کلی خارج و در معامله خود خسارمند شد و در آخرت نیز هلاک گردید.

به یاد داشته باشید که: تسلط و غلبه بر مخالف، همیشه نشانه‌ی سرافرازی نیست، و در ضمن قابل یاد آوری است جنگ حق و باطل، از آغاز تاریخ زندگی بشر بوده است.

ابن عباس (رض) فرموده است: او را به آتش دوزخ ترساند، اما پند نگرفت و دست برنداشت.

واقعیت امر اینست که: نفس «اماره بالسوء» انسان، با وسوسه، تلقین و تزیین، انسان را رام و خام می‌کند و به گناه می‌کشد.

در این هیچ جای شکی نیست که: فطرت پاک انسانی، از آدم کشی بیزار است، ولی نفس، این کار را خوب جلوه داده و انسان را به قتل وا می‌دارد.

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (31)

پس [در کنار جسد برادرش سرگردان بود که] الله زاغی را فرستاد که زمین را می‌کاوید تا به او (قابیل) نشان دهد که چگونه مرده برادرش را (در زمین) بپوشاند، گفت: (قابیل) ای وای بر من! آیا عاجزم از اینکه مانند این زاغ باشم و جسد برادرم را (در زمین) بپوشانم؟ پس از پشیمان شدگان گردید. (31)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غُرَابًا»: زاغ. «يَبْحَثُ»: جستجو میکند، درتکاپوست. «لِيُرِيَهُ»: تا به او نشان دهد. «يُوَارِي»: پنهان میکند، میپوشاند. «سَوْءَةَ»: عورت، منظور، جنازه‌ی انسان است، که اختیار پوشانیدن خود را ندارد و بدبو و بد منظر است. «يَا وَيْلَتَا»: وای بر من! دردا و حسرتا! «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ»: مراد این که پشیمان گردید، اما پشیمانی او به خاطر ترس از الله و ندامت بر کاری بدی و زشت نبود تا توبه بشمار آید؛ بلکه پشیمانی او بدان خاطر بود که سرزنش پدر و مادر و احتمالاً برادران را پیش چشم می‌داشت، و اینکه تا آنجا در مانده است که نمی‌تواند جسد برادر خود را دفن و او را از دیده دیگران پنهان دارد.

تفسیر:

«فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ»: (بعد از کشتن، نمیدانست جسد او را چه کار کند) پس خداوند زاغی را فرستاد (که زاغ دیگری را کشته بود) تا زمین را با نوک و پایش بکاود و بدو نشان دهد چگونه جسد برادرش را دفن کند. امام مجاهد گفته است: خدا دو کلاغ را فرستاد با هم به جنگ پرداختند، یکی از آنها دیگری را کشت، سپس زمین را حفر کرد و جسد را در آن دفن نمود.

این اولین فرزند آدم بود که به قتل رسید. روایت شده است بعد از این که او را کشت جسد را در بیابان رها کرد و نمیدانست چگونه آن را دفن کند تا این که کلاغ را دید که ریفش را دفن کرد. وقتی آن را دید گفت: «قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي»: (هنگامی که دید که آن زاغ چگونه زاغ مرده را در گودالی که کند پنهان کرد)، قابیل با اندوه و اضطراب گفت: وای بر من! خدا مرگم بدهد! ویل: کلمه‌ای ناشی از حسرت و حزن و به معنی هلاکت است، یعنی: ای خاک نابودی بر سرم باد! آیا نمی‌توانم مانند این پرنده جسد برادرم را در خاک بپوشانم؟ سوات: یعنی پیکر جان باخته قابیل را. «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (31)»: پس (سر انجام از ترس رسوائی و بر اثر فشار وجدان، از کرده خود پشیمان شد و) از زمره افراد پشیمان گردید، ولی از قتل برادر خویش پشیمان نبود. چنانچه در حدیث شریف آمده است که: «پشیمانی و ندامت توبه است». ابن عباس (رض) هم در تفسیر خویش میفرماید که: اگر پشیمانیش از کشتن برادر بود، توبه به شمار می‌آید. (تفسیر قرطبی 142/6).

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود از رسول الله (ص) آمده است که فرمودند: «هیچ شخصی به ستم کشته نمی‌شود، مگر اینکه اولین قاتل فرزند آدم نیز از خون وی سهمی دارد زیرا قابیل اولین کسی بود که شیوه کشتن را بنیان گذاشت».

مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿٣٢﴾

بهمین جهت (قتل ناحق بود که) بر بنی اسرائیل حکم کردیم که هر کس کسی را بدون اینکه کسی را کشته باشد یا در زمین فساد کرده باشد، بکشد، پس چنان است که همه مردم را کشته باشد، و هرکس کسی را زنده بدارد (سبب حیات انسان گردد) پس چنان است که همه مردم را زنده داشته است.

بی‌گمان پیغمبران ما دلائل واضح برای آنان (بنی اسرائیل) آوردند، باز هم بسیاری از آنها در زمین (با قتل ناحق) از حد تجاوز می‌کنند. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ»: از این رو، بنابر این، بدین خاطر... «أَنَّهُ»: ها، ضمیر شأن نام دارد. «أَحْيَاهَا»: او را زنده کرده است، از کشتن کسی امتناع ورزد. «لَمُسْرِفُونَ»: اسراف و رزان، پای از حد بیرون نهندگان، تجاوزگران. (فرقان)

تفسیر:

«مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ»: به این جهت یعنی به سبب حادثه‌ی (قابیل و هابیل) و به سبب این که برادرش را با بطور ظالمانه به قتل رساند، بر بنی اسرائیل فرض و مقرر کردیم که اگر یکی از آنها انسانی را به ناروا به قتل برساند؛ یعنی بدون این که کسی را کشته باشد تا مستحق قصاص شود و بدون این که در سرزمین به فساد بپردازد که سبب ریختن خون او شود، از قبیل ارتداد همانا شرک به خدای می‌باشد و راهزنی، و غیره.

برخی از مفسران در تفسیر آیه مبارکه «فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ» (فساد در زمین) فرموده اند: فساد در زمین عام است در شرک و غیر آن و برخی از مظاهر فساد عبارت است از: راهزنی، خون ریزی، دریدن و پایمال کردن مقدسات و نوامیس و ارزشها، غارت و چپاول اموال، تجاوز بر بندگان الله متعال به ناحق، ویران کردن آبادی‌ها، قطع درختان، از بین بردن و خشکاندن نهرها و هرگونه فساد دیگری که موجب کشتن فاعل آن باشد.

مفسر تفسیر کابلی می‌فرماید: «فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ» (فساد در زمین) فساد انگیزتن در زمین چند نوع است؛ مثلاً، اهل حق را از دین حق باز دارد، یا پیغمبران را اهانت کند، یا العیاذ بالله مرتد شود و گذشته از خود دیگران را به ارتداد ترغیب دهد.

«فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» پس چنان است که همه مردم یعنی تمام افراد بشر را به قتل رسانده است.

مفسر جلیل القدر بیضاوی فرموده است: به دلیل این که حرمت خون را زیر پا نهاده و کشتن را مرسوم و مردم را بر آن جریبی کرده، چنان است که همه را کشته است. منظور بزرگ جلوه دادن قتل انسان و زنده نگهداشتن آن در دل انسان هاست تا از ارتکاب چنین عملی بر حذر باشند و در حفظ و حراست از جان و خون دیگران بکوشند. (تفسیر بیضاوی ص 151).

امام مجاهد می‌فرماید: «یعنی: الله متعال جزای کسی را که انسان مؤمنی را به عمد میکشد، جهنم قرار داده، بر او خشم گرفته، او را لعنت کرده و عذابی بزرگ را برایش آماده ساخته است پس اگر او بر فرض تمام مردم را هم می‌کشت، جزای وی بیش از این نبود».

«وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً»: و هرکس نفسی را زنده بدارد و آن را از هلاکت برهاند، یعنی: هرکس از کسی که قتلش واجب شده، درگذرد. چنان است که گویا تمام انسان را زنده کرده است.

ابن عباس (رض) در تفسیر این آیه گفته است: هرکس نفسی را که خدا کشتن آن را حرام کرده است به قتل برساند، مانند آن است که همه‌ی انسان‌ها را به قتل رسانده باشد و هرکس از قتلی حرام امتناع ورزد و حرمت آن را از خوف خدا محفوظ بدارد، مانند آن است که جمیع بشریت را زنده کرده باشد. (مختصر ابن کثیر 506/1).

امام مجاهد در تفسیر جمله: «فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ» «زنده داشتن نفس، نجات دادن وی از غرق، یا از آتش سوزی، یا از زیر آوار (خرابه‌ی خانه مثلاً زلزله‌ها که عمارات را خراب میکند که این را آوار گویند).، یا از ورطه نابودی است» «فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً»: «پس چنان است که همه مردم را زنده داشته است» یعنی: سپاسگزاری از وی بر همه مردم لازم است. برخی در معنی آن گفته‌اند: یعنی: پاداش وی چنان عظیم است که گویی همه مردم را زنده داشته است. با توجه به اینکه حکم فوق در همه ادیان عام و مشترک است، شاید دلیل تخصیص بنی‌اسرائیل به این حکم در این آیه، که از عبارت: (بر بنی‌اسرائیل حکم کردیم) بر می‌آید، این باشد که: آنان اولین امتی بودند که وعید الهی در مورد قتل نفس، بر ایشان نازل شد چنانکه عامل دیگر این تخصیص، کثرت خونریزی و کشتن پیامبران علیهم السلام از سوی آنان است.

«وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ»: یعنی این حکم سخت را بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم، و پیامبران ما با دلایل و براهین درخشان و متجلی نزد آنان آمدند.

«ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لُمْسِرُونَ (32)»: یعنی حتی بعد از آن همه زجر و منع و تهدید، باز در قتل اسراف میکنند و عظمت قضیه را درک نمی‌کنند.

ابن کثیر گفته است: این آیه آنانرا سرزنش و توبیخ می‌کند که بعد از آگاهی و علم مرتکب اعمال حرام میشوند. و رازی گفته است: یهود با علم به عظمت و اهمیت مسأله، به قتل پیامبران اقدام میکردند، و این هم نشان دهنده‌ی نهایت سنگ دلی و دوری آنان از اطاعت خدا است. و مقصود از ذکر این داستان‌ها تسلیت خاطر و دل‌داری پیامبر صلی الله علیه وسلم است؛ چون آنان قصد کشتن او و یارانش را داشتند. (تفسیر کبیر 111/11).

یک توضیح مختصر:

خداوند در این آیه مبارکه به طور خاص، از بنی‌اسرائیل نام می‌برد؛ زیرا کینه و حسد، اولین انگیزه و عامل ارتکاب قتل گشت و غالباً نخستین مدافع این جرم و جنایت، یهودیان اند که خون پاک بسیاری از پیامبران را ریختند و در زمین فساد به بار آوردند.

این آیه، خون ریختن انسان را با فساد در زمین، برابر و همسنگ می‌نهد؛ زیرا امنیت و حفظ نظم عمومی، در هر سرزمینی - به ویژه - در ممالک اسلامی، واجب و ضروری است تا فرد فرد جامعه در پناه آسایشی و امنیت همگانی به سر برند و کسی مورد ستم و اجحاف قرار نگیرد و هر کسی به راحتی فعالیت روزانه‌ی خود را ادامه دهد. حال اگر کسی یا کسانی - در هر مقام و لباسی - موجب برهم زدن آسایش این جامعه شدند و مردم را در تنگنا قرار دادند؛ باید چنین انسانهای بد گوهری ریشه کن و از صحن جامعه برداشته شوند، مگر این که مخلصانه به آغوش مردم بازگردند و به راستی و درستی گرایند و پی نیکان روند...

خوانندگان محترم!

برای اصلاح جامعه، هم موعظه و ارشاد لازم و ضروری است، هم شمشیر و برخورد قاطع و به موقع که شرایط تقاضا میکند. در آیات متبرکه قبلی، پیام و هشدار به قاتل بود که؛ ریختن خون ناحق، بمثابة، ریختن خون تمام مردم جهان است و قصاص در پی دارد. اینک در آیات (33 الی 34) در باره مجازات سنگین محاربانی که در زمین فساد و آشوب برپا میکنند و دست به راهزنی (فُطَاع الطریق) میزنند، و معمولاً توأم با قتل است؛ و مسلمانان که به فساد افگنی در روی زمین می پردازند. بحث و بیان بعمل آمده است، تا اشخاصی دیگر سر به فساد بر ندارد.

در آیه مبارکه «يُحَارِبُونَ اللَّهَ» جنگ با خلق خدا، جنگ با خداست و آنکه با مردم طرف واقع شود، گویا با خداوند طرف است.

اجرای احکام و حدود الهی، در سایه‌ی برپایی نظام و حکومت اسلامی میسر است، پس دین از سیاست جدا نیست.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٣﴾

همانا جزای کسانی که با الله و رسول او به جنگ می خیزند و در زمین برای فساد و تباهی سعی می ورزند، این است که کشته شوند (اگر نفس بی‌گناه را قتل کرده باشند) یا به دار آویخته شوند (اگر قتل و غارت کرده باشند) یا دست و پایشان از جانب مخالف بریده شود (اگر فقط غارت کرده باشند) یا از زمین (وطن) تبعید شوند. این (سزا) ذلت و رسوایی برای آنها در دنیاست و در آخرت هم برایشان عذاب بزرگ خواهد بود. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُحَارِبُونَ»: می‌جنگند. «فسادا»: مراد راهزنی و چپاول است. «أَنْ يُقَتَّلُوا»: این که کشته شوند، مبالغه در قتل است تا تباهکاران بترسند و از تباهی دست بردارند. «أَوْ يُصَلَّبُوا» (صلب): یا به دار آویخته گردند، یا به دار زده شوند. «تُقَطَّعُ»: بریده می شود. «مِنْ خِلَافٍ»: عکس هم، چپ و راست. «أَوْ يُنْفَوْا»: (نفی): یا تبعید می شوند، یا زندانی می گردند. خزي: رسوایی، بدنامی.

شان نزول آیه:

این آیه در باره‌ی راهزنان (فُطَاع الطریق) است نه مشرکان و مرتدان؛ زیرا اگر مشرک و مرتد توبه کنند و به سوی اسلام باز آیند، توبه‌ی آنان پذیرفته میشود، خواه آن توبه پیش از دسترسی به آنان بوده باشد یا پس از دسترسی و چیره شدن بر آنان؛ اما توبه‌ی راهزنان پس از چیرگی بر آنان، مجازات دست درازی آنان را منتفی نخواهد کرد.

در ادامه خداوند متعال به بیان کیفر کسانی پرداخت که علیه مسلمانان طغیان نمودند و بیان داشت که حد چنین کسانی که در زمین از طریق کشتن، غصب، و تخویف مردم دست به فساد می زنند این است که آنها را بکشید و به صلیب بکشید و بر ستون‌ها و امثال آن آویزان کنید تا پند و عبرتی برای کسانی قرار گیرند که پند می‌گیرند یا دست‌ها و پاهای‌شان را به صورت یکی در میان قطع کنید و یا آن‌ها را تبعید نموده از خانه و کاشانه‌شان بیرون کنید. این کیفر مایه ننگ، عار و ذلت آنها در دنیا خواهد بود اما در آخرت پس حق تعالی برای آنها کیفری بزرگ آماده نموده است. از این روی هر کسی بکشد کشته میشود و هر که بکشد

و مالی را بگیرد هم کشته میشود و هم به صلیب کشیده میشود و هر که مال کسی را بگیرد و او را نکشد دست و پایش به صورت یکی در میان قطع میگردد و آنکه به تخویف مردم بپردازد و مرتکب قتل کسی نشود و مال کسی را نیز نگیرد تبعید می‌گردد.

تفسیر:

«إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» همانا جزای کسانی که با دین و شریعت و [دوستان خدا و پیامبر او می‌جنگند.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: نزد اکثر مفسران مراد از بدامنی، رهنزی و قطع طریق است، اما اگر الفاظ عمومی گرفته شود، مضمون وسیع میگردد، و شأن نزول آیت که در احادیث صحیحه بیان شده نیز مقتضی است که اَلْأَفْظَافُ به طور عمومی باشد. «با خدا و پیغمبر وی جنگ نمودن» یا «در زمین فساد و بدامنی انگیختن» این دو لفظ چنان است که در آن حملات کفار، فتنه، ارتداد، رهنزی، دزدی، قتل ناحق و نهب، سازشهای مجرمانه و انتشارات مغویانه همه داخل شده میتواند، و هر گناه در آنچنان است که مرتکب آن به یکی از چار سزایی که در آیات متبرکه ذیل بیان می‌یابد، ضرور مستحق شناخته می‌شود.

همچنان مفسران می‌نویسد که: حکم آیه کریمه در مورد مشرکان و غیر آنان از کسانی که مرتکب این جنایت بزرگ می‌گردند، عام است.

امام ابو حنیفه (رح) و یاران ایشان میگویند: «محرابه، فقط شامل راهزنی است و حمله به دیگران در شهرها شامل این مضمون نمی‌شود زیرا در شهرها برای فریادگر امکان فریاد رسی هست، برخلاف راه‌ها که از چنین امکانی به‌دور میباشد».

مفسر تفسیر فی ظلال القرآن میفرماید: آنان که بر امام و رهبر مسلمانان یا حکومت اسلامی خروج کنند، مشمول «يُحَارِبُونَ اللَّهَ» می‌شوند. (تفسیر فی ظلال القرآن).

«وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا»: با ارتکاب معاصی و قتل در سرزمین فساد راه می‌اندازند، «أَنْ يُقْتَلُوا»: آن است که در حکم جزای اعمالشان کشته شوند.

«أَوْ يُصَلَّبُوا»: یا به منظور بر حذر داشتن و منع کردن دیگران، کشته و به دار آویخته شوند. صیغه برای تکثیر است.

«أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ»: یادست راست و پای چپشان قطع شود.

«أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ»: یا از شهری به شهری دیگر تبعید شوند. (شافعی گفته است: تبعید از شهری به شهری دیگر هنوز مطلوب است و ابوحنیفه (رح) گفته است: نفی یعنی زندان و این جریر گفته است: منظور از نفی در اینجا این است که از محل خود خارج و در جای دیگر زندانی شود).

فقها در تفسیر «نفی» یعنی تبعید، آرای متعددی بیان داشته‌اند: از جمله امام شافعی (رح) در معنی آن میفرماید: «از شهری به شهری و از سرزمینی به سرزمینی گریزانده میشوند و مورد تعقیب و جست و جو قرار داده میشوند تا حد بر آنان اقامه گردد».

امام مالک (رح) میفرماید: «راهزن از سرزمینی که این جنایت را در آن مرتکب شده، به محل دیگری تبعید میگردد و در آنجا زندانی می‌شود، همانند زناکار».

احمد بن حنبل (رح) میفرماید: «معنای نفی این است که محاربان تارومار شوند و به آنان امکان اقامت در هیچ سرزمینی داده نشود».

امام ابوحنیفه و یاراناش (رحمهم الله) میفرمایند: «مراد از نفی در اینجا، زندانی کردن راهزن است». اما از ظاهر آیه چنین استنباط میشود که: راهزن فقط از آن سرزمینی که در آن مرتکب این عمل شده، طرد میشود، بدون اینکه زندان یا مجازات دیگری بر وی اعمال شود. برخی دیگر از علما گفته‌اند: امام (حاکم) در میان به کار بردن این مجازاتهای چهارگانه مخیر است پس هر چه از آنها را که میخواهد، اعمال نماید.

«ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا» این جزا و مجازات ها، رسوایی آنان در دنیاست.

«وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (33)» در آخرت - نیز عذابی سختی و بزرگی خواهند داشت؛ که عبارت است از آتش دوزخ.

بعضی از علما گفته اند: امام اختیار دارد، اگر بخواهد می کشد و اگر بخواهد به میخ میبندد، و اگر بخواهد دست و پای آنها را قطع میکند و اگر بخواهد تبعید میکند. مذهب مالک چنین است. وابن عباس (رض) گفته است: هر مرحله از محاربه نوعی کیفر دارد: آن که به قتل دست زده است کشته می شود، و آن که آدم کشته و مال را برداشته است، کشته و مصلوب می شود، و آن که فقط مالی را میگیرد، دست و پایش قطع میشود، و آنکه فقط مردم را میترساند، تبعید می شود، و نظر جمهور چنین است. (فخر رازی 5/11).

شان نزول آیه 33:

در بیان شأن نزول آیه «حرابه» از انس بن مالک (رض) روایت شده است که فرمود: گروهی هشت نفره از قبیله «عکل» به مدینه نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده و بر اسلام بیعت کردند اما آب و هوای مدینه بر آنان سازگار نیفتاد و مریض شدند پس از این حالت نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم شکایت کردند، آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آیا با ساربان به صحرا بیرون نمی روید تا از شیر و ادرار شتران وی بنوشید (و بهبود یابید)؟» گفتند: چرا! بیرون میرویم. پس بیرون رفتند و از شیر و ادرار شتران نوشیدند و بهبود یافتند، آن گاه ساربان را به قتل رسانده و شتران را دزدیدند. خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه وسلم به تعقیب آنان اشخاصی را فرستادند. سرانجام مأموران گماشته تعقیب، دستگیرشان کرده نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آوردند. آنحضرت صلی الله علیه وسلم هدایت فرمودند تا دستها و پاهایشان را بریده و چشمانشان را بیرون بیاورند. سپس آنها را در زیر گرما گذاشتند تا به ذلت مردند. بدین مناسبت آیهی «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» نازل شد. (تفسیر قرطبی 148/6).

403- همچنان ابن جریر از یزید بن ابوحیب روایت کرده است: عبدالملک بن مروان برای انس (رض) نامه‌ای نوشت و از او در باره این آیه «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» پرسید. انس در جواب نامه آگاهی ساخت که این آیه در باره عرنی هایی که از اسلام برگشتند و چوپان را کشتند و شتران را با خود بردند نازل شده است.

نظر کوتاه به مبحث قتل نفس:

حکم قتل و یا اعدام بر اشخاص زیر در اسلام بدستور ولی امر و یا حاکم اجرا میشود:

1 - کفار مُحارِب (جنگجو)، و به کسانی گفته میشوند که به مسلمین و یا دیار آنها حمله‌ور شوند و مسلمین را به قتل برسانند و دیارشان را تحت تصرف خود قرار دهند، خداوند میفرماید: «أِنَّ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (الحج: 39) یعنی: (به کسانی که کفار با آنان می‌جنگند اذن قتل داده شد، به سبب این که آنان مورد

ظلم قرار گرفته‌اند و البته خداوند بر نصرت دادنشان تواناست) و نیز میفرماید: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (البقرة: 190) یعنی: (و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید ولی ستمکار نباشید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد).

علما درباره مشروعیت جنگ در اسلام گفته‌اند: قبل از هجرت، جنگ مسلحانه - با آیات بسیاری - ممنوع بود، سپس خداوند آن آیات را در مدینه منسوخ گردانید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت میکند: اولین آیه ای که در باره صدور اذن جنگ نازل شد آیه (39) از سوره «حج» بود: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِنَاهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا»، لیکن بیشتر علمای تفسیر بر آنند که اولین آیه در خصوص صدور اجازه جنگ، همین آیه (190) از سوره «بقره» است.

2 - هنگام جهاد در راه خدا برای نشر اسلام، البته طبق شرایطی که در شریعت بیان شده است از قبیل آگاه ساختن کفار از قبولی دین اسلام، اگر قبول نکردند بایست جزیه بدهند و سپس اسلام آنها را به بدل دادن جزیه از دشمنان دیگر حفاظت میکند، و اگر جزیه را قبول نکردند برای پیشرفت اسلام و عدم ممانعت آنها از این کار، باید از سر راه با جنگ برداشته شوند، زیرا دین، دین خداوند است و ما بندگان او هستیم و اوست که این دستور را صادر کرده است. البته در هنگام جهاد فقط جنگجویان شان کشته میشوند ولی کسیکه کناره گیری کند، و یا کودکان و زنان و پیرمردان و کشیشان و یا احماری که مشغول عبادت خود هستند و کاری به جنگ ندارند نباید کشته شوند. (برای معلومات مزید مراجعه شود به کتاب معتبری فقه ای).

3 - مرتد، و به کسی گفته میشود که پس از اسلام از دینش برگردد و اسلام را ترک کند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «من بدل دینه فاقتلوه» روایت البخاری (6524) یعنی: (کسیکه دینش (اسلام) را عوض کرد او را بکشید).

4 - محصن زناکار، و به کسی گفته میشود که آزاد، عاقل، و بالغ باشد و با عقد صحیح ازدواج کرده باشد و با همسرش جماع کرده باشد، و عقوبتش سنگسار کردن تا دم مرگ میباشد، چه برای زن و چه برای مرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «خذوا عنی، خذوا عنی، قد جعل الله لهن سبیلاً البکر بالبکر جلد مائة ونفی سنة والثیب بالثیب جلد مائة والرجم» (روایت مسلم: 1690) یعنی: (از من بگیرید، از من بگیرید، کسی خداوند راهی را برای آن‌ها (زناکاران) گشوده است، برای زناکار بکر با بکر (کسی که ازدواج نکرده باشد) یکصد ضربه شلاق و تبعید یک سال، و برای زناکار ثیب با ثیب (کسی که ازدواج کرده باشد) صد ضربه شلاق و سنگسار).

5 - قاتل عمد، که بر اساس قصاص کشته میشود مگر اینکه اولیاء مقتول او را ببخشند و یا دیه مقتول را از قاتل قبول کنند، خداوند در این مورد میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (البقرة آیه 178) یعنی: (ای مؤمنان! بر شما در مورد کشتگان، قصاص مقرر شده است آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن پس کسیکه گذشت شد به او چیزی از خون برادرش پس حکم آن پیروی کردن به نیکویی است و رسانیدن خون بهاست به وی به خوش خویی این حکم تخفیف و رحمتی از سوی پروردگار شماست پس هر کس بعد از آن از اندازه درگذرد برای

او عذابی دردناک است.) و همچنین میفرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (البقرة آیه 179) یعنی: (و ای خردمندان! برای شما در قصاص زندگانی ای است باشد که به تقوا روی آورید.)

6 - قطاع الطريق (راهزن)، که از محاربین (جنگجویان) بحساب می‌آیند، خداوند میفرماید: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ...» (المائدة / 33) یعنی: (همانا جزای کسانی که با خدا و پیامبر وی به محاربه بر می‌خیزند و در زمین به قصد فساد یا دستها و پاهایشان در خلاف جهت یک دیگر بریده شود).

بنابر این، مجازات راه زنان مسلح (قطاع الطريق) مجموعاً دارای چهار حالت است:

- 1 - کشتن آنان؛ در صورتی که فقط مرتکب قتل شده باشند.
- 2 - به‌دار آویختن آنان؛ چنانچه مرتکب قتل و چپاول اموال هر دو گردیده باشند.
- 3 - بریدن دست و پای آنان به کیفیتی که ذکر شد؛ چنانچه فقط مال را چپاول کرده و مرتکب قتل نشده باشند.
- 4 - نفی و تبعیدشان از وطن با تفصیلی که فقها آنرا به بیان گرفته اند.

باید دانست که در «محاربان» سه شرط باید تحقق یابد:

- 1- اینکه: محاربان دارای قوت و شوکت و اسلحه باشند، چه محارب یک تن باشد، یا بیشتر از آن تا از دزدان متمایز گردند.
- 2- این که: عمل راهزنی در دار اسلام انجام گرفته باشد.
- 3 این که: محاربان مال را علناً بگیرند زیرا اگر آن را پنهانی بگیرند، دزد به شمار می‌روند نه محارب، که در آن صورت حد آنها حد سرقت است.

7 - جاسوس، یعنی کسیکه اسرار و اخبار مسلمین را به دشمنان اسلام می‌رساند، بدلیل حدیثی که در صحیح بخاری (3007) و صحیح مسلم (2494) آمده است که «حاطب بن ابی بلتعنة» (قبل از فتح مکه) نامه ای به مشرکین مکه نوشت که پیامبر صلی الله علیه وسلم قصد دارد مکه را تحت تصرف قرار دهد ولی خداوند پیامبرش را مطلع ساخت پس آن نامه را در حین راه از دست پیرزنی که آنرا بدست داشت گرفتند و آنرا و همچنین «حاطب» را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آوردند و سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم از «حاطب» پرسید که چرا او این کار را انجام داده و اسرار مسلمین را برای کفار فرستاده، «حاطب» گفت: «ای رسول الله، بر من عجله نکن، من از قریش نیستم ولی بین آنها اقامت داشتم و من کسانی ندارم که هنگام حمله شما به مکه از آنها حمایت کنند در حالیکه بقیه مسلمانان کسانی را در مکه دارند که از خویشاوندانشان حمایت کنند پس می‌خواستم آنها را باخیر کنم تا در امان باشند، و من این کار را از روی کفر و مرتد شدن و رضایت به کفر انجام نداده‌ام» سپس عمر به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «ای رسول الله، بگذار تاسر این منافق را از تنش جدا کنم»، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «نه، او کسی است که در جنگ بدر

حضور داشته و خداوند کسانی که در جنگ بدر حضور داشته اند را بخشیده و گفته که: «هرکاری که می‌خواهید انجام دهید، من همه شما را آمرزیده ام».

ابن قیم جوزیه در کتابش «زاد المعاد» (115/2) در این مورد می‌گوید: از این حدیث اشخاصی مانند امام شافعی و امام احمد و امام ابو حنیفه استدلال کرده اند که قتل جاسوس صحیح نیست، ولی اشخاصی دیگر مانند امام مالک و ابن عقیل از پیروان احمد بن حنبل از این حدیث استدلال کرده اند که قتل جاسوس جائز است، و وجه استدلال این حدیث بر قتل جاسوس این است که از آنجاییکه یک ممانعتی مانند حضور داشتن در جنگ بدر و مغفرت خداوند برای او موجود بود او را نکشت، و پیامبر صلی الله علیه وسلم به عمر نگفت که بخاطر اسلامش او را نکشت، بلکه عمر را از قتل او نهی کرد بعلمت اینکه خداوند پس از جنگ بدر او را بخشیده است.

و در موضعی دیگر در «زاد المعاد» (422/3) می‌گوید: «و صحیحش آنست که قتل جاسوس امرش برمیگردد به حاکم، امیر، و یا حاکم، اگر در قتلش مصلحتی بود او را میکشد و اگر در بقايش مصلحت بود او را باقی میگذارد.»

8 - کسیکه بعلمت دفاع از نفس، مال، و یا عرض خود راه دیگری با بجز کشتن طرف دیگر را نداشته باشد، یکی از اصحاب از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کرد که: «یا رسول الله این آیت این جاء رجل یرید أخذ مالی، قال: فلا تعطه مالک، قال: رأیت این قاتلنی؟ قال: قاتله، قال: رأیت این قتلنی؟ قال: فأنت شهید، قال: رأیت این قتلته؟ قال: هو فی النار» (روایت مسلم 140) یعنی (ای رسول الله، اگر شخصی نزد من بیاید و بخواهد که مالم را بگیرد چکار کنم؟) پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «مالت را به او نده»، آن مرد گفت: «اگر با من بجنگد چی؟» پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «با او بجنگ»، آن مرد گفت: «اگر او مرا بکشد چی؟» پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «تو شهید میشوی»، آن مرد گفت: «اگر من او را کشتم چی؟» پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «او دوزخی خواهد بود».

9 - ساحر، از جندب بن عبدالله البجلی وارد شده است که گفت: «حد ساحر یک ضربه شمشیر است (یعنی گردنش باید با شمشیر قطع شود)، و هر چند این گفته این صحابی میباشد، ولی بعضی از علماء حکم این گفتار را از پیامبر صلی الله علیه وسلم میدانند زیرا این صحابی نمیتواند حکم قتل را از رأی خودش صادر کند مگر اینکه آنرا از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده باشد، پس جزای ساحر قتل است.

10 - کسیکه که عمل قوم لوط را انجام میدهد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که: «مَنْ وَجَدْتُمُوهُ يَعْمَلْ عَمَلَ قَوْمِ لُوطٍ فَاقْتُلُوا الْفَاعِلَ وَالْمَفْعُولَ بِهِ» (روایت ترمذی (1456) و أبو داود (4462) و ابن ماجه (2561))، یعنی: "اگر کسی را دیدید که عمل قوم لوط را انجام میدهد، فاعل و مفعول را بکشید».

این بود برخی از حالاتی که قتل این اشخاص جائز میباشد ولی باید در نظر گرفت که حکم اجراء این امور توسط حاکم، خلیفه، امیر، و یا قاضی میباشد.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٤﴾
مگر کسانی که پیش از آنکه بر آنان دست یابید، توبه کنند، که بدانید (خدا توبه آنها را میپذیرد) خداوند آمرزنده و مهربان است. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا»: مگر آنان که توبه کرده باشند، مراد، مُحارب و راهزن است. من قبل «أَنْ تَقْدُرُوا عَلَيْهِمْ»: پیش از آن که بر آنان دست یابید و حدود الهی را اجرا کنید، در این صورت سزا شان، سبک میشود و حقوق الهی از عهدهی آنان می افتد. أَنْ تَقْدُرُوا: که دست می یابید، که چیره می شوید.

تفسیر:

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدُرُوا عَلَيْهِمْ»: جز محاربان و راه زنانی که پیش از اینکه توسط حکومت اسلامی دستگیر شوند و پیش از اینکه خود را به عدالت تسلیم کنند توبه نموده و دست از این عمل بردارند که در چنین حالی حق تعالی توبه کنندگان را می پذیرد و از ناحیه ولی امر مسلمین نیز مؤاخذه نمیشود.

در آیه مبارکه در می یابیم: آنچه از محاربانی را که قبل از دست یافتن به آنان توبه می کنند، از مجازات استثنا کرده است بنابر این، محاربی که قبل از قدرت یافتن بر وی توبه میکند، به هیچ بندی از بندهای مجازات یاد شده در آیه قبل، مورد مجازات قرار نمیگیرد. ولی بعضی از اهل علم، از جمله احناف بر آنند که: توبه محارب قبل از قدرت یافتن به وی، مجازات قصاص و سایر حقوق بندگان را از وی ساقط نمیگرداند. حکم دیگری که در مورد «محارب» وجود دارد، این است که: طالب خون (ولی دم) هیچ سلطه و اختیاری در مورد مجازات محارب قاتل ندارد و عفو در مورد وی جایز و نافذ نیست بلکه قضیه موکول به امام (حاکم) است که در محدوده اختیارش در قبال وی تصمیم بگیرد.

یادداشت:

سزاهای مذکور فوق که به طور حدود و حق الله بود، قبل از گرفتاری به توبه نمودن بخشیده می شود؛ اما حقوق العباد معاف نمی شود؛ مثلاً اگر کسی مالی را بگیرد، باید ضمان دهد، و اگر کسی را بکشد قصاص میشود؛ البته صاحب مال و ولی مقتول حق دارد که آن را معاف کند.

توجه:

سواى این حدّ، دیگر هیچیک از حدود در دین مثلاً حدّ زنا، حدّ شرب خمر، حدّ قذف، به توبه مطلقاً ساقط نمی گردد.

«فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ (34)» بدانید که دایرهی بخشودگی و مهر پروردگار برای آنان که توبه میکنند و پشیمان میشوند، وسیع است، توبه را می پذیرد و لغزش را می بخشاید. این آیه، حاوی تشویق به توبه است تا کسانی که دست به فساد می زنند از تباهی گری خود دست بردارند و دوباره باجماعت مسلمانان یکجا شده و به عفو الهی راضی شوند که او تعالی دارای مغفرت و بخششی وسیع است و بر بندگان خود رحم می کند.

باید خاطر نشان ساخت در جامعه ای، اگر دین، حاکم و حکومت واقعاً سالم و اسلامی باشد، حقوق آن جامعه، طوری تأمین می گردد که امکان ارتکاب جنایات به حدّ اقل میرسد؛ اما با این وصف، موارد نادری ممکن است پیش آید و در این صورت، گذشتن، مجازات کسی است که فقط مرتکب قتل شده، به دار او یختن مجازات کسی است که هم خون ریخته و هم اموال را غارت کرده، دست و پا بریدن، سزای کسی است که تنها دزدی کرده و تبعید و زندانی کردن، سزای کسی است که بیم و هراس در دل مردم می اندازد. که تفصیل آن در آیه قبلی به بیان گرفته شد.

خوانندگان گرامی!

پس از بیان حسد، حيله، دروغ، شعبده بازی ها، مکر و فریب، و سخن بیهوده، یهودیان، بی ادبی نسبت به مقام پیامبر بزرگوار، ریختن خون بسیاری از پیامبران و ادعای دروغینشان- که فرزندان و دوستان خدا اند پروردگار با عظمت در آیات (35 الی 37) به مؤمنان دستور پرهیزگاری و انجام اعمال نیکو را میدهد، و میفرماید که: خود را به بارگاه وی نزدیک گردانند و بر خلاف اهل کتاب، به کسی- جز به الله متعال تکیه و توکل نکنند؛ چون هدف اصلی در قرآن همین است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣٥﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، از الله بترسید و به سوی او طلب وسیله کنید (هر نیکی که شما را به بارگاه الهی نزدیک میکند)، و در راه او جهاد کنید تا کامیاب شوید. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ابْتَغُوا» (بَغِي): طلب کنید، بجوید. «الْوَسِيلَةَ»: هرگونه بندگی و طاعتی که سبب خشنودی خدا و تَقَرُّبِ بدو میگردد. الوَسِيلَةُ: منزلت و درجه‌ای در بهشت است.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»: ای مؤمنان! ای آنانی که به الله ایمان آورده و پیامبرش را تصدیق نموده‌اید از الله متعال و عذابش در حذر و بترسید و مراقب اوامر و نواهی او تعالی باشید و تلاش کنید همواره اعمال صالح و شایسته انجام دهید تا این اعمال وسیله‌ای بین شما و پروردگارتان باشد و سبب نجات شما از آتش دوزخ و رستگاری‌تان با حصول رضوان الهی گردد.

ابن عباس، مجاهد، ابو وائل، حسن و دیگر تمام اکابر سلف «وسيله» را قربت تفسیر کرده‌اند. قتاده در فهم «وسيله خواستن» فرموده است: «ای تَقَرَّبُوا اليه بطاعته و العمل بما يرضيه» قرب الله را حاصل کنید به وسیله طاعت و عمل پسندیده.

طوریکه یادآور شدیم که: «وسيله خواستن» به اتفاق و اجماع مفسران، عبارت است از: عمل قربت و طاعتی که به آن قرب الهی خواسته میشود و از مصادیق آن تقوا و دیگر صفات نیکی است که بندگان با توسل به آن به پروردگارشان تقرب می‌جویند. اما توسل به مخلوق، اگر به معنی طلب دعا از وی باشد، در جایز بودن آن شکی نیست؛ در صورتی که آن مخلوق زنده باشد، همان‌گونه که عمر (رض) در هنگام استسقا (دعای طلب باران) به حضرت عباس (رض) کاکای پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم توسل جست. ولی اگر آن مخلوق مرده باشد، توسل به وی جایز نیست و این گونه توسل از بدعت‌هایی است که هیچ یک از سلف صالح آن را انجام نداده‌اند.

إمام أبوحنيفه (رح) نیز توسل جستن به یکی از بندگان و قسم دادن خداوند متعال را به حق یکی از مخلوقات وی، ناجایز دانسته و رأی ابن تیمیه نیز همین است. با یزید بسطامی میگوید: «استغاثه مخلوق به مخلوق مانند استغاثه زندانی به زندانی دیگر است». لیکن علامه «الوسی» در تفسیر «روح المعانی» با آن که توسل به اسماء الله را ترجیح میدهد اما توسل به رسول الله صلی الله علیه وسلم را در زندگی و مرگشان نیز جایز می‌داند.

سپس خداوند متعال از میان عبادت‌هایی که انسان را به او نزدیک می‌نماید، جهاد را به طور بخصوص ذکر و به بیان گرفته است طوریکه میفرماید: «وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (35)» و بر شماست تا برای اعتلای دینش تلاش کنید.

جهاد یعنی مبذول داشتن نهایت تلاش در جنگ با کافران، از قبیل جهاد با نفس، فدا کردن مال و جان، و بهره‌گیری از فکر و زبان، قلم و یاری کردن دین خدا، زیرا این نوع عبادت از بزرگترین عبادات و برترین آن است.

چون هرکس این عبادت را انجام دهد، دیگر عبادت‌ها را به طریق اولی انجام خواهد داد. «لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ» هرگاه با ترک گناهان از خدا ترسیدید و پرهیزگار شدید و با انجام طاعات برای تقرب به خدا وسیله جستید و برای طلب خشنودی خدا در راه وی جهاد کردید رستگار می شوید.

«فلاح»: یعنی موفقیت و پیروزی و دست یافتن به هر امر مطلوب و مرغوب، و نجات یافتن از هر امر ناگوار و ناخوشایند. و حقیقت رستگاری و فلاح، سعادت جاودانگی و نعمت پایدار است.

باید بعرض رسانید که: برای رسیدن به فلاح، هم باید گناهان را ترك کرد، «اتَّقُوا اللَّهَ» هم باید طاعات را انجام داد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٣٦﴾

در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند، اگر (بالفرض) تمام آنچه در روی زمین است از آنها باشد، و مثل آن را نیز داشته باشند، تا به عوض عذاب روز قیامت آن را (به در بار الله) فدیة دهند، هرگز از آنها پذیرفته نمی شود، و مجازات دردناکی خواهند داشت. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَيَفْتَدُوا بِهِ»: (فَدِيَ): تاخود رافدیة دهند، خود را باز خرند و بدان سبب برهند.

«عَذَابٌ مُّقِيمٌ»: عذابی پایدار، همیشگی، ماندگار.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ مِثْلَهُ مَعَهُ» هر آئینه کافران، آنانی که الله متعال را تکذیب کردند، اگر برای یکی از آنها به اندازه سطح زمین طلا و نقره و سرمایه باشد، «لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (36)» و آن ها خواسته باشند به منظور نجات خود از خشم و عذاب الهی این سرمایه هنگفت را فدیة دهند هرگز پذیرفته نمی شود و برای شان سودی در بر ندارد، و عذاب دردناک و سختی خواهد داشت. در آیات متبرکه که قبلی خواندیم که: انسان به خوف الهی و حصول قرب وی و به جهاد نمودن در راه وی میتواند کامیابی و فلاح را امیدوار باشد. در این آیه مبارکه؛ تنبیه فرموده است که کسانی که از الله متعال اعراض می نمایند، اینها اگر در آخرت تمام گنج های زمین، بلکه بیشتر از آن را، صرف کنند و فدیة دهند، و بخواهند خود را از عذاب نجات دهند، هرگز ممکن نمی شود.

بصورت کل باید بعرض رسانید: آنچه راکه پروردگار با عظمت برای ناسپاسان و کفوروزان و دشمنان دینش در آخرت آماده کرده، این است که میفرماید: اگر چندین برابر هستی را داشته باشند و آنرا فدیة‌ی رهایی خود کنند، هرگز از آتش دوزخ رستگار نمیشوند... وسیله جستن به وسیله‌ی طاعت و عبادت و کردار مورد خشنودی خدا، تقرب به درگاه اوست و منظور از آیه‌ی «وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» در آیه مبارکه قبلی (35) نیز همین است که اساس دین به شمار می‌آید و در اسلام، امری واجب است و توسل جستن خالصانه‌ی آن سه نفر که در درون غاری گیر کرده بودند و راه خروج بر آنان بسته شد، بر این مفهوم حمل میشود:

آنان برای رهایی خود از تاریکی غار، تنها به کارهای نیکو و پسندیده‌ی خود به خدا متوسل شدند و سرانجام از آنجا رستند.

پس ای مردم! تنها از خدا خوف و بیم داشته باشید، خود را از سزا او نگاه بدارید و برای نزدیکی به بارگاهش به خود او وسیله بجویید و اعمالی انجام دهید که شمارا با او پیوند میدهد، تا مورد رحمت و الطاف او قرار بگیرید. (بقره آیه 186، (غافر آیه 60)، (فاتحه آیه 5 الی 11).

عمر فاروق رضی الله عنه در خشکسالی مدینه این گونه الله را فراخواند: «اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا إِذَا أُجِدْنَا بِنَا، تَوَسَّلْنَا إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَا، وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا.»:

بار الها! ما هرگاه دچار خشکسالی و قحطی می شدیم؛ از پیامبر می‌خواستیم برای آمدن باران، شفاعت و دعا کند و تو هم دعایش را می پذیرفتی و بر ما باران فرو میریختی؛ اکنون از عباس، کاکای پیامبر خویش درخواست میکنیم دعا کند؛ پس تو نیز شفاعت و دعایش را اجابت بفرما و باران را بر ما فرو ریز. (منار، جلد 6، صفحه 372 منیر، جزء 6، صفحه 175، روح المعانی، جلد 3، جزء 6 صفحه 126). بنابر این طلب دعا از شخصی زنده - هر کسی باشد - رو است و از شخص مرده - هرکس باشد - روا نیست، همچنان که یاران مخلص پیامبر از مفهوم توسل به ما آموخته‌اند.

يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٣٧﴾

آنها پیوسته میخواهند از آتش بیرون شوند ولی نمی توانند بیرون شوند و برای آنان عذابی دائم و پایدار است. (37)

تفسیر:

«يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (37)»:

قبل از همه باید گفت که: عذاب کافران، نه با فدیة دفع میشود، نه با گذشت زمان قطع میگردد طوری که در آیه مبارکه آمده است: این کفار زمانی که وارد آتش دوزخ میشوند میخواهند و تلاش خواهند کرد از آن بیرون بیایند و آرزوی بیرون شدن از عذاب را مینمایند ولی هرگز این آرزو شان تحقق نخواهد یافت و آنها هرگز از آتش دوزخ بیرون نمی شوند، بلکه برای همیشه و ابد در آتش دوزخ باقی خواهند ماند، زیرا آنها به الله متعال شریک آورده و برای مشرک هرگز گناه شرک او بخشیده نمیشود، بلکه او برای همیشه در دوزخ و عذاب دردناک بنابر عملکرد گناه آلود خود قرار دارد.

قابل یادآوری است: کسی که در دنیا با آن همه برهان و ارشاد، از ظلمت‌های شرک و جهل بیرون نیاید، مطمئن باشد که در آخرت هم از دوزخ بیرون نخواهد آمد.

این عذاب دائم و پایدار، برای کفار است نه برای گنهکاران مسلمین زیرا گنهکاران مسلمین بعد از معذب شدن تا مدتی در دوزخ به اندازه گناهانشان میماند، باز از آنجا بیرون کرده می شوند، و خداوند متعال به فضل و رحمت خود آنها را به بهشت می درآرد.

در حدیث آمده است: در روز قیامت کافر آورده میشود و به او می گویند: آیا اگر مالامال زمین طلا داشته باشی آن را به فدیة می دهی؟ میگوید: بلی.

به او گفته میشود: از آن آسان تر از تو خواسته شد اما امتناع کردی، از تو خواسته شد برای خدا شریک قرار ندهی اما امتناع کردی، آنگاه دستور میدهند او را به آتش بیاندازند. (اخراج از بخاری در کتاب الرناق).

خوانندگان محترم!

پس از بیان مجازات محاربانی که در سرزمین، فساد به بار می آورند و پس از امر به تقوا و پرهیزگاری، تا مردم از حرام و گناه مصون باشند. اینک در آیات متبرکه (38 الی 40) درباره مجازات «السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ» در باره دزد بحث بعمل آمده است.

دین مقدس اسلام، قبل از بریدن دست، بر اهمیت و لزوم کار و اداره‌ی زندگی فقرا از طریق بیت‌المال و اقارب نزدیک و قرض الحسنه و تعاون و... تأکید میکند؛ ولی باین حال فقر، بهانه و مجوز سرقت نیست. (تفسیر فی ظلال القرآن)

قطع دست، برای مجرم عامل هشدار دائمی و مایه‌ی جلوگیری از لغزش مجدد او و دیگران است. که در جمله «فَأَقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» آیه مبارکه به بیان گرفته میشود.

در ضمن یک اصل را نباید فراموش کنیم که: در اجرای حدود الهی، نباید تحت تأثیر عواطف قرار گرفت. با در نظر داشت اینکه قطع دست از طرف قاضی و حاکم است، اما خداوند متعال به همه مؤمنان خطاب میکند، «فَأَقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» تا آنان زمینه اجرای حدود الهی را فراهم کنند.

اجرای این احکام، نیاز به حکومت و قدرت و نظام و تشکیلات دارد، پس با تمام وضاحت در مییابیم که دین مقدس اسلام، دین حکومت و سیاست است.

باید اضافه کرد که در اجرای حکم قطع دست حکمت شرع اسلامی چنین است که: مالکیت شخصی و امنیت اجتماعی به قدری مهم است که به خاطر آن، باید دست دزد قطع شود.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم، بدترین نوع سرقت را سرقت از نماز و ناقص انجام دادن رکوع و سجود دانسته‌اند. (تفسیر قرطبی)

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٣٨﴾

دست زن و مرد دزد را (بعد از ثبوت آن) به سزای آنچه کرده‌اند ببرید، (این سرزنش عبرت انگیز) عذابی از طرف الله است، و الله مقتدر و به مصالح خلق داناست. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نکالاً»: عقوبت، مجازات و سزا. «عزیزاً»: ظفرمند، پیروزمند، توانا.

یادداشت:

برای قطع دست دزد شرائطی است. از جمله: دزدی برابر نقشه قبلی و با پیروی از امیال نفسانی باشد و کالا اهمیت داشته و در تحویل خانه و یا جای محکمی گذاشته شده باشد، و قحطی و فقر و فاقه انگیزه دزدی نبوده باشد. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر:

باید یاد آور شد که شخص دزد بعنوان یک عنصر مشکل ساز در جامعه است که باید جلوی فعالیت های دزدی اش کاسته و گرفته شود، لذا خداوند متعال جزای دزد را در این دنیا معین کرده است و آنهم بریدن دست راستش هست تا سبب شود هم خودش و هم مردم در آینده به فکر دزدی نباشند.

بعد از اینکه خداوند متعال حکم «محارب» را که به زورگیری علنی اموال مردم و راهزنی آشکار می‌پردازد، در آیات قبلی بیان یافت، اینک حکم دزد (سارق) را که به ربودن پنهانی مال مردم می‌پردازد، در آیات ذیل به بیان گرفته میشود. طوری که میفرماید: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» «و مرد و زن دزد؛ دست آنان را ببرید» یعنی: حد شرعی مرد و زن دزد این است که دست راست هر یک از آنان را از بند ببرید. یعنی هر یک از مرد

و زن، فرق نمیکند که مرد باشد و یا زنی که دست به دزدی بزند و بر ثبوت سرقت آنها دلائل اقامه شد و تمام شروط اقامه حد تحقق یافت در چنین حالی دست این دزد از قسمت مفصل کف آنطوری که در احادیث نبوی بیان شده قطع می‌شود.

قابل توجه و دقت میدانم که: مجازات زن و مرد دزد یکسان است. در ضمن باید گفت که در این آیه ابتدا مرد دزد، «السارق» سپس زن «السارقه» دزد مطرح شده است؛ ولی در آیه‌ی دوم سوره‌ی نور که حکم زنا بیان شده، ابتدا زن زناکار، «الزانیة» سپس مرد زناکار «الزانی» یاد شده است، شاید به خاطر آن است که در سرقت، نقش مردِ خلافکار بیشتر است و در زنا، نقش زنِ خلافکار. پس ذکر هریک از آن دو در جای خود مناسب است.

سارق :

سارق کسی است که مال ارزشمند دیگران را پنهانی و بدون رضایت و یا آگاهی صاحبش برمی‌دارد. طوری که گفته شد که: دزدی از گناهان کبیره است و موجب میشود سزای سختی که عبارت از قطع دست راست است آن طور که در قرائت بعضی از اصحاب آمده است بر آن مترتب شود.

«جَزَاءُ بِمَا كَسَبَا»: این قطع دست جزای عملکرد بد و زشت این شخص است که به منظور حفاظت اموال مردم و حمایت حقوق آنها صورت می‌گیرد و تا امنیت برهم نخورد و هر بدکار و دزد از عمل زشت و بد خود دست بردارد.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: سزایی که به دزد داده می‌شود در عوض مال مسروق نیست، بلکه آن سزای فعل سرقت اوست، تا وی و دیگران را مایه عبرت باشد.

در آنجا که این حدود جاری باشد بلاشبهه بعد از آنکه دو سه نفر سزای خود را ببینند، از دزدی سدّ باب میشود. اگرچه امروز، مدّعیان تهذیب این نوع حدود را سزای وحشیانه مینامند. اگر دزدیدن نزد اینها فعلی مهذب نباشد، یقیناً سزای مهذب آنها در استیصال این دستبرد غیر مهذب کامیاب شده نمیتواند. اگر به تحمل این وحشت جزئی چندین تن از دزدان مهذب شده میتوانند، پس حاملین [لوی] تهذیب بایست شاد باشند که این وحشت به هیئت تهذیبی آنها مدد می‌رساند. بعضی از کسانی که فقط به نام مفسران، میکوشند که «قطع ید» را سزای انتهائی دزدی قرار دهند، و سزای خفیفتر آن را از شریعت حقه حاصل نمایند؛ اما، مشکل این است که سزای خفیف سرقت نه در قرآن کریم جایی موجود است، و نه در عصر نبوت و اصحاب نظیر آن پیدا میشود. آیا کسی هست که دعوی کرده تواند که در این قدر عرصه دراز، در میان کسانی که دزدی کرده‌اند يك دزد ابتدائی هم نبوده که کم‌کم، به طور بیان جواز، در باره آن سزایی که از قطع ید خفیفتر می‌بود نافذ می‌شد. ملحدی در زمانه پیشین نیز در باره حدّ سرقت شبهه کرده گفته بود که چون شریعت دیت يك دست را به پنجصد دینار قرار داده، پس آن دست قیمت‌داری که پنجصد دینار قیمت آن است، در سزای دزدی پنج روپیه یا ده روپیه چگونه قطع شود؟! دانشمندی به چه خوبی جواب داده است: «انّھا لَمَّا کانت امنیة کانت ثمینة، فلَمَّا کانت هانت»؛ یعنی: چون دست امین بود، قیمت داشت چون خائن شد ذلیل شد! (تفسیر کابلی).

«تَكَاَلَا مِنْ اللّٰهِ»: این سزای است از جانب الله متعال.

کلمه‌ی «نکال» به معنای امر بازدارنده است. قوانین جزایی اسلام برای بازدارندگی است، نه انتقام جویی. «نکال» به عقوبتی گفته می‌شود که مایه‌ی عبرت دیگران باشد. (قاموس قرآن).

«وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيْمٌ (38)»: این حکم الله است که چون نیرومند است حکم نمود و از جمله نشانه‌های عزت و قوت او یکی هم صادر نمودن چنین احکامی است و از جمله حکمت‌های او تعالی نازل کردن حکم مناسب با عمل سرقت و قتل و امثال آنست و تو هرگز از حکم خدای تعالی حکمی بهتر نخواهی یافت.

سرقت: گرفتن چیزی است که دارای حفاظ یا نگهبان (حرز) باشد به طور پنهانی از چشم دیگران.

مال دارای حرز؛ یعنی مال دارای حریم حفاظتی بر انواع است: یکی آن مالی است که خود دارای حرز میباشد، چون مال نهاده شده در خانه یا صندوق کسی. دیگری مالی است که دارای حرز بیرونی است، چون اماکنی که محافظ و نگهبان دارد.

بنابراین همانطور که خداوند بدون هیچ زحمتی نعمت دست را به بنده اش عطا فرموده است، خود او نیز حکم کرده است که در حالت دزدی دستش بریده شود.

و علما اتفاق نظر دارند که هرگاه سارق برای بار اول دزدی کرد، دست راستش (تا مچ دست) قطع شود و هرگاه بار دوم دزدی کرد پای چپش (تا نصف ساق) قطع شود، و در اینکه اگر بار سوم دزدی کند پس از قطع دست و پایش چه شود، بین علماء اختلاف هست، اکثر علماء گفته‌اند دست چپش قطع شود، و اگر پس از آن برای بار چهارم دزدی کرد، پای راستش هم قطع می‌شود، و اگر پس از آن دزدی کرد تعزیر و زندانی شود، ولی قول صحیح آنست که برای بار سوم اگر دزدی کرد دست چپش بریده نمیشود، بلکه تعزیر و یا زندانی میشود، زیرا با بریدن دو دستانش دیگر نمیتواند عبادت را (مانند طهارت و غیره) انجام دهد و یا غذا بخورد، لذا قول صحیح آنست که برای بار سوم دزدی فقط تعزیر و یا زندانی میشود.

و بریدن دست دزد در واقع سبب میشود که جامعه اصلاح شود، زیرا مردم برای مخارج زندگی شان بجای دزدی به فکرکار می‌افتند، همانطور که قصاص سبب حیات و زندگی میشود، و خداوند میفرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (البقرة: 179). یعنی: «و ای خردمندان! برای شما در قصاص زندگانی‌ای است تا اینکه به تقوا روی آورید» به اعتبار این که قصاص به خودداری مردم از قتل یک دیگر می‌انجامد و از بیم قصاص، از خون‌ریزی پرهیزید. پس این قصاص است که حیاتی آرام و پایدار را برای جامعه فراهم کرده و از میزان جنایت قتل در جامعه بشری می‌کاهد زیرا هنگامی که قاتل به خوبی بداند که اگر بکشد، کشته میشود؛ یقیناً از ارتکاب عمل قتل دست بر میدارد و در اینجاست که دو حیات محفوظ میماند، یکی حیات مقتول و دیگری حیات خود قاتل، و درمورد دزدی نیز همینطور، وقتی که مردم دیدند با دزدی دستشان قطع میشود از دزدی خود داری میکنند و در عوض برای مخارج زندگی به فکر کار و تلاش می‌افتند.

ارزش مال مسروقه :

پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت فرموده است که: اگر ارزش مال دزدی شده کمتر از قیمت یک سپر باشد نباید دست دزد را قطع کرد. قیمت یک سپر در زمان پیامبر بنا به روایت ابن عباس (رض) ده درهم، بنا به روایت ابن عمر (رض) سه درهم، بنا به روایت

انس بن مالک (رض) پنج درهم و بنا به روایت عائشه رضی الله عنها یک چهارم دینار بوده است. بنا به همین اختلاف روایات در حداقل نصاب سرقت در میان فقیهان نیز اختلاف نظر به وجود آمده است.

کمترین حد نصاب سرقت نزد امام ابوحنیفه (رح) ده درهم و نزد امام مالک، امام شافعی؛ و امام احمد؛ یک چهارم دینار است. (در آن زمان یک چهارم دینار تقریباً برابر با سه درهم بود) چیزهای زیاد دیگری هم هستند که دزدیدن آنها موجب قطع دست نمیشود. به طور مثال ارشاد پیامبر است که «لا قطع فی ثمره ولا کثر» (دزدی میوه و تره بار موجب قطع دست نمی شود) «لا قطع فی طعام» (دزدی غذا موجب قطع دست نیست). عایشه (رض) میفرماید که: «لم یکن یقطع السارق علی عهد رسول الله فی الشیء التافه» (در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم دست دزدها برای چیزهای بی ارزش قطع نمی شد).

قضاوت علی (رض) و عثمان (رض) این بوده و هیچ یک از اصحاب پیامبر نیز با آنان مخالفت نکرده اند که: «لاقطع فی الطیر» (دزدیدن پرنده موجب قطع دست نمی شود). همچنین عمر (رض) دست کسی را که از بیت المال دزدی کرده بود قطع نکرد و در این مورد نیز اختلافی از هیچ صحابی ای منقول نیست. با توجه به این آثار و روایات، فقیهان بسیاری از چیزها را از حکم قطع دست استثنا کرده اند. نزد امام ابوحنیفه (رح)؛ میوه ها، تره بار، گوشت، غذای پخته شده، گندم هاییکه هنوز وارد انبار نشده اند و ابزار و آلات لهُو و لعب چیزهایی هستند که مجازات دزدی آنها قطع دست نیست. همچنین دزدی حیواناتی که در جنگل و بیابان می چرند و دزدی از بیت المال نیز نزد ایشان موجب قطع دست نیست. امامان دیگر نیز برخی چیزها را از حکم قطع دست مستثنی قرار داده اند، اما این بدان معنا نیست که این نوع دزدان را به هیچ وجه نباید مجازات کرد، بلکه معنا این است که مجازات اینان قطع دست نیست. (برای مزید معلومات به کتب معتبر فقهی مراجعه فرماید).

صفات مال مسروقه:

مال مسروقه باید چهار صفت داشته باشد:

- 1 - باید به مقدار نصاب شرعی باشد. لازم به ذکر است که نصاب سرقت در نزد احناف، یک دینار یا ده درهم شرعی است و در کمتر از ده درهم حدی جاری نمیشود. اما نصاب سرقت در نزد جمهور فقها، ربع دینار، یا سه درهم است.
- 2 - مال مسروقه باید از نظر شرعی، مالیت و ملکیت داشته و فروش آن جایز باشد. پس اگر شراب و خوک مثلاً که مالیت ندارند، مورد دستبرد قرار گیرند، مال مسروقه به شمار نمی روند.
- 3 - سارق در مال مسروقه، ملکیت یا شبهه ملکیت نداشته باشد.
- 4 - مال مسروقه باید از جمله اموالی باشد که سرقت در آن موضوعیت داشته باشد، نه مثلاً برده بزرگسال که سرقت آن موضوعیت ندارد.

اما شرایط معتبر در سارق عبارت است از:

- 1 بلوغ. 2 عقل. 3 عدم ملکیت مال مسروقه. 4 عدم ولایت وی بر کسی که مالی را از او می دزدد.

باید دانست که حدود به شبهات دفع میشوند چنانکه در حدیث شریف آمده است: «ادراوا الحدود بالشبهات: حدود را با شبههها دفع کنید».

فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٩﴾

پس هر کس پس از ظلم و گناه خویش توبه کند، و (عمل) خود را اصلاح و درست کند، پس یقیناً الله توبه او را قبول می‌کند، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است. (۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظَلَمَهُ»: ستم کردنش (دزدی). «أَلَمْ تَعْلَمْ»: مگر ندانسته‌ای (نمی‌دانی)؟. اصمعی گفته است: روزی آیهی السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ را خواندم و در کنارم عربی نشسته بود، به اشتباه خواندم: و الله غفور رحيم عرب گفت: این کلام کیست؟ گفتیم: کلام خدا است. گفت این کلام خدا نیست، آن را باز بخوان، باز آن را خواندم، پس متوجه شدم و خواندم: وَ اللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ آنگاه گفت: بلی! این کلام خداست. گفتیم: آیقرآن میخوانی؟ گفت: نه. گفتیم: پس از کجا فهمیدی من اشتباه کرده‌ام؟ گفت: عزیز است لذا حکم قطع را داده است و اگر بخشنده و بامهر باشد دستور قطع را نمی‌دهد. (زاد المسیر، تألیف ابن الجوزی 354/2).

تفسیر:

در دین مقدس اسلام، مجازات در کنار ارشاد و تربیت و رحمت است. در آیهی قبل، مجازات سارق بیان شد، اینجا دعوت به توبه به درگاه خدای غفور و اصلاح بدی‌هاست که سبب میشود تا خداوند لطفش را به بنده باز گرداند.

برای انسان خطاکار، همیشه راه بازگشت و اصلاح، باز است.

«فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظَلْمِهِ»: هرگاه مرد یا زن دزد بعد از دزدی و اقامه حد، توبه کند و رفتار و اعمال خود را اصلاح نماید و بر عملکرد خود نادم و متأسف شود خدای تعالی گنااهش را میبخشد و عیبش را می‌پوشاند و عوض گناهایش به او حسنات می‌دهد.

مفهوم این جمله این نیست که دست او بریده نمیشود، بلکه مفهومش این است که کسی که پس از بریده شدن دستش توبه کرده نفسش را از دزدی پاک کند و بندهی صالح خدا بشود، الله متعال نیز بر او توبه می‌کند و دامنش را از این لکه پاک میکند. اما کسیکه پس از بریده شدن دستش باز هم خودش را از انگیزه های بد پاک نکند و همان احساسات بد را که او را وادار به دزدی کرده و موجب قطع دستش شده بودند باز هم در خود پیروراند، این بدان معنا است که دست از بدن او جدا شده است، اما دزدی هنوز در وجود او باقی است و به این دلیل او همانند گذشته مستحق غضب خداست. بناءً قرآن دزد را راهنمایی میکند که از خدا آمرزش بخواهد و خویش را اصلاح کند. چرا که بریدن دست برای حفظ نظم و امنیت اجتماع است و موجب اصلاح درون نمی‌شود. اصلاح درون تنها از توبه و بازگشت به سوی خدا به دست می‌آید. (بنقل از تفهیم القرآن)

باید گفت توبه اگر از سر صدق باشد ضرور است که مال دزدیده را نیز به صاحب آن مسترد نماید. اگر تلف کرده باشد، تاوان دهد؛ و اگر تاوان داده نتواند، بخشش خواهد، و برکردار خویش ندامت کند، و عزم کند که آینده از آن مجتنب باشد. اگر توبه چنین باشد، امید است خداوند متعال عقوبت اخروی را، که در مقابل آن سزای دنیا حقیقتی ندارد، از وی رفع کند.

«فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ»: خدا توبه اش را می‌پذیرد، چون خدا بسیار آمرزندهی مهربان است. پس در آخرت عذابش را نمی‌دهد.

«إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (39)»: و از در رحمت به سوی وی باز می‌گردد همانا خدا در بخشودگی و رحمت مبالغه میکند. در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه

وسلم بعد از قطع دست سارقی به او ارشاد فرمودند: «قل استغفر الله واتوب اليه» بگو از الله آمرزش می طلبم و به سوی او توبه می کنم.

آن شخص طبق راهنمایی ایشان کلمات فوق را تکرار کردند و به دنبال آن پیامبر(ص) در حق او دعا فرمودند که «اللهم تُبْ عَلَيْهِ» خدایا او را ببامرز.

در سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دلایلی وجود دارد بر این که: اگر حدود بهسوی ائمه (حکام) إرجاع شد، اجرای آنها واجب و لازم و إسقاط آنها ممتنع است اما اگر قبل از إرجاع بهسوی حاکم، سارق مورد عفو قرار گرفت، یا توبه کرد، حد از وی ساقط می‌گردد.

شان نزول آیه 39:

406- ک: أحمد و غیره از عبدالله بن عمرو(رض) روایت کرده اند: در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم زنی مرتکب سیرقت شد و دست راستش را قطع کردند. پس آن زن گفت: ای رسول الله، آیا توبه من به درگاه الهی پذیرفته می شود؟ پس خدا آیه «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ...» را نازل کرد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٠﴾

آیا نمی دانی که خداوند مالک و پادشاهی آسمانها و زمین است! هر کس را بخواهد (وشایسته ببیند) مجازات میکند و هرکس را بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد والله بر هر چیزی قادر است. (۴۰)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت: کسیکه بر هستی حاکم است، حق دارد قوانین هستی را وضع کند، در ضمن باید گفت: که الله متعال نیازی و احتیاج به توبه‌ی بندگان خود ندارد، چون همه‌ی هستی از آن اوست. طوریکه میفرماید: «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» آیا نمی دانی تمام آنچه در آسمانها و زمین قرار دارد از آن الله متعال، ملک و بنده اوست و برای او در همه اینها قدرت و فرمانروائی مطلق است؟ او هرگونه که بخواهد با اینها تعامل میکند.

«يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (40)» هرکس را که بخواهد به میزان جرمش عذاب میدهد و این عذاب او عین عدالت است و هر کسی از بندگان خود که دوستش داشته باشد مشمول عفو و رحمت و فضل خود قرار میدهد. حکمت او تعالی نافذ و عملش کامل است و او بر همه چیز قدرت دارد و هیچ چیزی او را از انجام کاری عاجز ساخته نمی تواند و بر او غلبه نمی نماید و از قدرت و توان او هیچ مخلوقی بیرون شده نمی‌تواند.

رحمت، علم، عزت، حکمت، فضل و قدرت الله متعال بر همه چیز إحاطه دارد، چیزی تواناست؟

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (41 الی 43) درباره موضوعاتی شتاب ورزیدن منافقان و یهودیان به سوی کفر پیشگی، موضع گیری یهودیان در برابر احکام تورات، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ

يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٤١﴾

ای پیامبر! کسانی که در کفر می شتابند تو را غمگین نسازند، (چه) از آنانی که به زبانشان گفتند: که ما ایمان آوردیم، ولی دل‌هایشان ایمان نیاورده است، و چه از یهود (باشند) آنان به سخن‌های دروغ‌گو می‌دهند، به سخنان قوم دیگر که هنوز به نزد تو نیامده‌اند، گوش می‌دهند و کلمات را (تورات را بعد از درک آن) از محل آن تغییر می‌دهند و می‌گویند: (به پیروان خود) اگر این حکم تحریف شده به شما داده شد، بپذیرید (قبول کنید)، و اگر آن به شما داده نشد پس دوری کنید (محتاط باشید)، و هر کس الله گمراهی او را خواسته باشد، هرگز در برابر الله برای او اختیاری ندارد (که هدایت شود)، این گروه (منافقین و یهود) کسانی‌اند که الله نخواسته است دل‌هایشان را پاک سازد، برای آنها در دنیا رسوائی است، و برای آنها در آخرت (نیز) عذاب سخت خواهد بود. (۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَحْزَنُكَ»: تو را آندگین نسازد، تو را محزون نکند. «يُسَارِعُونَ»: شتاب می‌ورزند، سبقت می‌گیرند. «بِأَفْوَاهِهِمْ»: به زبان خود، زبانی، «سَمَاعُونَ»: (سمع): شنوندگان، خبرچینان. «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ»: برای سخنان دروغ‌گو می‌دهند، دروغ را می‌پذیرند. «سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ»: به سخن دیگران گوش فرا می‌دهند، خبر چینی می‌کنند. «فِتْنَةٌ»: مصیبت، محنت، ابتلا، گرفتاری و گمراهی. «خِزْيٌ»: رسوائی، بدنامی.

شان نزول آیه:

تفصیل واقعه را مفسر بغوی چنین نگاشته است: یکی از یهودیان خیبر با زنی یهود زنا کرد. مرد مذکور زن، وزن، شوهر داشت؛ یعنی هر دو محصن بودند، باوجودی که در تورات سزای این جرم رجم (سنگسار) بود، اما، بزرگی منزلت آنها مانع اجرای مجازات گردید. باهم مشوره کردند، و قرار به آن دادند که چون در کتاب کسیکه در یثرب است یعنی محمد صلی الله علیه وسلم، برای زانی حکم رجم نمی‌باشد و آن را درّه می‌زنند؛ چند نفر از یهود بنی قریظه را نزد وی بفرستید؛ زیرا همسایه‌اند و به آنها معاهده صلح بسته‌اند، تا نظر وی در این باره معلوم شود. جمعیتی را به غرض این امر فرستادند که نظریه پیغمبر صلی الله علیه وسلم را معلوم کنند که برای زانی محصن چه سزا تجویز میکند؟ اگر حکم داد که درّه زده شود، بر وی عاید کرده قبول کنند، و اگر حکم رجم داد می‌پذیرند، محمد صلی الله علیه وسلم به جواب استفسار آنها گفت: آیا شما به فیصله من راضی می‌باشید؟ اقرار کردند: بلی! درین حال، جبرئیل (ع) از سوی خداوند متعال حکم رجم آورد؛ آنها از اقرار خود بازگشتند.

در آخر، پیامبر صلی الله علیه وسلم پرسید: آن باشنده فدک «آن شخص مقیم قریه فدک» ابن صوری در میان شما چگونه شخص است؟ همه گفتند: امروز در سرتاسر گیتی مانند وی عالمی در شرایع موسوی نیست! حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وی را خواست و قسم غلیظ داده پرسید: سزای این گناه در تورات چیست؟ اگرچه دیگر یهودیان برای إخفای این حکم مساعی ممکنه نمودند، اما به ذریعه عبد الله بن سلام پرده از روی آن برداشته شده بود. این صوری که مسلماً طرف اعتماد آنها بود، خواهی نخواهی اقرار کرد که در تورات حقیقتاً سزای این گناه رجم است؛ بعد از آن، حقیقت را بالتمام ظاهر گردانید که یهود چگونه

رجم را محو کردند، و به جای آن حکم دیگری آوردند که زانی را دُرّه بززند و سرچپه روسیاه بر خر سوار کرده بگردانند.

الحاصل، محمد صلی الله علیه وسلم بر مرد و بر زن بر هر دو سزای رجم را جاری کرد و گفت: خدایا امروز من اولین کسی میباشم که حکم تو را در دنیا زنده کردم بعد از آنکه او را (حکم رجم را) میرانیده بودند؛ این حقیقت است.

تفسیر:

وقتی خداوند، برخی از تکالیف و شرایع را بیان کرد، عده‌ای از مردم از آن روی برگشتانند و به سرعت به سوی کفرورزی و بی دینی رفتند. خداوند متعال نیز، پیامبر را در این باره به صبر و بردباری واداشت و به او امر کرد که غمناک نشود. طوریکه میفرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ»: ای پیامبر خدا! از این منافقانی که به سوی کفر باهم مسابقه میدهند و تو را در حالی تکذیب می نمایند که ظاهراً ادعای ایمان داشته و در باطن کافراند غمگین و محزون مباش! از تکذیب‌گری‌های یهودیان نیز آندوهگین مباش که آنها پیش از تو نیز پیامبرانی را تکذیب نموده و بسیاری از آنها را کشته و شکنجه کردند.

«مَنْ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ»: از منافقینی که ایمان از زبانشان تجاوز نکرده است، به زبان میگویند: ایمان داریم اما قلباً کافرند. «وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا» و از یهودیان. «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ» گروه‌هایی که ذکر شدند در گوش دادن به اکاذیب و ابطال و در قبول کردن افتراهای اُخبارشان مبالغه میکنند و به خدا دروغ می‌بندند و کتابش را تحریف می‌کنند.

یعنی: سخنان دروغ رؤسای تحریف‌گروشان را که به تحریف تورات پرداخته‌اند، می‌پذیرند. یا معنی این است: شنوای سخن تو هستند تا بر تو دروغ بسته، سخنت را تحریف نمایند.

«سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ» «برای گروه دیگری خبر چینی میکنند» در گوش دادن به سخنان جمعی دیگر مبالغه میکنند که به خاطر تکبر و افراط در دشمنی و کینه با تو، در مجلس حاضر نشده‌اند. آنها عبارتند از یهودیان خیبر که به دروغ و افترای بنی قریظه گوش می‌دادند.

از فحوای آیه مبارکه چنین استنباط میشود که علمای یهود گروهی از یهودیان و منافقان را نزد پیامبر اسلام فرستادند و خودشان از مقابله و رویارویی دوری میکردند «لَمْ يَأْتُوكَ» و هدفشان این بود که شاید دستورات و احکام اسلام مطابق چیزی باشد که آنان از تورات تحریف کرده‌اند و سفارش می‌کردند اگر گفتار پیامبر اسلام مطابق حرف ما بود، بپذیرید و گرنه رها کنید.

«يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ»: کلام خداوند را از جایش بر میدارند و جای آنرا تغییر میدهند. منظور تحریف و تغییر کلام و احکام خدا و قرار دادن احکامی دیگر در جای آن است.

ابن عباس (رض) فرموده است: احکام تغییر شده عبارتند از حدودی که از جانب خدا در تورات مقرر شده بود؛ چرا که آنها رجم را برداشتند و به جای آن روی زناکار را سیاه می‌کردند و او را تازیانه میزدند. (البحر 488/1).

«يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا»: می گویند: اگر محمد دستور تازیانه را داد، بپذیرید و اگر دستور رجم را داد آن را نپذیرید. خدا در رد آنها فرمود: «وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً»: خدا کفر و گمراهی هرکس را بخواهد هیچکس نمیتواند مانعش بشود و آنرا از اودفع کند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ»: خدا نمی خواهد قلوب آنها را از ناپاکی کفر و زشتی گمراهی پاکیزه کند؛ چون عملشان زشت و انتخاب و گزینش آنها زشت بود.

«لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ» در دنیا خفت و بی آبرویی، «وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (41) و در آخرت عذابی عظیم یعنی ماندن همیشگی در آتش دوزخ خواهند داشت.

مفسر ابو حیان فرموده است: آیه برای تسلی خاطر و تخفیف بار اندوه پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد؛ چراکه آنها در کفر و گمراهی، از یکدیگر سبقت می جستند و همین امر سبب حزن و دلتنگی پیامبر صلی الله علیه وسلم گشته بود. نیز آیه بیانگر آن است که پیامبر باید از هدایت و رستگاری آنها قطع امید کند. (البحر 488/3).

یادداشت:

قابل توجه است که: خطاب: «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ» در قرآن عظیم الشان بصورت کل سیزده بار از جمله: در سوره های انفال: 64، 65، و 70، سوره توبه: 73، سوره احزاب: آیات: 1، 28، 45، 50، 59، سوره ممتحنه: آیه 12، سوره طلاق: آیه 1 و سوره تحریم: آیات 1 و 9 و خطاب «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ!» دوبار در همین سوره‌ی مائده یکی هم آیه های: 41 «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ» و دوم نیز در این سوره است. آیه (67)، که عبارت است از «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ... 67» که شکی نیست چنین خطابی خطاب تشریف و تعلیم است. (طبری 404/10).

سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٢٢﴾

آنان فوق العاده شیوای سخن دروغ اند [با آنکه می دانند دروغ است و] بسیار خورنده مال حرام؛ پس اگر (برای فیصله نزد تو آیند پس در بین آنها فیصله کن یا از آنها روی بگردان، و اگر روی گردانی (و فیصله نکردی) پس هرگز به تو ضرری رسانده نمی توانند، و اگر فیصله کردی؛ پس به عدل و انصاف فیصله کن، بی گمان الله عدل کنندگان را دوست می دارد. (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَكَّالُونَ» (اَکَل): بسیار خورندگان. «سُحْت»: مال حرام، مانند: رشوه و... به مال حرام، سُحْت گفته میشود؛ چون طاعت و برکت را می برد و ریشه کن میکند. «القِسْط»: مرحله‌ای بالاتر از عدل و داد. «المُقْسِطِينَ»: دادگران.

تفسیر:

«سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ» این یهودیان همواره سخن دروغ و باطل را می شنوند و می پذیرند و آن را در بین مردم منتشر می نمایند، «أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ» و علاوه بر این، بسیار زیاد رشوت و اموال حرام (ربا) میخورند. و براین اساس بین گفتار گناه آلود و غذای حرام جمع میکنند، از این روی، هم فهم و درک آنها فاسد شده و هم اجسام آنها.

از فحواى جمله «أَكَاوُونَ لِلْسُّحْتِ» آية مبارکه بر مى آید که: علمای یهود، رشوه خوار بودند. و از فحواى جمله؛ «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ» عوامشان مشتاق شنیدن دروغ. «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ» (تکرار «سَمَاعُونَ»، در دو آیه بطور مسلسل شاید اشاره باشد به اینکه این روش، کم کم خصلت آنان شده است.)

قابل تذکر است که: همزیستی مسلمانان با اهل کتاب، تا حدی بود که آنان برای قضاوت، نزد پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم مى آمدند. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ» ای محمد! پس هرگاه این یهودیان نزد تو آمده و طالب حکم و اقامه حدود در حق خویش شدند تو در این خصوص مخیری که در بین آنها حکم کنی یا از آنها رویگردان شوی.

این کثیر فرموده است: یعنی اگر محاکمه را پیش تو آوردند، لازم نیست در بین آنها حکم کنی؛ چون هدف آنها از اینکه داوری یعنی قضا را به نزد تو آورده اند پیروی از حق نیست، بلکه از امری پیروی میکنند که با هوس آنها موافق باشد. (مختصر ابن کثیر 519/1).

علماء بر این امر إجماع دارند که: اگر مسلمان و ذمی ای (کسانی غیر مسلمان و از ادیان دیگر که در تحت اداره و حمایت حاکمیت اسلامی قرار دارند)، نزد حکام مسلمین در قضیه ای طلب قضا کردند، بر آنها واجب است تا میان آنان حکم نمایند اما در مورد دادخواهی اهل ذمه نزد حکام مسلمان در قضایای داخلی شان، میان علماء اختلاف نظر وجود دارد؛ به قولی:

حکم نمودن میان آنان جایز است، یعنی حاکم مسلمان میتواند میانشان حکم کند و هم میتواند آنان را برگردانده و در میان شان حکم نکند. به قولی دیگر: حکم کردن میان آنان واجب است. بنابر این قول، جمعی از مفسران بر آنند که مخیر کردن رسول الله صلی الله علیه وسلم و حکام مسلمان بعد از ایشان در این مورد، منسوخ شده است به این فرموده حق تعالی: «وَأَنْ أَحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ...» (المائدة: 49). «و در میان آنان بر حسب آنچه خداوند نازل کرده است، حکم کن».

«وَإِنْ تُعْرَضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً»: اگر نکنی خدای تعالی تو را از شر آنها حمایت میکند و آنها هرگز نمیتوانند به تو ضرر و زیانی برسانند؛ چون خدا نگهدارنده و محافظ تو است و تو را از شر مردم مصون نگه میدارد.

«وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (42)»، ولی اگر در بین آنها حکم کردی باید این حکم بر اساس عدالتی باشد که خدای تعالی در کتاب خود نازل فرموده است چون خدای تعالی عدل را دوست و از ظالم و ستمگر نفرت دارد.

رعایت این عدالت حتی با یهودیان و نصرانیان و سایر امم نیز بر یک مسلمان لازم است؛ چنانچه بر قاضیان و حاکمان نیز رعایت تقوای الهی لازم است و باید چنین کسانی عدالت را رعایت کنند و بر کسی ظلم و ستمی روا ندارند.

قرآن عظیم الشأن بار بار این امر را تأکید نموده، اشخاص هر قدر شریر و ستمگار و بدگذران باشند؛ درباره آنها نیز دامن عدالت را به لگه بی انصافی داغدار مینماید این کاری است که نظام عمومی زمین و آسمان را استوار نگه میدارد.

وَكَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٣﴾

و (لیکن یہودیوں) چگونہ تو را به داوری می طلبند در حالی که تورات نزد ایشان است و در آن حکم الله هست (و آنگهی) پس از داوری خواستن از حکم تو روی میگردانند، و ایشان مؤمن نیستند (به تورات خود) (۴۳)

تفسیر:

همانطوریکه در آیهی قبل هم بیان یافت: دلیل مراجعه یهودیان به پیامبر بزرگوار اسلام، پیدا کردن راهی برای تخفیف مجازات بود و آنان با اینکه به تورات دسترسی داشتند و پاسخگوی نیازهای آنان بود، ولی دنبال قانون ساده تری میگشتند. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ الَّتِي فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ» ای محمد! چگونہ یهودیان تو را حکم قرار داده و به حکمیت تو رضایت میدهند، در حالیکه تورات را در اختیار دارند و حکم خدا در آن مقرر است و آنرا می یابند اما به آن عمل نمیکنند؟ واضح است که: این ها تورات را تحریف و تبدیل نموده و عهد و پیمانانش را نقض کرده و از آن روی گردان شدند. ای کاش اهل کتاب، نسبت به احکام کتاب خودشان پایبند بودند. در ضمن قابل تذکر است که: تمامی تورات تحریف نشده است.

مفسر مشهور جهان اسلام امام فخر رازی فرموده است: در این آیه خداوند متعال میخواهد تعجب پیامبر صلی الله علیه وسلم را برانگیزد؛ چرا که یهود از حکم تورات در مورد حد زنا آگاه بودند و از پذیرفتن چنین حکمی امتناع نمودند و حکمیت را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آوردند. بدین ترتیب از حکمی که به صحت آن اعتقاد داشتند عدول کردند و به حکمی رو آوردند که به بطلانش معتقد بودند و از این رهگذر رخصت و آسانی را می جُستند.

بدین ترتیب حماقت و انکار و لجابتشان برملا شد. (فخر رازی 236/11). «ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ»: آنگاه بعد از این که حقیقت برایشان مشخص و روشن شد، از حکم تو که با کتابشان موافق است، رویگردان میشوند. یعنی آنچه برای گروهی مهم است، تخفیف در قانون است، نه ایمان به قانون و انجام وظیفه. (به همین دلیل با داشتن قانون تورات برای پیدا کردن راه مجازات آسان تری نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم می آمدند). «وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (43)»: آنها ایمان ندارند؛ چون به کتاب خود یعنی تورات ایمان ندارند و از آن رویگردانند، و به حکم تو که با محتوای تورات موافق است، نیز ایمان ندارند.

تمام این اعمال را بنابر کفر و تکذیب انجام دادند و اگر آنها واقعاً به تو باور می داشتند و به آنچه بر تو نازل شده ایمان می آوردند حتماً حکم و قضاوت تو را می پذیرفتند ولی متأسفانه که چنین نمی کنند.

در التسهیل آمده است: این امر بیانگر آن است که آنها ایمان ندارند؛ چون ادعای ایمان از جانب کسیکه با کتاب خدا به مخالفت برخاسته و آن را تبدیل و تحریف نموده باطل است. (التسهیل 178/1).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه که (44 الی 47) در باره احکام الهی در تورات و روی گردانیدن یهودیان از آن، مورد بحث قرار گرفته است.

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّاتِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا

النَّاسَ وَآخِشُونَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾

بی تردید ما تورات را که در آن رهنمود (برای بشریت) و روشنایی بود، فرستادیم. پیامبران که در برابر فرمان خدا سرتسلیم فرود آورده‌اند و نیز علمای ربانی و دانشمندانی که به حفظ کتاب الله مامور بودند بر آن گواهی دادند.

پس، [ای سران یهود!] از مردم نترسید، بلکه از من بترسید و آیات مرا به بهای حقیر و اندک مفروشید و هر که مطابق آیاتی که الله نازل کرده است حکم نکند، پس آن گروه کافر است. (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هُدًى»: رهنمود، در بیان احکام و تکالیف. «تُورٌ»: روشنایی، در بیان اصول توحید و نبوت و معاد. «الرَّبَّانِيُّونَ» (ربّ): جمع ربّانی، الهیون، خدا پرستان پارسا.
«الأخبار»: جمع خبر، فرزندگان و پیشروان دین یهود. ربّانیون و أخبار از نسل هارون علیه السلام بودند. «أستحفظوا»: به آنان سپرده شده بود تا در حمایتش بکوشند. شُهَدَاءُ: گواهان، امانتداران. فَلَا تَشْتَرُوا: مفروشید، تبدیل مکنید.

تفسیر:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ»: الله متعال تورات را که شامل بیان روشن و نور درخشان است و احکام گنگ و مبهم را روشن و بر ملا می سازد، بر موسی نازل کردیم. آن هدایت و نور عبارت است از: بیان احکام شرعی، مُزده بَعَثْتُ محمد صلی الله علیه وسلم و وجوب پیروی از ایشان، یعنی این بدین معنی است که: نور و هدایت زمانی در جامعه جریان و تحقق می یابد که؛ بر اساس کتاب آسمانی، قضاوت و حکومت شود.
«يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا»: پیامبران بنی اسرائیل که تسلیم حکم الله متعال شده بودند، به تورات حکم می کردند.

و حق تعالی تورات را بر موسی علیه السلام نازل فرمود که در آن دلیل قاطع، شافی و کافی است و بین گمراهی و هدایت، عدالت و ظلم فرق می‌گذارد و براساس آن انبیای بنی اسرائیل در بین یهودیانی که در برابر فرمان خدا گردن نهادند نه سرکشان آنها حکم می کنند.

از جمله «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ» بر می‌آید که بادر نظر داشت اینکه تورات بر موسی علیه السلام نازل شد؛ ولی همه‌ی انبیا و علمای پس از او مأمور بودند طبق آن حکم کنند. هکذا باید گفت که: در این جا به این حقیقت نیز به طور ضمنی اشاره بعمل آمده است که: همه پیامبران علیهم السلام (مسلم) بودند. اما بر خلاف آنان یهودیان از اسلام مُنْحَرَف و دُچار فرقه‌گرایی شده تبدیل به یهودی محض شده اند. قابل یادآوری است که: اسلام (تسلیم خدا بودن)، که دین همه‌ی موحدان بشمار می‌رود. طوریکه، انبیای بنی اسرائیل هم با جمله‌ی «أَسْلَمُوا» توصیف گردیده‌اند.

«لِلَّذِينَ هَادُوا»: یعنی برای یهودیان به تورات حکم میکردند و از حکم خارج نمی شدند و آن را تبدیل و تحریف نمی کردند.

«وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَخْبَارُ»: و دانشمندان و فقهای آنها نیز به تورات حکم می کردند.

«و همچنین ربانیون» به تورات حکم می‌کنند. ربانیون: علمای برخوردار از حکمت و بینش و آگاه به سیاست مردم و تدبیر امور آنان اند. همچنین «احبار» یعنی: دانشمندان فهیم و خبره یهود به تورات حکم میکنند. بلی! همه آنها به تورات حکم می‌کردند و حکم می‌کنند. ربانی = علماء و عابدان و احبار = فقها و دانشوران که پیشوایان یهود هم بودند. «بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ» استحفظوا: یعنی از آنها طلب حفظ شده که کتاب الله را حفظ کنند. یعنی الله متعال دستور حفظ و نگهداری کتاب از تحریف و تزییع به آنها داده بود. و اینکه چگونه میتوانیم که کتب آسمانی را حفظ کنیم. یگانه طریقه و راه آن همانا عمل و قضاوت و حکومت بر طبق آن است.

«وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ»: مراقب بودند تبدیل و تغییری در آن رخ ندهد. یعنی خود آنها را ذمه‌دار حفاظت تورات گردانیده بود، و مثل قرآن کریم «إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» و عده داده نشده بود؛ تا انجائیکه علماء و احبار ذمه‌واری خود را احساس میکردند تورات محفوظ و معمول ماند - عاقبت از دست دنیا پرستان و علماء سوء تحریف شده ضایع گردید. «فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ إِيَّاهُ خَشِيَ اللَّهُ»: ای علمای یهود! در رابطه با ذکر نعت محمد که در کتاب شما ذکر شده است و نیز در خصوص حد رجم که بر آن واقف هستید، از مردم نترسید، بلکه در صورت کتمان آن از من بترسید.

«وَلَا تَسْتَفْتُوا بآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا»: آیات مرابه بهای ناچیزی نه فروشید. یعنی: حکم کردن به کتاب نازل شده الهی را به سبب ترس از دیگران، یا به انگیزه تمایل به منفعت، یا به دست آوردن رشوه‌ای، جاه و مقام و کالای بی ارزش کنار نگذارید. «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (44)»: هرکس به شرع خدا حکم نکند، هرکه باشد واقعاً کافر است.

مفسر زمخشری فرموده است: آنان که به عنوان توهین و إهانت، به آنچه که الله نازل کرده است حکم نمی‌کنند، آنها به حقیقت کافرند و به سبب تجاوزگریشان در کفر، با ریشخند و توهین به آیات خدا و ارتکاب ظلم و تمرد کردن و حکم کردن به غیر از آنچه خدا نازل کرده است، اوصاف «ظالم» و «فاسق» زینده‌ی آنان است. (کشاف 496/1). ابن حیان فرموده است: هر چند ظاهر آیه خطاب به یهود است، اما عام است و شامل یهود و غیر آنان هم میشود. (مختصر ابن کثیر 522/1).

حکم این آیه شامل همه کسانی نیز میشود که عهده‌دار امر حاکمیت جامعه اسلامی می‌شوند اما به کتاب الله متعال حکم نمی‌کنند. بعضی برآنند که این آیه معمول برآن است که فرو گذاشتن (حکم بما انزل الله)؛ از روی استخفاف، یا حلال شمردن، یا انکار احکام منزله الهی باشد.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «هر کس منکر حکم کردن به آنچه که الله متعال نازل کرده، گردد، قطعاً کافر شده است ولی کسی که به (ما انزل الله) معترف و مؤمن بود اما به آن حکم نکرد، قطعاً ظالم و فاسق است».

همچنان از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «مراد از این کفر؛ کفری نیست که حاکم مسلمان را از آیین اسلام خارج سازد بلکه کفر مراتبی دارد و این کفری است در مرتبه‌ای پایین‌تر چنانکه ظلم هم مراتبی دارد و ظلمی است فروتر از ظلمی دیگر، همانطوری که فسق نیز مراتبی دارد و فسقی است فروتر از فسقی دیگر پس کفر و ظلم و فسق دارای پله‌ها و مراتبی است».

باید یادآور شد که: در اینجا در خصوص حکم نکردن به (ما انزل الله) سه آیه داریم که عبارتند از: آیات (44، 45 و 47). در آیه (44) آمده است: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»: «وکسانیکه بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان کافرند». در آیه (45) آمده است: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»: «وکسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان ستمگرند» و در آیه (47) آمده است: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ٤٧»: «وکسانیکه بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان فاسق اند». ابن جریر طبری می‌گوید: «آیه اول در باره مسلمین، آیه دوم در باره یهود و آیه سوم در باره نصاری است». (بنقل از «تفسیر أنوار القرآن».)
باید یادآور شد: مورد خطاب این آیه مبارکه، یهودیان است؛ اما حکم آیه مبارکه عام، و شامل كافة مسلمانان و فرمانروایان آنان هم می‌شود.

یادداشت:

اوصاف کفر، ظلم و فسق در وجود کسانی جمع می‌گردد که حکم و حکومت در دست داشته باشند و به شریعت مقدس اسلام حکم نکنند؛ اما «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ... فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ، هُمُ الظَّالِمُونَ، هُمُ الْفَاسِقُونَ».

**وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ
وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾**

و در [تورات] برآنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان میباشد و زخم‌ها [نیز به همان ترتیب] قصاصی دارند و هر که از آن [قصاص] درگذرد پس آن کفار [گناهان] او خواهد بود و هر که به‌آنچه الله (در حدود و قصاص) نازل کرده است حکم نکند، پس این گروه ستمکار است. (٤٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ»: برآنان واجب کردیم. «النَّفْسَ»: جان. شخص. الأَنْفَ: بینی، السِّنَّ: دندان. جُرُوح: جمع جرح، زخمها، جراحاتها.

تفسیر:

در آیه مبارکه قبلی خواندیم که: تورات هدایت و نور است، در این آیه، قانون قصاص مطرح شده و شاید نشان آن باشد که قانون قصاص در جامعه، سبب نور و هدایت است. همانگونه که در آیه‌ی دیگر می‌خوانیم: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ» (بقره، 179) و برای شما در قصاص حیات و زندگی است.

«وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ»: و محققاً مادر تورات بر یهود لازم گردانیدیم که نفس در مقابل نفس کشته میشود. یعنی: در تورات قصاص را با کشتن نفس در برابر نفس بر یهود لازم گردانیدیم، چه مقتول بزرگسال باشد چه خردسال، چه مرد باشد و چه زن. ملاحظه می‌نمایم که: همه‌ی انسان‌ها، از هر قوم و قبیله، فقیر و غنی، در مقابل قانون یک برابر آند و خون کسی رنگین‌تر از خون دیگری نیست.

قابل یادآوری است که: احکام که در شریعت پیشینیان ما اگر منسوخ نشده باشد، از جمله شریعت ما هم بحساب می‌آید بنابر این، حکم قصاص بر ما نیز لازم است.

امام أبو حنیفه (رح) با استدلال به عام بودن این آیه بر آن است که: مسلمان در برابر کافر ذمی و آزاد در برابر برده کشته میشود. اما رأی جمهور فقهاء در این دو حکم، مخالف بارأی ایشان است. لیکن جمهور فقهاء در حکم قصاص مرد در برابر زن، متفق القول اند «تفسیر انوار القرآن».

مفسر تفسیر کابلی در ذیل آیه مبارکه میفرماید: این حکم قصاص در شریعت موسوی بود. اکثر علمای اصول، تصریح کرده اند که شرایع گذشته را که قرآن کریم یا پیغمبر ما نقل فرموده به شرطی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آن اصلاح و ترمیمی نکرده، باشد در حق این امت نیز تسلیم میشود.

گویا شنواندن آن بدون ردّ و انکار، دلیل تلقی بالقبول است. «وَالْعَيْنُ بِالْعَيْنِ»: و چشم در مقابل چشم کور میشود. «وَالْأَنْفُ بِالْأَنْفِ» و بینی در مقابل بینی بریده می شود. «وَالْأُذُنُ بِالْأُذُنِ» و گوش در مقابل گوش بریده می شود. «وَالسِّنُّ بِالسِّنِّ» و دندان در مقابل دندان کنده میشود. «وَالْجُرُوحُ قِصَاصٌ» و کسی که دیگری را زخمی کرده باشد قصاص می شود، و همان بلا بر سر او آورده می شود. این عمل در مورد زخم هایی عملی میشود که امکان همگون آن موجود باشد و خطر مرگ نداشته باشد.

ابن کثیر میفرماید: «زخم گاهی در مفصل است: چون قطع دست، پا و مانند آن، که اجماعاً قصاص در آن واجب است. گاهی در مفصل نیست بلکه در استخوان است، که فقها در این بخش اختلاف نظر دارند.

امام أبو حنیفه (رح) و یارانش میگویند: به جز دندان، در سایر استخوان ها قصاص واجب نیست.

امام شافعی (رح) میفرماید: قصاص گرفتن از استخوانها، مطلقاً در هیچ موردی واجب نیست. مشهور از مذهب امام احمد (رح) نیز همین است. اینها همه در صورتی است که جنایات فوق به گونه عمدی صادر شده باشد اما جنایت در حال خطا موجب دیه یا تعویض قضائی است.

«فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ»: صدقه، تنها و تنها انفاق مالی نیست، عفو و گذشت از مجرم هم نوعی صدقه است. ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی هر کس جانی را ببخشد و حقتش را به او صدقه بدهد، این عمل کفاره‌ی مطلوب و اجر طالب به شمار می آید. (طبری 369/10).

و طبری فرموده است: چنانچه یکی از صاحبان حق از جانی درگذرد و او را ببخشد، برای بخشنده کفاره محسوب میشود و الله به خاطر گذشتش گناهان او را می بخشد، که حق خود را ساقط کرده است.

در حدیث شریف به روایت ابو درداء (رض) از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که در چیزی از جسمش به وی عمداً زخم و جراحت وارد گردد و از آن درگذرد، مگر اینکه خداوند با آن، درجه‌ای به وی برتری داده و گناهی را از وی کم می کند».

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (45)»: هر کس که به آنچه الله متعال نازل کرده است حکم نکند به سبب مخالفتشان با شرع خدا، ظالم و ستمگرند. و از این

واقعیت نباید انکار کنیم که: اگر حکم الهی در یک جامعه جاری و تطبیق نشود، مطمئن باشید که ظلم سراسر جامعه را فرا می‌گیرد.

وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾

و به دنبال آنها (یعنی پیامبران پیشین) عیسی بن مریم را فرستادیم که به آنچه پیش از او فرستاده شده بود از تورات تصدیق داشت و انجیل را به او دادیم که در آن هدایت و نور بود و (کتاب آسمانی او نیز) تورات را که قبل از او بود تصدیق می‌کرد و هدایت و موعظه برای پرهیزکاران بود. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَفَّيْنَا» (قَفَوُ): در پی در آوردیم، به دنبال آوردیم، پشت سر هم فرستادیم. بَيْنَ يَدَيْهِ: پیش از آن، پیشاپیش.

تفسیر:

«وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ»: به دنبال پیامبران بنی اسرائیل، عیسی ابن مریم را فرستادیم و توراتی را که قبل از ایشان نازل شده بود تصدیق کرد. یعنی: عیسی پسر مریم را ادامه دهنده و دنبال‌کننده راه پیامبران بنی اسرائیل گردانیدیم درحالی‌که او به تورات مؤمن بود، به مفاد آن حکم میکرد و آن را اساس دین و دعوت خویش قرار داده بود، «وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ» انجیل را بر او نازل کردیم که در آن هدایت و نوری مکنون است که برطرف‌کننده‌ی شبهات است.

«وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ»: و این کتاب در واقع تصدیق‌کننده احکام تورات است و آنرا نسخ نمی‌نماید و در آن بیان بسیاری از آداب و اخلاقیات و موعظه‌هایی است که بنده را به سوی راهیابی رهنمود می‌سازد و از سرکشی و فساد باز می‌دارد.

برخی از مفسران مینویسند که ممکن معنای کلمه «مُصَدِّقًا» این باشد که خصوصیات شخصی حضرت عیسی علیه السلام با نشانه‌هایی که در تورات درباره‌ی او آمده، منطبق است، پس خود حضرت عیسی و نشانه‌ها، یکدیگر را تصدیق می‌کنند.

در انجیل متی، (فصل 5، آیه 17) آمده است: که حضرت عیسی علیه السلام فرموده است: گمان نکنید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم، بلکه آمده‌ام تا تمام کنم. بناءً باید گفت که: مسیح علیه السلام دین جدیدی را نیاورده بود، بلکه دین او همان دین هم‌پیامبران پیش از او بود و او به سوی همان دین مردم را فرا میخواند. از آموزه‌های واقعی تورات هر آن چه در زمان او باقی مانده بود، آنها را هم خود او تصدیق میکرد و هم انجیل. (ملاحظه شود، انجیل متی باب 5، آیه های 18-17) قرآن این حقیقت را بارها بیان کرده است که هیچ یک از پیامبرانی که در زمان‌ها و مکان‌های مختلف از سوی خدا مبعوث شده‌اند، برای از بین بردن آثار فعالیت‌های پیامبران گذشته و رد دین و مذهب آنان و ایجاد دینی جدید برای خودشان نیامده‌اند، بلکه هر پیامبر بعدی پیامبر پیشین را تایید و تصدیق کرده و برای پیش برد همان کاری آمده است که گذشتگان به عنوان میراثی پاک به جای نهاده‌اند. همچنین خدا هیچ کتابی را برای رد کتاب‌های گذشته‌ی خود فرو نفرستاده است، بلکه هر کتاب جدید تصدیق‌کننده و تأییدکننده‌ی کتاب‌های پیشین بوده است. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن)

«وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» (46) «و» انجیل همچنان «هدایت و موعظه ای برای متقیان است» زیرا فقط آنان‌اند که از اندرزها و هدایات آن پند می‌گیرند.

هم قرآن، هدایت‌کننده متقین است، «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره، 2). هم انجیل مایه‌ی هدایت و موعظه اهل پرواست. «هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ»

اگر ملاحظه فرمایید در این آیه دوبار کلمه‌ی «هُدًى» آمده است، یکبار هدایت برای عموم و یکبار بهره گرفتن از هدایت که مخصوص متقین است.

تورات، انجیل و قرآن، هر سه «نور» به حساب آمده اند:

خداوند متعال در (آیه 15 همین سوره) فرموده است: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ» قرآن نور است.

در (آیه‌ی 44 همین سوره خواندیم) «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ» تورات، نور است. و در آیه 46 خواندیم که: «آتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ» که انجیل نور است.

البته در این هیچ جای شکی نیست که: انبیاء و کتاب‌های آنان، همه از یک منبع سرچشمه و برای یک هدف و یکدیگر را تصدیق می‌کنند.

بادر نظر داشت اینکه انبیا و کتب آسمانی برای هدایت همه‌ی بشریت فرستاده شده؛ ولی تنها اهل پروا و تقوا در پرتو این نور، هدایت می‌شوند.

وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤٧﴾

به اهل انجیل (پیروان مسیح) گفتیم باید به آنچه الله در آن نازل کرده حکم کنند و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند فاسق هستند. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»: کسی که بدانچه خداوند نازل کرده است حکم نکند، اگر منکر آن باشد کافر است، و اگر منکر نبوده و مقرر باشد ظالم است، و اگر در راه حکمیت دادن بدان تلاش نکند و سستی ورزد فاسق است (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» و بنقل از: تفسیر واضح).

در باره کسانی که طبق قانون الهی حکم نمی‌کنند، در چند آیات قبلی بطور مسلسل، تعبیر و اصطلاح «ظالمون»، «فاسقون» و «کافرون» به کار رفته است. چون چنین کسانی، از جهت زیر پا گذاشتن قانون الهی کافرند، و به خاطر خروج از مرز مسئولیت‌شان فاسق‌اند و به علت آنکه در حق متهمان ستم میکنند، ظالمند.

آیه 44 و 45 خطاب به یهود است که چون قانون الهی را تحریف می‌کنند، دین را به بهای آندک می‌فروشند و به جای خدا ترسی، از مردم می‌ترسند، آنان را ظالم و کافر می‌شمارد، «فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» و به حقوق افراد جامعه، ظلم میکنند. «فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» ولی این آیه درباره‌ی نصاری بحث است که تنها طبق انجیل حکم نمی‌کردند، (نه سکوت در قصاص و نه دین فروشی) از این رو فاسق‌اند، چون از مرز حق بیرون رفته‌اند.

تفسیر:

معیار شناخت حق و باطل در ادیان الهی، آن چیزی است که از جانب الله متعال نازل شده است طوری که می‌فرماید: «وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ» حق تعالی بر مسیحیان لازم گردانید تا مطابق آنچه در انجیل نازل شده حکم کنند زیرا آنچه بر عیسی ابن مریم

نازل شده به منظور اقامه اوامر و اجتناب از نواهی‌اش است و تا که از این طریق امر خدای تعالی اطاعت گردد.

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (47)» ولی کسی که مطابق فرمان الله متعال حکم نکند و شریعتش را تغییر و تبدیل نماید چنین کسی از طاعت الله متعال خارج است و هر که از طاعت او تعالی خارج شود ظالم و ستمگر و انسان بدکاری است که از ملت اسلام خارج شده و از این طریق هم بر خود ظلم نموده و هم بر دیگران زیرا شریعت خالق را با شریعت مخلوق تبدیل نموده است.

شیخ أبو منصور ماتریدی میگوید: «جایز است که هر سه آیه (44 و 45 و 47) را بر منکران حکم «بما انزل الله» حمل کنیم، یعنی منکران حکم (بما انزل الله)؛ هم کافر، هم ظالم و هم فاسق اند زیرا ظالم و فاسق مطلق، کافر است، نه شخص مسلمان».

قول دیگر در **تفسیر**: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» در هر سه آیه این است: هر کس به آنچه الله متعال نازل کرده حکم نکند، او به نعمت حق تعالی کافر، در حکم خود ظالم و در فعل خود فاسق است.

مفسر تفسیر فی ظلال القرآن میفرماید: کلمه «مَنْ» در این سه آیه شرطیه و عام است و حکمش همه‌ی اهل قدرت را فرا می‌گیرد.

خواننده محترم!

برخی از مفسران سعی کرده اند این آیات را مخصوص اهل کتاب قرار دهند ولی برای شان باید گفت که: در الفاظ الهی امکان این تأویل نیست. بهترین جواب این تأویل جواب صحابی جلیل القدر ابو حذیفه (رض) است: کسی به او گفت که این سه آیه در بنی اسرائیل آمده اند. منظور گوینده این بود که یهودیانی که در حکم و قضاوت قانون خدا را رعایت نکردند، آنان کافر، ظالم و فاسق اند. به دنبال این ابو حذیفه و فرمود: «نعم الإخوة لكم بنو اسرائیل آن کانت لهم كل مني ولكم كل حلوة. كلا والله لتسلكن طريقهم قدر الشراك.» این بنی اسرائیل چه برادران خوبی هستند برای شما که هر چه تلخی و بدی است مال آنان باشد و هر چه خوبی و شیرینی است مال شما باشد! هرگز! قسم به الله که شما قدم به قدم از راه و روش آنان پیروی خواهید کرد. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن)

تعلیمات آموزنده در این آیات متبرکه:

الف: توراتی که بر موسی نازل گشت و از تطاول دست ناکسان در امان بود، برای تمام یهودیان هدایت و نور به شمار می‌رفت.

ب: انجیل اصیل نیز هدایت و نور و تصدیق کننده‌ی تورات و رهنمود و پند و اندرز برای پرهیزگاران بود.

ج: هدف از ستودن تورات و انجیل به خاطر بازداشتن یهودیان و نصاری از تحریف و دگرگونی و نیز هشدار بود تا در اجرای احکام مقرر آنها کوتاه نیایند و بدانند که: با قرآن در اصول و احکام اساسی به هم میرسند و ایمان به قرآن بر همه‌ی مردم واجب است.

د: قانون قصاص همانگونه در شریعت موسی علیه السلام مقرر بود در شریعت پیامبر خاتم هم مسلم و مقرر است.

ه: هر کس با قلب و زبان و از روی آگاهی و داشتن نمونه‌ی عملی، «ما أنزل الله» را منکر باشد، قطعاً کافر است.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی از تورات و انجیل، و از چگونگی هدایت و نور و رحمت و جایزالاتی بودن آنها بحث بعمل آمد. اینک در آیات متبرکه (48 الی 50) در باره قرآن عظیم الشان احکام و دستورات آن و منزلتش در برابر کتابهای پیشین برحسب زمان - که الله متعال بر بنده و فرستاده‌اش نازل کرده است بحث بعمل می آید.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾

و ما این کتاب [=قرآن] را به حق به سوی تو فرورستادیم درحالیکه تصدیق کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آنهاست پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن و از هواهایشان [با دور شدن] از حقی که به سوی تو آمد پیروی مکن برای هر يك از شما [امتها] شریعت و راه روشنی قرار داده ایم و اگر الله میخواست شما را (مسلمانان، یهود و نصاری) يك امت (پیرو توحید) قرار میداد ولیکن (چنین نکرد) تا شما را در آنچه بشما داده است بیازماید، پس در کارهای نیک سبقت بگیرید، بازگشت همه شما بسوی الله است، تا شما را به آنچه در آن اختلاف می‌کردید؛ آگاه سازد. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُهَيْمِنًا» (هیمین): امین، نگهبان، مراقب، دیدبان، یعنی قرآن حافظ و شاهد کتب آسمانی پیشینیان است. نگهدار اصول مسائل، و شاهد برحقائق الهی و انحرافات و عقائد خرافی است. بصورت کل در معنای «هیمنه» باید گفت که:

قرآن بر کتب پیشین مراقب و ناظر است،

قرآن، حافظ اصول کتاب‌های آسمانی دیگر است،

قرآن نگهبان اصول قوانین و برنامه‌های دینی آنهاست،

قرآن بر آنها حاکم و غالب است زیرا قرآن تنها مرجع شناخت محکم و منسوخ آنها می‌باشد، قرآن بر آنها امین و مؤتمن است زیرا مشتمل بر احکام و آیاتی از کتب پیشین است که مورد عمل قرار می‌گیرند، یا منسوخ و متروک گردیده‌اند، و نهایتاً اینکه قرآن بیان کننده بسیاری از امور و احکامی است که علمای یهود و نصاری آنها را تحریف کرده و در آنها دست برده‌اند. و لفظ (مهیمن) در آیه کریمه، شامل همه این معانی است.

«شِرْعَةً»: شریعت، راه و روش خدا برای مردم، احکام عملی، برای ملت معین فرموده است. «مِنْهَاجًا»: راه روشن، لِيَلُؤْ: تا بیازماید. «إِسْتَبِقُوا»: مسابقه دهید. بر همدیگر پیشی جوئید.

تفسیر:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ»: ای محمد! ما قرآن را به حق و عدل به سوی تو نازل کردیم، قرآنی که برحقیقتی نازل شده که بین هدایت و گمراهی تمایز ایجاد میکند.

«مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ»: قرآن تصدیق کننده کتاب‌های گذشته مانند تورات و انجیل است و تمام حقایق این کتاب‌ها را ثابت می‌داند و انحرافات آنها را رد می‌نماید.

«وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ»: بر کتاب های ما قبل خود حاکم و مسیطر است. یعنی قرآن ناسخ بسیاری از احکام این دو کتاب است به خصوص احکامی که در آن مشقت و تکلیف طاقت فرساست. مفسر جار الله زمخشری فرموده است: یعنی بر سایر کتب ناظر و مراقب است؛ زیرا بر درستی و پایداری آنها گواهی میدهد. (تفسیر کشاف 497/1).

ابن کثیر گفته است: «مهیم» متضمن آن است که قرآن امین و بر تمام کتاب های ما قبل خود شاهد و حاکم است؛ زیرا خدای متعال محاسن آنها را در قرآن جمع کرده و کمالاتی بر آن افزوده است که در دیگر کتب نیست. (مختصر ابن کثیر 524/1).

تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه میفرماید: «مهیم» را چند معنی کرده‌اند: امین؛ غالب؛ حاکم؛ محافظ و نگهبان. به اعتبار هر یک از این معانی مهیم بودن قرآن کریم برای کتب سابقه صحیح می باشد: امانت الهی که در تورات و انجیل و دیگر کتب سماوی به و دیعت نهاده شده بود، در قرآن کریم بازواید محفوظ، و در آن هیچ تبدیلی نشده، بعضی اشیاء فروعی که در آن کتب به آن روزگار مخصوص یا حسب حال مخاطبین آن دوره بود، قرآن کریم آنرا منسوخ فرمود؛ حقایقی که ناتمام بود تکمیل کرد، و قسمت هایی را که به اعتبار این زمانه غیر مهم بود بگلی از نظر افگند.

«فَأَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»: پس بر تو است ای محمد! تا مطابق آنچه در کتاب الهی و سنت نبوی است حکم کنی.

ابن کثیر در تفسیر خویش مینویسد: نزاعی در میان یهود به وقوع پیوست؛ جماعتی از دانشمندان و مقتدایانشان به محضر نبوی حاضر شدند و در آن نزاع از پیغمبر فیصله خواستند، و گفتند: شما میدانید که عموم اقوام یهود در اختیار و اقتدار ماست؛ اگر شما به موافقت ما فیصله کنید، ما مسلمان می شویم، و به اسلام آوردن ما جمهور یهود اسلام را می پذیرند! حضرت پیغمبر (ص) اسلام رشوتی آنها را قبول نکرد، و از پیروی خواهشات آنها آشکارا انکار نمود؛ بنابر آن، این آیت فرود آمد (بنقل از تفسیر ابن کثیر).

جمهور علماء بر آنند که این آیه، مخیر گذاشتن پیامبر صلی الله علیه وسلم در امر حکم کردن یا حکم نکردن میان اهل کتاب را که در آیه «مائدة/43» آمده است، منسوخ می‌کند. «تفسیر انوار القرآن».

«وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ»: و هیچگاه به دنبال هوی و هوس مردمان نروی و وحی منزل از آسمان را فرو نگذاری بلکه همواره از حق پیروی کنی هر کسی راضی میشود راضی شود و اگر دچار خشم می شود خشمگین شود.

ابن کثیر فرموده است: یعنی از حقی که خدا به تو دستور داده است منحرف مشو و به طرف مقاصد و هوس های آن نادانان بدبخت گرایش پیدا مکن.

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ»: برای هر ملتی شریعت و خط مشی و راهی روشن و مخصوص به آن قرار داده ایم. یعنی اینکه شرایع و احکام پیامبران از هم تفاوت دارند ولی اصل ادیان همه یکی است.

مفسر أبوحیان فرموده است: یهود و همچنین نصاری شریعت و منهاج خاص خود را دارند و منظور از آن احکام است، وگرنه در اعتقاد یکی هستند و همه به یکتاپرستی و ایمان به پیامبران و کتاب های آسمانی و محتویات آنها از قبیل معاد و جزا ایمان دارند. (البحر 502/3).

این آیه دلیل بر آن است که یکی از حکمت‌های اختلاف شریعت‌ها، به علاوه رعایت مصالح بندگان که با اختلاف زمان‌ها و اشخاص مختلف میشود، ابتلا و آزمایش امت‌هاست.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً»: و اگر خدای تعالی اراده میفرمود تا همه بشریت را بر یک شریعت قرار دهد این کار را می‌کرد، زیرا قدرت او نافذ و جاری است، «وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»: ولی حق تعالی اراده فرمود تا دل‌های بندگان را امتحان کند و در بین آنها شرع گوناگونی بفرستد تا دیده شود چه کسی از او تعالی اطاعت میکند و چه کسی نافرمانی، چه کسی شریعت الهی را تصدیق می‌کند و چه کسی تکذیب.

«فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»: پس شتاب کنید بسوی خوبی‌ها نیکوکاری‌ها؛ در اختلاف شرایع دینیّه به کج بحثی و قیل و قال وقت خویش را ضایع مگردانید. و آن را کامل بگردانید. نیکی‌ها هر فرض و مستحبی را اعم از حقوق خدا و حقوق بندگان در برمیگیرد، و انجام دهنده آن جز با دوجیز از دیگران پیشی نمیگیرد:

- 1- شتافتن برای انجام نیکی و غنیمت شمردن زمان مناسب.
- 2- تلاش برای اینکه آن را به صورت کامل و آنگونه که بدان دستور داده شده است انجام دهد.

و از این استنباط میشود که باید سعی نمود نماز و دیگر عبادت‌ها را در اول وقت انجام داد. نیز از این آیه بر می‌آید که بنده نباید فقط به انجام نماز و دیگر عبادات مفروض اکتفا کند، بلکه شایسته است مستحبات را نیز انجام دهد تا عبادتش تکمیل گردد، و پیشی گرفتن حاصل شود

کسانیکه ارادتمندان وصول الی الله اند، باید در حیات عملی جدّ و جهد نمایند، و در تحصیل محسنات عقاید و اخلاق و اعمال که شرایع سماویّه ابلاغ می‌نماید مستعدّ باشند. بنا بر این بر شما مسلمانان لازم است تا همواره به سوی انجام اعمال خوب از قبیل طاعت خدا و رعایت تقوای او بشتابید و از پیامبرش اطاعت کنید و به روزی که به ملاقات پروردگار می‌روید باور و یقین کامل داشته باشید، «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (48)» ای انسان! سرانجام پایان کار و بازگشتتان در روز رستاخیز به سوی الله است، آنگاه درباره‌ی آنچه در موردش اختلاف داشتید، از جمله امر دین، شما را باخبر میکند و در مقابل اعمالتان مجازات می‌شوید.

وَأَنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ (۴۹)

و [فرمان دادیم] که در میان آنان به آنچه خداوند نازل کرده است حکم کن و از خواسته‌های [نفسانی] آنان پیروی مکن و از آنان بر حذر باش که مبادا تو را از برخی از آنچه خداوند به تو نازل کرده است [به باطل] گرایش دهند، باز اگر روی گردانند، پس بدان که الله میخواهد آنها را به سزای بعضی از گناهانشان عذاب دهد، و یقیناً بسیاری از مردم فاسق اند. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَاحْذَرْهُمْ»: از آنان بر حذر باش. «أَنْ يَفْتِنُوكَ»: (فتن): مبادا تو را در فتنه اندازند، تو را منحرف نمایند. «أَنْ يُصِيبَهُمْ»: این که آنان را گرفتار سازد.

تفسیر:

«وَأَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ»: و بر توست ای محمد! تا بر یهود و دیگران برحسب مطابق آنچه خداوند متعال نازل نموده حکم کنی و هیچگاه از هوی و هوس و اموری که نفس‌های مردم نیکو می‌پندارند پیروی ننمایی و بر آنها عدالت را تطبیق کن. یعنی: اگر اهل کتاب نزد تو آمدند تا در میان شان حکم کنی و تو هم میخواستی که میان شان حکم کنی پس باید حکمت موافق با آن چیزی باشد که بر تو نازل کرده‌ایم، نه طبق آنچه که هواها و هوس‌های آنان می‌طلبد، یا طبق آنچه که در کتابهای تحریف شده آنهاست.

«وَإِحْذَرُوهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ»: از آنان برحذر باش که تو را از شریعت خدا منحرف نکنند که آنها دروغگویان کافر و خائن میباشند.

مراد از فتنه در «يَفْتِنُوكَ»، توطئه چینی برای انحراف پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است.

در شأن نزول این مبارکه آمده است که: این آیه کریمه در باره بزرگانی از یهود نازل شده که نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم آمده و از ایشان خواهان آن شدند تا به نفع آنها و بر علیه مردم شان حکم کند تا آنها از ایشان پیروی کنند. اینها چنین استدلال میکردند که اگر ما از تو پیروی کنیم دیگران نیز از تو پیروی مینمایند. خدای تعالی پیامبر خود را از پذیرفتن این پیشنهاد آنها برحذر داشت. و این آیه نازل شد و پیامبر را از این توطئه آگاه ساخت.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاغْلَمْ أَلَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ»: اگر از حکم به آنچه خدا مقرر داشته است سر باز زدند و چیزی دیگر را هوس کردند، بدان ای محمد! خدا میخواهد در مقابل قسمتی از جرایم شان آنها را مجازات بدهد.

«وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ (49)»: و اگر اکثر انسان‌ها از طاعت الله خارج باشند حتماً اندکی از آنها سپاسگذار خواهند بود در حالیکه اکثراً منکر آیات الهی و تکذیب کنندگان شریعتش اند و از طاعت و عبادتش خارج می‌باشند.

یعنی از اعراض و انحراف این مردم پیغمبر بسیار ملول نشود؛ بندگان مطیع همیشه در دنیا کم میباشند: طوری که در آیه 103 سوره یوسف میفرماید «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» (ای پیامبر!) بیشتر مردم ایمان آور نیستند، هر چند (سخت بکوشی و) حرص و آرزو داشته باشی.

أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾

آیا حکم [روزگار] جاهلیت (ملت‌های جاهل) را می‌خواهند؟ و برای گروهی که یقین دارند، چه کسی در داوری بهتر از خداوند است. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَبْغُونَ»: خواهانند، می‌جویند. «يُوقِنُونَ»: یقین دارند.

تفسیر:

«أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ»: «آیا خواستار حکم جاهلیت اند» یعنی: ای پیامبر! آیا از حکم تو که مبتنی بر آیات الهی است آیا از قبول حکم الهی که بر مبنای حقیقت نازل شده و همه‌اش نور، صداقت و عدالت است، از تمام اسرار هستی و انسان، در حال و آینده آگاه است، سر باز می‌زنند و به آن پشت می‌کنند و حکم دوران جاهلیت را که برآیند جهل، کوته‌فکری و

هوس‌های آنان است می‌طلبند؟! واقعیت امر اینست که: فسق و گناه، انسان را به سوی فرهنگ جاهلی سوق و رهنمایی میکند.

آنچه از انسانهای که با داشتن احکام الهی از آن روی می‌گردانند و سراغ قوانین بشری می‌روند، در مسیر جاهلیت قرار داشته و در این مسیرگام بر میدارند. باید متذکر شد که زمان و دوران جاهلیت، مخصوص يك دوران و زمان نیست، هرگاه که مردم از خدا و از قوانین الهی جدا شوند، دوران جاهلیت است. در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: منفورترین مردم نزد الله متعال دو کس اند؛ **اول:** کسی که در اسلام سنت جاهلیت را می‌طلبد.

دوم: کسی که خون شخصی را به ناحق می‌طلبد تا آن را بر زمین بریزد». «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (50)»: آنان که تنها چشم به قوانین بشری دوخته‌اند و آن را راه کمال می‌دانند، در ایمان و یقین خود شک کنند. «لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»: هیچ حکمی از حکم الله متعال بهتر، عادلانه‌تر، واضح‌تر، حکیم‌تر، مصلحت‌آمیزتر و به خوبی دنیا و آخرت نیست ولی حکم الهی را فقط کسی می‌پذیرد و از آن خشنود میشود که ایمان در دل او محکم و استوار شده باشد و او مولای خود را دوست داشته باشد و از او طاعت کند.

این آیه بر فضیلت یقین دلالت میکند و نشان میدهد که تجدید حیات امت اسلامی بر مبنای قرآن و شریعت، جز با پرورش یقین در نهاد مسلمانان امکان پذیر نیست. واقعاً و انصافاً باید گفت که: بی‌گمان قرآن، آخرین برنامه‌ی زندگانی، قوانین جامعه و نظام بشریت است و باید هرگونه اختلافی به این برنامه‌ی الهی بازگردد تا به داوری بپردازد و راه‌های نفوذ شیطان را ببندد. قرآن دو راه را پیش پای مردم قرار داده است، راه سومی در کار نیست: یا راه خدا و حکم قاطع اوست یا راه و حکم جاهلیت. خوشبخت آن کس که راه اول را بر می‌گیرد و با دومی به پیکار بر می‌خیزد.

شان نزول آیات 50 الی 69:

ابن عباس (رض) در **شان نزول آیه کریمه** می‌گوید: کعب بن اسد، ابن‌صلوبا، عبدالله بن صوری و شاس بن قیس یهودی با یک دیگر گفتند: بیاییم نزد محمد برویم، شاید بتوانیم او را از دینش رویگردان کنیم! پس نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: ای محمد! تو میدانی که ما دانشمندان یهود و اشراف و رهبران ایشان هستیم لذا اگر ما از تو پیروی کنیم، تمام یهودیان از ما پیروی میکنند و با ما مخالفت نمی‌ورزند پس اینک به تو پیشنهادی میدهیم؛ آن پیشنهاد این است که میان ما و قوممان خصومتی است و ما در این خصومت تو را به داوری خواهیم طلبید، آن وقت تو به نفع ما علیه آنان حکم کن، که در این صورت به تو ایمان می‌آوریم و از تو پیروی می‌کنیم! همان بود که آیه کریمه نازل شد. پیامبر صلی الله علیه وسلم از این پیشنهاد ننگین، امتناع ورزید و از آنان روی گردانید.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (51 الی 53) در باره دوستی با یهود و نصاری و فرجام و نهایت این دوستی، بحث بعمل آمده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾

ای مؤمنان، یهود و نصاری را دوستان [خویش] مگیرید. آنان دوستان یکدیگرند و هرکس از شما آنان را دوست گیرد، به راستی که خود از آنان است. بی گمان خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْلِيَاءُ»: جمع ولی، دوستان. سرپرستان یاران. «يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَى أَوْلِيَاءُ»: در اینجا منظور این نیست که مسلمانان هیچگونه رابطه تجاری و اجتماعی با یهودیان و مسیحیان نداشته باشند و قایم نه نمایند. بلکه منظور این است که با آنان هم پیمان نگردند و محرم اسرارشان ندانند و در برابر دشمنان خود بردوستی آنان تکیه نکنند و هرگز ایشان را به سرپرستی نپذیرند. «بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»: برخی از آنان، دوستان برخی دیگرند و در عقیده باهم متحدند. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».)

مؤرخان مینویسند: بعد از اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم (سال 622 میلادی) از مکه به مدینه هجرت کرد، کافران آن دیار به سه دسته تقسیم شدند:

1 - دسته‌ای یهود بنی عوف و بنی نجار بودند. پیامبر صلی الله علیه وسلم با آنان مصالحه کرد که با او جنگند و از کسی علیه حضرت پشتیبانی نکنند و با دشمنانش برضد پیامبر، دست دوستی ندهند، و آنان هم، میتوانند برسر عقیده‌ی خود بمانند و خون و اموالشان در امان باشد.

2 - دسته‌ی دوم، سه طایفه‌ی مشهور یهود «بنی قینقاع»، «بنی نضیر» و «بنی قریظه» در حومه‌ی مدینه بودند. طایفه‌ی اول، پس از بدر، با پیامبر بنای جنگ نهادند، طایفه‌ی دوم، شش ماه پس از آن پیمان را شکستند و طایفه‌ی سوم نیز در نبرد خندق، پیمان را نقض کردند. یهودیان این طایفه‌ی بنی‌قریظه دشمن ترین دشمنان پیامبر بودند. سرانجام هر سه طایفه آتش جنگ برافروختند؛ اما خدا یار و مددکار پیامبر خود شد و او را پیروز نمود...

3 - دسته‌ی سوم، - به ظاهر - خود را بی طرف نشان دادند و کنار آمدند. نه صلح کردند و نه جنگیدند؛ بلکه منتظر سرنوشت پیامبر و دشمنانش بودند که اگر دشمنان پیروز شوند؛ با آنان باشند و اگر شکست خوردند، سر جای خود هستند. این دسته، منافقان بودند که در حقیقت دشمن پیامبر به شمار می رفتند.

یادداشت:

أهل کتاب کیستند؟ أهل کتاب کسانی‌اند که مشرکان را بر ضد مسلمانان، هماهنگ میکردند. أهل کتاب بودند که هیمه‌ی چوب خشک، حطب، و هیزم آتش جنگهای صلیبی را آماده کردند و به تاخت و تاز دست یازیدند، رسوایی‌های سرزمین مسلمانان در «اندلس» را مرتکب شدند، آنان بودند، مسلمانان فلسطین را آواره کردند و یهودیان را جایگزین نمودند و خانه و کاشانه‌ی مسلمانان را در اختیار آنان قرار دادند و زندگی را از آنان گرفتند و... پس، «وَيَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ...».

تفسیر:

«يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ» ای مؤمنان! ای آنانی که به کتاب پروردگار خود باورمند شده و از پیامبر خویش پیروی نمودید، یهودیان و نصرانیان را غیر از الله متعال به دوستی برمگزینید؛ طوری که از آنها یاری بطلبید و نسبت به آنها

دوستی و محبت داشته باشید. یعنی خداوند متعال مؤمنان را از دوستی و موالات با یهود و نصاری منع کرده است؛ آنها را یاری دهند یا از آنان یاری بجویند و مانند مؤمنان با آنان نشست و برخاست داشته باشند. (البحر 507/3).

«اولیاء» جمع «ولی» میباشد، و ولی هم به دوست اطلاق میشود و هم به قریب و هم به مددگار.

در آیه مبارکه، از یهود و نصارا بطور نمونه یاد آوری بعمل آمده در غیر آن شکی نیست که مسلمانان باید ولایت هیچ کفاری را هم نباید قبول نماید.

در ضمن قابل یادآوری میدانم که در آیات دیگر قرآن عظیم الشان آمده است که استفاده از غذاهای اهل کتاب، یا ازدواج با آنان، و یا هم اشتراک در امور تجاری، خرید و فروش و زندگی مسالمت آمیز با آنان جایز است و هیچ يك از این مسائل و اموری به معنای سلطه‌پذیری آنان نیست.

سپس حق تعالی علت نهی از موالات با یهود و نصاری را چنین بیان فرموده است:

«بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»: یعنی آنان در مقابل مسلمانان یکی هستند؛ همدیگر خویش را یاری می‌رسانند و دوست می‌گیرند چون در کفر و گمراهی متحدند و قوم کفر عموماً یکی هستند.

یعنی: یهودیان دوستان یکدیگر و نصاری نیز دوستان یکدیگرند پس اگر با شما اظهار دوستی نمایند هرگز در این امر صادق نخواهند بود. به قولی دیگر: مراد آیه این است که

یهودیان در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه وسلم و دشمنی با دعوت ایشان، دوستان و پشتیبانان نصاری و نصاری دوستان و پشتیبانان آنانند، هر چند که در میان خود نیز درگیر دشمنی و تضاد میباشند لذا کفار در برابر اسلام و مسلمین ملت واحده‌ای هستند.

باید یادآور شد که یهود و نصاری با وجود تفرقه‌های مذهبی و بغض و عداوت نهانی که باهم دارند علایق دوستانه با یکدیگر می‌داشته باشند؛ یهودی با یهودی و نصرانی با نصرانی دوست

شده میتواند؛ در مقابل اسلام، کافران معاون یکدیگر میشوند؛ نباید فراموش کنید که: الْكُفْرُ مِلَّةٌ وَاحِدَةٌ!

«وَمَنْ يَتَّوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»: و هر کس با آنها موالات و دوستی کند، خود از جمله‌ی آنهاست و حکم آنها را دارد. زیرا به اعمال آنها راضی شده و غیر از مؤمنان آنها را برای

خود دوست گرفته است.

این آیات در باب رئیس منافقان عبد الله ابن ابی سلول فرود آمده بود. وی با یهود سخت دوست بود. گمان میکرد که اگر مسلمانان قلع و قمع شدن، و یاران رسول الله صلی الله علیه

وسلم، مغلوب شود، این دوستی ما با یهود به کار می‌آید!

مفسر زمخشری فرموده است: این یک نوع سختگیری از جانب الله است در دوری جستن و کناره گیری از معاشرت با کسانی که با دین مخالفت می‌کنند.

همچنان که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: (محبت گرم آنها را نبینی) (تفسیر کشاف 499/1).

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (51)» قبل از همه باید گفت که: نتیجه‌ی پذیرش ولایت کفار، قطع ولایت الهی است. و تکیه بر کفار، ظلم است.

طوری که در آیه مبارکه آمده است: چنین کسی با این عمل مرتکب ظلم، ستم و تجاوز شده است و حق تعالی هرگز ستمگر را هدایت و اصلاح نمی‌کند و موفق نمی‌سازد.

واقعیت امر اینست آنده از کسانی که با دشمنان اسلام موالات مینمایند، هم بر خود و هم بر مسلمانان ظلم و ستم می‌کنند؛ مقهوریت و مغلوبیت جامعه اسلام را انتظار میبرند. از چنین قوم بدبخت و معاند و دغلباز توقع نمیرود که گاهی هم به راه هدایت آیند. ای مؤمنان! نهانیهای خود را نزد آنان نگشایید. اینها چنان نشان میدهند که برادران دینی شما هستند، حال آنکه آنان شر و بدی را از شما پنهان میدارند و علیه شما تلاش می‌کنند. آنان در برابر مسلمانان با هم متحدند و اولین فرصت را غنیمت می‌شمرند. مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: اهل اسلام اگر مصلحت بدانند، میتوانند با هر کافری صلح و عهد نمایند، به شرطی که این صلح و عهد به طریق مشروع باشد: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (أنفال، 61). حکم عدل و انصاف، درباره کافر و مسلمان یعنی در حق هر فرد بشر است. مروّت، حسن سلوک، رواداری با آن کافران شده میتواند که در مقابل جامعه اسلامی به دشمنی و عناد مظاهره نکنند و نکرده باشند، چنانکه در سوره ممتحنه به تصریح مذکور است، اما هیچ مسلمان حق ندارد که «موالات» یعنی اعتماد دوستانه و معاونت برادرانه با هیچ کافری نماید. البته، موالات ظاهری که در تحت «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» داخل میباشد و تعاون عادی که در وضعیت اسلام و مسلمانان جزئی‌ترین تأثیر بدی نداشته باشد، اجازت است. از بعضی خلفای راشدین که در این باره تشدید و تضییق غیر عادی منقول است، باید آن را مبنی بر سدّ ذرایع و مزید احتیاط دانست. (بنقل از تفسیر کابلی)

قابل تذکر میدانم که: از فحوای آیه مبارکه با تمام وضاحت در می‌یابیم که: اسلام، دین سیاست بوده و تنها به احکام فردی نمی‌پردازد، ملاحظه میشود که با چه حکمت امور سیاسی را نیز به بیان میگیرد.

شان نزول آیه 51:

412- ابن اسحاق، ابن جریر، ابن ابوحاتم و بیهقی از عبادہ بن [ولید بن عبادہ بن] صامت روایت کرده اند: هنگامی که بنی قینقاع با رسول الله (می‌جنگیدند، عبدالله بن ابی بن سلول [که با آنها هم پیمان بود] از آنها دست برداشت و در کنارشان ایستاد، در حالیکه عبادہ بن صامت از قبیله بنی عوف [بن] خزرج که او نیز مانند عبدالله بن ابی بن سلول با یهود هم‌پیمان بود به حضور رسول الله آمد و اظهار داشت هم پیمان من خدا، رسول الله و مؤمنان هستند و از دوستی و هم‌پیمانی با یهود براءت میجویم. عبادہ میگوید. آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ» در باره او و عبدالله بن ابی نازل شده است. (طبری 1264 و بیهقی در «دلایل» 3 / 176 و 177 از عبادہ بن ولید به قسم مرسل روایت کرده اند).

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ ﴿٥٢﴾

پس کسانی را که در دلهایشان مریضی (= نفاق) است می‌بینی که در (دوستی با) کفار میشتابند (و) میگویند: «می‌ترسیم که آسیبی به ما برسد» پس نزدیک است که خداوند پیروزی یا چیزی (دیگر) از سوی خود (برای مسلمانان) پیش آورد، آنگاه (این افراد) از آنچه در دل خود پنهان داشتند، پشیمان گردند. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَرَضٌ»: مریض شک و نفاق. «دَائِرَةٌ»: مصیبت بزرگی که چرخش زمان باعث پیدایش آن شود. حادثه و بلائی که همه را دربرگیرد. «الْفَتْحُ»: فتح مکه. پیروزی و نصرت. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ»: مریضان نفاق و شک که در نهاد دارند، مانند عبدالله بن ابی و یاران او را میبینی که در دوستی با آنان (اهل کتاب) بریکدیگر پیشی میجویند و میگویند: «يَقُولُونَ نَحْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» و برای موالات و نشست و برخاست خود عذر و بهانه می تراشند و میگویند: «میترسیم که به ما حادثه ناگواری رخ دهد» یعنی: بیمار دلان، دوستی و موالات خود با یهود و نصاری را اینگونه توجیه میکنند: میترسیم کفار بر محمد صلی الله علیه وسلم غلبه کنند، آنگاه دولت و شوکت از آن ایشان گردد و دولت محمد صلی الله علیه وسلم از بین برود، و در آن صورت از سوی آنان بر سر ما بلایی بیاید.

این مریضان نفاق در دل اصلاً بر وعده الهی اعتماد و درحقیقت مسلمانان یقین ندارند؛ ازین جهت شتابان در آغوش کفار پناه می‌برند، تا هنگام غلبه موهوم آنها توانند از ثمرات فتح متمتع شوند و از آن گردش‌ها و آفاتی که به زعم آنها بر جامعه اسلامی آمدنی بود، محفوظ بمانند. این است معنی «نَحْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» که در قلوب آنها مکنون بود؛ لیکن چون روبروی پیغمبر (ص) و مسلمانان مخلص معذرت دوستی خود را با یهود میگفتند از گردش زمانه، این مطلب را اظهار مینمودند: یهود سرمایه‌دار است، و ما از آنها قرض میستانیم؛ هنگام مصیبت و قحط و غیره نسبت به علایق دوستی در وقت سختی به کار ما می‌آیند!

همچنان گفته شده که آنها میخواستند با این دوستی برای خود پشتوانه محکمی نزد آنها بیابند و با آنها خود را تقویت کنند و از آنها در مبارزه با مسلمانان یاری بجویند و تا که مسلمانان نتوانند بر آنها هجوم آورند. خداوند متعال در مورد رد گمان فاسد آنان گفته است: «فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ» حق تعالی در کتاب خود این امیدواری را داد که مسلمانان مکه را فتح کنند و با فتح مکه مشرکان و هم پیمانان‌شان از یهود و نصارا هلاک کنند؛ یعنی فتح مکه را.

این مژده‌ی خوش است برای پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنان که خدا وعده‌ی فتح و نصرت به آنها میدهد. (این نظر سدی است. ابن عباس (رض) گفته است: عبارت است از پیروزی پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان بر تمام خلق).

که لله الحمد این وعده به زودی هم تحقق یافت زیرا طوایف یهود از مدینه تار و مار گردیدند؛ بدین‌سان که جنگندگان طایفه بنی قریظه کشته شده و زنان و کودکان‌شان به اسارت درآمدند و طایفه بنی نضیر از سرزمین خود تبعید گردیدند. به قولی دیگر: مراد، فتح سرزمین‌های مشرکان و پدید آوردن گشایش و رهایی در کار مسلمانان است.

«أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ» و یا امری دیگر در هلاک آنها و از اله‌شان صادر کند و مسلمانان را بر علیه آنان یاری رساند، یعنی با یک امر و دستور و بدون دخالت هیچ مخلوقی آنها را نابود کند؛ از قبیل القای بیم و هراس در قلبشان، همان طور که در خصوص بنی نضیر عمل نمود.

«فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ (52)»: در آن هنگام خواهد بود که منافقان بر اعمال خویش در موالات بایهودیان و نصاری و دشمنان الله و یکجا شدن با آنها پشیمان خواهند شد.

باید به یک اصل مهم اشاره بعمل آورد که: نفاق، مریضی است در قلب، همچون مریضی کفر یا حسد یا کینه یا کبر و غیره، که نمود و مظهر اصلی آن، ولایت و دوستی با کافران و منافقان است؛ این ولایت گاهی پنهانی است و گاهی آشکار، گاهی به شکل و شیوه‌ای است و زمانی به شیوه‌ای دیگر پس انسان مؤمن باید همیشه به هوش بوده و در جهت پاکسازی نهاد خویش از شائبه‌های نفاق و مظاهر ولایت و دوستی با کفار و منافقان، تلاش ورزد.

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهْؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ (53)

وآنهای که ایمان آورده اند میگویند: «آیا اینها (= منافقان) همان کسانی هستند که بانهایت تأکید به نام الله قسم یاد میکردند، که آنان با شما هستند؟!» اعمالشان تباه شد، و زیانکار شدند. (53)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَهْدٌ»: نهایت. «ایمان»: جمع یمین، پیمانها، سوگندها، قسمها، در اصل به معنای دست راست است و در وقت بستن پیمان دست راست در دست طرف گذاشته میشود. «حَبِطَتْ»: تباه گشت، هدر رفت، بیهوده شد. «خَاسِرِينَ»: زیانکاران در هر دو جهان.

تفسیر:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا»: مؤمنان به همدیگر میگویند: مؤمنان از حال منافقان که رازشان بر ملا و پرده‌ی اسرار شان پاره شده است تعجب کرده و می گویند: «أَهْؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ»: ای جماعت یهود! مگر این منافقان نبودند که به سخت‌ترین سوگند یاد میکردند که: ما باشما هستیم؟! و به شما یاری و کمک میرسانند؟! [چون دروغ گفتند،] «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ (53)»: به سبب نفاق شان، اعمالشان باطل و تباه شد، و برای آن‌ها هیچ عهد و پیمانی نه در دنیا و نه در آخرت باقی ماند.

خوانندگان محترم!

آیات متبرکه (54 الی 56) در مورد کسانی که از دین برگشتگان و موضوع جنگ با آنان مورد بحث قرار گرفته است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (54)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما که از دین خود برگردد (به الله زیانی نمی رساند) خداوند بزودی گروهی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنها (نیز) او را دوست دارند، (آنان) در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سر سخت و گردن فراز هستند، در راه الله جهاد می کنند و از ملامت، ملامت کننده نمی ترسند، این (صفات مذکور) فضل الله است که آنرا به هر کسی بخواهد می دهد، و الله گشایشگر داناست. (54)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَرْتَدُّ»: (رَدَّ): از دین برمیگردد، از دین به در می‌رود. «أَذِلَّةٌ»: جمع ذلیل؛ یعنی، انسانهای

متواضع و نرمخو، مهربان، فروتن. «أَعِزَّةٌ»: جمع عزیز، سخت‌گیر، دلاور. «لَوْمَةٌ»: نکوهش، ملامت. «لائمٌ»: ملامتگر، نکوهشگر. «وَاسِعٌ»: دارای فضل فراوان و انعام بیکران.

تفسیر:

بعد از بیان این حقیقت که موالات با کفار از سوی مسلمانان، کفر و نوعی از انواع ارتداد است، حق تعالی در این آیه به بیان احکام مرتدان می‌پردازد: در ضمن قابل تذکر است که: این آیه کریمه، نمایانگر بعدی از ابعاد إعجاز قرآن کریم است زیرا در حالی از ارتداد اعراب خبر میدهد که هنوز این پدیده در میان‌شان ظهور نکرده بود و یک امر غیبی به شمار میرفت. بلی! واقعاً هم بعد از مدتی پدیده ارتداد ظهور کرد و در عهد ابوبکر صدیق (رض) به شکل گسترده‌ای خود را نشان داد به طوری که قبایل بزرگی از اعراب، چون «غطفان» و «فزاره» و «بنی‌سلیم» و در مجموع یازده گروه مرتد شدند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ»: ای مؤمنان! هر کس از شما که از دین اسلام به سوی کفر روی آورد خداوند متعال از او غنی است و نیازی به عبادتش ندارد.

(طوری که در فوق هم یادآور شدیم: آیه مبارکه از مرتد شدن بعضی از مسلمانان خبر میدهد، پس خبر از غیبی است که هنوز به وقوع نپیوسته است. گروه‌های زیادی از اسلام برگشتند؛ بعضی در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و بعضی در عهد ابوبکر صدیق رضی الله عنه. بنو حنیفه قوم «مسیلمه کذاب» مُرتد شدند و مسیلمه به حضرت محمد صلی الله علیه و سلم چنین نوشت: از مسیلمه رسول خدا به محمد رسول خدا، اما بعد: نصف زمین از آن من است و نصفش از آن تو. پیامبر صلی الله علیه و سلم در جواب نوشت: از محمد پیامبر خدا به مسیلمه دروغگو، اما بعد: زمین از آن الله است و هر کس را که خود بخواد وارثش میکند. و سرانجام از آن پرهیزگاران است.) مفسران می‌نویسند که یکی از زمینه ارتداد، نداشتن معرفت و محبت نسبت به دین و خداست.

«فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»: و به زودی حق تعالی به اسلام، به جای آنها افرادی مؤمن می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنها هم خدا را دوست دارند.

دوستی متقابل میان الله و بنده، از کمالات بشر است. و مؤمن واقعی کسی است که هم عاشق و هم محبوب الله باشد.

«أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ»: کسانی که در برابر مؤمنان متواضع و فروتن، و بامهر و محبت و در برابر کفار قوی و شدید باشند یعنی: در برابر مؤمنان عاطفه و شفقت و فروتنی و در برابر کفار، شدت و غلظت و گردن‌فرازی را به نمایش می‌گذارند. مفسر ابن کثیر فرموده است: این چنین است صفات مؤمنان کامل و فروتن، هر یک از آنها نسبت به برادر خود فروتن و نسبت به دشمنش بزرگمنش و گردن‌فراز است. (مختصر ابن کثیر 528/1).

نباید فراموش کنید: قلبی که از محبت الله متعال خالی شد، مریض و وابسته به کفار میشود، ولی قلبی که از مهر الهی پر است هرگز وابسته نمی‌شود. طوری که خداوند متعال میفرماید: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ».

و علامت و نشانه‌ی محبت مؤمن نسبت به الله متعال اینست که در مقابل برادرانش نرمش و فروتنی داشته باشد و در مقابل کفار و منافقین با عزت باشد.

«يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»: برای اعلاى كلمه الله با دست، زبان، علم و قلم خویش جهاد کنند و باکی از ملامت هیچ ملامتگر و تمسخر هیچ مسخره گر نداشته باشند، در دین خدا استوار و پابرجا بوده و در پیمودن راه خدا از هیچکس بیم و باکی ندارند. زیرا ایمان آنها قوی و خودشان دارای مبادی ثابت و استوارند. بناءً ما باید در راه ایمان و شکستن سنتها و عادات جاهلی نباید از سرزنشها و تهدیدات و تبلیغات سوء دشمن ترسی داشته باشیم و تسلیم جوّ و محیط شویم. در حدیث شریف به روایت ابوذر (رض) آمده است که فرمود: «خَلِيلٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَرَّ بِهِ هَفْتُ حَيْثُ فَرَمَانَ دَادَ:

- 1- این که با مساکین دوستی و نزدیکی کنم.
- 2- این که همیشه به فرودست خود بنگرم، نه به فرادست خود.
- 3- اینکه صله رحم (پیوند بانزدیکان) رابجا آورم، هر چند آنان به من پشت کنند.
- 4- این که از کسی چیزی درخواست نکنم.
- 5- این که سخن حق را بگویم، هر چند تلخ باشد.
- 6- این که در راه خدا از سرزنش و ملامت هیچ ملامتگری نترسم.
- 7- و این که (لا حول ولا قوه الا بالله) را بسیار بگویم زیرا این کلمات از گنجی در زیر عرش خدای سبحان است».

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»: این از فضل خداست که آن ها را بر جهاد، موالات و محبت خود توفیق داده.

باید متذکر شد که فضل الهی تنها و تنها به داشتن مال و مقام نیست، بلکه محبت با الله متعال همانا جهاد در راه او و قاطعیت در دین او هم از مظاهر لطف و فضل الهی است. «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (54)» و فضل الهی وسیع و بی حد است و هیچ باز دارنده‌ای برای خیرش نیست، چون او تعالی می داند چه کسی مستحق فضل و احسان اوست. میدان فضل و احسان خدا فراخ است و میداند چه کسی استحقاق آن را دارد.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (۵۵)

جز این نیست که دوست شما تنها الله و رسول او و آن مؤمنانی است که نماز را برپا میکنند و زکات را میدهند؛ در حالیکه در رکوع اند (در برابر الله متواضع و عاجزاند). (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلِيُّكُمْ»: یار و یاور شما، وَهُمْ رَاكِعُونَ: نمازگزاران فروتن و متواضع.

تفسیر:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»: ای مؤمنان! جز این نیست که مددگار شما فقط الله و رسول اوست و مؤمنان اند.

باید متذکر شد که: مسلمانان در آیات گذشته از موالات و رفاقت با یهود و نصاری ممنوع شده بودند؛ بعد از شنیدن آن طبعاً این سؤال پدید می آید که پس مسلمانان با که علایق محبت و داد و رفاقت داشته باشند؟ در این آیت واضح میگرداند که دوست اصلی آنها جز ذات اقدس الله متعال و پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان مخلص دیگری شده نمی تواند.

«الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (55)»: مؤمنانی که دارای این اوصاف پر ارج میباشند: نماز را اقامه و زکات را ادا میکنند، و در پیشگاه خدا سربریز و فروتنند.

باید متذکر شد که: این آیات با تخصیص در منقبت حضرت عباده بن صامت (رض) فرود آمده؛ وی با یهود بنی قینقاع بس علایق دوستانه داشت؛ اما در مقابل موالات خداوند متعال و رسول الله صلی الله علیه وسلم و رفاقت مسلمانان تمام آن علایق خود را منقطع گردانید. (بنقل از تفسیر کابلی)

در التسهیل آمده است: خدا لفظ «ولی» را بعد از اسم خود، به صورت مفرد آورده است؛ چون او یگانه و مفرد است. سپس پیامبر صلی الله علیه وسلم و مؤمنین را به صورت تابع بر آن عطف کرده است و اگر میگفت: «إنما أولیاءکم»، کلام شامل اصل و فرع نمی شد. (التسهیل 181/1).

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْعَالِيُونَ ﴿٥٦﴾

و هر کس خداوند و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده اند، دوست بدارد، (او از حزب خداست و) یقیناً حزب خدا پیروز است. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَتَوَلَّ»: به دوستی بگیرد، سرپرست خود کند، یاری دهد.

تفسیر:

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْعَالِيُونَ (56)»: هر کس که الله و پیامبر و مؤمنین را دوست و ولی خود قرار دهد، جزو حزب الله به شمار می آید که بر دشمنان غالب و پیروز و حاکم اند.

این سه آیه، اوصاف حزب الله را بیان کرده اند پس بر هر فرد و هر جمع مسلمانی است که به خود بنگرد و نیک بیندیشد که آیا این اوصاف در او هست یاخیر؟

شان نزول آیه:

مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه می نویسند: چون طایفه یهودی بنی قینقاع با رسول الله صلی الله علیه وسلم جنگیدند، عبدالله بن ابی منافق بر اساس پیمانی که با آنان داشت، از یاری مسلمانان سر باز زد درحالی که می گفت: من مردی هستم که از روز بد می ترسم و از اتحاد با دوستانم دست بر نمی دارم! اما عباده بن صامت (رض) که او نیز دوستان و هم پیمانان زیادی از یهودیان داشت، نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت و از حلف و دوستی با یهودیان برائت جست و از تمام تعهداتی که با آنها داشت، خلع ید کرد و گفت: از هم سوگندی و ولایت و دوستی با این کافران به بارگاه الله متعال و پیامبرش بیزاری می جویم.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی از جمله در آیه (51) خواندیم که از موالات با یهود و نصاری نهی بعمل آمده است، زیرا شایستگی دوستی را ندارند.

اینک در آیات متبرکه (57 الی 63) در باره، نهی از موالات با همه کفار و علل آن، اعم از ملحدان، مشرکان، آتش پرستان، هنود، بودایی ها و دیگر فرقه های معاند با اسلام را دربر می گیرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَافِرَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید! آنانی را که دین شما را به استهزا و بازی گرفته اند، چه از آنانی که پیش از شما به آنها (یهود و نصارا) کتاب داده شده و چه از (دیگر) کافران، دوست نگیرید و از الله بترسید، اگر مؤمن هستید. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هُزُوا»: ریشخند، مسخره، شوخی. «لَعِباً»: بازی.

تفسیر:

مجازات دنیوی کسانی که به دین خدا و مقدسات مذهبی توهین می‌کنند، قطع رابطه است، طوریکه میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا» ای مؤمنان! از این برحذر باشید که یهود، نصارا، مشرکان و منافقان را بحیث دوست خود بگیرید و از آنها خواهان دوستی و محبت شوید درحالیکه به دین شما استهزا نموده آن را عامل خنده خود قرار دادند.

در این آیه مبارکه در می‌یابیم که خداوند از موالات و هم‌پیمانی با کسانی نهی می‌کند که دین الله متعال را به تمسخر و ریشخند می‌گیرند و این معنی عام است در تمام کسانی که به رطه مخالفت با دین الله متعال درمی‌افتند؛ اعم از مشرکان، اهل کتاب و اهل بدعت‌هایی که به اسلام منتسب‌اند.

«مَنْ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أُولِيَاءَ» اینها دشمنان واقعی شما نیستند پس شما نیز با کسانی که خدای شما دشمن گرفته دشمنی کنید.

از جمله یهود و نصاری و دیگر کافران را دوست خود قرار ندهید، و نسبت به آنان مهر و محبت نداشته باشید؛ چرا که آنها دشمنان شما هستند، پس هرکس دین شما را به مسخره گرفت، درست نیست شما با او از در صداقت و دوستی درآیید، بلکه واجب است کینه‌ی او را در دل داشته و با او دشمن باشید.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (57)»: و از مجازات الهی و خشم او برحذر باشید اگر به آنچه خدای شما ارشاد و امر فرموده ایمان دارید.

باید متذکر شد که: بی‌گمان، یهود، نصاری، مشرکان و منافقان، شایسته‌ی دوستی نیستند؛ زیرا شعایر خدا رابه بازیچه می‌گیرند و هیچگونه باوری به فرمان الهی ندارند. (مراجعه شود به سوره بقره / آیه 14) و (همین سوره / آیه 58).

شان نزول آیه 57 - 61:

419- ابو شیخ و ابن حبان از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: رفاعه بن زید بن تابوت و سوید بن حارث از روی نفاق و دورویی تظاهر به اسلام می‌کردند و شخصی از مسلمانان با آنها دوستی داشت. پس الله متعال آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أُولِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (57) وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (58) قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَقِفُونَ مِمَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ (59) قُلْ هَلْ أَنْبِئُكُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ ذَلِكَ مَثُوبَةٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ وَغَضَبِ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ (60) وَإِذَا جَاؤُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ (61)» را نازل کرد» (طبری 12221 از ابن عباس روایت کرده).

وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (58)

وچون به طرف نماز (مردم را) بخوانید، آن را به مسخره و بازی می‌گیرند، این (استهزاء) بهسبب آن است که آنها مردمی اند که تعقل نمی‌کنند (نادان اند). (58).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ»: هنگامی که مردم را به وسیلهی آذان، برای نماز دعوت می کنید. نَادَيْتُمْ: فراخواندید.

تفسیر:

از رابطه و دوستی با کسانی که آذان (و شعائر دینی) شما را به مسخره میگیرند باید، بپرهیزید طوریکه میفرماید: «وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا»: وقتی آذان گفتید و مردم را به نماز ندا میکنید، شما و نمازتان را مسخره میکنند.

واقعیت امر اینست که: نماز، چهره و مظهر دین است. در آیهی قبل، استهزای دین مطرح شده است و در این آیه استهزای نماز، و از این معلوم میشود که: یعنی نماز سیمای دین است.

در بحر آمده است: یهود وقتی آذان نماز را شنیدند نسبت به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم حسادت ورزیدند و گفتند: چیزی را آورده است که هیچ یک از پیامبران آن را نداشته است، این بانگ را که گویی صدای شتر است از کجا آورده ای؟ چه آواز زشتی است! آنگاه خدا این آیه را نازل کرد. (بحر 515/3). ابو سعود دربارهی این آیه گفته است: روایت است یک نفر نصرانی در مدینه وقتی صدای مؤذن را میشنید میگفت: گواهی میدهم که محمد پیامبر خداست. وی میگفت: خدا دروغگو را بسوزاند، شبی خدمتکارش آتش روشن کرد در حالیکه اهل خانه خواب بودند، جرقه ای پرید و خانه آتش گرفت و نصرانی و خانواده اش سوختند. (ابو سعود 40/2).

الله متعال هشدار داده است که هرکس نماز را مسخره کند، نباید او را دوست گرفت، بلکه باید او را طرد کرد و از او دوری جست. این آیهی قبل را تأکید میکند. «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ (58)»: این به سبب آن است که آنان مردمی اند که نمی اندیشند: و انگیزه‌ی چنین عملی، این است که آنها تبهکارانی هستند که حکمت نماز را نمیفهمند و هدفش را درک نمیکنند، که عبارت است از پاکیزه کردن نفوس. خداوند عقل را از آنان نفی کرده که آنها در امر دین از آن بهره ننگرفته اند، هرچند در فهم منافع دنیوی دارای عقل و درکند.

باید گفت که همه‌ای این تحرکات را که انجام میدهد ناشی ببقلی و نادانی شان است. اگر آنان دچار نادانی و حماقت نمی بودند، علی رغم داشتن اختلاف مذهبی بامسلمانان چنین حرکات سبک و پستی از آنان سر نمی زد. آخر کدام آدم منطقی دوست دارد هنگامی که گروهی برای عبادت و بندگی خدا ندا دهد او را مورد تمسخر و استهزا قرار دهند.

در روایات آمده است که: آذان بعد از هجرت به هنگام تحویل قبله به سوی کعبه مشروع شد و آذان از شعائر اسلام و نشانه جداکننده میان «دارحرب» و «داراسلام» است چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم چون گروه جنگی (سریه) ای را به جهاد میفرستادند، به آنان دستور میدادند که اگر در محله و سرزمینی صدای آذان را شنیدند، دست به سلاح نبرند و اگر در آن صدای آذان را نشنیدند، حمله برند. «تفسیر انوار القرآن».

**قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَقْمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ أَمَنَا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ
وَأَنْ أَكْثَرُكُمْ فَاسِقُونَ ﴿٥٩﴾**

بگو: ای اهل کتاب! آیا جز این را بر ما عیب میگیرید که ما به خدا و آنچه از سوی او

برما نازل شده و آنچه پیش از ما [بر پیامبران] فرود آمده ایمان آورده ایم؟! و این [عیب جویی شمایه سبب این است] که بیشتر شما فاسق هستید. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هل تَنقِمُونَ»: (نَقَم): آیا عیب می گیرید؟ آیا ایراد می گیرید؟ آیا سر ستیز و دشمنی دارید؟ آیا زشت می پندارید؟

تفسیر:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّا»: ای محمد! به یهود و نصاری بگو: ای یهودیان و نصرانیان! آیا بر ما عیب و ایراد می گیرید؟ ملاحظه می‌داریم که: دشمنی دشمنان بامؤمنان، فقط به خاطر ایمان آنهاست.

«إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ»: به خاطر اینکه به پروردگار خویش ایمان آورده و از پیامبر پیروی نموده و به قرآن و آنچه پیش از آن نازل شده باور کردیم آیا به خاطر چنین اموری از ما عیب‌جویی می‌کنید و این کار را از ما نمی‌پذیرید؟ می‌بینیم که: ایمان داشتن مسلمانان به تمامی کتب آسمانی، از عوامل کینه و عداوت اهل کتاب با آنان است. و نباید فراموش کرد که: دشمنی اهل کتاب با مسلمانان، تاریخی و با سابقه است.

ابن کثیر فرموده است: یعنی آیا جز این، دست آویزی برای طعنه زدن و عیب گرفتن بر ما دارید؟ و این نه عیب است و نه مذموم، پس استثناء منقطع است. (مختصر ابن کثیر 530/1).

«وَأَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ (59)»: آیا این شما نیستید که از طاعت خداوند متعال بیرون شدید؟ با ترک ایمان و بیرون رفتن از حوزه امتثال او امر الله متعال؟ بلی! عیب‌جویی و انکار شما ناشی از فسق و نافرمانی شماست. پس کدام گروه سزاوار این است که عیب جویی شود و عملکردش پذیرفته نشود؟ ما یا شما؟

این آیه سختترین توبیخ و هشدار و حجت تمام علیه علمای اهل کتاب است که از ارشاد و رهنمود مردم دست کشیده، امر به معروف و نهی از بدیها را ترک نموده، نظام زندگی فرد و اجتماع را به تباهی و بیراهه کشانیده و خود نیز در منکرات فرورفته اند. (توبه آیه: 74)، بروج آیه: 8).

قُلْ هَلْ أَنْبَيْتُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ (۶۰)

بگو: آیا شما را به بدتر از آن (شخص عیب دار) به اعتبار جزا در نزد الله آگاه سازم؟ آن کسی که الله او را لعنت کرده است و بر او خشم گرفته و برخی از آنها را بوزینگان و خوکان و (نیز) طاغوت پرستان گردانیده است، این گروه‌اند که از نظر مرتبه بدتر و از راه راست گمراهتر اند. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَثُوبَةٌ»: پاداش، کیفر. «الْقِرَدَةُ»: جمع قرد، میمونها، شادی‌ها. «الْخَنَازِيرَ»: جمع خنزیر، خوکها. «الطَّاغُوتِ»: هرگونه معبودی سواى خدا، نافرمان و سرکش. «سَوَاءِ السَّبِيلِ»: راه راست، راه حق.

تفسیر:

«قُلْ هَلْ أَنْبَيْتُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ»: بگو: آیا خبر دهم شما را به بدتر از این جزا نزد الله متعال؟

کسی که لعنت کرد او را خدا، و نازل کرد غضب بر او، «مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ» و آن عبارت است از مکافات و مجازات ثابت و مقرر نزد خدا.

باید متذکر شد که: مجازات و سزا های الهی عادلانه است و اگر تعدادی به میمون و یا خوک تبدیل می شوند سزای ناشی از عملکرد خود شان است.

در التسهیل آمده است: به منظور مسخره کردن به آنها ثواب را در محل عقاب قرار داده است همان طور که در «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» این گونه عمل نموده است. (التسهیل 182/1).

«مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ»: هرکس خدا او را از رحمت خود دور کند، «وَوَعَضِبَ عَلَيْهِ» و به سبب کفر و فرورفتن در نافرمانی، بعد از آشکار و روشن شدن دلایل، خدا بر او خشم گیرد. «وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ» وگردانید بعضی شان را بوزینگان و بعضی را خنازیر؛ یعنی و بعضی از آنان را مسخ کند و به صورت میمون و خوک درآورد، «وَوَعَبَدَ الطَّاغُوتَ»: بعضی را به صورت شیطان پرست و بندهی طاغوت درآورد، یعنی: کسانی که طاغوت را می پرستند. طاغوت: شیطان یا کاهن است، یعنی اینکه اطاعت کنندگان از طاغوت، هم ردیف مسخ شدگانند.

در تفسیر کشاف آمده است که: برخی از مفسران گفته اند که طاغوت به معنای گوساله است برای آن که او را به جای خدا پرستیده بودند و پرستش گوساله را شیطان برای آنان آراسته و زیبا جلوه داده بود، در نتیجه پرستش آن در حکم پرستش شیطان، و شیطان هم طاغوت است. از ابن عباس (رض) روایت کرده اند که آنان از پیشگویان پیروی میکردند و هرکس که در معصیت خدا از چیزی پیروی کند، در واقع آنها پرستیده است. حسن بصری (رح) آنها «طواغیت» خوانده است. همچنین گفته اند کسانی را که در حق شنبه تجاوز کردند، به بوزینگان مسخ کرد و کافران درخواست کنند «مأئده» از حضرت عیسی (ع) را به خوک دگر ساخت. برخی هم گفته اند که این هر دو نوع مسخ در باره اهل شنبه صورت پذیرفت و جوانانشان به بوزینگان و پیروانشان به خوک مسخ شدند.

روایت کرده اند که وقتی این آیه نازل شد، مسلمانان به یهود ایراد می گرفتند و میگفتند: ای برادران بوزینگان و خوکان و آنان سر خود را به زیر می افکندند.

«أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (60)» «اینانند که از نظر منزلت» و جایگاه در روز قیامت «بدتر و از راه راست گمراه ترند» یعنی باید گفت که: حرمت شکن، حرمت ندارد. واضح است که: عقوبت سنگین برای انحراف سنگین است.

پس آنچه در مورد گمراهی مسلمانان می پندارند، ناروا و بی اساس است بلکه این وصف الحال خود شان می باشد.

ابن کثیر فرموده است: معنی آیه این است: ای اهل کتاب! چگونه به دین ما یعنی دین یگانه پرستی و پرستش خدا طعنه میزنید و عیب میجویید، در حالیکه تمام قبایح در شما وجود دارد؟ (ابن کثیر 531/1).

قرطبی مینویسد: بعد از نزول این آیه مسلمانان آنان را برادران میمون و خنازیر خطاب می نمودند و آنان از فرط شرمندگی سر را به زیر انداختند.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: اشاره ی لطیفی است به خود یهودیان که تاریخشان گویای این است که بارها مورد غضب و لعنت خدا قرار گرفته اند، به خاطر زیر پا گذاشتن قانون (سبت = شنبه) صورت های افراد زیادی از قوم آنان مسخ شده بود و سرانجام در

إنحطاط و انحراف به جایی رسیدند که حتی به عبادت طاغوت پرداختند. پس مفهوم جمله‌ی فوق این است که آخر بی حیایی و جسارت هم حدی دارد و خجالت نیز خوب چیزی است. شما خودتان از لحاظ فسق و انحطاط اخلاقی به پایین ترین حد آن سقوط کرده اید، اما اگر گروه دیگری به خدا ایمان آورده راه دین داری صادقانه را اختیار میکند، شما آنان را گمراه می دانید.

توضیحی مختصری در مورد «قِرْدَه»: میمون و «خنازیر»:

خوکها، که در این آیه مبارکه (60) ذکر از آن بعمل آمده است همانا: عده ای از اهل کتاب، هستند که مسخ شدند؛ یعنی، دل‌هایشان از انسانیت مسخ گردید و این مثلی است، همچون «مَثَلُ الَّذِينَ... كَمَثَلِ الْحَمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (جمعه: آیه 5). پس، مراد این است که آن قوم، هم چون میمون، چیغ و داد و فریاد میکشیدند، میجهیدند و از هم جنس بازی سیر نمیشدند، (بقره/آیه 60)، (أعراف/ آیه 166). و هم چون خوکان، در پی شهوت و پستی و فرمایگی بودند. [با اختصار، منار]

وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ﴿٦١﴾

و هنگامیکه (منافقان) نزد شما می آیند، میگویند: «ایمان آورده ایم». حال آنکه باکفر وارد شدند و باکفر بیرون میروند؛ و خدا به کفر و نفاق که همواره پنهان می کنند، داناتر است. (٦١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دَخَلُوا بِالْكَفْرِ»: کافرانه به پیش تو آمدند و کافرانه از پیش تو برگشتند.

تفسیر:

«وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا»: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! این دسته از یهودیان (ضمیر به منافقین یهود بر میگردد.) که نزد شما تظاهر به اسلام میکنند زمانی که نزد شما بیایند میگویند ما به دین شما ایمان آورده و به پیامبرتان باور داریم در حالی که حقیقت چیز دیگری است. از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: اظهار ایمان برخی از انسانها، شما را فریب ندهد. زیرا اظهار ایمان با زبان، نشانه‌ی رُسُوخ ایمان در قلب نیست. «وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ»: آنها هنگامی که با کفر نزد شما آمده و با کفر نزد قوم خویش هم بیرون رفتند، از گفتار شما سودی بر نگرفتند و اندرز و تهدیدات شما در آنان اثر نبخشید.

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ (61)»: خداوند، از خود انسان‌ها هم به ضمیرشان آگاه‌تر است، الله متعال به کفر و نفاق مکتوم و به تمام امور پوشیده و آنچه در نهاد خویش پنهان میدارند آگاه است و به زودی آنها را محاسبه خواهد نمود. بناءً باید گفت کسانی که منافقانه اظهار ایمان میکنند، باید بدانند که پروردگار با عظمت از درون آنان آگاه است.

وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السَّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٢﴾

و بسیاری از آنها را می بینی که در گناه و تجاوز، و خوردن مال حرام، شتاب میکنند، چه بد است عملی که انجام می دادند. (٦٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«العُدوان»: ستم، تجاوز، دست درازی. «السُّحْت»: مال ناروا مانند: رشوه‌گری در داوری، ربا و غیره (سوره مائده آیه 42).

تفسیر:

در آیه قبلی، بحث از روحیه‌ی کفر و نفاق اهل کتاب به بیان گرفته شد، در این آیه مبارکه، بیان فسادهای اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی آنان به بیان گرفته میشود طوری که میفرماید: «وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ» بسیاری از یهودیان یعنی: از منافقان، یا از یهود، یا جمعاً از هردو گروه را می بینی که در ارتکاب گناه، حرام خواری و مخالفت اوامر الهی و ترک طاعت او باهم مسابقه می دهند.

فحوای آیه مبارکه: «يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» در می یابیم که: سیمای جامعه اسلامی، سبقت در خیرات است، «يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ» (مؤمنون، 61). ولی سیمای جامعه کفر و نفاق، همانا سبقت در فساد است.

«يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ» «يُسَارِعُونَ»، دلالت بر استمرار دارد. یعنی بدتر از فساد اخلاقی «إِثْم» و فساد اجتماعی «عدوان» و فساد اداری اقتصادی «سُحْت»، عادت به فساد و سرعت در آن است.

«فِي الْإِثْمِ»: بدتر از آلودگی به گناه، غرق شدن در گناه است.

«سُحْت»: عبارت از مال حرام و مخصوصاً رشوه است.

«أَلْبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (62)» واقعاً چقدر بد است کارشان. آنها مرتکب بدی شده و کار بسیار بدی را انجام دادند.

غالباً مراد از «إِثْم» گناه لازمی، و مراد از «عدوان» گناه متعهدی است، یعنی اینها حالی دارند که از فرط شوق و رغبت بسوی هرگونه گناه میشتابند، چه اثر آن به خودشان محدود باشد و چه به دیگران هم تجاوز کند؛ هرکه را حالت اخلاقی اینقدر زبون باشد و خوردن حرام شیوه آن شده باشد، در بدی وی شبهتی باقی نمی ماند. (تفسیر کابلی).

لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿٦٣﴾

چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود آنها را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام نهی نمی کنند! چه بد است کاری که که انجام می دادند. (۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَوْلَا»: چرا نباید؟ برای چه نباید؟ «الرَّبَّانِيُّونَ»: پیشوایان مذهبی مسیحی. «الأحبار»: پیشوایان مذهبی یهودی. «رهبانیت»: و «ترهب» به معنی پرداختن به عبادت در صومعه است. «عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ»: از سخنان دروغ. «أَلْبِئْسَ»: چه بد است.

تفسیر:

«لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ»: چرا علماء و أحبارشان آنان را منع نمی کردند. یعنی این که در قدم اول؛ مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر، متوجه علماءست. در این هیچ جای شکی نیست که: همین سکوت و بی تفاوتی علماء، در برابر بی عدالتی ها و مفساد اجتماعی است که زمینه‌ی ترویج فساد را در جامعه میگردد.

علماء باید قدرت آنرا داشته باشند تا بتوانند علاوه بر موعظه و دعوت، جلوی مفساد اجتماعی را بگیرند. اگر نهی از منکر، جلوی گناه را نگیرد، لااقل جلوی سرعت آن را باید تقلیل دهند.

«عَنْ قَوْلِهِمْ الْإِثْمُ وَالْأَكْلُهُمُ السُّخْتُ»: که از نافرمانی و ارتکاب گناهان و خوردن حرام دست بردارند؟ یعنی: چرا علمای شان مردم را از منکراتی چون دروغگویی، حرامخواری، رشوت و ظلم که در میان شان به کثرت شیوع یافته بود، نهی نمیکنند، عامل آن به فراموشی سپردن رسالت نهی از منکر بخصوص توسط دانشمندان شان بود.

«لَيْبَسُ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (63)»: چنان عملی از جانب آنان بسی زشت بود که نهی از ارتکاب اعمال حرام را ترک نمودند.

زیبایی علم، در اظهار آن وزشتی و بدی آن درسکوت و کتمان است. سکوت عالم، بدتر از گناه خلافکار است. ملاحظه میکنیم که خدای سبحان در این آیه، «خواص» را که علمای تارک «امر به معروف» و «نهی از منکر» اند، به شدیدترین وجه و حتی سختتر از توییخی که در حق انجام دهندگان این گناهان روا داشته، توبیخ و سرزنش میکند زیرا این علماء از آن جاهلان به گناه و ستم و حرام آلوده، بدبختتر و تیره روزتر و بد فرجامتر و مجرمترند. در صحیح ترمذی آمده است: «آنگاه که مردم ظالم را ببینند اما دست وی را از ارتکاب ظلم نگیرند، نزدیک است که خداوند متعال آنان را به عذابی عام از نزد خود درافکند».

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «در قرآن هیچ آیه ای وجود ندارد که این گونه بیانگر توییخی شدید باشد؛ یعنی توبیخ علماء».

أبو حیان گفته است: این آیه متضمن توبیخ علماء و مشایخ است؛ زیرا آنها مردم را از ارتکاب معاصی نهی نکرده اند.

علماء میفرمایند هنگامیکه خداوند متعال میخواهد قومی را تباه کند عوام آنها درجرايم و معاصی مستغرق میشوند، خواص، یعنی علماء و مشایخ شان «شیطان گنگ» میگردند. احوال بنی اسرائیل نیز چنین شد؛ مردم عموماً در لذات و شهوات دنیوی منهدم شده، جلال و عظمت الهی و قوانین و احکام او را فراموش کردند؛ و آنانیکه علماء و مشایخ مسمی میشدند، فریضه امر به معروف و نهی منکر را ترک گفتند، و در حرص دنیا و پیروی شهوات بر عوام خود نیز سبقت نمودند. خوف مخلوق و حرص دنیا مانع گردید که آواز حق بلند شود.

قرآن عظیم الشان و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم امت اسلامی را تشویق و ترغیب میکند که: هیچگاه در مقابل هیچکس از ادای فریضه امر بالمعروف و نهی از منکر غفلت نکنند.

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات قبلی به برخی از بدیها و رسواییهای یهودیان-که شتابان به سوی گناه و دشمنی، خوردن مال حرام و رشوه و امثال آن از گردآوری حلال و حرام، پیش میرفتند، اینک در آیات متبرکه (64 الی 66) موضوعاتی بدیها و پلیدیهای درونی یهودان و اینکه راه خوشبختی در هر دو جهان کدام است به بیان گرفته میشود.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمْ

الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٦٤﴾

و یهود گفتند: «دست خدا بسته است» دستهایشان بسته باد! و بخاطر آنچه گفتند، لعنت شدند. بلکه دو دست او گشاده است، هر گونه بخواهد میبخشد، و این آیات که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده بر سر کشتی و کفر بسیاری از آنها می افزاید، و ما در میان آنان تا روز قیامت دشمنی و کینه افگندیم، و هر زمان آتش جنگی افروختند، خداوند آنها خاموش کرد، و آنان برای فساد در زمین می کوشند، و خداوند مفسدان را دوست ندارد. (۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

مَغْلُوبَةٌ (غُلَّ): بسته شده. «يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ»: دست خدا از بخشش و دهش و انفاق، زنجیر شده است. «يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»: دستان او برای بخشندگی باز است. کنایه از بخشندگی است.

تفسیر:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ»: یهود نفرین شده که الله متعال لعنت شان کند گفتند: اوتعالی در انفاق خویش بخیل است و به خلق خود روزی وسیع نمیدهد.

ابن عباس (رض) فرموده است: مغلوله یعنی بخیل، و آنچه را که در اختیار دارد از روی بخلت آن را نگهمیدارد، منظور این نیست که دست خدا بسته و در زنجیر است، بلکه میگویند: خدا بخیل است. (طبری 452/10).

«عُلَّتْ أَيْدِيهِمْ»: الله متعال بسیار بلندتر از این اتهام آنهاست، حق تعالی این اتهام را بانفرین جواب فرمود و بیان داشت که دستهای خود آنها بسته است.

«وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا»: و به زودی در روز قیامت این دست ها بر گردن های شان بسته خواهد شد و از رحمت الهی طرد خواهند گردید.

«بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ»: و اقعیت چنین است که الله متعال با هر دو ید بلاکیف خود انفاق میکند و هر دو یدش یمین، دهنده و پُر از بَرَکت و شب و روز گسترده است و اوتعالی همه آنچه در آسمانها و زمین قرار دارند را روزی میدهد و او بسیار سخاوتمند، بخشنده و دارای فضل و منت زیاد است.

أبو سعود گفته است: تنگی معیشت و روزی ناشی از تقصیر او در بخشش نیست، بلکه اینفاقش تابع خواست و حکمت او است، و به سبب معاصی آنان حکمتش مقتضی ضیق معیشت آنها است. (ابو سعود 43/2).

«وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا»: ای محمد! این یهودیان با نزول قرآن به زودی کفری را برکفر خویش و عدوانی را بر عدوان خویش می افزایند، زیرا هرگاه آیه ای نازل شود و آنها به آن کافر شوند کفر و سرکشیی برکفر و سرکشیی آنها افزوده میگردد. علاوه بر این آنها در برابر هر آیه ای که بر شما نازل میشود با شما از در حسادت وارد می شوند و به این ترتیب گناهی بر گناهان شان نزد پروردگار علاوه می گردد.

عالم دانشمند مفسر طبری فرموده است: الله متعال به پیامبرش خبر داده است که آنها اهل طغیان و سرپیچی هستند، و حق را نمی پذیرند، هر چند درستی آن را هم بدانند، بلکه با آن به ستیز برمی خیزند. خدا بدین ترتیب خاطر پیامبر را تسلی می دهد؛ چرا که آنها از راه الله به دور رفته و او را تکذیب میکردند. (طبری 457/10).

«وَأَلْفَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: همچنان پروردگار در بین فرقه‌های آنها عداوت، دشمنی، کینه و خشم را ایجاد نموده از این‌روی آنها در بین خود به شدت اختلاف و مخاصمه دارند و این خصومت تا روز قیامت ادامه خواهد داشت طوری که هیچگاه بریک رأی و نظر جمع نخواهند شد.

«كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ»: آنها هرگاه تلاشی رابه منظور جنگ بامسلمانان و شعله‌ور ساختن آتش فتنه در بین آنها انجام دهند خداوند متعال این مکر و حیلۀشان را بر خود آنها بازمی‌گرداند و تلاش‌شان را باطل می‌نماید.

«وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا»: آنها هیچگاه دست از تباهی‌گری در زمین و انتشار، فتنه و جنایت و إشاعۀ کارهای بد بر نمی‌دارند.

این کثیر فرموده است: یکی از عادات همیشگی آنها این است که برای فسادکاری در روی زمین تلاش کنند.

«وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ(64)»: حق تعالی کسی را که چنین صفتی داشته باشد دوست ندارد زیرا او از اهل فساد و مفسدان بیزار است. او فقط اهل صلاح و تقوا را دوست دارد. (مختصر ابن کثیر 532/1).

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید تا زمانیکه در میان مسلمانان محبت و اخوت مستحکم باشد، رهسپار جادۀ رشد و صلاح باشند، و در اجتناب از فساد بکوشند؛ چنانکه در بین اصحاب معمول بود، تمام مساعی اهل کتاب در مقابل آنها بیهوده و بی‌ثمر می‌باشد.

شان نزول آیه 64:

طبرانی و ابن اسحاق از ابن عباس(رض) روایت کرده است: شخصی از یهود به نام نباش بن قیس به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: پروردگار تو بخیل است و مال خود را به کسی نمی‌دهد. خدا آیه: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ» را نازل کرد. (طبرانی 12497).

أبو شیخ از وجه دیگر از ابن عباس(رض) روایت کرده است: این آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ» درباره فحاص رئیس یهود بنی قینقاع نازل گردیده است.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ(۶۵)

و اگر اهل کتاب ایمان آورده و پرهیزگاری کرده بودند قطعاً گناهانشان را محو می‌کردیم و آنها را در باغ‌های پُر نعمت بهشت در می‌آوردیم.(۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَوْ»: اگر، «جَنَّاتِ النَّعِيمِ»: باغ و بوستانهای پر ناز و نعمت.

تفسیر:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا»: اگر اهل کتاب یعنی یهودیان و نصرانیان به آنچه الله متعال بر پیامبر خود نازل فرموده باور و ایمانی حقیقی داشته باشند و از پیامبرش پیروی کنند و درضمن به پیامبران خود نیز ایمان بیاورند و از آنها نیز تبعیت نمایند و به امثال امر الله تعالی و اجتناب از نواهی‌اش بپردازند، «لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ»: گناهایی که مرتکب شده بودند می‌بخشیدیم. یعنی تمام بدی‌های آنها را محو خواهیم کرد و از اعمال بدشان در خواهیم گذشت و بر آنها رحم خواهیم نمود و توبۀشان را خواهیم پذیرفت. «وَلَأَدْخَلْنَاَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ(65)»: و عاقبت آنها در بهشت ماندگار و جاودان توأم با حصول رضوان الهی

ورستگاری بزرگ خواهد بود. زیرا رحمت خدای متعال بزرگترین گنهکاران را نیز آنگاه که شرمنده و معترف باز آیند، مایوس نمیگرداند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءٌ مَا يَعْمَلُونَ (٦٦)

و اگر آنان تورات و انجیل، [واقعی] و آنچه را که از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده (از کتابهای آسمانی و قرآن) برپا دارند (و به آن عمل نمایند) از فراز و فرود پاهایشان (= از آسمان و زمین) روزی خواهند خورد، گروهی از آنها معتدل و میانه رو هستند، و بسیاری از آنان اعمال بدی انجام میدهند. (٦٦)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ»: روزی و برکات آسمانی از هر طرف بر آنان ریزان میشود و از آن بهره‌مند میگردند. «مِنْ فَوْقِهِمْ»: از بالای سرشان. «مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ»: از زیر پاهایشان. «مُقْتَصِدَةٌ»: میانه رو، معتدل. «سَاءٌ»: بد.

تفسیر:

در آیه متبرکه قبلی در باره، نقش ایمان در سعادت معنوی و اخروی بحث بعمل آمد، ولی در این آیه نقش ایمان در سعادت مادی دنیوی و رفاه اقتصادی بحث میگردد.

اگر پیروان سایر کتب آسمانی در برابر قرآن عظیم الشان تسلیم می شدند و تسلیم در مقابل قرآن را تسلیم قوم بنی اسرائیل در برابر قوم و ملیت عربی نمی‌پنداشتند و می دانستند که اصول تعالیم انبیاء یکی است و ایمان به آنچه پس از تورات و انجیل نازل شده، راه یافتن به کلاس بالاتر است نه باطل ساختن دستورهای پیشین، در این صورت، علاوه بر بهره های اخروی در قیامت، در همین دنیا نیز انواع نعمت‌ها به سوی شان سرازیر می شد.

در آیه قبلی، از عقیده یهود در مورد بسته بودن دست الهی صحبت شد، در این آیه میفرماید: شما به کتاب‌های آسمانی روی آورید، سپس قضاوت کنید که دست خدا بسته است یا نه. اگر عظمت شما به ذلت تبدیل شده، به خاطر کفر و پشت کردن شما به دستورهای آسمانی است، نه به خاطر عجز و دست بسته بودن خداوند متعال. طوریکه میفرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ» و اگر این یهودیان بر فرمان خدا استقامت داشتند و به محتوای آنچه در تورات نازل شده و نصرانیان به آنچه در انجیل نازل شده ایمان آورند و علاوه بر آن، به آنچه بر محمد صلی الله علیه وسلم یعنی قرآن کریم را که بعد از تورات و انجیل برای تنبیه و هدایت آنها فرود آورده شده استوار می‌گرفتند؛ زیرا، بدون تسلیم آن معنی صحیح تورات و انجیل اقامه شده نمیتواند؛ بلکه مطلب اقامت تورات و انجیل و تمام کتب آسمانی این است که قرآن کریم و پیغمبر آخر الزمان قبول کرده شود که مطابق پیشین‌گویی کتب سابقه فرستاده شده‌اند. گویا، به اقامت تورات و انجیل حواله شده آگاه میگرداند که اگر آنها قرآن را قبول نمیکنند، معنی آن این است که کتاب‌های خود را نیز قبول نکرده از آن انکار می‌ورزند.

بصورت کل باید گفت که: تنها تلاوت کتاب آسمانی کافی نیست، بلکه تطبیق احکام آن در جامعه نیز لازم است. یک اصل که باید به بیان گرفته شود آن اینست که: قرآن کتاب رهنمای است برای همه‌ی امت‌ها و برای همه‌ی عالم بشریت، نه فقط مسلمانان.

«لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» حتماً خدای تعالی در روزی آنها خواهد افزود و به آن‌ها نعمت بسیار ارزانی خواهد داشت و این روزی را در بوستان‌ها و باغ‌های پُر از انواع و اقسام میوه قرار خواهد داد.

«مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ»: و در میان این یهودیان و نصرانیان گروهی معتدل نیز قرار دارند که در حوزه دین، منهج و روشی معتدل و میانه داشته طوری که نه زیاده روی میکنند و نه کوتاهی، اینها کسانی اند که از پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم پیروی نمودند، از جمله عبدالله بن سلام و نجاشی و سلمان، میتوان نام برد.

«وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ (66)»: اما عمل اکثر آنها بد و زشت است، زیرا به مخالفت امر خدای تعالی می پردازند و رسولش را تکذیب می‌کنند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (67 الی 69) در مورد: پیامبر و تبلیغ دین و مصون ماندنش از گزند مردم بحث بعمل می آید.

در آیه قبلی خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم امر کرد که به آندک بودن میانه روها و فراوانی فاسقان و بدکاران اهل کتاب منه بیند و از کردار ناپسندشان بیم نداشته باشد. پس گفت: «بَلِّغْ»؛ یعنی، درتبلیغ قرآن برای آشکار شدن رازها و رسوایی‌های کردار آنان بردبار باش. قطعاً خدایت از گزند وحیله، دروغ، شعبده، فریب، مکر، آنان تو را مصون می دارد.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (٦٧)

ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان، اگر چنین نکردی پیغام او را نرسانده ای، الله تو را از (شر) مردم حفظ می‌کند، البته الله مردم کافر را هدایت نمیکند. (٦٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا»: ای پیامبر! همه‌ی آنچه که بر تو نازل شده، به مردم برسان. «يَعْصِمُكَ»: الله (ج) تو را مصون می دارد.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»: این ندایی است که متضمن تشریف و تعظیم است؛ چراکه خدای متعال او را با بهترین اوصاف یعنی صفت «رسالت» فرا خوانده است؛ یعنی ای رسول ما! بر توست تا رسالتی را که حق تعالی تو را امین آن قرار داده ادا کنی و این دین را به گونه‌ی کامل تبلیغ نمائی و هرگز از آن چیزی کم نکنی، یعنی بدون باک و ترس از کسی رسالت پروردگارت را ابلاغ کن و نترس؛ زیرا هیچ صدمه‌ای به تو نمی رسد.

اگر توجه فرموده باشید؛ در این آیه مبارکه، بجای «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ»، تعبیر «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ» آمده است، که نشانه‌ی يك رسالت بینهایت مهم است.

به جای فرمان «أبْلِغْ»، فرمان «بَلِّغْ» آمده که نشانه‌ی ابلاغ قطعی و رسمی و مهم است. «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»: ابن عباس (رض) درمعنی این آیه مبارکه فرموده است: تمام مطالب نازل شده از جانب پروردگارت را تبلیغ کن و به مردم برسان، و در صورتی که چیزی از آن را کتمان کنی رسالتش را ابلاغ نکرده ای. (تفسیر قرطبی 242/6).

همچنان ابن عباس (رض) میفرماید: «معنی آیه این است که: ای محمد! تمام آنچه که از سوی خدا برایت آمده است، ابلاغ کن! پس اگر چیزی از آن را کتمان کنی رسالت را تبلیغ نکرده‌ای.» این فرمان، درس آموختن به پیامبر بزرگوار و تأدیب و راه نشان دادن به اهل دانش و بینش از امت اوست تا در وقت پیامرسانی چیزی از دستورات شریعت الهی را پنهان نکنند، حال آن که خداوند پیامبر خود را خوب می‌شناخت که هرگز کمترین مورد از وحی الهی را فروگذار نخواهد کرد.

بناءً باید گفت که هدایت این آیه مبارکه برای علمای امت تأدیب و تنبیه است که نباید چیزی از شریعت را کتمان کنند.

«وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» در تبلیغ رسالت از مردم نترس که خداوند متعال حافظ و نگهبان تو و باطل کننده مکر و حيلة دشمنان توست.

مفسر زمخشری فرموده است: این وعده‌ی حفظ و صیانت او از جانب الله است. به این معنی که خدا حفظ و صیانت تو را در مقابل دشمنانت تضمین میکند، پس چرا از آنان باکی به دل راه می‌دهی؟ روایت شده است که تا زمان نزول این آیه پیامبر محافظ داشت، وقتی این آیه نازل شد از بالای دریچه سر بیرون آورد و گفت: ای مردم! بروید خدا مرا حفظ و حمایت کرده است. (تفسیر کشاف 514/1).

«إِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (67)»: یعنی فقط بلاغ بر تو واجب است و خدا هر که را بخواهد هدایت می‌دهد، پس هر کس به کفرش قضا تعلق گرفته باشد، هرگز هدایت نمی‌شود. زیرا هر کسی که با تو دشمنی کند کافر است و حق تعالی هیچگاه کافر را رهنمایی نمی‌کند، و مانع او از کارهای بدش نمی‌شود و او را برای انجام هیچ خیری موفق نمی‌سازد، پس رسالت از جانب خداست و بر پیامبر صرفاً تبلیغ و رسانیدن آن، خداوند متعال رسالت خود را بیان نمود و محمد صلی الله علیه وسلم آن را أداء کرد و ما مسلمان شده و به آن باور نمودیم.

خدای سبحان و تعالی در این آیه به رسولش از آن رو وعده حفظ و حمایت می‌دهد تا این توهم دشمنان را که گویا مصلحت اندیشی رسول الله صلی الله علیه وسلم در امر نگهداشت خود از آسیب مردم، ایشان را به پنهان کردن پیام الهی وا می‌دارد، دفع نماید. از عائشه (رض) روایت شده است که فرمود: «رسول الله صلی الله علیه وسلم از سوی أصحابشان مورد جرات قرار می‌گرفتند و چون آیه «وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» نازل شد، سر خویش را از قبه بیرون آورده و خطاب به نگهبانان فرمودند: ای مردم! بازگردید زیرا خداوند متعال مرا در پناه نگهبانی خویش گرفت.»

و اگر توطئه‌ها و سوء قصد‌های متعددی که علیه جان پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب قریش، یهود و غیر آنان صورت گرفته، مورد بررسی قرار دهیم، در خواهیم یافت که به رغم همه‌ای این دسایس، سالم ماندن آن حضرت صلی الله علیه وسلم از این توطئه‌ها؛ کمال معجزه می‌باشد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم مطابق حکم الهی در باب هر چیز بزرگ و کوچک به امت خود تبلیغ نمود؛ در خواص و عوام طبقات بشری هر چه را لایق هر طبقه و درخور استعداد آن بود، بدون کم و کاست وبدون خوف و خطر ابلاغ نمود، و حجت الهی را بر بندگان تمام گردانید، و دو نیم ماه قبل از وفات خویش در موقع حجّة الوداع آنجا که بیش از چهل هزار صحابه کرام حضور داشتند، علی رئیس الاشراف اعلان کرد و گفت: الهی تو گواه و شاهد

باش که من امانت ترا رساندم. (تفسیر تیسیرالکریم، منیر و...) پس باید گفت که: تبلیغ بر پیامبر است و هدایت بر الله متعال به دلیل (بقره: 272)، (وآیه: 40 سوره رعد).
 شأن نزول آیهی «یا ایُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما...»:

1 - پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: وقتی خدا بار امانت رسالت را بر دوشم گذاشت، در برابرش در مانده شدم که مردم تکذیب کنند و دروغگویم بخوانند؛ اما خدا مرا وعده داد که حتماً قیام کنم [که چنین کردم].

2 - گفتیم: خدایا! چگونه تبلیغ کنم، حال آن که تنهاییم و دشمنان علیه من گرد آمده اند؟! فرمود: «وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ».

3 - پیامبر پیش از نزول این آیه محافظ و نگهبان داشت، پس از مدتی خدا فرمود: «وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» در دم پیامبر از منزل سر بیرون آورد و گفت: ای مردم! به خانه های خود باز گردید، خدا مرا از گزند دشمن محفوظ داشته است. به قول سیوطی نزول این آیه، شب هنگام بوده است.

همچنان از حضرت ابن عباس (رض) در شأن نزول این آیه مبارکه دو روایتی ذیل را مفسران نقل نموده اند:

الف: از ابن عباس (رض) روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «هنگامی که خداوند متعال مرا مبعوث کرد، بر من گران آمد و وامانده شدم، میدانستم بعضی مرا تکذیب میکنند، اما الله متعال آیه: «یا ایُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ» را نازل کرد» (أسباب نزول، ص 115).

ب: از ابن عباس روایت شده است که جمعی از یهودیان نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: مگر اقرار نمیکنی که تورات از جانب خدا آمده است؟ فرمود: بلی. گفتند: پس ما به آن ایمان داریم و به غیر آن ایمان نداریم، آنگاه خداوند متعال آیه «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ» را نازل کرد. (تفسیر قرطبی 245/6).

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِيُزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾

بگو: ای اهل کتاب! شما بر مسلک صحیح و درستی نیستید تا زمانی که تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده بر پا دارید (نافذ کنید)، و بی تردید آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، بر سرکشی و کفر بسیاری از آنان می افزاید، پس بر گروه کافران غمگین مباش. (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ»: بر سر هیچ دین و عقیده ای نخواهید بود. پایبند به چیزی نیستید.
 «فَلَا تَأْسَ» (أَسَى، أَسَى): غم مخور، اندوه مدار.

تفسیر:

شأن نزول آیه مبارکه:

از ابن عباس (رض) در شأن نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: نافع بن حارثه، سلام بن مشکم، مالک بن صیف و رافع بن حرمه از یهود، نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: ای محمد! آیا تو نمی پذیری که به دین و آیین ابراهیم هستی و به آنچه که از

تورات نزد ما است ایمان داری و شهادت میدهی که اینها به راستی از سوی الله عزوجل است؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بلی! چنان است که میگویند ولی شما بدعت‌ها پدید آوردید و آنچه را که در تورات در مورد گرفتن پیمان از شما در امر تصدیق من آمده است، انکار کردید و به آنچه که مأمور تبیین آن به مردم شده بودید، کفر ورزیدید لذا من نیز از این بدعت‌هایتان برائت جُستم». گفتند: حال که چنین است، بدان که ما برحق و هدایت قرار داریم و به آنچه در دست ما است، تمسک می‌جوئیم، لذا نه به تو ایمان می‌آوریم و نه از تو پیروی می‌کنیم! همان بود که خداوند متعال در رد این‌پندارهایشان فرمود: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ»

ای محمد! به یهودیان و نصاری بگو: شما بر حق و بر بینه‌ای از امر خویش نیستید تا خود را به تورات و انجیل بدانید، به خصوص بعد از اینکه این دو کتاب آسمانی را تحریف نموده و بسیاری از نصوص آنرا تغییر دادید و عمل به آنها را کنار گذاشتید و پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را نیز تکذیب نمودید.

«وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ»: ابن عباس رضی الله عنه گفته است: منظور این آیه مبارکه قرآن است. «وَلِيُزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِّن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا»: لام «لِيُزِيدَنَّ» برای قسم است؛ یعنی، ای محمد! قسم می‌خورم که چون اهل کتاب، نبوت و رسالت تو را انکار می‌کنند، راه غلو می‌گیرند، تو را نمی‌پذیرند و در پی کفر و گمراهی آند؛ قرآن نیز، آنان را بیشتر به آن سو که خود برگزیده‌اند، می‌کشاند. (طبری 474/10).

«فَلَا تَأْسَ عَلَى الْكٰفِرِينَ (68)»: پس تو ای محمد بر کفر و اعراض (روگردانی و عدم قبول حق) آنها غمگین مباش که حق تعالی از آنها بی‌نیاز است و به زودی تو را بر آنها یاری می‌رساند و به جای آنها انسان‌های بهتری قرار می‌دهد. این تعبیر برای تسلی خاطر پیامبر است نه نهی از حزن. (تفسیر قرطبی 245/6).

باید گفت که: سرچشمه‌ی این کتاب‌های آسمانی، فقط وحی الهی است. هر کس چیزی از آنها را انکار نماید، در واقع تمام دستورات خدا را تکذیب و انکار کرده و به هر سه کتاب معروف کافر است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٩﴾

یقیناً کسانی که [از روی ظاهر] به اسلام گرویده‌اند و یهودیان و صابئان (بی‌دینان) و نصارا، هر کس از اینها به الله و روز قیامت ایمان داشته باشد و کار شایسته کند (در آخرت) بیمی بر او نیست و غمگین نمی‌شود. (۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الصَّابِئُونَ»: جمع صابئی، ستاره پرستان، پرستندگان فرشته که در وقت راز و نیاز به آفتاب روی میکنند. آنان، گروهی از نصاری هستند. درة التفاسیر و واضح المیسر می‌نویسد: «آنان گروهی از مسیحیان‌اند که وسط سرشان را می‌تراشند.» باید گفت که: کلمه‌ی «صابئین» که سه بار در قرآن و در کنار یهود و نصارا آمده است، به کسانی اطلاق میشود که پیرو یکی از ادیان آسمانی بودند؛ ولی به مرور زمان انحرافاتی در آنان پیدا شده است، از جمله اعتقاد به تأثیر ستارگان و کناره‌گیری از معاشرت با مردم و داشتن آداب مخصوصی در زندگی. (فرقان).

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا»: بدون شك آنانیکه به کتاب های الهی ایمان آوردند و الله و پیامبرانش را تصدیق و از آنان پیروی کردند، آنها از مسلمانان آند.

«وَالَّذِينَ هَادُوا»: و یهودیان که موسی علیه السلام را تصدیق نموده و از آنچه در تورات آمده تبعیت کردند، «وَالصَّابِئُونَ»: گروهی از نصاری هستند که ستارگان را پرستش میکردند. «وَالنَّصَارَى»: که از حضرت عیسی علیه السلام پیروی نموده و انجیل را تصدیق کردند، «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا»: و هرکدام در زمان خویش به روز آخرت ایمان آورده و عمل شایسته انجام دادند، اینها هرگز از مشکلاتی که در آینده منتظر آن هاست در خوف و بیم قرار نخواهند داشت.

باید گفت که: از اصول مشترک همه ادیان آسمانی، ایمان به الله متعال، روز قیامت و رسالت انبیاء علیهم السلام است. و واقعیت هم همین است که: آرامش واقعی، در سایه‌ی ایمان و عمل صالح به انسان میسر میگردد.

«فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ(69)»: زیرا خدای تعالی به سبب اعمال صالحی که آنها انجام داده‌اند خوف شان را از بین برد، از این روی آنها غم و اندوهی به خاطر کارهایی که انجام داده‌اند نخواهند داشت. (تفسیر طبری 476/10).

باید متذکر شد که: پیروان ادیان مختلف، پس از آمدن دین جدید، باید به آن ایمان آورند، و گرنه بعثت انبیای بعدی بیهوده خواهد بود. یهود و نصارا و صابئان، هرکدام مثل مسلمانان به پیامبر اسلام ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، بیم و اندوهی نخواهند داشت.

ابن کثیر فرموده است: مقصود این است هر فرقه و گروهی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام میدهند. و چنین امری تحقق پذیر نیست مگر این که با شریعت محمد صلی الله علیه و سلم که برای جمیع تفلین مبعوث شده است موافق باشند. پس آنان که به چنین وصفی متصف باشند، از آنچه که در آینده با آن روبرو میشوند بیمی ندارند، و از آنچه پشت سر خود به جا میگذارند ترسی به دل راه نمیدهند. (مختصر ابن کثیر 535/1).

قابل یادآوری است که: اجماع مسلمانان منعقد است بر این که: یهودیان، نصرانیان و صابئیانی که دعوت رسول الله صلی الله علیه و سلم به آنان رسیده اما مسلمان نشده‌اند، از اهل دوزخ می باشند. (تفسیر انوار القرآن)

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه که قبلی خواندیم که الله متعال از اهل کتاب پیمان محکم و استواری گرفته بود. اینک در آیات (70 الی 75) در باره مسیحیان بحث بعمل می آید که حضرت عیسی علیه السلام را الله می شمارند و طوری تصور دارند که الله در وجود او حلول یافته و با او یکی شده است؛ یعنی، خدا از دو ذات «لاهوتی» و «ناسوتی» ترکیب یافته است.

لاهوتی: آسمانی، خدایی، عالم غیب. ناسوتی: این جهان، جهان طبیعی، عالم مادی.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا قُلْنَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ﴿٧٠﴾

البته ما از بنی اسرائیل [بر اطاعت از خدا و پیروی از موسی] پیمان گرفتیم و به سوی آنها پیغمبرانی فرستادیم، (اما) هرگاه پیغمبری پیامی می آورد که دلخواهشان نبود، گروهی (از پیغمبران) را تکذیب می کردند و گروهی را می کشتند. (۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«میثاق»: پیمان پایدار و استوار. «لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ»: برخلاف هوس هایشان، برخلاف دلخواهشان، میل نمیکند و نمی‌پسندند.

تفسیر:

«لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»: در گذشته از یهودیان عهد و پیمان‌های محکم و موكد و سوگندهای شدید بر این امر گرفتیم که به الله متعال ایمان آورده و از پیامبرانش پیروی کنید.

در ألبحر آمده است: بدین وسیله خداوند خبر می‌دهد که یهودیان پیشین عهد و پیمانی که خدا از آنان گرفته بود، نقض کردند؛ زیرا آنان جرائمی عظیم از قبیل تکذیب پیامبران و کشتن بعضی از آنها خیر میدهد که مرتکب شدند، و اینها نیز اولاد و بازماندگان آنها هستند، پس اذیت و آزار و عصیان که از آنها سر میزند تازگی ندارد؛ زیرا خوی و روش نیاکان آنها است. (بحر 3/531).

«وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ رُسُلًا»: ولی زمانی که پیامبران را به منظور هدایت آنها و توضیح و تعیین امر دین، فرستادیم.

«كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَالٍ تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ»: و آنها ملاحظه کردند آنچه این پیامبران باخود آورده‌اند مخالف هوس و آرزو های شان است.

«فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ (70)»: شروع به کشتن پیامبران نمودند و آنها را تکذیب نموده و به این ترتیب دو عمل مجرمانه وزشتی را انجام دادند: برخی از آن پیامبران را دروغگو پنداشتند، و برخی دیگری را هم کشتند، که از جمله تکذیب شدگان، همانا عیسی علیه السلام و امثال و از جمله کشته شدگان، میتوان از زکریا و یحیی علیهما السلام نام برد. قابل یادآوری میدانیم که: پیمان شکنی، پیامبرکشی، تکذیب و لجاجت، از جمله صفات بارزه بنی‌اسرائیل است. واقعیت امر آنست که: در جوامع فاسد عادت بر آن بنا یافته است که: شخصیت الهی و خدا پرست یا مورد (تکذیب) قرار میگیرند و یا هم وجودشان از حضور در جامعه حذف میگردند که: قتل و ترور نمونه های آنست.

مفسر بیضاوی میفرماید: «یقتلون» را به جای «قتلوا» به کار برده است؛ چون میخواهد احوال گذشته‌ی آنانرا بیان کند و آنرا در اذهان مجسم و حاضر نماید و به این نکته نیز اشاره کند که این خوی و عادت گذشته و حال و آینده‌ی آنان است. ضمناً با این عمل سجع و وزن آیات را نیز رعایت کرده است. (بیضاوی صفحه‌ی 157).

وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِئْتَةً فَعَمُوا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٧١﴾

و (یهودیان) گمان کردند که هیچ عذاب و امتحانی برایشان نخواهد بود، لذا (از دیدن حقایق) کور و (از شنیدن حقایق) کر شدند، باز الله توبه‌شان را بپذیرفت باز بسیاری از آنها کور و کر شدند و الله به آنچه می‌کنند بیناست. (٧١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِئْتَةً»: آزمایش، بلا، عذاب، مجازات. «عَمُوا»: کور شدند. «صَمُوا»: کر شدند.

تفسیر:

«وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِئْتَةً»: یهودیان چنان گمان و تصور کردند که خدای تعالی در قبال

عملکردشان یعنی به سبب قتل و تکذیب پیامبران، بلا و مصیبت و آزاری نخواهند دید؛ زیرا مهلت و تأخیر خدا در این مورد آنها را مغرور کرده بود.

هكذا بنی اسرائیل طوری تصور داشتند که: آزمایش‌ها یا قهر و عذاب الهی، مربوط به دوران حضرت موسی علیه السلام بوده و شامل آنان نمی‌شود. از این رو سرگرم زندگی مادی، رفاه‌طلبی و بی‌تفاوتی نسبت به آیات الهی شدند.

«فَعَمُوا وَصَمُوا»: از این روی کوری را بر هدایت ترجیح داده و از شنیدن سخن حق گر شدند یعنی در گمراهی و فساد فرو رفته و غرق شده بودند، از این رو از یافتن راه هدایت نابینا و از شنیدن حق ناشنوا شده بودند. یعنی: از دیدن راه هدایت کور و از شنیدن حق کر شدند، آنگاه که با احکام تورات مخالفت ورزیده و «اشعیاء» که یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود را کشتند.

«ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»: سپس خدای تعالی توبه آنها را پذیرفت و قحطی را از آنان برداشت؛ تا در خویشتن نظر کنند و به سوی خدای خود بازگردند.

مفسر قرطبی فرموده است: در این کلام اضممار مکنون است که تقدیر آن چنین است: در بلا و مصیبت افتادند، آنگاه توبه کردند و خدا توبه‌ی آنان را پذیرفت. (تفسیر قرطبی 248/6).

«ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ»: اما آنها دوباره به ارتکاب جرم و جنایات خود پرداخته و در شنیدن و دیدن حق بر کوری و کوری خود افزودند. اشاره به اعمالی است که بعد از توبه مرتکب شدند؛ طوری که در فوق تذکر دادیم همانا کشتن یحیی فرزند زکریا و سوء قصد به جان حضرت عیسی علیه السلام بود.

در ضمن باید گفت که: برای مدتی در خط مستقیم بودن مهم نیست، مهم حسن عاقبت است. از جمله «ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا» «ثُمَّ عَمُوا» آیه مبارکه برمی‌آید که: بنی اسرائیل بعد از بازگشت لطف خداوند، تاملتی در خط صحیح و مستقیم باقی ماندند؛ ولی دو باره از این راه مستقیم منحرف شدند.

«وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (71)» و خداوند به آنچه میکنند، بینا است؛ و بر الله متعال هیچ کاری از آنها پوشیده نیست و به زودی او تعالی آنها را به سبب عملکرد زشت و قبیح شان مجازات خواهد داد. باید یادآور شد که ایمان داشتن به نظارت خداوند متعال در زندگی انسان نقش مهم و اساسی را دارا می‌باشد.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٧٢﴾

آنها که گفتند: «خداوند، همان مسیح پسر مریم است» یقیناً کافر شدند، در حالی که (خود) مسیح گفت: «ای بنی اسرائیل! الله را که پروردگار من و پروردگار شما است؛ عبادت کنید، همانا هر کس به خداوند شرک آورد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است، و جایگاه او دوزخ است، و برای ظالمان هیچ مدد گاری نیست». (۷۲)

تفسیر:

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»: مفسر ابو سعود در این مورد فرموده است: بعد از ذکر اعمال زشت یهود، اینک نوبت به برشمردن زشتی‌ها و قبیح‌نصاری و باطل کردن گفتار فاسد آنان می‌رسد، آنها گمان بردند از مریم خدایی متولد شده است.

(با تأسف باید گفت: کسی که از مادر متولد شده است، چگونه میتواند خدا باشد؟) این گروه عبارتند از «یعقوبیه» که گمان بردند خدا در وجود عیسی حلول کرده و با او متحد شده است.

این فرقه همچنان به مبدأ لاهوت و ناسوت معتقداند که بر اساس این نظریه میگویند ذات خداوند متعال در ذات عیسی علیه السلام حلول نموده است.

حق تعالی از چنین چیزی پاک و منزّه است. اینها همچنان میگویند عیسی علیه السلام بین اینکه خدا باشد و هم زمان انسان نیز باشد جمع نموده و در اخیر ایشان را خدا پنداشتند. ولی الله متعال پاک و منزّه از این وهم و گمان ها است. (تفسیر ابو سعود 49/2).

یاد داشت:

فرقه‌های ملکیه، یعقوبیه و نسطوریّه قدیم، یا کاتولیک، ارتدکس و پروتستان امروزی به تثلیث قایل اند. [منیر]

«وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ»: درحالیکه عیسی علیه السلام از چنین باوری بریء و بیزار است و خود او در میان قوم خود فریاد برداشت: ای بنی اسرائیل! ای قوم من خدای را عبادت کنید که مستحق عبودیت و ألوهیت است و من را نپرستید که من بنده‌ای از بندگان اویم و پروردگار من و شما خداست و او کسی است که ما را آفریده و روزی داده و امر کرده است تا تنها او را عبادت کنیم.

ابن کثیر فرموده است: عیسی به هنگام کودکی اولین کلمه‌ای که بر زبان آورد این بود: «من بنده‌ی خدا هستم» و نگفت من خدا یا پسر خدا هستم بلکه گفت: «من بنده‌ی الله هستم، به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است». (تفسیر ابن کثیر 536/1).

و قرطبی فرموده است: خدای متعال آنچه را که پذیرفته بودند با دلیل قطعی رد کرد و فرمود: «وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ» وقتی مسیح میگوید: یا رب و یا الله، چگونه خود را به فریاد می طلبد و چگونه از خود مدد میجوید؟! این خود محال است. (تفسیر قرطبی 249/6).

ما نباید درباره‌ی اولیای خدا و پاکان و نیکان، غلو کنیم. درآیه مبارکه خواندیم که: خود حضرت عیسی علیه السلام به خدا پرستی دعوت می کرد.

«إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ»: این عمل شما شرک آلود است و شما را از ملت اسلام بیرون میکند و آنکه به الله متعال شریک آورد بهشت بر او حرام است.

یعنی هرکس به الوهیت غیر خدا معتقد باشد هرگز وارد بهشت نمی شود؛ چون بهشت منزلگاه یکتاپرستان است.

«وَمَا أَوْاهُ النَّارُ»: و سرانجامش آتش دوزخ است. که در آن برای همیشه جاودان خواهد بود. «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (72)»: چنین کسی ستمگار و تجاوزگر است و برای ستمگار و متجاوز دوستی که از او بدی را در روز قیامت دفع کند و یا به او نفع برساند نیست و یاری دهنده‌ای برایش در برابر عذاب نیست.

بناءً باید گفت که: در قیامت شفاعت هست، ولی برای مشرکین این شفاعت وجود ندارد و مشرک، هرگز به بهشت داخل نمیشود. و با تمام صراحت باید گفت که: شرک به خدا، ظلم است.

در آیات متذکره کیفیّت «ایمان بالله» نصاری بیان یافت، آنها برخلاف عقل و دانش و برخلاف فطرت سلیمه و برخلاف تصریحات خود حضرت مسیح (ع) عیسی پسر مریم

را خدا قرار دادند؛ يك را سه، و سه را يك گفتن، به نام خود را فریفتن است. حقیقتاً، همه طاقت و قوت خود را تنها برای اثبات الوهیت حضرت مسیح صرف میکنند؛ حال آنکه خود حضرت مسیح مانند مردم دیگر علانیه به ربوبیت خدا و ربوبیت خود اعتراف می‌کند، و شرکی را که امت در آن مبتلا می‌شدند، به قوت و وضوح تقبیح می‌فرماید؛ باز هم این کوران عبرت نمی‌گیرند.

توضیح مختصر و ضروری:

چرا این قوم نصاری، افکار و عقاید باطل و گفتار ناپسند خود را رها نمی‌کنند و برای زدودن این گناه بزرگ از خدا آمرزش نمی‌خواهند؟! چنان تصور میکنند که الله جوهری یگانه است و در سه جسم (پدر، پسر، روح القدس) حلول یافته است و هر سه، یکی به شمار می‌رود و گویند: مثلش همچون آفتاب میماند که از حجم و روشنایی و حرارت تشکیل گشته و هر سه را آفتاب بشمار می‌آورند؛ هر چند، روشنایی، حرارت و گرما، و انفجارات اتمی و واکنشهای مقناطیسی داشته باشد. راستی، این سخن، بسیار خنده‌آور و مایه‌ی تحقیر و سُبُکی عقل است. چگونه این سه یکی است و آن یکی هم این سه تاست؟! [تفسیر الواضح المیسر]

در باره‌ی اولیای خدا و پاکان و نیکان، نباید غلو کنیم. چون خود عیسی به خدا پرستی مردم دعوت می‌کرد.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ تَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾

به راستی کسانی که گفتند: الله، سوم معبودهای سه گانه است، کافر شدند. حال آنکه هیچ معبود برحق نیست جز یک معبود برحق و یکتا، و اگر از آنچه می‌گویند (شرک) باز نیامدند، البته به کافران آنها عذاب دردناک خواهد رسید. (۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ»: خدا، یکی از خدایان سه‌گانه، خدا سومین آن سه اقنوم است. «ثَلَاثٌ تَلَاثَةٌ»: سومین آن سه، (قابل تذکر است که: اخیراً تعدادی از علمای مسیحی بدین نظر اند که: «عقیده به تثلیث، اعتبار علمی ندارد». (تفسیر المیزان). «لَيَمَسَّنَّ»: قطعاً لمس می‌کند.

تفسیر:

در آیه قبلی، اعتقاد انحرافی حلول خداوند در مسیح را رد کرد، در این آیه مبارکه انحراف عقیده‌ی به تثلیث را بیان میکند، چون هر دو شرک است و باید با آن مبارزه شود.

باید گفت که: در عقیده‌ی به تثلیث، خدا، مسیح و روح القدس (اب و ابن و روح القدس)، هر سه، خدا محسوب میشوند. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ تَلَاثَةٌ»: همانا کافر شدند کسانی که گفتند: خدا یکی از خدایان سه گانه است. یعنی گروهی دیگر از مسیحیان قایل به تثلیث‌اند (سه گانه پرستی) و اینکه خدا سوم سه تاست: «العیاذ بالله» خدا در آن يك حصّه دارد؛ باز هر سه يك، و آن يك سه است!

مراد این سخن‌شان است که گفتند: خداوند از حیث شخصیت سه‌گانه است، در عین اینکه طبیعت یا ذات او یگانه می‌باشد. این سه شخصیت یا سه «اقنوم»، عبارتند از: «اقنوم پدر»، «اقنوم پسر» و «اقنوم روح القدس».

این گفته‌ی یکی از فرقه‌های نصاری است که به «نسطوریه و ملکانیه» موسوم هستند و به تثلیث و سه‌گانگی اعتقاد دارند.

آنها میگویند: ألوهیت و خداوندگاری در بین الله و عیسی و مریم مشترک است، و هریک از آنها خدا است. این گفتارشان به نام: «پدر و پسر و روح القدس» معروف و مشهور است.

مفسر سدی فرموده است: این آیه در مورد نصاری نازل شد که مسیح و مادرش را خدا قرار دادند، پس خدا را سوم سه نفر قرار دادند. و در تفسیر بحر آمده است: آنها به یک جوهر و سه اقلیم، «اصل» یعنی «پدر و مادر و روح القدس» اعتقاد دارند. و این سه، یک خدا را تشکیل میدهند. همان طور که آفتاب شامل قرص و روشنایی و حرارت است. به گمان آنها پدر و پسر و روح القدس هر یک خدایی مستقل هستند و مجموعاً یک خدا را تشکیل می دهند، و چنین گمانی عقلاً باطل است؛ زیرا سه، یکی نیست و یکی، سه نیست. «وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ»: در صورتی که در عالم هستی جز خدای بی همتا و بی نظیر، خدای یگانه نیست و برای او تعالی شریکی در ملکش وجود ندارد و عیسی علیه السلام و مریم بندگان الله اند. خدایی که هیچ شبیه ومانندی نداشته و از تمامی این تصورات پوچ و باطل، پاک و میرا است.

«وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ»: این گروه اگر دست از این دروغ و افترای و اعتقاد به تثلیث خود برندارند، «لَيَمَسَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (73)»: به زودی خداوند متعال آنها را به سزای اعمال خویش گرفتار خواهند کرد، و یقیناً سزای او بسیار عظیم و بزرگ است و هیچکس طاقت تحمل آن را ندارد، زیرا آنها بزرگترین گناه را مرتکب شده اند. ولی کسانی که اسلام آوردند، یا اسلام می آورند، از این حکم مستثنا هستند.

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونََهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٤﴾

آیا به سوی الله باز نمی گردند، و از او طلب آمرزش نمی کنند؟! در حالیکه الله بخشنده مهربان است. (٧٤)

تفسیر:

«أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونََهُ»: چرا به درگاه خداوند متعال باز نمی گردند و از وی آمرزش و توبه نمی طلبند؟ یعنی چرا به چنان عقایدی ناروا و گفتاری باطل خویش خاتمه نمیدهند، و از آنچه که به خدا نسبت داده اند از قبیل اتحاد و حلول، طلب عفو و بخشودگی نمی کنند؟

«وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (74)»: اگر توبه کنند، خدا آنها را می بخشاید و به آنها رحم میکند. این از شان آن ذات غفور و رحیم است که چون گنهکاری باغی، و گستاخی شرمیده، به عزم اصلاح حاضر شود، به يك آن، گناهان تمام عمر او را میبخشد، خداوند متعال هم گذشته را میبخشد و هم آنان را مورد رحمت قرار میدهد. حتی کفر و شرک، با توبه و اعتقاد به توحید، بخشیده می شود.

مفسر بیضاوی فرموده است: این استفهام «أَفَلَا يَتُوبُونَ» بیانگر تعجب خدا از اصرار و پافشاری آنها بر کفر می باشد.

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ أَنْظِرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ تَمَّ أَنْظِرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾

مسیح فرزند مریم فقط فرستاده (الله) بود، که پیش از او (نیز) فرستادگان دیگری بودند، و مادر او زن صادق (و تصدیق کننده) بود، و هر دو (مادر و پسر) طعام میخوردند (حال آنکه

الله طعام نمیخورد)، بنگر چگونه ما آیات (دلایل توحید) را بیان میکنیم، باز بنگر چگونه (از راه حق) باز گردانیده میشوند؟ (۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَلَّتْ»: آمده است. رفته است، سپری شده است. صِدِّيقَةٌ: بسیار راستگو و درست‌کردار. اُنَّى: چگونه؟ چطور؟ یُؤْفَكُونَ: دور می‌افتند، باز داشته میشوند، منصرف گردانیده می‌شوند.

تفسیر:

«مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ» مسیح، پسر مریم، جز پیامبری مانند پیامبران پیشین نیست، یعنی: عیسی علیه السلام فقط در مقام پیامبری قرار دارد و هرگز مقام او از این محدوده فراتر نرفته و نمی‌رود تا به پندار باطلشان به مرتبه الوهیت یا فرزندى خدای «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» [الإخلاق: 3].

برسد بلکه او از جنس پیامبرانی است که قبل از وی آمده بودند و معجزاتی هم که خدای سبحان به دست وی پدیدار ساخت، موجب الوهیت وی نمیشود زیرا پیامبران قبل از وی نیز، نظیر این معجزات را آورده‌اند چنانکه حق تعالی عصا را در دست موسی زنده گردانید و آدم علیه السلام را بدون پدر آفرید لذا اگر طبق پندار آنان، عیسی علیه السلام به خاطر این معجزات، خدا یا فرزند خدا گردیده پس پیامبران قبل از وی نیز العیاذ بالله خدا بوده‌اند! «وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ»: مریم نیز چنین است، او مادر عیسی و زنی صدیقه، عفیفه، شریفه و پاکدامن است.

«صدیق» کسی است که بسیار راستگو باشد و راستگویی خود را با کردار درستش به اثبات رسانیده باشد. در آیهی (12 سوره تحریم) صدیقه بودن حضرت مریم چنین بیان شده است که او کلمات الهی را تصدیق می‌کرد و از عابدان بود. «صَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُنْتِهَا وَ كَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ».

یادداشت:

ابن کثیر فرموده است که: «آیهی وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ» نشانگر آنست که: مریم پیامبر نبوده است، همان گونه که ابن حزم و سایرین هم بدین نظر می‌باشند. این تعداد از مفسران؛ نبوت «ساره» و «مادر موسی» را می‌پذیرند و استدلال می‌آورند که ملائکه ای با آنها سخن گفته است. اما جمهور بر آنند که پیامبران فقط مرد بوده‌اند همانگونه که خداوند میفرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ». ابو موسی اشعری اجماع را بر این مطلب نقل کرده است.

«كَانَا يَاكُلَانِ الطَّعَامَ»: عیسی و مادرش هر دو بشراند و در آنها هیچ خصوصیتی از خدا نیست.

آنها مانند دیگر مخلوقات، آفریده‌ی خدا هستند و از استخوان و گوشت و رگ و اعصاب ترکیب یافته‌اند. آنها نیز به خوردن و نوشیدن نیاز و ضرورت دارند و مانند سایر مردم طعام می‌خورند و حتی از نجاست و دفع فضلات هم استغنا کرده نمی‌تواند. تصور کنید: رسیدن غله به شکم، و هضم شدن آن مستقیماً و یا غیر مستقیم، به چه چیزها احتیاج دارد؛ تقریباً به هر چیز دنیا احتیاج دارد؛ از زمین، هوا، آب، آفتاب و حیوانات و نباتات، و غیره پس چنین موجودی چگونه پرستش میشود و چگونه الوهیت او قابل تصور است؟!!

ملاحظه فرماید در این آیه، خداوند متعال سه دلیلی را بیان میدارد مبنی به اینکه عیسی علیه السلام خدا نیست:

- 1- او از مادر متولد شد و پسر مریم است.
 - 2- پیامبرانی مثل او نیز بوده‌اند و او بی همتا نیست.
 - 3- او هم مانند سایرین نیاز به غذا داشت و قدرتش را از لقمه نانی به دست می‌آورد، پس از خود قدرت ندارد تا خدا باشد. بلی، آنکه نیاز به غذا دارد، نمیتواند خالق باشد. اینها بیان روشن و عمومی و همه فهم قرآن است.
- «أَنْظُرُ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ»: بنگر که چگونه نشانه‌های انسان بودن آن دو را بیان میکنیم. و بطلان پندارهای بی بنیادشان را برملا میگردانیم؟ و این عبارت، مخاطبان را از حال این گروهی که بشری را بر مسند خدایی مینشانند، به تعجب در می‌افکند. باید گفت که: اگر عناد و عدوات در میان آید، روشن‌ترین برهان‌ها و دلایل هم کارساز خواهد بود.

«ثُمَّ أَنْظُرُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (75)»: شگفتا از این عمل نصرانیان که اینگونه دلیل و برهان برای آنها واضح میگردد ولی آنها دچار انحراف و سردرگمی میشوند و بر خدا دروغ بر می‌بندند و سخن باطل و منحرف می‌گویند.

قابل تذکر است که: اگر کسی به راستی در پی کشف حقیقت عیسی مسیح علیه السلام باشد، از این نشانه‌ها به روشنی تمام بدون هرگونه شک و تردیدی میتواند به این امر پی ببرد که او تنها یک انسان بوده است و بس. پیداست کسی که از بطن یک زن متولد شده باشد و حتی شجره نسب‌اش موجود باشد، جسمی بشری داشته باشد، محدود و مقید به تمام حدود و قیودی و متصف به تمام صفاتی باشد که از خصوصیات یک بشر است، میخوابیده است، میخورد و است، احساس سرما و گرما میکرده است و حتی به وسیله‌ی شیطان در فتنه و آزمایش هم انداخته شده باشد، درباره‌ی او کدام انسان منطقی میتواند تصور کند که او خود خدا است و یا در خدایی با خدا شریک و سهیم است.

در نهایت باید گفت که: در حقیقت آنان معتقد به مسیح تاریخی ای که در عالم واقع ظهور کرده بود، نیستند، بلکه از روی وهم و گمان خود یک مسیح تخیلی ای به خلق کرده و آن را خدا قرار داده‌اند.

خوانندگان محترم:

خداوند کارهای باطل و بیهوده‌ی یهودیان و مسیحیان را مردود شمرد و بر بطلان آن دلیل آورد و بندگی غیر خدا را غیر مقبول دانست و فرمود: هیچ موجودی-جز او-شایان خدایی و فرمانروایی نیست و به هر دو گروه با خطاب «یا اهل الکتاب!» هشدار داد. اینک در آیات (76 الی 81) در باره ستیزه‌گری مسیحیان در خدای عیسی، سرسختی اهل کتاب در تباہکاری بحث بعمل آمده است.

قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (٧٦)
 بگو: آیا به جای خدا چیزی را می‌پرستید که برای شما قدرت دفع هیچ زیان و جلب هیچ سودی را ندارد؟! و یقیناً الله شنوای [همه گفتارها] و دانای [همه اسرار و رازها] ست. (پس تنها او را عبادت کنید). (٧٦)
 «مِنْ دُونِ اللَّهِ»: غیر از خدا، پایین‌تر از خدا.

تفسیر:

«قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا» ای محمد! به نصرانیان بگو آیا کسی را مانند عیسی علیه اسلام که از میان بشر است و مالک هیچ نفع و یا ضرری برای

خویشتن نیست عبادت میکنند.) در حالیکه خدای تعالی مستحق عبادت است چون مالک هر نفع و ضرری میباشد و این اوست که زنده می کند و می میراند و می دهد و باز می دارد. در البحر آمده است: بعد از این که خداوند متعال با دلیل عقلی و نقلی الوهیت عیسی را رد کرد و از آنان خواست توبه و استغفار کنند، آنها را به خاطر تصورات غلط و نادرستشان توبیخ کرده است؛ زیرا عیسی از دفع ضرر و جلب منفعت ناتوان است و چنین موجودی ضرری را از آنها دفع نمی کند. 538/3

«وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (76)»: تنها خداوند، شنوای درخواست‌ها و آگاه به سود و زیان انسان‌هاست، نه معبودهای دیگر. طوریکه میفرماید: خدای تعالی احوال گناه آلود شما را می شنود و بر تمام افعال بد و زشت شما داناست و به زودی همه‌تان را بر آنچه انجام داده‌اید مورد محاسبه قرار می دهد.

«الْعَلِيمُ»: وبه درون و بیرون و پنهان و آشکار و امور گذشته و آینده آگاه است. پس خداوند کاملی که از این صفات برخوردار می باشد سزاوار است تا همه عبادت‌ها تنها برای او انجام گردید و دین برای او خالص گردانده شود.

در این آیه، مبارکه گروهی از مسیحیان به خاطر شرك و غلو درباره‌ی عیسی علیه السلام مورد توبیخ خدا قرار گرفته‌اند طوریکه میفرماید:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (٧٧)

بگو: ای اهل کتاب! به ناحق (و بی دلیل) در دینتان غلو نکنید، و از خواهشات و هوس های گروهی که یقیناً پیش از این گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و از راه راست دور شدند، پیروی نکنید. (٧٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لا تغلوا»: از حد نگذارید، افراط نکنید، گزافه‌گویی نکنید. از جمله غلو اهل کتاب این است که مسیحیان عیسی و مادرش را از مرتبه پیغمبری و صدیقیت به مرتبه خدائی می رسانند، و یهودیان عیسی و مادرش را به ألقاب زشت (زنا) مسمی می نمایند.

«غیر الحق»: به ناحق، از روی باطل.

تفسیر:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ»: ای جماعت یهود و نصاری! در دین خود از حد مقرر تجاوز نکنید و افراط نورزید، از هوا و هوس پیروی ننمائید. نصرانیان در شأن عیسی علیه السلام غلو و زیاده روی نموده برخی او را خدا دانستند و برخی دیگر فرزند خدا، چنین باورهایی افترا بر الله متعال و تجاوز از حد است.

مفسر امام قرطبی فرموده است: یهودیان نیز دست به غلو و زیاده روی زده و سخنی زشت در حق مادر عیسی علیه السلام گفته او را متهم به زنا نمودند و در حق عیسی علیه السلام نیز گفتند که فرزند غیر شرعی است، خدای تعالی وی را گرامی داشته و او و مادرش را از چنین اعمال زشتی نگهداشته است.

ولی باید گفت که: غلو و افراط در حق، یعنی به‌کارگرفتن تمام سعی و کوشش بشری در جست و جوی حق و حقیقت و کشف آن، مطلوب است و چنین افراطی مذموم هم نیست.

«وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ»: از پیشینیان و پیشوایان خود که قبل از رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم گمراه بودند پیروی نکنید.

یعنی اینکه غلو، تنها درباره‌ی عیسی علیه السلام نبود؛ بعضی از یهود هم درباره‌ی «عزیر» غلو کرده، او را پسر خدا می دانستند.

«وَأَضَلُّوا كَثِيرًا»: و با فریبکاری های خود جمعی کثیر را از راه مستقیم منحرف می نمایند.

باید گفت که: گمراهی مراحل دارد: ابتدا انسان خود گمراه میشود، «ضَلُّوا» سپس دیگران را گمراه می کند، «أَضَلُّوا» و در نهایت برای همیشه از حق باز می ماند.

«وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (77)»: و از راه روشن و مستقیم منحرف گشتند. آنان، پیشینیان و پیشوایان یهود و نصاری قبل از بَعَثْتُ مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند.

قرطبی فرموده است: تکرار کردن ضَلُّوا نشان میدهد که آنها هم در گذشته و هم در آینده گمراه گشتند. منظور پیشینیانی است که گمراهی را به صورت سنت درآورده و به آن عمل می کردند. (تفسیر قرطبی 252/6).

لُعْنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٧٨﴾

آنها که از بنی اسرائیل کافر شدند بر زبان داود و عیسی بن مریم لعن (و نفرین) شدند، این (لعنت) به سبب آن بود که نافرمانی می کردند و از حد می گذشتند. (٧٨)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَصَوْا»: سرکشی و نافرمانی میکردند. «كَانُوا يَعْتَدُونَ»: از حق تجاوز میکردند، ستم روا می داشتند.

تفسیر:

«لُعْنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ»: محققاً که خدای تعالی کفار بنی اسرائیل و تکذیبگران شان را از رحمت خود طرد نموده، و کافران بنی اسرائیل را در زبور و انجیل لعن و نفرین کرده است. باید گفت که: انبیاء، همیشه دعا خیر نمی کنند، گاهی هم نفرین می کنند. و واضح است که: گناه و تجاوز، لعنت پیامبران را به دنبال دارد.

ابن عباس (رض) فرموده است: به تمام زمان ها نفرین شده اند. در عهد حضرت موسی و در تورات نفرین شده اند، در زمان داود در زبور و در زمان عیسی در انجیل و در عهد حضرت محمد در قرآن نفرین شده اند. (تفسیر بحر 539/3).

مفسرین گفته اند: وقتی یهود در روز شنبه از حد تجاوز کردند، حضرت داود آنها را دعا کرد و خدا آنان را به صورت میمون درآورد و وقتی اصحاب مائده به حضرت عیسی کافر شدند، حضرت عیسی آنان را دعا کرد و به صورت خوک درآمدند.

«ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (78)» چنین نفرین و لعنی به سبب نافرمانی و تجاوزشان صورت گرفت. و باید گفت که: عصیان و تجاوز، انسان را به کفر می کشاند.

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧٩﴾

آنها یکدیگر را از کارهای بدی که مرتکب می شدند باز نمی داشتند. مسلماً بد بود آنچه را انجام می دادند. (٧٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَتَنَاهَوْنَ»: یکدیگر را نصیحت نمینمودند، یکدیگر را باز نمیداشتند، از کارهای

بد دست نمیکشیدند، یکدیگر را منع نمیکردند. «يَتَوَلَّوْنَ»: دوستی میکنند، یار خود می‌گیرند.

تفسیر:

«كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ»: این بدکاران بنی اسرائیل یکدیگر خود را از انجام فعل بدو فساد نهی نمیکنند، بلکه در برابر انجام این اعمال سکوت میکنند. قبل از همه باید گفت که: ترك امر به معروف، زمینه ساز کفر است. بناءً امر به معروف ونهی از منکر، از مهمترین قواعد اسلام و بزرگترین فرایض شرعی آن است. این عطیه میفرماید: «إجماع مسلمانان بر این است که نهی از منکر بر کسیکه توان آنرا دارد و در صورت انجام دادن آن، از رسیدن زیان بر خود و بر مسلمانان امان است، فرض میباشد اما اگر بیم چنین زیانی متصور بود، باید در دلش منکر را انکار نموده و مرتکب منکر را ترک نماید و با وی آمیزش نکند».

«لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (79)»: بلکه در برابر انجام این اعمال سکوت میکنند. چقدر بداست این عملکرد آنها و به زودی خدای تعالی به آنها سزا خواهد داد.

جار الله زمخشری مفسر مشهور جهان اسلام فرموده است: خداوند متعال برای ابراز تعجب شدید از عملکرد آنها، موضوع را به وسیله ی قسم مؤکد نموده است، و بس جای تأسف است که مسلمانان یکدیگر را از عمل زشت منع نمیکنند و گویا اینکه در این مورد اسلام مطلبی ندارد. (تفسیر کشاف 519/1).

در البحر آمده است: آنها انجام دادن منکر و تظاهر به آن و عدم نهی از آن را با هم جمع کرده بودند، وقتی معصیتی رخ می دهد باید مستور و مخفی بماند همان گونه که در حدیث آمده است: «هریک از شما مرتکب چنین ناپاکی هایی شد، باید آن را مستور بدارد». وقتی علناً اتفاق بیفتد و مردم در نهی از آن سهل انگاری کردند، این خود به معنی تشویق نمودن عصیان و سبب گسترش و ازدیاد آن میشود. (بحر 3 / 540).

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «همانا اولین نقصی که در کار بنی اسرائیل وارد آمد، از آنجا ناشی شد که چون مردی بامرد دیگری روبرو می شد و وی را در منکری میدید، به او میگفت: ای مرد! از خدا پروا کن و از این منکر دست بردار زیرا این کار بر تو جایز نیست اما همین که فردای آن بار دیگر با همان شخص ملاقات می کرد، ارتکاب منکر از سوی او، وی را از اینکه با او در یکجا بخورد و بیاشامد و همنشینی کند، باز نمی داشت پس وقتی چنین کردند، خداوند دل های بعضی از آنها را به بعضی دیگر زد (یعنی در میان شان بغض و دشمنی افکند) و سپس لعنت شان کرد».

همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «همانا خداوند عامه مردم را به عمل خاصه آنان (یعنی اندکی از آنان که مرتکب منکرات میشوند) عذاب نمی کند تا آنگاه که منکر را در میان خویش ببینند و با وجود آن که بر انکار آن قادرند، آنرا انکار نکنند پس وقتی چنین کردند، خداوند (خشک وتر را باهم میسوزاند) و خاصه و عامه هر دو را عذاب می کند».

تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿٨٠﴾

بسیاری از آنان را می‌بینی که باکسانیکه کفر ورزیدند، همواره دوستی میکنند. البته چه بد است آنچه نفس‌هایشان برای آنها پیش فرستاده است، به سبب اینکه الله از آنها ناراض شده است و آنها در عذاب برای همیشه‌اند. (۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَخِطَ اللهُ»: خدا خشم گرفت.

تفسیر:

در این آیه مبارکه، یکی دیگر از دلایل نفرین شدن بنی‌اسرائیل به بیان گرفته شده است که: آنان با کافران، طرح دوستی دائمی و آشکارا داشتند. (کلمه‌ی «تَرَى» نشانگر آشکار بودن و کلمه‌ی «يَتَوَلَّوْنَ» نشانگر دائمی بودن آن است) طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: «تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا»: بسیاری از یهودیان را می‌بینی که به خاطر کینه و خشمی که نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم و مسلمانان دارند، از در دوستی با مشرکین درمی‌آیند. منظور کعب بن اشرف و یارانش میباشد. قابل یادآوری است که: دوستی با کُفَّار، عامل خشم و غضب الهی است.

در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که: اهل کتاب، سلطه و دوستی کافران را می‌پذیرفتند؛ ولی با مسلمانان تفاهم و به کنار نمی‌آمدند.

«لَيْسَ مَا قَدَمْتَ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللهُ عَلَيْهِمْ»: «راستی چه زشت است آنچه نفس‌های آنان برای آنان پیش فرستاده است» از کارنامه ننگینی که با آن به عرصه‌گاه قیامت وارد می‌شوند.

«وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ (80)»: در عذاب جهنم برای همیشه خواهند ماند.

یعنی، ذخیره اعمال که پیش از مردن برای آخرت فراهم می‌آرند، چنان است که آنها را مستوجب غضب الهی (ج) و مستحق عذاب ابدی می‌گرداند.

وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (۸۱)

و اگر ایمان به الله و پیامبر صلی الله علیه وسلم و آنچه بر او نازل شده می‌آوردند (هرگز) آنها را بدوستی اختیار نمی‌کردند، ولی بسیاری از آنها فاسق (و نافرمان) اند. (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«النَّبِيِّ»: مراد پیغمبر اسلام محمد بن عبدالله یا موسی است. «مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ»: مراد قرآن یا تورات است. «فَاسِقُونَ»: بیرون روندگان از دین. مراد منافقان یا یهودیان بی ایمان است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

اگر این یهودیان به آنچه از تورات بر پیامبرشان موسی علیه السلام نازل شده باور می‌داشتند و در عین حال از پیامبر الله متعال پیروی می‌کردند و از موالات با مشرکان دست بر می‌داشتند این کار برای آنها بهتر بود ولی آنها از طاعت الله متعال خارج و در تطبیق اوامر الهی بدکار و سرکشانی‌اند که از پروردگار نمی‌هراسند.

باید گفت: کسی که به الله متعال و پیامبر ایمان قلبی داشته باشد، حاضر نیست ولایت غیر الهی را بپذیرد. باید گفت که: راه رسیدن به استقلال واقعی و رهایی از سلطه‌ی کُفَّار، ایمان است.

خوانندگان محترم!

پس از بیان احوال اهل کتاب و رسوایی‌ها و عیب‌های شان که می‌گفتند: دست خدا بسته شده و پیامبران را می‌کشتند و مسیحیان به خدای سه‌گانه باور دارند و مسیح را خدا می‌دانند.

اینک در آیات متبرکه (82 الی 86) نیز دشمنی آنان و دوستی مسلمانان را برابر آنان بیان میکند و هشدار میدهد که یهود، دشمن مسلمانان و در این مورد، از مشرکان بدترند.

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَّيْنَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٨٢﴾

بطور مسلم یهودیان و مشرکان را دشمنترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت، ولی آنها را که می‌گویند مسیحی هستیم نزدیکترین دوستان به مومنان مییابی، این به خاطر آن است که در میان آنها افرادی دانشمند و تارک دنیا هستند و آنها (در برابر حق) تکبر نمی‌ورزند (از پذیرفتن سخن حق). (۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قِسِيَّيْنَ»: جمع قِيس، کشیشان، علمای نصاری، عالمان دینی که عهده‌دار ریاست مذهبی مسیحیان هستند، گفته میشود. اصطلاحاً درجه‌ی قسیس بالاتر از شماس و پایین‌تر از اسقف است. «رُهَبَانًا»: جمع راهب، اهل عبادت که در دَيْر و صومعه‌ها عبادت می‌کردند، پاکدامنان.

تفسیر:

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا»: قبل از همه باید گفت که: نباید فراموش کنیم: دشمنی یهود با مسلمانان، دشمنی تاریخی و ریشه‌دار است طوری‌که در این آیه مبارکه با زیبایی خاصی میفرماید: ای محمد! قسم به الله یهود و مشرکین شدیدترین و سرسخت‌ترین دشمنان مسلمانان هستند. (لام برای قسم است) زیرا آنها حسود، متکبر و سرکش‌اند.

«وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى»: این آیه در مورد نجاشی پادشاه حبشه و یارانش نازل شد.

مفسر جار الله زمخشری فرموده است: خدا لجاجت و سرسختی یهود و تسلیم نشدن آنان در برابر حق را توصیف کرده و نرمش طبع نصاری و آسانی و سهولت تمایلشان را در برابر اسلام بیان کرده است.

قرآن یهود را در شدت عداوتشان با مؤمنان، در ردیف مشرکین قرار داده است، حتی قرآن اشاره کرده است که عداوتشان از عداوت مشرکین افزون‌تر است؛ چرا که آنها را بر مشرکین مقدم داشته است. (تفسیر کشاف 521/1).

«ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَّيْنَ وَرُهَبَانًا»: زیرا در بین آنها علماء، زهاد، عباد، و کسانی قرار دارند که در برابر حق خاضع و فروتن‌اند و برخی از آنها به محمد صلی الله علیه وسلم باور دارند و دست به إلحاد نه زدند که البته منظور همین گروه از نصرانیان است نه همه. مراد از کشیشان در آیه کریمه، نیایشگران حق پرست و پیروان دانشمندان دینی هستند. «رُهَبَانِيَّةٌ وَ تَرَهَبٌ»: عبارت است از: تعبد در صومعه‌ها و کلیساها.

مفسر مشهور جهان اسلام نجم الدین، ابو حفص عمر «نسفی» (537 461 ق) میفرماید: «آیه کریمه دلیل بر آن است که علم سودمندترین چیزهاست، هرچند علم کشیشان باشد. همین‌طور بیزاری از کبر، سودمندترین چیزهاست؛ هرچند این بیزاری از سوی نصرانی‌ای باشد».

«أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (82)»: یعنی به سبب وقار خود متواضع و فروتن می‌باشند و مانند یهود خود را بزرگ نمی‌بینند و تکبر نمی‌کنند. مفسر بیضاوی است: این آیه دلیل بر آن است که فروتنی و رو آوردن به علم و عمل و دوری جستن از هوس‌ها هر چند که از سوی کفار هم باشد، نیکو است. (تفسیر بیضاوی 159).

توضیح مختصر:

مردم یهود از همان بدایت که دین اسلام در مدینه پایدار گشت و سر و سامان یافت، با دین اسلام از در جنگ و ستیز درآمدند و به نیرنگ و تزویر، دروغ، شعبده، فریب، مکر، تبلیغات بیهوده، پرداختند که قرآن عظیم الشان در آیات متعددی از آن سخن گفته و این دشمنی‌شان را به تصویر کشیده است که چگونه آتش جنگ را بر می‌افروختند. این آتش هنوز خاموش نگشته و در گوشه و کنار این جهان پهناور، فروزان و خانمان برانداز است. دشمنی یهودیان از کینه و دشمنی بت پرستان و مشرکان بسیار سخت‌تر است به همین دلیل قرآن بیشتر از یهودیان نام می‌برد.

اما نصاری‌ای حبشه و برخی مناطق مختلف عصر رسالت، حقیقتی را که دریافته بودند به آن ایمان آوردند و خدا را - متواضعانه - به فریاد میخواندند تا آنان را در قیامت از شمار گواهان به حساب آورد و به صراحت میگویند: چرا به محمد و قرآن ایمان نیاوریم؟! خداوند متعال نیز از نیت درونشان باخبر است و به پاس دوستی و صداقت، آنان را به پاداش نیکو بشارت میدهد.... (سوره حدید آیه: 27)، (سوره الانفال آیه: 2)، (سوره زمر آیه: 23). اما مسیحیانی که گفتارشان دروغ است و حق را نمی‌پذیرند و بدان عمل نمیکند؛ از دوزخیان به شمار می‌آیند و امید رستگاری ندارند.

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨٣﴾

و چون (دانشمندان و منصفان نصاری) آنچه را که بر پیغمبر محمد(ص) نازل شده بشنوند، می‌بینی که چشمانشان پر از اشک می‌شود به سبب آنچه از حق شناخته‌اند، (و) میگویند: ای پروردگار ما! ما ایمان آورده ایم؛ پس ما را در زمره گواهان (بر صدق محمد) بنویس. (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَفِيضٌ»: (فَيْضٌ): فرو میریزد، لب ریز میشود، سرازیر میگردد. «الدَّمْعُ»: اشک. «مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ»: ناشی از پی بردن به حق است. «الشَّاهِدِينَ»: گواهی دهندگان به پیغمبری محمد و آسمانی بودن قرآن. اُمَّتِ مُحَمَّدٍ که گواهان بر مردم در روز قیامت اند. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ»: وقتی که به قرآن کریم که بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شده است گوش فرا میدادند، «تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ»: چشمانشان از

خوف و خشوع و باوری که به آنچه میشوند دارند پُر از آشک میشود، و به خاطر رقت قلب و تأثرشان به کلام خدای جلیل، اشک از چشمانشان جاری میشود. واقعیت امر همین است که: نشان انسانهای دل آماده و متواضع آن است که به مجرد شنیدن حق، مُنقلب میشوند. ولی متاسفانه نا اهلان، با دیدن حق هم از جای خود تکان نمی‌خورند.

«تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ: ملاحظه میداریم که روح و فطرت انسان، شیفته‌ی حقیقت است و همینکه به معشوق رسید، اشک شوق می‌ریزد.

«مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ»: به خاطر این که در می‌یابند که کلام خدا حق است. یعنی: به سبب آنچه که از قرآن شنیده‌اند زیرا دریافته‌اند که این شنیده‌هایشان حق و حقیقت است زیرا این حقایق را در کتاب خود (انجیل) نیز یافته‌اند.

«يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا»: می‌گویند: بار الهی! پیامبر و گفته‌هایت را تصدیق میکنیم.

«فَاكْتُنَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ(83)»: ما را با امت محمد که در روز قیامت بر دیگر امت‌ها گواهند، گواه قرار بده.

ابن عباس(رض) فرموده است: این آیه در مورد نجاشی و یارانش نازل شده است که وقتی جعفر بن ابی طالب در حبشه قرآن را بر آنان خواند گریه را سر دادند، تا جایی که محاسنشان از اشک تر شد. (تفسیر ابن کثیر 539/1).

شأن نزول آیه:

ابن ابی حاتم از سعید پسر جبیر نقل میکند که: نجاشی - شاه حبشه - سی نفر را برگزید و نزد پیامبر خدا فرستاد. پیامبر، سوره‌ی «یس» را بر آنان خواند. همگی به گریه افتادند و گفتند: این آیات به سخنانی که بر عیسی نازل شده، بسیار همانند است. این مورد نزول به عباراتی دیگر روایت شده است.

أسباب نزول آیه 82 - 83:

- ابن ابوحاتم از سعید بن مُسَيَّب و ابوبکر بن عبدالرحمن و عروه بن زبیر(رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم عمرو بن امیه ضمیری را با نامه‌ای به حضور نجاشی، فرستاد. نجاشی نامه را خواند، جعفر بن ابی طالب را با مهاجرین خواست، دنبال رهبانان و روحانیون مسیحی نیز فرستاد و به جعفر بن ابی طالب دستور داد برایشان چند آیه از قرآن بخواند، جعفر سوره مریم را تلاوت کرد. آنها به قرآن گرویدند و سیلاب اشک از دیدگانشان روایت گشت. این کلام عزیز «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ(82) وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُنَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ(83)، در باره شأن نازل شد.

- ابن ابی حاتم از سعید بن جبیر روایت کرده است: نجاشی سی نفر از بزرگان دربار خویش را نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستاد و او سوره «یس» را برای آنها قرائت کرد. با شنیدن قرآن چشمان آنها آشکار گردید. پس در باره آنها این آیه نازل شد. (طبری 12287 از طریق محمد بن إسحاق از محمد بن ابو محمد روایت کرده است.)

نسائی از عبدالله بن زبیر(رض) روایت کرده است: آیه: «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ» درباره نجاشی و یاران او نازل شده است.

(حسن است، نسائی در «تفسیر» 168 و بزار 2758 «کشف» و طبری 12330 از عبدالله بن زبیر روایت کرده اند).

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ (۸۴)

و برای ما چه [عذری] است که به الله و آنچه از حق به ما رسیده ایمان نیاوریم در حالیکه طمع داریم که پروردگار ما، ما را با قوم صالح یکجا و داخل کند. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ما لنا لا نُؤمنُ بالله»: چرا به خدا ایمان نیاوریم؟

تفسیر:

«وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ»: چه چیزی ما را از ایمان و از توحید الله متعال و تصدیق کتابش و همچنان پیروی پیامبر امی‌اش باز می‌دارد، و ما را از پیروی از حق مانع میشود در صورتی که درستی و راستی آن کاملاً نمایان و حقیقت پرفروغش پرتوافکن است؟ این‌را در جواب یهود میگفتند که مسلمان شدن آنها را برای آنان ننگ به شمار می‌آوردند.

باید گفت که: ایمان به خداوند، از ایمان به وحی جدا نیست. نشانه‌ی آرزوی صحیح، ایمان و اقدام عملی است.

در تفسیر بحرآمده است: این طرز بیان که گویا منتفی بودن ایمان را از آنان دور و بعید میداند؛ چون عامل ایمان یعنی شناخت حق وجود دارد. (بحر 6/4).

باید گفت: کسانی پس که از فهمیدن حق، شجاعانه و صریح و با صداقت به آن اقرار کنند و از جو و هم کیشان خوف و ترس نکنند، از بهترین نیکوکاران اند. چون هم به خود نیکی کرده و خویشان را از عذاب دوزخ نجات داده اند، هم با اقرارشان، راه را برای دیگران باز نموده است.

«وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ (84)»: ما آرزو داریم حق تعالی ما را از جمله کسانی قرار دهد که در عبادت او تعالی صادق‌اند و به مغفرتش رستگار شده و وارد بهشت او شدند. هم نشینی با صالحان، آرمانی مقدس است.

پادداشت:

آیه‌ی 84 تنمهی قصه‌ی نصاری حبشه و اشاره به ایمان آوردن آنان است.

فَأَتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (۸۵)

پس به پاس آنچه گفتند، الله به آنها باغ‌های پاداش داد که از زیر آن نهرها جاری می‌باشند، در آن همیشه می‌مانند. و این است پاداش نیکوکاران. (۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَأَتَابَهُمُ اللَّهُ»: پاداششان داد، آنان را پاداش داد.

تفسیر:

«فَأَتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا»: پس به پاس آنچه گفتند، [که همراه عمل بود]، خداوند متعال پاداش ایمان و تصدیق و اعتراف آنان را به حق عطا نمود.

«جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا»: باغهایی به آنان بخشید که از زیر درختانش، جویباران روان است. که برای همیشه در آن مستقر شوند و دگرگونی و زوال بر آنها عارض نشود.

«وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (85)»: چنان پاداش و ثوابی از آن شخصی است که عملش نیکو و قصد و نیتش را اصلاح کند. این پاداش برای تمام اهل احسان و نیکوکاران است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٨٦﴾

و کسانی که کافر شدند و آیات ما را دروغ شمردند، آنها اهل دوزخ اند. (۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَأْتَابَهُمْ» (ثوب): پاداششان داد، آنان را پاداش داد.

«أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»: یاران و همراهان دوزخ، دوزخیان.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (86)» و آن‌ده از کسانی که به پروردگار خود کافر شده و پیامبرش را تکذیب و کتابش را نپذیرفتند اینها در آتش دوزخ و در عذاب برای همیشه ماندگار خواهند بود در حالیکه نه دوستی دارند تا از آنها شفاعت کند و نه یاری دهنده‌ای که عذاب را از آنها دفع نماید و نه هم دعائی از آن‌ها شنیده می‌شود.

ابوسعود در تفسیر خویش فرموده است: به‌منظور جمع بین ترغیب و ترهیب آنها را بعد از تصدیق کنندگان آیات خدا آورده است. (تفسیر ابو سعود 55/2).

خوانندگان محترم!

در بدایت این سوره مبارکه خواندیم که؛ به مسلمانان حکم گردیده است، تا در پیمان‌های وفا داشته باشند، و تمام حدود الهی را از حلال و حرام را رعایت نمایند. و آنرا را فروگذار نگردید.

هكذا حکم فرموده است که: حلال پروردگار را حرام و حرام او را حلال نکنید، همچنان در آیات متذکره خواندیم که: برخی از نصارای حبشه و غیره را ستود که در دوستی با مؤمنان نزدیک اند.

اینک در آیات متبرکه (87 الی 88) نیز بیان می‌دارد که آی مؤمنان لذایذی که حلال و پسند خداست، ترک نکنند و بمثابه رهبانان، کشیشان و دیرنشینان نباشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٨٧﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید چیزهای پاکیزه ای را که الله برای [استفاده] شما حلال کرده حرام مشمارید و (از حدود و احکام الله) تجاوز نکنید؛ بی‌گمان الله تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد. (۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تُحْرِمُوا»: حرام مگردانید، از خود منع مکنید. «طَيِّبَاتِ»: پاکیزه‌ها. «لَا تَعْتَدُوا»: از حد مگذرید، تجاوز مکنید. «الْمُعْتَدِينَ»: جمع معتدی، از حد گذرندگان، تجاوز گران.

شان نزول آیه:

ابن عباس (رض) در شأن نزول این آیه مبارکه روایت فرموده است که: گروهی از صحابه که عثمان بن مظعون (رض) یکی از ایشان بود گفتند: آلت‌های تناسلی خود را قطع میکنیم و شهوات دنیا را ترک نموده فقط به عبادت و نیایش حق تعالی مشغول میشویم و همانند

راهبان به منظور عبرت گرفتن و عبادت، در زمین به سیر و سفر می پردازیم! چون این خبر به رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه وسلم کسی را به دنبال ایشان فرستاده و شنیده‌های خود را در این باره با آنها در میان گذاشتند. آنان خبر رسیده را تصدیق کردند و گفتند: بلی! چنین گفتیم و قصد چنین کاری را هم داریم! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ولی من روزه میگیرم و میخورم، نماز میخوانم و میخوابم و با زنان ازدواج می‌کنم پس هرکس به سنت من چنگ زند، او از من است و هرکس به سنت من چنگ نزند، او از من نیست».

همان بود که این آیه درباره این گروه از صحابه نازل شد.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: در مکتب اسلام، انزوا، رهبانیت، افراط و تفریط بصورت کل ممنوع است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرُمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ» ای مؤمنان! خود را از تمتع پاکیزه‌هایی مانند: خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها و همسران باز ندارید طوری که آنها را برخواستن حرام سازید، در آیه مبارکه درمی‌یابیم که: خداوند متعال مؤمنان را نهی فرموده از اینکه چیزی از پاکیزگی‌ها را بر مبنای این توهم که گویا حرام ساختن؛ پاکیزگی‌ها، به معنای طاعت و تقرب به حق تعالی است و از جمله زهد و رویگردانی از دنیا میباشد، یا به هر بهانه دیگری نباید حلالی از حلال‌های الله متعال را بر خود حرام گردانند.

«وَلَا تَعْتَدُوا»: ولی به محرومات نزدیک نشوید که خدای تعالی تجاوزگری با تحریم حلال و تحلیل حرام را دوست ندارد. بناءً باید گفت که: محروم کردن خود از طیبات، يك تعدی و تجاوز است.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (87)»: خدا متجاوزین را دوست ندارد، بلکه از تجاوزگران متنفر است. او تعالی کسی را دوست دارد که مطابق شریعتش عمل و رفتار کند. دین مقدس که دین اعتدالی است، انسان را همیشه به میانه روی و دوری از افراط و تفریط فرا میخواند. قابل تذکر میدانم که: افراط و تفریط، سبب محروم شدن انسانه از محبت الهی میگردد. هکذا قابل تذکر است که: ایمان، با تغییر و دست بردن در احکام الهی سازگار نیست، بناءً حرام گردانیدن پاکیزه‌ها، استفاده نکردن از زینتهای مطلوب و مشروع و خود را در رنج و زحمت انداختن از عبادات مآثور یعنی سخن های روایت شده یهودیان پیشین و یونانیان بود که مسیحیان نیز از آنان تقلید کردند، بر خود سخت گرفتند، آنچه را که انجیل حرام نشمرده بود، بر خود حرام شمردند و در زهد و گوشه نشینی، بسیار مبالغه کردند. وقتی دین اسلام آمد، خداوند پاکیزه‌ها و زینتها را برای نسل بشر حلال نمود تا جسم و جان از آن بهره مند گردند و ستم نیینند.

ایمان، با افراط و تفریط اصلاً سازگار نیست بناءً در برخورداری از روزی حلال و پاکیزه نیز زیاده روی می کنید و فراتر نروید: «...وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا، إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»: بخورید و بنوشید؛ ولی زیاده روی نکنید که خداوند اسرافکاران را دوست نمی دارد. (مراجعه شود آیه: 31 سوره اعراف) همچنان در این بابت مراجعه شود به آیات: (172 سوره بقره)، (آیه: 32 سوره اعراف) و (آیه 51 سوره مؤمنون).

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾

و از نعمت های حلال و پاکیزه‌های که خداوند به شما روزی داده بخورید و از (مخالفت) خداوندی که به او ایمان دارید بپرهیزید. (۸۸)

تفسیر:

«وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا»: و بر شماست ای مؤمنان تا همواره، از روزی حلال و پاک خدا که به شما ارزانی داشته است بخورید. و از محرومات پلید اجتناب کنید. بناءً باید گفت که: رزق همه به دست اوست، پس عجله و حرص و حرام خواری نداشته باشیم. در التسهیل آمده است: یعنی از خوردنی های حلال و زنان و غیره، لذت بگیرید. و خوردن را مخصوصاً از این رو ذکر کرده است که بزرگترین احتیاجات انسان به شمار می آید. (تسهیل 186).

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (88)»: و از پروردگار خویش با انجام آنچه امر شدید و اجتناب از آنچه نهی شدید بترسید، اگر واقعاً در عبودیت الله متعال و پیروی پیامبر محمد صلی الله علیه وسلم و شریعت صداقت دارید. یعنی: در همه امور از خداوند متعال پروا دارید، از جمله در حلال و حرام وی. این آیه دلالت می کند بر اینکه ایمان به الله متعال، موجب تقوا و پرواداشتن از وی در امر و نهی وی است.

ذکر کلمه «كُلُوا» در قرآن:

استعمال کلمه «كُلُوا» همیشه در قرآن، همراه با دستور دیگری تذکر رفته است: از جمله: «كُلُوا»... وَ اشْكُرُوا (بقره/172). بخورید و شکر کنید.
«كُلُوا»... وَلَا تَطْغَوْا (طه/81) بخورید و طغیان نکنید.
«كُلُوا»... وَ اعْمَلُوا (مؤمنون/51) بخورید و کار شایسته انجام دهید.
«فَكُلُوا»... وَ اطْعِمُوا (حج/28) بخورید و بخورانید.
«كُلُوا»... وَلَا تُسْرِفُوا (اعراف/31). بخورید و اسراف نکنید.
«كُلُوا»... وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ (انعام/142) بخورید و دنباله‌رو شیطان مباشید.

خواننده محترم!

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در توضیح این آیات متبرکه مینویسد: یعنی خود متصدی حلال و حرام نشوید. حلال همان است که الله آنرا حلال کرده است و حرام همان است که خدا حرام کرده است. اگر حلالی را خود سرانه حرام کنید به جای قانون خدا از قانون نفس پیروی کرده اید. دومین مطلب اینکه همانند راهبان مسیحی، جوگی های هندو و بودایی و صوفیان اشراقی (آفتاب پرستان) رهبانیت اختیار نکنید و لذت های دنیا را بر خود حرام نکنید. به طور معمول در افراد مذهبی نیک سرشت این ذهنیت دیده میشود که ادای حقوق نفس و جسم را مانع رشد و تکامل روحی و معنوی دانسته تحمیل کردن شرایط سخت برخورد و محروم کردن نفس از لذت های دنیوی و قطع ارتباط با امکانات زندگی دنیا را یک نوع نیکی پنداشته و گمان می کنند بدون آن نمی توان به خدا رسید.

خوانندگان گرامی!

موضوع بحث آیه 89: عبارت است از: قسم و کفاره‌ی آن: در آیات متبرکه قبلی خواندیم که: جایز نیست چیزهای پاکیزه را برخورد، حرام کنید. از این رو، آنان که سوگند خورده بودند که چنین کنند، از پیامبر صلی الله علیه وسلم راه چاره‌ی سوگندهایی که یاد کرده بودند، پرسیدند. خداوند در جوابشان این آیه را فرو فرستاد.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْإِيمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَوْ هَلِيكُمُ أَوْ كَسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٨٩﴾

الله شما را به سوگندهای لغوتان مؤاخذه (بازخواست) نمی کند ولی به سوگندهایی که [از روی اراده] میخورید [و می شکنید] شما را مؤاخذه میکند و کفاره آن اطعام ده مسکین است از غذای متوسطی که به خانواده خویش میخورانید یا دادن لباس به آنها یا آزاد کردن یک غلام، و هر که این موارد را نیافت پس بر اوسه روز روزه لازم است، این کفاره قسم‌های تان است، هرگاه که قسم خوردید (و آنرا شکستید). و قسم‌های تان را نگاه دارید. الله اینچنین آیات خود را برای شما بیان میکند، باشد که شکر گزار شوید. (۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يُؤَاخِذُكُمْ اللَّهُ»: خدا شما را مورد بازخواست قرار نمیدهد. «اللَّغْوُ»: باطل، یاوه، بیهوده. «عَقَدْتُمُ الْإِيمَانَ»: سوگندهای ارادی و اختیاری. «كَفَّارَهُ»: یعنی، پوشنده و در اصطلاح شرع آن چه که گناه سوگند را محوه کند و بزداید و پاک نماید. «أَوْسَطُ»: متوسط، میانگین. «أَهْلِيكُمْ»: خانواده های خودتان. «تَحْرِيرُ»: آزاد کردن. «رَقَبَةٌ»: یعنی گردن؛ اما در اینجا به انسان برده گفته میشود. «وَ احْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ»: سوگندهایتان را پاس بدارید، آن را مراعات نمایید، آن را حرمت بدارید. (فرقان)

تفسیر:

«لَا يُؤَاخِذُكُمْ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ» ای اهل ایمان! شما را حق تعالی هرگز به خاطر قسم های لغو که بدون قصد و نیت از زبان شما خارج میشود (سوگند لغو) از قبیل اینکه بگوئید «نه به خدا» یا «بلی به خدا» و از این قبیل مجازات نمیکند البته تا هنگامی که در نهاد خود نیت قسم را نداشته باشید، یعنی: سوگندهای لغو، بازپرسی و مؤاخذه‌ای ندارند و پرداخت کفاره هم در آنها واجب نیست.

سوگند لغو: در مذهب شافعی (رح) این است که شخص در اثنای سخنش بگوید: نه و الله! آری والله! بی آن که از آن قصد قسم خوردن را داشته باشد، که این نوع از سوگندهای بیهوده، اغلب به طریق عادت از انسان صادر می‌شود.

اما از نظر جمهور فقها: سوگند لغو آن است که شخص در خبر دادن از گذشته یا از حال، گمان خویش را بر مبنای وقوع مفاد آن خبر قرار داده و بر وقوع آن امر پنداری سوگند بخورد؛ درحالی‌که واقعیت امر برخلاف آن باشد.

«وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْإِيمَانَ» اما به خاطر سوگندی شما را مورد عتاب و بازخواست قرار میدهد که آن را مؤکد کرده و قصد و نیت سوگند را داشته باشید، که اگر آن را بشکنید مؤاخذه خواهید شد.

پس سوگندها عموماً بر دو نوع اند:

1- سوگندهای لغو. 2- سوگندهای محکم و از روی اراده. اما در این‌جا نوع سومی از سوگند است که آنرا «یمین غموس» می‌نامند. سوگند یا قسم غموس در نزد احناف عبارت است از: سوگند خوردن قصدی بر وقوع امری در گذشته یا حال که واقع نشده است. احناف برآنند که سوگند «غموس» کفاره‌ای ندارد زیرا سزای آن فروغلتیدن و غوطهور شدن در

جهنم است چنانکه از نام آن پیداست. (برای تفصیل به کتب معتبر فقهی مراجعه فرماید) «فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ» وقتی قسم شکسته شد، کفاره‌ی آن غذا دادن به ده مسکین است از اوسط خوراکی است که به خانواده‌ی خود می‌دهید. یعنی: آن ده مسکین را از اوسط آنچه که عادتاً به کسان و خانواده خود می‌خورانید، اطعام کنید و طعام دادن ایشان از غذاهای اعلا بر شما واجب نیست، همانگونه که خوراندن به مسکین از طعام ادنی و پست نیز جایز نمی‌باشد و اطعام آنها تا سرحد سیر کردن آنهاست. احناف می‌گویند: اطعام به‌طور اعلی؛ سه نوبت غذا دادن بانان خورش، اطعام به‌طور ادنی؛ یک‌بار غذا دادن از خرما یا جو و اطعام به‌طور اوسط؛ دو نوبت غذا دادن در چاشت و شام است.

حضرت عمر (رض) و عائشه (رض) گفته‌اند: برای هر یک از ده مسکین، نیم صاع از گندم یا خرما بپردازد. رأی احناف نیز همین است.

اما شافعی می‌گوید: برای هر مسکین یک «مد» (صاع: عبارت از (2751) گرم، و مد: یک چهارم صاع است.) بپردازد. «یا» کفاره سوگند قصدی «پوشانیدن آنان است» یعنی: پوشانیدن لباسی به آن ده مسکین است که بدنشان را بپوشاند، هر چند یک جوره لباس باشد. به قولی: مراد از (کسوت)، آن مقدار از لباس است که با پوشیدن آن، خواندن نماز جایز باشد. ولی احناف برآنند که حد ادنای لباس، لباسی است که تمام بدن را بپوشاند، از این جهت، دادن فقط یک ازار و عمامه کافی نیست. «یا» کفاره سوگند قصدی «آزاد کردن برده‌ای است» از قید بردگی. امام شافعی شرط کرده است که آن برده باید مؤمن باشد اما احناف، مؤمن بودن وی را شرط نکرده‌اند. بنابر این، کسی که سوگند می‌خورد و باز سوگند می‌شکند، در میان سه کار یاد شده مخیر است و هریک از آنها را که می‌خواهد، می‌تواند انجام دهد.

ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی از متعادل‌ترین خوراکی که به خانواده خود می‌دهید. و این عمر گفته است: اوسط یعنی نان و خرما، و خرما و کشمش. و بهترین خوراک خانواده‌ی ما عبارت است از نان و گوشت. (ابن کثیر 543/1).

«أَوْ كِسْوَتُهُمْ» یا تهیه‌ی لباس برای ده مسکین؛ برای هر مسکین پیراهنی که بدنش را بپوشاند.

«أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ» یا آزاد کردن بنده‌ای در راه الله. در تفسیر بحر آمده است: علما بر این نکته اجماع دارند که شکننده‌ی قسم در کفاره‌ی قسم مخیر است خوراک بدهد یا لباس بخرد یا برده‌ای را آزاد کند. (بحر 11/4).

«فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ» هرکس هیچ یک از آن سه مورد مذکور را نیافت، برای کفاره‌ی قسم باید سه روز روزه بگیرد. (حنفی‌ها و حنبلی‌ها تتابع روزها را شرط کرده‌اند اما شافعی و مالک تتابع را شرط نکرده‌اند و طبری می‌گوید: هر طور سه روز را روزه بگیرد صحیح است، پشت سر هم باشد یا متفرق. طبری 562/10).

یعنی: هرکس یکی از سه چیز یادشده را نیافت، روزه گرفتن سه روز پیاپی، کفاره‌ی وی است. و این رأی جمهور فقه است. اما مالکی‌ها می‌گویند: گرفتن سه روز روزه به‌طور متفرق نیز درست است. «این است کفاره سوگندهای شما هنگامی که سوگند خوردید» و بعد از آن سوگند شکسته و حانت گردیدید زیرا دادن کفاره قبل از سوگندشکنی چنانکه

احناف گفته‌اند جایز نیست «و سوگندهای خود را نگهدارید» این عبارت به سه معنی است:

- 1 - سوگند های خود را نگهدارید و به سوگندخوردن شتاب نورزید.
 - 2 - سوگندهایی را که خورده‌اید نگهدارید و به شکستن آنها نشتابید.
 - 3 - چنانچه سوگندهای خود را شکستید، در پرداخت کفاره سهل‌انگاری نکنید.
- «ذَلِكَ كَفَّارَةٌ أَيَّمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ»: کفاره‌ی شرعی قسم اگر شکسته شود چنین است. «وَإِحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ»: سوگند خود را حفظ کنید و آن را از ابتدال پاس بدارید، و جز در مواقع ضروری سوگند یاد نکنید.
- ابن عباس (رض) فرموده است: یعنی قسم نخورید. و ابن حریر گفته است: یعنی بدون کفاره آن را رها نکنید.
- «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (89)»: این چنین خدا احکام شرعی را برای شما بیان میکند و آن را توضیح میدهد تا به پاس هدایت و توفیقی که به شما عطا کرده است او را سپاسگزار باشید.

یادداشت ضروری:

- 1 - سوگند تنها به الله و أسماء و صفات او تعالی جایز و مشروع و در صورت شکستن آن، موجب کفاره است. آنان که پیمان شکنی میکنند و سوگند خود را به بهای ناچیز می‌فروشند، در آخرت بی نصیب اند. (آل عمران آیه: 77).
- 2 - سوگند به کعبه، ملائکه، مشایخ، شاهان، خاک قبر آنان و... ناروا، منهی عنه و حرام است و انسان مؤمن باید از آن پرهیز کند. البته، این گونه سوگندها موجب کفاره هم نیست.

یادداشت تکمیلی:

سوگندی که در معنای قسم به خدا و مقصود شخصی مسلمان از آن، تعظیم آفریدگار باشد؛ نه سوگند به مخلوقات و آفریده‌ها مانند: سوگند به نذر، به چیز حرام، به طلاق و به آزاد کردن برده، مثلاً بگوید: اگر چنین کاری کردم، یک ماه روزه یا سفر حج خانه‌ی خدا بر من واجب گردد. حلال خدا بر من حرام باشد [یا برعکس]، این کار را نخواهم کرد، به طلاق یا طلاقم چنین و چنان باشد، این کار را نمیکنم، یا میکنم و اگر چنین کاری کردم، طلاق زرم واقع گردد. [حال اگر خلاف سوگند، عمل کرد] حکم صحیح آن است که با کفاره‌ی یمین، جبران میشوند. همانگونه که خدا میفرماید: «... ذَلِكَ كَفَّارَةٌ أَيَّمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ...» (منار، منیر، مراغی).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی درباره‌ی خوردنی‌ها و چیزهای پاک و پاکیزه بخصوص خوردنی‌های که حلال و روا بود بحث بعمل آمد. اینک در آیات (90 الی 93) در باره، شراب و قمار که از جمله نجاست‌ها میباشد و باید از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های پاکیزه‌ها جدا گردد، بحث بعمل می‌آید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٩٠﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید شراب و قمار و بتان و ازلام (که یکنوع بخت آزمائی و فال بینی بوده) همه پلید و از کار شیطان‌اند، پس از آن پرهیز کنید تا رستگار شوید. (۹۰).

تشریح لغات و اصطلاحات:

الخمير: شراب، به معنای پوشاندن با کلمه‌ی «خمار» از يك ریشه است. به مقنعه‌ی (چادر) زنان خمار میگویند، چون موی سر را می پوشانند. شراب را هم خمر میگویند، چون عقل را زایل میکند و می پوشانند.

«الْمَيْسِرُ»: قمار، چیز سهل و آسان. یعنی «میسر»، به معنای آسانی است. چون در قمار، افراد بدون زحمت، پول به دست می‌آورند، به آن میسر گویند.

الأنصاب: جمع نصب، بتان سنگی. که در اطراف کعبه نصب و روی آن قربانی میکردند و به آنها تَبْرَک می جستند. و یا مراد خود قربانی است که روی سنگ‌ها ذبح میگردند.

الأزلام: جمع زلم، تیرهای مخصوص بخت آزمایی و فال بینی و پیشگویی. رَجَسٌ: زجاج در تعریف آن فرموده است: به تمام اعمال ناپاک از جهت معنوی، را رَجَسٌ مینامند [منار]. و آنرا کثیف مسمی نموده اند، البته مدفوع و کثافت نیز را رجس می شمارند چون کثیف و نجسند.

يَصِدُّكُمْ: شما را باز می دارد. فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (نهی): آیا دست بر می دارید، بس میکنید؟ إِحْذَرُوا: پرهیزید. الْبَلَاغُ: تبلیغ، پیام رسانی. طَعَمُوا: خورده‌اند، آشامیده‌اند.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ»: ای مؤمنان! تمام آنچه موجب زوال عقل، مستی و ضایع شدن سرمایه است، مانند قمار، ابن عباس (رض) گفته است: خمر شامل تمام مشروبات مست کننده است و میسر یعنی قمار. در عهد جاهلیت قمار می کردند.

«وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ»: و بت های نصب شده برای پرستش و تیرهای شرط بندی که در نزد پرده داران بیت و خادمان بت ها قرار داشت. ابن عباس (رض) و مجاهد گفته اند: انصاب عبارت بود از سنگ‌هایی که قربانی های خود را در پیشگاه آنها ذبح میکردند، و ازلام عبارت بود از تیر های شرط بندی. رهان. (تفسیر طبری 575/10).

«رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»: کثیف و نجس و ناپاکند و عقل آن را نمی پذیرد و آنرا مردود می کند. یعنی خبیث و کثیف هستند و شیطان آنها را برایتان زیبا جلوه میدهند.

«فَأَجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ (90)»: خوردن لقمه‌ی حلال و پرهیز از حرام‌خواری، در سعادت و رستگاری انسان مؤثر است. طوریکه میفرماید: «فَأَجْتَنِبُوهُ»: یعنی آنرا کنار بگذارید و از این کثافت‌ها و ناپاکی‌ها دوری جوئید تا به ثواب و پاداش بزرگ نایل آید. مفسران در تفاسیر خویش ذیل این آیه مبارکه مینویسند: عرب‌ها، به شعر و شراب، سخت علاقمند بودند، به همین جهت تحریم شراب به صورت تدریجی انجام گرفت. و بدین ترتیب الله متعال با چندین تأکید، شراب و قمار را حرام اعلام کرد:

اولین آیه همانا آیه (219 سورة بقره) است که میفرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ؛ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ، وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» (از تو درباره شراب و قمار میپرسند، بگو: در آن دو گناهی بزرگ است و منافع (مادی) نیز برای مردم دارند. (ولی) گناه آن دو از سود آنها بزرگتر است.

(همچنین) از تو میپرسند که چه انفاق کنند؟ بگو: افزون (بر نیاز خود را)، خداوند اینچنین آیات را برای شما روشن می سازد تا شاید اندیشه کنید).

اگر چه ازین آیه اشاره بسی واضح بطرف تحریم خمر کرده شده بود، اما چون به طور واضح ترك آن حکم نشده بود، لهذا حضرت عمر (رض) آنرا شنیده گفت «اللهم بین لنا بیانا

شافیا؛ سپس آیه دیگری یعنی (آیه: 43 / سورة نساء)، نازل شد: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى- الى آخر الآية»: در این آیه هم تحریم خمر تصریح نشده بود؛ اگر چه در حالت سکر، نماز ممنوع گردید، و این قرینه برای این بود که شراب غالباً به‌طور کلی و عنقریب حرام شدنی است؛ مگر چون شراب نوشی در عرب نهایت رواج داشت، و مردم را دفعتاً به ترك آن مجبور نمودن نظر به عادت مخاطبین سهل نبود لهذا به تدریج حکیمانانه نخست در قلوب راسخ شد که از آن نفرت شود، و آهسته آهسته به حکم تحریم مأنوس گردند. چنانکه حضرت عمر (رض) چون آیت دوّم را شنید، همان عبارت سابق را تکرار نمود: «اللهم بين لنا بيانا شافيا»: بالأخره، این آیه مبارکه (یعنی: آیه 90/سورة مائده)، نازل شد، از «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»: تا «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ»: فرود آمد و در آن به اجتناب ازین چیز پلید مانند بُت‌پرستی صریحاً هدایت و توصیه گردید؛ چنانکه حضرت عمر (رض) به مجرد شنیدن «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» نعره بر آورد: «إنتهينا! إنتهينا» مردم همان دم خم‌ها را شکستند، و خمخانه‌ها را بر باد دادند؛ چنانکه در کوچه و بازارهای مدینه منوره شراب مانند آب روان بود. تمام عرب شراب نجس را ترك داده، از شراب طهور معرفت ربّانی و محبّت و اطاعت نبوی سرشار گردیدند. و پیامبر صلی الله علیه وسلم در جهاد مقابل امّ الخبائث چنان کامیاب گردید که نظیر آن در تاریخ پیدا نمی شود. همچنان از ابن عمر (رض) روایت شده است که فرمود: درباره شراب سه آیه نازل شده است، اولین آنها آیه: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ» [البقرة: 219].

است و بعد از نزول آن، برخی از اصحاب چنین تبصره کردند که شراب حرام گشته لذا به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: اجازه بدهید تا چنان‌که خداوند متعال در این آیه فرموده، از منافع شراب بهره گیریم! رسول الله صلی الله علیه وسلم در قبال این درخواست آنها سکوت نمودند. بعد از آن آیه: «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى» [النساء: 43]. نازل شد، باز برخی چنین تبصره کردند که شراب حرام شده است لذا اصحاب گفتند: یا رسول الله! بسیار خوب؛ در نزدیک اوقات نماز شراب نمی نوشیم. باز هم رسول الله صلی الله علیه وسلم سکوت نمودند. سپس آیه: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ...» نازل شد. در این هنگام رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: اکنون دیگر شراب (به‌طور قطع) حرام گردید. در حدیث شریف آمده است: «كل مسكر خمر، وكل مسكر حرام، ومن شرب الخمر فمات وهو يدمنها لم يتب، لم يشربها في الآخرة». «هر چیز مستی‌آوری شراب است و هر مستی‌آوری حرام است پس هر کس شراب نوشید و در حالی مرد که هنوز به آن معتاد بود و از آن توبه نکرده بود، آن را در آخرت نمی نوشد».

خمر:

کلمه‌ی خمر از نظر لغت عرب بر شرابی اطلاق می شد که آن وقت معمولاً از انگور ساخته و تولید میشد، اما به طور مجاز آن را بر شراب‌هایی که از گندم، جو، کشمش، خرما و عسل میساختند نیز اطلاق میکردند، ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم این حکم حرمت را دربرگیرنده‌ی همه چیزهایی که مُسکِر و مُستی‌آورند، قرار داد. چنانکه إرشادات روشن پیامبر صلی الله علیه وسلم را در این زمینه در حدیث خواندیم که: «كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ» «هر چیز مستی‌آور خمر است و هرچیز مستی‌آور حرام است.» و «كُلُّ شَرَابٍ أَسْكُرَ فَهُوَ حَرَامٌ» «هر مشروبی که مستی بیاورد، حرام است.» «وانا أنهى عن كلِّ مُسْكِرٍ» «و من از هر چیز مستی‌آوری نهی میکنم.» امیرالمؤمنین عمر (رض) شراب را

در خطبه‌ی جمعه این گونه تعریف فرموده بود: «الخمر ما خامر العقل» «خمر هر آن چیزی است که عقل بآبپوشاند.» همچنین آن حضرت (ص) این اصل را نیز بیان داشتند که: «ما اسکر کثیرة فقليله حرام» هر آن چیزی که مقدار زیاد آن مستی آور باشد، مقدار کم آن نیز حرام است.» و «ما اسکر الفرق منه فملاء الکف منه حرام» «هر آن چیزی که یک مشک از آن مستی آور باشد، پس نوشیدن یک کف دست از آن نیز حرام است.» در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم نوشیدن شراب مجازات خاصی نداشت. هر کسی که مرتکب این جرم شده بود و دستگیر می‌شد، او را با کفش، لگد، مشت، شاخه های خرما و... میزدند. حداکثر مجازاتی که بر مرتکبان این جرم در زمان ایشان اجرا شده 40 ضربه شلاق است. در زمان ابوبکر (رض) نیز مجازات این جرم همان چهل ضربه شلاق بود. در زمان عمر (رض) نیز در آغاز همان چهل ضربه شلاق را میزدند، اما در اواخر با مشاهده‌ی این که مردم از نوشیدن شراب دست بر نمی‌دارند، با مشورت صحابه و مجازات آن را به هشتاد ضربه افزایش دادند. امام مالک (رح)، امام ابوحنیفه (رح) و بنا به قولی امام شافعی (رح) همین مجازات را حد نوشیدن شراب می دانند. اما امام محمد بن حنبل؛ و بنا به قول دیگر امام شافعی؛ قایل به همان چهل ضربه شلاق هستند و علی (رض) نیز همین را پسند فرموده است.

قابل یادآوری میدانیم که: حد شراب، بنابر رأی جمهور فقها هشتاد شلاق (دره) است. باید اضافه نمود که: از روی شریعت دولت اسلامی مؤظف به اجرای حکم ممنوعیت شراب است و در این باره مجاز به استفاده از زور نیز هست. در زمان عمر (رض) مغازه‌ی شخصی از قبیله‌ی ثقیف به نام رویشد را به جرم فروختن مخفیانه‌ی شراب آتش زدند، باری یک قریه به طور کامل به دستور عمر (رض) به دلیل تولید و فروش مخفیانه‌ی شراب در آن، سوزانده شد.

شان نزول آیه مبارکه:

وقتی پیامبر صلی الله علیه وسلم به مدینه مهاجرت فرمود به صورت عام، مردم شراب می نوشیدند و قمار باز بودند. در این باره از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردند؛ خداوند فرمود: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ...» [بقره/۲۱۹]. مردم گفتند: این آیه، میگساری و قمار را بر ما حرام نکرده، بلکه گفته است: «فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ»: در آن دو، گناهی بزرگ است. عده‌ای از این دو دست نکشیدند، تا اینکه جمعی از مسلمانان نماز مغرب را میگذارند، امام جماعت - که شراب خورده بود - در تلاوت به اشتباه رفت. این بار آیه‌ی تنذی نازل شد و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ...» [نسا/۴۳۷] سپس تندتر و قاطع تر از این آیه هم نازل شد و گفت: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ...» [مائده/۹۰]. جمعی از مؤمنان گفتند: ای پیامبر خدا! برخی از مسلمانان، پیش از نزول این آیه از دنیا رفته‌اند، حال آنکه به این دوکار منهی عنه دست زده بودند. خداوند فرمود: «لَيْسَ عَلَي الَّذِينَ آمَنُوا و...» [مائده/۹۳].

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (۹۱) ﴿

همانا شیطان قصد آن دارد که به وسیله شراب و قمار، بین شما دشمنی و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد الله و از نماز بازدارد، آیا (با اینهمه زیان و فساد و با این نهي اکید) خود داری خواهید کرد؟! (۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُوقِعُ»: بیفکند و پراکنده کند. «الْبَعْضَاءُ»: کینه‌توزی. «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟»: پس آیا بس می‌کنید؟! یعنی باید که خودداری کنید و دست از آن بردارید.

تفسیر:

«إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ»: شیطان میخواهد از خلال واقع شدن در چنین امور حرامی یعنی به سبب نوشیدن شراب و قمار، در بین مؤمنان دشمنی و کینه ایجاد کند.

«وَيَصُدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ»: زیرا شراب انسان را از نماز که مایه‌ی صلاح دنیا و آخرت و ستون دین شماسست و ذکر الله باز می‌دارد و قمار عمر را ضایع و مانع انکار می‌شود و این امر موجب جلب قهر و غضب الهی می‌گردد.

اگر چه بسیاری از قتل‌ها، جرائم، تصادفات، طلاق‌ها، امراض روانی، قلبی، کرده و امراض معدوی و غیره و غیره ناشی از شراب است، اما قرآن عظیم الشان در این آیه مبارکه در بیان فلسفه‌ی تحریم، فقط و فقط روی دو نکته تأکید و اشاره بعمل آورده است: یکی ضرر اجتماعی یعنی کینه و عداوت و دیگری ضرر معنوی یعنی غفلت از نماز و یاد الله متعال. باید گفت که: قمار و شراب، ابزار کار شیطان برای ایجاد کینه و دشمنی است.

این آیه برجسته‌ترین اثر شراب و قمار را باز داشتن از یاد الله و نماز دانسته است، اکنون جای این سؤال است که اگر کارهای عادی مثل: تجارت، ورزش، تحصیل و مطالعه و امثال آن نیز ما را سرگرم کرده و از یاد خدا و نماز بازدارد، آیا مانند شراب و قمار است؟ قابل یادآوری است: هر آن چیزیکه ما را از یاد الله غافل کند، مانند شراب و قمار، ناپسند است، گر چه اسلام به خاطر لطف و آسان گرفتن، آن را حرام نکرده باشد.

مفسر ابوحیان در تفسیر خویش می‌نویسد: خدای متعال در شراب و قمار دو مفسده را یادآور شده است: یکی دنیوی و دیگری دینی. فساد دنیایی اینکه شراب خواری شر و آشوب و کینه بر می‌انگیزد و موجب قطع روابط و گسسته شدن صله‌ی رحم میشود، و قمار باز به کار خود ادامه میدهد تا همه چیز را میبازد و چیزی برایش باقی نمی‌ماند، تاجایی که روی زن و فرزندش شرطبندی میکند. و ضرر و فساد دینی حاصل از شراب خواری این است که سبب غلبه یافتن شر و فساد میشود و آدمی را از یاد خدا و اقامه‌ی نماز غافل می‌کند و در قمار خواه شخص برنده باشد یا بازنده از یاد خدا غافل می‌شود. (البحر 15/4).

«فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (91)» «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟»: استفهام و به معنای امر است؛ یعنی، «فَانتَهُوا» بس کنید، دست بکشید. وقتی این آیه شرف نزول یافت، عمر فاروق گفت: «إِنْتَهِينَا رَبَّنَا إِنْتَهِينَا» آری پروردگار! دست‌کشیدیم و بس کردیم.

در البحر آمده است: این استفهام بلیغ‌ترین وجه نهی را نشان میدهد، طوریکه گفته است: چیزی که بر شما خوانده شد متضمن مفاسدی است که رها کردن را ایجاب میکند، پس آیا شما دست برمی‌دارید یا بر حال خود خواهید ماند؟

همچنان برخی از مفسران در تفاسیر خویش در مورد آیه کریمه «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» مینویسند که: «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» از استفهام قصد امر شده است؛ یعنی دست بردارید. این طرز بیان بلیغ‌ترین نوع نهی است.

ابو سعود گفته است: در این آیه‌ی شریفه تحریم شراب و قمار به وسیله‌ی چند ادات تأکید شده است: این که جمله را با إِنَّمَا شروع کرده و با اصنام و ازلام قرین و ردیف شده است

و آن را ناپاک و عمل شیطان نام نهاده و اجتناب از آن را خواستار شده و ترک آن را سبب رستگاری قرار داده است. بعد از آن مفسد دینی و دنیایی آنها را یادآور شده است. آنگاه با صیغهی استفهام بر پایان دادن این اعمال اصرار ورزیده است. «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» و بدین وسیله اعلام کرده است که در منع و برحذر داشتن، کار به آخرین درجه رسیده است.

خطر ها و اضرار قمار و شراب:

خطر و ضرر اجتماعی شراب و قمار این است که دشمنی و کینه توزی و تفرق و دودستگی را به وجود می آورد و کیان و موقعیت شخص را در هم میکوبد. شراب، موجب زوال عقل و خرد میشود، می گسار را به مرحلهی پست حیوانی میراند و آنگاه به کارهای زشت و پلید دست می یازد.

قمار، زیان مالی در بر دارد، از سویی قمار باز، بدون رنج و زحمت تجارت و کار، به مال فراوانی دست می یابد و سرانجام دشمنی و کینه را به بار می آورد و دلها از محبت و دوستی تهی میگردد و صفا و صمیمیت دیرین رخت برمیندد. پس این دو چیز پلید، شخصیت را تباه، جوانی و شادابی را نابود میکنند، تندرستی رامیگیرند و آدمی را در گرداب و منجلاب پستی و حقارت فرو میبرند. مسلماً این عیبها و بد فرجامیها مورد انکار هیچ خردمندی نیست.

اما خطر و ضرر دینی و عقیدتی این که: خدا را از یادها می برد، دلها و روانها را سیاه و تباه می گرداند، آدمی را از راز و نیاز با آفریدگار باز می دارد. هان، ای خردمند! بس نیست؟ بیا و از خدا و پیامبر اطاعت کن و از این صفات ناپسند خوار کنندهی خانمانسوز دست بر دار تا فردایی پر از ناز و نعمت و خیر و برکت، در مهر و مودت را به رویت بگشاید.

سایر سرگرمی ها:

أحناف بر آنند که: بازی با نرد (نوعی بازی شطرنج است که ابزار و وسایل آن يك تخته چوبی با همراه پانزده (15) مهره سیاه و پانزده (15) مهره سفید و دو پیاله میباشد.) شطرنج، قاب قمار، منقل چینی، قطعه بازی و مانند اینها مکروه تحریمی است، هر چند که با قمار همراه نباشد اما امام أبو یوسف بازی با شطرنج را مباح دانسته، مشروط به این شرایط که:

- 1 - بازی شطرنج با قمار همراه نباشد.
- 2 - شخص به طور دائم به آن پایبند نباشد.
- 3 - به واجبی از واجبات وی خلل وارد نسازد.
- 4 - بر آن بسیار سوگند نخورد. (در این مورد مراجعه بفرماید به کتب معتبر فقهی).

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٩٢﴾

و الله و رسول را اطاعت کنید، و (از نافرمانی ایشان) حذر کنید، پس اگر (از اطاعت الله و رسول) رویگردان شدید، بدانید که وظیفه پیامبر جز ابلاغ آشکار چیز دیگری نیست (و این وظیفه را در برابر شما انجام داده است). (۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْبَلَاغُ»: تبلیغ. رساندن فرمان. «الْمُبِينُ»: واضح و روشن. توضیح دهنده و روشن گر.

تفسیر:

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا»: و فرمان و طاعت الله متعال و پیامبر صلی الله

علیه وسلم را به خوبی انجام دهید و از بهترین خلائق پیروی کنید و از مخالفت با آنها برحذر باشید. یعنی: ترس و حذر از مخالفت را با طاعت الله متعال و رسولش یکجا گردانید، «فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ»: انسان در انتخاب راه، آزاد است.

پس اگر روی گردانید از فرمانبرداری و ترس از الله متعال و اطاعت رسولش صلی الله علیه وسلم، «فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (92)»: بدانید که هدایت شما به عهدهی او نیست بلکه ابلاغ رسالت و وظیفه ی اوست، و مکافات و مجازات از جانب ما است. این بیان برای کسیکه امر و نهی خدا را پاس نمیدارد تهدید و وعید است. خدای متعال به آنان میگوید: وقتی از امر و نهی من سرپیچی کردید، منتظر مجازات باشید. واقعیت اینست که: با تخلف و روی گردانی، به کسی جز خود لطمه نمی زنیم.

باید یادآور شد که: شرط ابلاغ احکام الهی پذیرش مردم نیست، ما باید اِتمام حُجَّت کنیم. وظیفه ی پیامبر، تنها ابلاغ رسالت است، نه اجبار و تحمیل. مفسر أبو حیان فرموده است: در این بیان به طور آشکار وعید و تهدید شدیدی مقرر است؛ چون متضمن این مفهوم است که کیفر شما به دست ارسال کننده است نه پیامبر.

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۹۳)

برکسانیکه ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند گناهی در آنچه خورده اند نیست (و نسبت به نوشیدن شراب قبل از نزول حکم تحریم مجازات نمیشوند) مشروط بر اینکه تقوا پیشه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند، و الله نیکوکاران را دوست دارد. (۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جُنَاحٌ»: گناه. «طَعَمُوا»: خورده اند. نوشیده اند. «اتَّقَوْا»: پرهیزگاری کردند. ذکر سه بار آن در این آیه بیانگر مراحل ابتدائی و متوسط و عالی تقوا است. همچنین بیانگر این واقعیت است که اعتقاد بیشتر به احکام الهی، مایه ایمان بیشتر و استوارتر می شود. شأن نزول آیه:

از انس (رض) روایت شده است: روزی که شراب حرام شد من در منزل ابی طلحه ساقی جماعت بودم، شرابشان عبارت از آب انگور بسر و خرما بود. در این موقع جارچی جار زد که شراب حرام شد، شراب در کوچه های مدینه ریخته شد. أبو طلحه به من گفت: برو آن را بریز. بعضی گفتند: نابود باد قومی که شراب در شکم دارند! در این موقع آیهی «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا» نازل شد.

و روشن ساخت که چون آنها قبل از تحریم شراب و قمار در گذشته اند لذا بر آنان گناهی نیست درحالی که پرهیزگار هم بوده اند. (قرطبی 293/6 و اسباب نزول ص 120).

تفسیر:

«لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا»: بر کسانی که ایمان آورده و از خدای خود اطاعت کردند گناهی در استفاده از مواد سکر آور پیش از تحریم نیست به شرط آنکه بعد از تحریم این عمل را ترک نموده باشند و از مولای خود بترسند، «إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»: و همواره تقوایش را رعایت و در راستای انجام خوبی ها و ترک بدی ها تلاش کنند و بر ایمان و اعتقاد ثابت بمانند و اعمال صالح انجام دهند، در مورد خوردن و نوشیدن قبلی گناهی به گردن ندارند.

باید متذکر شد که: خلاف‌های پیشین مؤمنان به شرط عدم تکرار و رعایت تقوا در آینده، قابل عفو و بخشش است. ولی نباید فراموش کنید که: اگر بعد از شنیدن حکم الهی باز هم گناه کنند خداوند بر گناهان قبلی هم مؤاخذه میکند.

«ثُمَّ اتَّقُوا وَآمُوا»: سپس از خوردن حرام بپرهیزند و به تحریم آن ایمان داشته باشند؛ یعنی از نوشیدن و خوردن آنچه خدا حرام کرده دوری جویند و به حرام بودنش ایمان داشته باشند.

«ثُمَّ اتَّقُوا وَأَحْسِنُوا»: و تقوای خود را با انجام آنچه به آن امر شده و ترک آنچه از آن نهی شده‌اند بر دوام باشند، و اعمال نیکو انجام دهند که آنها را به خدا نزدیک می‌کند.

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (93)»: همانا الله متعال نیکوکاران را دوست می‌دارد که با اعمال نیکو به او تقرب می‌جویند.

در التسهیل آمده است: کلمه «تقوی» را به جهت مبالغه تکرار کرده است. و بناءً به قولی «تقوی» چندین مرتبه دارد: مرتبه‌ی اول پرهیز از شرک است، مرتبه‌ی دوم پرهیز از معاصی و گناه است و مرتبه‌ی سوم پرهیز از اموری است هیچ ایرادی به آنها وارد نیست اما با این وجود می‌ترسد که مبدا به سبب آن مرتکب عمل زیان آور شود. (التسهیل لعلوم التنزیل 187/1).

محققین نگاشته‌اند که تقوی (یعنی اجتناب از چیزهایی که به دین ضرر میرساند) دارای چند درجه است، و مراتب ایمان و یقین هم از نقطه نظر قوت و ضعف متفاوتند. از تجربه و نصوص شرعیّه ثابت است که هر قدری که آدم در ذکر و فکر و اعمال صالح ترقی، و در جهاد فی سبیل الله پیشرفت و همت نماید، همان قدر قلب وی از خوف الله متعال معمور، و از تصوّر عظمت و جلال او تعالی ایمان و یقین وی مستحکم و استوار می‌گردد.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه که (94 الی 96) در باره موضوع شکار هنگام احرام و سزا و فدیهِ آن مورد بحث قرار می‌گیرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُبَلِّغْكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَن أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٩٤)

ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، البته الله شما را به شکاری که با دستهای تان می‌گیرید یا با نیزه شکار می‌کنید، می‌آزماید. تا معلوم کند که چه کسی در نهان از او می‌ترسد. و هر کس از این پس از حد بگذرد، عذاب دردناکی در پیش دارد. (٩٤)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِيُبَلِّغْكُمْ اللَّهُ»: (بلو): قطعاً خدا شما را می‌آزماید. «تَنَالَهُ»: به آن می‌رسد. «رِمَاحُكُمْ»: جمع رُمح، نیزه‌ها. «بِالْغَيْبِ»: در نهان. «بَعْدَ ذَلِكَ»: پس از دریافت این احکام و فرمان.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُبَلِّغْكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ»: ای مؤمنان! همانا خداوند تعالی ایمان شما و امتثالی که از شرع دارید را در آزمون قرار میدهد به این صورت که شکار حرم در حالتی که آنها احرام دارند به آنها نزدیک میشود تا جائی که حیوان کوچکی که میتوان با دست آنرا گرفت و حیوان بزرگی که میتوان با نیزه شکار کرد.

مفسر بیضاوی در باب شأن نزول آیه مبارکه میفرماید: وقتی قریشیان در مکه مسلمانان را از رفتن به حرم باز داشتند و در عمره حدیبیه ماندگار شدند و هنوز در احرام عمره بودند، خدای متعال مؤمنان را به شکار امتحان کرد.

پرنده ها و آهوی فراوانی به اردوگاه وخیمه های شان سرازیر شد که مسلمانان به طوری که در حال احرام میتوانستند به اسانی با دست یا نیزه آنها را شکار و هدف قرار دهند: «تَنَالُهُ أُيْدِيكُمْ وَرِمَاكُمْ»: در آن موقع حیوانات وحشی اردوگاه و بار و بنه‌ی آنها را احاطه کرده بودند به طوری که در حال احرام میتوانستند با دست یا نیزه آنها را شکار کنند. در حالیکه در گذشته چنین جمع آنبوهی از حیوانات و پرندگان شکاری را هرگز ندیده بودند. اما هنگامی که خواستند به شکار بپردازند؛ این آیات فرود آمد و از کشتن شکار در حال احرام نهی کرد. (تفسیر بیضاوی 160).

آزمایش مؤمنان، در طول تاریخ بشری يك سنت قطعی پروردگار است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُتْلَوَنَّكُمْ»: (حرف «لام» و فعل مضارع و نون تأکید، نشانه‌ی قطعی بودن است) در ضمن قابل تذکر است که: خداترسی یا خوف و ترس از الله متعال آنجا آشکار میشود که زمینه‌ی گناه فراهم باشد و انسان خطا نکند.

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: قصه اصحاب سبت در سوره بقره گذشته که حق تعالی آنها را مخصوصاً به روز شنبه از شکار ماهی منع کرده بود؛ مگر آنها از مکر و حيله به مخالفت حکم پرداختند و از حد تجاوز کردند؛ خدای تعالی به آنها عذابی به غایت ذلت‌آور نازل کرد. همین‌طور، حق تعالی امت محمدیّه را درین مسئله اندکی آزمایش فرمود تا در حالت احرام شکار نکنند. در موقع حدیبیه، وقتی که این حکم فرستاده شد، شکار آنقدر زیاد و قریب بود که با دست گرفته و با نیزه کشته می‌توانستند؛ لیکن اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم به اثبات رسانیدند که در امتحان خدا هیچ قوم دنیا برابر آنها کامیاب شده نمی‌تواند. قابل یادآوری است که: عرب به وسیله‌ی شکار امرار معاش میکردند و از آن لذت میبردند و درباره‌ی آن اشعار سروده و آن را نیکو هم توصیف میکردند. (البحر 16/4).

از فحوای جمله «تَنَالُهُ أُيْدِيكُمْ» آیه مبارکه بر می‌آید که احتیاط باید کرد: هر چیزی که دست ما به آن میرسد، رزق و حلال نیست.

«لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ»: تا دانسته شود چه کسی مراقب خداست و از خاطر قوت ایمانش در خفا از خدا می‌ترسد، و به شکار نمی‌پردازد. و آن کسیکه سبب ضعف ایمانش از خدا نمی‌ترسد، متمایز شود. باید گفت که: ملاک تقوا، خوف باطنی است، نه تنها حیای ظاهری.

«فَمَنْ إَعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (94)»: و هرکس تجاوز کند و شکار را بکشد و مرتکب نهی شود یقیناً مستحق عذاب شدید و حتمی میشود. فهم جمله «بَعْدَ ذَلِكَ» آیه مبارکه میرساند که: تکلیف و مسئولیت، بعد از ابلاغ است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمِ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٩٥﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه در احرام [حج یا عمره] هستید شکار را مکشید و هر که شکار را به قصد بکشد کفاره ای او قربانی کردن حیوانی است مانند آنچه کشته است به شرط آنکه دو عادل به آن گواهی دهند و قربانی را به کعبه رساند، یا برای جبران آن به مساکین طعام دهد، یا برابر آن روزه بگیرد، تا سزای کار خود را بچشد. الله از آنچه در گذشته کرده اید عفو کرده است، (لیکن) هرکه به آن اشتباه باز گردد، الله از او انتقام می‌گیرد، چون الله غالب و صاحب انتقام است. (۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حُرْمٌ»: جمع حرام؛ یعنی، کسانی که در لباس احرام هستند. «النَّعَمَ»: شتر، گاو، گوسفند و بز. «دُوا عَدْلٍ مِنْكُمْ»: دو نفر دادگر از خودتان. «هَدِيًّا»: هدیه. «بِالْغِ الْكَعْبَةِ»: به حرم برسد و به نیازمندان آن جا داده شود. «عَدْلٌ»: معادل، همانند، همسنگ. «وَبِالِ»: ضرر و زیان، کفاره، سنگینی کیفر و سزا. «سَلْفٌ»: پیش از دستور تحریم.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ»: ای مؤمنان! اگر شما موقعی که در احرام حج و یا عمره هستید از شکار حیوانات خشکی بپرهیزید، ملاحظه میداریم که: امنیت در حال احرام، حتی برای حیوانات نیز باید حفظ شود. در ضمن باید یادآور شد که فلسفه‌ی حلال و حرام بودن، همیشه ذاتی و مربوط به خود موارد نیست، بلکه گاهی به اقتضای شرایط زمانی و مکانی است، پس زمان و مکان، تاریخ و جغرافیا، در حکم الهی هم تأثیر دارد.

«وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ»: هر کس در حال احرام شکاری را عمدتاً بکشد، بر او لازم است تا به مثل آن از شتر، گاو یا گوسفند ذبح کند و در بین فقرای حرم تقسیم نماید.

مطلب از قتل عمد این است که یادش باشد که محرم است و مستحضر باشد که درحالت احرام شکار جواز نیست. در اینجا صرف حکم «مُتَعَمِّدًا» بیان شده که سزای این فعل این می‌باشد؛ اما انتقامی که الله متعال می‌گیرد غیر از آن است؛ چنانکه در «وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ»: تنبیه شده است. و اگر سهواً به فراموشی شکار کرد، همان جزا باقی می‌ماند، یعنی هدیه یا طعام و یاصیام؛ البته، خدا سزای انتقامی را از وی می‌برد. (تفسیر کابلی)

«يَحْكُمُ بِهِ دُوا عَدْلٍ مِنْكُمْ»: مقدار و نوعیت این هدیه را دو نفر از اهل عدالت تعیین میکنند، یعنی: دو مرد معروف به عدالت از میان مسلمانان به آن حکم کنند پس چون آن دوبه آن حکم کردند، آن کفاره بر وی لازم میشود، «هَدِيًّا بِالْغِ الْكَعْبَةِ» «وبه صورت هدیه به کعبه برسد»، یعنی: اگر دو تن حکم عادل به کفاره حکم کردند، با آن حیوان کفاره، همان کاری انجام میشود که با قربانی انجام میشود؛ از فرستادن آن به سوی مکه و ذبح نمودن آن در آنجا. البته مراد آیه عین کعبه نیست زیرا قربانی در خود کعبه ذبح نمیشود بلکه مراد سرزمین حرم است و هیچ خلاقی در این نیست.

«أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامٌ مَسَاكِينَ»: و اگر حیوانی که شبیه شکار کشته شده باشد یافت نشد شکارچی میتواند به اندازه قیمت آن، طعامی را بخرد و به مسکینان فقرا داده میشود و به هر مسکین یک «مد» تعلق می‌گیرد.

باید یادآور شد که: علماء مقدار کفاره در هرگونه صید و شکار را مقرر داشته‌اند. شاه ولی الله دهلوی میگوید: «جزای صید یکی از سه چیز تواند بود:

1 - همانند صید را در حرم ذبح کند. این همانندی در نزد شافعی (رح) به خلقت و هیأت و در نزد ابو حنیفه (رح) به قیمت است زیرا مُمَاتِلَت به خلقت و هیأت متعذر میباشد پس مراد مِمَاتِلَت معنوی است و داوران باید قیمت آن را بسنجند نه حیوانی مانند آن را.

2 - به قیمت صید، خوراکی ای خریده و آنرا به مسکینان بدهد. در نزد شافعی (رح) باید به هر مسکین مدی از طعام و در نزد ابو حنیفه (رح) به هر مسکین نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو بدهد. (یک صاع (2751) گرم است، و مد یک چهارم صاع است).

3 - بجای إطعام هر نفر مسکین به شمار مسکینان یک روز روزه بدارد. پس جانی در میان سه نوع کفاره یادشده مخیر است. «(بنقل از تفسیر انوار القرآن).
 «أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَاماً لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ»: و یا در بدل هر نیم پیمانۀ از آن طعام، یک روز روزه بگیرد تا این امر نوعی تأدیب و تعزیر باشد و او را از ارتکاب چنین کارهایی در آینده بازدارد.

در التسهیل آمده است: خدای متعال مجازات واجب شده بر محرم به سبب قتل شکار را بر شمرده است: مرحله‌ی اول کیفر ذبح حیوان است و بعد از آن طعام دادن و سپس روزه است.

مذهب امام مالک و جمهور بر مُخَيَّر بودن است که عطف به (او) نیز چنان اقتضاء میکند. و از ابن عباس (رض) نقل شده است که کفاره‌ی شکستن احرام به وسیله‌ی شکار کردن باید به ترتیب انجام شود. (التسهیل 188/1).

«عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ»: و هر که قبل از حرام شدن شکار به این عمل مبادرت کرده باشد خدای تعالی از گناه او در میگذرد، و صرف نظر کرده است.

«وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (95)»: ولی اگر بعد از حرمت شکار کند حتماً از او انتقام میگیرد، زیرا این شخص مرتکب عملی حرام شده و پروردگار توانائی است که هیچکس بر او غلبه نمی یابد و نیرومندی است که هیچکس توان جنگ با او را ندارد. هر که او را اراده داشته باشد اراده کننده را در می یابد و از نافرمانان انتقام می گیرد. برخی از مفسران فرموده اند: معنی این است که خداوند متعال از او با وضع نمودن کفاره انتقام میگیرد چنانکه جمهور فقهاء از جمله امام ابوحنیفه (رح)، پرداخت کفاره را بر تکرار کننده این جنایت، واجب شناخته اند بنابر این، در نزد آنان جزا با تکرار شکار تکرار میشود زیرا جزای آخرت مانع و جوب جزای دنیا بر وی نیست. اما شریح و سعیدبن جبیر گفته اند: او در اولین باری که مرتکب این عمل شد، باید کفاره بدهد، ولی اگر این عمل را تکرار کرد، بار دوم بر وی به کفاره حکم نمی شود بلکه به وی گفته میشود: برو که الله متعال از تو انتقام می گیرد! یعنی: گناه تو بزرگتر از آن است که با کفاره جبران شود. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

یادداشت:

قابل تذکر است که: بر مبنای احادیث شریف، حیوانات و حشرات مؤذی ذیل از حکم قتل صید در حالت احرام مستثنا هستند: 1- زاغ. 2- زغن. 3- عقرب (گژدم). 4- موش. 5- سگ درنده. و گرگ نیز به سگ ملحق میشود. پس در کشتن آنها گناه و مجازاتی نیست.

توضیح مختصر:

این آیه مبارکه حکم تحریم شکار حیوانات خشکی را در وقت احرام بیان فرمود و نشان داد

که شکار داخل و خارج حرم مکه و مدینه برای شخص مُحَرَّم و همچنین شکار داخل حرم برای همه کس - از بزرگ و کوچک، زن و مرد، مُحَرَّم و غیر مُحَرَّم - ممنوع و حرام است؛ چون باید همه‌ی موجودات اعم از: انسان، پرندگان، چهارپایان اهلی و وحشی، درختان، گیاهان و... در امان باشند و کسی به آنها تجاوز و تعرض نکند.

اگر کسی که مُحَرَّم نیست و خارج از حرمین، شکار کند و مُحَرَّم از آن گوشت بخورد، [اگر غیر مُحَرَّم به خاطر شخص محرم یا به کمک و اجازه‌ی او شکار نکرده باشد. (منار)] یا این که: شخصی مُحَرَّم پیش از بستن إحرام صید کرده باشد، خوردن آن صید در وقت إحرام، جایز است.

أَجَلٌ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩٦﴾

شکار دریا و خوردن آن، برای شما حلال شده که بهره‌ی ای (توشه) برای شما و مسافران است. و شکار صحرایی (خشکه) تا وقتی که در احرام هستید بر شما حرام شده است. و از الله بترسید، پروردگاری که به نزد او محشور میشوید. (۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَيْدُ الْبَحْرِ»: شکار دریا، «السَّيَّارَةِ»: مسافران، کاروان. «تُحْشَرُونَ»: گردآوری میشوید.

تفسیر:

«أَجَلٌ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ»: ای مؤمنان! خداوند متعال به شما شکار در بحر را مجاز و حلال نموده، فرق نمیکند که؛ در حال احرام و چه در غیر حال احرام باشید. مراد از بحر در آیه مبارکه: هر آبی است که در آن شکار بحری یافت میشود، هر چند آن آب، آب نهر و یا هم بند و یا چاهی باشد.

در آیه مبارکه درمی یابیم: حُجَّاج که در حال إحرام بسر می برند؛ همه‌ی راه‌ها بالای شان بسته نیست. (خداوند در کنار منع شکار صحرایی، شکار دریایی را جایز دانسته است). «وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ»: شما از آن میتوانید هم در حالت اقامت و هم در حالت سفر استفاده کنید.

شکاری که از آن به عنوان منبع انرژی استفاده می کنید از قبیل ماهی و غیره برای شما منفعت و قوت است و برای مسافران توشه می باشد که در سفرشان آن را توشه می کنند. «طعام بحری»: خوردنی‌ای از خوردنی‌های آن است که در بیرون افگند، یا بر روی آب آید. اما در نزد امام ابوحنیفه، ماهی مرده‌ای که بر روی آب دریا می‌آید، خورده نمیشود و بجز ماهی، خوردن سایر حیوانات دریایی نیز در نزد احناف روا نیست. ولی غیر احناف، (صید) را در آیه کریمه به شکاری که از دریا زنده گرفته میشود و (طعام) رابه آنچه که دریا بعد از مردن آن را به بیرون می افگند، تفسیر کرده اند. بلی! شکار و طعام دریا را برای شما حلال گردانیدیم. (تفسیر انوار القرآن).

«وَ حُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا»: پس هرگاه إحرام بستید شکار خشکی بر شما تا زمانی که از احرام خارج شوید حرام است، «وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (96)»: از پروردگار با عظمت بترسید و تمام آنچه را امر نموده انجام دهید و از تمام آنچه نهی کرده اجتناب نمائید که به زودی به سوی الله متعال به منظور حساب و کتاب رانده میشوید و نزد او یا پاداش دریافت می دارید و یا به مجازات میرسید.

از رازهای مهم در باب تغذیه‌ی سالم انسان؛ محیط زیست است. آگاهان و متخصصان، قائل اند که: خوراک ماهی هیچگاه منع مصرف ندارد، مگر در مورد خاص و مریضی خاص که قاعده را بر هم نمی‌زنند. و به علاوه، تیغ و تیر و سر بریدن و خشونتی که در شکار خشکی و حیوانات غیر دریایی هست، در ماهیها نیست. و پرهیز از شکار غیر دریایی در ماه‌های حرام و در احرام - همچون پرهیز از شکار در فصل بارداری و بچه‌زایی و تخم‌گذاری - از عوامل مهم حفظ تعادل در محیط زیست است و در اسلام دستورات بسیاری در این باب، وارد شده که از آن جمله: عدم تعذیب جانداران و یا منع کشتن آنها با آتش و سوزاندن است و غیره.

خوانندگان محترم!

در آیه مبارکه (97) در باره منزلت خانه‌ی خدا، ماه حرام، هدی و قلائد بحث بعمل می‌آید.

امام فخر رازی در رابطه: وجه ارتباط و پیوند این آیه با ماقبلش می‌فرماید: که خداوند در آیات قبلی صید کردن را بر مُحَرَّم، حرام شمرده و بیان نموده: همان گونه که حرم پناهگاه و مأمن جانوران و پرندگان است، سبب آرامش و آسایش خاطر انسانها از هرگونه آفت و بیم و هراس و نیز موجب نیل به خیرات و سرافرازی و سعادت‌مندی هر دو جهان است.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِنَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۹۷)

الله کعبه، بیت الحرام را (با) ماه حرام و قربانی بی قلاده و قربانی با قلاده وسیله قوام (سبب بقای) مردم گردانید، تا بدانید که الله هر چه را که در آسمان‌ها و زمین است، می‌داند. و او به هر چیزی دانا است. (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْبَيْتَ الْحَرَامَ»: عطف بیان کعبه و مراد همه حَرَم است. «قیاماً»: پایداری و ماندگاری امور دینی مردم. برپایی، پایه و اساسی، تکیه‌گاه. «الشَّهْرَ الْحَرَامَ»: ماه‌های ذی‌قعدة، ذیحجه، محرّم و رجب. «الهدی»: جمع هدیه، هدایای بی نشان از حیوانات که به حرم هدیه میشود و به مصرف محتاجان و نیازمندان میرسد. «الْقَلَائِدَ»: جمع قلاده، قربانیهای گردن‌بنددار، نشانه دار. «ذَلِكَ»: این بزرگداشت. «الْتَعْلَمُوا»: تا بدانید.

تفسیر:

«جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ»: خداوند وجود کعبه یعنی بیت الحرام را وسیله‌ی سامان بخشی هر دو جهان و وسیله راحتی و صلاح زندگی انسان قرار داده، تا به امور دنیا و دین خود بپردازند؛ زیرا سبب و عامل رشد و ترقی زندگی دنیا و آخرت آنها می‌شود.

کعبه شریف از حیث دینی و دنیوی باعث قیام مردم است. حج و عمره چنان عبادت‌اندکه ادای آنها مستقیماً با کعبه مربوط است؛ لیکن برای نماز هم استقبال قبله شرط است بنابر آن، کعبه شریف، سبب قیام عبادت دینی مردم گردید.

در حج، منافع و مصالحی نهفته است که سبب رونق دین و دنیای انسان میشود؛ واقعیت امر اینست که در حج نیایشگرانشان به اوج عبودیت واصل میشوند، خائف و هراسناکشان ایمن میشود، ضعیفشان نصرت داده میشود، تجارشان در آن سود می‌برند، فقرایشان در آن اطعام

میشوند و اخیراً اینکه خداوند متعال مناسک حج را سبب آبادانی وادی ای غیر مزروع گردانید، وگرنه در آن هیچ کسی اقامت نمی‌گزید. بصورت کل باید گفت که کعبه شریفه، نه فقط انسان بلکه بسیار حیوانات را هم که در آنجا بود و باش کنند، امن نصیب می‌گردد.

«وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ»: ماه های حرام یعنی ذو القعدة و ذو الحجة و محرم و رجب را سبب دوام و قوام زندگی آنان قرار داد؛ چون در خلال آنها از جنگ و قتال در امان بودند. طوریکه مردم در ماه های متذکره نه‌خونی را میطلبند، نه به خون ریزی دست میزنند، نه با دشمنی می‌جنگند و نه به امر مقدس و ارزش مورد احترامی بی حرمتی میکنند پس ماه‌های حرام از این حیث نیز مایه قوام و انتظام امور مردم است. ولی باید گفت که: حرمت قتل و قتال عادلانه در ماه‌های حرام، در شریعت ما منسوخ شده است.

«وَالْهَدْيِ وَالْقَلَائِدِ»: و حق تعالی شکستن حرمت چهار پایانی که به کعبه اهدا میشوند و قلاده به گردن‌های آنها آویزان می‌گردد و تبدیل به شعیره میشوند را حرام قرار داده. و قربانی قلاده دار را مخصوصاً یادکرد درحالی‌که این نوع قربانی نیز از (هدی) است، به خاطر آن که ثواب آن بیشتر و شکوه حج با آن جلوه‌گرتر است.

«ذَلِكَ لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (97)»: تا شما با این احکام به این یقین برسید که بر خدای تعالی هیچ امری پوشیده و مخفی نیست. او همه اسرار آسمان‌ها و زمین را می‌داند و بر همه آنچه در نهاد انسان قرار دارد آگاه است و علم او بر همه چیز إحاطه دارد.

تشریح مختصر:

خدا برای مردم، قانون آسمانی فرستاد و این جایگاه امن را ساخت، تا مردم به عظمت و احاطه‌ی او بر تمام آفرینش پی ببرند و بدانند که او از سرشت انسانی، نیازمندیها، رازها و رمزها و فریادها و ناله‌های روح و روانشان، آگاه است و چیزی از او پنهان نیست. پس اگر کسی با سوز دل و اخلاص و پاکی نیت، خدا را به فریاد بخواند، دعایش را اجابت می‌کند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (98 الی 100) مسایل مربوط به ترهیب و ترغیب مورد بحث قرار گرفته است.

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۸)

بدانید خدا دارای مجازات شدید و (درعین حال) آمرزنده و مهربان است. (۹۸)
«شدیدُ العِقَابِ»: سزای سخت.

تفسیر:

«بدانید که عقوبت الله سخت است: خداوند متعال کسانی را که از او نافرمانی و عاصیان میکنند به قوت و شدت می‌گیرد و او را به سختی مجازات می‌دهد، کسانی‌که به مخالفت او امرش بپردازند و نواهی‌اش را انجام دهند و اینکه خدای تعالی برای کسی که توبه کند بسیار بخشنده است و برای کسانی که به او رجوع کنند مهربان است. او چون مهربان است دارای مغفرتی وسیع و بی‌پایان می‌باشد.

مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (۹۹)

پیامبر و وظیفه ای جز ابلاغ رسالت (و دساتیر الهی) ندارد (و مسئول اعمال شما نیست) و خدا میداند چه چیزها را آشکار، و چه چیزها را پنهان میدارید. (۹۹) «تُبْدُونَ»: آشکار می دارید.

تفسیر:

«ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ»: وظیفه‌ی پیامبر، تنها ابلاغ دین است، نه اجبار و تحمیل کردن آن. استقبال مردم به دین یا اعراض از آن، ضرری به پیامبر صلی الله علیه وسلم نمیرساند. طوری که در آیه‌ی (82) سوره نحل آمده است: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (پس ای پیامبر) اگر روی برگردانید، پس بر (عهده) تو جز تبلیغ روشن نیست. ملاحظه می‌داریم که: وظیفه‌ی انبیا، ابلاغ است نه اجبار. واقعیت امر اینست که: اگر انسان روح سالم نداشته باشد، روشن‌ترین تبلیغ‌ها «الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»، از جانب پاک‌ترین اشخاص یعنی انبیا، هم در او کارساز نیست. «وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمُْونَ (99)».

او حقیقت آنچه را شما پنهان می‌دارید و یا آشکار می‌سازید نمیداند این الله متعال است که همه این امور را میداند و بر اساس آن مکافات و مجازات میدهد. مفسر ابو حیان فرموده است: این جمله معنی تهدید را در بر دارد؛ چون الله متعال خبر داده است که بر ظاهر و باطن بندگان مطلع است و بر مبنای آن مکافات و مجازات می‌دهد. (تفسیر بحر 27/4).

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠٠﴾

بگو (هیچگاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند اگر چه فروانی ناپاکان تو را به تعجب بیندازد، از (مخالفت) خدا بپرهیزید ای صاحبان خرد، تا رستگار شوید. (۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ»: پلید و پاک (حرام و حلال، زشت و نیکو، بی‌ارزش و ارزشمند، افکار و اعمال و اموال حرام و برعکس). «أَعْجَبَكَ»: تو را به شگفت آورد، تو را حیرت‌زده کرد. «الْأَلْبَابِ»: جمع لب، خرده‌های پیراسته و پاک از آلودگی‌ها. هر لبی عقل است؛ اما هر عقلی شاید لب نباشد. «اولی‌الالباب»: خردمندان.

تفسیر:

ملاك در ارزش‌ها، حق و باطل است، نه کثرت و قلت طوری که می‌فرماید: «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ»: ای محمد! بگو: امکان ندارد خوب یک چیز با بد آن مساوی باشد، چنانچه امکان ندارد کافر با مؤمن، گناه کار با اطاعت کننده، جاهل با عالم، اهل بدعت با پیرو سنت، مال بد با مال خوب، سخن زشت با سخن شایسته برابر و مساوی باشد. «أَعْجَبَكَ» (اکثریت، نه نشانه‌ی حقانیت است و نه نشانه‌ی برتری) مفسر قرطبی فرموده است: این لفظ عام است و در کسب و کار انسان، دانش و آشنایی با علوم و غیره قابل تصور است، پس هر کدام از موارد مذکور در صورتی که خبیث و ناپاک باشد، نتیجه‌ی آن در بر ندارد و ثمر نیک نمی‌دهد و سرانجام نیکو ندارد هر اندازه رو به افزایش باشد، و پاک هر چند کم و اندک هم باشد، مفید و پسندیده و زیبا و نیکوفرجام است. (تفسیر قرطبی 327/6).

مفسر ابو حیان فرموده است: ظاهراً ناپاک و پاک دو لفظ عام هستند و شامل مال حلال و حرام و عمل صالح و فاسد و انسان خوب و بد و افرادی که عقیده‌ی صحیح و فاسد دارند، میشوند. شبیه این آیه گفته‌ی خدا میباشد که میگویند: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثُ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا» (تفسیر البحر 27/4).

«فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (100)»

شناخت پاک از ناپاک و تقوا داشتن و تسلیم موج و هیاهوی جمعیت نشدن، تنها کار خردمندان است طوری که میفرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» ای عاقلان! اگر بصیرت و عقلی دارید که با آن تفکر می‌کنید از خدا بترسید و مراقب اوتعالی باشید و همواره به سوی کارهای خوب روی آورده و بدی‌ها را فروگذارید تا به رضوان الهی برسید و به رحمت و ثواب او در بهشت رستگار شوید. نباید فراموش کنید که: رستگاری علاوه بر عقل و خرد، به تقوای الهی نیز نیاز دارد.

شأن نزول آیه 100:

«واحدی» و «اصفهانی» در باب ترغیب از جابر نقل میکنند که: پیامبر صلی الله علیه وسلم در باره‌ی نجاست و مضرات شراب سخن می‌گفت؛ در آن هنگام مردی صحرانشین بلند شد و گفت: کار و شغل من تجارت شراب است و از این راه مالی گرد کرده‌ام، اگر آن را در راه خدا هزینه کنم، سودمند است؟ پیامبر فرمود: خدا جز پاک و پاکیزه چیزی نمی‌پذیرد. خداوند در تأیید سخن پیام آورش فرمود: «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ...».

خوانندگان محترم!

قابل تذکر است که خداوند متعال قبل از قبل مسؤولیت مهم پیام رسانی پیامبر را بیان فرمود و به پیروانش هشدار داد که از سوالات بی مورد امتناع و جلوگیری ورزند. اینک (در آیات 101 الی 102) بیان میدارد که: مصلحت حق چنان است که به طور صریح و روشن، آنان را از مطرح کردن برخی سوالات بیهوده و فروان منع فرموده که: مبدا بر تکلیف شان بیفزاید، آنگاه از عهده اش برنمایند و موجب سستی در انجام وظایف گردد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِن سَأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَّلَ الْقُرْآنُ تَبَدَّلَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (١٠١)

ای کسانی که ایمان آورده اید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهگین میسازد، سوال نکنید. و اگر در وقت نزول قرآن از آن سوال کنید، برای تان روشن می‌شود، و (در حالیکه) الله از آن چیزها، عفو کرده است. و الله آمرزنده بردبار است. (١٠١).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِن تَبَدَّلَ»: بدو: اگر آشکار گردد، فاش شود. «تَسْؤُكُمْ»: سوء: شما را غمناک کند، ناراحت و اندوهگین نماید.

تفسیر:

پس از آن که الله متعال حکم شکار در حال احرام را بیان کرد، در اینجا مؤمنان را از مطرح کردن پرسش‌هایی که به انگیزه گرایش به تحریم اشیا عنوان میشود، نهی کرده و به آنان چنین ادب می‌آموزد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ»: ای مؤمنان! هنگام تشریح احکام از کثرت سوال و مطرح کردن سوالات غیر ضروری بپرهیزید، آنچه را الله متعال از آن سکوت نموده شما در برابر آن مسئول نیستید و هرگاه

از این امور سوال کنید و در سوالات خود تکلف نمائید، شاید بر شما آنچه میپرسید فرض شود و شما توان انجام آن را نداشته باشید.

باید متذکر شد که: دانستن هر چیزی، نه لازم است و نه مفید، بلکه باید سراغ دانش های مفید رفت. «لَا تَسْأَلُوا» (حسّ کنجاوی باید تعدیل شود و نباید در پی اطلاعاتی رفت که سبب ایجاد کدورت، مشکلات و اختلال در نظام جامعه میشود.) واضح است که: مکلف نساختن مردم به پاره‌ای از احکام، پرتوی از عفو و گذشت الهی است.

مفسر زمخشری فرموده است: یعنی از پیامبر زیاد سؤال نکنید. حتی درباره‌ی تکالیفی سخت از او سؤال نکنید؛ زیرا اگر جواب بدهد و شما را به آن مکلف نماید سخت غمگین شده و انجام دادن آن برایتان سخت خواهد بود و از سؤال خود پشیمان میشوید. (کشاف 533/1).

«وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ»: پس در همان دایره‌ای که حق تعالی برخی اشیا را برای شما عفو نموده باقی بمانید. امکان دارد از برداشت و تحمل این امور هنگامی که الله متعال بیان میکند و یا بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل میشود ناتوان شوید؛ (ابن عباس(رض) در تفسیر این آیه گفته است: در اثنای بیان یک حکم از چیزهای دیگر سؤال نکنید مبادا دچار ناراحتی و تکلف شوید، خواه در باره‌ی تکالیفی شرعی باشد یا خبری ناخوشایند؛ مانند آن که گفت: پدرم کجاست؟ اما وقتی قرآن نازل شد و خدا به شما دستوری داد، میتوانید درباره‌ی بیان و توضیح آن بپرسید. نقل از البحر المحیط 31/4).

«عَفَا اللَّهُ عَنْهَا»: پس عفو و رحمت الهی را در حق خود بپذیرید، یعنی: الله متعال از آنچه در گذشته سؤال کردید درگذشت پس دیگر بار به این شیوه بازنگردید. یا الله متعال از مکلف کردنتان به آن تکالیف درگذشت.

«وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ(101)»: که او گناهان را می بخشد و در برابر کسانی که نافرمانی‌اش میکنند حلم دارد و توبه توبه کنندگان را می پذیرد و از کسیکه به سویش روی آورد در می گذرد.

در روایتی آمده است: «ان اعظم المسلمین في المسلمین جرم من سأل عن شيء لم یحرم علی الناس فحرم من اجل مسألته» «مجرم ترین شخص در حق مسلمانان کسی است که درباره‌ی امری پرسید که بر مردم حرام نبود و سپس تنها به خاطر پرسیدن او حرام گردید. در حدیثی دیگر آمده است که: «ان الله فرض فرائض فلا تضيعوها و حرم حرمت فلا تنتهکوها و حد حدودا فلا تعندوها و سکت عن اشياء من غیر نسیان فلا تبحثوا عنها» «خدا واجباتی بر شما مقرر داشته است، آنها را ضایع نکنید، چیزهایی را بر شما حرام گردانیده است پس حرمت آنها را زیر پا نگذارید. حدودی تعیین کرده است پس از آنها تجاوز نکنید. در باره‌ی برخی چیزها نیز بدون اینکه فراموش کرده باشد سکوت کرده است، پس از آنها جستجو نکنید. در این دو حدیث به یک حقیقت بسیار مهم اشاره شده است. اموری را که قوانین الهی به طور اجمال و مختصر بیان کرده است و یا احکامی را که به صورت اجمال داده و مقدار و تعداد و غیره‌ی آنها را ذکر نکرده است، دلیل این اجمال و بیان نکردن جزئیات این نیست که قانونگذار فراموش کرده است، می خواسته تفصیلات و جزئیات را بیان کند، امانکرده است، بلکه دلیل اصلی آن این است که شارع نمیخواسته جزئیات آنها را محدود کند و میخواست است در احکام برای مردم فراخی قایل شود. اکنون کسی که میخواهد با پرسش در پرسش به هر قیمتی شده تفصیلات، تعینات و قیدها را اضافه کند و اگر از کلام

شارع این چیزها قابل استخراج نیستند به وسیله‌ی قیاس، استنباط و غیره می‌خواهد به نحوی مجمل را مفصل، مطلق را مقید و غیر معین را معین کند، در واقع مسلمانان را در معرض خطر بزرگی قرار میدهد. چراکه در امور ماوراء الطبیعی، جزئیات هر چه بیشترگردند، امکان دچار مشکل شدن برای ایمان آورندگان بیشتر میگردد و هر چه قیدها و محدودیت‌ها در احکام اضافه گردند امکان تخلف برای پیروی کنندگان به همان میزان افزایش مییابد. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن).

بعد از نزول این آیه، صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم به این ادب پایبند شدند به طوری که از طرح سؤالات بی فایده پرهیز کرده و فقط به آنچه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به ایشان ابلاغ مینمود، اکتفا می‌کردند. اما بعد از عصر رسول اکرم صلی الله علیه وسلم طرح سؤالات در مورد امور شرعی جایز است زیرا امروزه دیگر بیم آن نمیرود که حلال یا حرامی نازل شود.

شأن نزول آیه 101:

بخاری از انس بن مالک (رض) روایت کرده است: پیامبر در حال پند و اندرز برای مسلمانان بود که مردی پرسید: پدر من کیست؟ پیامبر گفت: فلانی است. بنابر این «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ» تا آخر نازل شد. (صحیح است، بخاری 4621 و 4362 و 7295، مسلم 2359، نسائی در «تفسیر» 174، ترمذی 3056، ابن حبان 6429 به ألفاظ مُتقارب از چند طریق از انس روایت کرده اند).

- همچنین از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده‌ای از رسول الله صلی الله علیه وسلم با تمسخر چیزهای می‌پرسیدند. مردی پرسید: پدر من کیست؟ و شخصی که شترش را گم کرده بود می‌پرسید: شتر من کجاست؟ پس در باره آن آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ...»: نازل شد. (صحیح است، بخاری 4622، طبری 12798، طبرانی 12695، واحدی 418 و بغوی 842 محقق همه از ابن عباس روایت کرده اند).

- احمد، ترمذی و حاکم از علی بن ابی طالب (روایت کرده اند: هنگامی که «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» (آل عمران: 97) نازل شد، تعدادی از مسلمانان پرسیدند: ای رسول الله! آیا در هر سال یکبار ادای حج فرض میشود؟ پیامبر سکوت کرد، باز پرسیدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: نه، و پس فرمود: اگر می‌گفتم، آری، ادای مراسم حج هر سال یکبار بر مسلمین واجب می‌شد.

در این باره «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» نازل شد.

قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ﴿١٠٢﴾

قومی پیش از شما هم سؤال از آن امور نمودند، آنگاه که برایشان بیان شد به آن کافر شدند. (۱۰۲).

«أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ»: نسبت بدان‌ها کافر شدند. نسبت بدان‌ها بنای مخالفت گذاشتند و راه عصیان درپیش گرفتند. مراد از کفر در اینجا عصیان و مخالفت است، و یا کفر به معنی معروف خود.

تفسیر:

«قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ»: قبل از شما امت‌های پیشین چنین سؤالاتی تعجیزی و مشقت آفرین را مطرح می‌کردند، که نیازی به طرح آنها نبود و ضرورتی دینی طرح آنها را ایجاب نمی‌کرد، اما وقتی خواسته‌ی آنها برآورده شد و بر آنان فرض و مقرر گشت به آن

کافر شدند، از این رو گفته است: «ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ (102)»: به سبب عملی نکردن به تکالیف آن کافر شدند. چون حکم به آنها بیان شد آنها انکار نموده و در آن دست به الحاد زدند و تکذیب نمودند و به آنچه الله متعال امر کرده بود عمل ننموده و از آنچه نهی نموده بود دوری نگزیدند.

قضیه از این قرار بود که جماعت بنی اسرائیل مطالبی را از پیامبران خود می‌پرسیدند، اما وقتی به آن مأمور شدند، آن را رها کرده و در نتیجه خود هلاک شدند. در حدیث صحیح است که قومهای سابق بنابر کثرت سوالات و اختلاف نمودن بر انبیاء هلاک گشتند.

توضیح مختصر:

قرآن تنها از عقیده و شریعت سخن نمی‌گوید، بلکه به آنچه مصلحت جامعه و بشریت است، اشاره میکند و چیزی که لازم باشد، فروگذار نکرده است. پس قرآن می‌خواهد ملتی را به وسعت تاریخ پرورش دهد، جامعه‌ای بسازد، به فرد فرد آن درس ادب، اخلاق تعقل و تدبیر بیاموزد و حد و مرز سؤال و جواب را نیز برایشان معین نماید. ادب؛ یعنی، مردم گرویده به سرچشمه‌ی نور، رازها، رمزها و نهانیهای عالم غیب را به ذات پروردگار واگذارد و بیش از توان و وظیفه از چیزهایی که برایشان فرجام نیکی ندارد، جداً امتناع ورزند که مبادا به سرنوشت پیشینیان گرفتار شوند، آنگاه راه چاره را از دست دهند و پشیمانی بی اثر ماند.

اما سوالات شرعی و مورد پسند و در حد تکالیف و وظایف برای درک حقایق و امور، لازم و آشنایی بیشتر به آثار آفریدگار، بسیار نیکی و جایز است و دردهای معنوی را درمان میکند و نابسامانی‌ها را سامان می‌بخشد و نور امید می‌دهد.

خداوند بندگان مومنش را از پرسیدن درباره چیزهایی نهی می‌کند که چون برای‌شان بیان شود ناراحت و اندوهگین می‌گردند. مانند پرسش برخی از مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد پدران شان، و این که آن‌ها در جهنم‌اند یا در بهشت؟

چنین موردی اگر برای پرسشگر بیان شود چه بسا در آن خیری نباشد. و یا مانند پرسش آن‌ها در مورد کارهایی که هنوز پیش نیامده است. و مانند سوال‌هایی که در شریعت سختگیری‌هایی به دنبال دارد و امت را در تنگنا قرار می‌دهد.

و مانند پرسش در مورد امور بی ربط و بی فایده. پس از این پرسش‌ها و امثال آن نهی شده است. و امال سوالی که چیزی از این امور را به دنبال نداشته باشد ایرادی ندارد و به آن امر شده است، همان‌طور که خداوند متعال فرموده است: «فَسَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» [النحل: 43]. «اگر نمی‌دانید از دانایان به کتاب و سنت پرسید».

«وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ»: و اگر زمانی که قرآن نازل میشود در این موارد پرسش کنید برایتان روشن می‌شود. یعنی اگر سوال‌تان به جا باشد، به گونه‌ای که زمانی در باره‌ی آن سوال کنید که قرآن بر شما نازل میشود، پس در رابطه با فهم آیه‌ای که برایتان مشکل است، یا علت حکمی که بر شما پوشیده مانده است، سوال نمایید، از آسمان وحی فرود می‌آید و حقیقت را برایتان روشن می‌گرداند. در غیر این صورت در مورد چیزی که خداوند از آن سکوت کرده است ساکت باشید. «عَفَا اللَّهُ عَنْهَا»: خداوند به خاطر آنکه بندگان را از آن معاف کند در مورد آن چیزها سکوت کرده است، پس هر چیزی که خداوند در مورد

آن سکوت کرده باشد از جمله اموری است که پروردگار آن را جایز قرار داده، و از آن در گذشته است.

پس قاعده‌ای که از این آیات برمی‌آید این است: از رسول الله صلی الله علیه وسلم ابتدائاً چیز نوی را نپرسید اما جایز است که درباره آنچه نازل شده، به قصد فهمیدن و عمل کردن به آن، توضیح بخواهید.

نصایح امام شافعی در مورد پرسیدن:

امام شافعی گفته است: پرسش زیاد در چندین محل مذموم است که ده فقره از آن را یادآور می‌شویم:

اول: سؤال از چیزی که منفعت دینی ندارد؛ مانند سؤال عده ای از اعراب که می‌پرسیدند پدرم کیست؟

دوم: سؤال در رابطه با چیزی که در آن مقطع زمانی نیازی به آن نیست و حدیث ذرونی ما ترک‌کنم بر این مطلب دلالت دارد.

سوم: این که بیش از حد نیاز بپرسد؛ مانند سؤال آن شخص که پرسید: آیا هر سال حج را به جای آوریم؟

چهارم: سؤال از مسائل مشکل و سخت و معقد. همان طور که از «اغلوطات» یعنی موضوعاتی که آدمی را دچار اشتباه می‌کنند، نهی به عمل آمده است.

پنجم: پرسش درباره‌ی علت عبادات؛ مانند سؤال در رابطه با این که چرا زن حیض روزه را قضا میکند و نماز را قضا نمی‌کند؟

ششم: پرسش را به حد تکلف و تعمق برساند؛ مانند سؤال بنی اسرائیل در باره‌ی گاو و رنگ آن.

هفتم: از ظاهر سؤال به نظر میرسد که «رأی» با کتاب و سنت مخالفت دارد از این رو سعید گفته است: «آیا شما عراقی هستی»؟

هشتم: پرسش درباره‌ی متشابهات؛ همانند آنچه که از مالک درباره‌ی «استواء خدا بر عرش» سؤال شد. وی در جواب گفت: استوا معلوم است... تا آخر.

نهم: پرسش در مورد آنچه که در بین سلف روی داده است. عمر بن عبد العزیز در جواب این سؤال گفت: خون‌هایی است که خدا دست مرا از آن محفوظ داشت، پس زبانم را با آن رنگین و آلوده نمی‌کنم.

دهم: سؤالی که منظور از آن برتری جستن و غلبه و شکست دادن طرف مقابل باشد، در حدیث آمده است: أبغض الرجال إلى الله الألد الخصم. (نقل از محاسن التأویل قاسمی 2176/6).

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی خواندیم که خداوند متعال مردم را از سؤال و جستجو در اموری که به آن مکلف و مؤظف نمی‌باشند منع فرمود، همچنین در برابر کارهایی که از وظایف و تکالیف آنان نیست، باز می‌دارد، و گمراهی مردم جاهلی را در آنچه که بدون دستور خدا و خود بر خود حرام داشته بودند، بیان میکند که کاری بیهوده و باطل و پیروی از آن نیز باطل و مُنافی علم و دین است. اینک در آیات متبرکه (103 الی 104) گونه‌ای از سرگردانی و سراسیمه‌گی جاهلیت بحث بعمل می‌آید.

مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٣﴾

الله در باره بحیره (ماده شتری که به خاطر بُتان گوشش بریده می شد و شیرش دوشیده نمی شد و کسی بر آن سوار نمی شد).

وسائبه (ماده شتری که برای بُتان گذاشته میشد و مورد استفاده قرار نمیگرفت).
و وصیله (ماده شتری که پی در پی دو اولاد ماده می زائید باز به خاطر بُتان آزاد گذاشته می شد).

و حام (شتر نری که برای توالد و تناسل (جفت گیری) استعمال می شد باز به خاطر بُتان آزاد گذاشته میشد) حکمی نکرده است و لیکن کافران بر الله دروغ می بندند و اکثر آنها تعقل نمی کنند (بی خرد اند). (۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

قبل از همه باید گفت که: بحیره و سائبه، وصیله و حامی، این همه به رسوم و شعائر زمان جاهلیت متعلق است. مفسرین در تفسیر آن اختلاف بسیار زیاد دارند. در اینجا صرف به تفسیر سعید بن المسیب اکتفا میگردد که: از صحیح بخاری نقل می کند:

بَحِيرَةٌ: حیوانی که شیر آن را به نام بت نذر میکردند و هیچکس از آن مستفید نمی شد؛
«سائبه»: حیوانی که به نام بت ها آزاد میشد، چنانکه هندوان در روزگار ما گاو نر را آزاد میکنند؛ «وصیله»: آن شتر ماده که مسلسلاً چوپه های ماده می زاید، و در میان آنها چوپه نر تولد نشود، و آنرا نیز به نام بُتان آزاد می گذاشتند؛ «حام»: یا حامی و حافظ: به حیوان نرینه ای میگفتند که از نژاد وی ده نسل زاده میشد. پس از آن که ده بار برای حمل کردن حیوانات ماده مورد استفاده قرار میگرفت، هم چون بحیره و سائبه از کار و بار رهایش می کردند و به دلخواه در چمنزارها می چرید. درباره ی هر کدام از اینها نظرات دیگری بیان کرده اند که همین مُشت کافی و نمونه ی خروار فرهنگ جاهلیت است.

تفسیر:

«مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ»: خداوند متعال هرگز گمراه گری های آنها و آنچه درباره چهارپایان بدعت نهادند را مشروع ننموده، چنانچه این چهارپایان را در دسته های متفاوتی تقسیم کردند درحالیکه الله متعال در مشروعیت آنها هیچ چیزی را مقرر نداشته است. مانند: «بحیره»: ماده شتری بود که اهل جاهلیت گوش آنرا می شگافتند و شیر آن را به بتان اختصاص میدادند پس کسی حق دوشیدن آن را برای خود نداشت و شگافتن گوش آن نشانه ای بر این امر بود. (قولی نیز وجود دارد که بحیره از جمله اولاد سائبه است).

«سائبه»: ماده شتری بود که نذر بتان میکردند و رهایش می ساختند، یا شتر نری بود که کسی به این نیت مشروط نذر بتان می کرد که اگر مثلاً خداوند او را از مرضی به سلامت برهاند، یا او را از سفر به منزل و مأوایش برگرداند، در این صورت آن شتر را آزاد بگذارد که در هر جایی می خواهد به چرا و آب برود و کسی بر آن سوار نشود.
«وصیله»: ماده شتری بود که اگر دو شکم مادینه می زایید، به خودش تعلق می گرفت اما اگر نرینه ای می زایید، به بتان اختصاص می یافت.

«حامی»: شتر نری بود که چون از پشت وی ده فرزند به وجود می آمد، می گفتند: حالا دیگر پشتش داغ شده پس رهایش میکردند و دیگر نه کسی بر آن سوار می شد، نه او را از آب و علفی باز می داشتند.

و مزید بر آنکه این اشیاء از شعائر شرک بود؛ چون حق تعالی جائر قرار داده که انسان از گوشت یا شیر یا سواری یا دیگر چیز آن مستفید شود؛ پس، از خود بر آن قیود حلیت و حرمت گذاشتن منصب تشریح را به خود تجویز کردن است. اما شگفت تر این بود که این رسوم مشرکانه را ذریعه خشنودی و قرب الهی تصور می کردند.

اما وقتی که دین مقدس اسلام ظهور کرد و آمد تمام این عادات و رسوم را لغو و باطل کرد. پس نه بحیره ماند و نه سایبه و نه وصیله و نه حام.

قرب به خداوند باید از راه های صحیح و معقول باشد. با هر نذری یا از هر راهی نمیتوان به خدا نزدیک شد. دین را باید از خرافات و بدعت ها پاک نمود.

«وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَقْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (103)»:

واقعیت امر اینست که: انتساب اِتلاف مال و رها کردن حیوان نوعی افترا به الله متعال و کار حرام است. طوریکه مشرکان این شترها را برای بُت های خود اختصاص می دادند و به آنها نزدیک نمیشدند و ادعا می کردند که حق تعالی آنها را بر چنین کاری امر نموده در حالیکه دروغ می گفتند و بر الله متعال افتراء می نمودند. خدای تعالی اِلتزام حق و صدقی امر میکند که بر پیامبر خود نازل فرموده ولی آنها عقلی که با آن تفکر کنند و بصیرتی که با آن امور را ببینند، ندارند. ریشهی احکام الهی، مصالح واقعی است، اما خرافات، ریشه در جهل و بی عقلی دارد. مطمئناً گفته میتوانیم که: اگر اکثریت جامعه اهل تعقل باشند، بدعت ها هیچ وخت رُشد و در جامعه معمول و مروج نمی گردد.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانُوا لَآبَاءَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۰۴)

و چون به آنان گفته شود به سوی آنچه الله نازل کرده و به سوی پیامبر [ش] بیایید میگویند آن رسم و رواجی که پدران خود را بر آن یافته ایم ما را بس است آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی دانسته و حق هدایت نیافته بودند. (۱۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَسْبُنَا»: ما را بس است.

تفسیر:

«إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ»: اگر به آن گمراهان گفته شود، بیایید درمورد آنچه حلال یا حرام کرده آید حکم خدا و پیامبر را بپذیریم، «قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا»: میگویند: آنچه پدران خود را بر آن یافته ایم ما را بس است. یعنی: هرگز به قرآن و به پیامبر ایمان نمی آوریم زیرا دین پدرانمان برای ما کافی است.

بزرگترین حجت جاهلان این است که از کار آباء و اجداد خود چگونه مخالفت ورزند؟! به آنان گفته شد که: اگر اسلاف شما در اثر حماقت یا گمراهی به قعر هلاکت افتاده باشند، آیا باز هم شما به راه آنها روان می شوید؟ به اینان باید گفت که: اصل، فرهنگ الهی است، نه فرهنگ پیشینیان و اجداد.

«أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (104)»: یعنی آیا اگر پدران شان گمراه و جاهل باشند؟! طوری که چیزی را نفهمند و امور خوب را درک نکنند و منکر را ندانند و

به سوی حق راهیاب نشوند؟! چگونه اینها از چنین پدرانی پیروی میکنند و هدایتی را که پیامبر صلی الله علیه وسلم بر آن فرستاده شده را ترک میکنند و نظریات خود را بر وحی مقدم می‌دانند در حالی که از جمله گمراهترین مردم و جاهلترین آنهایند. باید گفت که: نه سنت‌گرایی اصل است و نه نوگرایی، اصل، همانا علم و هدایت است. و تقلید کورکورانه، نشانه‌ی بی‌عقلی است. و در شرع اسلامی تقلید جاهل از جاهل بی‌معناست و بی‌مفهوم می‌باشد.

قابل تذکر است که اولین شخصیکه این خرافات و این محرّمات را ابداع نمود و در میان مردم رواج داد و بندگی بتان را به عرب آموخت «عمر و پسر لُحی خزاعی» بود که دین ابراهیمی را آلوده‌ی خرافات کرد.

متأسفانه، جاهلیت - تنها - زمان محدود و گذرایی نیست؛ بلکه این ابر سیاه ویرانگر در طول تاریخ بشریت - با وجود آن همه دلسوزان و پیام‌آوران مردم دوست-به‌گونه‌های مختلف، خودرا نشان میدهد بسیاری از مردم به پذیره‌اش می‌روند، انگار که هیچگاه ندای توحید و شرک زدایی را نشنیده‌اند. دل‌های اینها با هستی بخش فاصله گرفته و در وادی سرگردانی و نادانی - کورکورانه-گام می‌نهند و هرگروهی-به‌گونه‌ای-از توحید خالص دورتر میشود و به آن اوهام و خرافات شادمان است و-حتی-گاهی برای اثبات کار خود چیزهایی مییافتند و ابلهانه به قرآن و سنت هم متوسل میشوند، بی‌خبر از اینکه «اجتماع ضدین»، محال است.

خوانندگان محترم!

در آیه مبارکه (105) فرمان به نیکی و بازداشتن از بدی‌ها مورد بحث قرار گرفته است. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾**

ای کسانی که ایمان آورده اید، (پیش از همه) به (اصلاح) خود پردازید. اگر شما هدایت شوید، آنانیکه گمراه‌اند به شما ضرری نمی‌رسانند. بازگشت همه شما به‌سوی الله است، و شمارا به آنچه (در دنیا) میکردید، آگاه میسازد. (۱۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»: مواظب خود باشید، به خود پردازید. «ضَلَّ»: گمراه گشت، راه گم کرد. «إِهْتَدَيْتُمْ»: هدایت یافتید. «فَيُنَبِّئُكُمْ»: شما را آگاه می‌کند، با خبر می‌سازد.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ»: ای مؤمنان! همواره به طاعت الله متعال تمسک جوئید، خود را از ارتکاب نافرمانی و اصرار ورزیدن بر گناه مصون بدارید و اصلاح نفس را نصب العین قرار دهید. و گناهان را ترک کنید و بر عبادت خدای تعالی دوام و استمرار بخشید تا مستوجب رحمت الهی شوید. و باید گفت که: در قیامت، هر کس مسئول کار خویش است.

«لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»: اگر خود هدایت شده باشید گمراهی انسانهای گمراه شده زیانی به شما رسانده نمیتواند، ما باید چنان تربیت شویم که فساد محیط و جامعه بر ما تأثیرگذار شده نتواند، در ضمن روحیه‌ی خود را به خاطر انحراف دیگران نباید از دست دهیم. گرچه منحرفان در کمین نشسته‌اند، اما راه مصونیت یافتن، همانا هدایت پذیری است.

مفسر زمخشری میفرماید: مسلمانان حسرت کافران را می خوردند و آرزو میکردند آنها به اسلام در آیند که به آنها گفته شد: خود را داشته باشید و به اصلاح نفس خود پردازید، و مسیر و راه هدایت را در پیش گیرید که اگر خود بر راه هدایت باشید، گمراهی و انحراف گمراهان برای شما زیانی ندارد.

خدای متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ». همچنان مفسر ابو سعود فرموده است: نباید هیچکس گمان برد که در این آیه، رخصت و اجازه‌ی ترک امر به معروف و نهی از منکر مکنون است؛ چون نهی از منکر یکی از مصادیق هدایت است.

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق (رض) آمده است که روزی ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر منبر میگفت: شما این آیه را میخوانید و آن را در غیر محل خود قرار میدهید (یعنی آنرا بر ترک امر به معروف و نهی از منکر حمل میکنید) درحالیکه من از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمودند: «آنگاه که مردم منکر را دیدند و آنرا تغییر ندادند، نزدیک است که الله متعال همه آنان را به عذاب خویش گرفتار کند». (ابو سعود 65/ و حدیث (انتمروا بالمعروف و تناهوا عن المنکر حتی اذا رأیت شحا مطاعا و هوی متبعا و دنیا مؤثرة و إعجاب کل ذی رأی برأیه فعلیک نفسک) آنرا تأیید میکند. (اخراج از حاکم).

از ابو ثعلبه خشنی نیز روایت شده است که فرمود: درباره این آیه از شخص بسیار آگاهی سؤال کردم، بلی! در باره آن از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کردم پس در حدیث شریف فرمودند: «بلکه باید به معروف امر و از منکر نهی کنید تا آنگاه که چون [در زمانی قرار گرفتید که فقط] از بخل و حرص اطاعت و از هوای نفس پیروی می شد و خود پرستی و دنیامحوری مدار اعتبار بود و هر صاحب رأی و نظری فقط به رأی خویش دلخوش و فریفته میگردید پس در آن وقت بر شما مخصوصاً مسئولیت نفس خود شماست...».

«إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً»: سر انجام و عاقبت تمام خلائق به سوی الله متعال است. «فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (105)»: در مقابل اعمالتان شما را مجازات می کند.

در ضمن باید گفت که: پیروی از نیاکان و تقلید کورکورانه از دیگران، در قیامت نجات بخش انسان نیست، بلکه هرکس باید پاسخگوی راه و عمل خویش باشد. همچنان باید گفت که: رفتار و کردار انسان در دنیا، فرجام او را در قیامت روشن می کند.

قابل یادآوری است که برخی از انسانها این آیه را دستاویز خویش قرار داده و وطوری استدلال میکنند که: وظیفه‌ی هر کس تنها حفظ خود است، و ما مسئول گناه دیگران و امر و نهی آنان نمی باشیم!

در جواب این تعداد از انسانها باید گفت که: در راه حق، از تنهایی نباید حراسی داشته باشیم، اگر حریف دیگران نمی شویم، حریف نفس خود باشیم.

با وجود آیات و روایات متعددی که همه نشان از وجوب امر به معروف و نهی از منکر را دارد، باید گفت: مراد این آیه رها کردن این دو وظیفه نیست، بلکه مراد آن است که اگر امر و نهی صورت گرفت، ولی اثر نکرد شما دیگر وظیفه‌ای جز حفظ خود ندارید. علاوه بر آنکه حفظ جامعه از گناه به وسیله‌ی امر به معروف و نهی از منکر، یکی از مصادیق «حفظ خویشتن» است.

بناءً شما ای مؤمنان! یکدیگر را پند دهید، به یاری هم بشتابید و یار و غمخوار یکدیگر باشید، از کیان خودتان مراقبت نمایید، درون و بیرون خود را از همه‌ی نابسامانیها و پلیدیها پاکیزه گردانید. از طرفی دیگر این که: فرمان به نیکیها و مبارزه و پیکار با بدیها و زشتیها را فراموش نکنید و نگذارید دشمن نهان و آشکار، بر شما چیره گردد. این است که میفرماید: «... عَلَیْكُمْ أَنْفُسُكُمْ...»؛ چون: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (مدثر: ۳۸).

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی بیان یافت که: بازگشت هرکس پس از مرگ، به سوی الله متعال است و به هرکس بر مبنای اعمال و کردارش مکافات و مجازات داده می شود. اینک در آیات (106 الی 108) در باره شرط وصیت پیش از مرگ در حضر (زمانیکه در خانه و کاشانه و اقامتگاه خویش اید.) و سفر (زمانیکه از محل سکونت و اقامتگاه خویش به دور و در سفر اید.) و شاهد گرفتن بر آن بحث بعمل می آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ آرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْأَثِمِينَ ﴿١٠٦﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید، وقتی مرگتان فرا رسد به هنگام وصیت؛ دو تن عادل را از میان خودتان به گواهی بگیرید، یا از غیر خودتان، هرگاه که در سفر بودید و مصیبت مرگ برای تان فرا رسد، اگر در باره آن دو در شک افتادید پس تا بعد از نماز آن دو را نگهدارید، تا به الله سوگند بخورند که این شهادت را به هیچ قیمتی عوض نمی‌کنیم، اگر چه به سود خویشاوندان ما باشد و هرگز شهادت الهی را کتمان نمی‌کنیم، چون در آن صورت از گناهکاران خواهیم بود. (۱۰۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«شهادت»: گواهی. «أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ»: یادوتن از غیر خودتان، از بیگانگان، از غیر همکیشان. «ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ»: در سفر بودید، به مسافرت رفتید. «تَحْبِسُونَهُمَا»: آن دو را نگاه می دارید. «مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ»: پس از نماز عصر. تردید داشتید، شک کردید.

تفسیر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ»: ای مؤمنان! هر وقت یکی از شما نزدیک مشرف به مرگ خویش قرار گرفتید و آثار و نشانه‌های مرگ ظاهر گشت و دانست که به زودی به سفر آخرت خواهد رفت، لازم است بر وصیت خود گواه بگیرد. شهادت در اینجا: عبارت از گواهی‌ای است که از سوی شهود ارائه می شود.

هدف از حضور مرگ: حضور علائم و نشانه‌های آن است. «إِثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ»: باید که بر وصیت خود دو تن از مسلمانان عادل را شاهد بگیرد، و در صورت فقدان گواه مسلمان، دو نفر غیر مسلمان را گواه بگیرد. یعنی از میان کافران نیز شاهد بگیرد.

«إِثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ»: یعنی: این دو تن شاهد مسلمان باید عادل باشند، «إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ»: اگر در سفر بودید و اجلتان نزدیک شد و مرگ گریبانتان را گرفت. یعنی: نشانه‌های مرگتان در رسید.

پس در چنین شرایطی میتوانید دو تن کافر را به گواهی فراخوانید که بعد از مرگتان حامل وصیتتان بهسوی ورثهتان گردند و نیز حامل مال بجامانده از شما بهسوی آنان باشند. آیه کریمه دلیل جایز بودن گواهی اهل ذمه بر مسلمانان در سفر و در مورد وصایا میباشد. یعنی: جواز گواه گرفتن کافر، مقید به دو شرط یاد شده است.

«تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ»: و اگر در شهادت شاهدان دچار شک و مشکوک شدید و علیه آنها ادعای خیانت کردید آنها را امر کنید تا بعد از نماز عصر به منظور سوگند در محضر مردم بایستند.

چون وقت نماز عصر زمان تجمع مردم است و پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز چنان عمل کرد و عدی و تمیم را بعد از نماز عصر در کنار منبر قسم داد.

در ضمن خاطرنشان میگردد که: ادای قسم و فیصله قضایا بعد از نماز عصر در میان مسلمانان مرسوم بود. و حکمت در سوگند دادن بعد از نماز، تغلیظ و به تکان واداشتن وجدان و ضمیر سوگند خورنده است.

«فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ إِرْتَبْتُمْ»: و به الله قسم یاد کنند که صداقت در شهادت را به هیچ چیزی را متاع ناچیز دنیا عوض نمی کنند.

ابو سعود فرموده است: اگر وارث در خصوص خیانت یا برداشتن چیزی به آنها مظنون باشد، آنها را حبس کرده و سوگند میدهد. (تفسیر ابو سعود 66/2).

«لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَا لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى»: طوری که به خاطر این متاع به دنبال هیزم دنیا باشند و بر الله دروغ بگویند و به بندگان خیانت کنند. اگر چه کسی که به او سوگند میخوریم از جمله نزدیکان ما باشد. یعنی: هر چند فرد (مشهود له) از نزدیکان ما باشد، ما قطعاً حق و راستی را بر رضای وی ترجیح می دهیم.

«وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْأَيْمِينَ (106)»: و هرگز چیزی از این شهادت را نه مخفی و کتمان می نمائیم و نه تغییر می دهیم، بلکه آن را به صورت کامل و واضح اداء میکنیم و اگر چیزی از آن را مخفی کنیم در واقع مرتکب جور، ظلم و ستم شده ایم.

باید گفت که: برای پرداخت حق، هرگونه شك را باید دفع کنیم، در این آیات متبرکه، بهترین طریقه وصیت تلقین و توضیح یافت، یعنی: اگر مسلمان هنگام مرگ مال و متاع خود را به کسی سپارد، بهتر این است که دو مسلمان معتبر را شاهد گیرد؛ اگر اتفاقاً مسلمان پیدا نشود، مثلاً در سفر و غیره بود، دو نفر کافر را وصی گرداند؛ باز اگر وارثان شبهه کنند که اینها چیزی از مال را پنهان کرده اند، و وارثان دعوی کنند، و در دعوایشان گواهان حاضر نباشند، آن هر دو نفر قسم بخورند که ما پنهان نکرده ایم، و ما از سبب کدام طمع و یا خویشاوندی دروغ نمی گوئیم؛ و اگر بگوئیم گنهکار هستیم!

در ضمن از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: شاهد گرفتن نامسلمانان در امور مسلمانان تنها زمانی درست است که مسلمانی برای به گواه گرفته شدن در دسترس نباشد.

نباید فراموش کرد که: شاهد غیر مسلمان که: خداوند را قبول داشته باشد تا بتواند به نام مقدس او سوگند یاد کند. و باید اضافه کنیم که: سوگند، یکی از راه های شك زدایی است. و سوگند تنها و تنها به نام «الله» ارزشمند و معتبر است و بس.

شان نزول آیه 106 - 108:

- ترمذی به قسم ضعیف و دیگران از ابن عباس (رض) از تمیم داری روایت کرده اند: جز

من (تمیم داری) و عدی بن بداء کسی مشمول سبب نزول این آیات نیست. این دو نصرانی بودند و پیش از اسلام به شام رفت و آمد داشتند.

یکبار این دو به قصد تجارت به شام رفتند و یکی از بزرگان بنی سهم به نام بدیل ابن ابو مریم هم که یک جام نقره با خود داشت برای تجارت با این دو رفت و در راه مریض شد و به این دو وصیتی کرد و مأمورشان ساخت که تمام دارایی او را به خانواده اش برسانند. تمیم میگوید: چون او درگذشت، من و عدی جام را به هزار درهم فروختیم و این مبلغ را بین خود تقسیم کردیم. وقتی نزد خانواده او آمدیم هر چیز که از بدیل پیش ما امانت بود به آنها سپردیم. آنها که جام را بین اشیاء نیافتند از ما در باره آن سؤال کردند. گفتیم: غیر از این چیزها که به شما سپردیم چیز دیگری از او باقی نمانده است و بدیل تنها همین ها را به ما سپرده. وقتی که مسلمان شدم و از آن گناه توبه کردم، نزد خانواده او آمدم و ایشان را از جریان آگاه ساختم و به آنها پانصد درهم پرداختم و یادآور شدم که پانصد درهم دیگر به نزد عدی است. آنها عدی را نزد رسول الله آوردند. پیامبر (از آنها برای اثبات درستی ادعایشان شاهد و دلیل خواست، اما آنها نتوانستند شاهی بیاورند. پیامبر به آنها امر کرد که عدی را سوگند بدهند و او هم سوگند خورد. خدای بزرگ در این باره آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ أَوْ أَحْرَانٍ مِّنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ أَرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (106) فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَحْرَانٍ يَفُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (107) ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْههَا أَوْ يَحْفَافُوا أَلَمْ تَرَوْا أَنَّمَا بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ» را نازل کرد. سپس عمرو بن عاص و یک نفر دیگر برخاستند و قسم کردند. پس آن پانصد درهم از عدی بن بداء هم گرفته شد. (ترمذی 3059 و طبری 12971 مفصل روایت کرده اند).

فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَحْرَانٍ يَفُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (١٠٧)

پس اگر معلوم شد که آن دو گواه مرتکب گناه (خیانت) شده‌اند، پس دو شاهد دیگر که اولی‌تر از آن دو باشند جای ایشان را بگیرند پس به الله قسم بخورند که شهادت ما از شهادت آن دو درست‌تر است، و ما از حد تجاوز نکرده‌ایم، اگر چنین کنیم (در آن صورت ما از ظالمان خواهیم بود. (١٠٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَثَرَ»: معلوم گشت. «اسْتَحَقَّا إِثْمًا»: آن دو - پس از قسم - دستخوش گناه شده‌اند، مرتکب گناه گشته‌اند. «اسْتَحَقَّا»: سزاوار گشته‌اند. «مَقَامَهُمَا»: جایگاه آن دو. «الأولیان»: نزدیکتر اند، شایسته ترند. «مُنْتَأَى»: اولی.

تفسیر:

«فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا»: اگر از آثار و قرائن معلوم شود که آن دو آلوده‌ی گناه شده و در شهادت دروغ گفته‌اند، یعنی: اگر بعد از اجرای مراسم تحلیف، آگاهی حاصل شد که آن دو شاهد، یا آن دو وصی، با دروغ گفتن در شهادت یا در سوگند، یا با ظهور خیانتی دیگر مرتکب گناهی گردیده‌اند.

معنی کلمه: «عثر» به معنای آگاهی بدون تجسس است. (مفردات راغب) «فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ»: پس دو تن دیگر از اولیای و نزدیکان متوفی که استحقاق دریافت «ماترک» را دارند، و عادل باشند برگزینید تا سوگند یاد کنند که شهادت ما از شهادت شاهدان دروغگو تفاوت دارد و مبتنی بر صداقت و راستی است. البته آنان باید از مستحقان درجه‌ی اول میراث باشند.

«فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتَيْهِمَا»: سپس به خدا سوگند یاد کنند که: قطعاً شهادت ما از شهادت دو نفر قبلی درست تر است و حق را نادیده نگرفته‌ایم؛ چون آنها خیانت کرده اند.

«وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (107)»: شهادت دروغ، نوعی تجاوز و ظلم به حقوق مردم است، طوری که میفرماید: اگر ما نیز چنین کنیم، از دسته‌ی ستمگران به حساب خواهیم آمد و مستوجب کیفر خواهیم بود.

ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْههَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۱۰۸)

این کار بیشتر سبب میشود که به حق گواهی دهند (و از خدا بترسند) و یا (از مردم) بترسند که (دروغشان فاش گردد و) سوگندهائی جای سوگندهای آنها را بگیرد، و از (مخالفت) خدا بپرهیزد و (فرمان او را) بشنود چون الله قوم فاسق و نافرمان را هدایت نمی‌کند. (۱۰۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَلِكَ»: این حکم که سوگند یادشد. «عَلَى وَجْههَا»: به شیوه‌ی درست. آنگونه که باید. «تُرَدَّ»: بازگردانده شود. «أَيْمَانٌ»: جمع یمین. سوگندها.

تفسیر:

قابل تذکر است که: این آیه مبارکه، فلسفه سختگیری و دقت در امر شهادت و شاهد گرفتن که در آیات قبل مطرح بود بیان می‌کند و این که سوگند بعد از نماز در حضور مردم، سبب می‌شود که شهادت‌ها واقعی باشد، چون اگر سوگند و شهادت آنان پذیرفته نشود، آبروی آنان در جامعه میرود. در ضمن قابل یادآوری است؛ مراسم و تشریفات که عامل حفظ و تثبیت حق مردم شود، ارزشمند است. طوری که میفرماید: «ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْههَا»: این حکم موجب می‌گردد، شهادت را درست تر و دقیق تر و بهترین شیوه أداء کنند، شهادتی که مطابق حق باشد و هیچ تغییر و تبدیلی در آن صورت نپذیرد.

«أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ»: یا این که: از عذاب قیامت یا از بدنامی و فاش شدن دروغشان بترسند که مبادا پس از سوگند خوردن، سوگندهای دیگر، آن را ابطال گردانند. ملاحظه می‌داریم که: یکی از عوامل بازدارنده‌ی از گناه، همانا نگرانی از رسوایی در جامعه است.

هكذا باید چنان زندگی کنیم که نا اهلان عادل‌نما نتوانند با سوگند دروغ، زحمات ما را هدر دهند و بدانند که اظهارات نادرستشان توسط گروه بهتری رد می‌شود.

«وَإِتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا»: ای مردم! از پروردگار خود بترسید و از عقابش با انجام طاعت برحذر باشید و اوامر او را بشنوید و به جا آورید.

«وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰسِقِيْنَ (108)»: خداوند متعال هیچگاه کسی را که از طاعتش بیرون شود توفیق هدایت نمیدهد و سرکشان در برابر شریعتش را در رسیدن به رضوان او تعالی یاری نمیرساند. باید گفت که: شهادت ناحق، نشانه‌ی فسق است.

خلاصه و جمع‌بندی احکام متبرکه این آیات:

- 1 - تشویق بر وصیت، کوتاهی نورزیدن در این باره فرق نمی‌کند، انسان در سفر باشد و یا هم در حضر.
- 2 - گواه گرفتن بر وصیت تا بهتر تثبیت و اجرا شود.
- 3 - اصل در وصیت آن است که: آن دو شاهد، مسلمان، عادل و معتمد باشند. (طلاق: 2).
- 4 - شاهد غیر مسلمان، جایز است، چون هدف، بیان کامل وصیت است.
- 5 - آنکس که بر شهادت صادقانه سوگند می‌خورد، باید محکم و به صیغهی سوگند، از دروغ‌گویی، جلوگیری کند.
- 6 - اصل در شهادت این است که: مؤکد و از روی آگاهی و آشنایی درست باشد.
- 7 - سوگند دو شاهد باید دور از هر گونه دسیسه، توطیه دغل و فریب باشد.
- 8 - خلل در سوگند، مردود است.
- 9 - اگر شهادت به سود برخی از ورثه باشد، بهتر است گواهی راستگو و به صواب نزدیکتر از نزدیکان میت شهادت دهند و حق را پایمال نکنند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (109 الی 111) در باره سؤال کردن از پیامبران در روز قیامت در مورد دعوتشان و معجزات عیسی علیه السلام بحث بعمل می‌آید. قابل یادآوری است که: این آیه‌ها استمرار و دنباله‌ی هشدارهایی است که پس از امر به پرهیزگاری و حذر از پنهان داشتن وصیت و امثال آن وارد شده و این است که: انسان‌ها روز آخرت را فراموش نکنند. معمولاً هرگاه قرآن از شرایع، قوانین، احکام و تکالیف سخن به میان آورد؛ در ادامه اش نیز از الهیات یا شرح احوال پیام‌آوران، یا احوال قیامت سخن می‌گوید، تا مطالب پیشین را به خوبی-تأیید و استوار گردانند. در اینجا نیز به احوال روز رستاخیز و شرح حال عیسی علیه السلام می‌پردازد و با آیه‌ی «مَاذَا أُجِبْتُمْ»: چه پاسخی به شما داده شد؟ آن مردم در پاسخ شما چه گفتند؟ شروع میکند.

يَوْمَ يَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۱۰۹)
[یاد کن] روزی را که الله پیامبران را گرد می‌آورد پس میفرماید به دعوت شما چه جواب داده شد؟ در جواب گویند: ما را هیچ علمی نیست، بی‌گمان دانای چیزهای پوشیده تویی.
(۱۰۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَوْمَ»: روز قیامت. **مَاذَا أُجِبْتُمْ**: چه چیز جواب داده شدید، جواب مردم در برابر دعوت شما (پیامبران) چه بود؟

تفسیر:

«يَوْمَ يَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ»: ای انسان! روز هولناکی بزرگ را، روزی که خدای تعالی پیامبران و اُمّت‌هایشان را جمع میکند یاد آورید، که همانا روز قیامت است. مخاطب آیه مؤمنان اند که باید این روز را به یاد آورند، یا از آن حذر کنند. آنگاه که خداوند متعال تمام پیامبران و خلائق را برای حساب و مکافات و مجازات جمع می‌کند.

«فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ؟»: و از پیامبران درباره میزان پذیرش امت‌های‌شان و اینکه آیا این امت‌ها تصدیق‌شان کردند یا تکذیب و آیا آنچه را با خود آورده بودند پذیرفتند یا رد نمودند یعنی عکس العمل مردم در مقابل دعوت شما چه بود.

«قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا»: در حالیکه خدای تعالی از همه به این مسأله آگاهتر است.

پیامبران از شدت هولناکی موقف می‌گویند: ما نمی‌دانیم چه واقع شده و ما در مقایسه با دانسته تو هیچ نداریم. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی جز عملی که تو از ما به آن آگاهتری، علمی نداریم و چیزی نمی‌دانیم. (قرطبی 361/6).

ابن کثیر گفته است: این از باب «رعایت ادب با پروردگار» است؛ یعنی ما در مقایسه با علم محیطی که شما نسبت به هر چیزی دارید، دانش و شناختی نداریم. شما بر هر چیزی آگاهی دارید و دانش ما چیز قابل‌ذکری نیست).

«إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (109)»: و تو به آنچه در سینه‌ها پنهان شده آگاهتری و نمی‌دانیم بعد از ما در امت‌ها چه واقع شده است.

در «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: بادر نظر داشت اینکه پیامبران علیهم السلام به چگونگی جواب که امت‌هایشان به ایشان داده‌اند دانا بودند ولی به منظور اظهار عجز و ناتوانی خود در پیشگاه پروردگار علام الغیوب، چنین گفته و جواب این سؤال حق تعالی را به خود وی تفویض کردند. به قولی دیگر: پیامبران علیه السلام از خوف و ترس و وحشت عرصه محشر، جواب امت‌هایشان را از یاد بردند. و این قولی است که میتواند یکجا کننده این سخن‌شان با گواهی‌ای باشد که بعداً درباره امت‌هایشان می‌دهند.

به قولی دیگر: محتمل است که مراد پیامبران علیه السلام این باشد که: ما به اخلاص امت‌هایمان علمی نداریم زیرا فقط تویی که دانای آشکار و نهان هستی.

ابو سعود گفته است: در این بیان اظهار گله و شکایت است، و مزاحمت‌ها و نیرنگ‌ها و سرسختی‌هایی را که از جانب ملت‌های خود دیدند به علم خدا ارجاع میدهند و از انتقام گرفتن از آنها رابه خدا محول کردند. (ابوسعود 70/2).

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أُيِّدْتِكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخَلَّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١١٠﴾

(به یاد بیاور) هنگامی را که خداوند (به عیسی پسر مریم) میفرماید: «ای عیسی پسر مریم! نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم به یاد آور؛ زمانی که تو را با «روح القدس» (جبرئیل) تقویت کردم، در گهواره و بزرگی با مردم سخن گفتی، و هنگامی که کتاب و حکمت، و تورات و انجیل را به تو آموختم، و هنگامی که به فرمان من از گل چیزی مانند شکل پرنده‌ای ساختی؛ پس در آن می‌دمیدی و به فرمان من پرنده‌ای میشد، و کور مادر زاد و مبتلا به مریضی پیسی را به فرمان من شفا می‌دادی، و آنگاه که مردگان را به فرمان من (زنده) بیرون می‌آوردی، و هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو بازداشتی، آنگاه که دلایل روشن برای آنها آوردی، پس کسانی از آنها کافر شدند؛ گفتند: «اینها جز جادوی آشکار (چیزی دیگر) نیست». (۱۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَيَّدْتُكَ»: تورا کمک کردم، تورا تأیید کردم، پشتیبان توشدم. «روح القدس»: جبریل. «المهد»: گهواره. «گهلاً»: میانسالی. «هیأت»: شکل و قالب. «باذنی»: به اجازه و فرمان من. «تَنْفُحُ»: میدمی. «تُبْرِيءُ»: بهبود میبخشی، شفا میدهی. «الأكمه»: کور مادر زاد. «الأبرص»: پیس، مریضی پیسی. «كَفَفْتُ»: بازداشتم. نگذاشتم. «جِنَّتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ»: برایشان دلایل آشکار آوردی و به آنان نمودی. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

باید یادآور شد که از این آیه مبارکه آغاز الی آخر سوره، در باره حضرت عیسی علیه السلام بحث بعمل آمده است. در این آیه، انواع لطف الهی و در آغاز همه، تأیید به روح القدس درباره‌ی حضرت مسیح بیان شده است. در آغاز آیه میفرماید: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ»: الله متعال فرموده است: ای عیسی پسر مریم! نعمتم را که بر تو و مادرت عطا کردم، به یاد آور، مفسرین کثیر فرموده است: خدا نعمت هایی را یادآور می شود که منت آن را بر بنده و پیامبرش، حضرت عیسی نهاده است، نعمت هایی از قبیل اجرای معجزات و خوارق عادات به دست او؛ یعنی نعمت مرا به یادآور که تو را از مادری بدون مرد خلق کردم و آیات قاطع و درخشان را به تو دادم که بر کمال قدرتم دلیل باشد و نعمتم را به یاد آور که به مادرت عطا کردم و تو را دلیل و برهان برانت او از تهمت ستمکاران قرار دادم. (تفسیر ابن کثیر 561/1).

امام قرطبی فرموده است: اوصاف روز قیامت چنین است، انگار گفته است: روزی را به یاد آور که پیامبران را جمع میکند و موقعی را به یاد آور که به عیسی چنان میگوید. و به منظور نزدیک نشان دادن روز قیامت عبارت را به لفظ ماضی إِذْ قَالَ آورده است؛ چون آنچه می آید نزدیک است.

«إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ»: وقتی که تورا به روح القدس تأیید کردم آنگاه که تو را به روح پاک و مقدس نیرو دادم. «به روح القدس» یعنی: روح پاکی که خداوند متعال عیسی علیه السلام را به آن مخصوص گردانید. به قولی: روح القدس، جبرئیل آمین است. یعنی: تورا به وسیله جبرئیل تأیید و تقویت کردم.

«تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا»: بامردمان درسن کودکی و درگهواره به اعجاز سخن می گفتی و در میانسالی به عنوان پیامبر با مردم صحبت کردی. و سخن گفتنت در هر دو حالت، هیچ تفاوتی با هم نداشت.

منظور از سخن گفتن فقط سخن تنها نیست، بلکه منظور از آن سختی است که گوینده و مخاطب از آن فایده می برد، و آن دعوت و فراخوانی به سوی خداست. باید گفت که: سخن گفتن در میانسالی امتیازی است که عیسی و پیامبران اولوالعزم از آن برخوردار بودند، که در میانسالی به سوی خدا دعوت میکردند و مردمان را به خیر دستور داده و از منکرات باز می داشتند. اما عیسی علیه السلام با سخن گفتن در گهواره بر آنان برتری یافت. او در گهواره گفت: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَيْنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ۖ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ۖ ۳۱» [مریم: 30-31]. «من بنده خدا هستم، کتاب را به من داده و هرکجا که باشم مرا پیامبر و مبارک گردانیده، و تا زنده‌ام مرا به نماز و زکات دستور داده است».

سخنان گفتن عیسی در گهواره نمایی از وحی بود. حضرت عیسی علیه السلام، با تکلم در گهواره، هم نبوت خویش و هم عفت و عصمت مادر خویش را ثابت کرد. «وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» نعمتم را به یاد آور که کتاب و حکمت یعنی علم مفید راهمراه با تورات و انجیل به تو آموختم. یعنی: خط و سواد، یا مطلق کتاب یعنی جنس آنرا «و حکمت» یعنی: سخن محکم و استوار، حکمت یعنی شناخت اسرار شریعت و فواید و حکمت‌های آن، و فراخوانی مردم به نحو احسان به سوی خدا، و تعلیم آنان و رعایت کردن آنچه لازمه بر امر است. «وتورات» یعنی: کتاب موسی علیه السلام را «و انجیل را» یعنی: کتابی را که بر خودت وحی کردم.

در آیه مبارکه در می یابیم که: پیامبران، هم باید علم داشته باشند «الکتاب»، هم بینش «الحکمة»، هم گفته‌های پیشینیان را بدانند «التوراة» و هم پیام جدید داشته باشند. «الإنجیل» «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي» «و آنگاه که به اذن فرمان و دستور من از گل به شکل پرنده میساختی، «فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي» آنگاه در آن میدمیدی پس به اذن من پرنده‌ای میشد، متحرک و زنده، مانند سایر پرندگان، «وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي» به فرمان من نابینا را به اذن من شفا میدادی، یعنی بینا کرده و «برص» را که شفایش مشکل بود شفا دادی.

«وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي» به فرمان و خواست من مرده را زنده کردی. در آیه مبارکه ملاحظه میداریم که: با ذکر هر معجزه لفظ را تکرار کرده است تا زبان آنهایی را ببندد که الوهیت و «خدا بودن» را به عیسی نسبت میدهند، و تا مشخص کند که معجزه‌ی ظاهر شده توسط حضرت عیسی از جانب الله است.

«وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمُ بِالْبَيِّنَاتِ» سوء قصد بنی اسرائیل به حضرت عیسی علیه السلام، از سوی پروردگار متعال دفع شد. طوریکه میفرماید: «و هنگامی را به یاد آور که یهود را از کشتن تو بازداشتیم» یعنی: دفع کردم و برگردانیدم، از تو شر بنی اسرائیل را که همانا وقتی قصد کشتن تو را کردند.

«فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (110) آنان که پیامبری تو را انکار میکردند و به تو باور نداشتند، میگفتند: این خوارق و معجزات جز سحر و جادوی روشن و آشکار چیزی نیست.

باید یادآور شد که: اینها نعمتهایی است که پروردگار با عظمت به عیسی علیه السلام عطا کرد، تاگواه و شاهد پیامبری او باشد؛ اما این معجزات، در بسیاری از نصاری به دلیل کج فهمی مایه‌ی سرگشتگی و گمراهی گشته است و در بیابان غفلت - کورکورانه - دست و پا می زنند.

وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿١١١﴾

و [یاد کنید] هنگامی که به حواریون وحی کردم که به من و فرستاده من ایمان آورید. گفتند: ایمان آوردیم و شاهد باش که ما [در برابر خدا، فرمان‌ها و احکام او] تسلیم هستیم. (۱۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَوْحَيْتُ»: الهام کردم، وحی کردم، به دل آنان انداختم. توسط عیسی برای آنان اعلام و ابلاغ کردم. (وحی) منحصر به وحی اصطلاحی برپیغمبران نیست، بلکه الهاماتی که به قلب انسان‌ها و دیگر جانداران میشود از مصداق‌های آن است (نحل آیه 68، و قصص آیه:

7). باید یادآور شد که: گاهی خداوند به دل‌های آماده الهام می‌کند. «الْحَوَارِيُّونَ»: جمع حواری، گزیدگان یاران، شاگردان منتخب مسیح. «مُسْلِمُونَ»: مخلصان در ایمان، وخاضعان اوامر رحمان.

تفسیر:

«وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي» و یادآور ای عیسی هنگامی را که حواریان را امر کردی تا به وحدانیت و رسالت من که تو را به خاطر تبلیغ آن فرستادم ایمان آورند و در اعمال خود اخلاص داشته باشند و به گونه نیکو منقاد پروردگار باشند و آن‌ها چنین کردند.

یعنی ایمان آوردن حواریون بر شما نیز نتیجه‌ی فضل و توفیق ما بود، وگرنه شما به تنهایی حتی یک تصدیق کننده در آن آبادی تکذیب کننده نمیتوانستید پیدا کنید. در ضمن این جا این مطلب نیز بیان شد که دین واقعی حواریون اسلام بود نه مسیحیت.

باید گفت که: الهامات الهی به مردم، در مسیر تأیید وحی انبیاست، نه در برابر آنها.

حواریون: شاگردان و پیروان راستین عیسی علیه السلام بودند.

در جمله: «آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي» در می‌یابیم که: ایمان به الله، از ایمان به رسول جدا نیست. و در ضمن قابل یادآوری است که: ارشاد بدون نور الهی از درون، یا بی اثر، یا کم‌اثر یا ناپایدار است، «قَالُوا آمَنَّا وَ إِشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (111)» حواریون گفتند: پروردگار! آنچه را به ما امر فرمودی، تصدیق کردیم و گواه باش که در این ایمان دارای اخلاص هستیم، و در مقابل فرمان رحمان و به تو سر تسلیم و فروتنی فرود می‌آوریم.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (112 الی 115) در باره مائده‌ی آسمانی برای بنی‌اسرائیل به درخواست حواریان (یاران) عیسی علیه السلام بحث بعمل می‌آورد.

قابل تذکر است که داستان و قصه‌ی مائده‌ی آسمانی و سفره‌ی رنگین خدایی به درخواست عیسی علیه السلام یکی دیگر از معجزه‌ها و نعمتهای پیشین و نشان قدرت پروردگار و تأیید و تصدیق پیامبری عیسی علیه السلام است، که از آنان یاد شد و مسیحیان جز از راه قرآن، آن را در نیافته‌اند.

إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٢﴾

یاد آور شو وقتی که حواریون (همراهان مخلص عیسی) گفتند: ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگار تو میتواند که بر ما سفره (پر از طعام) از آسمان فرود آرد؟ عیسی گفت: اگر مؤمن هستید، از الله بترسید. (۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحَوَارِيُّونَ»: یاران برگزیده و فداکار مسیح. «يَسْتَطِيعُ»: طوع: میتواند؛ اما در این جا برای اطمینان قلبی است و این که: خداوند، درخواست تو را می‌پذیرد، حکمت الهی مقتضی است، با حکمت او منافات ندارد. [یا اینکه: هَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَسْأَلَ مِنْ رَبِّكَ؟ آیا میتوانی آن را از پروردگارت سؤال کنی؟ یا این که: إِسْتَطَاعَهُ بِهْ مَعْنَى إِطَاعَتِهِ است؛ که آیا خدا درخواست تو را می‌پذیرد؟... خدا چنین کاری میکند؟] [منار]. «مائده»: سفره، دسترخوان، خوراک. (فرقان)

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: نام گذاری این سوره به «مائده»، به خاطر همین درخواست مائده‌ی آسمانی است. «مَائِدَةٌ» هم به معنای غذاست، هم سفره‌ای که در آن غذا باشد. چون حواریون شیوه‌ی سؤالشان از عیسی علیه السلام کمی بی‌ادبانه بود، به جای «پارسلو الله»، گفتند: «یا عیسی» و به جای «آیا خدا لطف می‌کند» گفتند: «آیا میتواند؟» و به جای «پروردگار ما»، گفتند: «پروردگارت»، جواب «اتَّقُوا الله» شنیدند. طوری که در آیه مبارکه آمده است:

«إِذْ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ»: و یاد آورید روزی را که حواریان به عیسی گفتند: ای عیسی! آیا پروردگارت توان دارد تا بر ما سفره‌ای از طعام از آسمان نازل کند؟!)

مفسر قرطبی فرموده است: در آغاز امر و قبل از آشنایی محکم آنها با خدای متعال چنین سؤال کرده‌اند، و امکان دارد این سؤال از جانب اشخاصی نادان که همراه آنان بوده‌اند، مطرح شده باشد، همان طور که قوم حضرت موسی علیه السلام به او گفتند: «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ». (قرطبی 364/6).

همچنان مفسر ابوحیان فرموده است: ظاهر این لفظ مقتضی آن است که آنان در اینکه خداوند بتواند چنین سفره‌ای را از آسمان نازل کند شک کرده‌اند.

مفسر زمخشری نیز چنین مسلکی را در پیش گرفته است. (زمخشری گفته است: اگر گفته شود که بعد از ایمان و اخلاص چگونه گفتند: آیا خدا میتواند چنین کاری را بکند، در جواب می‌گوییم: خدا آنها را به ایمان و صبر توصیف نکرده بلکه فقط ادعای آنها را ذکر کرده است در حالی که ادعایشان باطل بود و آنها شک و گمان داشتند. و مؤمنینی که همواره خدای خود را تعظیم می‌دارند، هرگز چنین گفتاری را بر زبان نمی‌آورند. تفسیر کشاف 540/1).

اما سایر مفسران همگی بر این نظرند که حواریون ایمان داشتند و از خواص و نزدیکان حضرت عیسی بودند و هرگز در آن مورد شکی به دل راه نمی‌دادند. حتی حسن بصری گفته است: آنها در قدرت خدا شکی نداشتند بلکه فقط سؤال کرده‌اند که آیا خدا چنین سفره‌ای را نازل می‌کند یا خیر؟ اگر قرار است نازل شود، ای عیسی! آن را برای ما طلب کن. پس سؤال آنها برای اطمینان و تثبیت خاطر بوده است.

«قَالَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّكُمْ مُؤْمِنِينَ (112)»: تقوا، نشانه‌ی ایمان است. عیسی علیه السلام گفت: اگر شما در ایمان خود و پیروی از من صادقید از خدا بترسید و با او آداب داشته باشید. گویا که آنها به منظور دریافت اطمینان این سؤال را مطرح کردند نه به خاطر امتحان.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل سوره می‌نویسد: شایسته بنده مؤمن نیست که به این فرمایشات غیر عادی الله را بیازماید با آنکه از طرف او تعالی اظهار لطف و کرم زیاد باشد. باید روزی به ذریعی خواست که قدرت برای تحصیل آن مقرر فرموده است. وقتی که بنده از الله متعال بترسد و پرهیزگاری نماید، و بر ذات او اعتماد و ایمان داشته باشد، حق تعالی از جایی به او رزق می‌رساند که در وهم و گمان او نباشد: «وَمَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ - الخ» (سورة الطلاق، آیه: 3).

قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ (۱۱۳)

گفتند: میخواهیم هم از آن مائده آسمانی تناول کنیم و هم دل‌های ما مطمئن شود و هم به راستی عهد‌های تو پی بریم و بر نزول آن از گواهان باشیم. (۱۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صَدَقْتَنَا»: با ما راست و درست بوده‌ای. «عِيداً»: روز شادی و سرور. «أَعَدَّه»: او را سخت می‌آزارم، او را کیفر می‌کنم.

تفسیر:

«قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا»: حواریون گفتند ای عیسی: (ما نظر بدی نداریم و بهانه جو نیستیم بلکه) ما میخواهیم با خوردن، از آن سفره نَبْرُک بجوئیم و ایمان و یقین ما زیاد و نفس ما آرامش و اطمینان بیابد. «وَ نَعْلَمُ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا»: ما به صداقت تو ایمان کامل داریم، «وَ نَكُونُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ (113)»: یعنی: به عین الیقین بدانیم که تو در ادعای نبوتت به ما راست گفته‌ای «و در نزول آن» یعنی: در فرود آمدن مائده از آسمان «از گواهان باشیم» در نزد کسانی از بنی اسرائیل یا از سایر مردم که شاهد فرود آمدن آن نیستند.

باید متذکر شد که: اطمینان قلبی، مرحله‌ای بالاتر از ایمان است. «اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا»: حضرت ابراهیم نیز در جواب خداوند که فرمود: «أَوَلَمْ تَوْمِنُوا»، میفرماید: «بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي» (سوره بقره: 260).

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوْلِيَانَا وَأَخْرِنَا وَأَيَّةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١٤﴾

عیسی پسر مریم (در دعای خود) گفت: ای پروردگار ما! از آسمان خوانی (پر از طعام) بر ما نازل فرما تا عیدی برای ما باشد؛ برای اول و آخر ما. و (تا) دلیلی (نبوت من) از جانب تو باشد و ما را روزی ده که توئی بهترین روزی دهندگان. (۱۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَوْلِيَانَا وَءَاخِرِنَا»: ما مؤمنان متقدم و دیگر مؤمنان متأخر. یعنی روز نزول مائده روز عید ما معاصران و آیندگان باشد. یا این که: همه ما از نخستین فرد تا آخرین فرد از آن دسترخوان غذا بخوریم. (تفسیر نور: ترجمه معانی قرآن).

تفسیر:

«قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ»: و چون عیسی علیه السلام بر صداقت حواریان پی برد ایستاد و از خدای خود با ذکر الوهیت و ربوبیتش خواست تا بر آنها سفره‌ای از آسمان نازل کند که روز نزول آن برای آنها عید و مایه شادمانی و سرور باشد.

معمولاً دعاهای قرآن با اسم «رب» آغاز و شروع میگردد، ولی در این آیه مبارکه با دو کلمه «اللهم ربنا» آغاز یافته است که: نشان دهنده اهمیت این حادثه و پیامدهای آن می باشد.

در روایاتی آمده است: وقتی عیسی علیه السلام به نیت حواریان پی برد که: درخواست آنان برای تحکیم ایمان و اطمینان درون است و تردیدی در آن مشاهده نمیگردد؛ بناءً وضو گرفت، وارد مصلی شد و به راز و نیاز پرداخت و خدا را فراخواند، تا با فروفرستادن سفره‌ی آسمانی عیدی برای همگان فراهم آورد.

مفسر ابو سعود در تفسیر خویش می نویسد: حضرت عیسی دو بار پروردگار را نداء داد: یک بار با توصیف الوهیت که جامع جمیع کمالات است و بار دیگر توصیف ربوبیت که نشان دهنده ی تربیت است، تا از این طریق نهایت تضرع و زاری خود را به نمایش بگذارد. (تفسیر ابو سعود 73/2).

«تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوْلَانَا وَآخِرِنَا»: برای نسل حاضر ما و آنان که بعد از ما می آیند روز جشن و شادی و سرور باشد. به قولی: نزول مائده بر آنان در روز یکشنبه بود و از این جهت نصاری آن روز را عید خود قرار دادند.

این عید، اکنون «عید فصیح» مورد اتفاق یهودیان و نصاری است و تا امروز مجلس یادبودی بدین نام برپا می کنند و آن را «عشای ربّانی (شام خدایی)» می خوانند.

باید گفت که: به درخواست های مادی جهت معنوی دهیم. در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: (حواریون اولین هدف خود را خوردن و سپس اطمینان داشتن «نَأْكُلُ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنُّ» بیان کردند، ولی حضرت عیسی علیه السلام ابتدا برجا گذاشتن نشانه ی سرور برای تاریخ «عِيداً لِأَوْلَانَا وَ آخِرِنَا»: سپس نشانه قدرت خداوند «وَ آيَةً مِنْكَ» و در مرحله سوم مسئله رزق را مطرح فرمود: «وَ ارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» و بدین گونه به همه فهماند که مسائل معنوی و اجتماعی بر مسائل گروهی و اقتصادی مقدم است).

«وَ آيَةً مِنْكَ وَ ارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (114)»: حضرت عیسی، در دعا به جای مسأله ی خوردن، به الهی بودن مائده توجه میکند. طوری که میفرماید: چنانچه این سفره (ای خدا) نشانه وحدانیت تو و معجزه ای باشد بر اثبات رسالت من. و تو ای خدایا! بر ما با فضل واسع خود کرم کن و خیر و خوبی ات را بر ما تعمیم بخش که تو بهترین ذاتی هستی که می دهی و کریم ترین ذاتی هستی که می بخشی.

قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (۱۱۵)

خداوند (دعای او را اجابت کرد و) فرمود: «من آن را بر شما نازل میکنم؛ اما هر یک از شما که بعد از آن کافر شود، (ناشکری کند)، پس او را چنان عذابی می کنم که هیچکس از جهانیان را چنان عذاب نکرده باشم!». (۱۱۵)

تفسیر:

«قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ»: خداوند سبحان و تعالی خواسته حضرت عیسی علیه السلام را اجابت کرد و بر عیسی علیه السلام وحی کرد که به زودی بر شما سفره ای را که می خواهید نازل خواهیم کرد.

«فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (115)»: ولی هرکس بعد از این معجزه درخشان آنرا تکذیب کند او را به عذابی شدید و دردناک گرفتار خواهیم نمود، زیرا در چنین حالی حجت تمام شده و آن کسی که از قبول آن سر میزند در واقع سرکشی می کند از این روی عذابش مضاعف میگردد، زیرا چنین کسی از روی قصد و علم کافر شده است.

یعنی بصورت کُل گفت: آنان که به علم و یقین و شهود میرسند، مسئولیت سنگین تری دارند و مجازات تخلفشان هم سخت تر است. «فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ...»: پس کسانی که به مقام علم و شهود دست نیافته اند، از قهر خداوند دورترند.

قابل یادآوری میدانیم: آنچه از کسانیکه توقع و خواهشات بیشتری دارد و مائده‌ی آسمانی می‌خواهد، باید تعهد بیشتری هم باید داشته باشد.

و در حدیث آمده است: «سفره که از آسمان نازل شده شامل گوشت و نان بود، به آنها امر شد برای فردا ذخیره نکنند و خیانت نورزند، اما خیانت کردند و برای فردا برداشتند و ذخیره کردند، در کيفر چنین عملی تبدیل به خوك شدند». (اخراج از ترمذی در باب تفسیر). در التسهیل آمده است: عادت خدا بر این جاری است که انسان کافر را بعد از درخواست آیت و دلیل و اعطای آن کيفر دهد، وقتی بعضی از آنها کافر شدند خدا آنها را به خوك تبدیل کرد. (التسهیل 194/1).

این آیه دلالت بر آن دارد که هرکسی از الله متعال در حال داشتن علم و دانش نافرمانی کند از کسیکه در حالت جهل چنین کند جرمی بسیار بزرگتر دارد.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن مینویسد: «قرآن عظیم الشأن درباره‌ی این که آیا این سفره فی الواقع هم فرو فرستاده شد یا خیر، ساکت است. از هیچ منبع موثقی غیر از قرآن نیز جواب این سوال به دست نمی‌آید. امکان دارد که این سفره فرو فرستاده شده باشد و این هم ممکن است که حواریون با شنیدن تهدید و حشتناک بعدی تقاضای خود را پس گرفته باشند.»

جمهور مفسران بر آنند که این مائده بر آنان نازل شده است.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «مائده، بر عیسی علیه السلام و حواریون نازل شد و آن سفره آماده از ماهی و نان بود که از آن در هر جایی که می‌رفتند و در هر زمانی که می‌خواستند، می‌خوردند.»

ابن‌کثیر بر اساس روایت عمار بن یاسر (رض) می‌فرماید: «... آنها مأمور بودند که خیانت نکرده و غذای امروز را برای فردا ذخیره نکنند اما خیانت نموده و ذخیره کردند پس پروردگار به کيفر آن، به خوك و بوزینه مسخشان کرد.»

ابن عباس (رض) روایت کرده است که قریش نیز به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم گفتند: از پروردگارت بخواه تا کوه صفا را برای ما طلا گرداند و آن وقت به تو ایمان می‌آوریم...! رسول اکرم صلی الله علیه وسلم دعا کردند و جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: پروردگارت بر تو سلام می‌گوید و می‌فرماید: اگر میخواهی، کوه صفا را برای آنان به طلا تبدیل میکنم اما اگر کسی بعد از آن کفر ورزید، او را چنان عذاب کنم که احدی از جهانیان را عذاب نکرده باشم. و اگر هم میخواهی، در توبه و رحمت را به روی آنان گشاده بدارم [و کوه صفا را به طلا تبدیل نکنم]. رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: «بلکه در توبه و رحمت را [بر کوه طلا] ترجیح می‌دهم.»

مفسر تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌فرماید: «این گفت‌وگو میان عیسی علیه السلام و حواریون، ما را به طبیعت قوم عیسی علیه السلام و برگزیده‌ترین هایشان آشنا می‌سازد.. ملاحظه می‌کنیم که میان آنها و اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرقی است بزرگ زیرا حواریون با آن همه معجزات حسی آشکاری که از عیسی علیه السلام دیدند، باز هم خواستار معجزه‌ای دیگر شدند در حالیکه اصحاب محمد (ص) بعد از آن که اسلام آوردند، حتی یک معجزه هم درخواست نکردند... این است تفاوت عظیم حواریون عیسی علیه السلام با حواریون محمد صلی الله علیه وسلم.» «تفسیر انوار القرآن»

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (116 الی 120) در مورد رهایی عیسی علیه السلام از ادعاهای باطل

نصارا (نصرانیان، مسیحیان، عیسویان) بحث بعمل آمده است.

پروردگار با عظمت، پس از برشمردن نعمتهایی که به عیسی عطا کرده بود، یادآور میشود که او روز قیامت به سوالات بسیار مهمی-که نکوهش و ملامت قومش می باشد، روبهرو خواهد شد و سرانجام از همه ی افتراها که برای وی ساخته بودند، برائت حاصل میفرماید.

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾

و(یادآور شو) وقتی را که الله گوید: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را (دو معبود) غیر از الله گیرید؟ عیسی گفت: تو را به پاکی یاد می‌کنم (ای الله)، سزاوار من نیست آنچه را بگویم که لایق من نیست، اگر این سخن را گفته باشم، پس یقیناً تو آن را دانسته ای، میدانی آنچه را در دل من است و نمی دانم آنچه در نفس توست، چون تنها تویی دانای رازهای پوشیده. (۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مایکون لی»: مرانزبید، مرانشایسته نیست. «نفسی»: دل، درون، ذات و نفس من.

تفسیر:

طوریکه در آیه ی 109 همین سوره خواندیم که خداوند متعال پیامبران را در قیامت جمع کرده، از آنان میپرسد: از مردم چه جوابی شنیدید؟ این آیه، گفتگوی الله متعال و حضرت عیسی را در آن روز بیان می‌کند.

گرچه مسیحیان، امروز مریم را خدا نمی دانند؛ ولی چون گروهی از آنان در آن زمان عقیده به خدا بودن مریم داشتند و یا به خاطر آنکه عبادت در برابر مجسمه ی او به منزله ی معبود قرار دادن اوست، تعبیر به «اله» شده است.

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ: «و یادکن هنگامی را که خداوند گوید: ای عیسی بن مریم! آیاتو به مردم گفتی که من و مادرم را بجز خداوند به خدایی گیرید؟» یعنی: ای محمد! روز قیامت را به یادآور که حق تعالی در آن روز این سخن را به عیسی علیه السلام میگوید.

مفسر قرطبی فرموده است: از این جهت آن را از عیسی سؤال کرده است که برای مدعیان خدایی عیسی توبیخ باشد، تا انکار آن از جانب عیسی در تکذیب بلیغتر و در توبیخ و سرزنش شدیدتر باشد.

این رأی جمهور مفسران در تفسیر آیه کریمه است. ولی به قولی دیگر: خداوند متعال این سخن را به هنگام بالابردن عیسی علیه السلام به آسمان، جهت رد پندارهای نصاری در باره وی بعد از بالابردنش به آسمان به وی گفت. و با آنکه خداوند متعال می‌دانست که عیسی علیه السلام چنین سخنی به نصاری نگفته است اما به منظور توبیخ نصاری و قطع حُجَّت‌شان، از عیسی علیه السلام در این باره سؤال کرد. به قولی: حق تعالی این سخن را بدان جهت نیز عنوان کرد تا به مسیح بیآگاهانند که قومش بعد از او منحرف گردیده و به او پندارهایی دروغین بسته‌اند؛ چون گرفتنش به خدایی و پرستش وی و مادرش در حالی که خداوند متعال او را به سویشان برای این فرستاد که آنان را به یگانگی پرستی دعوت نماید. «تفسیر انوار القرآن».

«قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ» : «عيسى گفت: تو را به پاکی یاد میکند.» یعنی: پروردگار! تو مُنْزَهی و من تو را از این بهتان‌ها تنزیه میکنم «ما را نه سازد (شایسته نباشد)، که آنچه را از حق من نیست بگوید» یعنی: سزاوار من نیست که به خود چیزی را که از حق و حد من نیست، ادعا کنم. سپس عیسی این امر را به علم الهی ارجاع داد و گفت: «إِنْ كُنْتُ فُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ»: همهی گفته‌های انسان و اسرار درونش برای خداوند متعال روشن و معلوم است. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «اگر این سخن را گفته باشم پس بی‌شک تو آن را دانسته‌ای» یعنی: من به سوی تو چه عذری پیش آورم در حالیکه تو خود به حقیقت امر دانایی، «تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (116)» افکار و اسرار مردم از امور غیبی است که الله متعال بدان آگاه است. طوریکه میفرماید: «می‌دانی آنچه را در ضمیر من است» و آنرا از مردم پنهان میدارم «و نمیدانم آنچه را در ضمیر توست» لیکن من به علم نهران تو و آنچه که میخواهی انجام دهی، هیچ آگاهی ندارم «این فقط تو هستی که دانای رازهای نهانی» یعنی: تو فقط دانای هر چیزی هستی که از دسترس حواس و ادراک بنی‌آدم دور است.

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (١١٧)
 من چیزی جز آنچه مرا به آن فرمان دادی به آنها نگفتم (به آنها گفتم): خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شماست و تا زمانی که در میان آنها بودم مراقب و گواهان بودم، پس وقتی مرا وفات دادی (به سوی خود بردی) تو خودت بر آنها نگهبان بوده‌ای، و تویی بر هر چیز گواه (و) نگهبان (١١٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَوَفَّيْتَنِي»: وفی: مرا برگرفتی. «الرَّقِيبَ»: مراقب، مواظب. «شَهِيدًا»: باخبر، آگاه، گواه. **تفسیر:**

«مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ»: [و] جز آنچه را به آن دستور داده‌ای، چیزی به آنان نگفته‌ام؛ یعنی: به آنان جز آنچه را که تو خود به من فرمان داده بودی، فرمان نداده‌ام بنابر این، من به آنان گفته‌ام: مفسر فخررازی فرموده است: قول را بر مبنای رعایت ادب در جای امر آورده است، تا خود و خدا را در کنار هم امر قرار ندهد. «أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ»: به آنها گفتم: خدا، پروردگار من و پروردگار خود را بپرستید. «وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ»: و تا روزی که در میان آنان بودم، گواه أحوالشان بودم، «فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ» اما چون مرا پیش خود به‌آسمان بردی، بار الهی! تو خود بر آنان نگهبان و به آنان دانا و گواه بوده‌ای. پس (وفات) در اینجا به معنی مرگ نیست زیرا عیسی علیه السلام در آسمان بر همان حیاتی که در دنیا داشت، باقی است تا آن که در آخرالزمان به زمین فرود آید، «وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (117)» تو از هرچیز آگاهی و هیچ امری از تو مخفی و نهران نیست.

إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (١١٨)
 اگر آنان را عذاب کنی باز (خدایا) همه بندگان تو هستند، و اگر از گناه آنها درگذری پس یقیناً تویی غالب باحکمت. (١١٨)

«العزیز»: ظفرمند، پیروزمند، مقتدر و شکست‌ناپذیر.

تفسیر:

«إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ»: حال اگر عذابشان دهی تو خود مالک آنها هستی و میتوانی به میل خود در آنها تصرف کنی و ایرادی بر تو نیست.

«وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (118)»: ولی اگر از ایشان در گذری، یعنی اگر آنها را ببخشی، تو موجود نیرومندی که مقهور هیچکس واقع نمیشوی! تو قادر و توانائی هستی که هیچکس نمیتواند تو را از کاری عاجز سازد. تو کسی هستی که در تمام افعال خود حکمت داری خواه عذاب کنی یا مغفرت نمائی! با عزت تو گاهی مواخذه و به حکمت تو گاهی رحم صورت می‌گیرد. تو آنچه را آنگونه که بخواهی انجام می‌دهی! عذاب تو عدل و مغفرت تو فضل است.

مفسر تفسیر انوار القرآن می‌نویسد: عیسی علیه السلام این سخن را بر وجه استعطاف، یعنی درخواست مهربانی از حق تعالی برای آنان، مطرح کرد چنانکه مولی در حق غلام خویش مورد این درخواست قرار می‌گیرد.

همچنان ملاحظه میکنیم که عیسی(ع) در این سخن، از توانایی حکم کردن در مورد امتش در روز قیامت بیزاری میجوید بلکه حکم کردن در باره آنان را فقط به خداوند یگانه متعال مربوط میدانند که هر چه خواهد با آنان می‌کند. در حدیث شریف به روایت ابوذر(رض) آمده است که رسول الله(ص) شبی تا بامداد این آیه را تلاوت نموده و با همین یک آیه، رکوع و سجده می‌کردند پس چون صبح دمید، گفتیم: یا رسول الله! شما تمام شب پیوسته تا بامداد این آیه را میخواندید و با آن رکوع و سجده میکردید، راز این کار در چیست؟ فرمودند: «من [در این شب] برای امت خود از پروردگار درخواست شفاعت نمودم و او این شفاعت را به من عطا کرد. امت من به این شفاعت دست می‌یابد ان شاء الله اما این شفاعت مخصوص کسی است که به خدای لاجیزی را شریک نیاورد».

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمَ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۱۹)

الله فرمود: امروز روزیست که راستان را راستی و صدق شان نفع میرساند، برای آنها باغ‌هایی است که از زیر آنها نهرها جاری است، همیشه در آن‌اند تا ابد، الله از آن‌ها راضی شد و آن‌ها از الله راضی شدند، این است کامیابی بزرگ. (۱۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هذا»: اشاره به روز قیامت. «الفوز»: رستگاری، کامیابی، رسیدن به آرزو. «قدیر»: توانا.

تفسیر:

«قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمَ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ»: پروردگار با عظمت فرموده است: روز قیامت روزی است که صداقت صادقان برایشان سودمند واقع خواهد شد؛ چون روز پاداش است. «لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»: برای آنها باغ‌های است در بهشت که؛ در زیر اطاق‌ها و درختانش رودها جاری است، در آن مستقرند و هرگز از آن خارج نمی‌شوند.

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (119)»: این‌ها همه توأم با حصول رضای الهی است، زیرا چنین کسی عمل شایسته انجام داده و پروردگارش از او راضی

شده است. یقیناً این است پیروزی بزرگ و رستگاری عظیم و نعمت ماندگار توأم با رضوان الهی.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٢٠﴾

مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه در آنهاست، فقط در سیطره الله است، و او بر هر کاری تواناست. (۱۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُلْكٌ»: شاهی. کشور. عزت و قدرت.

تفسیر:

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (120): خداوند متعال مالک، متصرف و مدبر تمام آنچه‌ی است که در آسمان‌ها و زمین قرار دارد. این فرمانروایی نه از آن عیسی علیه السلام است، نه از آن مادرش، نه از آن سایر کسانی که به دروغ به پروردگاری نسبت داده شده‌اند و نه هم از دیگر مخلوقات خدای سبحان. هیچ چیزی و هیچکس نمیتواند بین او و مرادش حائل واقع گردد. پادشاهی کامل و قدرت تمام از آن اوست. یعنی: فرمانروایی آنچه در آسمان‌ها و زمین است از تمام خلائق، همگی تماماً ملک خداوند متعال‌اند، از آن رو که او از داشتن فرزند و پدر منزه است «و او بر همه چیز تواناست» پس هرگز به یاری دادن یاریگری از آنان محتاج نیست.

در اختتام خلاصه سورة مائده را میتوان موجزاً بشرح ذیل خلاصه و جمع‌بندی نمود:

- 1 - مهمترین اصول، همان اِکمال دین الله است.
- 2 - بازداشتن از سوالات بی‌جا که مبدا بار مسؤولیت و تکالیف را بیفزاید.
- 3 - این دین کامل، بر پایه‌ی علم یقینی در اعتقاد و هدایت و اخلاق و اعمال، استوار و ماندگار است.
- 4 - اصول دین الهی از زبان پیام آورانش، به ما رسیده است.
- 5 - یکپارچه بودن دین و بنابه مصلحت و موقعیت، اختلاف نظر در فروع و جزئیات،
- 6 - قرآن، حافظ و نگهبان سایر پیامهای آسمانی است.
- 7 - مصون ماندن پیامبر خاتم از گزند و آسیب دشمنان کینه توز،
- 8 - اصلاح و خودسازی و تزکیه‌ی روح و روان - به صورت فردی و جمعی - بر مؤمنان فرض است.
- 9 - فرمان به نیکی و بازداشتن از بدی واجب است.
- 10 - تکلیف بیش از توان آدمی، در دین نیست.
- 11 - افراط و زیاده روی در دین، ممنوع و حرام است.
- 12 - برابر قاعده‌ی «الضَّروراتُ تُبَيِّحُ المحظوراتِ» در وقت ضرورت، محرّمات - به اندازه‌ی نیاز - مباح می‌گردد.
- 13 - تفاوت میان پلید و پاک،
- 14 - شرح احکام وضوء و غسل و تیمم...
- 15 - شرح احکام خوراکی های حلال و حرام...
- 16 - بیان تحریم شراب و قمار به طور گسترده،
- 17 - تفصیل احکام صید برای مُحرم و غیر مُحرم در آغاز و فرجام سوره،
- 18 - حدود و کیفر مفسدانی که در زمین، فساد ایجاد می کنند...

19 - حکم انواع سوگند و کفاره‌ی آن و... (بنقل از تفسیر فرقان)

«وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ»

ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الأنعام

جزء - (7 - 8)

سورة أنعام در مکه نازل شده و دارای یکصد و شصت و پنج (۱۶۵) آیه و بیست (۲۰) رکوع می باشد.

وجه تسمیه:

این سوره به سوره‌ی «أنعام» موسوم است؛ چون در آن نام أنعام آمده است: «وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ - 136» (بت پرستان) از آنچه خداوند از کشت و چهارپایان آفریده است، سهمی را برای الله قرار دادند و به پندار خودشان گفتند: این قسمت برای خداست و این قسمت برای (بت‌هایی که هم) شریکان (خدایند، هم شريك اموال) ما پس آنچه سهم شرکاء و بت‌ها بود به خدا نمی‌رسید، ولی هرچه سهم خدا بود به شرکا می‌رسید، چه بد است آنچه داور می‌کنند! ملاحظه می‌داریم از اینکه: احکامی که مبین جهل و نادانی مشرکان می‌باشد، در این سوره ذکر شده است؛ زیرا آنان به منظور تقرب جستن به بت‌هایشان حیواناتی را قربانی می‌کردند.

مفاهیم عام که در آیات (136 الی 145) این سوره تذکر یافته است؛ برخی از باورهای نادرست عرب‌ها درباره‌ی حلال بودن و حرام بودن انعام (چهارپایان) مورد نقد قرار گرفته است.

معنی أنعام:

یعنی چهار پایان، جمع نعم (بروزن فرس) گفته اند عبارت است از گاو، گوسفند و شتر (قاموس قرآن، ج 7، ص 87) در ضمن قابل یادآوری است که: در این سوره کلمه، أنعام شش بار مورد استعمال قرار گرفته است.

مفهوم کلی سوره أنعام:

مفهوم و محتوای کلی سوره انعام را میتوان بصورت کل در نکاتی ذیل خلاصه و جمع‌بندی نمود:

احکام أنعام و چهارپایان،
توحید و صفات خداوند متعال،
وحی، نبوت و رسالت،
معاد، حشر و نشر، ثواب و عقاب،
داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و مناظرات عقلی او با مُلجِدان،
توصیه‌های عقیدتی، اخلاقی، اجتماعی و...

فضیلت سوره أنعام:

در مورد فضیلت سوره «أنعام» در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما از رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده است که فرمودند: «سورة أنعام تماماً یکبارہ بر من نازل شد درحالیکه هفتاد هزار فرشته با صدای بلند تسبیح و تحمید آن را همراهی میکردند.» (محاسن التأویل 232/6).

همچنان جابر (رض) فرموده است: لما نزلت سورة الأنعام سبح رسول الله (ص)، ثم قال: «لقد شيع هذه السورة من الملائكة ما سد الأفق». جابر (رض) میفرماید: هنگامی که سورة أنعام نازل گردید، رسول الله صلی الله علیه وسلم تسبیح گفت و فرمود: «تعداد زیادی از فرشتگان این سوره را همراهی می‌کردند تا جایی که فضا را بطور کامل گرفته بودند». این حدیث، شواهد زیادی دارد که طبرانی و دیگران از ابن عباس (رض)، ابن عمر، علی، ابی بن کعب، انس، و ابن مسعود اجمعین روایت کرده اند؛ لذا با تمام طرقتش به اثبات میرسد. ملاحظه شود الدر المنثور، و فتح القدير و تفسیر طبری اول سوره انعام. همچنان مفسران در مورد فضیلت سوره انعام نوشته اند: این سوره صف آرای محابه و مبارزه با مشرکان و تکذیب‌کنندگان معاد است و به پایدار ساختن اصول عقیده و ایمان در بنیاد اندیشه و خرد و ضمیر انسان توجه دارد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف:

طوری‌که در فوق هم تذکر دادیم تعداد آیات سورة أنعام به (165) آیه و تعداد کلمات آن به (3055) و تعداد حروف آن به (12420) حرف میرسد. ملاحظه: (أقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آنرا می‌توانید در سورة فاطر، تفسیر احمد همین تفسیر مطالعه فرمایید).

ارتباط و مناسبت سورة أنعام با سوره ی مائده:

خداوند متعال سورة مائده را به آیه «عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» خاتمه داد. و سورة أنعام را هم با بیان خلقت آسمانها و زمین و... آغاز کرد که دلیل قدرت کامل اوست. {17} هر دو سوره به اهل کتاب و موضعگیری و عقاید آنان اشاره می‌کنند. مائده به تفصیل به احکام خوراکی های حرام و ذبایح می‌پردازد، سورة أنعام به شیوهی کوتاه از آنها بحث نموده است، و میفرماید: آن چه که در زمان دوران جاهلیت برای نزدیکی به بُتان، بهره گیری از حیوانات را بر خود، حرام کرده بودند، مردود می‌شمردند. طوری‌که گفتیم سورة أنعام، با حمد و ستایش و سپاس خدایی آغاز گشته که هستی آفرید و انسان را بدون سابقه و نمونه - با دلایل روشن بریکتایی خود - پدید آورد؛ اما کافران برایش شریک و همتای ساختند و این هستی بخش رد اندیشه‌ی بیهوده‌ی باطل مشرکان، سرآغاز سوره را با «الحمد لله...» شروع میفرماید. آنگاه به بی باوران جهان هشدار میدهد که: مدت معینی در این جهان می‌مانند و بس و خدای هستی تنها اوست.

چگونگی فرود آمدن و نزول سورة أنعام:

این سوره، یکپارچه-در شبی- فرود آمده و شامل اصول عقاید، دلایل توحید، عدل و انصاف، نبوت و پیامبری، معاد و ابطال مذاهب منحرفان است؛ شاید برخی از آیه هایش مدنی باشد و به دستور پیامبر بزرگوار آنها را در همین سوره، در جای ویژه‌ی خود قرار داده باشند.

سایر خصوصیات سورة أنعام:

سورة أنعام طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم از جمله سوره های مکی است. صرف چند آیات را بعض علماء مستثنی کرده‌اند. (تعداداز مفسران در تفاسیر خویش نگاشته اند که: شش آیه از این سوره مدنی است.) ولی در روایات آمده است که تمام سوره در يك وقت به معیتی فرشتگان بی شمار فرود آمده است. والله أعلم.

أبو إسحق اسفرائینی یکی از علمای مشهور جهان اسلام میفرماید: این سوره بر تمام اصول و قواعد توحید مشتمل است.

باید گفت که: سورة أنعام از نظر حجم، جزو سوره‌های سبع طوال (سوره‌های طولانی) است. این سوره‌های هفتگانه عبارتند از (سورة بقره، آل عمران، سورة نساء، سورة مائده، سورة توبه، سورة أنعام و سورة أعراف).

زمان نزول سورة أنعام:

حضرت ابن عباس (رض) روایت فرموده اند که: این سوره در مکه نازل شده است. أسماء بنت یزید دختر کاکای معاذ بن جبل (رض) میگوید: هنگامی که این سوره بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل می شد، ایشان سوار شتر بودند و من جلو و مهار آن را گرفته بودم و در اثر فشاری که بر شتر وارد میشد گویی که استخوان های او در حال شکستن بودند. این هم در روایت آمده است که در همان شبی که این سوره نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور به نوشتن آن دادند.

از دقت به مطالب و مباحث این سوره چنین بر می آید که این سوره در آخرین دوران مکه باید نازل شده باشد. روایت أسماء بنت یزید علیها السلام نیز این امر را تأیید میکند، چرا که ایشان از انصار بوده و پس از هجرت ایمان آورده اند. اگر پیش از ایمان آوردن تنها از ارادت خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم حاضر شده باشند، به طور قطع این حضور در آخرین سال زندگی مکی آن حضرت صلی الله علیه وسلم بوده است. پیش از آن روابط اهل یثرب با ایشان آن قدر گسترده نبوده است که حضور زنی از اهل یثرب به خدمت ایشان ممکن باشد.

شان نزول سورة أنعام :

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در تفسیر خویش در مورد شأن نزول سورة أنعام مینویسد: تا آن زمان دوازده سال بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم را به سوی اسلام فرا میخواند. مزاحمت و کارشکنی و ستمگری و جفای قریش به اوج خود رسیده بود. تعداد زیادی از کسانی که به اسلام گرویده بودند از این ظلم و ستم به تنگ آمده موطن خود را رها کرده و در حبشه اقامت گزیده بودند. برای تأیید و حمایت پیامبر صلی الله علیه وسلم اینک نه أبو طالب زنده بود نه خدیجه، از این رو هم اکنون آن حضرت صلی الله علیه وسلم با محروم شدن از حامیان دنیوی خود در انجام وظایف پیامبری با دشواری و موانع زیادی رو به رو بود. در اثر زحمات و دعوت و پیام رسانی ایشان افراد صالح در مکه و در دیگر مناطق و قبایل پیرامون پیوسته به اسلام می گرویدند، اما بیشتر مردم بر رد و انکار اصرار می ورزیدند. هر جا شخصی اندک میلی به اسلام نشان می داد، بلافاصله هدف ملامت و سرزنش، اذیت و آزار فیزیکی و تحریم اقتصادی و اجتماعی قرار میگرفت.

در این محیط تاریک اندک نوری از سوی یثرب پدیدار شده بود؛ زیرا تعدادی از افراد بانفوذ آن جا به مکه آمده با پیامبر بیعت کرده بودند و اسلام در آنجا بدون مزاحمت و مقاومت درونی ای در حال گسترش بود.

اما آن چه در این آغاز ناچیز برای آینده نهفته بود، هیچ چشم ظاهر بین قادر به دیدن آن نبود. آن چه ظاهر بینان می دیدند تنها این بود که اسلام یک نهضت ناتوانی است که هیچ قدرت مادی ای پشت سر آن نیست، داعی و رهبر آن به جز حمایت اندک و ضعیف خانواده ی خود توان دیگری ندارد.

پیروان اندک او افراد ناتوان وضعیفی هستند که از عقیده و مسلک قوم خود منحرف شده اند و از جامعه‌ی خویش چنان دور انداخته شده اند که برگ پس از جدا شدن از درخت بر زمین می ریزد و پراکنده میشود. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن).

دروس حاصله سورة أنعام:

- 1- اثبات اصول اعتقاد به شیوه های گوناگون،
- 2- اثبات نبوت و رسالت و وحی و رد شبهات مشرکان از راه دلایل عقلی و علمی و حسی،
- 3- اثبات روز رستاخیز و کیفر و پاداش کردار خوب و بد آدمی،
- 4- روشن شدن اصول دین، اخلاق و آداب اجتماعی و وصایای ده گانه‌ی ثابت در پیام های الهی،
- 5- دین از زمان آدم تا دوران خاتم - سلام الله علیهم اجمعین - در اصل و هدف، یکی است. ایمان به برخی از پیامبران و پشت کردن به برخی از آنان و پذیرفتن مذاهب مختلف به نام دین یگانه‌ی الهی و نظریات و آرای شخصی، به مقصد دین ضربه می زند.
- 6- خوشبختی و بدبختی و پاداش اخروی به کردار و رفتار آدمی بستگی دارد.
- 7- انسان در انتخاب آزاد است. میان اراده‌ی خدا و کسب آدمی، تعارضی نیست؛ چون سرنوشت بر مبنای علم و حکمت و مصلحت الهی، مسببات را به اسباب پیوند می دهد.
- 8- عدل الهی چنان مقتضی است که ملتها و افراد با هم تفاوت دارند. مثلاً: ستمگران، نابود و رسوا می شوند و فروتنان و مؤمنان به نعمت حق می رسند.
- 9- خداوند سرچشمه‌ی همیشه جوشان تشریح (قانونگذاری) است و حلال و حرام کردن هر چیز به دست اوست و هر کسی در کار او دم زند، جهل و خودخواهی خود را اثبات می کند.
- 10- انسان باید از سرنوشت گوناگون و بسیار پیچیده‌ی پیشینیان درس بگیرد و پند بیاموزد و این هستی پهناور را با دیده‌ی عبرت و دقت بنگرد.
- 11- مردم، همواره در عرصه‌ی زندگانی، در مسابقه و پیشی گرفتن و در آزمایشگاه بزرگ آزمون هستند، تا بدکار و نیک کردار، شناخته شوند...

تصویری از عقاید و احکام این سوره:

- 1- عقاید و دلایل آن به شیوه‌ی جامع، مانند: بیان صفات خدا، أفعال و سُنن او در هستی، نشانه هایش در آفاق و آنفس، تأثیر عقاید در اعمال آدمی همراه آوردن حقایق به گونه‌ی مناظره و جدل، رد شبهات مشرکان، نابود کردن هیكل شرک و درهم کوبیدن پایه هایش.
- یاد داشت:** اگر این سوره از روی مفهوم و محتوای آن نام گذاری شود؛ باید آن را «سوره‌ی عقاید اسلام» یا «سوره‌ی توحید» نام نهاد.
- 2- پیامبری و وحی، متلاشی کردن شبهه‌ی مشرکان و مُلزم کردنشان با دلایل و آیات بزرگ هستی است که دلایل عقلی و براهین علمی را در بر دارد...

3 - دو باره زنده شدن در جهان آخرت، پاداش و کیفر، وعد و وعید، رویدادهای روز قیامت، کیفر کافران و بزهکاران، پاداش و بشارت به نیکان و مؤمنان به خلد برین و اشاره به عالم غیب از فرشتگان، جن و شیاطین و بهشت و دوزخ.

4 - اصول دین و سفارش های جامع آن دربارهی فضایل و آداب و راه و رسم دینی و حذر از زشتیها و پلیدیها که این هم در چند اصل خلاصه می شود:

الف: دین خدا، تنها یکی است. پاره پاره کردنش به مذاهب و فرقه فرقه شدن پیروان این دین به نامهای متعدد، نشان خروج از رهنمودهای پیامبر گرامی و بیزاری حضرت از بدعت گذاران است.

ب: خوشبختی و بدبختی مردم به کردار و رفتار خود آنان وابسته است. پاداش هرکس بر مبنای تأثیر کردار در میان جامعه، از ده تا هفتصد و بالاتر خواهد بود؛ اما کیفر همانندی بیش نیست و به اندازهی گناه است.

ج: قطعاً مردم از روی اراده و اختیار، کار میکنند؛ حال آن که در برابر سنن و قدرت الهی، متواضع و خاکسارند. پس، نه جبری در کار است و نه اضطراری، و در بین کردار اختیاری آنان و اراده و مشیت آفریدگار، هیچ گونه دوگانگی و تعارضی موجود نیست. و مراد از آفریدن اشیا از روی اندازه و مقدار و مقیاس (تقدیر)، این است که خداوند به گونه ای آن را می آفریند که به همراه آن، براساس علم و حکمت خود، اسباب و امکان آن مسببات رافراهم می آورد و در اختیار بندگانش میگذارد. بی گمان او چیزی را به بهبود نیافریده است که بدون تقدیر و اندازه و بدون نظم و ترتیب باشد.

د: خداوند، درزندگی و مرگ ملتها، خوشبختی و بدبختی آنها، از میان بردنشان به خاطر دشمنی باپیامبران، ستم و تباهی در زمین و پرورش یافتنشان به وسیلهی انواع نعمتها و گاهی مجازات و کیفرشان؛ راه و رسم ویژه ای دارد.

ه: حرام و حلال گردانیدن خوردنیها و سایر شعایر و رسم و یاسایی بندگی به وسیلهی مردم دوران جاهلی دروغی است که - به میل خود - بر زبان خدا بسته بودند.

و: دستور به سیر و سفر در زمین بارها در قرآن تکرار شده است تا به احوال و اوضاع عمومی ملتها و فرجام آنان - که پیامبران را تکذیب می کنند - آشنا شویم و درس زندگی بیاموزیم.

ز: ترغیب و علاقه پیدا کردن به شناخت پدیده های هستی و آشنایی خاص به سنن و آیات فراوان الهی، بر علم و قدرت مطلق ذات پاک او دلالت میکند.

ح: قطعاً توبهی درست و اصولی همراه کردار نیک و پسندیده، موجب آمرزیدن گناهان است.

ط: ابتلا و آزمایش مردم به وسیلهی یکدیگر، به خاطر پیشی جستن، جاده و جهد فراوان در علوم مختلف، کردار سودمند، اعلاهی کلمه ی حق و دین و گرامی داشتن پیروان آن است. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی).

احکام فقهی بیان شده در سورة أنعام:

در این سورة مبارکه بصورت کل احکام ذیل مورد بیان قرار گرفته است.

1 - حرمت گوشت میته؛

2 - حرمت خوردن خون؛

3 - حرمت گوشت حیوان ذبح شده بدون ذکر نام الله؛

4 - حکم اضطرار چیزهاییکه موقعاً اضطرار، خوردن آنها مباح و حلال میشود. محتوای سورة انعام:

محور بحث سورة انعام طوریکه گفته شد همانا «عقیده و اصول ایمان» میباشد. این سوره از لحاظ اهداف و مقاصد با سوره های مدنی مانند سوره های بقره، آل عمران، نساء و مائده، تفاوت دارد. این سوره مبارکه به احکام تنظیمی مسلمانان، از قبیل روزه و کفیر و احکام و امور خانواده پرداخته است، و مسائل قتال و ستیز با در رفتگان از دعوت را یادآور نشده است. و همچنین بحثی از اهل کتاب، یهود و نصاری و منافقین را به میان نیاورده است، بلکه به مسائل بسیار مهم و بزرگ و اساسی عقیده و ایمان پرداخته است، و این مسائل را می توان در نکات زیر خلاصه کرد:

1 - مسائل الوهیت و پروردگاری.

2 - موضوع وحی و پیامبری.

3 - مسأله‌ی رستاخیز و جزا.

- در این سوره بحث به طور مفصل پیرامون اصول اساسی دعوت اسلامی جریان دارد، و درمی یابیم که از ابزار دلیل و برهان قاطع و کوبنده در راستای الزام و اقناع استفاده می کند؛ زیرا این سوره در مکه و بر جماعتی مُشْرک نازل شده است. از جمله‌ی آنچه در این سوره‌ی شریفه جلب نظر می کند این که دو أسلوب و روش آشکار را در پیش گرفته است که در سایر سوره ها به چشم نمی خورد، این دو أسلوب عبارتند از:

1 - «اسلوب و روش تقریر».

2 - «اسلوب تلقین».

در اسلوب اول، «اسلوب تقریر» قرآن دلایل مربوط به توحید و یگانگی الله و دلایل اقامه شده بر وجود قدرت و سلطه و قهر خدا بسیار واضح و مسلم ارائه می کند و برای این منظور به جای ضمیر مخاطب از ضمیر غایب استفاده می کند به طوری که هیچ قلبی سالم و عقلی رشید به خود اجازه نمی دهد در این که خدا ایجادکننده‌ی کائنات و صاحب فضل و کرم و عطایا است، شک و تردیدی داشته باشد، پس عبارت «هو» را می آورد که بر خالق باندبیر و دانا دلالت دارد. طوریکه میفرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ، وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ، وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَقَّكُمْ بِاللَّيْلِ، وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ...»

در اسلوب دوم، «اسلوب تلقین» کاملاً به چشم میخورد که الله عزوجل، حجت و استدلال را به پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد میدهد تا در مقابل دشمن ارائه دهد به گونه‌ای که او را تحت تأثیر قرار داده و قلب و توجه اش را تسخیر کند و نتواند خود را از آن رها سازد و از خود رفع تکلیف کند. این اسلوب به صورت سؤال و جواب می‌آید؛ چرا که از آنها می‌پرسد و سپس جواب میدهد.

بطور مثال میفرماید: «قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ، قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ، وَ قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنْ اللَّهُ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ.» بدین ترتیب سوره‌ی مبارک با دلایل و برهان قاطع و درخشان که پشت باطل راخم میکند، با مشرکان به بحث وجدل پرداخته و آن‌ها را محکوم کرد.

از اینجا است که سوره‌ی انعام در میان سوره‌های مکی و در رابطه با دعوت اسلامی، مقام و منزلتی مخصوص دارد؛ چرا که حقایق دعوت را بیان میکند و ستون‌های آن را تثبیت میکند و شک و شبهه‌ی معارضین را در مناظره و بحث تکذیب و رد میکند. توحید خدا را در «خلق» و «ایجاد» و «تشریح» و «عبادت» متذکر شده و موضع گیری تکذیب کنندگان پیامبران را بیان میکند. بلا و مصیبت‌هایی را متذکر میشود که بر ملت‌های پیش از آنها وارد شده است و اشتباه و تردید آنها را درباره‌ی وحی و رسالت یادآور میشود و روز رستاخیز و جزا را گوشزد میکند. همزمان نیز انسان را در تمامی شرایط متوجه آیات آفاق و آنفس می‌کند.

مفسر امام فخر رازی می‌فرماید: «این سوره به دو فضیلت ممتاز است: اول این که یکجا نازل شده است.

دوم این که هفتاد هزار فرشته آن را بدرقه کرده اند. سبب این امتیاز این است که این سوره شامل دلایل توحید و عدل و نبوت و معاد است و مذاهب ملحدان را باطل میکند». و امام قرطبی می‌گوید: «در زمینه‌ی مجادله با مشرکین و مبتدعین و منکران حشر و نشر، این سوره پایه و اساس می‌باشد. و همین امر اقتضا میکند که یکجا نازل شود».

در این سوره همچنین از پدر پیامبران، حضرت ابراهیم علیه السلام و جمعی از فرزندان او که به مقام نوبت رسیدند می‌پردازد، و به منظور تحمل سختی و مشقت و صبر و شکیبایی، پیامبر صلی الله علیه و سلم را راهنمایی می‌کند که خط مشی و سلوک آنها را در پیش گیرد. سپس تصویری از حال تکذیب کنندگان را در روز رستاخیز ترسیم میکند و در این مورد به شیوه‌های مختلف داد سخن میدهد. سپس به بعضی از اعمال و تصرفات دوران جاهلیت در زمینه‌ی حلال و حرام نمودن برخی از اشیاء پرداخته و بیان میکند که آنها به سبب شرکی که داشتند به چنین راهی رفته اند، سپس حکم تکذیب و ابطال آنها صادر میکند. یک چهارم این سوره به ذکر وصیت‌های دهگانه‌ی اختصاص دارد که در کتاب‌های آسمانی پیشین وارد شده و تمام پیامبران را به سوی وصایای مذکور فراخوانده است: «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْهِ وَرَبُّكُمْ عَلَيَّكُمْ». این سوره با آیه‌ی ای یگانه و منفرد به انتها میرسد که پرده از روی موقعیت انسان در نزد الله متعال بر میدارد، و آن موقعیت عبارت است از این که انسان در سرزمین «خلیفة الله» میباشد و خدا آبادانی عالم را به انسان محول کرده که نسل بعد از نسل به آن بپردازند. و خدا از روی قصد و هدفی بس والا و حکمتی بس بزرگ استعدادهای افراد انسان را متفاوت قرار داده است و آن عبارت است از «امتحان و آزمایش» در قیام به پیامدها و مشکلات این زندگی که کمال مقصود و هدف از این آفرینش و از این همه نظم و نظام به آن بر میگردد: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ. 165» (بنقل از تفسیر صفاة التفاسیر).

یادداشت مفیده :

پنج سوره در قرآن عظیم با «الْحَمْدُ لِلَّهِ» آغاز گردیده اند، که عبارتند از سوره‌ی فاتحه: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، سوره‌ی انعام: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، سوره‌ی كهف: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ، سوره‌ی سباء: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ و سوره‌ی فاطر: الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

ترجمة و تفسیر سورة الأنعام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١﴾

همه ستایش (همه خوبی‌ها) مخصوص الله است که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و روشنی را قرار داد. و با این همه آنهایی که کافران شدند با پروردگار خویش دیگری را برابر می‌دارند (با اینکه دلایل توحید و یگانگی او در آفرینش جهان آشکار است به اوشرک می‌آورند). (۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَقَ»: آفرید، هر چیزی را به اندازه‌ای معین بر حسب دانش خود، به وجود آورد. «جَعَلَ»: ایجاد کرده است. پدید آورده است (ملاحظه شود: نحل آیه: 72، و فرقان آیه 61).

فرق خلق و جعل:

مفسیر تفسیر کشاف در تفاوت بین این دو اصطلاح (خلق و جعل): مینویسد: تفاوت آن در اینست که: در خلق، معنای تقدیر و در جعل معنای تضمین وجود دارد. مانند پدید آوردن چیزی از چیزی دیگر و یا دگر کردن چیزی به چیزی دیگر و یا جابجا کردن چیزی از جایی به جایی دیگر موارد زیر از این نوع اند:

«وجعل منها زوجها» (أعراف، 189)، «وجعل الظلمات والنور» (أنعام، 1)، برای این که ظلمات از اجرام ضخیم، بزرگ و انبوه و نور از نار است، و نیز «ثم جعلكم أزواجاً» [فاطر، 11)، «أجعل الآلهة إلهاً واحداً» (صفحه: 5) «يَعْدِلُونَ»: برابر قرار میدهند. دیگری را با او یکسان میکنند. همتا و شریک برایش می‌آورند. عدل فلانا بفلان؛ یعنی فلانی را با دیگری یکسان دانست. یعنی کافران بتان را در پرستش و درخواست حاجت از آنها با خدا همتا و همبر میکنند.

«نور و ظلمات»:

در تمام قرآن عظیم الشان، کلمه «نور» بطور مفرد و کلمات «ظلمات» به صورت جمع آمده است. این امر بیانگر آنست که: اصولاً حق، یکی است و راه‌های باطل بسیار.

بلی؛ نور، نشانه‌ی وحدت و ظلمات، نشانه‌ی پراکندگی است. [مظهری و بحر محیط] در این آیه مبارکه این امر نیز قابل توجه و دقت است که ساختار آسمانها و زمین را به لفظ «خلق» تعبیر نمود و ساخت تاریکی و نور را به لفظ «جعل»، که در این نیز اشاره به این امر است که تاریکی و روشنی مانند آسمانها و زمین چیزهای مستقل و قائم بالذات نیستند؛ بلکه عوارض و صفات میباشند، و ظلمات را شاید بدین جهت از نور مقدم ذکر نمود که در این جهان ظلمات اصل است و نور وابسته به چیزهای خاصی می‌باشد که هرگاه آنها روبروی قرار گیرند روشنی پدید می‌آید و اگر نه تاریکی می‌ماند.

و یا هم یکی از اعجاز های قرآنی است که اینک ما به مرور زمان به آن پی میبریم و آن اینکه تاریکی موجود خارجی و وجودی ندارد که خلق شده باشد. تاریکی حالت، نبود نور است، لذا (جَعَلَ) و حرف (جَعَلَ) برایش به کار برده شد. چیزیکه (تاریکی) وجود ندارد و بودن آن حالت نبود نور و روشنی است پس استعمال خلق برایش مناسب نیست.

در ضمن قابل تذکر است که: اولین آیهی سورة أنعام، به «آفرینش نظام هستی»، دومین آیه این سورة مبارکه به «آفرینش انسان» و سومین آیه به نظارت بر «اعمال و رفتار انسان» اشاره دارد.

تفسیر:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»: حق تعالی به منظور تعلیم و آموزش بندگان، به بندگان خود می آموزد تا بر نعمت ها و احسانش و بر خلقت عجیب و دقتی که در صنع خود دارد او را حمد و ستایش بگویند؛ زیرا تنها او مستحق کاملترین محامد و بزرگترین مدائح است.

حق تعالی در بدایت این سوره همراه با ستایش خود، از قدرت کامله خویش خبر میدهد، حقیقتی که یگانگی و شایستگی اش برای تمام ستایشها را اثبات میکند. و نیز اعلام کنند که او شایستهی تمام تمجید و تحسین است و هیچ شبیه و شریک و همرنگ و همگونی ندارد و ذاتی است که آسمانها و زمین را ایجاد نموده، این آفرینش محکم، دقیق، نیکو و هماهنگ که موجب حیرت عقل و ذهن انسان میشود و دیدگان را به شگفت وادار می دارد.

آثار و آفریده هاییکه از ساختار و ساختمانی مملو از حکمت و دقت برخوردارند که عقل و فکر را شیفته و شیدا میکنند و خردمندان و اندیشمندان بینا از آن پند و اندرز می گیرند و راهیاب می شوند.

«وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ»: او تعالی شب و روز و تاریکی و روشنایی را خلق نمود تا انسانها به خواب و استراحت پردازند و در راه کسب معیشت زندگی و بهره مند شدن از علم و دانش استفاده کنند.

در تفسیر التسهیل آمده است: این آیه متضمن رد عقیدهی مجوسی ها است که چرا آنها آتش و دیگر اشیاء نورانی را پرستش می کنند و می گویند: نور منشاء خیر است و تاریکی منشاء شر، غافل از این که مخلوق نه می تواند خدا باشد و نه کاری از او ساخته است. (التسهیل 2/2).

«ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (1)»: ولی بعد از این همه نشانهها و بعد از همه دلایل روشن و برهان درخشان و قاطع، بر وجود خدا و یگانگی او، باز هم این کفار بین الله واحد و بت هایی که نه توان خلق دارند و نه روزی می دهند و نه توان تصرف در زندگی یا مردم را دارند تساوای قایل می شوند.

در تفسیر معارف در ذیل تفسیر این آیه مبارکه می نویسد:

مشرکان هند سیصد و بیست میلیون «دیوتا» را شریک الله واحد می دانند.

گروه «آریه سماج» با وجودیکه به توحید قایل است، روح و ماده را قدیم دانسته و از قدرت و خلقت خدا آنها را آزاد میدانند و از توحید به کنار رفته اند.

هم چنین نصاری با وجودیکه قایل به توحید میباشند، حضرت عیسی علیه السلام و مادر او را شریک و سهیم الله میدانند؛ سپس برای حفظ عقیده توحید مجبور شدند که به نظریات غیر معقول یک سه و سه یک قایل باشند.

مشرکان عرب نیز در تقسیم بندی خدایی تا جایی از خود سخاوت نشان دادند که هر نوع سنگ از هر کوهی می توانست برای نوع انسان معبود قرار گیرد.

الغرض انسانی که خداوند او را مخدوم الکائنات و أشرف المخلوقات قرار داده بود، وقتی که از راه منحرف شد نه تنها ماه و آفتاب و ستارگان را بلکه آب، آتش، درخت و سنگ حتی حشرات الارض را مسجود و معبود، حاجت روا و مشکل گشای خویش قرار داد. پس هلاک بادا این کافران به خاطر این حماقت، جهل و بی‌پایگی. این بیان اظهار شگفتی از عمل آنان است و نیز به منزله‌ی توبیخ آنها بشمار می‌رود.

مفسر ابن عطیة در تفسیر خویش؛ «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» می‌نویسد: آیه بر زشتی عمل کافران دلالت دارد؛ چون معنی آن چنین است: ایجاد آسمان‌ها و زمین از جانب اوست، و دلایلی درخشانی، و آفرینش آسمان‌ها و زمین از انعام و احسان او سرچشمه گرفته است، آنگاه بعد از این همه تفضل و تکریم، برای پروردگار خود شریک و همسان قرار داده اند. این همانند آن است که به شخصی بگویی: ای فلانی! احترام را به جا آوردم و باتو نیکی کردم و عطایا و بخشش فراوانی رابه تو دادم آنگاه مرا دشنام می‌دهی؟ (البحر المحیط 68/6).

دروس حاصله از این آیات متبرکه:

الف: تنها ذات پروردگار، سزاوار انواع ستایشها و سپاسهاست؛ زیرا این همه نعمتهای گوناگون و بی‌شمار از آن اوست.

ب: اثبات الوهیت و خدایی او و این که در ستایش و نیایش، شریک و هم‌تراز ندارد.

ج: اقله‌ی دلایل و براهین بر قدرت، علم و اراده‌ی او، چون پیدایش آسمانها و زمین و تمام هستی از اوست و هیچکس شایسته‌ی پشتیبانی او را نداشته و نخواهد داشت.

د: کافران کوردل و کر و کونگ، منکر این همه نعمت آشکارا یا برخی از آنهاند. پس، تعبیر به کلمه «ثم» دلیل عمل بد و پلیدی و تنگ نظری کافر پیشگان است.

ه: آغاز و فرجام دنیا بر الله پوشیده نیست و همانطور که آغاز جهان طی شد، روزی هم به پایان میرسد و قیامت برپا می‌شود و خوب و بد از هم بازشناخته می‌گردد و هرکس به نامه‌ی کردارش خواهد رسید. (بنقل از تفسیر نور).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 3) مباحثی در باره دلایل یکتایی الله متعال مطرح گردیده است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ﴿٢﴾

او (الله) ذاتی است که شما را از گلی مخصوص آفرید، سپس برای عمر شما مدتی مقرر کرد، و اجل حتمی و ثابت (برای زنده کردن شما در روز قیامت) نزد او است. (و او از آن آگاه است) با این همه شما (مشرکان در توحید و یگانگی یا قدرت او) تردید و شک می‌کنید. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«طین»: گِل. «قَضَىٰ»: مقدر کرد، معلوم نمود، دستور داد. «أَجَلًا»: پایان زمان، عمر هر چیز، سرآمد مشخص. «أجل مسمی»: زمانی معین، اجل قطعی. «تمترون»: تردید می‌کنید، شک دارید. تَمْتَرُونَ شک می‌کنید. «امتری فی الأمر» در آن امر شک نمود.

تفسیر:

در آیه قبلی، مسائل آفاقی و خلقت آسمان‌ها و زمین مطرح شده، در آیه قبلی اینک در این آیه مبارکه در باره خلقت انسان و حیات محدود او در این دنیا بحث بعمل می‌آید، طوریکه میفرماید:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ»: او کسی است که پدر شما، آدم را از خاک و ذریه‌اش را از آبی سست آفرید.

«ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا»: و برای هر مخلوقی عمری مشخص و محدود مقرر کرد، (برای زندگی شما در دنیا) که هرگز مدت زمانی آن بیشتر نمی‌شود، و هر زمانیکه مدت زمانی آن به سر آمدن در آن خواهید مُرد.

«وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ»: او تعالی دانی است که برای زنده شدن بعد از مرگ نیز روزی را معلوم و مشخص کرد که همان روز قیامت است که در آن هنگام عموم را حشر میکند، و هیچکس زمان و قوع این روز را جز خداوند نمیداند. پس أجل اول یعنی مرگ و أجل دوم یعنی حشر و نشر می‌باشد.

به قولی: أجل اول؛ فاصله میان آفرینش انسان تا مرگ او و أجل دوم؛ فاصله میان مرگ تا زنده شدن مجدد اوست. به قولی دیگر: أجل اول؛ مدت عمر دنیاست و أجل دوم؛ مدت عمر انسان تا هنگام مرگ وی است.

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: در آیه قبلی، ذکر آفرینش «عالم کبیر» بود؛ درینجا، خلقت «عالم صغیر» (انسان) بیان میشود. ببینید: اول آدم را از گل بی‌جان بیافرید، و چگونه او را به حیات و کمالات انسانی فایز گردانید، و امروز هم غذا از گل استخراج میشود، و از غذا نطفه، و از نطفه انسان به وجود می‌آید. بدین طریق، شما را از عدم بوجود آورد؛ باز، برای هرکس وقت مرگ او را مقرر کرد که در آن وقت، آدم دوباره در همان خاک مخلوط می‌شود که از آن پدید آمده بود. ازین، قیاس میتوان گفت که فنای «عالم کبیر» هم در یک وقت معین است که آن را «قیامت کبری» میگویند.

چون «قیامت صغری» یعنی مرگ انفرادی که همیشه بر ما وارد میشود، مردم به دانستن آن موفق میشود. میعاد معین «قیامت کبری» علم آن خاص نزد الله است. جای بسی تعجب است که انسان سلسله بقا و فنا را در «عالم صغیر» یعنی (مردم) می‌بیند، و در فنای «عالم کبیر» تردد می‌نماید.

«ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ (2)»: ولی بعد از نمایان شدن آن همه دلایل عظیم، و براهین واضح مشرکان در امر قیامت یعنی در مورد حشر و نشر شک می‌کنند.

قبل از همه باید گفت که: در قرآن عظیم الشان، 21 بار بحث از «أجل مسمی» بعمل آمده است. طوریکه یادآور شدیم خداوند متعال برای عمر انسان دو نوع زمان بندی تعیین و قرار داده است: یکی حتمی که بادر نظر داشت همه ای تدابیر صیحی ایکه از جانب انسان صورت بپذیرد، باز هم عمر انسان تمدید نمیگردد، و دیگری غیر حتمی که مربوط به کردار و اعمال خود انسان مربوط میگردد که با انحراف، زندگی خویش را در معرض طوفان قرار میدهد. بناءً باید گفت که: مدت عمر و پایان زندگی، به دست ما نیست. تنها ذات پروردگار است که بر أجل مسمی (أجل قطعی)، ما آگاهی دارد.

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ (۳)
و او (الله) ذاتی است که معبود (حقیقی) در آسمان‌ها و در زمین است. پنهان و آشکار شما را می‌داند و از آنچه (انجام می‌دهید و) به دست می‌آورد با خبر است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سر»: راز و نهانی. «جهر»: آشکار.

تفسیر:

این آیه مبارکه در جواب به آن‌عه عقاید انحرافی که معتقد به چند خدا بودند بطور مثال می‌گفتند: (خدای باران، خدای جنگ، خدای صلح، خدای زمین و...) ولی در آیه مبارکه می‌فرماید: خدای همه چیز و همه جایکی است.

«وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ»: او تعالی کسی است که الوهیت و عبودیت تنها از اوست. تمام آنچه در آسمان‌ها از قبیل ملائکه و در زمین از قبیل مؤمنان وجود دارند او را به یگانگی می‌پرستند.

ابن کثیر می‌فرماید: یعنی هرچه و هرکس در آسمان‌ها و زمین است او را پرستش می‌کنند و او را یگانه می‌دانند و به خدائیش مقرند. و از روی رغبت و رهبت او را می‌خوانند و با نام الله می‌طلبند. (تفسیر ابن کثیر 1/568).

«يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرَكُمْ»: از پنهان و آشکار شما باخبر است. یعنی و او می‌داند که اینها در نیت‌های خود چه چیزی را پنهان می‌دارند و در اقوال خود ظاهر می‌نمایند. قابل دقت و توجه است که: ایمان به احاطه علمی پروردگار با عظمت، هم انگیزه برای کار نیک است و هم باز دارنده انسان از کار بد و زشت می‌باشد.

«وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ (3)»: چون در تمام آسمانها و زمین حکومت اوست، و او تعالی مستقیماً به هر چیز، به پنهان و آشکار، به ظاهر و باطن، به عمل کوچک و بزرگ انسان، مطلع است. هم پنهان انسانها را میداند و هم آشکار انسانها را و از نیک و بدی که کسب میکنید نیز آگاه است. یعنی هر عمل خیر و شری را که انسان انجام میدهد، از آن آگاه و مطلع است و باید گفت که هیچ پوشیده‌ای بر او پنهان نیست. و مطابق آن در روز قیامت ثواب و سزا می‌دهد.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی بحث از توحید، معاد و روز رستاخیز و از دلایل واضح و روشنی - که اینها را ثابت میکند بعمل آمد، اینک در آیات متبرکه (4 الی 9) به رسالت پیامبران اشاره بعمل می‌آورد.

واضح است که عامل روی گردانیدن و مخالفت کفار از نشانه‌های پروردگار، پس از آمدن پیامبران بوده است که آنگاه برای الله شریک و هم‌تا می‌ساختند و پیامبران را تکذیب میکردند؛ آن «پیام‌آوران دلسوزی» که: آنان را همچون ملت‌های نافرمان پیشین از سرانجام دروغ‌پردازی هایشان هشدار می‌دادند.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ (۴)

و هیچ آیتی از آیات پروردگارشان (کفار) برایشان نمی‌آید، مگر اینکه (به عوض تصدیق و ایمان) از آن رویگردان‌اند. (۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«معرضین»: رویگردانان، اعراض کنندگان.

تفسیر:

«وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ»: و آنچه ما برای این کفار از قبیل دلایل روشن و برهان قاطع بر صحت الوهیت الله متعال و صدق رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم ارائه می‌نمائیم آن‌ها در برابر آن بی‌مبالات‌اند.

«إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ(4)»: برای دشمنان لجاج، نوع دلیلی و آیه تفاوتی ندارد، همه آنها را بدون تفکر رد و در مقابل آن قرار میگیرند و در آن هیچگونه دقت و تفکر نمی کنند و به آن توجه و التفاتی ندارند. و علاوه بر اینها همواره در غفلت و اعراض قرار دارند. محدثین می نویسند که: مشرکان مکه به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند؛ دعاکن تا ماه دو نیم شود، آنگاه ما ایمان می آوریم! ایشان دعا کردند و ماه دو نیم شد، نیمی از آن به جانب کوه حراء رفت و نیمی به جانب دیگر، چنانکه ابن مسعود (رض) میگوید: «من کوه حراء را در میان دو نیمه ماه دیدم». اما آنها با وجود مشاهده این معجزه ایمان نیاوردند و گفتند: این سحری است آشکار!

مفسر قرطبی میفرماید: منظور این است که آنها در آیات و دلایل نمی آندیشند؛ تأمل و آندیشه ای که به وسیله ای آن به یگانگی و توحید خدا برسند، و به معجزاتی که الله متعال برای پیامبرش جاری ساخته است اهتمام نمی دهند و در آن تعمق نمیکنند که به وسیله ای آن میتوان بر صدق و درستی تمام مطالبی که از جانب پروردگارش آورده است استدلال کرد. (تفسیر قرطبی 390/6).

فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٥﴾

آنان حق را هنگامی که سراغشان آمد، تکذیب کردند، ولی به زودی خبر آنچه را به باد مسخره گرفتند به آنها خواهد رسید (و از نتایج کار خود آگاه می شوند). (۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحَقَّ»: قرآن، دین الله، شریعت. «أَنْبَاءُ»: جمع نبأ، اخبار، خبرهای مهم. برخی از مفسران بدین عقیده اند که: شاید مراد از «خبرهای بزرگ» در آیه، خبر فتح مکه یا شکست مشرکان در جنگ بدر و امثال آن باشد.

تفسیر:

«فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ» آنها اصلاً قرآن را نپذیرفتند، قرآنی که بزرگترین معجزه الهی برای عالم بشریت است. آنها قرآن را تکذیب نموده، آنها نه تنها قرآن عظیم الشان را تکذیب ورد نمودند، بلکه در صحت آن تردید کردند که حضرت محمد صلی الله علیه و سلم آن را از جانب الله آورده بود.

«فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ(5)»: پس در آینده دور یا نزدیک اخبار آنچه را که بدان استهزاء میکردند به آنان خواهد رسید. هنگامی که عذاب را مشاهده کنند چون آنها به پیامبری و پیامبر صلی الله علیه وسلم تمسخر و استهزاء نموده و به آیات واضح و آشکار الهی استهزاء نمودند؛ روی این اساس آنها اولاً اعراض نموده در ثانی تکذیب و استهزاء نمودند. ولی در این هیچ جای شکی نیست که؛ استهزاء، شیوه ای همیشگی کفار است.

باید متذکر شد که سقوط انسان دارای سه مرحله میباشد: اعراض، تکذیب و استهزاء. طوری که در این دو آیه مبارکه به هر سه موارد سقوط انسان اشاره بعمل آمده است: «مُعْرِضِينَ- كَذَّبُوا يَسْتَهْزِئُونَ». سپس خداوند متعال آنها را تحریک و تشویق کرده است که از ملت های گذشته پند و عبرت بگیرند و میفرماید:

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّانُهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِذْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٦﴾

آیا مشاهده نکردند که پیش از آنها چه (بسیار) امته را هلاک کرده ایم؟ (امتهای) که در زمین به آنها (قدرت و) اقتدار داده بودیم قوتی که به شما نداده ایم و بر آنها از آسمان بارانهای بسیار (پی در پی) فرستادیم و نهرها را از زیر (باغ ها و قصرهای شان) جاری ساختیم. پس آن ها را به سبب گناهانشان هلاک کردیم و پس از آنها مردمی دیگر را آفریدیم. (۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ألم یروا»: آیا ندیده اند. «قَرْنٍ»: ملتی که با هم در مقطعی از زمان وهم عصر باهم زندگی می کنند. در حدیث آمده: خیر القرون قرنی. در اصل قرن یک صد سال است، سپس بر مردمانی اطلاق شد که در یک زمان زندگی میکنند. (و چون معمولاً يك نسل، از 60 تا 100 سال طول میکشد، از این رو به 60 یا 80 یا 100 سال يك قرن میگویند. تفسیر فخر رازی) «مَكَّنَاهُمْ»: قدرت و امکاناتی به ایشان عطا کردیم. «مَدْرَارًا»: باران شدید و مستمر، بسیار ریزان و پیاپی، ریزش تند. «قَرْنَا آخِرِينَ»: نسلها و ملت های دیگری، جماعت دیگری. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«ألم یروا کَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ»: به یاد داشته باشید کسانی که از تجارب تاریخی پند و عبرت نمیگیرند، مطمئن باشد که روزی آمدنی است که توبیخ میشوند. طوری که در آیه مبارکه با زیبایی خاصی میفرماید: آیا از ملت های قبل گذشته از خود مانند قوم نوح، قوم عاد، قوم ثمود و سایر اقوام که قبل از شما گذشته اند، عبرت نمی گیرند؟ و آیا آنها آثار این ها را مشاهده نکرده و هلاکتشان را هنگامی که ما را تکذیب کردند حتی نشنیده اند؟ چرا این ها پند و اندرز نمی گیرند؟ و این واقعیت ها را نمی دانند؟ واضح است که: مجازات آن عده اشخاصی که از امکانات الهی سوء استفاده کنند، حتماً نابود می شوند.

«مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ»: ما به این امت ها نیرو، قوت، اسباب و وسایل سعادت و آسایش و رفاه را به گونه ای به آنها دادیم که به شما ای اهل مکه! عطا نکرده ایم. «وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مَدْرَارًا»: ما به آنها باران پی در پی و فروان فرو فرستادیم که با آن کشت و زراعت آنها و سبزیجات و درختان آنها را زنده نمودیم. خواننده محترم توجه به فرماید: در آیه مبارکه به جای «أَرْسَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ»، فرمود: «أَرْسَلْنَا السَّمَاءَ» (آسمان را برای شما فرستادیم) تا نهایت لطف الهی را برای انسان به بیان بگیرد. «وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ»: و در زیر خانه های آن رود بارها جاری کردیم، طوری که در میان نعمت های فراوان و رودخانه ها و میوه های متنوع زندگی به سر می بردند.

و به این ترتیب آنها در باغ ها و بوستان هایی سرسبز و انبوه و غذا و آب فراوان قرار گرفتند ولی بادر نظر داشت این همه ای نعمت های اعطا شد، هرگز شکر نکردند، «فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِدُنُوبِهِمْ»: کافر و نافرمان شدند، از این روی ما آنها را به سبب همین مخالفت ها، بغاوت ها و تکذیبگری هایی که نسبت به پیامبران انجام داده اند شدیدترین مجازات و سزاهای مؤاخذه نمودیم و به سبب عملکرد های زشتشان به خصوص تمسخر به پیامبران الهی بر آنها شدیدترین عذاب را نازل کردیم.

از فحواى آية مبارکه در مى يابيم که: انسان به دو نوع مرگ مواجه مييابد؛ يکى مرگ طبيعى که با فرارسيدن أجل عمر انسان به پايان ميرسد، ديگرى مرگ غيرطبيعى که به خاطر مجازات الهى و باحوادث غير منتظره از بين ميرود.

«وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ (6)»: قدرتمندان گنهکار فکر نکنند که دنيا هميشه به کامشان است، به ياد داشته باشند که (ان شا الله)، روزى ميرسد که خداوند متعال ديگران را جايزين آنان مى سازد. طوريکه در آية مبارکه ميفرمايد: پس شما از اين برحذر باشيد که ما شما را آنگونه مؤاخذه کنيم که آنها را مؤاخذه کرديم. ما آنها را نابود کرديم و به جاى شان نسلهاى ديگرى پي در پي فرستاديم و به اين ترتيب از ملک خدا چيزى کاسته نشد و در توان او به اندازه ذره اى هم تغيير رونما نگرديد.

مفسر أبو حيان در تفسير خويش مى نويسد: به صورت کنايى مى خواهد به مخاطبان بگويد که در صورت عصيان و نافرمانى مانند اقوام قبلى نابود ميشويد. (بحر المحيط 77/4). مفسر تفسير أنوار القرآن مى نويسد: اين آيه بيانگر سنت الهى در عذاب کردن و نابود ساختن جوامعى است که غرق گناه و نافرمانى حق تعالى مى شوند.

بايد دانست: از امورى که مردم در آن بسيار زود فريب مى خورند، اين است که بدکاران سرکش و مفسدان عاصى، يا ملحدان کافر را در زمين، مقتدر و متمکن مى بينند... ولى حقيقت اين است که مردم در قضاوت خويش شتاب ميکنند، آنها آغاز يا ميانه راه را مى بينند اما به پايان راه فکر نمى کنند و پايان راه فقط آنگاه ديده ميشود که تحقق يابد! پايان راه ديده نميشود، مگر در ويرانه هاى گذشتگان و خرابه هاى ستمگران. که قرآن در بسيارى از داستانهاى خود، ما را به همين واديه هاى ويران مى برد تا درس عبرت بگيريم.

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾

و اگر كتابى (نوشته) بر كاغذ بر تو نازل كنيم، كه آن را با دستهاى خود لمس كنند؛ قطعاً كسانى كه كافر شدند، ميگويند: «اين (چيزى) جز جادويى آشكار نيست». (٧)

تفسير:

«وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ»: اى محمد! كافرين لجوج كه در پي بهانه جويى اند، و هرگز ايمان نمى آورند، حتى اگر قرآن را در ورقهاى نبشته شده نازل كنيم، تا بدانجا كه از طريق حس بينايى و بساوايى شان هر دو، آن را دريابند و لمس كنند باز هم ايمان نمى آورند، طوريكه در شان نزول آيه مبارکه هم آمده است: گروهى از مشركان ميگفتند: ما در صورتى ايمان مى آوريم كه نوشته اى بر كاغذ، همراه با فرشته اى بر ما نازل كنى. ولى در اين گفتار خويش هم دروغ مى گفتند و در پي بهانه جويى بودند.

مفسران در تفسير كلمة «قِرْطَاسٍ» مينويسند كه آن: عبارت از چيزى است كه بر روى آن بنويسند، چه كاغذ باشد، چه چوب، يا پوست و يا سنگ، ولى در اصطلاحات امروزي اكثرأً به كاغذ گفته اطلاق مى شود.

«فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ»: و آن ها اين قرآن را بينند و در بين دستان خود لمس و قرار دهند. «لَقَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (7)» درچنين هنگامى نيز آنها خواهند گفت همانا ما با اين قرآن جادو شديد و اين اوراق و صُحُفْ هيچ اساسى ندارند، همه اين اعمال نظر به سرکشی و تمردى است که از آنان سرزده است. واقعيت امر اينست زمانیکه قضيه لجاجت در ميان باشد، هيچ دليلى کارساز نيست، حتى حالاتى پيش مى آيد که همين انسان

های لجباز محسوسات را هم منکر میشوند. و آنرا سحر و جادو بشمار می آورند، باید گفت که مطابق آیات قرآنی: از رایج ترین اتهامات که مشرکان به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌بستند همین اتهام سحر است.

بنابر این، به آنچه که مشاهده و لمس کرده بودند، از روی عناد و سرکشی ایمان نمی آوردند پس درحالیکه رفتار آنان با یک حقیقت دیدنی و محسوس این چنین باشد، دیگر حال آنها با وحی مجرد بر رسول الله صلی الله علیه وسلم که به وسیله فرشته موکلی نازل می شود که نه آن را می بینند و نه احساس میکنند، چگونه خواهد بود؟

شان نزول آیه مبارکه:

این آیه مبارکه در باره نضربین حارث و دو تن دیگر از قریشیان نازل شد که گفتند: ای محمد! به تو ایمان نمی‌آوریم تا برای ما از نزد خداوند نوشته‌ای نیاوری که چهار فرشته همراه آن برصحت آن و درستی رسالتت شهادت دهند.

آنانکه قرآن را به حالت موجوده آن «جادو» و آورنده آن را «جادوگر» مسمی نمودند، اگر ما واقعاً کتابی را که در کاغذ نوشته شده باشد، از آسمان بر آنها فرود آریم، و آنرا بادست خویش لمس کرده بدانند که کدام تخیل یا نظربندی نیست، باوجود آن هم اظهار خواهند کرد که این جادوی صریح است!

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ﴿٨﴾

و (کافران) گفتند: (اگر محمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر است) چرا فرشته ای بر او (برای تأیید پیامبر) نازل نشد؟ و درحالیکه اگر فرشته‌ای را نازل میکردیم، البته کار (آنها) به انجام می رسید (و هلاک می شدند) و هیچ مهلتی به آنان داده نمی شد. (۸)

شان نزول آیه مبارکه:

در شان نزول آیه مبارکه مینویسند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم قوم خویش را به سوی اسلام فرا خواندند و حکم الله متعال را به آنان ابلاغ کردند اما جمعی از سران قریش گفتند: ای محمد! کاش با تو فرشته‌ای همراه گردانیده می شد تا در باره رسالتت با مردم سخن میگفت...! همان بود که این آیه مبارکه نازل شد:

«وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ» کفار مکه گفتند: چرا بر محمد صلی الله علیه وسلم ملکی از ملائکه آسمان نازل نمی شود تا ما آن را به گونه عیان ملاحظه کنیم و او در حضور ما بر نبوت محمد صلی الله علیه وسلم شهادت دهد تا او را تصدیق کنیم و از تو پیروی کنیم؟ مفسر أبو سعود در می نویسد: یعنی مگر نمی شد فرشته ای بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل شود که ما آن را ببینیم و به ما بگوید: محمد پیامبر است؟ این هم قسمتی از ابا طیل و یاهو گویی و خرافات آنان است که هر وقت عرصه بر آنان تنگ میشد و حيله و نیرنگ شان نمیگرفت و از استدلال درمانده میشدند، بدان رو آورده و دلیل می تراشیدند. (المحیط 77/4).

«وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ»: و اگر همان طور که آنها خواستند و ما سخنشان را بپذیریم و چنین ملکی نازل هم بنمائیم و آنها او را ببینند و باز هم کفر ورزند در چنین حالتی در نزول عذاب در حق آنها عجله به خرج خواهیم داد یعنی اگر همان طور که آنها خواستند فرشته را می فرستادیم و آن را میدیدند و با این وجود نیز راه کفر را در پیش میگرفتند، نابودیشان محقق می شد؛ (تفسیر ابو سعود 83/2). چون عادت الله متعال چنین جاری است که اگر کسی طلب دلیل کند و بعداً ایمان نیاورد و تسلیم نشود، خدا او را فوراً نابود میکند.

در تفسیر مراغی آمده است: سنت الهی چنین است که اگر معجزه‌ای به درخواست مردم انجام شود و مردم از قبول آن انکار کنند، هلاکت قطعی سراغشان خواهد آمد. (تفسیر مراغی، احمد مصطفی)

«ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ (8)» آنگاه فرصت و مهلت و تأخیری نمی یابند. این آیه در واقع می‌خواهد علت عدم پذیرش پیشنهاد آنها را از سوی خدا بیان کند. آنان با این درخواست به اصطلاح با پای خود به دنبال مرگ می روند. در مورد اینکه چرا مشرکان و کفار در طول تاریخ می خواستند، تا فرشته‌ای نزد پیامبر بیاید و رسالتش را تأیید کند تا آنان، ایمان بیاورند؟ چون مردم عرب به فرشتگان ایمان داشتند؛ ولی سرشت آنان را هرگز نمی شناختند و اگر الله متعال به عیان و در حضور آنان، فرشته‌ای نزد محمد صلی الله علیه وسلم میفرستاد و بر صدق پیامبری و گفتارش شهادت می داد، باز هم این جهال بر جهلشان می افزود و ایمان نمی آوردند. (حجر آیات 14 و 15).

قابل تذکر است که: نزول فرشته‌ی مورد تقاضای کفار، اگر به صورت انسان باشد که مانند همان پیامبر خواهد بود و اگر به صورت واقعی‌اش جلوه کند، طاقت و تحمل دیدن آن را برای يك لحظه هم ندارند؛ از رعب و هیبت می‌راسند و سگته میکنند، این صرف طاقت پیغمبران است که رؤیت فرشته را در صورت اصلی‌اش تحمل کرده می‌توانند. پیامبر صلی الله علیه وسلم در تمام عمر خود، صرف دوبرتبه حضرت جبرئیل علیه السلام را به صورت اصلی دیده و نسبت به پیغمبران دیگر يك بار هم ثابت نیست. اگر این فرمایش عظیم الشان و خارق العاده مشرکان برآورده هم شود، باز هم آن را نمی‌پذیرند.

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ (۹)

و اگر او (پیغمبر) را فرشته قرار می‌دادیم، البته او را به صورت یک مردی در می آوردیم، و البته آنها را دچار اشتباهی میکردیم که قبلاً در آن (مشتبه) بودند. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَجُلًا»: شخصی، کسی. «لَبَسْنَا»: میپوشاندیم، مراد مشتبه بودن امر است.

تفسیر:

«وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا» باید گفت که: سنت های الهی حکیمانه است و با تمایلات این و آن عوض نمیشود. طوریکه میفرماید: اگر پیامبر را فرشته قرار میدادیم، و او را بر شکل مردی از بشر در می آوردیم؛ زیرا مردم توان مشاهده و رؤیت ملک را در صورت اصلی آن ندارند، «لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا» (حرف «لَوْ» نشانه آن است که ماکار خودمان را میکنیم و کاری به تقاضاهای بی مورد این و آن نداریم.

وَ لَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ (9) و اگر بر صورت مرد باشد باز هم این امر بر آنها پنهان باقی خواهد ماند که آیا این پیام رسان مَلَكی در شکل یک مرد است یا مردی از میان انسان‌ها. حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: اگر فرشته نزد آنها می آمد، جز در شکل مرد نمی‌آمد؛ چون آنها نمیتوانند فرشته را به صورت نور ببینند و مشاهده کنند. (طبق یک دیدگاه اگر فرشته‌ای را میفرستادیم، از خوف و ترس آن می مردند؛ چون تاب دیدنش را ندارند. از ابن عباس (رض) و قرطبی چنین نقل شده است. قرطبی 293/6).

مفسران می نویسد: این آیه مبارکه دومین جواب به اعتراض کفار است. اولین صورت آمدن فرشته این بود که فرشته به صورت واقعی خود ظاهر شود. اما در آیه قبلی بیان شد

که: هنوز زمان آن فرا نرسیده است. دومین صورت آن این است که فرشته به صورت انسانی ظاهر شود. طوری که در این باره گفته شد که اگر فرشته به صورت انسانی ظاهر شود درباره‌ی این که آیا او به راستی مأمور الله است شما همان گونه در شک خواهید ماند که در مأموریت و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم در شک مانده اید.

یادداشت:

در آیه های قبلی سه وصف را برای کفار به بیان گرفت:

- 1 - اعراض و روی گردانیدن از ایمان.
- 2 - تکذیب نشانه ها و آثار حق.
- 3 - ریشخند و تمسخر به آن چه که از سوی الله نزد آنان می آید که بصورت قطعی سزای اعمال شان را خواهند چشید.

خوانندگان گرامی!

پیشنهاد برخی از کفار که: الله متعال همراه پیامبر فرشته ای بر صدق پیامبری وی بفرستد، تمسخری بیش نبود و شنیدن همچون کلام جاهلانه آنان، قلب پیامبر را آزار میداد. اینک الله متعال در آیات (10 الی 11) جهت دلداری پیامبر صلی الله علیه وسلم اثر بی ادبی و ریشخند آنان، سبک معرفی داشته است. همچنان در آیات ذیل دروسی است از سرنوشت ملت‌های دروغگوی پیشین که نباید گرفتار همچو سرنوشتی شوند.

وَلَقَدْ اسْتَهْزَأُوا بِرَسُولِ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٠﴾

(با این حال نگران نباش) البته پیغمبرانی که پیش از تو را هم به باد استهزا گرفتند اما سرانجام آنچه را مسخره میکردند دامانشان را گرفت (که البته عذاب الهی بر آنها نازل شد). (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«استهزئ» (هزؤ): مورد ریشخند قرار گرفته است. استهزاء مصدر آن است؛ یعنی، به کسی ریشخند کردن، کسی را تحقیر نمودن که غالباً همراه خندیدن است. «حاق»: فراگرفت، گرفتار کرد. «سَخِرُوا مِنْهُمْ»: آنان را مسخره کردند.

تفسیر:

سپس حق تعالی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم را از اینکه با تکذیب دروغ انگاران قومش روبرو میگردد، تسلیت، تسکین و دلجویی می نماید که: اولاً: پیامبران پیشین هم مورد استهزاء قرار گرفته‌اند. ثانیاً: نه تنها عذاب اخروی؛ بلکه قهر دنیوی هم دامنگیر استهزاء کنندگان میشود. طوری که میفرماید: «وَلَقَدْ اسْتَهْزَأُوا بِرَسُولِ مِنْ قَبْلِكَ» ای محمد صلی الله علیه وسلم! صبر کن و از تکذیب استهزاء و تمسخر کفار غمگین مباش. ما پیش از تو نیز پیامبران زیادی را فرستادیم در حالی که اقوامشان آنها را تکذیب و به آنها استهزاء کردند. آنها برای تو مثال، و نمونه ای هستند و تو اولین کسی که تکذیب شده نیستی! یعنی: اگر تو با استهزای آنان روبرو هستی، انبیای پیشین نیز در معرض چنین استهزایی قرار داشته اند.

باید یادآور شد که ذکر و یاد مشکلات سایرین، قوت صبر انسان را زیاد میکند، و در ضمن فحوای آیه مبارکه برای ما می آموزاند که مبلغ دین نباید از استهزای مخالفان دلتنگ و ورخطا و در نهایت امر دلسرد شود.

و در این هیچ جای شکی نیست که: استهزاء و تمسخر، از جمله یکی از وسایل جنگ های روانی دشمن است که برای تضعیف روحیهی رهبران یک جامعه بکار برده میشود که: باید در برابر آن مقاومت و مبارزه کرد.

«فَحاَقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ ما كانوا بهِ يَسْتَهْزِؤْنَ (10)»: استهزای دین، یکی از گناهان کبیره است که وعدهی عذاب بر آن داده شده است. و مسخره کنندگان، بدون هیچگونه شک و شبهه، در نهایت دلیل میشوند و استهزاء، دامن خودشان را میگیرد. طوریکه در آیه متبرکه آمده است: و چون کفار به پیامبران خود تمسخر کردند آنها را به شدیدترین عذاب گرفتار کردیم و سزای عملکرد زشت آنها را در تمسخر به پیامبران دادیم. یعنی: آنچه بدان ریشخند می کردند، بر خودشان فرود آمد و استهزایشان به «حق»، سبب نابودیشان گردید. باید گفت که: استهزاء از جمله شیوه دائمی کفار بشمار می رود، و الله متعال حامی انبیاست و استهزاء کنندگان را هلاک می کند.

مفسر جار الله زمخشری در تفسیر خویش «تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقوال فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف می نویسد: جمله «لقد استهزئ» را برای آن ذکر میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم را در برابر آزاری که از قوم خود می دید، دلداری دهد. اما کلمه «فحاق» یعنی: سزای حقیقتی که داشتند آن را به ریشخند می گرفتند، آنان را فرو گرفت و به دلیل همین ریشخند خویش نابود شدند.

آیات قرآنی در استهزاء نمودن پیامبران:

1 - در سورة أنعام آیه 10 میفرماید: «وَلَقَدْ اسْتَهْزِئْ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحاَقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ ما كانوا بهِ يَسْتَهْزِؤْنَ»: و پیش از تو پیامبرانی به استهزا گرفته شدند پس آنچه را ریشخند می کردند گریبانگیر ریشخند کنندگان ایشان گردید.

2 - در سورة رعد آیه 32 میفرماید: «وَلَقَدْ اسْتَهْزِئْ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثَمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كانَ عِقابِ» و بی گمان فرستادگان پیش از تو [نیز] مسخره شدند پس به کسانی که کافر شده بودند مهلت دادم آنگاه آنان را [به کیفر] گرفتم پس چگونه بود کیفر من؟

3 - در سورة یس آیات 30 تا 32 میفرماید: «یا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ما یَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلاَّ كانوا بهِ يَسْتَهْزِؤْنَ» دریغا بر این بندگان که هیچ فرستاده ای بر آنان نیامد مگر آنکه او را به استهزاء گرفتند.

«أَلَمْ یَرَوْا کَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لا یَرْجِعُونَ» مگر ندیده اند که چه بسیار نسلها را پیش از آنان هلاک گردانیدیم که دیگر آنها به سویشان باز نمی گردند، «وَإِنْ کُلُّ لَمَّا جَمِیعٌ لَدَیْنَا مُحْضَرُونَ» و قطعاً همه آنان در پیشگاه ما احضار خواهند شد.

قُلْ سِیرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا کَیْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُکذِبِینَ ﴿۱۱﴾

بگو: در زمین بگردید، سپس با تأمل بنگرید که سرنوشت تکذیب کنندگان چگونه بوده است؟ (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«انظروا»: بیندیشید، بنگرید.

تفسیر:

ای محمد! به آن مسخره کنندگان بگو: در سرزمین ها سفر نمایند و ببینند و دقت کنند که پیشینیانان به چه مجازات ها، مصیبت و عذاب های دردناکی دامن کافران قبل از شما را گرفته و چه بلاهایی به سرشان آمده است، یعنی آثار باستانی اقوام گذشته و افسانه های تاریخی آنها شهادت خواهند داد که آنها به سزای روی گردانیدن از حق و پای فشردن بر باطل دچار چه سرانجام عبرت انگیزی شده اند.

بناءً از آثار و علایم ملت های گذشته درس عبرت بگیرند، و بنگرند که خدا چگونه آنها را نابود کرده و مایه‌ی پند و عبرت دیگران قرار داده است؟

هدایت «سَبِّرُوا فِي الْأَرْضِ» (در زمین بگردید) بصورت کل شش بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است که همانا هدف اساسی سیر در زمین عبرت گرفتن است ولی با تأسف کافران هیچ وخت به این دستور عمل نکردند.

در ضمن قابل تذکر است که: مخالفان راه حق حتماً شکست خوردنی اند، و اگر احیاناً کسی در تاریخ آنان شک داشته باشد باید به تاریخ این ملل مراجعه و آنرا مطالعه نمایند، و یا هم باسفر این سرزمین ها، آثارشان آنان را از نزدیک مشاهده نمایند و از آن عبرت بگیرند. با تمام وضاحت در می یابیم که یکی از عوامل سقوط تمدن ها، همانا تکذیب انبیاست.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (12 الی 16) دلایلی، بر اثبات اصول سه گانه‌ی دین؛ یعنی، اثبات وجود آفریننده و یکتایی او، اثبات معاد (روز بازگشت) و روز جزا و اثبات پیامبری دلالت دارند. دلایل تذکر رفته در این آیات، طوری است تا عقیده را در قلبها و روانها استوار و پایدار گرداند و دیده‌ها را به آن سو جلب نماید. پس از اثبات این سه مورد، توانایی مطلق خدا بر دوباره زنده گردانیدن فرمانروایی او در هر دو جهان محقق می شود.

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾

بگو: «آنچه از مخلوقات که در آسمانها و زمین است، برای کیست (و در تصرف کیست؟) بگو: «از آن الله است، (و در تصرف الله) است که رحمت را بر خود مقرر داشته است، قطعاً شما را در روز قیامت که در آن شکی نیست، گرد خواهد آورد، کسانی که به خویش زیان رسانده اند پس ایمان نمی آورند. (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَتَبَ»: واجب کرده است. «عَلَى نَفْسِهِ»: بر عهده‌ی خود. لِيَجْمَعَنَّكُمْ: تا شما را گرد آورد. خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ: به خود زیان وارد کردند، خود باختگان.

فهم کلمه قُلْ در سورة الأنعام:

باید گفت که در هیچ سوره‌ای از قرآن عظیم الشان به اندازه‌ی این سوره، کلمه‌ی «قُلْ» بطور تکرار نیامده است. تکرار 44 بار این کلمه در خطاب به پیامبر صلی الله علیه و السلام، شاید به خاطر آن است که در این سوره، عقائد باطل و انحراف ها و توقعات بی جای مشرکان بیان شده و لازم است قاطعیت در کار باشد. این مطلب بیانگر آن است که پیامبر صلی الله علیه وسلم مأمور است متن وحی را بی کم و کاست به انسانها برساند.

تفسیر:

«قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: ای محمد! از مشرکان بپرس، ملکیت، پادشاهی

و تصرف آسمان و زمین و تمام کائنات از آن کیست؟
 «قُلْ لِلَّهِ» سپس به آنها خبر بده که این پادشاهی همانگونه که کفار به ناچار اعتراف میکنند، از آن الله است پس چرا او را عبادت نمیکنید و به یکتائی پرستش نمی نمائید؟
 مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: روش بیان بسیار لطیفی است. اولاً هدایت فرموده است که: از آنان بپرسی که آن چه در آسمانها و زمین است از آن کیست. سؤال کننده سؤال کرد و در انتظار جواب نشست. سؤال شونده گرچه می داند که همه چیز از آن الله است، اما نه جرأت آنرا دارد که انکار کند و نه میخواهد جواب درست بدهد. چرا که اگر جواب درست بدهد می ترسد سؤال کننده از آن علیه عقاید و باور های مشرکانه‌ی او استدلال کند. از این رو ترجیح می دهد ساکت بماند. آنگاه است که امر میشود که تو خودت جواب بده که همه چیز از آن الله متعال است.

«كُتِبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ»: از روی فضل و احسان با بندگانش بخشش رحمت و مهر را بر خود مقرر داشته است. «کتب علی نفسه الرحمة» در «صحیح مسلم» از حضرت ابو هریره مروی است که رسول الله (ص) فرمود: زمانی که خداوند مخلوقات را آفرید و عده نامهای بر عهده خود نوشت که پیش او موجود است که مضمونش از این قرار است «ان رحمته تغلب عن غضبی» یعنی رحمت من بر غضبم غالب خواهد آمد. (تفسیر قرطبی).
 غرض این است که در دعوتشان به ایمان باید لطف و نرمش داشت و با مهر و محبت آنها را به سوی الله فرا خواند.

«لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَرَيْبٍ فِيهِ»: شما را از قبرها بیرون آورده و شما را روانه‌ی روز رستاخیز میکند که در وقوع آن شکی نیست، تا در مقابل اعمالتان شما را مجازات و مکافات نماید.

لفظ «إلى» در جمله «لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: یا به معنی «فی» هست، و مرادش این است که خداوند، همه اولین و آخرین را در روز قیامت جمع خواهد کرد؛ و یا مراد از آن جمع فی القبور است. پس منظور این است که تا قیامت همه مردم را در قبرها جمع میکند تا اینکه در روز قیامت همه را زنده میگرداند. (تفسیر قرطبی).

«الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (12)» و یقیناً در آن روز مشرکان زیانمند خواهند بود؛ و جز دوزخ و عذاب دردناک سهم و نصیبی ندارند. زیرا آنها به الله متعال شریک آورده و به ملاقات او باور و به رسالت محمد صلی الله علیه وسلم اعتراف نکردند.

در این شکی نیست که: رحمت الهی وسیع و همه جانبه و لازم است، ولی با تأسف باید گفت که هستند گروهی که خود را از رحمت وسیعی الهی محروم میسازند.

امام قرطبی در تفسیر آیه مبارکه: «الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ» مینویسد: در این اشاره به آن است که وسعت و عمومیت رحمت که در ابتدا آیه آمده بود، بجای خود درست است؛ ولی محروم ماندن کفار و مشرکین از آن در اثر کردار خود آنهاست زیرا آنها راه کسب رحمت را که ایمان باشد اختیار ننمودند. (تفسیر قرطبی)

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: چون در تمام آسمانها و زمین سلطنت الهی است؛ چنانکه مشرکین هم اقرار داشتند؛ پس مکذبان و مستهزئان از سزای فوری کجا پناه بسته میتوانند؟ صرف رحمت عام اوست که گناهان را دیده فوراً سزا نمی دهد. روز قیامت بلاشبهه آمدنی است. سزای بی‌ایمانی بدبختان را می دهد، که دیده و دانسته، به اختیار، خویشان را در قعر نقصان و هلاکت افگندند.

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٣﴾

و همه موجوداتی که در [عرصه] شب و روز آرام دارند، در سیطره مالکیت الله هستند؛ و او شنوا و داناست. (۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سکن»: آرامیده است.

تفسیر:

«وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» در «قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» تعمیم مکان بود؛ در «لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» به اعتبار زمانه تعمیم است؛ یعنی، حکومت و قبضه و اقتدار او هر جا و هر وقت است، یعنی اینکه خداوند متعال مالک همه آن چیزی است که در هستی ساکن و یا متحرک است و تحت پوشش شب یا روز قرار دارد. این پدیده‌ها چه پنهان باشند یا آشکار بر الله متعال پنهان نیست.

«وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (13)» گفتار بندگان را می شنود و هیچ صدایی بر او خلط نمیشود از احوالشان و نیت‌ها باخبر است.

یعنی هم کلّ نظام از الله متعال است؛ «وَلَهُ مَا سَكَنَ»، هم نظارت و کنترل از آن اوست. «وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» یعنی: الله متعال هرچه شنیدنی را می‌شنود و هرچه دانستنی را میداند و هیچ چیز از آنچه در شب و روز او در هر زمان و مکانی می‌گذرد، بر او پوشیده نیست.

قُلْ أَغْيِرَ اللَّهُ إِلَهُاتِي أَمْ لَا يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾

بگو: آیا غیر از الله را که آفریننده آسمان‌ها و زمین است، سرپرست و یاور خود گیرم؟ و او همه (مخلوقات) را روزی میدهد، و کسی به او روزی نمیدهد (و او تعالی به روزی نیازی ندارد) بگو: به من امر شده که اولین کسی باشم که منقاد و تسلیم اوست، و (خداوند به من دستور داده که) هرگز از مشرکان مباش. (۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَاطِرٌ»: آفریننده، به وجود آورنده‌ی بدون سابقه.

تفسیر:

«قُلْ أَغْيِرَ اللَّهُ إِلَهُاتِي أَمْ لَا يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ» انسان به دلیل محتاج بودن، خواهشات و محدودیت‌ها به طور فطری به سراغ سرپرست و پناهگاه می‌رود، لیکن بحث اصلی بر سر آن است که به سراغ چه کسی باید برویم. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! به آن مشرکان بگو: آیا الله را رها کرده دیگری را بحیث سرپرست و ولی خود قرار دهم؟ منظور از استفهام تویخ است.

«فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: خدایی را ترک کنم که آفریدگار آسمانها و زمین است و آنها را بدون نمونه و مثال قبلی ابداع کرده است.

«وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ»: او روزی میدهد و روزی نمی‌گیرد. یعنی: حق تعالی به مردم رزق و خوراک میدهد درحالیکه خود از خوردن و خوراک و کسی که اطعامش کند بی‌نیاز است پس از آنجایی که هیچ نیرویی جز خدای سبحان نمی‌آفریند و روزی نمیدهد لذا شایستگی این را که به پرستش گرفته شود، نیز ندارد. ابن کثیر گفته است: الله متعال بدون این که به مخلوقاتش محتاج باشد آنان را روزی می‌دهد.

مفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: کنایه‌ی بسیار لطیفی است. همه‌ی کسانی که مشرکان آنها را به خدایی گرفته اند، به جای روزی دادن به بندگان خود، برعکس نیازمند دریافت روزی از آنان هستند. هیچ فرعونی تا زمانی که از ملت مالیات و خراج و باج نگیرد نمیتواند اکت خدایی بگیرد. معبودیت هیچ صاحب قبری برقرار نمی ماند مگر پرستش کنندگانش مقبره‌ی باشکوهی برای او بنا کنند و بارگاه باشکوه آن را نصب کنند و برای زیبا کردن و تزئینش از انواع تزیینات استفاده کنند. این خدایان ساختگی محتاج بندگان خود هستند و این تنها خداوند عالم و خدای واقعی است که خدایی اش به خودی خود پابرجاست و نیازمند کمک کسی نیست و همه نیازمند او هستند.

«قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ» ای محمد! به آنها بگو: الله به من امر کرده است که در میان این امت اولین فرد فرمانبردار و مطیع باشم. یعنی من مأمورم تا اولین کسی از قوم خود باشم که به طاعت و توحید حق تعالی گردن می‌نهد و اولین کس از این امت باشم که در بست تسلیم فرمان الله متعال است. به راستی هم چنین بود زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم از همه امت خویش در اسلام جلو بودند.

«وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (14)»: به من گفته شده است از زمره‌ی مشرکان مباش. زمخشری فرموده است: معنایش این است: به اسلام امر شده ام و از شرک نهی شده ام. (مختصر ابن کثیر 570/1).

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾

بگو: من (نیز) اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب آن روز بزرگ (رستاخیز) می‌ترسم. (۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَصَيْتُ»: نافرمانی کردم، سرباز زدم.

تفسیر:

«قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (15)» ای محمد! برای مشرکان بگو من پیامبری از جانب خدای تعالی می باشم اگر از پروردگارم نافرمانی کنم و غیر او را بپرستم، از عذاب روزی بس بزرگ و هولناک یعنی روز قیامت می ترسم.

مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾

آن کس که مجازات الهی در آن روز به او نرسد یقیناً الله او را مشمول رحمت خویش ساخته و این پیروزی آشکاری است. (۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُصْرَفْ عَنْهُ»: از او برگردانده شود، از او دور داشته شود. الْفَوْزُ: عبارت از به دست آوردن سود و منتفی شدن زیان است لذا مسلم است که نجات در روز قیامت، فوز و رستگاری کامل و آشکاری است.

تفسیر:

«مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ»: هرکس در آن روز عذاب خدا از او دفع شود، مورد رحم الله قرار گرفته است. یعنی: یقیناً او از اهل رحمت عظمی، یعنی از اهل نجات است و به زودی به بهشت وارد خواهد شد.

«ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (16)»: این پیروزی و رستگاری بزرگ است، زیرا چنین کسی به مطلوب خویش دست یافته و از بدی‌ها نجات یافته است. واقعاً هم حصول مدارج اعلی

جنت و رضای الهی بسیار مقام بلند است؛ اگر انسان از عذاب روز قیامت دفع شود، آن را روزی کامیابی بزرگ برایش بشمار میرود طوری که عمر (رض) فرموده است: «کفافاً؛ لالی ولا علی» «برابر، یک به یک؛ نه به سود من، و نه بر زیان من!».

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (17 الی 24) موضوعات از قبیل مظاهر قدرت الله متعال، شهادت بر صدقی و درستی رسالت پیامبر، کتمان شهادت و افترای اهل کتاب بر الله متعال. در آیات متبرکه قبلی دریافتیم که: اقتضای رحمت الهی، مردم را برای حسابرسی روز قیامت مهلت میدهد و رحمت او در دنیا موجب جلب خیر و منفعت و دفع شر و ضرر است و این که: جز الله کسی گرداننده ی هستی نیست.

هكذا در آیه مبارکه (19) نیز در مورد سؤال مشرکان از یهود و نصاری در وصف پیامبر است که نبوت او را در تورات و انجیل انکار میکردند؛ خداوند هم بر صحت و درستی و اثبات پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم گواهی کافی داده است و سخن بی باوران مشرک را تکذیب می کند که گویند: ما، محمد را نمیشناسیم؛ اما او را بسی بهتر از فرزندان خود میشناختند. میگویند: وقتی پیامبر به مدینه مهاجرت کرد؛ عمر فاروق، به عبدالله پسر سلام گفت: با توجه به این آیه، پیامبر را چگونه می شناسی؟ گفت: ای عمر! وقتی پیامبر را دیدم، بهتر از پسرانم، او را شناختم؛ زیرا از کار نهانی زنان خبر ندارم؛ اما به یقین شهادت میدهم که رسالت او حق و از سوی الله متعال آمده است. (بنقل از تفسیر فخر رازی).

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾

و اگر الله تو را آسیب و محنتی رساند، کسی جز او برطرف کننده آن نیست، و اگر تو را خیری رساند [حفظ و دوامش فقط به دست اوست]؛ پس او بر هر کاری تواناست. (17)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَمْسَسْكَ» (مس، مسس): تو را میکند، لمس نماید، به تو برسد. «کاشف»: برطرف کننده، بازدارنده.

تفسیر:

«وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ» ای انسان! اگر خداوند متعال نسبت به تو اراده ضرر داشته باشد و خواسته باشد تو را دچار فقر، مریضی و بلاها کند مطمئن باش هیچکس نمیتواند جز خود الله متعال این ضرر را از تو دفع کند. نه کسی به مقابله پرداخته جلوگیری آن را کرده میتواند، و نه از حیطة غلبه و اقتداری وی برآمده جایی گریخته می تواند. وی آگاه است که هر يك از بندگان او چه حال دارد و مناسب به حال او چه تدبیری قرین حکمت می باشد.

«وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (17)» و اگر اراده خیری به تو داشته باشد از قبیل ثروت، صحت و توفیق برساند مطمئن باش هیچکس و هیچ قدرتی نمیتواند این خیر و فضل را از تو بازدارد؛ و یا هم زایل کند. چون او بر همه چیز قادر و تواناست و هرگاه او اراده کاری را بکند حتماً اجرائش مینماید و اگر چیزی مقدر کند بر اجرای آن توان دارد. فقط ذات پروردگار است که: قدرت رساندن خیر و زیان را دارد.

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: سرچشمه‌ی همه‌ی امور یکی است، نه آنکه خیرات از منبعی و شرور از منبع دیگر سرچشمه گیرد. بس باید همه‌ی امیدها به الله متعال و همه‌ی خوف‌ها از او باشد.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین دعا میکردند: «اللهم لا مانع لما أعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد». «بارخدایا! عطای تو را هیچ باز دارنده‌ای نیست و آنچه را که تو بازش داری، هیچ بخشنده‌ای نیست و جایگاه و ثروت هیچ صاحب جلال و ثروتی در دنیا، در آخرت به وی از جانبت سودی نمیرساند» بلکه آنچه که به وی سود میرساند، ایمان و عمل صالح است و بس.

در التسهیل آمده است: آیه دال بر وحدانیت است؛ زیرا الله متعال در رساندن زیان و خیر یک و تنها است، و همچنین اوصافی که از این به بعد برای خداوند ذکر میگردد، براهین و حجت آشکاری است که بر مشرکین وارد میباشند. (التسهیل 4/2).

امام بغوی در تحت آیه مذکور از حضرت عبدالله بن عباس (رض) نقل فرموده است که: یک بار رسول خدا بر سواری، سوار شده، مرا پشت سر خود نشانده؛ قدری راه رفته روی به سوی من کرد و فرمود: پسرک! من عرض نمودم حاضر، فرمانی باشد؟ فرمود: خدا را یاد کن او تو را یاد میکند. شما که خدا را یاد کنید او را در هر حال در جلوی خود خواهید یافت. شما که خدا را در حین امن و عافیت و خوشی بشناسید او شما را در وقت مصیبت میشناسد. اگر سوالی دارید فقط از خدا سؤال کنید، و اگر کمک می خواهید فقط از خدا کمک بخواهید. آنچه در دنیا بودنی است قلم تقدیر آنها را نوشته است، و اگر همه مخلوق باهم متفق شوند و بخواهند که نفعی به شما برسانند که خداوند برای شما مقدر نکرده است؛ هرگز نمیتوانند چنین بکنند، و اگر همه با هم بخواهند که ضرری بر شما وارد نمایند که خداوند بر شما مقدر نفرموده است؛ باز هم هرگز بر آن قادر نخواهند شد. اگر میتوانید همراه با یقین بر صبر عمل کنید؛ حتماً آنرا انجام دهید، و اگر بر این توان نداشتید پس صبر کنید؛ زیرا در صبر، برخلاف چیزهای موافق طبع، خیر و برکتی زیاد وجود دارد، و کاملاً توجه داشته باشید که کمک خدا با صبر همراه است، و با مصیبت راحت و با تنگی گشادگی است. (این حدیث در ترمذی و مسند امام احمد با سند صحیح مذکور است).

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱۸)

او است که بر تمام بندگان خود قاهر و مسلط است و او است حکیم و آگاه. (۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْقَاهِرُ»: غالب، غلبه و ذلیل کردن چیره، مسلط. (باید یادآور شد: در «قهر» معنای مزیدی است که در «قدرت» نیست و آن بازداشتن دیگران از رسیدن به مراد و مقصود خویش است). «وَهُوَ الْحَكِيمُ»: «و او است حکیم» در اجرای مراد خود، «الْخَبِيرُ»: «آگاه» به آن کس که سزاوار قهر است از بندگان وی.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: در آیه‌ای (14) ملاحظه فرمودیم که موضوع؛ ولایت و رزاقیت الله متعال مطرح بود «وَلِيًّا... وَ هُوَ يُطْعَمُ» در آیه‌ی 15 همین سوره موضوع قهر و قیامت الهی مطرح شد «إِنِّي أَخَافُ... عَذَابَ» و در آیه‌ی 16، نجات و رحمت الهی: «...فَقَدْ رَجِمَهُ» و در آیه‌ی 17، مبحث حل مشکلات و رسیدن به خیرات: «فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ»

و در این آیه مبارکه، قدرت مطلقه‌ی الله متعال مطرح است: طوری که میفرماید: «وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (18)»

نباید از کسی خوف و هراسی داشته باشیم زیرا قدرت و عظمت الهی فوق همه‌ی قدرت‌هاست. و چه زیبا است که: قدرت و قهاریت الله متعال، همراه با حکمت و علم اوست. ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: یعنی او ذاتی است که؛ که گردن فرازان در مقابلش خم گشته و گردن کشان در پیشگاهش خوار شده و به سجده می روند و بر همه چیز چیره و مسلط است و در تمام اعمالش حکیم و دانا است، و از موقعیت همه آگاه است. (تفسیر ابن کثیر 571/1).

مفسر تفسیر مسیر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: خدای تعالی بر امر خود غلبه داشته و مافوق همهٔ بندگان خود است و همه مقهور جبروت اویند، زیرا او قهار هر جبار و ستمگر است. از این روی پرهیزگار با شنیدن امر خدا و متکبر با قهر و غضب در برابر او منقاد می‌شود.

اوتعالی همه چیز را در جایش بنا بر حکمت و با دقت گذاشته و هر چیزی که از انظار پوشیده و پنهان باشد بر او معلوم و هوید است. او با حکمت خود مقدر نموده و با علم خود اسرار را دانسته است؛ پس تنها او مستحق این است که پرستش شود و به یگانگی یاد گردد و به او شریک و انباز قرار داده نشود.

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَنْتُمْ لَنْ تُنْهَدُونَ أَنْ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةٌ أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿١٩﴾

[به کافران و مشرکان که برای حق بودن نبوتت گواه می طلبند] بگو: گواهی چه کسی از همه گواهان بزرگتر و (قابل اعتمادتر) است؟ [تا او را بر حقایقت نبوتم برای شما گواه آورم]؟ بگو: الله میان من و شما گواه است. [که گواهی اش بزرگترین و مطمئن ترین و صحیح ترین گواهی هاست]، و این قرآن به من وحی شده، تا شما را و هر کس را که به او (این پیام الهی) برسد بیم دهم، آیا شما گواهی میدهید که با الله معبودهای دیگری است؟ بگو: من گواهی نمیدهم، بگو: جز این نیست که او معبودی است یکتا، و از آنچه با او شریک می سازید بیزارم. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«لَأُنذِرَكُمْ»: اذار به معنی پیامی است که در آن تخویف و تهدید باشد. «بَلَغَ»: رسید. «مَنْ بَلَغَ»: هرکس، قرآن به او برسد. بری: بیزار، برکنار، دور. شأن نزول مطلع و سر آغاز آیه مبارکه:

مفسران می نویسند که: مشرکان مگه به محمد صلی الله علیه وسلم گفتند: ای محمد! ما هیچکس را نمی یابیم که در امر رسالت و پیامبری تو را تصدیق کند. از یهود و نصاری دربارهی تو سؤال کردیم، نام یا صفتی از تو نزد آنان نیست، پس یک نفر را به ما معرفی کن که شهادت بدهد که تو پیامبر الهی هستی. آنگاه الله متعال آیهی «قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً...» تا آخر را نازل کرد. (اسباب النزول ص 122).

قابل دقت و توجه است که: این آیه مبارکه در زمان غربت اسلام، خبر از آینده‌ای روشن و رسالت جهانی اسلام می دهد.

تفسیر:

«قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً» (به کافران و مشرکان که برای حق بودن نبوتت شاهد میخواهند) بگو: گواهی چه کسی از همه گواهان بزرگتر و (قابل اعتمادتر) است؟ «قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ» در جواب به آنها بگو: خدا بزرگترین شاهد بر این امر است، و شاهد بودن الله متعال مرا بس است.

ابن عباس (رض) گفته است: خدا به پیامبرش گفت: به آنها بگو: چه چیزی بزرگترین شاهد است، اگر جوابت راداند چه بهتر و اگر نه، به آنها بگو: خدا بین من و شما گواه است. (البحر 90/4).

«وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ»: واقعیت امر اینست که: قرآن، بزرگترین شاهد و گواه بر رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم است طوری که در آیه مبارکه میفرماید: او بر من قرآن را نازل نموده تا با آن شما را از عذاب الهی در صورتی که مخالفتش کنید بیم دهم و همچنان تا روز قیامت تمام افراد عرب و عجم را به آن برحذر دارم که این قرآن به آنها رسیده و می رسد.

مفسران مینویسند که در جمله: «وَمَنْ بَلَغَ» آیه مبارکه نشان داد که رسالت نبی کریم- صلی الله علیه وسلم- برای تمام جنّ و انس و مشرق و مغرب است.

ابن جزئی گفته است: مقصود از این آیه عبارت است از شاهد قرار دادن الله (که بزرگترین شهادت است) بر صدق پیامبر صلی الله علیه وسلم، و شهادت الله متعال بر این موضوع عبارت است از علم او به صدق نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و اظهار معجزاتی که بر صدقش دلالت دارند. (التسهیل 5/2).

«أَأَنْتُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى»: استفهام برای توبیخ است؛ یعنی ای مشرکان! پس اگر خدای تعالی خالق همه آفریده‌ها و رازق‌شان است. شما چگونه به الوهیت غیر او اقرار مینمائید و با او کسی دیگر را شریک و همتای او قرار میدهید. ولی من هرگز به اعمال شرک آلود شما اقرار و اعتراف ندارم.

«قُلْ لَا أَشْهَدُ»: به آنها بگو: من شهادت می دهم که خدائی جز او نیست. «قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ»: ای محمد! به آنها بگو: او یگانه‌ای است که شریک ندارد و همو ملجأ و پناهگاه به هنگام نیاز است.

«وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (19)»: و بر صحت ظلم و جور شاهد نیستم و به سوی الله متعال از هر شرکی و از هر مشرکی بیزارم و به سوی یکتاپرستی و توحید دعوت می‌کنم. یعنی: از بتانی که آنها را خدایان خویش قرار می دهید، یا از شرک آوردنتان به الله عزوجل، بیزار و برکنارم زیرا من فقط به یگانگی خداوند متعال گواهی می دهم.

قابل توجه و دقت: اکثریت مطلق مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: این آیه کریمه دلیل بر آن است که تبلیغ ارشادات دین مقدس اسلام بر مسلمانان فرض است.

شان نزول آیه 19:

453- ابن إسحاق و ابن جریر از طریق سعید یا عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده اند: نحام بن زید و قروم بن کعب و بحری بن عمرو به حضور رسول الله (آمدند و گفتند: ای محمد، مگر تو نمی‌دانی که جز الله، خدایی دیگر هم هست، پیامبر صلی الله علیه وسلم در جواب شان فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»: جز الله یگانه خدایی دیگری نیست. برای این فرستاده شده‌ام و به این راه مردم را دعوت میکنم. پس الله عزوجل آیه «قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ

شَهَادَةً...» را در باره سخن آن ها نازل کرد. (طبری 13132 از ابن اسحاق از محمد بن ابو محمد روایت کرده است).

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾

کسانیکه به آنان کتاب آسمانی داده‌ایم، او (پیغمبر) را مانند فرزندان خود می‌شناسند. (البته) آنانی که به خود زیان رساندند، ایمان نمی‌آورند. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يعرفونه»: پیامبر را خوب می‌شناسند.

تفسیر:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ»: یهودیان و نصرانیان محمد صلی الله علیه وسلم را با تمام خصوصیاتش که در تورات و انجیل ذکر شده می‌شناسند درست همانگونه که فرزندان خود را می‌شناسند. یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم را با شمایل و اوصافش می‌شناسند زیرا این شمایل و اوصاف در کتاب هایشان بیان شده است. و همانگونه که پدر هیچگاه در شناخت فرزند خود به بیراهه نمی‌رود اهل کتاب نیز در شناخت این اوصاف نظر به وضوحی که دارند به بیراهه نمی‌روند. پس اهل کتاب در این سخن خود که: ما محمد صلی الله علیه وسلم را نمی‌شناسیم، دروغگو هستند.

مفسر زمخشری در تفسیر خویش می‌نویسد: این استشهادی است از اهل مکه که اهل کتاب از صحت نبوت پیامبر اطلاع دارند. (تفسیر الکشاف 9/2).

حضرت عمر فاروق از حضرت عبدالله بن سلام که قبلاً یهودی بود و سپس مشرف به دین مقدس اسلام گشت پرسید که الله متعال در قرآن خبر داده است که شما رسول ما را چنان می‌شناسید که فرزندان خود را می‌شناسید؛ علت آن چیست؟ حضرت عبدالله بن سلام فرمود که: ما رسول الله را با اوصاف بیان شده او که در تورات آمده است می‌شناسیم؛ لذا شناخت ما نسبت به او قطعی و یقینی است؛ بخلاف فرزندان ما که درباره آنها می‌توان شبهه وارد کرد که آیا اینها فرزندان ما هستند یا خیر؟

حضرت زید بن سعنه که از اهل کتاب بود، آن حضرت صلی الله علیه وسلم را بوسیله اوصاف بیان کرده تورات و انجیل شناخت؛ فقط یک وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم به‌گونه‌ای بود که اولین بار راجع به آن نتوانست تصدیق کند؛ پس از امتحان به او تصدیق کرد، و آن اینکه حلم آن حضرت بر خشمش غالب می‌باشد. لذا در محضر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و آن را آزمایش نمود و این وصف نیز در وجود آن حضرت صلی الله علیه وسلم کاملاً پدیدار گشت و او مسلمان شد. در آخر آیه فرمود که: این اهل کتاب که با وجود شناخت کامل آن حضرت مسلمان نمی‌شوند، دارند خود را با دستهای خویش در هلاکت می‌اندازند و در نقصان قرار می‌گیرند؛

«الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (20)»: ولی آن‌ها هدایت را رد نموده و چون قرآن حکیم را تکذیب کرده و از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی نکردند به سوی زیان و خشم پروردگار بازگشتند. یعنی: انکارشان از رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم ناشی از عدم شناخت نیست بلکه ناشی از عناد و تمردشان است، عناد و حسد، کبر، تقلید پدران، حب

مال و جاه، و أمثال آن، اجازه نمی دهد که مشرف به ایمان شده، خویشان را از زیان جاودان و هلاک ابدی نجات دهند.

باید گفت که: تنها شناخت و علم، مایه‌ی نجات انسان‌ها نیست، زیرا هستند بسیاری از دانشناسان و پیامبر شناسان و دین شناسان که به خاطر عناد و لجابت از جمله زیان کارانند. و در این جای شکی نیست کتمان حق، سبب سوء عاقبت و خسارت به خویشان است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٢١﴾

و کیست ظالم‌تر از آنکه بر الله دروغ بدهد؟ (و شریک برای او قائل شده است) یا اینکه آیات او را تکذیب کند؟، یقیناً ظالمان روی رستگاری نخواهند دید. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ»، «افتروی»: جعل، دروغ بستن. در قرآن عظیم الشان بصورت کل پانزده مرتبه تعبیر «مَنْ أَظْلَمُ» تذکر یافته که در مورد افترا بر الله متعال، باز داشتن مردم از مسجد و کتمان شهادت و حق است. این فهم اینرا میرساند که ظلم فرهنگی و باز داشتن مردم از رشد و فهم، بدترین ظلم به جامعه بشمار می رود.

«وَمَنْ أَظْلَمُ»: ظالم‌تر از آنکه هر چیز که عزیزتر و مقدس‌تر باشد، خطر ظلم درباره‌ی آن بیشتر است. از این رو ظلم به الله و افترا بر ذات مقدس الهی، بدترین ظلم‌ها بشمار می رود.

تفسیر:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ»: هیچکس در جهان ظالم‌تر و گنهکارتر از کسی نیست که ادعای شریک به الله متعال را مینماید و به اوتعالی زن و فرزند قایل است، یا قرآن و یا هم معجزات درخشان آنرا تکذیب کرده و آنرا سحر به نامد، و یا هم یا یکی از آیات و نشانه‌های وحدانیتش را و یا شواهد نبوت پیامبرش را رد و تکذیب کند.

ابو سعود گفته است: کلمه‌ی «أَوْ» بیانگر آن است که هر یک از افترا و تکذیب به معنی نهایت افراط و ظلم است. تا چه رسد به این که کسی هردو را با هم داشته باشد، و آنچه الله آن را اثبات کرده آنها نفی کرده اند. و آنچه که الله آن را نفی کرده است، آنها آن را اثبات نموده اند، خدا آنان را نابود کند! چگونه و تا کی افترا می گویند. (ابو سعود 88/2). بصورکل باید بعرض رسانید که: ظلم به تفکر و فرهنگ انسان‌ها، از جمله بدترین ظلم‌ها بشمار میرود. شرك، افترا به الله متعال، ادعای نبوت دروغین، بدعت، و غیره، همه نمونه‌ای از این گونه ظلم‌ها می باشد.

«إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (21)»: هرکسی چنین کند ظالم و ستمگار است و چنین کسی هرگز راه درست را طی نمی‌نماید و از عذاب الهی نیزنجاب پیدا نمی‌کند.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَائُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٢٢﴾

و روزی که همه آنها را محشور کنیم (معبودها و عبادت کنندگان آنها را) باز به کسانی که شرک آورده بودند می‌گوییم: معبودهایتان که آنها را شریک الله می پنداشتید کجا هستند؟ (و چرا به یاری شما نمی‌شتابند؟). (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَحْشُرُهُمْ»: آنان را گرد می آوریم، محشور می کنیم. «أَيْنَ»: کجا؟ «كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ»: می

پنداشتید، گمان می بردید.

تفسیر:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا»: آیا این مشرکان به یاد نمی‌آورند روزی را که ما همه آنها را در روزی که شکی در آن نیست برای محاسبه و بازخواست حشر میکنیم، و در ملاء عام به آنها میگوییم و از آنها میپرسیم: «أَيُّنَ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (22)»: باید گفت که: قیامت روز حق بودن توحید، برای مشرکان است. طوری که در آیه مبارکه خطاب به مشرکان میگوید: کجا شدند خدایانی که شما به غیر از الله متعال پرستش میکردید؟ و هنگام شداید آنرا شفیع و مددگار خویش بشمار می‌آورید، چرا این خدایان امروز در چنین شدت و مصیبت کجا رفته‌اند که هیچ به کار شما نمی‌آیند؟! و شما را یاری نمی‌رسانند و از شما عذاب را دفع نمی‌نمایند و یا در رفع عذاب شفاعت نمی‌کنند؟ یعنی: کجا ایند خدایان پنداری شما که در چنین حالی به شما هیچ سودی نمی‌رسانند؟ یا خدایانشان احضار میشوند ولی از آنجایی که به هیچ وجه منفعتی از آنان بر نمی‌آید، وجود آنها همانند عدم وجودشان است بنابر این، خدای سبحان با این خطاب آنان را توبیخ می‌کند.

امام بیضاوی هم فرموده است که: منظور از استفهام توبیخ است، «و تَزْعُمُونَ» یعنی «تزعمونهم آلهة و شرکاء مع الله»: گمان می‌برید که آنها الله و شریک الله می‌باشند، بدین ترتیب هر دو مفعول حذف شده‌اند. گویا در بین مشرکین و خدایان آنها مانع ایجاد شده است و در موقع امید و احتیاج آنها را از دست میدهند و به آنها دسترسی پیدا نمی‌کنند. (تفسیر بیضاوی ص 169).

بصورت کل باید گفت که: شرک، خیالی بیش نیست. حضرت ابن عباس (رض) گفته است: هر «زعمی» که در قرآن آمده است به معنی دروغ است.

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿٢٣﴾

سپس جواب و عذر آنها چیزی جز این نیست که میگویند: قسم به الله، ای پروردگار ما، ما مشرک نبودیم. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِتْنَتُهُمْ»: کفر آنان، معذرت از آنان، جواب آنان، فرجام کفرشان.

تفسیر:

«ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ»: آنها بعد از اینکه خدایان خود را در آن روز می‌بینند که در برابر بی‌تفاوتی از حجتی باطل و ادعایی دروغین استفاده می‌کنند.

مفسران در بیان معنای کلمه «فتنه» در این آیه مبارکه، چند وجه ذکر کرده‌اند که قوی‌ترین آن «عاقبت» است. یعنی: عاقبت و فرجام کفرشان که به آن افتخار کردند و بر سر آن جنگیدند، چیزی جز انکار و بیزارگی جستن از شرک نیست. از دیگر وجوه در معنای «فتنه»، این نظر ابن عباس (رض) است: «فتنه آنان، یعنی حجت آنان». عطاء میگوید: «فتنه آنان، یعنی عذرخواهی آنان».

«إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ (23)» دروغگویان به مقتضای خصلتی که در دنیا کسب کرده‌اند، در قیامت نیز توصل به دروغ میشوند و می‌گویند: به خدا قسم ای پروردگار! ما مشرک نبودیم. ما آنها را در دنیا عبادت نکردیم و به الله شریک نیاوردیم در حالی که در این ادعای خود دروغ می‌گویند و افترا می‌کنند.

امام قرطبی در این مورد میفرماید: وقتی صرف نظر و بخشودگی او را نسبت به مؤمنان دیدند زبانشان بند می آید و دستانشان اعتراف میکند و پاهایشان بر اعمالشان گواهی میدهند. (تفسیر قرطبی 401/6).

أَنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾

ببین، چگونه بر خود دروغ می‌بندند و آنچه از معبودهای که با الله شریک قرار داده و افترا می‌کردند، از آنها گم گشت. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضَلَّ عَنْهُمْ»: ناپدید شد، نابود گشت از آنان

تفسیر:

«أَنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ» ای محمد! بین که چگونه با خود نیز دروغ می‌گویند، باکفر و شرک در پیشگاه خداوند دانا خود را تکذیب کردند، و این کذب و دروغ صریح مایه‌ی تعجب است.

«وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (24)» در محاکم الهی، نه دروغ انسان کارساز است، نه سوگند ها و قسم های او. گمان شفاعتی که از خدایان خود داشتند باطل و متلاشی و نقش بر آب شد. و دروغ و افترا و شرکایی که به خدا نسبت میدادند از دیدشان نماند. آن همه اصرار بر تکیه‌گاه های غیر الهی، خیالی بیش نیست یعنی: افترایشان برباد رفت و نابود شد و این پندار یابوہشان که شریکان آنها را به خدا نزدیک میکنند، متلاشی و باطل گشت و میان آنها و چیزهایی که بجز الله پرستش میکردند، جدایی افتاد و در نتیجه، این معبودان باطل نتوانستند هیچ نیازی را برای آنان برآورده کنند.

قابل توجه و دقت است که در موارد متعددی از قرآن عظیم الشان در حق کاذب لعنت آمده است، و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که: از دروغ پرهیز کنید زیرا دروغ با فجور همراه است و هر دو به جهنم می‌روند. (صحیح ابن حبان)

از رسول الله (ص) سؤال شد که چه عملی مردم را به جهنم می‌برد، فرمود که: عمل دروغ. (مسند امام احمد)

سرور کائنات صلی الله علیه وسلم در شب معراج کسی را دید که دو تا شوق (کنج دهان) او چاک داده میشوند باز سالم می‌گردند، سپس چاک می‌گردند باز سالم میشوند، و بدین ترتیب این روش با او تا قیامت انجام می‌گیرد؛ آن حضرت از جبرئیل امین پرسید که این چه کسی است؟ او فرمود: این دروغگو است.

و در روایت دیگری از مسند امام احمد آمده است که رسول الله فرمود که: مردم، مؤمن کامل نمی‌شود مگر وقتی که کاملاً دروغ را ترک نماید که در شوخی هم دروغ نگوید. و نیز در «بیهقی» و غیره با سند صحیح آمده است که می‌تواند در طبع مسلمان خصایل بد دیگری باشد اما خیانت و دروغ باهم نمی‌توانند جمع باشند. و در حدیثی دیگر وارد است که دروغ رزق انسان را کم می‌کند.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه احوال مشرکان در آخرت و آشفته‌گی و اضطرابی که عاید حال مشرکان می‌گردد، به بیان گرفته شد. اینک در آیات (25 الی 26) یک بار دیگر، در باره اعتراف به اعمال ناپسند مشرکان و هکذا ناامیدی آنان را در ایمان آوردن به بیان می‌گیرد.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٥﴾

گروهی از آنان (مشركان) کسانی هستند که به سخنان گوش میدهند و (لیکن) ما در دل‌های آنها پرده‌ها قرار داده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوش‌های آنها سنگینی را گذاشته‌ایم (تا نشنوند)، و اگر ببینند (آنها بقدری لجوجند) که اگر تمام نشانه‌های حق را ببینند ایمان نمی‌آورند، تا وقتی که نزد تو آیند با تو مجادله میکنند و میگویند: این (قرآن) نیست مگر افسانه‌های پیشینیان. (۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَكِنَّةً»: جمع کنان و به معنی پوشش است. «أَنْ يَفْقَهُوهُ» (فقه): این که قرآن را بفهمند، دریابند. «وَقْرًا وَقِرَةً أَذْنَهُ»: یعنی گوشش سنگین یا کر شد. «يُجَادِلُونَكَ» (جدل): با توجدها می‌کنند، می‌ستیزند. «أَسَاطِيرُ»: خرافات و یاهو و جمع اسطوره است. جوهری گفته است: اساطیر یعنی اباطیل و قصه‌های ساختگی. (مجمع البیان 286/4).

تفسیر:

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ»: از جمله‌ی آن مشركان کسانی هستند، که صدای تو را هنگامی که قرآن را تلاوت میکنی به تو گوش می‌دهند. مفسران مینویسند: که تذکر این اشخاص کسانی‌اند که به: به غرض عیبجویی و اعتراض، به قرآن کریم و سخنان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گوش می‌نهادند، و مقصود آنها انتفاع از هدایت و پذیرفتن حق نمی‌باشد. «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ»: اما شنیدنی بدون فهم، بدون درک و بدون بهره‌گیری زیرا هوی و هوس بر دل‌های آنها چیره شده و منافذ بصیرت را بر آنها بسته و قلب‌های شان را در حجاب قرار داده است از این روی آنها نمی‌فهمند. واقعیت امر اینست که: شنیدن صدای تلاوت قرآن، زمانی برای انسان موثر و ارزشمند تمام میشود که بر قلب انسان اثر بگذارد. «وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا»: و گوش‌هایشان را سنگین و کر کردیم تا نشنوند. یعنی: از شنیدن قرآن ناشنوایشان ساخته‌ایم.

این جزی گفته است: معنی آیه چنین است: وقتی قرآن را می‌شنیدند، خدا بین آنها و فهم قرآن پرده و مانعی ایجاد می‌کرد. از طریق مبالغه از آن به «اکنه» و «وقر» تعبیر کرده است. (التسهیل 6/2).

«وَ إِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا»: و اگر تو هر نشانه‌ای بر صدق خویش ارائه کنی در حالی که تمام معجزات بر رسالت تو شهادت میدهند آنها باز هم تکذیب می‌کنند و انکار می‌نمایند. متأسفانه لجاجت، از جمله درد‌های بی‌درمان است و مثل آینه‌ی موج‌دار، بهترین چهره‌ها را هم قبیح و بد نشان می‌دهد.

«حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (25)»: آنها باز هم تکذیب میکنند و انکار مینمایند، یعنی: آنها در کفر و عنادشان بدانجا رسیده‌اند که به صرف ایمان نیاوردن اکتفا نکرده بلکه جدال‌کنان نزد تو می‌آیند و میگویند: این جز افسانه‌های پیشینیان نیست. یعنی: این قرآن، جز از جنس داستان‌ها و افسانه‌های بی‌پایه‌ای که پیشینیان

آن را در کتاب‌هایشان نوشته‌اند، نیست. آری! آنها پنداشتند که حضرت محمد(ص) قرآن را از این داستان‌ها و اخبار برگرفته است درحالی‌که قرآن جز فرو فرستاده خدای عزیز و حمید نیست.

شان نزول آیه 25:

از ابن عباس(رض) روایت شده است که «أبوسفیان» و «ولید بن مغیره» و «نضر بن حارث» در کنار پیامبر صلی الله علیه وسلم نشسته بودند در حالیکه او قرآن را تلاوت می نمود. از نضر سؤال کردند، محمد چه می خواند؟ گفت: همان طور که من از حوادث زمان های گذشته می گفتم او هم اساطیر و افسانه ها می خواند. آنگاه الله متعالی «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ...» را نازل کرد.

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأُونَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾

آنها دیگران را از آن قرآن یا محمد منع می‌کنند و خود نیز از او دور میشوند، و هلاک نمی‌کنند مگر خود را، ولی نمی‌دانند. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَنْأُونَ»: دور میشوند. نأی یعنی دور شد. «يَنْهَوْنَ»: باز می‌دارند. يَنْأُونَ(نأی): دوری می‌شوند نأی یعنی دور شد. روی می‌گردانند، فاصله می‌گیرند.

تفسیر:

«وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ يَنْأُونَ عَنْهُ»: «وهم ینهون» آن مشرکان تکذیب کننده مردم را از شنیدن قرآن و ایمان آوردن به آن و گرویدن به پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و پیروی کردن از آن حضرت باز می‌دارند.

«وهم ینهون عنه» در نزد عموم مفسرین «ضحاک»، «قتاده» و «محمد بن حنیفه، این آیه در باره عموم کفار مکه نازل شده است که مردم را از شنیدن و اتباع قرآن باز می‌داشتند، و خود نیز از آن دوری می‌جستند. و از حضرت عبدالله بن عباس نیز منقول است که این آیه درباره ابو طالب کاکای پیامبر اسلام نازل شده است. ابو طالب مردم را از اذیت و آزار رسانی به آن حضرت باز می‌داشتند و از آن حضرت حمایت میکردند اما نه به قرآن ایمان آوردند و نه به آن گوش فرا داشتند؛ پس در این صورت ضمیر ینهون عنه، بجای قرآن به سوی آن حضرت بر میگردد. (مظهری بروایت ابن ابی حاتم عن سعید بن ابی هلال)، «و ینأون عنه» و خود نیز از پیروی کردن آن دور میشوند و خویشتن را از آن دور نگاه می‌دارند و هم خود گمراه گر هم خودشان کافر می‌شوند و هم مردم را از هدایت باز می‌دارند.

مفسران در شأن نزول می‌نویسند:

این آیه در باره ابو طالب کاکای پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شد زیرا او در همان حالیکه کفار را از آزار دادن پیامبر صلی الله علیه وسلم باز می‌داشت، خود نیز از اجابت دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم در مورد پذیرش اسلام دوری می‌کرد.

«وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ(26)»: دوری از پذیرفتن حق، سبب به هلاکت انداختن خود انسان میگردد، طوری‌که در آیه مبارکه آمده است. «و إن یهلکون إلا أنفسهم» یعنی: با این کارشان جز خویشتن را به نابودی نمیکشاندند و ضرر حاصل شده از آن جز به آنان نمیرسد، هرچند که خود فکر میکنند که با این کارشان دارند به اصطلاح به رسول

الله صلى الله عليه وسلم زیان و ضرر میرسانند. البته، این بی‌دانشان اسباب هلاک ابدی خود را فراهم میکنند، و نمی‌دانند که با دست خود به پای خود تیشه می‌زنند. واقعیت اینست: شعور واقعی، یافتن راه حق است و گم کردن راه حق و رهبر حق، از سوی هر کسیکه صورت گیرد، بی‌شعوری است.

مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ابن کثیر میفرماید: آنان دو عمل زشت را با هم جمع کرده بودند؛ خود از قرآن بهره نمی‌گرفتند و نمی‌گذاشتند احدی نیز از آن بهره بگیرد و کیفر آن فقط بر خود آنان می‌باشد اما نمی‌فهمند. (تفسیر ابن کثیر 573/1).

توضیح مختصر:

دلیل دوری گرفتن از قرآن، حماقت و جهالت مشرکان است که درک و فهم ندارند. این آیات، پند و اندرز گویایی است که جز با تأمل و اندیشه و نگرستن با دیده‌ی دل به‌آن، سودمند نیست. بی‌گمان، کسانی که این آیات را نمی‌فهمند، قلب بیدار، گوش شنوا و چشم بینا ندارند. متأسفانه این آسیب، فراگیر و در میان هر نسلی و هر گروه و دسته‌ای، مشهود است. و در هر دوره و زمانی، شیوه‌ی خاصی دارد و هرکس با ساز کردن بهانه‌هایی در برابر بسیاری از آیات روشن قرآن، کروگونگ است؛ هر چند از صحت‌مندی ظاهر جسمی برخوردار هم باشد. (بقره: 171)، (انفال: آیه: 23).

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی در باره صفت آن‌عده از اشخاصیکه؛ مردم را از پیروی باز میدارند و خود نیز از آن راه دوری می‌گزینند و عمر خویش را تباه می‌گردانند، اشاراتی بعمل آمد و هکذا از آرزوهای آنان در جهان آخرت، که: آرزوی داشتند که: ای کاش بار دیگر به دنیا باز می‌گشتیم و کار نیک انجام میدادیم؛ اما الله متعال، سخنشان را تکذیب میکند. بحث بعمل آمد. اینک در آیات متبرکه (27 الی 32) موضوعاتی از قبیلی مشرکان در برابر آتش دوزخ، مشرکان در برابر پروردگار در روز قیامت، و حقیقت دنیا مورد بحث گرفته میشود.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٧﴾

اگر (حال آنها را) ببینی هنگامی که برکناره آتش دوزخ ایستاده اند که می‌گویند ای کاش (بار) دیگر به دنیا) باز می‌گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از مؤمنان می‌شدیم. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَوْ تَرَىٰ»: اگر میدیدی، تری: می‌بینی. «وَقَفُوا»: عرضه شده اند، نگهداشته شده اند، بازداشته شده اند. «نُرَدُّ»: برگردانده شویم.

تفسیر:

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ»: و ای کاش تو ای محمد! اگر آن مشرکان را هنگامی مشاهده می‌نمودی که بر آتش عرضه میشوند و خشم خدای جبار را و همچنان هولناکی صحنه، غلّ و زنجیرها را مشاهده می‌نمایند، آنگاه خواهند گفت: مفسر بیضاوی گفته است: جواب (لو) محذوف است و تقدیر عبارت چنین است: وضعی بس زشت می‌دید. علت حذف این است که شنونده آن را به بلیغ‌ترین وجه تقدیر نماید.

در ضمن قابل یادآوری است که: کفار هنگام عرضه بر آتش، وحشت زده و ذلت‌بار ناله می‌زنند. «إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا» مراحل و مواقف قیامت متعدد است، در بعضی از مراحل گنهکاران ناله می‌زنند و در بعضی مواقع مهر سکوت بردهانشان می‌خورد.

«فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا»: ای کاش زنده می‌شدیم و به دنیا باز می‌گشتیم و به الله متعال ایمان می‌آوردیم، آیات پروردگار خویش را هیچگاه تکذیب نکنیم و پیامبر صلی الله علیه وسلم را تصدیق می‌کردیم، «وَوَكُنْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (27)» اگر به دنیا برگردیم آیات را تصدیق و به خدا ایمان می‌آوریم. پس برگشت به دنیا را برای انجام عمل صالح و جبران لغزش‌ها تمنا کردند.

بلی! چنین آرزویی می‌کنند ولی متأسفانه که همچو آرزوی شان برآورده نمی‌شود. الآن قد ندمت و ما ينفع الندم! در حقیقت به این دلیل آنان چنین می‌گویند که حقیقتی که بر آن پرده می‌انداختند برایشان آشکار شده است.

یعنی این قول آنان نتیجه یک تصمیم عاقلانه و اندیشیده شده و یک تغییر واقعی نیست، بلکه محصول مشاهده‌ی حقیقت است که پیداست پس از آن شدیدترین و متعصب‌ترین منکر نیز جرأت انکار نخواهد داشت.

خواننده محترم!

طبق آیات قرآنی، آرزوی برگشت به دنیا، هم در لحظه‌ی مرگ است و هم در قبر و هم در قیامت، «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً» (مؤمنون، 100)، و هم در جهنم «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ» (مؤمنون، 107) همچنان در آیه‌ی 23، مشرکان شرک خود را انکار می‌کردند، ولی در این آیه، اعتراف و تقاضای برگشت و جبران می‌کنند.

باید گفت که: این آرزو، دروغی بیش نیست. ولو که اگر باز هم به دنیا بازگردند، به دنبال همان چیزی اند که در پیش بوده اند؟ چون گناه، کفر، نفاق و نافرمانی در نهادشان قرار دارد و سرشتشان ستیزه‌جویی و دروغ‌گویی است و اگر به دنیا بار دیگر آورده شوند، بی‌تردید بار دیگر معاد و روز جزا را انکار خواهند کرد و جز زندگی دنیا چیزی نمی‌جویند. الله متعال، سرشت آنان را می‌شناسد و میداند که اصرارشان بیهوده و بی‌اساس است و از بیم آتش دوزخ چنین آرزویی میکنند وگرنه سرشت آنان، تهی از ایمان است. و آرزویشان دروغی بیش نیست و هرگز به زندگانی جهان آخرت باور ندارند و در ماورای این دنیا، عالمی دیگر نه، می‌بینند و نه، می‌پذیرند و نه، به پاداش و کیفر، ایمان دارند.

بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۲۸)

[ولی آرزوی آنان از روی صدق و راستی نیست] بلکه آنچه [از حقایق توحید و نبوت و معاد] پیش از این پنهان می‌داشتند برای آنان آشکار شده [که این گونه آرزو میکنند]، و اگر به دنیا بازگردانده شوند، یقیناً به کفر و شرکی که از آن نهی شده اند بازمی‌گردند؛ و مسلماً آنان دروغ‌گویند. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَدَا لَهُمْ»: برایشان آشکار شد.

تفسیر:

«بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ»: روز قیامت، روز آشکار شدن اسرار پنهانی مردم است و قرآن بارها به این حقیقت در آیات مختلفی اشاره بعمل آورده است. از جمله: در

(آیه 33 سوره جاثیه) میفرماید: «وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا»، همچنان در آیه 48 سوره میفرماید: «وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا» بناءً کفار در آنچه گفتند راست نگفتند چون صداقت پیامبر و صحت رسالتش را در روز رستاخیز بزرگ دانستند، در روز قیامت. عیب‌ها و زشتی‌هایی را که در دنیا پنهان کرده بودند، برای آنان عیان و آشکار شد، از این رو چنان آرزویی را میکنند. چون عقاید و اعمال نابکارشان بر آنان آشکار شد و دانستند که حتماً به سبب شرکشان نابود می‌شوند، از روی استیصال و درماندگی، به آرزوها و وعده‌های دروغین روی آوردند، «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (28)»: برگشتن از آخرت به دنیا، محال است. «وَلَوْ رُدُّوا» و اگر باز گردانده هم بشوند به سوی دنیا، آن طور که آرزو کردند «قطعاً برمی‌گردند به» انجام دادن «آنچه از آن نهی شده بودند» از امور ناروایی که در رأس آنها شرک است، همان‌گونه که ابلیس دید آنچه را از آیات الهی دید ولی باز هم عناد ورزید و سر به تمرد برداشت.

«وَأِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»: «و قطعاً آنان دروغ‌گویند» در این وعده‌شان که در صورت بازگشت به دنیا از مؤمنان می‌گردند بلکه این سخن را فقط به انگیزه نجات از مهلکه‌ای که در آن در افتاده‌اند، می‌گویند.

باید گفت: زمانیکه دروغ‌گویی بمتابه خصلت یک انسان مبدل شود، در قیامت هم دروغ می‌گوید. طوریکه در آیه 23 نیز خواندیم که مشرکان در قیامت به دروغ قسم می‌خورند و می‌گویند: «وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ»

وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٢٩﴾

و [زمانی که در دنیا بودند] گفتند: جز این زندگی دنیای ما زندگی دیگری نیست و [پس از مرگ] ما (دوباره زنده و) برانگیخته نخواهیم شد. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَالُوا»: مشرکان و منکران قیامت می‌گفتند. «إِن هِيَ»: نیست زندگانی دنیا. «الدُّنْيَا»: نزدیکتر، مراد، این جهان است. «مبعوثین»: برانگیخته شدگان، زنده شدگان.

تفسیر:

«وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (29)»

مشرکان، انسانهای سطحی‌نگر و مادی پرست هستند و محدوده‌ی حیات را تنها در همین دنیا می‌بینند و منکر رستاخیزند. بنابر همین عقیده و تفکر می‌گفتند: جز این زندگی دنیوی چیز دیگری در میان نیست، یعنی هرگز زنده شدن بعد از مرگ و حشر و نشری در میان نیست و هرگاه ما بمیریم هرگز از قبرهای خود به منظور حساب و کتاب زنده نمی‌شویم؛ زیرا حیات ما فقط مربوط به همین دنیاست.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يُقْفَوْنَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٠﴾

اگر آنان را در آن هنگام ببینی که در بارگاه پروردگارشان، باز داشته شوند، [چیزهای شگفت‌انگیزی خواهی دید و] پروردگار به آنان می‌فرماید: آیا این، (رستاخیز و حساب و کتاب) حق نیست؟! گویند: بلی، قسم به پروردگارمان، حق است! الله می‌فرماید: پس به سبب آنکه (در دنیا) کفر می‌ورزیدید، این عذاب را بچشید. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَلَىٰ رَبِّهِمْ»: در محضر پروردگارشان.

تفسیر:

خداوند متعال پیامبرش را تسلیت و دلجویی میدهد که همه‌ی لجاجت‌ها بی جواب باقی نخواهد ماند. «وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ»: و اگر تو ای محمد! این کفار را در روز قیامت در حالتی بنگری که به منظور محاسبه به حساب شان در پیشگاه الله متعال ایستاده‌اند و ترس و لرز شان را هنگامی که به آنها گفته شود: «قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ»: آیا این همان زنده شدن بعد از مرگی که شما تکذیب میکردید حق نیست؟ یعنی: آیا این رستاخیزی که شما منکر آن بودید، حقیقت ندارد؟ و آیا این مجازات که شما آنرا انکار میکردید، حاضر و آماده نیست؟

«قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا»: در آن هنگام خواهند گفت: بلی قسم به الله متعال که حقیقتاً خود آن است. می بینیم که: اعترافات کفار و مشرکان در قیامت، فایده ای را بیار نیورد. آنها به آنچه منکر آن بودند، اعتراف می‌کنند و این اعتراف شان را با سوگند، مؤکد هم می‌سازند. «قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ(30)»: مجازات های قیامت، به خاطر مداومت در کفر و انکار معاد در دنیاست. طوری که برای آنها در نهایت سرزنش گفته میشود این عذابی که شما دچار آن شدید! علت آن کفر شما به الله متعال و تکذیبگری‌تان نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم است.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتْنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ إِلَّا سَاءَ مَا يَزِرُونَ(۳۱)

یقیناً کسانی که لقای پروردگار را انکار کردند مسلماً (روز قیامت) زیان کار شدند. تا آن که قیامت ناگهانی بر آنها بیاید (پس) گویند: ای افسوس بر ما، بر اینکه درباره ایمان به قیامت کوتاهی کردیم، (درحالی که) آنها بارهای (سنگینی گناهان) خود را بر پشت هایشان بر میدارند، آگاه شوید! چه بد است آنچه می‌بردارند. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«بِلِقَاءِ اللَّهِ»: دیدار الهی. لقاء الله: ملاقات رحمت یا عذاب خدا در آخرت. (مراد از «لقاء الله»، ملاقات معنوی و شهود باطنی در قیامت است، چون در قیامت همه‌ی وابستگی‌های انسان از جمله به مال و مقام و اقارب و دوستان قطع میشود و با روبرو شدن با مکافات و مجازات الهی، حاکمیت مطلقه‌ی الهی را درک می‌کند).

«الساعة»: روز رستاخیز. (به قیامت، «ساعت» می‌گویند، چون در ساعتی و لحظه‌ای برق آسا ایجاد میشود. (در آیه‌ی 77 سوره‌ی نحل) آمده است: «وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ»، برپایی قیامت، مانند چشم به هم زدن یا نزدیک‌تر از آن است). «بَغْتَةً»: ناگهان، به ناگاه سرزده. «فَرَطْنَا فَرَطًا»: یعنی باوجود اینکه توانایی انجام آن کار را داشت، اما در انجام آن کوتاهی نمود. ابو عبید گفته است: فَرَطٌ یعنی ضایع کرد. «أَوْزَارَهُمْ»: گناهان آنان، جمع وزر است.

تفسیر:

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ»: تمام تلاش کافران موجب زیان شد و عمل‌شان تباه گردید، زیرا آنها به روز آخرت باور نکردند، و تکذیب کردند ملاقات الله را، باید گفت که بزرگترین شقاوت انسان این است که از لقای الله تعالی انکار ورزد، و این مقصد عالی و بزرگ زندگی را دروغ بشمارد؛ «قَدْ خَسِرَ» واقعیت امر همین است؛ کسیکه قیامت را نپذیرد،

بدین معنی است که هستی خود را با دنیای فانی معامله کرده و این از جمله بزرگترین خسارت بشمار می رود.

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً» و هرگاه قیامت برپا گردد و آن‌ها عاقبت تکذیبگری خود را ناگهان ملاحظه کنند از شدت ترس فریاد می‌دارند و بر عملکرد بدخود افسوس و حسرت می‌خورند، مفسر قرطبی فرموده است: به سبب سرعت محاسبات در روز قیامت آنرا ساعت نامیده اند. (تفسیر قرطبی 412/2).

باید متذکر شد که از فحواى جمله: «جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً» معلوم می‌گردد که: قیامت، ناگهانی فرا میرسد و کسی از زمان آن آگاه نیست، پس باید برای محاسبه همیشه آماده بود. «قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا» گفتند: زهی پشیمانی از تقصیرات و ترک عمل صالح در دنیا.

«وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ»: گناهان، در قیامت تجسم یافته و بر انسان بار میشوند. و آنان بارهای سنگین گناهان خویش را بر میدارند به این معنی که چون گناهان گریبانگیرشان شده است، از بردوش کشیدن آن گرانبار شده‌اند، گویی این گناهان بر پشت آنهاست.

مفسر بیضاوی در تفسیر خویش می‌نویسد: این تمثیل است؛ چون آنها مستحق مجازات گناهان میباشند (تفسیر بیضاوی ص 169). و گفته است: «عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ»؛ چون عادت بر این است که بار سنگین را بر دوش حمل کنند.

ابن جزى گفته است: این کنایه از تحمل گناهان است، و گویا به صورت حقیقی آنرا به دوش میکشند. روایت شده است که در روز قیامت اعمال کافر بعد از این که به صورت زشت ترین چهره درمی آید بر او سوار میشود و مؤمن بعد از این که به صورت زیباترین چهره در می آید بر اعمال خود سوار می شود. (التسهیل 7/2).

«أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ (31)»: آگاه شوید؛ چه بد است آنچه بر می دارند و چه زشت است آنچه بر دوش می‌کشند! یعنی: آنها در حالی حشر میشوند که گناهانشان بر پشتشان است تا به سبب آن عذاب شوند.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۳۲)
و زندگی دنیا [بدون ایمان و عمل صالح] بازی و سرگرمی است، و یقیناً سرای آخرت برای آنان که همواره پرهیزکاری می‌کنند، بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟ عقل ندارید؟ (۳۲)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَعِبٌ»: بازی، «لَهْوٌ»: سرگرمی، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ»: آیا نمی‌اندیشید؟ تعقل نمی‌کنید؟ واقعیت امر اینست که اگر دنیا مزرعه‌ی آخرت قرار نگیرد، بازیچه پیش نیست و مردم مانند اطفال که سرگرم به اسباب بازی‌هایی مانند، مال، منصب و مقام و غیره شده‌اند. خیر بودن آخرت به خاطر آن است که هم لذت‌هایش آمیخته به رنج نیست و هم زودگذر و موهوم و خیالی نیست.

قابل تذکر میدانم که با در نظر داشت مفاهیم آیات دیگر قرآنی، نباید این آیه را بمثابه دعوت به رهبانیت و ترک دنیا به حساب آوریم.

تفسیر:

«وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ»: حیات و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی پیش نیست، و دنیا باطل و فریبنده و غرور انگیز است؛ چون مدتش کوتاه و لذتش ناپایدار است. درست

مانند رؤیایی که یک انسان خواب شده می‌بیند. در حیات این جهان، همان لمحات در زندگانی محسوب می‌شود که برای اصلاح آخرت بمصرف برسد؛ دیگر تمام اوقاتی که خالی از فکر آخرت است، نزد مردم دوراندیش، زاید از لهو و لعب، ارزشی ندارد!

«وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ»: آنچه بهتر است آخرت است که برای متقیان و کسانی که اعمال صالح انجام میدهند مایهٔ سعادت است. چنین کسی در نعمت ماندگار قرار دارد، چون دایمی است و نعمت هایش زوال پذیر نیست، و سرور و شادیش از آنان گرفته نمی‌شود، پرهیزگاران و دانایان دانند که خانه اصلی، خانه آخرت؛ و حیات حقیقی، حیات آخرت است. عاقلان هیچ وقت، فریب دنیا را نمی‌خورند، «أَفَلَا تَعْقِلُونَ (32)»: آیا نمی‌فهمید که آخرت از دنیا بهتر است؟ آیا شما در این امر تدبیر نمی‌کنید تا کوتاهی دنیا و سرعت زوال و گذشت و فنای آن را بنگرید و آخرت و نعمت‌های آن را در بهشت‌های ماندگار تا به خاطر آن تلاش کنید؟ آخر باید ببینید که حیات؛ محدود به این مقطع کوتاه عمر دنیوی نیست بلکه حیات از نظر طولی در عمق زمان، از نظر عرضی در عمق آفاق و از نظر عمقی در ژرفای عوالم بی‌کران باری تعالی امتداد یافته و از نظر حقیقت خود هم متنوع است.

بطور مؤجز و خلاصه باید بعرض رسانده شود که: در این جهان چنین چیزی که هر انسان به آن نایل آید و از همه بیشتر ارزش و محبوبیت داشته باشد، آن زندگی اوست و این نیز هویداست که برای زندگی هر انسانی، وقت محدودی هست و این نیز معلوم است که هیچکسی حد صحیح زندگی خود را نمیداند که هفتاد سال است و یا هفتاد ساعت، یا به یک تنفس مهلت نمیرسد. از طرف دیگر این نیز معلوم گردید که متاع گرانمایه رضای الهی که متکفل راحتی و عیش و آرامش ابدی دنیا و آخرت است، فقط در این حیات محدود دنیا بدست می‌آید. اکنون هر انسانی که خداوند به او عقل و هوش عنایت کرده است، خود، شخصاً میتواند قضاوت نماید که این لمحات و ساعات زندگی محدود دنیا را در چه کارهایی باید صرف کرد. بدون شک و تردید مقتضای عقل این است که این اوقات گرانمایه را بیشتر در آن کارهایی باید صرف کرد که از آنها رضای خدا بدست بیاید؛ بقیه کارهایی که برای برقراری این زندگی لازم و ضروری هستند، آنها را باید به قدر ضرورت اختیار نمود.

در حدیثی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «الکیس من دان نفسه و رضی بالكفاف و عمل لما بعد الموت» یعنی عاقل و هوشیار کسی است که نفس و خواهشات خود را کم کند، و بقدر کفایت معاش راضی باشد، و همه عمل خود را برای ما بعد موت وقف کند.»

«لَعِبٌ وَ لَهْوٌ»: کلمه‌ی «لَعِبٌ» به کاری گفته میشود که قصد صحیحی در آن نباشد و کلمه‌ی «لَهْوٌ» به کاری گفته میشود که انسان را از کارهای مهم و اصلی باز دارد. (مفردات راغب). مفسران مینویسند که: دنیا محوری، فکری کودکانه و پوچ است. (لهو و لعب معمولاً کار اطفال است و سرگرم شدن به دنیا انسان را از آخرت باز می‌دارد) راه نجات از حسرت آخرت، فکر و تعقل است

شباهت دنیا به لهو و لعب از جهاتی ذیل است:

الف: دنیا مثل بازی، مدتش کوتاه است.

ب: دنیا مثل بازی، تفریح و خستگی دارد و آمیخته‌ای از تلخی و شیرینی است.

ج: غافلان بی هدف، بازی را شغل خود قرار می‌دهند.

د: دنیاگرایی مثل بازی، انسان را از اهداف مهم باز می‌دارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (33 الی 35) موضوعاتی استمرار مجادله‌ی کفار و مشرکان مکه و دعوت آنان به دین اسلام و کشمکش و سرکشی های آنان در باره‌ی توحید، پیامبری و معاد به بحث گرفته میشود.

همچنان در این آیات موضوع غم و اندوه پیامبر صلی الله علیه وسلم به خاطر رویگردانی قومش از راه حق و اینکه کفار با گفتار خویش، پیامبر صلی الله علیه وسلم را آزار میدهند و او را شاعر، ساحر و جادوگر و دیوانه خطاب مینامند، بحث گردیده و این ادعا دشمنانه و جاهلانه شان مردود شمرده شده و در نهایت به پیامبر صلی الله علیه وسلم دلداری داده میشود.

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٣٣﴾

آنچه را کافران و مشرکان [بر ضد قرآن و تو] میگویند میدانیم که تو را غمگین میکند. پس آنان تو را تکذیب نمی کنند، بلکه این ظالمان آیات الله را تکذیب می نمایند. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَيَحْزَنُكَ»: تو را غمگین میکند. «يَجْحَدُونَ»: انکار میکنند، دشمنانه انکار می‌کنند.

شان نزول آیه 33:

روایت شده است که «اخنس بن شریق» به «ابو جهل بن هشام» رسید و گفت: ای ابا الحکم! درباره‌ی محمد به من بگو، آیا راست می‌گوید یا دروغ؟ فعلاً غیر از ما دو نفر هیچکس دیگری نیست، ابو جهل گفت: و الله محمد صادق است و هرگز دروغ نگفته است، اما اگر بنی قصی پرچم و سقاییت و پرده داری و نبوت را بپزند، برای بقیه‌ی قریش چه چیزی باقی می‌ماند؟ آنگاه آیه‌ی «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ...» نازل شد. (تفسیر الکبیر 205/12).

تفسیر:

«قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ»: خداوند متعال به حالات درونی انسان آگاه است و کاملاً میداند که تو ای محمد از این قوم که تو را تکذیب میکنند و تو بر آنان تأسف می‌خوری و محزون هستی، باخبر است.

حسن بصری (رح) گفته است: آنها می‌گفتند: ساحر و جادوگر است، شاعر است، کاهن و دیوانه است. «فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (33)»: قبل از همه باید گفت که: تکذیب پیامبر، بمثابه تکذیب الله متعال است، همانگونه که بیعت با پیامبر صلی الله علیه وسلم، بیعت با الله متعال بشمار میرود.

در آیه مبارکه آمده است: در أعماق قلبشان تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه به صداقت تو معتقدند، اما به خاطر کینه‌ای که در دل دارند به انکار می‌پردازند، بنابر این به خاطر تکذیب آنها افسرده خاطر مشو. از فحوای آیه مبارکه در می‌یابیم که مخالفان رسول الله، با مکتب در تقابل اند، نه با شخص.

طوریکه حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: پیامبر صلی الله علیه وسلم در بین مردم به امین معروف و مشهور بود، میدانستند در هیچ موردی دروغ نمی‌گوید، اما با این وجود او را انکار می‌کردند. ابو جهل می‌گفت: ای محمد! تو را تکذیب نمی‌کنم، و تو در نزد ما

تصدیق شده ای، ولی چیزی را تکذیب میکنیم که برای ما آورده ای. (البحر المحيط 112/4).

همچنان در «تفسیر مظهری» به روایت «سدی» چنین منقول است که یک مرتبه دو سردار از کفار قریش به نامهای اُخنس بن شریق و أبو جهل با هم ملاقاتی داشتند؛ اخنس از ابو جهل پرسید که ای ابوالحکم (در میان عربها ابو جهل به نام ابو الحکم ملقب بود و در اسلام بنا به ضدیت و کفر و عنادی که داشت به ابو جهل ملقب گردید. اکنون جای تنهایی است صحبت من و تو را شخص ثالثی نمی شنود، نظریه خویش را راجع به محمد بن عبدالله درست و صحیح به من بگو که تو او را دروغگو می پنداری یا راستگو، ابو جهل به نام خدا قسم یاد نموده گفت بدون شک محمد راستگو است؛ او در طول عمرش هیچوقت دروغ نگفته است؛ اما حقیقت امر این است که تمام خوبیها و کمالات در یک شاخه ای از قبیله قریش به نام قصی جمع باشند و بقیه شاخه ها خالی بمانند این را چطور میتوان تحمل نمود پرچم عرب در دست فرزندان قصی می باشد، آب دادن حجاج در حرم که پست مهمی تلقی میشود به دست آنهاست؛ دربانی بیت الله و کلید کعبه الله در دست آنهاست؛ اکنون ما پیامبری را نیز برای آنها بپذیریم پس برای بقیه قریش چه چیزی باقی می ماند.

روایتی دیگر از ناجیه بن کعب منقول است که ابوجهل باری شخصاً خود با رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که ما نسبت به شما گمان دروغ نداریم و نه شما را تکذیب می کنیم؛ آری ما آن کتاب و یا دینی را تکذیب می نماییم که شما تقدیم داشته اید. [مظهری] از دروس حاصله این آیه مبارکه اینست که: زعیم و رهبر نباید از تکذیب مخالفان خویش محزون شود. به همین دلیل، خداوند متعال به پیامبر خویش دلداری و تسلی می دهد و حمایت می کند.

و از جانب دیگر باید گفت که: تکذیب آیات الهی، هم ظلم به خود است، هم ظلم به رسول الله، هم ظلم به مکتب و هم ظلم به نسل های بعد.

در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که: به پیامبر صلی الله علیه وسلم تسلی، و به بدبختان تیره روز تهدید بعمل آورده است، که تو از اِعراض و تکذیب آنها دلگیر و محزون مباش؛ این مکذبان در حقیقت ترا تکذیب نمی کنند؛ زیرا، از اوّل ترا متّقاً صادق و امین می دانستند؛ بلکه آنها آیات و نشانه هایی را که برای تصدیق پیغمبر و تبلیغ فرستاده شده می دانند، و از ظلم و عناد قصداً انکار میورزند. تو معامله این ظالمان را به پروردگار باعظمت بگذار، و مطمئن باش؛ خدا خود نتیجه ظلم آنها و ثمره صبر ترا آشکار می گرداند.

وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولًا مِنْ قَبْلِكَ فَصَبِرُوا عَلَىٰ مَا كَذَّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ آتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيٍّ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٤﴾

و البته پیغمبرانی پیش از تو نیز تکذیب شدند، [و مورد آزار قرار گرفتند] ولی بر آنچه تکذیب شدند و بر اذیت های که دیدند، صبر کردند. تا آن که مدد ما به آنها رسید. [تو نیز شکیبایی کن تا یاری ما به تو برسد. این سنت الله است،] و سنت های خدا را تغییر دهنده ای نیست. و قطعاً بخشی از سرگذشت پیامبران [در آیاتی که پیش از این نازل شده] به تو رسیده است. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كُذِّبُوا»: تکذیب شدند. «أَوْدُوا» (اذی): آزار دیدند، اذیت شدند. «لِكَلِمَاتِ اللَّهِ»: سخنان الله. «نَبِيًّا»: خبر مهم، مورد توجه، سرگذشت.

تفسیر:

«وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا»: قبل از همه باید گفت که: راه حق، هیچگاه راه هموار و بی درد سر نبوده و تحقق آرمان انبیاء همراه با تحمل مشکلات موانع و دشواری‌ها بوده است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! صبر کن، همانطوریکه پیامبران پیش از تو توسط اقوام شان نیز تکذیب شدند، اما آنان در مقابل تکذیب و استهزاء قوم خود صبر و شکیبایی رادر پیش گرفتند.

و درس حاصله از این آیه مبارکه در جمله سایر دروس اینست که: شرط اصلی پیروزی، همانا صبر است.

از صبر انبیای پیشین و نابودی اقوامی چون قوم هود و صالح و لوط و... که تکذیب کردند، باید عبرت گرفت، سنت و برنامه الهی، فرستادن رسولان و آزادی مردم در انتخاب راه است. کافران را به مجازات میرساند و رسولان را در راه دعوت، امداد میکند. در ضمن از فحوی آیه مبارکه آموختیم که: نباید رهبران، انتظار اطاعت همه افراد جامعه را داشته باشند.

«وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا»: «ولی» آن پیامبران، بر آنچه تکذیب شدند و آزاری که دیدند صبر کردند تا یاری ما به آنان رسید.

یکی از بهترین اهرم‌های مقاومت در برابر شداید، بیان امدادهای الهی است. این آیه پیامبر صلی الله علیه وسلم را به صبر و شکیبایی راهنمایی می‌کند، و خدا وعده‌ی یاری و نصرت را به وی میدهد. صبر مستمر، زمینه ساز نزول نصرت و رحمت الهی است.

«وَلَا تُبَدِّلْ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ» سنت‌های الهی تغییر ناپذیر است و خداوند خلاف وعده نمی‌کند، و طوری که میفرماید: «و برای وعده‌های الله» در یاری دادن به پیامبران «هیچ تغییر دهنده‌ای نیست» این آیه، دلجویی از رسول الله صلی الله علیه وسلم و تسلی بخش ایشان است. یعنی: ای رسول گرامی ما! بر آزارها و انکارها شکیبا باش و به پیامبران پیش از خود اقتدا کن و غم نخور چنانکه آنان بر آزارها و انکارها صبر پیشه کردند تا پیروزی و نصرت ما به تو نیز برسد چنانکه به ایشان رسید و تو یقیناً بر دروغگویان پیروز و غالب هستی، و سپاس از پروردگار با عظمت که؛ چنین هم شد.

همچنان ابن عباس (رض) فرموده است که: یعنی وعده‌های خدا تغییرپذیر نیستند. این بخش از آیه در واقع وعده‌ی خدا را تأکید و تقویت می‌کند.

«وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيٍّ الْمُرْسَلِينَ (34)» و همانا از اخبار پیامبران به تو رسیده است، یعنی: در حقیقت اخبار بعضی از پیامبران که تکذیب شده و آزار دیدند، به تو رسیده است که چگونه آنها را نجات داده و آنها را یاری دادیم و بر قوم خود پیروز کردیم، پس آرام باش و افسرده مشو، که خدا مانند آنها تو را نیز یاری می‌دهد.

وعده ظفر و نصرت که به تو داده شده يك يك انجام میشود؛ کوه از جای خویش میلغزد، اما وعده الله متعال منحرف نمیشود؛ که میتواند سخنان او را تبدیل کند؛ یعنی آنچه را وی میگوید، غیر واقع گرداند؟! مکذبین به یاد داشته باشند که جنگ آنها با شخص محمد صلی الله علیه وسلم نیست؛ بلکه با پروردگار محمد است که وی را سفیر اعظم و معتمد خویش گردانیده، و با نشانه‌های واضح فرستاده؛ تکذیب محمد صلی الله علیه وسلم تکذیب آیات الله متعال است.

وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۵)

و اگر روی گرداندن آنان [از قرآن و نبوت] بر تو سنگین و دشوار است، پس اگر بتوانی راهی در زیر زمین بجویی، یا زینه ای در آسمان بجویی، تا (از زمین یا آسمان) معجزه به آنها بیاوری (ولی چنین نمیتوانی، پس اندوهگین مشو این لجوجان ایمان نمی‌آورند) و اگر الله میخواست البته همه را (اجباراً) به راه راست جمع (و هدایت میکرد، پس (به حکمت الله) از نادانان مباش. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَبُرَ عَلَيْكَ»: بر تو سخت و گران است. «أَنْ تَبْتَغِيَ»: که بجویی، که طلب کنی، «نَفَقًا»: نقب، سوراخ، دالان، تونل. «سُلَّمًا»: زینه. «الْجَاهِلِينَ»: نادانان.

تفسیر:

«وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ»: پیامبر، برای هدایت مردم، سخت دلسوز و نسبت به عراضشان سخت غمگین میشود. طوریکه در این آیه مبارکه میفرماید: ای محمد! اعراض و رویگردانی مشرکان از اسلام و از اجابت دعوت حق بر تو سخت و گران تمام میشود. واقعیت امر اینست که: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم میخواست به هر طریق که میشود مردم هدایت شوند، اما مشکل در روحیه‌ی لجاجت کفار است که الله متعال هشدار میدهد.

طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ» اگر میتوانی سوراخی را در زمین ایجاد کن (و خود را از این تنگنا نجات بده). «أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ» یا وسیله‌ی صعود و عروج به آسمان‌ها بیا تا برای آنان آیت و دلیلی بیاوری که آنها درخواست کرده اند.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (35)» اگر الله میخواست آنانرا به ایمان هدایت میکرد، حتماً این کار را میکرد ولی حکمت او تعالی ایجاب نموده تا آنها را بر ایمان موفق نکند. و انسان آزاد باشد.

پس ای محمد! تو از جمله کسانی که زیاد حسرت و تأسف میخورند و داد و فریاد میکنند و به اسرار قضا و حکمت‌های مقاصد الهی آگاهی ندارند مباش!

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: مطالبه کفار این بود که اگر پیامبر صلی الله علیه وسلم، پیغمبر است، باید همیشه با وی نشانی باشد که هر که آن را ببیند، به یقین و ایمان مجبور شود! چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم به هدایت تمام جهان حرص داشت، شاید به دل مبارک میگذشت که این مطالبه کفار نفاذ یابد؛ بدین جهت، خداوند تربیت فرموده که در تکوینیات پیرو مشیت الهی باش؛ مصالح تکوینی مقتضی این نیست که تمام جهان به ایمان آوردن مجبور شود؛ ورنه الله قادر بود بدون وساطت پیغمبران و معجزات و آیات، از نخست، همه را به راه راست جمع گرداند. چون حکمت خداوند متعال به نشان دادن چنین معجزات مجبورکننده و نشانه‌های فرمایشی مقتضی نیست؛ پس که قدرت دارد که برخلاف مشیت الهی در زمین نقب زند، و بر آسمان زینه نهد، و چنین معجزی که مجبور کننده و برطبق فرمایش آنها باشد، نشان دهد؟! امید وقوع چیزی که برخلاف قوانین حکمت و تدبیر الله باشد، کار جاهلان است. (تفسیر کابلی).

شان نزول آیه:

مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه می نویسند: کفار به رسول الله صلی الله علیه وسلم

میگفتند: ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر آنکه زمین را شکافته برایمان چشمه‌ای جاری سازی: «أَلَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا» (اسراء، 90)، یا به آسمان روی: «أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ» (اسراء، 93) شاید آیه اشاره به نوع درخواست‌های نابجای آنان باشد که اگر زمین را بکاوی یا زینه به آسمان بگذاری و خود را به اصطلاح با آب و آتش بزنی، سودی ندارد. در دعوت تو نقصی نیست، اینان لجوج اند، پس برای ارشادشان این همه دلسوزی نکن.

خوانندگان گرامی!

خداوند متعال در آیات متذکره قبلی، مردم را به دو دسته تقسیم کرد: دسته ای هدایت را بر گمراهی ترجیح میدهند و دسته‌ی دیگر گمراهی را از هدایت برتر و نیکوتر می‌پندارند. اینک در آیات (36 الی 37) یکبار دیگر به گروه دسته‌ی اول اشاره می‌کند که: با اندیشه و تأمل و درک و فهم عمیق، دلایل قرآن را می‌شنوند و به آن عمل میکنند؛ اما دسته‌ی دوم، مرده دلانی هستند که راه درک و اندیشه را بر روی خود بسته اند و حقیقت را نمی‌پذیرند.

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۳۶)

فقط کسانی [دعوتت را] می‌پذیرند که [سخنانت را با دقت، تدبیر، اندیشه و تفکر] میشنوند، [مشرکان و کافران لجوج، مردگان اند و آنها که روح انسانی را از دست داده اند ایمان نمی‌آورند] و خدا مردگان را [در قیامت] زنده میکند، آنگه [برای حسابرسی] به سوی او بازگردانده می‌شوند. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَسْتَجِيبُ»: می‌پذیرد، اجابت می‌کند. «يَسْمَعُونَ»: می‌شنوند، می‌فهمند و از آن‌ها می‌گیرند. «الْمَوْتَى»: جمع میت، مردگان، کافران، بی‌باوران، کافران به مردگان تشبیه شده اند. «يَبْعَثُهُمُ»: آنان را زنده می‌کند. (فرقان)

تفسیر:

«إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ»: از تو ای محمد تنها کسانی پیروی و استجابت میکنند، دعوت حق را «که میشنوند» به شنوایی فهم و قبول و به آنچه آورده‌ای ایمان می‌آورند که نزد آنها استعداد پذیرش و قبول باشد و به اصطلاح گوش شنوا و پذیرا دارند و به دقت گوش فرا می‌دهند.

«وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ»: «و مردگان را خداوند در روز قیامت بر می‌انگیزد پس به سوی او بازگردانیده می‌شوند.» چنانکه الله متعال در روز قیامت مردگان را بر می‌انگیزد، همین‌طور ممکن است که دل‌های مرده این گروه کفار را به سوی فهم آنچه که تو به همراه آورده‌ای، متمایل و راهیاب گردانیده و این دلمردگان را زنده دل گرداند.

بلی واقعیت همین است؛ کسیکه حیات معنوی ندارد و حقّ پذیر نیست، مرده است. چون حیات به معنای خوردن و خوابیدن حیوانات هم دارند.

ابن کثیر در این مورد می‌نویسد: مقصود از آن کفار است؛ چون آنها قلبشان مرده است، پس خدا آنها را به مرده تشبیه کرده است. این تعبیر از باب توهین و سرزنش آنها است. (ابن کثیر 576/1).

طبری گفته است: یعنی خدا کفار را با مرده‌ها حشر و زنده می‌کند، از این رو الله متعال آنها را در شمار مردگان قرار داده است که صدا را نمی‌شنوند و دعا را درک و فهم نمی‌

کنند، و فهم سخن را ندارند؛ چون در آیات و دلایل خدا نمی اندیشیدند و از آیاتش پند نمیگیرند و متذکر نمیشوند، تا از تکذیب پیامبران منزجر شوند. (تفسیر طبری 341/11). «ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (36)» اما خدای تعالی مردگان مقبره ها را از قبر ها بیرون میکند تا در روز قیامت به حساب و کتابشان رسیدگی کند.

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (37)

و (مشرکین به طور اعتراض) گفتند: چرا معجزه به خواست آنها از طرف پروردگارش بر او (پیغمبر) نازل نشد؟ بگو: یقیناً الله قادر است بر اینکه معجزه نازل کند. ولیکن بیشتر آنها (حکمت از نازل نکردن معجزه فرمایشی را) نمی دانند. (37)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آیه»: معجزه. «لایعلمون»: نمی دانند، نزول معجزه، مایه‌ی نابودی آنان خواهد بود، اگر آن را نپذیرند.

تفسیر:

«وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ» مشرکان میگفتند: چه میشد که بر محمد صلی الله علیه وسلم معجزه‌ای که دال بر صدقش باشد مانند شتر صالح و عصای موسی و دسترخوان مسیح نازل می شد.

امام قرطبی میفرماید: بعد از ظهور دلایل و اقامه ی حجت به وسیله ی قرآن که از آوردن یک سوره مانند آن ناتوان ماندند، از روی لجابت و ایجاد دردسر چنین خواستند. (تفسیر قرطبی 419/6).

«قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً» «بی گمان خداوند قادر است بر آن که آیه ای فرو فرستد» یعنی به آنها بگو حق تعالی از این امر ناتوان نیست، زیرا او بر هر کاری قدرت و توان دارد.

طوریکه یادآور شدیم: خداوند متعال قادر است، ولی حکیم هم می باشد و قدرتش آنگاه جلوه میکند که کار و تقاضا حکیمانه باشد.

«وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (37)»: ولی او آیات خود را بنابر حکمت نازل مینماید ولی مشرکان نمیدانند. یعنی الله متعال بر فرودآوردن معجزه پیشنهادی آنان قادر است، همچنان نمیدانند که در صورت فرودآوردن این معجزه پیشنهادی، فرجام آن، چه قدر برای شان سنگین و فاجعه بار خواهد بود.

مشرکان و بی باوران زنده نما، از فرمان پیامبر خاتم سرپیچی میکنند و هیچ دلیل و معجزه‌ای را لیبیک نمیگویند و با ریشخند میگویند: چرا معجزه‌ای حسّی چون عصا، ناقه و مائده از سوی پروردگار بر محمد نازل نگشته است؟ به آنان بگو که: اگرچنین معجزه ای هم فرود آید به آن نمی گروند و نابود می شوند.

معجزاتی را که مشرکان برای پیامبر صلی الله علیه وسلم مطرح ساختند و انتظار وقوع آنرا داشتند در (سورة الاسراء آیات 90 الی 93). چنین به بیان گرفته شده است: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً. أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيراً. أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتِ عَلَيْنَا كِسْفًا، أَوْ تَأْتِيَنَا بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً. أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ رُحُوفٍ، أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ، وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ؛ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا».

واضح است که بر حضرت پیغمبر معجزات و آیات علمی و عملی بی شمار به سان باران می آمد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبلی بیان یافت که: فروفرستادن معجزات حسی و مادی برای الله متعال بسیار سهل و ساده است و اگر به سود و مصلحت آنان می بود، چنین می کرد. او به تمام جنبندگان روی زمین مهر می ورزد و آنان را مورد توجه قرار میدهد؛ اما آنان از این مصلحت بی خبر بودند.

اینک در آیات متبرکه (38 الی 39) موضوع دلایل قدرت و کمال علم خداوند متعال مورد بحث قرار داده میشود.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴿٣٨﴾

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست، و هیچ پرنده ای که با دو بال خود می پرد، مگر اینکه آنها (نیز) امتهای گوناگونی مانند شما هستند (که از هدف آفرینش خود تجاوز نمی کنند). و ما در کتاب (قرآن) از بیان هیچ چیزی کوتاهی نکردیم، باز همگی به سوی پروردگار شان محشور می شوند. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«دَابَّةٌ» (دب): جنبنده. «يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ»: با دو بال خود به پرواز در می آید. «أُمَّمٌ»: جمع امت، گروهها، دسته ها. «مَا فَرَّطْنَا»: فروگذار نکرده ایم، کوتاهی و غفلت نورزیده ایم. «الْكِتَابِ»: در این جا؛ یعنی، لوح محفوظ.

تفسیر:

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ»: هر حیوانی که بر روی زمین قرار دارد، «وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ» و هر پرنده ای که در هوا با دو بالش پرواز میکند، «إِلَّا أُمَّمٌ أَمْثَالُكُمْ» آنها نیز «امت هایی همانند شما هستند» یعنی: آنها گروهها و دستههای گوناگونی همانند شما هستند که هر یک در پیدایش، چگونگی زیست، تجمع، تغذیه، نیاز به کار پرداز و مدبر و غیر این از شئون زندگی خویش، دارای نظام و برنامه مخصوص به خود میباشند و خداوند متعال آنان را نیز همچون شما آفریده و روزی داده است و این گروه های مختلف از مخلوقات خدای عزوجل نیز، در حیطه علم و تقدیر و سلطه و احاطه وی قرار دارند.

مفسیر بیضاوی در تفسیر خویش مینویسد: مقصود بیان کمال قدرت و وسعت علم و تدبیر خدا است و این که او بر نزول آیه قادر است. (بیضاوی ص 170).

«مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»: یک ذره از امر دین را که مورد نیاز انسان باشد ترک نکرده و از آن غافل نبوده ایم. و تمام امور مربوط به آنان را بیان کرده ایم. گویا منظور از کتاب، لوح محفوظ است. و معنی آن چنین است: که خداوند متعال تمام حوادث را در آن به ثبت رسانده است و هیچ چیز را در لوح محفوظ نماند ننگذاشته است. (طبری و زمخسری و جلالین این را اختیار کرده اند. ابو حیان در البحر المحيط ترجیح داده است که منظور از کتاب، قرآن است پس گفته است: سیاق آیه چنین اقتضا می کند، و ابن عطیه نیز چنین معتقد است).

یا مراد؛ قرآن است. یعنی: هیچ چیز از آنچه را که خلق به بیان آن نیاز دارند، فروگذار نکردیم، مگر اینکه قرآن را فراگیر آن ساختیم.

«ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ» (38): و به زودی همه به سوی پروردگار خویش جمع میشوند و آنها را در قبال اعمال شان مورد محاسبه قرار میدهند.

مفسر زمخشری در تفسیر خویش مینویسد: یعنی تمام ملت ها را اعم از حیوان و پرنده جمع میکنیم، تاوان میگیرند و خدا حق بعضی را از دیگران میگیرد. روایت شده است که حق بی شاخ را از شاخدار میگیرد. (تفسیر کشاف 16/2).

معاد و حشر، تنها مخصوص انسان‌ها نیست!

و حرکت همه موجودات به سوی خداوند يك حرکت تکاملی و جلوه‌ای از ربوبیت الهی است. این تعبیر بر این حقیقت دلالت دارد که امت‌های جنبنده و پرنده نیز همچون انسانها محشور می شوند.

ابن جریر، ابن ابی حاتم و بیهقی بروایت ابو هریره نقل کرده اند که در روز قیامت تمام حیوانات، بهایم و پرنده ها نیز دوباره زنده کرده می شوند، و عدل و انصاف خداوندی تا جایی برگزار میشود که اگر حیوان شاخداری حیوان بی شاخی را زده است در آن روز از آن انتقام گرفته میشود (و همچنین مظلومی که بین بقیه حیوانات شده به معرض انتقام گذاشته میشوند و هنگامی که نسبت به همه حقوق و مظالم انتقام گرفته میشود به آنها دستور میرسد که همه خاک باشید؛ همه حیوانات فوراً خاک میگردند. این آن زمانی است که کفار در آن می گویند: یالیتنی کنت ترابا، یعنی کاشکی با من هم همین برخورد می شد که من هم خاک می شدم و از عذاب جهنم نجات می یافتم.

امام بغوی در روایتی دیگر از حضرت ابو هریره نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که در روز قیامت همه حقوق حقداران ادا میگردند تا اینکه انتقام بز بی شاخ از شاخدار نیز گرفته می شود.

اهتمام خاص به حقوق مخلوقات:

این در نزد هر کسی معلوم و مسلم است که حیوانات به هیچ شریعت و احکامی مکلف نیستند؛ تنها جن و انس هستند که به اینها مکلف می باشند بدیهی است که با غیرمکلف برخورد سزا و جزا نخواهد شد؛ لذا علما فرموده اند که: انتقام گیری بین حیوانات از نظر مکلفیت نمی تواند باشد، بلکه مبتنی بر نهایت عدل و انصاف خداوندی است، که اگر حیوانی بر دیگری ظلمی انجام داده باشد انتقام از او گرفته خواهد شد و روی بقیه اعمال آنها سزا و جزایی مرتب نخواهد شد. از این معلوم گردید که معامله حقوق و مظالم خلق الله با همدیگر آنقدر سنگین است که حیوانهای غیر مکلف نیز از آن نمی توانند آزاد گردند؛ اما متأسفانه بسیاری مردم متدین و عبادت گذار نیز از این غفلت می ورزند.

مطالعه کنندگان محترم!

قرآن عظیم الشان توجه خاصی به زندگی حیوانات بعمل آورده است و از یادآوری خلقت، شعور و صفات آنها در راه هدایت مردم استفاده میکند. «و فِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (جاثیه، 4). در روایات و تجارب انسانی هم نمونه‌های فراوانی درباره‌ی شعور و درك حیوانات به چشم میخورد و برای یافتن شباهت‌ها و آشنایی با زندگی حیوانات، باید اندیشه و دقت داشت. (تفسیر مراغی).

حیوانات هم دارای شعور آند:

از آیات قرآنی و تجارب بر می آید که: شعور، تنها از خصوصیت انسان نبوده بلکه حیوانات هم دارای شعور میباشد. بطور مثال:

1 - زمانیکه سلیمان علیهم السلام با لشکر خویش از منطقه‌ای عبور می‌کردند، مورچه‌ای به سایر مورچگان گفت: «فوری به خانه‌هایتان بروید، تا زیر پای لشکر سلیمان نشوید». (نمل، 18) ملاحظه میشود که: شناخت دشمن، جزو غریزه‌ی مورچه است، ولی این‌که نامش سلیمان و همراهانش ارتش اویند، این بالاتر از غریزه است.

2 - هُدُود از شرك قوم سبا مطلع شده، به سلیمان علیهم السلام اطلاع می‌دهد که مردم منطقه‌ی سبا، خداپرست نیستند. آنگاه مکلف به مأموریت خاصی میگردد. شناخت توحید و شرك و خطرات و بدی‌های شرك و ضرورت گزارش به سلیمان علیهم السلام و اجرای مأموریت خاص پیام‌رسانی، مسأله‌ای بالاتر از غریزه است. (سوره نمل، 22).

3 - اینکه هدهد در جواب بازخواست حضرت سلیمان از علت غایب بودنش، عذری موجه و دلیلی مقبول می‌آورد، نشانه شعوری بالاتر از غریزه است. (نمل، 22-26).

4 - هکذا طوریکه قرآن عظیم الشان میفرماید: همه موجودات، تسبیح گوی پروردگار با عظمت آند ولی شما نمی‌فهمید، (اسراء 44).

5 - در آیات قرآن، سجده برای خدا، به همه موجودات نسبت داده شده است. «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...» (نساء، 114)

6 - پرندگان در مانور حضرت سلیمان شرکت داشتند. «وَحُسْبِرَ لِسُلَيْمَانَ جُؤُودُهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ» (نساء، 5).

7 - آیهی «وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» (مائده، 101). محشور شدن برخی از حیوانات را در قیامت مطرح می‌کند.

8 - آیهی «وَالطَّيْرُ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ» (نمل، 18)، نشانه‌ی شعور و عبادت آگاهانه‌ی حیوانات است.

9 - وجود وفا در برخی از حیوانات، از جمله اسب و سگ نسبت به صاحبخانه.

10 - و در نهایت تعلیم سگ شکاری و سگ پلیس برای کشف مواد مخدره، نشانه‌ی آگاهی خاص آن حیوان است.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمْ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأِ يُجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٣٩﴾

و آنانی که آیات (و دلائل روشن) ما را تکذیب نمودند، آنها (در حقیقت) کراند و گنگ‌اند و همیشه در تاریکی‌ها اند (تاریکی‌های کفر و جهل). الله هر کسی را بخواهد، (و مستحق باشد) گمراه میکند، و هر کسی را بخواهد (و لایق و شایسته بیند) به راه راست قرار می‌دهد. (۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صُمْ»: جمع اصم، ناشنوایان، کران. «بُكْمٌ»: جمع أبکم: گنگان، (بایدگفت که: تکذیب و کتمان حق، «گنگی» و نشنیدن حق، «کری» است). «صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»: راه راست، دین اسلام.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمْ وَ بُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ»: کسانی که قرآن و سنت را تکذیب و دروغ می‌شمارند، چون کر و ناشنوا هستند کلام الله متعال را نمیشنوند و آن را نمی‌پذیرند، گنگ‌اند و حق را به زبان نمی‌آورند و در تاریکی کفر دست و پا می‌زنند.

یعنی نه از گوینده میشوند، ونه از دیگری می پرسند، و نه چیزی را در تاریکی دیده میتوانند؛ چون تمام قوای خود را از عدم اعتدال عاطل گردانیدند، به قبول و تصدیق حق چه وسیله می ماند؟

مفسر ابن کثیر در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: این مثل است؛ یعنی حال آنها در جهل و کم علمی و نفهمی، مانند حال کر است که نمیشنود و مانند کرو گنگ است که سخن نمیگوید، و با وجود این در تاریکی قرار دارد و نمی بیند، پس چنین موجودی چگونه به راه راست هدایت شده و از حالتی که در آن قرار دارد بیرون می آید. (تفسیر ابن کثیر 577/1).

واقعیت اینست که: کفر و عناد، تاریکی و ظلمتی است که سبب محروم شدن انسان از بهره گیری از ابزار شناخت می شود.

«مَنْ يَشَأْ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأْ يُجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (39)»: و هر که خدای تعالی اراده گمراهی اش را داشته باشد هیچ کس نمی تواند هدایتش و ارشادش کند و هر که را هدایت کند هیچ کس نمیتواند او را گمراه کند. به یاد داشته باشید که: نتیجهی تکذیب آیات الهی، اضلال و قهر الهی است. و حرکت در راه مستقیم، گوش شنوا و زبان حقگو و روشنایی درون میخاوه.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (40 الی 45) در مورد پناه بردن به پیشگاه الله متعال، هنگام سختی و تنگدستی بحث بعمل آمده است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٠﴾

بگو: اگر راستگویید مرا آگاه سازید، اگر عذاب الله به شما آید، یا قیامت به شما برسد آیا (در آن وقت هم) کسی جز الله را برای حل مشکلات خود میخوانید اگر (در این گمان تان) صادق هستید؟ (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرَأَيْتُمْ»: آیا خودتان را دیدید؟ به من خبر دهید، به نظر شما، چه می بینید؟ آیا اندیشیده اید؟ رأی خود را بگویید. [این تعبیر، شیوه و اسلوب زبان عربی است که مطلب پس از این جمله، شگفتی نشان میدهد]. «الساعة»: قیامت، وقت مرگ. تدعون: فرامی خوانید.

تفسیر:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ»: بگو: چه می بینید، اگر عذاب الله متعال در دنیا به سراغ شما بیاید آیا کسی هست که این عذاب را از شما دفع کند؟ و یا قیامت شما را دریابد - اگر راستگویید - آیا غیر خدا را به فریاد می خوانید؟

یعنی به من بگویید: اگر عذاب خدا همان طور که دامنگیر پیشینیان شد بر شما نیز نازل شود یاروز رستاخیز به ناگهانی فرارسد از چه کسی استمداد میجوید؟ و چه کسی را می خوانید؟

«أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (40)»: اگر در این که بت ها برایتان سودی دارند صادق هستید، آیا جز خدا از کسی دیگر میخواهید که سختی و گزند را از شما دفع کند؟

انسان در حال رفاه و زندگی عادی معمولاً غافل است، ولی هنگام برخورد با سختی ها پردهی غفلت از پیش اش کنار زده میشود و فطرت خداجویی و یکتاپرستی انسان ظاهر می شود.

تجربه نشان میدهد که در همه‌ی انسان‌ها (گرچه به ظاهر کفر ورزند)، فطرت خداجویی هست و به هنگام حوادث در انسان ظاهر میگردد و رسول الله صلی الله علیه وسلم مأمور است مردم را به این فطرت خفته توجّه دهد.

بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ﴿٤١﴾

[قطعاً چنین نیست]، بلکه (در آن وقت) فقط الله را می‌خوانید، پس اگر (الله) بخواهد آنچه را برای دفع آن دعا می‌کنید، از شما دفع می‌کند، و آنچه را که با او شریک مقرر کرده اید، در آن وقت فراموش می‌کنید. (۴۱)

تفسیر:

«بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ»: واقعیت این است که هرگاه مشکلات و سختی‌های زیاد گردد شما جز خدای یگانه هیچکس دیگر را نمی‌خوانید که سختی و مشکلات را از شما دفع کند و از خواندن بت‌ها و تندیس‌های تراشیده دست بر می‌دارید، واضح است که: همه معبودهای خیالی و خود ساخته به هنگام برخورد انسان با حوادث فراموش میشوند. آنان نه تنها فراموش، بلکه انکار هم میشوند. طوری که در آیه‌ی (23) سورة أنعام) خواندیم: «وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» مشرکان در قیامت با سوگند شرک خود را انکار میکنند.

«وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ (41)»: زیرا عبادت شما نسبت به این تندیس‌ها بنا بر دروغ و بهتان و زیان است. در سختی‌هاست که حق و باطل واضح می‌گردد. بلی واقعاً بازگشت انسان در مواقع سختی به سوی خدای عزوجل، خوددلیل قاطعی است بر این که ایمان به الله متعال و یگانگی وی، در فطرت انسان سرشته شده است.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌نویسد: اگر مصیبت بزرگی بر انسان فرود آید و یا مرگ با آن چهره‌ی وحشتناک خود در برابر انسان قرار گیرد، او پناهگاهی به جز الله یگانه نخواهد یافت. در چنین شرایطی حتی مشرک‌ترین مشرکان معبودان خود را فراموش کرده الله واحد را به فریاد می‌خوانند و متعصب‌ترین ملحدان نیز دست‌ها را به سوی خدا دراز میکنند. در این جا همین نشانه برای حق‌نمایی ارائه شده است، چرا که این نشانه دلیلی بر این امر است که شهادت خداپرستی و توحید در وجود هر انسانی وجود دارد و هر چند پرده‌های غفلت و جهالت آن را پوشانده باشند اما باز هم روزی خودش را نشان خواهد داد.

عکرمه پسر ابو جهل بامشاهده‌ی همین نشانه توفیق ایمان نصیبش شد. هنگامی که مکه به دست محمد صلی الله علیه السلام فتح شد او به سوی جده گریخت و با سوار شدن بر یک کشتی راه حبشه را در پیش گرفت. در بین راه طوفان سختی به وقوع پیوست و کشتی با خطر مواجه شد. در آغاز همه بت‌ها و خدایان را صدا می‌زدند، اما هنگامی که شدت طوفان افزایش یافت و مسافران یقین کردند که هم اکنون غرق خواهند شد، همه گفتند، اکنون زمانی نیست که کسی به جز الله را به فریاد بخوانیم، تنها او اگر بخواهد می‌توانیم نجات پیدا کنیم. در این هنگام بود که چشمان عکرمه باز شدند و قلب او ندا در داد که اگر در این جا به جز الله یآوری وجود ندارد، در جاهای دیگر و شرایط دیگر نیز وجود نخواهد داشت. این یک نقطه‌ی عطف در زندگی عکرمه بود. او در همان لحظه با الله پیمان بست که اگر از این طوفان نجات پیدا کند، راساً نزد محمد صلی الله علیه السلام می‌رود و دست در دست او می‌گذارد.

او به این عهد خود وفا کرد و نه تنها مسلمان شد، بلکه بقیه ی عمر خود را در سعی و تلاش در راه خدا سپری کرد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ﴿٤٢﴾
و بی تردید ما به سوی امت هایی که پیش از تو بودند [پیامبرانی] فرستادیم؛ (لیکن ایشان را تکذیب نمودند با پیامبران به مخالفت و دشمنی برخاستند) پس آنها را به سختی ها (در اموال) و مصیبت ها (در ابدان) دچار کردیم، تا تضرع و زاری نمایند (بیدار شوند و در برابر حق) تسلیم گردند. (۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْبِأْسَاءُ»: از بؤس به معنی فقر، تنگی معیشت و سختی، مصیبت، گرسنگی.
«الضَّرَّاءِ»: از ضرر به معنی بلا آمده است. زیان، مریضی، غم و اندوه.
«يَتَضَرَّعُونَ» (ضرع): خاکساری و فروتنی می کنند، اطاعت و فرمانبرداری میکنند. (فرقان)

تفسیر:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّنْ قَبْلِكَ»: بعثت انبیا در میان مردم، یکی از سنّت های الهی در طول تاریخ بوده است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: پیش از تو (این هم تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه وسلم) است؛ پیامبرانی متعددی را به سوی اقوام شان مبعوث کردیم، اما آنها را تکذیب کردند.

«فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ»: این بود که ما آنها را در زندگی شان دچار فقر، سختی، کمبود اموال، آفات و بلیات نموده در اجسام شان نیز آنها را آسیب رسانیدیم.
امام قرطبی گفته است: بأساء مربوط به اموال است و ضراء مربوط به بدن، و اکثر علماء نیز همین نظر را دارند. (تفسیر قرطبی 424/6).

«لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ(42)» به این امید که با دعا و نیایش به سوی خدای خود بازگردند و از گناهان توبه کنند و در برابر او تعالی با طاعت و عبادت خاضع و فروتن شوند.
باید گفت که: پیامبران راه خیر و سعادت را به مردم آموختند و آنان را اندرز حکیمانه دادند؛ چون سودی نکرد، خدا به انواع رنج و مشقت دچارشان نمود تا بیدار شوند و از عذاب سخت و آخرت نجات یابند. چون بسیاری در شرک و تباهی فرورفته بودند، آزمون اثر نکرد و دل‌هایشان، از سنگ سخت تر گشت و شیطان هم کردار بدشان را زیبا ساخت. بار دیگر خداوند، در نعمتها را برایشان بازکرد تا آن طور که بخواهند، از آن برخوردار شوند؛ اما ناگهان، آن همه ناز و نعمت، به ناامیدی مبدل شد و جهانی از شرک و فساد آنان، آسوده خاطر گشت و شرک برچیده شد.

نمونه این نوع عذابها بر امم گذشته به شکل های مختلف از زمین یا آسمان و یا عذاب عمومی دیگر نازل گردیده است. مثلاً قوم نوح(ع) علل به وسیله طوفان آب که قله کوهها هم از آن محفوظ نماند، نابود گشت. قوم عاد با وزش متوالی هشت روز طوفان باد و قوم ثمود توسط صدای مهبیبی از بین برده شدند. آبادی قوم لوط(ع) چنان زیر و روی شد که به صورت پست ترین ناحیه خشکیها در روی زمین در کشور اردن قرار دارد. این ناحیه دارای آبی است که هیچ موجود زنده ای قادر نیست در آن زندگی کند. لذا بحر المیت یا بحر لوط نامیده شده است.

خلاصه اینکه امم گذشته در اثر عصیانشان به عذاب های گوناگونی از انواع مذکور گرفتار می گردیدند که دفعتهاً سبب هلاک شدن تمام قوم می شد.

البته گاهی هم برحسب اتفاق، افراد چنین قوم بامرگ طبیعی از بین میرفتند به نحوی که بعد از مدتی نه چندان طولانی اسم و رسمی از آنان باقی نمی ماند.

نتیجه دیگری که از آیه مذکور به دست می آید آن است که خداوند متعال هیچ ملتی را دفعتهاً به یک عذاب عمومی دچار نمی سازد؛ بلکه جهت آگاه شدن مردم به تدریج با عذاب دچار میگردند، تا شاید انسانهای خوش بخت با درک و مشاهده آن، بر سر عقل آمده و راه انحرافی خود را ترک و به راه راست روی آورند، چنین مصیبتی که سبب هدایت مردم میگردد در حقیقت رحمت الهی است زیرا سبب بیداری از غفلت انسان می گردد.

طوریکه در آیه 21 سوره سجده آمده است: «وَلَنُذِيقَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»: یعنی پیش از اینکه ما ایشان را به عذاب بزرگی مبتلا کنیم عذاب کوچکی بر آنها می آوریم تا که به حقیقت پی برده از راه اشتباه بازگردند.

فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

پس چرا هنگامی که سختی و عذاب ما به ایشان آمد، زاری نکردند (و منقاد نشدند؟) و لیکن (حقیقت این است که) دل‌هایشان سخت شد. و شیطان هر کاری را که می‌کردند در نظرشان زینت داد. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَأْسُنَا»: منظور شکنجه و عذاب است. «قَسَتْ»: سخت شد، سنگدل گردید.

تفسیر:

«فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا»: لولا برای تحضیض و تشویق است؛ یعنی چرا وقتی عذاب بر آنان نازل شد سر زلت و تسلیم فرو نیاوردند؟ و این به معنی سرزنش و عتاب بر ترک دعا است، و از آنان خبر می دهد که باوجود سبب تضرع، سر تضرع و تسلیم خم نکردند.

درحالیکه تضرع به درگاه خداوند، سبب رشد و قرب به او و ترك آن نشانه‌ی سنگدلی و فریفتگی است.

«وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ»: علت این امر قساوت قلب‌هایشان است که پند و اندرز به آنها نفعی ندارد، از اینکه قلبشان سخت بود و برای پذیرش ایمان نرم نشد.

«وَوَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (43)»: و دیگر اینکه شیطان تکذیب آیات و نشانه‌ها و نافرمانی ما را در نظر آنها خوب جلوه داده است، از این‌روی پند لازم را از آیات و نشانه‌های ما نگرفتند. یعنی: با مصمم ساختن‌شان بر کفر، به اغوایشان پرداخت. در این هیچ جای شکی نیست که: انسان فطرتاً زیبایی را دوست دارد تا آنجا که شیطان نیز از همین غریزه، او را اغفال می‌کند. در نهایت باید بعرض رسانیده شود که: ریشه‌ی غرور و ترك تضرع، مفتون شدن به تزیینات شیطانی است.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾

پس چون حقایقی را که [برای عبرت گرفتن شان] به آن یادآوری شده بودند، فراموش کردند، دروازه‌های هر چیز را بر آنها گشودیم، تا چون به آنچه که داده شده بودند خوشحال شدند؛ (و دل به آنها بستند) ناگهان آنها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم) در این هنگام همه مایوس شدند (و درهای امید به روی آنها بسته شد!) (۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَا ذُكِّرُوا بِهِ»: آنچه به آنان اندرز داده شد. «مُبْلِسُونَ»: ناامیدان و سرگشتگان، غمناکان. «ابلس»: محزون و اندوهناک شد، «مبلس»: کسی است که به سبب شدت بدبختی و بدروزی‌ای که بر وی فرود آمده است، غرق حزن و آندوه گردیده و از هر خیری مایوس می‌شود. و «ابلیس» نیز از آن است؛ چون از رحمت خدا نومید است. (غریب القرآن ابن قتیبه ص 23).

تفسیر:

«فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ»: بی‌توجهی به هشدار انبیاء ظلم است. آیه مبارکه می‌فرماید: پس وقتیکه از ما نافرمانی نموده و آیات و نشانه‌های ما را تکذیب کردند و مصیبت‌ها و بلیات نیز به حال آن‌ها نفعی نکرد.

در دو آیه فوق‌الذکر خواندیم: ما افرادی را مبتلا و گرفتار می‌کنیم تا تضرع کنند، در این آیه بیان میدارد: «نَسُوا مَا ذُكِّرُوا» برخی از انسانها بادر نظر داشت اینکه مبتلا به مشکلات میشوند، باز الله متعال را فراموش میکنند. ولی باید گفت که: مهلت دادن به مجرمان و سرگرم شدن خلفکاران، یکی از سنّت‌های الهی است.

«فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ»: به عنوان فریب و سرگرم کردن، دروازه‌های خیر و برکت هر چیز را بر آنها باز کردیم و آنها در دنیا به کثرت اموال و اولاد و صحت جسمی و رفاهیت رسیدند، «حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا» تا به آن نعمت دل خوش و مسرور شدند و بیشتر در ناز و نعمت فرو رفتند.

تا زمانی که اسراف کردند و در راه بد گام برداشته و سرکش شدند و ثروت و سرمایه آنان را پسند آمد و این همه فریب شان داد، «أَحَدْنَاهُمْ بَعْنَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ (44)» مرگ و قهر الهی، ناگهانی می‌آید، پس باید همیشه برای آن آماده بود، طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: در چنین حالتی آنها را به طور غیر مترقبه و به‌گونه‌ای که اصلاً انتظار آن را نداشتند، به عذاب گرفتار کردیم و از آنها تمام نعمت‌های شان را ربودیم و بر آنها سخت‌ترین عذاب و مجازات را نازل کردیم این بود که همه خیرها و برکت‌ها از آنها قطع شد و از هر فضلی در افلاس قرار گرفته و همه چیز خود را از دست دادند. نباید فراموش کرد که: روزی آمدنی است که: شادی و خوشحالی عیاشان، ناگهان به ناله‌ی مایوسانه تبدیل خواهد شد.

در حدیثی عقبه بن عامر (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده است که فرمودند: «هرگاه شخصی را که دارای ثروت و نعمت‌های زیادی بود و برانجام کارهای گناه اصرار داشت، مشاهده کردید بدانید که با او «استدراج» میشود، یعنی اینکه خوشی زندگانی وی علامت آن است که عذاب شدیدی به دنبال خواهد داشت. (رواه أحمد عن عقبه بن عامر کذا فی تفسیر ابن کثیر)

همچنین از عباد بن صامت (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «چون الله متعال برای قومی بقا یا رشدو بالندگی را اراده داشته

باشد، به آنان و ارستگی و میانهروی در تنعمات را ارزانی میکند و چون به آنان اراده نابودی و ریشه‌کن شدن را داشته باشد، دروازه خیانتی را بر آنان می‌گشاید». آنگاه این آیه کریمه و آیه بعدی را تلاوت کردند.

ابن جریر از مفسرین معروف به روایت از عباده بن صامت و نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: هرگاه خداوند بخواهد ملتی را ترقی دهد آن را از دو ویژگی برخوردار می‌سازد: ۱- اعتدال و میانه روی در کارها ۲- عفت و عصمت یعنی اجتناب از کارهایی که بر خلاف حق است؛ و هرگاه بخواهد قومی را هلاک و برباد گرداند در خیانت را بر او می‌گشاید یعنی او با وجود خیانت و بدکرداری هم پیروز به نظر می‌رسد.

فَقَطِعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۵)

و (به این ترتیب) بنیان قوم ظالم ریشه کن شد. و تمامی ستایش مخصوص الله است که پروردگار جهانیان است. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دابر»: آخر. دابر القوم یعنی نسل بعدی آنان، قرطبی گفته است: یعنی منقرض و نابود شدند.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که؛ ظلم ماندنی نیست ظلم تمدن‌ها را ریشه‌کن می‌کند. و در این هیچ جای شکی نیست که: انقراض و نابودی ظالمان بطور، حتمی و ضروری است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «فَقَطِعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا»: پس بنیان و ریشه ظالمان برکنده شدند و همگی آنها هلاک و تباه شدند. یعنی: همه آنها از اول تا آخر به طور یکپارچه ریشه‌کن و نابود شدند و بعد از آن، دیگر به ساحت وجود دنیوی و دوران رشد و توسعه و بالندگی باز نمی‌گردند.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (45)» بناءً هنگام نابودی ظالمان، باید الله را شکر کرد و از الله متعال شکر و سپاس بعمل آریم که آنها را هلاک و نابود ساختند، چون در این امر نصرت حق و محو باطل نهفته است و حق تعالی در هر حالی ستایش می‌گردد، زیرا رحمت او فضل و عذابش عین عدالت است.

حسن بصري (رح) گفته است: قسم به خدای کعبه! حيله ای بود که دامنگیر این قوم شد، نیازشان برآورده شد و آنگاه گرفتار شدند. (اخراج از امام احمد). همچنین از فحوای این آیه مبارکه درمی‌یابیم که: رفاه و نعمت، همچون ابتلای شدت، ابتلای دیگری است و ابتلا در نعمت، سخت‌تر از ابتلا در مصیبت است.

مفسر زمخشری در تفسیر خود و در رابطه با آیه مبارکه: «فَقَطِعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» فرموده است که: این آیه وجوب حمد و ثنا را هنگام فرود آمدن نعمت‌ها، که نابودی ظالمان از بزرگ‌ترین آنهاست، الله متعال را ستایش گویند زیرا ظالمان - یعنی آنان که در زمین فساد کرده و در صلاح نمی‌کوشند، بر بندگان الله متعال از هر سختی و مصیبتی سخت‌تر و خطرناک‌ترند.

پس بارخدا! بندگان مؤمن را از ظلم ظالمان برهان و شر آنها را از سرشان کم کن و ریشه آنها را برکن و بر ویرانه‌های ستم آنان کاخ عدل همگانی و همه‌جایی را برافراز. (تفسیر الکشاف 18/2).

خوانندگان گرامی!

موضوع و مبحث اساسی آیات (46 الی 49) و آیات که قبلاً به بیان گرفته شد، در مورد اثبات قدرت الهی، آوردن دلیل بر وجود و یکتایی الله متعال و بیان وظایف مهم پیامبران است که شرک را باطل و تباه گردانیده اند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ﴿٤٦﴾

[به آنان که برای الله به خیال باطلشان شریکانی قرار داده اند] بگو: مرا آگاه سازید، اگر الله شنوائی تان را و چشم های تان (بینائی تان) را بگیرد و بر دل های تان مهر زند، (که چیزی را نفهمید) کیست معبودی به جز الله که آنها را به شما برگرداند؟ ببین که چطور آیات خود را به شیوه های مختلف بیان میکنیم؟ بازهم آنها (از این آیات) اعراض می کنند. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرَأَيْتُمْ»: به من خبر دهید، چه می بینید؟. «خَتَمَ»: مهر نهاد، پایان داد. «نُصَرِّفُ»: به گونه های مختلف بیان میکنیم. «يَصْدِفُونَ»: روی میگردانند، روی بر میگردانند، پشت می کند.

تفسیر:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ» بگو: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم مرا با خبر کنید، اگر الله شنوائی و بینایی شما را بگیرد و کر و کور بمانید، در این هیچ جای شکی نیست که: گوش و چشم و عقل، ابزار شناخت انسان و از مهم ترین نعمت های الهی بشمار می رود. «وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ» و پرده و مهر غفلت بر قلوبتان بکشد و عقل و فهم و دانش زایل شود، آیا جز الله متعال، کدامین معبود آنها را به شما باز میگرداند؟ در این جا مراد از مهر نهادن بر قلب ها سلب کردن توان اندیشیدن و درک کردن از آنهاست.

«مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ» آیا غیر از خدا هیچ احدی قادر است آن را به شما بازگرداند؟ «أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ (46)» بنگر، چگونه آیات و دلایل خود را به شیوه های گوناگون بیان میکنیم؛ و توضیح میدهیم ولی آن ناباوران، روی بر میگردانند. و پندپذیر نیستند؟ واقعیت امر اینست که: برای انسان های لجوج، هر نوع بیانی بی اثر است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ ﴿٤٧﴾

بگو: به من خبر دهید اگر عذاب خدا ناگهان [مانند صاعقه و صیحه آسمانی] یا آشکار [مانند امراض مهلک] بر شما بیاید، (پس شما چه می توانید کرد؟) آیا جز قوم ظالم و ستمگار (کسی دیگر) هلاک می شود؟ (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَغْتَةً»: ناگهان. «جَهْرَةً»: آشکارا. «بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً»: شب و روز.

تفسیر:

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً»: به آن تکذیب کنندگان بگو: به من خبر دهید که اگر بر شما عذاب الهی به طور ناگهان و بدون هشدار و اطلاع قبلی و در شب یا در روز روشن بر شما نازل شود.

«بَغْتَةً»: (ناگهانی) یعنی به طور غافلگیرانه و بدون بروز هیچگونه علامت، نشانه و مقدمه ای که بر رسیدن عذاب دلالت کند، یعنی از سرکشی خود و مهلت الهی مغرور نشوید،

شاید عذاب خدا ناگهانی فرارسد. «أَوْ جَهْرَةً، يَا أَشْكَارًا» جهره: عذاب آشکار این است که بعد از بروز مقدماتی که بر وقوع آن دلالت کند، روی دهد و با آن نشانه‌ها دریابند که لابد عذاب الهی آمدنی است. بلی! اگر چنین شود؛ «هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْأَقْوَمُ الظَّالِمُونَ (47)»: استفهام انکاری و به معنی نفی است؛ یعنی عذاب الله تعالی جز شما هیچ‌کس را نابود نمی‌کند؛ چون شما کافر و ستیزه‌گر بودید.

باید گفت وقتی که عذاب الهی نازل شود، هلاکت قطعی است، نه خودشان و نه دیگران قدرت دفاع ندارند. بناءً در توبه نباید تأخیر صورت گیرد. شاید در مماثلت آن عذابی فرود آید که تنها ظالمان متحمل آن می‌شوند. هرکه در اول از ظلم و عدوان توبه کرده باشد، ازین عذاب نجات می‌یابد.

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٤٨﴾

و ما پیغمبران را نمی‌فرستیم مگر مژده دهنده و بیم دهنده، لذا هرکس ایمان آورد و اعمال خود را اصلاح کرد، پس هیچ ترسی بر آنها (در روز آخرت) نخواهد بود و نه غمگین می‌شوند. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُبَشِّرِينَ»: نوید دهندگان. «مُنذِرِينَ»: هشدار دهندگان. «أَصْلَحَ»: کار نیک کرد و بدیها را زدود.

تفسیر:

«وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ»: ما پیامبران را اعزام نمی‌کنیم مگر برای بشارت مؤمنان به بهشت و انداز کافران به دوزخ. و هدف از ارسال آنها اجابت نمودن درخواست و پیشنهادهای کافران نیست.

«فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (48)»: قبل از آن باید گفت که: صالح بودن کافی نیست، مصلح بودن لازم است. طوری که میفرماید: و هرکه به الله ایمان آورد و عمل صالح انجام بدهد و پیامبران را تصدیق کند هرگز از امور هولناکی که در آینده‌اش واقع می‌گردد و همچنان از اعمال خویش در واهمه و نگرانی قرار نخواهد داشت. چون آخرت منزلگاه مکافات پرهیزگاران است.

باید گفت که: ایمان و عمل صالح، انسان را از امراض روحی و روانی چون خوف ترس و آندوه بیمه میکند. و بصورت کل گفته میتوانیم که بیمه نامه‌ی صحت انسان، در سایه‌ی ایمان و عمل صالح است.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٤٩﴾

و آنان که آیات ما را تکذیب کردند، به سزای نافرمانی هایشان عذاب به آنان خواهد رسید. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَمَسُّهُمْ»: به آنان میرسد، آنان را لمس می‌کند. «بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»: به خاطر نافرمانی که می‌کردند. «يَفْسُقُونَ»: نافرمانی می‌کنند، سرباز می‌زنند.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (49)» و انانی که تمام آیات قرآنی و نشانه‌های موجود در هستی که ما ارائه کردیم تکذیب کند آنها را به علت خروج از طاعت

خویش و پیروی نکردن پیامبران ما عذاب سخت خواهیم کرد. و باید گفت که: مداومت بر فسق، زمینه‌ساز عذاب الهی است. ابن عباس (رض) گفته است: «یفسقون» به معنی «یکفرون» است. (زاد المسیر 42/3).

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه (50 الی 53) ادامه مبحث گذشته و تبیین حدود و وظایف پیامبران الهی را به بیان گرفت است. خداوند متعال می‌خواهد، پیامبر، به همه بفهماند که برانگیختن وی، برای بشارت و هشدار است و بگوید: گنجینه‌ها و خزاین الله نزد من نیست، از علم غیب بی‌خبرم (سوره جن 26 و 27) و من، فرشته نیستم. آوردن معجزات تنها و تنها به دستور الله می‌باشد و پس.

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾

بگو: من به شما نمی‌گویم که خزانه‌ها و گنجینه‌های الله نزد من است، و نیز غیب هم نمی‌دانم، و نمی‌گویم که فرشته‌ام؛ فقط از آنچه به من وحی شده پیروی می‌کنم. بگو: آیا [اعراض کننده از وحی که] نابینا [ست] و [پیرو وحی که] بینا [ست] یکسانند؟! آیا تفکر نمی‌کنید؟ (۵۰)

تشریح کلمات و اصطلاحات:

«خَزَائِنُ»: جمع خزینه و خزانه، گنجینه‌ها، جایگاه اندوخته‌ها. «خزائن الله»: گنجینه‌های غیبی خدا که جز او کسی از آن خبر ندارد، کانون گنجینه‌های غیبی الهی. «ملک»: فرشته. «الاعمی و البصیر»: کور و بینا، منظور شخصی گمراه و آگاه است، گمراه چراغ فرا راه ندارد، انسان آگاه و مؤمن، نور تابان حق، راه را برایش تابناک و هموار می‌سازد. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

باید گفت که: گویا مردم بی‌ایمان خیال می‌کردند کسی می‌تواند پیامبر باشد که خزائن الهی در اختیارش باشد، یا انتظار داشتند تمام کارهای خود را از مسیر غیب حل کند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در این آیه مأمور میشود با صراحت جلوی توقعات نابجا و پندارهای غلط آنان را بگیرد و محدوده‌ی وظائف خود را بیان کند و بگوید: معجزات من نیز در چهارچوب وحی الهی است، نه تمایلات شما و بدانید که هرکجا به من وحی شد معجزه ارائه خواهم داد، نه هر کجا و هرچه شما هوس کنید.

«قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ»: ای محمد! به مشرکان که از تو درخواست آیات و خوارق عادت می‌کنند بگو: که تو مالک خزینه‌های و گنجینه‌های زمین نیستی تا به کسی چیزی را ببخشی و از کسی دیگر بازداری! او غیب را مگر آنچه من تو را بر آن آگاه مینمایم نمیدانی. فحوای آیه مبارکه با تمام صراحت میرساند که: از پیامبران، نباید توقعات بیجا و بیمورد بعمل آریم.

«وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ»: و تو از جمله فرشتگان نیز نمی‌باشی! برای آنها بگو که تو مانند آنها بشری هستی که خداوند متعال به سوی تو قرآن را نازل نموده و تو را به عنوان پیامبر به سوی آنها فرستاده است.

مفسر بیضاوی گفته است: این آیه زمانی نازل شد که به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌گفتند: اگر پیامبر هستی از خدایت بخواه که روزی ما را فراوان کند و بینوایی ما را به غنا و بی‌نیازی تبدیل کند، و نفع و ضرر ما را به ما خبر دهد، پیامبر صلی الله علیه وسلم

فرمود: چنین امری در قبضه‌ی قدرت خداست و در دست من نیست؛ (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین 16/2). یعنی من ادعای هیچ یک از این سه چیز را نمی‌کنم، تا عدم اجابت آن را دلیل بر عدم صحت رسالتم قرار دهید.

آیه مبارکه می‌آموزاند که: نگذارید مردم، شما را بیش از آنچه هستید بپندارند. شخصیت‌ها اگر القاب کاذب را از خود نفی کنند، مطمئن باشید که جلوی غلوه‌ها و بسیاری از انحرافات گرفته می‌شود.

«إِنْ أَنْتَبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ»: در مورد مطالبی که شما را برایش می‌خوانم، از چیزی پیروی نمی‌کنم جز آنچه از جانب خدا به من وحکم می‌شود.

باید گفت بادر نظر داشت اینکه: پیامبر خزائن الهی و علم غیب ندارد، ولی چون به او «وحی» میشود باید از او پیروی کرد. در ضمن قابل تذکر است که: رسالت پیامبر نه بر اساس خیال و سلیقه است، نه بر اساس تمایلات اجتماعی یا محیط زدگی، بلکه تنها و تنها بر اساس پیروی از وحی الهی میباشد. و در این هیچ جای شکی نیست که گفتار و اعمال پیامبران، برای ما حجت است، چون بر مبنای وحی است.

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ»: همچنان به آنها بگو: که کافر مانند یک انسان کور و مؤمن مانند یک انسان بیناست، کافر از مشاهده آیات و نشانه‌های الهی کور شده درحالی‌که مؤمن آن را دیده است پس این دوتن به هیچ وجه با یکدیگر برابر و مساوی نیستند.

«أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ (50)»: آیا آیات و نشانه‌های وحدانیت الله متعال و صدق پیامبر صلی الله علیه وسلم را ملاحظه نمی‌کنند.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: اگر چه پیغمبر جدا از نوع بشر نیست؛ امّا، میان او و دیگران تفاوت از زمین تا آسمان است. قوای بشری دو نوع است علمی، عملی؛ میان پیغمبر و غیر پیغمبر در نیروی علمی چنان تفاوت است که میان اعمی و بصیر (بینا و نابینا) تفاوت میباشد؛ چشم دل پیغمبر هر دم برای نظاره مرضیّات الهی و تجلّیات ربّانی باز میباشد، که دیگران از مشاهده آن بلاواسطه محرومند؛ امّا، حال نیروی عملی چنان است که پیغمبر در هر گفتار و کردار خود، و در هر جنبش و سکون خویش، تابع رضای الهی و منقاد حکم خدا میباشد؛ مخالف وحی آسمانی و احکام الهی هرگز قدمی فراموشی‌گذار، و زبانش حرکتی نمی‌کند؛ هستی مقدّس او، اخلاق و اعمال او، در تمام وقایع زندگی، تصویری روشن است از تعلیمات ربّانی و مرضیّات الهی، که چون متفکّر در آن فرانگرد، در صداقت و مأمور بودن آن از سوی خدا، ذرّه‌وار شبهتی به وی باقی نمی‌ماند.

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٥١﴾

و به وسیله این قرآن کسانی را که از محشور شدن به سوی پروردگارشان می‌ترسند، (چون برای آنها غیر از الله هیچ کارساز و شفاعت کننده ای نیست.

(بترسان آنها را) تا ایشان پرهیزگاری کنند. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْذِرْ»: بترسان، هشدار ده. «أَنْ يُحْشَرُوا»: حشر: جمع کردن به يك مكان آن که گرد آورده شوند، محشور گردند. «مِنْ دُونِهِ»: سواي او، غير او. «شَفِيعٌ»: واسطه، میانجیگر.

تفسیر:

«وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ»: ای محمد! به وسیله ی این قرآن مؤمنان

را آنانیکه به ملاقات پروردگار خویش یقین و باور کامل دارند، با کتاب الهی بترسان و برحذر مدار. واقعیت هم همین است که: آمادگی افراد، شرط تأثیر گذاری هدایت انبیاست. مفسر ابو حیان در این مورد می نویسد: این بدین مفهوم است که: به وسیلهی قرآن کسی را بترسان که امید ایمانش می رود. ولی کافران نافرمان را به حال خودشان بگذار. (البحر 134/4).

باید یادآور شد که در قرآن عظیم الشان بارها خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت فرموده است که هشدار توتنها دردل خداترسان اثر میکند، بطور مثال در (آیه 11 سوره یس) میفرماید: «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ حَشِيَ الرَّحْمَنَ» همچنان در (آیه 11 سوره فاطر) آمده است: «إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ» «لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ»: که برای آنها غیر از الله هیچ ولی و دوستداری نیست که بتواند نفع را به آنها جلب و یا ضرری را از آنها دفع کند و نه هم شفاعتگری دارند که در پیشگاه خداوند و به منظور رفع عذاب از آنها شفاعت کند. «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (51): آنان را با این کتاب بر حذر مدار، به این امید که با این ترس طاعت الله متعال را انجام دهند و از نواهی او بپرهیزند.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: یعنی کسانی که زندگی دنیا چنان مست و غافلشان کرده است که نه در فکر و اندیشه مرگ اند و نه به این می اندیشند که روزی در برابر خدا قرار خواهند گرفت، این پند و اندرز هیچ سودی به آنان نمی رساند. هم چنین این پند و اندرز به کسانی که به این امید واهی دل بسته اند که ما در دنیا هر کاری که انجام بدهیم، در آخرت دچار مشکل نخواهیم شد، چرا که دست ما به دامن فلان بزرگ است و او سفارش ما را خواهد کرد و یا فلانی کفاره‌ی گناهان ما شده است، سودی نمی رساند. از این رو این افراد را رها کن و روی سختت با کسانی باشد که هم در اندیشه‌ی مرگ و حضور در پیشگاه پروردگار جهانیان هستند و هم به امیدهای واهی دل نبسته اند. این پند و اندرز تنها بر چنین کسانی میتواند اثر کند و تنها چنین کسانی هستند که امید اصلاح آنان می رود.

وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَطَرَدَهُمْ فَتَكُونُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٢﴾

و کسانی را که پروردگار خود را صبح و شام می‌خوانند، در حالیکه خشنودی او را می‌طلبند، از خود مران. چیزی از حساب آنها بر تو نیست و چیزی از حساب تو بر آنها نیست. اگر آنها را از خود برانی، پس از ظالمان خواهی بود. (۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَطْرُدِ»: مران، دور مگردان، طرد مکن. «الْغَدَاةُ»: سحرگاهان، بامدادان. «الْعَشِيِّ»: شامگاهان، هدف از غداة و عشی، همه‌ی اوقات است. «وَجْهَهُ»: ذات حق.

تفسیر:

شان نزول آیه مبارکه:

قبل از همه باید گفت که: دین مقدس اسلام، مکتب مبارزه با تبعیض، نژاد پرستی، امتیاز طلبی و باج خواهی است. صحابی جلیل القدر ابن مسعود (رض) در شأن نزول این آیه مبارکه روایت نموده میفرماید: جمعی از بزرگان قریش از کنار حضرت محمد صلی الله علیه وسلم گذشتند، دیدند که مصعب، بلال، عمار، خباب و غیر آنها از ضعفا و فقرای

مسلمانان در محضر رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند، این گروهی از اشراف قریش نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: ای محمد! آیا به همین گروه بی‌همه‌چیز دل خوش کرده و از قومت بریده‌ای؟ آیا همین گروه بینوا هستند که خداوند از میان ما بر آنان منت نهاده است؟ آیا می‌پنداری که ما پیرو همین‌ها می‌شویم؟! آنان را از خود بران! شاید اگر آنان را برانی، ما از تو پیروی کنیم! بدین مناسبت آیهی «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ...» نازل شد. (اسباب النزول ص 124).

«وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ» ای محمد! آن مؤمنان مستضعف و فقرا را از مجلس خویش طردنکن! آنانی که با ذکر و دعا در اول روز و آخر آن به حسن نیت و در کمال اخلاص الله را پرستش می‌کنند، و به درگاه الله تقرب می‌جویند و جلب رضایتش را می‌طلبند.

مفسر طبری می‌فرماید: این آیه در مورد جمعی از مسلمانان مستضعف نازل شد که مشرکان به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر آنها را از خود برانی، ما در کنارت جمع شده و در مجلس حاضر خواهیم شد (طبری 374/11). و پیامبر صلی الله علیه وسلم به امید مسلمان شدن آنها چنان قصدی کرد.

باید یادآور شد که: حفظ نیروهای مخلص، فقیر و مجاهد، مهم‌تر از جذب سرمایه داران کافر و غیر متعهد است. در ضمن باید یادآور شد که: هیچ امتیازی با «ایمان» برابری کرده نمیتواند.

«ما عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ»: زیرا نه تو در مورد اعمال آنها مورد بازپرس قرار می‌گیری و نه آنها در مورد اعمال تو یعنی در مقابل اعمال و گناه آنها از تو بازخواست نمیشود، همان طور که حضرت نوح علیه السلام فرمود: «إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي» باید گفت: حساب همه با الله است، حتی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز مسئول انتخاب و عمل دیگران نیست، «ما عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» و خود نیز حساب و کتاب دارد. «وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ».

مفسر صاوی فرموده است: این قسمت صورت تعلیل ما قبل است و معنی آیه چنین است: اگر در مصاحبت و رفاقت باتو غیر از جلب رضایت خدا را مدنظر داشته باشند، در مقابل گناهی که مرتکب میشوند و آنچه که در قلبشان می‌گذرد، تو مؤاخذه نمیشوی. این تعبیر به فرض تسلیم شدن در مقابل سخن مشرکان و پذیرش آن می‌باشد و گر نه الله متعال به صدق و اخلاص آنان گواهی داده و فرموده است: يُرِيدُونَ وَجْهَهُ (حاشیهی صاوی 17/2).

«وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ»: این تأکید به منظور مطابقت کلام با معنی آمده است، و معنی آیه چنین است: تو به حساب آنها مؤاخذه و مورد عتاب قرار نمی‌گیری و آنها نیز به حساب تو مؤاخذه نمیشوند، پس چرا آنها را از خود می‌رانی؟ و گویا مقصود از حساب رزق و روزی است؛ یعنی نه روزی آنها بر تو می‌باشد و نه روزی تو بر آنها، بلکه خداست که روزی تو و آنها را میدهد. (طبری و بعضی از مفسرین چنین نظری دارند).

یعنی هر شخصی خودش مسئول کارهای نیک و بد خویش است. نه شما جوابگوی کارهای هیچ یکی از این ایمان آورندگان هستید و نه شما جوابگوی کارهای شما هستید. آنان نه میتوانند نیکی ای از نیکی های شما را سلب کنند و نه میتوانند بدی ای از بدی های خود را بر دوش شما بگذارند. پس چرا آنان را در حالیکه تنها در جستجوی حق نزد تو آیند باید از خودت برانی.

«فَقَطَّرُدَّهُمْ فَتَكُونُ مِنَ الظَّالِمِينَ (52)»: و اگر تو آنها را از مجلس خود طرد کنی در واقع اشتباه بزرگی را مرتکب شده و هرگز راه حق را نپیمودی و مرتکب ظلم و ستم شدی و عدالت نکردی!

این تعبیر برای بیان احکام است و گرنه وقوع چنین امری از پیامبر صلی الله علیه وسلم بسی بعید و غیر ممکن است.

مفسر امام قرطبی فرموده است: این مانند فرموده‌ی لَنْ اَشْرَكَتَ لَيْحَبَطَنَّ عَمَلِكَ میباشد. خدا می دانست که او شریک قرار نمی دهد و عملش هم تباه نمیشود. (تفسیر قرطبی 434/6).

وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ (53)

و این گونه ما بعضی از آنها را (مستکبران را) به بعضی دیگر (مستضعفان) آزمودیم، تا (مستکبران با تعجب و استهزا) بگویند: آیا این‌ها (همان مردمی) اند که الله از میان ما بر آنها منت نهاده است؟ (و نعمت ایمان به آنها بخشیده) (بلی!) آیا الله به احوال شکر گزاران دانا نیست؟ (53).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَتَنَّا»: آزمودیم، امتحان کردیم. «اهؤلاء»: آیا اینها. «من»: منت نهاد، نعمت داد.

تفسیر:

«وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ»: این سنت و روش الله متعال است که برخی از بندگان خود را توسط بعضی دیگر مورد ابتلا و آزمایش قرار می دهد.

حق تعالی به برخی ثروت، نیرو و تندرستی می دهد و از برخی دیگر این ها را سلب می نماید تا بعضی به برخی دیگر نیاز داشته باشند و تا که دانسته شود چه کسی شکر می کند و چه کسی صبر می نماید.

«لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا»: تا اشراف و ثروتمندان کفار بگویند: آیا خدا در بین ما برضعیفان و فقیران منت هدایت و سبقت به اسلام را نهاده است؟ این را از روی انکار و ریشخند میگفتند، همان طور که می گفتند: «أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا» خدا در رد آن ها فرمود: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ (53)»

آیا خداوند خودبه احوال شکر گزاران آگاه نیست؟ پس شما را چه شده است که جاهلانه اعتراض می کنید و منکر فضل فضلا می گردید؟

شایان یادآوری است که غالب پیروان رسول الله صلی الله علیه وسلم در آغاز بَعَثْتُ، مُسْتَضْعَفَان و بینوایان - از مردان و زنان و بردگان - بودند و از اشراف - جز اندکی - از آن حضرت صلی الله علیه وسلم پیروی نکردند، که خداوند متعال در این آیات، از این مستضعفان و همه مستضعفان دیگری که در طول تاریخ، پیشگام پذیرفتن حق و پیشاهنگ قافله آن می شوند، تجلیل کرده است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (54 الی 58) در باره برخی از مظاهر رحمت الهی، موقف پیامبر با مشرکان را مورد بحث قرار میدهد.

خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور میفرماید که: همه ی مؤمنان را با درود و سلام با اکرام و احترام فراوان، عزت و سربلندی بخشد و پس از تبیین راه گناهکاران و بدرفتاران، مؤمنان را از پیروی راه و رسم آنان منع دارد.

**وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ
مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٥٤)**

و هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان می آورند به نزد تو بیایند، پس بگو: سلام بر شما و اینکه پروردگار تان بر خود رحمت را لازم گردانیده است. به این طور که هر کس از شما به نادانی کار بدی کند، باز بعد از آن توبه کند و (عمل خود را) اصلاح کند، [مشمول آمرزش و رحمت الله شود]؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است. (٥٤)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«كَتَبَ»: نوشته است، مقرر گردانیده است، واجب کرده است. «بِجَهَالَةٍ»: از روی نادانی، از سر نا آگاهی و بی خبری، به نادانی.

تفسیر:

«وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»: مفسر امام قرطبی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد که این آیه مبارکه: درباره ی اشخاصی نازل شد که خدا پیامبرش را از طرد کردن آنان نهی کرد، پس هر وقت آنها را میدید اول او سلام میکرد و میگفت: خدایی شایسته ی سپاس است که در امتم افرادی را قرار داده است که من به آنها سلام کنم. (تفسیر قرطبی 435/6).

و به خاطر به دست آوردن دل آنها الله به پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمان داد که اول او سلام کند.

«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»: «پروردگار تان بر خود رحمت را لازم گردانیده» یعنی: به آن مستضعفان بگو که پروردگارتان از روی فضل و احسان خویش، این رحمت و مهربانی را بر خود واجب گردانیده پس ایشان را به رحمت وسیع پروردگارشان مژده بده. به قولی دیگر، معنی این است: پروردگارتان در لوح محفوظ بر خود رحمت را نوشته است. «أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ»: اگر گناه از روی لجابت و استکبار نباشد، توبه قابل پذیرش است طوری که میفرماید: «هرکس از شما که از روی جهالت مرتکب کار ناشایستی شود» یعنی: کار جاهلان را انجام دهد، نه کار اهل حکمت و تدبیر را مجاهد میگوید: یعنی حرام و حلال را تشخیص ندهد و از روی نادانی مرتکب آن شود.

مفسر تفسیر معارف القرآن در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: به ظاهر از این آیه چنین استنباط میشود که وعده بخشایش گناه تنها در صورتی امکان پذیر است که عمل گناه به صورت نا آگاهانه انجام گرفته باشد نه به صورت عمد.

اما حقیقت امر چنین نیست؛ زیرا غرض از جهالت، عمل جاهلانه است؛ خواه از شخص جاهل به معنای واقعی سر زند خواه از شخص غیر جاهل. این مطلب از لفظ خود جهالت تأیید می شود؛ زیرا جهل مقابل علم است و جهالت در مقابل حلم و وقار.

لفظ جهالت در محاوره بر جهالت عملی اطلاق میگردد؛ یعنی اینکه هرگاه با فکر و اندیشه گناه انجام شود در اثر جهالت عملی خواهد شد؛ لذا مقوله بزرگان است که کسی که خلاف احکام خدا و رسول عمل کند جاهل است که مراد از آن جهالت عملی است و نادان و نا آگاه بودن هم لازم نیست؛ زیرا که نصوص بی شمار قرآن و احادیث صحیحیه بر این دلالت

دارند که گناه با توبه بخشوده میشود چه در اثر جهل و غفلت باشد و چه به صورت عمد انجام گیرد که به سبب شرارت نفس و اتباع هوی باشد در این باره آنچه قابل توجه بوده این است که وعده مغفرت و رحمت گنهکاران مشروط به دو چیز است: اول توبه و دیگری اصلاح عمل؛ توبه عبارت است از ندامت بر گناه. در حدیث آمده: «التوبة الندم» یعنی توبه عبارت از ندامت است.

«ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (54)»: خداوند، رحمت را بر خویش واجب کرده؛ ولی شرط دریافت آن، عذرخواهی و توبه است، طوری که میفرماید: بعد از آن از گناه پشیمان شده و توبه کند و عملش را نیکو نماید، آنچه را که با معصیت و گناه فاسد کرده بود پس، از روی اخلاص به راه صواب و عمل طاعت باز آید.

«باید بداند که خداوند آمرزنده مهربان است» بر اهل ایمان می‌آمزد و رحم میکند. از جمله: «تَابَ وَ أَصْلَحَ» آیه مبارکه به وضاحت معلوم میشود که: توبه، تنها يك لفظ نیست، تصمیم و اصلاح هم می‌خواهد.

یعنی اصلاح عمل در آینده می‌خواهد؛ اصلاح عمل یعنی تصمیم گرفتن و نهایت سعی و کوشش نمودن تا مجدداً گناه مذکور را مرتکب نگردد که اگر در اثر گناه سابق حق کسی ضایع شده باشد تا حد توان آن را ادا کند چه از حقوق الله باشد و چه از حقوق العباد. حقوق الله مانند نماز، روزه، زکوة، حج و غیره که اگر در این فرایض کوتاهی شده قضا گردند. و حقوق العباد مانند تصرف ناجایز بر اموال کسی یا هتک حرمت آبروی کسی یا ایذا رسانی به کسی به وسیله سب و شتم و غیره؛ بنابر این همانطوری که بر شخص توبه کننده لازم است برای تکمیل توبه از خداوند طلب آمرزش و مغفرت گناهان خویش را نموده؛ در اصلاح عمل خویش تلاش نماید.

شروط توبه راستین:

علماء در شروط توبه راستین میفرمایند:

- 1 - پشیمانی حقیقی و راستین از گناه،
- 2 - بازنگشتن به سوی آن،
- 3 - ردّ مظالم به صاحب آن،
- 4 - و پس از توبه کردن، انجام دادن کردار نیکو و پسندیده.

خواننده محترم!

در توضیح و بیان این آیه مبارکه باید گفت که: ای محمد! هرگاه مؤمنان به خدا و پیامبر و تصدیق کنندگان کتابهای آسمانی با دل و جان و در عمل، نزد تو آیند و از گناهان و لغزشهایشان سؤال کند که آیا راه بازگشت و توبه دارند؟ به آنان بگو: «سلام علیکم» درودتان باد! شما در امان هستید. پس، بدین وسیله، آنان را اکرام کن، دل‌هایشان را پاک و پاکیزه گردان و آنان را به رحمت فراوان و فراگیر خدا بشارت ده. و بگو: قبول توبه از سوی خدا برای کسانی است، جاهلانه به بدی آلوده شده اند؛ اما بی درنگ پشیمان میشوند... (نساء/17).

وَكَذَلِكَ نَفَصَلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ ﴿٥٥﴾

و اینچنین آیات خود را با تفصیل و روشنی بیان می‌کنیم (تا بفهمند) و تا راه مجرمان آشکار گردد. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُفِصِلُ»: بیان میکنیم، از هم جدا می‌سازیم. «لِنَسْتَنْبِئَنَّ» (بین): تا روشن گردد، تا آشکار شود. «الْمُجْرِمِينَ»: گناهکاران.

تفسیر:

«وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ»: همان طور که در این سوره دلایل و براهین را بر گمراهی های مشرکین به تفصیل بیان کردیم، دلایل را نیز بر تو بیان می‌کنیم و حجت و معجزات را واضح می‌سازیم تا حق ظاهر شود و باطل و راه منحرفان تکذیبگر واضح گردد.

«وَلِنَسْتَنْبِئَنَّ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ (55)» «تا راه و رسم مجرمان آشکار گردد» یعنی: تا ای پیامبر صلی الله علیه وسلم! راه و روش کافران و معاندانی که تو را به راندن مستضعفان امر میکنند، از راه و روش مؤمنان، بر تو متمایز گردد.

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا اتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُمْ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾

بگو: من نهی شدم از این که آن کسانی را که شما به جز الله عبادت می‌کنید، عبادت کنم. بگو: من از هوا و خواهشات شما پیروی نمی‌کنم، اگر چنین کنم گمراه شده‌ام و از هدایت یافتگان نخواهم بود. (۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُهِيتُ»: منع شده‌ام، باز داشته شده‌ام. «أَهْوَاءَ»: جمع هوی، خواسته های بیهوده، هوس ها و آرزوهای باطل. «الْمُهْتَدِينَ»: راه یافتگان.

تفسیر:

«قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» ای محمد! به آن مشرکان بگو: پروردگار من مرا از شرک نهی نموده یعنی: به ادله سمعی و عقلی برگردانیده شدم از این «که آن کسانی را که شما بجز الله می‌پرستید، عبادت کنم.» واضح است که در جواب به تمایلات نابجای مشرکان مبنی بر پذیرش بت‌ها و روش آنان، باید با صراحت جواب نفی داد. در می‌یابیم که برخورد و موضع‌گیری‌های پیامبر صلی الله علیه وسلم، از وحی سرچشمه می‌گیرد.

«قُلْ لَا اتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُمْ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (56)» در عبادت غیر الله هرگز از هوی و هوس شما پیروی نمی‌نمایم که شما گمراهید.

من هدایت پروردگار خود را که به سوی من وحی نموده پیروی می‌نمایم و اگر از راه شما پیروی کنم راه راست را گم خواهم نمود و هدایتی را که خدایم من را با آن گرامی داشته ترک خواهم کرد.

آیه کریمه روشن می‌سازد که پیروی از هوا و هوس، سبب فروافتادن در گمراهی است و هوا پرستی، زمینه‌ی هدایت را در انسان از بین می‌برد و آنان به همین سبب، از راه یافتگان نبودند.

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَفْصِلُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ﴿٥٧﴾

بگو من دلیل روشنی از طرف پروردگارم دارم و شما آنرا تکذیب کرده اید (و نپذیرفته اید) و آنچه از عذاب الهی را به شتاب از من می‌طلبید، در نزد من نیست. حکم (نزول عذاب یا

رحمت) نیست مگر بدست الله. او بیان کننده سخن حق است، و او بهترین فیصله کنندگان (حق از باطل) است. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَيِّنَةٌ»: دلیل، شریعت، قرآن. «كَذَّبْتُمْ بِهِ»: آن را دروغ انگاشتید. «يُقْصُ الْحَقَّ»: حق را بیان میکند، پیرو حق است. «الْفَاصِلِينَ»: داوران، جدا سازندگان. (فرقان)

تفسیر:

«قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي»: ای محمد! به این کفار بگو: من از سوی پروردگارم دلیل روشنی آورده‌ام؛ یعنی بر حجتی واضح و آشکار و بر راه راست توحید و عبادت الله متعال قرار دارم که آن را به من وحی کرده است.

واقعیست اینست که: انبیاء باید بیّنه‌ی الهی داشته باشند، نه آنکه طبق تقاضای روزمره‌ی مردم کار کنند.

«وَكَذَّبْتُمْ بِهِ»: ولی شما این وحی را دروغ شماریده‌اید. کافران، بیّنه‌ی پیامبر را تکذیب می‌کنند، ولی انتظار دارند او از هواهای نفسانی آنان پیروی کند.

«مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» عذابی که شما در وقوعش شتاب می‌ورزید، در اختیار من نیست.

زمخسری گفته است: یعنی عذابی که در آیه‌ی: «فَأَمْطُرُ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ تَعْجِيلَ، آن را خواسته بودید. (تفسیر کشاف 23/2).

همچنان مفسران مینویسند: که مشرکان از فرط تکذیب و از روی استهزاء و تمسخر، خواستار نزول عذاب عاجل و شتابان الهی میشدند. بعضی در معنای آن گفته‌اند: معجزاتی که از من به شتاب می‌طلبید در نزد من نیست.

باید گفت که پیامبر صلی الله علیه وسلم، تنها فرستاده‌ای همراه با منطق و بیّنه است و نظام هستی به دست الله متعال است. با مطرح کردن وبا تقاضای نزول سریع قهر الهی از پیامبر، بجز قلع و قمع خود یا نابودی هستی را نخواهید.

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»: حکمت و تعیین تعجیل در عذاب یا تأخیر آن فقط نزد الله متعال است در همه چیز، از جمله در اجابت یا عدم اجابت درخواست عجلانه عذاب، یا فرود آوردن معجزات، «يُقْصُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ (57)» تصمیم‌گیری به طور کامل در اختیار الله است، و او تعالی حق را واضح می‌سازد یعنی «او گویا حق است» و تنها او هدایت را بیان می‌نماید، او خدایی است که بین حق و باطل فرق می‌گذارد و یا حکم خود در بین مؤمنان و کافران فیصله می‌نماید.

شان نزول آیه:

کلبی میفرماید که آیه 57 درباره‌ی نضر پسر حارث و سران قریش نازل گشت که با تمسخر می‌گفتند: ای محمد! عذابی که به ما وعده می‌دهی، بیاور. هکذا کفار می‌گفتند: اگر راست می‌گویی، چرا قهر الهی بر ما نازل نمیشود؟ «تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ»: نظیر آیه‌ای که می‌گفتند: اگر این مطلب راست است، خدایا! بر ما سنگ بباران، «فَأَمْطُرُ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ» (أنفال، 32) باید متذکر شد که: «استعجال» و عذاب خواهی در اقوام دیگر نیز رایج بوده از جمله به حضرت هود و صالح و نوح هم می‌گفتند: اگر راست می‌گویی عذاب موعود را سریعاً برای ما بیاور. «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا» (اعراف، 70 و 77؛ هود، 32).

قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ﴿٥٨﴾

بگو: اگر آنچه را که با این شتاب می طلبید، نزد من می بود. البته کار میان من و شما فیصله می شد، زیرا الله (به احوال) ظالمان داناتر است. (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَفُضِيَ الْأَمْرُ»: قطعاً کار به انجام می رسید، کار پایان می یافت، کار فیصله پیدا می کرد، کار یکسره می شد.

تفسیر:

«قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» ای محمد! به این مشرکان بگو: اگر عذابی که تعجیل آنرا می طلبید در اختیارم بود، یعنی: اگر فرود آوردن عذاب درخواست شده شما در توان من بود، «لَفُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ»: آنرا برایتان تعجیل می کردم و از شرتان آسوده می شدم، اما مجازات ها به دست پروردگار با عظمت است.

ابن عباس (رض) گفته است: یک ساعت فرصت نمی دادم و شما را نابود می کردم. (زاد المسیر 52/3). ولی باید گفت که: عجله می مردم، حکمت خدا را تغییر نمی دهد. «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ (58)» و خداوند متعال به این امر آگاه و داناست که چه کسی با تجاوز از حد و اعراض از ایمان مستحق عذاب است.

در ضمن قابل یادآوری است که: تأخیر در قهر و عذاب الهی سبب نشود که کافران خیال کنند کفرشان از یاد رفته است.

خوانندگان گرامی!

موضوعاتی مطروحه در آیات (59 الی 62) با آیات قبلی دارای پیوند میباشد؛ زیرا الله متعال در آیات قبلی فرمود: «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ» الله به حال ظالمان آگاه است. و در این آیات نیز، علم بی پایان و قدرت بی مثال او را نشان میدهند که: کلید گنج های غیبی در دست توانای اوست، هرطور که بخواهد، در تمام هستی دخالت میکند، بر همه چیز غالب و چیره و نگهبان؛ و جان ستان حقیقی اوست و در چشم به هم زدنی به حساب آغاز و فرجام آفرینش میرساند.

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٥٩﴾

کلیدهای غیب تنها در نزد اوست. جز او کسی از غیب آگاهی ندارد. و هر چه را که در خشکی و بحر است آگاه است. هیچ برگ از درختی نمی افتد مگر آنکه الله از آن آگاه است. و هیچ دانه ای در تاریکیهای زمین و هیچ تری و خشکی نیست مگر اینکه (تفصیل آن) در کتاب مبین درج است. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَفَاتِحُ»: یا جمع «مِفْتَاح» به معنای گنجینه و خزانه است، یا جمع «مِفْتَاح» به معنای کلید است، ولی معنای اول مناسبتر است. «رَطْبٌ»: تر. «يَابِسٌ»: خشک. «كِتَابٍ مُبِينٍ»: علم الهی، لوح محفوظ.

کلمه ی تر و خشك، کنایه از همه ی چیزهایی است که مقابل هم اند، مثل مرگ و حیات، سلامتی و مرض، فقر و غنا، نیک و بد، مجرد و مادی. (فرقان)

تفسیر:

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»: جز خداوند، هیچکس از پیش خود علم غیب ندارد و نزد الله متعال خزینه‌های غیب است، که عبارتند از امور نهانی و مخفی نزد خداوند است جز او کسی این خزینه‌ها را نمی‌داند.

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ»: مفاتح برای امور غیبی به استعاره گرفته شده است، به اصطلاح مخازنی هستند که غیبیات در آن انبار شده‌اند.

مفسر زمخشری فرموده است: به طریق استعاره کلید را برای غیب و نهان قرار داده است؛ چون به وسیله‌ی کلید میتوان از محتویات درون یک خزانه قفل شده اطلاع حاصل نمود، پس فقط خداوند سبحان و تعالی از امور غیبی اطلاع دارد. (الکشاف 24/2).

أمور غیبی:

در حدیث شریف راجع به «علم غیب» آمده است: کلید غیب پنج چیز است که جز الله کسی به آنها علم ندارد:

1 - کسی جز الله متعال نمی‌داند که فردا چه کاری انجام می‌دهد.
2 - کسی جز الله متعال نمی‌داند که در رحمتها چیست؟ «از اوصاف اخلاقی و ایمانی‌جنین».

3 - کسی جز الله متعال نمی‌داند که باران چه وقت نازل می‌شود.

4 - کسی جز الله متعال نمی‌داند که قیامت چه وقت برپا می‌شود.

5 - و کسی جز الله متعال نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد.»

«وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» خداوند بر تمام امور پنهان خشکی‌ها و ابحار آگاه است، درمورد موجودات زنده ای که در خشکی و در بحر قرار دارند کاملاً آگاه است و از شگفتی‌های تمامی جهان‌ها با خبر و آگاه است و علمش وسعت و گنجایش همه چیز را دارد.

«وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا»: این بخش بیانگر مبالغه در علم الله به جزئیات امور است؛ یعنی حتی یک برگ بدون علم او فرو نمی‌افتد مگر این که از وقت سقوط و زمین محل سقوطش باخبر است.

بر خلاف کسانی که می‌گویند خداوند تنها به کلیات علم دارد، خداوند به همه چیز دانا و از همه‌ی جزئیات هستی آگاه است. پس باید مواظب اعمال خود باشیم.

شاید مراد از سقوط برگ‌ها، حرکات نزولی و مراد از دانه‌های در حال رشد زیر زمین، حرکات صعودی باشد. (تفسیر فی ظلال القرآن).

«وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ»: از یک دانه‌ی ناچیز در داخل زمین سیاه و تاریک باخبر است. از محل آن و این که می‌روید یا خیر و چه مقداری از آن به عمل می‌آید و چه کسی آن را می‌خورد، آگاه است.

«وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (59)»: نزد خدا هر تری و خشکی معلوم و مشخص است و در لوح محفوظ ثبت گردیده است. (البحر المحيط 146/4).

مفسر ابوحيان گفته است: حسن ترتیب این معلومات را بنگر، اول امری معقول را آورده است که آن را حس نمیکنیم؛ مانند کلیدهای خزانه‌ی غیب. و در مرحله‌ی دوم چیزی را آورده است که ما قسمت اعظم آنرا حس میکنیم که عبارتند از: (بر) و (بحر)، و در مرتبه‌ی سوم دو جزء لطیف را آورده است: یکی از آنها به عالم بالا مربوط است؛ مانند فرو افتادن

برگ از بالا به پایین و دیگر مربوط است به عالم سفلی که عبارت است از اختفای دانه در دل زمین، پس این ترتیب جالب بر این دلالت دارد که خدا بر کلیات و جزئیات امور آگاه است. (قرطبی 5/7).

در تفسیر فی ظلال قرآن، پیرامون «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (59)» می نویسد: این آیه تصویری است از علم خدا که شامل همه چیز می باشد و هیچ چیز نه در زمان و نه در مکان، نه در زمین و نه در آسمان، نه در بر و نه در بحر، نه در اعماق زمین و نه در طبقات فضا از مرده و زنده و تر و خشک از او پنهان نمی شود. وجدان بشری در پی دستیابی نهانی به مجهولات گذشته و آینده و حال و آفاق دور دست مرتعش و لرزان می شود، کلیدهای تمام آنها در دست الله متعال است و جز او احدی آن را نمیداند، دانش او در ناشناخته های خشکی و در اعماق بحر در جولان است که تمام آن در مقابل علم الله عیان است. سقوط اوراق بی شمار درختان زمین را دنبال میکند. چشم بینای خدا هر برگ که اینجا و آنجا می افتد، می یابد. و هر دانه نهان شده در دل تیره ی زمین از چشم بصیر خدا نهان نمی شود.

و در این جهان بیکران هر خشک و تری را زیر نظر دارد، و یک ذره ی آن از دایره ی علم محیط خدا خارج نمی شود، و واقعاً جولان و گردشی است که سر را خیره و عقل را مدهوش میکند. گردشی است در اعماق دیدنی ها و نادیدنی ها، در اعماق معلوم و مجهول. تمام اینها را به طور کامل و فراگیر در چند کلمه ترسیم می کند و اینها واقعا اعجاز است. (فی ظلال القرآن 247/7).

یادداشت:

حاکم گفته است: آیه ی «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ» بر بطلان نظر امامیه دلالت دارد که میگویند: امام از عالم غیب چیزی می داند. (محاسن التأویل 452/11).

مفسر صفوأة التفاسیر میفرماید: من نیز میگویم: چنین قولی کذب و بهتان است؛ چون جز خدا هیچکس غیب نمی داند.

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٦٠﴾

و او (الله) ذاتی است که شما را در شب می میراند و هر چه را در روز [از نیکی و بدی] کسب کرده اید می داند، باز شما را در بامداد زنده میسازد، تا آن وقتی که مدت معین عمرتان به پایان رسد. باز بازگشت شما به نزد اوست. باز شما را از آنچه (در دنیا) کرده اید آگاه می کند. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَتَوَفَّاكُم»: شمارا می میراند، نفس شما را میگیرد، در این جا منظور خوابانیدن است. «جَرَحْتُمْ»: به دست آورده باشید، انجام داده اید، با اعضا و اندامت کسب کرده اید. «يَبْعَثُكُمْ»: شما را بیدار میکند. «لِيُقْضَىٰ»: تا پایان داده شود، به سر آید. «أَجَلٌ مُّسَمًّى»: زمان معین، دوران زندگانی.

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ»: او خدایی است که ارواح شما را هنگام خواب یعنی شب به صورت مرده درمی آورد و شما مانند مردگان میشوید (از این رو گفته اند که: خواب مرگ صغری است.) و میداند در خلال روز چکار کرده اید.

یعنی: آنچه را از خیر و شر با اندامها و اعضای وجود خود در روز انجام داده‌اید. «میداند» این تعبیر بدان معنی نیست که حق تعالی افعالی را که ما در شب انجام می‌دهیم، نمی‌داند، یا ما را در روز به وسیله خواب قبض روح نمی‌کند زیرا مخصوص ساختن یک چیز به یادآوری، دلیل بر نفی ماعدای آن نیست.

طوری‌که یادآور شدیم که: پروردگار با عظمت ما با این‌که کار بد ما را می‌داند ولی باز هم به ما مهلت داده و روح گرفته را به بدن بر می‌گرداند.

مفسر قرطبی گفته است: مراد از «توقی» در این آیه مرگ حقیقی نیست، بلکه عبارت است از قبض ارواح به طور موقت.

ابن عباس (رض) گفته است: در موقع خواب روح شما را می‌گیرد. (زاد المسیر 55/3). در این آیه بر بعث و حشر اخروی استدلال شده است.

«ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ مُّسَمًّى»: این اوست که شما را از خواب بیدار میکند تا به زمانی که از جانب خدا معین شده است گویا که بعد از مرگ خویش برانگیخته می‌شوید. ضمیر «فیه» به نهار بر میگردد؛ چون بیشتر بیداری در خلال روز است و بیشتر خواب در خلال شب.

باید گفت که: خواب، يك مرگ موقتی است و هر بیداری نوعی رستاخیز. باید گفت که از جمله «أَجَلٌ مُّسَمًّى» بر می‌آید که: زندگی ما، تاریخ و برنامه و مدت معین دارد.

«ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ»: آنگاه در روز قیامت شما به پیشگاه او بر می‌گردید. که باید خود را برای جوابگوی قیامت آماده کنیم.

«ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (60)»: قیامت، روز روشن شدن حقیقت اعمال است طوری‌که می‌فرماید: او برکاری که در روز انجام می‌دهید آگاه است و بر مبنای آن جزا و مکافات میدهد، یعنی همه اینها به این منظور است که تا اجل محدود و عمر معدود شما در دنیا خاتمه یابد و او در روز قیامت شما را به سوی خود باز می‌گرداند و بر آنچه انجام می‌دهید محاسبه می‌کند و بنابر اعمال‌تان جزا میدهد. یعنی اگر عمل نیکو باشد پاداش نیک است و اگر عمل بد باشد، پاداش بد است.

زندگانی و مرگ، برانگیختن و سراز خاک گور بر آوردن و حسابرسی روز بازپسین، همه و همه در دست توانای الله متعال است و بس، الله متعال در این آیه، خواب را به مرگ تشبیه کرده و یکی دیگر از عظمت و شکوه خود را نشان داده است... علم اول و آخر از آن خداست. (سوره نمل آیات: 65 و 74 و 75)، (سوره لقمان: آیه 34)، (سوره زمر آیه: 42)، (سوره غافر آیه 19)، (سوره حدید: 22)، (سوره جن آیات متبرکه 26 و 27).

همچنان خداوند متعال در این آیه مبارکه، خواب را «وفات»، و در جای دیگری آن را «مرگ» نامیده؛ بنابر این، از تعابیر فوق چنین بر می‌آید که ما میتوانیم به وسیله خواب، چیزهایی را در مورد عالم مرگ، عالم برزخ، عذاب، یا نعمت‌های قبر بدانیم زیرا در همان حالی‌که ما شخص به خواب رفته را ساکن و آرام و بی حرکت می‌بینیم، ممکن است او در حال عذاب یا نعمت قرار داشته باشد و با خوابهایی که می‌بیند، این حالات را احساس کند. البته این بدان معنی نیست که حال شخص مرده و شخص به خواب رفته یکی است بلکه این بدان معنی است که خواب تابلویی کوچک شده از مرگ است. در حدیث شریف آمده است: «النوم اخو الموت: خواب برادر مرگ است». «تفسیر انوار القرآن»

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ
رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ﴿٦١﴾

و الله بالای بندگان خود قرار داشته و بر آنها غالب است، و همواره برای شما نگهبانانی [از فرشتگان] برای [حفاظت] شما [از حوادث و بلاها] می فرستد، تا چون مرگ یکی از شما فرا رسد، فرستادگان ما (فرشته‌ها) جان او را بگیرند و در حکم ما هیچ کوتاهی نکنند. (٦١)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَفَظَةً»: جمع حافظ، نگهبانان، فرشتگان مراقب. «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا»: فرشتگان ما جانش را میگیرند. «لَا يُفَرِّطُونَ» (فرط): کوتاهی نمی ورزند.

تفسیر:

«وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ»: همو است که بر همه چیز غالب است و همه چیز در مقابل جلال و عظمت و کبریایی او سر فروتنی خم کرده است. و خداوند متعال بندگان خود را مقهور خود نموده، قهر او بر بندگان قهر علو، قدرت و جبروت است و فوقیت و برتری مطلق آنگونه که سزاوار اوست مخصوص او می باشد. هر آفریده‌ای در برابر عظمت او خاضع و فروتن است.

«وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً»: او فرشتگانی رامامور حفظ و ثبت آنچه انجام می‌دهید بپردازند و شما را از آنچه می‌ترسید نگهدارند، که عبارتند از کرام الکاتبین.

در حدیث شریف آمده است: «در میان شما فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز پی در پی می‌آیند، این دو گروه در نماز صبح و نماز عصر باهم یکجا می‌شوند، سپس آنان که شب را در میان شما گذرانده بودند، عروج می‌کنند، آنگاه پروردگارشان، در حالی که او خود به کار ایشان داناتر است، از ایشان میپرسد: بندگانم رادر چه حالی بجا گذاشتید؟ میگویند: آنان را درحالی ترک کردیم که نماز می خواندند و در حالی به میان‌شان آمدیم که نماز میخواندند». ابو سعود گفته است: در آن امر حکمتی زیبا و نعمتی وافر مقرر است؛ چون انسان مکلف وقتی بفهمد اعمالش ثبت و ضبط و نگهداری و سپس بر ملا میشود، این امر او را از ارتکاب نافرمانی و گناه‌ها باز می‌دارد. (ابو سعود 107/2).

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا»: و هرگاه موعد مرگ یکی از شما فرا رسد و مدت عمر انسان خاتمه می‌یابد آنگاه فرشته مأمور قبض ارواح جان او را می‌گیرد، در حالیکه به هیچکس مهلت نمی‌دهند و آنچه را که به آن موکل شده‌اند ضایع نمیسازند، بلکه اوامر را با کمال دقت انجام میدهند. یعنی محافظت و نگهبانی فرشته در آخر عمر اشخاص به آخر میرسد، پس آنان تا زمانی که بنی آدم زنده است مأمور حفظ او می‌باشند. و هر وقت مدت عمرش خاتمه یافت، حراست و حفظ آنها نیز به آخر می‌رسد.

«وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ (61)»: «لَا يُفَرِّطُونَ» فرشتگان در انجام مأموریت، سهل‌انگاری، کوتاهی و تقصیر نمیکنند یعنی و آنچه را که به آن موکل شده‌اند ضایع نمیسازند، بلکه اوامر را با کمال دقت انجام می‌دهند. یعنی (قبض روح) یک ذره کوتاهی نمیکنند. طوری که در (آیه 6 سوره تحریم) آمده است: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ.» (نافرمانی نکنند و آنچه را فرمان یابند انجام دهند).

ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ ۗ لَا إِلَهَ إِلَّا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ﴿٦٢﴾

سپس (تمام بندگان) به سوی الله که مولای حقیقی آنها است باز میگردند، بدان که حکم،

حکم اوست و او سریع‌ترین حسابگران است. (۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مولی»: سرپرست، سرور، صاحب و متصرف. «الْحُكْمُ»: داوری، دستور و فرمان. «أَسْرَعُ»: سریع‌ترین. «الحاسبین»: حساب‌رسان، حسابگران، خدا بسیار زود و سریع به حساب‌بندگان می‌رسد. (فرقان)

تفسیر:

«ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ»: بازگشت همه به سوی خداست و او یگانه قاضی قیامت است یعنی بعد از بعث و زنده شدن، بندگان به نزد خدای خالق و مالک خود که حکم و تصرف و فرمان از آن اوست بر می‌گردند، تا به حساب‌شان عادلانه رسیدگی کند. یعنی: فرشتگان موکل مرگ، ارواح بندگان را بعد از قبض نمودن آنها، به سوی الله متعال که مالک عادل آنهاست باز می‌گردانند.

«إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ»: مولای حقیقی کسی است که آفریدن، نظارت کردن، خواب و بیداری، مرگ و بعثت، داوری و حسابرسی به دست او باشد.

أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ (62): آگاه باشید که حکم از اوست، او سریع‌ترین حسابگر است که در وقتی اندک تعداد کثیری را محاسبه مینماید و در بین خلائق در مدتی کوتاه فیصله صورت میدهد چون قدرت و حکمتش کامل است. سرعت حسابرسی خداوند، از هر نوع و هر وسیله‌ی حسابرسی سریعتر است و در لحظه معین، حسنات و سیئات تمام عمر انسان را آشکار میکند. محاسبه کردن یک نفر او را از محاسبه‌ی نفری دیگر باز نمی‌دارد و او را مشغول نمیکند. و حالتی او را از حالتی دیگر غافل نمیکند. تمام بندگان را در کمتر از نصف یک روز دنیا محاسبه میکند. در حدیث است که در مدت زمان دوشیدن گوسفند، انسان‌ها را محاسبه می‌کند.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی، برخی از دلایل الوهیت، احاطه‌ی علم، قدرت و چیرگی خداوند متعال را بر تمام هستی ثبت و کردار بندگان را تبیین کردند، اینک در آیات (63 الی 67) در مورد مظاهر قدرت و رحمت الهی بحث بعمل می‌آورد و اینکه خداوند هر طور بخواهد، بر مشرکان و ناسپاسان عذاب می‌فرستد، تا از آن‌ها پند گیرند و به راه راست هدایت شوند.

فَلَمَنْ يَنْجِيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٣﴾

بگو: چه کسی شما را از تاریکی‌های بیابان و بحر نجات دهد؟ در حالیکه او را [برای نجات خود] به زاری و در نهان به کمک می‌طلبید؛ [و می‌گویید] که اگر ما را از این [تنگناها و مهلکه‌ها] نجات دهد، بی تردید از شکرگزاران خواهیم بود. (۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»: تاریکی‌های خشکی و بحر، تاریکی‌های حسی مانند: تاریکی شب و تاریکی آبر و باران و بادهای تند و زیان‌آور، گردباد و توفان دریا. تاریکی‌های معنوی مانند: تاریکی جهل و نادانی به شیوه‌های گوناگون که همگی موجب هول و هراس است. «تَضَرُّعًا»: به معنای دعای آشکار، زاری کردن با صدای بلند، اظهار خواری، ذلت و تسلیم. «خُفْيَةً»: به معنای دعای پنهانی. (فرقان)

تفسیر:

«قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» این آیه، به روشنی میفرماید: برای مشرکان بگو چه کسی شما را از امور مَخُوف و از سختی ها و بیم هراس های خشکی نجات میدهد؟ و از خطرهای بحرو مهلکه هایش سالم بیرون مینماید؟ علماء بدین باور آند که: یکی از شیوه های تبلیغ و موعظه، سؤال از وجدان مردم است.

«تَدْعُوهُ تَضُرُّعاً وَخُفْيَةً»: یادآوری و توجه دادن انسان به خلوص، از بهترین روشهای خدانشناسی است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: هرگاه عرصه بر شما تنگ شود و در مخمصه و در هاله‌ای از خطر قرارگیرید، فوراً به سوی خدای تعالی التجا زاری و التماس مینمائید و به صورت پنهان و آشکار او را می‌طلبید و با او پیمان می‌بندید.

طوریکه همین مطلب در آیه 12 سوره‌ی یونس نیز با زیبایی خاصی به بیان گرفته شده و در آن آمده است: انسان هنگام خطر، به یاد الله می‌آفتد و او را میخواند، اما «فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّكَانَ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ» همین که مشککش حل شد، سرش را پایین انداخته و می‌رود، گویا ما را اصلاً صدا نزده است.

باید گفت که: شداید برای انسان، چهار حالت به وجود می‌آورد: احساس نیاز، تضرع، إخلاص و التزام به شکرگزاری. بلی، شداید و سختی‌ها و قطع شدن اسباب مادی، روح خدا جویی را در انسان شکوفا می‌سازد و انسان در مشکلات، دست کمک کننده الله را می‌بیند. بصورت کل باید گفت: که در این جای هیچگونه شک و تردید نیست که: انسان در سختی‌ها و شداید، دست از کفر و شرک برداشته و موحد می‌شود.

«لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (63)»: انسان مشرک به تعهدات خود در برابر الله متعال بی‌وفاست طوریکه میفرماید: که اگر شما را از این مخمصه و سختی سالم بیرون کند و نجات دهد. پس از رهایی و رسیدن به ساحل امن و سلامت، پیمان می‌شکنند و به قسم های یاد شده خود، وقعی نمی‌گزارید و باز به سراغ شرک و نافرمانی می‌روید. (سوره یونس آیات: 22 و 23)، (سوره اسراء آیه 67).

امام قرطبی فرموده است: خدا آنان را توبیخ کرده است که در مواقع سختی او را می‌طلبند، و درحالت آسایش و راحتی برای او شریک قرار می‌دهند. (تفسیر قرطبی 8/7).

قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ (۶۴)

بگو: الله شما را از این تاریکی‌ها (بلکه) از هر مصیبتی دیگر، نجات می‌دهد. باز شما به او شرک می‌ورزید [و به ناسپاسی می‌گرایید]. (۶۴)
«كَرْبٍ»: غم و اندوهی است که روح انسان را می‌آزارد.

تفسیر:

«قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ»: بگو ای پیامبر صلی الله: این تنها الله است که متولی نجات شما از تمام این خطرها، مهلکه‌ها، سختی‌ها و تمام ناگواری‌ها و افسردگی‌هاست. و هیچکس جز خداوند متعال توان چنین کاری را ندارد، او ذاتی است که شما را از هر خطری که بر شما احاطه نموده نجات می‌دهد و شما را از هر موقف هولناکی سالم نگهمیدارد و هر سختی را از شما دور می‌نماید.

«ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ (64)»: ولی بعد از این نجات، این شماست که با الله شریک و هم‌تا قرار می‌دهید و به این ترتیب در هنگام آسودگی و آسایش نافرمانی میکنید و هنگام سختی اطاعت و زاری می‌نمائید.

زمانی که شرایط بر شما سخت میشوند و چنین به نظر می آید که از اسباب کاری ساخته نیست، در آن هنگام شما بدون اختیار به او رجوع می کنید. اما با وجود این نشانه‌ی روشن، بدون هیچ نشانه و دلیل روشنی و بدون هیچ مدرکی دیگران را با خدا شریک می کنید. رزق و روزی الله را می خورید و دیگران را حاجت دهنده می نامید. به فضل و کرم او یاری می شوید، اما دیگران را یار و یاور خود میخوانید. بنده‌ی او هستید اما بندگی می کنید دیگران را. مشکل گشایی میکند او، به هنگام سختی در برابر او تضرع و زاری میکنید، اما هنگامی که مشکل رفع میشود دیگران مشکل گشای شما می شوند و نذرها و نیازها تقدیم به دیگران می شوند.

خواننده محترم!

فحواى این آیه مبارکه به روشنی، به فطرت سالم و آفرینش پاک انسان شهادت می دهد که هنگام محنت و تنگی، جز به الله متعال، پناه نمی برد و جز فضل او نمی جوید. پس باید این اخلاص و پاکی نیت در همه ی احوال، بر انسان فرمانروا باشد و یک باره آنرا ترک نگوید و در وقت شادی و تلخی نیز از این چهار صفت:

- 1 - دعا
- 2 - تضرع و زاری
- 3 - اخلاص قلبی
- 4 - شکرگزاری، غفلت نکند تا به سر منزل مقصد و سعادت دست یابد.

فواید اخلاص:

از جمله فواید اخلاص، میتوان از:

- 1 - عشق و محبت الهی نسبت به انسان مخلص،
- 2 - پذیرفتن اعمال انسان مخلص،
- 3 - زدودن و سوسه از انسان،
- 4 - زدودن پلیدی و تباهی از او،
- 5 - روان شدن چشمه‌ی خروشان حکمت و دانایی بر قلب و زبان او،
- 6 - نزول مدد الهی،
- 7 - افزونی پاداش نیکویی،
- 8 - نجات از دوگانگی و تعارض شخصیت.

در ضمن قابل یاد آوری است که: دشمن ترین دشمن اخلاص، ریا و ظاهر سازی است. اگر انسان ریا کند و در کارها هدفش پروردگار نباشد، عملش تباه می گردد. فضیلت اخلاص در روان آدمی، انگیزه و تشویق ارزنده می آفریند و هیچ گاه آرزوی خست بار، کینه‌ی پست و ناهموار و ریای درهم شکننده را نخواهد کرد؛ بلکه خشنودی یار، عشق به کار نیک، رغبت به همکار با مردم و احترام گذاشتن به ساحت آنان و-اندک اندک- آشنایی با ارزشمندی حق، دادگری و نیکویی را به وجود می آورد... [دایرة المعارف اخلاق قرآنی، جلد 2، مطلب اخلاص].

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ
شَيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾

بگو: او قادر و توانا بر آن است که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد، یا شما را به صورت گروه های مختلف با هم درگیر کند و دشمنی و عذاب بعضی

از شما را به بعضی دیگر بچشانند. با تأمل بنگر چگونه آیات خود را به صورت های گوناگون بیان می کنیم تا بفهمند. (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْ يَبْعَثَ»: که بفرستد. «مِنْ فَوْقِكُمْ»: بالای سرتان. «يَلْبِسُكُمْ»: شما را به هم اندازد، شما را درگیر اختلاف نظر کند و دچار تفرقه سازد. «شَيْعًا»: جمع شیعه، گروه ها و دسته ها. «بَأْسًا»: عذاب و درگیری و کشمکش، گزند.

تفسیر:

«قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ»: در آیهی قبلی، قدرت نجات بخش پروردگار با عظمت مطرح شد، و در این آیه مبارکه قدرت قهر و عذاب الله متعال مورد بحث قرار داده میشود. طوریکه میفرماید: ای محمد! به آن کافران بگو: خدای یگانه توان این را دارد تا بر شما عذابی با ارسال صواعق از آسمان، بارانهای ویرانگر، و آتشفشانها و باریدن سنگ های گداخته و رجم، سنگسار کردن، طوفان ها و صدای رعد و باد و غیره، طوریکه ملت های پیشین از جمله، قوم لوط و اصحاب فیل را سنگباران کرد، شما را نیز عذاب دهد.

باید گفت که: خداوند، هم نجات بخش است، هم عذابگر، آنکه آگاهانه سراغ غیر الله می رود، باید منتظر عذاب باشد.

«أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ»: و یا شما را از زیر پای تان با فروبردنتان در زمین (خسف) و با زلزله و شکافته شدن زمین و غرق ساختن طوریکه فرعون را غرق و قارون را در زمین فرو برد، شما نیز هلاک کند.

در حدیث شریف مربوط به «نشانه های قیامت» آمده است: «همانا در میان این امت، قذف، خسف و مسخ پدید می آید».

«أَوْ يَلْبِسُكُمْ شَيْعًا وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ»: یا شما را از هم متفرق سازد و در بین شما اختلاف ایجاد کند طوریکه شما را به صورت فرقه های متحزب و گروه گرا در بیاورد که با یکدیگر به جنگ و ستیز برخیزید و خودتان دیگران تان را از بین ببرید. (بیضاوی صفحه 173).

مفسر بیضاوی فرموده است: شما را به فرقه های حزبگرا در می آورد، که آرزو و تمایلات گوناگونی خواهید داشت، آنگاه جنگ و ستیز در بین شما در می گیرد.

و ابن عباس (رض) گفته است: یعنی در بین شما هوس ها و تمایلات مختلف بر می انگیزد و پخش میکند و در نتیجهی آن به صورت فرقه ها در می آید. (زاد المسیر 59/3).

تمام تفسیرها به هم نزدیکند و غرض از آن وعید است.

بصورت کل باید گفت که: تفرقه و تشتت، از عذاب های الهی و در کنار عذاب آسمانی و زمینی مطرح شده است.

«أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ (65)»: تو در این امر تدبر کن که چگونه ما به آنها و اقسام موعظه ها و براهین را ارائه و بیان می نمایم تا بعد از فهم و درک از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی کنند و بین حق و باطل فرق قایل شوند؛ ولی هیئات که گناهان بر قلب های آنها متراکم شده و این قلب ها را از مشاهده هدایت خدای دانای غیب کور کرده است از این روی گمراه کور و از مسیر درست خارج می باشد.

سه نوع عذاب الهی:

خواننده محترم!

در این آیه از سه نوع عذاب الهی یاد شده است:

1 - عذابی که از آسمان نازل گردد.

2 - عذابی که از زمین صادر شود.

3 - عذابی که از جانب خود انسانها بوجود آید.

کلمه «عذابا» که با تتوین نکره آمده است طبق قواعد عربی دلالت بر انواع و صور مختلف عذاب دارد. مفسرین بیان داشته اند که بر امم سابق عذابهایی فوقانی زیادی نازل شده است (مثلا) به عذاب نوع اول انهدام امم مختلفی در طول تاریخ چون قوم نوح علیه السلام به وسیله باران و سیل های حاصله از آن، قوم عاد توسط طوفان، باد، باریدن سنگ بر قوم الوط، باریدن خون و فرود آمدن بقه بر قوم بنی اسرائیل، از بین رفتن اصحاب فیل در هنگام حمله به مکه به وسیله پرندگان که به وسیله سنگریزه آنها را نابود ساختند.

در مورد عذاب نوع دوم علاوه بر فرود آمدن طوفان و باران بر قوم نوح علیه السلام فوران آب از زمین نیز وجود داشت. در واقع این قوم به دو نوع عذاب فوقانی و تحتانی گرفتار گردیدند. قوم فرعون به وسیله عذاب زیر پایش غرق و نابود گردید، و قارون باخزایش در زمین غرق شد. حضرت عبدالله بن عباس و مجاهد وائمه دیگر در تفاسیر خویش فرموده اند که مراد از عذاب بالا مسلط شدن حکام ظالم و مستبد هستند که بر ملت حکومت میکنند. و هدف از عذاب زیر پا آن است که خدمت گزاران و غلامان و کارگران بی وفا و غدار و خاین در آیند. و از فرمایشاتی چند از رسول الله صلی الله علیه السلام این تفسیر حضرت عبدالله بن عباس تأیید میگردد؛ در «مشکوٰۃ المصابیح» به حواله «شعب الایمان» از بیهقی این قول رسول کریم صلی الله علیه وسلم منقول است. «ما تکنونون یؤمر علیکم» یعنی همانگونه که اعمال شما نیک و یا بد باشد همانگونه حکام و امرا بر شما مسلط کرده میشوند. اگر شما نیک و فرمانبردار باشید همینگونه حکام و امرا شما رحیم دل و انصاف پسند خواهند شد و اگر شما بد کردار باشید بر شما حکام ظالم و بی رحم گمارده می شود. و مفهوم مقوله مشهور «اعمالکم عمالکم» هم همین است. و در «مشکوٰۃ» به حواله «حلیه ابی نعیم» مروی است که رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرمودند، الله تعالی میفرماید که: من الله هستم و به جز از من معبود دیگری نیست من پادشاه و مالک تمام شاهانم و دل تمام پادشاهان در دست من است هرگاه بندگان من اطاعت مرا به جای آورند من در دل پادشاهان و حکام شان شفقت و رحمت القا می کنم و هرگاه بندگان نافرمانی مرا به جای آورند من دل حکامشان را سخت خواهم گردانید. و آنان به ایشان هرگونه عذاب می چشانند لهذا شما در بد گفتن حکام و امراء اوقات خود را ضایع نکنید؛ بلکه به طرف خداوند رجوع کرده در فکر اصلاح اعمال خویش باشید تا که تمام کارهای شما را درست کنم. و نیز در سنن ابی داود» و «نسائی» از حضرت عائشه رضی الله عنها مروی است که آن حضرت فرمودند: هرگاه خداوند بهبودی امیر و حاکمی را بخواهد برای او وزیر و نایب خوبی مقرر می کند که اگر امیر چیزی را فراموش کند او را تذکر دهد و اگر امیر کار خوبی انجام دهد با او کمک کند و هرگاه برای امیر و حاکمی خرابی مقدر باشد مردمان بد برای او وزیر و ما تحت قرار می گیرند. (الحدیث)

خلاصه این روایات و تفسیر آیه مذکور، این است که اگر به کسی از ناحیه حکام مشقت و مصیبتی برسد آن عذابی است که از مافوق به او رسیده و اگر رنج و اندوه از جانب خدمت

گزاران و کارگران باشد آن عذاب ماتحت است و اینگونه حوادث اتفاقی نبوده، بلکه در محدوده قانون الهی سزای اعمال انسان می باشند.

حضرت سفیان ثوری و فرمود که: هرگاه من به گناه مبتلا می شوم اثر آن را در مزاج خدمت گزار و اسب سواری و خر بارکش نیز احساس می کنم؛ زیرا همه اینها از من نافرمانی خواهند کرد. (بنقل از تفسیر معارف القرآن)

شان نزول آیه مبارکه:

از جابر بن عبد الله روایت شده است وقتی آیهی «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «أعوذ بوجهك» به ذات تو پناه می آورم. «أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ» یا عذابی را زیر پاهایتان (عذاب زمینی از قبیل زلزله، وچاک شدن زمین و...) برای شما ایجاد کند. «أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَ يُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ» پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: همین سهل تر و آسانتر است. (اخراج از بخاری).

در حدیث شریف به روایت سعد بن ابی وقاص (رض) آمده است که فرمود: روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم از محل اقامت خود در بالای مدینه، به سوی قسمت سفالی آن آمدند و چون در راه شان به مسجد بنی معاویه (قریه‌ای از قرای انصار) رسیدند، به آن مسجد وارد شده و در آن دو رکعت نماز گزارند و ما نیز با ایشان نماز گزاریم، آنگاه با پروردگارشان مناجات طولانی‌ای نمودند، سپس به سوی ما بازگشتند و فرمودند: «از پروردگار سه چیز را درخواست کردم؛ اما او دو تا از آنها را به من داد و یکی را از من بازداشت: از او خواستم که امتم را با غرق نمودن و با قحطی هلاک نکند؛ و او این دو را به من عطا کرد و از او خواستم که شر و بلای آنان را در میان خودشان نیفکند (آنان را دچار اختلاف کلمه نگرداند) اما او آن را از من بازداشت». البته این حدیث شریف بدین معنی نیست که بخش‌هایی از این امت، هرگز به قحطی و غرق گرفتار نمی شوند بلکه به این معنی است که امت اسلام با این بلیات ریشه‌کن نمی شود و کاملاً نابود نمی‌گردد.

ابن کثیر نقل میکند که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «من بر امتم جز از ائمه (حکام) گمراه‌گر بیم ندارم زیرا چون شمشیر در میان امتم نهاده شد تا روز قیامت از میان شان برداشته نخواهد شد».

وَكَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿٦٦﴾

و قوم تو این (قرآن) را دروغ پنداشتند، در حالیکه سخن حق و راست است، (به آنها) بگو من وکیل و مسئول (قبول و ایمان آوردن) شما نیستم (وظیفه من تنها ابلاغ رسالت است نه اجبار شما بر ایمان). (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَكَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ»: ننگهبان، حافظ، مسئول.

تفسیر:

«وَكَذَّبَ بِهٖ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ»: ای محمد! مشرکان یعنی قوم قریش، کتاب الله متعال را در حالیکه همه‌اش حقیقت و راست است و به حق نازل شده است، تکذیب کردند. «قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ (66)»: ای محمد برای آنها بگو من حافظ اعمال شما نیستم تا براساس آن جزا و پاداش‌تان دهم، چنانچه اسرار شما را نیز نمی‌دانم.

من نگیهان اعمال شما نیستم تا شما را در برابر تکذیبتان مجازات دهم بلکه من رسول پروردگار هستم و بر رسولان بلاغ است و بس. و در اخیر حساب همه بر پروردگار است.

یعنی وظیفه‌ی من این نیست که اگر شما نخواهید چیزی را ببینید، من به زور آن را به شما نشان بدهم و اگر نخواهید چیزی را درک کنید من به زور آن را در مغز شما فرو کنم. این هم وظیفه‌ی من نیست که اگر نخواستید ببینید و نخواستید بفهمید، بر شما عذاب نازل کنم. وظیفه‌ی من این است که حق را از باطل جدا ساخته به شما عرضه کنم. اگر نپذیرید، سرانجام بدی که شما را نسبت به آن هشدار می‌دهم، در وقت خودش خود به خود بر شما می‌آید.

قابل یادآوری است که: یکی از وظایف پیامبر، یادآوری قدرت بی‌مانند الله متعال است. در ضمن قابل یادآوری است که در قرآن عظیم الشان در خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم این مضمون به بیان گرفته شده است که: پیامبر مسئول ابلاغ دین الله است، نه اجبار مردم به ایمان آوردن. از جمله: «مَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (انعام، 107)، «أَلَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه، 22)، «مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ» (ق، 45)، «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» (مائده، 99)، «أَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ» (یونس، 99)، «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره، 256)، «إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ» (فاطر، 23) و «قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ».

لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٦٧﴾

برای هر خبری وقت مقرر است، (از جمله فرود آمدن عذاب بر شما) و به زودی خواهید دانست. (۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَبِيًّا»: خبر، مستقر: محل رویداد، محل استقرار، هنگام رویداد، موعد، سرانجام.

تفسیر:

در آیه‌ی قبلی بیان یافت که: الله متعال قدرت آنرا دارد که از هر سو بر شما عذاب نازل کند، در این آیه مبارکه میفرماید که: اگر عذابی بر کفار لجاج نازل نشد، عجله نکنید، زیرا برای تحقق هر خبری زمانی معین است. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «لِكُلِّ نَبِيٍّ مُسْتَقَرٌّ»: هریک از اخبار الله زمان معینی دارد که بدون تقدیم و تأخیر در آن واقع خواهد شد. یعنی: هر خبری که قرآن از آن خبر میدهد - اعم از امور دنیا یا آخرت - وقت وقوعی دارد که لابد در آن وقت به وقوع می‌پیوندد. یا برای هر خبر در آینده سرانجامی است که این امر که آن خبر حق یا باطل بوده است، در آن آشکار می‌شود. بصورت کل باید گفت که: تحقق همه‌ی خبرها و برنامه‌های الهی، قطعی و بر اساس حکمت و زمان بندی معین است. (هیچ حادثه‌ای بدون برنامه و هدف و تصادفی نیست).

«وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (67)» نهایت و سرانجام آنچه را که من از وقوع و نزول آن بر شما خبر داده‌ام. این هشدار محکم و مؤکد بر وقوع و تحقق اخبار قرآن است.

فحوای آیه مبارکه می‌رساند: گر چه مجبور به ایمان آوردن نیستید، ولی فکر عاقبت و فرجام کار خودتان باشید. مبالغه در وعید و تهدید است؛ یعنی خواهید دانست چه عذابی را خواهید چشید؟

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبلی به بیان گرفته شد که: حفظ و نگیهانی کردار و اعمال دروغ پردازان

و بی باوران به عهده‌ی پیامبر نیست. او، مسؤول رسانیدن دین به مردم است، زمان به آنان خبر می دهد که فرجام دروغشان چیست.

اینک در آیات (68 و 73) یکبار دیگر، پیامبر و مؤمنان را از همنشینی با مشرکان - که راه کفر کسانی را در پیش دارند، و از مجالست آن‌عه از اشخاصیکه آیات قرآن عظیم الشان، پیامبر و دین را با باد تمسخر میگیرند، باید آنرا ترک و دوری جست. در ضمن در این آیات متبرکه مزایای ایمان و زیانهای شرک و بی باوری، به بحث گرفته میشود.

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٦٨﴾

وهرگاه کسانی را دیدی که در آیات ما از روی تمسخر گفت و گو می‌کنند، پس از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند. و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، پس بعد از یاد آمدن با آن مردم ستمکاره منشین. (۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَخُوضُونَ» (خوض): فرومیروند، در این آیه به معنای تمسخر کردن به آیات قرآن است که یاهو سرایی میکنند. «يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا»: با استهزاء و ریشخند در آیات ما به سخن می پردازند. [نسا/۱۴۰]. يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ: شیطان از یاد تو می برد، تو را به فراموشی می اندازد. الذِّكْرَى: متوجه شدن، به یاد آوردن.

تفسیر:

«وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا» وقتی دیدی که کفار به قرآن طعنه زده و آیات ما را به استهزاء و به قصد طعن به تمسخر میپردازند و آن را تکذیب نموده، شخص مسلمان باید غیرت و تعصب دینی خود نسبت به مقدسات را باید به دشمنان نشان دهد.

«فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» نشستن با آنها را رها کن از آنان روی بگردان تا آن که در سخنی غیر از آن به تمسخر بپردازند و اگر شیطان تو را به فراموشی اندازد، بعد از یاد آوردن با گروه ستمکاران منشین.

«فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ» از آنان روی بگردان یعنی: با آنان همنشینی مکن و از مجالس آنان برخیز و بیرون بیا. «حتی یخوضوا فی حدیث غیره» تا به سخنی غیر از آن بپردازند که آنگاه در همنشینی با آنان بی‌می نیست. باید گفت که به جای هضم شدن در جامعه، یا گروه و مجلس ناپسند، سعی و کوشش بعمل آرید تا وضع آن را در صورت ممکن تغییر دهید.

مشابه محتوای این آیه مبارکه؛ در سوره‌ی نساء آیه‌ی 140 نیز آمده است: «إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ...» اگر شنیدید که به آیات الهی کفر می‌ورزند یا مسخره میکنند با آنان منشینید تا سخن را عوض کنند.

مفسر سدی کبیر «ابو محمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر فرموده است: کافران وقتی با مؤمنان می نشینند درباره‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن وارد بحث میشدند، به پیامبر صلی الله علیه وسلم ناسزا میگفتند و ایشان را مسخره می کردند، آنگاه الله متعال به آنها دستور داد که با کفار ننشینند تا وارد بحثی دیگر می شوند. (تفسیر طبری 437/11).

«وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ» و اگر شیطان تو را به فراموشی اندازد. یعنی: اگر شیطان با وسوسه خود تو را مشغول بدارد، این نهي الهی را در باره همنشینی با آنان از یاد ببری. پس هرگاه که به یاد آمدن از مجلس آنها برخیز و بیرون شو.

در باره «إِمَّا يُنَسِّبُكَ الشَّيْطَانُ» بایدگفت که شرط تکلیف، توّجه و آگاهی است. ولی در این هیچ جای شکی نیست که: فراموشی، عذرپذیرفته شدنی است.

بدین ترتیب خداوند متعال پیامبرخویش و به تبع ایشان مؤمنان را، به رویگردانی و اعراض از مجالسی که در آنها به آیات خداوند متعال توهین بعمل می‌آید، از هم نشینی و انس گرفتن با بدعت‌گذاران گمراه‌کننده نهی مینماید، زیرا در همنشینی و مؤانست با آنان، چندین برابر آفاتی است که در همنشینی با گناهکاران وجود دارد.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: آیه کریمه ناظر بر همنشینی با کسانی است که در آیات الله متعال جدال و بگو مگو می کنند.

«فَلَا تَقْعُدُوا بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (68)» «و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت» که از مجلس آنان برخیزی و ترکشان کنی «پس بعد از آن که به یاد آوردی» فرمان ما را «با قوم ستمکار منشین» بلکه دردم برخیز. مجالست با ظالمان نارواست، پس باید پرهیز کنیم.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی هر وقت نهی را به یاد آوردی برخیز و با مشرکان منشین.

باید یادآور شد که بر انبیا علیهم السلام در تبلیغ احکام شرع که برای شان واجب است، اصلاً فراموشی روی نمیدهد بلکه پدید آمدن فراموشی بر ایشان، در امور عادی همچون سهو در اثنای نماز و مانند آن ممکن است.

علما گفته‌اند: هر کس در آیات الله متعال به ناحق و در غیر صواب فروروی کرد - چه مؤمن باشد، چه کافر - باید همنشینی با وی فرو گذاشته شود و آمیزش و معاشرت با فاسق مطلقاً مکروه است، مگر اینکه معاشرت با بدعتیان و فساد پیشگان، به قصد موعظه و اندرز دهی و اصلاح مفساد شان باشد.

شان نزول آیه:

طبری به نقل از سدی میگوید: مورد نزول آیهی: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ...» آن است که: وقتی مشرکان با مؤمنان می نشستند، قرآن را مسخره می کردند. خدا فرمود: تا سرسخنی دیگر نروند، آنان را ترک کنید.

پس، در هر زمانی مردم آیات خدا را دروغ پندارند و مورد بی حرمتی قرارش دهند، همنشینی با چنان کسانی ناروا است. مشرکان به مسلمانان می گفتند: راه ما را در پیش گیرید و محمد را رها کنید. قرآن در جوابشان به پیامبر گفت:

وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرِي لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۶۹)

و پرهیزگاران به گناه آنها (کافران) بازخواست نخواهند شد. و لیکن باید آنان را پند دهند تا شاید پرهیزگار شوند. (۶۹)

تفسیر:

«وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ» بر کسانی که ایمان آورده و از پیامبرش پیروی کرده‌اند بازخواستی راجع به استهزای استهزاگران که نسبت به آیات الهی انجام می دهند بعد از اینکه آن ها را تبلیغ و نصیحت کنند نیست؛

در «تفسیر انوار القرآن» آمده است: تفسیر آیه کریمه بردو وجه آمده است: بنابر وجه اول؛ هم نشینی با کفار برای متقیان مؤمن - چنانچه در فروروی هایشان مشارکت نورزند - رخصت داده شده زیرا روایت شده است که مسلمانان گفتند: اگر مادر هروقتیکه آنان به

قرآن استهزا میکنند، از مجالسشان برخیزیم، دیگر نه میتوانیم در مسجدالحرام بنشینیم و نه طواف کنیم! همان بود که به ایشان در این امر رخصت داده شد. وجه دوم این است: اگر از هم نشینی با آنان پرهیز کردید، گناه فروروی آنان در آیات الله متعال بر عهده شما نیست. از همنشینی با یاهو سرایان باید تا حد اعظمی کوشش بعمل آریم که پرهیز کنیم و سخنانشان را استماع نکنیم، ولی اگر به ناچار چیزی به گوش ما، رسید مانعی ندارد.

«وَلَكِنْ ذَكْرِي لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (69) «علاوه بر تقوای خود، باید به فکر متقی کردن دیگران نیز باشیم. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: اما بر مؤمنان لازم است، به آنها تذکر دهند و آنان را از زشتی و بدی ها منع کنند و تا حد امکان آنها را یادآوری نمایند و ناخوشایندی خود را نسبت به عملکرد آنها نشان دهند، شاید وقتی دیدند آنها همنشینی آنانرا ترک می کنند، از بحث دربارهی قرآن و زندگی مؤمنان اجتناب ورزند.

این عطیه گفته است: لازم است مؤمنان معنی و حکم این آیه را با ملحدان و اهل جدل اجرا کنند.

وَدَّرَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَّلَ كُلٌّ عَدْلًا لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾

وکسانیکه دین خویش را به بازی و لهو گرفته اند و زندگانی دنیا فریبتان داده است. و به قرآن پندشان ده که به سزای اعمال خویش در جهنم محبوس خواهند ماند در حالیکه جز الله هیچ مددگار و شفيعی ندارند و اگر برای نجات خویش هر گونه فدیة دهند پذیرفته نخواهد شد. آنان به سبب آنچه کرده اند در جهنم محبوس اند و به سزای آنکه کافر شده اند برایشان شرابی از آب جوشان و عذابی دردناک خواهد بود. (۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دَر»: رهاکن، متعرض مشو. «غَرَّتْهُمُ»: زندگانی دنیا آنان را فریفته است، فریبتان داده است. «ذَكَرَ بِهِ»: به وسیلهی قرآن پند ده. «أَنْ تَبْسَلَ»: آن که نابود شود، آنکه گروگان گردد. «تَعَدَّلَ»: فدیة دهد، عوض پرداخت کند. «أُبْسِلُوا»: نابود شده اند، در ورطهی نابودی آند، در گرو هستند، گرفتارند. «حَمِيمٍ»: آب جوشان، آب بسیار گرم.

تفسیر:

«وَدَّرَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا»: و از کسی که به دین و شریعت استهزاء، و آنرا بازیچه گرفته آند، روی گردان که زندگانی اش بازی و اعمالش لهو و بیهوده است. باید گفت: مراد از رها کردن منحرفان در جملهی دَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ...، اظهار تنفر و قطع رابطه کردن با آنان است که گاهی هم به مبارزه با آنها می انجامد، نه اینکه تنها به معنای ترک جهاد با آنان باشد.

به تمسخر و بازی گرفتن دین، در هر زمان به شکلی از اشکال صورت میگیرد، که در برخی از اوقات با اظهار عقائد خرافی، در برخی از اوقات با قابل اجرا ندانستن احکام، در برخی از اوقات با توجیه گناهان و در برخی از اوقات با بدعت و تفسیر به رأی و پیروی از متشابهات و غیره و غیره می باشد.

«وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»: او کسی است که دنیایش او را با فتنه‌ها و امور زبینه خود فریب داده از این روی به کتاب الهی پشت کرده و حساب و کتاب را فراموش نموده است. و گمان می‌بردند بعد از آن هرگز حیاتی نیست. واقعیت هم همین است که: دلبستگی و فریفته شدن به دنیا، زمینه‌ی به بازی گرفتن دین است.

«وَوَدَّعَزَّوَجَزَّ بِهٖ اَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ»: و تو به وسیله با کتاب الهی مردم را بیم ده تا دل‌های آنها از ایمان تهی نگردد و در دام عصیان سقوط نکند که گناه موجب هلاکت بنده است. تذکر و موعظه، می‌تواند سبب نجات انسان از قهر و عذاب الهی گردد.

ابسال: تسلیم شدن شخص به هلاکت است. یعنی: چه بسا کسی که به وسیله قرآن پند گرفته، بخواهد که خود را از عذاب الهی قبل از آن که بدان گرفتار آید - نجات دهد زیرا آنگاه که عذاب نازل شد: «لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا»: به دنیا نباید مغرور شویم که در قیامت جز خداوند متعال چیزی به کمک ما نمی‌آید، طوریکه در ایه مبارکه آمده است: «او را در برابر خداوند نه یآوری است و نه شفیع و اگر هر فدیهای بدهد، از او پذیرفته نمی‌شود» یعنی: اگر این انسانی که به عذاب الهی و نهاده شده، هر فدی و عوضی را برای رهایی خود تقدیم کند، آن فدی از وی پذیرفته نمیشود و در نتیجه، او همچنان در مهلکه خویش دست‌وپا می‌زند.

مفسر قتاده فرموده است: اگر مالامال زمین طلا را فدی بدهد از او پذیرفته نمی‌شود. (البحر 4/154).

باید گفت: کسانی که بنابر تکذیب و استهزای خویش مأخوذ شده‌اند، نه حمایتگری می‌یابند که آنها را به غلبه از عذاب الهی نجات دهد، و نه شفاعت کننده که به سعی شفاعت کامشان را برآرد، و نه هیچگونه فدی و معاوضه قبول میشود. بالفرض اگر گنهکاری تمام دنیا را عوض دهد، و نجات خویش را طلبد، نجات یافته نمی‌تواند.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا»: عامل بدبختی‌های انسان، خود او و عملکرد اوست طوریکه میفرماید: «آن گروه» که دین خویش را به بازی گرفته‌اند، همانان «اند که به و بال آنچه کردند به مهلکه گذاشته شدند» یعنی: همان گروه هستند که به سبب کار و کردار خویش، به هلاکت سپرده شدند.

«لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ(70)»: برای آن گمراهان نوشیدنی از آب جوشان مقرر است که در شکمشان می‌جوشد و روده هایشان را پاره میکند، و به سبب کفر مستمرشان آتشی فروزان بدنشان را فرا میگیرد پس در کنار آب جوشان عذاب دردناک و خواری ابدی دارند.

باید گفت که در آیات متبرکه گذشته، خاص حکم اجتناب بود از مجلس کسانی که در باره آیات الهی طعن و استهزاء و جدال ناحق برپا می‌کردند؛ در این آیه، ارشاد به ترك صحبت و مجالست عامه این‌گونه مردم است؛ اما، با وجود این، حکم است که از نصیحت خود داری نکنند، تا آنها از عاقبت خویش آگاه شوند.

قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ إِنَّنَا لَكُلِّبْنَا أَنْ نَهْدِيَ اللَّهُ هُوَ الْهُدَىٰ وَأَمِرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾

بگو: آیا به جای خدا معبودی را بپرستیم که نه سودی به ما رساند و نه زیانی؟ و آیا پس از آنکه الله ما را هدایت کرده است، مانند آن کس که شیطان گمراهش ساخته و حیران بر

روی زمین رهائش کرده، از دین باز گردیم؟ او یارانی (دلسوز) دارد که به سوی هدایت دعوتش می دهند که نزد ما بیا. بگو: هدایتی که از سوی الله باشد، هدایت واقعی است و به ما حکم شده که در برابر پروردگار جهانیان منقاد و تسلیم باشیم. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْدَعُوا»: آیا به فریاد بخوانیم، به کمک بطلبیم؟ بپرستیم؟ «نُرْدُ عَلَى أَعْقَابِنَا»: به عقب بازگردیم، از عقیده‌ی خود دست برداریم؟ «اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ»: شیاطین، او را از راه به دور انداخته، او را سرگردان و آواره کرده اند. «حیران»: سرگردان، آواره. «لِنُسَلِّمَ»: این که تسلیم شویم.

تفسیر:

«قُلْ أَنْدَعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا»: ای محمد! برای مشرکان بگو آیا بت‌هایی را پرستش کنیم که نه نفعی میرسانند و نه ضرری دارند و عبادت خدای یکتا و یگانه را ترک کنیم؟ خدایی که مالک نفع و ضرر است و زمام امور همه چیز در ید بلاکیف اوست؟! باید یادآور شد که: اساساً شرک، غیر منطقی است، چون انگیزه‌ی پرستش، کسب سود یا دفع ضرر است و بت‌ها قادر به هیچ نفع و ضرر رساندن نیستند، «وَنُرْدُ عَلَى أَعْقَابِنَا»: شرک، نوعی عقب‌گرد و ارتجاع اعتقادی است طوریکه میفرماید: آیا ما بار دیگر و بعد از رهایی و هدایت به سوی ظلمات و تاریکی های شرک گام برداریم، «بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ»: آن هم بعد از اینکه خداوند متعال ما را به سوی نور ایمان هدایت و رهنمایی کرده است یعنی بعد از این که الله متعال ما را به اسلام هدایت کرد.

«كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ»: و به این ترتیب مثل و حالت ما مانند مثل و حالت کسی شود که شیطان او را فریب داده او را درست را گم کرده است یعنی او را به بیابان ها و مهالک کشانده تا به دره‌ی عمیق پرت کنند.

«حَيْرَانَ»: متحیر و سرگردان گردد و نداند به کجا برود. یعنی اینکه شرک، مایه‌ی سرگردانی و تحیر برای انسان است.

«لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ إِنَّنَا»: و به نصیحت و توصیه‌های دوستانش که او را به سوی ایمان فرا میخوانند گوش فرا نداده و به دنبال هوی و هوس خود رفته است.

«قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ»: در برابر انحرافات، باید موضع‌گیری صریح و مکرری اتخاذ کنیم، طوریکه درآیه مبارکه آمده است: تو به این اعراض‌گران خیر بده و بگو: به راستی هدایت (واقعی) همان هدایت خداست. «مراد از هدایت در این جا اسلام است، یعنی: اسلام تنها راه هدایت است و جز آن هر آنچه باشد بیراهی و گمراهی است. چنانکه میفرماید: «و من یتبع غیر الاسلام دینا فلا یقبل منه و هرکس که آیینی جز اسلام برگزیند از او پذیرفته نخواهد شد» [آل عمران، ۸۵]. همچنین میفرماید: «فماذا بعد الحق إلا الضلال / پس از حق جز گمراهی دیگر چیست؟» (یونس، ۳۲).

«وَأْمُرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (71)»: و خدای تعالی بر ما واجب نموده تا در برابر دین او گردن نهیم و از پیامبرش اطاعت کنیم و به او هیچ چیزی را شریک و همتای قرار ندهیم، زیرا او پرورش دهنده‌ی بندگان خود با نعمت‌هایش است و او متولی امور آن‌هاست که امور زندگانی آنها را به پیش میبرد. یعنی گفته می‌توانیم که: تسلیم الله شدن، مایه‌ی رشد خودماست. و این مثلی است برای آنکه از هدایت گمراه گشته، در حالی که او را به اسلام میخوانند اما آن را اجابت نمی کند.

ابن عباس (رض) در این مورد فرموده است: این مثلی است که الله برای خدایان و افرادی که آنها را میخوانند و نیز برای دعوتگران راه الله، آورده است؛ مانند انسانی که راه را گم کرده و حیران و سرگردان باشد، در این هنگام یکی او را بانگ کند: ای فلان پسر فلان! به سر راه بیا (او را به بیراهه دعوت می کند)، و دوستانی هم داشته باشد که به او بگویند: فلان پسر فلان! به سوی راه راست بشتاب، در صورتی که از درخواست اول پیروی کند، او را به هلاکت و نابودی سوق میدهد، و اگر دعوت دومی را اجابت کند به طریق حق ارشاد می شود. حال و مثال آن که چنان بتانی را پرستش می کند این است که تا دم مرگ گمان می برد راهش درست است اما هنگام مرگ درمی یابد که در هلاکت و نابودی بوده و پشیمان می شود. (طبری 452/11).

جوهر و خلاصه این آیه مبارکه همانا ضرورت ترک بت پرستی و ایمان به الله متعال است. باید گفت که: در یکتاپرستی، آرامش و تمرکز است، ولی در شرک و چند تا پرستی، گنجی و تحیر. «أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (یوسف، 39). (آیا خدایان متعدّد و گوناگون بهتر است یا خداوند یکتای مقتدر؟) خداوند هم یکی است: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»: و هم زود راضی میشود «یا سریع الرضا»، ولی غیر خدا هم زیادند و هم هرکدام توقعات گوناگونی دارند و زود راضی هم نمی شوند.

وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٢﴾

و (نیز به ما حکم شده که) نماز را به پا دارید و از الله بترسید و اوست که به سوی او محشور می شوید. (۷۲)

تفسیر:

«وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ»: واقعیت همین است که نماز، همراه تقوا کارساز است، طوری که میفرماید: به ما امر شده است که در تمام احوال نماز را اقامه کرده و از الله بترسیم. و یا اینکه بر شما برپای داشتن نماز را واجب کردیم تا شما را از فحشا و منکر بازدارد و همچنان انجام اعمال صالح و ترک منکرات را، «وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (72)» روز قیامت در پیشگاهش جمع میشوید، و هرکس مطابق عملش مورد بازخواست قرار میگیرد. و داشتن ایمان به معاد و رستخیز، عامل پیدایش تقوا در انسان میگردد.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٧٣﴾

و او (الله) کسی است که آسمانها و زمین را به حق (باعدل و تدبیر محکم) آفرید، و روزی که [اراده اش به آفریدن چیزی تعلق گیرد] میگوید: باش، پس بی درنگ موجود میشود؛ سخن او حق است، و روزی که در صور دمیده شود؛ پادشاهی تنها از اوست، دانای همه چیزهای غائب و آشکار است، و اوست ذات باحکمت (و) آگاه (از هر چیزی). (۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَوْلُهُ الْحَقُّ»: سخن راستش، سخنش راست است. «يُنْفَخُ»: دمیده میشود. «فِي الصُّورِ»: در «صور»، در شیپور.

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» خدای یگانه که از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است، تنها کسی است که آسمانها و زمین را به حق آفرید تا عبادتش به جای آورده شود. او به همه آنانی که در آسمانها و زمین اند روزی داد تا شکرش ادا گردد.

«يَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ»: «و روزی که بگوید: موجود شو، بی درنگ موجود شود؛ یعنی: چون خلاق را به حشر و رستاخیز فرمان میدهد، جملگی از وی فرمان میبرند، چرا که هر چیزی بی درنگ به دستور او موجود می شود.

ابوحیان گفته است: این مثال است برای اخراج چیزی از عدم به عالم وجود و سرعت ایجاد آن است نه اینکه چیزی باشد و به آن امر شود. (البحر 160/4).

«قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ»: قول و وعده الهی در این زمینه و در تمام عرصه‌ها حق و راست است؛ و تحقق می پذیرد زیرا پادشاهی از آن اوست و او آنگونه که بخواهد در هستی تصرف می نماید و هیچ بنده‌ای در ملکوتش با او منازعه نمی نماید و در جبروتش کسی با او مشارکت ندارد.

«يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ»: روزی که اسرافیل برای بار دوم در صور می دمَد؛ یعنی نفخه ی احیای مردگان.

صور: شاخی (شیپوری) است که اسرافیل علیهم السلام در آن می دمَد، که دمیدن اول برای میراندن زندگان و دمیدن دوم برای احیای مجدد آنهاست. مراد در اینجا دمیدن دوم است.

در قرآن عظیم الشان دو نوع دمیدن در صور آمده است: یکی ویرانگر و دیگری برانگیزنده‌ی مردم برای رستاخیز. در این آیه مبارکه، يك بار آن مطرح شده است، اما در آیه‌ی 68 سوره‌ی زمر، دمیدن در دو صور مطرح است: «وَ نُفَخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» مفسر ابن کثیر فرموده است که: «درحقیقت سه نفخه (دمیدن) است، نفخه اول؛ برای ایجاد خوف و هراس از قیام قیامت، نفخه دوم؛ برای هلاک ساختن خلق و نفخه سوم؛ نفخه برخاستن برای حضور در پیشگاه رب العالمین است»

«عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ»: غیب و شهود، نهان و آشکار، برای خداوند یکسان است. یعنی پنهان و آشکار و آنچه به حواس و ابصار انسان در می آید و آنچه در خلال شب و روز قابل مشاهده می باشد، تمام آنها در دایره‌ی علم خدا قرار دارند. «وَهُوَ الْحَكِيمُ الْحَبِيرُ (73)»: در اعمالش حکیم و در مورد بندگان خبیر و آگاه است. یعنی: فرزانه استوارکار در تمام آنچه که از وی سر میزند، از جمله در زنده ساختن و میراندن «آگاه» است به همه چیز، از جمله به حساب و جزا.

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه (74 الی 79) برای اثبات دلیل علیه مشرکان عرب، در ابطال بت پرستی از داستان ابراهیم خلیل و پدرش، آزر یاد می کند؛ چون همه ی ملل به فضل و بزرگی وی اعتراف میکنند و مشرکان، خود را از نسل او می پندارند و مدعی هستند که از ملت او میباشند و فضل او را باور دارند. یهودیان و مسیحیان، همگی او را بزرگ و قدر و منزلتش را گرامی می شمرند. پس مادام که ابراهیم یکی بعد از دیگر علیه بت پرستی قومش می ستیزد، عرب نیز - که خود را از سلاله‌ی او به حساب می آورند - باید از گمراهی و سرسختی بازگردند، اشتباه خود را درک نمایند و از بت پرستی بیزار شوند.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزرَ اتَّخَذْ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٧٤﴾
(به خاطر بیاورید) هنگامی که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بت‌ها را معبود خود قرار میدهی؟ یقیناً من تو و قومت را در گمراهی آشکار می بینم. (٧٤)

تشریح لغات و اصطلاحات:

إِبْرَاهِيمُ: خلیل الرحمن ابو الانبیاء، دهمین شخصی از اولاد «سام» جد بزرگ اعراب است که در شهر «اور» (یعنی نور) از سرزمین «کلدان» که هم اکنون به نام «اورفا» معروف است و در جنوب ترکیه در مجاورت مرز سوریه واقع شده، به دنیا آمد. به قولی: نام پدر ابراهیم، «تارح» بود، به قولی دیگر: پدرش دو نام داشت: آزر و تارح. آزر: پدر ابراهیم، سفر تکوین، لقب یا نام او را «تارح» یا «تارخ» به معنای غمگین یاد کرده است.

«أصنام»: جمع صنم، بتها. «آلهة»: جمع اله، خدایان.

تفسیر:

در آیات قبلی، موضوعاتی از قبیلی، اثبات توحید، نفی شرک بود، و از ارتداد مسلمین کفار مایوس گردانیده شده بود. اینجا مقصود از ذکر واقعه حضرت مؤحد اعظم، ابراهیم علیه السلام تأکید آنهاست، و ضمناً در این آیه به مسلمانان تعلیم داده میشود که معاندان و مکذبان را چگونه نصیحت و تفهیم نمایند و چگونه از آنها اظهار تبری و جدایی کنند. طوری که میفرماید: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزرَ اتَّخَذْ أَصْنَاماً آلِهَةً» و یادکن هنگامی را که ابراهیم با پدرش آذر استدلال و مجادله نمود و خطاب به او گفت چگونه بت‌هایی را می پرستی که نه نفعی دارند و نه ضرری و عبادت خدای یکتای قهار را رها می نمائی!

إِنِّي أُرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (74)

قبل از همه باید گفت که؛ بت پرستی، انحرافی است که وجدان‌های سالم و عقل، از آن انتقاد میکنند. طوری که ابراهیم علیهم السلام به پدر خویش میگوید: به این ترتیب تو و قوم تو از حق انحراف کرده و راه درست را گم کرده‌اید و برای من چنین هویدا شده که گمراهی‌تان آفتابی شده؛ زیرا شما به خداوند بزرگ شریک آوردید و عبودیتش را ترک کردید. در ضمن این آیه مبارکه دلالت بر دعوت فرزند از پدر و شروع به اصول توحید هنگام دعوت و همچنان دوستی بالله متعال و نرمی با پدر ولو مشرک باشد دارد.

مناظره چهار گانه معروف حضرت ابراهیم:

- 1 - اولین مناظره حضرت ابراهیم علیهم السلام، همانا مناظره با پدرش است که با نهایت احترام صورت پذیرفته است: «يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً» (به پدرش گفت: پدرجان! چرا چیزی را که نمیشنود و نمی بیند و از تو چیزی را دور نمیکند، می پرستی؟) (سورة مریم: 42)، (سورة انبیاء/ آیات 51 و 52).
- 2 - دومین مناظره همانا با قومش است طوری که میفرماید: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ» سورة أنعام/ آیه 76).
- 3 - سومین مناظره با پادشاه زمان خود است که میفرماید: «... رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ...» (سورة بقره/ آیه 258).
- 4 - چهارمین مناظره با کفار بود طوری که میفرماید: «فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ» (ابراهیم، بتها را شکستاند و آنرا پارچه پارچه کرد، مگر بزرگترشان را...) (سورة انبیاء آیه 58).

این جدل و مناظره، دلیل توان و قدرت و بداهه گویی حضرت ابراهیم علیهم السلام در ناتوان کردن و محکوم نمودن طرف مقابل و اثبات هدف از راه دلیل قاطع است.

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿٧٥﴾

و این گونه به ابراهیم پادشاهی عظیم آسمانها و زمین را نشان دادیم تا (بفهمد و) از جمله یقین کنندگان باشد. (۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُرى»: نشان میدهیم، مینمایانیم. «مَلَكُوتَ»: ملک و دارای فراوان و با عظمت، عزت و قدرت و تسلط، عجایب آسمانها، «الْمُوقِنِينَ»: یقین کنندگان.

تفسیر:

«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: و ما این چنین به ابراهیم نظام سلطنت آسمانها و زمین را نشان می دادیم. یعنی همانگونه که آثار و نشانه های نظام هستی برای شما عیان است و نشانه ها و آیات الهی برای شما آریه می شود، در برابر ابراهیم علیه السلام نیز همین آثار و همین نشانه ها قرار داشتند. اما شما با وجود مشاهدهی آنها همانند نابینایان به آنها توجه نمیکنید، ولی ابراهیم علیه السلام با چشمان باز آنها را دید و به آنها توجه کرد.

به قولی دیگر: ابراهیم علیه السلام فقط آنچه را که خداوند متعال در این آیه از ملکوت آسمانها و زمین حکایت کرده است، مشاهده کرد. «وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (75)» «تا از جمله یقین کنندگان باشد» یعنی: عجایب آفرینش و غرایب ملکوت خود را به ابراهیم علیه السلام نشان دادیم تا او پیامبری برخوردار از علم و آگاهی بوده و علم وی از روی یقین باشد به طوری که نسبت به عظمت و قدرت حق تعالی بر همه چیز، ذره شکی در نهاد خود نداشته باشد. باید گفت که: یقین، عالیترین درجهی ایمان است. به یقین رسیدن، نیاز به امداد الهی دارد.

امام مجاهد گفته است: دریچهی آسمانها و زمین برایش گشوده شد، به طوری که ملکوت والا و ملکوت اسفل را به چشم سر دید. (البحر 165/4).

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ (۷۶)

پس چون [تاریکی] شب او را پوشانید، او ستاره ای را دید، گفت: به طور تعجب: آیا این پروردگار من است؟ پس چون غروب کرد، گفت: غائب شونندگان را دوست ندارم. (۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَنَّ»: تاریک نمود، پرده افکند، فراگرفت، وجه تسمیهی پری به جن، به دلیل نامرئی بودن آنهاست. «أَفَلَ»: غروب کرد.

تفسیر:

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا»: وقتی شب بر ابراهیم پرده انداخت [و سیاهی همه جا را دربرگرفت]، ستارهی درخشان را که زهره یا مشتری است در آسمان مشاهده کرد. «قَالَ هَذَا رَبِّي»: خواست با قوش منظره کند و آنها را تدریجاً با ارائه مثل ستاره به حق برساند از این روی به آنها گفت این پروردگار من است؛ این سخن ابراهیم به منظور منظره و جلب توجه آنها بود تا از این طریق آنها را به بطلان عبادت ستارگان برساند. یکی از شیوههای احتجاج، اظهار همراهی با عقیدهی باطل و سپس رد کردن آن است. مفسر زمخشری در ذیل آیه مبارکه مینویسد: پدر و قوم ابراهیم بت و ستارگان را می پرستیدند، پس ابراهیم خواست آنها را از گمراهیشان باخبر سازد و آنها را به حق و درستی، از طریق منظره و استدلال هدایت و ارشاد کند و به آنها نشان دهد و توضیح نماید که هیچ یک از آنها نمی تواند خدا باشد، بلکه در و رای آنها ایجاد کنندهای هست که آن را ایجاد کرده و

تدبیرکننده‌ای هست که طلوع و غروب و نقل و انتقال آنها آن را تدبیر میکند. و گفته ی هذا رَبِّي گفته‌ی انسانی است که با علم به بطلان نظر خصم، حق را به او میدهد و سخن او را طوری نقل میکند که گویا برای مذهب خود تعصبی ندارد؛ چون چنان عملی به حق نزدیکتر است، سپس با دلیل به او حمله کرده و آن را باطل میکند. (تفسیر کشاف 31/2).

«فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ (76)»: بیدار کردن فطرت‌ها، فعال کردن اندیشه‌ها و توجه به احساسات، یکی از شیوه‌های تبلیغ است. طوری که در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم: وقتی ستاره ناپدید شد ابراهیم علیه السلام گفت من خدایی را که پنهان شود دوست ندارم. پس این ستاره صلاحیت این را ندارد که خدا باشد، زیرا پنهان شدن نقصی است که در ستاره رونما می‌گردد درحالی‌که موجودی به نام خدا باید قائم به نفس و برای همیشه زنده و برقرار باشد یعنی اینکه من پرستش چنان موجودی را دوست ندارم؛ چون پروردگار نباید تغییر پذیر باشد؛ چون تغییر حالت از اوصاف اجسام است.

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾

هنگامی که ماه را در حال طلوع دید [برای محکوم کردن ماه پرستان با تظاهر به ماه پرستی]، گفت: این پروردگار من است؛ چون ماه غروب کرد، گفت: یقیناً اگر پروردگارم مرا هدایت نکند بدون شک از گروه گمراهان خواهم بود. (۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَازِغًا»: طلوع کنان. حال (قَمَر) است. مفسر تفسیر کابلی مینویسد: ماه چون سیاره‌ای فروزان و زیباست؛ اگر مدد الله متعال نباشد انسان به جمال و رعنائی او مفتون می‌شود. حضرت ابراهیم علیه السلام هم با ستاره پرستان برخورد کرد، و هم با ماه و آفتاب پرستان. در ضمن قابل تذکر است که تعداد کثیری از مفسران بدین باور اند که این گفتگوی حضرت ابراهیم علیه السلام با مشرکان در منطقه‌ی بابل صورت پذیرفته است.

تفسیر:

«فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي»: وقتی که ماه را در حال طلوع (در کرانه افق) دید باز هم بر سبیل فرض گفت: این پروردگار من است! طبق روش قبلی خواست توجه آنها را به فساد عقیده شان جلب کند و عقیده و نظر آنان را ابطال کند.

«فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (77)»: ولی هنگامی که (آن هم) غروب کرد، و از دید پنهان شد گفت: اگر پروردگارم مرا راهنمایی نکند، بدون شک از زمره قوم گمراه (و جمعیت سرگشته در وادی کفر و ضلال) خواهم بود. یعنی: از کسانی می‌شوم که به حق راه نیافته و بر خود ظلم میکنند و خود را از بهره خیر خویش، محروم می‌گردانند. بدین‌سان، ابراهیم علیه السلام به قومش فهماند که هرکس ماه را به مثابه ای خدایی بگیرد؛ گمراه است. و چرا ابراهیم علیه السلام به افول (غروب شدن) استدلال کرد نه به طلوع؟ زیرا استدلال به افول، بر بطلان الوهیت آن چیز افول کننده، دلالت کننده‌تر است.

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾

باز چون آفتاب را طلوع کرده دید، گفت: (آیا) این پروردگار من است؟ (چونکه) این بزرگتر است، پس چون آفتاب(هم) غروب کرد، گفت: ای قوم من، البته من از آنچه (با الله) شریک میسازید بیزارم. (۷۸)
باز غةً: طلوع کننده، در حال طلوع، روشنی بخش، اِنِّي بَرِيءٌ: من بیزارم. و جهت: متوجه کردم، روی گرداندم.

تفسیر:

«فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَارِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ»: و هنگامی که آفتاب را در حال طلوع (در کرانه افق) دید (دوباره بر سبیل فرض) گفت: این پروردگار من است (چرا که) این بزرگتر (از ستاره و ماه) است! «هَذَا رَبِّي»: این جمله در هر سه آیه می‌تواند به صورت استفهام انکاری خوانده شود. یعنی: هَذَا رَبِّي؟! آیا این خدای من است؟! ممکن نیست. «ترجمه معانی قرآن» «فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ اِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (78)»: اما هنگامی که آفتاب غروب کرد، گفت: ای قوم من! بی‌گمان من از شرک شما تبری می‌جویم. زیرا یگانه مستحق عبادت الله یکتا و یگانه است اما این مخلوقات پس توجیه هیچ عبادتی به سوی اینها جایز نیست، زیرا اینها مخلوقاتی‌اند که مالک هیچ نفع و ضرری نیستند و نمی‌توانند کسی را زنده کنند یا بمیرانند و یا حشر و نشر کنند.

مفسر ابو حیان می‌فرماید: وقتی برای آنان روشن ساخت ستاره ای را که دیده است شایستگی خدا بودن را ندارد، منتظر پدیدار شدن کتله نورانی تر و درخشان تر از آن ماند، آنگاه دید ماه دارد طلوع میکند سپس آن هم غروب کرد، منتظر آفتاب ماند؛ چون از ماه پرنورتر و درخشان تر بود، و حجمش از آن بزرگتر و نفعش هم بیشتر بود. آنگاه به طریق احتجاج و استدلال توضیح داد که آفتاب از صفت حدوث برخوردار است و با ستاره برابر است. (البحر 167/4).

ابن کثیر گفته است: در حقیقت در این مقام حضرت ابراهیم علیه السلام با قوم خود به مناظره پرداخته و بطلان پرستش بت‌ها و ستارگان و سیارگان و پرنورترین آن‌ها یعنی خورشید و سپس ماه و آنگاه زهره را که آن‌ها بدان پرداختند، برای آنان بیان کرد، هنگامی که «خدا بودن» این سه جسم که پرنورترین و بزرگترین جرم سماوی هستند، منتفی و با دلیل قطعی و یقینی ثابت شد، گفت: قَالَ يَا قَوْمِ اِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ای قوم من! از شرک شما تبری هستم. (مختصر ابن کثیر 592/1).

اِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٧٩﴾
بی‌گمان من روی خود را به سوی کسی گردانیده‌ام که آسمان‌ها و زمین را آفریده است (از عدم به وجود آورده است) در حالیکه من از شرک متنفرم، و از مشرکان نیستم. (۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَجْهِيَ»: رویم را. مراد از روکردن رو، قصد پرستش و انجام عبادت است.
«فَطَرَ»: آفریده است. پدیدار کرده است. «حَنِيفًا»: حق گرا، پاکدل، مایل به سوی حق و دین پایدار، پاک دینانه و پاکدلانه.

تفسیر:

همین که راه حق برای ما روشن شد، با قاطعیت باید اعلام کنیم و از تنهایی خوف و هراسی نداشته باشیم طوریکه می‌فرماید: «اِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» بی‌گمان از سر اخلاص من روی خود را به سوی کسی می‌کنم که آسمانها و زمین را آفریده

است، یعنی به سوی کسی روی آوردم که عالم هستی را ابداع و آسمانها و زمین را خلق کرده است، یعنی من از همه یکسو شده صرف به بارگاه خدائی متوسل شدکه تمام علویات و سفلیات در قبضه اختیار اوست. واضح است کسکیه از پرستش بت‌های مادی، محدود و فانی بگذرد، به معبودی معنوی، بی نهایت و ابدی می رسد.

«حَنِيفًا»: «حَنِيف» از «حنف»، به معنای خالص و بی انحراف، وگرایش به راه حق و مستقیم است. «در حالیکه حنیف هستم» یعنی: گراينده هستم از همه ادیانی که چیزی از خلق الله متعال را با وی شریک می‌آورند به سوی دین حق، پاکدین و پاکدل هستم. «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (79)» و من (از هر راهی جز راه او) به کنارم و از زمره مشرکان نیستم. که چیزی از خلق الله متعال را با وی شریک گردانم.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (80 الی 83) گفتگو و مناظره ی ابراهیم علیهم السلام و قومش در مورد الله یگانه ادامه دارد. چون قومش شکست خوردند ناچار به تقلید از پیشینیان خود متوسل شدند و الله یگانه را ناکافی و ناپسند شمردند و به دلیل طعنه هایی که ابراهیم به خدایان متعدد آنان زده بود، او را به مصایب و بلاها میترساندند و می گفتند: این خدایان پیش خدای یگانه، شافع ما هستند.

وَحَاجَّةُ قَوْمِهِ قَالَ أَتَحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٠﴾

و قوم او (ابراهیم) با او محاجه (به گفتگوی بی منطق) می‌کردند، او به ایشان گفت آیا در باره (وحدانیت) الله بامن مجادله می‌کنید؟ و حال آنکه مرا به راه راست هدایت کرده است، و من از آنچه با او شریک میسازید بیمی ندارم، مگر اینکه پروردگارم (درباره من) چیزی بخواهد. علم پروردگار من آنچنان وسیع است که همه چیز را در بر می‌گیرد پس آیا یادآور نمی‌شوید و پند نمی‌گیرید؟ (۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَاجَّةٌ»: با او ستیزه کرد، مجادله کرد، با او مناظره کرد. «فِي اللَّهِ»: درباره ی خدا. «وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ»: از بتها و خدایان دروغی که همتای خدا میکنند، بیمی ندارم؛ چون هیچگونه توانی ندارند.

یعنی من هرگز از بت های شما نمیترسم، زیرا آنها قدرتی ندارند که به کسی زیانی برسانند. «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا»: مگر آن چیزی که خدا بخواهد. لیکن اگر خدا بخواهد زیانی به کسی برساند می تواند.

تفسیر:

«وَحَاجَّةُ قَوْمِهِ»: ابراهیم علیهم السلام با قوم خود در مورد مسأله الوهیت مجادله کرد و خطاب به آنها گفت: طوریکه ابن عباس در ذیل تفسیر آیه مبارکه می نویسد: آنها درباره ی خدایان خود با او به مجادله برخاستند و او را از آنها ترساندند. ابراهیم در رد و انکار آنها گفت: «قَالَ أَتَحَاجُّونِي فِي اللَّهِ» چگونه با من در الوهیت پروردگارم و توحیدی که به خالق خود دارم مجادله می کنید؟

«وَقَدْ هَدَانِ» در حالی که بر این عمل دلیل دارم، حق تعالی من را بر حق ثابت ساخته و از باطل نگهداشته است. با تمام وضاحت در می یابیم که: حق جویی از انسان است ولی هدایت از جانب الله متعال.

بعضی از مفسرین بر این نظرند که گفته‌ی حضرت ابراهیم درباره‌ی ستارگان: هذا رَبِّي در عهد طفولیت و قبل از استحکام نظرش در معرفت خدا بوده است، اما درست همان نظر جمهور است که این گفته را در مقام جدل و مناظره با قومش گفته است تا در باره‌ی بطلان عبادت ستارگان و آفتاب و ماه به اقامه‌ی دلیل برخیزد، موافقت عبارت بر طریق الزام از جمله بلیغترین دلیل و واضح ترین برهان است، فرموده‌ی خدا بر آن دلیل است که گفته است: وَ حَاجَهُ قَوْمُهُ وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ. این مقام جای مناظره است، همان طور که حافظ ابن کثیر گفته است؛ نه مقام نظر و رای. بسی دور است ابراهیم خلیل درباره‌ی پروردگار جلیل مشکوک باشد که او پدر پیامبران و پیشوای حنیفان است. امام فخر رازی دوازده دلیل را بر صدق نظر جمهور و نظر مفسران بزرگ امثال قرطبی و زمخشری و ابو سعود و ابن کثیر و صاحب البحر المحیط در تفسیر کبیر 47/13 آورده است. و الله اعلم.

«وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ» نترسیدن از غیر خدا، نشانه‌ی توحید است. «لَا أَخَافُ» (مشرکان، حضرت ابراهیم را به خطر و انتقام تهدید می‌کردند) مشرکان، حضرت ابراهیم علیهم السلام را به خطر و انتقام تهدید می‌کردند، طوریکه میفرماید: «وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ» من از خدایان باطل و مزعوم و موهوم شما از قبیل بت‌ها و ستارگان نمی‌ترسم که شما آنها را می‌پرستید؛ چون آنها سنگی نه ضرری میرسانند و نه نفعی، نه چشم بصیرت دارند و نه گوش شنیدن. و آن طور که شما گمان می‌کنید، قادر به چیزی نیستند. ملاحظه میداریم که: نترسیدن از غیر الله، نشانه‌ی بارزی توحید میباشد.

مفسران می‌نویسند: قوم ابراهیم علیه السلام می‌گفتند: «تو که معبودان ما را توهین میکنی، بترس؛ مبادا در و بال آن دیوانه شوی، یا در مصیبتی گرفتار آیی! ابراهیم جواب داد: من از اینها چه ترسم که در دست آنها نه سودی است نه زیانی؛ نه رنجی، نه راحتی؛ اگر پروردگار من اراده کند به من رنجی رساند در دنیا، که میتواند مرا از آن مستثنی کند؟! وی از علم محیط خود میداند که نگهداری کی و در کدام حال مناسب است.

«إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئاً»: مگر این که خدایم بخواهد برایم مکروهی پیش آید، پس «وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً»: زیرا پروردگار من همه چیز را می‌داند و هیچ امری بر او پوشیده نیست.

«أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (80)»: شما را چه شده که تدبیر نمی‌کنید (استفهام برای توبیخ است) تا بدانید او خدایی است مستحق عبادت و دیگران چنین استحقاقی ندارند. این بخش از آیه مبارکه بیانگر غفلت کامل آنها است؛ چون چیزی را می‌پرستیدند که نه زیانی میرساند و نه نفعی، و باوجود دلایل روشن بر وحدانیت خدا برایش شریک قرار می‌دادند.

وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾

و چگونه از آن چیزی که شما شریک (الله) ساخته اید بترسم، در حالیکه شما چیزهایی را که الله هیچ دلیلی در باره آنها نازل نکرده است می‌پرستید و بیمی به دل راه نمی‌دهید؟ (بگویید) که کدام یک از این دو گروه (بت پرستان و خدا پرستان) شایسته تر به امنیت (از مجازات) هستند اگر شما می‌دانید. (۸۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُلْطَانًا»: به معنای دلیل و حجت و برهان است. «أَيُّ»: کدام؟ «الْفَرِيقَيْنِ»: آن دو گروه.

«أَحَقُّ»: شایسته‌تر، درخورتر. «الْأَمْنُ»: امنیت، آرامش.

تفسیر:

«وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُكُمْ»: چگونه من از چیزی که (بی‌جان است و بت نام دارد و از روی نادانی) آن راهمتای و شریک الله متعال میسازید بترسم؟ یعنی: چگونه از آنچه که نه زیان میرساند و نه سود، نه می‌آفریند و نه روزی میدهد، و هیچگونه امکانات منفعت و مضار در دست آنها نیست، بترسم. بناءً نباید از تهدیدات موهوم، بهراسیم در ضمن در می‌یابیم که: امنیت روحی، در پرتو توحید حاصل یاب می‌باشد.

«وَلَا تَخَافُونَ أَنْتُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا»: حال آنکه شما از شریک آوردن به الله متعال نمیترسید، با آن که او زیان رسان و نفع رسان و آفریننده و روزی دهنده است و از سوی دیگر، او هیچ حجت، دلیلی و برهانی هم بر این شرک بر شما نازل نکرده که به آن استدلال و احتجاج کنید.

«فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (81)»: پس کدام یک از دو گروه (بت پرست و خدا پرست) شایسته‌تر استحقاق امنیت و آسایش دارد؟ (و نترسیدن از مجازات الله) است، اگر می‌دانید (که درست کدام و نادرست کدام است)؟

از جمله: «إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»: در می‌یابیم که: علم صحیح، وسیله راهیابی به الله است، اگر آن را درست به کار گیریم، به نتایج صحیح می‌رسیم.

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ (۸۲)

کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستمی [چون شرک] آلوده نکرده‌اند، این گروه‌اند که از عذاب در امن‌اند و این گروه راه یاب‌اند. (۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلَمْ يَلْبِسُوا»: آلوده نشده‌اند، نیامیخته‌اند، نپوشانده‌اند. «ظلم»: منظور، شرک است. «لَمْ يَلْبِسُوا»: آمیخته نکرده‌اند. «ظلم»: شرک (لقمان / 13). «لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ»: مراد این که همراه ایمان به خدا، در برابر دیگران نیز کرنش نمیبرند و برای آنها قربانی و نذر نمیکنند و جلب منافع و دفع بلاها نمی‌خواهند. «مُهْتَدُونَ»: مهدیون: راه یافتگان، هدایت یافتگان. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ»: کسانی که به الله ایمان آورده و از پیامبرش پیروی کردند و به این ترتیب بین اخلاص و متابعت پیامبر جمع نموده و ایمان خود را با شرک شائبه‌دار نکردند، «أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ (82)»: حق تعالی اینها را از هرغم، اندوه و ترسی در امان میسازد و از هر شری حفظ مینماید، زیرا آنها اسباب نجات راتحقق بخشیدند و آنها کسانی‌اند که بر هدایت ربانی و شناخت راه راست توفیق یافتند و باید توجه داشت هیچ امنیتی بدون ایمان نیست و هیچ ایمانی برای کسیکه از شیطان اطاعت کند نمی‌باشد.

از ابن مسعود (رض) روایت شده است که فرمود: چون این آیه کریمه نازل شد، این حکم بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم دشوار آمد و گفتند: کدام یک از ما بر نفس خود ظلم نمی‌کند؟ اگر کار چنان باشد که همه ما از ایمنی بی بهره باشیم، در این صورت همه بیچاره گشته‌ایم؟ همان بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «معنای آیه کریمه چنان نیست که شما تصور میکنید بلکه چنان است که لقمان به فرزندش

گفت: فرزندانم! «يا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ. 77»: به الله شریک نیاور زیرا بی گمان شرک ظلمی است عظیم». یعنی: مراد از ظلم در این آیه، شرک است.

وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٨٣﴾

اینها دلایل ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم هر که را بخواهیم به درجات بالا می بریم، یقیناً پروردگار تو حکیم (و) داناست. (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وَتِلْكَ حُجَّتُنَا»: آن دلیل و برهان ما بود که ابراهیم به آن استدلال کرد.

تفسیر:

«وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ» و این است برهان و حجت ما؛ که بر پیامبر خویش ابراهیم علیه السلام در برابر قومش عطا کردیم تا بر قوم خود غالب آمد، «نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ» منزلت هر که را بخواهیم [و خود سزاوار آن باشد] والا میگردانیم، «إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (83)» و همانا پروردگار تو در همه بخشش‌های علمی و دینی خود حکمت دارد و میداند چه کسی مستحق عطاست و شکر نعمت بر جای می‌آورده به این ترتیب صاحب دلیل مقامی بلند دارد و از حامل آثار و روایات نظر به داشتن حجت، تقدیر و توقیر می‌شود.

یعنی، دادن دلایل قاهره به ابراهیم علیه السلام و غلبه وی بر قوم و سر بلندی‌اش در این جهان و آن جهان، کار آن خدای علیم و حکیم است که استعداد و قابلیت هر که را می‌داند و به حکمت هر چه را مناسب موقع و مقام آن می‌نهد.

خوانندگان گرامی !

همه‌ی این آیات متبرکه (84 الی 90) با دلایل و براهین، به ابراهیم علیه السلام در برابر قومش و به درجات والا و اعطای فرزندان به او که همگی پیامبر بودند، اشاره می‌کند.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾

و ما به او (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را بخشیدیم. و هر یکی آنها را هدایت نمودیم، و نوح را (هم) پیش از آنها هدایت کرده بودیم، و از نسل او (ابراهیم) داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را نیز هدایت کردیم و ما اینگونه نیکوکاران را پاداش میدهیم، (۸۴).

تشریح لغات و اصطلاحات:

قابل تذکر است که در این آیه مبارکه و در دو آیه بعدی، بطور مجموعی نام 17 نفر از پیامبران تذکر می‌یابد.

تفسیر:

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب (فرزند اسحاق) را عطاء نمودیم (و افتخار این دو تن هم تنها در جنبه پیغمبر زادگی نبود، بلکه مانند پدرشان) آن دو را (به سوی حقیقت و خوبی) رهنمود کردیم.

«كُلًّا هَدَيْنَا» «و هر یک از آنان را هدایت کردیم» زیرا همه ایشان را به نبوت برگزیدیم. این کثیر مفسر مشهور جهان اسلام می‌نویسد: خدای متعال یادآور میشود که بعد از این که

ابراهیم پا به سن نهاد و از داشتن فرزند ناامید شد، اسحاق را به او عطا کرد و مژده‌ی پیامبریش را داد و مژده داد که او دارای نسل میشود، که این هم کاملترین مژده و بزرگترین نعمت است. چنین نعمتی جزا و پاداش ابراهیم بود که به منظور عبادت خدا از قوم و وطن خود کنار کشید، پس خدا به عوض قوم و عشیرتش اولادی صالح از پشت خود به او عطا فرمود تا به وسیله‌ی آنها قلبش آرام و چشمش روشن گردد. (مختصر ابن کثیر 592/1). «وَأَوْحَا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ»: پیشتر نیز نوح را (دستگیری و به سوی حق و نیکی) ارشاد نمودیم. یعنی قبل از ابراهیم نوح را هدایت کردیم. الله متعال حضرت نوح علیه السلام را نام برده است؛ چون پدر دوم نسل بشر است، بدین ترتیب شرف اولاد حضرت ابراهیم علیه السلام را یادآور شد و آنگاه به ذکر شرف پدراناش پرداخته است.

«وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ»: از ذریت و نسل ابراهیم علیه السلام پیامبران گرامی به وجود آمدند. (در رابطه با ضمیر (ذریته) دو قول آمده است: بنا به قولی به نوح علیه السلام بر میگردد، فراء و ابن جریر آن را اختیار کرده اند. و بنابه قولی به حضرت ابراهیم علیه السلام بر میگردد، عطا و ابو سعود آن را قبول کرده اند؛ زیرا سیاق آیه برای بیان احوال حضرت ابراهیم است.)

از حضرت داوود و حضرت سلیمان شروع کرده؛ چون ملک و سلطنت و نبوت را با هم داشتند، پس پدر و پسر را ذکر کرده است:

«وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ»: چون در امتحان شریک بودند پس آنها را با هم آورده است. و مُوسَى وَ هَارُونَ در برادری شریک بودند و موسی قبل از هارون آمده است؛ چون کلیم الله می باشد.

«وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (84):» «و این گونه نیکو کاران را مکافات میدهیم» یعنی: همان گونه که این گروه انبیا را که اعمال خود را با جهاد و دعوت و پایداری نیکو ساختند، مکافات دادیم، همچنین به هر کسی که مانند آنها عمل کند و از روش آنها پیروی کند ثواب و مکافات می دهد.

توضیح مفیده:

خداوند متعال، ابراهیم علیه السلام را مُکرم و محترم داشت و در سن کهولت به او و همسرش، «ساره»، مژده‌ی به دنیا آمدن اسحاق داد: (هود آیات: 71 و 73)، (صافات آیات 112) و در سوره‌ی مریم مژده‌ی یعقوب فرزند اسحاق را نیز داد: [مریم/۴۹]. هم چنین خدا در میان نسل نوح و ابراهیم، پیامبرانی برگزید، که دارای کتاب و حکمت و امارت بودند. (حدید آیه 26)، (سوره ص آیه 26).

وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٥﴾

و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را [نیز که از نسل اواند، هدایت نمودیم] و همه از صالحان بودند. (۸۵)

«کلا»: همگی، همه، هر کدام، جملگی، الصَّالِحِينَ: جمع صالح، شایستگان، نیکان.

تفسیر:

و اینگونه خدای تعالی هدایت نموده و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس علیهم السلام را که همگی از صالحان بودند، هدایت کردیم، و آنان را توفیق دادیم تا در منهجی سالم و راهی راست گام بردارند که آن ها پیشوایان هدایت و نشانه‌های اصلاح‌اند که اقوال‌شان نیکو بوده و اعمال‌شان صحیح و احوال‌شان در صداقت و راستی بوده است.

وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٨٦﴾

و اسماعیل و یسع و یونس و لوط را (نیز هدایت نمودیم)، و همه را بر جهانیان فضیلت دادیم. (۸۶)

«وَإِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطًا» [اسماعیل فرزند ابراهیم بود و یونس پسر متی و لوط پسر هاران، برادر زادهی ابراهیم بود.

به قولی: یسع، خضر علیه السلام است. به قولی دیگر: او از اصحاب الیاس است و آن دو، قبل از یحیی و عیسی علیهما السلام زندگی بسر می بردند.

«وَكَأَلَّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ (86)» با اعطای نبوت به افراد مذکور آنها را بر عالم معاصر خود برتری دادیم. یعنی: هریک از این گروه پیامبران را با نبوت، بر غیر وی از مردم برتری دادیم پس انبیا علیهم السلام بهترین بشرند.

وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٨٧﴾
و از پدران آنها و فرزندان آنها و برادران آنها کسانی را برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم. (۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اجْتَبَيْنَاهُمْ»: برگزیدیم. آنانرا برگزیدیم و برای رسالت خویش گلچین کردیم.

تفسیر:

«وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ»: و خداوند متعال از پدران این پیامبران و ذریه و برادرانشان کسانی را که اراده کرد هدایت نمود، «وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (87)» و آنها را با هدایت خویش برگزیدیم و آنان را به راه راست که هیچ پیچ و خمی در آن وجود ندارد، راهنمایی کردیم. ابن عباس (رض) گفته است: تمام آن پیامبران به ذریت و نسل ابراهیم منسوبند، هرچند در بین آنان هستند افرادی که به او ملحق نمی شوند؛ یعنی از طریق مادر یا پدر، اولاد و نواسه او نیستند. (البحر 173/2).

ملاحظه میکنیم که حق تعالی در آیات فوق، اولاً چهارتن از انبیا علیهم السلام را نام برد که عبارتند از: نوح، ابراهیم، اسحاق و یعقوب، سپس از ذریه (نسل) آنان چهارده تن دیگر از انبیا را - که در مجموع هجده تن میشوند - ذکر کرد. اما ترتیب در میان شان معتبر نیست زیرا حرف «و» در این آیات، موجب ترتیب نمی باشد.

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٨٨﴾

این هدایت الله است که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمایی می کند، و اگر (بالفرض) شرک ورزند البته آنچه انجام داده اند نابود میگردد. (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَبِطَ»: از دست رفت، نابود شد، باطل و پوچ گردید. بیهوده و بی نتیجه و بی ثمر ماند. هدر رفت و ضائع شد.

تفسیر:

«ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»: این (توفیق بزرگی که چنین شایستگان و برگزیدگانی بدان نائل آمدند) توفیق خدائی است و خداوند هرکس از بندگانش را بخواهد بدان نائل می سازد.

«هُدَى اللَّهِ» (هدایت) یعنی: هدایت و برتری و گزینشی که از آیات گذشته در مورد انبیا علیهم السلام دانسته شد، همانا هدایت الله متعال است، که هر که را از بندگان خویش بخوهد، به هدایت میکند، از روی فضلش و هر که را بخوهد گمراه میگرداند؛ از روی عدلش و هدایت یافتگان کسانی هستند که الله متعال ایشان را به گزینش خیر و پیروی از حق توفیق داده است. بناءً باید گفت که: هدایت واقعی، هدایت خداوند است. هدایت های دیگر، سراب است.

«وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (88)» «واگر ایشان» یعنی: آن گروه انبیای یاد شده و وابستگان و پیروانشان «شریک مقرر می‌کردند، قطعاً حبطه شدی از آنان» یعنی: از حسناتشان «آنچه انجام داده بودند» حبوط: بی‌اثر گردیدن و تباه‌شدن است. «لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ»: شرك، عامل محو و باطل شدن کارهاست. بایدگفت که: در سنت الهی، تبعیض نیست. چون اصالت با حق است، نه اشخاص. در جهان بینی الهی، ارزش کارها در اخلاص آنهاست. اگر اخلاص نباشد، چیزی باقی نمی‌ماند.

حکمت جمع و تقسیم انبیاء به سه دسته:

در مورد جمع و تقسیم انبیاء علیهم السلام به سه دسته آمده است:

- 1 - داوود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون علیه السلام در میان نبوت و پادشاهی جمع کردند زیرا داوود و سلیمان پادشاه بودند، ایوب امیر، یوسف وزیر و موسی و هارون علیهم السلام حاکم بودند چنانکه فرموده خداوند متعال درباره ایشان: «وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» نیز به این معنی است که نیکوکاران را با یکجا ساختن میان ریاست دنیا و نعمت‌های آن و نعمت هدایت دینی و ارشاد مردم، این‌گونه پاداش می‌دهیم.
- 2 - زکریا، یحیی، عیسی و الیاس علیهم السلام به زهد در دنیا ممتاز بودند لذا الله متعال ایشان را به وصف (صالحین) توصیف کرد.
- 3 - اسماعیل، یسع، یونس و لوط، نه از پادشاهان بودند؛ مانند گروه اول و نه از دنیا رویگردان بودند؛ مانند گروه دوم بلکه برجانیان زمان خود برتری داشتند، از این جهت به فضل و برتری بر جهانیان توصیف شدند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ فَاِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُوَ لَآءٍ فَعَدَّ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ﴿٨٩﴾

آنان کسانی هستند که به ایشان کتاب و فرمان فیصله درست و نبوت دادیم، اگر این قوم (مشرک) به آنان کفر ورزند (غمگین مباش چون ما) قوم دیگری را بر آن گماشته‌ایم که آن را انکار نمی‌کنند. (۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حُكْمٌ»: حکمت، و آن شناخت اسرار شریعت و قراردادان هر چیز در جای خود و انجام کارها در جای مناسب است. دانش سودمند داوری، آشنایی در دین. «فَاِنْ يَكْفُرْ بِهَا»: اگر به این سه؛ یعنی، کتاب، حکمت و نبوت کافر باشند. «هُوَ لَآءٍ»: اینان. مراد اهل مکه و دیگر کافران هم عصر پیغمبر و همه کسانی است که همچون ایشان باشند. «وَكََلْنَا بِهَا»: عهده‌دار حفظ و بهره‌مند شدن از آن کردیم. «قَوْمًا لَّيْسُوا...»: منظور اهل مدینه و انصار و همه کسانی است که طریق ایشان جویند و راه آنان پویند. (فرقان)

تفسیر:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ» «این گروه» انبیایی که ذکر شان رفت کسانی اند که کتاب (آسمانی) و حکمت (ربّانی) و نبوت (یزدانی)، به آنها نعمت عطا کردیم. حکم: یعنی علم و حکمت «و نبوت» دادیم که بلندترین مراتب بشری و بلندترین مقامات عبودیت برای حق تعالی است.

فهم آیه مبارکه «آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ» میرساند که: پیامبران، حق حکومت و قضاوت دارند.

«فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُؤْلَاءِ فَقَدْ وُكِّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيُكْفِرِينَ (89)»: ای محمد! اگر (این مشرکان مکه و کافران معاصر تو) نسبت بدان (سه چیز) کفر ورزند (مهم نیست. زیرا) ما کسانی را عهده‌دار (حفظ و سودبردن از) آن (سه چیز) می‌سازیم که نسبت بدان کفر نمی‌ورزند (و بلکه همچون اهل مدینه به جان در راه آن می‌کوشند). (گویا منظور، انصار اهل مدینه است. نظر ابن عباس چنین است و بنا به قولی عبارتند از هیجده پیامبری که در این آیه ذکر شده اند. این نظر قتاده و زجاج و ابن جریر است).

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۹۰)

اینان کسانی هستند که الله (به راه حق) هدایتشان کرده است، پس (تو ای محمد) به هدایت آنها اقتدا کن. و بگو: من هیچ مردی از شما بر آن نمی‌طلبم، این کتاب جز اندرزی برای مردم جهان نیست. (۹۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَقْتَدَهُ»: اقتدا کن، پیروی کن، «ذِكْرِي»: تذکر، یادآوری، پند و اندرز، «لَا أَسْأَلُكُمْ»: از شما نمی‌خواهم، از شما درخواست نمی‌کنم. أَجْرًا: پاداش، مزد.

تفسیر:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ»: «این جماعت» پیامبران ذکر شده این پیامبران را خدا هدایت کرد و بر طریق حق قرار داشتند، پس تو هم به آنها تاسی جسته و ازسیرت معطرشان پیروی کن. لذا رسول الله صلی الله علیه وسلم در اموری که برایشان در باره آن نصی نازل نشده بود، به اقتدای انبیای پیشین مأمور بودند. باید گفت که: پیروی از هدایت پیامبران، اقتدا به هدایت الهی است. «فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ»: نسخ ادیان گذشته، به معنای بطلان اصول و کلیات آنها نیست، خط کلی انبیاء باید تداوم یابد.

اهداف تمام انبیاء، یکی است. زیرا اقتدا به انبیایی که اهداف متضادی دارند ممکن نیست. «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا»: و ای محمد برای مشرکان بگو من در برابر انجام رسالت خویش و تبلیغ دین و قرآن عظیم الشان از شما مال و یا فایده ای از دنیای زائل را نمی‌طلبم؛ زیرا عمل من خاص به خاطر رضای الله متعال است و من امید ثواب و پاداش او را دارم.

«إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (90)»: و این دینی که به خاطر آن معبوث شده‌ام و رسالتی را که حمل کرده‌ام صرفاً به خاطر تذکیر و یادآوری برای مردم است.

این دین آنها را به سوی هدایت فرا میخواند و از گمراهی برحذر می‌دارد، امید است که موعظه و تذکیر به شما نفع داشته باشد.

این آیه دلالت بر آن دارد که شرائع کسانی که قبل از ما بوده‌اند شریعت ما نیز هست البته در اموری که از آن نهی نشده‌ایم و اینکه یک انسان دعوتگر هیچگاه بر دعوت خود اجر و مزدی نمی‌طلبد.

یادداشت توضیحی:

بیست و پنج پیامبری که نامشان در قرآن آمده است، (الهداة المهدیون)؛ یعنی، راهنمایان راه یافته نام دارند و برخی از کتاب عقاید و غیره، ایمان تفصیلی به آنان را واجب می دانند. هجده نفر از این بزرگواران نامشان در آیه های 83 الی 86 همین سوره تذکر یافته است و هفت نفر مانند: آدم ابوالبشر، ادریس و - به قول برخی - ذوالکفل و پیامبران عرب، هود، صالح، شعیب و خاتم آنان، محمد صلی الله علیه و السلام هستند.

خوانندگان گرامی!

مدار دستور قرآن بر اثبات توحید، نبوت و معاد است. آیات قبل از زبان ابراهیم، بر اثبات توحید و ابطال شرک بود. اینک در این دو آیه (91 الی 92) به امر نبوت و پیامبری می پردازند.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩١﴾

آنها الله را آن چنان که لایق اوست، نشناختند. چون گفتند: الله بر هیچ انسانی چیزی نازل نکرده است، بگو: کتابی را که موسی برای نور و هدایت مردم آورد، چه کسی بر او نازل کرده بود؟ (لیکن) آن را بر ورق ها نوشتید، بخشی از آن را آشکار میسازید ولی اکثر آن را پنهان می دارید. و به شما چیزهای آموخته شد که از این پیش نه شما می دانستید و نه پدرانتان می دانستند، بگو: آن الله است که آن را بر من نازل کرده است باز ایشان را بگذار تا در انکار و باطل گویی خود غوطه ور باشند. (۹۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»: یهودیان و مشرکان عظمت خدا را آنگونه که شایان اوست، نشناخته اند، مقام خدا را درک نکرده اند. «قَرَاطِيسَ»: قرطاس، کاغذ پاره ها، آنچه که نوشتن روی آن مقدور گردد. «عُلِّمْتُمْ»: به شما آموخته شد، یاد داده شد. «ذَرْهُمْ» (ذر): رها کن، بگذار. «خوض»: فرورفتن در باطل، یاوه گویی. «يَلْعَبُونَ»: بازی می کنند.

تفسیر:

تعدادی از جماعت یهودان بادر نظر داشت اینکه به نزول وحی بر حضرت موسی علیه السلام عقیده داشتند، اما از سر لجابت می گفتند: خداوند بر هیچ پیامبری کتابی نازل نکرده است. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»: آنانی که به الله متعال شریک آورده اند هرگز او تعالی را آنگونه که شایسته است تعظیم نکرده اند.

در این آیه مبارکه میفرماید که: گفتار شما با عقیده شما در تناقض آشکار قرار دارد. اگر خداوند بر هیچکس وحی نمیفرستد، پس تورات را که به آن عقیده دارید چه کسی نازل کرده است؟ درحالیکه فرستادن پیامبران و کتب آسمانی، لطفی از جانب پروردگار با عظمت به بندگان است. کسانی در انکار آن مبادرت مینمایند، در واقع منکر لطف، رحمت و حکمت الهی اند.

«إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ»: زیرا گفتند که الله متعال وحیی بر هیچ یک از مردم نازل ننموده است. این سخن را به دروغ و بنا بر باطل گفتند.

گویندگان عبارت بودند از یهود ملعون. آنها به عنوان مبالغه در انکار نزول قرآن بر حضرت محمد صلی الله علیه و سلم چنین کفری را به زبان آوردند.

«قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُوراً وَ هُدًى لِلنَّاسِ»: ای محمد! به مشرکان و یهودیانی که با آنان هم‌رای و هم صدا می‌گردند، بگو: چه کسی کتابی را نازل کرده است که موسی علیه السلام آن را برای مردم آورده است و نوری (رخشا) و هدایتی (راهنما) بوده است؟

مطابق حکم قرآن تورات اصلی، نور و هدایت بوده است. در تورات مطالبی بوده که علمای یهود آنها را کتمان، و حذف کرده‌اند.

«تَجْعَلُونَهُ قُرْآنًا تُبْدُونَهَا وَ تُخْفُونَ كَثِيراً»: این در حالی است که آنها تورات را تبدیل به مجرد صفحاتی کردند که از آن هیچ نفع و فایده ای نمی‌گیرند و آنچه به آنها مناسب است را ظاهر می‌سازند و آنچه مناسب نیست پنهان می‌دارند و به آن عمل نمی‌نمایند.

مفسر طبری مینویسد: از جمله‌ی آنچه که کتمان و نهانش میکردند، مطالبی بود در مورد امور نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم. (طبری 527/11).

«وَ عَلَّمْتُمْ مَالِمَ تَعَلَّمُوا أَنْتُمْ وَ لَا آبَاؤُكُمْ»: ای جماعت یهود! محققاً که خدای تعالی به شما وحی و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را تعلیم داده و اموری را که شما نمی‌دانستید نه شما و نه پدران شما که گذشته‌اند.

«قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (91)»: الله متعال قرآن را نازل نموده و کسی را که خواسته هدایت کرده و برایش حجّت و دلیل اقامه نموده است.

پس تو این جاهلان را بگذار که همچنان در گمراهی خود سرگردان باشند و در لهو و لعب خویش بازی کنند؛ زیرا در کار خود هیچ دلیل و برهانی ندارد چون کسی که حق را ترک کند گمراه میشود از این رو سخن آنها دروغ و زندگی‌شان بازی است.

قبل از همه باید گفت که: وظیفه‌ی انبیاء، ابلاغ است، نه اجبار. در ضمن باید تذکر داد که احتجاج باید به قدر ضرورت باشد نه بیشتر. طوریکه در این آیه مبارکه نوعی از احتجاج به بیان گرفته شده است: «ذَرْهُمْ»: اکنون که نمیپذیرند آنان را رها کن.

شان نزول آیه:

از سعید بن جبیر روایت شده است که «مالک بن صیف» به مخاصمه و جدل نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد، پیامبر صلی الله علیه وسلم به او گفت: به آنکه تورات را بر حضرت موسی نازل کرد تو را قسم می‌دهم! آیا در تورات آمده است که خدا از حبر (عالم) چاق متنفر و غضبناک است؟ او خود حبری چاق بود، مالک عصبانی شد و گفت: به خدا قسم هیچ چیز را بر هیچکس نازل نکرده است، افرادی که با او بودند گفتند: بدبخت حتی چیزی را بر موسی نازل نکرده است؟ گفت: خدا هیچ چیز را بر انسان نازل نکرده است، آنگاه الله آیه ی «وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ» را نازل کرد. اماروایت راجح در بیان شأن نزول، روایت حضرت ابن عباس (رض) است که میفرماید: آیه کریمه درباره قریش نازل شد.

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۹۲)

و این کتابی است مبارک که آنرا نازل کردیم، تصدیق کننده کتابی است که پیش از آن نازل شده است. تابه وسیله آن مردم ام القری (مکه) و مردم اطرافش را بترسانی. و آنانی که به روز قیامت ایمان می‌آورند، به آن نیز ایمان دارند. و ایشان بر نمازهای خویش محافظت دارند. (۹۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُبَارَكٌ»: پر خیر و برکت، پایدار. قرآن، در بردارنده‌ی همه برکات است. (همچون: هدایت، عبرت، شفا، رُشد، عَزّت) «مُصَدِّقٌ»: تصدیق کننده. قرآن، هماهنگ با کتاب‌های آسمانی دیگر و تصدیق کننده آنهاست و این نشانه‌ی وحدت هدف و الهی بودن آنهاست. «أُمُّ الْقُرَى»: مادر شهرها، شهر بزرگ، مکه (شورا آیه 7).

تفسیر:

«وَ هَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ»: این قرآنی که ما به سوی تو ای محمد نازل کردیم تلاوت، تدبر و عمل به آن مایه بسیار بابرکت و دارای منافع و فواید عظیم است، زیرا قرآن راه رستگاری و مسیری است که به موفقیت و پیروزی منتهی می شود. یعنی اینکه مشتمل بر منافع دنیا و آخرت و علوم اولین و آخرین است. «مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»: قرآن کتاب‌های آسمانی قبل از خود را مانند تورات و انجیل تصدیق می نماید.

«وَلْيُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا»: تا تو ای محمد! مردم مکه و اطرافش را بترسانی. و بنا به قول ابن عباس تا مردم سایر نقاط زمین را نیز بترسانی.

خداوند متعال قرآن را نازل نموده تا پیامبرش اهل مکه و اطراف آنها را از گوشه و کنار جهان انذار دهد. و بنا به قول ابن عباس تا مردم سایر نقاط زمین را نیز بترساند.

«امّ القری» اصل و اساس قریه‌ها را گویند. «ام القری» (مادرشهر): مکه مکرمه است که در منزلت و جایگاه خویش، از همه شهرها بزرگتر میباشد زیرا اولین خانه‌ای که برای عبادت مردم بنا گردیده، در آن واقع شده است، مگه معظّمه مرجع دینی و دنیائی تمام عرب بوده، و به حیثیت جغرافیائی نیز در وسط دنیای قدیم، صورت مرکز واقع شده، و دنیای جدید، یعنی امریکا، مقابل آن است. موافق روایات حدیث، چون زمین بر آب بنا یافت، اول اینجا نمایان گردید، بنابراین وجوه، مگه «امّ القری» گفته شد؛ مراد از نزدیک (حول) یا عرب است که در دنیا اولین مخاطب قرآن بودند، و ذریعه آنها به دیگر جهانیان خطاب شد؛ و یا، تمام جهان مراد است؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید: «لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا».

«وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ»: آنان که به حشر و نشر ایمان دارند و آن را تصدیق میکنند، به این کتاب ایمان می آورند؛ چون شامل ذکر و عده و وعید و مژده و تهدید است. ملاحظه میداریم که: عقیده به قرآن و قیامت، در کنار هم است.

«وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ(92)»: اینها بر ادای نماز در اوقات آن محافظت مینمایند درست آنگونه که حق تعالی مشروع نموده و پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان کرده است. پس قرآن مبارک، پیامبر صادق، دعوت او جهانی و نماز ستون دین است. و اگر کسی به آن پایبند باشد، قطعاً به سایر عبادات نیز پایبند خواهد بود. و باید گفت که: روشن‌ترین مظهر ایمان، همانا نماز است.

هكذا باید گفت که: ایمان به آخرت، از عوامل مراقبت بر نماز است. مفسر صاوی فرموده است: نماز را مخصوصاً یادآور شده است؛ چون اشرف عبادت می باشد. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین 31/2).

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه (93 و 94) هم از آنان که بر الله متعال دروغ می بندند و مدعی پیامبری اند، بحث بعمل می آورد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٩٣﴾

و کیست ظالمتر از آنکه بر الله دروغ بست، یا گفت: به من وحی شده است؟ در حالی که چیزی بر او وحی نشده است، و (کیست ظالمتر از آن که) گفت: من نیز مانند آنچه که الله نازل کرده است، نازل میکنم! و اگر ببینی (تو ای مخاطب) وقتی که آن ظالمان در سختی های نزع گرفتار اند، و فرشتگان دستهای خود را (به طرف آنها) گشوده‌اند و (میگویند) که جانهای خود را بیرون کنید، امروز شما به عذابی خوار کننده عذاب داده میشوید، و این سزا به سبب آن است که در باره الله به ناحق سخن میگفتید و از آیات او تکبر و سرکشی می‌کردید. (۹۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إفترى»: دروغ بست، سرهم کرد. «وَلَوْ تَرَى»: اگر می‌دید، می‌دانستی.
 «غَمْرَاتٍ»: جمع غمره، گردابها، سختیها، غفلتها، سكرات [مؤمنون/۵۴، في غمرتهم، 63 في غمرة]، [ذریات/۱۱]. «أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ»: جانهایتان را بدهید، قالب راتهی کنید، خود را رستگار کنید. «تُجْزَوْنَ»: مجازات میببینید. «الهُون»: خواری و زبونی، ذلت. در این آیه مبارکه به معنی پست‌کننده و خوارکننده است. «تَسْتَكْبِرُونَ»: تکبر می‌ورزید. (فرقان)

تفسیر:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»: در دنیا هیچ کس ظالمتر از کسی نیست که بر الله متعال دروغ ببندد (و بگوید که کتابی بر کسی نازل نشده است. یا این که بگوید: الله را فرزند و همتای است یعنی اینکه برایش شریک و همسان قرار میدهد) باید گفت که: تهمت و افترا به خداوند متعال ظلم فرهنگی است و ادعای رهبری از سوی ناهلان، بزرگترین ظلم است.

«أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ»: یا این که بگوید: به من وحی شده است، و بدو اصلاً وحی نشده باشد (از قبیل: مُسَيْلِمَةُ كَذَّابٌ وَ أَسْوَدٌ عَنَسِي وَ طَلِيحَةُ أَسَدِي). در صورتی که خدا رسالتی به آنها نداده بود.

«وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»: یا مانند آن کس که ادعا کرد کلامی مانند کلام خدا تنظیم خواهد کرد. مانند گفته‌ی تبهکاران که می‌گفتند: «لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا»: (الأنفال: 31). (اگر می‌خواستیم، قطعاً مانند این قرآن را می‌گفتیم).

ملاحظه می‌داریم که: دشمن حق، کوشش میکند یا حق را پایین می‌آورد، یا خود را بالا می‌برد. ابتدا می‌گوید: قرآن افسانه پیش نیست (العیاذ بالله)، وقتی دید که در این ادعای خویش موافق نیست و کسی او را اعتبار نمیدهد، باز می‌گوید: من هم میتوان و امکانات آنرا دارم که مثل قرآن بیاورم.

مفسر ابو حیان در شأن نزول این آیه مبارکه فرموده است که این آیه: در مورد نصر بن حارث، یکی از استهزاء کنندگان نازل شده است؛ چون با گفتاری بی‌مایه و ضعیف به معارضه‌ی قرآن برخاست، که حتی لیاقت بازگو شدن را ندارد. (البحر 4/180).

دریک روایتی دیگری مفسران در شأن نزول این آیه مبارکه می نویسند: که این آیه در باره عبدالله بن ابی نازل شد که کاتب وحی بود و چون رسول الله صلی الله علیه وسلم آیه: «ثُمَّ أَنْشَأَتْهُ خَلْقًا آخَرَ» (المؤمنون: 14) را بر او املا کردند، بی درنگ با خود گفت: «فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَلْقِينَ». آن حضرت صلی الله علیه وسلم به او فرمودند: «بنویس؛ این چنین نازل شده است که تو خواندی». پس چون سخنش با وحی موافق گردید، در شک افتاد و با خود گفت: اگر محمد در ادعای نبوت راستگو باشد؛ در واقع به من نیز مانند او وحی فرستاده شده و اگر دروغگو باشد؛ من هم سخنی همسان سخن وی گفته‌ام! بنابر این، وی از اسلام مرتد شد و به مشرکان پیوست. اما در روز فتح مکه مجدداً اسلام آورد - چنانکه داستان وی در تاریخ اسلام معروف و مشهور است.

«وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ»: ای محمد! (و اگر بنگری آنگاه که ظالمان در غمرات مرگ باشند).

غمرات: جمع غمره، به معنی شدت است یعنی: اگر بنگری آنگاه که ظالمان - یعنی منکران وحی الهی، یا مدعیان دروغین نبوت، یا پرچمداران معارضه با قرآن-درسکرات مرگ و سختی‌های جان‌کندن قرار دارند؛ بیگمان کار بزرگی را دیده‌ای، «وَ الْأَمْلائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ»: و ملائکه ارواح‌شان را قبض میکنند و داستان خود را به سوی آنها با عذاب و خشم دراز می‌کنند و میگویند: ارواح شریر خویش را بدهید تا از اجساد نجس شما بیرون شود.

مجازات و سزا های آخروی از لحظه‌ی مرگ شروع و آغاز می‌شود، به کافران می‌گویند: جان بده، بمیر، «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ»: که همراه با نوعی تحقیر است.

مفسر زمخشری در ذیل آیه مبارکه می نویسند: یعنی روحتان را از جسد بیرون آورید و به ما بدهید، و این هم بیانگر فشار و شدت در بیرون آوردن روح از بدن است، بدون آن که به آنان فرصت و مهلتی داده شود.

در تفسیر کشاف آمده است: «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ»: تمثیلی است برای کار و رفتار فرشتگان، در وقت گرفتن روانهای ظالمان که مانند صاحب قرض دستانشان را به سوی قرضدار دراز میکند و نهیب می‌زنند و با تندوی و خشونت و بدون فرصت و مهلت، طلب خود را از او می‌گیرند.

در ضمن در جمله «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ»: در می‌یابیم که: روح انسان از جسم او مجرد و مستقل است.

«الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ»: مجازات و سزای توهین و تمسخر به‌وحی و دین، عذاب مهین و خوار کننده را بدنبال دارد. طوریکه میفرماید: امروز عذاب بسیار خفت آور و خوارکننده ای می‌بینید. یعنی اینکه در پی آن دلت و درد بکشید تا کفیری به افترای شما بر خدا و تمسخرتان نسبت به آیات الهی و تکذیب‌تان به پیامبران باشد.

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فَرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ نَقَطَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٩٤﴾

و محققاً شما یکایک به سوی ما باز آمدید آن گونه که اول بار شما را آفریدیم، اکنون نیز نزد ما تک و تنها آمده‌اید، در حالیکه هر چه را که به شما داده بودیم (در دنیا) پشت سر گذاشته‌اید و هیچ یک از شفیعانتان را که می‌پنداشتید (در سرنوشت شما) شریکان الله اند،

با شما نمی بینیم. البته روابط میان شما و آن ها از هم بریده شده و آنچه از شریکانی که به نفع خود می پنداشتید، از شما گم گشته است. (۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فُرَادَى»: جمع فرد، تک و تنها بدون تمام وابستگیها و خویشاوندان. «حَوْلَانَاكُمْ»: به شما عطا کردیم، نعمت بخشیدیم. «وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ»: پشت سرتان. «تَقَطَّعَ»: بریده شد، جدایی افتاد. «ضَلَّ عَنْكُمْ»: از شما ناپدید شده است. از دست شما به در رفته است، بر باد رفته است، گم شده است.

تفسیر:

«وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»: همانطور که شما را برای اولین بار [تنها] آفریدیم، اکنون در روز رستاخیز بزرگ برای محاسبه به سوی ما تک و تنها جدا از اهل خانواده بازگشتید، بدون اولاد، اموال، مقام و منصب و بدون یاری دهنده یا لشکر و خدمه. در حدیث شریف آمده است: ای انسان ها! شما پابرهنه و لخت و ختنه نشده بسان خلق اول در پیشگاه خدا حشر میشوید. (حدیث از روایت شیخین، و (عزلا) یعنی ختنه نشده.)

«وَتَرَكْتُمْ مَا حَوْلَانَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ»: در آن روز مالی نیست که در دنیا به شما عطا کرده بودیم به جای میگذارید و در چنین روز سختی برایتان نفعی ندارد.

و یا هم فرزندی که چیزی را از انسان دفع نماید و نه دوستی که بتواند شفاعت کند.

«وَمَا تَرَى مَعَكُمْ شَفَعَاءَكُمْ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ»: و یا هم فرزندی که چیزی را از انسان دفع نماید و نه دوستی که بتواند شفاعت کند. و خدایانتان را که گمان می کردید به شفاعت از شما بر می خیزند و معتقد بودید که در پرستش با الله شریکند، آنها را در کنار شما نمی بینیم.

«لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ»: اکنون تمام علایق و روابط حلقه ی اتصال بین شما پاره شد و جمعیت شما متفرق و پراکنده گشت.

«وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (94)»: و اعتقاداتان در اینکه بتها نفع و ضرر میرسانند باطل شده است و شما به سوی زیان و غضب خدای رحمان بازگشتید.

هیچکس از شما در معامله خود زیانمندتر است و حسرت نمی خورد. علاقه امداد و نصرت گسست، و دعوای طولانی شما همه به باد رفت. به این ترتیب بر شما پشیمانی و شدت درد و گام های نادرست جمع شده است.

گمان های بی پایه، اساس بسیاری از گمراهی هاست. باید متذکر شد که: مشرکان همیشه به چهار چیز تکیه و امید داشتند: قوم و قبیله، مال و دارایی، بزرگان و اربابان و بتها و معبودان. در این آیه، بی ثمری و بی نتیجی هر چهار تکیه گاه را در قیامت مطرح می کند:

«فُرَادَى»: بدون قوم و قبیله.

«تَرَكْتُمْ مَا حَوْلَانَاكُمْ»: بدون مال و ثروت و دارایی.

«مَا تَرَى مَعَكُمْ شَفَعَاءَكُمْ»: بدون یار و یاور.

«ضَلَّ عَنْكُمْ»: محو تمام قدرت های خیالی.

واقعیت هم همین است که در قیامت، حقایق ظاهر و سرابها، محو می شوند.

شان نزول آیه مبارکه:

ابن جریر طبری در شان نزول آیه مبارکه روایت فرموده است که: نضر بن حارث گفت: لات و عزی برای من شفاعت می کنند! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

خوانندگان گرامی!

پس از اثبات یگانگی الله متعال، و مقرر نمودن پیامبری و برخی از احوال قیامت، که به بیان گرفته شد، اکنون در آیات (95 الی 99) به بیان برخی از دلایل که بوجود هستی بخش دلالت کند، میپردازد که عبارتند از: آفریدن، حیات بخشیدن، جان گرفتن و تقدیر و تدبیر گردش ستارگان، سیارات و پی در پی آمدن شب و روز و انواع میوه ها و حاصلات مختلف النوع از شگوفه گرفته تا میوه.

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكَمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۹۵)

بی تردید الله شگافنده (رویاننده) دانه و خسته است، زنده را از مرده بیرون می آورد و بیرون آورنده (ایجاد کننده) مرده از زنده است، آن است (الله) معبود شما، پس چگونه [از حق] منصرفتان می کنند؟ (۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فالِقُ» (فلق): به معنی شق و شکاف است. به وجود آورنده، مصدرهای فلق، فرق و فتق یک معنا دارند. «الْحَبِّ»: دانه. «وَالنَّوَى»: هسته. «مُخْرِجُ»: بیرون آورنده. «ذَلِكَمُ اللَّهُ»: این خدای شماست، خدای شما چنین است. «تُؤْفَكُونَ»: منصرف و منحرف میگردید. برگردانده میشوید.

تفسیر:

جوهر و محتوای اساسی در این آیه مبارکه در اینست که: پروردگار با عظمت ما یکبار دیگری به محور کلام ابطال دیدگاه های مشرکین پرداخته، و در این راستا صنع و آفرینش عجیب و شگفت انگیز و تدابیر لطیف و دقیق را ارائه داده و میفرماید: «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى»: هر آینه الله متعال شکافنده دانه ها و هسته هاست، شکافنده دانه هاست که از آنها گیاهان و نباتات را بیرون می آورد و شکافنده هسته هاست که از آنها درختان تناور را بیرون می آورد.

نوی: جمع «نواه»، بر هر میوه و محصولی اطلاق میشود که دارای هسته باشد، مانند خرما و زردآلو و آلو.

شیخ قرطبی میفرماید: هسته مرده را می شکافد تا برگی سبز از آن بیرون بکشد. و همچنین دانه را. (تفسیر قرطبی 44/7).

«يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ»: او تنها ذاتی است که زنده را از مرده بیرون میکند مانند طفل که از نطفه و مرغ که از تخم بیرون میشود، و او تنها ذاتی است که مرده را از زنده بیرون می نماید مانند نطفه که از مرد و زن و تخم که از پرند و هسته که از درخت خرما و دانه که از کشت و از این قبیل بیرون می نماید.

مفسران امروزی مطابق به تجارب علمی مینویسند: مراد از بیرون آوردن مرده از زنده؛ خارج شدن مایعاتی همچون شیر از بدن موجودات زنده است زیرا شیر مایع سیالی است که در آن چیز زنده ای وجود ندارد در حالی که نطفه دارای حیوانات (سلولهای) زنده ای است که از بدن حیوان زنده خارج میشود.

از ابن عباس (رض) نقل شده است: مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می آورد. پس حی و میت استعاره از کافر و مؤمن است.

«ذَلِكُمْ اللَّهُ فَاتَى تُؤَفِّكُونَ (95)»: همان است خدایتان که خالق و باتدبیر است، یعنی کسیکه چنین کند اهل و شایسته عبادت و الوهیت است نه دیگران؛ زیرا برای او هیچ شریکی در خلقت نیست بنابر این لازم است تا در عبودیتش نیز شریکی نباشد. از این رو ضروری است کسی عبادت شود که خلق و ایجاد میکند. با وجود چنین لزومی مشرکان چگونه عبادت‌های خود را به سوی غیر الله متحول میسازند و با او خدای دیگری بنابر باطل، گناه و بدکاری قرار میدهند.

فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۹۶)

(همان الله) شگافنده روشنی صبح است و شب را برای آرامش قرار داد و خورشید و ماه را برای حساب کردن اوقات. این است تقدیر پروردگار قدرتمند دانا. (۹۶)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْإِصْبَاحُ»: سپیده دم، مصدر و به معنای صبح است. سَكَنًا: آرامش، آسودن. آنچه انسان به آن مأنوس میشود و آرامش می یابد. سکن یعنی رحمت. سکن یعنی رحمت. «حُسْبَانًا» یعنی از روی حساب و کتاب. مفسر زمخشری میفرماید: حسابان مصدر حسب است همان طور که حسابان مصدر حسب میباشد و نظیر آن کفران و شکران است. (کشاف 39/2). «تَقْدِيرٌ»: اندازه گیری، سنجش، تدبیر اندیشمندانه، مقایسه، بررسی.

تفسیر:

در آیه قبلی، سه نشانه از قدرت الله متعال در زمین مطرح شد، در این آیه نشانه‌هایی از قدرت الهی در آسمان‌ها مورد بحث قرار داده میشود. شب و روز دو نشانه از قدرت الهی است که به واسطه‌ی گردش منظم آفتاب و مهتاب پدید می‌آیند. طوری که میفرماید: «فَالِقُ الْإِصْبَاحِ»: والله متعال تنها اوصبح رادر میان تاریکی‌های شب شکافت و سفیدی روشن را از سیاهی شدید بیرون کرد.

طبری گفته است: ستون صبح درخشان را از قلب تیره و سیاه شب بیرون میکشد. (طبری 554/11).

واقعیت امر اینست که: پیدایش شب و روز، محتاج و نیازمند به وجودی صاحب قدرت و دانش دارد که این کار را با تقدیر و اندازه‌گیری دقیق انجام دهد.

«وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا»: او شب را برای آرامش انسان و هر جنبنده‌ای مهیا ساخت از این روی مردم در آن خواب میشوند و چهارپایان آرام می‌گیرند و پرندگان به آشیانه‌های خود بازمی‌گردند و حشرات به سوراخ‌های خویش.

«وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا»: او کسی است که آفتاب و ماه را بنابر حساب و کتابی خاص سیار ساخت به گونه‌ای که هرگز از حساب و کتاب خویش انحراف نمی‌نمایند و منافع و مصلحت‌های انسان به آن بستگی دارد ذات پروردگار این‌ها را به دقت و در اوقاتی معلوم و زمانی مشخص به انجام رسانید که با این دو، حساب روز، ماه و سال فهمیده می‌شود.

«ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (96)»: تقدیر و سنجش همه این‌ها از سوی الله متعال صورت گرفته که در ملک خود تواناست. او کسی است که با قدرت خویش دیگران را مقهور نموده و به کمال خویش تفرد جسته است. او دانائی است که تدبیر خلق را میداند و همچنان محل نفع و دروازه‌ها مصالح را. بنابر این او تعالی با عزت خود امر کرد و این امر نافذ شد و

باعلم ودانش خود قضا و قدر کرد. باید گفت که: تفکر در نظم دقیق کرات آسمانی، راه خدا شناسی است.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٩٧﴾

و الله آن ذاتی است که برای شما ستاره‌ها را آفرید، تا به وسیله آن در تاریکی‌های خشکی و تاریکی‌های بحر، راه یاب شوید. واقعاً ما آیات را برای آنانی که می‌دانند، به تفصیل بیان کرده‌ایم. (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَعَلَ»: قرار داد، آفرید. «فَصَّلْنَا»: بیان داشتیم، آشکار ساختیم.

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ»: و الله متعال ذاتی است که برای شما ستارگان را بیافرید تا به وسیله آنها در تاریکی‌های شب، به هنگام راه پیمایی‌تان در خشکی و قلب بهر از آنها هدایت و رهنمایی بجوید. بلی! هنگامی که راه‌های خشکی و در بحر بر شما مشتبه و ناپیدا می‌شود، ستارگان بهترین وسیله پیدا کردن راه برای شماست، کسی که در صحراها راه می‌رود با همین ستاره‌ها راه را پیدا می‌کند، یعنی نظام ستارگان آسمان چنان دقیق است که میتوان راه‌های زمینی را با آن پیدا کرد.

همچنان چه کشتیرانان بحری با نور ستارگان مسیر خود را طی مینمایند. و این یکی از منافع است که الله متعال ستارگان را برای بر آوردن آن آفریده است.

«قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (97)»: برای قومی که در باره‌ی عظمت خالق می‌اندیشد، دلایل فراوانی را بر قدرت خود بیان کردیم.

وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴿٩٨﴾

و او همان ذاتی است که شما را از یک نفس آفرید، پس برای شما قرارگاه است (در دنیا) و امانت گاه است (در قبر) واقعاً آیات (توحید) را برای قومی که می‌فهمند، به تفصیل بیان کرده‌ایم. (۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنشَأَكُمْ»: پدید آورد، هستی بخشید. مستقر (قر): قرارگاه. «مُسْتَوْدَعٌ» (ودع): محل امانت سپردن (مستقر در رحم و امانت در خاک گور) یا مستقر، رحم مادر و مستودع، پشت پدر. در تعبیر «أنشأ» دو نکته قابل توجه نهفته است:

1- ابتکار 2- تربیت مستمر.

در آفرینش انسان هم نوآوری و ابتکار است، هم تربیت مستمر. بلی، آفریدن تقلیدی یا آفریدن و رها کردن، دارای چندان ارزشی نمی‌باشد. (فرقان)

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»: واقعاً این همه تنوع و نوآوری در خلقت انسان‌ها تنها از يك نفس، نشانه‌ی عظمت خداوند است.

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»: ترجمه چنین است که: الله متعال ذاتی است که شما

را از یک تن» یعنی: از آدم علیهم السلام پدید آورد. «فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ»: ابن عباس (رض) میفرماید: مستقر یعنی در «ارحام» و مستودع یعنی در «أصلاب - کمرها»؛ یعنی شما در ارحام مادرانتان و اصلاب پدرانتان قرارگاه دارید.

ابو سعود گفته است: مستقر یعنی در رحم و مستودع یعنی در سرزمینی که در آنجا می‌میرد. (همچنین «مستقر» را به «روی زمین» و «مستودع» را به «زیر زمین» تفسیر کرده و طبری هم عموم نظریه‌ها را پذیرفته است).

«قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُفْقَهُونَ (98)»: ما به شما دلائل و براهین بسیاری را در هستی، زندگی و انسان بیان کردیم تا کسی که دارای اندک فهم و تدبیری است به سوی حق هدایت شود. اما غافل، هیچگاه دلیل و برهان نفعی به حال او ندارد و راهیاب نمی‌شود. فهم دلیل دلالت بر وضوح آنچه بر آن حجت اقامه می‌گردد دارد.

مفسر صاوی فرموده است: چون حالت و کیفیت انسان امری است مخفی، و نهان و عقل در مورد آن متحیر است، در اینجا از عبارت «يُفْقَهُونَ» استفاده کرده است، به عکس ستارگان که حالشان نمایان و قابل رؤیت است، از این رو آن را به «يَعْلَمُونَ» بیان کرده است. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین 34/2). واقعاً این همه تنوع و نوآوری در خلقت انسان‌ها تنها از يك نفس، نشانه‌ی عظمت خداوند است.

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرَجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنَ النَّخْلِ قِنَوانٍ دَانِيَةً وَجَنَاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرَّمَانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٩٩﴾

و او آن ذاتی است که از آسمان آبی فروآورد، پس به وسیله آن آب هرگونه گیاه را بیرون آوردیم، و از آن گیاه، جوانه سبزی را بیرون آوردیم که از آن جوانه سبز دانه‌های به هم پیوسته را بیرون آوردیم، و از شکوفه درختان خرما خوشه‌هایی است نزدیک به زمین، و نیز (رویانی‌دیم به آن آب) باغ‌های از درخت‌های انگور و زیتون و انار را مشابه به همدیگر و غیر مشابه به همدیگر، به میوه آن درخت، چون ثمر آن ظاهر شود نگاه کنید، و (نیز) به پخته شدن آن، وقتی برسد (نگاه کنید). یقیناً در این‌ها (نباتات) برای مردمی که ایمان می‌آورند نشانه‌هاست (که دلیل بر قدرت الله است). (۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مُتَرَاكِبًا» (رکب): متراکم، انباشته وانبوه، سوار بر هم، مانند خوشه‌ی گندم و غیره. «طلع»: شکوفه‌ی خرما، میوه‌ی نارس خرما. «قِنَوانٍ»: جمع قنو یعنی خوشه خرما. «دانیه»: نزدیک هم، در دسترس، «أعنب»: جمع عنب، انگور تاکستان. «الرَّمان»: انار. «ینع»: رسیدن و با طراوت شدن میوه. «وَيَنْعِهِ»: رسیده و بدست آمده، گفته میشود: «ینعت الشجرة و اینعت» میوه اش رسید.

تفسیر:

پروردگار با عظمت ما در قرآن عظیم الشان میفرماید: انسان‌ها از نفس واحد میباشند، ولی در این آیه مبارکه میفرماید: همه‌ی گیاهان و درختان و میوه‌ها نیز از يك سرچشمه‌اند و آن آب باران است. طوریکه آمده است: «وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ

شئیء: و خدای تعالی تنها اوست که باران را از ابر نازل میکند سپس او از کشت دانه‌های استوار بر روی هم بیرون میکند چنانچه هر خوشه از خوشه‌های گندم منظومه‌ای است که با دانه‌های خود زیبایی خاصی را به وجود آورده و در حقیقت آفریده‌ای است که به دقت آفریده شده است.

مفسر طبری گفته است: تمام آنچه که نباتات است و به وسیله‌ی باران رشد و نمو میکند و میرسد، بیرون می‌آوریم. (طبری 573/11).

یعنی هم نزول باران، هم رویاندن گیاه و میوه، کار پروردگار با عظمت است، «فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ حَضِرًا» از آن نباتات سبز و شاداب و باطراوت بیرون آوردیم.

«نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا»: از سبزه دانه‌های مترکم بیرون آوردیم؛ مانند خوشه‌های گندم و جو. ابن عباس (رض) گفته است: منظور گندم و جو و برنج است.

«وَمِنَ النَّخْلِ مِمَّنْ طَلَعَهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ»: «و از شکوفه درختان خرما خوشه‌هایی است نزدیک به زمین» یعنی: به فرمان حق تعالی خوشه‌های درختان خرما از شکوفه‌های آن بیرون می‌آید، در حالی که «دانیه» است. دانیه: یعنی: نزدیک است به طوری که شخص در هر دو حال ایستاده و نشسته به آن دسترسی دارد.

ابن عباس (رض) میفرماید: منظور خوشه‌های آویخته است که از شاخه فرود آمده و در دسترس میوه چین قرار می‌گیرد.

«وَجَنَاتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ»: به وسیله‌ی باران، باغ‌ها و باغچه‌های انگور را بیرون آوردیم. «وَالزَّيْتُونِ وَالرَّيْحَانِ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُشْتَبِهٍ»: «و نیز باغ‌هایی از درختان انگور و زیتون و انار - همانند و غیر همانند بیرون آوردیم» یعنی: میوه‌هایی که در حجم و رنگ همانند و در طعم و مزه غیره مانند هستند.

قتاده فرموده است: برگشان مشابه و طعمشان مختلف است، و در آن می‌توان دلیل قاطع بر وجود خالق مختار و دانا و توانا یافت.

«أَنْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ»: قبل از همه باید گفت که: نباید رابطه‌ی انسان با میوه‌ها فقط و فقط در چوکات رابطه‌ی های مادی و غذایی خلاصه گردد، بلکه این رابطه‌ی فکری و توحیدی هم باشد. طوریکه پروردگار با عظمت ما با زیبایی خاصی میفرماید: ای انسان! تا به سوی این میوه‌ها در مرحله شکوفه دهی و در مرحله پختگی و نضج آنهاکه مرحله بهره برداری از آنهاست و برای بدنشان در آن هنگام بسیار سازگار و مفید است، به دیده عبرت بنگرند و در این حقیقت نیک تأمل کنند که خداوند متعال چگونه از خاک تاریک و تیره میوه‌های الوان پدید می‌آورد، چگونه از یک خاک و یک آب، هزاران گونه گیاه و ثمر با هزاران گونه خواص و طعم و رنگ تقدیم انسان می‌کند؟

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (99) درحقیقت درخلق این میوه‌ها و کشت و زرع‌ها با آن همه اختلاف و تفاوتی که درجنس و شکل و رنگ دارند، دلایلی روشن و قاطع بر قدرت و یگانگی خدا وجود دارد و آنان که وجود خدا را تصدیق میکنند به آن پی می‌برند. ابن عباس (رض) فرموده است: می‌پذیرند هر آن کس که این نباتات را بیرون آورده است نیز قادر است مردگان را زنده کند. (تفسیر جوزی 96/3).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (95 الی 99)، متضمن چهار نوع از أدله بر وجود خدای آفریننده و بر یگانگی، علم، قدرت و حکمت وی است:

نوع اول: برگرفته از دلالت احوال نباتات و حیوانات است.

نوع دوم: برگرفته از احوال نجوم و افلاک است.

نوع سوم: برگرفته از احوال انسان و خلقت وی از یک اصل و یک ریشه است.

نوع چهارم: برگرفته از روش رویانیدن و تنوع گونه‌های اشجار و نباتات و اختلاف انواع میوه‌ها و محصولات است. که علم جدید در هر بابی از این ابواب، میادین عظیمی را پیموده و افقهای جدیدی را در جهت ایمان و یقین به روی عقل و قلب انسان رهپوی جستجوگر گشوده است. پس در واقع ما در این آیات، در برابر کتاب باز شده هستی پروردگار قرار داریم. افسا! که غافلان هر لحظه از کنار آنها می‌گذرند اما لحظه‌ای هم در برابر آنها درنگ نکرده و دمی دیده جان و دلشان را بر شگفتی‌ها و ابداعات آن باز نمی‌کنند. (بنقل از «تفسیر انوار القرآن».)

خوانندگان گرامی!

پس از بیان دلایل پنج گانه که در آیات متبرکه (95 الی 99)، بر ثبوت الوهیت و کمال قدرت و رحمت الله متعال، شرف نزول یافته اند، اینک در آیات (100 الی 103) به بیان گرفته میشود که در میان همین انسانها اشخاصی قرار دارند، که نسبت ناروا به ذات پروردگار نموده، و جن را شریک الله متعال میدانند و یا برای او دختر و پسر می‌تراشند. خداوند نیز سخنشان را مردود شمرد.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَفُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ ﴿١٠٠﴾

و (لیکن کافران به آن آیات یقین نکردند بلکه) با الله شریک‌های از جن مقرر کردند، در حالیکه (الله) آنانرا (نیز) آفریده است. و برای الله پسران و دخترانی از روی نادانی خود قرار دادند، در حالیکه پاک و برتر است از آنچه (در حق او تعالی) وصف می‌کنند. (۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْجِنَّ»: موجود پنهان از دید انسان است. جنّ که آفریدگانی نهان از دیدگانند. «خَرَفُوا»: از پیش خود ساخته‌اند. سرهم کرده‌اند. به هم بافته‌اند.

تفسیر:

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ»: (کافران با این همه دلایل روشن) «و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند» یعنی: مشرکان، شیطان‌های جنی را شریک الله متعال پنداشته و به پرستش و تعظیم آنها پرداختند، همان‌گونه که به پرستش و تعظیم پروردگار می‌پرداختند، «وَ خَلَقَهُمْ» در صورتی که به یقین می‌دانستند خدای متعال آنها را خلق کرده است. و او به تنهایی آنها را از عدم به عالم هستی آورده است، پس چگونه آنها را شریک خدا قرار می‌دهند؟ چنین امری اوج نادانی است.

«وَخَرَفُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ» کافران از روی جهالت و نادانی، پسران و دخترانی برای الله متعال قرار داده (و مسیحیان گمان می‌برند که مسیح پسر خدا است، و یهودیان عزیر را پسر خدا میدانند، و برخی از مشرکان عرب نیز فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند!).

«سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ (100)» خداوند پاک و منزّه (از همه این نقص‌ها و عیب‌ها) و به دور از این صفاتی است که او را بدان‌ها توصیف میکنند. و مقام و منزلتش بسی والاتر از آن است.

در این آیه مبارکه ملاحظه میشود که پروردگار و پیامبرش پیش از توصیف سایرین، خود را با کلمه «سبحانه» وصف نموده که منظور نفی نقص است و با کلمه «تعالی» که منظور اثبات کمال است. (تفسیر مسیر)

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٠١﴾

[او] پدید آورنده و ایجاد کننده آسمان ها و زمین است، (از عدم محض بدون هیچ نمونه ای) چگونه او را فرزندی باشد؟! در صورتی که برای او همسری نبوده، و همه چیز را او آفریده؛ و او به همه چیز داناست. (۱۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَدِيعُ»: کسی که بدون نمونه قبلی، چیزی بسازد، نو آفرینی کند. یعنی اینکه «بَدِيعُ» به معنای آفریدن ابتکاری است (نه تقلیدی). «صَاحِبَةً»: همسر.

تفسیر:

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»: خداوند ذاتی است که آسمان ها و زمین را بدون نمونه‌ی قبلی بادقت ابداع و ایجاد کرده است. در حالی که ماندنی برای آسمان ها و زمین نگذاشته بود. «أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً»: چگونه خداوند متعال دارای فرزندی میشود، در حالیکه نیازی به کمک و مساعدت فرزند ندارد و او از همه بی نیاز است و دیگر اینکه ذات پروردگار محتاج کرم و عطای اویند. در ثانی حق تعالی برای خود زنی بر نگزیده تا از او فرزندی به وجود آید.

بصورت کل باید گفت: ذاتی که آسمان ها و زمین را بدون تقلید و نقشه‌ی قبلی آفرید، چه نیازی و ضرورتی به فرزند و همسر دارد؟ او بایک اراده، آنچه را بخواهد خلق می‌کند. «وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (101)»: مفسر تفسیر المسیر درذیل این آیه مبارکه می نویسد: خدای تعالی اولی است که قبل از او هیچکس نیست.

کسی که فرزند داشته باشد میراث برده میشود در حالی خداوند متعال میراث بر زمین و تمام کسانی است که بر روی آن قرار دارند و او بهترین وارثان است. او تعالی هر موجودی را از عدم ایجاد نموده پس به کسی نیازی ندارد و همه خلائق بندگان اویند در حالیکه از آنها نه امید نفع برده می‌شود و نه خوف ضرر از آنها وجود دارد. علم و دانش الله واسع، شامل، کامل است و بر هر چیزی احاطه دارد. او تمام آنچه را در نهان وجود دارد را می داند و بر امور پوشیده و مخفی نیز اطلاع دارد. پس او تعالی ابداع و ایجاد می کند، نعمت می دهد و باز می دارد و او بلند می برد و پائین می آورد و حکم می نماید و تشریح می کند.

در التسهیل آمده است: هدف این است که به دو طریق گفته‌ی افرادی را رد کند که به خدا فرزند نسبت داده اند:

اول؛ این که فرزند جز از جنس پدر نمی تواند باشد، وانگهی خدا فوق اجناس است، چون اجناس را ایجاد کرده است پس درست نیست دارای فرزند باشد.

دوم؛ این که خدا آسمان ها و زمین را خلق کرده است که چنین موجودی از فرزند و از هر چیزی بی نیاز است. (التسهیل 18/2).

سپس خدای توانا بر یگانگی خود تأکید کرده و این که فقط او خالق و ایجاد کننده است و میفرماید:

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٠٢﴾

این است الله، مالک و متصرف شما، نیست هیچ معبودی برحق به جز او که آفریننده همه چیز است، پس تنها او را عبادت کنید، و او بر هر چیز وکیل و نگهبان است. (۱۰۲)
تشریح لغات و اصطلاحات:
 «وکیل»: مدبر، نگهبان، مراقب.

تفسیر:

«ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: آن (متّصف به صفات کمال است که) خدا و پروردگار شما است. جز او خدائی نیست؛ او خالق و مالک و تدبیرکننده و ترتیب دهنده امور شما تنها او است. و فقط او معبود حقیقی است.
 «خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ»: او آفریننده همه چیز است. یعنی خالق تمام موجودات و فقط چنین موجودی شایسته‌ی پرستش است و بس.

«وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (102)»: او آفریننده همه چیز است. پس وی را باید بپرستید (و بس؛ چرا که تنها او مستحق پرستش است) و حافظ و مدبر همه چیز است.

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٠٣﴾

چشمها او را درک نمی‌کند ولی او همه چشمها را درک می‌کند و او بخشنده (انواع نعمت ها و با خبر از ریزه کاری ها) و آگاه (از همه چیز) است. (۱۰۳)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»: خداوند، جسم مادی نیست که چشم ها آنرا درک کند.

کلمه‌ی «بصر» هم به معنای چشم است و هم به معنای بصیرت. (مفردات راغب) بنابراین این آیه را میتوان چنین معنا کرد: نه چشم ظاهری، خداوند را می بیند و نه دل به عمق معرفت او راهی دارد. «اللطیف»: دقیق، باریک بین. «الخبیر»: آگاه.

تفسیر:

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»: مفسیر. «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: «چشم ها او را در نمی یابند» یعنی: چشم‌ها به کنه حقیقت او نمیرسند. لذا آنچه در اینجا نفی شده است، دریافتن و احاطه نمودن بر حق تعالی است، نه اصل رؤیت وی؛ زیرا مؤمنان، خداوند متعال را در آخرت می بینند چنانکه خود میفرماید: «وَجُوهَ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ۚ ۲۲ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ ۲۳» [القیامة: 22-23]. «در آن روز، صورت هایی شاداب و مسرورند و به پروردگار خویش می نگرند».

همچنان دیدن حق تعالی در آخرت با احادیث متواتر - به چنان تواتری که شک و شبهه‌ای را در آن راهی نیست - نیز ثابت شده است «و او دیدگان را در می یابد» یعنی: حق تعالی به آنها احاطه می کند و به کنه و حقیقت آنها میرسد به طوری که هیچ پوشیده‌ای از آنها بر او پنهان نمی ماند.

از عکرمه در بارة تفسیر این آیه مبارکه: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»: «چشم ها او را در نمی یابند»، سؤال شد، در جواب فرمود: آیا شما آسمان را نمی بینید؟ گفتند: چرا؟ گفت: آیا همه

آن را می بینید و نگاهتان همه آن را احاطه می‌کند؟ گفتند: خیر! گفت: پس دیدن خداوند متعال در آخرت نیز این چنین است. قتاده میگوید: «او بزرگتر از آن است که دیدگان او را دریابند». صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌نویسد: «بینایی بشر و حواس و ادراکات ذهنی او همه برای آن آفریده شده تا او به وسیله آنها با این کائنات تعامل کرده و به تکلیف خلافت در زمین قیام نماید و آثار وجود الهی را در صفحات این هستی آفریده شده درک نماید اما در باره ذات خدای سبحان باید گفت که: قدرت دریافت وی به بشر داده نشده زیرا حادث توان آن را ندارد که وجود ازلی و ابدی را ببیند... بگذریم از اینکه قیام به امر خلافت در زمین، مستلزم دیدن خدای سبحان نیز نیست... به هر حال؛ اگر پیشینیان گاهی چنین درخواستی می‌کردند، می‌گوییم که آنها ساده‌اندیش و کوتاه‌نظر بوده‌اند ولی درخواست معاصران در این مورد را بر امری جز سماجت (زشتی، بی‌شرمی) نمیتوان حمل کرد زیرا اینان از «اتم» و «الکترون» و «پروتون» و «نیوترون» سخن می‌گویند در حالی که هیچ یک از آنها، اتم و الکترون و امثال آنها را ندیده‌اند ولی چون آثار این پدیده‌ها را می‌بینند؛ وجود آنها را هم مسلم گرفته‌اند اما وقتی برای آنان از وجود خدای سبحان سخن می‌رود، آن هم از طریق آثار بی‌نهایتی که وجود مطلق وی دارد؛ بی‌هیچ دانش و هدایت و برهان روشنی، در این موضوع جدال می‌کنند و خواهان دلیل مادی محسوس می‌گردند، گویی این هستی به تمامی خود و این زندگی با همه اجزای هایش کافی نیست که در مقام این دلیل قرار گیرد».

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ»: «واوست لطیف» یعنی: حق تعالی بر بندگانش مهربان است. لطف از سوی حق تعالی: توفیق و عصمت اوست. بعضی گفته‌اند: لطیف کسی است که رازها را به آسانی درک می‌کند. و اوست «آگاه» که به همه اشیاء، اعم از آشکار و نهان آنها احاطه علمی دارد. ابن کثیر در این باره میفرماید: نفی ادراک با رؤیت روز قیامت منافی نیست؛ چون در آن موقع هرطور که خود بخواهد برای بندگان مؤمنش تجلی میکند. ولی دید و بصیرت جلال و عظمت او را آن طور که هست نمی‌تواند درک کند، از این رو حضرت عایشه رضی الله عنها با استدلال به این آیه رؤیت ذات حق را در آخرت قبول داشت و رؤیتش را در دنیا نفی می‌کرد. (مختصر ابن کثیر 605/1).

همچنان صاحب تفسیر صفوای التفسیر شیخ علی صابونی مرحوم در تفسیر خویش در ذیل آیهی «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» احاطه را نفی کرده است نه رؤیت را، به همین جهت خداوند نفرمود: «لا تراه الأبصار»: چشم‌ها او را نمی‌بیند، بنابراین آنان که به عدم رؤیت خدا در آخرت نظر داده‌اند مانند معتزله، از حق منحرف گشته و حق را کنار نهاده‌اند. و با مخالفت با مدلول کتاب و سنت متواتر پیامبر صلی الله علیه وسلم راه را گم کرده‌اند. در قرآن چنین آمده است: «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»: در آن موقع چهره‌هایی شاد و منورند و به پروردگار خود نگاه میکنند و در حدیث که بخاری روایت کرده است: شما همانطور که این ماه را می‌بینید و نیازی ندارید به یکدیگر بگویید آن را به من نشان بده، خدا را نیز خواهید دید تا آخر حدیث، و بس است کتاب و سنت دلیل و راهنما باشند.

مسئله رؤیت و ملاقات باری تعالی:

در مورد اینکه آیا انسان میتواند با الله متعال ملاقات کند؟ مفسر تفسیر معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی می‌نویسد: در این مسئله عقیده تمام علمای اهل سنت والجماعت

بر این است که نمی توان ذات حق تعالی را در این جهان مشاهده کرد. از اینجاست که وقتی حضرت موسی علیه السلام تقاضا کرد که «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ...» (سوره اعراف آیه 143) (و چون تقاضای دیدن خدا کردند) موسی (با هفتاد نفر بزرگان قومش که انتخاب شده بودند) وقت معین به وعدهگاه ما آمد و خدایش باوی سخن گفت، موسی (به تقاضای جاهلانه قوم خود) عرض کرد که خدایا خود را به من آشکار بنما که جمال تو را مشاهده کنم. الله در جواب او فرمود: «لَنْ تَرَانِي» که تو هرگز نمی توانی مرا ببینی). روشن است که وقتی به موسی کلیم الله علیه السلام چنین جواب میرسد، پس کسی دیگر از جن و انس چنین قدرتی ندارند.

البته رؤیت حق تعالی در آخرت برای مؤمنین از احادیث صحیح و قوی و متواتر ثابت است و در (آیه 23 قیامه) خود قرآن هم موجود است که: «وَجِوهُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاضِرَةٌ» که بسیاری چهره ها در قیامت تر و تازه و شاد بطرف پروردگار خود می نگرند. البته کفار و منکرین در آن روز بصورت سزا به رؤیت حق تعالی مشرف نخواهند شد. كما في (آیه 15 مطففین): «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ 15»: یعنی کفار در آن روز از ملاقات پروردگار خویش محجوب و محروم خواهند شد.

ملاقات خداوندی در قیامت در مواقع متعددی صورت می گیرد. در میدان محشر هم و بعد از ورود به جنت هم و از همه نعمت ها بزرگترین نعمت بر اهل جنت رؤیت حق تعالی خواهد بود.

رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرموده که: هنگامی که اهل جنت در جنت داخل میگردند حق تعالی به ایشان میفرماید که: اگر اضافه بر نعمتهای جنت چیز دیگری می طلبید بگویید تا بشما بدهم. ایشان عرض می کنند که بار الها شما ما را از جهنم نجات داده به جنت داخل فرموده اید از این بیشتر ما چه خواهیم! آنگاه حجاب از میان برداشته میشود و همه بشرف زیارت حق تعالی نایل میگردند و این از همه نعمتهای جنت بزرگترین نعمت قرار می گیرد. این حدیث در صحیح مسلم بروایت حضرت صهیب منقول است.

و در حدیث صحیح بخاری است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در شب ماهتابی تشریف داشت و صحابه کرام جمع بودند آن حضرت بطرف ماه نظر انداخته فرمودند: «که در آخرت شما پروردگارتان را چنان عیان می بینید که این ماه را می بینید.» در «ترمذی» و «مسنداحمد» حدیثی به روایت ابن عمر منقول است که کسانی که خداوند به آنها در جنت درجه ای خاص عنایت میفرماید روزانه هر صبح وشام به رؤیت حق تعالی مشرف خواهند شد.

خلاصه اینکه هیچکس نمی تواند در این جهان بشرف رؤیت حق تعالی نایل گردد. و در آخرت همه اهل جنت به آن مشرف خواهند گشت و آنکه آن حضرت در شب معراج بشرف زیارت مشرف شده اند آن هم در حقیقت زیارت عالم آخرت است چنانکه شیخ محی الدین ابن عربی فرموده که دنیا تنها عبارت از آنست که زیر آسمانها محصور باشد و بالاتر از آسمانها مقام آخرت است و در آنجا رسیدن و بشرف زیارت مشرف شدن را نمی توان زیارت دنیا گفت.

حالا این سؤال باقی است که وقتی از آیه قرآن «لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» چنین معلوم شد که انسان نمیتواند خدا را ببیند پس در قیامت چگونه رؤیت متحقق میشود؟

جواب روشن آن اینکه معنی قرآن این نیست که رؤیت حق تعالی برای انسان ناممکن است؛ بلکه معنی آیه این است که نگاه انسانی نمی تواند ذات او تعالی را احاطه کند. زیرا ذات او غیر محدود و نگاه انسان محدود است.

رؤیتی که در قیامت تحقق میپذیرد به گونه ای است که نگاه مخلوق نمیتواند او تعالی را احاطه کند. انسان و نگاهش نمیتواند در دنیا چنین رؤیتی را تحمل کند. لذا در دنیا رؤیت خداوند مطلقاً مقدور نیست اما چون در آخرت نیروی جدیدی پدید می آید رؤیت باری تعالی متحقق می گردد آنهم به صورتی که ذات حق تعالی در احاطه نظر نمی آید. (بنقل از معارف القرآن).

خوانندگان گرامی!

پس از بیان دلایل توحید، کمال قدرت و علم خداوند متعال، آیات (104 الی 107) به بیان دعوت اسلامی و پیامبری و وحی الهی می پردازند.

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (۱۰۴)

بی تردید برای شما از سوی پروردگارتان دلایلی روشن آمده است، پس هرکس به دیده بصیرت (حق را) بنگرد، پس به سود خود اوست، و هر کس نابینا ماند، پس به ضرر خود اوست. بگو: من بر شما محافظ نیستم. (۱۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بصائر»: جمع بصیرت؛ به چند معنی اطلاق می شود: نور و باور قلب، شناخت ثابت و پایدار، یقین، عبرت و نیرویی که به وسیله آن حقایق علمی درک و دریافت میشود. و در مقابل آن «بصر» قرار دارد که اشیای حسی به وسیله آن درک میشود پس مراد از بصائر: حجتها و برهان های روشنی است که هرکس در آنها به چشم خرد بنگرد، حق را می بیند. این حجت ها در آیات این سوره و غیر آن از سوره ها، و همچنین در احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم که وحی خفی می باشد، تجلی یافته است.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که از آیه (95) تا این آیه مبارکه در معرفتی الله متعال و انتقاد از شرک بود، این آیه به منزلهی نتیجه و خلاصهی آیات گذشته است. مشابه این آیه در قرآن کریم زیاد است که نتیجهی ایمان و کفر، خوبی و بدی، یا بصیرت و کوردلی انسان را متوجه خود او می داند. طوریکه میفرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ»: ای مردم! برای شما از جانب پروردگار، براهین روشن و دلایل قاطع عرضه شد که با آن می توانید بین حق و باطل، گمراهی و هدایت تمیز کنید.

زجاج گفته است: یعنی قرآن که حاوی بصیرت و بیان است برایتان آمده است. (تفسیر ابن جوزی 99/3).

«فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا»: زمخشری گفته است: یعنی هرکس حق را دید و ایمان آورد، برای خود دیده و نفعش را خود او می برد، و هرکس آن را نادیده بگیرد، زیان نادیده گرفتن آن را هم می بیند. (کشاف 43/2).

«وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ (104)» وظیفهی پیامبر، ابلاغ است نه اجبار: و من (منظور محمد صلی الله علیه وسلم) بگو: ای محمد! بر احوال شما آگاهی ندارم یعنی من بر شما حافظ و نگهبان و مراقب نیستم تا شما را محاسبه کنم، کار من صرفاً دعوت و تبلیغ است

که شما را به سوی هدایت رهنمایی می‌کنم و از پست و ردی باز می‌دارم جزا و پاداش بر خداست.

این آیه مبارکه، پیامبر صلی الله علیه وسلم را دلداری داد تا قلب خود را به مشرکان سرگرم ننماید و آزرده خاطر نشود و به گفتار و کردارشان التفات نکند، خدا از آنها انتقام می‌گیرد. مشابه این آیه در قرآن زیاد است که نتیجه‌ی ایمان و کفر، خوبی و بدی، یا بصیرت و کوردلی انسان را متوجه خود او می‌داند. همچون: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (بقره، 286). «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا» (فصلت، 46). «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (اسراء 7).

وَكَذَلِكَ نَصْرَفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَنُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١٠٥﴾

و این چنین آیات (دلایل و حدانیت) خود را به اسلوب‌های مختلف بیان می‌کنیم (تا بفهمند)، و مبدا بگویند: تو (این قرآن را از کسی) درس خوانده‌ای، و تا اینکه آن (دین) را برای قومی که می‌دانند، بیان کنیم. (۱۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُصْرَفُ»: بیان می‌کنیم، توضیح می‌دهیم. «دَرَسْتَ»: درس خوانده‌ای، درس آموخته‌ای. «لِنُبَيِّنُهَا»: تا آن را روشن سازیم، بیان نماییم.

تفسیر:

«وَكَذَلِكَ نُصْرَفُ الْآيَاتِ»: «پس اینگونه، آیات قرآنی خود را گوناگون بیان می‌کنیم» به گونه‌های وعد و وعید، القای بیم و امید و موعظه و تنبیه در بیان عقیده توحید. کفار برای باز کردن راه تکذیب بر پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌گفتند: این حرف‌ها را می‌میزند از خودش نیست، بلکه آنرا از دیگران آموخته است. «دَرَسْتَ» طوریکه در موارد دیگر نیز می‌گفتند: «إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» (نحل، 103) انسانی به او یاد داده است، «أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ» (فرقان آیه 4) گروهی دیگر آنرا کمک و مساعدت نموده است.

«وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ»: تا مبدا [اهل عناد] بگویند: تو درس خوانده‌ای [و نزد کسانی کتب پیشین آموخته‌ای] یعنی مشرکان در هنگام شنیدن آیات قرآن خواهند گفت: ای محمد! بی‌گمان تو این پیام را از سوی پروردگار نیاورده‌ای بلکه این همان علم و دانش اهل کتاب است که آن را فرا گرفته و از آنان آموخته‌ای. پس خدای متعال برای دفع این شبهه؛ قرآن را به طوری گوناگون بیان کرد تا مجال این القائات نادرست برای آنان فراهم نشود زیرا بیانی این چنین، به‌صرف خواندن کتابهای پیشین و بدون وحی الهی، از کسی بر نمی‌آید. «وَ لِنُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (105)»: «و تا اینکه آن را» یعنی: قرآن را «برای گروهی که می‌دانند» حق را؛ پس از آن پیروی می‌کنند و می‌شناسند باطل را؛ پس از آن اجتناب می‌کنند «بیان کنیم».

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: از آن جهت آیات خویش را به جنبه‌های مختلف و طرز شگفت می‌دانانیم که تو به تمام مردم برسائی و آنها برحسب اختلاف استعداد و احوال دوگروه میشوند: مردم لجوج و بی‌خرد گویند: این همه علوم و معارف و مضامین مؤثر از مردی امی چگونه ساخته میشود؟! ضرور، در اوقات مختلف از کسی آموخته؛ و پس از خواندن به ما عرضه داشته! امّا، به دانشمندان و اهل انصاف، حق آشکار، و شکوک و شبهات شیطانی زایل خواهد شد.

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٦﴾

از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی شده پیروی کن، هیچ معبودی جز او نیست، و از مشرکان روی بگردان. (۱۰۶).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أعرض»: روی بگردان، التفات مکن. «وکیل»: مواظب، مراقب، نگهبان احوال.

تفسیر:

در آیه متبرکه قبلی خواندیم که کفار به رسول الله صلی الله علیه وسلم، تهمت وارد نمودند که: کلام تو وحی نیست، بلکه آنرا از دیگران آموزش دیده ای یعنی این کلام را که میفرماید از دیگران گرفته ای و کلام دیگران است. ولی در این آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم دلداری داده و میفرماید: «اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» ای محمد! از قرآنی پیروی کن که الله آن را به تو وحی کرده است. یعنی تو بر خدای یگانه اعتماد [نما]، و به حکم وی تابع باش؛ التفاتی به جهل، عناد و دشمنی مشرکان مکن که چرا بعد از شنیدن این همه دلایل و بیانات روشن نیز به راه راست نیامدند. مفسر قرطبی میفرماید: قلب و نهاد خود را به آنها مشغول مکن بلکه به عبادت خدا مشغول شو. (تفسیر قرطبی 60/7).

واقعیت هم همین است که رهبران الهی نباید باتهمتها و تحقیرها و تحلیل‌های ناروای دشمنان، و معاندین و مخالفین جاهل در راه خود سست شوند، در ایه مبارکه خداوند متعال به پیامبرش دستور و هدایت فرمود که؛ ذهن و فکر خود را به مشرکان مشغول نکند بلکه به پیروی آنچه که بدان مأمور شده است، مشغول بسازد.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»: جز او معبودی به حق نیست. از این رو فقط باید به وحی و امر وی اندیشید و از آن پیروی کرد.

در برخی از حالات در می یابیم که: بشر چنان از مقام و منزلت اشرف بودن خود سقوط می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نیز به فرمان الهی از او روگردان می‌شود. طوری که میفرماید: «وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (106)»: از آنان روی بگردان و به نظرشان توجه مکن. یعنی تو به کار خویش ادامه دهی و به حرف مخالفان اعتنایی نداشته باش. باعفو و گذشت و تحمل آزارها و ترک نمودن شان به نرمی و ملایمت؛ تا پروردگار با عظمت بر تو و دعوتت از طریق هجرت و جهاد و غیر آن گشایشی پدید آورد و آنگاه بتوانی احکام خداوند متعال را در میان شان برپاداری. البته این حکم قبل از نزول آیه «قتال» بود که با نزول آیه قتال منسوخ شد.

برخی از شیوه های برخورد با مخالفان:

باید گفت که مطابق هدایت و رهنمود قرآنی تکتیک و برخورد با مخالفان، در موارد مختلف متفاوت است، که مختصراً برخی از این شیوه ها را به بیان می‌گیریم: در بسیاری از اوقات و حالات وضع چنان پیش می آید که: صرف سلام کردن پیشنهاد گردیده است طوری که در (آیه 63 سوره فرقان) میفرماید: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا 63»: (و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین بی‌تکبر راه می‌روند، و هرگاه جاهلان آنان را طرف خطاب قرار دهند (و سخنان نابخردانه گویند) با ملایمت (و سلامت نفس) جواب دهند.

در برخی از حالات وضع چنان پیش می آید که: همانا سکوت و عدم برخورد است. «دَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ لِيُهَيِّمُوا الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»: ((حجر، 3)) (انان را (به حال خود) رها

کن تا بخورند و بهره‌مند شوند و آرزوها سرگرمشان کند، پس به زودی (نتیجه این بی‌تفاوتی‌ها را) خواهند فهمید.) باید متذکر شد که: مسئله رهاکردن کفار به حال خود که از جمله‌ی «ذَرُّهُمْ» استفاده میشود، به خاطر سرکشی خود آنان است، وگرنه خداوند ابتدا برای هدایت همه‌ی انسانها، پیامبر فرستاده و کسی را به‌حال خود رها نکرده است.) و یا هم طوریکه در (آیه 173 سوره آل عمران) میفرماید: «حَسْبُنَا اللَّهُ» (آل عمران، 173).

در برخی از اوقات حالات طوری پیش می‌آید که: همانا اعراض و بی‌اعتنایی در برابر معاندین است. طوریکه (آیه 42 سوره مائده) میفرماید: «فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تَعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئاً»: (پس اگر (برای داوری) نزد تو آمدند، یا میانشان داوری کن یا از آنان روی بگردان و اگر از آنان روی بگردانی پس هرگز هیچ زیانی به تو نخواهد رساند).

در برخی از موارد همانا در پیش گرفتن حالات غلظت و شدت و قهر است. طوریکه در آیه 73 سوره توبه آمده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَا أُوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ بُسِّ الْمَصِيرُ 73»: (ای پیامبر! با کافران و منافقان ستیز کن و بر آنان سخت‌گیر و خشن باش که جایگاهشان دوزخ است و بد سرنوشتی دارند).

و هكذا در برخی از اوقات همانا شیوه مقابله به مثل است: طوریکه در (194 سوره بقره) میفرماید: «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»: (اگر دشمنان احترام آنرا شکستند و با شما جنگ کردند، شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید. زیرا) حرمت‌ها را (نیز) قصاص است و هرکس به شما تجاوز کرد، به مانند آن تجاوز، بر او تعدی کنید و از خدا بپرهیزید (که زیاده روی نکنید) و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است).

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بَوَكِيلٍ ﴿١٠٧﴾

اگر الله می‌خواست آنان [به طور اجبار] شرک نمی‌آوردند، [ولی خواست خدا آزادی انسان در انتخاب است] و ما تو را بر آنان محافظ و کارساز قرار ندادیم [تا آنان را به اجبار به پذیرش دین وادار کنی]. (۱۰۷).

تفسیر:

مشیت و اراده‌ی الهی بر آزاد گذاشتن انسان‌هاست و وجود مشرکان، نشانه‌ای از این آزادی است. طوریکه میفرماید: «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا»: اگر الله هدایت آنها را میخواست، آنها را به راه راست راهنمایی می‌کرد و در نتیجه مشرک نمی‌شدند، اما خدا هر آنچه را که می‌خواهد عمل می‌کند.

یعنی: قطعاً خداوند متعال قادر است براینکه همه آنانرا مؤمن گرداند به‌طوری که شرک نیاورند و اگر می‌دانست که ایمان را انتخاب می‌کنند، یقیناً آنان را به سوی ایمان راهنمایی می‌کرد ولی حق تعالی به علم فراگیر خویش دانست که آنان شرک را انتخاب می‌کنند، هم از این رو برای آنان شرک را اراده کرد؛ پس فرمان در دست اوست لذا ای محمد صلی الله علیه وسلم! تو این‌قدر بر ایمانشان حریص نباش. این آیه دلیل بر آن است که: شرک نیز به مشیت خدای سبحان تعلق دارد. «تفسیر انوار القرآن».

بناءً بصورت کل باید گفت که: مشیت و خواست خداوند متعال دوگونه است: خواست تشریحی و خواست تکوینی. خداوند از نظر تشریحی، هدایت همه‌ی مردم را خواسته است

و لذا پیامبران و کتب آسمانی را فرستاده است، اما از نظر تکوینی خواسته است که مردم بر اساس اراده و اختیار خود، راه را انتخاب کنند، نه آنکه مجبور به پذیرش دین باشند.

«وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»: ما شما را ناظر و مراقب آنان قرار نداده ایم؛ چون خود ما آنان را به خاطر اعمالشان مجازات می کنیم.

پیامبر، نه مسئول دفع بلا از مشرکان است و نه مسئول جلب منفعت برای آنان طوریکه میفرماید: «وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (107)»: و تو ای محمد مراقب اعمال آنها نیستی چنانچه قائم به اعمال مصالح و تدبیر امور آنها نمی باشی! تو صرفاً پیامبری هستی مبلغ و بشارت دهنده و بیم دهنده؛ هیچ مسؤلیت و تعهد دیگری در قبال آنان نداری. محاسبه و مراقبت از آنها فقط بر الله متعال است.

مفسر صاوی میفرماید: این جمله برای ما قبلش تأکید است؛ یعنی نگهبان و مراقب آنها نیستی تا آنان را به ایمان مجبور کنی، این امر قبل از دستور جهاد و قتال بود. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین 37/2).

بناءً بصورکل باید بعرض رسانید که: انبیاء ضامن و وظیفه‌اند و نه ضامن نتیجه. در آیه مبارکه در خطاب به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفته شده است که: شما بمثابه داعی و مبلغ مبعوث شده اید، نه به عنوان مراقب و نگهبان. وظیفه‌ی شما تنها این است که این روشنی را به مردم عرضه کنید و در حد توان خود در بیان و اظهار حق کوتاهی نکنید. و اگر با وجود این کسی حق را نپذیرد، نه این وظیفه به عهده‌ی شما گذارده شده است که مردم را به هر قیمتی که شده حق پرست کنید و نه از شما در این مورد سوال خواهد شد که چرا در حوزه‌ی نبوت شما باطل پرستی باقی مانده است. پس ذهن خود را بیهوده مشغول این امر نکن که نابینایان را چگونه باید بینا کرد و کسانی که نمی‌خواهند چشم‌ها را باز کرده حق را ببینند، چگونه حق را به آنان نشان داد. اگر اراده خواست خدا این می‌بود که هیچ باطل پرستی در دنیا نباشد، چه نیازی بود الله تعالی این کار را به عهده‌ی شما بگذارد؟ آیا یک اشاره‌ی تکوینی الهی نمیتوانست همه‌ی انسان‌ها را حق پرست بکند؟ ولی هدف اصلاً این نیست. هدف این است که آزادی انتخاب حق و باطل برای انسان باقی بماند و در عین حال نور حق به او ارایه شده مورد آزمایش قرار گیرد که کدام یک از دو چیز را انتخاب میکند. پس راهکار درست برای شما این است که هم خودتان در پرتوی نوری که به شما داده شده است راه راست را بیمایید و هم دیگران را به سوی آن فرا خوانید. کسانی را که این دعوت را بپذیرند در آغوش بگیرید و آنها را تنها نگذارید ولو از نگاه جهانیان ارزشی نداشته باشند. کسانی که از پذیرفتن آن سر باز زدند از آنان دست بردارید و اجازه بدهید به سوی فرجام بدی که خود خواهان رفتن به سوی آن هستند و بر رفتن به سوی آن اصرار می‌ورزند، بروند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (108 الی 110) موضوعاتی در باره خودداری از دشنام دادن به معبودهای باطل مطالبی به بیان گرفته میشود.

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٠٨﴾

و (شما ای مؤمنان) به آنچه مشرکان غیر از الله می‌خوانند دشنام ندهید تا مبادا آنها از روی ظلم و جهالت خدا را دشنام دهند. این چنین ما عمل هر قومی را در نظرشان (در دنیا) زینت

داده‌ایم، سپس بازگشت آنها به سوی پروردگارشان است و الله آنان را به کردارشان آگاه میگرداند. (۱۰۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا تَسُبُّوا» (سب): دشنام ندهید. «الَّذِينَ»: کسانی را که. اگر مراد از (الَّذِينَ) خود مشرکان باشد، معنی چنین میشود که دشنام به معبودها و بت‌های مشرکان در اصل دشنام به خود آنان است. معبودها و بت‌هایی که با توجه بدین معنی، به کار رفتن (الَّذِينَ) بنا بر عقیده مشرکان است که معبودها و بت‌های خود را متصرف در امور می‌بینند و همچون ذوی‌العقول می‌پندارند. یا بر اثر تغلیب ذوی‌العقولی است از قبیل: فرشتگان، عیسی، عذیر و غیره که با دیگر چیزها پرستش میکنند. «فَيَسُبُّوا»: دشنام میدهند. «يَدْعُونَ»: می‌پرستند. «عَدُوًّا»: تجاوز کردن از حق و گرائیدن به باطل. از روی دشمنی، تجاوز کردن از حق و میل به باطل.

شأن نزول آیه مبارکه:

از ابن عباس (رض) روایت شده است که کفار قریش به ابو طالب گفتند: یا محمد صلی الله علیه و سلم و یارانش را از ناسزا گفتن و دست درازی به خدایان ما بازدار و یا ما هم مقابله به مثل کرده و از دردشنام و ناسزا گفتن و هجو او درمی‌آییم، آنگاه آیه‌ی: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ...» نازل شد. (تفسیر قرطبی 61/7). آنگاه خدا مسلمانان را از ناسزا گفتن به بت‌های آنان نهی و منع کرد.

در روایتی دیگر آمده است که مشرکان گفتند: ای محمد یا از سب خدایان ما دست بردار یا ما هم خدایت را هجو و ناسزا میکنیم، آنگاه این آیه متبرکه نازل شد. (اسباب النزول ص 127).

تفسیر:

«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»: ای مسلمانان! به‌خدایان باطل و بت‌های مشرکین دشنام و ناسزا یعنی بد ورد نگوئید. در ضمن قابل یاد دهانی است که به دشنام و ناسزا گفتن‌ها، نمی‌توان مردم را از مسیر غلط منع و یا باز داشت.

و در این هیچ جای شکی نیست که: دشنام دادن، و ناسزا گویی، عامل بروز دشمنی و کینه و ناسزا شنیدن است، طوریکه میفرماید: «فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدُوًّا بَغَيْرِ عِلْمٍ»: زیرا در آن صورت، آنها از روی ظلم و تجاوز از حق و از روی نادانی نسبت به آنچه که در حق خدای سبحان از تقدیس و تعظیم واجب است، او را دشنام خواهند داد، آنان بر عظمت خدای تعالی، جلال، علو و کمالش واقف نیستند و نمی‌دانند که الله متعال باید توقیر، احترام، تقدیس، تعظیم، تکریم و حرمت شود.

علماء میفرمایند هرگاه یک امر مباح منجر به کاری حرام شود حرام است و یک امر مشروع هرگاه مفسده‌ای در پی داشته باشد ممنوع می‌باشد، و سد زرایعی که به سوی محرّمات منتهی می‌شود واجب است.

ابن عباس (رض) فرموده است: مشرکین میگفتند: از دشنام و ناسزا گفتن به خدایان ما دست بردار و گرنه ما هم به خدا دشنام و ناسزا می‌گوییم، آنگاه الله متعال مسلمانان را از دشنام و ناسزا منع نمود.

باید گفت که دشنام دادن، واهانت کردن، نشانه‌ی نداشتن یا منطبق است، یا ادب و یا صبر. شخص مسلمان با پرهیز از ناسزا و دشنام دادن، باید به جامعه نشان دهند که آنان دارای صبر و منطق و ادب قوی اسلامی و پیامبرانه میباشند.

با تأسف باید گفت که در بسیاری از اوقات حالات طوری پیش می آید که انسان ناخود آگاه در گناه دیگران شریک میشود، در حالیکه مقدمات گناه را دیگران فراهم کرده است. طوریکه در فوق هم یادآور شدیم: کلمه «لَا تَسُبُّوا» در آیه مبارکه از لفظ «سب» مشتق شده است یعنی بمعنی دشنام و ناسزا گفتن است، رسول الله صلی الله علیه وسلم به بر حسب عادت به صفات حسنه متصف بود و حتی در دوران کودکی وی هم بدزبانی، دشنام، سخط، شتم، ناسزا، هتک حرمت نسبت به انسان یا حیوانی از زبان او سر نزده است. البته شاید صحابه در صحبت های خویش کلمات تند و تیزی را بر زبان جاری ساخته باشد و مشرکین آن را به دشنام و ناسزا و بد ورد تعبیر کرده باشند و سرداران قریش آن را دستاویزی قرار داده و به رسول الله اعلان کردند که اگر شما از سب و شتم بتهای ما دست بر ندارید، ما هم به خدای شما دشنام و ناسزا خواهیم گفت. خداوند متعال با نازل کردن این آیه، مسلمانان را از بد گفتن و تند برخورد کردن با معبودان مشرکین باز داشت.

آنچه در این آیه بیشتر قابل توجه و تعمق است این است که خداوند در آیه قبل، آن پیامبر صلی الله علیه وسلم را بصورت خاص مورد خطاب قرار داده و فرمود: «اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ (106)» «وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ». در تمام عبارات فوق رسول الله صلی الله علیه وسلم مورد خطاب و از جانب خدا امر و نهی گشته است در حالیکه در این آیه مبارکه همه مسلمانان مورد خطاب قرار گرفته اند، زیرا فرمود: «لَا تَسُبُّوا» و اشاره به این کرد که چون آن حضرت هیچگاه کسی را دشنام نداده بود؛ الله متعال صیغه جمع را بکار برد تا رسولش آزرده خاطر نگردد و همه اصحاب نیز در این امر احتیاط را رعایت کنند. (کذا فی المحيط).

«كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ»: این گونه اعمال آنها را بر ایشان آراسته ایم، عمل هر ملتی را برایشان آراسته و مزین جلوه می دهیم. یعنی: به مانند آرایش دادن این باطل آشکار در پیش چشم و دل مشرکان، برای هر امتی از امت‌های کفر، کردار آنان را آراستیم ابن عباس(رض) فرموده است: یعنی طاعت را برای اهل طاعت و کفر را برای اهل کفر آراسته ایم. «ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (108)»: سرانجام و مسیرشان پیش الله متعال است، آنگاه در مقابل اعمالشان آنها را مجازات میکند. این تهدیدی است مبنی بر عذاب و شکنجه ای که در پیشگاه الله متعال خواهند داشت.

آنچه سبب گناه قرار بگیرد آن هم گناه است:

یک اصلی که از مطلب فوق نتیجه گیری می شود این است که: اگر امری در حد خود جایز و تا حدی پسندیده است ولی انجام دادن آن فساد خواهد آورد ویا در اثر آن مردم به گناه مبتلاخواهند گشت پس انجام دادن آن ممنوع است.

مثلاً بد گفتن بتها حداقل جایز است و اگر در اثر مقتضای غیرت ایمانی گفته شود شاید در حد ذات خودش موجب ثواب باشد ولی اگر این خطر وجود داشت که در اثر بد گفتن بتها مردم به بد گفتن خدا خواهند پرداخت و سبب آن هم بد گفتن بت ها شده است چنین امری ناجایز و ممنوع می باشد. مثالی دیگر در این زمینه در حدیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم به اصحاب کرام خطاب فرمودند که هیچکس نباید به پدر و مادر خویش

دشنام وبد رد دهد. صحابه کرام عرض کردند که یا رسول الله! این امکان وجود ندارد که کسی به پدر و مادر خویش دشنام دهد. آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود بلی خود شخص به پدر و مادر خویش دشنام وبد ورد نمی گوید ولی وقتی که به پدر و مادر کسی دشنام وناسزا دهد او نیز در عوض به پدر و مادر وی دشنام خواهد داد و سبب این بدگویی همان فرزند خواهد بود و این موضوع آن چنان است که گویا خود شخص به پدر و مادر خویش دشنام داده است. و نمونه‌ای دیگر در این زمینه در زمان رسالت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین اتفاق افتاد که رسول الله به عایشه صدیقه رضی الله عنها فرمود که بیت الله شریف در زمان جاهلیت در اثر حادثه ای منهدم شده بود، قریش مکه قبل از بعثت و نبوت آن را از نو بنا کردند و در این تعمیر چند تغییر نسبت به بنای ابراهیمی ایجاد گردید. یکی اینکه حطیم که جزء بیت الله است به علت کمی سرمایه از بیت خارج ماند.

مفسر شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» به مناسبت این آیه، سخنی را از علامه الوسی نقل کرده، آنگاه چنین نتیجه می‌گیرد: «چنانچه طاعت، فرض یا واجب یا سنت یا مستحب بود، باید آن را انجام داد، بدون پروا داشتن از عواقب که بر آن مترتب میشود اما اگر امری از امور، مباح بود و بر انجام دادن آن مفسده و مصلحتی مترتب می‌گشت؛ در این صورت، شخص باید ببیند که جنبه مصلحت مقدم‌تر است یا جنبه دفع مفسده، آنگاه بادر نظر داشت آن عمل کند و در هر دو صورت هم مأجور یعنی اجر کمایی نموده است).

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِّيُؤْمِنُوا بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٩﴾

و [اینان] با سخت‌ترین قسم هایشان به الله قسم خوردند، که اگر معجزه ای به آنها بیاید حتماً به آن ایمان می آورند، بگو آیات (معجزه‌ها) فقط در اختیار الله می باشد، و شما چه می دانید که اگر معجزه هم بیاید باز (به آن) ایمان نمی‌آورند. (۱۰۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَقْسَمُوا»: قسم خوردند. قسم یاد کردند. «جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ»: با سخت ترین سوگندهایشان، با تمام جدا و جهد خود. «مَا يُشْعِرُكُمْ»: شما چه می دانید؟

شان نزول آیه:

از محمد بن کعب قرظی در مورد شأن نزول آیه متبرکه روایت شده است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم باقریش گفت‌وگو کرده و از آنان خواستند که ایمان بیاورند اما آنها در جواب گفتند: ای محمد! به ما خبر میدهی که باموسی عصبایی بود... عیسی مردگان را زنده می‌کرد... ثمود ماده شتری داشت و... پس توهم برای ما از این‌گونه معجزات بیاور تا تو را تصدیق کنیم! رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «دوست دارید که به شما چه چیزی را بیاورم؟» گفتند: کوه صفا را برای ما طلاگردان. فرمودند: «اگر چنین کنم، مرا تصدیق می‌کنید؟»، گفتند: بلی! والله که اگر چنین کنی، ما همه از تو پیروی میکنیم. آنگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم برخاستند و به دعا مشغول شدند، همان بود که جبرئیل علیهم السلام در رسید و به ایشان چنین فرمود: «اگر میخواهی، الله متعال کوه صفا را به طلا تبدیل میکند اما اگر در آن هنگام نیز تو را تصدیق نکردند، قطعاً عذابشان می کند و اگر هم میخواهی آنان را به حال خودشان واگذار تا توبه کارشان توبه کند». رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بلکه ترجیح می دهم که توبه کارشان توبه کند». همان بود که الله متعال آیه: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ...» را نازل کرد.

تفسیر:

«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ»: کفار مکه غلیظترین و مؤکدترین و سختترین سوگند را یاد کردند که: یعنی: به سخت‌ترین سوگندهایی که در قدرت و توانشان بود قسم یاد کردند.

از فحواى جمله اى «أَقْسَمُوا بِاللَّهِ» آیه مبارکه بر مى آید که: مشرکان مگه، «الله» را قبول داشتند، زیرا به آن قسم یاد مى‌کردند.

«لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لِّيُؤْمِنُوا بِهَا»: اگر معجزه یا امری خارق العاده که در خواست کرده اند برایشان بیاید، حتماً به آن ایمان می‌آورند.

یعنی: اگر محمد صلی الله علیه وسلم معجزه‌ای از معجزاتی را که آنان پیشنهاد داده‌اند یا میدهند، بیاورد؛ قطعاً به او ایمان می‌آورند. و از آنجا که مشرکان عقیده داشتند که خداوند متعال، خدای اعظم است، از این رو به نام اوسوگند خوردند.

«قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ»: ای محمد! به آنها بگو: معجزات پیامبران، همه به دست الله متعال است. بناءً ظهور آیات و این معجزه پیشنهادی شما و غیر آن از معجزات، همه در اختیار حق تعالی است و هیچ چیز از این معجزات در اختیار من نیست، پس وقوع معجزات طبق حکمت انجام می‌گیرد، نه هوس‌های مردم، یعنی اگر الله متعال بخواهد، آنرا فرود می‌آورد و اگر نخواهد فرود نمی‌آورد.

«وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لِأَيُّمُنُونَ (109)»: خداوند متعال فرمود ای مؤمنان! شما چه می‌دانید، شاید این قوم لجوج سرکش، اگر معجزات مطلوبه را هم مشاهده کنند، ایمان نخواهند آورد و آنرا تصدیق خواهند کرد!

باید گفت که مشرکان، سخت، قسم می‌خوردند و می‌گفتند که: اگر معجزه ای مادی و خارق العاده‌ی مورد نظرشان از آیات جهانی نازل شود، تأییدش میکنند و به پیامبر نیز ایمان می‌آورند. این مطلب اشاره ای است که: آنان از روی دشمنی و ستیزه جویی، قرآن را از نوع معجزه به شمار نمی‌آوردند و هدفشان در طلب معجزه، جز نشان دادن نظرات خود نبود. ببین، چگونه آیات قرآن، ما را از دشنام دادن به آن چه که شایان دشنام است، باز می‌دارد، تا به آن کسی که نباید دشنام داد، دشنام ندهیم؟! خداوند متعال به پیامبر بزرگوار میفرماید، هر چند آن معجزه‌ی مورد تأیید آنان بیاید، قطعاً نمی‌آورند و اگر دری به سوی آسمان باز شود و بی باوران از آن بالا بروند، میگویند: ما را چشم بندی کرده اند و افسون شده ایم و این کار معجزه نیست؛ بلکه اشیا را عوضی می‌بینیم. (سوره حجر 14 و 15).

در ضمن قابل یادآوری است که: معجزه به مقدار اتمام حجت لازم است، نه به مقدار ارضای تمایلات اشخاص و افرادی، بگذرید که برخی پیشنهادها مثل دیدن خدا خلاف عقل است و چنان هم نیست که نظام هستی بازیچه‌ی هوس‌های مشرکان باشد. در ضمن نباید فراموش کرد که: لجاجت، درد بی درمانی است که صاحبان آن، با دیدن هر نوع معجزه، باز هم ایمان نمی‌آورند.

وَنَقَلِبُ أَفْنِدَتَهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةٍ وَنَذَرَهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۱۰)

و دلها و دیدگانشان را بر می‌گردانیم [در نتیجه به آیات ما ایمان نمی‌آورند] چنانکه اولین بار به آن ایمان نیاوردند، و آنها را می‌گذاریم تا در سرکشی‌شان سرگردان و حیران بمانند. (۱۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُقَلِّبُ»: زیر و رومیکنیم، برمیگردانیم. واژگونه و سرگشته مینمائیم. «نَذَرُ هُمْ»: آنانرا ترک میگوئیم و به حال خود وامی‌گذاریم. «طُغْيَانٌ»: سرکشی، نافرمانی، از در مخالفت درآمدن. «يَعْمَهُونَ»: سرگردان بمانند، سرگشته شوند، به نتیجه نرسند. از ریشه‌ی عمه به معنای کوردلی و سرگردانی.

تفسیر:

«وَوَقَّلِبُ أَفْنِدْتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ»: قلوب قلب‌ها و دیدگان این مشرکان را از دریافت حق برمی‌گردانیم [چون به آیات الهی باور ندارند]، همان طور که در آغاز امر به نزول قرآن ایمان نیاوردند. واضح است که: ایمان به الله و رسالت نیاز به قلب سالم دارد. گناه و لجاجت، دید و بینش انسان را دگرگون می‌سازد.

مفسر صاوی میفرماید: استتفاف است و به این منظور آمده است که نشان دهد خالق هدایت و گمراهی همانا خداست، هدایت هرکس را بخواهد قلبش را بدان مایل میکند و شقاوت هرکس را هم بخواهد قلبش را بدان مایل می‌کند. (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین 39/2).

مطالعه‌کننده گرامی! مطابق فحوای آیه مبارکه «لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ» باید گفت: کسی که با دیدن معجزات اولیه ایمان نیاورده، نباید تقاضای معجزات دیگری کند.

«وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (110)»: به یاد داشته باشید؛ کسی را که خداوند متعال رها کند، در زندگی خویش سرگردان باقی می‌ماند. طوری‌که میفرماید: «وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (110)» همانگونه که در آغاز هم به آن، ایمان نیاوردند. آنان را به حال خود رها می‌کنیم تا در گرداب نافرمانی، سرگردان بمانند. و در گمراهی دست و پا بزنند و سرگردان باشند.

در خاتمه جزء هفتم، از بارگاه ایزد متعال مسألت داریم دلها و دیده‌هایمان را بر حق استوار، از طغیان، نافرمانی و جهالت در تمام دقایق زندگانی، مصون بدارد، از جمله‌ی اهل بینش قرارمان دهد و درون و بیرون ما را اصلاح فرماید. بار الهی! آمین.

پایان جزء هفتم

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (111 الی 113) موضوع آزاررسانی و سرسختی مشرکان و ناامید شدن از ایمان آوردنشان به بحث گرفته میشود. این آیات، تفصیل و تبیین آیه‌ی «وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ»: است که اگر خواسته‌ی آن بی‌باوران، برآورده شود، فرشتگان، نزد آنان شهادت دهند، مردگان زنده گردند و به سخن آیند، به آن چه دلخواه آنان است، اعتراف ورزند و حتی همه چیز در برابرشان این شهادت را ادا کنند، نمی‌گردند؛ چون گمراهی و کوردلی در عمق وجودشان ریشه دوانیده است، مگر آنکه، اراده‌ی خدا غیر آن باشد.

وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ ﴿١١١﴾

و مسلماً اگر مافرشتگان را به سوی آنان نازل میکردیم، و مردگان با آنان سخن میگفتند، و همه چیز را گروه گروه در برابرشان گرد می‌آوردیم، باز هم [از روی اراده و اختیار]

ایمان نمی آوردند؛ مگر آنکه خدا [ایمان آوردنشان را به طور اجبار] بخواهد، ولی بیشترشان نادانی و جهالت می ورزند. (۱۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَشْرُنَا»: گرد آوردیم. قبلاً. مقابل و رویارو، برابر (سوره کهف 55).

تفسیر:

«وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى»: و اگر ما درخواست این گروه مشرکان را بپذیریم و بر مبنای آن از آسمان ملائکه‌ای را نازل کنیم تا آن‌ها با چشم سر نظاره‌گر آنها باشند، بلکه از آن نیز فراتر؛ بالفرض، فرشتگان از آسمان فرود آیند، و حضرت پیغمبر را تصدیق کنند؛ و مردگان از قبرها برخیزند، و با آنها سخن گویند؛ و تمام امم گذشته دوباره زنده شوند، و مقابل آنها ایستاده شوند؛ باز هم آنها از سوء استعداد و تعنت و عناد، پذیرای حق نمیشوند.

مفسران مینویسند که: یکی از درخواست‌های مشرکان، نزول فرشتگان و سخن گفتن مردگان با آنان بوده است، غافل از آنکه این مشرکان به قدری لجوج اند که حتی اگر امور غیبی مثل فرشتگان برای آنان محسوس شود باز هم ایمان نخواهند آورد.

مشابه فهم این آیه مبارکه، در سوره‌ی حجر آیات 14 و 15 آمده است: «وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ» اگر از آسمان دری باز شود و کفار از آن بالا روند، باز هم گویند: چشم ما را جادو کرده‌اند.

«وَحَشْرُنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا» و همه چیز را بر آنان جمع می کردیم و همه چیز را عینا مشاهده میکردند، «ما كانوا ليؤمنوا إلا أن يشاء الله» واقعیت امر همین است که برای انسانهای که دارای قلب لجوج هستند، هیچ آیه و نشانه‌ای زمینه‌ساز ایمان نمیگردد. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: اگر تمام آیات و نشانه‌هایی را که درخواست کرده بودند به آنها میدادیم، باز ایمان نمی‌آوردند مگر این که خدا بخواهد. یعنی اگر الله بخواهد، میتواند به اجبار، همه را مؤمن سازد، ولی این خلاف حکمت اوست. منظور ناامیدی از ایمان آنهاست. «وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ (111)» باید گفت که: جهالت، عامل ایمان نیاروردن به آیات الهی است. مطابق فحوای آیه مبارکه اکثر آن مشرکین جاهل هستند و این مطلب را نمیدانند. اکثر آنها حقی را که تو بر آن مبعوث شده‌ای نمیدانند و به این ترتیب آنها آن را بدون علم رد می‌کنند و بدون فهم می‌شنوند.

مفسر طبری گفته است: یعنی نمیدانستند که کار در اختیار و مشیت و خواست خدا است، بلکه گمان می بردند ایمان و کفر به میل خود آنها است، هر وقت بخواهند ایمان می‌آورند و هر وقت بخواهند کافر می‌شوند. اما موضوع چنان نیست. موضوع در دست من است، هدایت هر کس را بخواهم، توفیقش میدهم و جز آن که من خفت و گمراهیش را خواسته‌ام، هیچکس کافر نمیشود. (طبری 47/12).

شان نزول آیه مبارکه:

ابن عباس (رض) در بیان شأن نزول آیه کریمه روایت می‌کند که: گروهی از کفار مکه و زعمای به قول ابن عباس (رض) جمعی از سران و مشرکان قریش، نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: فرشتگان را به ما نشان ده تا پیامبری تو را گواهی دهند، یا برخی مردگانمان را زنده کن تا از آنان سؤال کنیم، آن چه تو می‌گویی راست است یا خیر؟ یا این که: خدا و فرشتگان را در برابر ما حاضر کن.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١١٢﴾

و این گونه برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم، که بعضی از آنها به بعضی دیگر دروغهای مزین را (برای فریب دادن مردم) القا می‌کنند، و اگر پروردگارت می‌خواست این کار را نمی‌کردند، پس ایشان را با افترا و دروغشان بگذار. (۱۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَدُوًّا»: دشمن. این کلمه برای مفرد و جمع و مذکر و مؤنث به کار می‌رود.
 «شَيَاطِينَ»: جمع شیطان، سرکشان، نافرمانان. «يُوحِي»: القا می‌کند، به وسوسه می‌اندازد، وحی می‌کند. «زُخْرَفَ الْقَوْلِ»: سخنان آراسته، سخنان فریبنده و ظاهر زیبا و بی پایه و مایه، چرب زبانی. «غُرُورًا»: فریب دادن، فریفتن. «يَفْتَرُونَ»: دروغ می‌بافند.

تفسیر:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ»: همان طور که سایر پیامبران را با دشمنانی از کفار امتحان کردیم تو را نیز ای محمد صلی الله علیه وسلم با گروهی از بدکاران آزمایش نمودیم. این دشمنان از جمله بدترین مردم و از میان جنیبات اند پس تو هم بسان آنان صبور و شکیبیا باش.

ابن جوزی گفته است: همانطور که تو را با دشمنان آزمایش می‌کنیم پیامبران قبل از تو را نیز آزمایش کردیم، تا در مقابل صبر و استقامت آنان بر اذیت و آزار، اجر و پاداشی عظیم به آنان بدهیم. (زاد المسیر 108/3).

«يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا»: که برخی برخی دیگر را به باطلی که آن را نیکو جلوه میدهند توصیه می‌نمایند تا مردم را از هدایت باز دارند. آنان را فریب داده و آنها را گول بزنند.

مقاتل گفته است: ابلیس شیاطینی را مأمور کرده است تا انسان ها را گمراه کند. هر وقت شیطان انس به شیطان جن برخورد کند، یکی از آن دو به دیگری می‌گوید: من رفیق خود را چنین و چنان از راه به در برده ام، تو هم رفیقت را چنین و چنان گمراه کن. این امر در بین آنان رد و بدل می‌شود و آن را به یکدیگر وحی می‌کنند. (تفسیر ابن الجوزی 109/3).

در حدیث شریف آمده است که ابوذر (رض) نماز می‌خواند، رسول الله صلی الله علیه وسلم به او فرمودند: «ای ابوذر! آیا از شیاطین انس و جن پناه جستی؟». ابوذر گفت: مگر از انسانها هم شیاطینی وجود دارند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بلی!» آنگاه این آیه را تلاوت کردند.

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ»: و اگر الله متعال اراده میکرد تا از وقوع این امر جلوگیری کند حتماً اینکار را میکرد ولی نظر به حکمت ابتلا و قضایی که صورت گرفته از آن جلوگیری ننمود،

ابن کثیر فرموده است: تمام اینها بر مبنای قضا و قدر و اراده و میل خدا صورت گرفته است که هر پیامبر دشمنی داشته باشد. (ابو سعود 131/2).

مفسر تفسیر کابلی می‌نویسد: مقابل هر پیغمبر نیروهای شیطانی کار می‌کنند، تا انبیاء به مقاصد پاک خویش (هدایت خلق الله) کامیاب نشوند؛ شیاطین الجن و شیاطین الانس برای این غرض فاسد باهم تعاون می‌کنند، و یکدیگر را گفتار فریب‌آمیز و ملمع یاد می‌دهند؛

این آزادی عارضی ایشان تحت همان حکمت عمومی و نظام تکوین است که الله متعال در آفرینش عالم مرعی داشته. تو از فتنه و فریب دشمنان الله غمگین باش؛ از کذب و افترای آنها صرف نظر کن، و معامله را به خدا بگذار.

«فَدَرُّهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ (112)»: چون اهل شقاوت مستحق سرکشی و گمراهی هستند پس آنها را به حال خودشان با دروغ‌هایشان بگذار و به آنها اهمیت نده، نه به خود آنها و نه به دروغ‌های آنها که باطل بر پرتگاه سقوط در آتش قرار دارد در حالیکه حق در عزت خالق جبار است و عاقبت نیز از آن دوستان نیکوکار خداست.

در دو آیه متبرکه قبلی ملاحظه داشتیم که الله متعال فرموده است: ما آنان را به حال خود رها کردیم، «نَدَرُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ 110»: اینجا میفرماید: «فَدَرُّهُمْ» تو نیز آنان را به حال خود رها کن.

واقعیت امر اینست که مرحله سقوط انسان، از قبول وسوسه‌ی شیطان شروع و آغاز میشود، «يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» (آیه 5 ناس) پس هرزمانیکه وسوسه در انسان اثر گذاشت از جمله یاران شیطان بحساب می‌آید، «إِخْوَانِ الشَّيَاطِينِ» (اسراء، 27) و در نهایت خودش «شَيَاطِينِ الْإِنْسِ» بمتابه شیطان می‌گردد.

وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ (113)

و نتیجه (وسوسه‌های شیطان و تبلیغات شیطان صفتان) این خواهد شد که دلهای کسانی که به روز رستاخیز عقیده ندارند به آنها متمایل می‌گردد و به آن راضی می‌شوند و هر گناهی بخواهند انجام دهند، انجام می‌دهند. (113)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِتَصْغَى» (صغو): بگراید، گرایش یابد، متمایل گردد، بسپارد. «أَفئِدَةُ»: جمع فؤاد، دلهای، قلوب. «لِيَقْتَرِفُوا» (قرف): تا به چنگ آورند، تا مرتکب گردند، انجام دهند. «مُقْتَرِفُونَ»: کنندگان، مرتکب شوندگان.

تفسیر:

«وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»: و (شیاطین، سخنان فریبنده‌ی خود را بر مردم میخوانند) تا گوش دل آنان که به قیامت ایمان ندارند، به آن سخنان مایل شود، طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: [پس، بگذار] قلوب کافران که به روز بازپسین (آخرت) ایمان ندارند، و آنرا تصدیق نمی‌کنند، به چنان گفته‌ی آراسته رو آورد و مایل شود. در جمله «لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»: در می‌یابیم که: ایمان نداشتن به آخرت، سبب تسخیر و نفوذ شیطان است. در ضمن باید گفت که: صرف وسوسه‌ها و تبلیغات، به تنهایی عامل انحراف انسان نیست، بلکه گوش دادن و دل سپردن و جذب شدن، مؤثر است. طوریکه میفرماید: «وَلِيَرْضَوْهُ وَ لِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ (113)» بگذار به چنین باطلی راضی و دل خوش باشند و مرتکب گناهان بشوند.

ضرر و عواقب چنین اعمالی بر خود آنهاست و حق تعالی از آنها بی‌نیاز است ولی مراقب و مترصد آنها میباشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (114 الی 115) در می‌یابیم که: قرآن بر راستی پیامبر گواهی میدهد. خداوند متعال، قسم خوردن‌های کافران را آشکار نمود که: اگر معجزاتی نزد آنان بیاید،

باز هم ایمان نمی آورند و حتی آمدن چنان معجزاتی به زیان آنان نیز میباشد و بر سر کفر پای می فشارند و فرمود: دلیل پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم، دو چیز است: الف: این که خداوند، کتابی مفصل و گویا، مشتمل بر دانشهای فراوان و در نهایت شیوایی و کامل، فرورستاد که هر معارض و مخالفی در مقابلش ناتوان و درمانده است. ب: تورات و انجیل حقانیت پیامبری محمد و نزول قرآن را از سوی الله متعال تأیید می کنند. (آیه 114: انعام) و (آیه 43 سوره رعد).

أَفَعَيِّرَ اللَّهُ أَتَّبِعِي حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١١٤﴾

آیا (با این حال) غیر الله را به داوری بطلبیم؟ در حالیکه اوست که (برای حکم ساختن) کتاب (قرآن) را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است. و آنانیکه (قبلاً) به آنها کتاب داده‌ایم، میدانند که این کتاب (قرآن) از جانب پروردگارت به حق نازل شده است. پس هیچگاه از شک کنندگان مباش. (۱۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَتَّبِعِي» (بغی): بجویم، طلب کنم. «حَكْمًا»: قاضی. «مُفَصَّلًا»: به صورت مفصل و مبین. به گونه مشروح و روشن. «لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ»: از زمره مترددان مباش. مراد بازداشتن پیغمبر از شک و تردید نیست. زیرا پیغمبر درباره قرآن شک و تردیدی نداشت. بلکه مراد تشویق و ترغیب آن حضرت است بر ماندگاری و ثبات برحق (انعام / 14 و یونس / 105 و قصص / 87). (فرقان)

تفسیر:

«أَفَعَيِّرَ اللَّهُ أَتَّبِعِي حَكْمًا»: و به آنان بگو: ای پیامبر صلی الله علیه وسلم آیا غیر از حق تعالی قاضی دیگری را بجویم که در بین من و شما حکم بکند؟ خداوند متعال به پیامبرش دستور میدهد تا درخواست مشرکان را در تعیین داور میان خود و آنان در مورد آنچه که بر سر آن اختلاف دارند، رد کند زیرا خدای سبحان میان او و آنان داوری عادل است و چگونه داوری جز او میطلبند:

مفسر ابو حیان در مورد مینویسد: مشرکین قریش به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتند: اگر مایلی یک نفر از علمای یهود و نصاری را در بین ما و خودت به عنوان داور تعیین کن که در مورد اخبار وارده درباره ی تو و رسالت تو که در کتاب هایشان آمده است ما را باخبر سازد، آنگاه آیهی و هو الذی... نازل شد (البحر المحیط 206/4).

«وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا»: نازل شد؛ یعنی همان ذاتی است که قرآن را به واضحتترین بیان برایتان نازل کرده که، در آن حق و باطل را به تفصیل آورده و هدایت و گمراهی را از هم جدا ساخته است.

«وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ»: در آیه متبرکه (111 انعام) خواندیم که: اگر مردگان هم با اینان سخن بزنند یا فرشتگان فرود آیند، ایمان نخواهند آورد. در این آیه مبارکه میفرماید: این در حالی است که یهودیان و نصرانیانی که نزد آنها تورات و انجیل است نیز به رسالت من شهادت میدهند و میدانند که قرآن کریم بطور حتمی از جانب الله متعال وحی شده است نه از جانب من. بناءً تقاضای معجزات دیگر، تنها بهانه است.

«فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمَرِينَ» (114): در ادامه خدای تعالی پیامبر خویش را امر مینماید تا بر حق و یقین ثابت و استوار بماند و هیچگاه در صحت آن به خود شک راه ندهد، زیرا اعتماد یک دعوتگر به صحت منهج و روش‌اش از جمله بزرگترین عوامل ثبات و پیروزی اوست.

در این هیچ جای شکی نیست که: پیامبر صلی الله علیه وسلم در راه خود تردیدی ندارد، لذا خطاب آیه مبارکه «فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمَرِينَ»: هشدار به مسلمانان است که نگران حقانیت راه خود نباشند.

طوریکه مفسر ابو سعود (رض) در مورد مینویسد: از باب تهییج و تحریک است. و بر اساس قولی خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم بوده و منظور امت است. (ابو سعود 274/4).

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١١٥﴾
و کلام پروردگار تو باصدق و عدل به انجام رسید هیچکس نمی تواند کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده دانا است. (۱۱۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَمَّتْ»: تمام شد. پایان یافت، کامل گشت، انجام گرفت. مراد این است که فرمان خدا انجام می پذیرد و جامه عمل به خود می گیرد. «تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ» از فحوای آیه مبارکه در می یابیم؛ که قرآن، آخرین کتاب آسمانی و اسلام، آخرین دین الهی است، قرآن، جوابگوی همه‌ی نیازهای هدایتی جوامع بشری است. و به خوبی در می یابیم که: قرآن، معجزه‌ای کامل برای اثبات رسالت پیامبر اکرم است. «كَلِمَةٌ»: سخن. فرمان. مراد تحقق وعد و وعید الله است، «صدقاً»: از سر راستی، عدالاً: از سر داد، دادگرانه. (فرقان)

تفسیر:

«وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا»: کلام خدا در آنچه که خبر داده است صادق است و در قضا و قدر میباشد. یعنی: بی‌گمان خداوند متعال وعده خویش را به اتمام رسانده و شریعت خویش را نازل کرده و به وسیله آن حق را آشکار و باطل را رسوا نموده است، وعده‌ها، هشدارها و خبرهای او آراسته به صدق و راستی و اوامر و احکام و قوانینش برخوردار از عدل و داد است.

«لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ»: و هیچ بشری نمی تواند این کلام محکم و قول صادق را تغییر دهد. «وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (115): و قدرت شنوائی الله متعال بر هر مسموعی وسعت دارد و دانشش بر هر معلومی؛ بنابر این تمام گفتارها، افعال و احوال بر خدا مسموع و معلوم است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (116 الی 121) در باره عقاید مشرکان و ذبایح آنان بحث بعمل آمده است.

وَإِنْ تَطَّعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿١١٦﴾

اگر از بیشتر مردم روی زمین پیروی کنی [و آرا و خواسته هایشان را گردن نهی] تو را از راه الله گمراه میکنند؛ آنان فقط از گمان و پندار [که پایه علمی و منطقی ندارد] پیروی میکنند، و تنها به حدس و تخمین تکیه می زنند. (۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَبِيلِ اللَّهِ»: راه خدا، دین خدا. «إِنْ يَتَّبِعُونَ»: حرف نفی است؛ یعنی، نه، تبعیت نمیکنند. «الظَّنَّ»: حدس و تخمین، گمان. «يَخْرُصُونَ»: با حدس و تخمین سخن میگویند، از روی یقین سخن نمی گویند، دروغ می گویند.

تفسیر:

«وَإِنْ نَطَعُ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» و اگر تو از گمراهان که اکثریت أهل زمین را تشکیل می دهند اطاعت و پیروی کنی، آنها تو را از دین الله متعال و راه راست او منحرف می کنند، چون اکثر مردم سرکش و اندکی از آن ها بر هدایت اند. امام طبری فرموده است: از این جهت گفته است: (بیشتر آنان که در زمین قرار دارند)؛ چون در آن موقع بیشتر آنها کافر و گمراه بودند؛ یعنی در آنچه از تو می خواهند از آنان اطاعت مکن؛ چون اگر از آنها اطاعت کنی تو هم بسان آنها راه را گم کرده و مانند آنها می شوی، آنها تو را به راه هدایت نمیخوانند که خود از آن خطا رفته اند. (طبری 64/12).

بصورت کل باید بعرض رسانید که: راه هدایت و راه قرآن ملاک است، نه راه مردم و اکثریت.

اکثریت، دلیل حقانیت شده نمیتواند، و دلیل حق بودن هم نیست. ملاک، حق است نه عدد، پس در پیمودن راه حق از کمی اشخاص نباید ترسید. طوری که در آیه متبارکه میفرماید: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (116)»: اکثریت دلیل و یقینی در امر خویش ندارند، بلکه در وهم و گمان بسر میبرند روی این اساس خیالات آنها فاسد و تصوراتشان دروغ است و یقینی در معتقدات و باورهای خود ندارند و نه هم صدفی در اقوال و صلاحی در اعمال.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١١٧﴾

یقیناً پروردگارت به کسی که از راه او گمراه می شود و نیز به هدایت یافتگان (نیز) آگاهتر است. (۱۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُهْتَدِينَ»: جمع مهندی، هدایت پذیرندگان، راه یافتگان (آیه 82 انعام).

تفسیر:

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (117)»: ای محمد! همانا پروردگارت که متولی امور توست میداند چه کسی از راه هدایت انحراف و گم نموده و چه کسی بر او امرش استقامت دارد و با هدایت او هدایت شده است و این تنها اوست که کسی را بخواد گمراه میکند و بر اعمال همه آگاه است.

در البحر آمده است: این جملهی خبری است و متضمن وعد و وعید است؛ چون این که الله به گمراه و هدایت شده عالم است و از آنها خبر دارد، کنایه از مجازات آنها می باشد. (البحر 210/4).

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾

پس (مطابق هدایت پروردگارتان) بخورید از ذبحی که نام الله بر آن یاد شده، اگر به آیات الله ایمان دارید. (۱۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَكُلُوا»: ذکر حرف(ف) دراول آیه بیانگر این واقعیت است که مؤمنان درامر تحلیل

و تحریم باید از فرمان پروردگار با عظمت نه مشرکان پیروی کنند. «فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ»: برای تحکیم پایه‌های توحید، از هر فرصتی، حتی ذبح حیوان باید استفاده کرد. بلی؛ توحید، تنها يك مسأله‌ی ذهنی نیست. (فرقان)

تفسیر:

«فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ (118)»: قبل از همه باید گفت که: غذا و خوراک مؤمن باید جهت الهی داشته باشد. پس ای مؤمنان! با مشرکان مخالفت کنید و از ذبائحی که به نام الله صورت نگرفته اگر به قرآن و سنت ایمان دارید و به پیامبر باور دارید نخورید، زیرا تصدیق پیامبر مقتضی امتثال اوامر با گفتار و کردار خوب و خوردن حلال است.

یعنی پس (از آنجا که الله متعال راه یافتگان و گمراهان را بهتر از هر کسی می‌شناسد، به ضلالت مشرکان در تحریم برخی از چهارپایان گوش فرا ندهید و) از گوشت چهارپائی بخورید که به هنگام ذبح نام الله را بر آن برده‌اند (و آن را به نام الله، نه به نام کسی یا چیزی جز او سر بریده‌اند) اگر به آیات الله (و از جمله به آیات وارده در این باره) ایمان دارید.

ابن عباس (رض) فرموده است: مشرکین به مؤمنین می‌گفتند: شما به خیال خودتان خدا را می‌پرستید پس آنچه را که خدا کشته است - منظورشان مردار بود - از آنچه خودتان میکشید بیشتر شایسته‌ی خوردن است، آنگاه این آیه نازل شد:

مفسران مینویسند: در کل ذبایح (گوشت حیوانات سربریده شده) مسلمانان زمانی صحیح است که هنگام ذبح حیوان اسم الله (یعنی بسم الله الله اکبر) بر آن برده شود. در غیر این صورت اگر مسلمانی عمداً اسم الله تعالی را ترک گفته باشد، آن ذبیحه حلال نیست.

ذبح شرعی:

علماء در مورد ذبح شرعی مینویسند که: وسایل و ابزار ذبح نیز تیز باشد، بگونه‌ای که خون جاری سازد و گلو را ببرد و قطع کند از قبیل کارد و چاقو و سنگ تیز و چوپ تیز و برنده و شمشیر و شیشه و نی نوک تیز و برنده‌ای که چون کارد و چاقو ببرد و استخوان تیز بجز ناخن و دندان:

الف: امام مالک روایت کرده است که زنی گوسفند می چرانید، گوسفندی دچار حادثه شد، آزن آن را دریافت و با سنگی تیز آن را سربرید. در این باره از پیامبر صلی الله علیه وسلم سوال شد فرمود: «اشکالی ندارد».

ب: روایت شده است که از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال شد که آیا می‌توانیم که به وسیله سنگ تیز و عصای پاره شده تیز ذبح را انجام دهیم؟ گفت: شتاب کن و آن را سر ببر، و هر چیزی که خون را جاری کند و نام الله بر آن ذکر شده باشد، از آن بخور جز با دندان و ناخن. (بروایت مسلم).

ج: پیامبر صلی الله علیه وسلم از شرایط الشیطان نهی کرد یعنی بگونه‌ای حیوان را سربرید که تنها پوست را پاره کند و ورگهای گردن را قطع نکنند و بگزارند که حیوان بتدریج بمیرد از این نوع ذبح نهی کرد و آن را «شریطه الشیطان» نام نهاد.

این حدیث را ابو داود از ابن عباس (رض) نقل کرده و در اسناد آن عمرو بن عبدالله صنعانی وجود دارد که ضعیف است.

گلو و مری هر دو بریده شوند و بتامی جدا کردن آنها از تن شرط نیست و همچنین قطع دو شاهرگ گردن نیز شرط نیست (این مذهب امام شافعی و احمد است و بقول امام مالک و ابو حنیفه (رح) باید که هر دو شاهرگ همراه گلو قطع و بریده گردند و الا ذبح صحیح نیست).

چون حلقوم و مری تنها راه خوراک و آب هستند و بدون آنها حیات و زندگی ممکن نیست و مراد از مرگ همان است و اگر بکلی سر را جدا کردند اشکالی ندارد و اگر از پشت گردن هم آن را ذبح کنند اشکل ندارد، مشروط بر اینکه وسیله ذبح بمحل ذبح یعنی گلو و مری برسد و آنها را قطع کند.

فراموش کردن اسم الله در وقت ذبح :

اما اگر مسلمانی در هنگام ذبح فراموش کرده باشد تا اسم الله تعالی را بیاورد، در اینصورت چون عمدی نبوده، کافیهست که هنگام خوردن بر آن نام خدا برده شود.

در صحیح بخاری از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت شده که فرمودند: «أَنَّ قَوْمًا قَالُوا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ قَوْمًا يَأْتُونَنَا بِاللَّحْمِ لَا نَدْرِي أَدُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمْ لَا فَقَالَ سَمُّوا عَلَيْهِ أَنْتُمْ وَكَلُوهُ قَالَتْ وَكَانُوا حَدِيثِي عَهْدٍ بِالْكَفْرِ» (بخاری) یعنی: گروهی به پیامبر صلی الله علیه وسلم گفتند: قومی برای ما گوشت آورده اند، و ما نمی دانیم که آیا آنها هنگام ذبح اسم خدا را بر آن برده اند یا نه؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: نام خدا را بر آن ببرید و بخورید. عائشه رضی الله عنها میگوید: آن قوم تازه مسلمان شده بودند.

لذا چون قومی که گوشت آورده بودند مسلمان بودند و از طرفی معلوم نبود که آیا (بدلیل نا آشنا بودن به احکام ذبح) هنگام ذبح اسم الله را آورده اند یا خیر؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم بدانها میفرماید که هنگام خوردن اسم خدا را بیاورند.

ذبیح اهل کتاب :

ذبیح اهل کتاب (یهودی و نصرانی (مسیحی) نیز برای مسلمانان حلال است. به شرطیکه آن اهل کتاب از دین خود مرتد نشده باشند. یعنی ذبیحه کسی که قبلا یهودی بوده ولی الان به دین خود معتقد نیست (و اسلام هم نیاورده) حلال نیست.

دلایل حلال بودن ذبیح اهل کتاب :

خداوند متعال میفرماید: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلْلٌ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلْلٌ لَهُمْ» (مائده 5) یعنی: امروز برای شما چیزهای پاکیزه حلال کرده شده، و غذای اهل کتاب برای شما حلال است، و غذای شما برای آنها حلال است.

آیه به صراحت دلالت بر حلال بودن طعام اهل کتاب دارد، (طعامهم: کشتار شان)، همچنانکه امام بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است.

در صحیحین (بخاری و مسلم) از روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده «أَنَّ يَهُودِيَّةً أَتَتْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِشَاةٍ مَسْمُومَةٍ فَأَكَلَ مِنْهَا»: یعنی: یهودی گوشت گوسفندی مسموم را برای پیامبر به عنوان هدیه آورد و پیامبر از آن خورد...».

این حدیث دلیلی بر حلال بودن ذبیحه اهل کتاب است، و گر نه، پیامبر صلی الله علیه وسلم از این گوسفند نمی خورد. اقوال علماء نیز بر این مسئله تأکید دارند، و اکثر اهل علم، اجماع را بر این مسئله نقل کرده اند.

ابن قدامه میفرماید: (و خلاصه مطلب، هر کس از مسلمانان و اهل کتاب، توانایی ذبح کردن داشت اگر حیوانی را ذبح کرد، خوردن ذبیحه اش حلال است، حال فرقی نمیکند،

آن شخص، مرد یا زن، بالغ یا صبی و آزاده یا بنده باشد، و در این باره هیچ اختلافی نمی بینیم).

البته اگر معلوم شود که اهل کتاب حیوانات را با وسایلی همچون برق و شک الکتریکی یا انداختن در آب و خفه کردنشان ذبح میکنند، در این صورت این ذبایح حلال نیستند. ولی ذبایح غیر یهودی و نصرانی (حال چه بت پرست باشد یا هندو یا بودایی یا مرتد یا لائیک یا کمونیست و امثال آنها) در اینصورت ذبایح آنها به هیچ وجه حلال نیست زیرا نصوص شرعی بر حرام بودن آن ذبایح تاکید دارد:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَفَقَةُ وَالْمَوْفُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ»: (مائده 3)

یعنی: گوشت مردار، و خون، و گوشت خوک، و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند، و حیوانات خفه شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده - مگر آنکه (بموقع به آن حیوان برسید، و) آن را سرببرید- و حیواناتی که روی بتها (یا در برابر آنها) ذبح می شوند، (همه) بر شما حرام شده است؛

تحریم ذبیحه دست مرتد :

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»: هرکس دینش را تغییر دهد او را بکشید» (بخاری)

تحریم ذبیحه دست مجوس :

پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «سُئِلُوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ غَيْرِ نَاكِحِي نَسَائِهِمْ وَ لَا أَكَلِي ذَبَائِحِهِمْ» مثل اهل کتاب با آنها رفتار کنید، با این تفاوت که نکاح زنانشان و خوردن ذبائحشان حرام است.

وَمَا لَكُمْ إِلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرَّرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ﴿١١٩﴾

و شما را چه شده که از آنچه نام الله بر آن برده شده است نمی خورید؟ در حالیکه الله چیزهایی را که بر شما حرام شده است به تفصیل بیان کرده است، مگر آنچه که (به خوردن آن) ناچار گردید. و البته بسیاری از مردم دیگران را از روی جهل و نادانی، با خواهشات خود، گمراه می کنند. یقیناً پروردگارت به آنانی که از حد تجاوز می کنند داناترست. (۱۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ما لكم»: شما را چه شده است؟! چرا؟ دلیلی ندارد، چیست؟ ما لكم لا تأكلوا: دلیل ندارد که نمی خورید. «فصل»: به تفصیل بیان کرده است. «إلا ما اضطررتم»: مگر آن چه به خوردنش ناچار شده باشید. «اضطررتم»: اضطرار: احتیاج و مجبور شدن. «اضطررتم»: مجبور شدید. «اهواء»: هوی: خواهش نفس. جمع آن اهواء است. هوی در اصل به معنی سقوط و پائین آمدن است. هوای نفس سبب سقوط آدمی است. «معتدین»: عدو و اعتداء: تجاوز. «معتدین»: متجاوزان.

تفسیر:

گروهی با شبهه افگنی و مقایسه‌ی میان حیوان ذبح شده و مرده، مردم را به انحراف کشیده و میگفتند: چرا حیوانی را که ما می کشیم حلال است و آنچه را خدا میکشد، حرام؟ که این

آیه ضمن هوشیار کردن مردم، پاسخ آنان را نیز میدهد. در ضمن قابل تذکر است که: گویا بعضی از مسلمانان تحت تأثیر سنت‌های جاهلی قرار می‌گرفتند و حلال‌هایی را بر خود حرام می‌کردند.

«وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ»: چه چیزی مانع آن است که شما را از خوردن گوشت حیوان حلالی که نام الله را در هنگام ذبح آن برده‌اید، باز میدارد، بعد از آن که الله متعال خود برای شما از آن اذن خوردن داده‌است. بناءً هر کس بدون دلیل حلال‌های الهی را بر خود حرام کند باید توبیخ شود، «فَصَلِّ لَكُمْ مَا حَرَّمَ»: اصل و قانون کلی در خوردنی‌ها، حلال بودن است و هر چه حرام باشد، خداوند بیان می‌کند. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَحْرَمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرُّرْتُمْ إِلَيْهِ»: الله متعال حلال و حرام را به تفصیل برایتان به بیان گرفته و در آیه‌ی محرمات توضیح داده است چه چیزی بر شما حرام است از قبیل مردار و خون و غیره، مگر درحالت ناچاری و اضطرار که خود آن حرام را نیز برایتان حلال کرده است. پس چه شده است که به شبهاتی که توسط دشمنان کافر برانگیخته شده است گوش فرا دهید؟

«وَإِنَّ كَثِيرًا لِّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بَغَيْرِ عِلْمٍ»: بسی از کفار مجادله‌گر، باحلال کردن حرام و حرام کردن حلال بدون دلیل شرعی و صرفاً از راه هوی و هوس، مردم را از راه به در می‌برند و گمراه می‌کنند.

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ (119)»: خدایت به تجاوزگران آگاه‌تر است که بدون داشتن دلیل شرعی از کتاب و سنت، به حلال کردن و حرام کردن می‌پردازند. این بخش، وعید شدید و تهدید مؤکد را به تجاوزگران در بر دارد.

باید بعرض برسائیم که: خوردن گوشت مردار و گوشتی که نام غیر الله بر آن برده می‌شود، حرام و خلاف فرمان الله تعالی است، و فحواى وحکم آیه 119 همین است که مردم را به خوردن گوشت حیوانی که با نام خدا ذبح شده، دعوت و تشویق می‌کند.

از جمله روش‌های نادرستی که بیشتر مردم روی زمین خودسرانه و از روی حدس و گمان ایجاد کرده‌اند و همچون حدود و قیود مذهبی مورد عمل قرار می‌گیرند، محدودیت‌هایی هستند که در مورد اشیای خوردنی و نوشیدنی در میان اقوام مختلف دیده میشوند. برخی چیزها را مردم خودسرانه حلال قرار داده‌اند، در حالی که آنها نزد الله متعال حرام هستند. برخی چیزها را نیز حرام قرار داده‌اند در حالی که الله آنها را حلال قرار داده است. بخصوص جاهلانه‌ترین چیزی که در گذشته نیز برخی گروه‌ها بر آن اصرار داشتند و امروز نیز گروه‌هایی در جهان بر آن اصرار دارند، این است که حیوانی که نام الله بر آن برده شده و ذبح شود نزد آنان حرام است و حیوانی که بدون بردن نام خدا ذبح شود صد در صد حلال است. در رد همین مطلب خدا در این جا به مسلمانان میفرماید که اگر به راستی به خدا ایمان آورده‌اید و احکام او را قبول دارید همه‌ی آن باورها و تعصباتی را که در کافران و مشرکان وجود دارد ترک کنید و همه‌ی محدودیت‌هایی را که مردم خودسرانه و بدون توجه به هدایت و راهنمایی خدا وضع کرده‌اند زیر پا بگذارید و تنها چیزی را حرام قرار دهید که خدا حرام کرده است و تنها چیزی را حلال بدانید که خدا حلال کرده است.

همچنان قابل یادآوری است که: این آیه دلالت بر آن دارد که هوی و هوس بزرگترین دشمن هدایت انسان است.

یاد داشت مفیده:

امام فخر رازی فرموده است: آیهی «وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ»: بر این دلالت دارد که تقلید محض در دین حرام است؛ چون تقلید و پیروی کردن کورکورانه، پیروی کردن از روی هوی و هوس است و انگهی آیه به حرام بودنش دلالت دارد. (التفسیر الکبیر 167/13).

وَدَرُّوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ ﴿١٢٠﴾

گناه آشکار و پنهان را رها کنید؛ قطعاً کسانی که مرتکب گناه می شوند به زودی در برابر آنچه همواره مرتکب می شدند، مجازات خواهند شد. (۱۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دَرُّوا»: رها کنید، ترک نمایید. «ظَاهِرَ الْإِثْمِ»: گناه آشکار. گناهی که با اندام ظاهری بدن انجام می پذیرد. مانند: زدن، دشنام دادن، دزدی، زنا. «بَاطِنَهُ»: گناه پنهان. گناهی که به قلب و درون مربوط میگردد. مانند: «حسد»: مکر و کید. سوءظن. مراد از گناه آشکار و گناه پنهان، همه گناهان است؛ چرا که گناه از این دو قسم خارج نیست.

«يَقْتَرِفُونَ»: به دست می آورند، عمل می کنند، مرتکب می شوند. (فرقان)

تفسیر:

گناه، جاذبه و کششی دارد که انسان باید با اراده‌ای قاطع، وقوی از آن فاصله و دل بست. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «وَدَرُّوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ»: از گناهان ظاهر و نهان، آشکار و پنهان بپرهیزید که از او تعالی هیچ امری پوشیده نیست.

با تأسف باید گفت که چه در گذشته و چه امروز، اکثر مردم تنها و تنها از گناه آشکار در هراس می باشند و از گناه که انجام میدهند و یا از آنان سر می زند اصلاً هراس را بخود راه نمیدهند.

گناه آشکار: عبارت است از گناه اعضا و اندام های بیرونی و گناه پنهان: عبارت است از افعال قلب. یا معنی این است: هم گناهانی را که آشکارا مرتکب میشوید و هم گناهانی را که در نهان انجام می دهید، همه را ترک کنید.

مجاهد گفته است: یعنی نافرمانی نهانی و آشکار. وسدی گفته است: ظاهر آن عبارت است از زنا با زنان فاحشه و باطن و نهان آن عبارت است از زنا با دوست دختر. به قولی دیگر: مراد زنا علنی و زنا پنهان، یا انجام فعل زنا با زناکاران معروف و مشهور، یا با معشوقه‌های پنهانی است.

در حدیث شریف به روایت نواس بن سمعان (رض) آمده است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به گناه پرسیدم، فرمودند: «الْإِثْمُ مَا حَاكَفِي صَدْرِي وَكَرِهْتُ أَنْ يُطَّلَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ». «گناه چیزی است که در دلت رسوخ کند و دوست نداشته باشی که مردم بر آن آگاه شوند».

از فحوای آیه مبارکه در مییابیم که: دین مقدس اسلام، هم به طهارت ظاهری مسلمانان توجه و اهتمام دارد و هم به طهارت باطن؛ انسان، بناءً انسان هم باید از گناهان عملی دوری کرد و هم از گناهان قلبی، مانند سوء ظن.

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ(120)»: آنان که مرتکب گناه و نافرمانی میشوند و کاری را انجام میدهند که خدا آنها حرام کرده است، در آخرت سزای عملی را می یابند که مرتکب شده اند.

جمله «بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ»: آیه مبارکه می رساند که مجازات الهی؛ نتیجه‌ی عملکرد خود ماست. در ضمن باید گفت که مجازات الهی، برای گناهای است که با علم و عمد انجام می گیرد.

این آیه دلالت بر وجوب مراقبت دائمی و همچنان بدی معصیت و برحذر بودن از عواقب آن دارد.

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْهِمْ لِيَجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴿١٢١﴾

از آنچه [هنگام ذبح شدن] نام خدا بر آن برده نشده نخورید؛ مسلماً خوردن آن فسق [و بیرون رفتن از عرصه طاعت الله] است؛ قطعاً شیاطین [شبهات ناروایی را به ضد احکام الله] به دوستانشان القاء میکنند تا با شما [درباره احکام الله] مجادله و ستیزه کنند، اگر از ایشان اطاعت کنید، یقیناً شما هم مشرک میشوید. (۱۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فِسْقٌ»: گناه، نافرمانی، خروج از دایره‌ی دین. «لَيُوحُونَ»: وسوسه می کنند، پیام می دهند، القا می کنند.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که شخص مسلمان، حتی در مسائل تغذیه باید تعهد دینی خویش را مراعات کند طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ»: ای مؤمنان! از گوشت حیوانی نخورید که (به هنگام ذبح عمداً) نام خدا بر آن برده نشده است (و یا به نام دیگران و یا به خاطر بتان سر بریده شده است).

ولی حیوانی که مسلمان آنها ذبح کرده است، ترک عمدی نام بردن از الله در هنگام ذبح آن - در نزد جمهور فقها - موجب حرمت تناول آن میگردد ولی ترک آن به فراموشی زیانی ندارد. ولی امام شافعی و دیگران گفته‌اند: بردن نام الله (بسم الله...) در هنگام ذبح، مستحب است نه واجب پس اگر مسلمان آنها - ولو به عمد - ترک کرد، هیچ زیانی ندارد و موجب حرمت نمی‌گردد زیرا نام الله در قلب هر مسلمانی وجود دارد. بعضی گفته‌اند: آیه کریمه در بیان حکم حیوانات مردار (خود مرده‌ای) که اصلاً ذبح نشده‌اند و حکم حیواناتی نازل شده که به نام غیر خدا ذبح گردیده‌اند. «تفسیر انوار القرآن».

«وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ»: چرا که خوردن از چنین گوشتی، نافرمانی (از دستور الله) است، یعنی: خوردن گوشت حیوانی که به نام غیر الله متعال ذبح شده و خوردن گوشت خود مرده و مانند آن، بیرون رفتن از دایره فرمان حق تعالی و حکم وی است.

در ضمن باید گفت که: بردن نام الله در هنگام ذبح، بمثابة یک امر تشریفاتی نبوده، بلکه حکمی لازم الاجراست و مطابق حکم الهی ترک آن، فسق است.

در ضمن باید یادآور شد که: حرام خواری، قساوت قلب را در انسان بوجود می‌آورد و همین امر زمینه ساز سایر گناهان در انسان میگردد، بناءً دین مقدس اسلام آن را به شدت منع کرده است.

«وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ»: بی‌گمان شیطان و شیاطین صفتان، مطالب و سوسه انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القاء می‌کنند تا این که با شما منازعه و مجادله کنند (و بکوشند که شما را به تحریم آنچه الله حلال کرده است وا دارند).

و سوسه‌ی شیاطین طوری صورت می‌گیرد که: مگوید: حیوان مرده را خدا کشته و کشته‌ی خدا بهتر از کشته‌ی انسان است! پس چرا حیوان مرده، حرام ولی حیوان ذبح شده حلال است؟! غافل از آنکه اجرای فرمان الهی مهم است.

«وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ (121)»: اگر در مورد حلال دانستن حرام از آن مشرکان اطاعت و در مورد اباطیل ایشان آنها را یاری دهید، شما نیز همانند آنها مشرک خواهید شد. باید گفت که: هرکس به حلال کردن چیزی که خداوند متعال آن را حرام کرده، اعتقاد یقینی داشته باشد، قطعاً کافرو از دایره اسلام خارج می‌گردد.

مفسر زمخشری گفته است: چون هرکس در دین خود از غیر خدا پیروی کند، مشرک است و برای خدا شریک قرار میدهد، و انسان بصیر و آگاه نباید از چیزی بخورد که اسم خدا بر آن خوانده نشده است؛ چون در این مورد سختگیری شدید است. (تفسیر کشاف 49/2).

شان نزول آیه:

از ابن عباس (رض) در شان نزول آیه مبارکه روایت شده است که فرمود: چون آیه: «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ...» نازل شد، فارسیان که در جاهلیت از دوستان قریش بودند و میان‌شان مراوده و مکاتبه برقرار بود، نزد قریش نامه فرستاده و به آنان چنین پیغام دادند: با محمد جدال کنید و به او بگویید؛ آیا حیوانی را که تو با دست خود به وسیله کارد ذبح می‌کنی حلال است اما آنچه که خداوند متعال با کاردی از طلا آن را ذبح نموده (یعنی حیوان خود مرده)، حرام می‌باشد؟! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

احکام مؤجز در آیات متذکره:

- 1- ذبح هر مؤمنی مباح است و اگر با نام خدا شروع شود، بس مبارک است.
- 2- یادالله هنگام آشامیدن، ذبح کردن و خوردن هرگونه خوراکی، سنت است.
- 3- ایمان به دستورات الله و پذیرفتن آن، سبب پیروی از آن است.
- 4- گوشت مردار و ذبح حیوانی که نام غیر الله بر آن برده شود، مباح نیست.
- 5- هنگام ضرورت، خوردن محرّمات به اندازه‌ی رفع نیاز، مباح است. (مطابق حکم آیه 145 انعام)، (و آیه: 3 سوره مائده).
- 6- التفتات نکردن به نظرات مشرکان دغل در مورد حلال شمردن گوشت مردار و آن حیوانی که نام غیر خدا بر آن برده شود.
- 7- آلودگی به گناه و گناه کاری، خواه در نهان و آشکار، خواه عملکرد اعضا و اندام ظاهری و خواه عملکرد دل باشد، حرام و نارو است. (سوره اعراف: 33).
- 8- مجازات گنهگاران حتمی است و روز قیامت، با آن، روبه رو خواهند شد و عذاب کردار خویش را خواهند دید.
- 9- هر کس آگاهانه و بی‌عذر و بهانه، ناروایی را روا، و روایی را ناروا برشمرد و از فرمان حق سرپیچی کند، از دایره‌ی دین خارج است؛ چون شرک را به خدا نسبت داده و فرمان غیر را بر دستور او، برتر دانسته است.
- 10- گفتن «بسم الله» هنگام خوردن و آشامیدن، سنت است.

11 - اگر هنگام ذبح، به عمد یا به سهو، بسم الله ترک شود، گوشت حیوان، حلال می باشد و به «متروک البسمله»، معروف است نه حرام. (مآئده/3). «و حرمت علیکم المیتة و الدم... تا، الا ما ذکیتم» پس، خوردن گوشت «مذکی» (حیوانی که از دهان درنده، زنده به دست آورده و سر بریده می شود) حلال است؛ هر چند در وقت ذبحش، نام خدا گفته نشود؛ چون نام خدا خارج از مفهوم ذبح است و از آن نیست.

یادآوری ضروری:

نام الله در دل هر مؤمنی نقش بسته است، خواه آن را بر زبان بیاورد یا نیاورد. (بنقل از تفسیر فرقان).

خوانندگان گرامی!

آیات متبرکه قبلی به ما یاد داد که بیشتر مردم روی زمین، گمراه و دنباله رو حدس و تخمین ناچیزند و مؤمن نیستند. اینک در آیه (122 الی 123) یکبار دیگر از مؤمن راه یافته و هم از کافر تیره بخت سخن می گوید که: مؤمن راه یافته به منزله ای مرده ای بوده که زنده شده، حیات نو گرفته و نوری کسب کرده که همه جا با اوست و راهش را درخشان میکند؛ اما، کافر به منزله ای کسی است که در تاریکی ها فرورفته و راه رهایی ندارد و همواره سر گشته و نگران است.

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢٢﴾

آیا کسیکه (با جهل و شرک) مرده بود، پس ما او را با هدایت خود زنده ساختیم و برای او نوری (ایمانی) بخشیدیم تا به وسیله آن در میان مردم راه خود را بیابد، مانند کسی است که به تاریکی گرفتار است و راه بیرون شدن از آنرا نمیداند؟ اینچنین اعمال کافران، در نظرشان مزین جلوه داده شده بود. (۱۲۲)

شان نزول آیه مبارکه:

از ابن عباس (رض) روایت شده است که ابو جهل محتویات شکمبه ی حیوان را به طرف پیامبر صلی الله علیه وسلم انداخت. حضرت حمزه، که هنوز مسلمان نشده بود درحالیکه از شکار برمیگشت باخبر شد، کمانش را در دست داشت و با عصبانیت رفت و ابوجهل را با کمان زد، ابوجهل گفت: مگر نمی بینی چه آورده است، ما را خیره سر و سفیه می داند و به خدایان ما ناسزا میگوید و با پدران ما مخالفت میکند. حضرت حمزه گفت: از شما خیره سرتر و سفیه تر کیست؟ سنگها را پرستش میکنند، پس شهادت میدهم که جز الله معبودی نیست و محمد بنده و فرستاده ی اوست. آنگاه آیه ی «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ...» نازل شد. (أسباب النزول ص 128).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَيِّتًا»: مرده، مرده دل، منظور کافر و گمراه است. مخفّف (مَيِّت) است.
«أَحْيَانَهُ»: او را زنده کردیم، او را هدایت نمودیم. «نُورًا»: مراد نور دانش و بینش قرآن است که مؤید به دلیل و برهان است و مسلمان در پرتو هدایت آن میزید. «مَثَلُهُ»: صفت و نعت او. «الظُّلُمَاتِ»: تاریکی ها. مراد تاریکی های جهل و کفر و ضلال است.
«لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»: از آن بیرون آمدنی نیست. «زُيِّنَ»: زینت داده شد، آراسته شده.

تفسیر:

مفسر ابو حیان در تفسیر البحر المحیط میفرماید: بعد از این که ذکر مؤمنان و کافران گذشت، خدای متعال به صورت تمثیل مؤمن را به زنده ای تشبیه کرده است که دارای نور است و در آن به میل خود تصرف میکند، و کافر را به مرده ای تشبیه کرده است که در تاریکی گام بر می دارد و در ظلمت به سر می برد، تا فرق بین دو گروه متجلی گردد. (البحر المحیط 214/4).

معنی آیه «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ»: چنین است: آیا کسی که (به سبب کفر و ضلال همچون) مرده ای و چشم بصیرتش کور گشته و کافر و گمراه شده است، ما او را (با اعطاء ایمان در پرتو قرآن) قلبش را زنده کرده و به وسیله قرآن او را از گمراهی رهانیده است.

مرگ در تعبیر قرآنی:

در تعبیر قرآنی، «مرگ»، هم بر مرحله ی قبل از نطفه گفته شده است: «كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ» (بقره، 28): هم به گمراهی: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا» هم به منطقه ی بی گیاه و خشک: «فَسُقْنَاهُ إِلَى بَدَنِ مَيِّتٍ» (فاطر، 9). هم به مرگ موقت: «فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» (بقره، 243). و هم به مرگ حقیقی: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (زمر، 30).

«وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»: و درکنار این هدایت نوری (ازمناره ایمان) فرا راه او داشته ایم که در پرتو آن، میان مردمان راه می رود (و چشم او را روشنایی، گوش او را شنوائی، زبان او را توان گفتار، و دست و پای او را قدرت انجام کار می بخشد).

مفسران مینویسند: مراد از نور در اینجا: هدایت و ایمان است. بعضی گفته اند: نور، قرآن است. به قولی دیگر: نور، حکمت است. پس صاحب ایمان و قرآن و حکمت؛ در امور زندگی و در میان مردم، با پشتوانه بصیرت و بینشی از سوی پروردگار خویش حرکت می کند و زندگی می نماید.

«كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»: مانند کسی است که به مثل گوئی در تاریکی ها فرو رفته است (و توده های انباشته ظلمت کده کفر او را در خود بلعیده است و شیخ بی جان و بی اندیشه و بی تکانی از او برجای نهاده است) و از آن تاریکی ها نمی تواند بیرون بیاید؟ امام بیضاوی (رح) فرموده است: این است برای شخصی است که در گمراهی مستقر گشته و آنرا به هیچ وجه رها نمیکند. (تفسیر بیضاوی 181).

«لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا»: باید گفت زمانیکه نور نباشد، واضح است ظلمت ها انسان را فرا میگیرد. از فهم کلمه «الظُّلُمَاتِ» در می یابیم که: حق، یکی است و باطل بسیار زیاد زیرا کلمه ی «نور» مفرد آمده، ولی کلمه ی «ظلمات» جمع آمده است. و به صورت کل باید بعرض رسانیده میشود که: جز نور ایمان و هدایت الهی، راه دیگری برای نجات بخشی بشری دیده نمیشود.

«كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (122): همان گونه (که خداوند ایمان را در دل ایمانداران آراسته است، کفر و ضلال را در دل ناباوران پیراسته است و) اعمال کافران در نظرشان زیبا جلوه داده شده است.

شان نزول آیه مبارکه :

از زید بن اسلم در شأن نزول آیه مبارکه نقل شده است که گفت: این آیه در شأن عمر بن الخطاب (رض) و ابو جهل بن هشام نازل گردید زیرا آن دو در حال گمراهی مرده بودند اما الله متعال عمر (رض) را به اسلام زنده گردانید و عزت بخشید و ابو جهل را در کفر و گمراهی اش ابقا کرد و این بدان جهت بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم دعا کردند:

«بار خدایا! اسلام را به ابی جهل بن هشام یا عمر بن الخطاب عزت بخش» و دعایشان در حق عمر (رض) مستجاب گردید.

ابن کثیر میگوید: «صحيح آن است که مفاد آیه کریمه عام است و شامل هر مؤمن و کافری می شود».

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿١٢٣﴾

و ما این چنین در هر قریه (دهی) مجرمان را بزرگان شان قرار دادیم تا در آن دهات، حيله (و فساد) کنند. اما جز به ضرر خودشان حيله سازی نمی کنند و (لیکن) نمی فهمند. (۱۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَكَابِرَ»: جمع کبیر یا اکبر: «رؤسا»: سران قوم. «مُجْرِمِيهَا»: مُجْرِمِينَ، با حذف نون در اضافه: گناهکاران و مجرمان و گناهگاران آنها. «لِيَمْكُرُوا»: تا به نیرنگ پردازند.

تفسیر:

در شأن نزول آیهی متبرکه قبلی، به موضوع جنگ و ستیز ابو جهل با پیامبر اسلام اشاره بعمل آمد، اینک در این آیه مبارکه میفرماید: موجودیت ابو جهل ها، در تاریخ بشری چیزی جدید و تازه ای نیست، بلکه همیشه و در همه جا و در همه ادوار در مقابل دعوت های حق، چنین مهره های فاسدی قد علم نموده اند. طوری که میفرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا»: همانطور که در مکه از سوی رؤسا و بزرگان شرک در خصوص مبارزه با رسالت و اعراض از حق صورت گرفت، در هر قریه کافری رؤسای قرار دادیم که قوم خود را به گمراهی رهبری میکنند و در حق پیامبران مکر و حيله نموده و در حق مؤمنان تمسخر می نمایند.

مکر: تدبیر پنهانی برای برگرداندن دیگری از برآوردن خواسته اش با حيله و نیرنگ یا چرب زبانی است و معنای آن در اینجا: گردنکشی و ستم و به کار بردن حيله و نیرنگ در مخالفت با راه استقامت میباشد. گفتنی است که مخصوص ساختن گناهکاران بزرگ به یاد آوری از آن روست که رؤسا و سردمداران بر ارتکاب فساد توانا تر و جسورترند. ابن جوزی گفته است: از این جهت بزرگان و سردمداران هر قریه را تبهکار قرار داده است، که آنها به سبب ریاست و امکانات و نعمت هایی که از آن برخوردارند به کفر نزدیکترند. (زاد المسیر 117/3).

«وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (123)»: اینان جز به خویشتن نیرنگ نمی زنند ولی خودشان نمیدانند (که سرمایه های وجود خود، اعم از فکر و هوش و ابتکار و عمر و وقت و مال خویش را به جای صرف سعادت صرف شقاوت میکنند).

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مینویسد: بلی! سنت الهی در جوامع بشری این است که کشمکش میان حق و باطل را برافروخته و صف بندی میان ایمان و کفر را تشدید میکند و در آغاز؛ نفوذ و تسلط از آن سردمداران جرم و رهبران فسق و عصیان و اهل انحراف است ولی سرانجام کار؛ فوز و فلاح نهایی از آن اهل حق و ایمان و استقامت می باشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (124 الی 128) موضوعاتی غرور و مودی گریهای مشرکان و فرجامش، سنت الهی در هستی، دین پایدار، مورد بحث قرار گرفته است.

وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ أَعَلَمْ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٤﴾

و هنگامی که آیهای برای آنها نازل شد، گفتند: هرگز ما ایمان نمی‌آوریم تا آن که آنچه به پیغمبران الله داده شده به ما نیز داده شود. (بگو:): الله دانتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد. به زودی به مجرمانی که گناه می‌کردند، سزای آن مکر و نیرنگی که می‌کردند، خواری و عذابی شدید از نزد الله خواهد رسید. (۱۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَتَّى»: تا، اینکه. «نُؤْتَى» (آتئ): به ما داده شود. اوتئ: داده شده است. «حَيْثُ»: هر کجا، هر جا. «أَجْرَمُوا»: مرتکب شده اند. «صَغَارٌ»: پستی، ذلت، خواری، رسوایی، حقارت و کوچکی.

تفسیر:

«وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ»: وقتی برای آن مشرکان برهان و دلیلی واضح و قاطع نازل شود که دلالت بر صدق رسالت و پیامبری رسول الله صلی الله علیه وسلم کند، رهبران و زعمای شان می‌گویند ما به این دلایل تن در نمی‌دهیم مگر زمانی که خداوند متعال ما را مانند پیامبران بگرداند و به ما معجزاتی مانند معجزات آن‌ها بدهد.

حق تعالی به آنها گفت: الله متعال بهتر میداند چه کسی مستحق این احترام و شرف است از این روی رسالت و پیامبری مگر برای کسی که خدای تعالی بخواهد نمیرسد. در البحر آمده است: این گفته را به طریق تحقیر و استهزاء بر زبان می‌آوردند. اگر آنها اهل یقین و صدق بودند و از انکار و عداوت دست بر می‌داشتند، از پیامبران خدا پیروی می‌کردند.

و روایت شده است که ابو جهل گفت: بنی عبد مناف در شرف و بزرگواری با ما رقابت کرده و مزاحمت‌هایی را برایمان ایجاد کرده اند تا جایی که ما صورت اسبی را پیدا کرده‌ایم که به رهن و گرو گذاشته شده است. آنها می‌گویند: از ما پیامبر برخاسته و به او وحی میشود. به خدا مایه او راضی نمیشویم و از او پیروی نمیکنیم، مگر این که مانند او به ما هم وحی شود. آنگاه آیه‌ی.

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»: (البحر 216/4). نازل شد، یعنی خدا می‌داند چه کسی شایسته و اهل رسالت است و به او میدهد، و رسالت را به فردی شایسته داده است که خود آن را برگزیده و او همانا محمد(ص) است، نه بزرگان مکه امثال ابو جهل و ولید بن مغیره. از وائله بن اسقع روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «خداوند از اولاد ابراهیم، اسماعیل را برگزید و از قریش، بنی هاشم را و از بنی هاشم مرا».

«سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ (124)»: نتیجه‌ی استکبار در برابر حق، ذلت و خواری است طوریکه میفرماید: «به زودی این مجرمان را از جانب الله صغاری خواهد رسید» صغار/خواری» و ذلت، یعنی: پس از آن که کبر ورزیدند و خود را برتر دیدند (خواری و ذلت دامن آنان را خواهد گرفت. «و

عذاب شدید و عذابی سخت» یعنی: در هر دو جهان، هم در دنیا به اسارت درخواهند آمد و کشته خواهند شد و هم در آخرت گرفتار دوزخ می شوند.

در تفسیر بحر آمده است: ذلت و خواری را قبل از عذاب آورده است؛ چون آنها به خاطر طلب کسب عزت و بزرگی از پیروی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم امتناع ورزیدند، پس اول با خفت و ذلت مواجه میشوند، آنگاه با عذاب سخت گرفتار می آیند. (البحر 217/4).

شان نزول آیه مبارکه:

این آیه مبارکه طوریکه در بیان شان نزول آمده است؛ درباره ولیدبن مغیره مغز متفکر کفار نازل شد که گفت: اگر به راستی نبوت حق بود، بی گمان من از محمد به آن سزاوارتر بودم زیرا من هم سناً از او بزرگترم و هم در مال، ثروت و اولاد از او بیش و افزونتر می باشم!

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢٥﴾

پس کسی را که الله بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام میگشاید؛ و کسی را که [به خاطر لجاجت و عنادش] بخواهد گمراه نماید، سینه اش را چنان تنگ میکند که گویی به زحمت در آسمان بالا می رود؛ الله این گونه پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی آورند، قرار می دهد. (۱۲۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»: دلش را برای پذیرش اسلام آماده می کند، بر سر شوق و وجد می آورد، چنان قلبش را بزرگ می گرداند که بتواند پذیرای حقیقت گردد.
«ضَيِّقًا»: تنگ. «حَرَجًا»: سخت، بسیار تنگ. [حرجة: جنگل اُنْبوه و در هم فرو رفته است که به سختی میتوان از میان آن گذر کرد]. «يَصَّعَّدُ»: بالا میرود، صعود میکند.
«الرِّجْسَ»: پلیدی، مراد، خشم و عذاب است، (سوره اعراف آیه: 71).

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: قبول حق، ظرفیت و زمینه درونی میخواهد. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»: هرکس را که الله متعال اراده نماید تا او را به سوی دین خود هدایت کند این کار را بر او سهل و آسان میسازد و سینه اش را برای قبول دین فراخ ساخته از این ناحیه او را دچار شادمانی و سرور می نماید. واقعاً هم شرح صدر، و فراخی سینه از جمله موهبتی الهی بشمار می رود.

در حدیث شریف به روایت عبدالرزاق، ابن جریر طبری و غیر ایشان آمده است: أصحاب از رسول الله صلی الله علیه وسلم راجع به این آیه پرسیدند؛ یا رسول الله! چگونه سینه انسان راه یافته گشاده میشود؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «نور یَقْذِفِيهِ، فینشرح لهوینفسح: نوری است که در او افکنده میشود پس سینه اش از آن نور، باز و گشاده میشود». گفتند: آیا برای این گشادگی و انشراح، نشانه ای هم هست که با آن شناخته شود؟ فرمودند: «الإنابة إلى دار الخلود، والتجافي عن دار الغرور، والاستعداد للموت قبل لقاء الموت»: بلی! نشانه آن رجوع به سوی سرای جاودانگی، دل برکندن از سرای غرور و قرار و آرام نگرفتن در آن، و آمادگی برای مرگ قبل از روبروشدن با آن است».

همچنین در حدیث شریف آمده است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال شد: از مؤمنان چه کسی هوشیارتر و زیرکتر است؟ فرمودند: «بیشترین آنان در یادآوری از مرگ و بیشترین آنان در آمادگی برای بعد از مرگ».

ابن عباس (رض) گفته است: معنی آن این است که قلبش برای پذیرش توحید و ایمان گشوده و وسیع می‌گردد. وقتی درباره‌ی این آیه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم سؤال شد فرمود: وقتی نور هدایت وارد قلب شد گشوده و باز می‌گردد، گفتند: آیا علامتی دارد؟ فرمود: توجه به سرای ابدیت و دوری جستن از «دار الغرور» و آماده شدن برای مرگ قبل از فرا رسیدنش، نشانه‌ی آن است. (الطبری 100/12).

«وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ» و هر که را الله متعال خواهد گمراهش کند، «يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا»: سینه‌اش را به شدت تنگ می‌گرداند و او بر اثر این تنگی هدایت را بغض می‌دارد و از دین فرار میکند و رسالت محمدی را بد می‌برد و ذره‌ای از ایمان به آن نفوذ نمی‌کند و راه نمی‌یابد. این منحرفان هر چند به ظاهر، خود را درکشایش و آرامش می‌بینند، ولی در واقع مبتلا به تنگناها و فشارهای لاعلاج می‌باشند.

عطا گفته است: جای نفوذ خیر در آن قرار ندارد، زجاج می‌گوید: «حرج، نهایت تنگی است».

قابل یادآوری است که: خروج از مدار فطرت و عقل، عامل خفقان و تنگی روح و روان می‌گردد طوریکه می‌فرماید: «كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ»: درست مانند کسی که در طبقات بالای زمین نظر به کمبود هوا دچار تنگی نفس میشود تا جائی که در معرض خفگی قرار می‌گیرد.

این مثل حالت سینه کافر و منافق را بیان می‌دارد که پُر از غم و اندوه و تنگی است و همانگونه که خدای تعالی آنها را دچار تنگی نفس و پراکندگی امور نموده به همین‌سان بر آنها عذاب شدید خود را فرو می‌فرستد، چون آنها به خدا ایمان نیاورده و رسالت پیامبرش را تصدیق نکردند.

ابن جریر گفته است: این مثلی است که خدا آن را در شدت تنگی سینه و عدم وصول ایمان به قلب کافر آورده است و ایمان آوردن او همانند عدم امکان صعودش به آسمان می‌باشد؛ چون در توان او نیست.

«كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (125)»: روی این اساس هر کسی که اراده سعادت و خوشبختی دارد بر اوست تا ایمان بیاورد که ایمان مایه خنکی چشم، آسودگی خاطر و قرار گرفتن روان است.

همان طور که قلب کافر در نهایت تنگی قرار دارد، همان طور هم خدا عذاب و خواری را بر افرادی نازل میکند که به آیاتش باور ندارند. مجاهد گفته است: رجس یعنی هر آنچه خیری در آن نیست. وزجاج گفته است: رجس یعنی نفرین در دنیا و آزار در آخرت.

قابل یادآوری است که: این آیه یکی از معجزات علمی قرآن است که عوارض صعود به آسمان را بیان کرده و می‌فرماید: کسیکه حاضر به پذیرش حق نگردد، روحش تنگ و کم ظرفیت میشود، همانند کسی که میخواهد به آسمان برود که نبودن اکسیژن، سینه‌اش تنگ و تنفسش سخت می‌شود.

وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۲۶)

و این است راه راست پروردگارت، البته ما آیات (خود) را برای قومی که عبرت می‌گیرند،

به تفصیل بیان کرده‌ایم. (۱۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَذَا»: این. منظور راه و روش پیامبر و دین اوست، و یا این که مراد سرافرازی و خوشبختی مؤمنان و سیه روزی و بدبختی کافران در این جهان و آن جهان است. «مُسْتَقِيمًا»: راست. حال مؤکد برای (صِرَاط) است. چرا که راه خدا پیوسته مستقیم است. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا»: این دینی که ما بر تو نازل نموده و شریعتی که به سویت وحی کردیم راه سالم‌تر و منهج استوارتر است و در آن هیچ‌گونه اضطراب، کجی و انحرافی نیست. واضح است که: جز راه خدا، راه‌های دیگر انسانها را بیراهه سوق میدارد. «قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُذَكَّرُونَ (126)»: دلایل و براهین را برای آنان که عقل و خرد را به کار میگیرند و می اندیشند یعنی: دارای فهم و درک پندپذیری از سوی الله و رسول وی هستند بیان کردیم و به تفصیل آن را توضیح دادیم. در این آیه مبارکه اشاره به یک اصلی است و آن اینکه خداوند، حجت را بر همه ای انسانها تمام کرده است، اگر اهل توجه باشند، آیات و نشانه‌های حق، با بیان‌های مختلف روشن شده است. مطمئناً توجه دائمی به تذکرات الهی، راه دستیابی به صراط مستقیم است.

شان نزول آیه:

این آیه مبارکه در مورد ولید پسر مُغیره نازل شد که می گفت: اگر پیامبری حق من بود، اولویت به من بود نه محمد؛ زیرا من از او بزرگسال تر و دارای مال و فرزند فراوان ترم. **لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۷)** برای آنها خانه امن و امان نزد پروردگارشان خواهد بود، و او ولی و یاور آنها است بخاطر اعمال (نیکی) که انجام می دادند. (۱۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دَارُ السَّلَامِ»: خانه ی امن و امان، سرای سلامت و سعادت، سرای عافیت، مراد بهشت است که جای شادی است و غم و اندوه و بلا و مصیبتی در آن نیست.

تفسیر:

«لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ»: برای آنان که به دلایل و آیات ایمان دارند و از آن پند و عبرت میگیرند و از آن سود می جویند، در پیشگاه الله متعال منزلگاه آسایش و ایمن و دور از هر گزندى دارند، که عبارت است از دارالسلام یعنی بهشت؛ یعنی مهمانسرا و جای پذیرایی خدا. که در آنجا نه مریضی است، نه پیری و نیستی زیرا در آن هیچگونه ضرر، مصیبت و فنائی نمیباشد، در بهشت، خشونت، رقابت، حسرت، تهمت، حسد، کینه، دروغ، اندوه و هیچگونه مرگ و مرض و فقر راهی ندارد بلکه کلاً سلامتی، جوانی، غنماندی و جاودانگی است.

«وَ هُوَ وَلِيُّهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (127)» و خدای تعالی متولی امور آنها با حفظ، رعایت، نصرت، ولایت، رزق و کفایت است، چون آنها عمل خویش را نیکو ساخته و در نیت خود اخلاص را رعایت نموده و از وحی پیروی کرده و از کفر دوری گزینند.

ابن کثیر گفته است: خدای متعال از این جهت در اینجا از بهشت به منزلگاه آسایش (دار السلام) نام برده است، که آنان بر اثر برگرفتن صراط مستقیم، با پیروی از آثار پیامبران

و راه آنان در امانند، پس همانطور که از کجی و پیچ و خم سالم بوده اند به منزلگاه مملو از سلامت و آسایش راه می یابند.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَنَا لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٢٨﴾

و آن روزی که الله همه آنها را جمع و محشور می سازد به آنان می گوید ای جمعیت شیاطین و جن شما افراد زیادی از انسانها را گمراه ساختید دوستان و پیروان آنها از میان انسانها میگویند: پروردگار! هر يك از ما دو دسته (پیشوایان و پیروان گمراه) از دیگری استفاده کردیم (ما به لذات هوس آلود و زودگذر رسیدیم و آنها بر ما حکومت کردند) و به اجلی که برای ما مقرر داشته بودی رسیدیم، (الله در جواب شان) میگوید: آتش دوزخ جایگاه شماست، همیشه در آن هستید، مگر چیزی را الله بخواهد، بی گمان پروردگار تو باحکمت و داناست. (۱۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«معاشر»: گروه، دسته. «استکبرتم»: پیروان فراوانی یافتید، بسیاری را گول زدید، گمراه کردید. «استمتعت»: بهره برداری کرد. سود برد. «أجلت لنا»: برای ما معلوم فرمودی. «مثنوی»: جایگاه، قرارگاه.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: در آیات متبرکه قبلی، به کارهای شیاطین و وسوسه های آن اشاره و تذکراتی بعمل آمده بود، اینک در این آیه مبارکه در باره سرنوشت و وسوسه پذیری از شیاطین را که دوزخ است، بیان بعمل می آید. در ضمن قابل تذکر است که مطابق فرموده قرآن عظیم الشان؛ شیطان از جن است و جنی که مردم را گمراه کرده همان شیطان است. «وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا»: و یاد آور روزی را که در آن هیچ شکی نیست و الله متعال انسان و جن را برای محاسبه در آن جمع می کند و به جن میگوید: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ»: ای گروه جن! شما بسیاری از انسانها را گمراه و منحرف کردید. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی بسی از آنها را گمراه کردید، و این را به طریق توبیخ و سرزنش آورده است.

«وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ»: دوستان جنیات از انسانهای کافر میگویند ای پروردگار ما! محققاً که برخی از ما از برخی دیگر در زندگی دنیا بهره بردند. بیضاوی فرموده است: یعنی انس از جن سود جستند که آنها را به شهوات و هوس ها و پیامدهایش راهنمایی کردند. و جن از انس بهره گرفتند که از آن ها اطاعت کرده و مقصود آن ها را برآورده کردند. (بیضاوی ص 181).

«وَوَبَّلْنَا أَعْمَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَجَدْتُمُوهُم مُّخْلِطِينَ بَيْنَ دِينِ الْيَسْأَرِ وَمَا كَانُوا حَادِثِينَ»: و ما را در میان دینهای مختلف آمیخته یافتید. (بیضاوی ص 118/12).

به مرگ و قبر رسیدیم، و به صورت درست محاسبه شدیم، و همین بیان از جانب آنها معذرت خواهی و اعتراف است (طبری 118/12).

به آنچه مرتکب شده اند؛ از قبیل اطاعت از شیاطین و پیروی از هوی و هوس، و نیز ابراز تحسّر و تأسف است.

«قَالَ أَلْتَارُ مَثْوَاكُمْ»: خدای متعال در رد آنها میگوید: که مکان اقامت دائمی آنها در آتش دوزخ است، «خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ»: و آنها در آن برای همیشه جاودان اند مگر گناهکاران یکتاپرست که اقامت آنها در دوزخ برای مدتی معلوم است و سپس از آن بیرون میشوند؛ امام طبری (رح) فرموده است: آن مدت عبارت است از مدت زمانی که بین حشر آنان و ورودشان به آتش ابدی قرار دارد.

مفسر زمخشری گفته است: در عذاب آتش برای همیشه خواهند ماند جز آنچه که خدا بخواهد؛ یعنی جز مدتی که از عذاب آتش به عذاب زمهریر منتقل میشوند. روایت شده است که آنها به دره ای از زمهریر وارد می شوند، آنگاه صدای فریادشان بلند شده و درخواست می کنند آنها را به دوزخ بازگردانند. (تفسیر کشاف 51/2).

«إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (128)»: زیرا خدای تعالی در قضا و قدر، انتخاب و تقسیمات خود حکمت دارد و او در حالی رحم میکند که این رحمت فضل اوست و در حالتی عذاب میکند که کاملاً عادل است. او می داند چه کسی مستحق هدایت یا گمراهی است و چه کسی اهل ثواب یا عقاب است. او با حکمت خود مواضع قضا و قدر خود را به نیکویی تعیین و براساس علم و دانش، مواضع رحمت و عذاب خویش را مشخص نموده است.

روایت شده است که حضرت ابن عباس (رض) در تبصره‌ای بر این آیه فرمود: «برای هیچکس سزاوار نیست که بر الله متعال در مورد خلقش حکم کرده و آنان را از پیش خود به بهشت یا دوزخ فرود آورد». مراد ابن عباس (رض) این است که نباید کسی حکم الله متعال را در مورد کسی - اعم از مؤمن یا کافر - پیشگویی کرده و قاطعانه بگوید که: جایگاه فلان - مثلاً - در بهشت یا در دوزخ است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (129 الی 132) درباره سرپرستی برخی از ظالمان بر برخی دیگر از خود، نکوهش کافران به خاطر ایمان نیابوردنشان، بحث بعمل آمده است.

وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱۲۹)

این گونه برخی ظالمان را بر برخی دیگر به سبب سزای گناهایی که همواره مرتکب می شدند، مسلط و چیره می کنیم. (۱۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نُؤَلِّي»: (ولی) دوست و یاور می سازیم. سرپرست و پیشوا می کنیم.
«نُؤَلِّي بَعْضًا»: ستمگران را همدم و همنشین یکدیگر می سازیم. در این جهان، ظالمانی را بر ظالمان دیگری مسلط می نمائیم و امارت می بخشیم.

تفسیر:

در آیه متبرکه (127) خواندیم که: سرپرست آنان که به راه مستقیم میروند، تنها خداست. در این آیه مبارکه میخوانیم که سرپرست گروهی از مردم به خاطر عملکردشان ظالمان اند. طوریکه در آیه متبرکه آمده است: «وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (129)».

«وَكَذَلِكَ» همانگونه که شیاطین جن بر انسان مسلط میشوند، برخی از ظالمان نیز بر بعضی دیگر تسلط می یابند.

و در آیه مبارکه می افزایشد: و این گونه ما در آخرت ظالمان را به دلیل آن چه در دنیا باهم به دست می آوردند در کنار یکدیگر قرار خواهیم داد. یعنی همان گونه که آنان در دنیا در

ارتکاب گناه و کسب بدی ها با هم شریک بودند، در مجازات اخروی نیز در کنار هم و با هم شریک خواهند بود.

مفسر امام قرطبی در این مورد میفرماید: این برای ظالم تهدید است که اگر از ظلمش دست نکشد ظالمی دیگر بر او چیره و مسلط می شود.

حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: وقتی الله از ملتی راضی باشد، بهترین آنها را ولی امر قرار می دهد. و هر وقت خدا از ملتی غضبناک باشد، شرورترین آنها را ولی امر قرار می دهد. (تفسیر قرطبی 85/7).

از اعمش روایت شده است که گفت: «از سلف صالح شنیدم که می گفتند: چون زمانه فاسد شود، خداوند متعال بدترین مردم را بر مردم حاکم می کند».

فضیل بن عیاض گفت: «هرگاه دیدی که ظالمی از ظالم دیگر انتقام می گیرد پس بپاخیز و با خوشحالی تماشا کن».

از مالک بن دینار روایت شده است که در بعضی از کتب حکمت خوانده ام که خدای متعال میگوید: «منم مالک شاهان، دل های شاهان در قبضه قدرت من است. پس هرکس از من اطاعت کند شاه را بر او مایه رحمت قرار می دهیم. و هرکس از من نافرمانی کند، شاه را وسیله زحمت و انتقام او قرار می دهیم. بنابر این خود را به ناسزاگویی شاهان مشغول نکنید، بلکه توبه نمایید تا آنها را بر شما مهربان کنم» (امام فخر رازی 13/194). باید متذکر شد که تنها حاکمان ظالم نیستند، محکومان ترسو و ساکت و عیاش هم ظالمند.

سیوطی در اکیلیل گفته است: خداوند متعال میفرماید: «وَكذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا»، همین معنی در حدیث نیز وارد شده است: (هر طور که باشید بر شما حکومت میشود). (محاسن التاویل قاسمی 6/2505). و فضیل بن عیاض گفته است: وقتی دیدی ظالمی از ظالمی دیگر انتقام می گیرد توقف کن و با تعجب بنگر.

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يُفَصِّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَافِرِينَ ﴿١٣٠﴾

[در قیامت خطاب میرسد: ای گروه جن و انس! آیا از میان شما پیغمبرانی برای شما نیامدند که آیات و احکام مرا بر شما بیان می کردند، و شما را از ملاقات این روزتان می ترسانیدند؟ گویند: بر خود اعتراف کردیم. و زندگانی دنیا آنها را فریب داده بود، و بر خود گواهی دادند که کافر بودند. (۱۳۰)]

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رُسُلٌ مِنْكُمْ»: پیامبرانی از شما، انسانها، نه از جن. «يُفَصِّونَ»: بیان می کنند. «لِقَاءَ»: دیدار. «غَرَّتْهُمْ»: فریبشان داد.

تفسیر:

«يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يُفَصِّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي»: این ندا نیز در روز قیامت شنیده میشود و استفهام آن برای توبیخ و سرزنش است.

ای جماعت انسانها و جنیات! آیا با فرستادن پیامبران که به شما آیات کتاب آسمانی و احکام هر چیزی را بیان می کنند و از عذاب روز لقای من برحذر میدارند؛ بر شما حجت تمام نکردیم و عذر را بر نداشتیم!]

یعنی: آیا فرستادگانی از انس نزد شما نیامدند که کتابهای الله متعال را بر انس و جن تلاوت کنند و شما را از ملاقات روز قیامت بیم دهند؟ زیرا جمهور سلف و خلف برآنند که از جن پیامبری مبعوث نشده است و جنیان فقط حامل پیامی به سوی طایفه خویش هستند که آن را از پیامبر انسی می شنوند.

در این آیه متبرکه، دو اقرار از سوی کافران آمده است، یکی شهادت به آمدن پیامبران، دوم اعتراف به کفر خویش.

قابل تذکر است که: مواقف در قیامت مختلف است؛ گاهی در موقفی کفار ابتدا انحراف خود را انکار میکنند، مثل که در آیه 23 همین سوره بیان شد: «وَاللَّهِ رَبِّنا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ»: ولی زمانیکه فهمیدند که قیامت جای انکار نیست، بناءً به گناه خود اعتراف می کنند.

«وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا»: و شما را از عذاب سخت امروز نترساندند؟ بر شما حجت تمام نکردیم و عذر را بر نداشتیم!

«قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا»: قیامت، جای کتمان و انکار نیست، لذا انسان‌ها علیه خود اقرار می کنند، طوریکه مشرکان گفتند: ما به زبان خود شهادت می دهیم و ما اعتراف میکنیم که پیامبران از سوی شما می آمدند و ما را از حقیقت آگاه می کردند، به ما تبلیغ نموده و ما را بر حذر داشتند، ولی این تقصیر خود ما بود که به سخنان آنان توجهی نکردیم.

ابن عطیه گفته است: این اقرار و اعتراف آنها است به کفر و خود اعتراف میکنند که مقصرند و مانند گفته‌ی قالوا بلی قد جاءنا نذیر فكدبنا می باشد.

«وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا دُنْيَا»: ولی دنیا با زبندگی‌ها و خدایان با فتنه‌های خود ما را فریب دادند، ملاحظه میشود که: دنیاخواهی، عامل بی‌اعتنایی به دعوت‌های انبیاست. واقعیت امر همین است که: فریفته شدن به دنیا، موجب فراموشی آخرت میگردد. متوجه باید بود که: علاقه‌ی افراطی و پیش از حد به دنیا، انسان را در نهایت به کفر می‌کشاند.

«وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (130)»: و به این ترتیب آن‌ها به کفر خود اعتراف کردند که به پروردگار خویش شریک آورده و پیامبرانش را تکذیب نمودند.

بیضاوی فرموده است: این ذم آنها را به خاطر سوء نظر و رأی نادرستشان میرساند؛ چون آنها به حیات دنیا و لذایذ ناپایدار فریب خورده و مغرور شدند، و به طور کلی به آخرت پشت کردند، تا بالاخره ناچار شدند بر کفر خود گواهی بدهند و خود را به عذاب ابدی تسلیم نمایند. تا شنوندگان از دچار شدن به سرنوشت آنها بر حذر باشند. (بیضاوی صفحه 182).

ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ (۱۳۱)

این (فرستادن پیغمبران) بخاطر آن است که پروردگارت هیچگاه (مردم) شهرها و آبادی‌ها را بخاطر ستم‌های شان در حال غفلت و بیخبری هلاک نمیکند (بلکه قبلاً رسولانی برای آنها می فرستد). (۱۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَلِكَ»: این ارسال و اتمام حجت.

تفسیر:

«ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ (131)»: ما پیامبران را فرستادیم و کتاب‌ها را نازل کردیم تا بر تکذیبگران هیچ حجتی و بر کافران هیچ عذری باقی نماند، پس خدای تعالی هیچ ستمگری را تا به او نصیحت نرسد عذاب نمی‌کند و هیچ قریه‌ای را هلاک نمی‌نماید مگر بعد از اینکه اهل آنرا بیم دهد. از جمله روش‌های الهی یکی هم این

است که او تعالی غافلانی را که رسالت به آنها نرسیده کیفر نمی دهد، تا مادامی که تبلیغ و حجّت به آنها برسد. پس جاهل معذور و ستمگار رانده شده و غافل مغرور است. (بنقل از تفسیر المیسّر: دکتر عایض بن عبدالله القرني).

طبری فرموده است: چون خدایت بدون یادآوری و تذکر به وسیله ی پیامبران و آیات و عبرت و پند، آنها را نابود نکرده است، ای محمد! پیامبران را اعزام کردیم تا آیات و دلایل مرا بر آنان بخوانند و آنها را از روز معاد برحذر دارند و بترسانند. (طبری 124/12). باید گفت که: سنّت پروردگار با عظمت است که: راه حقّ را با فرستادن انبیا و هشدارهای مختلف به مردم نشان می دهد و حقایق را بیان کرده، اتمام حجّت میکند. در آن صورت اگر بی اعتنایی کردند، کیفر میدهد. این قانون و سنّت کلی در آیات متعدّدی مطرح شده است، از جمله: «وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ» (شعراء، 208). ما هیچ قریه ای را هلاک نکردیم مگر آنکه مردم آنجا بیم دهندگانی داشتند. «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء، 15). ما تا پیامبری نفرستیم، عذاب نمی کنیم.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن مینویسد: یعنی خدای بلند مرتبه نمیخواهد به بندگانش این امکان را بدهد که در برابر او حجت بیاورند که شما ما را که نه از حقیقت آگاه کردید و نه برای ارایه ی راه راست به ما تدبیری به کار بستید، اکنون که از سر ناآگاهی راه را اشتباه پیموده ایم چرا ما را مواخذه می کنید. برای از بین بردن چنین بهانه ای خدای بلند مرتبه پیامبران را فرستاد و کتاب ها نازل کرد، تا حقیقت را برای انسانها و جن ها روشن کنند. اکنون اگر آنان راه های نادرست را انتخاب کنند و خدا مجازاتشان کند، مسئولیت تقصیر آنان متوجه خودشان است نه خدای بلند مرتبه.

همچنان تفسیر کابلی مینویسد: حضرت کردگار عادت ندارد که کسی را بدون آگاه ساختن و خبر کردن در اثر ظلم و عصیان او در دنیا یا آخرت گرفتار کرده تباه و هلاک کند. از ینجاست که پیغمبران و نذیران فرستاده که به تمام جنّ و انس، نیک و بد و آغاز و انجامشان را به کمال وضاحت بیان کرده، خبر کنند؛ پس با هرکس به مراتب اعمالش معامله می نماید.

وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٢﴾

و [در قیامت] برای هر کدام [از دو گروه جن و انس] به سزای آنچه انجام میدادند، درجاتی [از ثواب و عذاب] است؛ و پروردگارت از آنچه انجام میدهند، بی خبر نیست. (۱۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِكُلِّ»: برای هر کدام، برای هر دو دسته ی خوب و بد. «مِمَّا»: از آنچه. به خاطر آنچه.

تفسیر:

پروردگار با عظمت، عادل است و مرتبه ی هر کس را طبق عملکرد خود او قرار میدهد. طوریکه میفرماید «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا»: برای هر عمل کننده ای از مؤمنان و کافران از دو گروه جن و انس در آخرت، مطابق عملش منازلی است که در نتیجه سعی و کوشش خود در دنیا به آن می رسند اگر عملش نیک باشد بر اساس آن ثواب می بینند و اگر عملش بد باشد، پاداشش بد است یا عقاب دریافت می دارند، یعنی اینکه سعادت و شقاوت انسان، بسته به اعمال اوست.

ابن جوزی گفته است: به این دلیل به درجات موسوم گشته است که در ارتفاع و انحطاط مانند پله ها تفاوت دارند. (ابن جوزی 126/3).

«وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (132)»: همه این‌ها از روی حساب دقیقی از جانب الله متعال است که در آن هیچ ظلم و ستمی وجود ندارد. پس مؤمنان دارای درجاتی در نعمت‌اند در حالی که کافران فرومایه در کاتی در دوزخ دارند. بنابراین تفاضل در ثواب و عقاب کاری است کاملاً عادلانه. باید اضافه کرد که: انسان باید باهوش تمام باشد، و نباید فراموش کند که در تحت نظر همیشگی پروردگار با عظمت قرار دارد.

امام ابو یوسف و امام محمد (رحمهما الله) با این آیه استدلال کرده‌اند بر این که: جنیان نیز در برابر طاعت حق تعالی پاداش داده می‌شوند و به بهشت وارد می‌شوند. (بنقل از تفسیر «تفسیر انوار القرآن».

خوانندگان محترم!

پس از بیان پاداش نیکوکاران و سزای بدکاران بدفرجام و تبیین درجات مختلف هر دسته و گروهی، خداوند متعال در آیات (133 الی 135) به این حقیقت اشاره میکند که خداوند متعال هرگز به بندگی و عبادت بندگان نیاز و ضرورتی ندارد و هیچگاه گناه گنهگاران مقام والای او را نمیکاهد؛ چون از جهانیان بی نیاز است. با این وصف، او بسی مهربان و دارای رحمت فراوان و فراگیر است و هرطور بخواهد، این رحمت بی‌کران را بر همه، آرزانی میفرماید. سپس تهدیدوار خطاب به مردم میفرماید: هرچه در توان دارید، انجام دهید.

وَرَبُّكَ الْعَنِّي ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْفِ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخَرِينَ (۱۳۳)

پروردگارت بی نیاز و صاحب رحمت است، اگر بخواهد همه شما را هلاک مینماید، و پس از شما هر نسلی که بخواهد جایگزین شما میکند، همان گونه که شما را از نسل گروهی دیگر پدید آورد. (۱۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذُو الرَّحْمَةِ»: مهربان. خبر دوم است. «مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخَرِينَ»: از نژاد کسان دیگری. به جای فرزندان کسان دیگری (توبه / 39). «يُذْهِبْكُمْ»: شما را میبرد، شما را نابود می‌کند. قوم آخرین: کسانی دیگر.

تفسیر:

«وَرَبُّكَ الْعَنِّي»: پروردگار تو بی‌نیاز (از بندگان و عبادت ایشان) است یعنی نه به خودشان نیازی دارد نه به عبادتشان، نه ایمانشان به وی نفعی میرساند، نه کفر و معصیت شان به وی زیانی «ذُو الرَّحْمَةِ» اما با وجود این بی‌نیازی، بر آنان صاحب رحمت و مهربانی است، که رحمت وی بر ایشان با وجود کمال بی‌نیازی، خود بیانگر منت‌های فضل و کرم وی است و از رحمت اوست که آنان را به تکالیف چندی مکلف کرده است تا ایشان را در معرض منافعی همیشگی قرار دهد.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی نسبت به دوستان و اهل طاعتش رحمت دارد. و دیگران گفته‌اند: نسبت به تمام خلقش رحمت دارد، از جمله ی رحمتش این که انتقام از مخالفین را به تأخیر می‌اندازد.

ابو سعود گفته است: این یادآوری در آن مقرر است که مطالب مذکور از قبیل ارسال پیامبران، برای او سودی در بر ندارد، بلکه به خاطر محبت و دلسوزی به بندگان است. (ابو سعود 2/138).

مهربانی شیوهی پروردگار با عظمت است:

در این جا با توجه به مقام و موقعیت، این جمله دو مفهوم دارد: یکی آن که اگر پروردگارتان شما را به پیمودن راه راست توصیه میکند و از برگزیدن راه و روشی برخلاف حقیقت برحذر میدارد، دلیل آن این نیست که از راست روی شما سودی عاید او میشود و یا از غلط روی شما ضرری متوجه او میگردد.

بلکه در اصل دلیل واقعی آن این است که راست روی شما به سود خودتان و غلط روی شما به زیان خودتان است. پس این سراسر مهربانی اوست که این روش را به شما توصیه میکند که می تواند موجب رسیدن شما به مراتب و بالا شود و شما را از دنبال کردن راه و روش نادرستی که موجب فرو غلتیدن شما به مراتب پست می گردد برحذر می دارد. دوم این که پروردگارتان سخت گیر نیست و از کیفر دادن شما لذت نمی برد. او در پی غافلگیر کردن و از بین بردن شما نیست که اگر اندک کوتاهی و گناهی از شما سر بزند، او بلافاصله شما را مواخذه کند. در اصل او نسبت به همه‌ی مخلوقاتش مهربان است، با نهایت رحم و کرم خدایی می کند و با انسانها نیز همین رفتار را دارد. به این دلیل است که پیوسته به کوتاهی های شما به دیده ی چشم پوشی می نگرند. شما او را نافرمانی می کنید، مرتکب انواع جرایم می شوید و با وجود نشستن بر خوان نعمت هایش از دستورات او سرپیچی می کنید، اما باز هم او با بردباری و گذشت به شما پیوسته مهلت و فرصت برخاستن، درک کردن و اصلاح راه و روش خودتان را میدهد. و اگر او سخت گیر می بود، برای او چندان مشکل نبود که شما را نابود کند و به جای شما قوم دیگری را به صحنه بیاورد و با همه ی انسانها را از صفحه‌ی هستی محو کند و به جای آنها مخلوق دیگری را به وجود بیاورد.

«إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ»: اگر بخواهد همه شما را از میان می برد یعنی اگر بخواهد را به عذاب خانمان برانداز نابود می کرد.

«وَوَيْسَخُلْفُ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ»: و خلقی دیگر می آورد که بیشتر از شما به امتثال امر و اطاعتش بپردازند.

«كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ (133)»: همانگونه که شما را از دودمان انسانهای دیگری آفریده است (و بر جای دیگرانتان نشانده است).

ابو حیان فرموده است: آیه متضمن برحذر داشتن بندگان است از انتقام و قهر زودرس و نابود شدن از جانب خدا. (بحر 225/4).

إِنْ مَا تُوَعَّدُونَ لَأَتِيَنَّكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (۱۳۴)

بی تردید آنچه [از ثواب و عقاب] به شما وعده می دهند، آمدنی است؛ و شما عاجز کننده الله نیستید [تا بتوانید از دسترس قدرتش بیرون روید]. (۱۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَأَتِيَنَّكُمْ»: حتماً آمدنی است. «معجزین»: ناتوان کنندگان، به ستوه آورندگان. «ما انتم بمعجزین»: گریزی ندارید، درمانده نمی کنید.

تفسیر:

«إِنْ مَا تُوَعَّدُونَ لَأَتِيَنَّكُمْ»: ای کافران! بی گمان آنچه (از قیامت و حساب و عقاب و ثواب و اختلاف درجات و درکات) به شما وعده داده می شود، بدون تردید جامه‌ی عمل به خود می گیرد.

«وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ» (134): و شما نمی‌توانید (خدا را) درمانده کنید (و از دست عدالت و مجازات او بگریزید). جمع آوری شما بر او کاملاً سهل و آسان است و هیچ مایه نجات و محل التجائی جز به سوی خود او نمی‌باشد. او هر کسی را که حتی فرار نماید باز می‌گرداند و هر خواهانی را در می‌یابد و بر هر غالبی غلبه می‌کند.

از ابی‌سعید خدری (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «یا بنی آدم، إن كنتم تعقلون فعدوا أنفسكم من الموتی، والذي نفسي بيده إنما توعدون لآت وما أنتم بمعجزين». مؤخذ (رواه البيهقي في شعب الایمان برقم 10564 و ابو نعیم في الحلیة 6/91 من طریق محمد بن المصفي). «ای فرزندان آدم! اگر شما اهل خرد و اندیشه هستید، خود را از مردگان بشمارید زیرا سوگند به آن ذاتیکه جانم در ید اوست، آنچه و عده داده شده اید البته آمدنی است و شما گریزنده نیستید».

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿١٣٥﴾

بگو: ای قوم من، به جایگاه و منزلت خویش عمل کنید، که من هم (بر اساس جایگاه و منزلت خود) عمل میکنم، پس به زودی خواهید دانست که سرانجام سرای آخرت از که خواهد بود. یقیناً ظالمان کامیاب نمی‌شوند. (۱۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ»: آنچه مقدور شماست، هر چه از دستان می‌آید، به اندازه‌ی قدرت و توان شما، در حالتی که هستید، انطور که هستید. «مکانت»: قدرت و توان. «عاقبة الدار»: فرجام آن سرای، سرانجام نیک آن جهان، سرافرازی در عالم دیگر، «الظالمون»: ستمگران، کافران.

تفسیر:

پیامبر صلی الله علیه وسلم، چون به راه خود یقین دارد، مأمور است در برخوردهای خود، ثبات و قاطعیت خود را به دیگران اعلام کند. طوریکه میفرماید: «قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ»: (ای پیغمبر!) بگو: ای قوم من! (بر کفر خود و دشمنی بامن پایدار بمانید و هر عملی را که میخواهید انجام بدهید.

«إِنِّي عَامِلٌ»: به یاد داشته باشید که: سرپیچی مردم، وظیفه‌ی پیامبران را عوض نمیکند. طوریکه میفرماید: «إِنِّي عَامِلٌ»: من آن را انجام می‌دهم که خدایم دستورش را داده است و عبارت است از پایداری بر دینش.

یعنی اینکه شما نمی‌توانید خدا را عاجز کنید. ای پیامبر! بگو: "ای مردم! شما در جای خودتان عمل کنید و من در جای خود عمل می‌کنم».

«فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ»: ملاک موفقیت، حسن عاقبت و سرانجام کار است، نه جلوه‌ها و تلاشهای زودگذر. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: بالاخره خواهید دانست که چه کسی سرانجام نیک خواهد داشت (و پیروزی در این جهان و سعادت در آن جهان مال چه کسی خواهد شد).

یعنی اگر باوجود تفهیم‌های من بازهم نمی‌فهمید و بر ادامه دادن راه نادرست تان پای می‌فشارید، شما به راه تان ادامه بدهید و اجازه دهید من به راه خویش ادامه دهم، سرانجام کار هرچه که باشد برای شما نیز آشکار خواهد شد و برای من نیز.

«إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (135): «آنکه ظالم است نه موفق می‌شود و نه به هدفش میرسد. و

ظالم، رستگار و کامیاب هم نمی شود.

زمخشری فرموده است: آیه بایش گرفتن مسلک لطیف، متضمن روش برحذر داشتن است، متضمن انصاف در گفتن و ادبی نیکو است، در ضمن شدت و عید را نشان میدهد، و با اطمینان و اعتماد بیان میدارد که برحذر دارنده حق است و برحذر شونده باطل. (تفسیر کشاف 53/2).

خوانندگان محترم!

پس از آن که در آیات قبلی، موضوعاتی تباهی و بربادی و بی مفهومی عقاید و اندیشه‌ی مشرکان را، چون: انکار معاد و زنده شدن و مکافات و مجازات به بیان گرفته شد. اینک در آیات (136 الی 140) بخشی دیگری از سفاقت و نادانی آنان را که در مورد احکام دروغین حلال و حرام، کشت و زرع، انواع ثمر، مالداری، حیوانات شیردار و دارایی گوشت حلال، موضوع زنده به گور کردن دختران مورد بحث قرار داده میشود.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿١٣٦﴾

و برای الله از کشت‌ها و چار پايانی که آفریده است نصیبی مقرر کردند (در حالیکه همه از الله است) و (به گمان باطل خود) گفتند: که این قسمت برای الله است و این قسمت برای بتان ماست. پس آنچه سهم بتانشان بود به الله نمیرسید؛ ولی هر آنچه سهم الله بود به بتانشان میرسید. چه بد قضاوت و داوری می‌کنند. (که علاوه بر شرک، حتی خدا را کمتر از بتها می‌گرفتند!) (۱۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«ذَرَأَ»: پدید آورد، آفرید. «الْحَرْثُ»: کشت زرع. «الْأَنْعَامُ»: جمع نعم، چهارپایان. «بِزَعْمِهِمْ»: به پندار خودشان، به تصور خودشان. «شُرَكَائِهِمْ»: بت‌های بت پرستان، یا خدمتکاران و رؤسای بت خانه‌ها و معابدشان. «يَصِلُ»: میرسد. «سَاءَ»: چه بد است! چه زشت است!

تفسیر:

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا»: در آیات متبرکه ذیل طوری که در فوق هم بدان اشاره نمودیم، خداوند متعال انواعی چند از احکامی را که اهل جاهلیت برای خود اختراع کرده بودند، اشاره بعمل می‌آورد: مفسران مینویسند: آنان که از مدار تربیت انبیاء بیرون رفته و به وادی خیال می‌روند، حرف‌ها و تصمیم‌هایشان نیز خیالی و بی‌منطق است و خود را مالک همه چیز می‌دانند و تقسیم بندی می‌کنند. از جمله یکبار پسران را سهم خود و دختران را سهم الله می‌دانند.

«أَلَكُمُ الدَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى»: (نجم، 21) یکبار هم غلات و حیوانات را بین خدا و بت‌ها تقسیم میکنند. مشرکان می‌پنداشتند سهم بت‌ها غیر قابل تغییر است و آن را خرج بتکده‌ها و خدمه آنها می‌کردند، و سهم خدا را نیز به این بهانه که خدای آسمان‌ها بی‌نیاز است، هنگام کم و کسر آمدن‌ها خرج بتخانه‌ها میکردند. نه خرج کودکان، فقرا و مهمانان.

مشرکان قریش سهمی از محصولات زراعت و چهارپایانی را که خدا آنها را آفریده است برای الله قرار میدهند و به گمان خود میگویند: این برای الله است (و با این سهم به خدا تقرب می‌جوئیم و بدین منظور آن را به مهمانان و ناتوانان می‌دهیم) و این برای شرکاء (و

معبودهای) ما است (و با این سهم نیز به بت‌ها و اصنام تقرب میجوئیم و بدین منظور آن را صرف رؤسا و پرده‌داران و خادمان بت‌کده‌ها و معابد می‌نمائیم).

ابن کثیر گفته است: این بیانگر ذم و توبیخ مشرکین از جانب خدا است. همان مشرکانی که بدعت و کفر و شرک را ابداع کرده و برای خدا که خالق همه چیز است شریک قرار داده‌اند.

«وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ» از کشت و زرع و میوه جات و حیواناتی که خدا آنها را خلق کرده و بار آورده است، قسمت و سهمی تعیین کرده‌اند. (مختصر ابن کثیر 622/1).

«فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ»: بر مبنای زعم و گمان خود و بدون دلیلی شرعی می‌گفتند: این سهم خدا است. در التسهیل آمده است: زعم را بیشتر برای دروغ به کار می‌برند. (التسهیل 22/2).

«وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا»: این هم سهم و قسمت خدایان و بت‌هایمان می‌باشد.

ابن عباس (رض) فرموده است: دشمنان خدا وقتی از زمین محصولی به دست می‌آوردند یا ثمری عایدشان می‌شد، قسمتی از آن را برای خدا قرار میدادند و قسمتی را برای بت‌ها. سهم بت‌ها را از محصول و ثمر نگهداشته و حساب میکردند، و اگر چیزی از سهم خدا می‌افتاد آنرا روی سهم بت‌ها می‌گذاشتند و می‌گفتند: خدا بی‌نیاز است و بت‌ها محتاجند. (مختصر ابن کثیر 622/1).

از این رو گفت: «فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ»: آنچه به بت‌ها تعلق داشت چیزی از آن به خدا نمی‌رسید، «وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ» اما آنچه سهم خدا بود به بت‌هایشان می‌رسید.

مشرکان با در نظر داشت اینکه بت‌ها را شریک الله متعال می‌پنداشتند، ولی برای خداوند موقعیت بخصوصی از عزت و غنا قائل بودند و تلفات را از سهم خدا کم میکردند و میگفتند: او نیازی بدان ندارد. مجاهد گفته است: بر قسمتی از محصول نام خدا را می‌بردند و قسمتی نیز برای بت‌هایشان، اگر باد از سهم خدا چیزی را روی سهم بت‌ها می‌انداخت، آنرا رها کرده، و آنچه را از سهم بت‌ها روی سهم الله می‌انداخت، آنرا باز میگردانند، و اگر با قحطی و کمبود مواجه می‌شدند سهم الله را می‌خوردند و سهم بت‌ها را نگهداشتند. «سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (136)» این حکم آنها امری زشت و ظالمانه است.

وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١٣٧﴾

و این چنین برای بسیاری از مشرکان، شیاطین‌شان کشتن فرزندان‌شان را زیبا جلوه دادند، تا هلاکشان کنند و دینشان را بر آنان مشتبه گردانند، و اگر الله میخواست آنهاچنین نمی‌کردند. پس آنرا بادروغ‌هایی که مییافتند بگذار. (۱۳۷).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِيُرْدُوهُمْ»: تا نابودشان کنند، این که آنان را به هلاکت اندازند. «لِيَلْبِسُوا»: تا مشتبه سازند، تا به هم آمیزند، تا پوشیده دارند. «يَفْتَرُونَ»: دروغ سر هم کنند، دروغ بسازند.

تفسیر:

«وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ»: و آنگونه که شیطان برای مشرکان قرار دادن قسمتی را به خدا و قسمتی دیگر را به بت‌ها مزین کرد، همین‌گونه

شیطان برای آنها کشتن فرزندانشان از ترس فقر و زنده به گور کردن اولادشان را برایشان مزین نمود.

با تأسف باید گفت که فهم و بینش غلط و خرافی، سبب می شود که انسان، فرزند خود را پای بت سنگی و چوبی قربانی کرده و به آن افتخار نماید. زمخشری فرموده است: در زمان جاهلیت مردم قسم میخوردند که اگر دارای فلان تعداد پسر بشوند یکی را سر می برند. عبد المطلب چنان قسمی را یاد کرده بود. (تفسیر کشاف 54/2).

«لِيُرْدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ»: این تزیین مبتنی بر دروغ و افترا بود تا پدران با کشتن نفس های حرام و ریختن خون انسان های معصوم هلاک شوند و احکام بر آنها خلط گردد و نتوانند بین حلال و حرام فرق قایل شوند.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ»: اگر الله می خواست، چنان عمل زشت و ناپسندی را نمی کردند. «فَدَرَهُمْ وَ مَا يَقْتُرُونَ (137)»: باید گفت که: پیامبر، مسئول ابلاغ است نه اجبار، اگر مردم گوش نکردند، آنانرا رها کرده و به سراغ دل های آماده می رود. طوریکه در آیه مبارکه آمده است: آنها را با دروغ و افترای که برای الله می سازند، به حال خودشان رها کن. این بیان به معنی تهدید و وعید است.

در ضمن قابل یادآوری است که: افکار و رفتار منحرفان، نباید حق جویان را دلسرد کند.

انواع کشتن فرزندان:

مشرکان موجودیت دختر را ننگ بحساب و آنان را زنده به گور میگردند: «أَمْ يَدُسُّ فِي التُّرَابِ» (نحل، 59): و برخی از مشرکن می گفتند که گویا خرج و مصارفی ندارم و باید آنان را از بین ببرم، «حَشِيَّةٌ اِمْلَاقٌ» (نحل، 59): و یاهم این کشتن را نوعی قرب به بت ها بحساب می آوردند.

بصورت کل کشتن فرزندان به سه صورت در میان عرب ها رواج داشت و در قرآن به هر سه صورت اشاره بعمل آمده است:

1 - کشتن دختران از ترس اینکه کسی داماد آنان شود، یا در جنگ های قبیله ای به دست دشمن اسیر گردند و یا به گونه ای دیگر موجبات عار و ننگ را برای آنان فراهم آورند.

2 - کشتن فرزندان از ترس اینکه مبادا توان حمل بار بزرگ کردن آنانرا نداشته باشند و به دلیل کمبود امکانات زندگی، تبدیل به باری غیر قابل حمل گردند.

3 - کشتن فرزندان به عنوان قربانی برای خوشنودی خدایان و معبودان خود.

داستان آموزنده :

قرطبی در تفسیر خود آورده است که یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم همیشه پریشان و افسرده بود و پیامبر صلی الله علیه وسلم از او پرسید چرا غمگین و افسرده هستی؟ گفت: یا رسول الله! در عهد جاهلیت مرتکب گناهی شده ام، هر چند مسلمان شده ام اما میترسم الله آن را نبخشاید، فرمود: گناهت را به من بگو: گفت: من از جمله افرادی بودم که دختران خود را به قتل می رساندند، دارای دختری شدم، زخم از من التماس کرد او را نکشم، آن را گذاشتم تا اینکه بزرگ شد و یکی از زیباترین زنان شد، از او خواستگاری کردند، اما غیرت در قلبم رخنه کرد، نتوانستم تحمل کنم او را شوهر بدهم، یا او را در منزل بدون شوهر بگذارم. به زخم گفتم می خواهم نزد خویشاوندانم بروم، دختر را بامن

بفرست، از این امر مسرور شد، و او را با لباس و زیورملابس کرد، از من قول و تعهد گرفت که به او خیانت نکنم. او را به سر دهانه‌ی چاهی بردم و چاه را نگاه کردم، فهمید که میخواهم او را به چاه بیندازم، دست به دامنم گرفت و گریان کرد، دلم به رحم آمد، سپس چاه را نگاه کردم، حمیت بر من مستولی شد و شیطان بر من غلبه کرد. او را به پشت در چاه انداختم، و ایستادم تا صدایش قطع شد و برگشتم. از این داستان پیامبر صلی الله علیه وسلم و یارانش گریه را سر دادند و فرمود: اگر به سبب گناه زمان جاهلیت کسی را مجازات و سزا داده بودم تو را کیفر میدادم. (تفسیر قرطبی 97/7).

توجه بفرماید: در جهان امروزی ما اگرچه به ظاهر دختران، زنده به گور نمی شوند اما نوع برخورد با دختران، و آنان را به صورت «مانکن» و وسیله‌ی تبلیغ کالا قرار دادن در مغازه‌ها و رسانه‌ها تلویزیون‌ها، فیسبورک‌ها و فلم‌های سینمایی...؛ و صرفاً وسیله‌ی تمتع نفسانی ساختن؛ مرگی انسانی است که بسی از مرگ جسمانی، بدتر است.

وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْتٌ حَجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتُرُونَ ﴿١٣٨﴾

و به گمان بی اساس خود گفتند: این چهار پایان و زراعتی که [سهم خدا و بتان است، خوردنش] ممنوع است، فقط کسی که ما بخواهیم باید از آنها بخورد، و [اینها] چهارپایانی است که سوار شدن بر پشت آنان حرام است، و [نیز آنان را] چهارپایانی [بود] که [هنگام ذبح] نام الله را بر آنها ذکر نمی‌کردند، در حالیکه [این سنت‌ها و قوانین را به دروغ] به الله نسبت می‌دادند؛ به زودی الله آنان را در برابر آنچه دروغ می‌بستند، مجازات خواهد کرد. (۱۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَجْرٌ»: ممنوع، حرام [حجر: محجور]. «ظُهُورُهَا»: جمع ظهر، پشت‌های آنها، کنایه از سوار شدن بر آنها. «افْتِرَاءً عَلَيْهِ»: دروغ بستن بر الله.

تفسیر:

در دو آیه‌ی متبرکه قبلی، عقائد خرافی مشرکان در باره‌ی سهم خدا و بت‌ها از محصولات زراعتی و چهارپایان مطرح گردیده بود. در این آیه مبارکه چگونگی مصرف سهم بت‌ها بیان شده که احدی حق استفاده ندارد، مگر خادمان بت‌ها و بتکده‌ها. با توجه به محتوای این آیه، مشرکان چهار انحراف داشتند:

- 1 - ممنوع شمردن بعضی از چهارپایان.
- 2 - ممنوع شمردن بعضی از محصولات زراعتی.
- 3 - ممنوع کردن سواری برخی از چهارپایان.
- 4 - نبردن نام خدا به هنگام ذبح حیوانات.

ولی قرآن عظیم الشان، هدف آفرینش چهار پایان را همان سوار شدن و حمل و باربری بر آنها و استفاده از گوشت آنها می‌داند: «جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» (غافر، 79) و تحریم بهره برداری از چهارپایان را، از بدعت‌های جاهلی می‌شمرد که در آیه 103 سوره‌ی مائده نیز بیان شده است.

«قَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْتٌ حَجْرٌ» نوع سوم از انواع احکام ساختگی اهل جاهلیت این بود: که مشرکین بطور افترا میگفتند: این حیوانات و این زرع را به خدایان خود اختصاص داده،

و برای غیر آنان حرام و ممنوع است. یعنی: حرام و ممنوع (قرنطینه) است زیرا به بتان ما اختصاص دارد.

رسم عرب ها بر این بود که در باره‌ی برخی جانورها یا محصولات برخی از مزرعه‌ها نذر میکردند و آنها رابه برخی پیشگاه، جناب، حضرت، و یا شخصیت ها اختصاص می دادند. هرکسی نمیتوانست از این نذورات استفاده کند، بلکه برای استفاده از آنها ضابطه‌ی مفصلی داشتند که براساس آن تنها افراد مخصوص از انواع خاصی از نذرها میتوانستند استفاده کنند. پروردگار با عظمت ما در این جا نه تنها این فعل آنان را شرک قرار می دهد، بلکه این مطلب را نیز بیان میکند که این ضابطه و رسم و رواج ساخته و پرداخته‌ی خودشان است. یعنی خدایی که این نذرها و نیازها را از رزق و روزی ای که او عطا کرده است می دهند، نه دستور این نذرها و نیازها را داده است و نه در رابطه با استفاده از آنها این محدودیت ها و ضوابط را مقرر داشته است. همه‌ی این خرافات را بندگان خودسر و یاغی از خود ساخته و پرداخته اند.

«لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَأَ بِرِغْمِهِمْ»: «و جز کسی که ما بخواهیم، هیچکس نباید از آن بخورد، به گمان باطل و داشتن دلیل و برهان خودشان» و آنان خدمتگزاران بتان و مردان بودند که منحصراً حق استفاده از آن اموال را داشتند.

باید بعرض برسانم که: احکام دین باید منسوب به الله باشد، نه بر پایه‌ی گمان، خیال، قیاس و استحسان.

«وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا»: همچنان سوار شدن بر برخی از شتران را بر خود حرام نموده، مانند بحایر و سوانب و حوامی. و این تحریم ها راهم به دروغ بر خدای تعالی نسبت دادند، «وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا»: و چهارپایان دیگری است که در وقت ذبح آنها اسم خدا را بر آنها نمیگیرند» بلکه نام بت ها را بر آن می خواندند.

این نوع سوم از چهارپایان ذکر شده در این آیه است و آن عبارت از: چهارپایانی است که آنها را به نام بتانشان و برای آنان ذبح می کردند، نه به نام خداوند متعال. بعضی گفته اند: مراد آیه این است که حتی آنان سوار بر این چهارپایان به مناسک حج هم نمی رفتند تا بر پشت آنها نام الله را یاد نمایند.

از روایات طوری معلوم میشود که عرب ها درباره‌ی برخی از جانوران نذری این عقیده را داشتند که نباید نام خدا را بر آنها برد. سوار شدن بر آنها برای حج ممنوع بود، چرا که در حج می باید لبیک اللهم لبیک می گفتند، همچنین مواظب بودند که به هنگام شیر دوشیدن از آنها، به هنگام سوار شدن بر آنها، به هنگام ذبح کردن آنها و به هنگام خوردن گوشت آنها نام خدا بر زبان نیاید.

«إِفْتِرَاءٌ عَلَيْهِ» «همه‌ی این ها را به دروغ به خدا نسبت داده اند.»

تحریم حلال ها و تحلیل حرام ها، افترا بر خداست، یعنی این قواعد و ضوابط را خدا مقرر نداشته است، اما به گونه ای بر آنها عمل می شود که گویا خدا آنها را مقرر کرده است و برای این باور و پندارشان نیز هیچ سند و مدرکی ندارند و تنها سند آنان این است که رسم نیاکان ما این بوده است.

«سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ(138)»: باید گفت که: بدعت گزاران، در انتظار مجازات قوانین موهوم خود باشند. حساب اینها به سبب کذبشان بر خداست تا سزای اعمال بد و

بهتان گناه آلودشان را بدهد. چهارپایان و محصولات زراعتی روزی خداست پس لازم است به نام خدا باشد و هیچ چیزی از آن به غیر خدا صرف نشود.

طوریکه ملاحظه فرمودید: دین مقدس اسلام دینی جامعی است که حتی انحراف در بهره‌گیری از حیوانات را هم تحمل نمی‌کند.

وقتی قرآن، از بی‌مصرف ماندن حیوان و تحریم سوار شدن بر آن نکوهش میکند، به طریق اولی از بی‌مصرف ماندن انسان‌ها، منابع، سرمایه‌ها و استعدادها بیشتر نکوهش می‌کند.

وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَرْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٣٩﴾

و گفتند: هر آنچه در شکم این چهار پایان است برای مردان ما حلال و برای زن‌های ما حرام است، و اگر مردار باشد (مرده به دنیا آمده باشد) زن و مرد در آن شریک می‌باشند، الله به سبب این گفتار آنها را سزا خواهد داد. چون او حکیم (و) داناست. (۱۳۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَالِصَةٌ»: پاک، حلال. «أَرْوَاجِنَا»: زنان ما، خانم‌های ما. «وَصَفَهُمْ»: توصیف آنان. باید گفت که: آشنایی با خرافات دوران جاهلیت، انسان را با زحمات پیامبر صلی الله علیه وسلم برای هدایت آنان آشنا ساخته، روح قدر شناسی را در انسان، زنده و شگوفا می‌کند.

تفسیر:

«وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا» و (از دیگر عقائد خرافی مشرکان، این بود که) می‌گفتند: آنچه در شکم این چهارپایان (نذر شده برای بت‌ها) است، (اگر زنده به دنیا آید) مخصوص مردان ماست، «وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَرْوَاجِنَا» و بر زن‌ها حرام است و نباید از آن بخورند. در این آیه مبارکه به وضاحت می‌بینیم که: تبعیض بی‌جا میان زن و مرد، از جمله عملی جاهلی و به نزد دین اسلام عمل مطرود است.

«وَ إِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ»: اگر مرده تولد گردد هم بر زنان حلال است و هم بر مردان. طوریکه ملاحظه میداریم؛ در جاهلیت، تحقیر زن تا آن حد بود که در برخی موارد از حیوان سالم حق استفاده ای را نداشت و فقط در گوشت حیوان مرده شریک می‌شد.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «اگر گوسفند، جنین نر میزاید، آنرا ذبح می‌کردند و فقط مردان حق تناول از آن را داشتند نه زنان و اگر جنین ماده می‌زاید، آن را رها کرده و ذبح نمی‌کردند و اگر جنین، مرده متولد می‌شد، مردان و زنان همه در آن شریک بودند چنان‌که حق تعالی در این آیه فرموده است».

«سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَهُمْ»: این عقیده آنها مبتنی بر دروغ و بهتان و یک ادعای بدون دلیل است که به زودی خدای تعالی آنها را به سبب این افترایشان گرفتار عذاب مینماید، چون احکام از شریعت الله متعال برگرفته می‌شود.

«إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ (139)»: زیرا خدای تعالی در آنچه مشروع می‌کند حکمت دارد و احکامش از روی علم و دانش صادر میشود و فرمانش مبتنی بر قدرت و توانائی و تدبیر او از روی دقت و درست انجام دادن است.

فَدَّ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَىٰ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٤٠﴾

مسلماً آنها که فرزندان خود را از روی سفاقت و نادانی کشتند زیان دیدند و آنچه را الله به آنها روزی داده بود بر خود تحریم کردند و بر الله دروغ بستند، آنها گمراه شدند و (هرگز) هدایت نیافتند. (۱۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَفَهًا»: سفاقت، نادانی.

تفسیر:

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ»: «هرآینه کسانی که فرزندان خود را» یعنی: دختران خود را از روی جهالت «کشتند» با زنده به گور کردنشان. جهالت و سفاقت، عامل خسارت است. خسارت‌هایی چون: از دست دادن فرزند، عاطفه و نعمت‌های حلال و کسب دوزخ و سزای الهی. مفسر زمخشری فرموده است: این آیه در رابطه با ربیعه و مضر و سایر طوایفی که دختران خود را از بیم اسارت و فقر، زنده به گور میکردند نازل شده است. «سَفَهًا بَغَيْرِ عِلْمٍ» از روی سفاقت، نادانی و بی عقلی و جهالتشان به اینکه خدا روزی خود آنان و فرزندانشان را می‌دهد.

سفاقت: عبارت از سبک مغزی، بیعقلی و نادانی است. بلی! آنان از روی جهل و بیعقلی ندانستند که این الله متعال است که روزی دهنده فرزندان‌شان است، نه خودشان «و» نیز زیانکار شدند کسانی که «وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ» «آنچه را خداوند روزیشان داده بود، حرام کردند» از چهارپایانی که آنها را «بحیره» و «سائبه» می‌نامیدند. باید گفت که: تحریم نابجای حلال‌ها، افتراء بر خداوند متعال می‌باشد.

«افْتَرَاءً عَلَى اللَّهِ»: از روی دروغ و افتراء بستن به الله، زیرا خدای سبحان و تعال هیچ چیز از این اشیا را حرام نکرده است. یعنی هلاک شد آن کس که آنچه را خدای تعالی حلال نموده حرام و این تحریم را به الله متعال نسبت داد. و باید گفت که: تنها حق تعالی قانون‌گذار است و او این کار را بر زبان پیامبران و از طریق کتاب‌های خود به انجام می‌رساند. «قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (140)»: اما انسان! پس گمراه‌تر، ذلیل‌تر و کوچک‌تر از آن است که دست به تحلیل و تحریم بزند و قانون وضع کند «إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ»: «حُكْمُ جَزْ بَرَايِ خَدَانِيسْتِ» و هرکس دست به‌چنین اعمالی بزند در واقع بر مرکب سرکشی سوار شده و راه هدایت را گم کرده است؛ زیرا او حق خالق را به مخلوق داده و این امر بدکارگی و ضیاع حقوق است.

از ابن عباس (رض) روایت شده است که گفته است: اگر دوست داری از نادانی اعراب باخبر شوی، آیات بعد از آیه‌ی یک صد و سی از سوره‌ی انعام را بخوان: قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بَغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ. (مختصر ابن کثیر 624/1).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (141 الی 144) در مورد دلایل گویای قدرت پروردگار بحث بعمل آمده است.

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرِ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ
وَالرَّيْثُونَ وَالرَّمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرِ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ
حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (۱۴۱)

و (الله) اوست که باغهایی آفرید، که برخی درختان آن برداشته شده بر پایه‌ها است و برخی هم غیر برداشته شده بر پایه‌ها است، و درخت خرما و کشتزار، با طعمهای گوناگون، و زیتون و انار، (در شکل) مشابه به یکدیگر، و (در مزه و لذت) مشابهت ندارند. چون میوه دهند و میوه آن پخته شود پس از آنها بخورید. و در روز درو حق آن را (عشر آن را) نیز بپردازید. و اسراف مکنید چون که الله اسرافکاران را دوست ندارد. (۱۴۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْشَأَ» (نشأ): آفرید، کم کم پدید آورد. «جَنَاتٍ»: باغها، جمع جنت، وجه تسمیه اش به «جنت» آن است که شاخ و برگ درختان زمین را می پوشاند یا نعمتهایش از تصور انسان، پوشیده است.

«مَعْرُوشَاتٍ»: درختانی مانند درخت انگور که به اطراف چیزهایی چون داربست و تکیه‌گاه و پایه‌های پیرامون خود، میبچد و شاخه‌هایش رشد میکند و قد میکشد.

«وَعِیْرَ مَعْرُوشَاتٍ»: درختانی بدون تکیه‌گاه و داربست و پایه که بر تنه‌ی اصلی خود قرار میگیرند یا روی زمین میخزند. «أَكْلُهُ»: میوه‌ها، آنچه خوردنی باشد، دانه‌ها.

«مُتَشَابِهًا وَعِیْرَ مُتَشَابِهٍ»: همانند و ناهمانند، همگون و ناهمگون.

«حَصَادِهِ»: درو، چیدن میوه، وقت رسیدن ثمر و برداشت محصول (تفسیر فرقان) قابل دقت و توجه است:

که در این آیه مبارکه، درس خدا شناسی را همراه با اجازه مصرف خوارکی‌ها و رسیدگی به طبقات محروم و انفاق به آنان و اعتدال داشتن و زیاده روی نکردن در مصرف و انفاق را بیان می‌کند.

در ضمن قابل یادآوری است طوری که در سورة «ن و القلم» آمده است که خداوند متعال باغ کسانی را که تصمیم گرفتند شبانه و به دور از چشم فقرا میوه‌ها را بچینند و به آنها ندهند، سوزاند.

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَعِیْرَ مَعْرُوشَاتٍ»: و (الله) اوست که باغهایی آفرید، که برخی درختان آن برداشته شده بر پایه‌ها است و برخی هم غیر برداشته شده بر پایه‌ها است. «معروشات / استوار بر پایه» یعنی: مسموکات / برافراشته. «و غیر معروشات / و غیر استوار بر پایه و نا افراشته» یعنی: آن که روی زمین رها شده و افراشته نشده باشند. برخی از مفسران گفته اند مراد از معروشات آن درختانی هستند که مردم آنرا در کشتزاران و جاهای آباد کاشته و افراشته و مورد اهتمام قرار داده باشند و «غیر معروشات» آن درختانی هستند که به صورت خود رو در بیابان‌ها و جنگل‌ها روییده باشند که به آن غیر معروش میگویند.

برخی از مفسران مینویسند: درختان (مَعْرُوشَاتٍ)، درختانی است که بر روی زمین پهن میشود، مانند انگور و خربزه و بادرنگ و غیره، یا به وسیله ستونها برپا میشود تا شاخه‌ها بر آن فرو غلند و درختان بدون داربست (عِیْرَ مَعْرُوشَاتٍ)، درختانی است که بر ساق خود ایستاده باشد، مانند درخت خرما و سایر درختان ستون‌دار.

باید گفت که: تنوع میوه‌ها و محصولات زراعتی، آن هم از يك آب و خاك، نشانه قدرت الهی است.

«وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ»: و برای شما درخت خرما را خلق نموده که هم میوه است و هم قوت. و کشت و زرع های گوناگونی را برای شما پدید آورد که رنگ و بو و مزه و حجم با هم متفاوت بوده و به عنوان قوت از آنها استفاده میکنید.

«وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ»: و زیتون و انار را برای شما آفریده است که در رنگ و شکل با هم شباهت دارند اما در طعم و مزه شبیه نیستند.

«كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ»: ای مردم! از این میوه ها بعد از رسیدن به مرحله پختگی در حالی بخورید که شکر الله را برجای آورید، «وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» هنگام رسیدن و برداشت محصول، آمادگی انسان برای انفاق بیشتر است، پس فرصت را از دست ندهیم. و در روز درو و برداشت آنها زکات و صدقات (عشر آن را) ادا نمائید تا مایه پاکی و نمای مال و اظهار همدردی با فقرا و مساکین باشد.

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: البتّه، درباره دو چیز غور کنید: اول اینکه به مجرد درویدن و چیدن، حقّ الله را اداء نمائید؛ دیگر آنکه زاید و بی جا صرف نکنید؛ از حقّ الله در اینجا مراد چیست؟ علماء را در این باره اقوال مختلف است. ابن کثیر را رأی بر این است که ابتدا درمگه معظمه از محصول مزارع و باغ واجب بود که چیزی حصّه به مساکین و بینوایان جدا کنند. در مدینه منوره به سال دوم هجرت مقدار و غیره تعیین و تفصیل یافت که از محصول زمین للمی (به شرطی که خراجی نباشد) دهم و از زمین آبی بیستم حصّه واجب میباشد.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی روزی که این میوه ها و حبوبات و زن میشوند، زکات شرعی آنها را بپردازید. (مختصر ابن کثیر 624/1).

به قولی: این آیه مبین فرضیت ادای زکات کشت و میوه، بر مساکینی که بر سر چیدن محصول واجب است تا در روز درویدن و چیدن کشت و میوه، بر مساکینی که بر سر چیدن محصول حاضرند، مقداری از آن؛ چون یک مشت، یا یک دسته و مانند آن بدهد و آنان را محروم نکند. امام ابو حنیفه (رح) با تمسک به این آیه و عام بودن حدیث نبوی ای که بخاری آن را در این مورد از ابن عمر (رض) روایت کرده است، پرداخت زکات را در هر آنچه که از زمین میروید، چه مواد خوراکی باشد یا غیر آن - بجز هیزم و علف خشک و سبزیجات تازه و انجیر و شاخه خشک درخت خرما و نی بوریا (اقارون) و نی شکر - واجب دانسته است. آن حدیث شریف به روایت ابن عمر (رض) این است: «در آنچه که آسمان آن را آب می دهد، عشر است و در آنچه که به وسیله شتر یا به وسیله دلو و چرخ آبکش آبیاری می شود، نصف عشر است». اما رأی جمهور فقها بر این است که: زکات در کشت و میوه واجب نیست، مگر در آنچه که قابل بهره برداری غذایی و قابل ذخیره کردن باشد. وقت وجوب زکات به قول راجح که همانا رأی امام ابوحنیفه (رح) است روز چیدن یا روز درو کردن است. (بنقل از تفسیر انوار القرآن).

«وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (141)» مقدار مصرف، محدود به عدم اسراف است طوری که در آیه مبlerکه میفرماید: و از حدود شرع در انفاق یا نگهداشتن اموال تجاوز نکنید و باید که در این کار نه اسراف باشد و نه بخل که خداوند متعال نه انسان های بخیل را دوست دارد و نه اسرافگران را، بلکه او انسان های سخاوتمند و دارای اخلاص را دوست می دارد.

امام طبری فرموده است: آنچه که من می پسندم همان نظر «عطاء» است که میگوید: نهی از اسراف در تمام زمینه ها است. (طبری 176/12).

هكذا از فحواى آیه مبارکه در می یابیم که دین اسلام، دین اعتدال است، هم تحریم نابجا را ممنوع قرار داده است که (تفصیل آن در آیه قبلی) گذشت و هم مصرف بی‌رویه را.

شان نزول آیه مبارکه:

ابن جریر در بیان شأن نزول آیه مبارکه می نویسد: آیه «وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»: درباره ثابت بن قیس بن شماس نازل شد است. که او خرماى ۵۰۰ نخل را چید و همه میوه آن را در میان نیازمندان پخش کرد و حتی یک دانه از آن را به خانه خود نیاورد. همچنین خدای متعال در آیه ای دیگر میفرماید: «وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا» (إسراء، 29).

وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿١٤٢﴾

و نیز (آفرید)، چهار پایانی که بار میبرند و بعضی که از پشم و موی آن فرش ساخته میشود (و یا حیوانی که مانند فرش در زمین خوابانیده و ذبح میشوند) از هر چه الله به شما روزی داده است بخورید و از قدم‌های شیطان پیروی نکنید، چون او دشمن آشکار شماست. (۱۴۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حَمُولَةً»: حیوانات بارکش مانند: شتر، گاو. «فَرْشًا»: حیواناتی که موی و پشم و مو دارند مانند: بز و گوسفند و یا گاو و شتر چند ماهه.

بیشتر از مفسران، کلمه‌ی «حَمُولَةً» را به معنای حیوانات باربر دانسته‌اند، و «فرش» را حیوانات غیر باربر معنا کرده‌اند. «خُطُواتِ الشَّيْطَانِ»: جمع خطوه، گام‌های شیطان، راه‌های ناراست آن، و سوسه‌هایش.

در آیه متبرکه قبلی به نعمت‌های خداوند متعال در محصولات زراعتی اشاره بعمل آمده بود، اینک در این آیه مبارکه به مالدارى و انواع استفاده‌ای که انسان از حیوانات بعمل می‌آورد.

تفسیر:

«وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَ فَرْشًا»: و خداوند متعال برای شما چهارپایانی آفرید که شما را حمل میکنند؛ زیرا از اجسامی بزرگ و نیرو و بلندی برخوردارند مانند شتر. و برای شما حیوانات دیگری آفرید که در آن منافع دیگری غیر از سوار شدن است مانند گاو و گوسفند. ابن اسلم گفته است: «حموله» حیوانی است که برای سواری از آن استفاده میشود و «فرش» حیوانی است که گوشت آن خورده شده و شیرش دوشیده میشود. بعضی گفته‌اند: حموله؛ شتران بزرگ سال اند. و فرش: شتران خرد سال که بر آن‌ها بار حمل نمی‌شود. «كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ»: از این حلال پاکیزه و نعمتهای را پروردگار با عظمت اعطا فرموده است، بخورید از میوه‌ها و کشت و زراعتان و نیز از چهارپایان؛ چرا که خداوند تمامی آنها را رزق شما قرار داده است. بصورت کل باید گفت که: قانون کلی در استفاده از گوشت حیوانات، حلال بودن مصرف آنهاست، مگر آنکه دلیلی بر حرمت آن در شرع بیان گردیده باشد.

در ضمن نسبت به خوردنی‌ها باید مواظبت و احتیاط لازم خود را بخرج دهیم زیرا اولین اهرم شیطان برای گمراه کردن حضرت آدم، از خوردنی‌های غذا آغاز یافت. «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ»: در امر «تحریم» و «تحلیل» همانند جاهلان از راه شیطان و اوامر و دستورات او پیروی نکنید. متوجه باید بود که: سیاست شیطان، انحراف تدریجی است انسانها است؛ نه انحراف دفعی.

«إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (142)»: همانا شیطان به صورت آشکار با شما دشمنی و عداوت دارد و شما را از طاعت خدای تعالی باز می‌دارد و به سوی معصیت‌هایی همچون بت‌پرستی و ارتکاب گناهان و خوردن حرام فرا میخواند. پس همیشه شیطان لعین را در امر دینتان متهم و محکوم بدانید.

ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ الذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٤٣﴾

(الله برای شما حلال کرده است) هشت جفت، از گوسفند، نر و ماده و از بز، نر و ماده. بگو: آیا، آن دو نر را حرام کرده است یا آن دو ماده را؟ یا آنچه را در شکم ماده‌ها است؟ با علم یقینی و دانش به من خبر دهید اگر (در دعوی تان) صادق هستید. (۱۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ»: هشت نوع، نوع شتر نر و ماده [ابل و ناقه] گاو و ماده گاو [ثور و بقره]، قوچ و گوسفند یا میش [کبش و نعجه]، بز نر و ماده [تیس و عنز] پس ثمانیه ازواج، چهار نوع نر و چهار نوع ماده است. «الضَّأْنِ»: گوسفند. «المعز»: بز. «الذَّكْرَيْنِ»: آیا دو تا نر؟ «الانثیین»: دو تا ماده.

تفسیر:

درباب شأن نزول این آیه مبارکه مفسران نوشته‌اند: مالک بن عوف و یارانش گفتند؛ آنچه در شکم این چهارپایان «بحیره» و «سائبه» است خاص مردان ماست، لذا فقط برای آنها حلال است و بر همسران ما حرام می‌باشد پس نازل گردید:

«ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ»: از میان چهارپایان هشت جفت را بیافرید و خوردن تمام آنها را برای شما حلال کرد، از گوسفند نر و ماده آفرید و همچنین از بز. چهارپایانی که خداوند متعال برای مردم آفرید هشت نوع از میان شتر، گاو، بز، و گوسفند نر و ماده است.

مفسر قرطبی فرموده است: یعنی هشت نوع را بیافرید و در نزد عرب برای این که هر کدام از این هشت نوع زوج نامیده شوند، به فرد دیگری نیازمندند، پس، زوج بر نر و ماده اطلاق می‌شود و زوجین «ضأن» عبارتند از «کبش» و «نعجة» و زوجین «معز» عبارتند از «تیس» و «عنز».

«قُلْ الذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ»: ای محمد! با لحنی آکنده از توبیخ و سرزنش به آنها بگو: آیا خدای تعالی گوسفندان نر را حرام نموده است؟ اگر گفتند بلی دروغ گفتند چون خود آنها گوسفندان و بزهای نر را حرام نکردند.

باید یادآور شد که: حلال بودن نیازی به دلیل ندارد زیرا اصل در خوردنی‌ها حلیت است بلکه حرام بودن ضرورت به دلیل دارد.

«أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (143)»: همچنان از آنها سوال کن آیا خدای تعالی حمل ماده بز و گوسفند را حرام نموده است؟ اگر قایل به تحریم شدند

باز هم دروغ گفتند، زیرا خود آن‌ها تمام آنچه را ماده گوسفندان حمل میکنند حرام نمی نمایند. به آنها بگو به من از دلیل خود در این باره خبر دهید آنهم اگر بر صحت نظر خویش در خصوص تحریم این انواع یقین و باور دارید. سخن اینها تهمت، دروغ و افتراء بر خداست زیرا انسان مشرک در معتقدات، اخلاق، خورد و نوش و تمام جوانب زندگی خود گمراه است.

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: تحلیل و تحریم اشیاء محض به حکم الهی است؛ پس شما که از آنها نر یا ماده یا چوچه را که در شکم ماده است، درباره همه مردم یا درباره بعضی حرام قرار میدهید، چنانکه در آیات گذشته ذکر شد، چه سند دارید؟ هرگاه سندی ندارید که آنرا حکم خدا ثابت کند، پس چیزهایی را که الله متعال آفریده حلال یا حرام گفتن عیناً چنان است که معاذ الله مقام خدایی را به خود تجویز کنید؛ یا عالماً و عامداً به الله متعال افترا بندید. این هر دو صورت مُهْلِك و تِبَاه کننده است.

قابل یادآوری است که: این آیه بیانگر جهل اعراب قبل از اسلام در مورد آن چیزهایی است که بر خود از چهارپایان تحریم می‌کردند. یعنی الله متعال میفرماید: مانه این چهارپایان ونه چیزی از انتاج آنها را بر شما حرام نساخته‌ایم، بلکه همه آنها را برای بهره برداری بنی آدم آفریده‌ایم.

وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ الذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْإُنثَيْنِ أَمْ اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْإُنثَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّكُمْ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٤﴾

و (الله آفرید) از شتر نر و ماده و از گاو نر و ماده، بگو: آیا آن دو نر را حرام کرده است یا آن دو ماده را با آنچه را که در شکم ماده‌ها است؟ آیا شما حاضر بودید وقتی که الله شما را به این کار امر کرد؟ پس کیست ظالم‌تر از کسی که بر الله افترا کند تا بدون علم مردم را گمراه سازد؟ یقیناً الله قوم ظالم را هدایت نمی‌کند. (۱۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْإِبِلِ»: شتران. از لفظ خود دارای مفرد نیست.

«الْبَقَرِ»: گاو. اسم جنس است و یکی از آنرا (بقره) می‌گویند. این کلمه شامل گاو میش نیز می‌گردد.

تفسیر:

«وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ»: چهار صنف از چهارپایان را خداوند متعال برای بندگان خود مباح نموده، دوتا از شتر نر و ماده، «جمل» و «ناقة» و از گاو، نر و ماده، «بقره» و «جاموس» را.

«قُلْ الذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ أَمْ الْإُنثَيْنِ أَمْ اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْإُنثَيْنِ»: تو از مشرکان سوال کن آیا خداوند متعال دوتای نر را حرام نموده یا دوتای ماده یا آنچه را که دوتای ماده حمل دارند. جواب این سوال این است که این دروغ و افترای از جانب آنها بر الله است، آیا آنها شاهد روزی بوده‌اند که خداوند آنها را از چنین چیزهای نهی کرده است؟

ابو سعود فرموده است: مقصود این است که خداوند متعال این مسأله را انکار میکند که چیزی را از این چهار نوع بر آنان حرام کرده باشد و می‌خواهد دروغ آنها را به اثبات برساند؛ چرا که آنها یک بار جنس ماده را تحریم میکردند و بار دیگر جنس نر را و گاهی اوقات نیز فرزندان آنها را تحریم میکردند. (ابو سعود 142/2).

«أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا»: آیا دلیلی بر این ادعای خود دارند؟ یعنی: اگر دلیل مستند علمی‌ای در دست ندارید؛ آیا در هنگامی که خداوند متعال به این تحریم حکم کرد، حاضر و شاهد بودید که آن‌ها را حرام می‌پندارید؟ نقل است که مالک بن عوف در این هنگام سکوت کرد و چیزی نگفت. رسول خدا (ص) فرمودند: بگو، چرا سخن نمی‌گویی؟ گفت: تو بگو، من حرفی برای گفتن ندارم، من می‌شنوم. لذا آن حضرت صلی الله علیه وسلم دنباله آیه را خواندند:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ»: هیچ گناهی بزرگتر از عملکرد اینها که بر الله متعال به منظور منصرف کردن بندگانش از طاعت او تعالی و کشیدن‌شان به راه معصیت انجام می‌دهند نیست و الله متعال هیچگاه کسانی را که به مخالفت هدایت می‌پردازند و از حق کنارگیری مینمایند و مردم را گمراه میکنند رهنمون نمیسازد. پس هر شریعتی غیر از شریعت اسلام باطل و نسبت آن به او تعالی بزرگترین گناه و جنایت است. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (144)»: «بی‌گمان خداوند قوم ستم پیشه را هدایت نمی‌کند» یعنی: کسانی را که علم وی بر آن پیشی‌گرفته که بر کفر می‌میرند، به سبب آنچه که از ستم مرتکب گردیده‌اند.

این آیه بیانگر بزرگی گناه کسی است که چیزی از آفریده‌های حق تعالی را بدون دلیل و سند صحیحی تحریم می‌کند.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه قبلی درباره ردمشركان است که بر حسب آرزوی خود، گوشت حیوانات را حلال و یا حرام میدانستند، در صورتی که تحریم و تحلیل، جز با وحی ثابت نمی‌گردد. اینک در آیات (145 الی 147) یکبار دیگر بیان میدارد که: خوردنیهای حرام، هم برای مسلمانان و هم برای یهود؛ تنها چهار چیز است: مردار، خون ریخته و روان - به استثنای جگر و (طحال) - گوشت پلید خوک و آن چه نام غیرخدا بر آن برده شود. (بقره آیه 173)، (مائده آیه: 3).

قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۴۵)

بگو: در میان آنچه بر من وحی شده است چیزی را که خوردن آن حرام باشد، نمی‌یابم، جز مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک که همه اینها ناپاک‌اند، یا حیوانی که (در وقت ذبح) نام غیر الله بر آن برده شده باشد. پس هرکس ناچار به خوردن (این محرّمات) گردد بی آنکه سرکشی کند و از حد بگذرد، پس بداند که پروردگارت آمرزنده (و) مهربان است. (۱۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا أَجِدُ»: نمی‌یابم. «مُحَرَّمًا»: حرام، ممنوع. «مَسْفُوحًا»: ریخته شده. مراد خون جاری و روان از بدن حیوان به هنگام ذبح و جز آن است. با این قید خون جامد، از قبیل: طحال و جگر، خارج میشود. «طاعم»: غذا خورنده، خورنده. «رِجْسٌ»: ناپاک، کثیف، پلید. «فِسْقًا»: نافرمانی و عصیان، خارج شدن از امر خدا. «بَاغٍ»: سرکش. «عَادٍ»: تجاوزگر و زیاده طلب.

تفسیر:

«قُلْ لَا أُجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ»: ای محمد! به کفار مکه خبر بده که تو در وحی منزل بر خود چیزی از آنچه مشرکان نادان حرام کرده‌اند نمی‌یابی جز خود مرده، خون ریخته شده، گوشت خوک که همه نجس و ناپاک است به ویژه خوک که از نجاست ها تغذیه می کند. مردار: عبارت از حیوان حلال گوشتی است که ذبح نشده باشد «یا خون ریخته» یعنی: خون روان اما خون غیر ریخته؛ چون خونی که بعد از ذبح در عروق حیوان باقی میماند و خون کبد وطحال (جگر و سپرز) و آنچه از گوشت حیوان که در هنگام ذبح به خون آغشته شده، بخشوده و مباح است.

باید متذکر شد: وقتی در مسأله‌ی خوردن و نخوردن شخص پیامبر هم باید از «وحی» دستور بگیرد، دیگران چگونه از پیش خود چیزی را حرام می‌کنند؟
 هكذا قابل یادآوری است که: از فحواي جمله «طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ» بر می آید که: احکام تغذیه، برای مرد و زن یکسان است. در مقابل آن عقیده خرافی که در آیه 139 که برای مردان گوشت همه‌ی حیوانات را حلال و برای زنان برخی موارد را حرام می دانستند. «خَالِصَةً لِدُكُورِنَا وَ مُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا».

«مَيْتَةً»، منحصر در حیوانی نیست که خود به خود مرده باشد، بلکه هر حیوانی که بر طبق دستور اسلام، ذبح نشود در حکم مردار و حرام است.

باید گفت که: حرمت مردار و خون، چهار مرتبه در قرآن مطرح شده است، دوبار در سوره های مکی (انعام، 145 و نحل، 115). و دو بار در سوره های مدنی (بقره، 173 و مائده، 3).

«أَوْ فِسْقًا أَهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ»: و آنچه بر غیر نام الله ذبح شده است یعنی: مانند آنچه که بر «نصب» به نام بتان ذبح شده باشد. که این کار به سبب فروری مرتکب آن در فسق و نافرمانی، فسق نامیده شد. از ابن عباس (رض)، ابن عمر و عایشه (رضی الله عنهما) روایت شده است که فرمودند: «جز آنچه که خدای سبحان در این آیه ذکر کرده، هیچ حرام دیگری وجود ندارد». آری! آیه: «قُلْ لَا أُجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا...»، بر انحصار محرمات در آنچه که ذکر شد، دلالت می‌کند اگر این آیه مکی نمی بود اما چون این آیه مکی است، بعد از آن در مدینه منوره با نزول سوره «مائده» چهار چیز دیگر که عبارت از: (منخنقه، موقوذه، متردیه و نطیحه) است، نیز بر محرمات فوق اضافه شد. به علاوه اینها، تحریم هر درنده نیش‌دار، هر پرنده چنگال دار، خر اهلی و سگ نیز در سنت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به اثبات رسیده است.

«فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (145)»: در قانون، باید اهم و مهم رعایت شود. حفظ جان، مهم‌تر از حرام بودن خوردن مردار است.

واقعیت همین است که: در دین مقدس اسلام بن بست وجود ندارد، زمانی که اضطرار پیش آید مصرف حرام‌ها مجاز شمرده میشود.

اما اگر کسی درحالت ضرورت شدید نیاز و احتیاج پیدا کرد تا از این محرمات چیزی را بخورد میتواند چنین کند به شرط آنکه به قصد لذت نباشد و از حدی که انسان را از مرگ نجات دهد بیشتر نباشد، خدای تعالی بخشنده است و گناهان بندگان خود را هرگاه به سوی او رجوع کنند می بخشد و بر بندگان خود مهربان است که برای آنها خوردن هنگام

ضرورت را از روی لطفی که دارد مستثنی نموده و آنها را بی‌جهت مکلف نکرده است و بر آنها آنچه را توان ندارند واجب ننموده است. این شریعت خدای رحمان در مأكولات از چهارپایان است نه شریعت بت‌پرستان گنهکار.

ابن جریر طبری در **تفسیر:** «فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.» مینویسد: ولی اگر کسی (به سبب قحطی و نیافتن چیزی برای خوردن) وادار (به استفاده از این محرّمات) گردد بدون آن که علاقه‌مند (بدانها) باشد و (از سدّ جوع و اندازه ضرورت) تجاوز کند (گناهی بر او نیست). چه پروردگار تو بس آمرزگار و مهربان است.

همچنان می‌افزاید: «معنی آن، این است: کسی که مجبور شود مقداری از چیزهایی بخورد که خدا حرام فرموده است، از قبیل: مردار و خون جاری و گوشت خوک، یا ذبیحهای که به نام غیر خدا سر بریده شده است، اما در خوردن این مقدار از گوشت حرام، ستمگری و تعدی در پیش نگیرد و به خاطر دوست داشت گوشت مردار و لذت بردن از آن، دست به خوردن نبرد، بلکه به خاطر ضرورت و به سبب ناچاری ناشی از گرسنگی وادار به خوردن از آن گردد، و در خوردن از آن هم از حدّ و حدودی که الله متعال تعیین فرموده است و از اندازه معینی که آزاد نموده است، تجاوز نکند، مثلاً هرگاه بداند که اگر از آن مردار نخورد هلاک می‌گردد، بدان اندازه بخورد که ترس و هراس هلاک شدن را از او دفع و بر طرف سازد... اگر از این اندازه فراتر نرود و بیشتر نخورد، در مقداری که می‌خورد گناهی بر او نیست. «چه خداوند بخشنده است» در کاری که او کرده است، و با ترک شکنجه و صرف نظر از عقوبت او، عمل او را پنهان می‌کند. البته اگر خودش می‌خواست او را عقاب و شکنجه می‌داد. خدا «مهربان» است، چرا که آن مقدار از حرام را به هنگام ضرورت و ناچاری، برای او مباح و آزاد فرموده است. بلی اگر می‌خواست آن مقدار را هم بر او حرام می‌کرد و وی را از آن باز می‌داشت.»

اما حدّ و حدود اضطرار و ناچاری که خوردن از محرّمات در آن آزاد است کدام است؟ و مقداری که باید بخورد تا هلاک نشود چه اندازه است؟ اختلافات فقهی در این باره وجود دارد. نظریه‌ای می‌گوید: استفاده از آن چیزهای حرام بدان اندازه آزاد است که حیات او را از نابودی برهاند در آن هنگام که می‌ترسد اگر از آن چیزهای حرام نخورد بمیرد... نظریه دیگری چنین است: آن اندازه آزاد است که او را سیر کند و برای او بس باشد... رأی دیگری می‌گوید: اگر شخص مضطرّ هراس از نبودن طعام و خوراک داشته باشد، می‌تواند هم از آن چیزهای حرام بخورد و هم برای چند وعده غذای دیگر مقداری را بردارد و اندوخته کند... ما بیش از این به شرح و بسط فروع نمی‌پردازیم. در اینجا این اندازه سخن گفتن درباره حلال شدن حرام در وقت اضطرار و ناچاری، کافی و بسنده است.

اما یهودیان، خدا بر آنان حرام کرد هر حیوانی را که دارای ناخن باشد. یعنی: حیوانی که سم پای آن یکپارچه بوده و دو تگّه نباشد. از قبیل: شتر، شتر مرغ، غاز، مرغابی و... بر آنان حرام کرد پیه گاو و گوسفند را بجز پیه پشت، یا چربی آمیخته به اندرونه، یا آمیخته به استخوان... این تحریم‌ها به خاطر سرکشی از اوامر یزدان و نافرمانی از شریعت و قانون او بوده است:

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «اهل جاهلیت چیزهایی را می‌خوردند و چیزهایی را پلید می‌دانستند و نمی‌خوردند پس خداوند عزوجل پیامبرش را برانگیخت و کتابش را نازل کرد و حلال خود را حلال و حرام خود را حرام نمود لذا آنچه را که

خداوند متعال حلال گردانیده، حلال است و آنچه را که حرام کرده، حرام است و آنچه که از آن سکوت کرده، بخشوده است. آنگاه این آیه کریمه را تلاوت نمود.»

شان نزول آیه مبارکه:

عبد پسر حمید از طاوس نقل می کند که مردم دوران جاهلی - خودسرانه - چیزهایی را حرام و چیزهایی را حلال می کردند. خدا در رد نظر آنان فرمود: «قل لا أجد...»

توضیح ضروری:

قرآن در این سوره می، محرمات را در چهار چیز منحصر داشته و صیغهی حصر برای مبالغه و بیان حرمت آن چهار چیز آمده است و این آیهی 115 مکی سورهی نحل نیز، آیهی 145 این سوره را تأیید میکند که میفرماید: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ...» [نحل آیه: 115]: [جز این نیست که خدا مردار، خون، گوشت خوک و آن چه را که نام غیر خدا بر آن برده شده باشد، حرام کرده است... هم چنین سورهی مدنی بقره: (173)، این چهار مورد را با صیغهی حصر بیان کرد، که مطابق آیهی «قل لا أجد في ما أحي...» در همین سوره است.

و این که در سوره مائده میفرماید: «...أحلَّت لكم بهيمة الأنعام إلا ما يتلى عليكم، غير محلى...» [مائده/۱]: [برای شما گوشت چهار پایان از جنس گاو و شتر و گوسفند - رواست مگر آن چه که حکمش در آیه های بعد برای شما بیان می شود و نباید آن وقت که در احرام هستید، شکار را برای خود حلال بدانید...]. مفسران، متفق اند بر اینکه: مراد از «إلا ما يتلى عليكم» چیزهایی است که کمی بعد در آیه 3 سورهی مائده می آید و میفرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْحَنِقَةَ وَالْمَوْقُوذَةَ وَالْمُتَرَدِّيَةَ وَالنَّطِيحَةَ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ...» پس «ما يتلى عليكم» عبارت است از: منخنقه (حیوان خفه شده)، موقوذه (به ضرب چوب و امثال آن مرده)، متردیه (پرت شده، از بلندی افتاده باشد)، نطیحه (حیوان دیگری آن را به ضرب شاخ کشته باشد)، ما أكل السبع (آن چه درنده، آن را خورده باشد)، ما ذبح على النصب (قربانی بتان) و همگی از نوع مردار به شمار می آیند که در این آیه به تفصیل ذکر شده اند و مشرکان آنها را حلال می شمردند؛ اما شریعت الهی از آغاز تا پایان، بر این حکم و بر این حصر ثابت و پابرجاست.

«دم مسفوح»:

خونی است که به تندی از رگهای گردن حیوان سربریده بیرون می جهد که خوردنش حرام است؛ چون پایگاه پرورش میکروب و بیماری است؛ اما کبد، طحال (تیلی) و خونی که باگوشت آمیخته شده و قطراتی از آن که در میان رگ مانده باشد، خون ریخته و روان به شمار نمی آید.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿١٤٦﴾

و بر یهود هر حیوان ناخن دار را حرام کردیم و از گاو و گوسفند، چربی آن دو را، بر آنها حرام کردیم مگر آن چربی که بر پشت آن دو، یا بر روده ها باشد، یا (آن چربی که) به استخوانها چسبیده باشد. این (تحریم) به سزای سرکشی شان (از دین) بود و یقیناً ما صادق ایم. (۱۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَادُوا»: یهودیان. «ذِي ظُفْرٍ»: دارای چنگال، ناخوندار، درندگان صاحب پنجه و پرنندگان صاحب چنگال. «شُحُومٌ»: جمع شحم، پیه‌ها و چربیها. «الْحَوَایَا»: جمع حاویه و حاویا (روده ها)، محتوای شکم. «اِخْتَلَطَ»: مخلوط شد، آمیخته شد.

تفسیر:

در آیه‌ی قبل، محرّمات در اسلام و در این آیه، محرّمات یهود مورد بیان قرار داده میشود. «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ»: و ما بر یهود هر صاحب چنگ و ناخن را از میان پرنندگان و چهارپایان به منظور سخت‌گیری بر آن‌ها حرام نمودیم. ابن عباس (رض) میگوید: حیواناتی که بر آنها حرام شده بود، عبارت بودند از صاحبان سم، از قبیل شتر و شتر مرغ و نیز حیواناتی که انگشت ندارند از قبیل مرغابی و غاز. (البحر المحیط 243/4).

از مجاهد روایت شده است که گفت: «مراد از جانور ناخن‌دار: هر حیوانی است که انگشتان پای آن از هم شکافته نباشد زیرا حیواناتی که انگشتان آنها از هم شکافته است، بر یهودیان حلال بود. او اضافه می‌کند: چون انگشتان پای مرغ خانگی و گنجشک از هم شکافته است پس این پرنندگان، بر یهودیان حلال بود و یهودیان از گوشت آنها می‌خوردند اما چون کف پای شتر، شتر مرغ و غاز، دارای انگشتان شکافته شده نیست، اینها و هر پرندۀ یا حیوان دیگری که دارای سپل (سم) بوده و انگشتان از هم شکافته شده‌ای ندارند، بر آنان حرام بود».

«وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا»: و همچنان پیه‌های گاو و گوسفند را مگر آن پیه‌ها که بر پشت این حیوانات یا روده‌ها و استخوان‌های شان چسبیده باشد. «إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا»: مگر گوشت و پیه‌ای که بر پشت اینها قرار دارد. «أَوْ مَا اِخْتَلَطَ بِعَظْمٍ»: یا چربی و گوشتی که آمیزه‌ی استخوان گردیده است، مانند چربی دنبه که آن برایشان جایز و حلال بود.

«ذَلِكَ جَزَاءُ مَا كَفَرُوا بِهِمْ وَبِعَظِيمِهِمْ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ (146)»: آنچه که بر آنها حرام شد به سبب ستم و تجاوزگری آنان بود که قبلاً به آن اشاره کردیم، از قبیل کشتن پیامبران و خوردن ربا و حلال دانستن اموال مردم، و ما ای محمد! در آنچه که برای تو گفتیم، صادق و راستگو هستیم.

خوانندگان محترم!

در آیات قبلی، از اقدام نسنجیده‌ی مردم جاهلی در خصوص حکم بدون حجت و دلیل در دین الله بحث بعمل آمد. اینک در آیات متبرکه (148 الی 150) به معذرت واهی آنان، اشاره میکند که گویند: اگر خدا ما را منع میکرد، راه کفر را در پیش نمیگرفتیم. (نحل: 35)، (زخرف: 20). راستی معذرتشان، باطل و مردود است و خدا کس را از سر اجبار به راه دین نمی‌آورد.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۴۷)

[ای پیامبر] پس اگر تو را تکذیب کردند بگو پروردگار شما دارای رحمتی گسترده است و [با این حال] عذاب او از گروه مجرمان بازگردانده نخواهد شد. (۱۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَأْسٌ»: عذاب، سزا، عقاب.

تفسیر:

«فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ»: ای محمد! اگر یهود شما را در رابطه با آنچه آورده‌ای تکذیب کردند، یعنی: اگر یهودیان تو را در این اموری که به تو وحی نمودیم، دروغگو شمردند، یا: اگر مشرکانی که چهارپایان را به اقسام مختلف ذکر شده در آیات (139 - 138) تقسیم کردند و بعضی از آنها را حلال و بعضی را حرام پنداشتند، و تو را دروغگو شمردند؛ به آنها خبر بده که خدای تعالی برای کسانی که به او ایمان آورده و از پیامبرش پیروی نمودند دارای رحمتی واسع است و از جمله نشانه‌های رحمت او این است که به دشمنان خود مهلت می‌دهد و در نزول عذاب بر گناهکاران عجله نمی‌نماید تا اینکه فرصت توبه در اختیار او قرار گیرد.

مفسر تفسیر «البحر» می‌فرماید: این از قبیل آن است که به هنگام مشاهده کردن گناهی بسیار بزرگ بگویی: خدا چقدر باحوصله است! و منظور شما این است که خداوند در مهلت دادن به گناهکار بسیار حلیم و با حوصله است. (البحر المحيط 246/4).

سپس به دنبال ذکر رحمت وسیع اش از تهدید شدید سخن به میان آورده و می‌فرماید: «وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (147)» فریب رحمت وسیع خدا را نخورید؛ چرا که عذاب و عقاب او حتماً دامن آنهایی را خواهد گرفت که مرتکب گناه شده و کارهای بدو ناپسند انجام دادند، خداوند هر چند بسیار مهربان است اما عذاب شدیدی نیز دارد. در این آیه ترغیب و ترهیب وجود دارد، تا گناهکار از رحمت و مغفرت خدا ناامید نگردد و عصیانگر و تجاوزگر نیز فریب رحمت خدا را نخورد.

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى دَافُوا بِأَسْنَائِهِمْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (۱۴۸)

به زودی مشرکان (برای تبرئه خویش) می‌گویند اگر الله می‌خواست نه ما مشرک میشدیم و نه پدران ما، و نه چیزی را تحریم میکردیم، کسانی که پیش از آنها بودند نیز همین گونه دروغ می‌گفتند و سرانجام (طعم) سزای ما را چشیدند، بگو آیا دلیل قاطعی (بر این موضوع) دارید؟ پس به ما ارائه دهید، شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی میکنید و تخمینهای نابجا می‌زنید. (۱۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ»: آیا حجت و برهان و سند درستی دارید؟ نه ندارید.
«تَخْرُصُونَ - خَرَصَ»: گزاف می‌گوئید. ناسنجیده عمل میکنید. دروغ می‌گوئید.

تفسیر:

«سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ»: مشرکان در جواب به گفته‌های شما خواهند گفت: اگر الله می‌خواست، نه، ما و نه، نیاکان ما مشرک نمی‌شدیم و خودسرانه، چیزی را تحریم نمی‌کردیم.

یعنی آنان برای توجیه جرمها و اشتباهات خود همان عذر و بهانه‌ی کهنه را که افراد واقوام مجرم و خطاکار همواره می‌آورده‌اند خواهند آورد. آنان خواهند گفت مشیت و اراده‌ی الهی در حق ما همین است که شرک و رزیم و چیزهایی را که حرام کرده ایم حرام بدانیم. و اگر خدا نمی‌خواست امکان نداشت چنین کارهایی از ما سر بزند. پس چون هرچه می‌کنیم برابر مشیت الهی است، از این رو کار ما درست است و اگر نادرست هم باشد مسئولیت

آن به عهدهی خداست نه ما. و هر آن چه می کنیم چاره ای جز آن نداریم و غیر آن کردن در توان ما نیست.

باید یادآور شد که؛ فرستادن انبیا و کتب آسمانی برای آنست که مردم با آزادی و اختیار خویش، موحد شوند. پس منطق مشرکان (که اگر خدا میخواست با قهر و قدرت مانع شرک ما می شد) غلط، بیمورد و اشتباه است.

بدتر از گناه، توجیه عامل گناه آن است. مشرکان، شرک خود را توجیه کرده و آن را مشیت الهی می دانستند. «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا» (جبرگرایی، بهانه ای است برای فرار از مسئولیت) «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا». عقیده به جبر، از توجیهاات بی اساس همیشگی منحرفان است. شیطان هم که رهبر منحرفان است، گمراهی خود را به خدا نسبت داد و چنین گفت: «رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي» (حجر، 39).

«كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا» (اما همچون این دروغ پردازان مشرک،) کسانی که پیش از آنان بودند، پیامبران دلسوز خود را تکذیب می کردند، تا سرانجام مزه تلخ کفر ما را چشیدند.

«قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا» به آنان بگو: آیا دلیل و سندی [دال بر خشنودی خدا در مورد شرک ورزی خود و تحریم چیزها] دارید که آن را به ما بنمایانید؟

ملاحظه میداریم که: قرآن عظیم الشان از مخالفان هم تقاضای حجت و دلیل میکند، طوریکه میفرماید: به آنها خبر بده که این شبهه قدیمی است، کفار در گذشته نیز چنین احتجاجی کردند، آیا نزد شما دلیلی از جانب الله متعال هست که به شما این عمل را مجاز داشته است؟ یا آیا شما دانش ثابتی دارید که خداوند برای شما شرکیات و تحریم آنچه بر شما حلال نموده است را مقدر کرده است؟

«إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ» (148) این دلیل کجاست؟ نزد شما جز ایرادات و گمان های فاسد و دروغین و افترای آشکار دیگر هیچ نیست و هیچ ادعایی و هیچ تحریم بدون تحریم بدون دلیل و هیچ علمی بدون یقین پذیرفته نمی شود.

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (۱۴۹)

بگو: دلیل و برهان رسا [که قابل رد، ایراد، شک و تردید نیست] مخصوص الله است، و اگر الله می خواست قطعاً همه شما را [به طور جبر] هدایت می کرد. (ولی چون هدایت اجباری بیشتر است این کار را نمی کند) (۱۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»: دلیل رسائی که به نهایت قوت و استواری خود رسیده است. برهان گویا و روشن.

تفسیر:

«قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (149)»: به آنها بگو: اگر شما حجت و دلیلی ندارید، خداوند حجت و برهان بسیار واضح و آشکاری دارد که در ظهور و وضوح به اوج خود رسیده و هر منکری را قانع می سازد.

در راه خدا هیچ گونه ابهام و بهانه ای که دستاویز مخالفان باشد نیست، نه در استدلال، نه در سابقه، نه در صفات پیامبر و نه در شیوهی برخورد با آنان.

دلیل و حجت قاطع و رسا پروردگار بر شماست و حقیقت روشن در حکم خداست نه در حکم شما که بت می پرستید و حلال را حرام و حرام را حلال می کنید.

حجت بر شماست نه بر الله متعال و او تعالی اگر اراده هدایت شما را می نمود حتماً شما را به راه راست هدایت میکرد ولی او دارای حکمت بالغه و قضا و قدر محکم و درست است. باید گفت که مشیت خداوند، بر هدایت آزادانه و ارادی انسان و آزادی و اختیار اوست. وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ.

قُلْ هَلُمْ شُهَدَاءُكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٠﴾

[به مدعیان تحریم های خودسرانه] بگو: شاهدان خود را که گواهی می دهند بر اینکه خدا این امور را حرام کرده بیاورید. پس اگر گواهی دادند پس توباً آنها گواهی مده (یعنی گواهی آنها را قبول مکن) و از خواهشات آنانی که آیات ما را تکذیب کرده اند، و آنانی را که به روز قیامت ایمان ندارند پیروی مکن، و آنها با پروردگار خود همتا قرار می دهند. (۱۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَلُمْ»: بیاورید. اسم الفعل و مفرد و مثنی و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسان است. «يَعْدِلُونَ»: معادل قرار می دهند. شریک و انباز درست می کنند. (انعام / 1). «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«قُلْ هَلُمْ شُهَدَاءُكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا»: ای محمد! برای آنها بگو شاهدان خویش را که حاضرند شما را در این ادعای تان تصدیق کنند که خدای تعالی بر شما آنچه را حرام نموده که خود بر خویشتن از قبیل محصولات کشاورزی و چهارپایان حرام کرده اید بیاورید. دین مقدس اسلام، دین منطق و آزادی است، در دو آیهی قبلی خداوند از مشرکان پرسید: آیا شما از چیزی اطلاع دارید که ما نداریم؟ «هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ»، در اینجا هم میفرماید: «هَلُمْ شُهَدَاءُكُمْ» اگر شاهد دارید بیاورید.

«فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ»: اگر برای آنها شهادت دادند تصدیقشان نکنید که آنها گنهکارند و با آنها موافقه نکن که آنها ظالمان اند.

در این آیه، ملاحظه نمودیم که: میفرماید: اگر دلیل و شاهد دارند آنرا بیاورند، سپس میفرماید: اگر هم شهادت دادند، تو قبول نکن (چون صادقانه نیست).

«وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» انسان های با ایمان نباید از سنت های مشرکان تقلید کنند، طوریکه میفرماید: و از راه و مسیر کسانی که از هوای خویش پیروی می کنند تبعیت نکن که آن ها آیات و نشانه ها و پیامبری را تکذیب کرده و مرتکب امور حرام شدند و به روز قیامت باور ندارند.

«وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ (150)»: مشرکان، خداوند را خالق می دانند لیکن در تدبیر و مدیریت امور هستی برای او شریک قائلند. طوریکه میفرماید: و آنان خدایان باطل را با پروردگارشان همتا قرار میدهند، یعنی: برای او از مخلوقاتش - چون بتان - همتایانی قرار میدهند پس چگونه از کسانی پیروی میکنی که خردهایی این چنین سست و بی بنیاد داشته و فقط از هوا و هوسشان پیروی می کنند؟.

آیه کریمه دلیل بر آن است که تکذیب کنندگان آیات الهی، پیرو هوا و هوس خویش هستند زیرا اگر از دلیل پیروی می کردند، باید آیات الهی را تصدیق می نمودند.

خوانندگان عزیز!

پس از بیان خوراکیهای حرام و رد نظر مشرکان که چیزهای حلال را بر خود حرام می کردند. اینک در آیات (151 الی 153) به بیان اصولی قوی و فعلی محرمات معنوی روحی و اخلاقی و مادی می پردازد.

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَفْتَنُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٥١﴾

بگو: بیایید تا آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان تلاوت کنم اینک به الله شریک قرار دهید و به پدر و مادر نیکی کنید و از بیم فقر و تنگدستی اولاد خود را مکشید مابه شما و ایشان روزی می دهیم و به کارهای زشت (بی حیایی) چه ظاهر باشد و چه پوشیده نزدیک مشوید. و کسی را که الله کشتن او را حرام کرده است مگر به حق مکشید. این چیزهایی است که شما را به (ترک) آن سفارش می کند، تا درک کنید و دریابید. (۱۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَعَالَوْا» (علو): بیایید. «أَتْلُ»: بخوانم، بیان کنم، بازگویم. «إِمْلَاقٍ»: بینوایی، تنگدستی، نیازمندی، ناداری. «الْفَوَاحِشَ»: جمع فاحشه، کبایر، گناهان بزرگ، زنا و... «مَا ظَهَرَ»: آنچه توسط اندامها انجام می پذیرد. مانند: کشتن. زنا. دزدی. «مَا بَطَّنَ»: آنچه مربوط به دل باشد. مانند: حسد، سوءنیت.

مفسران در تفسیر کلمه «فواحش» مینویسد: که فهم این کلمه بر همه ی کارهایی که بدی و زشتی آنها به طور کامل ظاهر و روشن است اطلاق میشود. در قرآن زنا، عمل قوم لوط، برهنگی، تهمت دروغین، ازدواج با منکوحه ی پدر از جمله ی کارهای زشت شمرده شده اند. در حدیث، دزدی، شرب خمر و تکدی گری از جمله ی فواحش شمرده شده اند. نیز همه ی افعال بی شرمانه ی دیگر جزء فواحش اند و ارشاد خدای بلند مرتبه این است که از این گونه افعال هم به صورت آشکار، هم به صورت پنهان باید پرهیز شود.

تفسیر:

در این آیه و دو آیه بعد، به چند اصل مهم اشاره بعمل آمده است که از جمله مشترکات همه ی ادیان ابراهیمی است، در تورات هم (سفر خروج، باب 20) مشابه این دستورها آمده است.

ابن مسعود (رض) فرمود: هرکس می خواهد به وصیت مهر شده رسول الله صلی الله علیه وسلم بنگرد، باید آیات «151-153» از سوره «انعام» را بخواند:

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ»: ای محمد! به آنها بگو: بیایید تا من به شما اموری را که الله تعالی حرام نموده توأم با ارائه دلیل و برهان بیان کنم نه آنچه خودتان بر خویشتن حرام کرده اید.

چون اصل در همه چیز، حلال بودن است، از این رو حلالها شمارش نشده و فقط محرمات مورد شمارش قرار گرفته است. در ضمن قابل یادآوری است که: محرمات دین، از جانب الله متعال است، و پیامبر صلی الله علیه وسلم از پیش خود چیزی را حرام نه کرده است.

«أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً»: هیچ چیز دیگری را همراه با او عبادت نکنید. زیرا الله متعال شرک را حرام نموده که بزرگترین گناهان است. یعنی اولین چیز از محرمات این است که: حق تعالی بر شما لازم‌گردانیده، یا شما را برای آن آفریده که چیزی را با او شریک قرار ندهید. و نه مانند مشرکین عرب بتها را خدا قرار دهید و نه مانند یهود و نصاری انبیا را خدا یا فرزند خدا بگویند و نه به مثل دیگران فرشتگان را دختران خدا بنامید و نه مانند جهال عوام، انبیا و اولیا را در صفت علم و قدرت با خدا برابر کنید. باید گفت که: ممنوعیت منکرات، در شرع اسلامی جهت تکامل و تربیت انسان وضع گردیده است، از اینکه چون شرک، ریشه‌ی مفسد است، در رأس محرمات قرار گرفته است.

تعریف شرک و اقسام آن:

در مورد تعریف شرک در «تفسیر مظهری» آمده است که معنی لفظ «شیاً» در آیه متبرکه، در اینجا این هم میتواند باشد که در هیچ‌گونه شرک چه جلی و چه خفی مبتلا نباشید. شرک جلی را همه می‌دانند و آن عبارت است از: شریک و برابر قرار دادن غیرالله در عبادت و اطاعت یا صفات بخصوص الله متعال و شرک خفی اینست که اگر چه معنقد به این باشد که در کاروبار و مقاصد دنیوی و نفع و ضرر کارساز خداست ولی عملاً دیگران را هم کارساز تصور کند و همه کوشش‌ها را به دیگران مرتبط کند یا در عبادت ریا کاری کند که بخاطر نشان دادن دیگران نماز و غیره را درست بخواند یا برای شهرت و آوازه خیرات بکند یا عملاً دیگران را مالک نفع و ضرر قرار دهد.

خلاصه این که از هر دو شرک جلی و خفی باید کاملاً اجتناب ورزید و همانگونه که پرستش بتها در شرک داخل است؛ هم چنین انبیا و اولیا را در علم و قدرت با خدا برابر قرار دادن هم در شرک داخل است. پس اگر خدا ناخواسته کسی چنین عقیده‌ای داشته باشد، این شرک جلی است و الا اگر تنها عملاً باشد، به آن شرک خفی گفته میشود. در این مقام از همه جلوتر به اجتناب از شرک هدایت گردید، و علتش اینکه شرک آنچنان جرمی است که قرآن آن را اصلاً قابل آمرزش قرار نداده است؛ علاوه بر آن برای آمرزش گناهان دیگر، اسباب متعددی میتواند باشد؛ لذا در حدیث بروایت حضرت عبادة بن صامت و حضرت ابوالدرداء منقول است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که باخدا کسی را شریک نکنید اگر چه قطعه قطعه شوید یا بدار آویزان شوید، یا زنده سوخته گردید. «وَبِأَلْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»: و احسان و نیکی بر پدر و مادر را واجب کرده که به این ترتیب حق والدین مقرون به حق الله است. در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که؛ بعد از یکتاپرستی، مبحث احسان به والدین آمده است.

در ضمن باید گفت که دساتیر آمده در این آیه مبارکه همه و همه در چوکات نهی بیان گردیده است، مگر نیکی به پدر و مادر که در قالب امر است. یعنی نه تنها نیاز دارید، بلکه احسان کنید.

ادب، تعظیم، اطاعت، راضی کردن، خدمت کردن، همه‌ی این‌ها جزو رفتارهای نیک اند. حق والدین در قرآن همواره پس از توحید بیان شده است که گویای این است که پس از حق خدا مقدم‌ترین حق از حقوق بندگان بر انسان حق والدین است.

و از جانب دیگر این مطلب نیز در ضمن محرمات ذکر شده است؛ چرا که امر کردن به چیزی در واقع به منزله‌ی نهی کردن از ضد آن است، مثل این است که بگوید: و در مقابل پدر و مادر اسائهی ادب نکنید.

أبو سعود میگوید: سرّ این امر این است که فقط ترک اسائه ی ادب در مقابل پدر و مادر برای جبران حقوقی که بر گردن فرزندشان دارند، کافی نیست. (ابو سعود 146/2).

در ضمن قابل تذکر و یادآوری میدانم که قرآن عظیم الشان در چهار آیات متبرکه از جمله: (بقره، 83، نساء، 36، انعام، 151 و اسراء، 23). نسبت به پدر و مادر سفارش کرده است و در هر چهار مورد همراه با مسأله‌ی توحید و نهی از شرک است. ضمناً این آیه چون محرّمات را می‌شمرد، پس ترك احسان به والدین هم حرام است.

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ»: فرزندان خود را از بیم بینوایی و فقر مکشید. زیرا رزق بندگان بر عهده مولایشان است. بنابر این، سومین حرام؛ کشتن فرزندان است. املاق: فقر است. یادآور می‌شویم که اهل جاهلیت فرزندان خود را - اعم از ذکور و اناث - از بیم فقر و تنگدستی میکشیدند و به علاوه در خصوص دختران، این رفتار ظالمانه را از بیم عار و ننگ نیز اعمال می‌کردند.

مفسر ابن جوزی فرموده است: منظور زنده به گور کردن دختران است از ترس فقر. (المسیر 148/3).

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: عرب بنابر فقر و تنگدستی گاهی اولاد خود را میکشیدند، و میگفتند: ماکه خودچیزی برای خوردن نداریم؛ فرزندان خود را چه دهیم؟! از این جهت، فرموده است: روزی دهنده الله است؛ هم به شما، و هم به اولاد شما؛ جای دیگر عوض «مِنْ إِمْلَاقٍ»، «حَشِيَّةَ إِمْلَاقٍ» گفته شده؛ یعنی، از ترس تهیدستی می‌کشتند. ممکن است اینجا ذکر کسانی باشد که فی الحال بینوا نمی‌باشند؛ اما می‌ترسند هنگامی که عائله‌شان افزون شود، از کجا به آنها طعام دهند؟! چون طبقه اول را پیش از عیال فکر طعام خودشان، و طبقه ثانی را اندیشه کثرت عیال پریشان می‌داشت، شاید با «مِنْ إِمْلَاقٍ» در این آیت «نَزَرُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ» و در آن آیت با «حَشِيَّةَ إِمْلَاقٍ» «نَزَرُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ» ارشاد شده است؛ و الله اعلم.

«نَحْنُ نَزَرُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ»: روزی شما و آنها بر ماست، که خدا روزی دهنده‌ی بندگان است. باید یادآور شد که: خطر برخی از گناهان چنان خطرناک و مفسد است که الله متعال با صراحت فرموده است: «لَا تَقْرُبُوا» نزدیک آنها هم نباید شد. در ضمن هدف اساسی در شرع اسلامی هم اصلاح جامعه از مفسد لازم است، و هم اصلاح روح از رذایل طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَلَا تَقْرُبُوا أَلْفَواِحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ»: و از گناهان کبیره پوشیده و آشکار بپرهیزید. یعنی: چه آن کارهای زشت وبد و ناشایست علنی باشد، چه پنهان. این چهارمین حرام است که در آیه مبارکه بیان یافت.

ابن عباس (رض) گفته است: در عهد جاهلیت، زنا پنهانی رازشت نمیبیندشتند، فقط زنا آشکار را تقبیح می‌کردند، اما خدا نهران و آشکار آن را حرام کرد. (طبری 219/12).

«وَلَا تَقْتُلُوا أَلْفَسَ أَلْتِي حَرَّمَ اللهُ إِلَّا بِالْحَقِّ»: انسان بی گناه که خدا قتل آن را حرام کرده است نکشید، مگر اینکه خداوند مشروع نموده باشد مانند کشتن مرتد، یا زناکار محصن یا قصاص که این‌ها را خدای تعالی بر شما واجب نموده است.

طوریکه احادیث متعددی در این باره مروی می‌باشد؛ از آن جمله روایت ابن مسعود (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم است که در حدیث شریف فرمودند: «ریختن خون شخص مسلمانی که بر یگانگی خداوند و رسالت من گواهی می‌دهد حلال نیست مگر به یکی از سه سبب: زنا مرد دار یا زن شوهردار، کشتن نفس به قصاص نفس و کشتن کسیکه

دین خود را ترک کرده و از جماعت مسلمین بریده است». پس حرام پنجم کشتن نفس به ناحق است.

«إِلَّا بِالْحَقِّ»: یعنی جان انسان که در اصل خدا برای آن حرمت و احترام قایل شده است نباید مورد تعرض قرار گیرد مگر به حق. اکنون سؤال این است که مفهوم «به حق» چیست. سه صورت آن در قرآن بیان شده است و علاوه بر آن دو صورت دیگر آن را پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان فرموده اند. سه صورتی که در قرآن عظیم الشان بیان شده عبارتند از:

1 - انسانی که مرتکب قتل عمد انسانی دیگر شده باشد و حق قصاص بر او ثابت شده است.

2 - انسانی که در برابر قیام دین حق مزاحمت ایجاد می کند و چاره ای جز جنگیدن با او نیست.

3 - انسانی که داخل مرزهای کشور اسلامی ناامنی ایجاد کند و یا برای براندازی نظام اسلامی سعی و تلاش کند.

دو صورت دیگر که در حدیث بیان شده اند عبارت اند از:

4 - انسانی که با وجود تأهل زنا کند.

5 - انسانی که مرتکب ارتداد و خروج از جماعت شود.

علاوه بر این پنج صورت کشتن هیچ انسانی چه مؤمن باشد، چه ذمی باشد چه کافر، حلال نیست.

«ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (151)»: اینها ست که الله متعال شما را به آن سفارش کرده، یعنی شما را به آنها امر کرده و رعایت آنها را بر شما فرض گردانیده است، به امید اینکه این خطاب را بفهمید و امر و نهی را درک کنید تا تقوای الهی را بنابر بصیرت انجام دهید. ابوحیان گفته است: لطف و مهر و رقت قلب از لفظ وصاکم درک میشود، و در این که آنها را اوصیاء خود قرار داده است احسان و نیکی فراوانی نهفته است. (البحر 252/4).

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تَكْلَفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٢﴾

و به مال یتیم نزدیک مشوید مگر به طریقه نیک (و مشروع) تا اینکه به سن رشد (جوانی و بلوغ) برسید. و پیمانانه و ترازو را به عدل و انصاف مراعات کنید، هیچکس را مکلف نمی سازیم مگر به قدر طاقت و توان او. و هرگاه سخن گفتید پس انصاف (را مراعات) کنید، و اگر چه (کسی که درباره او سخن میگوید) خویشاوند شما باشد. و به عهد الله وفا کنید، اینها اموری است که (الله) شما را به آن سفارش کرده است، تا عبرت گیرید. (۱۵۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَشُدُّ»: رشد، رسیدن به حد تکلیف. «أَوْفُوا»: به تمام و کمال بپردازید. «الْقِسْطُ»: عدالت، (نظام اقتصادی جامعه‌ی اسلامی باید بر اساس قسط باشد). «ذَا قُرْبَى»: نزدیکان، خویشاوندان. «عَهْدُ اللَّهِ»: پیمان خدا، مراد از آن، همه چیزهایی است که خداوند از بندگان خود خواسته است. همچنین همه عهد‌ها و پیمان‌هایی است که مردمان با یکدیگر می بندند. در این صورت نسبت آن به خدا بدین سبب است که خداوند به حفظ و وفای بدان امر نموده است.

تفسیر:

«وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ»: و به مال یتیم به هیچ وجه، جز به نیکوترین شیوه - نزدیک نشوید، تا وقتی که به حد رشد کامل خود یعنی: کمال بلوغ و سن جوانی «خود برسد» تصرف بی‌جا در مال یتیم حرام است؛ البته، به صورت احسن و مشروع، ولی یتیم میتواند در آن تصرف کند؛ هنگامی که یتیم جوان شود، و بتواند فرایض خود را انجام دهد، به خود آن سپرده شود.

البته ششمین حرام؛ همانا خوردن مال یتیم است. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی برای یتیم عملی صالح انجام دهد، در چنین صورتی می تواند مطابق عرف از آن بخورد.

مفسران در تفسیر جمله «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ». آیه مبارکه می نویسد: برای حفظ حقوق ایتم باید بهترین طریقه‌ی بهره‌گیری از اموال و دارایی او انتخاب شود.

جز کسانی که اهلیت اقتصادی و تقوای کافی دارند، نباید دیگران به مال یتیم نزدیک شوند. «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ»: و در پیمان‌ها و ترازو به تمام و کمال، عدالت را رعایت کنید. در هنگام خرید و فروش. پس هفتمین حرام؛ کاستن از پیمان‌ها و وزن است.

«وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»: از هیچکس جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمیکنیم، تکلیفی میکنیم که بتواند آنرا انجام دهد. یعنی هیچ یک از دستورات و اوامر و نواهی الهی، فوق طاقت انسان نیست. واضح است که: بدون قدرت، تکلیفی نیست.

امام بیضاوی فرموده است: خداوند بر هیچکس تکلیف نمیکند جز به آنچه قدرتش را دارد و بر او مشکل نیست. بعد از رعایت عدالت در وزن کردن و پیمان‌ها نمودن آن را آورده است؛ چون ادای حق مشکل است پس بر شماست که آنچه را در توان دارید انجام دهید، و آنچه که خارج از توان شما باشد بخشودنی است. (بیضاوی ص 184).

«وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ»: در حکم و شهادت عدالت را رعایت کنید، هر چند بر خویشاوندان خود هم شهادت بدهید. یعنی در گفتن حق و انصاف باید دوستی و خویشاوندی مانع نگردد. پس حرام هشتم؛ دروغ گفتن و شهادت دادن به ناحق و نارواست.

«وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا»: وقتی عهد و پیمان بستید به آن وفا کنید. یعنی: هرگاه در نذر، یا سوگند، یا هر امر حق دیگری با الله متعال عهد بستید، به آن وفا کنید.

همچنان کسی که اسلام آورده است، در حقیقت با الله متعال بر طاعت وی عهد بسته است بنابراین، تعبیر وفا به عهد خدای عزوجل، شامل عهد وی در اعتراف به ربوبیتش و عهد وی بر طاعتش در امر و نهی نیز می شود. پس نهمین حرام عهد شکنی است.

مفسر قرطبی فرموده است: این امر عام است و تمام عهد و پیمان خدا را بر بندگان دربر میگیرد. و امکان دارد منظور قراردادهای بین مردم باشد. و بدین جهت به خدا اضافه شده است که دستور حفظ و وفاداری به آن را داده است. (تفسیر قرطبی 137/7).

«ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (152)» این سفارشهاست که خدا شما را به مراعات آن توصیه می کند، امید که پند پذیرید و بیدار شوید.

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٥٣﴾

و مسلماً این [برنامه‌های محکم و استوار و قوانین و مقررات حکیمانه] راه راست من است؛ بنابراین این از آن پیروی کنید و از راه های دیگر پیروی نکنید که شما را از راه او پراکنده می کند؛ خدا این [گونه] به شما سفارش کرده تا پرهیزکار شوید. (۱۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اتَّبِعُوا»: در آن گام بردارید. بدان عمل کنید. «السبیل»: جمع سبیل، راه‌ها. «وصاکم»: به شما سفارش کرد، وصیت کرد.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: اساس همه ادیان الهی، پیروی از راه الله متعال و دوری از راه دیگران است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ»: این است راه راست من، از آن پیروی کنید. از راه های دیگر که شما را از راه وی جدا میسازد، پیروی نکنید. یعنی به شما توصیه میکند که دین و آیین راست و مستقیم من این است که آن را برایتان قرار داده ام، پس آن را برگزید و از ادیان متفاوت و کج راهه ها پیروی نکنید، که باعث تفرقه و پراکندگی شما میشود، و شما را از راه هدایت منحرف می سازد.

بناءً عمل به احکام الهی، سبب وحدت است و به سراغ احکام غیر الهی رفتن، مایه‌ی تفرقه می باشد.

از ابن مسعود (رض) روایت شده است: روزی پیامبر صلی الله علیه وسلم برای ماخطی کشید و فرمود: این راه خدا میباشد، آنگاه از چپ و راست خطهایی را کشید و فرمود: اینها راه های شیطانند که مردم را بدان میخواند، آنگاه آیهی «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ...» را خواند. (مختصر ابن کثیر 633/1).

«ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (153)» بر سبیل تأکید وصیت را تکرار کرده است. یعنی شاید به وسیله‌ی امثال فرمان های خدا و دوری جستن از نواهیش خود را از آتش دور کنید.

از عباده بن صامت (رض) روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف خطاب به اصحاب خود فرمودند: «کدام یک از شما بر مفاد این سه آیه با من بیعت می کند؟ سپس تلاوت نمودند: «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ...» تا از تلاوت هر سه آیه فارغ شدند... آنگاه فرمودند: هرکس به آنها وفا کند، پاداش وی بر الله متعال است و هرکس از آنها چیزی کم کند و خداوند متعال او را در دنیا (به مجازات) دریابد، این همان سزای اوست و هرکس را که به آخرت بیندازد پس سروکارش با اوست که اگر خواهد، وی را بدان مورد مؤاخذه قرار میدهد و اگر خواهد، از وی درمی گذرد».

پس اینها در مجموع، ده وصیت الهی برای انسان است. در ضمن اگر توجه بفرمایید در پایان سه آیهی اخیر الذکر، سه تعبیر مختلف بعمل آمده است: در پایان آیه 151 که نهی از شرک و قتل و فحشا است. «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» آمده است، یعنی زشتی این امور با اندکی تعقل و فکر، برای همه روشن می شود.

در آیهی 152 که به حفظ مال یتیم و رعایت قسط و عدل و وفای به عهد فرمان میدهد، تعبیر «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» آمده، یعنی خوبی عدالت را فطرت و نهاد هرکس می پذیرد، تنها باید تذکر داد.

در این آیه نیز که پیروی از دستورهای خداست، «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» آمده، یعنی تقوا همان گام نهادن در راه اطاعت و فرمان الهی است.

توضیح مختصری به وصایا ده گانه:

- 1 - شریک و همتا قرار ندادن برای الله: بزرگترین آفریده ها از جهت کمیت مانند: آفتاب، مهتاب و ستاره و بزرگترین آنها از جهت مقام و مرتبت مانند: فرشتگان، پیامبران و نیکان، همگی بندگان خدایند. (مریم: آیه 93).
 - 2 - نیکی با پدر و مادر: [اسراء: 23]، (لقمان آیات: 14 و 15).
 - 3 - تحریم کشتن فرزندان از بیم بینوایی و نداری:.... [اسراء: 31]. فرق بین تعبیر آیه 151 سوره ی انعام با آیهی 31 سوره ی اسراء این است که: منظور از سوره ی انعام فقر و بینوایی حال حاضر است؛ چون اول به رزق و روزی پدران اشاره میکند؛ ولی سوره ی اسراء به بینوایی آینده اشاره میکند؛ چون اول به رزق و روزی فرزندان اشاره دارد.
 - 4 - تحریم نزدیک شدن به کارهای زشت و ناپسند مانند: زنا، اتهام و.... [اعراف: 33].
 - 5 - منع کشتن ناحق و خون ریختن دیگران: خون ریختن ناحق مردم، گناهی بس بزرگ و نابخشودنی است.
 - 6 - نگهداری از اموال یتیم: (، نساء آیات 6 و 10).
 - 7 - وفا کردن به پیمان و ترازو از روی عدل و داد: [هود: 85]، (مطففین آیات 1 تا 3).
 - 8 - عدالت در گفتار و حکم: «وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى» (أنعام: 152).
 - 9 - وفاداری به عهد و پیمان الله: (بقره 177)، (نحل: 91)، (یس: 60).
 - 10 - پیروی از راه راست الله و دوری از سایر راه‌ها...
- بعد از ذکر وصایا دهگانه، خداوند متعال در آیه 153، راه و روش خود را راه راست و پایدار و دین اسلام به شمار می آورد و میفرماید: جز آن، هیچ دینی پذیرفته نیست و از راه وی پراکنده نشوید و بیایید، همدیگر را به حق و نیکی و صبر و بردباری، سفارش کنید. [عصر آیات 1 الی 3].

یادداشت:

بلی! حق، یکی؛ نور، یکی؛ دین، یکی؛ و خدا، یکی است؛ اما باطل متعدد و گوناگون، و تاریکی‌ها و گمراهی‌ها بسیار است.

خصوصیات مهم آیات مذکور:

کعب احبار که بسیار عالم ماهر به تورات و قبلاً یهود بوده بعداً مسلمان شد، میفرماید که این آیات قرآن مجید که در آنها ده چیز حرام بیان شده است کتاب خدا تورات بعد از بسم الله به همین آیات آغاز شده است (انتهی) و گفته شده که همینها آن ده کلمات اند که بر حضرت موسی علیه السلام نازل شده بودند.

مفسر القرآن حضرت عبدالله بن عباس (رض) میفرماید که همین آیات، آن آیات محکماتی هستند که ذکر آنها در سوره آل عمران آمده و از حضرت آدم گرفته تا خاتم الانبیا همه شریعت‌های انبیاء علیهم السلام بر آن متفق اند و هیچ یک از آنها در هیچ دین و امت و شریعتی منسوخ نشده است. [بحر محیط]

این آیات وصیت نامه رسول الله می باشند:

در تفسیر ابن کثیر از حضرت عبدالله بن مسعود منقول است که فرمود: هر کسی می خواهد

اینگونه وصیت نامه رسول الله صلی الله علیه وسلم را ببیند که مههور باشد این آیات را بخواند که در آنها آن وصیت موجود است که رسول خدا احکام الهی را به امت خویش وصیت نموده است و حاکم به روایت حضرت عباده بن صامت نقل کرده که رسول الله به صحابه کرام خطاب فرمود: چه کسی حاضر است بر سه آیه با من بیعت کند سپس این سه آیه را تلاوت فرموده گفت: هرکسی که بر این بیعت وفا کند، اجر او بر عهده خدا خواهد بود. و الآن به تفصیل آن ده چیز و تفسیر این سه آیه ملاحظه بفرمایید؛ این آیات چنین آغاز گردیدند «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ» «تعالوا» یعنی بیایید و در اصل، این کلمه جایی گفته میشود که داعی بر مقام بلند قرار گیرد و کسانی را که در جای پایینی قرار گرفته باشند بطرف خود بخواند. در این جا اشاره به این است که در پذیرفتن این دعوت، بر آنها شرافت و بلندی است مقصود اینکه بر رسول کریم صلی الله علیه وسلم خطاب کرده فرموده شد که شما به ایشان بگویید که بیایید تا من بر شما آن چیز ها را بخوانم که الله تعالی حرام کرده است این پیامی است که بدون واسطه از جانب خدا آمده است، در آن ظن و تخمین و قیاس کسی دخالت ندارد تا که شما به فکر اجتناب از آنها باشید و بدون جهت از طرف خود چیزهای حلال خداوندی را حرام قرار ندهید.

در این آیه، اگر چه مخاطب بلاواسطه مشرکین مکه هستند؛ ولی مضمون خطاب، عام و شامل همه بنی نوع انسانی است چه مؤمن باشند و چه کافر؛ چه عرب باشند و چه عجم و چه حاضرین فعلی باشند چه نسلهای آینده. [بحر محیط]

خوانندگان گرامی!

پس از بیان فرمان و وصایای ده گانه، اینکه آیات متبرکه (154 الی 158) از نزول تورات موسی علیه السلام خبر میدهد؛ چون نامش در میان مردم عرب جاهلی، بس مشهور بود و داستانهایی از آن شنیده بودند. سپس از ارزش منزلت و هدایت قرآن، سخن میگوید که مردم به آن بگردند و معذرت مشرکان را مردود شمرند؛ زیرا آن همه خیر و برکت و رهنمود قرآن، عذری برای کسی باقی نگذاشته است.

همچنان در آیه (158) پس از هشدار تند بدترین کیفر به کافران و مشرکان، اشاره می کند که نزول قرآن برای مردود شمردن معذرت بی اساس معذرت خواهان و برطرف کردن آن دلیل است و این که: کفار، ایمان نمی آورند و امیدی به گرویدنشان به پیامبر خاتم نیست. **ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٤﴾**

سپس به موسی کتاب (تورات) دادیم برای اینکه [نعمت خود را] بر آنان که نیکی کردند کامل کنیم، و برای اینکه همه احکام و معارفی که مورد نیاز بنی اسرائیل بود، تفصیل و توضیح دهیم و برای اینکه هدایت و رحمت [بر آنان] باشد تا به دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارشان ایمان آورند. (۱۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ثُمَّ»: سپس، برای ترتیب خبر است. «تَمَامًا»: برای کامل کردن و اتمام نعمت.
«تَفْصِيلًا»: بیان و توضیح. «لِكُلِّ شَيْءٍ»: هر چیزی که در دین به آنها نیاز باشد.

تفسیر:

«ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ»: ما به موسی کتاب دادیم، تا نعمت خود را بر آن کسی که نیک رفتار است، تمام کنیم.

تقدیر سخن چنین است: ای محمد! به مشرکان بگو؛ ما قبل از آن که قرآن را بر محمد صلی الله علیه وسلم نازل کنیم، به موسی نیز کتاب آسمانی دادیم بنابراین این، توصیه هایی که ذکر شد، در شریعت های الهی دیگر نیز آمده است.

طبری فرموده است: کتاب را به موسی عطا کردیم تا در مقابل انجام دادن اوامر و نواهی ما، نعمت خود را بر او تمام کرده باشیم.

در حقیقت اعطای کتاب به موسی، نعمت و منتی بس بزرگ از جانب الله برای او است؛ چرا که عمل نیکو انجام داد و به بهترین وجه ممکن از ما اطاعت نمود. (ابو سعود 148/2).

«و تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّعَلَّهْمُ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (154)»: تورات حاوی احکام دینی آنها و مایه هدایت و رهنمایی شان به سوی اموری است که مایه سعادت شان است.

تورات سبب حصول رضای الهی برای کسی است که به آن عمل می کند.

برای چنین کسی گناهانش بخشیده می شود و حسناتش چند برابر می گردد.

تورات بیانی است که آنها را بر ایمان به لقای خدای ملک دیان و باور داشتن به روز تهدید و آماده گی گرفتن به خاطر آن فرا میخواند و هر که بداند که به ملاقات خدای خود خواهد رفت در این راه سعی و تلاش می کند و مراقب خدای یکتا و یگانه است.

«وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّعَلَّهْمُ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (154)»: یعنی برای بنی اسرائیل مایه هدایت و رحمت است، تا شاید روز رستاخیز و حضور در پیشگاه خدا را تصدیق نمایند.

ابن عباس (رض) گفته است: یعنی تا به رستاخیز وحشر ایمان بیاورند، و پاداش و کیفر را تصدیق نمایند. (ابو سعود 148/2).

قابل تذکر است که در میان قرآن عظیم الشان و تورات، شباهت های فراوانی به چشم می خورد. در انجیل، تکیه بر مواعظ است و در زبور، تکیه بر دعاست، ولی از نظر قوانین، شباهت تورات به قرآن عظیم الشان بیشتر است. از این رو به تورات، امام گفته شده است. «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا» (هود، 17) در این آیه متبرکه که هم تورات، رحمت، هدایت و بیانگر هر چیز معرفتی شده است. قابل تذکر است که قرآن عظیم الشان نازل گردید همه کتاب های آسمانی (تورات، انجیل و زبور منسوخ گردید و عمل به یکی از آنها از دیدگاه شریعت مبارک اسلام قطعاً جواز ندارد).

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۵۵)

و این (قرآن نیز) کتابی است که بابرکت آن را نازل کرده ایم، پس آن را پیروی کنید، و تقوی پیشه کنید. تا مستحق رحمت (الله) گردید. (۱۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مُبَارَكٌ»: پر خیر و برکت. مشتمل بر فوائد دینی و دنیوی. صفت (کتاب) است. باید گفت که: کلمه «مُبَارَكٌ» از ریشه ی «برکت»، بر دو امر تأکید می کند:

1- ریشه قوی و ثابت.

2- رشد دائم. قرآن، هم دارای مطالبی اساسی و تغییر ناپذیر و استوار است و هم با گذشت زمان، پرده هایی از اسرارش کشف و روز به روز جلوه ی آن بیشتر میشود.

تفسیر:

«وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ»: و این قرآن عظیم و ذکر حکیم را ما بر پیامبر گرامی نازل

کردیم، اهمیت شایان و بزرگی دارد و دارای منافع و فوایدی فراوان است و انواع فواید دینی و دنیوی را در بر دارد. قرآن مایهٔ برکت برای کسی است که آن را تلاوت و حفظ کند و بفهمد و به آن عمل نماید.

«فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (155)»: قرآن، تنها کتاب تئوری و نظری نیست، بلکه کتاب سعادت و برنامه‌ی عمل انسان است، و سعادت بشر در دو چیز است: اطاعت حق، اجتناب از باطل، پس به پندهایش پایبند باشید و از اوامرش اطاعت و از نواهی‌اش اجتناب کنید تا به رستگاری بزرگ و نعمت ماندگار در مجاورت خدای رحمان و رحیم دست یابید که سعادت دنیا و نجات آخرت مرهون پیروی از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم است.

أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنزِلَ الْكِتَابُ عَلَي طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ (۱۵۶)

(ما این کتاب را با این همه امتیازات نازل کردیم) تا نگوئید کتاب آسمانی تنها بر دو طایفه پیش از ما (بر یهود و نصاری) نازل شده بود و ما از بحث و بررسی آنها بیخبر بودیم. (۱۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْ تَقُولُوا»: به معنای «لئلا تقولوا» است، یعنی: تا نگوئید و بهانه نگیرید. «إِنْ كُنَّا»: ما بودیم. «دراسة»: قرائت، خواندن و فهم کردن، آموختن.

تفسیر:

«أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنزِلَ الْكِتَابُ عَلَي طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا»: و ما این قرآن عظیم را بر شما با چنین وصفی عظیم و دربرگیرنده‌ی خیرات دنیا و آخرت نازل کردیم تا در روز قیامت نگوئید که کتاب های مقدس تورات بر یهودیان و انجیل بر نصرانیان نازل شده و ما کتابی نداریم، پس بر ما حجت تمام نشده و بر ما کتاب‌های آنها اطلاع نداریم تا حق را باطل باز شناسیم.

ابن جریر گفته است: با نازل کردن قرآن بر حضرت محمد صلی الله علیه وسلم الله متعال راه چنان استدلال را از آنان بست.

«وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ (156)»: حال این که ما از آشنایی و بررسی محتوای کتاب های آنان غافل و بی خبر بودیم و نمی دانستیم چه چیزی را در بر دارند؛ یعنی: نمی دانستیم که در آنها چه بوده است، چرا که زبانشان را نمی فهمیده‌ایم و مخاطب آن کتاب‌ها نبوده‌ایم. مراد؛ اثبات حجت بر مشرکان با فرود آوردن قرآن بر محمد (ص) است تا مشرکان در روز قیامت نگویند که: تورات و انجیل بر دو امت قبل از ما نازل گردیده بود و ما از مضامین آنها غافل بودیم.

أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ (۱۵۷)

یا نگوئید اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می‌شد از آنها هدایت یافته تر بودیم، اینک آیات و دلایل روشن از جانب پروردگارتان برای شما آمد و همچنین هدایت و رحمت او، با اینحال چه کسی ستمکارتر از آنها که آیات خدا را تکذیب کردند و از آن روی گردانیدند یافت

میشود، اما بزودی کسانی را که از آیات ما روی گردانیدند به خاطر همین اغراض بدون دلیل ایشان مجازات شدید خواهیم کرد. (۱۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَهْدَى»: هدایت یافته تر. «بَيِّنَةٌ»: دلیل و حجت، در این جا هدف قرآن است.
«صَدَفَ عَنْ»: منصرف و رویگردان شد از. «يَصْدِفُونَ عَنْ» (صدف): رویگردان می شود از - سُوءَ الْعَذَابِ: بدترین عذاب، سخت ترین مجازات.

تفسیر:

«أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ»: و تا با نازل نشدن کتابی بر خود احتجاج نکنید و نگوئید اگر کتابی بر ما مانند یهود و نصارا نازل میشد ما حتماً از آنها بیشتر به راه حق هدایت می شدیم و سریعتر امر پیامبر را اجابت میکردیم؛ چون ما از آنها زیرکتر و در عمل جدی تریم.

مشرکین مگه، به هدایت یافتگی پیروان تورات و انجیل اعتراف داشتند، ولی خود را برای دریافت کتاب آسمانی شایسته‌تر از آنان می دانستند. نزول قرآن برای همه، اتمام حجت است.

«فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ»: (برای جلوگیری از این بهانه‌ها) بی‌شک از سوی پروردگارتان و توسط محمد صلی الله علیه وسلم قرآن عظیم برایتان آمده است، که حلال و حرام را برای شما بیان میکند و هدایتگر دلهاست، رحمتی است بس بزرگ از جانب خدا برای بندگانش.

مفسر قرطبی فرموده است: یعنی با آمدن حضرت محمد صلی الله علیه وسلم عذر برطرف شده است. (تفسیر قرطبی 144/7).

ابن عباس (رض) گفته است: «بَيِّنَةٌ» یعنی دلیل که عبارت است از پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن است. (زاد المسیر 155/3).

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا»: از بزرگترین ظلم‌ها به انسانیت، اغراض از کتب آسمانی است. بنابر این ظالمترین مردم کسی است که به حجت‌هایی خدای تعالی که پیامبر خود را به منظور تبلیغ آن فرستاد باور نداشته باشد و آن را تکذیب کند؛ زیرا چنین شخصی شهادت را پنهان داشته، حق را رد نموده و راستی و صداقت را تکذیب کرده است.

ابوسعود فرموده است: یعنی مردم را از آن منصرف کرده است، بدین ترتیب گمراهی و گمراه کردن را با هم جمع کرده است. (ابو سعود 149/2).

«سَجَزَى الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ» (157): و همچنان کسی که بنابر استکبار و سرکشی از هدایت روی گرداند، برای چنین کسانی بدترین عذاب و شدیدترین مجازات‌ها است، چون از حق انکار نموده و از قبولی رسالت و پیامبری خود را کنار کشیده‌اند. پس بد بادا هر اغراض‌گر و هلاک بادا هر تکذیب کننده. باید یادآور شد که مجازات و سزای اغراض از دین حق و پشت کردن به آیات الهی، عذاب شدید را در بر دارد.

«بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ»: عامل اصلی بدبختی‌های انسان، عملکرد خود اوست.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ﴿١٥٨﴾

آیا (این اعراض کنندگان) انتظار می‌کشند که فرشتگان پیش آنها بیایند یا پروردگارت بیاید یا بعضی از نشانه‌های پروردگارت بیاید؟! روزی که بعضی از نشانه‌های پروردگارت بیاید، کسی که از پیش ایمان نیاورده و یا در وقت مومن بودن کار نیکی انجام نداده باشد، ایمانش به او سودی نمی‌رساند. بگو: انتظار بکشید ما هم با شما منتظریم. (۱۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَلْ يَنْظُرُونَ؟» هل ينتظرون؟: استفهام انکاری به معنای ما ينتظر الكفار الأشقياء أن تحضرهم الملائكة لقبض أرواحهم: کفار سیاه بخت، انتظاری جز این ندارند که فرشتگان آنان را آماده کنند و روحشان را در کشند (بقره آیه 210)، (یونس آیه 102).

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: در (آیه 92 سوره ی اسراء) برخی از توقعات نابجای کفار مطرح شده است که می‌گفتند: مابه تو ایمان نمی‌آوریم مگر آنکه آسمان را بر ما فروریزی، یا خدا و فرشتگان را نزد ما آوری. این انتظارهای نابجا کفار در این آیه مبارکه بصورت مطلق رد گردیده است.

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ»: (دلایل متقن بر وجوب ایمان بیان گردیده است. پس چرا ایمان نمی‌آورند؟) آیا این کفار تکذیبگر منتظر چه چیزی جز ایناند که ملائکه ارواحشان را قبض کنند، و این همان وقتی است که توبه‌ی آنان سودی ندارد.

«أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ»: یا خداوند متعال به گونه‌ای که سزاوار عظمت و بزرگی‌اش است به منظور قضاوت بیاید یا برخی از علامات و نشانه‌های قیامت مانند طلوع آفتاب از مغرب فرا رسد.

حضرت ابن‌عباس (رض) فرموده است: یعنی فرمان پروردگارت مبنی بر کشتن آنان یا اجرای دیگر عقوبات نازل می‌شود.

مفسر امام طبری فرموده است: منظور این است که در روز قیامت پروردگارت برای محاسبه ی خلق به موقف می‌آید. یا بعضی از آیات پروردگارت تحقق می‌پذیرد؛ مانند طلوع آفتاب از مغرب. (طبری 245/12).

نباید فراموش کنیم که: نتیجه‌ی طفره رفتن در ایمان، به جز ناکامی چیزی دیگری را بیار نمی‌آورد، طوریکه در آیه مبارکه می‌فرماید: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا»: روزی که بعضی از علایم قیامت نمایان می‌شود، در چنان روزی ایمان کافری که در آن موقع ایمان می‌آورد سودی ندارد.

همچنین ایمان آوردن انسان گناهکاری که عملی نیکو انجام نداده است هم سودی ندارد. مفسر طبری می‌افزاید که: بعد از آمدن چنان دلایلی، ایمان مشرکی که از بیم و هراس ایمان می‌آورد سودی و فایده‌ای ندارد. پس حکم ایمان چنان افرادی مانند حکم ایمان آنها در حال قیام قیامت است. (طبری 266/12).

باید بعرض رسانیده شود که: ایمان و عمل، در شرایط آزاد و طبیعی، کارساز است، نه در حال اضطرار و ترس جان.

در حدیث شریف آمده است: «قیامت برپا نمی شود تا آن که آفتاب از غروبگاه خود طلوع نکند پس چون آفتاب از غروبگاه خود طلوع کرد و همه مردم آن را دیدند، در آن هنگام همگی آنها ایمان می آورند اما این ایمان آوردنشان در وقتی است که برای هیچ کسی ایمان آوردن آن سودی نمیخشد...». (اخراج از بخاری).

«قُلْ اِنْتَضِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ (158)»: هرگاه قیامت برپا گردد اهل طاعت گرامی داشته می شود و اهل بهتان و بدی زیان می بینند پس شما منتظر عذابید و ما منتظر ثوابیم.

خوانندگان گرامی!

پس از هشدارهای الهی به اهل کفر - به دلیل سرپیچی از امر حق - به عذاب سخت گرفتار خواهند شد و با دست خالی و بی نتیجه به بازار قیامت خواهند رفت. اینک در آیات متبرکه (159 الی 160) یکبار دیگر مؤمنان را از تفرق و چنددستگی در دین، برحذر می دارد تا همچون بدعت گذاران نباشند و یک سخن و یک نظر وارد میدان عمل شوند و بدانند که هر کار نیکی ده برابر و بیشتر پاداش می گیرد؛ اما کار بد به همان اندازه که هست، مجازات دارد.

اِنَّ الَّذِيْنَ فَرَّقُوا دِيْنَهُمْ وَكَانُوْا شِيْعًا لَّسَتْ مِنْهُمْ فِيْ شَيْءٍ اِنَّمَا اَمْرُهُمْ اِلَى اللّٰهِ ثُمَّ يَنْبِئُهُمْ بِمَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ ﴿١٥٩﴾

مسئلاً کسانی که دینشان را پراکنده کردند و گروه گروه شدند، تو به هیچ وجه از آنان نیستی (تو مسؤل آنان نیستی)، جزء این نیست که کار آنها با الله است. باز الله آنها را به آنچه میکردند، آگاه خواهد ساخت. (۱۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَرَّقُوا دِيْنَهُمْ»: دین خود را پراکنده ساختند؛ یعنی، پاره ای از آن را میگیرند و بقیه را رهامیکنند. «شِيْعًا»: جمع شیعه، گروه‌ها، دسته‌ها، فرقه‌ها. «لَّسَتْ مِنْهُمْ فِيْ شَيْءٍ»: تو اصولاً مسؤل آنان نیستی، راه تو با آنان یکی نیست. (فرقان)

تفسیر:

«اِنَّ الَّذِيْنَ فَرَّقُوا دِيْنَهُمْ وَكَانُوْا شِيْعًا»: آنانی که در دین خویش بعد از اجتماع بر توحید اختلاف کردند و بر اثر این اختلاف تبدیل به فرقه‌های گوناگون و احزابی متعدد شده و باهم منازعه (و هر دسته و گروهی از مکتبی و مذهبی پیروی می‌کنند).

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: آنها عبارتند از یهود و نصاری که دین حنیف ابراهیم را تجزیه کردند.

یعنی هدف از آنها همانا: یهود، نصاری و مشرکان‌اند که بعضی از آنها بتان را پرستیدند و بعضی فرشتگان را، همچنان مراد همه کسانی هستند که در دین الله متعال بدعت نهاده و اموری را به میان می‌آورند که الله متعال بدانها فرمان نداده است.

«فَرَّقُوا دِيْنَهُمْ»: تفرقه‌افکنی در دین، یعنی بدعت‌گذاری و تفسیر دین به رأی خود که در قرآن عظیم الشان و احادیث نبوی؛ شدیدترین تعبیرات، در باره این گونه کسان آمده است. از جمله در (آیه 79 سوره بقره) آمده است: «وای بر آنان که با دست خود مطلبی می نویسند، سپس میگویند: این از طرف خداوند است.».

«لَّسَتْ مِنْهُمْ فِيْ شَيْءٍ»: تو ای محمد! از آنها و از عملکرد زشت‌شان بر بی و از جانب پروردگار خود بر بینه و راه مستقیمی. یعنی: تو از بدعت‌ها و تفرقه سازی‌های آنان، بیزار و پاک و مبرا هستی و بر تو فقط هشدار دادن و بیم دادن است و بس.

عمر (رض) روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف به عایشه صدیقه فرمودند: «کسانی که دین خود را پراکنده ساخته و فرقه فرقه شدند، آنها اصحاب بدعتها و اصحاب هواها و اصحاب گمراهی از این امت هستند، ای عائشه! بدان که برای هر صاحب گناهی توبه‌ای است، بجز صاحبان بدعتها و هواها که برای شان توبه‌ای نیست، من از آنان بیزارم و آنان نیز از ما بیزارند».

«إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ»: اما بازگشت آنها به سوی خداست تا به آنها نتیجه عملکرد بدشان را خبر دهد، «ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (159)»: و سپس آنها را به بدترین مجازات دچار کند به جز اهل توحید و اجتماع بر حق که در نشیمنگاه صدق توأم با لطف و نرمی و مقامی بلندی قرار خواهند داشت.

طبری گفته است: در آخرت آنها را از آنچه کرده اند باخبر می کند و هر یک را مطابق عملش مجازات می کند. (تفسیر طبری 274/12).

باید یادآور شد که این آیات متبرکه: مسئولیت سنگین دین شناسان را در حفظ اصالت مکتب و مقابله با انحرافات فکری، در عین حفظ وحدت اجتماعی امت، بیان میدارد.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦٠﴾

هر کس کار نیکی انجام دهد ده برابر آن پاداش خواهد داشت و هر کس کار بدی انجام دهد تنها مانند آن سزا خواهد دید، و به آنها هرگز ظلم نخواهد شد. (۱۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَشْرُ أَمْثَالِهَا»: ده برابر آن، چندین برابر، عددها در قرآن، گاهی تخمینی است. بصورت کل در شیوه‌ی تربیتی اسلام، تشویق ده برابر تنبیه است. «إِلَّا مِثْلَهَا»: جز مانند آن، جز هم مثل آن، یک برابر.

تفسیر:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»: باید گفت که: عمل انسان همیشه و همه جا همراه انسان است. طوریکه میفرماید: هر کس در روز قیامت عمل صالحی و نیکی را انجام دهد برای او از حسنه ده برابر آن به عنوان فضل و کرم خدا مکافات و پاداش می گیرد، و این حداقل پاداش اضافی است که الله متعال به بندگان می دهد؛ چون گاهی اوقات مکافات اضافی تا پانصد برابر یا بیشتر هم می رسد.

«وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا»: و هر کس مرتکب عمل بدی بشود، مطابق با آن مجازات می بیند نه بیشتر مگر اینکه خداوند متعال آن گناه را ببخشد و از آن درگذرد. از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که: خداوند متعال، در مکافات با فضل خود رفتار می کند، ولی در مجازات، با عدل.

قابل تذکر که: از کلمه‌ی «جاء» استفاده میشود که مکافات و مجازات مورد بحث در این آیه مبارکه، مربوط به محکمه روز قیامت است. وگرنه چه بسا خلاقی که با توبه محو یا به نیکی تبدیل شود. «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (فرقان، 70)، یا مورد عفو قرار میگیرد. «يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (مائده، 15)، و چه بسا نیکی‌ها که با ریا، تکبر، خود بینی، خود خواهی، غرور و سایر گناهان دیگر محو و حبط شود. پس عملی ملاک است که به صحنه‌ی قیامت آورده شود.

گرچه آیهی مبارکه مربوط به عمل نیک و بد است، ولی طبق روایت، آنکه نیت خیر کند پاداش دارد ولی نیت سوء تا به مرحله عمل نرسد، سزا و مجازات ندارد و این فضل الهی است.

«وَهُمْ لَا يُظَلُّونَ (160)»: بنابر این هیچ ظلم و ستمی از ناحیه بدی‌هایی که انجام نشده و نقصی در حسنات که انجام شده نیست بلکه همه چیز بر اساس عدالت و فضل است.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «بی‌گمان پروردگارتان رحیم است پس هرکس قصد کار نیکی کند ولی آن را انجام ندهد، برایش یک حسنه نوشته میشود اما اگر آن را انجام داد، از ده تا هفتصد حسنه تا مراتب بسیار بیشتر از آن، برای او نوشته می‌شود و هرکس قصد انجام کار بدی را بکند اما آن را به عمل نیاورد، برای او یک بدی نوشته میشود، یا هم خداوند متعال آن بدی را از کارنامه وی محو می‌کند...»

در حسنات افزایش پاداش از باب فضل و کرم الله متعال است، و مقابله به مثل در اعمال نکوهیده از باب عدالت است. باید گفت که: تشویق چند برابر، ظلم نیست ولی سزا و مجازات بیش از حد ظلم است.

خوانندگان گرامی!

خداوند در این سوره، دلایل یکتایی و بی‌همتایی خود را بیان نمود و سخنان اهل شرک و گمراهی را مردود شمرد. اکنون در آیات متبرکه (161 الی 164) که از جمله آیات متبرکه پایانی این سوره بحساب می‌آید، با زیبایی خاصی بیان میدارد: دین پایدار و راه راست، همان دین توحیدی ابراهیم است، مسؤولیت هرکس به گردن خود او خواهد بود هدایت، جز از جانب خدا نیست و پاداش هرکس در گرو کردار اوست.

قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۶۱)

بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده است، و آن دین راست و استوار، دین ابراهیم است که از ادیان باطل متنفر بود و از مشرکان نبود. (۱۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«دیناً قِیماً»: دینی پایدار، ماندگار، با ارزش، همیشگی، راست و راهنما. «حَنِيفًا»: حقگرا، پاک، مخلص، بیزار از انحراف و کجی.

تفسیر:

«قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»: ای محمد! به آن مشرکین تکذیب کننده بگو: هرآینه پروردگارم مرا در دینی برابر و مستقیم موفق ساخته که همان دین ابراهیم حنیف، یکتاپرست و مسلمانی است که از شرک بری است.

اساس ادیان توحیدی در طول تاریخ، یکی بوده است. اسلام، همان آیین حضرت ابراهیم است و تنفر از شرک، راه همه پیامبران می‌باشد.

«دیناً قِیماً مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا»: دینی است مستقیم که در آن هیچگونه انحراف و کجی نیست، که در آن هیچگونه انحراف و کجی نیست، «وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (161)»

و ابراهیم از مشرکان نبود. در حدیث شریف آمده است که چون رسول اکرم صلی الله علیه وسلم شب را به صبح می‌آوردند، می‌فرمودند: «اصبِحنا على ملة الاسلام وكلمة الاخلاص و دین نبینا محمد و ملة ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین». «بر آیین اسلام و کلمه

اخلاص و دین پیامبر مان حضرت محمد(ص) و ملت حق‌گرای ابراهیم که از مشرکان نبود، صبح کردیم».

قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾

بگو همانا نماز و طاعت من و زندگانی و مرگ من، همه برای الله؛ پروردگار جهانیان است. (۱۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نسک»: عبادت، از جمله، حج و غیره. «محیا»: زندگی، «مَمَاة»: مرگ. مردن. «مَحْيَايَ وَمَمَاتِي»: مراد اعمال و اقوالی است که مربوط و مقرون به زندگی و مرگ، یعنی کارهای دنیا و آخرت است یا خود زیستن و مردن.

تفسیر:

«قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي»: بگو ای محمد همانا نماز، طاعت، ذبح، اعمال تقریبی و سایر عبادات من و آنچه در زندگی خود انجام داده‌ام و آنچه بر آن به ملاقات خدای خود بعد از مرگ خویش میروم، همه اینها را در کمال اخلاص به پروردگار خود و بدون هرگونه ریا، خودنمائی، شرک و شک انجام می‌دهم. «صَلَاتِي وَ نُسُكِي»: با آنکه نماز، جزو عبادات است، ولی، جدا ذکر شده تا اهمیت آن را نشان دهد.

نسک: جمع نسیکه، به معنای ذبیحه است. یعنی: قربانی من. طوریکه در آیه فصل لربک و أنحر» (کوثر آیه 2)، بعضی گفته اند: نُسُكٌ به معنی عبادت است، یعنی: عبادات من «و زندگی و مرگ من» یعنی: آنچه را که از اعمال خیر در زندگانی‌ام انجام می‌دهم، یا اعمال خیری که ثواب آنها پس از مرگم به من میرسد؛ چون وصیت‌کردن به صدقات و انواع دیگر از اموری که خیر جاری است و مایه تقرب به سوی الله متعال است. بعضی گفته‌اند: مراد؛ خود زندگانی و مرگ است.

«مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ»: مرگ و حیات مهم نیست، مهم آن است که آنها برای خدا و در راه خدا باشد.

«لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (162)»: پس زندگانی و آخرت همه از آن الله است زیرا او کسی است که خلاق را با روزی خویش پرورش داده، از این رو حق او این است که عبادت شود و به یکتائی یاد گردد.

لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾

هیچ شریکی برای او نیست، و به این (توحید) امر شده‌ام، و من نخستین مسلمانم. (۱۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»: من اولین مسلمان، در میان امت محمدی، یا مخلص‌ترین و مطیع‌ترین کس در میان تمام اهل جهان از آغاز تا پایان آن است. اسلام، به معنای تسلیم بودن در برابر امر خداوند متعال است و به همه‌ی انبیاء نسبت داده شده است.

حضرت نوح علیه السلام خود را مسلمان دانسته است، «أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (آیه 72 سوره یونس) حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند می‌خواهد که او و ذریه‌اش را تسلیم او قرار دهد. «وَأَجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» (آیه 128 سوره بقره)، حضرت یوسف علیه السلام نیز از خداوند مسلمان مردن را درخواست می‌کند:

«تَوَفَّنِي مُسْلِمًا» (آیه 101 سوره یوسف) و پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم نیز اولین مسلمان است، «وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» به این معنا که یا در زمان خودش، یا در رتبه و مقام تسلیم، مقدم بر همه است.

تفسیر:

«لَا شَرِيكَ لَهُ»: و او را شریک و همتایی نیست. یعنی: هیچ چیز را با او در نماز و نیایش و زندگانی و مرگم شریک نمی‌آورم.

«وَ بِذَلِكَ أَمَرْتُ»: و من بر این کار دستور یافته‌ام که در عبادت اخلاص داشته باشم. «وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (163)»: و [از میان ملت خود] اولین مسلمان هستم که به خدا اقرار و مخلصانه در مقابلش سر تعظیم فرود می‌آورم. یعنی: اولین مسلمان امت خویش هستم زیرا اسلام هر پیامبری بر اسلام امتش مقدم است.

در حدیث شریف به روایت علی (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چون نماز را شروع می‌کردند، چنین می‌گفتند: «**وَجْهَتُ وَجْهِي لِلذِّی فُطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ تَا- وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ**». که شافعی‌ها با استدلال به همین روایت، بعد از تکبیر افتتاح این آیه را می‌خوانند و حنفی‌ها: (سبحانک اللهم...) را می‌خوانند ولی مالکی‌ها بعد از تکبیر هیچ چیز دیگر نخوانده و رأساً به قرائت فاتحه آغاز می‌کنند. «تفسیر أنوار القرآن»

مفسر تفسیر کابلی در ذیل آیه مبارکه «وَ بِذَلِكَ أَمَرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ 163» مینویسد: مفسران عموماً گفته‌اند: مطلب از «وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم به اعتبار امت محمدیه اول المسلمین می‌باشد؛ اما چون ذات فرخنده وی بر وفق حدیث جامع ترمذی اول پیغمبران است: «كنت نبیا و آدم بین الروح و الجسد»؛ در اول المسلمین بودنش هیچ شبهه نمی‌ماند. بر علاوه، ممکن است درینجا اولیت زمانی مراد نبوده بلکه تقدم رتبی مراد باشد؛ یعنی، من در تمام گیتی به صف مطیعان اول‌تر و پیش‌تر از همه می‌باشم! شاید مترجم محقق - قدس سره - که در ترجمه به جای «پیش از همه فرمانبردارم»، «نخست از همه فرمانبردارم» گفته است، به این طرف اشاره نموده؛ زیرا، به اعتبار محاوره در ادای تعبیر اولیت رتبی بیشتر واضح است؛ و الله اعلم.

قُلْ أَعْبُدِ اللَّهَ أَبْعِي رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٦٤﴾

بگو: آیا جز الله پروردگار دیگر بجویم؟ درحالیکه او پروردگار (مالک و متصرف) هرچیزی است. و هیچکس عمل بد را جز به زبان خود انجام نمیدهد (عذابش فقط برای خودش است)، و هیچکسی بارگناه کسی دیگر را بر نمی‌دارد. باز بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است، و او شما را به آنچه در آن اختلاف می‌کردید، آگاه می‌سازد. (۱۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أبعی»: بجویم، طلب کنم. «لَا تَزِرُ»: بر نمی‌دارد، گناه کسی به گردن کسی دیگر نیست. «وَزْرَ»: بار، بار سنگین، بارگناه و نافرمانی، «أخری»: دیگری. «يُنَبِّئُكُمْ»: شما را آگاه می‌کند، به شما خبر می‌دهد.

تفسیر:

«قُلْ أَعْبُدِ اللَّهَ أَبْعِي رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا»: ای پیامبر! برای مشرکان بگو آیا شما اراده دارید تا من پروردگاری را غیر از خدایی که هستی را آفریده

و به تدبیر امور آن پرداخته و خلاق را روزی داده است و پروردگار خویش برگیرم؟ تنها او مستحق عبادت است و هر که کار بدی انجام دهد کیفر آن بر خود اوست «وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا»: و هیچ نفس بریء گناه نفس گنهگار را به دوش نمی‌کشد. یعنی: هیچکس قادر نیست که گناهی به زیان غیر خود انجام دهد پس اگر گناهی انجام دهد، این گناه به زیان خود اوست.

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»: در پیشگاه خداوند مسئولیت عمل هر کس، بر عهده‌ی خود اوست. طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: هیچکس گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد، و هیچکس به جرم دیگری مجازات نمی‌بیند.

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»: شریف رضی گفته است: در واقع حمل باری در میان نیست. بلکه سنگینی گناهان است که بر شانه‌ها سنگینی می‌کند، بنابر این استعاره‌ی لطیفی در اینجا وجود دارد. (تلخیص البیان ص 40).

موضوع عدل الهی در مجازات و اینکه هیچکس گناه دیگری را به دوش نمیکشد، نه تنها در شرعیت اسلامی، بلکه به تصریح قرآن عظیم الشان، در صُحُفِ ابراهیم و موسی علیهما السلام نیز آمده است. «أَمْ لَمْ يُبَيَّنْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى. وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَى. أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (آیات: 37-38. سوره نجم)

«ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (164)»: بازگشت همه به منظور دادرسی به سوی خداست و او شما را در جریان افعال‌تان قرار می‌دهد و در برابر اعمال‌تان جزا می‌دهد که او بر همه احوال آگاه است.

در این آیه، روش اهل جاهلیت که با گناه یک شخص، کسی از نزدیکانش را، یا با گناه عضوی از یک قبیله، عضو دیگری از آن قبیله را مورد مؤاخذه قرار می‌دادند، مردود اعلام شده است. یادآور می‌شویم که فرموده حق تعالی در آیه (25) از سوره «نحل»: «لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ...» (تا روز قیامت، بار گناهان خود را تمام بردارند و نیز بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می‌کنند. آگاه باشید؛ چه بدباری را می‌کشند!)، بدین معنی است که: شخص گمراه‌گر، بخشی از بار گناه گمراهی پیروانش را نیز در روز قیامت بر دوش می‌کشد، بی‌آن که از گناه آن شخص گمراه چیزی کم شود.

مفسر تفسیر فرقان در ذیل آیه مبارکه می‌نویسد: گویند: مشرکان به مؤمنان میگفتند: اگر از ما پیروی کنید، گناهانتان را بر دوش میکشیم (!) (عنکبوت/ 12) که آیه‌ی 164 در این سوره، به آن پاسخ میدهد: «...ولا تزر وازرة وزر...». آری! مشرکان، مؤمنان را گویند: «از ما پیروی کنید که اگر قیامتی در کار باشد، بار گناهان شما را بر دوش میگیریم» اما هرگز - عملاً - حاضر به چنین تعهدی نیستند که گناه کسی را بر دوش خود افکنند و او را از آن برهانند؛ و هرکس در گرو نفس خویش است. [طور/ 21]، [مدثر/ 38]. اما این مشرکان و امثالشان، هرگاه از راه نافرمانی حق، کسی را گمراه کنند و از دین خدا بازش دارند، قطعاً در برابر گناه انحراف آن شخص، یا اشخاص - علاوه بر کیفر کامل گناه و نافرمانی خود - مجازات می‌بینند. [نحل/ 25]. این آیه و نیز آیه‌ی 13 سوره‌ی عنکبوت: «و ليحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم...» مبین آیه‌ی 12 عنکبوت است که در بالا به آن اشاره شد. البته، شخص گمراه شده، از بارگاهش کاسته نمی‌شود به تمامی کیفر گناه خود را می‌بیند.

در تفسیر منار آمده است که: «... و لاتکسب کل نفس الا علیها» و «ولا تزر وازرة وزر اخرى»، بر جمله‌ی حالیه‌ی پیش از خود: «و هو رب کل شیء» عطف می‌شود؛ زیرا این جمله، تعلیل انکار و تثبیت کننده‌ی توحید و قاعده‌ی ای از اصول دین خداست که تمام پیامبرانش را به آن مبعوث کرده و در سوره‌ی نجم میفرماید: «أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ فِي صُحُفٍ مُّوسَىٰ. وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى. أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ. وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ.» [نجم/ ۳۶ تا ۳۹] این اصول، از بزرگترین ارکان اصلاح فرد و جامعه‌ی بشری و نابود کننده‌ی بنیان بت پرستی و راهنمای بشریت به سوی سعادت هر دو سراسر است...

ابن عباس (رض) در تفسیر دو جمله‌ی مزبور میفرماید: «کسی بردارنده‌ی گناه دیگری نیست. دین به ما آموخته که اساس آن چه فطرت به امانت گذاشته است، سعادت و شقاوت انسان در دنیا به اعمالش بستگی دارد و پاداش و کیفر، اساس تأثیر نیک و بد آن اعمال به شمار خواهد آمد...» [منار، ج ۸، ص ۷-۲۴۶].

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه قبلی خواندیم که: همه‌ی مردم برای حسابرسی و پاداش به پیشگاه الله متعال باز خواهند گشت. اینک آیه (165) این سوره را به گونه‌ی پسندیده، پایان می‌دهد که: مردم در زمین، جانشین هم اند تا زندگانی و بقای نسل استمرار داشته باشد و مردم در کردار نیکو از هم پیشی جویند.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٦٥﴾

و او (الله) آن ذاتی است که شما را جانشینان (و نمایندگان خود) در زمین قرار داد، و بعضی را بر بعضی دیگر، درجاتی برتری داد تا شما را به آنچه در اختیارتان قرار داده بیازماید مسلماً پروردگار تو سریع الحساب، و آمرزنده مهربان است (به حساب آنها که از بوبه امتحان نادرست در آیند زود میرسد، و نسبت به آنها که در مسیر حق گام بر می‌دارند مهربان می‌باشد). (۱۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَائِفَ»: جمع خلیفه، جانشینان. هدف جانشینان خدا در اجرای احکام و تنفیذ اراده او در امر آبادانی و اداره کره زمین است؛ و یا مراد این است که هر گروهی جانشین گروه دیگری در این زمین می‌گردد و امانتداری او در مواهب مادی و معنوی و اجرا قوانین دین الهی مورد آزمایش قرار می‌گیرد. (فرقان)

تفسیر:

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ»: و او خدایی است که شما را جانشینان زمین قرار داده است. به گونه‌ای که برخی از شما جانشین برخی دیگر می‌شوید. و خداوند شما را در زمین جانشین قرار داده است و همه آنچه را که در زمین است برایتان مسخر و رام کرده است و شما را آزمایش می‌کند تا بنگرد که چگونه کار می‌کنید.

طبری فرموده است: بعد از این که ملت‌ها و قرون پیشین و قبل از شما نابود شدند، شما را جانشین آنها قرار داد. بدین ترتیب شما را جانشین افراد پیشین قرار داد. (طبری 287/12).

«وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ»: و برخی از شما را در قدرت و سلامتی و روزی و ترکیب آفرینش و اخلاق بر برخی دیگر درجاتی بالا برده و برتری داده است.

«لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»: تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. پس اعمالتان متفاوت است.

عالم دانشمند ابوالفرج عبدالرحمن بن علی ابوالفضائل جمال‌الدین بغدادی مشهور به ابن جوزی (510 هـ/1116 م - 12 رمضان 592 هـ) فرموده است: یعنی شما را آزمایش می‌کند، تا ثواب و عقاب شما نمایان گردد. (زاد المسیر 163/3).

«إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ»: همانا پروردگارت کسی را که از او نافرمانی کند و آیاتش را تکذیب کند، زود عقاب می‌دهد، «وَأِنَّهُ لَعَفُورٌ رَّحِيمٌ»: و همانا او نسبت به کسی که به وی ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد و از گناهان کبیره «هلاک کننده» توبه نماید آمرزنده و مهربان است.

در التسهیل آمده است: خوف و رجا و بیم و امید را با هم جمع کرده است. و سرعت کفر و عقاب یا در دنیا صورت می‌گیرد و خداوند او را به عذاب خود گرفتار می‌کند و یا در آخرت او را به سزای اعمال خویش می‌رساند؛ چون هر آینده‌ای نزدیک است. (التسهیل 28/2).

یاد آوری:

حافظ ابن کثیر (رح) فرموده است: خدای سبحان در بسی مواضع، در قرآن این دو صفت را با هم آورده است: «إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَعَفُورٌ رَّحِيمٌ. 165 انعام»: همانگونه که در سوره حجر (49 و 50) می‌فرماید: «نَبِيٌّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْعَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ» و دیگر آیات مشتمل بر ترغیب و ترهیب. پس گاهی بندگانش را ترغیب کرده و به سوی بهشت می‌خواند و گاهی آنها را تهدید و ترهیب نموده و از آتش و عذاب و هراس‌های روز قیامت برحذر می‌دارد و گاهی آنها را با هم می‌آورد تا هر یک مطابق خود بهره‌گیرند. (مختصر ابن کثیر 642/1).

ملاحظه می‌کنیم که خدای منان بر حقیقت آمرزگاری و مهربانی خود نسبت به سرعت در کفرش، بیشتر تأکید می‌گذارد و این خود می‌رساند که رحمت حق تعالی از خشمش وسیع‌تر و بزرگتر است چنان‌که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرموده‌اند: «آنگاه که الله متعال خلقتش را آفرید، در کتابی که نزد وی بر فراز عرش قرار داشت، چنین نوشت: بی‌گمان رحمت من بر خشمم غلبه کرده است».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «الله متعال رحمت را صد بخش گردانید، نودونه بخش از آن را در نزد خویش نگهداشت و فقط یک بخش از آن را به زمین فرود آورد پس از همین یک بخش است که خلاق در میان یک دیگر به مهر و مرحمت می‌پردازند تا بدانجا که حیوان سُم خود را از بچه‌اش دور نگه‌میدارد، از بیم آن که سُمش به وی اصابت کند و به او آسیبی برسد».

توضیح مختصر:

آیه 165 مبارکه از سه حکم حکیمانه ذیل برخوردار است:

الف: مردم سرزمین، جانشینان نسل‌های پیشین‌اند و هر نسلی جای نسل پیش از خود را خواهد گرفت.

ب: مردم، در رزق و روزی، توانایی و ناتوانی، علم و فضل و هنر و جهل و نادانی، درجات و مراتب مختلفی دارند تا بدین سبب، مورد آزمون حق قرار گیرند و نیک و بد را از هم بازشناسند و مایه ی عبرت گردند.

ج: خداوند، در قیامت بدون درنگ به کیفر کافران می رسد و نسبت به حال مؤمنان و پاکدلان و خدادوستان، بسیار بخشنده و رحمتگر است.

امام فخر رازی میگوید: «این سوره به دو فضیلت ممتاز است:
اول: این که یکجا نازل شده است.

دوم: این که هفتاد فرشته آن را بدرقه کرده اند. سبب این امتیاز این است که این سوره شامل دلایل توحید و عدل و نبوت و معاد است و مذاهب ملحدان را باطل می کند».

و امام قرطبی میفرماید: «در زمینه ی مجادله با مشرکین و مبتدعین و منکران حشر و نشر، این سوره پایه و اساس می باشد. و همین امر اقتضا می کند که یکجا نازل شود».

در اختتام باید گفت: راستی را، چه نیکوست که سر آغاز این سوره با حمد و سپاس شروع شد و پایانش با رحمت و مغفرت تمام میشود!

سوره ی مبارکه انعام با حمد الهی آغاز شد، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ... وبا رحمت الهی پایان می پذیرد. «إِنَّهُ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ»

ومن الله التوفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الأعراف

جزء - (9 - 8)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة أعراف در مکه مکرمه نازل شد و دارای دوصد و شش آیه و بیست و چهار رکوع است.

نامگذاری سوره:

چون نام اعراف در آیه چهل و هشتم این سوره آمده بناءً بدین نام مسمی گردیده است. همچنان سوره اعراف به نام های:

«سورة المص» مسمی بوده و دلیل آن اینکه بعضی از سوره هایی که با حروف مقطعه شروع شده اند با اسم همان حروف مقطعه شان نامگذاری شده اند؛ مثل سوری اعراف که «المص» هم نامیده شده است. (تفسیر قرآن مهر، ج 7، ص 24).

همچنان این سوره بنام «سورة میقات»؛ به خاطر اینکه ذکر میقات حضرت موسی علیه السلام در آیه یکصد و چهل و سوم این سوره آمده است، مسمی مییاشد. ابن جریر میگوید: اعراف، جمع عُرف که در زبان عربی به هر چیز بلند و مرتفعی در زمین، عُرف گویند؛ مانند: تاج خروس، یال اسب و کفتار (لیوه)، موج و آبکوهی بحری، بلندی تپه و غیره.

اعراف حصاری و محل است که در بین بهشت و دوزخ قرار گرفته است و ساکنان آن دو را از هم جدا میکند. مُفسِر الامام ابن جریر الطبری از حُدیفه روایت کرده است که در بارهی اهل اعراف از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردند که گفت: آنها افرادی هستند که اعمال نیک و بدشان مساویست، گناهانشان مانع ورود آنها به بهشت می شود، و حسنات و اعمال نیکشان از رفتن آنها به دوزخ جلوگیری میکند، بنابر این در این حصار متوقف میمانند تا زمانی که خداوند متعال دربارهی آنها حکم می کند.

مکی بودن و مدنی بودن سوره الأعراف:

در مورد اینکه آیا سوره اعراف مکی و یا مدنی است، اختلاف رأی بین علماء وجود دارد. أبو عباس (رض) در (مقامات التنزیل) میفرماید که: سوره اعراف مکی است، محمد بن سائب کلبی مفسر تفسیر احکام القرآن میفرماید که: پانزده آیات سوره مبارکه الأعراف مدنی اند، و این آیات مدنی عبارت اند از: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعَجَلَ» تا «وَاتَّبَعُوا النَّوْرَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ»، و از «وَسَلُّهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ» تا «وَدَرَسُوا مَا فِيهَا» «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ».

تعداد آیات کلمات و حروف سوره الأعراف:

طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ سوره الاعراف دارای (24) بیست و چهار رکوع، و (206) دوصد و شش آیات، و (3387) سه هزار و سه صد و هشتاد و هفت کلمه، و (14635) چهارده هزار و شش صد و سی پنج حرف، و (6604) شش هزار و شش صد و چهار نقطه مییاشد.

ملاحظه: (اقوال علماء در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره های قرآن در طریق حساب و نوع قرانت متفاوت اند. تفصیل آنرا میتوان در سوره فاطر همین تفسیر مطالعه فرمایید).

فضیلت سورة الأعراف:

مفسر الإمام ابن جریر الطبری روایت میکند که چون این آیه کریمه نازل گردید، پیامبر صلی الله علیه وسلم از جبرئیل علیه السلام پرسیدند: یعنی چه باید کرد؟ گفت: خداوند تو را امر کرده است که اگر کسی بر تو ظلم کرد او را عفو نمائی، اگر برایت چیزی نداد تو برایش چیزی بدهی، و اگر با تو مقاطعه کرد بدیدنش بروی، و امام جعفر صادق (رض) میفرماید: در قرآن کریم آیه که در مورد مکارم اخلاق نزول یافته باشد و از این آیه جامع‌تر باشد، و اصلاً جود ندارد.

ارتباط سورة الأعراف با سورة أنعام:

خداوند متعال سورة أنعام را با ذکر رحمتش خاتمه داده و در آغاز سورة أعراف، توصیفی از قرآن کریم و اینکه احکام دین و مطالب حکمت آمیز در آن است، آورده است.

خصوصیت خاصی سورة الأعراف:

سورة أعراف یکی از هفت سورة طولانی قرآن (سبع طوال) میباشد. اقوال در سبع (هفت) طوال (طولانی) هم مختلف است به گفته بعضی سوره های بقره، آل عمران، نساء، مائده، أنعام، أعراف و انفال به همراه توبه را سبع طوال میگویند ولی برخی دیگر سورة هفتمی را یونس میدانند و معتقدند که انفال و توبه جزو آنها نیست (این قول مفسر مطرح و مشهور جهان اسلام سعید بن جبیر (رض) می باشد).

روایت از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمود: خداوند هفت سورة طوال را به جای تورات و سوره های مؤمنین را به جای انجیل و سوره های مثنائی را به جای زبور به من داد، و پروردگار مرا با دادن سوره های مفصل فزونی بخشید.

سورة أعراف اولین سورة بزرگ قرآن کریم در ترتیب نزول، بلندترین سورة مکی، و اولین سوره‌ای است که داستان های پیامبران را به تفصیل به بیان گرفته است.

یادداشت:

قابل تذکر است که: آخرین آیه این سوره یعنی (آیه 206) دارای سجده تلاوت میباشد. شما میتوانید معلومات تفصیلی در مورد حکم سجده تلاوت را در سورة «النجم» همین تفسیر مطالعه فرمایید.

مهمترین موضوعات مطروحه در این سوره:

مهمترین اهداف سوره‌ی اعراف درشش اصل کلی بطور ذیل خلاصه میشود:

اول: توحید، ایمان عبادت، تشریح و صفات و منزلت و ربوبیت خدا،

دوم: وحی، کتابهای آسمانی، نبوت و پیامبران،

سوم: روز رستاخیز، زنده شدن و پاداش و کیفر،

چهارم: اصول تشریح و قانونگذاری و برخی قواعد عمومی شرع، و این که: شارع دین؛ خدای جهانیان است.

پنجم: آیات، نشانه ها، معجزات و سنن الهی در عالم خلق و تکوین،

ششم: سنن خدا در اجتماع و تمدن بشریت. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن)

خلاصه ای از مضامین سورة أعراف:

از بررسی تمام سوره، معلوم میشود که بیشتر مضامین آن متعلق به معاد (آخرت - روز بازگشت) و رسالت هستند و در اولین و نخستین آیه: «كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ» مضمون نبوت و در آیه ۶: «فَانسَلْ» مضمون تحقیق معاد و آخرت است و از

نصف رکوع چهارم تا ختم رکوع ششم کاملاً بحث از آخرت است. سپس از رکوع هشتم تا بیست و یکمین رکوع آن، معاملات ذکر شده اند که از انبیاء عل و اُمتهای ایشان واقع شده اند و همه این مسایل، متعلق به رسالت اند و در ضمن آن قصص، سزای منکرین رسالت هم آمده است تا که منکرین فعلی عبرت بگیرند و از نصف رکوع بیست دو تا پایان رکوع بیست و سه هم بحث از معاد است. فقط در آغاز هفتمین و بیست دومین رکوع و بیشتر آخرین رکوع، یعنی بیست و چهارمین بحث خصوصی بر توحید است بقیه بسیارند که قسمتی از سوره اینگونه هست که در آن احکام فرعی و جزئی بمناسبت مقام ذکر گردیده است. [بیان القرآن].

محتوای اساسی سوره الأعراف:

طوری که یادآور شدیم؛ سوره مبارکه أعراف از جمله اولین سوره‌های قرآنی است که بطور تفصیلی به داستان پیامبران علیهم السلام می پردازد. هدف این سوره مانند سایر سوره‌های مکی، عبارت است از استقرار و تحکیم مبانی و اصول دعوت اسلامی، از قبیل توحید و یگانگی خدای عزوجل، و تقریر بعث و جزا و وحی و رسالت.

این سوره در آغاز به قرآن عظیم به عنوان معجزه‌ی جاودانی محمد صلی الله علیه وسلم پرداخته است و مقرر داشته است که این قرآن نعمتی عظیم است که خدای رحمان منت آن را بر تمام بشریت نهاده است. بنابر این بر آنان واجب است که تمام رهنمودها و توجیهاتش را دست اویز قرار دهند، تا به نیکبختی دو جهان نایل آیند.

توجه انسان را به نعمت خلق آنان از یک پدر جلب کرده است. و توجه آنان را به این نکته جلب کرده است که الله متعال احترام نوع انسان را در وجود پدر بشر یعنی حضرت آدم علیه السلام نمایانده است که دستور داد فرشتگان در مقابلش سر سجده خم کنند. سپس انسان را از حيله و نیرنگ شیطان یعنی دشمنی که در کمین آنها است، برحذر داشته است؛ چون شیطان در کمین است و سر راه انسان را گرفته است تا آنها را از راه راست و هدایت منع و آنان را از خالق خود دور کند.

الله متعال داستان آدم را با شیطان باز گفته است، و خروج آدم را از بهشت و نزول او را به سوی زمین به عنوان نمونه‌ای از مبارزه و کشمکش بین خیر و شر و حق و باطل یادآور شده است، و کینه و دشمنی شیطان را نسبت به آدم و ذریتش بیان کرده است. از این رو - بعد از بیان عداوت ابلیس نسبت به پدر انسان - چهار مرتبه پشت سر هم تحت عنوان یا بَنی آدم انسان را مورد خطاب قرار داده است و این طرز بیان مخصوص این سوره میباشد. خداوند آنها را از دشمنی شیطان برحذر میدارد که این دشمنی تبدیل به بخشی از وجود وی شده است همان‌گونه که وسوسه و تردید را در دل پدر آنان، آدم إلقا نمود تا او را دچار لغزش نمود و او را مرتکب گناه و عصیان کرد: «یا بَنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما أخرج أبویکم من الجنة یزرع عنهما لباسهما لیریهما سواتهما».

همچنین سوره‌ی مبارکه یکی از مناظری را که در روز قیامت رُخ می دهند مورد بررسی قرار داده است، منظره‌ی سه گروه که محاوره و گفت و شنود در بین آنها جریان پیدا میکند، گروهی متشکل از مؤمنان اهل بهشت، و گروهی کافر و اهل دوزخ و گروه سوم که قرآن جز در این سوره نامی از آنان به میان نیاورده است، که به نام اهل أعراف موسوم اند، و این سوره به نام آنان، «سوره‌ی اعراف» موسوم شده است. منظره‌ای که در روز بعث و جزا تمام بشریت بدون تمثیل و تخیل آنها خواهند دید. اهل حق یعنی «جنتیان»،

أهل باطل یعنی دوزخیان را مورد تمسخر و ریشخند قرار میدهند، و ندای آسمانی بانگ نفرین و محروم را بر آنان میزند. پرده‌ی حجاب بین دو فرقه کشیده شده و مردانی با چهره و سیمای تمام آشنا بر آن ایستاده‌اند. أهل بهشت با چهره و سیمای سفید و نورانی شناخته میشوند، و أهل دوزخ با روی سیاه و چین پیشانی و ابر و پریشان و ترشروی در هم کشیده مشخص می‌شوند.

این سوره‌ی مبارکه داستان پیامبران علیهم السلام یعنی نوح، هود، صالح، لوط، شعیب و موسی را به تفصیل به بیان می‌گیرد، قصه‌ی آنان را با پیر پیامبران، حضرت «نوح» شروع کرده و از انکار، بغاوت، سرسختی و تکذیب و عدم پذیرشی که از جانب قومش با آن مواجه شده بود بحث را به آغاز می‌گیرد.

داستان حضرت موسی علیه السلام، ماجرای وکشمکش‌های او را با فرعون یاغی به تفصیل بیان گرفته و درباره‌ی بلا و مصیبت و گرفتاری‌هایی که برای بنی اسرائیل پیش آمد، به تفصیل بیان میکند بعد از این که نعمت خدا را تغییر دادند، خدا آنها را مجازات کرد و آنان را به میمون و خوک مسخ نمود.

همچنین در این سوره بدترین مثال برای علمای سوء ذکر شده و زشت‌ترین و بدترین سیما را از آنان ارائه داده است که خیال و تصور نمیتواند از آن بدتر و زشت‌تر ترسیم نماید. آنها را به سگی زبان درکشیده تشبیه کرده است که نمیتواند از نفس زدن باز ایستد، و مدام در گل ولای و لجن در می‌غلتد: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ»، چنین تشبیهی به حقیقت زشت‌ترین و پست‌ترین تصویر است از کسی که خدا علم مفید را به او عطا کرده، اما او آن را برای گردآوری مال اندک، ثروت، و دارایی دنیای ناپایدار به کار برده، در نتیجه برای او به صورت لکه‌ی ننگ و پستی درآمده است؛ چون از چنین علمی بهره نگرفته و بر راه راست ایمان استقامت نداشته و لباس دانش را از تن درآورده، و شیطان او را دنبال کرده و او را گمراه نموده است.

این سوره با اثبات یگانگی الله متعال و سرزنش آنان که چیزی را پرستش میکنند که نه زیانی دارد و نه سودی، نمی‌بیند و نمی‌شنود، خاتمه یافته است.

آنها سنگ و بت را شریک خدا قرار دادند، در صورتی که الله عز و جل به تنهایی آنها را خلق کرده و از حرکات و عاقبت و مکان آنها آگاه است. بدین ترتیب سوره همان‌طور که با بیان توحید شروع شده بود، به توحید نیز خاتمه می‌یابد. پس فراخوانی به سوی تصدیق یگانگی و ربوبیت معبود حقیقی در اول و آخر سوره آمده است. (برای تفصیل ملاحظه فرماید: تفسیر صفاة التفسیر شیخ صابون)

أصحاب أعراف چه کسانی آند؟

علماء در باره اصحاب أعراف برچند وجه اختلاف نظر دارند: بعضی برآنند که اصحاب اعراف، شهدا اند. و بعضی برآنند که آنان، فضلا و صلحای مؤمنان آند که فارغ از مَشغله و آنفسای خود در اعراف به مطالعه احوال مردم مصروف میباشند که این قول مجاهد است. بعضی برآنند که اصحاب أعراف، فرشتگانی‌اند که بر آن دیوار گماشته شده‌اند و مؤمنان و کافران را قبل از ورودشان به بهشت و دوزخ از هم جدا می‌کنند. بعضی برآنند که آنان مردمی آند که ثوابها و گناهانشان برابر است و اعمال نیکشان کمتر از آن است که بتوانند به‌وسیله آن وارد بهشت گردند، سپس به فضل و رحمت الهی وارد بهشت میشوند و آخرین

کسانی که به بهشت وارد میشوند، ایشان‌اند. که این قول ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما و عده دیگری از سلف است و ابن‌کثیر نیز این قول را ترجیح داده و از دیگر اقوال قوی‌تر می‌باشد. به هر حال؛ بر اعراف مردمانی هستند: «که هر یک از اهل بهشت و دوزخ را به سیمای آنان می‌شناسند» یعنی: به نشانه‌های آنان؛ چون سپیدی یا سیاهی چهره هایشان «و اهل بهشت را ندا میدهند» یعنی: کسانی که بر اعرافند، هنگامی که اهل بهشت را می‌بینند، ایشان را به‌عنوان تحیت و شادباش و اکرامشان چنین ندا میدهند: «که سلام بر شما باد. اینان هنوز وارد بهشت نشده‌اند اما طمع آن را دارند» یعنی: اصحاب اعراف هنوز وارد بهشت نشده‌اند ولی به ورود در آن طمع داشته و چنین امیدی را در سر می‌پروراند زیرا فضل و رحمت الهی بر اهل بهشت را می‌بینند و می‌نگرند که رحمت خداوند متعال بر خشم وی غلبه کرده است.

روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «آنگاه که رب العالمین از داوری میان بندگان فارغ می‌شود، به اصحاب اعراف می‌گوید: شما آزادکردگان منید پس در هر جایی از بهشت که می‌خواهید، بهره ببرید و بخرامید.» «و چون چشمانشان» یعنی: چشمان اصحاب اعراف «به سوی دوزخیان گردانیده شود، می‌گویند: پروردگارا! ما را در زمره گروه ستمکاران» که به دوزخ در افتاده اند «قرار نده.»

«و اهل اعراف مردانی» از سران کفار «را نداء میدهند که آنانرا به قیافه‌هایشان می‌شناسند» یعنی: به نشانه‌هایشان و «می‌گویند: جمعیت شما» که آنرا برای بازداشتن از راه خدا گرد می‌آوردید. یا آن مال‌هایی را که در جهت باطل گرد می‌آوردید «و آن همه سرکشی که میکردید» یعنی: استکبار و گردنکشی‌تان «کفایت‌تان نکرد» و به کارتان نیامد، بلکه سرانجام به این روزگار بد و این عذاب ابد در افتادید.

«آیا هم اینان بودند که شما سوگند یاد میکردید که هرگز خدا شامل هیچ رحمتی قرارشان نمیدهد؟» یعنی: اصحاب اعراف در حالیکه به سوی فقا و مستضعفان مسلمان که به بهشت درآمده‌اند، اشاره می‌کنند، خطاب به کفار می‌گویند: مگر هم‌اینان نبودند که شما آنها را به حساب نمی‌آوردید و سوگند یاد می‌کردید که خدا هیچ رحمتی به آنان نخواهد رسانید «اینک به بهشت درآید، نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین میشوید» این از ادامه سخن اصحاب اعراف است. یعنی اصحاب اعراف به مسلمانان می‌گویند: اینک به بهشت در آید... به قولی دیگر: این سخن خداوند خطاب به خود اصحاب اعراف است که ایشان را به رحمت خود وارد بهشت می‌گرداند.

مفسر ابو محمد اسماعیل سدی (127 ق) در تفسیر خویش (تفسیر السدی الکبیر)، مینویسد: «اصحاب اعراف مردم را از سیمایشان می‌شناسند؛ اهل دوزخ را با سیاهی چهره‌هایشان و اهل بهشت را با سپیدی چهره‌هایشان پس چون از مقابل گروهی که آنان را به سوی بهشت می‌برند، عبور می‌کنند؛ می‌گویند: سلام علیکم! و چون از برابر گروهی که آنان را به سوی دوزخ می‌برند، عبور میکنند؛ می‌گویند: پروردگارا! ما را با قوم ستمگر همراه مگردان.» (تفصیل را میتوان در تفسیر انوار القرآن مطالعه فرمایید)

ترجمه و تفسیر سوره الأعراف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

المص ﴿١﴾

المص «الف لام میم صاد» معنای این حروف به الله متعال معلوم است. (۱) باید گفت که: از مجموع 29 سوره‌ای که با حروف مقطعه آغاز یافته است، بعضی با حروف «الم» و بعضی با حرف «ص» شروع شده است؛ اما این سوره با مجموعه‌ی «المص» آغاز شده که شاید بیانگر آن باشد که آنچه در تمام آن سوره‌ها می باشد، در این سوره نیز هست. (تفسیر المیزان)

حکمت و فلسفه‌ی حروف مقطعه در بدایت برخی از سوره‌ها برای التفات و دقت دیدها و هشدار در مورد «اعجاز قرآن» است که از این حروف مقطع تنظیم و تشکیل شده. همچنان به این امر اشاره بعمل می آورد که: قرآن از این حروف ترکیب یافته است، با این وجود مبلغان و فصیحان و نابغه‌های آن روزگار از آوردن شبیه آن ناتوان و درمانده شدند. از ابن عباس (رض) روایت شده است که معنی آن چنین است: منم الله که هر چیزی را میدانم و تفصیل میدهم. و ابو العالیه گفته است: الف حرف اول الله و لام حرف اول لطیف و میم حرف اول مجید و صاد حرف اول اسم مبارکش صادق، می باشد. (بنقل از تفسیر صفاة التفاسیر).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (1 الی 3) در باره: پیروی از دستورات قرآن عظیم الشان، بحث بعمل آمده است:

كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

این کتابی [با عظمت] است که به سوی تو نازل شده است؛ پس نباید در سینه ات به خاطر آن (بخاطر تکذیب مشرکان) تنگی و فشار باشد، (این کتاب بر تو نازل شد) تا به وسیله آن (مردم را) بیم دهی، و برای مؤمنان [مایه] تذکر و پند باشد. (۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِتُنذِرَ»: از لجابت کفار تشویش و اضطراب نداشته باش، وظیفه‌ی تو فقط انذار است، نه اجبار.

قرآن، کتابی بس بزرگ است. توجه به قرآن و مفاهیم آن، سبب سعه‌ی صدر است. شرط رسالت و تبلیغ، هم سعه‌ی صدر است.

مفسران می نویسند: پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم پس از نزول قرآن عظیم الشان، نگران پذیرفتن مردم و مخالفت آنان با قرآن بود که خداوند متعال با این آیه پیامبر صلی الله علیه وسلم را تسلی می دهد.

«كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ»: یعنی ای محمد! قرآن کریم کتابی است که از سوی خداوند متعال بر تو نازل شده پس در تبلیغ آن به مردم دچار دل‌تنگی نشو،

«فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ» از بیم تکذیب قومت دلت تنگ نباشد. یعنی نباید در سینه ات نسبت به آن تنگی و تردیدی وجود داشته باشد. یعنی بدون تردید و ترس آن را به مردم برسان و نگران این مباش که مخالفان چگونه از آن استقبال میکنند. آنان اگر ناراحت

میشوند، بگذار ناراحت بشوند، اگر مسخره می کنند، بگذار مسخره کنند، اگر سخنان گوناگون می سازند، بگذار بسازند، و اگر دشمنی و عداوت شان افزایش می یابد، بگذار افزایش یابد، تو بدون هیچ تردید و واهمه ای این پیام را برسان و از تبلیغ آن ابایی نداشته باش. ولو در این راه شکنجه و تکذیب شوی که خدای تعالی تو را حفظ می کند.

«حَرَجٌ»: در لغت بر بیشه‌ی پر از درختان خاردار اطلاق می شود که عبور از آن مشکل باشد. پس معنا و مفهوم وجود حرج در دل این است که انسان راه خود را پر از مخالفت‌ها و مزاحمت‌ها بیابد و قلبش از پا پیش گذاشتن بهراسد. از همین مفهوم در جاهای متعددی از قرآن به (ضیق صدر) تعبیر شده است. به طور مثال «وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ» (سوره حجر: 97) (و به طور قطع می دانیم که سینه تو از آن چه می گویند تنگ می شود. یعنی تو وقتی مخالفت‌ها، عناد و لجاجت آنان را می بینی نگران و پریشان میشوی که آخر چگونه می توان آنان را به راه راست آورد).

ابن عباس (رض) «حَرَجٌ» را شَكِّ تفسیر کرده. گویا، معنی «فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ «حَرَجٌ» با «فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ» متحد است؛ یعنی از شأن پیغمبری که الله متعال کتاب خویش را بر وی فرود آورده، بعید است که به قدر يك ذره نسبت به احکام و اخبار آن کتاب در دل وی شك و شبهه راه یابد. (بنقل از تفسیر کابلی).

«لِتُنذِرَ بِهِ وَ ذِكْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ (2)»: یعنی مطلب از فرود آوردن کتاب این است که تو سراسر جهان را از مستقبل آن آگاه سازی، و از انجام شرّ بترسانی؛ و این درباره مؤمنان يك پیغام و پند مؤثر ثابت گردد.

قابل تذکر است که: هشدارهای انبیاء برای عموم انسانها است، ولی تنها مؤمنان از آنها بهره گرفته و متذکر می شوند.

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مَن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾

(پس آنچه را از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده، پیروی کنید. و غیر از او (الله) از دوستان دیگر پیروی نکنید، چه اندک پند می‌گیرید.

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ»: کمتر پند می‌گیرید و متذکر می گردید. راجع به قوانین و احکام الهی چندان چیزی نمی دانید. گاه‌گاهی یادآور و پندپذیر می‌گردید.

(قَلِيلًا) صفت موصوف چون (زَمَانًا) یا (تَذَكَّرًا) است و (مَا) زائد و برای تأکید قَلت است.

تفسیر:

در این هیچ جای شکی نیست که: پیروی کردن از آیات الهی، سبب رشد و تربیت بشر می‌گردد طوریکه میفرماید: «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ»: ای مردم از قرآنی پیروی کنید که از جانب الله بر شما نازل شده است و دربرگیرنده‌ی نور هدایت میباشد. یعنی از کتابی پیروی کنید، که در آن رموز نجات و موفقیت دنیا و آخرت شما نهفته است. و از سنت مطهر پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز پیروی کنید که این سنت نیز وحی الله متعال بر پیامبرش است.

سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم، مبین و مفسر قرآن عظیم الشان می باشد طوریکه خداوند متعال در (آیه 7/سوره الحشر) میفرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»: (و آنچه را که پیامبر به شما داده، بگیرید و از آنچه شما را منع نموده است اجتناب نمایید).

از حسن بصری (رض) روایت کرده اند که گفته است: ای فرزند آدم، فرمان یافته ای که از کتاب الله و سنت پیامبر او محمد صلی الله علیه وسلم پیروی کنی، الله میداند، هر آیه ای که نازل شده، خدا دوست می دارد که تو بدانی آن آیه در باره چه چیزی نازل شده و به چه معنی است.

«وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ»: غیر از الله دوستان و سرپرستانی از قبیل بت ها و رهبان و کاهنان برنگیرید و انتخاب نکنید که امور خود را به دست آنان بسپارید و از مقرراتی که برایتان معین می کنند اطاعت کنید.

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: غیر الله متعال کسی دیگری را معبود خویش قرار ندهید، و آنها را شرکای الله یگانه قرار ندهید.

بجای کتاب الله از دوستانی پیروی نکنید که دین خویش را از آنان تقلید کرده اید چنانکه اهل جاهلیت با اطاعت از رؤسای خود در حلال و حرام، چنین می کردند.

واضح است که: نتیجه ی پیروی از وحی، قرار گرفتن تحت ولایت الهی است و ترک آن، قرار گرفتن تحت ولایت دیگران است.

«أَوْلِيَاءَ» یعنی: به جای الله از میان شیاطین جن و انس دوستانی نگیرید که شما را بر آن دارند که بتان و هوای نفس خود را پرستش و از بدعت ها پیروی کنید و شما را از دین الله و آنچه الله برایتان فرو فرستاده و به شما فرمان داده است که از آن پیروی کنید، به گمراهی بکشانند.

کلمه اولیاء (سرپرست ها) در این جا به این معنا به کار رفته است که اگر انسان از راهنمایی و هدایت هر کسی که پیروی کند، در حقیقت او را ولی و سرپرست خود قرار میدهد، خواه با زبان از حمد و ثنای او رطب اللسان باشد و یا او را آماج لعن و نفرین قرار دهد، خواه معترف به سرپرستی او باشد و خواه به شدت آن را انکار کند.

«قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (3)» خیلی کم متوجه میشوید. مفسر خازن گفته است: یعنی جز تعدادی کم پند نمیگیرید. (تفسیر خازن ۱۷۳/۲).

خوانندگان گرامی!

در آیه ی قبلی، وظیفه ی پیامبر صلی الله علیه وسلم را در انذار و تذکر بیان کرد و در این آیه مبارکه وظیفه ی امت را در اطاعت و تبعیت از کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم به بیان میگیرد. در آیه قبلی از پیامبر صلی الله علیه وسلم «سعه صدر» میخواست، و در این آیه مبارکه از امت، «تبعیت» میطلبد. در آیه قبلی، «أَنْزَلَ إِلَيْكَ» بود، و در این آیه مبارکه «أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ» است.

مفسر مشهور جهان اسلام شیخ مودودی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: این آیه مبارکه مضمون و مبحث اصلی این سوره را تشکیل میدهد. اساسی ترین فراخوان آمده در این گفتار این است که هدایت و راهنمایی ای که بشر برای سپری کردن زندگی خود در دنیا به آن نیاز دارد و علمی که برای دانستن و فهمیدن حقیقت خود و جهان هستی و غرض و غایت وجود خود به آن نیاز. ضرورت دارد و اصولی که برای پی ریزی اخلاق، فرهنگ و تمدن و سبک زندگی خود برپایه های درست به آنها نیاز دارد، برای همه ی آنها بایستی فقط به الله، پروردگار و صاحب اختیار جهانیان رابه حیث راهنمای خود بپذیرد و تنها از راهنمایی ای پیروی کند که الله متعال به وسیله ی پیامبران خود فرستاده است. خدا را ترک

کردن و به راهنمای دیگری رجوع کردن و خود را به راهنمایی او سپردن از اساس یک روش نادرست برای بشر است که نتیجه‌ی آن همواره مهلک بوده و مهلک خواهد بود. نگاهی مؤجزی به دروس حاصله آیات (1 الی 3):

الف: قرآن، به شهادت عقل سلیم، جز از طریق وحی، ممکن نیست. و محمد صلی الله علیه وسلم، امی و درس نخوانده، تنها از راه وحی الهی، آترایاد گرفت.

ب: بر پیامبران، واجب است پیام حق را - به طور تمام و کمال - به مردم برسانند.

ج: مقصود از قرآن، هشدار به کافران و گناهکاران و پند و اندرز به مؤمنان و راستگویان و مخلصان است.

د: فعل امر «اتبعوا» خطاب به همه‌ی مردم است که از دین اسلام و قرآن، تبعیت کنند، حلال و حرامی که الله متعال بیان کرده، به درستی آنها را بپذیرند، تمام دستورات او را گردن نهند و از کارهای بد امتناع ورزند. (سوره نحل آیه 44). پس، پیروی همه جانبه از قرآن و سنت، قطعاً واجب است.

ه: پیروی از هر کس به نام دین، همچون اهل کتاب از دانیان و رهبانان - که راه غیر الله را در پیش گرفته باشند - حرام است. (سوره توبه آیه: 31).

و: ترک کردن آرا و نظریات شخصی یا اجتهادی با وجود نص قاطع شرعی.

ز: امتناع از بندگی غیر الله و ترک دوستی با آن کس که راه کج را در پیش گرفته است. (بنقل از تفسیر فرقان).

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات متبرکه (4 الی 9) در مورد فرجام تکذیب کنندگان پیامبران در دنیا و آخرت، بحث بعمل آمده است.

وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ﴿٤﴾

چه بسیار از قریه های که اهلش را [به سبب گناهانشان] هلاک کردیم و عذاب ما در حالیکه شب یا نیم روز در استراحت و آرامش بودند، به آنان رسید. (۴)

«وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا»: و چه بسیارند قریه‌هایی که ما آنها را به سبب اعراض از ایمان هلاک و نابود کردیم، «فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا»: و چون اراده نمودیم تا هلاکشان کنیم آن‌ها را در شب در حالی گرفتیم که غرق در خواب بودند، «أَوْ هُمْ قَائِلُونَ (4)» و یا در نیمه‌های روز که بازهم در کمال غفلت خواب شده بودند یعنی در وقت «قیلوله» یعنی خواب نیمروزی عذاب به صورت ناگهانی به سراغ آنها آمد بدون اینکه آمادگی داشته باشند تا خود را محاسبه و یاتوبه کنند.

نباید فراموش کنیم که: قهر الهی، احياناً ناگهانی بسراغ انسان می آید، روز و ساعت مشخص و فرصتی برای فکر و چاره‌جویی ندارد.

«قیلوله»:

عبارت از خواب نیمروز است. برخی از مفسران نگاشته اند که: قیلوله، استراحت در نیمروز به سبب شدت گرماست، چه با خواب همراه باشد و چه با خواب همراه نباشد.

مفسر ابو حیان میفرماید: نزول عذاب را به این موقع اختصاص داده است؛ چون این موقع زمان آرامش و آسایش و استراحت است، پس نزول عذاب در آن موقع سخت‌تر و غیر عادی، زمخت، و شنیع است؛ زیرا نابود شدگان غافلگیر می‌شوند. (البحر ۲۶۹/۴).

شیخ عزیزالدین نسفی در تفسیر خویش «نسفی» مینویسد: «قوم لوط علیه السلام شبانگاه به وقت سحر و قوم شعیب علیهم السلام به وقت قیلوله نابود ساخته شدند».

مفسر تفسیر فرقان می نویسد: این آیه ها، عذاب الهی را به دو وقت اختصاص داده که هنگام خواب و استراحت است و آمدن عذاب در آن وقت، بسیار سخت و رنج آور خواهد بود و مردم هیچگونه مهلت و آمادگی دفاع از خود را نخواهند داشت و ستمگران به گناه خود اعتراف می کنند و بسیار حسرتمند و پشیمان اند، اما پشیمانی اثر ندارد. (سوره أعراف آیات 97 و 98)، (سورة نحل آیات 45 الی 47).

هر کس غیر الله را سرپرست گرفت، منتظر قهر الهی باشد:

در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که: قرآن با بیان هلاکت قریه‌ها به جای هلاکت مردم، عظمت عذاب را بیان میکند مناطقی که با قهر الهی نابود شدند، بسیار است، باید از تجربیات تلخ دیگران، عبرت بگیریم، یعنی برای پند و عبرت شما، مثال های اقوامی موجود است که از هدایت خدا منحرف شده به پیروی از شیطان ها و انسان های منحرف روی آوردند و در آخر به قدری انحرافشان افزایش یافت که وجودشان تبدیل به آلودگی ای غیرقابل تحمل بر زمین شد و عذاب خدا آمد و زمین را از لوث نجاست و پلیدی آنان پاک کرد. متوجه باید باشیم که: مجازات الهی مخصوص قیامت نیست، ممکن است در دنیا هم نمونه‌هایی از آن را به چشم سر خویش مشاهده و احساس نمایم.

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۵)

زمانی که عذاب ما به سراغ شان آمد، اعترافشان جز این نبود که گفتند: قطعاً ما ظالم بوده ایم. (ولی این اعتراف به گناه دیگر دیر شده بود و به حالشان سودی و فایده ای نداشت). (۵) «فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَا»: وقتی که عذاب بر آنها نازل شد و عذاب را مشاهده کردند و علایم آنرا دیدند چاره‌ای نداشتند جز اینکه فریاد و ناله برآورند و استغاثه و اعتراف کنند. ملاحظه می‌داریم که: حوادث و خطرها، چگونه غرور را می شکند و پرده‌های غفلت را کنار زده و وجدان‌ها انسانی را بیدار می‌سازد. طوری که می‌فرماید: «إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (5)»: بی شک ما جز ستمگران پیش نبودیم؛ ما به الله شریک آورده و پیامبران را تکذیب نموده‌ایم و این است جزای ما.

یعنی بعد از اینکه ظلم و عدوان، کفر و عصیان آنها از حد گذشت؛ در لذات و شهوات این جهان فانی فرو رفتند، و در باره عذاب الهی هیچ نیندیشیدند، و خواستند از خواب، آسایش متلذذ شوند؛ ناگهان عذاب ما فرا رسید. درین منظره مهلك؛ وحشتنا و هنگامه گیرودار، همه حشمت و کبریایی خویش را فراموش کردند؛ از چهار جهت جز فریاد «إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ»: چیزی شنیده نمیشد. گویا، در آن وقت بر آنها آشکار گردید، و به اقرار آمدند که الله متعال ذاتی است که بر کسی ستم و ظلم نمی‌کند؛ بلکه این ما بودیم که خود بر خود ظلم را روا داشتیم!

قسم به ذات پروردگار که این حسرت و ندامت بیش از حد، در آنها هنگامی صورت می‌گیرد که هیچ نفعی به حال آنها در پیشگاه خداوند متعال ندارد. و واضح است که: این اعتراف بعد از وقت، هیچ سودی به حالشان نمی‌رساند.

ای انسان به یاد داشته باشید که: اگر امروز با اختیار خود خضوع نکردید، روزی آمدنی است که به اجبار کرنش خواهید کرد.

تاریخ بشریت پر از این نوع دستگیری هاست و این مثال‌ها نشانه‌ی روشنی بر این امر اند که انسان در این دنیا ازاد گذاشته نشده‌اند، که هر چه دل‌شان می‌خواهد آنرا انجام دهند، بلکه قدرتی بالای سر او قرار دارد که تا یک مدت معینی به او مهلت می‌دهد و در این مدت یکی پس از دیگری به او هشدار می‌دهد که دست از شرارت هایش بردارد، اما زمانیکه انسان به این هشدار اعتنا نکند و به هیچ وجه دست از شرارت هایش برندارد، ناگهان او را دستگیر میکند. پس اگر کسی به‌دقت به این مثال‌ها و تجربه‌های تاریخی بیاندیشد، به آسانی به این نتیجه خواهد رسید که فرمانروایی که بر این عالم هستی فرمان می‌راند، برای رسیدگی به پرونده‌های اعمال این مجرمان و احضار آنان به دادگاه به‌طور حتم زمانی را مقرر داشته است.

فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾

مسئلاً ما از کسانی که (پیامبران) به سوی آنها فرستاده شدند، سؤال خواهیم کرد، و حتماً از پیغمبران نیز خواهیم پرسید. (۶)

«فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ»: از تمام ملت‌ها در روز قیامت سؤال خواهیم کرد که جوابی آنها به دعوت پیامبران چه بوده است؟ منظور از چنین سؤالی سرزنش و توبیخ کفار است. «وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ (6)»: از پیامبران نیز می‌پرسیم: که آیا رسالت را تبلیغ کرده‌اند، از آنان سؤال خواهیم کرد که جواب اقوام‌شان به آنها چه بوده است و آیا رسالت را به آنها رسانیده‌اند یاخیر؟ آیا امانت را ادا نموده‌اند یاخیر؟

در این هیچ جای شکی نیست که خداوند متعال این امر را میداند ولی به این منظور این سوالات صورت می‌گیرد تا دانش هر کسی ثابت شود و چقدر هولناک است این مشهد و چه مقام وحشتناکی است این.

در تفسیر البحر آمده است: از کفار به عنوان توبیخ سؤال بعمل می‌آید، و مجازات و عذاب الله را به دنبال دارد. و سؤال از پیامبران از روی انس و الفت است و احترام و پاداش فراوانی را برای آنان در پی دارد. (البحر المحيط ۲۷۰/۴).

ابن عباس (رض) در تفسیر ای آیه مبارکه می‌فرماید که: «از پیامبران در مورد آنچه که ابلاغ کرده‌اند، خواهیم پرسید و این پرسش‌ها به خاطر آن است که این حقیقت بر همگان هویدا گردد که ما بر مردم شهرهای نابود شده ظلم و ستم نکردیم، هنگامی که نابودشان ساختیم بلکه آنان خود با تکذیب پیامبران علیهم السلام بر خویشان ستمگر بوده‌اند».

در حدیث شریف آمده است: «همه شما راعی هستید و همه از رعیت خویش مورد پرسش قرار می‌گیرید پس امام (زامدار) از رعیت خویش، مرد از خانواده خویش، زن از خانه شوهر خویش و برده از مال مولای خویش مورد سؤال قرار می‌گیرند».

در آیه قبلی در باره مجازات دنیوی بحث را مطرح کرد و در این آیه مجازات و محاسبه‌ی اخروی را و با چندین تأکید حتمیت سؤال قیامت را بیان می‌کند و اینکه پرسش و بازخواست، مخصوص مردم نیست، بلکه پیامبران نیز مورد سؤال قرار می‌گیرند. «يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» (مائده، 109).

(روزی (فرا رسد) که خداوند، پیامبران را گرد آورد پس بگوید: به دعوت شما چه جوابی داده شد؟ گویند: ما علمی (به حقیقت امر) نداریم، همانا دانای غیب‌ها تویی تو.)

از این آیه مبارکه معلوم میشود که بازپرسی آخرت به‌طور کامل بر اساس نبوت صورت خواهد گرفت. از یک سو از پیامبران سؤال خواهد شد که در رساندن پیام الهی به بشریت چه کردید. از سوی دیگر کسانی که این پیام توسط پیامبران به آنان رسیده است سؤال خواهد

شد که با آن چه کردند. قرآن در باره‌ی اشخاص و یا گروه‌هایی که پیام پیامبران، به آنان نرسیده است، چیزی به ما نمیگوید و الله متعال حکم خود درباره دوسیه اعمال آنان را محفوظ داشته است. اما در باره‌ی اشخاص و اقوامی که دعوت و تعلیمات پیامبران به آنان رسیده است به روشنی به ما میگوید که آنان برای فسق و نافرمانی خود هیچ حجتی نمیتوانند بیاورند و سرانجام شان جز این نخواهد بود که در حالی که دست ندامت و حسرت به هم می‌مالند راه جهنم را در پیش بگیرند.

در «صحیح مسلم» بروایت حضرت جابر آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خطبة حجة الوداع از مردم سؤال کرد که روز قیامت شما در باره من سؤال میشوید که من پیغام الله متعال را به شما رسانیده ام یا خیر؟ «فما أنتم قائلون» یعنی در آنوقت شما در جواب چه خواهید گفت؟ همه اصحاب کرام عرض کردند که ما میگوییم آن جناب همه پیغام الله را به ما رسانیدند و حق امانت خداوندی را ادا کردند و با امت با خیرخواهی پیش آمدند این را شنیده آن حضرت فرمود: «اللهم اشهد» یعنی ای الله! گواه باش.

در روایت «مسند احمد» است که نبی کریم صلی الله علیه وسلم فرمود: که روز قیامت خدا از من سؤال میکند که آیا تو پیغام مرا به بندگان من رسانیدی؟ من در جواب عرض میکنم که من رسانیده ام، لذا الآن همه شما کاملاً در فکر باشید که هر که در اینجا حاضر است به غایبان پیغام برساند. [مظهری]

مراد از غایبان کسانی هستند که در آن زمان موجود بودند اما در آن مجلس حضور نداشتند و آن نسلها نیز غایب می‌باشند که بعد بوجود می‌آیند. غرض از ابلاغ پیغام رسول به آنها این است که مردم هر زمان سلسله ابلاغ این پیغام را برای نسلهای آینده برقرار بدارند تا که برای نسلهای آینده تا قیامت این پیغام برسد.

فَلَنُقْصِنَ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ﴿٧﴾

یقیناً (از هر چه کرده اند) با علم و آگاهی برایشان بیان خواهیم کرد، چون ما (از احوال شان) غایب نبودیم. (٧)

«فَلَنُقْصِنَ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ»: آگاهانه آنان را از اعمالشان باخبر میسازیم. یعنی همانا از روی علم به آنان بیان خواهیم کرد، یعنی: آنچه را که در میانشان به هنگام دعوت پیامبران علیهم السلام روی داده است، به آنان گزارش خواهیم داد در حالیکه به حقیقت آن رخدادها و به احوال آشکار و نهانشان در نحوه پاسخگویی به پیامبرانشان دانا هستیم حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: نامه‌ی اعمال گشوده میشود و اعمالی را که مرتکب شده‌اند باز می‌گوید.

«وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ (7)»: هیچ عمل بزرگ و کوچک، بسیار و اندک شما؛ یا هیچ حال پیدا و پنهان شما، از علم ما غایب نیست. یعنی بر الله متعال هیچ امری پوشیده نیست و هیچکس از دایره علم و دانش او غائب نمیشد بلکه علم شامل نزد اوست و او بر همه امور نهان و آشکار آگاه است. نامه‌های اعمال که فرشتگان الله متعال تحریر و نگاشته‌اند نیز، سر مویی با علم الله مخالف نیست.

اگر سوال مطرح شود: در صورتیکه الله متعال از همه احوال بندگان خویش آگاه بود و حکایتش را با آنان باز میگوید، پرسش از آنان چه معنایی خواهد داشت؟ در جواب باید گفت: معنای این پرسش، توبیخ و وادار کردن به اقرار است، زیرا در این صورت از آن حیث که توانایی انکار کردن ندارند به زبان خویش اقرار میکنند و پیامبرانشان هم صلی الله علیه وسلم آنان گواهی میدهند.

ابن کثیر در تفسیر خویش مینویسد: روز قیامت خداوند متعال بندگان خویش را از گفته و عمل خود آگاه میکند، اعم از این که کم باشد یا زیاد، مهم باشد یا غیر مهم؛ چون الله متعال بر همه چیز ناظر است، و چیزی از او گم نمی‌شود، بلکه از چشم خیانتکار و اندرون سینه با خبر است. (مختصر ابن کثیر ۶/۲).

این خود دلیل بر آن است که پرسش حق تعالی از آنان، به خاطر کسب آگاهی از اخبار مجهولی نیست بلکه برای آگاه کردنشان از رویدادها و حوادثی است که در میان‌شان واقع شده است.

وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٨﴾

وزن (وسنجش اعمال) در آن روز حق است، لذا هر کس که کفه (اعمال نیک) وزن شده او سنگین باشد پس آن گروه کامیاب‌اند. (۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«میزان»: وسیله‌ی سنجش است و هر چیزی وسیله‌ی سنجش خاصی دارد، میزان روز قیامت حق و حقیقت است. در آن روز هم حاکمیت با حق است، «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» (کهف، 44): هم روز حق است، «ذَلِكَ الْيَوْمِ الْحَقُّ» (نبا، 39): و هم میزان سنجش، حق است.

تفسیر:

خداوند متعال، خواهان رسیدن انسان به حق و دستیابی به عقاید و کردارهای شایسته و صحیح است، طوریکه میفرماید: «وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ»: در روز قیامت توزین و ارزیابی اعمال به عدالت صورت می‌گیرد و الله متعال به کسی ظلم نمی‌کند.

یعنی در آن روز در میزان عدل الهی وزن و حق هم معنا خواهند بود. جز حق چیزی در آنجا وزن نخواهد داشت و هیچ چیزی بدون وزن حق نخواهد بود. هرچیز و هرکس که هر میزان حق به همراه داشته باشد به همان میزان وزن خواهد داشت و حکم صد در صد از لحاظ وزن صورت خواهد گرفت و به جز وزن چیز دیگری ذره ای هم مورد ملاحظه قرار نخواهد گرفت. همه‌ی زندگی باطل هرچند در دنیا بسیار عریض و طویل باشد و به ظاهر کارنامه‌های درخشان در دوسیه اعمال خویش داشته باشد، در آن ترازو هیچ وزنی نخواهد داشت. زمانی که باطل گرایان در آن ترازو وزن می‌شوند، با چشمان خود خواهند دید که آنچه همه‌ی عمر را در دنیا در آن سپری کرده اند به اندازه‌ی پر کاهی وزن و ارزش ندارد.

در روایات متعددی از حدیث مبین این حقیقت است که: در برزخ و محشر اعمال انسانی در اشکال و صور مخصوصی در می‌آیند، اعمال نیک مردم در قبر به صورتی بسیار حسین، مونس او میشوند و اعمال بد او نیز بصورت مار و کژدم قرار می‌گیرند.

هکذا در حدیثی آمده است که هر کسی که زکات مال خود را ادا نکند آن مال بصورت یک مار زهر آگین در آمده در قبر، او را نیش میزند و میگوید که من مال تو هستم و خزانه تو هستم، هم چنین در احادیث معتبر آمده است که در میدان محشر، اعمال صالح، سواری قرار می‌گیرند و اعمال بد بار قرار گرفته بر سر او حمل می‌شوند.

همچنان در حدیثی صحیح آمده است که سوره بقره و سوره آل عمران در میدان محشر بصورت دو ابر انبوه در آمده بر مردمانی سایه افکن می‌شوند که آنها را تلاوت کرده اند.

«فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ»: و هر کسی که حسانتش بر بدی‌هایش غالب آید محققاً رستگار شده و از «صراط» عبور کرده است. در ضمن قابل تذکر است که: توقع و امید سعادت و مکافات بدون عمل، بیهوده است.

«فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (8)»: بنابراین این تفضیل بر اعمال صالحه بزرگ‌ترین توشه است.

وَمَنْ حَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ (9)

و هر کس که کفه (اعمال نیک) وزن شده او سبک و بی ارزش باشد، به سبب اینکه همواره به آیات ماستم می ورزیدند، به خود زیان زده [و سرمایه وجودشان را تباه کرده] اند. (۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خفت»: سبک شد. «خسروا»: خسر: (به ضم خاء): زیان کردند، کم شدن و کم کردن. «خسارت»: به معنای از دست دادن سرمایه و سود است، ولی «ضرر»، از دست دادن سود است، نه سرمایه. «یظلمون»: ظلم می ورزند، در این جا؛ یعنی، انکار میکنند. ترازوی سنجش پروردگار، بس دقیق و درست است و هیچگاه کم و زیاد نمیشود و ظلمی روا نمی دارد و به خطاء نمی رود، آن چه هست، کردار خود انسان است که عقربه‌ی ترازو را سبک یا سنگین نشان میدهد. (مراجعه شود: سورة نساء آیه 40)، (سورة انبیاء آیه 47)، (سورة قارعه آیات 6 الی 11) و حساب همه با الله است. (سورة غاشیه / آیه 26).

تفسیر:

«وَمَنْ حَفَّتْ مَوَازِينُهُ»: و هرکس به سبب کفر و ارتکاب اعمال زشت، ترازوی عملش سبک باشد، و بدی‌هایش افزون گردد.

«فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ»: محققاً اینها کسانی اند که سعی و تلاش‌شان تباه شده و عمل‌شان برباد گردیده است، آنها خود و نیکبختی خود را از دست داده‌اند.

«بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ (9)»: یعنی به سبب کفر و انکار آیات الله، خود و نیکبختی خود را از دست داده‌اند. یعنی: با آیات ما برخلاف شیوه‌ای که سزاوار آن بود، تعامل می‌کردند زیرا سزاوار آیات ما این بود که مورد تعظیم و احترام قرار گیرند، نه اینکه با تکذیب و انکار روبرو شوند. «ظلم»: نهادن یک چیز در غیر جایگاه آن است.

مفسر تفسیر مودودی می نویسد: این مطلب را این طور بایستی فهمید که کارنامه‌ی زندگی انسان دو جنبه دارد. جنبه‌ی مثبت و جنبه‌ی منفی. در جنبه‌ی مثبت تنها شناخت حق، پذیرش حق و به خاطر حق بودن و از حق پیروی کردن قرار می‌گیرند و تنها چیزی که در آخرت وزن و ارزش دارد همین است و بس. اگر انسان از حق آگاهی نداشته باشد و یا برخلاف جهت حق از هوای نفس و یا شیطان‌ها و دیگر انسان‌ها پیروی کند همه‌ی این‌ها در جنبه‌ی منفی قرار می‌گیرند و منفی نه تنها خودش بی وزن و ارزش است، بلکه وزن و ارزش کارها و جنبه‌های مثبت انسان را نیز کاهش میدهد. پس فلاح و رستگاری و کامرانی انسان در آخرت به طور کامل به این بستگی دارد که جنبه‌ی مثبت کارنامه‌ی زندگی او بر جنبه‌ی منفی اش بچربد و با وجود زیانده‌ی ها چیزی به صورت ذخیره در حساب اوباقی بماند. اما شخصی که جنبه‌ی منفی کارنامه‌ی زندگی اش بر جنبه‌ی مثبت آن غالب آید، به تاجر و رشکسته میماند که همه‌ی موجودی اش صرف جبران زیان‌ها و قرض‌های اش گردد، اما باز هم همه‌ی قرض‌های او مجرا نشود.

مفسر ابن کثیر گفته است: آنچه در روز قیامت در ترازو گذاشته می شود بنا به قول ضعیفی اعمال است، و هر چند اعمال، اعراض هستند اما خدای توانا در روز قیامت آنها را به جسم تبدیل میکند، چنین نظری از ابن عباس (رض) نیز روایت شده است. و بر اساس نظری دیگرنامه‌ی اعمال توزین میشود، همان‌طور که در حدیث «بطاقه» آمده است. و بر اساس نظریه‌ای دیگر صاحب عمل توزین می شود.

جمهور علماء بر آنند که نامه‌های اعمال در روز قیامت با ترازویی که دارای زبانه و دو پله است و زن میشود تا خلاق به سوی آن بنگرند و در نتیجه، عدل الهی آشکار و راه عذر بر معذرت خواهان مسدود شود چنان که زبانها و اندام هایشان نیز بر اعمال شان گواهی می دهند. بسیاری از علما بر آنند که وزن اعمال مخصوص مؤمنان است و اعمال کفار؛ هر چه باشد نابود می شود. «تفسیر انوار القرآن»

در حدیث آمده است: «در روز رستاخیز انسان چاق در ترازوی خدا وزن بال پشه‌ای ندارد». تمام این آراء درست است. پس گاهی اعمال توزین می شود و گاهی نامه‌ی اعمال و زمانی انجام دهنده‌ی اعمال در ترازوی حق جا می‌گیرد. الله اعلم. (مختصر ابن کثیر ۷/۲).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (10 الی 18) در باره نعمت های الله تعالی بر بنی آدم و ارزش او، طرد شدن شیطان از رحمت حق تعالی، به بحث گرفته میشود.

وَلَقَدْ مَكَنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (۱۰)

و البته ما شما را در زمین جایگاه و اسقرار دادیم، و در آن برای شما در آن وسائل معیشت (تان) را گذاشتیم. ولی بسیار اندک و کم، سپاس می‌گزارید. (۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَكَنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ»: یعنی: در آن جا برای شما مکان و جایگاه استقرار قرار دادیم و یا این که آنجا را از آن شما گردانیدیم و این توانایی را به شما دادیم که در آنجا تصرف کنید. «وَلَقَدْ مَكَنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ»: ای انسان! ما برای شما زمین را به عنوان فرش و قرارگاه قرار دادیم یعنی: در آن جا برای شما مکان و جایگاه استقرار قرار دادیم و یا این که آنجا را از آن شما گردانیدیم و این توانایی را به شما دادیم که در آنجا تصرف کنید.

مفسران درباره کلمه «مَكَنَّاكُمْ» آیه مبارکه مینویسد که قوانین حاکم بر طبیعت، به نوعی است که انسان میتواند بر آن سلطه داشته باشد و آن را در اختیار بگیرد. اگر خداوند آن را رام نمی ساخت، بشر به تنهایی قدرت مهار کردن و بهره گیری از آن را نداشت. مفسر بیضاوی گفته است: یعنی سکنی گزیدن و شخم زدن و تصرف در آن را برایتان ممکن کردیم. (تفسیر بیضاوی ص ۱۶۰).

از فحوای آیه مبارکه به وضاحت گفته میشود که: حق استفاده و بهره‌گیری از امکانات زمین، برای همه‌ی انسان هاست و مخصوص گروه و اشخاصی خاصی نیست، هکذا زمین، در اختیار و مسخر انسان قرار داده شده تا به رشد و کمال برسد و معیشت خود را تأمین کند.

«وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ»: و در آن برای شما طعام سهل و آسان، خوراک و نوشیدنی و سایر وسایل معیشت و حیات منظر زیبا توأم با صحت بدن و استقرار در وطن در کمال امن و آسایش قرار دادیم؛

مفسر تفسیر کشف می نویسد: «وجعلنا لكم فيها معایش» معایش جمع معیشت و عبارت از خوردنی ها و نوشیدنی ها و امثال آن است که مایه زیست انسانهاست. و یا مراد از آن توانایی ای است که انسان را به آنها می رساند.

بهتر آشکار ساختن «یاء» در معایش و معنای آن است، اما از ابن عامر روایت کرده اند که آن بنا بر تشبیه به صحائف، می باید با همزه بیاید. (تفسیر کشف)
«قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (10)»: با وجود این همه فضل و بخشش، شکر شما بسیار اندک بوده و اکثر شما نعمت خدای جلیل را منکر می شوید.

در حالیکه نعمت‌ها باید زمینه ساز شکر باشد، نه عامل غفلت و عیاشی. در ضمن قابل یادآوری است که انسان دارای خصلت ناسپاس است و قرآن عظیم الشان، مکرر از کم سپاسی انسان و غفلت و بی ایمانی غالب آنان ذکری بعمل آورده است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ﴿١١﴾

و بتحقیق ما شما را آفریدیم (پدر شما را از خاک)، باز شما را شکل و صورت دادیم (آدم را و به تبع او شما را)، باز به فرشته‌ها گفتیم: (امر کردیم) برای آدم سجده کنید، پس همه (فرشته‌ها) سجده کردند مگر ابلیس که از سجده کنندگان نبود. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَقْنَاكُمْ»: شما را آفریدیم. در اینجا مراد این است که: اصل شما یعنی جد، و نیاکان اولین شما را آفریدیم (ملاحظه شود سوره های: حجر / 28 - 33).

صیغه جمع برای تعظیم آدم است که ابوالبشر است. «صَوَّرْنَا»: صورتگری کردیم، قد و قامتی برارنده و زیبا ساختیم. «إِلَّا إِبْلِيسَ»: جز ابلیس، مستثنی منقطع است. زیرا که ابلیس از جنس فرشتگان نیست (کهف/50 و حجر/27).

مطالعه کنندگان گرامی!

داستان آدم علیه السلام با ابلیس بصورت کل در هفت سوره قرآن عظیم الشان به بیان گرفته شده است که عبارتند از: سوره بقره، سوره اعراف (همین سوره)، سوره حجر، سوره اسراء، سوره کهف، و سوره های طه و ص.

هكذا قابل تذکر است که: ابلیس، به اصل عنصر آدم نظر کرد، به تشریف و تکریمی که الله متعال نصیب آدم را به آن اختصاص داده و دانش فراوان، به او آموخته بود - که فرشتگان در برابرش عاجز ماندند، التفات ننمود. به همین دلیل، فرشتگان را به سجده کردن آدم دستور داد؛ اما قیاس ابلیس، خطا و زشت و بی اثر بود.

ابلیس، از ترس مرگ، تا روز قیامت مهلت خواست که شاید از مرگ نجات یابد؛ چون از آن پس، مرگی در کار نیست؛ ولی الله متعال تا نفخه‌ی اول، یعنی، تا پایان این عالم به او مهلت داد، تا مرگ را - که از آن بیم دارد، بچشد. (زمر آیه 68)، (حاقه آیات 13 و 14).

تفسیر:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ»: و به تحقیق که ما پدرتان آدم علیه السلام را بدون تصویر قبلی از گل خلق کردیم و سپس او را در شکل و قیافه انسان صورت دادیم.

یا معنی اینست که: ما اولاً ارواح را آفریده و سپس کالبدها را در آنها صورت بخشیدیم. یا معنی این است: شما را در پشت‌های مردان آفریده و در رحم های زنان صورت نگاری کردیم به منظور احترام او که پدر بشر است، لفظ جمع را آورده است.

«ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»: سپس به عنوان احترام به آدم و نسلش، به فرشتگان گفتیم که برای آدم سجده کنید. البته سجده تحیت و تکریم «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ (11)»: پس آنها به نشانه طاعت و احترام بر آدم سجده کردند نه به عنوان عبادت، یعنی تمام ملائک سجده کردند جز ابلیس که از روی تکبر، غرور و لجاجت از سجده بردن امتناع ورزید. استثناء منقطع است؛ چون از غیر جنس مستثنی منه است. و بدین ترتیب ابلیس از رحمت الهی طرد شد.

سبحان الله در انسان، استعداد و لیاقت رسیدن به مقامی است که مسجود فرشتگان میشود. در آیهی قبلی، قدرت مادی و سلطه‌ی انسان بر زمین مطرح بود، ولی در این آیه به مقام معنوی انسان اشاره شده که همه‌ی فرشتگان بر او سجده کرده‌اند.

مفسر تفسر کابلی محمود حسن دیوبندی (1851-1920م) معروف به شیخ الهمد در تفسیر خویش مینویسد: فرشتگان الهی بعد از بحث و تمحیص و امتحان صریح، بر فضیلت علمی و کمال روحانی آدم علیه السلام اطلاع یافتند، به شنیدن حکم الهی به سجده افتادند؛ و به این صورت روبروی خلیفه الله وفا و اطاعت کامل خویش را به پروردگار خود ثابت کردند؛ اما، ابلیس ملعون که جن بود، واصلش از آتش، و بنابر کثرت عبادت و غیره در جرگه فرشتگان شامل شده بود؛ به اصل خویش بازگشت. نگاه او از خلقت مادی آدم تا راز «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»: تجاوز نتوانست؛ بنابر این، در مقابل حکم صریح الهی دعوی نموده گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ». به کیفر ابا و استکبار و تردید نص صریح قاطع به رأی و هوای خویش و تصمیم بحث و مناظره با الله متعال، برای جاوید، از مقام قرب رانده، و از رحمت الهی بس دور افکنده شد. فی الحقیقت، آنچه بر آن می‌نازید که وی از آتش پیدا شده، مایه هلاک ابدی‌اش گردید.

مفسر تفسر کابلی می‌افزاید: خاصیت آتش، خفت و حدت، سرعت و طپش، علو و افساد است؛ برعکس، خاک که در آن استقلال مزاج، متانت و تواضع، حلم و ثبات موجود است. شیطان که اصلش از آتش بود، چون حکم سجده را شنید، مشتعل شد، و در قیام رأی خود حدت و چالاکی به کار برد؛ عاقبت از طریق تکبر و خود خواهی در شعله حسد افتاده، به آتش دوزخ سرنگون گردید. برخلاف وی، هنگامیکه آدم لغزید، عنصر خاکی در حضور کبریائی، فروتنی، خاکساری، انقیاد و استکانت گزید؛ چنانکه خواستار عفو و بخشایش شدن و انابت وی به «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى» منتج گردید. پس میتوان گفت: ابلیس لعین از لحاظ عنصر و ماده نیز، در دعوی فضیلت خود خطا کرد.

قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿١٢﴾

(خداوند به او) فرمود: چه چیز تو را از سجده کردن مانع شد، وقتی تو را به سجده امر کردم؟ ابلیس گفت: زیرا من از آدم بهترم (چون) مرا از آتش آفریدی و او را از گِل (آفریده ای) (۱۲) قبل از همه باید گفت که: دلیل سجده‌ی فرشتگان بر آدم، طوریکه در فوق هم تذکر دادیم همانا فرمان الهی و لیاقت ذاتی انسان بود نه جنسیت و ساختمان وجودی او، طوریکه میفرماید: «قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ»: خداوند متعال به ابلیس لعین گفت: ای ابلیس چه چیزی تو را بر ترک سجده بر آدم علیه السلام و داشت در حالیکه من تو را امر کردم و اطاعت از امر خدای تعالی واجب است.

طرح این سؤال به منظور برپاداشتن حجت علیه ابلیس و نمایاندن کفر و کبر و عناد و افتخار او به اصل خویش و برای کوبیدن و توبیخ وی است، و گرنه الله سبحان و تعالی به علت سرپیچی ابلیس از اطاعت فرمانش داناست و به طرح این پرسش ضرورتی دیده نمی شود. مفسرین می نویسند؛ استفهام مفهوم سرزنش و توبیخ را دارد.

«قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»: ابلیس ملعون و طرد شده از دربار الهی گفت: من از ادم بهتر و شریفترم. و اصل من از اصل او بهتر است و به اصطلاح منطق اش این بود که: عنصر آتش نسبت به عنصر گل بهتر است. سپس علت امتناع را یادآور شده و میگوید: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (12)»: بر مبنای برتری عنصرم از او شریفترم؛ چون خلقت من از آتش است و خلقت او از گل، و آتش از گل شریفتر می باشد. این موجود بدبخت به فرمان دستور دهنده که همان خداوند سبحان بود توجه نکرد.

ابن کثیر در این مورد میفرماید: ابلیس ملعون به شرف عنصر توجه کرد و به این نکته توجه ننمود که خداوند قادر، آدم را با دست خود خلق کرده، و از روح خود در آن دمیده است. شیطان لعین قیاسی فاسد کرد و در آن به خطا رفت؛ چون ادعا کرد که آتش از گل شریفتر است، در حالی که گل سنگین و با وقار و شکیب است، اما آتش سوزنده و مخرب است، گل جایگاه رشد کردن، رویدن، و نمو کردن نباتات و محل رشد و نمو و افزایش و اصلاح است، در صورتی که آتش وسیله عذاب است. از این رو ابلیس به عنصر و نژاد خود خیانت کرد و در نتیجه نابودی و شقاوت نصیبش گشت. (مختصر ابن کثیر ۸/۲).

عالم دانشمند جهان اسلام محمد بن سیرین مشهور به ابن سیرین (متولد 33ق در مدینه، درگذشته 110ق در بصره) می نویسد: اولین موجودی که به قیاس و موازنه پرداخت ابلیس بود که به خطا رفت، پس هر کس با رأی و نظر خود دین را قیاس کند، الله متعال او را قرین شیطان قرار می دهد. (البحر ۲۷۳/۴).

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (۱۳)

(الله) فرمود: پس از آن (آسمان) پایین شو، که حق تونیست که در آن تکبر ورزی، پس بیرون رو، بی شک تو از خوارشدگانی. (۱۳)

«قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا»: خدا به ابلیس لعین گفت: از بهشت ذلیل و خوار پائین شو، یعنی: اکنون که تکبر ورزیده‌ای، از آسمان فرودای زیرا آسمان جایگاه فرمانبردارانی چون فرشتگان است که الله متعال را در فرمان وی سرکشی نمیکنند، از این مقام به سوی زمینی فرو شو که مقر عاصیان و مطیعان هر دوست «فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ (13)»: از آن بیرون شو، یعنی: از بهشت بیرون شو، «هر آینه تو از خوارشدگانی» تو به کیفر استکبار و گردنکشی‌ات، نزد الله سبحان و تعالی و بندگان نیکوکارش، از اهل خواری و ذلت و حقارت هستی و هرکسی که ردای استکبار را بر دوش افکند، با پوشش خواری و خردی و بی‌مقداری عذاب میشود و هرکسی که ردای تواضع و فروتنی را درپوشد؛ الله متعال قدر و مرتبتش را گرمی و فراتر می‌گرداند.

قابل تذکر است که: از مخلوق الهی در بهشت یا آسمانها کسی مانده میتواند که سراپا مطیع و فرمانبر الله متعال باشد؛ آنجا، محلی برای خودخواهان سرکشان یاغی ها و باغی ها را گنجایش نیست؛ به هر حال، طوریکه در فوق هم بدان اشاره نمودیم که: شیطان ملعون که بر آن مقام عزت، بنابر کثرت عبادت، و غیره، تاکنون فایز شده بود؛ در اثر خودخواهی و تکبر، فرود افکنده شد.

مفسر جار الله زمخشری مینویسد: چون ابلیس خود بزرگ بینی نشان داد، خدا لباس ذلت و حقارت را در برش کرد. پس هر کس در مقابل خدا متواضع و فروتن باشد خدا مقامش را

بالا میبرد، و هر کس متکبر و گردنکش باشد، خدا او را خوار و ذلیل میکند. (تفسیر کشاف ۹۰/۲).

قابل تذکر است که: از مخلوق الهی در بهشت یا آسمانها کسی مانده میتواند که سراپا مطیع و فرمانبر الله متعال باشد؛ آنجا، محلی برای خودخواهان سرکشان یاغی ها و باغی ها را گنجایش نیست؛ به هر حال، شیطان ملعون که بر آن مقام عزت، بنا بر کثرت عبادت، و غیره، تاکنون فایز شده بود؛ در اثر خود خواهی و تکبر، فرود افکنده شد. در نهایت باید بعرض برسائیم که: نتیجهی تکبر و خود بزرگ بینی، کوچکی و خواری است. آری، نتیجهی گفتن «من بهترم»، «أنا خَيْرٌ»، شنیدن جواب «فَأَخْرُجُ إِيَّاكَ مِنَ الصَّاعِرِينَ» است.

«الصَّاعِرِينَ»:

مفسر سیّد ابوالاعلی مودودی در تفسیر خویش در مورد کلمة صاعرین «مینویسد: صاعر یعنی «الراض با الذل» یعنی کسی که خودش ذلت، حقارت و کوچکی را اختیار کند. پس معنا و مفهوم ارشاد باری تعالی این است که خود بزرگ بینی تو با وجود بنده و مخلوق بودندت و سرپیچی تو از فرمان پروردگارت، به این دلیل که از منظر آن پندار نادرستت دربارهی برتری خود، این دستورش را توهین به خودت می دانی، در واقع به معنای آن است که تو خودت خواهان ذلت و حقارت هستی. پندار دروغین بزرگ بودن، ادعای بی اساس برتری و بدون شایستگی خود را شایستهی مقام والایی دانستن، به تو بزرگی و برتری و احترام نمی بخشد، بلکه برعکس موجب ذلت، حقارت و پستی ات خواهد شد و مسبب این ذلت و خواری خویش خودت خواهی بود.

مفسر تفسر کابلی محمود حسن دیوبندی می نویسد: از شمولیت ابلیس در زمره فرشتگان تا مدت دراز، تنبیه میشود که الله متعال فطرت هیچیک از مکلفان، حتی ابلیس را، همچنان نیافریده که خاص به اتباع بدی مجبور و مضطر باشد؛ بلکه به اعتبار فطرت اصلی خبیثترین موجودات نیز صلاحیت آن را دارد که بر کسب و اختیار نیکی و تقوی به انتهای ترقی برسد.

باید یادآور شد که: تکبر، نه تنها برای انسانها عادی خطرناک و مضر است، بلکه برای آنان که مقام عالی دارند و همنشین فرشتگان در ملا اعلی هستند و سالها و قرن ها سابقه‌ی عبادت دارند نیز خطرناک می باشد. در ضمن از فحوای آیه مبارکه در یافتیم که نه علم و شناخت شیطان به الله، نجات بخش است و نه عبادت‌های طولانی او، بلکه راه نجات، همانا تسلیم است و بس.

قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤﴾

(ابلیس) گفت: تا روزی که (مردم) بر انگیخه می شوند، مرا مهلت ده. (۱۴) «قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (14)» ابلیس می دانست که سبب راندنش از نعمت و رحمت الهی، آدم بود، با این وصف از الله می خواهد، مهلتش دهد تا از میان انسانها پیروانی بیابد و آنها را شکار کند و برای فریبشان کمین نماند.

بناءً ابلیس گفت: پروردگارا من را مهلت بده و روحم را تا روز بر انگیخته شدن از قبرها قبض نکن. ملاحظه می‌داریم که شیطان نیز میداند که عمر، به اراده و به خواست الله است. هکذا از فحوای آیه مبارکه در می یابیم که نفرین شده به فکر تلافی افتاد، لذا از الله متعال مهلت خواست تا روز قیامت از مرگ در امان بماند؛ چون بعد از روز قیامت مرگی در

کار نیست، اما او تا برانگیخته شدن آدم و ذریه‌اش برای حسابرسی روز قیامت، یعنی تا دمیدن در صور مهلت داده شد، نه بیشتر.

باید یادآور شد که: درخواست ابلیس، مهلت تا روز قیامت بود و این آیه مشخص نمی‌کند که تا چه زمانی به او مهلت داده شد؛ اما از فحوای (آیه 38 سوره‌ی حجر و آیات 80 و 81 سوره‌ی «ص») استفاده می‌شود که تنها برای مدتی طولانی به او مهلت داده شد. ولی قابل یادآوری است که: هر عمر طولانی ارزشمند هم نیست، با در نظر داشت اینکه شیطان هم عمر طولانی دارد فایده‌ای به حالش نمی‌کند.

شیخ جارالله زمخشری مفسر تفسیر کشاف می‌نویسد: اگر بپرسند: چرا الله متعال درخواست مهلت او را روا داشت، حال آن که او چنین درخواستی را از آن روی کرده بود که بندگان را به تباهی و گمراهی بکشاند؟ در جواب باید گفت: از آن روی که چنین کاری مایه آزمایش انسانهاست و هرکس با شیطان مخالفت کند، بزرگ‌ترین پاداش را خواهد داشت.

شیخ مودودی مینویسد: این گونه ابلیس مبارزه طلبی علیه انسان را اظهار نمود. معنای گفته‌ی او این بود که من از این مهلتی که تا روز رستخیز به من داده‌ای استفاده کرده‌ام و تو توان و نیروی خود را صرف این امر خواهم کرد که، انسان شایسته‌ی آن برتری‌ای که در برابر من به او دادی نیست. من به شما ثابت خواهم کرد که او چقدر نمک‌شناس، ناسپاس و فراموش‌کننده‌ی احسان است. مراد از این مهلتی که شیطان تقاضا کرد و الله متعال هم به او داد، تنها زمان نیست، بلکه امکان انجام کاری که او در پی آن بود را نیز شامل می‌شود. یعنی تقاضای شیطان این بود که به من امکان و فرصت فریب دادن انسان و ثابت کردن عدم شایستگی او با استفاده از ضعف‌های او داده شود و خدا نیز این امکان و فرصت را به او داد. چنانکه در آیه‌های 61-65 سوره‌ی اسراء با صراحت آمده است که خدا به او اختیار داد تا برای فریب دادن آدم و فرزندان او از هر نیرنگ و حيله‌ای که می‌خواهد بتواند استفاده کند.

جلوی حيله‌گری‌های او گرفته نخواهد شد و همه‌ی راه‌هایی که او بخواهد با استفاده از آنها فرزندان آدم را دچار فتنه کند، در برابر او باز خواهند بود. اما در کنار آن این شرط را قایل شد که این عبادی لیس لك عليهم سلطان تو بر بندگان من اقتداری نخواهی داشت. تو تنها میتوانی آنان را دچار اشتباه و بدفهمی کنی، امیدهای دروغین به آنان بدهی، گمراهی را در برابرشان آراسته کنی و با نشان دادن باغ سبز لذت‌ها و منفعت‌ها آنان را به سوی راه‌های نادرست فراخوانی. اما این توان و قدرت به تو داده نخواهد شد که به زور آنان را به طرف راه خودت بکشانی و اگر بخواهند راه راست را ببیمایند تو مانع شوی.

قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ﴿١٥﴾

(الله) فرمود: مسلماً تو از مهلت داده شدگانی. (۱۵)

خداوند متعال به ابلیس گفت تو از جمله مهلت داده شدگانی، تا به این ترتیب سنت ابتلا تمام شود و کشاکش بین خیر و شر و حق و باطل برپای گردد.

به قولی: حکمت در مهلت دادن به وی: قرار دادن بندگان در معرض آزمایش است تا مطیعان از عاصیان در عرصه ظهور شناخته شوند. گفتنی است که ابلیس با وجود نافرمانی‌اش، جسارت این درخواست را به خود داد زیرا به حلم ذات نوالجلال دانا بود.

در ضمن ملاحظه نمودیم که: ابلیس از الله متعال مهلت خواست تا انتقام بگیرد، نه آنکه توبه کند.

ابن عباس (رض) فرموده است: خدا تا نفخه‌ی اول آن را مهلت می‌دهد که در آن موقع تمام خلائق خواهند مرد، اما ابلیس تا نفخه‌ی دوم درخواست مهلت کرده بود، که در آن موقع تمام بشریت در پیشگاه پروردگار جهانیان به پا خواهند خواست، ولی خدا آن را نپذیرفت. (تفسیر قرطبی ۱۴۷/۷).

باید دانست که این زمین میدان کارزار آدم و ابلیس است، و چون مقابله و جانبازی آنگاه کامل صورت می‌بندد که دوحریف به همدیگر معتمد نباشند؛ پس تکویناً چنان دو صورت واقع شد که در دل هر یک عداوت دیگر آن جاگزین شود، ابلیس از مقام خود پایان رانده شد؛ زیرا، به آدم سجده نکرد، و آدم علیه السلام نسبت به وسوسه ابلیس مجبور شد که از جنت جدا شود.

بنابراین واقعات در دل هر کدام عداوت دیگر بنیاد شد، و معرکه کارزار گرم گردید؛ «و الحرب سجال؛ و انما العبرة للخوانیم»

قَالَ فِيمَا أُغْوِيْتِي لِأَفْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾

گفت: (ابلیس ای الله!) پس به سبب اینکه مرا گمراه نمودی، من هم (برای گمراه ساختن آنها (اولاد آدم) در سر راه راست تو می‌نشینم. (۱۶).

به تأسف باید گفت که: ابلیس به جای تشکر از پروردگار با عظمت، بالعکس به گستاخی پرداخته می‌گوید: «فِيمَا أُغْوِيْتِي» به سبب اغوائی که در حق من روا داشتی قسم یاد میکنم که سر هر راهی که به سوی تو منتهی شود کمین میکنم، و آنها را از هدایت بازدارم و به سوی سرکشی رهنمایی کنم. و به اصطلاح مثل رهنان به غارت ایمان آنها میپردازم، که بدان سبب دچار این روز بد شده‌ام. ملاحظه میداریم که: ابلیس از الله متعال مهلت خواست تا انتقام بگیرد، نه آنکه توبه کند. در ضمن ملاحظه میداریم که: شیطان، انسان را یک موجودی منفعل و اغواپذیر می‌داند.

«فِيمَا أُغْوِيْتِي» یعنی: از آن روی که مرا گمراه کرده‌ای، برای به بیراه کشاندن آنان کمین می‌کنم. این که می‌گوید: «مرا گمراه کرده‌ای»، مراد تکلیفی است که الله متعال به او کرد تا برای آدم علیه السلام سجده کند و او به این فرمان عمل نکرد و گمراه شد و مانند فرشتگان که از او و از آدم علیه السلام هم از حیث ذاتی و هم مقام برتر بودند، به فرمان الهی گردن ننهاد.

از اصم روایت کرده اند که گفت: تو به من فرمان دادی که برای آدم سجده کنم و غرور مرا به گناه واداشت. معنای عبارت این است: از آن روی که در گمراهی افتاده‌ام، من نیز برای گمراه کردن آنان تلاش خواهم کرد تا با اغوای من به تباهی کشیده شوند، چنانکه تو مرا به دلیل پیدایی آنان به گمراهی کشاندی. (بنقل از تفسیر کشاف).

ثُمَّ لَا تَبِيْنُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿١٧﴾

سپس برای گمراه ساختن آنها از پیش روی شان و از پشت سرشان و از (سمت) راست شان و از (سمت) و از طرف چپ شان می‌ایم. و اکثر آنها را شکر گزار نخواهی یافت. (۱۷)

سپس برای گمراه ساختن بر بندگان تو از هر جهتی از جهات چهارگانه خود را به بندگان میرسانم و از خلال تمام مرام‌های شان اعم از شبهات، شهوات، خشم، غفلت و از این قبیل و حتماً بسیاری از آنها را از شکر تو بازخواهم داشت و آنان را بر کفر و انکار نعمت و خواهم داشت. ذکر جهات اربعه به غرض اشارت به تعمیم جهات است.

شیوه‌های اغفال ابلیس، متعدّد و مختلف است ولی از ذکر دو جهت بالا و پایین را به سبب آن فرو گذاشت که رحمت از بالا به سوی انسان فرود می آید و پایین هم محل سجده است.

مفسر طبری در این مورد میفرماید: معنی آن این است: از تمام راه‌های حق و باطل وارد شده و خود را به آنان میرسانم، و آنان را از حق باز می دارم، و باطل را برایشان زیبا جلوه می‌دهم و می آرایم.

ابن عباس (رض) میفرماید: ابلیس نمیتواند از جهت بالا خود را به انسان برساند؛ زیرا نمیتواند در میان بنده و رحمت الله متعال فاصله شود. (طبری ۳۴۱/۱۲).

در حدیث میخوانیم: آن هنگام که شیطان قسم خورد از چهار طرف در کمین انسان باشد تا او را منحرف یا متوقّف کند، فرشتگان از روی دلسوزی گفتند: پروردگارا! این انسان چگونه رها خواهد شد؟ خداوند فرمود: «دو راه از بالای سر و پایین باز است و هرگاه دست به دعا بر دارد، یا صورت بر خاک نهد، گناهان هفتاد ساله‌اش را می بخشایم.» (تفسیر کبیر فخر رازی).

«وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (17)» آنگاه اکثر آنان را مؤمن و مطیع و سپاسگزار نعمت نمی‌یابی.

هدف و آرزوی شیطان، ناسپاسی انسان است. «وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» بنابر این پیروی از شیطان، ناسپاسی از الله است و انسان سپاسگزار، در راه مستقیم است. از عبدالله بن عمر (رض) روایت شده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچگاه این دعاها را در صبح و شام ترک نمی‌کردند:

«اللهم إني أسألك العافية في الدنيا والآخرة، اللهم إني أسألك العفو والعافية في ديني ودنياي وأهلي ومالي، اللهم استر عوراتي وأمن روعاتي، اللهم احفظني من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي و من فوقي وأعوذ بعظمتك أن أغتال من تحتي.» (بار خدایا! از تو در دنیا و آخرت عافیت میطلبم. بار خدایا! من از تو در دین و دنیا و در خانواده و مالم عافیت می‌طلبم. خدایا! عیب‌هایم را بپوشان و نگرانی‌هایم را به آرامش مبدل کن. خدایا! مرا از پیش‌رویم و از پشت سرم و از جانب راستم و از جانب چپم و از فراز سرم حفظ کن و به بزرگی‌ات پناه می‌برم از این که از طرف پایین گرفتار گردم).

از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرمود: «إن الشيطان قعد لأبن آدم بأطقه: قعد له بطريق الإسلام فقال له: تدع دين آبائك، فعصاه فأسلم.»

ثم قعد له بطريق الهجرة فقال له: تدع ديارك و تتغرب، فعصاه فهاجر، ثم قعد له بطريق الجهاد فقال له: تقاتل فتقتل فيقسم مالك و تنكح امرأتك، فعصاه فقاتل/شيطان در چندین راه برای فرزند آدم به کمین نشسته است، در مسیر اسلام به کمین نشست و متعرض او شد و به او گفت: چرا دارای دین پدرانت را رها میکنی؟ و فرزند آدم از سخن او سر پیچید و مسلمان شد. آنگاه در مسیر هجرت به کمین نشست و به او گفت: تو را چه شده است که سرزمین خود را رها می کنی و به دیار غربت می روی؟ فرزند آدم با او به مخالفت برخاست و هجرت کرد. آنگاه در مسیر جهاد کمین کرد و به او گفت: به جهاد می روی و کشته میشوی و مردم مال تو را در میان خود تقسیم می کنند و با همسرت ازدواج میکنند. فرزند آدم (انسانهای مؤمن) در این جا نیز با او مخالفت کردند و از جهاد دست نکشیدند. «ثم لأتيتهم» یعنی: از جهات چهارگانه ای که اصولاً از آنجا دشمن به کسی حمله میکند و این عبارت مثل است برای وسوسه شیطان و برای آنکه تا آنجا که میتواند تلاش میکنند

کارهای بد را برایشان نیکو جلوه دهد، چنانکه میفرماید: «واستفزز من استطعت منهم بصوتک و أجب علیهم بخیلک و رجلک» (سوره اسراء، 64)

قَالَ أَخْرَجَ مِنْهَا مَذْخُورًا لِمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٨﴾
 فرمود: از آن با ننگ و عار و خواری بیرون رو، و سوگند یاد می‌کنم که هر کس از آنها از تو پیروی کند، حتما دوزخ را از همه شما (تو و پیروان تو) پر می‌کنم. (۱۸).
 حق تعالی خطاب به ابلیس گفت: «قَالَ أَخْرَجَ مِنْهَا مَذْخُورًا» از بهشت من در کمال ذلت و خواری و مذمت و طرد شده بیرون شو! تو از رحمت من برای همیشه دور و بی‌بهره‌ای.

«لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ (18)»: قسم یاد می‌کنم هر کسی از تو اطاعت کند و از من نافرمانی، او را از رضوان خود محروم و به آتش خویش وارد خواهم کرد، یعنی جهنم را از انس و جنی که از تو پیروی نموده‌اند و نیز از تمام گمراهان و عاصیان پر می‌کنم، و عید عذاب است برای تمام پیروان و تابعین شیطان و نیز کسانی که از دستورات خداوند رحمان سرپیچی می‌کنند.

«لَمَنْ تَبِعَكَ» در این هیچ جای نیست که: ابلیس در مسیر راه مستقیم کمین کرده و دائماً و سوسه میکند، ولی گنهکار خود به دنبال شیطان می‌رود و جهنمی می‌شود. پیروی از شیطان، موجب همنشینی با او در جهنم است.

خواننده گان گرامی!

در آیات (19 الی 25) در باره قصه‌ی آدم علیه السلام در بهشت و بیرون رفتنش از آن، مطالبی به بحث گرفته میشود.

وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾

و (گفتیم): ای آدم! تو و همسرت در جنت سکونت گزینید، پس از هر جا که می‌خواهید بخورید، ولی به این درخت نزدیک مشوید که از ظالمان می‌شوید. (۱۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أسکن»: ساکن شو. «حیث»: هر جا. «حیث»: هر جا. «الشجرة»: درخت معهود. بوته گیاه وگل (صافات / 146). خداوند نوع درخت یا گیاه مورد نظر را مشخص نفرموده است.

تفسیر:

«وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ»: و بعد از اینکه ابلیس از بهشت اخراج و رانده شد. گفتیم ای آدم علیه السلام تو و همسرت حوا در بهشت بمانید، «فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا» با بودن راه مجاز «فَكُلَا»، راه ممنوعه رفتن ظلم است. در آیه مبارکه میفرماید: و از انواع و اقسام نعمت‌ها از قبیل انواع خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها و از هر نوعی از انواع میوه‌های بهشتی که میخواهید استفاده ببرید، «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (19)» خوردن تمام میوه‌ها را برایشان مباح اعلام نمود جز میوه‌ی یک درخت که آن را برای آنان معین کرد، که خوردن آن مناسب حیات و استعداد بهشتی آنها نبود؛ بناء گفت: به آن نزدیک مشوید؛ ورنه خساره میکنید! یعنی اینکه خوردن میوه از این درخت بر شما حرام است و اگر خوردید یقیناً بر خویشتن ظلم نموده و از پروردگار نافرمانی نمودید. و بدین وسیله از آنان

امتحان به عمل آورد. در این موقع شیطان به آنها حسادت برد و به فکر وسوسه و حيله و فریب افتاد.

قابل تذکر است که داستان آدم و حوا همچنان به همین تشریح در سوره‌ی بقره آیه‌ی 35 نیز بیان یافته است.

خداوند اراده کرده بود که انسان به عنوان خلیفه‌ی او در روی زمین زندگی کند، «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره، 30) و برای نشان دادن این شایستگی به دیگران، حقایق را به انسان تعلیم داد، آنگاه دستور سجده بر او را داد و در بهشت قرارش داد و سپس اولین تکلیف را به او فرمان میدهد و موضوع تعهد و مسئولیت و اختیار شروع میشود و پس از آن مجازات تخلف از تکلیف و ورود به زمین و تلاش برای تکامل صورت می‌گیرد و همه‌ی این مراحل بر پایه‌ی علم الهی صورت گرفت.

در این که مراد از «جَنَّة» و جنتی که آدم علیه السلام در آن ساکن بود، چیست؟ اقوال مختلفی بیان شده است؛ بعضی آن را همان بهشت موعود می‌دانند و خلود و جاودانگی در آن را از آن کسانی می‌دانند که به واسطه‌ی عمل و جزا داخل آن شده‌اند، و در مورد غیر آن چنین نیست.

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنِ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿٢٠﴾

سپس شیطان در دل هر دو وسوسه انداخت تا (در نتیجه وسوسه) برای هر دو آنچه از شرمگاه از بدنشان را که (از دیدن) مستور بود، آشکار گرداند. و گفت: (شیطان در وسوسه خود) پروردگارتان شما را از خوردن این درخت منع نکرده است، مگر اینکه مبدا (به سبب خوردن آن) دو فرشته گردید، یا از باشندگان دائمی جنت شوید. (۲۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وسوس»: اندیشه‌های زشت، راه در دل آفرید. وسواس، صدای زیورآلات زنان صدای آهسته و آرام. [مفردات راغب]. «لِيُبْدِيَ»: تا ظاهر و آشکار سازد.
«وُورِيَ»: مستور شده است. پوشیده گشته است. «سَوَاءَات»: جمع (سَوَاءَة)، عورت. شرمگاه، جایی که اگر نمایان شود، بد است.

تفسیر:

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ»: ملاحظه می‌داریم که: نهایت کار شیطان، وسوسه است نه اجبار، نشان دادن راه انحرافی است، نه اصرار. پس شیطان آن دو را وسوسه کرد یعنی وسوسه‌ی خود را به آنان القا نمود تا آن دو را به خوردن ثمر آن درخت منهی و ادا کند.

«لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا»: و این معصیت را در نظر آنها مزین کرد تا به سبب آن عورت پوشیده‌شان را برهنه سازد چون آنها هنگامی که از درخت خوردند نظر به بدی مخالفت و عقوبت گناه لباس‌شان بیرون افتاد.

یعنی: شیطان خواست تا با آشکار ساختن عورتهای آدم و حوا که از دیدشان مستور بود، به آنان بدی کند زیرا قبل از آن، آدم و حوا نه خود عورتهای خویش را می‌دیدند و نه یکی از آنها عورت دیگری را می‌دید.

رسوایی، کشف حجاب و برهنگی، از اهداف شیطان است !

مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: این آیه دلیل بر آن است که برهنگی (کشف عورت)، از بزرگترین مصیبت هاست و پوشش عورت از ایجابات طبع و عقل سلیم میباشد چنانکه برهنگی، فطرتی

حیوانی است که انسان سلیم به آن گرایش نمی یابد. علماء گفته‌اند: عورت آدم و حوا فقط برای خودشان آشکار گردید نه برای دیگران.

«وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (20)»: این توضیح و سوسه‌ی شیطان ملعون است؛ یعنی برای ایجاد تردید و سوسه در دل آنها گفت: خدا جز به خاطر اینکه مبادا فرشته شوید یا برای همیشه در بهشت بمانید، شما را از خوردن میوه‌ی این درخت منع کرده است.

شیطان، آدم و حوا را و سوسه میکرد که اگر از این درخت، بخورید، ملائیکه شده یا ابدی میشوید و خداوند چون نمیخواهد شما به این مقام برسید، دستور داد که از آن نخورید. در مورد اینکه چرا حضرت آدم علیهم السلام نهی الهی را نادیده گرفت و از درخت ممنوعه خورد، در آیه 21 جواب و توضیح آن داده شده است که: نهی در اینجا عنوان کراهت دارد، نه تحریم، و مانند نهی طبیب از یک غذا برای مریض میباشد که اگر مریض آن غذا را بخورد به مشکل صیحی مواجه میشود و آثار و عوارض مربوط به خود را دارد، نه آنکه حرام باشد.

وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢١﴾

و برای آن دو سوگند یاد کرد که من برای شما از خیر خواهانم. (۲۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قاسم»: سوگند یاد کرد، قسم خورد. «الناصرین»: خیر خواهان، مخلصان. آلوسی میگوید: تعبیر سوگند به صیغه‌ی مفاعله برای مبالغه [و تأکید] در سوگند است.

تفسیر:

«وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ (21)»: و شیطان برای آدم و همسرش به الله قسم خورد که قصد نصیحت شما را دارم، وی نصیحت‌گری آمین است که بر منفعت آنها حریص میباشد. یا معنی آیه مبارکه اینست که: ابلیس بر خیرخواهی خویش برای آنان قسم خورد، آن دو نیز، بقبول این مرام او سوگند خوردند، یعنی آدم و حوا او را تصدیق کردند و این اندیشه در نهادشان خطور نکرد که او دروغگوی گمراه‌کننده‌ای است و تعبیر «قاسمهما» که از باب مفاعله است و برانجام دوطرفه فعل دلالت میکند، نیز مؤید این معنی است. به‌همه حال در نهایت آنها را فریب داد. طوری که انسان مؤمن نیز فریب میخورد.

باید گفت که: حضرت آدم و همسرش در آغاز به ابلیس اعتمادی نداشتند و شیطان برای جلب اعتماد آنها نه تنها قسم خورد بلکه بر آن تأکید هم کرد.

ولی درباره انسانها نوع عداوت و دشمنی ابلیس مبین است برای اینکه هم بالصراحه قسم یاد کرد گفت: «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»: و هم راه‌های عداوت را شمرد، پس عداوت شیطان نسبت به انسان عداوت روشنی است.

مفسر آلوسی أبو الثناء الالوسی در تفسیر خویش می نویسد: به منظور مبالغه آن را با صیغه‌ی «مفاعله» بیان کرده است؛ چون کسی که قصد فریب دیگری را دارد تلاش فراوانی را به عمل می آورد. (تفسیر روح المعانی ۸/۱۰۰).

قابل تذکر است که: خطاب از طریق وحی به آدم از جانب پروردگار بود که الله تعالی، او و همسرش را مخاطب قرار می دهد تا به طور یکسان از نعمتهای آن باغ و بوستانهای محل سکونت خود، برخوردار شوند و از خوردن میوه‌ی درخت ممنوع نیز امتناع ورزند، تا از این آزمون الهی پیروز شوند؛ اما ابلیس به آنان حسادت ورزید، و هردو را و سوسه

کرد و فریب داد (ناس آیات 1 الی 6) و خوردن میوهی ممنوع را در نظرشان آراست و دل به آن بستند (طه آیه 120)، (فاطریه 6) و سرانجام خوردند و نافرمان شدند. (طه آیات 121 و 122).

فَدَلَاهُمَا بَغْرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٢٢﴾

و به این ترتیب آنها دو را با فریب (از مرتبه و مقام شان) پایین آورد، پس چون آن دو از آن درخت چشیدند، عورت‌هایشان برای آنها آشکار شد، و شروع نمودند به چسپانیدن برگ درختان جنت بر جسم خود. و پروردگارشان ندا داد: آیا شما را از آن درخت منع نکرده بودم و نگفته بودم که بی‌گمان شیطان دشمن آشکار شماست؟ (۲۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَدَلَاهُمَا»: ابلیس مقام آن دو را - کم کم - پایین آورد، به سقوط کشانید. «بَغْرُورٍ»: با نیرنگ و حيله، دروغ، فریب، مکر، سخن بیهوده. «بَدَتْ»: ظاهر گشت، نمایان شد.
«طَفِقَا»: شروع کردند. «يَخْصِفَانِ»: می چسپانند، می اندازند، می پوشانند، وصله می زنند، می دوزند، بخیه و پینه می کنند.

تفسیر:

«فَدَلَاهُمَا بَغْرُورٍ»: واضح است که: حربه‌ی همیشگی شیطان، همانا فریب و غرور است، شیطان با مکر و حيله و به وسیله‌ی قسم دروغ فریب داد. آن دو را به سوی خوردن درخت کشانید.

واقعیت امر هم اینست که: تمایل به وسوسه‌های شیطان، همچون دستیابی به طنابی سست و کوتاه و سقوط در چاه گناه است.

ابن عباس (رض) میفرماید: آدم و حوا را با قسم فریب داد، آدم گمان نمی‌کرد هیچکس نام الله متعال را به دروغ بر زبان بیاورد، از این رو شیطان با وسوسه و فریب آنها را فریب خورد. (تفسیر قرطبی ۱۸۰/۷).

شیخ جارالله زمخشری مفسر تفسیر کشاف مینویسد: «فَدَلَاهُمَا» یعنی: آنان را به این اقناع رساند که از میوه آن درخت بخورند. «بَغْرُورٍ» یعنی: با قسم که به الله یاد کرد، آنان را برای انجام چنین کاری فریب داد.

از قتاده روایت کرده اند که گفت: «مؤمنان را وقتی به الله قسم میدهند، ممکن است فریب بخورند.» و از ابن عمر روایت کرده اند که اگر میدید غلامش از الله فرمان میپذیرد و به نیکی نماز میگذارد، او را آزاد میکرد و غلامش هم برای این که به آزادی نایل آید، چنین کاری رامیکرد. به او گفتند: فکر میکنم او تورا بدینترتیب فریب میدهد! در جواب گفت: اگر کسی با نام الله ما را بفریبید، ما هم فریبش را می‌خوریم.

«فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا»: و چون از آن درخت خوردند عورت‌هایشان ظاهر و کشف شد.

مفسر کلبی گفته است: لباسشان برافتاد و عورت یکدیگر را دیدند و خجالت کشیدند. در این هیچ‌جای شکی نیست که برهنگی، نوعی از مجازات الهی است.

شیخ محمد رشید رضا مفسر تفسیر منار در تفسیر جمله‌ی: «...بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا» مینویسد: آن چه نزد من، به مطلب نزدیکتر است، این است که: آشکار شدن سوات (عورت‌هایشان)

به این معناست که: شهوت تناسل و زاد و ولد، پس از خوردن آن میوه - آرام آرام - در نهاد آدم و حوا خزید و جای گرفت و هر دو را به سوی چیزی که بر آنان نهان بود، واداشت؛ اما از آشکار کردن آن شرم داشتند و دریافتند که باید آن را مستور بدارند. بنابر این، خود را با برگهای پهن و دراز گیاهان پوشیدند. او برگ بسیار پهن گیاهی به نام «بابا آدم» که در باغچه‌ها و سایر درختان و کنار جویبارها می‌روید، از همانجا سرچشمه گرفته است. پس این موارد و مخفی نگاه داشتن، معنوی است... و الله اعلم بمراده. (تفسیر منار، جلد 8، صفحه 350)

قابل یادآوری است که: توجه کردن به فرمان‌ها و ارشادات الهی مهم است، فرق نمیکند که این هدایات خورد باشد یا بزرگ، کم باشد چه زیاد. «فَلَمَّا ذَاقَا» همچنان در ارتکاب گناه، کوچک و گناه بزرگ مطرح نیست، مهم گستاخی و سرکشی انسان است. لذا گاهی گناه کوچک و خورد هم باعث رسوایی و سقوط انسان می‌شود.

از فحوای آیه مبارکه به یک اصل مهم دست می‌یابیم و آن اینکه: در بسیاری از اوقات، سقوط گام به گام صورت می‌گیرد، بطور مثال: در بدو ایجاد فکر انحرافی، «فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ» سپس انجام منهیات و خوردن چیزهای ممنوع، «فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ» و آنگاه سقوط و برهنگی. «بَدَتُ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا».

«وَوَطِّفَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ» بنابر این تلاش نمودند تا عورت‌های شان را با برگ‌های درختان بهشت بپوشند. در صورتی که قبل از آن لباس فاخر بهشتیان بر تن داشتند.

به قولی: آن برگ‌ها؛ برگ درخت انجیر بود که آن را بر عورت‌های خود به صورت طبقه‌ای از برگ‌ها بر بالای طبقه‌ای دیگر می‌چسباندند تا عورت‌های خود را بپوشانند امام قرطبی در این مورد نوشته است: برگ را می‌کنند و به هم می‌چسبانند تا خود را بپوشانند! «خسف النعل»، (دوختن و پینه کردن کفش‌ها) نیز از آن آمده است.

از سعید بن جبیر روایت کرده اند که گفت: جامه آنان از جنس صدفی ناب بود. از وهب ابن امیه روایت شده است که لباس آدم و حوا عبارت بود از نوری که بر عورت آنها پرده کشیده بود به طوری که نه آدم عورت حوا را می‌دید و نه حوا عورت آدم را، اما وقتی مرتکب گناه شدند عورتشان نمایان و کشف گشت. (طبری ۱۲/۳۵۵).

«وَوَدَّاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ (22)» چه لغزش بزرگی بود که به دنبال آن حسرت بزرگ آمد و چه خطایی بود که پشیمانی به دنبال داشت! امر الله متعال مقدر و قضایش نافذ است. اوتعالی آدم و حوا را ندا کرد و فرمود: آیا شما را از خوردن این درخت نهی نکردم؟ من به عنوان پروردگار، شما را آفریده و به مصالح‌تان داناتم و به شما خبر دادم که شیطان دشمنی واضح و آشکار برای شماست و در نصائح خویش که نسبت به شما انجام می‌دهد از دغل و فریب‌کار می‌گیرد. ملاحظه میداریم که: احکام و اوامر و نواهی و هشدارهای خداوند همواره در جهت رشد و تربیت انسان است.

در آیه مبارکه خطاب الله تعالی با کلمه‌ی «ندا» آمده است، «ناداهُما»، ندا برای خطاب دور است، گویا آدم و همسرش با خوردن از درخت نهی شده، از قرب الله دور شدند. «ألم أنهكما» توبیخ و تنبیهی از جانب الله به آنان است به سزای خطایی که از آنان سر زد، زیرا الله متعال آنان را از دشمنی شیطان برحذر داشته بود، اما آنان از او حذر نکردند و

الله از آدم پرسید: آیا من نعمت های بسیاری به تو نداده بودم که تو را از این درخت بی نیاز کند؟ آدم در جواب گفت: بلی! قسم به عزتت ما را بس بود اما گمان نمی‌کردم هیچ یک از مخلوقات تو، قسم دروغ یاد کند، خدای عز و جل فرمود: به عزتم قسم! تو را به زمین می فرستم، آنگاه جز سختی معیشت نصیبی نخواهی داشت. (البحر ۴/۲۸۱).

قابل تذکر میدانم: با در نظر داشت اینکه دشمنی شیطان در برابر انسان واضح و آشکار است؛ اما با تأسف باید گفت که هستند تعداد از انسانها که در بسیاری از اوقات از خطر و دشمنی او غافل می شوند.

خواننده محترم!

وقتی آدم دریافت که برهنگی هایشان برای شان آشکار گشته، و ابلیس به آنان دروغ گفته است و مورد نکوهش پروردگار قرار گرفته اند، گفت: چنان میپنداشتم که هیچ مخلوقی دروغ نمیگوید و به دسیسه و حيله گری نمیپردازد.

آنگاه هم خود و هم همسرش در پیشگاه آفریدگار دستها را بلند کردند و از تقصیر خویش، معذرت و بخشش طلبیدند و به درگاه خدا اِلْتِماس کردند.

پس از اعتراف به خطاها و اشتباهاتی که مرتکب شده بودند، خداوند، هر دو را مورد آمرزش و عفو خود قرار داد و کلماتی به آدم آموخت تا بدان وسیله توبه اش را پذیرفت و از او درگذشت. (سوره بقره آیه ۳۷).

قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٢٣﴾

(آدم و حوا به غفلت خود اعتراف نموده عرض کردند و) گفتند: ای پروردگار ما! ما به خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود. (۲۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الخاصرين»: زیانکاران.

تفسیر:

در برابر ظلم و ستم هایی که به خود روا می داریم باید از الله متعال استمداد جوییم و آنها را جبران کنیم.

بدین ترتیب آدم و حوا به گناه خود اعتراف کرده و از گناه خویش پشیمان گشته و توبه کردند و از خدا بخشودگی و رحمت طلبیدند.

آدم و حوا، هم در تخلف شریک بودند، هم در جبران گذشته و عذرخواهی.

طوری که گفتند: پروردگارا! ما بر خویشتن از طریق خوردن درخت ظلم کردیم و از نهی تو مخالفت و از شیطان اطاعت نمودیم، پس گناه ما را ببخش و اگر ما را با رحمت خود در نیابی حتماً هلاک خواهیم شد.

این اعتراف آدم و حوا، برخلاف شیوه ابلیس بود که از معصیت خویش عذر خواهی نکرد و از پروردگار خویش آمرزش نخواست بلکه استکبار ورزید.

مهمترین مسأله برای گناهکار، مغفرت الهی است، سپس درخواست های دیگر. به یاد داشته باشید که: عنایت و لطف و مهربانی الله متعال، جلوی خسارت ابدی را می گیرد.

در ضمن قابل یادآوری است که: این عملکرد آدم و حوا می توان سنتی نیکو برای تمام گناهکاران باشد و هر که توبه کند خدای تعالی می بخشد و اگر توبه در پیشگاه الله متعال محبوبترین عمل نمی بود، او عزیزترین مردم نزد خود را به آن مبتلا نمی کرد.

طبری گفته است: این آیه همان کلماتی است که آدم از پروردگارش دریافت کرد. (طبری این روایت را از ضحاک نقل نموده است و به آیهی فَنَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ اشاره دارد). البته این دعا و زاری نیز نمایانگر توبه آنهاست.

دروس حاصله از این داستان:

توجه باید داشت که: حس شرم و حیا در انسان یک حس فطری و طبیعی است و اولین مظهر آن، شرمی است که وی در عریان کردن اندام های مخصوص بدن خود در برابر دیگران به صورت فطری احساس میکند. قرآن عظیم الشان به ما میفرماید؛ این شرم و حیا در اثر رشد و تکامل فرهنگی و تمدن در انسان پدید نیامده است و نه آنگونه که برخی از پیروان مکتب شیطان فکر میکنند که گویا چیزی است اکتسابی، بلکه چیزیست که از روز اول به صورت طبیعی و فطری در انسان بوده است.

نخستین و اولین حيله ای که شیطان برای به در بردن انسان از راه راست فطرت بشری آن را به کار بست، این بود که حس شرم و حیای او را نشانه گرفت و با گشودن دروازه کارهای زشت و ناپسند از راه برهنگی در برابر او، در امور جنسی وی را به انحراف کشاند. به عبارت دیگر ضعیف ترین نقطه ای که برای وارد کردن ضربه بر جبهه‌ی حریف پیدا کرد، جنبه‌ی جنسی زندگی او بود و اولین ضربه را نیز به حجاب او وارد کرد که به صورت شرم و حیا خدای بلند مرتبه در فطرت او به ودیعت نهاده بود. این نیرنگ شیطان و شاگردان او تا به امروز نیز به همان صورت ادامه دارد. هیچ کاری تحت عنوان «پیشرفت» نزد آنان مادام که حجاب را از زن نگرفته و او را به بازار نیاورده و به گونه‌ای برهنه نکرده اند، آغاز نمی شود.

این نیز بخشی از فطرت انسان است که فراخوان و دعوت آشکار به بدی را بسیار اندک میپذیرد. به طور معمول دعوت کنندگان به فساد و بدی مجبورند برای به دام انداختن او در لباس خیرخواه ظاهر شوند.

انسان درباره‌ی رسیدن به مقام های بالاتر، به طور مثال رسیدن به مقام فوق بشری و یا کسب حیات جاویدان یک تشنگی طبیعی موجود است، شیطان اولین پیروزی را در برابر او با فراخواندن همین حس او به دست آورد.

مؤثر ترین نیرنگ شیطان همواره این بوده و هست، که وعده های کاذب و فریب دهنده به مقام های بالاتر و رساندن به شرایطی بهتر از شرایط موجود، راهی را پیش روی انسان قرار میدهد که برعکس او را به سوی پستی میبرد.

مشهور است که شیطان اول حوا را فریب داد و پس از آن از وی به عنوان ابزاری برای فریب دادن آدم استفاده کرد. اما قرآن این مطلب را رد میکند و میگوید او هردو را فریب داد و هردو از وی فریب خوردند. به ظاهر این مطلب اهمیت چندانی ندارد، اما تنها کسانی که می دانند این داستان مشهور درپایین آوردن جایگاه اخلاقی حقوقی و اجتماعی زن چه نقش بزرگی داشته است، به اهمیت و ارزش واقعی این گفته‌ی قرآن پی می برند.

و این پندار که برهنه شدن عورت آدم و حوا، به محض چشیدن از آن درخت، در اثر خاصیتی که در آن درخت وجود داشته، بوده است، هیچ گونه دلیل منطقی ای ندارد. در اصل برهنه شدن آنان پیامد چیزی جز نافرمانی خدا نبود. پیش از آن الله متعال به تدبیر خود عورت های آنان را پوشانده بود، اما زمانی که الله را نافرمانی کردند، الله حفاظت خویش را از آنان برداشت، عورت آنان برهنه گردید و به حال خود رها شدند تا اگر

خواسته باشند و لازم بدانند خود به پوشاندن عورت خویش بپردازند و اگر هم لازم ندانند برای آن سعی نکنند، برای الله متعال هم مهم نیست که در چه حالی میگردند. این گویا نشان دادن این حقیقت برای همیشه بود که اگر انسان الله را نافرمانی کند، دیر یا زود بی پرده خواهد گردید و این که تأیید و حمایت خدا تا زمانی همراه انسان است که او مطیع فرمان الله باشد. به محض خارج شدن از محدوده ی اطاعت، تأیید و حمایت خدا را از دست خواهد داد و به خودش سپرده خواهد شد.

این همان چیزی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در احادیث متعددی آن را بیان فرموده و همواره چنین دعا میکرده است که: «اللهم رحمتک ارجو فلا تکلني إلى نفسی طرفة عین» خدایا امید به رحمتت دارم، پس حتی برای یک لحظه هم مرا به خودم وانگذار. شیطان در پی اثبات این بود که انسان استحقاق برتری ای را که به او در برابر وی داده شده است ندارد. اما در اولین معرکه شکست خورد. تردیدی نیست که انسان به طور کامل نتوانست از امر رب خویش اطاعت کند و این ضعف او آشکار شد که امکان آن هست که او در دام حریف خویش گرفتار آمده از راه اطاعت منحرف شود. اما در هر صورت این امر نیز به طور قطع ثابت شد که از منظر اخلاقی انسان مخلوقی است برتر، زیرا: اولاً، شیطان مدعی برتری و بزرگی بود، اما انسان چنین ادعایی نداشت و برتری و بزرگی به او داده شد.

ثانیاً، شیطان بنا به غرور و خود بزرگ بینی خود و با اختیار خود امر خدای متعال را نافرمانی کرد، اما انسان به اختیار خود امر خدای متعال را نافرمانی نکرد، بلکه در اثر وسوسه ی شیطان گرفتار آن شد.

ثالثاً، انسان دعوت آشکار شر را نپذیرفت، بلکه دعوت کننده ی شر مجبور شد در لباس دعوت کننده ی خیر نزد او بیاید. او در پی پستی به سوی پستی نرفت. بلکه در اثر این اشتباه به سوی آن رفت که این راه او را به بلندی میبرد.

رابعاً، زمانی که به شیطان درباره ی اشتباه و نافرمانی او تذکر داده شد، او به جای اعتراف به اشتباه خود و برگشتن به سوی بندگی، بیش از پیش بر نافرمانی پای فشرد، اما زمانی که به انسان درباره ی اشتباه و نافرمانی او تذکر داده شد، همانند شیطان سرکشی نکرد، بلکه به محض پی بردن به اشتباه خود پشیمان شد. به اشتباه خود اعتراف کرد، از نافرمانی به سوی فرمانبرداری و بندگی بازگشت و باخواستن بخشش و آمرزش در پی جست و جوی پناهگاهی تحت حمایت و رحمت پروردگارش بر آمد.

این گونه راه شیطان و راهی که شایسته ی انسان است به طور کامل از هم جدا میشوند. راه خالص شیطان، سرباز زدن از بندگی، سرکشی اختیار کردن در برابر خدای متعال، با وجود تذکر داده شدن با کمال استکبار بر روش یاغیانه ی خود اصرار ورزیدن و سعی کردن برای فریب دادن و به سوی معصیت و نافرمانی سوق دادن کسانی است که راه اطاعت را می پیمایند. اما راه شایسته برای انسان این است که اولاً او در برابر وسوسه های شیطانی ایستادگی کند و برای دانستن و در امان ماندن از نیرنگ های این دشمن خود همیشه هوشیار و بیدار باشد، اما اگر باز هم قدم هایش از راه اطاعت و بندگی لغزیدند، به محض پی بردن به اشتباه خود، با ندامت و شرمساری بلافاصله به سوی رب خویش برگردد و در پی جبران کوتاهی ای برآید که از او سر زده است. این است آن درسی که الله متعال می خواهد در این جا بدهد. هدف فهماندن این مطلب است که این راهی که آنرا می پیمایید راه شیطان است.

این بی نیازی و انحراف شما از راه خدا و شیاطین انس و جن را ولی و سرپرست خویش قرار دادن و این اصرار شما بر اشتباه خود با وجود بیدار باش های پیاپی، در اصل روشی به طور کامل شیطانی است. این بدان معناست که شما گرفتار دام دشمن ازلی خویش شده در حال شکست خوردن کامل از او هستید، پس سرانجام این روش همان سرانجامی است که در آخر خود شیطان دچار آن میشود. اگر شما خودتان دشمن خویش نشده اید و هنوز هم اندکی عقل در شما وجود دارد، پس به خود بیایید و همان راهی را اختیار کنید که پدر و مادرتان آدم و حوا در آخر اختیار کرده نمودند. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن شیخ سیّد ابوالاعلی مودودی)

قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٢٤﴾

(الله) فرمود: پایین شوید که شما دشمن یک دیگرید، و برای شما در زمین قرارگاه (مسکن) است، و بهره مندی است تا مدتی معین. (۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اهبطوا»: فرود آید، پایین روید. «مستقر»: قرارگاه، استقرار و سکون. «متاع»: برخورداری و تمتع. «الی حین»: تا وقت معلوم که مرگ فرا رسد، تا پایان زندگانی این جهانی.

تفسیر:

«قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»: از آثار وضعی خلاف و گناه نمیتوان گریخت، خداوند متعال به آدم و حوا خطاب فرمود، (این خطاب الهی هم شامل آدم و حوا و ذریه آن دو وهم شامل ابلیس است) از بهشت به سوی زمین فرود آئید، در حالیکه با یکدیگر دشمنی و کینه و عداوت دارید، پس شیطان دشمن انسان و انسان دشمن شیطان است. دنیا جایگاه تنازع و تراحم و تضاد است و انسان ها به خاطر تراحم منافع و غرائز، با هم درگیر می شوند. و زمین ما رزمگاه این عداوت قرار داده شده؛ چه خلافت آن به آدم علیه السلام سپرده شده بود.

همچنان مفسران مینویسند که: مخاطبان جملهی «اهبطوا»، یا آدم و حوا و ابلیس هستند و یا آدم و حوا و ذریه آنها. البته در يك جا ابلیس به تنهایی مورد خطاب قرار گرفته است، «فَاهْبِطْ مِنْهَا» (اعراف، 13) و در جای دیگر آدم و حوا، «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا» (طه، 123). که اگر جایگاه هبوط آنها یکی باشد، ممکن است «اهبطوا» جمع بین آنها باشد.

مراد از «هبوط»، آمدن به زمین است، زیرا به دنبال آن میفرماید: «وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ» گرچه خداوند متعال توبه‌ی آدم و حوا را پذیرفت، «فَتَابَ عَلَيْهِ» (بقره، 37)، ولی اثر وضعی گناه باقی است. اثر وضعی آن ترك اولی و نافرمانی آدم و حوا، خروج از آن جایگاه بهشتی و هبوط به زمین بود.

نباید فکر کرد که دستور فرود آمدن از بهشت به زمین به آدم و حوا عليهم السلام به طور سزا داده شده بود. در جاهای متعددی از قرآن با کمال صراحت بیان شده است که الله توبه‌ی آنان را پذیرفت و آنان را بخشید. از این رو در این دستور هیچگونه جنبه‌ی سزا و مجازات وجود ندارد. بلکه فرود آمدن و استقرار آنان در زمین به خاطر هدفی است که انسان برای آن آفریده شده بود. (تفسیر تفهیم القرآن مودودی).

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا. وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٢٤﴾»: یعنی دشمنی در بین شما نظر به حکمتی که خدای تعالی اراده نموده مستمر خواهد بود،

پس قرارگاه و مسکن شما در زمین و متاع شما از طعام و شراب و لباس در آن است که تا هنگام وفات شما ادامه خواهد داشت چون اجل‌ها معلوم و ارزاق تقسیم شده است. مدّت و نهایت زندگی دنیوی برای بشر نامعلوم است زیرا کلمه «جین» نکره آمده است. و باید با تمام صراحت گفت که: زندگی دنیوی و استفاده، انتفاع، و تمتع از آن ابدی نیست.

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿٢٥﴾

پروردگار فرمود: در آن زندگی میکنید، و در آن می‌میرید، و از آن (در روز قیامت) بیرون می‌آیید. (۲۵).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فیها»: در زمین، «تَمُوتُونَ»: می‌میرید. «تُخْرَجُونَ»: بیرون آورده می‌شوید. «قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ (25)»: در زمین زندگی می‌کنید و در آن دفن میشوید یعنی زندگی و مرگ شما در زمین است و در داخل زمین قبرهای شماست و از این قبرها به منظور حساب بیرون آورده خواهید شد، همانگونه که فرموده است: «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى.» از این‌رو زمین مادر شما به حساب می‌آید که هم شما را در نهاد خود حمل میکند و هم می‌زاید و هم محل معاش شماست. در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، پس از مرگ دوباره زنده خواهد شد. «مِنْهَا تُخْرَجُونَ»، آدم علیه السلام از این ناراحت و غمگین بود که طوری تصور داشت که: دیگر به بهشت و زندگی جاوید نخواهد رسید، خداوند فرمود: «پس از زندگی دنیا میتواند به بهشت جاوید برسد.»

ملاحظه میکنیم که حق تعالی در این آیات، سه نمونه از خلق خویش را معرفی میکند: نمونه‌ای که در طاعت مطلق و تسلیم کامل قرار دارد، نمونه دیگری که در عصیان مطلق و استکبار منفور غوطه‌ور است و طبیعت سوم که ترکیبی از خیر و شر را باهم دارد، که همانا طبیعت بشری است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (26 الی 27) درباره نعمتها والطف لطفها ومهربانیا. الهی، حذر از حيله، دروغ، شعبده بازی، مکر و فریب، شیطاين بحث بعمل آمده است.

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ ﴿٢٦﴾

ای فرزندان آدم! البته ما برای شما لباسی را فرود آوردیم که عورت‌های شما را میپوشاند، و برای شما زینت است. و (لیکن) لباس پرهیزگاری (و عمل صالح) این از همه بهتر است. این از نشانه‌های الله (بر اکرام اولاد آدم) است. تا (نعمت او را) یادآور شوند. (۲۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا»: لباسی برای شما فرود آوردیم، درست کردیم. (زمر آیه 6، حدید آیه 25). «يُؤَارِي»: می‌پوشاند. پنهان و مستور می‌دارد. «رِيشًا»: پَر، لباس زیبایی و زینت و آرایش در اینجا مراد لباس زینت و وسائل آرایش است. «ذَلِكَ»: آن آفرینش لباس به طور مطلق، یا آن آفرینش لباس تقوا.

تفسیر:

باید یادآور شد که بعد از نقل داستان حضرت آدم علیه السلام، خداوند متعال در سوره اعراف چهار بار (یعنی در آیات 26، 27، 31 و 35)، الله متعال فرزندان آدم و نسل بشر را مخاطب قرار داده و به اموری همچون: حفظ لباس تقوا، و در مورد اینکه نباید فریب

شیطان را خورد، هکذا در خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها و تجملات نباید اسراف صورت گیرد و بصورت کل درباره اجابت پذیرفتن دعوت انبیا، سفارش و بحث بعمل آمده است. طوریکه میفرماید: «یا بنی آدم قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَ رِيشًا» ای بنی آدم! همانا برای پوشش عورت‌ها و اجسام‌تان دو نوع لباس به شما داده است: لباسی که با آن ستر عورت می‌کنید و لباسی که برای زینت و تجمل از آن استفاده می‌کنید.

باید گفت که: پوشش و پوشاندن کار خداست، «أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي»، ولی برهنگی و برهنه کردن کار شیطان است.

مفسر زمخشری فرموده است: ریش عبارت است از لباس تجمل. از ریش به معنی پر پرنده گرفته شده است؛ چون پر لباس و زینت پرنده می‌باشد. (تفسیر کشاف ۹۷/۲).

همچنان سایر مفسران بدین عقیده اند که: مراد از ریش در اینجا: لباس زینت است، یعنی بر شما دو لباس فرود آوردیم، لباسی برای پوشش عورت‌هایتان و لباس دیگری برای آرایش‌تان پس حکمت از انواع لباسها و پوشیدنی‌هایی که حق تعالی استفاده از آنها را به بنی‌آدم الهام کرد، هم پوشش و هم زینت است.

در حدیث شریف به روایت علی (رض) آمده است که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که در هنگام پوشیدن لباس فرمودند: «الحمد لله الذي رزقني من الرياش ما أتجمل به في الناس وأواري به عورتی».

«ستایش‌خدایی را که به من از جامه‌های فاخر، آن مقدار ارزانی فرمود که با آن در میان مردم خود را بیارایم و عورتم را نیز با آن بپوشانم».

«وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ حَيْرٌ» در حالیکه لباس ایمان و عمل صالح از همه این لباس‌ها بهتر است؛ زیرا با دوام‌تر است. یعنی: لباس ایمان و عمل صالح، لباس زهد و پرهیزگاری از گناهان و لباس ترس از خدای عزوجل؛ بهترین و زیباترین لباس‌هاست.

«لِبَاسُ التَّقْوَى»، لباسی است که بر اساس تقوا، تواضع، پاکی و پاکدامنی باشد و به هر يك از خشیت، طاعت، عفت، حیا و عمل صالح نیز تعبیر شده است.

آن گونه که در لباس مادی، پوشش عیوب، حفاظت از سرما و گرما و زیبایی مطرح است، تقوا هم عامل پوشش عیوب است، هم نگهدارنده از گناه و هم مایه‌ی زیبایی معنوی انسان می‌باشد.

«ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ (26)»: این از نشانه‌های قدرت الله متعال است؛ تا ایشان غور کنند. یعنی در آن نشانه‌ها دقت کنند، و به انعام و اکرام پروردگار باعظمت است که شکر گزار باشند.

توجه فرماید: از خاك، پنبه می‌روید، از حیوان، پشم تولید میشود و از لعب کرم، ابریشم، اینها همه از آیات الهی است که میتواند مایه‌ی تذکر و بیداری انسان باشد.

شیخ مودودی در تفسیر این آیه مبارکه مینویسد: آنچه در این آیه‌ها اشاره شده است چند حقیقت به خوبی روشن میشوند: یکی آنکه لباس یک چیز تشریفاتی برای انسان نیست. بلکه یکی از مهمترین خواسته‌های فطرت اوست. خداوند متعال بر بدن انسان همانند حیوانات به صورت طبیعی لباسی نیافرید، بلکه به جای آن صفت شرم و حیا را در فطرت او به ودیعت نهاد. اندام‌های تناسلی او را تنها اندام‌های تناسلی قرار نداد، بلکه آنها را «سواء» هم قرار داد که در عربی معنای چیزی را میدهد که انسان آشکار کردن آنرا قبیح می‌شمرد.

سپس برای برآورده کردن این خواسته‌ی شرم و حیای فطری لباسی آماده برای وی فراهم نکرد، بلکه لباسی را بر فطرت او الهام کرد. «وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا» تا او با استفاده از عقل خویش این خواسته‌ی فطرت خود را درک کند و سپس با استفاده از موادی که الله آفریده است برای خودش لباسی تهیه کند.

دوم آن که از روی این الهام فطری، ضرورت اخلاقی لباس برای انسان، یعنی پوشش عورت بودن آن، از ضرورت طبیعی آن، یعنی «ریش» بودن و مایه‌ی زینت بودن و مایه‌ی مصون بودن از سرما و گرما مقدم تر است. در این باب نیز فطرت انسان برعکس فطرت حیوانات است. لباس و پوشش برای حیوانات تنها «ریش» یعنی وسیله‌ی زینت و وسیله‌ی مصون ماندن از سرما و گرما است، اما پوشش عورت بودن آن منظور نیست؛ زیرا اندام‌های تناسلی آنها به هیچ وجه «سواة» نیستند تا برای پوشاندن آنها در فطرت آنها غریزه‌ای وجود داشته باشد و برای برآورده شدن این نیاز غریزی آنها، لباس بر تن آنها آفریده شود این موضوع در حق آنها مصداق پیدا نمی‌کند. اما زمانی که انسان‌ها راهنمایی شیطان را پذیرفتند مسئله به طور کامل برعکس شد. او شاگردانش را دچار بدفهمی کرد که ضرورت لباس برای شما دقیقاً همانند ضرورت حیوانات به آن، تنها به عنوان وسیله‌ای برای زینت و وسیله‌ای برای در امان ماندن از سرما و گرما است، اما پوشش عورت بودن آن اصلاً اهمیتی ندارد، بلکه همان گونه که اندام‌های تناسلی حیوانات «سواة» نیستند، اندام‌های شما نیز «سواة» نیستند، بلکه فقط اندام‌های تناسلی اند.

سوم آن که تنها کافی نیست که لباس انسان فقط پوشاننده‌ی عورت و مایه‌ی زینت و وسیله‌ی در امان ماندن از سرما و گرما برای وی باشد، بلکه در واقع جایگاه والایی که در این باره انسان بایستی به آن برسد، این است که لباس او لباس تقوا باشد، یعنی به طور کامل پوشاننده باشد، در زینت و آرایش نیز نه بیش از حد و نه فروتر از جایگاه انسان باشد و نه همراه با فخر، غرور، تکبر و ریا باشد و نه نشان دهنده‌ی امراض روانی‌ای باشد که در اثر آن مردان زنانگی و زنان مردانگی اختیار کنند و برخی اقوام با مشابه کردن خود به اقوام دیگر تبدیل به تابلوی زنده‌ای از ذلت خود گردند. رسیدن به این جایگاه مطلوب در باب لباس به هیچ وجه در توان کسانی که به پیامبران ایمان نیاورده و خود را به طور کامل به هدایت الهی نسپردند نیست. وقتی که آنان از پذیرش راهنمایی خدا خود داری میکنند، ناگزیر شیاطین سرپرست آنان قرار میگیرند و آنگاه آنها را به هر نحو و به هر قیمتی که شده دچار انحرافات و اشتباهات خواهند کرد.

يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتَهُمَا إِنَّهُ يَرَائِكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِمَّنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٧﴾

ای فرزندان آدم! شیطان، شما را نفریبند (و در فتنه و گمراهی نه اندازد) طوری که پدر و مادرتان را [با فریبکاری] از جنت بیرون کرد، لباس شان را از تنشان بیرون کشید تا شرمگاهشان را به آنان بنمایاند، البته شیطان و قبیلش از جایی که آنها را نمی‌بینید شما را می‌بینند. البته ما شیطان‌ها را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند. (۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَنْزِعُ»: بیرون می‌آورد، بر میکند، در می‌آورد. «قبیل»: یاران، اطرافیان، همدستان،

قبيله. «مِنْ حَيْثُ»: از آنجا که، به نوعی که از راهی که. «أولياء»: جمع ولی، دوستان، یاران همدم، ندیمان همنشینان، سرپرستان.

تفسیر:

طوری که ملاحظه فرمودید که در آیهی قبل، از لباس بمثابة نعمت الهی یاد کرد، ولی در این آیه مبارکه هشدار میدهد که مواظب باشید شیطان این لباس و نعمت را از شما نگیرد. طوری که میفرماید: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ»: ای بنی آدم! از این برحذر باشید که شیطان شما را باحیله و نیرنگ و فتنه‌گری فریب دهد، «كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ» همان طور که والدین شما آدم و حوا را قبل از این به وسیلهی خوردن میوهی آن درخت (منهیه) از راه منحرف و از بهشت بیرون‌شان نمود. و دشمنی بین شما و او همچنان مستمر خواهد بود، باید خود را بیمه شده و به دور از انحراف ندانیم، حضرت آدم که مسجود فرشتگان بود، با فریب شیطان از جایگاه خود دور شد، «يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا» و او کسی است که موجب خلع لباس شما و ظهور عورت‌تان گردید، نمایان عورت‌تان و کشیدن لباس را به شیطان نسبت داده است؛ چون سبب آن بود.

و هدف شیطان نفرین شده این است که پردهی آبروی انسان را پاره کند، و او را از تمام فضایل حسی و معنوی عاری نماید.

یعنی: برحذر باشید از اینکه شیطان شما را بفریبد و از طاعت الهی به بیراهه ببرد، آنگاه از تنتان لباس حسی، یا از روح و قلبتان لباس تقوا را بیرون کشد و در نتیجه، شما را از ورود به بهشت محروم کند. یا برهنگی را در برابر دید کسانی که نظر کردن به عورتتان بر آنان حلال نیست، در چشم و دلتان بیاراید؛ زیرا شیطان را در این میدان طولایی است همانگونه که پدر و مادرتان را فریب داد. «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ»: این در حالی است که شیطان و اعوانش شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید، شیطان همیشه در کمین شما نشسته است پس از حیله و نیرنگش شیطان برحذر باشید؛ چون اگر دشمن طوری بیاید که دیده نشود سخت خطرناک است.

از اینکه شیطان را ما به چشم نمی بینیم، نباید از او غافل باشیم بلکه در مقابل آن باید آمادگی و احضاراتی همیشگی و دائمی داشته باشیم همیشه آماده باشیم. زیرا فریبندگی شیطان به خاطر ناپیدایی اوست.

بناءً خود را از اینکه شیطان شما را عریان ببیند، نگهدارید زیرا حق تعالی شما را از نمایان ساختن عورتهایتان نهی کرده است.

در ضمن قابل یادآوری است: دشمنی که ما را چنین ببیند، و ما او را دیده نتوانیم؛ حمله او بینهایت خطرناک و مضر، و مدافعت او سخت دشوار میباشد. باید بسیار مستعد، هوشیار و بیدار بود. چاره این دشمن نامرئی آنست که ما به ذاتی پناه جوئیم که او را می بیند، و وی او را دیده نمیتواند: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ». (آیه: 103 انعام) (چشم‌ها او را در نمی یابد، ولی او چشم‌ها را در می یابد و او نامرئی و دقیق و باریک بین و آگاه است).

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر آیه مبارکه «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» می نویسد: قضیه مطلقه است نه دائمه؛ یعنی، بسا اوقات که او ما را می بیند، و ما او را نمی بینیم. این قول مستلزم آن نیست که هیچ وقت در هیچ صورت آن را کسی دیده نمی تواند!؛ پس، از این آیت استدلال نمودن به نفی قطعی رؤیت جن، قصور بصیرت است.

از این که ما شیطان را نمی بینیم گمان نکنیم که او هم ما را نمی بیند، بلکه او در هر مکان که زمینه‌ی گناه فراهم باشد حاضر است و بدنبال فتنه و فریب می‌باشد. از یاد نه برید که: سلطه‌ی شیطان، به خاطر اعمال خود انسان است، ایمان به خداوند، مانع ولایت و حاکمیت شیطان بر انسان می‌شود.

«إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (27)» شیاطین را سرپرست امور کافران قرار داده‌ایم.

شیطان گرچه اهل ایمان را هم وسوسه می‌کند و به لغزش می‌اندازد، ولی نمیتواند ولایت و سلطه‌ای کامل بر آنها پیدا نماید، «وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ» (ابراهیم، 22) زیرا مؤمن، با توبه و پناه بردن به الله نجات می‌یابد.

آری، شیطان تنها بر کافران سلطه دارد.

یادداشت ضروری!

عورت به سوات موسوم گشته است؛ چون کشف آن موجب ناخشنودی و خجالت صاحبش میشود. دانشمندان گفته‌اند: آیه دلیل بر این است که کشف عورت از امور بس عظیم است، و طبیعت آن را تقبیح میکند، از این رو به سوات موسوم شده است. می‌گوییم: آیه هدف و قصد ابلیس لعین را بر ملا ساخته است: يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا، آنان که به نام مترقی بودن و پیشرفت، زنان را به لختی و بی حجابی می‌خوانند و آنها را به چنان عملی تشویق میکنند، و به نام آزادی و برابری، زنان را به کشف حجاب میخوانند، دشمنان زن و یاران ابلیس اند؛ زیرا هدف هر دو یکی است، که عبارت است از کشف عورت و در نتیجه آلودگی و سقوط اخلاقی. ترقی و پیشرفت در برهنگی نیست، بلکه در حفظ و صیانت شرف و عفت و پاکدامنی است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (28 الی 30) در باره مشرکان و تقلید از نیاکان و دلایل بی اساس شان بحث بعمل آمده است.

وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾

و چون کار زشتی (بی حیائی) کنند، می‌گویند: ما پدران خود را بر آن یافته‌ایم، و الله ما را به آن امر کرده است، بگو: هرگز الله به کار زشت امر نمی‌کند، آیا آنچه را که نمی‌دانید به الله نسبت میدهید؟ (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَاحِشَةً»: کار بسیار زشت و ناپسند، شرک، از مصادیق آن: طواف کعبه با تن برهنه. الفحشاء: کردار زشت و پلید. همچنان «فَاحِشَةً» («فاحشه» به گناهی گفته می‌شود که قباح و زشتی آن روشن باشد).

تفسیر:

در آیه های قبلی خواندیم که: شیاطین، همدم و قرین کافران اند و هر آن بر وجودشان چیره می‌گردند و این آیه‌ها مبارکه نیز یادآور میشود که اثر شیاطین بر بی باوران؛ یعنی، پیروی این قوم از آنها.

طوری‌که یادآور شدیم این به موضوع برهنگی، مشرکان در حال طواف است که در جاهلیت مرسوم بود اشاره دارد، آنان این کار را به تقلید از نیاکان و اجداد خویش انجام می‌دادند؛ و در ضمن مدّعی می‌شدند که خداوند دستور داده تا اینچنین به طواف کعبه بپردازند!

مشرکین در این عمل خویش از اجداد خویش به تقلید می پرداختند و این خویش را بنام تقلید از نیاکان خود توجیه نموده و عمل شرکی خویش به نسبت میدادند و میگویند: «سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ» (انعام، 148). (به زودی کسانی که شرک ورزیده‌اند، خواهند گفت: اگر الله می‌خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی‌آوردیم و هیچ چیزی را (از سوی خود) حرام نمی‌کردیم.)،

«وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ» (سوره نحل، 35). (وکسانی که شرک ورزیدند، گفتند: اگر خدا میخواست نه ما و نه پدرانمان هیچ چیزی را غیر از او نمیپرستیدیم و بدون حکم او هیچ چیزی را حرام نمی‌کردیم.) آنان طوری می‌پنداشتند چون الله به آنان مهلت داده، پس یا راضی به فحشا و زشتی‌های آنان است و یا به آن فرمان داده است.

«وَإِذَا فَعَلُوا فَاجِشَةً»: وقتی مشرکین مرتکب عملی ننگین و قبیح می‌شوند از جمله طواف بیت الله با بدن لوچ و عریان که عمل بینهایت قبیحانه و بدی بود، و یا هم تقدیم نمودن نذر به پیشگاه بت‌ها، آنان در توجیه این عملکرد خویش دو توجیه را پیشکش می‌کردند، «قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا» اول اینکه پدران‌شان چنین عمل را انجام داده‌اند، و می‌افزودند از پدران خود تقلید و پیروی کرده و ما آنها را این‌گونه یافته‌ایم.

پایبندی به روش زشت و غلط نیاکان و بدعت در دین، نشانه ولایت شیطان و عدم ایمان است.

به تأسف باید گفت که: گاهی انحرافات انسان، برای نسل‌های بعدی الگو و سرمشق قرار می‌گیرد و منحرفان، بارگانه نسل‌های آینده را نیز به دوش میکشند. باید با تمام صراحت یادآور شد که: روش گذشتگان، همیشه ارزشمند نیست و تقلید نابجا از پیشینیان در شرع اسلامی ناروا و ممنوع است.

«وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا»: دوم اینکه الله متعال آنها را به انجام چنین کاری امر کرده است یعنی الله دستور در آوردن لباس را به ما داده است، پس چگونه با داشتن لباس به طواف پردازیم؟ در چنین صورتی از فرمان الله سر باز زده‌ایم! این ادعا، بستن افترا به الله متعال می‌باشد. در حالیکه پروردگار با عظمت در هیچ زمانی به قباحت و زشتی فرمان و هدایت نه فرموده است. «وَاللَّهُ أَمَرَنَا... إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ» در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که:

(جواب فعل ماضی را با فعل مضارع می‌دهد تا نشانه‌ی استمرار باشد).

در ضمن ملاحظه نمودیم که در اولین توجیه از عمل زشت و قبیح خویش ابتدا از نیاکان او اجداد خویش نام می‌برند، «وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا» سپس فرمان الله را «وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا»، مطرح می‌سازند شاید به این دلیل باشد که کار نیاکان، نزد آنان مهم‌تر از فرمان الله متعال است.

امام بیضاوی می‌فرماید: آنان به دو امر استدلال می‌کردند: یکی تقلید از نیاکان، و دیگری پیروی کردن از امر و فرمان الله. اما مطلب اول به دلیل این که بسیار واضح و آشکار است از آن سرپیچی کردند. و دومی را این‌گونه پاسخ داده است: «قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» (بیضاوی صفحه ۱۸۹). یعنی ای محمد! به آنان بگو: خدا از هر نقصی منزّه است و به بندگانش دستور نمی‌دهد که مرتکب اعمال زشت بشوند و خصلت‌های پست و قبیح را دنبال کنند.

مفسر تفسیر کشف در تفسیر جمله «قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» مینویسد: «بِالْفَحْشَاءِ» (فاحشه) از عبارت از گناهی است که زشتی و قباحت اش بیشتر باشد، یعنی: هرگاه مرتکب چنین گناهی شوند، چنین عذر می آورند که پدرانشان هم به آن عمل میکردند، پس بیایید و از آنان پیروی کنید و همچنین میگفتند که الله آنان را به چنین کاری امر فرموده است و این هر دو سخن آنان باطل است، زیرا عذر شان همان تقلید است و تقلید روشی برای رسیدن به علم نیست و ادعای دوم آنان هم افترا به الله و انکار صفات آن بزرگوار است، زیرا آنان می گفتند: اگر خدای متعال نمی خواست ما چنین کارهایی را انجام نمیدادیم. (تفسیر کشف). مفسر مودودی در تفسیر جمله: «قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» «ای پیامبر! به آنان بگو: الله هیچگاه به بی حیایی امر نکرده است و نمیکند.» مینویسد: به ظاهر این جمله ایست بسیار مختصر، اما در واقع قرآن در این جمله دلیلی بسیار بزرگ علیه عقاید جاهلانهای آنان ارائه کرده است. برای فهم استدلال قرآن دانستن دو مطلب پیش از آن به عنوان مقدمه ضروری است: یکی آن که عرب ها گرچه در برخی از مراسم مذهبی خویش برهنه میشدند و آن را یک سنت مذهبی مقدس می پنداشتند، اما با این حال شرم آور بودن برهنه شدن نزد آنان نیز پذیرفته شده بود، چنان که هیچ عرب شریف و محترمی دوست نداشت در مجلسی محترمانه، یا در بازار و یا در میان عزیزان و نزدیکان خود برهنه ولوچ شود. دوم این که آنان با وجود شرم آور و قبیح دانستن برهنگی، به هنگام برخی از عبادات خویش به عنوان یک رسم دینی به آن اقدام میکردند و چون می پنداشتند دینشان از سوی خداست، از این رو ادعا میکردند که این طریقه مراسم نیز از سوی الله متعال مقرر شده است. بر این اساس استدلال قرآن این است که دربارهی کاری که زشت است و زشت بودن آن را هم میدانید و هم می پذیرید، چگونه میتوانید باور کنید که الله به آن امر کرده باشد. خدا هرگز به کار زشت امر نمی کند و اگر در دین شما چنین دستوری وجود دارد، وجود آن نشانه ای روشن بر الهی نبودن دین شماست.

«أَنْقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (28)»: استفهام برای انکار و توییح است؛ یعنی آیا به زبان خدا دروغ می بنیدید و بدون آگاهی و نظر درست، عمل زشت را به او نسبت می دهید؟ آیه مبارکه از ذکر تقلید پدران و ذکر نیاکان خود داری نمود چون این سخن آنها درست بود، ولی بر دروغی که بر الله متعال بر بستند اعتراض صورت گرفت، چون خدای تعالی هرگز آنها را به چنین کار بدی امر نکرده است. در این آیه خداوند متعال بیان می دارد که او تعالی هرگز به چنین اعمال بدی امر نمی کند، پس شما چگونه به خدای تعالی اموری را نسبت می دهید که نگفته و امر نکرده است و شما صحت این قول خود را با دلیل نقلی و یا توجیه قابل قبولی نمی دانید.

شان نزول آیه:

این آیه مبارکه درباره طواف برهنه و لوچ مشرکان به خانه کعبه نازل شد زیرا مشرکان با اقتدا به پدران خویش، به طور برهنه به خانه کعبه طواف می کردند و مدعی بودند که از سوی الله سبحان و تعالی به این شیوه مأمور هستند. تأویل شان نیز این بود که در آن لباس و جامه ای طواف نمی کنند که الله متعال را در آن جامه نافرمانی کرده اند.

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿٢٩﴾

بگو: پروردگارم به عدل و انصاف امر کرده است، و اینکه چهره‌های تان را در هر مسجدی (در هر نماز به سوی قبله) راست کنید، و او را اطاعت کنید، در حالیکه دین خود را برای او خالص گردانیده اید. چنانکه شما را (در ابتدا) آفرید (بار دوم زنده کرده) به سوی او بر می‌گردید. (۲۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْقِسْطُ»: عدل، حد میانه. «وجوه»: جمع وجه، روی، چهره (سوره بقره آیه 144) یا کنایه از التفات روی قلب و درستی قصد و تصمیم است، (روم آیه 30). «عِنْدَ»: در. «بَدَأَكُمْ»: شما را پدید آورد، شما را آفرید. «تَعُوذُونَ»: بر می‌گردید، برای روز قیامت زنده می‌شوید.

تفسیر:

«قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ»: «بگو» ای پیامبر صلی الله علیه وسلم پروردگارم به قسط یعنی عدل امر فرموده است، و به آنچه که در نزد هر عاقلی نیکو و زیباست پس او چگونه به زشتی‌ها و قباهاها هدایت و فرمان می‌دهد؟ بلی! اوامر و فرمان‌های الله متعال، مبتنی بر قسط است لذا به من بگویند که برهنگی و دیگر اعمال قبیحی شما در کجای این قاموس جای دارد و اصلاً اینها را از کجا آورده اید؟ باید گفت که: دین پروردگار با عظمت با این رسم و رواج‌های بیهوده و پوچ شما چه ارتباطی میتواند داشته باشد. دینی که الله متعال تعلیم داده است، اصول اساسی آن عبارت اند از:

انسان زندگی خود را بر اساس عدل و راستی بنا کند.

سمت و سوی خود را در عبادت درست کند، یعنی حتی کوچک‌ترین شائبه‌ی بندگی کسی به جز الله در عبادت او نباشد و سمت و سوی اطاعت و بندگی و عجز و نیاز، ذره‌ای به سوی کسی جز معبود حقیقی کج نشود.

برای راهنمایی، تأیید و نصرت و نگهداری و حفاظت تنها از الله کمک بخواهد، اما شرط این است که کسیکه چنین دعایی میکند پیش از آن دین خود را برای خدا خالص کرده باشد. چنین نباشد که همه‌ی نظام زندگی بر اساس کفر و شرک و معصیت و بندگی دیگران بچرخد و از الله کمک و یاری خواسته شود که خدایا در این نافرمانی و شورش ما را یاری فرا. باور ایمان به این که همانگونه که در این دنیا آفریده شده است، در دنیا و عالمی دیگر نیز باز آفریده خواهد شد و به خاطر کارهایش در برابر الله جوابگو خواهد بود.

«وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» و هرگاه در نماز ایستاده می‌شوید، باید که توجه شما به سوی الله متعال باشد «وَأَدْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» و با اخلاص به عبادت و اطاعت او بپردازید.

مفسر مشهور جهان اسلام ابن کثیر می‌فرماید: یعنی به شما دستور داده است که در عبادت استقامت داشته باشید و آن عبارت است از پیروی از پیامبرانی که آنها را به وسیله‌ی معجزات فراوان تأیید نموده است. و در عبادت اخلاص داشته باشید که خدا عملی را قبول میکند که دارای دو شرط باشد: این که درست و موافق شریعت باشد، و این که از شرک بری باشد. (مختصر ابن کثیر ۱۳/۲).

«كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُوذُونَ (29)» چنانچه او شما را از عدم آفرید همانگونه که شما را بعد از پوسیدن تان زنده می‌کند تا بر اعمالی که انجام داده‌اید محاسبه کند.

به قولی دیگر در تفسیر آن آمده است: چنانکه شما را از شکم‌های مادرانتان عریان و بی همه چیز بیرون آورد، باز به سوی او در حالی بر می‌گردید که هیچ چیز با شما نیست چنانکه در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در موعظه‌ای

فرمودند: «ای مردم! بی‌گمان شما را ختنه نشده به سوی الله متعال حشر میشود. آنگاه این آیه‌کریمه را تلاوت کردند: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِّيلِ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ۱۰۴» (الأنبياء: 104).

با این آیات، متوجه این حقیقت می‌شویم که موضوع لباس و پوشش و نحوه آرایش؛ جدا از شریعت الله متعال و برنامه وی برای زندگی نیست، از این جهت است که در سیاق آیات، میان موضوع لباس، و موضوع ایمان و شرک، چنین ارتباطی برقرار گردیده است.

فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ ﴿٣٠﴾

در حالیکه گروهی را [به خاطر داشتن لیاقت] هدایت کرد، و گروهی [به سبب نداشتن شایستگی] گمراهی بر آنان ثابت و قطعی شد، چون اینان شیاطین را به جای الله کارساز و دوست خود گردانیده‌اند. و باز هم گمان می‌کنند که بر راه راست قرار دارند. (۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فَرِيقًا»: گروهی، دسته‌ای. «مِنْ دُونِ اللَّهِ»: به جای الله. «مُّهْتَدُونَ»: راه یافتگان.

تفسیر:

«فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ»: بلی! به سوی حق تعالی درحالی باز می‌گردید که شما به دو گروه تقسیم شده‌اید، گروهی از شما را هدایت داد و گروهی را گمراه کرد؛ «فَرِيقِ هَدَىٰ» یعنی: آنان که مسلمان شده‌اند و الله به آنان توفیق داده است که ایمان بیاورند. و فریقا حق علیهم الضلالة یعنی: کلمه گمراهی و الله میداند که آنان گمراه میشوند و راه نمی‌یابند. «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»: چون آنها شیاطین را دوست و انصار برای خود به غیر از الله گرفته‌اند و از آنها در معصیت اطاعت کردند و امور را بر آنها چنان خلط کردند.

قابل تذکر است که: فطرت هرکس بر یکتاپرستی و خدا شناسی سرشته شده است؛ اما برخی به دلیل شرایط اجتماعی تعلیم و تربیت در خانه، مدرسه و جامعه (محیط) از اصل فطرت دور شده‌اند.

«وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ(30)»: آنها گمان کردند، بر حقیقت‌اند و دیگران در گمراهی آشکار. و این حال و وضع هرکافی است که با وجود قرار داشتن در نهایت گمراهی؛ میندازد که در نهایت هدایت و معرفت و صواب قرار دارد.

باید گفت که: انحراف فکری و جهل مرگب، (گمراه بودن ولی خود را در راه حق دیدن)، از بدترین انحرافات میباشد که الله متعال ما را از آن در امان داشته باشد.

خوانندگان گرامی!

پس از آن که الله متعال بندگان خویش را به عدالت در همه‌ی کارها سفارش کرد، دوست دارد که در عبادتگاه‌ها و در نمازها و طواف‌هایمان از لباس پاکیزه و زیبا استفاده کنیم. خدا هرگونه خوردنی و آشامیدنی مشروع را بدون زیاده روی برای ما مباح کرده است. بناءً در آیات متبرکه (31 الی 32) در باره مباح بودن زینتها و خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های پاکیزه بحث بعمل آمده است.

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾

ای فرزندان آدم! زینت خود را (لباس خود را) به هنگام رفتن به مسجد (و در هر نمازی) بگیرید، و (نیز) بخورید و بنوشید ولی (در لباس و خوردن و نوشیدن) اسراف (و حدگذاری) نکنید. (چون) الله اسراف کنندگان را دوست ندارد. (۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خُدُوا زِينَتَكُمْ»: مراد این است که به هنگام ایستادن در بارگاه خدا، لباس زیبا و پاکیزه و مؤدبانه بپوشید و به نام پرهیزگاری از لباس‌های کثیف و مندرس و یا ناشایست استفاده نکنید، و نیز تقوا و اخلاص داشته باشید. «الْمُسْرِفِينَ»: متجاوزین از حدود حرام و حلال خدا.

تفسیر:

«یا بَنِي آدَمَ خُدُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»: ای فرزندان آدم! زینت خود را در هر مسجدی بگیرید، به این ترتیب، خداوند متعال بندگانش را به آراسته‌شدن به زینت و پوشیدن عورت در هنگام حضور در مساجد جهت انجام نماز و طواف، هدایت فرموده است. «زِينَتَكُمْ»: زینت عبارت است از آنچه که انسان به وسیله‌ی آن خود را می‌آراید از قبیل لباس و غیره.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در مورد زینت می‌نویسد: مراد از زینت در این جا لباسی کامل است. به هنگام ایستادن در برابر الله متعال برای عبادت، تنها پوشاندن عورت کافی نیست، بلکه باید انسان به اندازه توان خود لباس کامل خویش را که هم پوشش عورت در آن باشد و هم زینت، بپوشد. این دستور، روش نادرستی را که نادانان در عبادت‌های خود به آن عمل می‌کرده‌اند و هنوز هم میکنند. آنان می‌پندارند که به هنگام عبادت الله متعال باید برهنه و یا نیمه برهنه شد و شکل و قیافه‌ی خود را خراب کرد. اما بر خلاف آن الله میفرماید، با آراسته‌شدن با زینت خود در وضعی بایستی خدا را عبادت کرد که در آن نه تنها برهنگی، بلکه حتی شائبه‌ی ای از بی‌نزاکتی هم نباشد.

شیخ جارالله زمخشری مفسر تفسیر کشاف مینویسد: «خُدُوا زِينَتَكُمْ» یعنی: آنچه مایه آراستگی شماست و جامه‌ای که شمارا می‌آراید. «عند کل مسجد» هرگاه نماز بگزارید و یا طواف کنید. زیرا آنان عریان طواف می‌کردند.

از طافوس روایت کرده‌اند که خدای متعال آنان را به پوشیدن حریر و ابریشمی فرمان نداده بود و از این روی برخی از آنان لباسهایشان را پشت مسجد می‌گذاشتند و لوچ مصروف طواف میشدند، و یا اگر میخواستند به سوی طواف بیایند لباس‌ها خود را از تن خود بیرون می‌کشیدند در بیرون می‌گذاشتند و میگفتند: نمی‌خواهیم در لباسی الله را پرستش کنیم که در آن لباس مرتکب گناه شده ایم.

برخی نیز گفته‌اند که در این کار نیت آنان این بود که می‌گفتند، چنان که لباس‌های خود را در آورده ایم می‌خواهیم از گناهان نیز فاصله بگیریم و دل از آنها برکنیم.

و برخی از مفسران گفته‌اند که مراد از «زینة» شانه کردن و یا استفاده از بوی خوش است. در دین مقدس اسلام سنت آن است که شخص در بهترین هیئت و شکل به نماز ایستاده شود و بنی‌عمر از سران قریش در روزهای حج خویش هیچ خوراکی، مگر در حدی که سد جوج کند، نمی‌خوردند و چربی نیز نمی‌خوردند و میخواستند به این طریق مراسم حج را بزرگ بشمارند و مسلمانان گفتند: ما سزاوارتر هستیم که چنین کنیم. آنگاه بود که به آنان فرمان رسید: بخورید و بیاشامید اما اسراف نکنید. (بنقل از تفسیر کشاف)

در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که دین مقدس اسلام، هم به باطن نماز توجه دارد، طوری که می‌فرماید «فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (مؤمنون، 2)، هم به ظاهر آن. طوری که در آیه مبارکه خواندیم «زَيِّنَتْكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» بلی، در این هیچ جای شکی نیست که؛ در اسلام، ظاهر و باطن، دنیا و آخرت بهم آمیخته است.

در ضمن قابل تذکر است که: با در نظر داشت اینکه: زینت، در ادای نماز انفرادی دارای ارزش است؛ ولی رعایت زینت در اجتماع و بطور اخص در مسجد از اهمیت خاص و بخصوصی برخوردار است.

توجه بفرماید در آیه متبرکه اول اشاره به نماز «عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا» یعنی در این آیه مبارکه در بدو توجه به روح و معنویت، بعمل آمده و سپس توجه به جسم بعمل آمده است.

باید یادآور شویم که صرفه جویی، محبوب خداوند است ولی نباید فراموش کنید که استفاده از زینت و غذا باید دور از اسراف باشد.

«وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا»: و همواره غذا و نوشیدنی حلال و پاکیزه را بدون تجاوز از حدود و توأم با شکر نعمت دهنده بخورید و بیاشامید که خداوند متعال هیچکسی را که از حدودش تجاوز کند دوست ندارد.

معنی «اسراف» همانا تجاوز کردن از حد است؛ و آن چند نوع می‌باشد. حلال را حرام قرار دادن، حلال را گذاشتن، و از حرام متمتع شدن؛ بیهوده و حریصانه و بدون تمییز چیزی خوردن؛ بدون اشتها خوردن؛ ناوقت خوردن؛ یا: چندان اندک خوردن که برای بقای صحت جسمانی و قوت عمل کافی نباشد؛ یا: خوردن چیزی که مضر صحت باشد؛ و غیر ذلك. کلمه اسراف، به تمام این اشیاء شامل شده می‌تواند. مصرف بی‌جا نیز یکی از افراد آن است.

از لحاظ مفاد، عمومی این آیه مبارکه، بعضی اسلاف گفته‌اند: «جمع الله الطبّ کله فی نصف آیه» یعنی: الله متعال تمام طب را در نیمه این آیت فراهم و جمع نموده است. از حضرت ابن عباس (رض) روایت است که می‌فرماید: هر آنچه می‌خواهی بخور و هر آنچه می‌خواهی بپوش، ولی نباید دو خصوصیت و دو اصل بسیار مهم تو را به انحراف بکشاند؛ اسراف و غرور.

در تفسیر «روح المعانی» و «مظهری» و غیره منقول است که: هارون الرشید، (148 ق 193) پنجمین خلیفه عباسیان، در دربار خویش طبیب بسیار حاذق مسیحی داشت، روزی به علی بن حسین بن واقد گفت: در کتاب شما در باره علم طبابت چیزی نیامده است، حال آن که علم در واقع بر دو نوع است؛ علم ابدان (علم به سلامتی و بدن انسان و علم ادیان! و ایشان در جوابش گفت: خدای متعال همه علم طبی را در نصف یک آیه بیان کرده است! آن طبیب پرسید: آن آیه کدام است؟ علی بن حسین بن واقد گفت: آیه ای که می‌فرماید: «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» آن مسیحی پرسید: اما از پیامبران در این باره خبری روایت نکرده اند؟ ایشان در جواب گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز علم طبابت را در آسان ترین عبارات به روشنی بیان کرده است. او پرسید: در کدام روایت؟ علی بن حسین بن واقد در جواب گفت: در آن روایت که می‌فرماید: «المعدة بيت الداء و الحمية رأس الدواء و أعط كل بدن ماعودته» (معدة خانه درد و پرهیز بهترین درمان است

وبه هر بدنی آن خوراکی را برسان که به آن عادت کرده است.» آنگاه آن نصرانی گفت: با این تفصیل کتاب آسمانی و پیامبرتان برای جالینوس جایی در علم طب باقی نگذاشته اند. جالینوس یونانی (129 - 200 م) یکی از جمله اطبا مشهور یونان باستان بود و نظریاتش در علم طبابت بیش از هزار سال دارای درجه علمی بود.

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (31)» خدا اشخاصی را که از حدود او در زمینه‌ی حلال و حرام تجاوز می‌کنند، دوست ندارد.

یعنی: متجاوزان از حلال به سوی حرام را «دوست ندارد» بنابر این، باید با رعایت میانه‌روی از پاکیزگی‌ها بهره برداری کرد پس ترک غذا و نوشیدنی، از زهد نیست و کسی که کلاً غذا و نوشیدنی را ترک میکند، کشنده نفس خویش است و از اهل دوزخ می‌باشد و کسی که غذا و نوشیدنی را به گونه‌ای کم می‌خورد که در اثر آن بدن وی به ضعف گراید و از انجام تکالیف خویش اعم از طاعات و عبادات، یا ادای مسؤلیت‌های مربوط به خود و کسان تحت تکفلش ناتوان گردد؛ با اوامر و ارشادات الهی مخالفت کرده است. همان‌گونه که اسراف در انفاق مال و خورد و نوش و آرایش‌ها و آسایش‌های زندگی بر وجهی که جز بی‌خردان و اسراف‌ورزان بدان روی نمی‌آورند، نیز مخالف با فرامین و احکامی است که حق تعالی برای بندگانش مشروع گردانیده است. و همه اینها در این نهی قرآنی داخل است.

اساساً اسراف در خوردن و نوشیدن جائز نیست:

از آخرین جمله «ولا تسرفوا» ثابت گشت که به خورد و نوش اجازه بلکه دستور رسیده است؛ اما از اسراف منع شده و معنی اسراف تجاوز از حد است.

باز تجاوز از حد به چند صورت میشود یکی اینکه از حلال تجاوز به حرام برسد و مرتکب به خورد و نوش اشیای حرام قرار گیرد که حرام بودن آن ظاهر است.

دوم اینکه اشیای حلال شده خداوندی را بدون دلیل شرعی، حرام پنداشته ترک کند. همان‌گونه که استعمال حرام، جرم و گناه است، تحریم حلال هم، مخالف با قانون الهی و گناه شدیدی است. [ابن کثیر، مظهري، روح المعانی] هم چنین این نیز اسراف است که بیش از حد ضرورت و گرسنگی بخورد؛ لذا فقها بیشتر از سیری شکم را ناجایز نوشته‌اند. [احکام القرآن و غیره] هم چنین این هم در حکم اسراف است که با وجود قدرت و اختیار، کمتر از مقدار نیاز بخورد که به سبب آن ضعیف شده قادر به ادای واجبات نباشد.

برای جلوگیری از این هر دو نوع اسراف، قرآن کریم در آیه 27 سوره اسرا فرموده است: «ان المبدرين كانوا إخوان الشياطين» که بیجا خرج کنندگان برادران شیطان اند. و در آیه 67 فرقان نیز فرموده است: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» یعنی کسانی مورد پسند خدا هستند که در خرج کردن، اقتصاد و میانه روی داشته باشند نه از حد نیاز بیش صرف کنند و نه از آن کمتر.

اعتدال در خوردن و نوشیدن به نفع دین و دنیا است!

امیر المؤمنین عمر فاروق اعظم فرموده که: از کثرت خورد و نوش پرهیز کنید زیرا که جسم را فاسد نموده و امراض تولید میکند و در عمل سستی می‌آورد بلکه در خورد و نوش میانه روی را اختیار کنید که هم برای صحت جسم مفید است و هم از اسراف دور است؛ و فرمود: که خداوند عالم فربه را دوست نمی‌دارد (مراد اینکه از کثرت خوردن با اختیار خودش، فربه شود) و فرمود که انسان تا آن زمان هلاک نمی‌شود که خواهشات نفسانی خود را بر دین ترجیح ندهد. [روح عن ابی نعیم].

سلف صالحین این را در اسراف شمرده اند که انسان هر وقت به خورد و نوش سرگرم باشد یا آن را بر کارهای مهم دیگر مقدم کند و از آن مفهوم گردد که مقصد حیات او تنها همین

خورد و نوش است و ایشان مقوله مشهوری دارند که «خوردن برای زیستن است نه زیستن برای خوردن» یعنی خوردن برای این است که زندگی برقرار باشد نه اینکه زندگی برای خوردن و نوشیدن است.

در حدیثی آنحضرت صلی الله علیه وسلم این را نیز جزو اسراف شمرده است که هر چه دل مردم بخواهد آن را بر آورده کند «ان من الأسراف أن تأکل لما اشتهیت» [ابن ماجه عن انس].

در سنن بیهقی منقول است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم حضرت عایشه صدیقه رضي الله عنها را دید که روزی دو بار غذا میخورد فرمود: ای عایشه! آیا تو می پسندی که تنها شغل تو خوردن باشد؟

و این حکم میانه روی که متعلق به خورد و نوش در این آیه مذکور است تنها مختص به خورد و نوش نیست؛ بلکه در لباس و نشست و برخاست میانه روی محبوب و پسندیده است. حضرت عبدالله بن عباس (رض) فرموده است که هر چه میخواهید بخورید و بنوشید و هر چه میخواهید بپوشید فقط دو امر را در نظر داشته باشید: یکی اینکه در آن اسراف یعنی بیش از حد نیاز نباشد دوم غرور و فخر نباشد.

احکام هشت گانه شرعی فقط در یک آیه:

خلاصه اینکه از کلمات «کلوا و اشربوا و لا تسرفوا»: هشت مسئله استنباط شده است:

اول اینکه خوردن و نوشیدن بقدر ضرورت فرض است. دوم اینکه تا وقتی حرمت چیزی از دلیل شرعی ثابت نباشد، حلال است. سوم اینکه استعمال چیزهایی که الله و رسول منع فرموده اند، اسراف و ناجایز است. چهارم اینکه حرام پنداشتن چیزهایی که الله متعال حلال کرده، اسراف و گناه شدیدی است. پنجم اینکه خوردن بعد از سیری شکم ناجایز است. ششم اینکه آن قدر کم خوردن که مردم ضعیف شده، نتواند واجبات را ادا کند، ناجایز است. هفتم اینکه هر وقت به فکر خوردن و نوشیدن بودن هم اسراف است. هشتم اینکه هرگاه دل کسی چیزی بخواهد و آن را بطور حتمی حاصل کند، این هم اسراف است.

امام بیهقی در «شعب الایمان» به روایت ابوهریره نقل فرموده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده: معده، حوض بدن است و همه رگهای بدن از آن سیراب می گردند اگر معده سالم باشد همه رگها از آن، غذای سالم را گرفته به قسمت های مختلف بدن میرسانند و اگر معده، فاسد و ناسالم باشد، رگه ای بدن، غذای فاسد را به قسمتهای مختلف بدن انتقال می دهند. محدثین در الفاظ این روایات حدیث بحث کرده اند اما بر تأکیداتی که متعلق به کم خوردن و احتیاط آمده است، همه اتفاق نظر دارند. [روح]

شان نزل آیه 31 - 32:

479- مسلم از ابن عباس (رض) روایت کرده است: که این عمل مشرکانی را که در خانه کعبه برهنه ولوچ طواف می کردند، مردود اعلام می کند. به دلیل همین آیه و احادیثی که در معنی آن روایت شده است، سنت است که شخص نمازگزار در حال نماز به بهترین شکل و شمایل خویش حاضر شود زیرا نماز، مناجات با پروردگار متعال است بنابر این، به کار گرفتن زینت و استعمال خوشبویی در هنگام ادای نماز مستحب میباشد و چنانکه در احادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است، لباس سفید از بهترین لباس هاست. جمهور فقها بر آنند که پوشیدن عورت، فرضی از فرایض نماز است.

لازم به تذکر است که مشرکان در دوران جاهلیت، چه زن و چه مرد، لوچ و عریان دور کعبه به طواف می پرداختند، زیرا معتقد بودند که با لباسهایی که در آن گناه انجام داده اند نباید با همان لباس طواف کرد، لذا لوچ و عریان طواف میکردند و هنگام طواف کف میزدند یعنی چک چک میکردند و صدای بخصوصی میکشیدند و میگفتند:

اليوم يبدوا كَلِّه او بعضه فما بدا منه فلا احلّه. بدین معنا که: امروز پاره ای از بدن من و یا تمام بدن من نمایان میشود، و آنچه که نمایان شود را برای دیگران حلال نمیدانم! این آیات در ردّ کسانی فرود آمده است که برهنه به طواف کعبه میپرداختند؛ و آنرا قربت و تقوی می پنداشتند و بعضی از اهل جاهلیت بیش از سد رمق چیزی نمیخوردند، و روغن و چربو و امثال آن را استعمال نمیکردند؛ و بعضی از شیر و گوشت بز پرهیز میکردند. به تمام آنها توضیح شد که هیچ يك از اینها خیر و تقوی نیست؛ خدا به شما جامه بخشیده که پوشاک و آرایش تن شما باشد، و در وقت عبادت وی بیشتر از سائر اوقات رعایت گردد، تابنده در بارگاه پروردگار خویش از نعمت وی بهره برداشته حاضر شود. آنچه را خدای متعال برای پوشیدن و نوشیدن و خوردن عنایت فرموده، از آن تمتّع کنید؛ به شرطی که در آن اسراف نباشد.

همچنان امام مسلم از ابن عباس روایت میکند که: مردم عرب - جز حُمس [حُمس، جمع احمس، قریش و فرزندانشان، یعنی، آنانکه بر سر دینشان نیرومند و استوارند. حماسه؛ یعنی، شجاعت و دلیری] - با تن برهنه، بیت را طواف میکردند و زنان هم با تن برهنه، بیت را در شب طواف می کردند.

معمولاً گروه حُمس، هنگام مراسم حج از مزدلفه خارج نمی شدند، حال آن که سایر مردم در عرفات وقوف میکردند. بر این رسم گمراه کننده ماندند تا پیامبر صلی الله علیه وسلم برگزیده شد و خدا فرمود: «خذوا زینتکم عند کل مسجد...» که ندادهنده، ندا در داد: «هان! نباید هیچکس با تن برهنه، خانهی خدا را طواف کند و به دور کعبه بگردد.» هم چنین در مراسم حج از برخی خوردنی ها خودداری می کردند.

این زینت شامل مادی و معنوی است. مادی، چون: پوشیدن لباس مرتب و مناسب و پاک و تمیز و خوشبو معنوی این که: انسان هنگام رفتن به مسجد، با وقار و سنگین و کم سخن و هدفش عبادت باشد و با رفتار نیکو و نیت سالم وارد جمع شود. (بنقل از تفسیر فرقان).

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفَصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣٢﴾

بگو: چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش آفریده، و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو: آن (وسایل زینت و چیزهای پاک) در زندگانی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی). در روز قیامت خالص (برای مؤمنان) خواهد بود اینچنین آیات (خود) را برای کسانی که می دانند. بیان می کنیم. (۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أخرج»: بیرون آورده، آفریده و در اختیار مردم قرار داده است. «الطَّيِّبَاتِ»: پاکیزه ها. خالصه. به تمامی، ویژه، مخصوص. «الطَّيِّبَاتِ»: پاکیزه ها. خالصه. به تمامی، ویژه، مخصوص.

تفسیر:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»: الله متعالی به پیامبر صلی

الله علیه وسلم هدایت میفرماید که: ای محمد! برای مردم بگو چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش بیرون آورده، حرام کرده است، و چه کسی پاکیزه‌های خوردنی و نوشیدنی را حرام نموده است؟

از فحوای آیه مبارکه در مییابیم که دین مقدس اسلام، با زهد نابجا و ریاضت نامشروع و رهبانیت، جداً مخالف است، در دین اسلام اصل در بهره‌گیری از زینت‌ها و طیبیات، مباح بودن است، مگر دلیلی خاص بر حرمت آنها باشد. استفاده‌ی مناسب از زینت و ترغیب مردم به آن، ارزشمند است. زیرا مفهوم «زینة الله» به‌الله متعال نسبت داده شده است. نباید فراموش کرد که: راه رسیدن به خدا، ترك امور حلال و طیب نیست، بلکه استفاده‌ی بجا و رعایت قسط و عدل است. و بصورت کل باید بعرض رسانید که دین اسلام، هماهنگ با فطرت و آیین اعتدال است، به نیازهای طبیعی جواب مثبت میدهد، آنچه را مفید است حلال می‌شمرد و از آنچه ضرر دارد از آن نهی میکند.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: زینت: چیزی است که انسان خود را به آن می‌آراید، اعم از لباس یا غیر آن از اشیای مباح؛ همچون زیور آلات، جواهر و غیره. معنای: (برای بندگانش بیرون آورده) این است که: باری تعالی این زینت‌ها را برای‌شان رام و مسخر گردانیده؛ با آفریدن اصل آنها همچون آفرینش پنبه از زمین و ابریشم از کرم بنابراین، بر کسی که جامه فاخر و گران قیمت میپوشد، هیچ مانع و حرجی نیست، چنانچه در حد اسراف داخل نشود و آن پوشیدنی از چیزهایی نباشد که حق تعالی آنها را حرام کرده است. همچنان بر کسیکه خود را به چیزی می‌آراید که آنرا تحت عنوان کلی «زینت» میتوان جای داد، هیچ حرجی نیست، در صورتیکه مانع شرعی در برابر آن وجود نداشته باشد و هرکس می‌پندارد که بهره‌گیری از زینت الهی با این مصادیقی که ذکر کردیم، مخالف با زهد و پرهیزگاری است، بدون شک در اشتباه است.

«و» نیز خداوند متعال حرام نکرده است «پاکیزه‌ها را از رزق» یعنی: خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های پاک را پس بدان که ترک این پاکیزگی‌ها نیز از زهد نیست.

ترک خوردن گوشت و خوردنی‌های پاکیزه و لذیذ دیگر چون میوه‌ها، شیرینی‌ها و غیره نیز شامل این نهی الهی میباشد. بلی! آیه‌کریمه برای این آمده است تا برکسانیکه این پاکیزگی‌ها و زینت‌ها را بر خود یا بر دیگران تحریم میکنند، انکار نماید و این روش نادرست‌شان را مردود اعلام کند. از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده است که در حدیث شریف فرمودند: «دور از خودپسندی و تکبر و اسراف بخورید، بنوشید، صدقه کنید و ببوشید زیرا حق تعالی دوست دارد تا اثر نعمتش را بر بنده‌اش ببیند». «قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ»: «قبل از همه باید گفت که: در بهره‌برداری از نعمت‌های دنیوی، مؤمن و کافر یکسانند، ولی کامیابی قیامت مخصوص مؤمنان است همانا سزاوارترین مردم به چنین نعمت‌هایی اعم از پوشیدنی، نوشیدنی و خوردنی مؤمنان‌اند و کفار نیز از آن بهره می‌برند.

پس تمام اینها کمکی برای مؤمن و متاعی برای کافر در دنیا است ولی در آخرت همه اینها مخصوص مؤمنان خواهد بود. و هیچکس در آن شریک و سهم نخواهد بود؛ چون خدا بهشت را بر کافر حرام کرده است.

«كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (32)»: و مانند چنین بیانی که در مسایل زینت، خوردن و نوشیدن و از این قبیل ارائه کردیم، احکام را به شما بیان میکنیم و تعالیم اسلام را آموزش می‌دهیم تا یک مسلمان در همه امور خود بر بصیرت و بینش باشد.

خوانندگان محترم!

این آیه مبارکه، زینت را برای انسان حلال می‌شمرد. قرآن، یکی از نعمت‌های خداوند را، زینت آسمان‌ها به ستارگان جهت تماشای تماشاگران میداند، «زَيَّنَّاها لِلنَّاطِرِينَ» (حجر، 16)

اما باید علاقه‌ی به زینت، انسان را به هلاکت نکشد و بهره‌گیری از آن کنترل شده باشد، لذا قرآن، نشان‌دادن زینت زنان را جز برای شوهرانشان و محرم‌های آنان، حرام میدانند. «لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ» (نور، 31).

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیه (33) در باره اصول محرّمات، بحث بعمل آمده است.
قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (33)

بگو: همانا پروردگارم فواحش (بی‌حیائی‌ها) را حرام کرده است، آنچه آشکار باشد از آن، و آنچه پنهان باشد. و (حرام کرده است) گناه و تجاوز و سرکشی به ناحق را (در حق مردم)، و (حرام کرده است) این که چیزی را با الله شریک مقرر کنید که بر حقانیت آن هیچ دلیلی نازل نکرده است. و (حرام کرده است) این که چیزی را که (بطلان آنرا) نمیدانید، به الله نسبت دهید. (33)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«فواحش»: جمع «فاحشة»، (بی‌حیائی‌ها) گناهی که سخیف، شنیع، فاحش، و بینهایت قبیح باشد و بدی آن برای همه انسانها معلوم و آشکار باشد، مانند زنا و چون در جاهلیت انجام پنهانی آن را روا می‌داشتند، این آیه حرمت آن را تأکید مینماید. «اثم»: گناهی است که سقوط انسان را در پی داشته باشد و «بغی»: تجاوز به حق دیگران است.

تفسیر:

«قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ»: ای محمد! برای مردم بگو الله متعال پاکیزگی‌ها را حرام ننموده بلکه گناهان بد را حرام کرده است، گناهانی که بندگان به صورت مخفی یا آشکار انجام می‌دهند.

باید یادآور شد که: حکمت وضع تحریم‌های الهی، صرف در مسیر تربیت و رشد و تکامل انسان صورت گرفته است. در ضمن قابل تذکر است که: حلال‌ها در شرع اسلامی بسیار است، ولی حرام‌ها اندک و محدود که تفصیل آن در قرآن عظیم الشان و احادیث نبوی به بیان گرفته شده است.

«وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ»: و تمام گناهان کبیره و صغیره و تجاوز از حدود در همه چیز، یعنی هرگونه معاصی و تعدی و تجاوز به حقوق مردم را حرام کرده است.

«وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا»: و شریک آوردن به الله بدون حجت و دلیل و بر مبنای زور و بهتان را، البته روشن است که الله سبحانه و تعالی بر این امر که دیگری با او شریک گردانیده شود؛ هرگز حجت و برهانی نازل نمیکند پس این تعبیر، به منظور رد پندار مشرکانی به کار گرفته شده که ادعا کردند؛ به فرمان الله شرک آورده‌اند.

«وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (33)»:

و اینکه به الله متعال اقوالی نسبت داده شود که نگفته و احکامی که به آن امر نکرده است مانند دروغ در تحلیل و تحریم زیرا دین کامل و شریعت تمام و حجت برپاست و بدعت در دین حرام است.

پایان زندگی هر قوم و ملتی:

مطالعه کنندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات فوق الذکر موضوعاتی حلال و حرام و احوال شخص مکلف، خداوند مباح بودن زینتها و روزی پاکیزه‌ی بدون زیاده روی را توضیح و بیان فرمود، به تعقیب

آن از اصول محرمات زیان آور و تباه گر، یاد آوری بعمل آورد، اینک در آیه متبرکه ذیل؛ زمان پایان زندگانی هر قوم و ملتی و اینکه در این زندگی کمی و زیادی و پس و پیش جود ندارد، بحث بعمل می آورد.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٤﴾

برای هر امتی زمانی [معین و اجلی محدود مقرر] است، هنگامی که اجلشان سرآید، نه ساعتی پس می مانند و نه ساعتی پیش می افتند. (۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَجَلٌ»: سر رسید، زمان، وقت معلوم. «يَسْتَأْخِرُونَ»: درنگ نمی کنند.

«لَا يَسْتَقْدِمُونَ»: جلو نمی افتند. «ساعة»: کمترین زمان ممکن.

تفسیر:

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ»: برای هر انسان، هر نسل، هر امت و هر دولتی عمری محدد و وقتی معلوم است در البحر آمده است: این وعید عذاب برای مشرکین است که در صورت مخالفت با فرمان الله آن را خواهند چشید. (ابو سعود به این نکته اشاره کرده است. ۱۵۵/۲).

بناءً نباید انسان به دنیا و عناوین و مقام های دنیوی آن مغرور شود، در هستی، هیچ تحوّل، تصادفی و خارج از تدبیر و نظم دقیق و حساب شده ای الهی نیست. بر امت ها نیز قوانینی حاکم است. به یاد داشته باشید، فرصت ها و امکاناتی که در دست ما در همین لحظه و فرصت قرار دارد، رفتنی است، پس کوشش بعمل آریم تا حدّ توان، صحیح ترین و سالم ترین استفاده را از آن بعمل آریم.

«فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (34)»: و هرگاه این عمر کامل شود انسان می میرد و آن نسل منقرض و آن امت فانی و آن دولت سقوط میکند. این حکمتی بالغ و قدرتی نافذ و قضایی است الزامی که آنها هیچگاه از آن به تأخیر میشوند و نه به جلو می افتند. طوریکه در آیه 59 سوره کهف آمده است: «وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ﴿59﴾» (و مردم) آن آبادی ها را هنگامی که ظلم کردند، هلاکشان کردیم و برای نابود کردنشان (از پیش) زمانی را قرار دادیم).

مفسران در تفسیر آیه: «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (34)»

مینویسد که: آنچه که در تفسیر این آیه راجح میباشد عبارت است از این که: منظور مهلت و اجل ملت های تکذیب کننده ای پیامبران است. طبری و ابن کثیر و ابو سعود آن را پذیرفته اند. و بر اساس نظریه ای دیگر هر انسانی عمری دارد که نه کم میشود و نه زیاد. قول اول أرجح است؛ چون میفرماید: «لِكُلِّ أُمَّةٍ» والله اعلم.

ذکر «ساعت» در این آیه مبارکه رمز اندکی و کم بودن زمان است؛ یعنی کمترین زمان به آنان مهلت داده نمیشود. و آنچه بر آنان مقدر گردیده است، هم در آن ساعت واقع می شود.

مفسر تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی مینویسد: یعنی اینکه آخرین دقایق حیات هر قوم و ملتی معلوم است و کم و زیاد ندارد. ملل جهان، همچون یک فرد، اجل معینی پشت سر دارند و روزی که مقرر است طومار حیاتشان برچیده میشود و ملت های دیگر جایگزین میگردند. البته، این اجل معلوم، برای اندیشمندان و اهل تحقیق پند و اندرزی بس بزرگ است.

بناءً از از تاریخ و سرگذشت پیشینیان باید درس گرفت. مز بدبختی و هلاکت مردم، عملکرد ظالمانه‌ی خودشان است. اگر ظالمان و ستمگران را در رفاه و آسایش دیدید، مأیوس نشوید، آنان هم مهلتی معینی دارند.

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات (35 الی 39) موضوعاتی از قبیل: خطاب به ملل مختلف از زبان پیامبران، سرآجام دروغ گویی، جایگاه بی باوران در سرای آخرت، را مورد بحث قرار میدهد.

يَا بَنِي آدَمَ اِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَفْصُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٥﴾

ای فرزندان آدم! اگر برای شما پیغامبران از جنس خود شما به سویتان بیایند که آیات (و احکام مرا) بر شما بخوانند، [به آنان ایمان آورید و آیاتم را عمل کنید]؛ پس هرکس از الله بترسد و اعمال خود را اصلاح کند، پس بر آنها (در روز قیامت) هیچ ترسی نخواهد بود و نه آنها غمگین می شوند. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِذَا»: اگر، چون. «يَفْصُونَ»: میخوانند، بازگو میکنند، باز میگویند، نقل میکنند. «آيَاتِي»: دستورات و احکام من. «أَصْلَحَ»: به اصلاح گرایش پیدا کرد، اصلاح پیش گرفت.

تفسیر:

«يَا بَنِي آدَمَ اِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَفْصُونَ عَلَيْكُمْ»: از سنت‌های الهی، ارسال رسولان برای بیان وحی الهی است. طوری که میفرماید: ای فرزندان آدم! هرگاه پیامبران خدا از جنس خودتان به سوی شما بیایند و دین الله متعال و احکام و شرایع را به شما بیان کنند پس از آنها پیروی کنید و به هدایت‌شان هدایت شوید، «فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (35)»: در این هیچ جای شکی نیست که: انسان، آزاد و دارای اختیار است و سرنوشتش در گرو گرایش و عمل خود اوست، بناءً هرکس از منهیات آنها دوری گزیند و به اوامرشان عمل کند نباید از تمام امور هولناکی که پیش روی‌شان قرار دارد و نه هم از اعمالی که در گذشته انجام داده و نه از اموالی که داشته در تشویش و نگرانی قرار داشته باشد.

فهم جمله «اتَّقَى وَأَصْلَحَ»: آیه مبارکه میرساند: زمانی انسان متقی، و اصلاح‌گر بحساب می آید که دارای فعالیت مثبت است، نه اینکه گوشه گیر. و باید متذکر شد که: تقوا و خود سازی باید قبل از اصلاح دیگران باشد و اصلاح‌گران باید خود متقی باشند. و واضح است که: آرامش حقیقی و واقعی در سایه‌ی تقوا و اصلاح است.

«خَوْفٌ»: و ترس، مربوط به امور آینده و در مقابل امنیت و آسایش است؛ اما «حزن» و اندوه، مربوط به گذشته و آنچه از دست رفته باشد و در مقابل سرور و شادمانی است. (التحقیق فی کلمات القرآن).

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٦﴾

و آنها که آیات ما را تکذیب کنند و از (قبول) آنها تکبر ورزند، این گروه اهل دوزخ اند و در آن همیشه‌اند. (۳۶)

وکسانی که آیات الله را تکذیب کند، آیاتی که او تعالی در کتابی که بر پیامبر خود نازل نموده قرار داده است و بنابر تکبر و برتری جوئی و سرکشی از قبول آن سرباز زند، مجازات آنها آتش دوزخ است که در آن برای همیشه خواهند بود چون تکذیب‌گری رد دین

و مانع شدن از آن است و استکبار روی گردانی است و سزای تمام اینگونه اعمال آتش دوزخ است.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿٣٧﴾

چه کسی ظالم تر از آن که بر الله دروغ می‌بندد یا آیات او را دروغ بشمارد؟ به‌آنها حصه‌شان از آنچه در کتاب (نامه اعمال شان) بر آنان نوشته شده، خواهد رسید تا وقتی که چون نزد آنها فرستادگان ما بیایند که ارواح‌شان قبض کنند، گویند: کجاست آنچه غیر از الله عبادت می‌کردید؟ (تا شما را از سختی های مرگ و پس از آن نجات دهند؟ در جواب) میگویند: آنها از نظر ما گم شدند، و علیه خود گواهی دهند که آنها کافر بودند. (۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«أَظْلَمُ»: ظالمتر. «الکتاب»: آن چه در لوح محفوظ نوشته شده، کتاب به معنی اسم مفعول (مکتوب) است. «يَتَوَفَّوْنَهُمْ»: آنان را می‌میرانند، جانشان را میگیرند.
«كُنْتُمْ تَدْعُونَ»: بندگی میکردید، دعوت می‌کردید، کمک میخواستید. «ضَلُّوا عَنَّا»: از ما نهان شده اند، ما را ترک کرده اند، از ما ناپدید شده اند.

تفسیر:

«فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ»: در دنیا هیچکس ظالم‌تر از کسیکه بر الله افتراء میکند یا آیاتش را تکذیب نماید؟ و از کار دین چیزی را مشروع گرداند که او بدان فرمان نداده است، (حلال و حرام کردن چیزی بدون دلیل) یا آنچه را که پیامبران علیهم السلام آورده‌اند، تکذیب نماید، نیست.

«أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ»: به سهم و نصیبی که برای آنها مقرر شده است در دنیا نایل می‌آیند.

«نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ»: شامل رزق و روزی، حیات و مرگ، سعادت و شقاوت در دنیا و جزای اعمال و عقوبات در روز قیامت می‌شود که در لوح محفوظ الهی ثبت شده است. مجاهد گفته است: به خیر و شری که به‌آنها وعده داده شده است خواهند رسید.

«حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ»: تا فرشته‌ی مرگ برای قبض روحشان می‌آید. انسان، با دیدن نشانه‌های مرگ، از خواب غفلت بیدار میشود و با مأموران قبض روح گفتگو دارد، ولی چه سود؟

«قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»: چون فرشتگان، با نهایت شدت، روح آنها را قبض و به حال بد می‌برند؛ میگویند: کجا هستند خدایانی که به غیر از الله آنها را میپرستیدید؟ حالا آنها را بخوانید و از آنها استمداد بجوید که شما را از این عذاب و مصیبت نجات دهند! در آیه مبارکه ملاحظه میداریم که اولین سؤالا در قیامت، سؤال از معبود است.

«قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا»: آنگاه کافران اقرار کنند، وگویند: ما سخت در خطای فاحش افتاده بودیم که چیزی را معبود و مستعان خویش قرار داده بودیم که شایسته آن نبودند، و در این روز مصیبت، نشانی از آنها معلوم نیست! و ما را گم کردند پس نمیدانند که ما کجاییم. یا از نزد ما رفتند و ناپدید شدند و ما نمیدانیم که آنها کجایند و امید خیر و نفعی از آنها نداریم.

حقیقت امر همین است که: غیر خدا، سرابی بیش نیست و مشرکان هنگام مرگ، به پوچی تمامی معبودها اقرار می‌کنند.

«وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ (37)»: به کفر و گمراهی خود اقرار و اعتراف و اقرار میکنند. و این اعتراف رابه طریق تأثر و اندوه به زبان می‌آورند و به ناامیدی و خسران اقرار میکنند. اولین قاضی در قیامت، همانا وجدان خودانسان است.

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أَخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾

(خداوند به آنها) میفرماید: شما هم در میان گروه هایی از جن و انس که پیش از شما گذشته اند داخل دوزخ شوید، هرگاه گروهی داخل دوزخ شود هم مانند خود را لعنت میکند، تا اینکه همه در آن یکدیگر را بیابند، آنگاه پیروان به پیشینیان (زعمای) خود میگویند: پروردگار! اینها ما را گمراه کردند، پس به آنان دو چند از عذاب آتش بده. الله میفرماید: برای هر یک عذاب دو چندان است لیکن شما نمی دانید. (۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَعَنَتْ أُخْتَهَا»: هم کیشان خود را نفرین کرد. «ادَّارَكُوا فِيهَا»: در آن جا به هم پیوستند، با هم جمع شدند، در آن جاگرد آمدند. «أَخْرَاهُمْ»: پسینیان، دنباله روان، طاغوت. «اولاهم»: پیشینیان، پیشوایان نادرست. «ضعف»: چند برابر. «ذوقوا»: بچشید.

خواننده محترم!

بعد از اینکه أجل و زمان معین مرگ هر قوم و ملت و هر فرد و جماعتی، در آیه قبلی به بیان گرفته شد در این آیات از احوال انسان پس از مرگ، سرانجام تکذیب کنندگان و دروغ پردازان و خودبزرگ بینان، بحث بعمل می آورد.

«قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ»: خدای متعال خطاب به آن تکذیب کنندگان میگوید: همراه امت‌های پیش از خویش که کفر ورزیدند چه انسان باشند یا جن داخل دوزخ شوید.

«كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا»: و هر وقت گروهی جدیدی از کفار داخل آتش شوند به لعن امتی خواهند پرداخت که پیش از آنها داخل دوزخ شده‌اند، زیرا این‌ها زمانی که از آنها پیروی کردند گمراه شدند و آنانی که قبلاً داخل دوزخ شده‌اند بعدی‌ها را لعن می‌کنند. (کفار، یکباره وارد دوزخ نمی‌شوند، بلکه به ترتیب و نوبت.)

ملاحظه میداریم که: در بهشت، کینه، دشمنی و عداوت وجود ندارد و جنتیان سراسر صلح و صفا و صمیمیت زندگی بسر می‌برند، ولی در جهنم، ملاحظه میشود که: جهنمیان یکدیگر را لعن و نفرین می‌کنند. «لَعَنَتْ أُخْتَهَا» چنانکه در آیهی 25 سورهی عنکبوت میخوانیم: «يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا» (بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت خواهد کرد) ولایت‌ها، محبت‌ها و حمایت‌های غیر الهی، در قیامت به کینه و نفرین و دشمنی تبدیل می‌شود.

مفسر آلوسی فرموده است که: پیروان، پیشوایان را نفرین می‌کنند و میگویند: لعنت خدا بر شما باد! شما ما را به اینجا کشانیدید، پس نفرین خدا بر شما باد! (روح المعانی ۱۱۶/۸). باید یادآور شد که: از صحنه‌های تکان دهندهی قیامت، گفتگوی دوزخیان با یکدیگر، بخصوص باسران و بزرگانی است که سبب جهنمی شدن آنان شده‌اند. به همین جهت آنجا دوستان بی‌تقوا نیز با هم دشمن میشوند. «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ» (زخرف، 67). (دوستان (امروز)، در آن روز با یکدیگر دشمن‌اند، جز اهل تقوا.)، گاهی

هم تقاضا می‌کنند که عاملان گمراهی خود را ببینند و پایمالشان کنند. طوری که در (آیه 29 سوره فصلت) میفرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ ضَلُّوا مِن الْجَنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُم تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ 29» (وکسانیکه کفر ورزیدند گفتند: «پروردگارا! آن جن و انسی که ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا آنها را زیر قدم‌هایمان بگذاریم (و لگد مالشان کنیم) تا از پست‌ترین افراد باشند.) ملاحظه می‌داریم که: کفار در قیامت خواهان شناسایی عاملان گمراهی خویش برای انتقام از آنان هستند.

همچنان گاهی اطاعت از بزرگان را عامل سقوط خویش می‌دانند. طوری که در (آیه 67 سوره احزاب) میفرماید: «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا 67» (و گویند: پروردگارا! همانا ما سران و بزرگانمان را اطاعت کردیم، پس آنان ما را از راه به در بردند.)

«ساده»: جمع «سید» به رؤسا و سران يك جامعه گفته میشود و «كبراء»: جمع «كبير» به بزرگان سنتی و ریش سفیدان اطلاق میشود. معمولاً این دو گروه نقش مهمی در آداب و رسوم و رفتار مردم دارند.

«حَتَّى إِذَا إِذَارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا»: و چون همه در دوزخ جمع شدند، «قَالَتْ أَخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا»: آخری‌ها در اشاره به اولی‌ها می‌گویند ای پروردگار ما این‌ها بودند که ما را از راه راست تو گمراه کرده و مانع هدایت ما شدند پس از تو می‌طلبیم تا به آنها دوچند عذاب دهی یا بیشتر. در قیامت، همه میکوشند تا گناه خود را به گردن دیگری اندازند یا برای خود شريك جرم پیدا کنند.

«فَأْتِيَهُمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ»: خدای تعالی به آنها خبر میدهد که برای هر یک از آنها عذاب دو چند است، پس عذاب مضاعف را به آنها بچشان؛ چون آنها سبب کفر ما شدند. شبیه این آیه نیز در جای دیگری هم آمده است: «رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ»: خداوند میفرماید: برای هر یک از پیشوایان و پیروان عذاب مضاعف است، پیشوایان به سبب گمراهی خود و گمراه کردن دیگران، و پیروان به سبب کفر و تقلیدشان.

یعنی یکی مجازات برای جرائم خودشان و یک سزا و مجازات برای به جای گذاشتن میراث گمراهی و جرم و جنایت برای آیندگان خویش.

طوری که در حدیثی مبارکه میخوانیم: «من ابتدع بدعة ضلالة لا يرضها الله ورسوله كان عليه من الإثم مثل آثام من عمل بها لا ينقص ذلك من أوزارهم شيئاً» (هر کس بدعت جدیدی که مورد پسند الله و پیامبرش نبود ایجاد کرد، او مسئول گناهان همه‌ی کسانی که به آن بدعت ایجاد کرده‌ی او عمل میکنند خواهد بود، بدون این که از گناهان عمل‌کنندگان چیزی کاسته شود. هکذا در حدیث دیگری آمده است: «لا تقتل نفس ظلماً إلا كان على ابن آدم الأول كفل من دمها لأنه أول من سن القتل» (هیچ نفسی نیست که به ناحق کشته شود، مگر آن که بخشی از گناه آن به نخستین فرزند آدم (که برادرش را کشته بود) میرسد. چرا که او نخستین کسی بود که باب قتل را باز کرده بود.)

پس معلوم میشود که هر شخصی و یا گروهی که اندیشه‌ی نادرست و یا راه و روش و عمل نادرستی را پایه‌گذاری کند، تنها مسئول انحراف و اشتباه خودش نیست، بلکه بخشی از مسئولیت گناهان همه‌ی کسانی که تحت تأثیر آن اندیشه و عمل نادرست او قرار می‌

گیرند نیز در حساب او نوشته می شود و تا زمانی که آثار و پیامدهای اشتباه و انحراف او ادامه داشته باشند، این امر ادامه خواهد داشت.

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: از يك حساب، گناه گذشتگان آنها دو چند است، که خود گمراه شدند، و آیندگان را نیز از راه دور نمودند؛ و به يك حساب، گناه آیندگان دو چند میشود، که خود گمراه شدند، و احوال پیشینیان را دیده و شنیده عبرت نگرفتند؛ یا چون در عذاب دوزخیان بر وفق درجاتشان وقتاً فوقتاً می افزاید؛ لهذا، خداوند متعال فرمود: عذاب هر کدام مضاعف میشود.

«وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ (38)» ولی بعضی از آنها اندازه این مضاعف شدن عذاب را نمی دانند. **وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأَخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (39)**

و گروه مقدم به طایفه پسین جواب دهند که شما را بر ما هیچ فضلی نیست، لذا عذاب آتش را (مانند ما) بچشید به سبب آنچه می کردید. (39)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اولاهم»: پیشینیان، پیشوایان نادرست. «ضعف»: چند برابر. «ذوقوا»: بچشید. **تفسیر:**

«وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأَخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ»: در قیامت رهبران گمراه، پیروان خویش را شریک خود در عذاب میدانند، طوری که همین رهبران و پیشوایان خطاب به پیروان خود خواهند گفت: یعنی: پیش درآمدگان در دوزخ به کسانی که بعداً به آنان می پیوندند، یا پیشوایان به پیروان خود میگویند، شما بر ما هیچ فضیلت و برتری ندارید تا به سبب آن عذاب شما کم گردد، شما خود گمراه شده اید همانگونه که ما گمراه شده ایم، همه در استحقاق عذاب دردناک و گمراهی یکسانیم.

«فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (39)»: در مقابل جرمها و گناهایی که مرتکب شدید عذاب جهنم را بچشید. و اگر شما عقل و خرد می داشتید که با آن فکر میکردید از ما در گمراهی پیروی نمی کردید.

این جمله را به خاطر فرونشاندن قهر و غضب بر زبان می آوردند؛ چون آنها برایشان درخواست عذاب مضاعف کرده بودند. (بعضی از مفسران گفته اند: فذُوقُوا الْعَذَابَ گفته ی خدا است خطاب به دو گروهی که آنها را توبیخ میکند. طبری این را پذیرفته است. امادر البحر آمده است: ظاهر گفته ی پیشوایان است.)

خوانندگان گرامی!

در آیات (40 الی 43) هشدار جدی به کافران بعمل آمده است؛ زیرا خداوند متعال در آیه های قبل، مجازات و سزای خود خواهان و مستکبران را که از ایمان به الله متعال، پیامبر و معاد امتناع می ورزند، آتش دوزخ قرار میدهد و این که: محال است داخل بهشت شوند، همانگونه که شتر از سوراخ سوزن نمیگذرد. معمولاً قرآن پس از هشدار به بی باوران کفر پیشه، به مؤمنان مخلص و مطیع، بشارت میدهد. در آیات ذیل موضوع اعطای مکافات به مؤمنان مورد بحث قرار داده میشود.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ (40)

کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از قبول کردن آنها تکبر ورزیدند، درهای آسمان [برای نزول رحمت] بر آنان گشوده نخواهد شد، و در بهشت هم وارد نمی شوند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن در آید!! [پس هم چنانکه ورود شتر به سوراخ سوزن محال است، ورود آنان هم به بهشت محال است؛] این گونه گنهکاران را مجازات می دهیم. (۴۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تُفْتَحُ»: گشوده می شود، باز میگردد. «أَبْوَابُ»: جمع باب، درها. «لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ»: درهای آسمانی بر رویشان باز نمی گردد، کردار نیکو و دعاهایشان، مردود است. روانه‌ایشان به سوی عالم بالا پرواز نمیکند، در قعر دوزخ می افتد و اسیر آن جای بد میشود؛ اما روانه‌های اهل ایمان، به سوی عالم لاهوت و جهان معنی پر میزند و در سرای نیک بختی و کوی نیک نامی، می آرامد. «يَلْجُ»: داخل میشود، فرو میرود، میگذرد. «الجمل»: شتر. «سم الخياط»: سوراخ سوزن. «سم»: هر سوراخ تنگی، ماده‌ی مسموم کننده را، سم میگویند؛ چون در سوراخ‌های ریز بدن نفوذ میکند، مثلاً: باد گرم، سموم نام دارد چون در بدن نفوذ میکند و کشنده است. (حجر آیه 27)، (واقعه آیه 42)، (طور آیه 27) [راغب]

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا»: سنت الهی، محروم کردن مجرمان از رحمت خویش در قیامت است، طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: آنانی که قرآن عظیم الشان و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم را با تمام احکام، اصول و فروعی که دارند و پیامبر صلی الله علیه وسلم به خاطر تبلیغ آن فرستاده شده‌اند را تکذیب کردند و تکبر نموده و آنها را نپذیرفتند، و به مقتضای احکام آن عمل نکردند، «لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ»: دروازه‌های آسمان بر روی‌شان آنگاه که ارواح‌شان قبض شود باز نمی‌گردد و هیچ عمل خوبی و دعایی به سوی آنها بالا نخواهد رفت، چون سعی و تلاش‌شان بد بوده و از نهادی خبیث برخوردار بودند، طوریکه میفرماید: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ 10 غافر». (تنها سخن (و عقیده‌ی) پاک به سوی او بالا می‌رود).

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است که: هیچ عمل صالح و دعایی از آنها به آسمان بلند نمی‌شود. و بر اساس نظریه‌ای دیگر، وقتی روحشان گرفته شد، دروازه‌های آسمان به روی ارواح آنان گشوده نمی‌شود.

همچنان عالم کبیر جهان اسلام عبد الملک بن جریج میفرماید: «نه درهای آسمان به روی ارواحشان گشوده می‌شود و نه به روی اعمالشان».

حدیث پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز این نظر را تایید میکند آنجا که میفرماید: زمانی که بنده‌ی کافر از دنیا ناامید شد و زمان مرگش فرا رسید، فرشته‌ی مرگ در کنار سرش می‌نشیند و میگوید: ای روح ناپاک! به سوی کین و غضب خدا بیرون شو، و از آن بوی بدتر از بوی مردار خارج می‌گردد، و از کنار هر دسته از فرشتگان که میگذرد میگویند: این روح ناپاک چیست؟ تا به آسمان دنیا میرسد؟ در آنجا نیز به زشتی از آن استقبال می‌شود و دروازه‌های به روی آن باز نمی‌شود. (اخراج حدیث از امام احمد و کامل آن را در این کثیر ۱۸/۲ بخوانید).

به یاد داشته باشید که: تکذیب و دروغ پنداشتن آیات الهی و نپذیرفتن معارف دین، سبب مسدود شدن تمام دروازه‌های رحمت و ورود به بهشت است.

«وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ»: و دخول آن‌ها به بهشت محال خواهد بود، چنانچه داخل شدن شتر با آن ضخامتی که دارد در سوراخ تنگ سوزن محال است. این تمثیل برای محال بودن رفتن کفار به بهشت است. همان گونه که عبور شتر از سوراخ سوزن محال است، ورود آنها نیز به جنت محال است.

این عذاب کیفر مجرمانی است که به الله متعال کافر شده و پیامبرش را تکذیب کردند. هدف در این آیه مبارکه همانا بیان محال بودن ورود کفار به بهشت است، معنای شتر و عبور شتر از سوراخ سوزن، مناسب‌تر است. هکذا در انجیل لوقا نیز آمده است: «ورود شتر به سوراخ سوزن، آسان‌تر از ورود سرمایه‌داران و دولت مردان به ملکوت اعلی است». (انجیل لوقا، باب 18، آیه 24).

مفسر تفسیر کابلی می نویسد: در تفسیر آیه مبارکه: به صورت تعلیق بالمحال میباید. در محاورات هر زبان چنین امثله موجود است که اگر بخواهند محال بودن امری را اظهار کنند، آن را بر امر محال دیگر معلق می‌گردانند؛ یعنی همچنانکه شتر با این همه جسامت و کلانی، در سوراخ تنگ و کوچک سوزن در آمده نمی‌تواند؛ در آمدن این مکذبان و مستکبران در بهشت محال است؛ زیرا، خداوند متعال خبر داده که آنها جاودان در دوزخ می‌باشند، و این سزا در علم الهی برای آنها مقرر شده؛ پس در علم و اخبار الله متعال چه سان خلاف به عمل می‌آید؟!!

«وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ (40)»: این عذاب مجازات مجرمانی است که به الله متعال کافر شده و پیامبرش را تکذیب کردند.

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۴۱)

برای آنها (مجرمان) فرشهای از آتش دوزخ است، و از بالای‌شان هم پوشش‌ها (لحاف‌ها از آتش دوزخ) و ما این چنین ظالمان را سزا می‌دهیم. (۴۱)

تفسیر:

«لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ»: برای کفار فرش‌هایی از آتش در زیر پای‌شان. «مهاده»: از «مهده»، به معنای بستر است. تعبیر به «مهاده» برای دوزخیان، نوعی تمسخر و استهزای آنان است، یعنی آرامگاه‌شان دوزخ است. (تفسیر فی ظلال القرآن) «وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ»: «غَوَاشٍ» جمع «غَاشِيَةٌ»، به معنای پوشش یا لحاف‌هاست است و به خیمه نیز گفته میشود. یعنی از بالای‌شان آتش‌هایی است که آنان را همانند لحاف می‌پوشاند. حاصل سخن این که: بسترها و بالاپوش‌هایشان از آتش جهنم است.

باید گفت که: دوزخ، سراسر وجود کفار را از همه طرف فرا میگیرد. «لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ... غَوَاشٍ»: چنانکه در آیات دیگر نیز میخوانیم: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» (عنکبوت، 54): «لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلٌّ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلٌّ» (زمر، 16). و «يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» (عنکبوت، 55).

«وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (41)»: با چنین عذابی حق تعالی تمام کسانی را مجازات می‌دهد که بر خویشان یا بر دیگران ظلم کنند، ظلم بر خویشان از طریق کفر و ظلم بر دیگران از طریق گمراه ساختن دیگران و تجاوز بر آن‌ها. منظور از گروه اخیر مشرکان‌اند.

قابل تذکر است که الله سبحان و تعالی از جماعت عنود و اعراض‌کننده، در آیه 37 این سوره به عنوان کافر، در آیه 40 به عنوان مجرم و در این آیه مبارکه به عنوان ظالم یاد

کرده است، زیرا آنکه آیات الهی را تکذیب کند، شایسته همه‌ی این القاب است. چنانکه در آیه 254 سوره‌ی بقره میخوانیم: «وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٢﴾

و کسانی که ایمان آوردند و [به اندازه طاقت خود] کارهای شایسته انجام دادند، اهل بهشت اند و در آن جاودانه اند، [چرا که] ما هیچکس را جز به اندازه طاقتش تکلیف نمی‌کنیم. (۴۲)

تفسیر:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»: و کسانی که به الله و پیامبرش ایمان آورده و فرمان الله را انجام داده و او را اطاعت کرده‌اند.

«لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»: هیچکس را جز به قدر توانش مکلف نمی‌کنیم، به هیچکس تکلیفی نمی‌کنیم که از انجام دادنش ناتوان باشد. بلکه به میزان توانایی تکلیف می‌کنیم. در دین مقدس اسلام، تکلیف، طاقت فرسا وجود ندارد «وُسْعَهَا» چنانکه در جای دیگر میخوانیم: «وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج، 78). و «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ» (بقره، 185).

«أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (42)»: برای چنین اشخاصی بهشت‌هایی است که برای ابد در آن قرار دارند چون ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند.

مراعات آسانی در احکام شرع: اما چیزی که برای آنها شرط شده است این است که ایمان بیاورند و اعمال نیک انجام دهند. ضمناً از کرم و رحمت خویش فرمود: «لا تكلف نفسا الا وسعها» یعنی خداوند بر دوش هیچ بنده‌ای چنان کار سنگینی نمی‌گذارد که از حد توانش بالاتر باشد. هدف اینکه کارهای نیک که شرط دخول جنت قرار داده شده اند، چنان مشکل و سنگین نیستند که انسان نتواند از عهده انجام آنها بر نیاید؛ بلکه خداوند احکام شرعی را در هر شعبه‌ای نرم و آسان گذاشته است. در هر حکمی بیماری، ضعفی، سفر و ضروریات دیگر را در نظر داشته به سهولت قایل شده است.

و در تفسیر «بحر محیط» آمده است که: وقتی به انسان دستور به انجام اعمال صالح داده شد، احتمال داشت که این حکم بدان جهت سنگین محسوس گردد که انجام تمام اعمال صالحه در هر جا و هر حال از توان انسان خارج است؛ بنابراین این شبهه را بدین الفاظ بر طرف نمود که ما تمام احوال و ادوار زندگی بشر را بررسی نموده مناسب به هر حال و هر مکان و زمان او احکام صادر می‌نماییم تا انجام آنها برای او دشوار نگردد.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنَ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٣﴾

و (در جنت) هرگونه کینه‌ای را از سینه‌هایشان (مؤمنان) دور می‌کنیم، (تا در صفا و صمیمیت با هم زندگی کنند) در حالیکه نهرها در زیر (قصرهای)شان جاری است و گویند: سپاس پروردگاری راست که ما را به این راه هدایت کرد و اگر ما را هدایت نمی‌کرد، هرگز راه خویش را نمی‌یافتیم. البته پیغمبران پروردگار ما به حق آمدند. و ایشان را ندا داده شود که این همان جنتی است که آنرا به پاداش کارهایی که می‌کردید، به میراث برده‌اید. (۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَزَعْنَا»: در می‌آوردیم، زدودیم. «غَلٌّ»: به معنای نفوذ مخفیانه است، به کینه و حسدی

که مرموزانه در جان انسان نفوذ میکند نیز غل میگویند. «أورثتموها»: آن را به ارث یافته اید، آن را به ارث برده اید.

تفسیر:

در آیات قبل خواندیم که: دوزخیان در دوزخ همدیگر را لعن و نفرین میکنند، و در این آیه مبارکه میفرماید که: بهشتیان هیچگونه کینه‌ای از یکدیگر در دل ندارند و میان آنها صلح، صفا و محبت بر پا است، بادر نظر داشت اینکه در بهشت تفاوت درجات وجود دارد، ولی هیچ یک از جنتیان نسبت به یک دیگر هیچگونه کینه و کدورت و حسد نمیورزد. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «و نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ»:

ما قلب های مؤمنان را در بهشت پاک و مصفی و پاک ساخته و تمام حسادت‌ها و کینه‌هایی را که در دنیا داشته‌اند بیرون می‌افکنیم تا قلب‌های‌شان پاک گردد و نفس‌های‌شان با صفا شود و هر نوع کدورتی که به دل تعلق داشته باشد از بین برود. تا در بین آنان فقط محبت و مهربانی متداول و برقرار گردد.

رنجشهای اهل جنت با همدیگر، از قلوب آنها إخراج می‌گردد!

یعنی هر کسی که در دنیا نسبت به برادر مسلمانش کینه ای در دل داشته باشد، کینه اش را از ریشه بر خواهند کند و دل‌های‌شان پاک و صفا از کینه خواهد بود و جز دوستی و مهربانی چیز دیگری را نسبت به همدیگر نخواهند شناخت.

در حدیث آمده است: «در حالی وارد بهشت میشوند که نسبت به یکدیگر کینه در دل ندارند». (إخراج از ابی حاتم). صیغهی ماضی بیانگر تحقق وثبات است.

همچنان در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آنگاه که مؤمنان از آتش دوزخ نجات می‌یابند، بر سر پلی که میان بهشت و دوزخ است متوقف ساخته میشوند، سپس در مظالمی که میان‌شان در دنیا بوده است از یک دیگر شان قصاص گرفته میشود تا آن که چون پاک و مصفا گشتند، به آنان اجازه ورود به بهشت داده میشود. سوگند به ذاتی که جانم درید اوست، آنان منزل و مأوای خویش در بهشت را بهتر از مسکنی که در دنیا داشته‌اند، می‌شناسند». باید گفت: زندگی که در آن کینه و حسد نباشد، زندگی بهشتی است.

«تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» و از جمله نعمت‌ها یکی هم این است که در بهشت از زیر پای آنها جوی‌ها در حالی جاری است که در منزلتی امن و در شادمانی چشم و دل بسر میبرند. وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ و میگویند: سپاس و ستایش خدایی را شایسته است که به ما توفیق به دست آوردن این نعمت‌ها را عطا کرد و اگر هدایت و توفیق او نبود، ما به این سعادت نایل نمی‌آمدیم.

هدایت، درجات مختلفی دارد که درجه نهایی، بلند آن دخول جنت است:

امام راغب أصفهانی در تشریح لفظ «هدایت» نکته بسیار جالب و مفیدی را بیان فرموده است، که لفظ هدایت بسیار عام است و درجات مختلفی دارد، و حقیقت این است که هدایت عبارت است از یافتن راه و رفتن به سوی الله متعال. لذا همانگونه که درجات تقرب إلى الله چقدر مختلف و غیر متناهی است درجات هدایت نیز بی نهایت متفاوت میباشند که درجه ادنای آن نجات از کفر و شرک و رسیدن به ایمان است که در اثر آن راه انسان از راه اشتباه، برگشته به سوی خدا قرار گیرد. سپس طی نمودن فاصله‌هایی که بین بنده و خدا وجود دارند، هدایت نام دارد. لذا هیچ انسانی حتی انبیا و رسل علیهم السلام هیچ وقت از طلب هدایت مستغنی نبوده اند؛ بنابر این رسول الله همچنانکه تا آخرین لحظات حیات به

امت «اهدنا الصراط المستقیم»: را تعلیم داد خود او نیز به خواندن این دعا اهتمام می ورزید؛ زیرا درجات تقرب الی الله نهایی ندارند تا اینکه رسیدن به جنت نیز در این آیه به لفظ هدایت تعبیر گردیده است که این آخرین مقام هدایت است.

«لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ»: به خدا قسم! پیامبران آنچه را درباره‌ی خدای عز و جل به ما گفتند، درست بود.

انبیاء، وسیله‌ی هدایتند و هدایتشان همراه با حق است. خودشان، حرفشان، عملشان، شیوه‌ها و وعده‌هایشان همه حق است.

«وَتُؤَدُّوا أَنْ تَلَكُمُ الْجَنَّةُ أَوْ رَتُّمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(43)»: و از جمله نعمت‌های بیشتر یکی هم این است که ملائکه آنها را به سوی امن و ایمان ندا نموده و به آنها گفتند: در این بهشت‌ها به سبب ایمان و عمل صالحی که انجام داده‌اید جاودانه خواهید بود، پس به رحمت خدای مهربان‌ترین مهربانان داخل بهشت شوید و با عمل عمل‌کنندگان در منازل آن فرود آئید.

مفسیر قرطبی گفته است: یعنی در مقابل عملتان مستحق آن شدید، و بر مبنای رحمت و فضل خدا در آن جای گرفتید.

در حدیث شریف آمده است: «راستی و درستی پیشه کنید و با اعمال شایسته به الله تقرب جوید ولی بدانید که هرگز کسی با عملش وارد بهشت نمی‌شود. اصحاب گفتند: حتی شما یا رسول الله؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: حتی من؛ مگر اینکه الله عزوجل مرا به رحمت خویش درپوشاند». پس اگر فضل خدای سبحان بر شخص عمل‌کننده نباشد و او را بر عمل توانایی نبخشد، او هرگز موفق به انجام عمل شایسته نمی‌شود.

همچنین روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «بهشتیان چنین مورد خطاب قرار می‌گیرند: صحیح و تندرست باشید؛ و هرگز مریض نشوید، شادمان و نیکوحال و در ناز و نعمت باشید؛ و هرگز در رنج و سختی و آزار قرار نگیرید، جوان شوید؛ و هرگز پیر و فرتوت نگردید، جاودان باشید؛ و هرگز نمیرید».

شان نزول:

حضرت علی(رض) در بیان سبب نزول آیه کریمه فرموده است: «به خدا که این آیه درباره ما اهل بدر نازل گردید». «تفسیر انوار القرآن»

خوانندگان محترم!

بعد از بیان پاداش نیک خوب کرداران و سزای بد بدکاران در آیه‌های قبل بعمل آمد، اینک در آیات متبرکه (44 الی 47) مناظره و گفتگوی میان بهشتیان، دوزخیان و اعرافیان، بعد از اینکه هریکی از فرقه‌ها در مقام و جایگاه خود، قرار گرفتند-به تصویر میکشد که چگونه باوجود فاصله‌ی زیاد مکانی، یکدیگر را صدا میزنند و به بسیار آسانی همدیگر را میبینند تا دوزخیان برای نعمت از دست رفته‌ی خود، بیشتر اندوهگین و حسرت‌مند شوند. کلمه «نادی» در آیه مبارکه برای فاصله‌ی دور و در معنای مضارع و آینده آمده است.

وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبَّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ(۴۴)

و جنتیان دوزخیان را ندا می دهند که ما آنچه را پروردگار ما به ما وعده داده بود، راست یافتیم، پس آیا شما هم آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده بود راست یافتید؟ گویند: بلی! پس آواز دهنده در میان آنها آواز میدهد که لعنت الله بر ظالمان باد.(۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نادی»: صدا زد، ندا داد. «حَقًّا»: درست، حقی. اذن. صدا زد، آواز در داد.
مؤذن: آواز دهنده، ندا دهنده، بانگ کننده.

تفسیر:

«وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ»: بعد از اینکه جنتیان داخل جنت و دوزخیان داخل دوزخ شوند و به حال خویش مسرور بوده، برای تقریب و نکایت، یعنی برای مضطرب ساختن و بی‌آرام ساختن، و وارد کردن جرات، مؤمنان خطاب به دوزخیان می‌گویند ما آنچه را خدای تعالی به ما بر زبان پیامبران خویش وعده نموده و بیان داشته بود که ما به نعمت ماندگار و کرامت بزرگ خواهد رسانید دریافتیم، آیا شما نیز آنچه خدای تعالی شما را بر عذاب و ذلت تهدید نموده بود دریافتید؟ دوزخیان در جواب می‌گویند بلی حقیقتاً آن دریافتیم. واضح است که جز «نعم» (بلی) چه جواب داده می‌توانند؟!

مفسر زمحشری فرموده است: به منظور تمسخر به اهل دوزخ و به عنوان افزودن اندوه آنان و برای کسب خبر چنان گفته اند. (تفسیر کشاف ۱۰۶/۲).

مفسر ابن کثیر می‌فرماید: «رسول الله صلی الله علیه وسلم کشتگان مشرکان در بدر را که به چاهی افکنده شدند، نیز با این ندای کوبنده مورد خطاب قرار دادند: ای ابا جهل بن هشام! ای عتبه بن ربیع! ای شبیه بن ربیع!... آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده کرده بود، راست یافتید؟ زیرا من آنچه را که پروردگارم به من وعده کرده بود، راست یافتیم». در این اثنا عمر (رض) گفت: یا رسول الله! شما گروهی را مورد خطاب قرار می‌دهید که اکنون گنبدیده‌اند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سوگند به خدایی که جانم در ید اوست، شما به آنچه من می‌گویم، نسبت به آنها شنواتر نیستید ولی آنان نمی‌توانند جواب دهند».

قابل تذکر است که: از فحوای جمله «وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ...» آیه مبارکه بر می‌آید که: در قیامت، بهشتیان و دوزخیان با یکدیگر گفتگو میکنند. بهشت و جهنم به گونه‌ای است که بهشتیان پس از استقرار، می‌توانند از دوزخیان خبر بگیرند. هکذا در قیامت مؤمنان و کافران، وعده‌های الهی را حق و عملی می‌یابند.

«فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (44)»: و آنگاه که هریک از دو گروه اهل نعمت به نعمت و اهل نعمت به نعمت اعتراف کنند منادی در بین آن دو گروه ندا میدهد (به قولی: این آواز دهنده از فرشتگان گماشته بر دوزخ است) که لعنت الله در حق هر ظالم و ستمگاری که به الله متعال کفر ورزیده و پیامبران را تکذیب نموده تحقق یافته است. این ندا به منظور از دیاد حسرت و عام شدن ندامت و پشیمانی بیشتر اهل دوزخ صورت می‌گیرد. شیخ الهند محمود حسن دیوبندی مفسر تفسیر کابلی می‌نویسد: در این آیات، متبرکه ذکر آن مخاطبات و مکالمات است که اهل بهشت و دوزخ با همدگر یا آنها با اصحاب اعراف می‌نمایند. از گفتگوی اول و ثانی که اصحاب الجنه با اصحاب النار بعمل می‌آورند، واضح میشود که این مذاکرات بعد از إدخال بهشت و دوزخ به عمل می‌آید، بنابر مقتضای نظم کلام، باید پذیرفت که گفتگوی اصحاب اعراف نیز بعد از آن است، به هر حال، اهل بهشت چون به جنت می‌رسند.

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ (۴۵)

همانها که (مردم را) از راه الله (توحید) باز میدارند و (با القای شبهات) میخواهند آنرا کج و معوج نشان دهند و آنها از روز آخرت هم منکر بودند. (۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَصُدُّونَ»: دشمن اگر بتواند، آشکارا می‌جنگد و راه حق را می‌بندد، و با طرح و نقشه‌هایش راه حق را کج جلوه داده و آن را منحرف می‌کند. «يَبْغُوثَهَا عِوَجًا»: آن را کج و ناراست می‌طلبند.

تفسیر:

آنان که در دنیا مانع پیروی مردم از دین الله تعالی میشدند، یعنی آنانی که سر راه مردم قرار می‌گیرند و مردم را از راه مستقیم بازمی‌گردانند و در راستی و درستی آن راه، عیب و موانع وارد می‌کردند؛ و تلاش می‌کنند راه آنها کج و غیر از راه مستقیم باشد، یا می‌پندارند راه هدایت خطا و اشتباه است و این امر بر آنها پوشیده شده که خودشان بر هدایت و غیرشان بر گمراهی‌اند و در عین حال به روز برانگیخته شدن بعد از مرگ وحشر و نشر کفر می‌ورزند، آنها منکر کتاب و تکذیب کننده پیامبران و به الله متعال کافر اند.

در این هیچ جای شکی نیست که: راه الله، راه توحید، تسلیم، ایمان، هجرت و جهاد است. ظالمان، با ایجاد شبهه و وسوسه، با تبلیغ و تضعیف، با ایجاد بدعت‌ها و خرافات و نیز مقابله با رهبران حق و یأس‌آفرینی‌ها و کارشکنی‌های دیگر، می‌خواهند راه الله را ببندند یا در آن تغییر و انحراف به وجود آورند.

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ﴿٤٦﴾

و در میان آن دو (بهشتیان و دوزخیان) حجابی قرار دارد. و بر «اعراف» مردمانی هستند که هر یک (از اهل جنت و اهل دوزخ) را از سیمای آنان می‌شناسند، و اهل جنت را ندا می‌دهند که سلام بر شما باد، در حالیکه هنوز خودشان وارد جنت نشده‌اند، اما امید (داخل شدن) آن را دارند. (۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حِجَابٌ»: حجاب: پنهان کردن و مانع شدن از دخول. حجاب، به معنی پرده سترو مانع نیز آمده است، آن حجاب و حایل به «اعراف» مشهور است که نه، بهشت است و نه، به دوزخ تعلق دارد. مردمان آن جا بهشتیان و دوزخیان را از هم باز می‌شناسند.

مراد از «حجاب» در این آیه مبارکه، شاید همان دیواری باشد که در (آیه‌ی 13 سوره‌ی حدید) میخوانیم که میان بهشتیان و دوزخیان دیواری زده میشود که سمت بیرونی آن، عذاب و قسمت درونی‌اش رحمت است. «فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿13﴾»: (پس میان آنان دیواری زده میشود، با دری که درونش، (بهشت) رحمت و از جانب بیرونش (جهنم) عذاب است.)

«أعراف»: جمع «عرف»، به معنای مکان بلند است. در قرآن تنها در همین آیه مبارکه از اعراف و اهل آن سخن به میان آمده و این سوره نیز به خاطر همین آیه «اعراف» نام گرفته است.

«رِجَالٌ»: مردانی که نیکبها و بدیهایشان یکسان است، اهل اعراف اند. (تفسیر فرقان) «سیماهم»: علامت و هیئت، چهره‌ی سفید و نورانی فردوسیان، یا چهره‌ی تیره و سیاه دوزخیان. «لم يَدْخُلُوهَا»: اعرافیان هنوز داخلی فردوس نشده اند. «وهم يطمعون»: آنان طمع دارند، دل می‌بندند، آنان امیدوارند. «لَمْ يَدْخُلُوهَا»: اعرافیان هنوز داخلی فردوس نشده اند. «وَهُمْ يَطْمَعُونَ»: آنان طمع دارند، دل می‌بندند، آنان امیدوارند.

تفسیر:

«وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ»: در میان این دو گروه مانعی و حجابی خواهد بود که بر بلندی های (اعراف) آن کسان دیگری خواهند بود که تمام بهشتیان و دوزخیان را از روی چهره و سیمای آنها میشناسند؛ و ندا خواهند کرد به اهل بهشت که: "سلام بر شما باد" این گروه هنوز وارد بهشت نشده اند اما امید و انتظار آن را دارند.»

یعنی اعرافیان کسانی هستند که نه جنبه‌ی مثبت زندگیشان آن قدر خوب و سنگین است که وارد بهشت شوند و نه جنبه‌ی منفی زندگیشان آنقدر بد و ضعیف است که در جهنم انداخته شوند. بنابراین این در مرز میان بهشت و جهنم قرار خواهند گرفت. تفسیر مودودی.

«يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ»: اعمال و خصلت های دنیوی، سیمای انسان را به گونه‌ای می کند که در قیامت دیگران با نگاه او را می شناسند.

قتاده گفته است: دوزخیان را از روی روسیاهی می شناسند و بهشتیان را از روی سیمای سفید و روشن. (طبری ۴۶۳/۱۲).

«وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»: وقتی اهل اعراف ساکنان بهشت را دیدند، صدا بر میدارند که درود الله بر شما باد! یعنی به آنها میگویند: «سلام علیکم».

خداوند متعال فرموده است: «لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ(46)» أصحاب اعراف هنوز وارد جنت نشده‌اند ولی به ورود در آن طمع داشته و چنین امیدی را در سر می‌پروراند زیرا فضل و رحمت الهی بر اهل جنت را می‌بینند و می‌نگرند که رحمت خداوند متعال بر خشم وی غلبه کرده است.

روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه السلام در حدیث شریف فرمودند: «بعد از اینکه رب العالمین از قضاوت و حکم میان بندگان فارغ میشود، به أصحاب اعراف میگوید: شما آزاد کردگان منید پس در هر جایی از بهشت که می خواهید، بهره ببرید و بخرامید.»

أصحاب اعراف:

علماء در باره أصحاب اعراف بر چند وجه اختلاف نظر دارند: بعضی برآنند که أصحاب اعراف، شهداء‌اند. برخی از مفسران بدین باور اند که: آنان، فضلا و صلحای مؤمنان‌اند که فارغ از مشغله و آنفسای خود در اعراف به مطالعه احوال مردم مصروف میباشند، البته که این قول از مجاهد است. بعضی برآنند که أصحاب اعراف، فرشتگانی‌اند که بر آن دیوار گماشته شده‌اند و مؤمنان و کافران را قبل از ورودشان به بهشت و دوزخ از هم جدا می‌کنند.

بعضی برآنند که آنان مردمی‌اند که ثواب‌ها و گناهانشان برابر است و اعمال نیکشان کمتر از آن است که بتوانند به وسیله آن وارد بهشت گردند، سپس به فضل و رحمت الهی وارد بهشت میشوند و آخرین کسانی که به بهشت وارد می شوند، ایشان‌اند. که البته این قول از ابن عباس و ابن مسعود(رض) و عده دیگری از سلف است و ابن کثیر نیز این قول را ترجیح داده و از دیگر اقوال قوی‌تر می باشد.

همچنان در تفسیر المیسر، درة التفاسیر، صفوه الاتفاسیر در باره أصحاب اعراف می نویسند: «این اعرافیان، هر چند وارد بهشت نشده اند؛ اما امیدوارند که به بهشت بروند».

سوره‌ی حدید آیه 13، در بیان اعراف میگوید: میان دو گروه بهشتی و دوزخی دیواری زده شده که دری دارد. از درون سو به طرف مؤمنان، رحمت و از بیرون سوی آن، برای بی باوران عذاب و درد است. (حدید آیه 13)، در آن روز دو چهره‌ی متفاوت وجود دارد

که از هم ممتازند. (عبس آیات 38 الی 42). ظاهراً خوبی و بدی اعرافیان مساوی است و در آن جا می ماند، تا اینکه فرمان الهی می رسد.

مفسر تفسیر کابلی محمود حسن دیوبندی در مورد اعراف می نویسد: مقامی را که بر فراز دیوار وسطی واقع است، «اعراف» گویند. در باره «اصحاب اعراف» که کیستند، قرطبی دوازده قول را نقل کرده؛ نزد ما راجح آن قول است که از صحابه جلیل، چون حضرت حدیفه، ابن عباس و ابن مسعود (رض) و اکثر سلف و خلف، منقول میباشد؛ یعنی: بعد از سنجش اعمال هر که حسناتش سنگین باشد، جنتی و هر که سیئاتش غالب باشد، دوزخی است و آنانکه حسناتشان با سیئات مساویست، اهل اعراف اند.

از روایات بر می آید که اصحاب اعراف عاقبت به جنت میروند، بر علاوه، ظاهر است که چون عصاة مؤمنان که سیئاتشان بر حسنات غالب باشد، آخر از دوزخ برآمده به جنت میروند؛ اصحاب اعراف که حسنات و سیئاتشان برابر است، باید پیشتر از آنان به جنت روند! گویا، اصحاب اعراف را باید نوع ضعیفی از اصحاب الیمین پنداشت چنانکه «سابقین مقرّبین» فی الحقیقت نوعی از اصحاب الیمین می باشند، که به طفیل عزم و اراده خویش، از عامّه اصحاب الیمین پیش رفته اند؛ در مقابل آن، اصحاب اعراف نوعی عقب مانده اند که نسبت به کثافت اعمال [بد] خویش از عامّه اصحاب الیمین چیزی عقب افتاده اند. اینها، چون در وسط بهشتیان و دوزخیان اند مردم هر دو طبقه را از علایم مخصوص آن می شناسند.

وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۷)

و هنگامی که چشمانشان (اصحاب اعراف) به سوی دوزخیان گردانیده شود، گویند: ای پروردگار ما! ما را همراهی مردمان ظالم (در دوزخ) قرار مده. (۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ»: چشمان اعرافیان به طرف دوزخیان متوجه می گردند، به دوزخیان التفات میکنند. «تِلْقَاءَ»: جهت، طرف، سمت و سو.

تفسیر:

«وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (47)»: و چون چشمان اصحاب اعراف به سوی دوزخیان گردانیده شود، و عذاب و ذلت و خواری ماندگارشان را ملاحظه کنند به استغاثه پروردگار خود می پردازند و از او تعالی می خواهند تا آنها را در زمره ظالمان و ستمگرانی که با شرک بر خویشان ظلم نموده اند قرار ندهد بلکه آن ها را نجات دهد.

مفسر تفسیر روح المعانی می نویسد: اصحاب اعراف، در دعایشان نمیگویند: «ما را اهل آتش قرار مده، بلکه میگویند: ما را همنشین ظالمان مگردان. گویا مجالست با ظالم، بدتر از آتش دوزخ است».

از جمله: «صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ»: آیه مبارکه فهمیده میشود که: اعرافیان به اهل بهشت نگاه میکنند و آنان را میشناسند و سلام میکنند؛ اما به اهل دوزخ نگاه نمیکنند، بلکه چشمشان ناخواسته به آنان می افتد.

مفسران در معرفی اعرافیان در تفاسیر خویش نگاشته اند: اعرافیان اشخاصی هستند که حسنات و گناهانشان برابر است، پس نه بهشتی میباشد و نه دوزخی، و بر بلندای دیوارها

محبوس میشوند تا زمانی که الله متعال درباره‌ی آنان حکم میکند. آنها وقتی به بهشتیان نگاه میکنند، سلام می‌کنند، و وقتی به دوزخیان مینگرند می‌گویند: بارالها! ما را از زمره‌ی ظالمان قرار مده و ما را قرین آنها مساز! از الله متعال درخواست میکنند آنها را قرین اهل دوزخ قرار ندهد. به‌کار بردن لفظ (صرف) نشان میدهد که آنها بیشتر به بهشتیان نظر دارند. و نگاه کردنششان به دوزخیان به اراده‌ی خودشان نیست، بلکه وادار میشوند؛ یعنی وقتی وادار شوند که نظر برگردانند و عذاب اهل دوزخ را ببینند، از الله التماس میکنند که آنان را بادوزخیان قرین قرار ندهد. (البحر المحيط ۴/۳۰۳).

مفسر تفسیر کابلی در مورد اعرافیان مینویسد: چون در میان بهشت و دوزخ‌اند، در میان خوف و رجا می‌باشند. چون به يك سو می‌نگرند، امید می‌کنند، و چون نگاهشان به سوی دیگر می‌افتد، از خدا می‌ترسند و پناه می‌جویند که در زمره دوزخیان داخل نشوند! مفسر مودوی مینویسد: «وهنگامی که چشمان شان به‌سوی دوزخیان برگردانده میشود می‌گویند: (ای رب ما! ما را با گروه ستمکاران همراه نکن.) آنگاه اعرافیان چند نفر از کسانی بزرگ جهنم را از نشانه‌ها و سیمای شان خواهند شناخت و آنان را ندا درخواهند داد که: دیدید که امروز نه آدم‌ها و گروه شما توانست سودی به شما برساند و نه امکانات و قدرت که آنها را بزرگ و توانمند می‌پنداشتید.

آیا اینان همان افرادی نیستند که درباره‌ی آنان سوگند یاد میکردید و میگفتید که خدا چیزی از رحمت خود را بهره‌ی آنان نخواهد کرد؟ امروز به همانان گفته شد که وارد بهشت شوید در حالی که نه ترس خواهید داشت و نه غم و اندوهی." و دوزخیان بهشتیان را آواز خواهند داد که اندکی آب و یا از آن چه خدا روزیتان کرده است بر ما هم فروریزید. آنان پاسخ خواهند داد که خدا این هر دو چیز را بر منکران حقی که دینشان را بازیچه و مایه‌ی سرگرمی و تفریح قرار داده بودند و زندگی دنیا فریبتان داده بود حرام کرده است. خدا میفرماید، امروز نیز ما آنانرا همانگونه به فراموشی خواهیم سپرد که ملاقات این روز را فراموش کرده بودند و آیات ما را انکار می‌کردند.»

از این گفت و گوی اعرافیان با بهشتیان و جهنمیان تا حدی می‌توان حدس زد که توانایی‌های انسان‌ها در جهان آخرت چقدر افزایش خواهند یافت. در آنجاشعاع دید و بینایی به قدری گسترده خواهد بود که بهشتیان، اعرافیان و جهنمیان هرگاه خواسته باشند می‌توانند یک دیگر را ببینند. صداها و شنوایی‌ها نیز به قدری نیرومند خواهند بود که این کسان جهان‌های متفاوت به آسانی خواهند توانست با یکدیگر گفت و گو کنند. این گفته‌ها و گفته‌های مشابه دیگر که در باب جهان آخرت در قرآن وجود دارند، برای ایجاد این تصور کافی ست که قوانین حاکم بر زندگی در آنجا با قوانین حاکم بر زندگی فعلی جهان ما به طور کامل متفاوت خواهند بود، گرچه شخصیت و هویت ما همان خواهد بود که در این جاست. کسانی که اندیشه‌شان به قدری پاییند حدود این عالم مادی است که تصویری غیر از تصور زندگی فعلی و گستره‌های محدود آن در آن نمی‌گنجد، با شگفتی و حیرت به این گفته‌های قرآن و حدیث خواهند نگرینست و چه بسا با ریشخند، سبک مغزی خویش را به اثبات برسانند. اما واقعیت این است که امکانات زندگی به سان اندیشه و مغز تنگ آنان تنگ و محدود نیست.

خوانندگان محترم!

در آیات متبرکه (48 الی 49) در باره‌ی مناظره و گفتگو میان اعرافیان و دوزخیان، از رهبران

گنهگار که اعرافیان آنها را مینگرند و از روی سیمای آلوده به گناهشان، آنان می شناسند و مورد نکوهش و ملامت قرار شان می دهند. بحث ادامه می یابد. طوریکه میفرماید:

وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٨﴾

و اصحاب اعراف مردانی (از دوزخیان را) که از سیمایشان آنها را می شناسند صدا میزنند و میگویند دیدید که گردآوری شما (از مال و ثروت و زن و فرزند) و تکبرهای شما به حالتان فایده ای نبخشید. (۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَجَالًا»: مردانی از دوزخیان. «ما اغنی عنکم»: به حالتان سودی نداشت، شما را از آتش دوزخ رستگار نکرد. «مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ»: چه سودی به حالتان داشت؟ چه سودی برایتان نداشت. «جَمْعُكُمْ»: گردآوری مال و ثروت و سپاه و فراوانی جمعیت شما. جمعیت. تعداد افراد. «مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ»: به آنچه که فخر میکردید، به خدایان باطلی که آنها را بزرگ می شمردید، چیزی که به آن تکبر و افتخار میکردید، آن گردن کشی و نافرمانی که می کردید. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ»: اصحاب اعراف خطاب به مردانی از اهل دوزخ که آنها را بانسانه های واضح شان باز شناختند درحالی که در دنیا نیز آنها را میشناختند میگویند: «قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ (48)»:

اموالی و ثروت راکه شما جمع کرده بودید کجا شد؟ نه این اموال و نه اتحادی که در مبارزه با پیامبران علیهم السلام تشکیل نموده بودید، و نه اعراض شما از دین الله و استکباری که در دنیا کردید نفعی به شما نبخشید. سرانجام به این روزگار بد و این عذاب ابد درافتادید.

باید گفت که: مال، ثروت، قدرت، دوستان و طرفداران، عامل نجات نیستند. «ما اغنی عنکم جمعکم»: طوریکه خود انسان نیز در قیامت به این حقیقت اعتراف می کند. «ما اغنی عنی مالیة» (حاقه: 28).

پس، روشن است که معیار و مقیاس امتیاز و برتری در جهان آخرت، نسبت به عملکرد در دنیا متفاوت خواهد بود.

مال و ثروت، نیرو و جمعیت و نام و شهرت، اساس عزت و خوشبختی و رستگاری نیست؛ بلکه اساس و معیار، همان ایمان و باور درست و کردار نیکو و پسندیده خواهد بود. قطعاً جایگاه سردمداران کفر و گمراهی و خودخواهان و مال اندوزان دنیا پرست، دوزخ و پاداش مؤمنان و مستضعفان تاریخ، تقوا کنندگان، دین دوست، خاکساران پیشگاه حق و خدمتکاران بندگان الهی، بالاترین مراتب فردوس است و لا غیر.

أَهْوَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٤٩﴾

[سپس با توجه دادن دوزخیان به سوی اهل ایمان میگویند:] آیا اینان کسانی نبودند که در دنیا قسم میخوردید که الله آنان (کفار را) را به رحمتی نمیرساند؟ [پس به مؤمنان میگویند:] به جنت در آید که نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می شوید. (۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أقسمتم»: قسم می خوردید. «لاینال»: نمی رساند، لاینال برحمة: رحمت را شامل نمی گرداند. «أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ...»: این عبارت می تواند فرموده خدا خطاب به أصحاب أعراف یا سائر مؤمنان باشد؛ و یا گفته أصحاب أعراف خطاب به مؤمنان بشمار آید. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«أَهْوَلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ»: اهل اعراف برای کفار در دوزخ گفتند: به سوی این مستضعفانی که به محمد صلی الله علیه و سلم ایمان آورده اند ببینید که چگونه وارد بهشت شده اند. اکنون بگوئید که ایمان و قسمتان که در دنیا یاد می نمودید که رحمت الله متعال هرگز به آنها نمیرسد و فضل الله آنها را در نمییابد کجا شد؟ استفهام برای سرزنش و تمسخر و توبیخ آنان است.

«أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (49)»: حالا به سوی این ها بنگرید درحالی که به آنها گفته شده عجله کنید وارد بهشت شوید درحالی که از آنچه در انتظار شماست هرگز بیم ندارید و از آنچه در دنیا از دست داده اید هرگز دچار غم و اندوه نخواهید شد. در بهشت، حزن و اندوه نیست (این عبارت میتواند فرموده الله متعال خطاب به أصحاب أعراف یا سائر مؤمنان باشد؛ و یا گفته أصحاب أعراف خطاب به مؤمنان بشمار آید).

مفسر آلوسی در این بابت می نویسد: این بخش از آیه گفته ی اعرافیان است که به بهشتیان میگویند: بدون ترس و باک و اندوه و شادمانی و در نهایت اِکرام و اِحترام در بهشت ماندگار باشید. (روح المعانی ۱۲۶/۸).

قابل یادآوری است که: در دنیا کافران مغرور، مؤمنان را تحقیر می کنند و میگویند که رحمت خدا شامل اینان نمیشود. غافل از آنکه ایمان و اعمال صالح، آنان را مشمول رحمت الهی قرار میدهد و خطاب «أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ» را دریافت می کنند.

در ضمن قابل یادآوری است که: دریافت رحمت الهی، ایمان و عمل صالح لازم دارد، نه مال و مقام، و مناصب زودگذر دنیوی. علاوه بر آنکه رحمت خدا به دست مستکبران نیست تا میان هر کس که بخواهند تقسیم کنند. «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ» (زخرف 32)

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات متبرکه (50 الی 51) در باره گفتگوی دوزخیان و بهشتیان بعد از استقرار هر یک از آنها در منزلگاه خود خبر می دهد و داد و فغان و اِلتماس آنها را بازگو میکند که در حالت شدت گرسنگی و تشنگی ابراز می دارند؛ بحث بعمل آورده است.

وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٥٠﴾

و دوزخیان جنتیان را آواز می دهند که جرعه ای از آب [خوشگوار] یا از چیزی که الله به شما روزی داده است، بر ما بریزید. (جنتیان در جواب) گویند: یقیناً الله آب و نعمت های بهشتی را بر کافران حرام کرده است. (۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَفِيضُوا عَلَيْنَا»: بر ما فرو ریزید.

تفسیر:

«و نادى أصحاب النار أصحاب الجنة أن أفيضوا علينا من الماء أو مما رزقكم الله»: در روز

قیامت اهل دوزخ از اهل بهشت خواستند تا آن‌ها را نیز در برخی از نعمت‌های خویش مانند آب سرد و طعام پاکیزه و سایه‌ها شریک سازند.

به آنها ندا می‌دهند که با کمی آب به داد و کمک ما برسید، تا شاید شدت حرارت آتش و تشنگی را کم کند، یا از نوشیدنی‌هایی که الله متعال به شما عطا کرده است، چیزی به ما بدهید؛ چرا که در حقیقت تشنگی ما را از پا در آورده است.

در آیه مبارکه ملاحظه می‌داریم که: اولین درخواست دوزخیان، آب است، در ضمن قابل یادآوری است که: آنان که در دنیا توشه‌ای برای آخرت ندارند، در قیامت دست‌گدایی و نیازشان پیش همه دراز است. (الله تعالی ما را از آن نگاه دارد آمین).

و تعبیر (أَفِيضُوا: بر ما بریزید)، دلیل بر آن است که بهشت بر فراز دوزخ قرار دارد، یکی از نام‌های قیامت، «يَوْمَ التَّنَادِ» (غافر، 32) است. یعنی روزی که نداها بلند و استمداد و فریاد در کار است و بهشتیان و دوزخیان همدیگر را صدا می‌زنند.

«قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ (50)»: اهل بهشت در جواب خطاب به آنها گفتند خدای تعالی شما را از چنین چیزی منع کرده و به سبب کفرتان این نعمت‌ها را بر شما حرام نموده است و شما هیچ حقی در آب و طعام و سایه و نعمت ندارید حق شما عذاب و لعنت است.

جنتیان می‌گویند: همانا خدا نوشیدنی و خوردنی بهشت را از کافران منع کرده ابن عباس (رض) گفته است: انسان برادر و پدر خود را میخواند و میگوید: سوختم! کمی آب بر من بریزید. به آنها گفته می‌شود: جوابشان را بدهید، می‌گویند: خدا آن را بر کافران حرام کرده است. (طبری ۴۷۳/۱۲).

باید یادآور شد که از فحواى جمله «حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ»: آیه مبارکه بر می‌آید که: نعمت‌های آخرت، مخصوص مؤمنان است. در ضمن قابل یادآوری است که: خداوند متعال و بهشتیان بخیل نیستند، ولی مجازات کافرانی که در دنیا مؤمنان فقیر را اذیت می‌کردند، همانا تحریم نعمت‌ها در قیامت است.

آنگاه خدا کافران را این‌گونه توصیف می‌نماید:

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿٥١﴾

کسانیکه دین خود را به بازی و لهو گرفتند و زندگی دنیا آنها را فریب داد پس امروز آنان را فراموش میکنیم، چنانکه آنها ملاقات این روز را (در دنیا) فراموش کرده بودند و آیات ما را انکار می‌کردند. (۵۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لهو»: به معنای غفلت انسان از کارهای اساسی است و «لعب» آن است که انسان هدفی خیالی و غیر واقعی داشته باشد. «غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»: زندگانی دنیا فریبشان داد. «ننساهم»: آنان را از یاد می‌بریم، آنان را در آتش دوزخ وامی‌گذاریم. «لقاء»: دیدار، ملاقات. «يجحدون»: انکار می‌کنند.

تفسیر:

«الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَ لَعِبًا»: آنانیکه دین خود را به بازی و مسخره گرفتند و زندگانی دنیا فریبشان داد لذا آخرت را فراموش کرده و به بقای طولانی در دنیا فریفته شدند. بناءً باید گفت

که: مسخره کردن دین، مغرور شدن به دنیا، فراموشی آخرت و انکار آیات الهی، همه از نشانه‌های کافران است.

«دینَهُمْ لَهْوًا»: کفار، احکام دین را که جدی است آنرا به بازی می‌گیرند. و در عوض دنیا که بازیچه‌ای بیش نیست آنرا جدی گرفتند.

«وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»: یعنی به دنیا و زینت و زیور آن مغرور شدند، «فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا»: پس در این روز ما آنها را در عذاب ترک می‌کنیم همانگونه که آنها راه درست را ترک کردند و امروز را به خاطر نداشتند و به آن اهمیتی ندادند.

یعنی کسانی که دین را بازیچه و سرگرمی می‌گرفتند و زندگی دنیا، آنرا فریفت، امروز، ما آنان را به فراموشی می‌سپاریم، همان طور که آنان، دیدار این روز را از یاد بردند و آیات ما را انکار کردند.

از فحواي جمله: «نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا»: آیه مبارکه بر می آید که: فراموش کردن خداوند متعال در دنیا، سبب فراموش شدن انسان در قیامت می شود. طوریکه در (آیه 152 سورة بقره) آمده است: «فَادْكُرُونِي اَدْكُرْكُمْ»، یاد الله را مایه‌ی یاد او از انسان می‌داند.

مفسر آلوسی در باره میفرماید: این کلام به منزله‌ی تمثیل است؛ یعنی آنها را در آتش رها و فراموش می‌کنیم. همچنان که آنها ملاقات چنین روز عظیمی را فراموش کردند که نباید آن فراموش گردد. (تفسیر روح المعانی ۱۲۷/۸).

و ابن کثیر گفته است: یعنی با آنان بسان فراموش گشته عمل می‌کنیم، وگرنه چیزی از علم الله خارج نیست و چیزی را فراموش نمی‌کند. (مختصر ابن کثیر ۲۴/۲).

«وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (51)»: و به سبب کفری که به آیات الهی انجام داده و انکار و تکذیبی که نسبت به پیامبر خدا کرده‌اند به عذاب ماندگار در دوزخ می‌رسند. بنابراین این، خصلت‌هایی که سبب هلاکت شان گردید، عبارت بود از: حُب دنیا، فراموش کردن آخرت و دروغ انگاشتن آیات الهی. انکار مستمر آیات الهی، موجب محرومیت از بهشت و مواهب آن است.

قابل یادآوری است که این دو آیه، یکی از صحنه‌های تکان دهنده‌ی دوزخیان است که خداوند از پستی و زار و زبونی آنان خبر می‌دهد که آنان باتمام درماندگی و افتادگی از مؤمنان بهشتی التماس و تقاضا میکنند تا دستشان را بگیرند و به فریادشان برسند؛ اما جواب سخت و دردآور می‌شنوند و کسی یارشان نیست و می‌گویند: چون دین خدا را به بازیچه گرفته و در غفلت به سر برده‌اید، نعمت بهشتی برایتان حرام است. خدا هم در جواب آنان میفرماید: آنان روز قیامت را از یاد برده بودند، ما نیز امروز آنان را فراموش و در همان تنگنا و سختی رهایشان می‌کنیم تا مجازات و سزای کردار بد خود را بچشند.

خوانندگان گرامی!

پس از معرفی اهل جنت و دوزخ و اعراف و گفتگو و مناظره میان این سه گروه و این که شخص مکلف باید به فرجام نیک خود بیندیشد و با حزم و احتیاط و دوراندیشی، پیش برود، در آیات متبرکه (52 الی 53) درباره فضیلت قرآن و منفعت و حجیت مطلق آن برای همه‌ی مردم سخن می‌گوید و معذرت بی پایه‌ی آنان را باطل می‌شمرد و به حسرت و پشیمانی دروغگویان و تکذیب کنندگان در قیامت اشاره می‌کند که: آرزوی دوباره زنده شدن و بازگشتن به دنیا را در سر دارند تا این بار، کردار خود را سر و سامان دهند و به سعادت همیشگی برسند. این کتاب الهی، بسیار محکم و استوار و روشن بیان می‌دارد که: فرصت

عذرخواهی پایان یافته است. خردمندان، از آن درس گرفته و رستگار شده اند. اما جاهلان از نیاکانشان پیروی می کنند. [زخرف/۲۳]؛ ولی هرگاه کنار دوزخ قرار گیرند، برای عمر تلف شده و بار سنگین گناه تأسف می خورند. (سوره انعام آیات 27 و 28).

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾

و البته به آنها کتابی [عظیم و با ارزش] آوردیم که مضمون آن را به تفصیل و از روی علم بیان کردیم، (کتابی) که مایه هدایت و رحمت برای جمعیتی است که ایمان می آورند. (۵۲) پروردگار با عظمت ما به وسیلهی کتاب، اتمام حجت کرد و انسان را از مغرور شدن به دنیا و فراموشی آخرت و انکار آیات، جای هیچگونه عذری را برای شان باقی نگذاشته است طوری که میفرماید: «وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ»: ما به این کفار کتابی آوردیم و نازل کردیم که در آن هر خیر، صداقت و حقی هست چنانچه دلیلی واضح و برهانی صادق و حجتی قاطع نیز میباشد. این کتاب مردم را به سوی هر فضیلت رهنمون میشود و از هر پستی باز می دارد، و آنها را به سوی هدایت رهنمایی و از هر فرومایگی برحذر می دارد. یعنی در آن با کمال تفصیل گفته شده است که حقیقت چیست و کدام روش زندگی در دنیا برای انسان درست است و اصول بنیادین روش زندگی درست چیست؟ وانگهی این گفته ها و تفصیلات از روی حدس و گمان نیستند، بلکه براساس علم قطعی خالص استوار اند. آوردن کتاب هدایت و رحمت، کار خداوند است که آن را بخش بخش و به تدریج نازل کرده است.

«هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (52)»: قبل از همه باید بگویم که؛ هدایت با قرآن، از بزرگترین رحمت و لطف های خداوند به مؤمنان است. این کتاب رحمتی است هدایتگر و نعمتی است بازدارنده و برای کسی که از آن پیروی کند مایه عصمت است و مؤمنان را نجات میدهد و کسانی را که به او عمل میکنند به رستگاری میرساند.

یعنی اولاً که مطالب و آموزه های این کتاب به قدری روشن و قابل فهم اند که اگر کسی آنها را مورد توجه و تدبیر قرار دهد، راه راست و درست به طور کامل برای او آشکار خواهد شد. و علاوه بر آن کسانی که به این کتاب باور و ایمان دارند، در زندگی آنان نیز به صورت زنده و عملی این حقیقت را نیز میتوان مشاهده کرد که این کتاب انسان را چقدر درست راهنمایی میکند و چه رحمت بزرگی است که به محض پذیرش آن دگرگونی گسترده ای در اندیشه. اخلاق و کردار انسان آغاز میشود. این اشاره ایست به آثار و دگرگونی های شگفت انگیزی که در اثر ایمان آوردن به این کتاب در زندگی یاران پیامبر پدید می آمد.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٥٣﴾

آیا [منکران قرآن برای باور کردن آن] جز در انتظار تأویل آنند (در انتظار انجام و نتیجه آن کتاب اند)؟ روزی که نتیجه و انجام آن بیاید ظاهر شود) آنانی که نتیجه را پیش از آن (در دنیا) فراموش کرده بودند، میگویند: همانا پیغمبران پروردگار ما (دین) حق را آورده بودند (و لیکن ما سخنان آنها را نپذیرفتیم) پس آیا شفاعت کنندگانی هست که ما را شفاعت کنند (و برای ما واسطه شوند)؟ و یا پس گردانیده شویم (به دنیا) باز عمل کنیم غیر آنچه میکردیم (این آرزوی شان فایده ندارد) زیرا خود را زیانمند کردند، و گم شد از آنها آنچه (در دنیا) افترا می کردند. (۵۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَأْوِيلُهُ»: سرانجام و عاقبت آن. مراد عقاب و عذابی است که وعده داده میشود. «یوم یأتی تأویلَهُ»: روزی تأویل فرجامش فرا میرسد، روز قیامت. «نردُّ»: به سوی دنیا - بازگرداننده می شویم.

تفسیر:

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ»: خداوند متعال در قرآن، منکران را توبیخ میکند که تا تحقق تهدیدهای او را نبینند، ایمان نخواهند آورد طوری که میفرماید: آیا آنان جز در انتظار تأویل **آندند؟** یعنی: آیا این کافران تکذیبگر جز عذابی را که در قرآن به آنان وعده داده شده است، انتظار نمی‌کشند، عذابی که سرانجام، کارشان بدان منتهی خواهد شد. قتاده گفته است: تأویل یعنی عاقبت آن. ربیع در تفسیر خویش میفرماید: «پیوسته از تأویل قرآن مسائلی نو به میان می‌آید تا آن که روز حساب فرارسد و در آن روز است که تأویل آن به اتمام میرسد». **«روزی که تأویل آن فرارسد»** که همانا روز قیامت است.

مراد از تأویل در این آیه مبارکه، به قرینه‌ی جملات بعد، تحقق تهدیدها و وعده‌های الهی در مورد مجازات و پاداش در قیامت است.

مفسر مودودی می در تفسیر آیه مبارکه: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ»: می نویسد: به عبارت دیگر این مطلب را اینگونه باید فهمید که کسانی که تفاوت روش درست و نادرست به روشنی برایشان گفته میشود، اما آنان نمی پذیرند و باز کسانی با عمل به راه و روش درست به آنان نشان میدهند که راست روی چه تأثیر و پیامدهای بی شمار مثبتی نسبت به غلط وی بر زندگی آنان به جای گذارده است، اما باز هم آنان پند و اندرز نمی گیرند، پس این بی اعتنایی و برخوردشان بدین معنا است که تنها در صورت رو شدن با مجازات غلط روی، نادرست بودن راه و روش خویش را خواهند فهمید. کسی که به توصیه های پزشک عمل میکند، نه به شفا یافتن مریضان همسان خود در اثر عمل توصیه های طبیب توجهی میکند، تنها در صورت خوابیدن بر بستر مرگ خواهد پذیرفت که روشی که تاکنون در زندگی در پیش گرفته بوده به راستی برای وی مهلک بوده است.

«يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ»: **«روزی که تأویل آن فرارسد»** که همانا روز قیامت است.

باید گفت که: قیامت، روز آگاهی و بیداری است، ناله‌ها، فریادها و اعتراف‌ها و آرزوها در قیامت، به جایی نمی رسد. پس باید در دنیا هشدارهای قرآن را جدی بگیریم.

«يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ»: خسارت بزرگ، همانا فراموش کردن قرآن و قیامت است، **طوری که میفرماید: کسانی که آنرا پیش از آن فراموش کرده بودند** یعنی: کسانی که قرآن را قبل از آن که مصداق وعده‌های آن فرارسد و فرجام مورد بحث در آن، تحقق یابد، ترک کرده بودند؛ و در دنیا به آن عمل نکرده بودند میگویند: «قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ»: **«میگویند: بی‌شک پیامبران پروردگار ما حق و حقیقت را آورده بودند»** و درستی و صداقت آنها برای ما محقق شد اما به آنها ایمان نیاوردیم و از آنها پیروی نکردیم. بدین‌گونه، در جایی به این حقیقت اقرار و اعتراف میکنند که این اعتراف در آنجا هیچ سودی به حال شان ندارد.

مفسر امام طبری (رح) فرموده است: بدبخت‌ها وقتی با مجازات روبرو میشوند، قسم میخورند که پیامبران رسالت را به درستی و کامل ابلاغ کردند و آنها را نصیحت نمودند، اما وقتی آنها را تصدیق می کنند که بر ایشان سودی ندارد، و سروصدای فراوانشان آنها را از قهر و غضب خدا نجات نمی دهد. (طبری ۱۲/۴۸۰).

«فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا»: آیا امروز برای ما شفيعی پيدا ميشود كه مارا از اين عذاب نجات بدهد؟ اين جمله به معنای تمناست. يعنى: اى كاش براى ما شفاعتگرانى مى بود «تا براى ما شفاعت كنند»: در نزد پروردگار ما تا ما را از عذاب دوزخ معاف گرداند.

«أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ»: يا آيا ميشود ما به دنيا برگرديم تا به عمل صالح و نيك غير از گناهان و اعمال زشتى كه مرتكب شديم، بپردازيم.

از فحواى جمله «أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلُ»: آيه مباركه بر مى آيد كه: كافران، دين و آخرت را جدى نيمى گيرند، در لحظاتی كه در روز قيامت، متوجهى خطاء و اِثْتِباهاات خود مى شوند، آرزوى برگشت به دنيا را مى كنند، ولى اين آرزو هاى شان، بيهوده است.

طوريكه در (آية 28 / سورة أنعام) آمده است: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ»: آنان اگر هم بازگردند، همان كارها را ادامه مى دهند.

خدای متعال در رد آنها گفته است: «فَدَّ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ(53)»: بهراستى كه به خود زيان رساند. يعنى آنان از زندگى و توانمندی هاى خود در جهت صلاح و فلاح خویش هيچ بهره‌اى نگرفتند پس زندگى آنان بر آنان بلا و محنت گرديد، گويى هستى خود را باخته‌اند، همانند تاجرى كه رأس المال خود را از دست ميدهد، «وگم شد از آنان آنچه افترا ميکردند» يعنى: دروغ بافى هایشان كه در دنيا بر مي ساختند، تباه و نابود شد، يا معبودهائی كه در دنيا شريك خدای سبحان قرار ميدادند، از نزدشان ناپديد شد و هيچ سودى به آنان نرسانيد. سپس خدا دلايل قدرت و يگانگى خود را بيان کرده و مي فرمايد:

خوانندگان محترم!

در آیات (54 الی 56) در باره ربوبیت و الوهیت، به فریاد خواندن.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (٥٤)

به يقين پروردگار شما الله است كه آسمانها و زمين را در شش روز (شش دوران) آفريد سپس بر عرش قرار گرفت، شب را به روز مى پوشاند و روز را به شتاب مى طلبد و آفتاب و ماه و ستارگان در فرمان او مسخر هستند. آگاه باشيد! كه آفريش و فرمانروايى تنها براى الله است. بزرگوار و نهايت بزرگ و با برکت است الله، (چون او) پروردگار جهانيان است. (٥٤)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«رَبٌّ»: سرور، فرمانروا، مدبر و اندیشمند و مربی و در اصل به معنای تربیت و به کمال رسانیدن است. «ستة أيام»: شش روز، يوم هم به معنی روز است، هم روزگار، منظور از شش دوره است كه تنها آفريدگار، كم و كيف آنرا ميداند. «استوى»: چيره شد، استيلا يافت، زير قدرت خود در آورد. «حَثِيثًا»: شتابان، به سرعت و بدون فتور و ستى. «مُسَخَّرَاتٍ»: خاكساران، متواضعان، فرمانبرداران، رام شده ها. «اخلق»: آفريدن هر چيز از نيستى و به اندازه. «الأمْرُ»: تدبير در امور و دخل و تصرف در آن.

«خلق و امر»: بر جهان هستى دو نظام حاكم است: نظام ذره اى كه شكل و مكان و لوازم مادى را اقتضاء ميكند و نظام امر كه جهان ذره اى را اداره ميكند. «خلق»: احكام جهان هستى. «امر»: احكام دينى شرعى. «تضرعاً»: فروتنانه، بهزارى. «خفية»: نهانى.

«المعتدين»: تجاوزكاران، از حد گذرندگان. «خوف»: بيم، طمعا: اميد. (فرقان)

تفسير:

در آیهی قبل، بحث از محو شدن هر چیز و هر کس در قیامت بود، جز ذات الله متعال، و در این آیه مبارکه معرفتی پروردگار واقعی است. **طوری که میفرماید: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ: هَٰمَانَا پروردگار شما آن اللهی است که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید، به قولی: این روز ها از روزهای دنیا بود. به قولی دیگر: این روز ها از روز های آخرت بود که هر روز آن به اندازه هزار سال دنیاست.**

اگر سؤال بعمل آید که: چرا خداوند متعال، جهان را به امر «کن»: باش، نیافرید و آن را در شش دوره بیافرید؟

در جواب باید گفت: اگر پیدایش هستی در یک آن و با لفظ «کن» می بود، آن سان که شایان است، عظمت و علم و قدرت بی همتای هستی بخش را درک نمی کردیم؛ اما آنگونه که - حکمت او ایجاب نمود - در ادوار مختلف و با برنامه های منظم و بی مانند، این هستی شگفت آور و پهنآور، به وجود آمد تا هر چه بیشتر مقام والا و شکوهمند حق را دریابیم. همانطور عظمت و هیمنه ی خلقت بشر وقتی بیشتر محسوس است که نوزادی پس از طی دوران تکامل خود در رحم مادر، به دنیا بیاید.

همچنان شیخ قرطبی میفرماید: اگر می خواست آن را در یک لحظه خلق میکرد، اما خواست دقت و تحمل را در امور به بندگان بیاموزد. (تفسیر قرطبی ۲۱۹/۷).

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ»: بعد از آن خدای تعالی بر عرش آنگونه که لایق شأن و عظمت اوست علو و استقرار یافت.

استواء:

عبارت از برتری و استقرار است و خدای سبحان خود به کیفیت آن داناتر میباشد و ما به آن به گونه ای که به جلال و عظمت وی سزاوار است، عقیده داریم.

از ام سلمه در تفسیر آیه مبارکه: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ»: روایت شده است که فرمود: درک کیفیت استوا در حیطة عقل نیست اما استوا مجهول هم نیست، و اقرار به آن ایمان و انکار آن کفر است.

از مالک بن انس (رض) نیز روایت شده است که شخصی از وی پرسید: خدای سبحان و تعالی چگونه بر عرش استوا یافت؟ امام مالک گفت: «استوا معلوم است (یعنی در لغت) و کیف (یعنی کیفیت این استوا) مجهول است و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت می باشد». این است مذهب سلف صالح در این باب.

عرش:

عبارت از تخت جهانداری است که بزرگترین مخلوقات الله متعال می باشد. و امام احمد رحمه الله گفته است: اخبار صفات باید بدون تشبیه و تعطیل با آن برخورد شود. نباید گفت چگونه؟ و چرا؟ ایمان داریم خدا هر طور خود بخواهد بر عرش مستقر خواهد شد. حد و نهایتی برایش متصور نیست، صفت و کیفیتی که توصیف کننده بتواند بدان دست یابد و آن را تعریف کند، به گمان نمی آید. آیه و خبر را می خوانیم، و به محتوای آنها ایمان می آوریم و کیفیت صفات را به علم خدا ارجاع می دهیم. (محاسن التأویل ۲۷۰۶/۷).

مفسر قرطبی گفته است: هیچ یک از سلف صالح حقیقت استقرار خدا را بر عرش انکار نکرده اند، اما کیفیت و چگونگی آن را ندانسته اند؛ چرا که حقیقت آن دانسته نمی شود. (تفسیر قرطبی ۲۱۹/۷).

مفسر مودودی در تفسیر خویش در مورد آیه مبارکه «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» می نویسد: درک و فهم کیفیت دقیق استوی علی العرش (جلوه فرما شدن بر تخت سلطنت خدا برای ما مشکل است. ممکن است که خدای بلند مرتبه پس از آفرینش عالم هستی جایی را مرکز

قلمرو نامحدود خویش قرار داده تجلیات خویش را در آن متمرکز کرده باشد، هم هستی و وجود و نیرو از آنجا بر همه‌ی عالم هستی سرازیر باشد و هم اداره و تدبیر امور عالم هستی از آن جا صورت پذیرد. و این هم ممکن است که مراد از عرش قدرت حاکمیت و فرمانروایی باشد و مراد از جلوه فرما شدن خدا بر آن این باشد که خدای بلند مرتبه پس از آفرینش کاینات زمام امور آن را خود به دست گرفته است.

به هر حال مفهوم دقیق و تفصیلی استوی علی العرش هر چه که باشد، هدف اصلی از ذکر آن در قرآن فهماندن این مطلب است که خدای بلند مرتبه تنها آفریدگار عالم هستی نیست، بلکه اداره کننده‌ی آن نیز می باشد. او پس از آفرینش عالم هستی با آن قطع ارتباط نکرده و عزلت نگزیده است، بلکه تنها اوست که در عمل بر تمام کل و جزء کاینات فرمانروایی میکند. همه‌ی اختیارات پادشاهی و فرمانروایی بالفعل در اختیار او و هر چیز تابع امر او و هر ذره‌ی هستی مطیع فرمان او و سرنوشت همه‌ی مخلوقات همواره وابسته به اراده‌ی اوست. در اصل قرآن در پی قطع ریشه‌ی سوء فهمی است که به سبب آن گاهی انسان دچار شرک شده است و گاهی دچار گمراهی خود مختاری و خود سری. قطع کردن ارتباط عملی خدا با اداره‌ی نظام هستی، به طور قطع این نتیجه را در پی خواهد داشت که انسان یا دیگری را مالک سرنوشت خود بداند و در برابر او سر تعظیم خم کند و یا خودش را مالک سرنوشت خویش بداند و خود مختاری و خود سری اختیار کند. (بنقل از تفهیم القرآن).

کلمه‌ی «ایام» در این جا یا به معنای جمع «یوم» همان بیست و چهار ساعتی است که مردم دنیا از آن مراد می گیرند، یا به معنای دوران زمین شناسی به کار رفته است، چنانکه در (آیه‌ی 47 سوره‌ی حج) ارشاد شده است: «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» (در حقیقت یک روز نزد پروردگارت با هزار سال از آن چه می‌شمارید برابر است.) همچنان در سوره‌ی (معارج آیه‌ی 4) آمده است: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» (فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است، به سوی او بالا می روند).

«يُعْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا» و او تعالی ذاتی است که شب را به عنوان پرده بر روز قرار داد و شب را به گونه‌ای ساخت که طالب روز است. «وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ» آفتاب و ماه و ستارگان زیر فرمان و قدرت و خواست الله قرار دارند.

«أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» تمام کائنات از آن او می‌باشد و در آن دخل و تصرف کامل دارد. یعنی هم آفرینش به دست الله متعال است، هم اداره و تدبیر آفریده‌ها.

«أمر» عبارت از: فرمانهای تکوینی و احکام تشریعی حق تعالی است.

و از جمله او امر الله متعال یکی هم سخن او قرآن است که مخلوق نمی باشد.

پاک و منزّه است کسی که دارای چنین صنعتی است و بزرگ است آنکه چنین امری دارد و مقدس است کسی که ابداعش چنین است. فضل او وسعت یافت و شامل هر مخلوقی شد و قدرت او هر پدیده‌ای را مقهور خود ساخت و جبروت او بزرگ شد پس او درکمال خودیگانه و در ملکوت خود منزّه و در جلال و جمال خود یگانه است و خدایی جز او نیست. (بنقل از تفسیر مسیر)

«تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (54)»: عظمت و مجد از آن اوست و خالق و پروردگار هموست. خداوند سرچشمه‌ی برکات است. نزول برکات، از ربوبیت خداوند است. تمام هستی در حال تکامل و تحت تربیت الهی است.

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٥٥﴾

پروردگار خود را از روی تضرع و در پنهانی بخوانید (و از تجاوز دست بردارید که او متجاوزان را دوست نمی‌دارد). (۵۵)

تفسیر:

«ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً»: هرگاه پروردگار خویش را دعا می‌کنید این دعا باید توأم با خشوع، فروتنی و خاکساری در نهان و خفا و به دور از هرگونه سر و صدا، ریا و خودنمایی باشد، زیرا مخفی ساختن دعا دلیلی بر اخلاص، ایمان و تجرد است و مایه‌ی تمرکز قلب و آرامش روان بوده و از دایره‌ی حسادت حاسدان و از مزاحمت به دور است و هرگز در دعای خویش از حد، با بالا کردن صدا یا دعا به آنچه مجاز نیست مانند گناهان و قطع صلۀ رحم و از این قبیل تجاوز نکنید.

تَضَرُّعًا:

تضرع: تذلل و خودکم بینی. (زاری و به زاری). تضرع و ناله در دعا، نشانه‌ی توجّه انسان به کمبودها و نیازهای خود و عامل شکستن غرور و خودخواهی است. زیرا آنکه خود را قوی و غنی بداند، در برابر هیچکس ناله و درخواستی ندارد.

خُفْيَةً:

(به ضم اول، مصدر است به معنی پنهان، خفیه) خواندن خداوند متعال به‌طور پنهان از چشم و گوش مردم است زیرا خواندن حق تعالی بدین شیوه، رگ و ریشه ریا را به‌کلی قطع میکند. احناف با این آیه مبارکه، بر خفیه خواندن آمین در نماز استدلال کرده‌اند زیرا در نزد آنان، آمین دعاء است. دعا نوعی عبادت است که عبودیت انسان را نشان میدهد و موجب جلب خیر و دفع ضرر است؛ زیرا دعا سبب نزدیکی بنده به الله است. پس بهتر است که دعا، همراه خشوع، فروتنی و لابه‌و‌زاری باشد، تا لطف پروردگار را به خود جلب نماید. (سوره انبیاء آیه 90). بصورت کل باید گفت که: بهتر است دعا با استمداد از کلمه‌ی «رب» و همراه تضرع و زاری و پنهانی باشد. و مطابق فحوای آیه مبارکه «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً» دعای پنهانی از ریا دور و به اخلاص نزدیکتر است. و دعا وقتی مؤثر است که خالصانه و همراه با تضرع باشد.

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (55)»: دعاگویانی که با صدای بلند و عبارات ساخته و آراسته او را می‌خوانند، تجاوزگر دانسته و آنها را دوست ندارد. دعا نکردن، دعای بی‌تضرع و دعای ریائی، از نمونه‌های سرکشی و تجاوز است.

الْمُعْتَدِينَ:

عدو، اعتداء: تجاوز. معتد: متجاوز، جمع آن معتدون است. تجاوز در دعا اینست که: دعا کننده در دعا صدایش را بسیار بلند کند و پیغ بلند بزند، یا در دعایش چیزی را بخواهد که حق وی نیست؛ چون جاودانگی در دنیا، یا دست‌یافتن به آنچه که ذاتاً محال است، یا دستیابی به منازل و مقامات انبیا علیهم السلام در آخرت. چنانکه از ابو موسی اشعری (رض) روایت شده است که فرمود: مردم صداهایشان را در دعا بلند نمودند پس رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «ای مردم! بر خود آسان بگیرید زیرا شما ذات ناشنوا یا غایبی را نمی‌خوانید بلکه ذاتی را می‌خوانید که شنوا و نزدیک است...».

عبدالله بن مغفل (رض) از فرزندش شنید که میگوید: «بارخدا! من از تو میخوام که چون به بهشت وارد میشوم، به من قصری سپید ببخشی! عبدالله گفت: فرزندم! از الله بهشت را بخواه و به او از دوزخ پناه ببر و همین قدر کافی است زیرا من از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که در حدیث شریف فرمودند: «گروهی هستند که در دعا و وضو، از حد در می‌گذرند».

و همچنین حضرت زکریا راهم ستوده و میگوید: «إذ نادا ربه نداء خفي» (مریم، ۳) و بین دعای نهفته و دعای آشکار هفتاد برابر تفاوت وجود دارد. «إنه لا يحب المعتدين» یعنی: از مرز فرمان‌هایی که درباره دعا یا غیر آن یافته اند، نمی‌گذرند.

عالم جلیل القدر اسلام عبد الملک بن جریج روایت کرده اند که مراد از اعتدا در این جا بلند کردن صدا به هنگام دعاست و همچنین از او روایت کرده اند که چیغ زدن در دعا ناپسند و مکروه است، اما برخی دیگر گفته اند که مراد از آن اطناب در دعاست، چنانکه از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرمود: «سیکون قوم یعتدون فی الدعاء و حسب المرء أن یقول: اللهم إني أسألك الجنة وما قرب إليها من قول و عمل، و أعوذ بك من النار و ما قرب إليها من قول و عمل/گروهی از مردم هستند که در دعا زیاده روی میکنند و کسی که بخواهد دعا کند، همین او را بس است که بگوید: خدایا، من بهشت را از تو میخوام و گفتار و کرداری را که مرا به بهشت نزدیک کند و از دوزخ به تو پناه می برم و از گفتار و کرداری که مرا به آن نزدیک میکند.» آنگاه این آیه را قرائت کرد: «إنه لا يحب المعتدين».

علامه آلوسی درباره‌ی آیه‌ی «أدعوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً»، از حسن بصری آورده است که مسلمانان در دعا کردن تلاش می‌کردند طوری دعا کنند که صدایشان به گوش نیاید. دعای آنان جز راز و نیاز و نجوا و زمزمه‌ای که در بین خود و خدایشان صورت می‌گرفت چیز دیگری نبود؛ چون الله متعال میفرماید: با تضرع و زاری و درنهیان الله را بخوانید، و خدا یکی از بندگان صالح خود را یادآور شده و فرمود: «إذ نادى رَبُّهُ نِدَاءً خَفِيًّا». سپس گفته است: آداب زیادی را برای دعا یادآور شده‌اند، از جمله: این که طهارت داشته باشد، رو به قبله باشد، قلبش از مشغولیات فارغ باشد، آغاز و ختمش با درود بر پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد، هنگام دعا دست‌ها را به طرف آسمان بلند کند، مسلمانان را در آن شرکت دهد و اوقات اجابت را برای دعا خواندن انتخاب کند، مانند ثلث آخر شب و وقت افطار روزه‌دار و ایام جمعه و غیره. (روح المعانی ۱۳۹/۸).

وَلَا تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾

و در زمین فساد نکنید بعد از آنکه اصلاح شده است، و او را با بیم و امید بخوانید، زیرا رحمت خدا به نیکوکاران قریب است. (۵۶)

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات گذشته، طریق خواستن حاجات از الله متعال توضیح شد؛ در این آیه مبارکه، رعایت حقوق خالق و مخلوق رابطه‌ی انسان با مردم، تعلیم میشود؛ یعنی، مادام که در دنیا معاملات در حال اصلاح باشد شما در آن اختلال می‌کنید، طوریکه در آیه مبارکه میفرماید: «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» بعد از اینکه الله تعالی به وسیله‌ی بعثت پیامبران علیهم السلام و نازل کردن کتب و تبیین قوانین و احکام، زمین را به صلاح آورد و بعد از آن که مؤمن یا کافری آنرا آبادان کرد، در آن فساد نکنید؛ با کشتن مردم و ویران ساختن منازلشان و قطع درختانشان و

مسدود ساختن انهارشان. و از جمله فساد در زمین: کفر به خدای سبحان و تعالی، افتادن در معاصی وی و لغو کردن قوانین و شرایع وی بعد از برقرار شدن آنهاست.

در تفسیر تفهیم قرآن در مورد آیه مبارکه: «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» (در زمین فساد برپا نکنید) شرح شده است: یعنی نظم زمین را به هم نزنید. بیرون آمدن انسان از بندگی خدا و بندگی نفس خویش و یادیگری را اختیار کردن و هدایت خدا را ترک گفتن و نظام اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی خود را بر اصول و قوانینی بنا کردن که برگرفته از هدایت و راهنمایی دیگری به جز الله متعال باشند، فساد بنیادینی است که خرابی‌ها و بی نظمی‌های بی شماری در نظام زمین پدید می‌آورد و هدف قرآن جلوگیری از همین فساد است.

قرآن عظیم الشان به این حقیقت نیز اشاره دارد که در نظام زمین اصل فساد نیست که صلاح بر آن عارض شده باشد، بلکه اصل صلاح است و در اثر جهالت و سرکشی و سرپیچی انسان است که فساد بر آن عارض میشود. به عبارت دیگر زندگی بشر بر زمین با جهالت، توحش، شرک، طغیان، سرپیچی و فساد اخلاقی آغاز نشده است که بعدها برای رفع این نابسامانی‌ها به تدریج اصلاحاتی صورت گرفته باشد، بلکه در حقیقت زندگی بشر با صلاح آغاز شده است و بعدها انسان‌های غلط کار با حماقت‌ها و نادانی‌ها و شرارت‌های خود این صلاح را به فساد تبدیل کرده‌اند. برای رفع همین فسادها و اصلاح مجدد نظام زندگی، پروردگار با عظمت پیامبران خود را میفرستاده است و آنان در هر زمانی همین دعوت را به بشر عرضه کرده‌اند، که از برپا کردن فساد در نظامی که بر صلاح برپا شده است اجتناب فرماید.

«وَأَدْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا»: و خدای را به گونه‌ای بخوانید که شما از عذاب او می‌ترسید و در ثواب او طمع دارید، یعنی با خوف و رجا در عبادت الله متعال مشغول باشید؛ نه از رحمت وی ناامید شوید، و نه از عذاب وی در امان و مطمئن بوده به گناه جرأت کنید. ابن کثیر در تفسیر آن میگوید: «بیم از فرجام فلاکت بار عذاب باری تعالی و امید به ثواب خجسته و فرخنده وی».

«إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ» (56): هر آینه رحمت، عفو و کرم او به کسانی نزدیک است که عمل نیکوتر انجام دهند و نیت خود را خالص بگردانند و از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی کنند و در رهنمایی‌های قرآن هدایت شوند. از این رو بر بنده لازم است تا همواره در بین خوف و رجا باشد، هم در شدت و هم در رخا و اینکه عبادت و دعا را مخصوص پروردگار خود بگرداند. این اعتدال را خداوند متعال، «احسان» نامیده است. احسان، زمینه‌ساز دریافت رحمت الهی است و بدون آن، انتظار رحمت بی‌جاست.

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات (57 الی 58) در مورد نعمتی‌های متعددی الله متعال که بر بندگانش ارزانی فرموده؛ از جمله باریدن برف و باران و روییدن گل و گیاه و درختان، دلیل زنده شدن انسان در جهان آخرت، بحث بعمل آمده است.

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا نِّقَالًا سَقْتَاهُ لَيْدًا مِّمَّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٥٧﴾

و او (الله) همان ذاتی است که بادهای را مژده دهنده پیشاپیش رحمت خود (پیش از باران) میفرستد، تا آنکه چون ابرگران را بردارد، (پس) آن را به سوی زمین مرده (خشک) روان می‌کنیم، باز (به وسیله آن) آب را می‌بارانیم، باز از آن هر قسم میوه بیرون می‌کنیم، این گونه مرده‌ها را (زنده نموده) بیرون می‌کنیم. (این قیاس برای این است) تا شما پند گیرید. (۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرِّیَاحُ»: جمع ریح، باد تند و توفانی سخت و سریع، اگر به شکل جمع (ریاح) بیاید، به معنای خیر است آن گونه که در آیه‌ی متبرکه آمده و اگر به شکل مفرد بیاید به معنای شر خواهد بود و (قمر/19) یا در روایت است که میفرماید: «اللهم اجعلها ریاحاً ولا تجعلها ریحاً»: بارها! آن را بادهای [پر خیر و برکت] بگردان، آن را باد [زیان آور] مگردان. «بُشْرًا»: مخفف بشر، جمع بشیر، بشارت دهندگان. «أَقْلَتُ»: برداشت. «سَحَابًا»: جمع سحابه، ابرها. «ثِقَالًا»: جمع ثقیله، سنگین، پر از آب. «سُقْنَاهُ»: آنرا گردانیدیم، راندیم. «بَلَدٍ مَّيِّتٍ»: سرزمین مرده و بی آب و علف. «الْمَوْتَى»: مردگان. (فرقان)

تفسیر:

در آیات گذشته با «اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ»: تصرفات الهی (ج) در امور فلکی، ماه، آفتاب و غیره بیان گرفته شد؛ و ضمناً، بندگان را محض هدایت مناسب داده شده؛ اکنون بعضی تصرفات وی در سفلیات و کاینات الجوّ ذکر میشود، تاهمگان بدانند که حکومت آسمانها و زمین و هرچه در میان آنهاست، خاص در قبضه قدرت ربّ العالمین است. و زش بادهای؛ نزول باران؛ آفرینش اقسام ریاحین و اثمار؛ پدید آمدن زرع و نبات بر وفق استعداد هر زمین؛ این همه نشان قدرت کامله و حکمت بالغه پروردگار با عظمت است.

«وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ»: او ذاتی است که بادهای حامل خیر و فلاح از قبیل باران پی در پی، روزی سهل و آسان و آب زلال را میفرستد یعنی باد را پیام‌آور و مژده دهنده‌ی باران می‌فرستد.

در البحر آمده است: معنی بین یدی رحمته، یعنی در پیش پای نعمتش باران را که با قدرت‌ترین و بزرگترین نعمت‌ها است و بهترین اثر را بر زندگی انسان دارد، نازل می‌کند. (نزول باران مقدمه‌ی برخورداری از نعمت‌های خداست) (البحر ۳۱۷/۴).

«حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَتِ سَحَابًا ثِقَالًا»: تا آنگاه که ابرهای گرانبار را بردارند، یعنی: تا آنگاه که چون بادهای ابرهایی راکه با محموله آب خود گرانبارند، حمل کنند، «أَقْلَتُ» به معنی، یعنی به آسانی حمل کردن، و این نشان دهنده‌ی آن است که بادهای به قدری قوی هستند که ابرهای پر آب و سنگین را به آسانی جابه‌جا می‌کنند.

«سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ»: و به اذن الهی و مشیت او با این آب انواع و اقسام درختان و گل‌های شگفت‌انگیز بیرون می‌شوند.

یعنی آن گونه که آب به زمین حیات می‌دهد و دوباره جان تازه می‌گیرد؛ انسانها هم پس از مرگ زنده خواهند شد.

فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ: آب را در آن سرزمین مرده و خشکیده فرود آوردیم، و به وسیله‌ی همان آب انواع ثمر و میوه را از زمین بیرون آوردیم.

«كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (57)»: و همانگونه که خداوند متعال با این آب انواع سبزه‌ها و میوجات را بیرون میکند به همان‌سان مردگان را از قبرها به منظور حشر و نشر بیرون میکند. این مثال برای آن است تا شما با مشاهده این منظر به یاد قدرت خداوند

متعال در زنده کردن بعد از مرگ بیفتید و این دو منظر را با نظر، عبرت، تدبر و بینش مقایسه کنید. پس خداوند حکیم در قدرت خویش بزرگ و در تقدیر و امر خویش تواناست. در ضمن قابل یادآوری است که: مرگ، به معنای فنا و نیستی نیست، بلکه تغییر حالت است، همان گونه که زمین مرده، به معنای زمین معدوم و نابود شده نیست.

ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: چنین معنی و مفهومی در قرآن زیاد آمده است، الله متعال برای روز قیامت به احیای زمین بعد از خشکیدن آن مثل می زند، از این رو گفته است: باشد که متذکر شوید. (مختصر ابن کثیر ۲/۲۷).

حضرت ابن عباس (رض) میفرماید: این آیه، مثلی است که خداوند در مورد مؤمن و کافر گفته است. مؤمن واقعی همچون زمینی پرخیز و برکت و حاصل خیز است و کافر به زمین خشک و شوره زار می ماند، که آیهی بعد به تبیین آن می پردازد.

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴿٥٨﴾

و زمین پاک است که گیاهش به حکم پروردگارش بیرون می آید، و زمینی که ناپاک است، جز گیاهی اندک و بی فایده از آن بیرون نمی آید؛ این گونه نشانه ها را برای مردمی که شکرگزاری میکنند [به صورت های گوناگون] بیان می کنیم. (۵۸)

تفسیر:

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ»: در زمین که دارای خاک خوب و قابل کشت و نما باشد به اذن الهی کشت خود را نیکو، کامل و زیبا می دهد، این برای مؤمنی که موعظه را می شنود و از آن سود می برد، مثل و نمونه می باشد.

در زمین که دارای خاک خوب و قابل کشت و نما باشد به اذن الهی کشت خود را نیکو، کامل و زیبا میدهد، باید گفت که: تنها نزول رحمت برای سعادت کافی نیست، قابلیت و ظرفیت محل هم لازم است.

«وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا»: ولی زمینی که دارای خاک بد و فاسد باشد، زمین نامرغوب و غیر حاصلخیز، مانند زمین شوره زار و نمکین، سبزه او به سختی و مشقت بیرون می شود و نه زیبایی دارد و نه شادابی و نمائی. این مثل برای کافری گفته میشود که از نصایح پند نمی گیرد و بهره مند نمی شود.

کلمه‌ی «نکد»، به معنای چیزی است که در آن خیری نباشد، «نبات نکد»، به معنای گیاه کم و بی فایده می باشد.

این مثل حالت قلب‌های مؤمن را بیان می کند که هدایت الله متعال را پذیرفته و از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی نموده و از حکمت و ذکر بهره و نفع برده است و حالت کسانی که از هدایت روی گردانیدند و رسالت و پیامبری را نپذیرفته و به نوری که محمد صلی الله علیه وسلم بر آن مبعوث شده ایمان نیاوردند.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: این مثلی است که خدا آن را برای مؤمن و کافر زده است، مؤمن پاک و نیک است و عملش نیز پاک و خوب است و مانند زمین خوب، محصول خوب میدهد، و کافر ناپاک و عملش بد است و مانند زمین سنگلاخ و شوره زار بی فایده است. (طبری ۱۲/۴۹۷).

از ابی موسی اشعری (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: «مثل آنچه که حق تعالی مرا بر آن از هدایت و علم برانگیخته است؛ همانند بارانی بسیار است که بر

زمینی فرود آید پس بخشی از آن زمین، پاک و حاصلخیز است که آب را می‌پذیرد و علف و سبزه فراوان می‌رویند و بخشی از آن خشک و سخت است که آب را بر بستر خود نگه‌میدارد و الله متعال مردم را از آبش نفع میرساند که از آن نوشیده و حیوانات خود را سیراب میکنند و با آن کشت و زرع مینمایند. اما بخش دیگری از آن زمین، بیابانی هموار است که نه آبی را بر بستر خود نگه‌میدارد و نه گیاهی را می‌رویند. پس این است مثل کسی که در دین خداوند متعال آگاهی کسب نموده و بنابراین، آنچه که الله متعال مرا بر آن برانگیخته، به وی نفع بخشیده است از این رو، هم خود آن را دریافته و هم آن را به دیگران تعلیم داده‌است. همچنان این است مثل کسانی که هدایت و علم الهی که برای ابلاغ آن برانگیخته شده‌ام، به آنان رسیده اما در برابر آن سری بلند نکرده و آن را نپذیرفته‌اند».

«بِإِذْنِ رَبِّهِ» گرچه نظام طبیعت، بر قوانین خاص خود استوار است؛ اما همه چیز زیر نظر و با اراده و اذن پروردگار صورت می‌پذیرد.

«كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (58)»: خدای تعالی برای قومی که اراده استفاده و انتفاع را دارند حجت‌ها و دلائل را بیان میکند و مثل می‌زند و داستان ارائه مینماید شاید که آن‌ها خدای را بر نعمت‌هایش شکر کنند و از او بترسند و به او امید داشته باشند. از آن جهت سپاسگزاران را مخصوصاً یادآور شده است که آنان از شنیدن قرآن بهره می‌گیرند.

مفسر آلوسی گفته است: یعنی مانند این مثل نو و بدیع، آیات دال بر قدرت فراوان خود می‌آوریم و برای آنان که نعمت‌های خدا را سپاسگزارند، آن را تکرار می‌کنیم و سپاسگزاری در برابر نعمت‌های خدا به وسیله‌ی اندیشیدن و پندگیری صورت پذیر است. (روح المعانی ۱۴۸/۸).

خوانندگان گرامی!

پس از بیان دلایل وحدانیت الله متعال، اینک نوبت بحث این سوره به سرگذشت مختصر برخی از پیامبران است تا موجب دلداری پیامبر خاتم محمد صلی الله علیه وسلم، در برابر اذیت و آزار مشرکان باشد.

باید متذکر شد که از شواهد تاریخی این امر به وضاحت به ملاحظه میرسد که: پس از بعثت هر پیامبری، بشریت به دو بخش تقسیم شده است. یک بخش طیب که از فیض نبوت بهترین رشد را داشته و خوب برگ و بار آورده است، و بخش دیگری آن همان بخش خبیث است که به محض نمودارشدن معیار، تمام عدوت، دشمنی، و حسد خود را ظاهر کرده و در آخر همان گونه جدا شده و دور انداخته شده است که زرگر طلا و نقره را صیقل و مواد فضوله آنرا جدا کرده دور می‌اندازد.

طوری‌که ملاحظه نمودیم در اوایل این سوره، بحث از آدم علیهم السلام بعمل آمد اینک در آیات متبرکه (59 الی 64) قصه‌ی نوح علیه السلام به بیان گرفته میشود:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۵۹)

به یقین، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس به آنان گفت: ای قوم من! الله را عبادت کنید، که شما را هیچ معبودی برحق غیر از او نیست، یقیناً من بر شما از عذاب روز سخت و بزرگ می‌ترسم. (۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَا لَكُمْ»: شما را چه شده است؟ «يَوْمٍ عَظِيمٍ»: روز بزرگ، روز قیامت.

تفسیر:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ»: ما نوح عليه السلام را که اولین پیامبر است به سوی قومش با توحید و یکتاپرستی فرستادیم.

باید گفت: نوح علیه السلام از جمله پیشوای پیامبران؛ چون عمرش از همه بیشتر بوده و بعد از ادریس اولین پیامبر اعزامی از جانب الله متعال است و هیچ پیامبری بمثابه نوح اذیت و آزار ندیده است. (تفصیل در کتاب نبوت و پیامبران، تألیف: شیخ صابونی).
نُوحًا:

اولین پیغمبر از پیغمبران اولوا العزم و صاحبان شریعت است. نام مبارکش چهل و سه بار در قرآن آمده و با «سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» (سوره صافات آیه 74) مفتخر شده و از پیشوایان بزرگ توحید است که با يك تلاش عجیب نهصد و پنجاه سال در راه توحید زحمت کشید. «أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا» (عنکبوت، 14). آنها نه تنها ایمان نیاوردند، بلکه از آن حضرت دوری کرده، «فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا» (نوح، 6). و او را مورد آزار و شکنجه قرار میدادند. به قدری میزدند که بیهوش بر زمین می‌افتاد؛ اما هنگامی که به هوش می‌آمد میگفت: «اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَاتَّهُمُ لَا يَعْلَمُونَ» خدایا! قوم مرا هدایت کن که آنان جاهل اند.

نوح علیه السلام در سرزمین عراق زندگی بسر می‌برد او اولین فرستاده خداوند متعال به‌سوی بشر بعد از آدم علیه السلام است.

برخی از مفسران گفته اند که حضرت نوح علیه السلام در پنجاه سالگی به پیامبری برانگیخته شد و او در آن زمان نجار بود و نامش نیز نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ؛ و اخنوخ نام حضرت ادریس پیامبر علیه السلام بود. (بنقل از تفسیر کابلی).

فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ: با اینکه رسالت نوح علیه السلام جهانی بود، ابتدا از قوم خود شروع کرد. و قوم خویش را به سوی عبادت الله و یکتاپرستی و شریک نیاوردن به الله متعال دعوت و فراخواند، زیرا برای آنها خدایی جز خدای یگانه نیست چنانچه آنها خالق جز او تعالی ندارند، پس کسیکه می‌آفریند بر اینکه عبادت شود اولی است و آنکه روزی میدهد و تدبیر و تصرف مینماید اولی است که به یکتائی خوانده شود. دعوت به توحید و خداپرستی، سرآغاز دعوت انبیا و از مشترکات همه‌ی ادیان الهی بشمار می‌آید. خداشناسی و ایمان به الله، از همان ابتدا و در طول تاریخ بوده است. حضرت نوح که قبل از حضرت ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام بود، به مردم گفت: خدا را عبادت کنید، که این بیانگر شناخت آنان نسبت به خداوند است.

«إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (59)»: سپس آنها را از عذاب قیامت و ذلت آن روز اگر ایمان نیاورند و توحید را رعایت نکنند بر حذر داشت و این است نصیحت در دعوت. و افعاً انبیاء، دلسوزان واقعی بشرند.

ملاحظه میشود که: نوح علیه السلام پرچم دعوت خویش را بر مبنای توحید و پرستش حق تعالی برافراشت و از قومش خواست تا به سوی توحید بازگردند، همان آیینی که آدم علیه السلام و نسل‌های بعد از وی بر آن بوده‌اند.

نوح علیه السلام در خطاب به قوم گفت: «هرآینه من بر شما از عقوبت روزی بزرگ بیمنامم» یعنی: اگر خدای سبحان را نپرستید، بر شما از عذاب روز قیامت، یا عذاب روز طوفان بیمنامم. قوم نوح علیهم السلام بتانی را برای پرستش برگزیده بودند که خداوند متعال در سوره «نوح» به ذکر آنها پرداخته است و نام‌های آنها: ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر بود است.

داستان بر افتخار و آموزشی نوح علیه السلام با تمام تفصیل آن در سوره های اعراف، هود، مؤمنون، شعرا، قمر و نوح بعمل آمده است و شغل وی نجاری بود.

ابن کثیر در مورد فاصله زمانی بین آدم علیهم السلام و نوح میفرماید: «میان آدم و نوح علیهما السلام ده قرن فاصله بود، که در طول این ده قرن، مردم همه بر دین اسلام و توحید پایدار بودند و در عصر نوح بود که شرک و انحراف پدیدار شد».

مُحَدِّث کبیر جهان اسلام امام ترمذی و سایر محدثین میفرمایند که: تمام خلق هم‌اکنون از نسل نوح علیه السلام هستند. برخی از مفسران بدین باور آند که: ادریس علیه السلام قبل از نوح علیه السلام زندگی بسر می برد.

توضیح مختصری بر زندگی نوح علیه السلام:

نوح علیه السلام از سلله‌ی خاندان ادریس و ادریس از سلسله‌ی خاندان شیث پسر آدم است. نوح علیه السلام اولین پیامبری است که با بت پرستان که به تازگی راه توحید را از دست داده بودند، مبارزه و جهاد کرد، از دواج دختران، خواهران، عمه ها و خاله ها را تحریم نمود. (سوره آل عمران آیه 33)

پس از توفان، شصت سال یا به قول مفسر آلوسی دوصدو شصت سال زنده بود و در آن مدت، مردم، در سرزمین پراکنده شدند و همچون دورانه‌ی پیشین به کار دهقانی، باغداری و صنعت های گوناگون پرداختند.

مختصری بر عوامل بت پرستی:

پیش از نوح، جمعی صالح و نیکوکار، که سالهای طولانی در جامعه با مردم زندگی بسر بردند وفات یافتند، مردم، بر سر قبر آنان، مساجد و بارگاه‌ها ساختند و به دستور شیطان، تصویرشان را کشیدند و هر روز به دیدارشان میشتافتند. پس از مدتی از تصویر گذشتند و مجسمه‌ی آن مردان خداپرست را ساختند و در اماکن عمومی نصب کردند؛ اما هنوز مردم خدا پرست بودند و - به زعم خود - برای احترام آنان به چنین رفتاری دست زده بودند. مدتی دیگر سپری شد و آن جمع پیشین، همگی از دنیا رفتند و کار بر بازماندگانشان مشتبه گشت و مجسمه به بت تبدیل شد و این نسل، قدمی فراتر نهادند، به سوی سیاه بختی پیش رفتند و در برابر بت‌هایی که خود ساخته و برایشان، بارگاه پرداخته بودند، به سجده در افتادند و نیازهای خود را از آنها میطلبیدند و برایشان قربانی میکردند. به این ترتیب، بتها برای آن مردم گم کرده راه به خدایانی تبدیل شدند، مورد پرستش قرار گرفتند و سرانجام نام آن چند نفر صالح را برای بت‌هایشان برگزیدند. (ود، سواع، یغوث، یعوق، نسر) (تسیر نوح آیه 23).

چون اوضاع عقیدتی مردم نابسامان شد و بت پرستی در زمین خود را نشان داد، خداوند، نوح را برای راهنمایی آنان فرستاد، تا مردم را از بت پرستی منع نماید. نوح نهصدوپنجاه سال در راه اصلاح قوم جد و جهد کرد، از اینکه کوشش‌های اش به نتیجه نرسید، ناامید شد و الله متعال چاره خواست، پروردگار با عظمت دستور فرمود؛ کشتی ای بسازد. وقتی قومش از کنار وی میگذشتند، و نوح را میدید که مصروف کشتی سازی است، به شیوه های آزار دهنده، مسخره‌اش میکردند. وقتی کشتی را ساخت، الله متعال وحی کرد: مؤمنان قبيله و خانواده‌ات را بردار و از هر حیوان و پرنده ای نیز جفتی (نر و ماده ای) را با خود بر؛ چون توفان فراگیر است.

علما و دانشمندان در مورد فراگیر شدن توفان، به دو دسته تقسیم گردیده اند: گروه اول میگویند: به دلیل بقایای جانداران آبی در قله‌ی کوه‌ها، توفان، جهانگیر بود.

دسته‌ی دوم از علماء بدین باور اند که: طوفان جهانگیر نبود، بلکه در «شرق الاوسط» و در حوالی آن جا که نوح و قومش سکونت داشتند روی داد.

خوانندگان محترم!

وقتی فطرت و سرشت انسان در فساد و تباهی گم شود، دیگر توان تفکر و اندیشه را از دست میدهد، به تحقیق نمی پردازد، پند نمی پذیرد و بیم و هشدار در آن اثر نمی کند. این بود که سرانجام، آن قوم در جواب آن همه دلسوزی و مهربانی های پیامبرشان که بیان شد و توفان شرک و فساد موجب توفان آب روان گشت و همه‌ی بت پرستان قوم نابود شدند.

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٦٠﴾

أشراف و سران قومش گفتند: مسلماً ما تو را در گمراهی آشکار میبینیم! (۶۰)

تفسیر:

«قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ» «ملاً از قوم نوح گفتند» «بی‌گمان ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم» در دعوتت به سوی پرستش خداوند یگانه.

«الْمَلَأُ»: ملاً: کسی یا کسانی که جاه و مقام ظاهری و جلوه های مادی آنان، چشم‌ها را از حیرت پر میکند. این خودکامگان، ظاهری آراسته و باطنی آلوده دارند. نوح علیهم السلام در مقابل اهانت و بی‌ادبی آنان، به‌آرامی جواب میداد.

مخالفان انبیا همیشه، گروهی از اشراف و سردمداران بوده‌اند که زرق و برق ثروت و قدرت آنان، چشم مردم را پر میکرده است. طوری که اشراف و بزرگان قوم به نوح علیه السلام گفتند: ای نوح! ما تو را در خطا و اشتباهی واضح و در انحراف از حق می‌بینیم. این سخن را به علت سفاقت و گمراهی که مرتکب شدند گفتند.

مفسر ابو حیان مینویسد: جز اشراف و بزرگان، هیچکس او را جواب نداد، و آنها عبارت بودند از افرادی که در نافرمانی از پیامبران با هم تیبانی کرده بودند؛ چون عقل و خردشان در امور دنیا و طلب ریاست فرو رفته بود. (البحر ۳۲۰/۴). و حال تبهکاران چنین است که نیکان را در گمراهی می‌بینند.

«إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»: بدتر از ایمان نیاوردن، گمراه دانستن انبیاست. واقعاً وقتی فطرت انسان مسخ شود، راهنمای واقعی را گمراه می‌پندارد. در جهان امروزی ما هم هستند گروهی که خود را به اصطلاح روشنفکر و ذی‌ثقافت بحساب می‌آورند، در مقابل آنان رهروان و پیروان پیامبر صلی الله علیه وسلم را مرتجع و ساده لوح می‌پندارند. ولی باید یادآور شد: اشخاصیکه مصروف پدید آوردن نظام توحیدی و براندازی نظام شرک است، باید انتظار هرگونه تهمت و توهین‌ها را داشته باشند. این اتهامات چیزی جدید در مبارزه شان نیست.

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦١﴾

گفت: ای قوم من! هیچگونه گمراهی و انحرافی در من نیست، و لیکن من پیغام رسان از جانب پروردگار عالمیان هستم. (۶۱)

«قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (61)»: توجه بفرماید در آیه مبارکه: ترکیب «لست فی ضلال مبین» را نیاورده است بلکه در غایت حسن گفته است: «لَیْسَ بِي ضَلَالَةٌ» تا هرگونه گمراهی را از خود نفی کند. و این بیان از نفی گمراهی

بلیغ‌تر است؛ چون حتی یک مورد گمراهی از او مشاهده نشده است. صاحب تفسیر بحر این را گفته است.

نوح علیه السلام جواب قوم را داد و گفت: ای قوم! من به قدر يك نرّه گمراه نیستم شما گمراهید که پیغمبر الهی را نمی شناسید؛ پیغمبری که به انتهای فصاحت پیغام خداوند متعال را به شما میرساند؛ خیر شما را می خواهد، و به شما پند عمده می دهد، من از جانب پروردگار به عنوان مالک امور و ناظر مصلحت شما آمده‌ام. من برهدایتم و نزد من رسالتی از سوی پروردگارم است و خداوند متعال من را برگزیده تا شما را هشدار دهم و نصیحت کنم و بعد از اینکه خداوند متعال من را به عبادت و طاعت خود توفیق داده گمراه نمی باشم. او پروردگار عالمیان است که ما را به نعمت خود تربیه نموده و آفریده و روزی داده است.

«أَلَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ»: در مقابل توهین های جاهلان، باید صبور باشیم. ملاحظه می‌داریم که: اولین پیامبر اولوالعزم، در برابر اتهام گمراهی، با چنان نرم‌ترین شیوه و طریقه برخورد می‌کند.

آن چه در میان نوح(ع) و قومش اتفاق افتاده بود، به عینه همان وقایع در میان محمد صلی الله علیه وسلم و قومش در مکه اتفاق می افتاد. پیام محمد صلی الله علیه وسلم همان پیام نوح علیه السلام بود و شبهاتی که سران مکه درباره‌ی پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم مطرح می‌کردند نیز همان شبهاتی بود که هزاران سال پیش قوم نوح آن را بهانه قرار داده بودند و جواب محمد صلی الله علیه وسلم به این شبهات نیز همان جواب نوح علیهم السلام به شبهات قومش بود. سپس در ادامه آن چه به صورت سلسله وار درباره‌ی آن چه میان پیامبران دیگر و قومشان گذشته است می آید، در آنها نیز همین امر نشان داده شده است که رفتار و برخورد هر قومی با رفتار و برخورد مردم مکه و سخنان و دعوت هر پیامبری با سخنان و دعوت محمد صلی الله علیه وسلم به عینه یکی بوده است. قرآن بابیان این داستان‌ها در اصل در پی فهماندن این مطلب به مخاطبانش است که گمراهی و انحراف انسانها در هر زمان و مکانی از حیث ریشه و اساس یکی بوده است و هم چنین دعوت و فراخوان پیامبران فرستاده شده از سوی الله متعال نیز در هر زمان و مکان یکسان بوده است و به طور دقیق به همین صورت سرانجام کسانی که از دعوت پیامبران روی گردانیده اند و برگمراهی خویش پای فشاری دارند، همواره یکسان بوده است و یکسان خواهد بود.

أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٢﴾

پیام های پروردگارم را به شما میرسانم، و شما را نصیحت می‌کنم (پند و اندرز می‌دهم)، و از سوی خدا حقایقی را می دانم که شما نمی دانید. (۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«رَسُولَاتِ»: جمع رسالت، آنچه پیامبران می آورند، نامه ها، پیامها. «أَنْصَحُ»: پند می‌دهم، اراده‌ی خیر دارم. به سخنانی که از روی خلوص نیت و خیرخواهی گفته شود، «نُصْحٌ» گویند و به عسل خالص هم «نَاصِحُ الْعَسَلِ» گفته می‌شود.

تفسیر:

«أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (62)»: من چیزی را ابلاغ می‌کنم که خدا به وسیله‌ی من آن را فرستاده است. وظیفه‌ی من این است که به شما تبلیغ و نصیحت کنم و آیات و نشانه‌های الهی را بیان نمایم و شما را به سوی راه راست رهنمایی

کنم و از شرک و عبادت طاغوت برحذر دارم، قصد و هدفم خیر و صلاح شماست. واقعاً مربی و مبلغ، هم باید خیرخواه و دلسوز باشد و هم برخوردار از علم و آگاهی کافی. در ضمن با تمام وضاحت در یافتیم که: دلسوزی و خیرخواهی پیامبر، در جهت منافع مردم است، نه منافع شخصی.

«وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»: منظور آن است که من در باره صفات و احوال الهی چیزهایی میدانم که شما نمیدانید، یعنی: در باره قدرت آشکار الله متعال و این که دشمنانش را با چه شدتی مورد بازخواست قرار می دهد و مجازات الله هرگز از گناهکاران برگردانده نمی شود.

برخی از مفسران گفته اند که آنان از سرنوشت اقوام پیش از خود اطلاعی نداشتند و نمی دانستند که چه بلایی بر سر آنان آمده است و از قضایایی که خداوند متعال به حضرت نوح علیه السلام وحی کرده بود آگاهی نداشتند. همچنین مراد از آن میتواند این باشد که من از سوی الله متعال چیزهایی میدانم که شما نمی دانید، زیرا من این علم و آگاهی را با وحی دریافت داشته ام.

واقعیت امر اینست که: انبیا علیهم السلام از جانب الله، از علوم و آگاهی‌هایی برخوردارند که دست بشر به آنها نمی رسد.

ابن کثیر فرموده است: وضع فرستاده باید چنین باشد. مبلغ و فصیح و بلیغ و اندرزگو و دانا به الله باشد. در این صفات هیچ یک از مخلوقات خدا به پای او نمی رسد. (مختصر ابن کثیر ۲/۲۸۰).

أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٦٣﴾

آیا تعجب کرده اید که پند آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میان شما به شما برسد تا (از عواقب اعمال خلاف) بترساند، و (در پرتو این دستور) پرهیزگاری پیشه کنید شاید مشمول رحمت (الهی) گردید. (۶۳)

آیا این امر را دور پنداشتید، یا: تکذیب کردید، یا: انکار ورزیدید و تعجب کردید که از جانب الله متعال به شما وحی و نشانه‌هایی نازل شود که شما را به راه برابر رهنمایی کند؟ اینها بر بشری از میان خود شما نازل شده تا شما را از عذاب شدید و دردناک در صورت هدایت ناشدن بیم دهد و به امید اینکه از وحی پیروی کنید و تقوای الهی را با انجام اوامر و اجتناب نواهی او رعایت کنید و هرگاه چنین کنید الله متعال شما را مشمول رحمت عمومی و خصوصی خود می سازد و از شما راضی می شود و گناهانتان را مغفرت می نماید.

«أَوْعَجِبْتُمْ»: قوم نوح می گفتند: چرا او پیامبر باشد و به او وحی برسد و به ما نرسد؟ او که همانند ماست و با ما تفاوتی ندارد!

حکمت و فلسفه‌ی بعثت و نبوت:

مفسران در مورد حکمت و فلسفه‌ی بعثت و نبوت و مراحل آن به استناد آیه مبارکه «لِيُنذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (63)» می نویسند:

هشدار و توجه دادن. «لِيُنذِرَكُمْ»

ایجاد مصونیت و تقوا. «لِتَتَّقُوا»

دریافت الطاف و رحمت الهی. «لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»

فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ﴿٦٤﴾

اما سرانجام او را تکذیب کردند، پس او و کسانی را که با او (ایمان آورده و) در کشتی بودند، نجات دادیم، و آنانی را که آیات ما را دروغ شمردند، غرق کردیم. (چون) آنها قوم نابینا (و گمراه) بودند. (۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الَّذِينَ مَعَهُ»: کسانی که با او بودند. کسانی که پیروان او بودند. «فِي الْفُلْكِ»: در کشتی. با کشتی. «عَمِينَ»: جمع عمی، نابینایان. کوردلان.

تفسیر:

«فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ»: با وجود طول مدت اقامتش در بین آنان، او را تکذیب کردند، پس الله متعال او و مؤمنان همراهش را در کشتی نجات داد.

این همان کشتی‌ای است که خداوند متعال نوح علیه السلام را به ساختن آن دستور داد تا او و مؤمنان همراهش به وسیله آن از خطر طوفان نجات یابند.

«وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»: و کسانی را که آیات ما را دروغ پنداشتند، و بر این شیوه ناروا استمرار ورزیده به سوی توبه بازنگشتند، غرق و نابود کردیم.

«إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ (64)»: قلب آنان از درک حق کور گشته بود و آن را نمیدیدند و راه را نمییافتند. یعنی: بینش و بصیرت آنها کور شده بود و دریچه های قلب های شان مسدود شد و فطرت آنها از حق و سماع نصیحت منحرف گردید. نه موعظه‌ای به آنان سود میرسانید و نه پندی در آنان تاثیرگذار بود.

«عَمِينَ» جمع «عمی»، به شخصی اطلاق میشود که: چشم بصیرت و دید باطنی او از کار افتاده باشد، ولی «أعمی»، هم به کسی گفته میشود که: باطن او کور باشد و هم به کسی که چشم ظاهرش نابینا باشد.

ابن عباس (رض) گفته است: قلبشان در برابر معرفت توحید و نبوت و معاد کور بود. (البحر ۳۲۳/۴).

از تجارب تاریخی بر می آید که: کوردلی، عامل اصلی تکذیب دعوت انبیاء علیهم السلام است. بنابر این ایمان و پیروی از انبیا، نشانه‌ی بصیرت است.

حضرت زید بن اسلم میفرماید: که عذاب طوفان بر قوم حضرت نوح علیه السلام هنگامی واقع شد که آنها از نظر قوت و کثرت بحد کامل رسیده بودند؛ سرزمین عراق و کوهستان آنجا بنابر کثرت آنها بر آنها تنگ آمده بود، و قانون الهی همیشه چنین است که به نافرمانان فرصت و مهلت میدهد و زمانی عذاب نازل می کند که آنها از نظر کثرت و قوت و شوکت خویش به انتها برسند و در آن مست و مغرور گردند. [ابن کثیر]

خلاصه داستان نوح (علیه السلام):

در مورد خلاصه مختصر داستان نوح علیه السلام بعرض رسانید که: اولاً در این داستان نشان داد که دعوت انبیای گذشته و اصول عقاید آنها یکی بود؛ ثانیاً این را نشان داد که الله متعال چگونه به صورت حیرت انگیزی انبیای خود را حمایت و تأیید مینماید که با وجود بالا رفتن طوفان بر قله کوهها هم در سلامتی آنها هیچگونه خطری ایجاد نخواهد شد؛ ثالثاً توضیح داد که تکذیب انبیاء علیهم السلام مترادف بادعوت عذاب الهی است؛ همچنانکه

امتهای گذشته به سبب تکذیب انبیاء علیهم السلام به عذاب گرفتار شدند لذا مردم عصر حاضر نباید از آن بی خوف باشند.

تعداد حاملان کشتی نوح:

در مورد اینکه همراهان حضرت نوح علیه السلام در کشتی به چند نفر بالغ میشدند، روایات مختلفی از جانب مفسران نگاشته شده است؛ مفسر ابن کثیر به روایت ابن ابی حاتم از حضرت عبدالله بن عباس (رض) نقل فرموده است که هشتاد نفر بودند، که از آن جمله اسم یکی «جرهم» بود و به عربی صحبت میکرد. [ابن کثیر]

و در بعضی روایت این تفصیل نیز وجود دارد که از این هشتاد نفر چهل نفر مرد و چهل نفر زن بودند؛ جایی که در منطقه موصل اینها سکونت ورزیدند به نام «ثمانون» شهرت یافت.

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات (65 الی 72) در باره قصه ی هود علیه السلام بحث بعمل آمده است.

وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٦٥﴾

و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم. گفت: ای قوم من فقط الله را پرستید که برای شما معبودی بر حق غیر او نیست، آیا پرهیزگاری پیشه نمیکنید؟ (۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الی عاد»: آرسلنا الی عاد: به سوی قوم عاد فرستادیم. «أخاهم»: برادرشان، برادر نسبی آنان؛ یعنی، یکی از آن مردم، معمولاً عربهارا «یاأخا العرب!» صدا میزنند.

«وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا»: خداوند متعال به سوی قوم «عاد» پیامبر خویش «هود» را که از میان خودشان بود فرستاد.

«فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»: قبل از همه باید گفت که: سرلوحه ی برنامه ی انبیاء، دعوت به توحید و پرهیز از انواع شرك و بت پرستی است، طوری که هود علیه السلام همان شعار مشهور پیامبران را تکرار نموده گفت: ای قوم من! خدای را به یگانگی یاد کنید و به او هیچ چیزی را شریک نسازید که خدایی جز او نیست و هیچکس جز او مستحق عبادت نمی باشد.

آیا شما از ملاقات با او نمی ترسید و امید ثوابش را نداشته و به او امرش عمل و از نواهی اش اجتناب نمی نمائید؟ آیا خالق غیر از الله متعال هست؟ پس چه کسی جز او مستحق عبادت است؟ «أَفَلَا تَتَّقُونَ (65)»: پس آیا پرهیزگاری پیشه نمیکنید؟

قابل یادآوری است که: در این قوم بت پرستی به اوج خود رسیده بود، برای رزق، برای باران، برای صحت، برای هرگونه مطالب و حاجات، ارباب انواع و بت های قرار داده بودند؛ و به پرستش آن می پرداختند. هود علیه السلام آنها را منع کرد، و از مجازات آن گناه عظیم آنان را ترسانید.

مختصری بر زندگانی تاریخی قوم هود:

طایفه ی عاد قوم هود از قدیم ترین ملت پس از ملت نوح و پیش از قوم ابراهیم بوده اند: «وَإِذْ كُنْتُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ 69 الأعراف»: زمانی را به یادآورید که: خدا شما را پس از قوم نوح جانشینان آنان قرار داد.

ابن اسحاق از کلبی نقل میکند که: مردم عاد، بت پرست بودند و علاوه بر پرستش بُتهای قوم نوح، بتهایی به نام «صمود»، «هتار» و «صداء» را نیز می پرستیدند. خداوند، هود

را - که از قبیله ای به نام «خلود» بود - برگزید و به نزد آنان فرستاد؛ اما آن قوم، او را تکذیب کردند و گفتند: «وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً»: نیرومندتر از ما کیست؟ (فصلت آیه 15). قوم عاد که؛ افرادی نیرومند و جنگجو بودند و قلعه های محکم و ساختمان های بلندی داشتند و این ها سبب غرور و استکبار آنان شد.

باید گفت که: عاد، قبیله ای عرب زبان بودند که در «احقاف یمن» در شمال «حضر موت» زندگی بسر می بردند. اینها به عاد اول، مشهور بودند. عاد دوم از طایفه ی قحطان و سبأ و ساکن یمن بودند. نام عاد، در سایر کتب آسمانی نیامده است.

خداوند، هود پسر شالخ از سلاله ی سام، پسر نوح را به سوی آن ملت فرستاد. هود در میان اقوامش از حسب و نسب و فضیلت ممتازی برخوردار بود. به آنان گفت: در جاهای بلند کاخها میسازید و به خوشگذرانی میپردازید و قلعه هایی میسازید که گویا برای همیشه ماندگار هستید؟! و چون ظالمان در پی آزار بندگان خداید؟ از الله بترسید.... (شعراء آیات 128 الی 131) آنان در جواب گفتند: تو هیچ دلیلی نداری، ما نیز خدایان خود را رها نمی کنیم و به تو ایمان نمی آوریم... (هود آیه 53 و 54). پس، قومش او را تکذیب کردند و به شدت از فرمانش سرباز زدند. به امر خدا سه سال باران نیامد و خشکسالی آنان را در تنگنا قرار داد. معمولاً هرگاه مردم دچار سختی می شدند، مؤمن و مشرک، همگی به خانه ی خدا پناه می بردند. مردم مکه در آن زمان از طایفه ی عمالیق فرزندان عملیق پسر لاوذ، پسر سام، پسر نوح بودند که رئیس و بزرگ آنان معاویه پسر بکر نام داشت. هفتاد نفر از افراد نام آور مردم عاد که - دو نفر مؤمن نیز به نام: قیل پسر عنز و مرثد پسر سعدکه مسلمانی خود را پنهان میداشتند - همراه آنان بودند، به مکه رفتند و در حرم به دعا و نیایش پرداختند و از الله خواستند که مردم عاد را آبیاری کند. خداوند باران تندی بر آنان نازل کرد و به همراهش نیز بادی وزید: بی باوران نابود شدند (سوره ذاریات آیات 41 و 42)، (سوره حاقه آیات 6 الی 8). و هود و مؤمنان نجات یافتند. آن عده از مؤمنان تا دم مرگ در مکه ماندگار شدند.

نام هود بصورت کل هفت بار در قرآن در سوره های (سوره های أعراف آیه 65، هود آیات 50، 53، 60، 58، 89 و شعراء 124)، آمده است. هود، مردم را از قهر و غضب الهی بر حذر میداشت و نعمت های فراوان و توان و نیروی بدنی و انواع خیر و برکت زراعتی، باغداری را به یادشان می انداخت، که شاید بر عقل بیابند و به سوی حق گرایند؛ اما برخی به دلیل این که هود از بتان انکار کرده و به پیشگاه الله یگانه روی آورده بود و مردم را به آن سو دعوت می نمود، او را تکذیب میکردند و وی را کم عقل می شمردند، هود علیه السلام، پس از نابودی قومش تا روزی که به دیدار حق شتافت، در سرزمین حضر موت باقی ماند و پس از مرگ در نزدیکی شهر «تریم» به خاک سپرده شد. (بنقل از تفسیر فرقان).

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَنظُنُّكَ مِنَ الْكَادِبِينَ ﴿٦٦﴾
 اشراف و سران قومش که کافر بودند گفتند: یقیناً ما تو را در سفاهت (و نادانی و سبک مغزی) می بینیم و ما مسلماً تو را از دروغگویان میدانیم. (۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

سفاهة: حماقت، کم عقلی، لیس بی سفاقة: در وجود من هیچ نوع کم عقلی دیده نمیشود.

تفسیر:

«قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ» بزرگان، اشراف و زعمای قومش، آنانی که آیات الله تعالی و رسالتش را تکذیب کردند در جواب او گفتند: «إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَ إِنَّا لَنَنظُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (66)» ای هود! ما تو را دچار نادانی، حماقت و سفاهت می نگریم، این ها مربوط به عقل توست. اما در نقل، ما گمان می کنیم که تو دروغ میگوئی و افترا می نمائی بنابر این، تو نه عقل ثابت و وجیهی داری و نه نقل متینی. این سخن شان افترای بی بیش نبود. ملاحظه میشود که جسارت مخالفان هود علیه السلام، بیش از قوم نوح علیه السلام است. مخالفان نوح علیه السلام، او را گمراه می شمردند، «لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ 60» اما مخالفان هود علیه السلام، او را سفیه و دروغگو مسمی کردند. همچنان در می اییم که پیامبران با سختترین و صریح ترین تبلیغات، مخالفتها و تهمتها رو به رو بوده اند. ما هم باید در راه رساندن حق و در راه تنویر و ارشاد جامعه، باید تحمل شنیدن زشتترین سخنان و کلمات و اصطلاحات را داشته باشیم.

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٧﴾

(هود در جواب شان) گفت: ای قوم من! هیچگونه سفاهت در من نیست، ولی فرستاده‌ای از طرف پروردگار جهانیانم. (۶۷)

سبحان الله سعی صدر و بزرگواری انبیا تا آنجاست که پس از آن همه جسارت باز هم با مهربانی تمام می گویند: ای قوم من.

«قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (67)»: هود بر آنها جواب داد فرمود: ای قوم من! آن گونه که شما گمان میبرید در عظم نقصی نیست، و ذهنم ثابت، من باهدایت و ارشاد از جانب پروردگار جهانیان به عنوان پیامبر به نزد شما آمده‌ام. از تعلیمات این آیه مبارکه این درس عالی بدست می آید که کوشش کنیم که در هر شرایطی که ممکن باشد تهمت را از خود دفع و نفی کنیم، ولی حق نداریم تهمت را به جانب مقابل مواجه سازیم.

واضح است کسیکه به هدف خود ایمان دارد و از پشتوانه‌ی الهی برخوردار است، در برابر برخورد بد دیگران آرام برخورد می‌کند.

أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿٦٨﴾

پیام‌های پروردگارم را به شما میرسانم، و من برای شما ناصح و خیر خواهی امین‌ام. (۶۸)
«أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ (68)» گفتار و دستورات پیامبران، پیام‌های الهی است و از جانب خود چیزی نمی‌گویند، طوری که هود علیه السلام فرمود: وظیفه من این است که به شما حکمتی را که خدای تعالی بر من وحی نموده تبلیغ نمایم و شما را به سوی خوبی دنیا و آخرت رهنمایی کنم، من نصیحتگری مخلصم که در نصیحت خود اخلاص دارد و در آنچه به شما نقل میکنم امینم، پس با شما نه فریبکاری نموده و نه خیانت کردم و دروغ گفتم.

مفسر زمخشری در تفسیر خویش مینویسد: پیامبران در جواب به آن عده اشخاصی که آنها را سفیه و ابله و گمراه دانسته‌اند حلم و شکیبایی پیشه کرده و بدون مقابله به مثل جواب داده‌اند که در این عمل آنان ادب و نزاکتی نیکو و خو و رفتاری بس بزرگ به چشم میخورد، و به بندگان خدا می آموزد که چگونه با ابلهان و احمقان باید گفتگو کنند و پرده‌ی جهل و تکبر آنها را از مقابل دیدگانشان بردارند. (کشاف ۱۱۶/۲).

أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾

آیا تعجب کردید که بر مردی از خودتان پندی از جانب پروردگارتان برای شما آمده تا شما را را (از عذاب الله) بترساند؟ و به یادآورید زمانی را که [خداوند] شما را پس از قوم نوح جانشینان [آنان] قرار داد و در خلقت بر قوت شما افزود. پس نعمت‌های الله را به یاد آورید، تا رستگار شوید. (٦٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

زادکم فی الخلق بسطة: در خلقت و آفرینش بر قوت و نیروی شما افزود و شما را از نیروی جسمانی و عمر طولانی برخوردار گردانید. آلاء: جمع الی، الی، نعمتها.

تفسیر:

«أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ»: از این‌که الله متعال از خودتان پیامبری را فرستاده است تا شما را از وقوف در محضر خدا بر حذر دارد و شما را از عذابش بترساند، تعجب نکنید.

«وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ» و یاد آورید نعمت‌های الله متعال را که شما را بعد از هلاکت قوم نوح علیه السلام و بعد از تکذیب‌شان جانشین قرار داد، یعنی این احسانات و سایر احسانات بی‌شمار الهی (ج) را یاد کنید؛ و به شکر و اطاعت وی بپردازید؛ نه اینکه از منعم حقیقی بغاوت نمایید.

هود علیه السلام به فرمان الله متعال نعمتی از نعمت‌های خویش را به قوم خود یادآوری کرد، این نعمت؛ قرار دادن آنها به‌عنوان ساکنان زمین بعد از هلاکت قوم نوح علیه السلام، یا قرار دادن آنها به عنوان پادشاهان روی زمین بود.

«وَوَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً» و او تعالی اجسام شما را قوی و نیرومند ساخت و در زیبایی اجسام و اشکال شما و در طول اجسام و بشاش بودن آن و در متاع و بهره نیکو برای شما افزود.

در این هیچ جای شکی نیست که: توانایی و نیرومندی جسمی، از نعمت‌های الهی است که باید در راه صحیح صرف و استعمال شود. مؤرخان می‌نویسند که: قدرت جسمی قوم عاد به قدری بالا بود که می‌گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ (فصلت، 15). نقل است که: بلندی قامت شخص بلندقدشان صد گز و از کوتاه قدشان شصت گز بود. «تفسیر انوار القرآن».

«فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (69)»: یاد نعمت‌های الهی، رمز رستگاری است. زیرا یاد نعمت‌ها عشق و محبت می‌آورد، محبت، اطاعت در پی دارد و اطاعت نیز رستگاری را به دنبال دارد.

پس نعمت‌های الله متعال را یاد آورید و شکرش را بر جای آورید. شکر الله زمانی بر جای آورده میشود که او را به یکتائی یاد کنید و عبادتش نموده و از پیامبرش پیروی کنید که اگر چنین کنید در دنیا و آخرت رستگار خواهید شد و به پیروزی خواهید رسید و از زیان نجات خواهید یافت.

کلمه‌ی «آلاء» جامع‌تر از نعمت میباشد و شامل هر نعمت ظاهری و باطنی، مادی یا معنوی میشود، چنانکه در سوره‌ی الرَّحْمَنِ مکرر آمده است، و حتی شامل عقاب و جهنم که لازمه‌ی عدل الهی است، نیز می‌شود. (التحقیق فی کلمات القرآن)

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧٠﴾

(قوم در جواب) گفتند: آیا به سوی ما آمده ای که ما فقط الله را عبادت کنیم، و آنچه را پدرانمان عبادت میکردند ترک کنیم؟ پس آنچه را به ما وعده میدهی (ما را از آن می‌ترسانی) بر ما بیاور اگر تو از راست گویانی. (۷۰)

تفسیر:

«قَالُوا أَجِئْنَا لِنُعْبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا» کفار به قومش گفتند: ای هود! آیا به سوی ما آمده‌ای که تنها الله را پرستش کنیم و پرستش خدایان و بت‌ها را کنار بگذاریم و از آنها تبری جویم، و ما را از عذاب می‌ترسانی؟ در حالیکه این شیوه یگانه‌پرستی در نزد ما ناشناخته و ناپسند است زیرا ما پدرانمان را برخلاف این شیوه که تو ما را به سوی آن دعوت میکنی یافته‌ایم، در حالیکه آن‌ها از ما عاقل‌تر، رهیاب‌تر و داناتر بودند و همچنان تو میخواهی که ما تمام تقلید و عنعنات آبا و اجداد خود را کنار بگذاریم.

توجه باید داشت که: حفظ رسوم و سنت‌های نیاکان، همه جا ارزشمند نیست. و واقعیت هم همین اینست که: تعصب به جای منطق، محکوم است و تقلید جاهل از جاهل و تبعیت به دلیل رابطه‌ی خویشاوندی مردود است.

«فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (70)» تعصب و تقلید بی‌جا، مانع شناخت حقیقت است و انسان را به عناد می‌کشاند طوریکه میفرماید: ما گفته‌ی شما را تصدیق نمیکنیم، اگر راست می‌گویی و صادق هستی در نزول عذابی که گمان می‌کنی بر ما فرو خواهد آمد و تو ما را از آن می‌ترسانی عجله کن. آنها از بس که در برابر الله سبحان و تعالی متمرّد و متکبر بودند، با این سخن عذابی را که هود علیه السلام بدان هشدار شان می‌داد، به شتاب طلبیدند.

قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَتَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿٧١﴾

(هود) گفت: عذاب پروردگارتان بر شما حتمی شده است. آیا در باره نامهایی که شما و پدرانتان (بر آن بتها) نهاده‌اید؛ با من مجادله می‌کنید؟ (در حالیکه) الله هیچ دلیلی بر (حقانیت) آنها نازل نکرده است، پس انتظار (عذاب الهی) باشید، من هم با شما از انتظار کنندگانم. (۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَقَعَ»: رخ داد. ثابت و واجب گردید. «رِجْسٌ»: عذاب سخت. «سُلْطَانٌ»: دلیل و برهان.

تفسیر:

«قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ»: گفت: محققاً که بر شما عذابی شدید از جانب الله و قهر و غضب محو‌کننده و تباهگر نازل شده که رضوانی در پی آن نیست. هود علیه السلام عذابی را که انتظار وقوع آن میرفت، همانند امر واقع معرفی کرد، به منظور دادن این هشدار به آنانکه این عذاب حتماً بر آنان واقع میگردد. رِجْسٌ: عذاب سخت است.

«أَتَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ»: آیا شما بامن در خدایانی مجادله و مخاصمه میکنید که صرفاً اسم‌های بدون مسمی هستند و هیچ نفع و ضرری ندارند و نه هم زنده می‌کنند و می‌میرانند؟ کجاست عقل‌های شما؟ کجاست بصیرت‌های شما؟ کجاست حجتی که شما از جانب خدا مبنی بر این کار دارید که این خدایان باید پرستش شوند؟

از فحوای آیه مبارکه به یک اصل میرسیم که: عقاید باید بر پایه‌ی حُجَّت و بُرْهان باشد،

حتی از بُت‌پرستان هم بُرهان بخواهید. «ما نَزَّلَ اللهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ 71» (از آنان که می‌گویند بت وسیله‌ی تقرب به الله است، بپرسید: آیا دلیلی دارید که خداوند پرستش بت را وسیله‌ی قرب خود قرار داده است؟!)

«فَأَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (71)»: چشم به راه و آماده‌ی نزول عذاب الهی باشید، من نیز منتظرم چه بلایی به سرتان می‌آید. و این آخرین درجه‌ی وعید و تهدید است. میان این دو انتظار، فرق فراوان است: انتظار کسی که هر لحظه بیم و عذاب و وقوع حوادث ناگوار دلش را بلرزاند، با آن کسی که آرزو کند به پیروزی برسد و باطل و ناحق را در هم شکند. پس، خداوند متعال، پیام آور دلسوز خود و مؤمنان را رستگار و پیروز فرمود و تکذیب‌کنندگان آیات آسمانی را هم از بیخ و بن بر کند.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَّعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ (72)

پس [هنگام نزول عذاب] هود و همراهان (مؤمن) او را به رحمتی از جانب خود نجات دادیم، و آنانیکه آیات ما را دروغ پنداشتند و مؤمن نبودند، ریشه کن کردیم. (72)

تفسیر:

«فَأَنْجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا»: الله متعال عذاب خود را بر کفار نازل کرد و هود و مؤمنان همراهش را با رحمت و لطف خود نجات داد، «أَنْجَيْنَا»: نجات دادیم، «وَقَطَّعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»: و اقوامی را کاملاً ریشه‌کن، نیست و نابود کردیم که آیات ما را تکذیب کردند.

«دَابِرَ»، به معنای آخر و پایان چیزی است و «فَقَطَّعَ دَابِرُ»، یعنی ریشه‌کن کردن و تا آخرین نفر را هلاک کردن.

در جائیکه هیچگونه امیدی به ایمان آوردن مردم نباشد، هلاکت، اساسی و ریشه کن می‌باشد.

«وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ (72)» آنها به الله متعال و پیامبرانش و به روز آخرت ایمان نداشتند بلکه کافر، تکذیبگر و منکر آیات الهی بودند. یعنی: ریشه این قوم سرکشی را که میان تکذیب به آیات و عدم ایمان به حق جمع کرده بودند، بریدیم پس این ریشه کن کردن در جای مناسب خود بود. ابو سعود گفته است: بر کُفر و تکذیب اصرار ورزیدند، و هرگز از آن کنار نکشیدند، آنگاه الله آنان را به وسیله‌ی باد بی باران نابود کرد. (ابو سعود ۱۷۴/۲).

عذاب قوم هود:

باید متذکر شد؛ عذابی را که الله سبحانه و تعالی بر قوم هود علیه السلام نازل کرد، تندباد و طوفان قوی بسیار سردی و مسموم کننده‌ی ای بودکه دیار و أشجارشان را پاک ویران کرد، تندبادی که صخره‌های بزرگ را با خود حمل میکرد و برچهره‌هایشان میکوبید و آنها را ازجا برکنده برزمین میکوفت چنانکه حق تعالی در سوره «الحاقه» میفرماید: (اما عاد؛ به وسیله تندبادی طوفانی و سرکش هلاک شدند که خداوند متعال به مدت هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان گماشت پس آن قوم را در آن مدت فرو افتاده می دیدی، گویی آنها تنه نخلهای میان تهی هستند) «آیات 6-8».

خوانندگان گرامی!

در آیات (73 الی 79) قصه‌ی حضرت صالح علیه السلام را همراه با موضع‌گیری مخالفین پیامبران را بازگو فرموده است.

وَأَلِي تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةٌ اللَّهُ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ ﴿٧٣﴾

و بهسوی قوم ثمود برادرشان صالح را (فرستادیم) گفت: ای قوم من، فقط الله را عبادت کنید، برای شما معبودی برحق جز الله نیست. همانا از طرف پروردگارتان معجزه آشکار برای شما آمده است، این ماده شتر (ناقه از جانب) الله برای شما معجزه است (که خلاف عادت آن را از سنگ آفریده است)، پس بگذارید در زمین الله بچرد، و به آن هیچ آزاری نرسانید که شما را عذاب دردناک خواهد گرفت. (۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَمُودٌ»: قبیله ای عرب زبان که در «حجر» میان حجاز و شام تا «وادی القری» نزدیک «تبوک» زندگی میکردند. سبب نامگذاری آنها به ثمود به خاطر نام جدشان، ثمود، پسر عامر، پسر ارم، پسر سام، پسر نوح است. «بینه»: دلیل، معجزه‌ی روشن و آشکار. «فَذُرُّوهَا»: او را آزاد بگذارید، رهایش کنید. «وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ»: گزند و آسیبی به او نرسانید، او را میازارید. «لا تمسوا»: دست نزنید، مس نکنید.

تفسیر:

«وَأَلِي تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»: و خداوند متعال به سوی قوم «ثمود» پیامبر گرامی خویش صالح علیه السلام را فرستاد.

او قوم خود را نصیحت نموده و به سوی خدای تعالی و یکتاپرستی و شریک نیاوردن به او دعوت نمود. قابل تذکر است که: رسالت حضرت صالح، محدود به قوم ثمود بوده است. «قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»: و به آن ها خبر داد که از جانب پروردگارتان معجزه ای آشکار که بر صحت نبوتم دلالت می کند پیش شما آمده است.

«هَذِهِ نَاقَةٌ اللَّهُ لَكُمْ آيَةٌ»: او همچنان خطاب به قوم خود گفت: محققاً به شما حجتی واضح از جانب پروردگار شما آمده که عبارت از ناقه‌ای یعنی ماده شتر است که خداوند آن را آفریده و از سنگ بیرون کرده است تا علامه و نشانه‌ای بر صدق من و اینکه پیامبرم باشد. مفسر قرطبی فرموده است: وقتی از او خواستند شتر را از سنگی سخت بیرون آورد، خدا درخواست آنان را اجابت نمود.

«فَذُرُّوهَا تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ»: او ادامه داده گفت: این ناقه را به حال خودش بگذارید و هرگز به او بدی نرسانید و بگذارید تا از روزی الله در زمین پروردگار بخورد «وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ (73)»: به منظور احترام آن به هیچ وجه به آن آسیبی نرسانید؛ چرا که آیتی است از جانب خدا، و گرنه به عذابی دردناک مبتلا میشوید! عذاب دردناک همان بود که بعد از پی زدنش به آن گرفتار شدند. در این هیچ جای شکی نیست که مجازات بی‌احترامی به مقدسات و از بین بردن آنها، عذاب الهی است.

در تواریخ اسلامی آمده است که: قوم صالح علیه السلام خود از او خواستند تا برای شان از صخره سنگی خارا، ماده شتری بیرون آورد که خروج آن را به رأی‌العین ببینند پس صالح علیه السلام از آنها عهدها و پیمانها گرفت که اگر خواسته‌شان را اجابت کند، قطعاً به او ایمان خواهند آورد و چون آنها این عهدها و پیمانها را سپردند، صالح علیه السلام دعا کرد و آن صخره سنگ به جنبش درآمد و همان‌گونه که خواسته بودند ماده شتری پاک، تنومند و بی‌عیب از آن بیرون آمد و چنان بزرگ و قوی و پرهیبت بود که چون از برابر چهارپایان دیگر می گذشت، همه از او هدر میکردند و خود را نگاه میداشتند. در این هنگام، رئیس آن قوم و پیروانش ایمان آوردند. صالح علیه السلام به فرمان الله متعال را چنین مقرر کرد که یک روز آن ماده شتر آب چاهشان را بنوشد و روز دیگر آنان از آب آن چاه

استفاده کنند و در آن روز که او آب چاه را مینوشید، آنها از شیر وی مینوشیدند زیرا چنان شیرآور بود که چون او را می دوشیدند، هر مقدار از ظرفی که می خواستند، از شیر آن پر می شد و قوم همه از شیرش سیر و سیراب می شدند. (تفسیر فرقان)

ثمود:

ثمود پسر عامر، پسر ارم، پسر نوح، از عرب عاربه‌ی صحرائشین پیش از عصر ابراهیم اند. ثمود، قوم صالح پیامبر، پس از طایفه‌ی عاد، سرزمین و دیار آنان را به دست آوردند، جانشین آنان شدند و در حجر، میان حجاز و شام تا وادی القری و اطراف آن، به نام «مداین صالح» مشهور به «فج الناقه» ساکن بودند.

طایفه‌ی ثمود، همچون قوم نوح و عاد، بت پرست بودند و بتان را در عبادت شریک خدای بی همتا می شمردند. خداوند، انواع نعمتها را به آنان عطا کرد و صالح پیامبر را برگزید و نزد آنان فرستاد، تا راه خیر و سعادت را به آنان بیاموزد و نعمتها و آیات یکتایی خدا را برایشان بازگوید. مردم مستضعف به او گرویدند و پیرو واقعی او شدند؛ اما اشراف خود خواه و سردمداران و رهبرانشان (ملاً) از ایمان آوردن به صالح امتناع ورزیدند و خود را برتر دانستند. (سوره قمر آیات 25، 30 و 31).

نام مبارک صالح نه بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است و از حیث زمان، بعد از نوح و قبل از ابراهیم است، سوره های که نام صالح در آن ذکر شده است: عبارتند از: سوره های (أعراف آیات: 73، 75، 77، سوره هود آیات: 61، 62، 66، 89، سوره شعراء آیه 142، و سوره نمل آیه 45) نام برد.

همچنان در قرآن، هفت بار از ناقه و بیست و شش بار از قوم ثمود نام برده شده است. داستان قوم ثمود در سوره های شعراء، قمر، شمس و هود آمده است.

سران نافرمان و مستکبران زمان قوم صالح به آزار و اذیت و تهدید مستضعفان، پرداختند که شاید از دین بازیشان دارند و از روی تمسخر و استهزا سؤال میکردند؛ ولی این پیروان درستکار و پایدار به شیوه‌ی حکیمانه و قاطع، جواب می دادند و هر چه بیشتر از پیش دین و پیامبر خود را تأیید می کردند و ایمان و باورشان محکم تر می شد.

وقتی، مهتران مستکبر و خود خواه از بازداشتن مؤمنان از ایمان به خدا و پیامبر، ناامید شدند و کاری از پیش نبردند، به گناهی دیگری دست زدند و «ناقه» را که معجزه ای بس روشن بود، پی کردند.

ابن عمر (رض) روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال نهم هجری هنگامی که به مقصد تبوک روان بودند از برابر دیار و منازل قوم ثمود گذشتند، او میگوید: «چون رسول خدا (ص) لشکر را در تبوک فرود آوردند، مردم از چاه های آبی که قبیله ثمود آب آشامیدنی خود را از آنها تهیه میکردند، آب کشیدند و از آن آب خمیر ساخته دیگها را نصب کردند تا غذا بپزند، رسول الله صلی الله علیه وسلم به آنان فرمان دادند که غذای دیگها را بیرون ریخته و خمیرها را علوفه شتران کنند، آنگاه ایشان را از آن محل کوچانیدند تا به چاهی رسیدند که شتر صالح علیه السلام از آن می نوشید پس در آن محل فرود آمدند».

همچنین آنحضرت محمد صلی الله علیه وسلم أصحابشان را از ورود به منازل قومی که به عذاب الهی گرفتار شده بودند، نهی میکردند و میفرمودند: «در حقیقت، من می ترسم که به شما مانند آنچه که به آنان رسید، برسد لذا به منازلشان وارد نشوید». باید یادآور شد که آثار مدائن صالح علیه السلام تا به امروز باقی است و به نام «فتح الناقه» شناخته می شود.

وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَا فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٧٤﴾

متذکر باشید و فراموش نکنید آن وقت را که شما را پس از قوم عاد جانشین (آنان) گردانید، و در زمین شما را جایگاه (خوب و مناسب) داد که بر قسمتهای هموار آن قصرها می ساختید و کوهها را برای ساختن خانهها می تراشیدید. پس نعمت های الله را یاد کنید و در زمین فساد مکنید. (۷۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَوَّأْنَا»: شما را جای داد، شما را - در سرزمین حجر - استقرار داد. «سُهُولٍ»: جمع سهل، دشتها. «تَنْحِتُونَ»: می تراشید. «لَا تَعْتُوا»: فساد مکنید، تباهاکار مباشید.

تفسیر:

«وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ»: [ای مردم!] به یاد آورید آن وقت را که خدا شما را جانشینان قوم عاد قرار داد یعنی: حق تعالی شما را در زمین جانشین قوم عاد گردانید. یا شما را در آن فرمانروا گردانید.

مفسر شهاب الدین محمود بن عبدالله آلوسی میفرماید: نگفته است «خلفاء عاد»؛ چون به این امر اشاره کرده است که در بین آن دو فاصله‌ی زمانی طولانی وجود داشت.

«وَوَبَّأْنَا فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا»: «و به شما در زمین جای مناسب داد» طوری که در سرزمینهای هموار خانههای وسیع و قصرهای زیبا بنا می کنید.

(بوا): از مصدر «مبأه»، عبارت است از: منزلی که انسان در آن ساکن می‌شود

«وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا»: و در کوهها نیز از طریق کندن کاری و سنگ تراشی خانههایی برای خود میسازید که شمارا در سردی گرم و در گرمی سایبان است.

مفسر قرطبی در باره آنان نوشته است: چون عمرشان طولانی بود، منازل را در دل کوهها تدارک می‌دیدند؛ زیرا خانههایی که از سنگ درست نمی‌شد، قبل از به آخر رسیدن عمر آنها فرسوده و خراب می‌شد.

«فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (74)»: پس این نعمت‌های بزرگ و دست‌های دهنده را یادآورید و در زمین فساد بسیار نکنید؛ زیرا هر که چنین کند یقیناً که زیان نموده است. یعنی از سرنوشت قوم عاد درس عبرت بگیرید. خدایی که با قدرت خویش توانست قوم نیرومندی همانند عاد را از بین ببرد و شما را وارث آن بگرداند، اگر شما نیز همانند عاد به فساد پردازید شما را هم میتواند از بین برد و قوم دیگری را به جای شما به صحنه بیاورد.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنْ صَالِحًا مَرْسَلًا مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿٧٥﴾

أشراف و سران قوم صالح که تکبر و سرکشی می ورزیدند به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند: آیا میدانید (یقین می‌کنید) که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟ (مؤمنان مستضعف) گفتند: (بلی) بدون شک ما به آنچه به او فرستاده شده است، ایمان داریم. (۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اسْتَكْبَرُوا»: بزرگی فروختند، تکبر ورزیدند. «اسْتَضَعُّوا»: ضعیف نگهداشته شده بودند، استثمار شده بودند.

تفسیر:

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ»: در این هیچ جای

شکی نیست که: معمولاً اشراف و افراد صاحب نفوذ، مخالف راه انبیای اند و به شبهه افکنی در میان مؤمنان دست می زنند. طوری که در آیه مبارکه آمده است که: سران و اشراف مُسْتَكْبِر و منحرف قوم صالح به مؤمنان مستضعف پیرو صالح علیه السلام گفتند: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ»: آیا شهادت می دهید که صالح را الله متعال به سوی ما به عنوان پیامبر فرستاده است؟ این سوال آنها بر طریق تمسخر و استهزاء بود؟ باید یادآور شد که: نه فقر و استضعاف (ناتوان و ضعیف شمردن) دارای ارزش است و نه تَمَكَّن و کاخ نشینی؛ آنچه مهم است انتخاب راه الله متعال از طریق آگاهی، علم، ایمان، تقوا، جهاد و هجرت است. (در آیهی قبلی، قصرسازی را نعمت الهی به شمار آورد، به شرط آنکه به فساد منتهی نشود، در این آیه مبارکه هم از مستضعفان مؤمن ستایش شده است، نه از همه‌ی آنان).

«قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ (75)»: گرچه محیط و جامعه در شخص تأثیر دارد، ولی اجبار نمی‌آورد. طوریکه مستضعفان محروم باصراحت درمقابل مستکبران ایستاده شدند و در جواب به شیوه‌ای که بیانگر ایمان و باور و اعتقاد راسخ آنان به رسالت او بود، به آنها گفتند: بلی! ما به رسالت صالح علیه السلام باور کامل کردیم و اینکه او نبی از انبیای الهی است و ما همواره از او امر خداوند متعال پیروی می‌کنیم و از نواهی‌اش اجتناب متابعت پیامبرش را می‌نمائیم.

یعنی: ما نه فقط به صدق و راستی او در این ادعا داناییم بلکه به او و رسالتش مؤمن بوده و از آن گذشته، تابع و مطیع امرش هم هستیم.

مفسر ابوحنیفان فرموده است: اینکه از «هو مرسل» به «إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ»: عدول کرده است بیانگر اوج حسن و زیبایی است؛ چون موضوع رسالتش معلوم و متجلی و مسلم است و هیچگونه شک و تردیدی در معجزات عظیمش نیست، بنابراین نیازی نیست که درباره‌ی رسالتش سؤال شود. (البحر ۳۳۴/۴).

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٧٦﴾

متکبرین (قوم صالح) گفتند: (ولی) ما به آنچه شما به آن ایمان آورده اید کافریم! (۷۶) «قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (76)»: رؤسای مستکبران گفتند: ما به آنچه شما آنرا تصدیق کرده‌اید، (یعنی به نبوت صالح علیه السلام) کافریم. و از آن روی گردانیدیم. به این علت نگفته است: «إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ كَافِرُونَ» تا مخالفت خود را با صالح ابراز دارند و گفته‌ی پیروانش را رد کنند. این سخن را در حالی گفتند که معجزه آشکار و حجت پایدار حق تعالی در میان آنان بود.

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧٧﴾

پس آن ماده شتر را کشتند و از فرمان پروردگارشان سرکشی نمودند و به صالح گفتند: اگر از پیامبران هستی عذابی که همواره به ما وعده می‌دهی، بیاور. (۷۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَقَرُوا النَّاقَةَ»: ماده شتر را ذبح کردند. «عقر»: زخمی کردن. «عقر الابل»: پی کردن و بریدن دستها و پاهای شتر. آن کس که شتر صالح را کشت «قدار بن سالف» نام داشت که به دستور جمعی این کار را کرد.

تفسیر:

«فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ»: شتر را پی کردند یعنی: پی‌های آن را بریدند، یا آن را ذبح کردند و از انجام دادن فرمان الهی سرپیچی نمودند.

«عقر»: طوریکه در فوق هم تذکر دادیم به معنای پی کردن است، یعنی قطع کردن عصب و رگ محکم و مخصوص پشت پای اسب و شتر که عامل عمده‌ی حرکت آنهاست و با قطع آن، حیوان به زمین می افتد و از راه رفتن باز میماند.

باید متذکر شد که: در سوره‌ی قمر، کلمه‌ی «عقر» مفرد آمده است که بیانگر این امر است که قاتل ناقه يك نفر بوده است؛ اما در این آیه مبارکه و سوره‌های شمس و شعراء و هود، این کلمه به صورت جمع آمده است، «عقروا» که نسبت پی کردن شتر به تمام قوم داده شده است. این بدین معنی است با در نظر داشت اینکه: همه آنها در کشتن ماده شتر مستقیماً شرکت نداشتند بلکه یک تن از آنان او را کشت ولی از آنجا که این کار با رضا و موافقت همگی آنان انجام گرفت لذا این عمل به همه آنان نسبت داده شد. به یاد داشته باشید و نباید فراموش کنید که: سکوت و رضایت بر گناه، شرکت در گناه محسوب میشود.

«عَتَوْا» عتو: سرکشی. «عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ»: از فرمان پروردگارشان سرپیچی کردند. باید گفت که؛ نافرمانی و تجاوز از دستور، مهم‌تر از کشتن شتر است.

«وَقَالُوا يَا صَالِحُ إِنَّا بِمَا تَعْدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (77)»: و گفتند: ای صالح! اگر راست می‌گویی که پیامبر هستی، عذابی را بیاور که ما را از آن می‌ترسانی و وعده‌ی آن را داده‌ای. اگر تو واقعاً راست می‌گویی پس در نزول عذاب بر ما عجله کن! این سخنان را بر سبیل تمسخر و ریشخند و این‌که صالح از اجرای آن ناتوان است، گفته‌اند.

محمود حسن دیوبندی مفسر تفسیر کابلی مینویسد: آن ماده شتر چندان قوی هیکل و بزرگ بود که در وقت چریدن، سایر چارپایان از وی فرار، وحشت، و میگریختند. در روزی که نوبت آن می بود تمام آب چاه را می‌نوشید، و آن را خشک میکرد. گویا، چنانکه خَلَقَتْ وی غیر معمولی بود، لوازم و آثار حیات و احتیاجات او نیز به‌طور خارق العاده آفریده شده بود. سرانجام مردم به قهر آمدند، و به قتل آن اتفاق کردند.

حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مفسر تفسیر معارف القرآن در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: بزرگترین فتنه شیطان که در اثر آن، انسان، عقل و هوش خود را از دست میدهد زن است. دو زن زیبا و حسین و جمیل شرط گذاشتند که هر کسی این ناقه را بکشد، اختیار دارد از ما و دختران ما هر کدام را بخواهد از آن اوست.

دو نوجوان به نام های «مصدع و قذار» در این نشئه، مدهوش شدند و به اراده قتل ناقه بیرون آمدند و سر راه ناقه، پشت سنگی کمین کردند؛ همینکه ناقه جلو آمد مصدع بر او تیر اندازی نمود و قذار با شمشیر پاهای او را قطع نموده او را قتل کرد. قرآن کریم او را بزرگترین شقی و بدبخت قوم ثمود معرفی کرد که: «إِذَانْبَعَثَ أَشْقَاهَا» [آیه ۱۲، سوره شمس] زیرا به سبب او تمام قوم در عذاب گرفتار شد.

بعد از قتل ناقه پلان قتل خود حضرت صالح علیه السلام را نیز مطرح نمودند؛ و بدین طریق احکام خدا را که راجع به «صالح» و «ناقه» بود، به پشت انداختند و در مخالفت آن قرار گرفتند. و گفتند: «وَقَالُوا يَا صَالِحُ إِنَّا بِمَا تَعْدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ 77» (وگفتند: ای صالح، بیار به ما آنچه وعید می‌کنی ما را؛ اگر هستی از پیغمبران.) این کلمات از زبان

انسان وقتی می بر آید که از قهر و غضب الهی هیچگونه خوف و ترسی نداشته باشد. قوم نمود نیز مانند عاد اولی به جایی رسیدند که مورد عذاب الهی واقع شدند.

حضرت صالح علیه السلام بعد از اطلاع یافتن از قتل ناچه، قوم را به دستور الله اطلاع داد که الآن فقط سه روز از زندگی شما باقی است.

«فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتُّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ»: [آیه ۶۵، سوره هود] یعنی سه روز در خانه های خود راحت باشید (سپس عذاب می آید).

و این وعده راست است که در آن امکان تخلف وجود ندارد؛ اما هرگاه شانس قومی خراب باشد هیچ نصیحت و تنبیه برای او مفید نخواهد شد. قوم این اعلام حضرت صالح علیه السلام را هم به باد مسخره گرفتند و گفتند که این عذاب چگونه و از کجا می آید، و چه علامتی دارد؟ حضرت صالح علیه السلام فرمود که: علامات آن را بشنوید، فردا روز پنج شنبه صورت های همه شما زرد میشوند، مرد و زن پیر و جوان هیچکس از آن مستثنی نمیشود.

سپس پس فردا روز جمعه صورت های همه شما سرخ میشوند و بعد از آن در روز یکشنبه همه صورتهایتان شدید سیاه میگردند و این آخرین روز حیات شما خواهد بود. قوم بد شانس هنوز هم بجای اینکه به سوی توبه و استغفار روی بیاورند، در پی قتل حضرت صالح علیه السلام قرار گرفتند. زیرا چنین فکر کردند که اگر او راست میگوید بر ما عذاب نازل میشود پس چرا کار او را پیش از خود یکسره نکنیم و اگر دروغگو است باید به سزای عملش برسد.

فَأَخَذْتَهُمُ الرِّجْفَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿٧٨﴾

پس آنها را زلزله ای سخت فرا گرفت، پس در خانه هایشان به زانو افتاده (مرده) صبح کردند. (۷۸) **تفسیر:**

خداوند متعال زلزله شدیدی بر آنها فرستاد که نابود و هلاک شان ساخت، بر اثر این زلزله در خانه های خود مردند و تبدیل به جثه هایی بی حرکت که زندگی ندارد.

رجفه، فریادی سخت و سهمگین بود که با یک تکان سخت، دل هایشان را از جابر کند. در البحر آمده است: نعره ای از آسمان آنان را فرا گرفت که متضمن صاعقه و صدای زمین بود و در نتیجه ای آن نابود گشتند. (البحر ۳۳۱/۴).

«جَاثِمِينَ»: «جاثم» از «جَثَم» بر وزن حَثَم، به معنای نشستن روی زانو و یا فروافتادن بر سینه است.

بر زانو ها و چهره های خویش به زمین چسبیده و بی جان و بی حرکت گردیدند، همانند پرنده ای که بر روی درافتد و از پا در آید.

«جاثمین» یعنی: خاموش از پای در آمدند و از مرگ به خود نمی جنبیدند. میگویند: «الناس جَثَم» یعنی: نشسته اند و هیچ حرکتی نمیکنند و برنمیخیزند و «مجثمه» نیز که در حدیث از آن نهی شده از آن است و مجثمه چارپایی است که دست و پایش را برای پرتاب می بندد و جمع می کند.

روایت شده است که: پی کردن ماده شتر از سوی آنان در روز چهارشنبه و نزول عذاب بر آنان در روز شنبه بود پس همه، جز صالح علیه السلام و پیروانش از اهل ایمان، هلاک شدند.

قابل یادآوری است که در این آیه مبارکه، هلاکت قوم ثمود را توسط رجفه و زلزله شدید بیان فرموده است، ولی در سوره فصلت آیه 17 و سوره ذاریات آیه 44، آن را توسط صاعقه بیان داشته است. «فَأَخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةَ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ»: بنابراین شاید دو مجازات صاعقه و زلزله در يك لحظه و توأم بوده است. و شاید مراد از رجفه، لرزش براندام باشد که برخاسته از ترس و وحشت است، نه زلزله.

به یاد داشته باشید که: وعده‌های انبیاء، عملی میشود، پس هشدار هایشان را باید جدی گرفت. (در آیات قبل تهدید بود: «لَا تَمَسُّوْهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» و این رجفه، همان تحقق وعید و عذاب الیم است).

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ ﴿٧٩﴾

پس (چون علایم عذاب رسید) صالح از آنان روی گردانید (و از ایمان آنها ناامید شد) و گفت: ای قوم، من ابلاغ رسالت از خدای خود نمودم و شما را نصیحت کردم لیکن شما (از جهل و غرور) ناصحان را دوست نمی‌دارید. (٧٩)

تشریح لغات و اصطلاحات :

تولی عنهم: از آنان روی گردانید. النَّاصِحِينَ: دلسوزانی که دلسوزیشان را قولاً و عملاً اعمال می‌کنند، خیرخواهان.

تفسیر:

بعد از نابودی آنها و مشاهده‌ی ماجرا، صالح از آنها روی گردانید و از دیارشان بعد از اینکه ناقه را پی کردند بیرون شد و با افسردگی و اندوه گفت: محققاً که به شما نصیحت کردم و شما را در جریان رسالت الهی قرار داده به معروف امر و از منکر نهی کردم و شریعت خدای را به شما بیان نمودم ولی شما با نصیحت نصیحتگر هدایت نمیشوید و به رأی و نظری عاقلانه رهیاب نمیگردید! شما از پذیرش نصیحت من ابا و ورزیده و از ارشاد من را ترک کردید پس عذاب بر شما تحقق یافت.

مفسرزمخشری در تفسیر خویش مینویسد: «وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ» حکایت حال ماضی است. گاهی اوقات انسان به دوست مرده‌اش - که در حال حیات بارها او را نصیحت کرده بود اما آن را گوش نکرده و سرانجام دچار هلاکت شده بود - میگوید: برادر جان! چقدر تو را نصیحت کردم و چند بار به تو گفتم، اما از من نپذیرفتی؟! (کشاف ١٢٤/٢).

جارالله زمخشری مفسر تفسیر کشاف در تفسیر خویش مینویسد: «فتولی عنهم» از ظاهر عبارت چنین بر می‌آید که او به آنچه بر سرشان می‌آمد، نظاره گر بود و وقتی دید که آنان از پای در آمدند، از آنان روی گرداند و با اندوه و حسرت از آن که توفیق ایمان آوردن را از دست داده اند، اعراض کرد و در حالی که او اندوهگین بود، به آنان گفت: اما شما «لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ / خیرخواهان را دوست نمیدارید». همچنین روی گرداندن آن بزرگوار میتواند برای دور شدن از آنجا باشد و چون دید که نشانه‌های عذاب پیدا شده است، اصرار آنان بر کفر را ناخوش داشت. برخی چنین روایت کرده اند: روز چهارشنبه بود که آن شتر را کشتند و روز شنبه عذاب آنان را فرو گرفت.

همچنین روایت کرده اند که حضرت صالح همراه با یکصد و ده نفر از مسلمانان، گریه کنان از آن جا رفت، چون بازنگریست دید که دود بالا آمده است و دانست که آنان نابود

شده اند و آنان که نابود شدند، هزار و پانصد خانواده بودند. باز روایت کرده اند که آن بزرگوار بازگشت و در سرای آنان سکونت گزید.

اگر بپرسند: چگونه خطاب مردگان به عبارت «ولکن لاتحبون الناصحين» جایز است؟ در جواب باید گفت: این شیوه‌های رایج است، چنان که کسی به رفیق خویش که مرده است و در حیاتش بسیار او را نصیحت کرده باشد و او نصیحت او را نشنیده و خود را به نابودی افکنده باشد، میگوید: ای برادر، چه بسیار تو را نصیحت کردم و چه بسیار سخنان خیر خواهانه به تو گفتم، اما نشنیدی و از من نپذیرفتی! عبارت «ولکن لاتحبون الناصحين» حکایت حال گذشته است.

خوانندگان محترم!

در آیات (80 الی 84) در باره قصه‌ی لوط علیه السلام ذکری بعمل آمده است.
وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾
 و (به خاطر بیاورید) لوط را هنگامی که به قوم خود گفت آیا عمل شنیعی (بی حیائی) انجام می دهید که هیچکس از مردم عالم پیش از شما (آن کار قبیح را) نکرده است؟ (۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الفاحشة»: کار زشت و پلید. (همجنس بازی و لواط، از گناهان کبیره و عملی بسیار زشت است). «تأتون»: می آید، مرتکب می شوید. در این جا، منظور عمل نگین و پست همجنس بازی است.

تفسیر:

«وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (80)» زمانی را به یاد بیاور که لوط به قوم خود یعنی «اهل سدوم» به طریق انکار و سرزنش گفت: آیا عملی بی نهایت زشت را مرتکب می شوید که هیچکس قبل از شما در طول ایام مرتکب آن نشده است؟! یعنی: آن خصلت بسیار زشت و سخت ناشایست را که فعل لواط می باشد، آن عمل زشت و ناپسند عبارت بود از نزدیکی با مردان از طریق عقب، اول ارتکاب آن عمل را معترض شد، آنگاه آنان را سرزنش کرد که آنها اولین مرتکبین آن بودند.

زیرا فعل لواط، قبل از آنان در میان هیچ امتی از امت‌ها شایع نبود. و این آن‌ها هستند که چنین بدعتی را اساس گذاشتند.

مفسران می نویسند: در قدم اول این فعل ملعون را شیطان به اهالی سدوم آموخت؛ و از آنجا به مقامات دیگر سرایت کرد.

مفسر ابوحیان میفرماید: از آنجایی که زشتی این عمل برای انسان معهد بود و ناپسندی آن از روی عقل هویدا، الف و لام تعریف بر سر آن درآورده و گفته است: «الفاحشة» به خلاف زنا که بدون الف و لام آمده و گفته است: «إِنَّهَ كَانَ فَاحِشَةً»، که به صورت نکره آمده است. و جمله‌ی منفی «مَا سَبَقَكُمْ» نشان میدهد که آنها اولین مرتکبان و مبتکران این عمل زشت بودند. و لفظ (من) در «مِنْ أَحَدٍ» برای مبالغه و تأکید نفی جنس آمده است. و آوردن «الْعَالَمِينَ» به صیغه‌ی جمع نیز به همین منظور است. عمرو بن دینار گفته است: دیده نشده است که قبل از قوم لوط و در میان ملت‌های پیشین مرد با مرد نزدیکی کرده باشد. (البحر ۳۳۳/۴).

مفسران می افزایند: در جمله «ما سَبَقَكُمْ بِهَا» بت پرستان، اگر احياناً بهانه‌ی بت‌پرستی را به اجداد خویش منسوب میدانند، ولی پیروان فحشا، این بهانه را هم نداشته و ابتکار جنایت و گناه از خودشان بود.

«ما سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ 80»: ابداع‌کنندگان اعمال زشت، مرتکب گناهی بزرگتر و مستحق ملامتی بیشتر می باشند.

مختصری از زندگی نامه لوط:

لوط فرزند هاران، پسر آزر و برادر زاده‌ی ابراهیم علیهم السلام است. در «اور کلدانیین» جنوب شرقی عراق، از توابع بصره، موسوم به «بابل» چشم به جهان گشوده است. لوط علیه السلام پس از مرگ پدرش، همراه کاکایش، ابراهیم که تنها مردی بود که به او ایمان آورد، «فَأَمَّنْ لَهُ لُوطٌ» (عنکبوت، 26). به بین النهرین تا جزیره‌ی قورا، سرزمین آشوریان مهاجرت کرد. [این جزیره به جزیره‌ی «ابن عمر» مشهور و «دجله» بر آن محیط و سرزمین آشوریان در آن جا بود.] (تفسیرمنار).

سپس با هم به مصر و شام رفتند. ابراهیم او را به شرق اردن در مکانی به نام «عمق السدیم» نزدیک «بحرالمیت» یا «دریای لوط» که پنج آبادی داشت، برد.

لوط نیز یکی از آن آبادیها را به نام «سدوم» برگزید، سپس خداوند او را برای راهنمایی مردم سدوم و پیرامونش مبعوث فرمود تا آنان را به سوی خدای توانا دعوت نمایند و از کار زشت و پلید دست بردارند. مردم سدوم در نهایت بی شرمی و جلو چشم این و آن به کار زشت و شرم آور دست می زدند، راه را بر تجاران می بستند و... [عنکبوت/29].

لوط، همواره مردم سدوم را نصیحت میفرمود و آنان را از عذاب خداوند متعال هشدار می داد؛ ولی این نصایح هیچ تأثیری بالای شان نداشت و چون در نصیحتگری پافشاری کرد، او را به کشتن و سنگ باران و گاهی به بیرون کردن از شهر و دیار تهدید می کردند.

دو فرشته در لباس دوپسر نوجوان، مهمان لوط شدند، جمعی از اهل سدوم، نزد لوط آمدند و از او خواستند، آن دو را برای کار زشت به آنان تسلیم بدارند، اما لوط پس از تلاش و دفاع زیاد، ازدواج دختران خود را به آنان پیشنهاد کرد تا از مهمانان دست بردارند از خواسته‌ی خود، شرمسار گردند و پس روند؛ ولی آن قوم نادان راضی نشدند و برکردار پلید خود پای فشاری میگردند.

لوط، خطاب به آن قوم قوم جاهل میگوید: ای کاش، در برابر شما قدرت و توانی می داشتم و با شما می جنگیدم یا به تکیه گاهی استوار، پناه می جستم و شما را در هم می کوبیدم تا به مهمانانم آسیبی نرسانید. (هودآیه 80). وقتی به خانه‌ی لوط هجوم آوردند، خداوند بینایی آنان را گرفت، کور و درمانده شدند و جایی را نمی دیدند. در این وقت آن دو فرشته‌ی مهمان، خود را به لوط نشان دادند.

(هود آیه 81) و رسالت خود را ابلاغ نمودند، آنگاه لوط و دختران او را - به جز همسرش که ایمان نیاورده بود - از خانه بیرون بردند و مردم سدوم را آتش و گوگرد باران کردند. (تفسیر فرقان)

إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿٨١﴾

البته شما [بدون توجه به حقوق همسران و غافل از اینکه نعمت غریزه جنسی برای بقای نسل است] به جای زنان با مردان آمیزش (وشهوترانی) می‌کنید، بلکه شما مردم اسرافکار (و تجاوزکار) هستید. (۸۱).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مِنْ دُونِ»: به جای. «مُسْرَفُونَ»: اِسْرَاف کنندگان، تجاوزکاران. کسی که راه طبیعی و فطری را کنار بگذارد، مُسْرِف است. «مُسْرَفُونَ» اِرضای شهوت از غیر راه طبیعی، اِسْرَاف است.

تفسیر:

«إِنَّكُمْ لَنَآتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ»: شیخ مرحوم صابونی مفسر تفسیر صفوای التفسیر در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: این بیان آن عمل زشت است و توبیخی شدید و زشت‌تر از توبیخ و سرزنش قبلی است؛ زیرا به «إِنْ و لَمْ» مؤکد شده است؛ یعنی ای قوم! شما از طریق دبر با مردان نزدیکی می‌کنید و با این عمل زشت و خبیث و ناپسند، شهوت خود را اِرضاء می‌کنید، بدون اینکه به زنان رو بیاورید که خدا آن را برایتان حلال کرده است. آنگاه از اعتراض بر آنها اعراض نموده و به بیان حال و احوال آنها پرداخته است که سبب ارتکاب پستی‌ها و پیروی از شهوات می‌شود و فرمود:

«بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرَفُونَ (81)» عذر و بهانه‌ای ندارید، بلکه عادت و روش شما عبارت است از زیاده روی و تجاوز از حدود در هر چیز. در یک کلمه باید گفت که: لواط، تجاوز به حقوق زنان در جامعه است. قوم تنها گرفتار يك گناه نمی‌باشند؛ بلکه ارتکاب این فعل مخالف فطرت دلیل است بر اینکه شما از حدود انسانیت هم تجاوز کرده‌اید.

ابو سعود گفته است: در این که قید (شهوة) را آورده است، به حیوانیت محض آنها اشاره کرده است و نیز نشان می‌دهد که هدف و انگیزه‌ی انسان عاقل از نزدیکی کردن، همانا طلب فرزند و بقای نسل است نه اطفای شهوت. (طبری ۵۵۱/۱۲).
باید گفت که از دواج، دارای خصوصیات و آثاری است که در لواط و زنا وجود ندارد، از جمله:

1 - مودت و رحمت و انس.

2 - تشکیل نظام خانواده.

3 - فرزند و بقای نسل.

4 - همخوانی با فطرت و انسانیت.

وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۸۲)

ولی جواب قوم لوط جز این نبود که (از روی تمسخر) گفتند: آنها را (لوط و پیروان او) را از قریه خود بیرون کنید، زیرا اینها مردمی هستند که پاکدامنی را می‌خواهند (و از کار ما بیزاری می‌جویند) (۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَنَاسٌ»: مردمان. «يَتَطَهَّرُونَ»: به پاکی تظاهر می‌کنند.

تفسیر:

«وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (82)»: و چون لوط علیه السلام آنها را به خاطر ارتکاب عمل زشت توبیخ کرد گفتند: لوط و مؤمنان همراهش را از قریه خویش بیرون کنید که آن‌ها مردمی پاک، نزیه و شرافتمنداند. این سخن آن‌ها بنابر تمسخر، اِسْتِهْزَاء و عِنَاد بود. یکی از بدی‌ها همانا، برخورد بی دلیل و غیر منطقی با ناصحان است.

این جواب استهزاء آلود قوم، هیچ ارتباطی به نصیحت لوط علیه السلام نداشت بلکه جواب مناسب این بود که نبوت وی را تصدیق کرده و از فرمان وی اطاعت میکردند و به خواسته وی جواب مثبت و مساعد میدادند ولی آنان این جواب بد را از نفس های پلید و فطرت های غیر سالم برخاسته بود، به وی تحویل دادند، عجباً از این منطق سرچپه!

منطقی که میگوید: باید کسانیکه پاک و پرهیزکارند، از شهر بیرون روند تا پلیدان و ناپاکان در آن باقی بمانند؟! این منطق؛ منطق جاهلیت در هر زمان و مکانی است چنانکه در عصر حاضر نیز مشاهده میکنیم که اغلب پاکان و پرهیزکاران، در طرد و تبعید به سر می برند.

در آیه هیچ جای شکی نیست که: در نهی از منکر، باید آمادهی تبعید و پذیرش مشکلات باید بود. با تأسف مجرمان، برای پاکان حقی در اجتماع هم قائل نیستند. هرگاه در جامعهی فساد زیاد شد، پاکان را منزوی میکنند و نهی از منکر و پاک بودن، جرم محسوب می شود. ابن عباس (رض) در مورد آیه «إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ 82» میفرماید: یعنی افرادی هستند که عمل نزدیکی با مردان یا زنان را از راه دبر کثیف و بد می دانند. آنها چنان سخنانی را به عنوان تمسخر و استهزاء به لوط و قومش بر زبان آوردند، آنها چیزی را برای لوط و پیروانش عیب و ننگ قلمداد کردند که در واقع مایهی مدح و تمجید است.

معلوم میشود که این قوم نه تنها بدکردار و بی حیا و دارای اخلاقی فاسد بود، بلکه در انحطاط اخلاقی به درجه ای از پستی رسیده بود که دیگر حتی وجود چند انسان نیک و پاک و دعوت دهنده به سوی نیکی و بازدارنده از بدی را هم نمی پسندید. در بدی و بدکرداری به قدری غرق شده بود که حتی صدای اصلاح را نیز نمیتوانست تحمل کند و آن عناصر پاک باقی مانده در آن فضای مسموم را هم میخواست بیرون بیندازد. پس از رسیدن به این حد بود که پروردگار با عظمت تصمیم به ریشه کنی آنان گرفت. قومی که حتی اندک عنصری از پاکی و خیر در آن باقی نماند، دیگر دلیلی برای ماندن آن در زمین وجود ندارد. مادامی که در سبد میوه های گنبدیده، چند میوه ی سالم وجود داشته باشد، میتوان آن را نگهداشت، اما اگر آن چند میوه از آن بیرون آورده شدند، دیگر جایی برای قرار دادن آن سبد میوه به جز انداختن پیش روی حیوانات باقی نمی ماند.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٨٣﴾

پس ما لوط و خانواده اش را، به جز همسر او که از باقی ماندگان در عذاب بود، نجات دادیم. (۸۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اهل»: هم به خویشاوندان نزدیک گفته میشود و هم به پیروان راستین، ولی با توجه به آیهی 36 سورة ذاریات، به جز خویشاوندان نزدیک، هیچکس به آن حضرت ایمان نیاورد. «الغابرين»: نابود شوندگان، واپس ماندگان، بازماندگان. کسی که همراهانش بروند و او باقی بماند. بنابر این لوط و یارانش از شهر خارج شدند و زمینهای عذاب فراهم شد.

تفسیر:

«فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (83)»: ما لوط علیهم السلام و اهلش را از عذابی که قومش به آن مبتلا گشتند، نجات دادیم و همسرش را چون عصیانگر و برشوهر خودمترد بود در زمره هلاک شدگان باقی گذاشتیم.

مفسر طبری فرموده است: یعنی لوط و أهل بیت مؤمنش را نجات دادیم، جز همسرش که به لوط خیانت میکرد و به خدا کافر بود، لذا همراه با نابود شدگان قوم لوط وقتی عذاب بر آنان نازل شد، او هم نابود شد.

در این هیچ جای شکی نیست که: انسان آزاد است و خودش راه خود را تعیین و انتخاب میدارد. همسر لوط علیهم السلام با در نظر داشت اینکه در خانه وحی و در خانه پیامبر زندگی میگرد، راه کفر را در پیش گرفت، ولی همسر فرعون که در خانه کفر زندگی میگرد راه توحید را انتخاب کرد.

در اسلام، عامل نجات انسان رابطه‌ی مکتبی است، نه خویشاوندی. پس سرنوشت هر کس در گرو عمل خود اوست.

در تفسیر تفهیم القرآن آمده است: زن لوط به گمان غالب از دختران همان قوم بود هم صدای خویشاوندان و قوم خویش بود و تا آخر آنها را ترک نگفت. به همین جهت پیش از نزول عذاب، هنگامی که خداوند متعال به لوط علیه السلام و یاران با ایمان او دستور هجرت داد، به آنان فرمود که آن زن را همراه خود نبرند.

در «تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» در باره مجازات قوم لوط می نویسد:

برخی هم گفته اند که شهرهای نگونسار شده، هفت شهر بودند. برخی هم گفته اند شمار انسان های آن شهرها چهار هزار نفر بود که بین شام تا مدینه می زیستند و خدای متعال بر آنان باروت و آتش بارانید و از آن نابود شدند.

برخی دیگر نیز گفته اند کسانی که در شهر ماندند، زمین شکافت و آنان را فروگرفت و کسانی که از آنجا بیرون رفتند و یا در بیابان ها هواره شدند، باران سنگ بر آنان بارید. همچنین گفته اند که ابتدا سنگ باران شدند و پس از آن زمین شکافت و آنان را در خود فرو گرفت.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظَرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٨٤﴾

و (سپس چنان) بارانی عجیبی بر آنها بارانیدیم (بارانی از سنگ که آنها را نابود ساخت) اکنون بنگر سرانجام کار مجرمان به کجا کشید. (۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ»: بارانی از سنگ گداخته و موادگوگردی را بر سر آنان بارانیدیم.

تفسیر:

«وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا»: نوعی باران عجیب بر سر آنها فرو ریختیم، آن باران عبارت بود از سنگ سجیل. عذاب را به سبب کثرتش به باران شدید تشبیه کرده است؛ چون آن را بسان باران فروفرستاد. طوری که در آیه 82 سوره هود میفرماید: «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيهَا سَافِلًا وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ 82»: (پس هنگامی که فرمان (قهر) ما آمد، آن سرزمین را زیر و رو کردیم و بارانی از سنگ‌هایی از گل های لایه لایه بر آنها فرو ریختیم)، «سِجِّيلٍ» به معنای کلوخ است، چیزی نهمثل گل، نرم و نه مثل سنگ، سخت، و «مَنْضُودٍ» یعنی رویهم و پی در پی. منظور از سنگ نشاندار، یا این است که هر سنگ برای شخص خاصی در نظر گرفته شده بود و یا اینکه آن سنگ‌ها با سنگ‌های زمینی فرق داشته است.)

ملاحظه میداریم که: تغییر راه فطرت، (ارضای جنسی از طریق مردان و همجنس بازی)، تغییر نعمت را به دنبال دارد. به جای باران، پاره سنگ میبارد.

مفسران در تفاسیر خویش مینویسند که: باران نبود کننده ای همراه با بادهای تند، این قوم ناپاک را فراگرفت، گویی وجود این باران میخواهد روی زمین را از آلودگی ها و پلیدی های قوم لوط، پاک و منزّه سازد، پلیدی که آن مردم آلوده دامن و تیره بخت در آن جان باختند و برای خود رسوایی ابدی را در صفحه‌ی تاریخ ثبت کردند.

«فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ 84»: ای شنونده! به سرانجام و عاقبت چنان مجرمانی بنگر که چه بلایی بر سرشان آمد؟ و جز نابودی و هلاکت چه چیزی نصیب آنان شد؟ قهر الهی مخصوص آخرت نیست، گاهی نیز در همین دنیا هم به سراغ مجرمین و باغی‌ها می آید. از تاریخ و سرنوشت دیگران باید عبرت گرفت، قهر الهی مخصوص يك دسته از مجرمان نیست، همه‌ی مجرمان باید هوشیار و بیدار باشند که: سنت الهی استثنا دربر ندارد. در تبیین و تفسیر داستان آموزنده در باره قوم لوط میتوانید به آیات متبرکه ذیل هم مراجعه فرمایید: (سوره هود آیات 82 و 83)، (سوره حجر آیه: 71 و 74)، (سوره نحل آیه 55)، (سوره شعراء آیات 166 و 167)، (سوره ذر آیات 35 و 36).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (85 الی 87) قصه شعیب علیه السلام به بیان گرفته شده است. البته قابل تذکر است که این پنجمین داستان از داستانهای انبیا علیهم السلام در این سوره، بعد از داستانهای نوح، هود، صالح و لوط می باشد.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨٥﴾

و به سوی (مردم) مدین برادرشان شعیب را (به حیث پیغمبر فرستادیم) (پس شعیب) گفت: ای قوم من، تنها الله را عبادت کنید که برای شما معبودی برحق غیر از او نیست. همانا از نزد پروردگارتان دلیل واضح به شما آمده است، پس پیمانان و ترازو را کامل ادا کنید، و حقوق و اموال مردم را کم نکنید، و در زمین بعد از اصلاح آن فساد نکنید، این (هدایات) به شما خیر (و بهتر) است، اگر مؤمن هستید. (۸۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«مَدْيَنَ»: اسم قبیله‌ای است که از نسل مدیان یکی از فرزندان ابراهیم علیهم السلام می باشند. این نام به مسکن ایشان هم اطلاق شده است (قصص/ 45).

«بَيِّنَةٌ»: دلیل. معجزه. نوع این معجزه مانند بسیاری از معجزات دیگر روشن نشده است. «فَأَوْفُوا الْكَيْلَ» (وفی): پیمانان و ترازو را کامل کنید، به تمامی ادا کنید. «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ»: اموال مردم را کم مدهید، حق مردم را مکاهید. «لَا تَبْخَسُوا»: کم نکنید، مکاهید. «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ»: در زمین فساد مکنید. فساد، شامل افساد در نظام اجتماعی، خوردن ناحق اموال مردم، فساد اخلاقی، مرتکب شدن به کار بد و ناروا، افساد در عمران و آبادانی از روی جهل و نادانی و بی سر و سامانی است.

تفسیر:

«وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»: و الله متعال به سوی مدین پیامبر خویش شعیب علیهم السلام را فرستاد. او نیز از میان خود آنها بود.

ابن کثیر در مورد مَدِينِ مینویسد: مدین بر قبيله و شهر اطلاق میشود و آن شهری است در نزدیکی «معان» که در سر راه حجاز قرار دارد، قوم مدین همان «أصحاب ایکه» میباشند. (مختصر ابن کثیر ۵۳/۲).

«قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»: شعيب قوم خود را به سوی عبادت الله یگانه و توحید و ترک شرک فرا خواند «فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ»: حقوق مردم را در پیمانها و وزن کامل و تمام ادا نمایید، «وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ»: و آنها را امر کرد تا هنگام خرید و فروش و داد و ستد، وزن و پیمانها را کامل کنند و حقوق مردم را زیر پا نگذارند، چون آنها از وزن و پیمانها می‌کاستند. او آنها را از اینکه از حقوق مردم هنگام خرید و فروش و معامله بکاهند نهی کرد.

بخس: عبارت است از: نقص و آن یا با معیوب ساختن کالا، یا با کم کردن از آن، یا به زبردستی، فریبکاری و نیرنگبازی انجام می‌گیرد و همه اینها شامل معنای خوردن اموال مردم به نارواست. بعضی گفته‌اند: قوم شعيب عليهم السلام از هر چیزی که در بازار هایشان وارد میشد، عوارض و حقوق گمرکی می‌گرفتند و نهی الهی ناظر بر این معنی است.

رعایت حقوق بندگان و اصلاح معاملات آنها که پرهیزگاران عصر ما به آن توجهی ندارند، نزد الله متعال چندان مهم است که وظیفه مخصوص پیغمبر جلیل القدری قرار داده شد؛ گروهی که درین باب با وی مخالفت نمودند تباه کرده شد. در این آیات، به زبان حضرت شعيب عليه السلام تنبیه شده که اُنْدَكَ نقصانی به مال مردم رساندن، و پس از اصلاح ملك باعث خرابی و فساد شدن، کار مؤمن نیست؛ خواه به ذریعه کفر و شرک باشد، و خواه به واسطه قتل ناحق و نهب و غیره.

«وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا»: و از فساد در روی زمین با ارتکاب گناهان، ظلم و ستم بازداشتت به خصوص بعد از اینکه خدای تعالی با انزال کتاب‌های آسمانی و فرستادن پیامبران آن را اصلاح کرده است.

«ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (85)»: شعيب عليهم السلام به آن‌ها بیان داشت اگر سخن مرا باور میکنید، مطالبی که به شما دستور دادم از قبیل اخلاص در عبادت الله متعال و ادای کامل حقوق مردم و ترک فساد و خرابکاری در روی زمین الله، برایتان بهتر است. در این آیه مبارکه میفرماید: «ذلکم»؛ یعنی، تکالیف پنجگانه: بندگی الله، تصدیق پیامبری شعيب، پیمانها و ترازو را به تمام و کمال رعایت کردن، ترک کم فروشی و کاستن حقوق مردم و خویشتن داری از فساد و تباهی در زمین.

زندگی نامه موجز شعيب:

شعيب، پسر میکیل، پسر یشجر از پیامبران طایفه‌ی عرب و نامش یازده بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته که از جمله: در سوره های (أعراف آیات 85، 88، 90، 92، دوبار، سوره هود آیات 84، 87، 91، 94، سوره شعراء آیه 177 و سوره عنکبوت آیه 36).

او پیش از موسی به پیامبری رسید؛ چون قرآن نام موسی را پس از این پنج پیامبری که یاد کردیم، نام برده است: «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَى بَأَيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ...»: پس از آن پیامبران، موسی را همراه آیات خود، نزد فرعون و سران قومش فرستادیم کردیم. (سوره أعراف آیه 103).

مدین یا مدیان، قبیله‌ای عرب زبان بودند که در سرزمین «معان» در جنوب شرقی اردن بر سر راه حجاز، مسکن داشتند. این قبیله از سلاله‌ی مدین پسر ابراهیم عليهم السلام اند و

به الله ایمان نداشتند، فرشتگان را میپرستیدند، ترازو و پیمان را میکاستند و در خرید و فروش به مردم کم می دادند. شعیب از این کارهای ناجوانمردانه منع شان کرد و با بیان رسا و سخنوری، راه راست را به آنان نمود. و به همین دلیل به «خطیب الانبیاء» مشهور گشت.

قوم مدین می کوشیدند تا دعوت شعیب به مردم نرسد، او را آزار می دادند، منزلتش را می کاستند و تهدیدش میکردند. (سوره هود آیه 91). عبادت خدای یگانه و عدالت در وزن و پیمان را عیب می شمردند. (هودا آیه 87). چون بر این بی باوری و کفر و ناسپاسی و ستیزه گری با شعیب پای می فشردند، خداوند نیز همچون زمین لرزه می قوم نمود، با زلزله ای، آنان را از پای در آورد و همگی را نابود کرد. (سوره عنکبوت آیه 37).

پس از نجات شعیب و مؤمنان، خداوند شعیب را نزد «أصحاب ایکه» - که سرزمینی پوشیده از درخت و نزدیک مدین بود - فرستاد. مردم آنجا نیز مانند: أهل مدین گمراه و جاهل بودند و سخن شیوای شعیب، در آنان اثر نکرد، او را دروغگو و سحر زده خطاب نمودند و رسالتش را نپذیرفتند و گفتند: تو افسون زده و انسانی همچون مایی و گمان می کنیم، دروغگو هستی، به شعیب علیهم السلام گفتند: اگر راستگویی، پاره ای از آسمان را بر سر ما بیفکن، الله متعال، آنان را به عذاب «یوم الظله»: روز ابر سایه گستر، روز ابر، گرفتار کرد. هفت روز گرمای سوزان، آنانرا در برگرفت، ابر سایه بانی فراهم آورد، همه ای آن قوم از بیم گرمای طاقت فرسا به آن پناه بردند، اما سایه بان، آنان را آتش باران کرد و همگی سوختند. (سوره شعراء آیه 189).

**وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا
وَادْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمُ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿٨٦﴾**

و بر سر هر راهی منشینید تا کسانی را که به الله ایمان آورده اند بترسانید، و از راه الله (مردم را) منع کنید، و آنرا کج میخواید، و به یاد آورید (نعمت الله را) وقتی که شما کم بودید پس شما را زیاد کرد. و بنگرید که سرانجام فساد کنندگان چگونه بوده است. (۸۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تُوعِدُونَ»: میترسانید. «کل صراط»: هر راهی. «تَبْغُونَهَا عِوَجًا»: آن راه را کج میخواید. مراد این است که راه الله را در نظر مردم کج نشان میدهید، و خودتان نیز راهی جدا از راه راست را در پیش می گیرید. «کثرتکم»: شما را بسیار گردانید، افزون کرد، نسل شما را مبارک گردانید.

تفسیر:

«وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ»: و بر سر راهی منشینید که مؤمنان را به قتل تهدید کنید و بترسانید. سبب نشستنتان در راه، دو چیز بوده: یکی، راهزنی، که راهروان و مسافرین را ترسانده و تهدید نموده، مالشان را ظلماً به یغما برند؛ دیگر اینکه مؤمنان را از رفتن به حضور شعیب علیه السلام و پذیرفتن دین الهی منع نمایند. یعنی بر سر راهایی که به خانه شعیب علیه السلام منتهی می شد، می نشستند و کسانی را که قصد رفتن به نزد وی را داشتند، از عذاب و عقاب خویش بیم داده و میگفتند: او شخصی است کذاب لذا نزد او نروید.

حضرت ابن عباس (رض) در این مورد مینویسد: راههایی را که به منزل شعیب منتهی میشد، میبستند و هرکس که میخواست نزد او برود، او را تهدید کرده، مانعش می شدند و

می‌گفتند: شعیب دروغگو است، پیش او نرو، به همان شیوه که قریش با پیامبر صلی الله علیه وسلم عمل می‌کردند. (البحر ۳۳۸/۴).

در این هیچ جای شکی نیست که: در طول تاریخ دشمنان حق و حقیقت، برای جلوگیری از راه الله، همه جا در کمین هستند و از هر راه و شیوه‌ای استفاده میکنند.

همچنان سایر مفسران مینویسند: مراد از نشستن بر سر هر راه، ممکن است نشستن کنار سرک‌ها و کوچه‌ها برای فتنه‌گری باشد، و شاید مراد تلاش در راه فساد از هر راه و با هر شیوه باشد، همچنانکه در آیه 16 خواندیم که شیطان سوگند یاد کرد برای انحراف انسان در کمین راه حق نشسته است، «لَأَفْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ»: که مراد، نشستن ظاهری نیست.

«وَتَبِعُونَهَا عَوَجًا»: و برای آن راه، کجی نجوید یعنی: برای راه الله متعال کجی، ناهمواری و خشونت نجوید و آن را برای مردم به این وصف معرفی نکنید.

«وَأَذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُمْ» باید یادآور شد که: یکی از عوامل تربیت و هدایت مردم، توجه به نعمت‌ها و یادآوری سرگذشت پیشینیان است طوریکه میفرماید: و هنگامی رابه یادآوری که شما آندک بودید از نظر تعداد پس شما را بسیار گردانید از طریق توالد و تناسل. بعضی در معنی آن گفته‌اند: شما فقیر بودید، اما حق تعالی شما را توانگر گردانید، پس خدا را بر نعمت‌هایش سپاسگزار باشید.

«وَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (86)»: و از امت‌های پیش از خود پند و عبرت بگیرید که چگونه خداوند متعال آنها را به سبب کفر، شرک، و اعمال بدشان محو، نابود و متلاشی ساخت. در مطالعه‌ی زندگی مردم، باید به پایان و سرانجام کارشان بنگرید، نه به کامیابی‌های مقطعی که در چند روز مختصر نصیب شان شده است.

وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۸۷)

و اگر طایفه‌ای از شما به آنچه من از جانب الله به (تبلیغ) آن فرستاده شده‌ام، ایمان آورده‌اند و طایفه‌ای ایمان نیاورده‌اند صبر کنید تا الله میان ما فیصله کند که او بهترین فیصله‌کنندگان است. (۸۷)

«وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَ طَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (87)»: و اگر گروهی از شما به آنچه من بدان فرستاده شده‌ام ایمان می‌آورند و گروهی دیگر تکذیب می‌کنند بر ما لازم است تا در مقابل صبر کنیم و همه منتظر باشیم. تصدیق‌کنندگان منتظر پیروزی و فیصله‌ی الله متعال در بین ما و کافران باشند و تکذیب‌کنندگان منتظر عذاب دردناک، که خدای تعالی به زودی در بین ما حکم می‌کند و او بهترین حکم‌کنندگان است و حکم او حق، عدل و قاطع است و او در حکم خود هیچگاه ظلم و ستمی روا نمی‌دارد و از حق کسی نمی‌کاهد.

مفسر ابوحنیفه در این باره می‌نویسد: این کلام در باب محاوره، لطیف‌ترین بیان است؛ چون مطلب محقق را در قالب و شکل مشکوک آورده است پس برای مؤمنان وعده‌ی پیروزی و برای کافران وعید کفر و زیان است. (البحر ۳۴۰/۴).

در این آیه، مؤمنان به صبر بر آزار کفار مأمور گردیده‌اند تا آن که خداوند متعال پیروشان گرداند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (88 الی 93) در باره ادامه‌ی قصه‌ی شعیب و گفتگوی او با سران کفر بحث بعمل آمده است.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ ﴿٨٨﴾

أشراف، رؤسای متکبر و سران قومش که [از پذیرفتن حق] تکبر ورزیدند، گفتند: ای شعیب! مسلماً تو و کسانی راکه با تو ایمان آورده اند از قریه خود بیرون می‌کنیم یا اینکه بی چون و چرا به دین ما بازگردید. گفت: آیا هر چند که نفرت و کراهت [از آن دین] داشته باشیم؟! (۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَلَّة»: دین، آئین. «لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا»: به‌دین مادر می‌آئید. به‌دین ما برمی‌گردید. باتوجه به معنی دوم، برگشتن شعیب به دین ایشان، از راه تغلیب و قلمداد کردن او از زمره مؤمنان است، و یا این که به ظن اشراف و رؤسای قوم است، و الاً به سبب عصمت انبیاء نه تنها شعیب بلکه هیچ پیغمبری پیش از نبوت هم مشرک نبوده است تا دوباره به شرک برگردد. «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ»: أشراف و سران رهبران مستکبرمدین آنانی که پیامبر را تکذیب نموده در برابر حق از عناد کار گرفتند، گفتند: «لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا»: یعنی ای شعیب! رسالت خود را ترک کن و رنه حتماً تو و مؤمنان همراه تو را بیرون خواهیم کرد یا باید به ملت ما بازگردی و ملتی راکه به سویس می‌خوانید کنار بگذارید.

بریکی از این دو امر قسم یادکردند، یا إخراج و بیرون راندن شعیب و پیروانش، و یا برگشتن به دین و آیین آنها، یعنی دین کفر؛ یعنی ای شعیب! رسالت خود را ترک کن و رنه حتماً تو و مؤمنان همراه تو را بیرون خواهیم کرد یا باید به ملت ما بازگردی و ملتی را که به سویس می‌خوانید کنار بگذارید.

قابل تذکر است که: زورگویی و تهدید به إخراج و تبعید، بشکل از اشکال در برابر همه انبیاء در طول تاریخ وجود داشته، چنانکه در جای دیگر می‌خوانیم: کافران نسبت به پیامبران خود چنین تهدیدهایی داشته‌اند. «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهَلِكَنَّ الظَّالِمِينَ»: (إبراهیم، 13). (و کفار به پیامبرانشان گفتند: ما قطعاً شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم، مگر آنکه در دین ما در آید پس پروردگارشان به آنان وحی کرد که ما حتماً ظالمان را نابود می‌کنیم.)

در توضیح این آیه مبارکه سؤال طوری پیش می‌آید که: آیا انبیاء قبل از بعثت، مشرک بودند که کفار از آنان تقاضا میکردند که به دین ما باز گردید؟ «لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا» در جواب این سؤال باید گفت: اولاً ممکن است مراد کفار، برگشت پیامبران در سلطه‌ی آنان باشد. یعنی می‌گفتند: بر فرض که شما ایمان دارید، ولی نباید در برابر ما قیام کنید و خود و یارانتان از راه ما سرپیچی نمایید.

ثانياً «عود» اگر با حرف «الی» همراه بود به معنای بازگشت به حالت اول است، ولی حال که با «فی» همراه است، مراد از آن تغییر و تحوّل است نه بازگشت به حالت اول، یعنی تغییر عقیده دهید و دین ما را بپذیرید.

دروس آموزنده از این آیات متبرکه در این است که: مبلّغان راه حق و حقیقت، نباید از تهدیدهای و تخویف مخالفان خوف، ترس و حراسی داشته باشند، چون در این راه، تهدید به قتل و تبعید و سایر ازارها همیشه بوده است.

تحمیل عقائد، شیوهی کفّار است و مطمئن باشید که: دین تحمیلی هیچ سودی را ببار نمی آورد.

شعیب در جواب آنها گفت: «أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ (88)»: آیا چنین میکنید ولو ما ملت شما را دوست نداشته باشیم و یا نخواستیم از دیار خود بیرون شویم؟

یا معنی این است: آیا از شهر بیرون ما می کنید، هرچند ما خواهان بیرون شدن از آن نباشیم؟ قطعاً شما چنین حقی ندارید و برای شما روا نیست به چیزی مجبورمان کنید که دلمان آن را نمیخواهد زیرا کسی که زیر فشار و اجبار قرار گیرد و از خود اختیاری نداشته باشد، نه موافقتش موافقت به حساب می آید و نه بازگشتش به دین دیگری، بازگشت حقیقی تلقی می شود.

قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ (٨٩)

که اگر به دین شما باز گردیم بعد از اینکه الله ما را از آن نجات داد، همانا بر الله افترا بسته ایم. برای ما شایسته نیست که به آن بازگردیم مگر اینکه پروردگار ما بخواهد، علم پروردگار ما همه چیز را احاطه کرده است، بر الله توکل نموده ایم. ای پروردگار ما! میان ما و قوم ما به حق فیصله کن و تویی بهترین فیصله کنندگان. (٨٩)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»: ذکر این قید برای یادآوری این مطلب است که الله قادر مطلق است و هرچه بخواهد شدنی است، ولی سنت الله متعال برابر عدل انجام میگیرد و لذا هرگز چنین دستوری را صادر نمیفرماید. یا این که بیان این سخن از سوی شعیب، محض تواضع و تأدب با الله و فرمانبری بی چون و چرا از ذات نوالجلال است. همان گونه که پیغمبر ما به هنگام دعا میفرمود: «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَيَا دِينِكَ»: در صورتی که می دانست خداوند دل او را بر ایمان ثابت و ماندگار میدارد. «إِفْتَحْ»: فیصله کن (شعراء / 118).

«الْفَاتِحِينَ»: قضات. «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل.

تفسیر:

«قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا»: (شعیب به مخالفان گفت): اگر پس از آن که خدا ما را از دین باطل شما نجات داده، و ایمان آوردیم و چشم ما را با نور هدایت روشن کرد، دوباره خود را در پرتگاه قرار دهیم، و دین شما برگردیم، معلوم می شود ما زشت ترین نوع دروغ را به خدا بسته ایم.

باید گفت که: ارتداد و برگشت از آرمان ها و عقائد حق و پذیرفتن شریک برای خداوند، نوعی افترا بر خدا و پیمان شکنی است.

از جانب دیگر اگر کسی دین باطل و دروغ را راست بگوید، در حقیقت طوری که یادآور شدیم بر الله افترا میکند، و بهتان میبندد. بنابراین، از يك پیغمبر جلیل القدر و پیروان مخلص

او هیچ ممکن نیست که: معاذ الله، از صداقت برآمده به طرف دروغ و باطل برگردند، و تمام دعاوی راست خود را که در باب حَقَانِيَّتِ ویا مأمور من الله بودن خود اظهار میکردند، دروغ و افترا بدانند؟! و این بیان موجب ناامید شدن کفار از برگشتن شعیب و پیروانش به دین شد.

«وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا»: مؤمن، هرگز نباید از حقّ عدول و بر عقائدش سازش کند طوری که میفرماید: هرگز ما را نسزد که به دین شما در آییم، مگر آن که الله که پروردگار ماست، اراده کند. [این هم محال است]، مگر اینکه الله تعالی خفت و خواری ما را بخواهد، آنگاه حکمش در مورد ما اجرا می شود.

«وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا»: پروردگار ما، علمش بر همه چیز احاطه دارد. «عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا»: ما فقط بر او تکیه و اعتماد کرده ایم در این که ما را بر ایمان پایدار و ثابت قدم بدارد، میان ما و کفر و اهل آن مانع و حائل ایجاد کند، نعمت خویش را بر ما تمام گرداند و ما را از عذاب خود در پناه.

برای پایداری در ایمان، باید از الله متعال استمداد جست و به او توکل کنیم، در برابر پیشنهادهای شوم دشمنان، باید با توکل بر الله متعال، قاطعانه ایستاد و مقاومت کرد.

«رَبَّنَا إِنْفَتْحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ (89)»: پروردگار! میان ما و قوم ما به حق، حکم و فیصله کن، که تو بهترین فیصله کنندگانی که هیچ ظلم و ستمی در حکم تو راه ندارد و بهترین حاکمان تویی.

میتوان از این کلمات حضرت شعیب اندازه نمود که دل های انبیاء نسبت به عظمت و جبروت الله متعال و عبودیت و عجز و افتقار خودشان با چه احساس عظیم و عمیق مملو میباشد؛ چه سان توکل و اعتماد آنها در هر آن، و هر حال، از تمام و سایط منقطع شده، بر همان ذات وحده لا شریک از کوه محکمتر و غیر منزلزل است.

وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ ﴿٩٠﴾

و اشراف و سران کافر قومش [به مردم] گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید، (در آن صورت) سخت زیان خواهید کرد. (٩٠)

«وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ (90)»

اشراف کفار خطاب به پیروان خود گفتند اگر شما از شعیب در آنچه شما را از تکمیل پیمان و وزن فرا میخواند پیروی کنید حتماً در تجارت خود زیان خواهید کرد و اگر از او در ایمان به الله پیروی کنید هلاک خواهید شد. آنها این سخنان را براساس جهل، نادانی، دروغ و گمان می گفتند.

«إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ»: یکی از شیوه های کاری کفار برای بازداشتن مردم از پیروی انبیاء، (هنگامی که ببینند آنان از ایمانشان دست بر نمی دارند)، تهدید مادی و اقتصادی است.

بلی! محرومیت از درآمدهایی که از طریق کم فروشی به دست می آید، از دید کافران خسارت است!

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿٩١﴾

پس زلزله ای سخت آنان را فراگرفت و در خانه هایشان (مرده) و به زانو افتیده صبح کردند. (٩١)

«فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (91)»: خداوند متعال بر آن ها زلزله شدیدی را به سبب کفرشان فرستاد و آنها در پی آن مردگان افتاده بر روی در خانه های خود شدند.

از مجموع آیات متعدده بر می آید که برین مردم «ظله»، «صیحه»، «رجفه» سه رقم عذاب نازل شد؛ یعنی:

اول، ابری سایه افگند که دارای جرقه ها، و شراره، آتش بود؛
دوم، يك صدای نهایت مدهش و مهلك از آسمان؛ و
سوم، زلزله زمین (ابن کثیر).

شاید از اینکه در این آیه کلمه «رجفه»، در آیه 94 سوره ی هود کلمه «صیحه» و در آیه 189 سوره شعراء، عبارت «عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ» بکار رفته، استفاده شود که زلزله همراه با صیحه و ابر تیره بوده است.

ممکن است مراد از «رجفه» همان اضطراب و لرزش اندام باشد که از ترس حاصل می شود، نه زمین لرزه.

چنانکه در آیه 78 گذشت، «جاثم» به کسی گفته می شود که بهرو بر زمین افتاده و یا به زانو افتاده و توان برخاستن ندارد.

الَّذِينَ كَذَّبُوا شَعِيبًا كَأَنَّ لَمْ يَغْنُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شَعِيبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ﴿٩٢﴾
آنها که شعيب را تكذيب كردند (آنچنان نابود شدند كه) گویا هرگز در آن (خانه ها) سکنی نداشتند، آن ها كه شعيب را تكذيب كردند آن ها زیانكار بودند. (٩٢)

تفسیر:

«الَّذِينَ كَذَّبُوا شَعِيبًا كَأَنَّ لَمْ يَغْنُوا فِيهَا»: کسانی که شعيب را تكذيب كردند او و همراهان او را به اخراج از قریه تهديد نموده بودند، [چنان با خاك يكسان شدند]، بشکل كه گویا در آن شهر و دیار زندگانی نكرده بودند. یعنی: آن قوم چنان ریشه كن شدند و آن دیار بعد از نزول عذاب، چنان خراب و خالی شد كه گویی کسی قبلاً در آن سکونت نداشته است، و آنانکه میگفتند: پیروان شعيب عليه السلام تباہ می شوند؛ خود بر باد و خائب و خاسر شدند.

از فحوای آیه مبارکه دریافتیم که: نیرنگ های اهل باطل، نقش بر آب میشود. کفار ظالم که جستجوی إخراج حضرت شعيب بودند، غضبی بالای شان نازل شد که خودشان در خانه های خویش به هلاکت رسیدند.

«الَّذِينَ كَذَّبُوا شَعِيبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ (92)»: آنان که شعيب را باور نداشتند، زیانكار گشتند. و تمام ممتلكات خود را از دست دادند و در آخرت نیز از جمله عذاب شوندگان خواهند بود. عدم توجه به عاقبت شوم کفار، درس عبرت برای عالم بشریت است.

این تباہی و هلاکت مدین تا مدت های درازی ضرب المثل بوده است. چنان که در زبور داود آمده است که خدایا، فلان و فلان قوم علیه تو عهد بسته اند، با آنان همان کن که با مدیان کردی. تورات، مزامیر، مزمور 83- آیات 5-9 (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن).

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٩٣﴾

پس شعيب از نزد آنها روی گرداند و گفت: (به طور افسوس) ای قوم من! البته من پیام های پروردگارم را به شما رساندم، و برای شما نصیحت (و خیرخواهی) کردم، پس چگونه بر (هلاکت شدن) قوم کافر غمگین شوم. (٩٣)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ءآسیا»: محزون میشوم. غم و اندوه میخورم. فعل مضارع، متکلم وحده، ثلاثی مجرد، از ماده (آسی) و از باب چهارم است. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ»: شعيب از آنها روی گردانید و گفت: من شما را از عذاب بيم داده و از عقاب ترسانيدم و رسالت را به شما رسانيدهام و در نصيحت شما سعی و تلاش کردم.

این رابه عنوان تأسف و حزن شدید بر آنان گفت؛ چون از پند او پیروی نکردند. «فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ (93)»: مع الأسف، سخنم را گوش نکردید. دیگر چگونه با حال کفر پیشگان افسوس بخورم؟ و از آنچه به شما رسیده تأسف نخواهم خورد که شما به خاطر کفر خویش مستحق مجازات هستید و اوتعالی هرگز به بندگان خود ظلم نمی کند. شیخ طبری در این مورد می نویسد: یعنی چگونه بر اشخاصی تأسف بخورم که یگانگی خدا را انکار و پیامبرش را تکذیب کردند؟! و چگونه به خاطر نابودیشان دردمند شوم؟! (طبری ۵۷۱/۱۲).

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات متبرکه (94 الی 95) در باره سنت الهی و سرنوشت کافران، بحث بعمل آمده است. بعد از اینکه خدای متعال داستان پیامبران (نوح، هود، صالح، لوط و شعيب) را بیان فرمود، و عذاب و آزاری را یادآورد که بعد از بی نتیجه ماندن پند و اندرز دامنگیر اقوام آنها شد، در اینجا الله متعال سنت الهی را در انتقام گرفتن از تکذیب کنندگان پیامبران را خاطر نشان ساخته است که به تدریج با آنها روبرو خواهد شد، با ایجاد فقر و زیان و مریضی، سپس با نعمت و رفاه و آنگاه در صورتی که ایمان نیاورند، با حمله و ضربت شدید آنها را گرفتار خواهد کرد. به دنبال آن داستان حضرت موسی و فرعون طاغی و گردنکش را یادآور شد، که شامل پند و اندرزهای فراوان است.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ (۹۴)

هیچ پیامبری را در شهری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن شهر را (بعد از نافرمانی شان) به سختی ها و ضررها گرفتار کردیم تا باشد که (به الله) زاری و تضرع کنند. (۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَرْيَةٍ»: مراد شهر بزرگی است که پایگاه و پایتخت رؤسا و سران باشد.

تفسیر:

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ»: در این کلام حذفی وجود دارد، از قبیل: «فَكَذَّبَهُ أَهْلَهَا». «بأساء»: به حوادث و ضربه های جسمی مثل مریضی و مرگ و «ضراء»، به ضربه ها و زیان های مالی گفته میشود (بقره/177 و 214). تضرعون (ضرع): فروتنی نشان می دهند، زاری می کنند. «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ»: در کلام حذف وجود دارد؛ یعنی: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ فَكَذَّبَهُ أَهْلَهَا»: ماهیچ پیامبری را در هیچ شهری از شهرها نفرستادیم مگر اینکه اهل آن شهر او را تکذیب کردند، «إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ»: آنها را با بی نوایی، فقر، مریضی و بلیات مبتلا و گرفتار نمودیم، چرا که آنان از پیروی پیامبر شان سرباز زدند و

مغرور شدند و این کار بر آنان گران آمد. باید گفت که: تلخی‌ها و ناملايمات، به عنوان يك سنت الهی در طول تاریخ بشری برای همه‌ی اقوام وجود دارد. و همین سختی‌ها و مشکلات، عامل سازندگی، غفلت زدایی و توجه به پروردگار با عظمت است.

«لَعَلَّهُمْ يَضُرَّ عَوْنٌ (94)»: تا شاید به التماس و زاری و فروتنی و توبه از گناهان بپردازند. و غبار کبر و غرور را از خود بزدایند و به سوی پروردگار خود رجوع نمایند و در نتیجه، استکبار و تکذیب پیامبران علیهم السلام را فروگذارند.

قابل یادآوری است که: ناملايمات در روزگار زندگی انسان همیشه بمثابة قهر الهی محسوب نمی‌گردد، بلکه؛ در بسیاری از اوقات لطفی است که به شکل بلا جلوه میکند، همانطوریکه گداختن آهن در کوره آتش اهنگری، سبب نرم شدن و شکل‌پذیری آن است، حوادث و شدايد زندگی نیز انسان‌ها را نرم و به حالت تضرع و نیاز خواهی وای دارد.

ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۹۵)

سپس (هنگامی که این هشدارها در آنها اثر نگذاشت) نیکی (و فراوانی نعمت و رفاه) به جای بدی (و ناراحتی و گرفتاری) قرار دادیم آنچنانکه فزونی گرفتند (و همه گونه نعمت و برکت یافتند و مغرور شدند) و گفتند (تنها ما نبودیم که گرفتار این مشکلات شدیم) به پدران ما نیز ناراحتی‌های جسمی و مالی رسید چون چنین شد آن‌ها را ناگهان به اعمالشان گرفتیم (و مجازات کردیم). (۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«السَّيِّئَةُ»: بدی، گرفتاری. «الحسنة»: نیکی و نعمت، تندرستی و رستگاری. «عَفَوْا»: فزونی یافتند چه در اموال و چه در آنفس. برای فهم بیشتر این آیه مراجعه شود به (أنعام آیات 42 - 45، مؤمنون آیه 77، زخرف / 75).

«الضراء»: رنج و مصیبت، ناداری، ناخوشی. «السراء»: راحتی، خوشی، دارا بودند. (اینها را به زمانه نسبت می‌دادند و زمانه را سرنوشت ساز می‌دانستند). «بغته»: ناگهان، به ناگاه. «لايشعرون» (شعر): در نمی‌یابند، نمی‌فهمند. «ترجمة معانی قرآن»

تفسیر:

«ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا»: سپس به آنها غنای بعد از فقر، صحت و تندرستی بعد از مریضی و توان بعد از ناتوانی بخشیدیم تا اینکه تعدادشان بشمار گشت.

قابل یادآوری است که: بیشتر مردود شدگان در آزمایش‌های الهی، مرقه‌ها اند نه محرومان «وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ»: اما آنها کفر ورزیدند و فور نعمت آنان را سرمست و ناسپاس کرد، و از روی کفران و ناسپاسی گفتند: این سنت زندگی و عادت زمانه است، روزی برای تو و روزی بر علیه توست. پدران ما نیز مانند این مصیبت‌ها و فراخی‌ها داشتند، سزا و مجازات از جانب الله نیست، پس بیایید بر دین خود بمانیم.

در بسیاری از اوقات رفاه، بینش و تحلیل‌های نادرست، عامل نسیان و طغیان می‌گردد. طوریکه در آیه مبارکه «قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ» تذکر یافت.

سپس خدا آنان را به ناراحتی مبتلا کرد تا در پیشگاهش توبه و انابت کنند، اما چنان نکردند، سپس برای آنان نیکی فراهم کرد تا سپاسگزار باشند، اما نشدند. پس جز گرفتار کردن آنان به عذاب سخت راهی دیگری باقی نماند.

قابل یادآوری است که حال مکذبان برخلاف حال مؤمنانی است که در راحتی و نعمت شکر کرده و بر رنج و ناخوشی صبر میکنند چنانکه در حدیث شریف به روایت امام بخاری و امام مسلم آمده است: «شگفتا بر کار مؤمن؛ الله متعال هیچ حکمی را بر او اجرا نمیکند، مگر این که آن حکم برایش خیر است زیرا اگر به او رنج و سختی ای برسد؛ صبر پیشه می کند و این به خیر اوست و اگر به او خوشی و راحتی ای برسد؛ شکر می گزارد و این هم به خیر اوست».

همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «مؤمن پیوسته مبتلای رنج و بلاست تا آنکه از گناهانش پاک و صفا بیرون آید، اما مثل منافق، همچون مثل خر است، که نمی داند صاحبش او را در کجا و به خاطر چه بسته کرده و به خاطر چه رها کرده است».

«فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (95)»: نباید فراموش کرد که: غوطه ور شدن در نعمات در دنیا و غفلت از یاد الله، انسان را به عذابی ناگهانی و غافلگیرانه دچار میکند، و متوجه باید بود که: قهر الهی، خیر نمیکند، یکباره و ناگهان میرسد. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: «فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» چون مرتکب چنین کاری شدند آنها را ناگهان به عذاب گرفتیم بدون اینکه قبلاً به آنها هشدار داده باشیم. آنها اصلاً آمدن عذاب را احساس نکردند تا اینکه ناگهان گرفت الهی به سراغ آنها رفت و همه را در حالت غفلتشان نابود کرد.

در حدیث شریف آمده است: «موت الفجأة رحمه للمؤمن وأخذه أسف للكافر»: مرگ ناگهانی، رحمتی برای مؤمن و فروگرفتن تأسف باری برای کافر است».

باید بعرض رسانید که: معمولاً انسانی که در تنعم زندگی میکند، پذیرش حق در نظرش زیاد مهم نیست و از آن، سرباز می زند؛ اما وقتی در فقر و تنگ دستی قرار میگیرد، حقیقت، روشن تر میگردد، الله را به خاطر می آورد و خود را برای پذیرش حق آماده میکند؛ هر چند این بیداری در میان مردم یکسان نخواهند بود و هرگاه از تنگ دستی زندگانی عبور کردند به دو دسته تقسیم میشوند: دسته ای بر حق پایدارند و دسته ای دیگر یکبار دیگر همه چیز را به فراموشی میسپارند و در غفلت فرومی روند. اینک در مرحله ای بعدی آنها در بوته ای آزمایش قرار میگیرند و چون به ناز و نعمت میرسند، گویند: این مشکلاتی که پشت سر گذاشته ایم، دست طبیعت است که هر روز چیز نوی به همراه دارد و نیاکان ما هم دچار نابسامانی هایی شده بودند.

مطالعه کنندگان گرامی !

در آیات قبلی، به روشنی اشاره بعمل آمد که: آنان که نافرمان بودند و از در مخالفت درآمدند، الله متعال به حال شان رسید و از پایشان در آورد.

در آیات متبرکه (96 الی 100) در باره اینکه اگر از در فرمان در آیند، برکات و خیرات آسمان به آنان خواهد رسید، سپس آنان را که نافرمان اند به عذاب سریع در شبانگاه یا روز هنگام، هشدار می دهند. طوریکه میفرماید:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٦﴾

و اگر اهل آن شهرها ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند و پرهیزگار میشدند، البته بر آنها (دروازه) برکات از آسمان و زمین را می گشودیم، ولی [آیات الهی و پیامبران را] تکذیب کردند، پس آنها را به سبب آنچه می کردند (به عذاب) گرفتار کردیم. (۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَفْتَحْنَا»: قطعاً می‌گشودیم، آسان می‌کردیم. «برکات من السماء»: برکات آسمان، مانند: برف و باران، گرمای آفتاب در جهت فراوانی محصولات زمین؛ چون: انواع رویدنیها، معادن و غیره. «أَحَدُنَا هُمْ»: آنرا مجازات کردیم، گریبانشان را گرفتیم.

تفسیر:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْاَلْفْرِ اَمَنُوا وَانْتَفَوْا»: و اگر اهل قریه‌ها به الله متعال، پیامبران و کتاب‌هایش ایمان آورند و تقوای الهی را با انجام اوامر و اجتناب نواهی رعایت کنند و از کفر و ارتکاب معاصی دوری گزینند پرهیز می‌کردند.

باید گفت که: ایمان و تقوا سبب نزول برکات میشود، ولی هر نعمت و رفاهی معلول ایمان و تقوا نیست.

«لَفْتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ»: با بندگان ضدّ و عنادی نداریم؛ کسانی که در عذاب ما گرفتار میشوند، نتیجه اعمال بد خودشان است؛ اگر پیغمبران ما را قبول می‌کردند، و پیش حقّ گردن می‌نهادند؛ و از کفر و تکذیب و غیره اجتناب کرده، راه تقوی را اختیار مینمودند؛ ما آنها را بابرکات آسمانی و زمینی معمور و توانگر می‌ساختیم. یعنی خداوند متعال بر آنها با نازل کردن باران پی در پی و مبارک، دروازه‌های رزق را خواهد گشود و از زمین برای آنها انواع و اقسام نباتات را با میوه‌های گوناگون خواهد رویانید. مفسر سدی فرموده است: دروازه‌ی رزق و روزی زمین و آسمان را به روی آنها می‌گشودیم. (البحر ۴/۳۴۸).

باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که: بستن و گشایش، در اختیار الله است، «لَفْتَحْنَا»: اما بازتابی و انعکاسی از عملکرد ماست.

«بَرَكَاتٍ» جمع «برکت»، به موهبت‌های ثابت و پایدار گفته می‌شود، در مقابل چیزهای گذرا. در معنای «برکت»، کثرت، خیر و افزایش وجود دارد. برکات، شامل برکت‌های مادی و معنوی میشود، مثل برکت در عمر، دارایی، علم، کتاب و غیره.

عده‌ای می‌گویند: «برکات السماء» یعنی باران و «برکات الأرض» یعنی میوه و محصول. امام فخر رازی (رح) فرموده‌اند که «کلمه برکت به دو معنی استعمال می‌شود: گاهی به معنی خیر باقی و دائم؛ و گاهی به [معنی] کثرت آثار فاضله. بنابراین، مراد از آیت این است که اگر آنها ایمان و تقوی اختیار می‌کردند، بر آنها آن دروازه‌های نعمت‌های آسمانی و زمینی که دائمی و غیر منقطع می‌باشد، مفتوح می‌گردید؛ و یا آثار فاضله آنها بسیار فراوان می‌شد؛ اما، به نعمتی که مکذّبین برای چند روز یا تمام عمر، به طور اّمهال و استدراج، (تدریجی) به آن نائل می‌شوند، و عاقبت در دنیا، و رنه در آخرت، و بال‌جانشان می‌گردد؛ چندان جای خوشی نیست. بصورت کل باید بعرض رسانید که: وعده‌های الهی را باید جدّی بگیریم. با ایمان و تقوا، نزول برکات حتمی است.

خوانندگان محترم!

اگر سوال طوری مطرح شود که: اگر ایمان و تقوا سبب نزول برکات است، پس چرا کشورهای کافر، وضع بهتری دارند و کشورهای اسلامی با مشکلات فراوانی روبرو هستند؟

در جواب باید گفت که: اولاً آن کشورها از نظر علم و صنعت در ترقی هستند، ولی از نظر روحی و روانی آرامش کامل ندارند. از این نظر آنان نیز مشکلات فراوانی دارند. ثانیاً:

اغلب کشورهای اسلامی، تنها نام اسلام را با خود انتخاب نموده اند، و قوانین و رهنمود های دین اسلام در آنجا حاکم نمی باشد.

به علاوه گاهی رفاه مادی، نوعی قهر الهی است. چنانکه قرآن میفرماید: «فَلَمَّا نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» (أنعام، 44). چون تذکرات الهی را فراموش کردند، درهای همه چیز را به رویشان گشودیم تا سرمست شوند.

در قرآن عظیم الشان، دو نوع گشایش برای دو گروه مطرح است:

الف: رفاه و گشایش برای خوبان که همراه با برکات است، «لَفَتْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ».

ب: رفاه و گشایش برای کفار و نا اهلان که دیگر همراه با برکت نیست، «فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ»، زیرا چه بسا نعمت‌ها، ناپایدار و سبب غفلت و غرور و طغیان باشد. خداوند، این رفاه و گشایش کفار را وسیله‌ی مهلت و پرشدن پیمانهای آنان قرار داده است. بنابراین این به هر نعمت ظاهری نباید دل خوش کرد، زیرا اگر این نعمت‌ها برای مؤمنان باشد، مایه‌ی برکت است و اگر برای کفار باشد، ناپایدار و وسیله‌ی قهر الهی است. (بنقل از تفسیر نمونه).

«وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (96)»: ولی آنها پیامبران را تکذیب نموده و از پروردگار خویش نافرمانی نمودند، این بود که خدای تعالی آنها را به سبب گناهان شان سزا داد و به سبب کفرشان عذاب نمود. پس طاعات سبب نزول خیرات و مخالفت از اوامر الهی سبب عقوبات است. لجاجت و پافشاری برگناه، سبب قهر و عذاب الهی است. در ضمن باید گفت که: عامل محرومیت‌ها و مشکلات، عملکرد خود ماست.

أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿٩٧﴾

آیا ساکنان قریه‌ها در امان شده‌اند از اینکه عذاب ما هنگام شب، در حالیکه به خواب رفته‌اند، به آنها برسد؟ (۹۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بَيَاتًا»: در وقت شب، شامگاهان.

تفسیر:

«أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ (97)»: آیا نزد اهل قریه‌ها یعنی تکذیب کنندگان امنیتی و مصونیت از این وجود دارند، که به آنها عذاب الهی در حالتی که در شب خوابند فرا نرسد، در حالی که به پروردگار خویش کفر ورزیده و پیامبران را تکذیب نموده‌اند؟

فحوای آیه مبارکه: «أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ» این فهم را میرساند که به نظام آرام موجود نباید مغرور شویم و نباید خود را هرگز مصون احساس کنیم.

مفسران می نویسند که هدف؛ ساکنان شهرهایی چون عاد و ثمود و مدین اند که قبلاً ذکرشان رفت. به قولی دیگر: مراد از «قری»، شهر مکه و ماحول آن است، از آن رو که رسول الله صلی الله علیه وسلم را تکذیب می کردند.

«بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ»: این فهم را میرساند که؛ اگر الله متعال اراده کند، میتواند قهر خویش را در زمانی نازل کند که هیچ راه چاره‌ای نباشد و شبانه همه را نابود کند.

این آیه و آیه‌ی پس از آن، حکمش عام است و تمام دوران زندگانی انسان را در بر خواهد داشت. (تفسیر فرقان)

أَوْ أَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾

آیا اهل قریه‌ها در امان شده‌اند از اینکه عذاب ما در وقت چاشت، در حالیکه به بازی و تفریح مشغول‌اند، به آنها برسد؟ (۹۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ضْحَى»: نیمروز، روز روشن. «يَلْعَبُونَ»: سرگرم بازی اند.

تفسیر:

«أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْأَرْضِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضَحَى وَهُمْ يَلْعَبُونَ (98)»: آیا نزد آنها امنیتی از این هست که عذاب به سراغ آنها در حالی نیاید که آنها چاشتگاه در غفلت لهو و لعب خویش به سر می‌برند و غرق دنیای خویش‌اند؟

جمله‌ی «... و هم یلعبون»: آنان سرگرم امور دنیا هستند و به جهان آخرت باور ندارند. بنابراین، طوریکه به بازی و کار بیهوده مشغولند؛ زیرا، بازی هم سرگرمی مؤقت است و پایدار نیست. و دنیا هم، همینطور است.

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (۹۹)

مکر الله: تدبیر خدا، مجازات. آیا از مکر (تدبیر) الله ایمن شده‌اند؟ زیرا از تدبیر الله ایمن نمی‌شود مگر قوم زیانکار. (۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مکر»: گرچه در فارسی / دری به معنای نیرنگ و حيله است، اما در لغت عرب، به معنای تدبیر و چاره‌اندیشی برای بازگرداندن از هدف است، چه حق باشد چه باطل. مکر الله، تدبیر الهی است که نقشه‌ی کفار را بر هم می‌زند.

«مَكْرٌ»: چاره نهانی و مجازات ناگهانی. مراد از مکر خدا در حق بندگان این است که ایشان را در ناز و نعمت و کفر و معاصی آزاد میگذارد و به ناگاه تازیانه عذاب را بر آنان می‌نوازد و کار ایشان را می‌سازد (آل عمران / 54). «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرم‌دل.

تفسیر:

«أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (99)»: یا مگر از مجازات نهایی و تدبیر الهی امان هستند، در صورتی که غیر از زیانکاران، هیچکس خود را از آن در امان نمی‌داند.

هرگز از قهر الهی احساس امان نکنیم. «أَفَأَمِنَ... أَوْ أَمِنَ... أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ» بلی، زندگی کردن، همراه با بیم و امید مطلوب است.

«فَلَا يَأْمَنُ... الْخَاسِرُونَ»: مطمئن باشد شخصیکه نسبت به مکر و قهر الهی بی‌خیال و بی‌پروا باشد، از جمله زیانکاران بشمار می‌رود.

حسن بصری گفته است: مؤمن در حالیکه به عبادت مشغول است فروتن و بیمناک و در هراس است، و گناهکار وقتی مرتکب معصیت می‌شود، مطمئن است و خود را در امان می‌بیند. (ابن کثیر ۳۸/۲).

أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ (۱۰۰)

آیا [سرگذشت عبرت آموز پیشینیان] برای کسانی که زمین را پس از صاحبانش به ارث می‌برند، روشن نکرده که اگر ما بخواهیم آنان را به سزای گناهانشان میرسانیم؟ و نیز بردل هایشان مهر می‌زنیم، پس آنان [دعوت حق را] نشنوند؟ (۱۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لم یهد»: روشن نشده، تبیین نگشته است. «أَصْبَنَاهُمْ»: آنان را از پای در می‌آوردیم، گرفتار می‌کردیم. «نَطْبَعُ»: مُهر می‌نهم. «لَا یَسْمَعُونَ»: پند و اندرز و درس عبرت نمی‌شنوند.

تفسیر:

«أَوْ لَمْ یَهْدِ لِلَّذینَ یرثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا»: آیا برای کسانی‌که بعد از اقوام هلاک شده آمده و جانشین آنها شدند واضح و آشکار نشده.

این بدین معنی است: گروهی که به قدرت میرسند، باید از کارنامه دولت‌های پیشین آگاه باشند و از تجربیات تلخ و شیرین آنان استفاده کنند.

«أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبِنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ»: که اگر بخواهیم به مجازات گناهانشان میرساندیم. نابودشان می‌کردیم، همان‌گونه که ساکنان قبلی آن سرزمین را نابود کردیم؟

در البحر آمده است: یعنی یقیناً دریافتید چه بلایی به سر آنان آمد، آیا بیم ندارید که چنان مصیبتی نیز بر شما وارد آید؟ چنین امری برای ما محال و ممتنع هم نیست. (البحر ۳۵۰/۴).

«وَنَطْبَعُ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا یَسْمَعُونَ (100)»: اگر آنها بر اعراض خویش مداومت بخشند قلب‌هایشان را قفل خواهیم نمود و در پی آنها پند نمی‌گیرند، درک نمی‌کنند و نمی‌فهمند و به گونه‌ای که ببپذیرند نمی‌شنوند.

طبع: طوریکه در فوق گفتیم؛ بمعنی مهر نهادن و قفل کردن چیزی است به طوری که هیچ چیز به اندرون آن نفوذ نکند. یعنی: آنها به سبب مهر نهادن بر دلهایشان، چنان گشته‌اند که پندها، حجت‌ها و بیم و هشدارهای پیامبران الهی را نمی‌شنوند لذا حقیقت گرفتار ساختنشان به چنگ عذاب با وصف روشنی و وضوح خود بر آنها روشن نمیشود و از این امر غافلند که میان آنان و پیشینیانشان هیچ‌گونه فرقی وجود ندارد. تفسیر انوار القرآن»

مفسر تفسیر تفهیم القرآن در تفسیر آیه «وَنَطْبَعُ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا یَسْمَعُونَ (100)» (اما آنان در برابر واقعیت‌های عبرت آموز خود را به غفلت می‌زنند و ما هم بر دلهایشان مهر می‌زنیم و آنگاه چیزی نخواهند شنید.) مینویسد: یعنی زمانی که آنان از این نشانه‌های عبرت آموز تاریخ پند و عبرت نمی‌گیرند و خودشان را به ناهمی و غفلت می‌زنند، پروردگار با عظمت هم توفیق درک و فهم و قبول نصیحت را از آنان سلب میکند. قانون فطرت خدای بلند مرتبه این است که کسی که چشم‌هایش را می‌بندد، حتی نور درخشان آفتاب نیز به او نخواهد رسید و کسی که نخواهد بشنود، هیچکس نمیتواند به او بشنواند. باید یادآور شد که: انسان گاهی در مسیر غلط و اصرار و تکرار عمل انحرافی چنان گام می‌نهد که آن خلاف بر جان و دل او نقش می‌بندد و به صورت خصلت و ملکه‌ی او درمی‌آید و دیگر پذیرای هیچ هدایتی نمی‌شود، البته این تأثیر و تأثر را خداوند متعال که سبب ساز و سبب سوز است چنین قرار داده، بنابر این انسان با اراده‌ی خود، خودش را به این مرحله رسانده است.

باید گفت که: این آیه، اندیشه‌ها و عقول غافلان و بی‌خبران را از خواب و مدهوشی، بیدار می‌کند و توجه آن قوم را به سرنوشت گذشتگان و رفتگان خود جلب می‌نماید.

قوانین حاکم بر تاریخ، ثابت است. از این رو تاریخ گذشتگان، میتواند راهنمای خوبی برای عمل آیندگان باشد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (101 الی 102) در مورد عبرت گرفتن از سرگذشت پیشینیان، بحث بعمل آمده است.

تِلْكَ الْقَرْيُ نَقْصٌ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ﴿١٠١﴾

این قریه را که برخی از داستان هایش را برای تو بیان می کنیم، و البته نزد آنها پیغمبرانشان با دلائل واضح آمده بود، پس به ایمان آوردن آماده نشدند، به سبب اینکه پیغمبران را از پیش تکذیب کردند، این طور الله بر دل های کافران مهر می زند. (۱۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تِلْكَ الْقَرْيُ»: جمع قریه، این شهرها و آبادی های قوم نوح، هود، صالح، لوط و شعیب. «انباء»: جمع نبأ، خبرها. «من قبل»: پیش از آمدن پیامبران. «یطبع»: مهر می نهد.

تفسیر:

«تِلْكَ الْقَرْيُ نَقْصٌ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا» قسمتی از اخبار همان قریه ها یاد شده را برایت باز میگویم، اخباری از قبیل فرورفتن در زمین و زلزله شدید و سنگباران شدن را برای شما باز می گویم، تا شنونده از آن پند و عبرت بگیرد و دریابد آنچه که رخ داد بسی فجع تر و خوف انگیزتر بود.

مراد از «قری»، در اینجا آبادی هایی است که انبیایی همچون حضرت صالح، شعیب، لوط و هود علیهم السلام، برای هدایت مردم مبعوث شده بودند.

«وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ» پیامبران با معجزات واضح و آشکار و دلائل قاطع نزد آنان آمدند. در این هیچ جای شکی نیست که: همه ی پیامبران، معجزه داشته اند و از هیچ دلیل روشنی برای هدایت مردم فروگذار نبودند.

«فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ»: تعصب، لجاجت و عناد، ریشه ی بی ایمانی و کفر است. طوری که میفرماید: به آنچه پیامبران بر ایشان آوردند، ایمان نیاوردند؛ چون قبل از آوردن معجزات و دلائل قطعی آنها را تکذیب کرده بودند، پس وضع آنها در گمراهی و نافرمانی یکی است.

مفسر زمخشری میفرماید: یعنی از زمان آمدن پیامبران تا دم مرگ به تکذیب ادامه دادند، و باوجود تکرار اندرز و پشت سر هم آمدن آیات، بر تکذیب اصرار ورزیدند و دست از جهالت بر نداشتند. (کشاف ۱۳۵/۲).

«كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ (101)»: همانگونه که بر قلب آنان مهر گذاشتیم، بر قلب کافران مهر قرار می دهیم، اما انگار دلائل و برحذر داشتن ها بلا اثر است.

واضح است که: نپذیرفتن دعوت و معجزات انبیاء، نشانه ی کوردلی و مهر خوردن بر قلب است.

مطلبی که در آیات متبرکه قبلی بیان شده بود که: «ما بر دل هایشان مهر میزنیم و دیگر چیزی نخواهند شنید.» در این آیه الله متعال آن را بیشتر توضیح داده است. از این تشریح روشن میشود که مراد از مهر خوردن دل ها، مواجه شدن انسان با قانون روانشناختی ای است که بر اساس آن اگر انسان در اثر تعصبات جاهلی و یا اغراض و امیال نفسانی مکرراً و به اصرار از حق و حقیقت روی برگرداند، در آن صورت در دام عناد و لجاجت خود

بگونه ای گرفتار خواهد شد که دروازه های قلب وی با شنیدن هیچ دلیلی و با مشاهدهی هیچ نشانه‌ای برای پذیرش حق باز نخواهد شد.

مولانا محمود حسن دیوبندی در تفسیر خویش می نویسد: چون يك دفعه به انکار چیزی پرداختند؛ باز، هر قدر که نشانه‌ها را ببینند، و در جهان تغییر و تبدیل روی دهد؛ ممکن نیست که به آن اقرار کنند. هنگامی که در مقابل الله متعال ضدّ و اصرار قومی تا این درجه میرسد، عادتاً امکان اصلاح حال و قبول حقّ باقی نمی‌ماند. این است طریق مهر نهادن در دل‌ها؛ از اینجا واضح است که مقصد مهر نهادن بر دل‌ها از طرف الله چیست؟

میخواهم در اخیر بیان بدارم که: پیام و رسالت تمام پیامبران الهی این است که: مردم از شرک دوری گیرند و به بندگی الله متعال بپردازند؛ چون فطرت سالم مخالف شرک و آلودگی به آن است: (انبیاء آیه 25)، (نحل آیه 36)

وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴿١٠٢﴾

و در بیشتر آنها وفای به عهد نیافتیم، و یقیناً بیشتر آنها را (عهدشکن و) نافرمان یافتیم. (۱۰۲)

تفسیر:

وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ (102): در اکثر مردم وفای به عهد نیافتیم، بلکه عهد شکنی خوی و شیوه آنها ست. اکثر آنها را خارج از طاعت الله متعال و کافر به او تعالی و تکذیب کننده پیامبری یافتیم.

بنابر این مؤمن آن‌دک و پرهیزگار نادر است. هلاکت اقوام قبلی که در آیات متبرکه از آن یادآوری بعمل آمد به، سبب پیمان شکنی و تمرد آنان بود.

مفسر مشهور جهان اسلام ابن کثیر فرموده است: عهدی که از آنها گرفته است، عبارت است از آنچه فطرت آنان را بر آن قرار داده است که در زمانی که در پشت پدر بودند از آن‌ها پیمان گرفته بود که او پروردگار و خالق آنهاست، اما آنها خلاف وعده کردند، و بدون دلیل و برهان شرعی و عقلی، غیر الله را در عبادت شریک کردند. (مختصر ابن کثیر ۳۹/۲).

قابل تذکر است که: هدف از «عَهْدٍ»، یا پیمان فطرت است، «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ...» (یس آیه 60) یا دعوت پیامبران، و یا پیمان‌های مخصوصی که گاهی مردم با انبیاء می‌بستند که مثلاً اگر فلان معجزه را انجام دهی، یا فلان مشکل مراحِل کنی ایمان می‌آوریم. بطور مثال به حضرت موسی علیه السلام می‌گفتند: «لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرَّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ. فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرَّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ» (اعراف، 134-135). اگر بدبختی ما را برطرف کنی حتماً به تو ایمان آورده، بنی‌اسرائیل را همراه تو می‌فرستیم. اما همین که مشکل را از آنان برطرف کردیم، آنها قول و پیمان خود را شکستند.

خداوند از طریق فطرت و پیامبران، حقایقی را برای انسان‌ها روشن ساخته تا نسبت به آنها تسلیم و تعهد داشته باشند، ولی همواره گروهی از مردم ندای فطرت و انبیا را از یاد برده و از مدار حقّ خارج و فاسق شده‌اند.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (103 الی 116) قصه و سرگذشت موسی علیه السلام و فرعون و فرعونیان، به بیان گرفته شده است. این قصه و داستان از سایر داستانهای پیشین، واضح

تر و گویاتر است؛ زیرا معجزات او از معجزات سایر پیامبرانی که در این سوره تذکر یافته، نیرومندتر و نادانی فرعونیان نیز فراوان تر و فاحش تر از نادانی سایر ملل پیشین بود. و موسی همچون سایر پیامبران، برای راهنمایی اقوام خود آمده بود.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَأْنَاهُ فَظَلَمُوا بِهَا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٠٣﴾

سپس بعد از پیامبران گذشته موسی را با آیات خود به سوی فرعون و اشراف و سران قومش فرستادیم؛ اما آنان به مقابل آیات ما ظلم کردند. پس بنگر که انجام مفسدان چطور شد؟ (۱۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«من بعدهم»: پس از پیامبران یاد شده. «فرعون»: لقب پادشاهان مصر قدیم.

تفسیر:

«ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا»: سپس بعد از نوح، هود، صالح، لوط و شعیب، موسی علیهم السلام را با معجزات واضح و آشکار مانند عصا، و ید بیضا، مبعوث کردیم. «إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَآئِهِ»: او را نزد فرعون سرکش و اشراف قومش فرستادیم ولی آن ها معجزات را انکار نموده و نشانه‌ها را تکذیب کردند و در زمین دست به فساد و تباهی زدند. به وضاحت در می یابیم که یکی از فلسفه های بعثت پیامبران، همانا مبارزه با طاغوت است.

«فَظَلَمُوا بِهَا»: ولی آنها معجزات را انکار نموده و به صورت ناروا و از طریق عناد به آن معجزات کافر شدند.

«فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ(103)»: پس تو بنگر که عاقبت آنها چگونه است؟ در دنیا غرق خواهند شد و در آخرت خواهند سوخت، یعنی کار مفسدان ظالم و ستمگر به کجا خواهد کشید و چگونه در برابر چشم موسی و یارانش تا آخرین نفر آنها را غرق کردیم. و این مجازات برای دشمنان خدا دردناکترین مجازات است و برای قلوب دوستان خدا شفا دهنده است.

هكذا ملاحظه شد که: ایمان، جامعه را اصلاح می‌کند و کفر و الحاد، آن را به فساد می‌کشد.

زندگی نامه مختصری موسی علیه السلام:

سورة الأعراف، از جمله اولین سوره های مکی است که داستان وقصه ای موسی علیه السلام را مطرح کرده است. نام حضرت موسی صدوسی و شش بار در قرآن عظیم الشأن ذکر شده است.

قرآن عظیم الشأن برای هیچ پیامبری به اندازه‌ی حضرت موسی معجزه نقل نکرده است. بصورت کل داستان حضرت موسی علیه السلام در قرآن را میتوان به پنج مرحله تقسیم کرد:

- 1 - دوران تولّد و کودکی.
- 2 - فرار از مصر به مدین و ماندن نزد حضرت شعیب علیه السلام.
- 3 - بعثت و برخورد هایش با فرعون.
- 4 - نجات او و قومش از سلطه‌ی فرعون و بازگشت او به صحرای سینا.
- 5 - برخوردهای او با قوم بنی اسرائیل.

قابل یادآوری است که: داستان موسی علیه السلام یکی از داستانهای هیجان انگیز و ذی عبرت است که از همان دم تولد که فرعونیان، پسران بنی اسرائیل (یعقوب) را می کشتند و دخترانشان را زنده نگه میداشتند؛ شروع می شود.

وقتی موسی علیه السلام متولد شد، مادرش از خوف و ترس فرعون او را در صندوقی گذاشت و در رود نیل افکند، سپس خداوند، موسی را به او برگرداند تا شیرش دهد و بزرگش کند. (سوره طه آیات 38 الی 40)، (سوره قصص آیات 7 الی 13).

هجرت موسی علیه السلام از مصر به سرزمین مدین در دوران جوانی پس از کشتن مرد قبطی (سوره قصص آیات 15 الی 21) و داستان سیراب کردن رمه دختران شیخ کبیر در مدین، سپس ازدواج کردنش با یکی از آن دو دختر و ده سال چوپانی کردن در وادی مقدس، در برابر مهر همسرش (سوره قصص آیات 22 الی 28) سپس برگزیدنش از سوی خدا به پیامبری آن وقت که به سوی آتش رفت تا خانواده اش را به آن، گرم کند و... (اسراء آیات 2 و 3)، (طه آیات 9 تا 14 و 17 تا 37 و 42 تا 47)، (قصص، فرقان، شعراء، نمل، سجده، نازعات).

و بازگشتنش به مصر، همراه هارون برادرش، فرعون را به سوی ایمان به خدا فراخواندند، (سور اعراف، شعراء).

سپس گفتگو با فرعون در مورد ربوبیت خدای یگانه و نشان دادن آیات روشن که بر راستی و درستی پیامبری اش دلالت دارند. (طه، شعراء).

موضعگیری فرعون طغیانگر و تجاهل نمودنش به ربوبیت خدا و این که خود را، رب سرزمین می پنداشت. فرعون دستور داد، کاخی بلند بسازند تا بر بالای آن خدای موسی را نظاره کند. (قصص / 38)، (غافر آیات 37 و 37).

موسی، در مجلس فرعون، دومعجزه نشان میدهد: «عصا» و «ید بیضا» (اعراف، یونس، طه، شعراء).

توطئه‌های کشتن موسی از سوی سران قوم فرعون و دفاع «مؤمن آل فرعون» از او: (سورة غافر).

سبک مغز شمردن فرعون، قوم خود را در سوره های: (زخرف، نازعات).

نه نشانه‌ی (تسع آیات) عذاب برای فرعون و فرعونیان، پس از آن که موسی را تکذیب کردند. در سوره های: (اعراف، اسراء، طه، نمل، قصص، زخرف، قمر، نازعات).

غرق گشتن فرعون و سرانش در دریای احمر: (اعراف، یونس، اسراء، طه، شعراء، قصص، زخرف، دخان، ذاریات).

مجازات فرعون و پیروانش در آخرت، مایه‌ی پند و اندرز هر کسی است، بخصوص آنانی که تکبر می ورزند، خود را بزرگ جلوه می دهند و از فرمان آسمانی روز بر میگردانند. (هود، قصص، غافر، دخان).

حال، سخن از بنی اسرائیل (فرزندان یعقوب) است که هر چند آن همه معجزه و آثار شگفت انگیز را از دست موسی دیدند و باچشم خویش، مرگ بزرگترین دشمن خود، فرعون و اطرافیانش را مشاهده کردند، باز هم به راست نیامدند، هر روز، با بهانه های واهی و بی اساس، مشکلی می آفریدند، سخن موسی را نمی پذیرفتند و حتی از بت پرستی مصریان تقلید می کردند... (سورة بقره).

موسی علیه السلام به کوه طور رفت و قومش را نزد هارون به جا گذاشت و در میقات راز و نیاز، از طرف خدا الواح، آورد که پند و اندرز و خیرخواهی و سفارش بود، باز آن مردم به آن گوش فراندادند. (أعراف آیات 142 تا 147).

آن قوم در غیاب موسی که به کوه طور رفته بود، گوساله پرست شدند، «سامری» نام، آن را از طلا و زینت آلات زنان ساخت و به گونه‌ای طراحی کرده بود که صدای گاو از آن برمی‌خاست. سامری به مردم گفت: این است خدای شما... (بقره آیات 51، 92، 93)، (أعراف آیات 148 تا 154)، (طه آیات 84 الی 89).

وقتی الله به موسی امر کرد که بنی اسرائیل به سرزمین مقدس (فلسطین)، «ارض موعود» بروند، آنان مخالفت کردند، سر انجام، خدا آنجا را بر آنان حرام کرد و چهل سال-از وقت بیرون آمدنشان از مصر تا فوت موسی - در بیابانها لالهند و سرگردان و آواره بودند، تا آن که نسل جدیدی جای آن را گرفت... (مائده آیات 20 الی 26).

یکی دیگر از دشمنان موسی و دین خدا، قارون و ثروت وی بود که برخی دنیاپرست آرزو داشتند به چنان ثروت و مکنتی برسند؛ اما اهل فضل و دانش، ثروت و پاداش خدا را بر آن ترجیح می دادند. (قصص آیات 76 الی 83).

یکی دیگر از داستانهای پرماجرای موسی، برگزیدن هفتاد نفر از میان قومش بود که با او به طور رفتند. (بقره آیات 55 و 56)، (أعراف/آیه 155).

و نیز داستان وقصه‌ی زیبا و برگزیده‌ی اوبا آن «عبدصالح» که در تفاسیر و روایات، به «خضر» معروف است، در سوره‌ی (کهف آیات 60 الی 82) آمده است.

یادآوری و تکرار نعمتهای خدا به بنی اسرائیل در قرآن (بقره آیه 47 تا 57 و آیات متبرکه 60 و 61)، (أعراف آیه 141)، (ابراهیم آیات 6 الی 8).

سرانجام، هارون علیه السلام فوت کرد و موسی او را در کوهی به نام «هور» به خاک سپرد، سپس، موسی علیه السلام وفات یافت و در کوهی به نام «نبو» بالای تپه ای از ریگزار سرخ رنگ، دفن گردید.

پس از وفات موسی، مسئولیت مردم بنی اسرائیل را یوشع، پسر نون، از نوسه گان یوسف علیه السلام به عهده گرفت. وقتی از «تیه»: سرزمین سرگردانی، بیرون رفتند، خدا به آنان فرمان داد تا در نهایت خشوع و فروتنی و سجده کنان وارد فلسطین (بیت المقدس، اورشلیم) یا «اریحا» شوند و بگویند: «حطه» خدایا! گناهانمان را ببخش، اما از در مخالفت در آمدند و مورد خشم الله واقع شدند. در مورد میتوانید به سوره های (بقره آیات 58 و 59)، (أعراف آیه 161 و 162) مراجعه فرمایید.

در خاتمه باید گفت که: خداوند متعال، این دو بزرگوار؛ یعنی، موسی و هارون را در سوره های زیر مورد ستایش فرموده است: (مریم آیات 51 الی 53)، (صافات آیات 114 الی 122)، (غافر آیات 53 و 54).

وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾

و موسی گفت: ای فرعون! یقیناً من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. (۱۰۴)

تفسیر:

موسی علیه السلام در خطاب به فرعون گفت: ای فرعون! من از جانب خالق عظیم و پروردگار همه‌ی جهانیان نزد تو فرستاده شده‌ام. به این ترتیب جلال و کمال را موسی به پروردگار و رسالت را به خود و گمراهی را به فرعون ثابت نمود.

مفسران می نویسند: میان موسی و فرعون ابتدا جر و بحثی ردّ و بدل شد و پس از آن، موسی رسالت خود را اعلام کرد. «وَقَالَ مُوسَى» (حرف و او نشانه‌ی آن است که سخنانی گفته شد، سپس اعلام رسالت شد).

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که: انبیاء در راه دعوت خویش، بدون کوچکترین خوف و هراس و ضعفی طاغوت‌ها را مورد خطاب قرار می‌دادند. پیامبران جز دعوت به حق، ادّعایی نداشتند.

فرعون:

کلمه فرعون به معنای «فرزند خدای آفتاب» است. مصریان قدیم آفتاب را که رب اعلیٰ یاخدای بزرگ آنها بود، «رع» میخواندند و «فرعون» به آن منسوب بود. مصریان بر این باور بودند که حاکمیت هیچ فرمانروایی مشروعیت نمیتواند داشته باشد، مگر آنکه مظهر جسمانی «رع» یا به عبارت دیگر نماینده‌ی آن در زمین باشد. به همین دلیل هر سلسله‌ی پادشاهی که در مصر قدرت را در دست می‌گرفت، خودش را به عنوان آفتاب زاده معرفی میکرد و هر حاکم و فرمانروایی که بر تخت پادشاهی مصر می نشست لقب «فرعون» را اختیار میکرد و این گونه به مصریان اطمینان می داد که رب اعلیٰ یا خدای بزرگ شما من هستم.

در این جا یک مسئله‌ی دیگر را نیز بایستی دانست و آن این که در قرآن عظیم الشان در داستان موسی علیه السلام از دو فرعون ذکر به میان آمده است. یکی فرعونی که موسی علیه السلام در زمان وی متولد شده و در خانه ی او بزرگ شده بود و دیگری فرعونی که موسی علیه السلام وی را به سوی اسلام فراخواند و از وی خواست تا بنی اسرائیل را آزاد ورها کند و کسیکه سرانجام غرق شد. مُحَقِّقَان عصر حاضر به طور عموم بر این باوراند که فرعون اولی رمسیس دوم بود که در سال های 1225-1292 پیش از میلاد بر مصر حکومت می کرد و فرعون دوم که در این آیه ها از وی یاد شده منفته یا منفتح بوده که در همان زمان پدرش رمسیس دوم شریک حکومت شده بود و پس از مرگ پدرش بر تخت سلطنت نشست. این باور و گمان به ظاهر از این حیث نادرست به نظر میرسد که از روی تاریخ یهودیان، موسی علیه السلام در 1272 پیش از میلاد وفات نموده است، اما به هر حال این تنها یک گمان تاریخی است و از مقایسه‌ی تقویم های مصریان، یهودیان و مسیحیان، پیدا کردن تاریخ دقیق دشوار است. (بنقل از تفهیم القرآن)

حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٠٥﴾

سزوار است که درباره الله سخنی جز حق نگویم. بی تردید من دلیلی روشن [بر صدق رسالتم] از طرف پروردگارتان برای شما آورده ام، پس بنی اسرائیل را (آزاد نموده) همراهی من بفرست. (۱۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حقیق»: سزوار، براننده و شایسته. «بینه»: معجزه ای بزرگ، دلیلی مهم و گویا.

تفسیر:

«حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»: سزوار جایگاه من آن است که به نمایندگی از الله سزوارم که به خداوند متعال جز سخن حق نسبت ندهم، من بر الله خود افترا نمیکنم و بر پروردگار خود دروغ نمیگویم بلکه سخن حق را می‌آورم و به صدق و راستی خبر

میدهیم. یعنی: من سخت مشتاق و سزوار آن هستم که شما را از متن پیام خویش چنانکه هست، بی هیچ دخل و تصرفی در آن، با خبر و آگاه سازم.

«قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (105)»: از جانب الله برایتان دلیل قطعی بر صدقم آورده‌ام، نزد من معجزه واضح و آشکاری مانند ید بیضا و عصا نیز هست. این معجزات از جانب خدایی است که شما را آفریده و روزی داده نه از جانب من. پس تو ای فرعون بنی اسرائیل را بگذار تا از مصر بیرون شوند و آن‌ها را از بردگی و زیر سلطه استبداد خود رها کن.

پس بگذار بنی اسرائیل بامن به سرزمین مقدس بیایند، که وطن پدران آنها میباشد.

یادداشت:

مفسرین در تفاسیر خویش مینویسند: سبب اینکه بنی اسرائیل با اینکه اجدادشان در سرزمین مقدس بود، در مصر سکونت گزیدند، این بود که اسباط (اولاد یعقوب) نزد برادر خود، یوسف در مصر رفتند و در آنجا ماندند و نسل‌هایی از آنها پیدا شد تا این که فرعون آمد و آنان را به بردگی و اعمال شاقه گرفت. موسی علیه السلام دوست داشت آنها را از آن ذلت برهاند و آنها را به سرزمین مقدس ببرد که وطن اجدادشان بود.

مفسر ابوحیان مینویسد: چون فرعون مدعی خدایی بود موسی مطلب را این گونه شروع کرد: «إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» تا او را یادآور شود که در مورد وصف مورد ادعایش بر باطل است نه بر حق. و در کنار گفته‌ی «حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»: عبارتی را آورده است که بر درستی و صحت آن دلالت می‌کند: «قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ». و بعد از این که مسأله‌ی رسالتش اثبات شد تبلیغ حکم را بر آن بنا نهاد: «فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ». (البحر ۳۵۵/۴).

موسی علیه السلام با دو مأموریت پیش فرعون فرستاده شده بود. یکی فراخواندن فرعون به بندگی الله (اسلام) و دیگری آزادکردن بنی اسرائیل، که از پیش مسلمان بودند، از زیر ستم فرعون.

در قرآن عظیم الشان گاهی این هر دو دعوت و مأموریت باهم ذکر شده اند و گاهی نیز باتوجه به موقعیت و مقام تنها به ذکر یکی از آنها بسنده شده است.

آزادسازی بنی اسرائیل، فرمان الهی و جزو رسالت موسی است، نه آنکه تصمیم شخصی باشد موسی علیه السلام از فرعون خواست تا بنی اسرائیل را آزاد بگذارد تا همراه وی به سرزمین مقدس بازگردند زیرا بنی اسرائیل در آن زمان نزد فرعون در تبعید و اسارت قرار داشته و از بازگشت به بیت المقدس باز داشته شده بودند.

قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٠٦﴾

[فرعون] گفت: اگر [در ادعای پیامبری] از راستگویانی چنانچه معجزه ای آورده ای آن را ارائه کن. (۱۰۶)

قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (106)

فرعون خطاب به موسی علیه السلام گفت: اگر آنطور که ادعا می‌کنی که با تو معجزه‌ای از جانب پروردگار توست برای ما آشکار کن تا آن را ببینیم آنهم اگر راست می‌گویی که تو پیامبری از جانب پروردگار خود می باشی! فرعون با ابراز این سخن حق، اراده باطلی داشت و کسی را بالاتر از خود نمی دانست.

«صادقین»: یعنی از جمله راستگویان.

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿١٠٧﴾

پس موسی عصایش را انداخت، پس به ناگهان بصورت اژدهایی آشکار شد. (۱۰۷) «ثُعْبَانٌ»: اژدهار، مار بزرگ. «ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ»: یعنی، اژدهاری واقعی، جاندار حقیقی نه خیالی که به طور طبیعی به حرکت افتاد.

تفسیر:

«فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ (107)»: پس موسی علیهم السلام عصایش را از دست خود انداخت، ناگهان خداوند متعال آن عصا را تبدیل به ماری بزرگ، هوشیار و ترسناک تبدیل نمود. در حالیکه زندگی و خلقتش کاملاً واضح و هویدا بود. باید گفت که میان افکندن عصا و اژدها شدن آن فاصله‌ای نبود، و معجزه باید برای همه روشن باشد و جای هیچ شکی در آن باقی نگذارد.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: به ماری بسیار بزرگ تبدیل شد، دهان باز کرد و به سرعت به طرف فرعون خزید.

شیخ محمود حسن دیوبندی مشهور به شیخ الہند در تفسیر خویش «تفسیر کابلی» مینویسد: در اژدها شدن آن هیچ شک و شبهه نبود. گویند: این اژدهار با دهان گشاده بسوی فرعون شتافت؛ فرعون مضطرب شد، و از موسی علیهم السلام خواهش نمود که اژدهای خود را بگیرد. به مجردی که موسی علیه السلام دست پیش کرد، باز عصا گشت.

سایر معجزات عصای موسی:

از عصای حضرت موسی معجزات دیگری نیز نمایان شد، از جمله اینکه بعد از اینکه به اژدهار تبدیل شد، همه‌ی مارهای ساختگی ساحران را بلعید، «تَلَقَّفَ مَا يَأْفِكُونَ» (شعراء 45) به آب دریا خورد و آنرا شکافت، «أَنْ اضْرَبَ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ» (شعراء، 63)، به سنگ خورد و چشمه‌های آب از آن جوشید.

«اضْرَبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» (بقره، 60)

باید گفت که: عصا در حضور خود موسی علیه السلام، مار کوچک و پر تحرک شد و موسی فرار کرد، «جَانٌّ وَلِيٌّ مُدْبِرًا» (نمل، 10) در حضور مردم مانند مار معمولی حرکت میکرد، «حَيَّةٌ تَسْعَى» (طه، 20). و در حضور فرعون، مار بزرگ و اژدها شد. «فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ».

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ﴿١٠٨﴾

و دست خویش را از گریبانش بیرون کشید که ناگاه دست برای بینندگان سپید و درخشان گشت. (۱۰۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَزَعَ»: بیرون کشید، بیرون آورد. (قصص، 75). «بَيْضَاءُ»: درخشان و سفید. مراد نورانی و درخشان است. «الناظرین»: تماشاگران، بینندگان.

تفسیر:

«وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ (108)»: و موسی دست خود را از چاک گریبان خود بیرون کرد، پس ناگهان سفیدی این دست به حدی سفید و درخشنده بود که نور از آن می درخشید و پرتوش بر نور آفتاب غالب آمد. یعنی: دست وی به‌گونه‌ای سپید و درخشان پدیدار شد و از آن چنان نوری ساطع می‌گشت که برای هر بیننده‌ای آشکار بود، بی آن که آن سپیدی به علت پیسی و عیب دیگری باشد.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است که: دستش دارای نوری پرفروغ بود که ما بین آسمان و زمین را روشن می‌کرد.

پیامبران در کنار انذار (اژدها شدن عصا که نوعی ترس و وحشت داشت)، بشارت و دست نورانی «بَيِّضَاء» نشان می‌دهند. که در برابر متکبر، ابتدا باید غرور او را درهم شکست، آنگاه دست نوازش را نیز نشان داد. و این سفید گشتن دست موسی، معجزه‌ی دیگر آن حضرت و امری غیر منتظره و قابل رؤیت برای همگان بود.

در تفسیر تفهیم القرآن در ذیل جمله «لِلنَّاطِرِينَ» آیه مبارکه آمده است: اگر بپرسند: «لِلنَّاطِرِينَ» متعلق به چه چیزی است؟ در جواب باید گفت: متعلق به «بَيِّضَاء» است، به این معنی که ناگهان برای نگریستن سپید می‌نمود و سپیدی برای نگریستن تنها در زمانی ممکن می‌شد که سپیدی اش شگرف و بیرون از عادت می‌بود و مردم برای تماشای آن، مانند تماشای عجایب دیگر گرد می‌آمدند. چنین روایت کرده اند که موسی علیه السلام دستش را به فرعون نشان داد و گفت: این چیست؟ فرعون گفت: دست تو. آنگاه آن را در حالی که جبه پشمینی بر آن بود، در یخن خود فرو کرد و در آورد که ناگاه چنان سپید و نورانی می‌نمود که پرتوش بر شعاع آفتاب چیره می‌شد، در حالی که پوست حضرت موسی علیه السلام بسیار سیاه بود.

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٩﴾

اشراف و سران قوم فرعون (بعد از دیدن این دو معجزه) گفتند: قطعاً این جادوگری [زبردست و] داناست. (۱۰۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ساحر»: جادوگر. «عَلِيمٌ»: بسیار دانا در دانش جادوگری و فوت و فن آن.
«قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (109)»: «ملاء» یعنی: اشراف و بزرگ مردان طرفدار فرعون و مشاوران و اطرافیان گفتند: این شخص در علم جادوگری اُستاد و ماهر است. و گفته‌ی عَلِيمٌ یعنی در علم سحر و فنون آن به حد اعلای مهارت رسیده است. معلوم میشود که برای معجزاتی که از طرف موسی علیهم السلام ظاهر شد، موافق حسیات خود، جز «جادو» توجیه بهتری نیافتند.

همین بحث در سوره «شعراء»، در حکایت از زبان فرعون نه اشراف قومش بیان شده است پس طریق جمع کردن در میان دو آیه این است که: یا فرعون و اشراف قومش هر دو این سخن را گفتند، یا در آغاز، فرعون این سخن را گفت، سپس اشراف قوم، سخنش را مبنا قرار دادند.
از خصوصیت انسان های متکبر و لجوج است که، در مواجهه با دلیل و منطق و احتمال شکست، دست به توجیه زده و سرسخت‌تر می‌شوند.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿١١٠﴾

میخواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند، نظر شما چیست؟ (و در برابر او چه باید کرد). (۱۱۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَأْمُرُونَ»: دستور میدهید. اشاره می‌کنید و رأی می‌دهید. (آیه‌های 109 و 110) می‌تواند سخن فرعون باشد و یا این که درباریان متملق، سخن او را تکرار کرده باشند (یونس / 78، طه / 57، شعراء / 34 و 35). ذکر صیغه جمع خطاب به فرعون در آیه 110، برای تعظیم است. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل.

تفسیر:

«يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ»: آنگاه برخی به برخی دیگر گفتند، یا فرعون به آنان گفت: موسی می خواهد با استفاده از سحرش شما را از خاک مصر بیرون کند. «فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (110)»: درباره‌ی او چه دستوری می‌دهید که آنرا انجام دهیم؟ و چه چیز را پیشنهاد می‌کنید؟ یعنی: در باره موسی چه رأی و نظری دارید و چه دستور می‌دهید؟ یعنی ای بزرگان مرا به چه چیزی توصیه می‌کنید؟ گویی فرعون می‌خواست چنین وانمود کند که او اجراکننده اوامر آنهاست در حالی که فقط چند لحظه قبل گفته است که «انا ربکم الاعلی». مفسر قرطبی می‌فرماید: فرعون گفت: چه دستور می‌دهید؟ اما بر اساس نظریه‌ای دیگر این سخن، سخن اشراف و اطرافیان است؛ یعنی آنها به فرعون گفتند: «فَمَاذَا تَأْمُرُونَ»، همانطور که به جباران و رؤسا گفته میشود: در مورد آن چه نظری دارید؟ (تفسیر قرطبی ۲۵۷/۷).

فرعون می‌خواهد شعبده‌های ساحران و شگفتی به نمایش گزارد، و مردم را به خود مایل کند؛ و بالاخره، در مملکت اثر و اقتدار پیدا کند؛ و بنام حمایت و آزادی بنی اسرائیل دست قبطیان را که بومیان این دیارند، از ملک و وطنشان (مصر) کوتاه نماید؛ این حالات را مدنظر داشته مشوره بدهید که چه باید کرد.

قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۱۱۱)

(مشاوران فرعون) گفتند: [مجازات] او و برادرش را به تأخیر انداز و نیروهای گردآورنده را به شهرها بفرست. (۱۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرْجِهْ وَأَخَاهُ»: در اصل، آخاه بوده، همزه به خاطر سهولت در تلفظ حذف شده، هاء ضمیر و مفعول به نیز ساکن گشته است. کلمه‌ی «أرج» فعل امر از ریشه‌ی «رجاء»، هم به معنای حبس کردن و هم به معنای تأخیر انداختن است.

اما با توجه به موج گسترده‌ی دعوت موسی و معجزاتش، به زندان انداختن موسی برای فرعون مناسب نبود، لذا معنای تأخیر انداختن مناسب‌تر است. یعنی کار او و برادرش را به تأخیر انداز، در کارشان شتاب مکن، او و برادرش را به نحوی بازدار، نگهدار. «حاشرین»: گرد آورندگان. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (111)»: بعد از مشوره اشرافیان به فرعون گفتند موسی و برادرش را مهلت بده و در مجازات آنان عجله نکن، طریق بهتر شکست دادن و جواب مؤثر این است که در اطراف تمام مملکت اشخاص فرستاده شوند تا جادوگرانی را که در این فن از این هر دو برتر و ماهرتر باشند، فراهم نمایند؛ تا با اینها مقابله کنند؛ یعنی: گروهی را در شهرهایی که ساحران در آن زندگی می‌کنند، بفرست. «قَالُوا أَرْجِهْ»: در حکومت‌های طاغوتی فرعون، روشنگری مردم و هر صدای حقی، مجازاتی در پی دارد. تخریب شخصیت، مهم‌تر از قتل و مجازات است. بنابر اینکه مراد از «أرجه»، پیشنهاد تأخیر مجازات موسی، برای رسوا کردن او در اجتماع باشد.

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (۱۱۲)

تا هر جادوگری دانا را به خدمت تو آورند. (۱۱۲)

تفسیر:

«يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ (112)»: «تا» آن گروه گماشته برای تو هر جادو ماهر در فنون سحر و دانای اسرار آن را احضار به نزد شما بیایند. قابل تذکر است که: سحر در آن زمان، رواج و رونق بسیاری داشت. و در همین دوران سران و رؤسای ساحران در معبدی در دور افتاده‌ترین نقطه‌ی مصر زندگی بسر می بردند.

با تأسف باید گفت در طول تاریخ در برخی از حالات علم و تخصص، در دست افراد منحرف و در مسیر مبارزه با حق قرار می‌گیرد.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: از این گفته‌ی درباریان فرعون به روشنی معلوم میشود که تفاوت و وجه تمایز نشانه‌ی خدایی و جادو در ذهن آنها به طور کامل روشن بود. آنها می دانستند که در اثر نشانه‌ی خدایی تغییر واقعی ایجاد می شود، اما جادو تنها چشم و روان را تحت تأثیر قرار داده که در اثر آن انسان یک نوع تغییر غیر واقعی را احساس میکند. به همین دلیل آنها برای رد کردن ادعای پیامبری موسی علیهم السلام گفتند، این شخص جادوگر است، یعنی عصا به راستی تبدیل به اژدها نشده است، تا آن را نشانه‌ی خدا بدانیم، بلکه ما تنها گمان و تصور کردیم که عصا تبدیل به اژدها شده است، همان کاری که هر جادوگری میکند. آنگاه پیشنهاد کردند که تمام جادوگران کشور فراخوانده شوند و از آنها خواسته شود ریسمان‌ها و چوب دستی‌ها را در برابر مردم تبدیل به اژدها کنند تا هیبتی که در اثر این معجزه‌ی پیامبرانه در دل‌های مردم ایجاد شده است، اگر به طور کامل از بین نمی‌رود، لااقل تبدیل به شک گردد.

وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (۱۱۳)

و جادوگران نزد فرعون آمدند [و] گفتند: آیا اگر پیروز شویم، حتماً برای ما پاداشی (جائزه و انعامی) قابل توجهی خواهد بود؟ (۱۱۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الغالبین»: پیروزمندان.

تفسیر:

«وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (113)»: «و ساحران نزد فرعون آمدند» یعنی: فرعون گروهی را به شهرها فرستاد و آنها ساحران را جمع کردند و نزد فرعون آوردند. جادوگران خطاب به فرعون گفتند: آیا اگر موسی را شکست دهیم و جادویش را باطل کنیم، آیا مکفاتی بزرگ به ما میرسد؟ انسا نه‌ای که الله متعال وابسته نباشد، جذب هر ندایی می‌شود.

ساحران و جادوگران ماهر، به چیره شدن خود و شکست موسی علیه السلام امیدوار بودند و چنان تصور میکردند که از عهده‌ی هرکاری برخوردارند.

از این رو، به فرعون گفتند: «إِنَّ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ»: اگر غالب آییم، مکفاتی خواهیم داشت؟ ملاحظه مینماییم که: یکی از تفاوت‌های پیامبران و جادوگران، تفاوت در هدف و انگیزه‌هاست. پیامبران برای ارشاد مردم کار می‌کردند و اصلاً مزد و اجرت در خواست نمی‌کردند، «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ 145 شعراء»: (و من براین رسالتم هیچ پاداشی از شما نمیخواهم. مکافات من جز بر پروردگار جهانیان نیست).

ولی جادوگران و ساحران که تنها و تنها برای دنیا و مادیات کار میکنند. و واضح است که روی آورندگان به در بار طاغوت، هدف دنیایی و مادی دارند.

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقْرَبِينَ ﴿١١٤﴾

(فرعون) جواب داد: بلی و علاوه بر آن نزد من از مقربان خواهید گشت. (۱۱۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«المقربین»: مقربان درگاه. (اشخاص نزدیک به دربار).

تفسیر:

«قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقْرَبِينَ (114)»: فرعون در جواب جادوگران گفت: بلی! شما هم مکافات خواهید داشت و علاوه بر آن شما را جز و مقربان یعنی عزیزترین اطرافیان و اهل مشورت قرار میدهم. یعنی هم مال خواهید داشت و هم مقام و منزلت. طاغوت‌ها و ظالمان، از عالمان و متخصصان مخالف حق حمایت میکنند و برای سرکوبی حق و مردان حق، سرمایه‌گذاری می‌کند.

طوریکه شیخ قرطبی در تفسیر خویش می‌نویسد: اضافه بر آنچه درخواست کرده بودند به آنها داد.

«قَالَ نَعَمْ»: طاغوت‌ها برای حفظ حکومت خود در برابر هر تقاضایی تسلیم شده و به هر پیشنهادی تن میدهند، طوریکه به ساحران و جادوگران گفت: اجرت بی‌شبهه برایتان میرسد؛ و بزرگتر از همه این است که شما در زمره مقربین بارگاه، و صاحبین خاص ماداخل میشوید. ملاحظه میشود که: مکافات و پاداش‌های سیاسی و مقام و موقعیت اجتماعی نزد دنیاپرستان، ارزشمندتر از مال است.

در تفسیر کشف آمده است: هدف فرعون این بود که: من تنها به پاداش دادن بسنده نخواهم کرد و شما افزون بر مکافات مقامی خواهید داشت که مکافات درکنار آن آندک مییابد و آن مقام این است که از نزدیکان در بار من خواهید بود و من شما را بزرگ و احترام خواهم داشت. زیرا اگر مکافات قرین احترام و بزرگداشت باشد، خوشگوارتر خواهد بود و بیشتر مایه دلخوشی می‌شود.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ ﴿١١٥﴾

(در آغاز مقابله جادوگران) گفتند: ای موسی! یا تو عصایت را برای مقابله بانداز، یا ما (سحر خود

را) می‌اندازیم. (۱۱۵)

تفسیر:

«قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ (115)»: جادوگران در خطاب به موسی علیه السلام گفتند: آیا تو اول عصایت را می‌افگنی یا ما آنچه را داریم بیندازیم. یعنی: انتخاب نوبت با تو است. این سخن را گفتند تا اعتماد به نفس خویش را در این کار به نمایش گذاشته و چنین وانمود کنند که پیروز میدان خواهند بود؛ هر چند که نوبت آخر از آنان باشد.

مفسر مشهور جهان اسلام جارالله زَمَخْشَرِي در تفسیر خویش «کشف» مینویسد: مخیر کردن، ادبی است پسندیده و نیک که أصحاب صناعات در برخوردشان چنان می‌کنند، همانگونه که مناظره‌گران نیز قبل از این که وارد جدل شوند چنین روشی را در پیش می‌گیرند. (تفسیر کشف ۲/۱۴۰).

این چیزی بود که زمخشری آن را گفته است، اما اظهر این است که آنها از باب بزرگمنشی و گمان پیروزی و عدم توجه و اهمیت به کار موسی چنان گفتند، همانگونه که انسان مغرور و متکبر میگوید: من شروع کنم یا تو شروع می کنی؟

قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرَهُبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ (۱۱۶)

(موسی) گفت: (شما) بیفکنید، پس وقتی (عصاها و ریسمان های خود را) انداختند، چشم های مردم را جادو کردند، و آنها را ترساندند، و جادوی بزرگی را پیش کردند. (۱۱۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَلْقُوا»: افکندند. «سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ»: دیدگان مردم را افسون کردند، از خود جادو نشان دادند، چشم بندی کردند. هدف این بود که: به مردم چنین وانمود کنند که ریسمان هایشان مارهای زنده اند، در صورتی که چنین نبود (طه / 66).

«وَاسْتَرَهُبُوهُمْ» (رهب): و آنانرا به هراس افکندند، هراسی در دل مردم انداختند.

تفسیر:

«قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ»: موسی علیه السلام با تکیه بر نصرت الهی در جواب ساحران گفت: «اول شما شروع کنید» این جمله، نشان دهنده آنست که: هیچگاه سحر بر معجزه چیره نیست.

در «تفسیر انوار القرآن» آمده است: موسی علیه السلام ترجیح داد تا آنان شروع کننده باشند و این خود، نشانه این واقعیت بود که او به آنها اهمیتی نمیدهد و از آنچه با خود آورده اند، ترس و واهمه ای ندارد زیرا موسی علیهم السلام یقین کامل داشت که هیچ چیز بر معجزه غالب نمیشود. نقل است که: حکمت درمقدم ساختن ساحران این بود تا مردم کار آنها را بنگرند و در آن خوب تأمل کنند و چون از مشاهده باطل زینت و آرایش کرده آنها فارغ شوند، آنگاه حق آشکار و روشن در میان آید، که قطعاً در این هنگام، اثر آن در نهادشان عمیق تر خواهد بود.

آنها طناب ها و عصاهای خویش را انداختند و از طریق پنهان کاری، مکر و حيله دیدگان حاضران را تغییر دادند. یعنی چیزی باطل و غیر حقیقی را در انظار آنان حقیقی نشان دادند. «سحروا اعین الناس»:

یعنی؛ ساحری و شعبده گری، چشم بندی و تمویه (دروغ آراستن، نیرنگ ساز کردن، کاری را خلاف حقیقت جلوه دادن) است. اگر راست باشد، باید دلها را تسخیر و افسون کند، نه چشمها و ظواهر، آن هم برای لحظه ای.

در ضمن جادوگری و مهارت ساحری خیال و تمویهی (دروغ آرابی، نیرنگ سازی) بیش نیست. از این رو، شعبده نیز نام دارد. مانند: جادوگری و شعبده بازیهای ساحران فرعون و سایر شعبده بازان تردست، یا «تنویم المغناطیسی»: خواب مغناطیسی، هیپنوتیزم، خواب کردن افراد به شیوهی مغناطیسی.

باید یادآور شد که: فرق میان سحر و معجزه این است که: معجزه، حقیقتی است که به وسیلهی پیامبران خدا به مردم ارائه میشود؛ ولی سحر و جادو، چلاکی دست است و تصور و خیالی بیش نیست و معمولاً از افراد سودجو و گنهگار روی می دهد.

«وَاسْتَرَهُبُوهُمْ وَ جَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ (116)» پس همین که (ابزار جادوی خود را) افکندند، در دل ها حاضرین رعب و وحشت شدیدی ایجاد نمودند و در نظر مردم جادویی وحشتناک ایجاد کردند که مایه دهشت و شگفت حاضران شد. چون گمان کردند مارهای حقیقی هستند. به راستی سحری عظیم و سرسام آور آوردند، که هر کس آن را می دید، می ترسید.

در روایات آمده است که ساحران فرعون در زیر طنابها و عصاهایشان ماده «زئبق» را جاسازی کردند و چون آن ماده بر اثر نیروی حرارت به تمدد آغاز کرد، طنابها و عصاهایشان نیز به حرکت و جنب و جوش در آمد. «تفسیر انوار القرآن» ابن اسحاق محدث و مورخ کبیر جهان اسلام می نویسد: پانزده هزار ساحر صف بسته بود و هر ساحر با خود چندین ریسمان و عصا داشت در حالی که فرعون با اشراف و اعیان مملکتش نشسته و در مجلس حضور داشت. ساحران در مرحله اول نگاه موسی و فرعون و بعد از آن نگاه مردم را به سحر خود خیره کردند، آنگاه یکی از آنان حبل و عصای خود را انداخت، ناگهان به صورت مارهایی به بزرگی کوهها در آمدند، دره را پر کرده و بر هم سوار شدند. (البحر المحيط ۴/۳۶۴).

مفسر تفسیر کشاف مینویسد: که تعداد آنان به هشتاد هزار نفر و به روایتی دیگر هفت هزار نفر و به روایتی دیگر سی و چند هزار نفر میرسید و روایات در این باره مختلف هستند، برخی به کمتر از این و برخی به بیش تر از آن نظر دادند.

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات (117 الی 126) در بارة ایمان آوردن ساحران به پروردگار، تهدید فرعون ساحران را، پافشاری آنان بر ایمان به الله واحد، بحث بعمل آورده است.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿١١٧﴾

(و در عین حال) به موسی وحی فرستادیم که عصای خود را بانداز (چون انداخت) پس ناگهان آنچه را جادوگران به دروغ بافته بودند، به سرعت بلعید! (۱۱۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

تلقف (لقف): می بلعد، به سرعت فرو می برد، قورت میکند. از ماده (لَقَفَ) به معنی به سرعت بلعیدن «يَأْفِكُونَ»: دروغ می بافند، دروغ سر هم می کنند. از ماده (إفك) به معنی بدترین دروغ. بهتان و افتراء. «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل.

تفسیر:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (117)»: به موسی وحی کردیم تا عصایش را بیندازد به سرعت حيله و تزویر و دروغ آنها را میبلعد. و او انداخت پس ناگهان این عصا طنابها و عصاهای آنها را که با آن مردم را فریب داده و از طریق آنها در دیدگان حاضرین تزویر نموده بودند بلعید.

حق تعالی ساخته هایشان را دروغ نامید زیرا آن ساختهها در واقع دارای هیچ حقیقتی نبود بلکه شعبده بازی و خیال افکنی ای بی اساس و دروغین بود و بس.

ابن عباس (رض) فرموده است: «تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ» یعنی از کنار هریک از ریسمان و عصایی که انداخته اند بگذرد، آن را می بلعد.

در تفسیر کشاف در این باب می نویسد: وقتی عصای حضرت موسی هیبتی یافت که دشتی پر از چوب و طناب را فرو بلعید و موسی آن را بلند کرد و عصا به حالت پیشین خود بازگشت و خدای متعال به قدرت خویش آن اشیای بزرگ را از بین برد و آنها را به اجزای نازک تبدیل کرد، جادوگران گفتند: اگر کار موسی جادو می بود، طنابها و چوبهای ما بر جای می ماندند.

فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٨﴾

پس حق (معجزه موسی) به ثبوت رسید (روشن شد) و آنچه را همواره جادوگران [به عنوان سحر] انجام می دادند، باطل و پوچ گشت. (۱۱۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«واقع»: واقع شد، آشکار گردید. ثابت و ظاهر شد. «بطل»: پوچ و باطل شد.

تفسیر:

«فَوْقَ الْحَقِّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (118)» «فوق الحق» یعنی حق محقق و ثابت شد. یعنی حقیقتی که با موسی علیه السلام بود پیروز و غالب شد و باطل جادوگران فرعون ظاهر گردید. و واقعیت هم همین است که: باطل های ساخت دست بشر، در برابر حق تاب نمی آورند.

یکی از تفاسیر شگرف این آیه مبارکه آن است که گفته اند: حق در دل های آنان نشست و چنان که از سخنانشان بر می آید، در آنان کارگر افتاد. (تفسیر کشاف) باید یادآور شد که: با پیروزی حضرت موسی، ضربه‌ی سختی بر نظام فرعونى وارد شد، اما مهم‌تر آنکه ساحران یکجا به موسی ایمان آوردند و حیثیت فرعون از درون فروریخت. مرجع ضمیر در جمله‌ی «ما كانوا يعملون» ساحران است.

حق، پیروز و باطل، نابود است. «فَوْقَ الْحَقِّ» باطل‌های ساخت دست بشر، در برابر حق تاب نمی آورند.

فَعَلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ ﴿١١٩﴾

پس در آنجا مغلوب شدند (شکست خوردند جادوگران و اتباع فرعون)، و خوار و ذلیل برگشتند. (۱۱۹) تشریح لغات و اصطلاحات:

«انقلبوا»: برگشتند. «صاغرین»: رسوایانه و زبونانه. جمع (صاغر) به معنی خوار و مفتضح. معنی آیه می‌تواند چنین نیز باشد: در آنجا شکست خوردند و خوار و رسوا گشتند.

تفسیر:

«فَعَلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ (119)»: و [فرعون و سران حکومت] در میان جمع شکست خوردند و خوار و رسوا شدند. پس (بدین سان) حق، آشکار شد (و نبوت موسی تأیید گردید) و آنچه (که ساحران) می کردند، باطل و بیهوده گردید.

وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ ﴿١٢٠﴾

و جادوگران [همگی با دیدن آن معجزه عظیم و باطل شدن سحر خویش] به سجده افتادند. (۱۲۰)

«ساجدین»: و جادوگران به سجده افتادند (و کرنش کردند). «وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ (120)»: عظمت معجزه‌ی الهی آنگونه بود که جادوگران گویا ناخواسته و بی اختیار به سجده افتادند. و سر به سجده نهادند.

زیرا آنها از آنچه دیده بودند، سخت تکان خورده و به حقیقت ماجرا پی برده بودند لذا برای الله متعال به سجده در افتادند. واقعاً شناخت حق، زمینه‌ی خضوع و تسلیم است. میتوان در سایه‌ی شناخت صحیح، در يك لحظه تغییر عقیده داد و خوشبخت شد.

و بدین ترتیب خداوند متعال پیامبر آمین خویش را نصرت و یاری داد و کید و مکر فرعون لعین را باطل نمود. آنها از این روی سجده کردند که حالت سجده بهترین حالت بنده با خالقش است.

مفسر تفسیر کشاف در تفسیر آیه «و ألقى السحرة» مینویسد: و سجده کنان بر زمین افتادند و چنان سخت بر زمین افتادند که گویی کسی آنها را بر زمین افکنده است. برخی از راویان گفته

اند: آنان از خوف و هراس حوادث که دیده بودند، چنان اختیار خود را از دست دادند که تو گفתי آنان را بر زمین افکنده اند.

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢١﴾

گفتند: [از روی حقیقت] به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم، (۱۲۱)

تفسیر:

جادوگران، قبل از مقابله، محتوای دعوت موسی را شنیده بودند و لذا پس از دیدن معجزه‌ی آن حضرت، به همان شنیده‌ها اقرار کردند. وگفتند: ما به الله یگانه که شریکی جز او نیست ایمان آوردیم ساحران، تفاوت معجزه و جادو را بهتر از دیگران فهمیدند و لذا خیلی سریع ایمان آوردند. آنها دانستند که کار موسی علیه السلام سحر نیست و امکان ندارد که معجزه وی ساخت دست بشر باشد لذا این حقیقت را به صراحت اعلام کردند که به پروردگار جهانیان؛ پروردگار موسی و هارون ایمان آورده‌اند تا گمانه‌زنانی از قوم فرعون در این گمان نیفتند که سجده آنها برای فرعون بوده است.

گاهی ایمان نیاوردن برخی از انسانها به دلیل ناشناخته بودن حق است، همین که حق روشن شد، گروهی ایمان می‌آورند

رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ ﴿١٢٢﴾

پروردگار موسی و هارون. (۱۲۲)

تفسیر:

جادوگرانی که برای رسوا ساختن حضرت موسی و کسب مال و مقام نزد فرعون به صحنه آمده بودند، با دیدن معجزه‌ی موسی علیه السلام، ایمان آورده و آن را اعلام هم داشتند. جادوگران، موسی و هارون علیهما السلام را در کنار هم ذکر کردند و گفتند: «رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ»، زیرا هارون نیز در کنار موسی در ارشاد آنان نقش داشته است و یا اگر میگفتند: «رَبِّ مُوسَى»، احتمال سوء استفاده فرعونیان داده میشد، که بگویند رب موسی، فرعون است، چون او سالها در خانه‌ی فرعون و تحت تربیت او بود تا بزرگ شد، چنانکه خود فرعون به موسی علیه السلام گفت: آیا ماتو را در کودکی تربیت نکردیم؟ «أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَ لِيداً» (شعراء، 18) لذا ساحران این توطئه را نقش بر آب کردند و گفتند: «رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ»

از قتاده روایت کرده اند. در آغاز روز کافر و جادوگر بودند و در پایان روز شهیدانی نیکو کردار شدند. (البحر المحيط ۴/۳۶۴).

از حسن بصری (رح) روایت کرده‌اند که گفت: بسیاری را می بینید که مسلمان زاده شده و در میان مسلمانان پرورش یافته‌اند و باز دین خود را به کمترین چیزی میفروشدند و آن کافران که در کفر زندگی کرده بوند، اما چون حقیقت را دیدند، جان خود را در راه الله فدا کردند. (تفسیر کشاف).

مفسیر تفسیر تفهیم القرآن در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: و بدین ترتیب پروردگار با عظمت؛ مکر فرعونیان را به خودشان برگرداند. آنان تمام جادوگران چیره دست کشور را برای رسیدن به این هدف گردهم آورده و بین آنان و موسی (ع) در ملاء عام مبارزه ای ترتیب داده بودند تا جادوگر بودن موسی را برای مردم به اثبات برسانند و یا حداقل آنان را نسبت به پیامبر بودن وی مشکوک سازند.

اما اینک همان جادوگران ماهر و استادان فن، پس از شکست خوردن در برابر موسی علیه السلام در این مبارزه، متفقاً اعلام کردند آنچه موسی علیه السلام عرضه میکند، هرگز نمیتواند جادو باشد، بلکه به راستی جلوه ای از قدرت خداست که هیچ جادوگری را توانی در برابر آن نیست. پیداست که جادو را جادوگران از هر کس دیگری بهتر میشناسند. پس زمانی که آنان پس از آزمایش عملی شهادت دادند که این چیز جادو نیست، قبولاندن این مطلب به اتباع مصر که موسی علیهم السلام تنها یک جادوگر است، برای فرعون و درباریان وی بسیار دشوار گردید.

قَالَ فِرْعَوْنُ أَمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿١٢٣﴾

فرعون گفت: آیا پیش از آنکه من به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟! مسلماً این توطئه و نیرنگی است که [شما و موسی] در این شهر سنجیده اید تا اهل آن را از آن بیرون کنید. پس به زودی خواهید دانست (که در این شهر چه کسی می ماند؟). (۱۲۳)

تفسیر:

«قَالَ فِرْعَوْنُ أَمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ»: فرعون برای جادوگران گفت: چگونه موسی علیه السلام را تصدیق میکنید درحالیکه من به شما اجازه چنین کاری را نداده‌ام؟ منظور از این جمله توییح است.

مفسر «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: این پرسش، ناشی از سوء اندیشه و سبکی خرد فرعون بود زیرا او از این امر غفلت یا تغافل کرد که ایمان آوردن به حق، به اجازه کسی مربوط نیست، چراکه نجات انسان، در گرو این ایمان و نابودی وی در ترک آن است پس چگونه حرکت به سوی نجات و فرار از ورطه هلاک، به اذن کسی نیازمند است؟

«إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا»: یکی از شیوه‌های طاغوت‌ها، تهمت زدن به مردان حق است. «إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرْتُمُوهُ»: حتی به کارگزاران خود اعتماد ندارند و هر حرکت معنوی را سیاسی می‌بینند، چنانکه در جای دیگر، فرعون ساحران را شاگرد موسی می‌شمرد. «إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ» (طه، 71) فرعون گفت: بدون اجازه‌ی من به خدای موسی گرویدید؟ بدانید که این توطئه، حيله و نیرنگ بیش نبود که با موسی ساز کردید تا قبطیان را (آنان را که مصری الاصل بوده اند) از دیار و شهر خود، برانید و آواره کنید و خود و سبطیان (فرزندان یعقوب، بنی اسرائیل) در مصر ساکن شوید. این مطلب را ریاکارانه و حيله گرانه برای آن گفت که مبدا سایر مردم مستضعف استعمار شده، ایمان بیاورند.

در جمله: «لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا» آیه مبارکه ملاحظه میداریم که: طاغوت‌ها از حس وطن‌دوستی و عواطف مردم، در مسیر اهداف خود چگونه سوءاستفاده می‌کنند. «فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (123)» به زودی خواهید دانست شما را دچار چه عذاب و مجازات دردناکی میسازم. این وعید و تهدید را به صورت اختصار برای ایجاد خوف و هراس آورده است، سپس به تفصیل آن را دنبال کرده و می‌گوید:

لَأَقْطِعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ ثُمَّ لأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٢٤﴾

همانا دست و پای شما را یکی از راست و یکی از چپ بریده و آنگاه همه شما را به دار خواهم آویخت. (۱۲۴)

«أصلبکم»: شما را دار می‌زنم، اعدام می‌کنم.

تفسیر:

«لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ»: دست و پای یکایک شما را به خاطر خلافی که مرتکب شدید قطع می‌کنم.

طبری فرموده است: معنی «مِنْ خِلافٍ»: این است که دست راست و پای چپ، یا دست چپ و پای راست قطع شود. بدین وسیله دو عضو مخالف قطع می‌شوند. (طبری ۱۳/۳۴). «ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (124)»: سپس هر یک شما را بدون استثنا به تنه در ختان خرما به دار می‌آویزم بر تنه های درختان، تا هم خودتان به سزای اعمالتان رسیده باشید و هم دیگران عبرت بگیرند.

شبهه این آیات در سوره‌ی طه نیز آمده است، مفسران می‌نویسند که: البتّه در قرآن اشاره‌ای به عملی شدن این تهدیدها نیست، اما به نقل روایات و تاریخ، فرعون، مؤمنان به موسی علیه السلام را قطعه قطعه کرد و به شاخه‌های درخت خرما آویخت. چنانکه طبری می‌گوید: «كانوا أوّل النهار كفّار أسحرة و آخر النهار شهداء بررة» اوّل روز، کافرانی ساحر و آخر روز، شهیدانی نیکوکار بودند.

قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (۱۲۵)

(جادوگران مؤمن) گفتند: ما به سوی پروردگاران باز می‌گردیم [بنابر این ترسی از مجازات تو نداریم]. (۱۲۵). «منقلبون»: بازگرداندگان (مطففین آیه: 31 انقلبوا).

تفسیر:

«قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (125)»: این مؤمنان کنونی و ساحران پیشین به فرعون گفتند: خداوند، ما را مکافات خواهد داد. می‌خواهیم جان خود را نثار کنیم و از آتش دوزخ نجات یابیم، زیرا آتش دوزخ بسی سخت‌تر از شکنجه و عذاب توست و در برابر شکنجه و آزار تو، بردباریم. (شعراء آیات 50 و 51)، (طه آیات 71 تا 75).

پس هنگامی که فرعون ساحران را به عذاب دنیا هشدار داد، ایشان او را به عذاب الهی در آخرت هشدار دادند.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می‌نویسد: «إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ» در این باره چند فرض متصور است؛ اول اینکه ما به مرگ اهمیتی نمی‌دهیم، برای این که رو به سوی پروردگاران و بخشایش او داریم و می‌خواهیم از تو و دیدن تو رهایی پیدا کنیم. یا این که روز جزا به سوی خدا باز می‌گردیم که به مکافات رنجی که به هنگام بریده شدن دست و پا و به دار کشیدن دیده ایم، ما را خواهد نواخت و یا این که همه ما، یعنی ما و فرعون، به نزد الله متعال می‌رویم و آن بزرگوار در میان ما داوری خواهد کرد. فرض دیگر این است که مرادشان آن بود، ما ناگزیر خواهیم مرد و به سوی خدا باز می‌گردیم، پس تو جز آنچه مقرر است، نمی‌توانی آسیبی به ما برسانی. «وما تنقم منا إلا أن آما» تو هیچ عیبی بر ما نگرفته‌ای جز آن که به معجزات خدا ایمان آورده ایم. منظورشان این بود؛ ایرادی که به ما گرفته‌ای در واقع عیب نیست، بلکه از مناقب و مفاخر و همه اش مایه مباهات است.

خواننده محترم!

سابقه‌ی بد را نباید ملاک قرار داد، گاهی چند ساحر و کافر با يك تحوّل، ایمان آورده و از مؤمنان دیگر سبقت می‌گیرند، مرگ در راه حق، بهتر از زندگی در راه باطل است، آنکه با بصیرت ایمان آورد، با امواج مختلف دست از ایمان بر نمی‌دارد و از تهدید نمی‌ترسد. «قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا»: بلی! ایمان، انسان را دگرگون و ظرفیت او را بالا می‌برد. ساحرانی

که دیروز در انتظار مکافات فرعون بودند، امروز به خاطر ایمان، آن چیزها دیگر برای شان ارزشی ندارد.

در این داستان درس عظیم وجود دارد و ان اینکه: ایمان در چند لحظه چه تحولی قوی و بنیادی در زندگی و سیرت جادوگران ایجاد کرد.

ایمان به معاد و یادآوری آن در مقابل خطرها و تهدیدها، انسان را بیمه میکند. «إِلَى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ»: چنانکه به فرعون گفتند: هرکاری را که انجام دهی، سلطه‌ی تو تنها در محدوده‌ی این دنیا است. «قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا 72 طه): (ساحرانی که ایمان آورده بودند به فرعون) گفتند: ما هرگز تو را برکسیکه ما را آفریده و بر آن معجزاتی که برای ما آمده، ترجیح نخواهیم داد. پس تو هر حکم و قضاوتی که می‌خواهی بکن، تو فقط در این زندگانی دنیا حکم می‌کنی.

هكذا در این داستان ملاحظه نمودیم که: لحظاتی پیش آنان منفعت طلبی را به مرحله‌ی رسانده بودند که پیش از هرگونه اقدامی برای دین نیاکان شان که از خانه‌ها برای دفاع و حمایت از آن بیرون آمده بودند، از فرعون سؤال میکردند که اگر ما مذهب و دین و آیین مان را از حمله‌ی موسی نجات دادیم، آیا پاداشی به ما خواهد رسید؟ اما هم اکنون که نعمت ایمان نصیب شان شده بود حق گرایبی والوالعزی رابه حدی رساندند که کبریایی و جبروت پادشاهی را که پیش از آن در برابرش کرنش میکردند زیر پا می‌گذارند و برای تحمل شدیدترین شکنجه‌هایی که از سوی وی به آن تهدید میشدند، آمادگی نشان میدهند، اما حاضر نیستند حق و حقیقتی را که صداقت و حقانیت آن برایشان آشکار شده بود، ترک کنند.

وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ﴿١٢٤﴾

و تو از ما انتقام نمی‌گیری مگر اینکه چون آیات پروردگار ما آمد و ما به آن ایمان آورده‌ایم، بار الها! پیمان‌ه صبر (و استقامت) را تا آخر بر ما بریز و ما را مسلمان بمیران (و تا پایان عمر با اخلاص و ایمان بدار). (۱۲۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَنْقِمُ»: ایراد می‌گیری، مجازات می‌کنی. «أَفْرِغُ»: بریز، فروریز. «تَوَفَّنَا»: ما را بمیران. «توفنا مسلمین»: ما را بر سر اسلام ثابت بگردان و بمیران.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: ایمان به الله متعال و زیر بار طاغوت نرفتن، بی درد سر نیست، این آیه، جواب به آن‌عه از تهمت‌هایی است که از سوی فرعون نسبت به مؤمنان و همراهان حضرت موسی علیه السلام انجام می‌گرفت که در آیات قبلی به آنها اشاره بعمل آمده است از جمله: اینکه شما توطئه‌گر هستید و قصد تصاحب وطن و کاشانه مردم و اخراج آنانرا دارید. آنان گفتند: شما نیز میدانید که عیب ما تنها ایمان ماست، نه آنچه شما می‌گویید. طوری که در آیه مبارکه آمده است: «وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا» تو از ما فقط به خاطر اینکه به الله و آیاتش ایمان داریم انتقام می‌گیری. همانگونه که در (آیه 8 سوره بروج) آمده است: «وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ «8» (جز آنکه به خدای عزیز و حمید ایمان آورده بودند).

مفسر زمخشری میفرماید: منظور آنها این بود که فرعون فضایل و مفاخر یعنی ایمان را مایه‌ی عیب و ایراد می‌دانست. (کشاف ۱۴۲/۲).

«رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ (126)»: نشانه‌ی مؤمنان راستین، آرامش، مقاومت، صراحت، شجاعت، تضرع و دعا بخصوص در هنگام سختی‌هاست، طوریکه در آیه مبارکه آمده است: پروردگارا! بر ما جام صبر و شکیبایی بسیاری را بریزان تا بتوانیم در برابر تعذیب این طاغوت سرکش صبر کنیم که از طریق ایمان و صبر انسان به پیروزی میرسد و از تو ای الله می‌خواهیم تا ما را بر دین خود تا فرا رسیدن مرگ ثابت و استوار بداری و در فتنه و انحراف نیندازی.

بدین‌گونه بود که آنها بلیغ‌ترین و کاملترین انواع صبر را درخواست کردند زیرا: اولاً بر عذابی که از سوی فرعون در شرف فرود آمدن بود، آمادگی عام و تام داشتند و خود این درخواست، نشانه روشن این آمادگی است و ثانیاً هدفشان از این درخواست این بود که خود را به پایداری در راه حق و ثابت‌قدمی بر ایمان مصمم ساخته و با استقامت، پیمانی استوار ببندند، از آنجا که به پروردگار استقامت پیوسته اند.

«وَتَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ»: «و ارواحمان را در حالی قبض کن که مسلمان باشیم» نه تحریف‌گر و تقلب‌گر، نه تبدیل‌کننده باطل به حق و نه فریفته باطل و باطل پرستان، یا فریبنده مردم از راه راستی. از مفسر سدی در روایت شده است که گفت: «فرعون همه آن ساحران را کشت و قطعه قطعه شان کرد». (تفسیر السدی الکبیر)، از ابو محمد اسماعیل (۱۲۷ق) فرزند عبد الرحمن قرشی هاشمی تابعی کوفی معروف به سدی کبیر.

حضرت ابن عباس (رض) میگوید: «آنها در آغاز روز ساحرانی فریب‌گر و در آخر آن، شهدایی پاکیزه روح پاک پیکر بودند».

مفسر تفسیر فرقان مینویسد: فرعون، دست و پای ساحران را یکی یکی برید و آنان را کنار رود نیل به دار آویخت. قتاده میگوید: آنان در بامدادان، ساحر بودند و در شامگاهان، در صف شهیدان و در ستکاران قرار گرفتند. چه سعادت، نصیب آنان گشت!

خوانندگان گرامی!

در آیات (127 الی 129) در باره موضوعاتی مشوره کردن فرعون با رهبران مملکتی در مورد موسی و پیروانش، و موضوع گفتگوی موسی با قومش، به بحث گرفته میشود.

**وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرَكَ وَالْهَتَاكَ
قَالَ سَنَقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ﴿١٢٧﴾**

أشراف و سران قوم فرعون گفتند: که آیا موسی و قومش را می‌گذاری تا در این سرزمین فساد و تباهی کنند، و تو و معبودانت را رها کنند؟ (فرعون) گفت: (کجا می‌گذارم) به زودی پسران و مردان‌شان را قتل می‌کنیم و زنان آنها را زنده می‌گذاریم، (تا خدمت ما کنند) و ما بر آنها کاملاً مسلط هستیم. (۱۲۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَدْرُ»: رها میکنی، وامی‌گذاری. «سَنَقْتِلُ»: (قتل): پی در پی خواهیم کشت. «نَسْتَحْيِي»: (حی): زنده می‌گذاریم، زنده نگاه می‌داریم، همانطور که در پیش، چنان کاری کرده ایم. «قَاهِرُونَ»: چیرگان، توانمندان.

تفسیر:

فرعون پس از شکست در برابر موسی، از آن حضرت و بنی اسرائیل دست برداشت. در

این مدّت تبلیغات پیروان موسی زیاد شد تا آنجا که اشراف قوم فرعون از سکوت او احساس خطر کرده و خواستار جلوگیری و برخورد با آنان شدند.

فرعون خود را خالق نمیدانست، بلکه «ربّ» می پنداشت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (نازعات، 24). و میگفت: برای شما معبودی جز خود سراغ ندارم، «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (قصص، 38) ولی او و مردمش معبودهایی داشتند و آنها را به عنوان مظاهری از خالق می پرستیدند.

«وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَنْتَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَدْرِكَ وَالْهَتَكَ»: اشراف رؤسای کفار قوم فرعون به او گفتند: آیا موسی و مؤمنان و پیروانش را رها میکنی و زنده میگذاری که باخروج از دین تو و ترک عبادت خدایانت، مردم را از عبادت تو باز دارند و باور های شان را تغییر دهند و تو و آنچه را می پرستی رها کند؟ در زمین فساد به راه بیندازند؟

اینگونه است که دعوت به سوی حاکمیت الله متعال و براندازی حاکمیت طاغوت، از نظر طاغوتیان، فساد افگنی در زمین شناخته می شود. ملاحظه میشود که: بخشی از مفسد طاغوتها، به خاطر فساد اطرافیان است.

نظامهای باطل و مفسد طاغوتی، درمواجه باحقّ و مردان حقّ، دچار تصمیمهای متضادّ و سردرگم می شوند. لذا فرعون گاهی تصمیم به قتل موسی میگیرد، «ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى» (غافر، 26). و گاهی او را آزاد میگذارد تا آنجا که مورد اعتراض اطرافیان قرار می گیرد. «أَنْتَرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ»

«قَالَ سَنُقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ» (127) فرعون در جواب آنها گفت: همانطور که قبلاً عمل کردیم: به زودی فرزندان پسرشان را ذبح خواهیم کرد و دختران شان را به منظور خدمت زنده نگاه خواهیم داشت درحالیکه ما بر آنها مسلط خواهیم بود و آنها نمیتوانند ما را از کاری عاجز بسازند.

حذف پسران و حفظ زنان، يك سیاست فرعونى است تا جوانمردى و غیرت از مردان رخت بر بندد و زنان، ابزار برنامهها و سیاستهای آنان شوند.

این دومین فرمان از سوی فرعون بر این جنایت بود؛ زیرا او قبل از تولد موسی علیه السلام نیز به سبب پیشگویی منجمان با بنی اسرائیل چنین کرده بود، اما در عمل، خلاف برنامه ریزی وی تحقق یافت زیرا به فرمان الهی، موسی علیه السلام در درون قصر فرعون پرورش یافت.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: اولین دوران ستم و شکنجه آن بود که پیش از تولد موسی علیه السلام در زمان رامسیس دوم اجرا شده بود و دوران دوم ستم و شکنجه این بود که پس از بعثت موسی علیه السلام آغاز شد. وجه اشتراک این هر دو دوران آن بود که پسران بنی اسرائیل را میکشند و دختران آنها را زنده می گذاشتند تا نژاد آنها به تدریج از بین برود و در میان اقوام دیگر هضم شوند. کتیبه ای که به سال 1896 میلادی در حفاری های آثار باستانی مصر به دست آمد و در آن همین فرعون «منفتاح» فتوحات و کارنامه های خود را ذکر میکند و در بخشی از آن نوشته شده: «بنی اسرائیل از بین برده شد و حتی تخم وریشهی آن باقی نماند.» به نظر میرسد متعلق به همین دوران است. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن).

در ضمن قابل یادآوری است که: وقتی فرعون از ارائه‌ی دلیل و برهان در مقابل منطق و استدلال موسی ناتوان ماند، مانند هرگمراه و مبتدعی که استدلال او را ناتوان کند، به زور و زر و تزویر پناه برد و به تهدید و وعید روی آورد.

شیخ جارالله زمخشری مفسر تفسیر کشاف مینویسد: روایت کرده اند که سران قوم از آن روی به فرعون چنین گفتند که ششصد هزار کس از مردم نیز با جادوگران همدستان شدند و ایمان آوردند و منظورشان از تباهی در آن سرزمین همین بود و میترسیدند که مؤمنان به فرمانروایی آن سرزمین روی آورند.

برخی از راویان گفته اند که فرعون برای قوم خود بتانی ساخت و به آنان فرمان داد که آن بتان را برای تقرب به او بپرستند، درست مانند آن که بت پرستان بتان را می پرستند و می گویند: آنها را می پرستیم تا ما را گامی به الله نزدیک کنند و از این روی گفت:

«أنا ربكم الأعلى» من خدای برتر شما هستم. «سنقتل أبناءهم» یعنی: دوباره آنان را به محنت فرزندکشی گرفتار میکنیم تا بدانند که ما هنوز قهر و چیرگی خود را داریم و آنان مانند گذشته زیردست ما و مقهور هستند و پیروزی موسی در فرمانروایی و چیرگی ما اثری نخواهد داشت و تا عموم مردم گمان نکنند او همان فرزند موعود است که ستاره شناسان و پیشگویان از پیدایی او خبر داده اند و گفته اند که خواهد آمد و ملک ما را بر باد خواهد داد و این پندار، مردم را از پیروی کردن از ما باز دارد و وادارشان کند که از او پیروی کنند و او موسی نیست و هنوز باید منتظر ظهور او باشند.

قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۱۲۸)

موسی به قوم خویش گفت: از الله کمک بخواهید و صبر و مقاومت کنید، (چون) زمین در سیطره مالکیت و فرمانروایی الله است، هر که از بندگان خود را که بخواهد، وارث آن میگرداند، و انجام (نیک) از پرهیزگاران است. (۱۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُورِثُهَا مَنْ» ، نورثا من: آنرا به کسانی میدهد، آنرا در اختیار کسانی میگذارد، آنرا برای کسانی به ارث میگذارد. «الْعَاقِبَةُ»: مراد نتیجه پیروزمندانه و سرانجام خدا پسندانه در دنیا و همچنین در آخرت است. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

«قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا»: موسی علیه السلام زمانی که تهدید را شنید و قومش از شنیدن سخنان فرعون مضطرب گشتند در خطاب به قوم خود گفت: برای پیروزی بر فرعون و پیروانش از الله متعال استعانت و کمک بجوئید و در راه ثبات بر دینش و در برابر آزار و اذیت دشمن از صبر کار بگیرید.

شیخ جارالله زمخشری مفسر تفسیر کشاف در ذیل آیه مبارکه در تفسیر خویش مینویسد: «قال موسی لقومه استعینوا بالله» وقتی فرعون گفت پسرانشان را خواهم کشت و آنان زاری و تضرع کردند، حضرت موسی علیه السلام به آنان چنین گفت، تا آنان را آرام کند و به آنان دلداری دهد و به آنان بگوید که بر فرعونیان پیروز خواهند شد و به آنان یادآوری کند که الله وعده داده است که بنی اسرائیل قبطیان را نابود می کنند و سرزمین و دیار آنان را از آن خود خواهند کرد.

«إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»: زمین برای کسیکه از آزار و اذیت هجرت کند فراخ است و خاتمه نیکو و پایان ستوده همیشه از آن دوستان صادق الله و حزب اوست که رستگار اند و گردش بدروزگار بردشمنان کافرش میباشد.

یقین باید کرد که: نابودی حکومت‌های ظالم و جانشینی مؤمنان صابر، با اراده و مشیت خداوند بطور حتمی است. ولی شرط رسیدن به حاکمیت، صبر و مقاومت و استعانت از خداوند است.

«وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (128)»: در این هیچ جای شکی نیست که؛ نتیجه و سرانجام پسندیده از آن پرهیزگاران است. یعنی: عاقبت نیک و سر انجام ستوده و پسندیده در دنیا و آخرت، از آن بندگان پرهیزگار حق تعالی، یعنی من و همراهان من است. عاقبت هر چیز: آخر آن است.

از عوامل پیروزی و بیمه شدن در برابر تهدیدها، استمداد، توکل، مقاومت و تقواست. «اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا» (هم از او کمک بگیریم و هم خودصبر کنیم).

استعانت از الله متعال و صبوری، نمودی از تقوا و پرهیزکاری است. اهل تقوا، هم در دنیا پایان نیک دارند، «يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ»: و هم در آخرت، برندگان اصلی‌اند. و در این آیه دو فرمان همراه با دو بشارت مطرح است:

اول: فرمان به استعانت از الله متعال.

دوم: شکیبایی در برابر مصایب و بلاها تا بر آنان سهل و آسان گردد. و دو بشارت عبارت است از: اول: و راثت زمین و دوم: پایان نیک برای متقین.

ملاحظه میشود که رهبر، در مراحل حساس، امت را دلداری میدهد. حضرت موسی علیه السلام نابودی فرعونیان و تسلط مؤمنان بر آنان رابه یارانش مژده داد.

قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۲۹)

(بنی اسرائیل به موسی) گفتند: پیش از آنکه نزد ما بیایی و (هم) بعد از آنکه نزد ما آمدی اذیت شدیم، (پس چه باید کرد؟) موسی گفت: امید است که پروردگارتان دشمن شما را نابود کند و شما را در این سر زمین (مصر) جانشین آنان سازد، پس بنگرد که شما [پس از فرعونیان] چگونه عمل میکنید؟ (۱۲۹).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُوذِينَا»: اذیت شدیم، آزار دیدیم. «يَسْتَخْلِفُكُمْ»: شما را جانشین گرداند. «فَيَنْظُرُ»: تابنگرد.

تفسیر:

قبل از همه باید گفت که: قوم بنی اسرائیل انتظار و توقع آن داشتند که پس از قیام موسی علیه السلام کارها يك سره جور و کشور مصر، با همه‌ی امکانات در اختیار قوم بنی اسرائیل قرار گیرد و فرعونیان نابود شوند. از این رو مدعی بودند که قیام حضرت موسی علیه السلام برایشان رفاه نیاورده است، اما در جواب آنان میفرماید: پیروزی، نیاز به شرایطی همچون صبر، تلاش و توکل دارد که با فراهم شدن آنها، یاری الهی فرا می رسد. «قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا»: مردم ضعیف الایمان، در هر شرایطی از انبیاء توقع رفاه دارند و در غیر این صورت از آنان نیز انتقاد میکنند، طوریکه بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: ما قبل و بعد از رسالت تو از سوی فرعون و لشکریانش اذیت شدیم و [زیر چکمه‌ی بیداد فرعونیان بوده ایم] و پس از آمدن تو نیز مورد رنج و آزار قرار گرفته‌ایم [اکنون نیز سرگردانیم] این را عنوان کردند تا نشان دهند که محنت

آنها را رها نکرده و آنها قبل از بعثت حضرت موسی و بعد از آن مدام در عذاب و بلا و مصیبت بوده‌اند.

اغلب مردم، سعادت و خوشی را در راحتی و آسایش می‌پندارند و نبود آن را ناکامی قلمداد میکنند، غافل از آنکه آدیان آسمانی برای تنظیم و جهت صحیح دادن به زندگی آمده‌اند، نه برطرف کردن تمام مشکلات دنیوی مردم.

«قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عُدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (129)»

موسی علیه السلام در خطاب به آنها گفت: امیدوارم خدای تعالی دشمن‌تان فرعون و مددگاران‌ش را نابود کند و از پای در آورد و شما را در زمین قدرت دهد تا شما را بیازماید و ببیند چه کسی هنگام مصیبت صبر میکند و در رخا و آسایش شکر مینماید؛ زیرا عبودیت الله متعال هم در حالت شدت است و هم در حالت آسانی.

مفسران می‌نویسند که: فهم این آیه تصریحی است بر آنچه که موسی علیهم السلام قبلاً به طور رمزگونه و سر بسته به آن اشاره کرده بود، آنجا که گفت: (زمین از آن الله است، آن را به هرکس از بندگان‌ش که بخواهد به میراث می‌دهد...) «آیه 128».

مقصود آن است که آنها را بر اطاعت خدا تشویق کند. الله متعال آرزوی موسی را برآورده کرد، وقتی فرعون را غرق کرد و سرزمین مصر را به ملکیت بنی اسرائیل درآورد. در البحر آمده است: موسی طریق ادب را با خدا پیش گرفته و سخن را به صورت امید و رجا آورده است.

در تفسیر کشاف شیخ جارالله زمخشری آمده است: از عمرو بن عبید (رح) در روایتی آمده است که: پیش از خلافت منصور به نزدش رفت و دید که بر سفره اش یک قرص یا دو قرص نان گذاشته‌اند، درخواست کرد قرص نانی را هم برای عمرو بیاورند، اما نیافتند و عمرو همین آیه را خواند، آن گاه پس از خلافت به نزدش رفت و آن حکایت را برایش بیان کرد و گفت: هنوز «فینظر کیف تعملون» باقی مانده است.

مطالعه کنندگان کرامی!

در آیات (130 الی 133) در مورد مجازات گناهکاران در دنیا، و نشانه‌های نه گانه بحث بعمل آمده است.

ناگفته نباید گذاشت که: این، بخش هشتم از قصه‌ی موسی علیه السلام با فرعون است که از قحط سالی و تنگی زندگانی سخن می‌گوید:

«وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (۱۳۰)»

و ما فرعونیان را به قحطی و خشکسالی‌های متعدد و کمبود بسیار شدید بخشی از محصولات دچار نمودیم تا متذکر شوند. (۱۳۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«آل»: نزدیکان، اطرافیان، ندیمان. «السینین»: جمع سنه؛ یعنی، سالها، که برای خشکسالی و قحطی و سختی به کار می‌رود. «یذکرون»: پند می‌گیرند، عبرت می‌گیرند. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ»: الله متعال آل فرعون را با خشک سالی، و قحطی مبتلا کرد.

«وَنَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ» و آنان را به کمبود باران، کمبود میوه‌ها و محصولات زراعتی، حبوبات از طریق آفت زدگی و تلف غله‌جات عذاب کرد.

مفسران نوشته اند: نَخْل جز یک ثمر نمی داد. (روح المعانی ۳۲/۹).

حضرت ابن عباس(رض) میفرماید: «سنون» برای بادیه نشینان و چارپایانشان و «نقص الثمرات» برای شهرنشینانشان اتفاق می افتاد. از کعب روایت کرده اند که گفته است: زمانی فرا میرسد که هر نخلی یک خرما بار می آورد.

«لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ (130)» شاید پند بگیرند و رقت قلب پیدا کنند؛ چون سختی منجر به توبه و پشیمانی و بیم و نرمدل یعنی رقت قلب می‌گردد.

تا آن‌ها از پروردگار خود بترسند و از گناهان خویش توبه کنند که مجازات در واقع شلاق‌هایی است که زندگان آن را درک می‌کنند، اما کسانی که قلب‌هایشان مرده است، پس هیچگاه زخم برای مرده مایه درد و رنج نیست.

در این هیچ جای شکی نیست که: تحولات هستی دارای اهدافی است، همچنان قحطی و خشکسالی، یاسزای الهی است و یا هشدار و زنگ بیدارباش.

مفسر تفسیر کشاف در تفسیر آیه مبارکه «لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ» مینویسد، تا آگاه شوند. این برای آن است که بر کفر خود پای فشردند و نشانه‌ها و آیات الله را دروغ انگاشتند و برای آن که مردم به هنگام سختی و رنج زارتر و مهربان‌تر و دل‌نازک‌تر هستند. چنین گفته‌اند که فرعون چهارصد سال زندگی بسر برد و در سیصد و بیست سال از آن رنجی به خود ندید و اگر در این مدت گرسنگی و درد و تبی را احساس می‌کرد، هرگز ادعای خدایی نمی‌کرد.

فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَّا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳۱)

(لیکن عبرت نگرفتند) پس وقتی نیکی به آنها دست می‌داد میگفتند: سزاوار ماست و چون بدی به آنها میرسید، به موسی و همراهانش بدفالی می‌گرفتند.

آگاه باشید که بدفالی (خوشبختی و بدبختی) آنها نزد الله است، لیکن بیشترین شان نمی‌دانند. (۱۳۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحَسَنَةُ»: نیکی، نعمت و آسایش و رفاه. «سَيِّئَةٌ»: بدی، گزند، قحط سالی. «یطیروا»: شگون بد میزنند، فال بد میزنند. رسم عرب چنان بود که پرنده‌ای را پرواز میدادند، اگر به طرف راست پرواز میکرد، آنرا به فال نیک می‌گرفتند و به آن «سائح» میگفتند و اگر به طرف چپ پرواز می‌کرد، آن را بدشگون میدانستند و از آن انتظار بد داشتند و آن را «بارح» مینامیدند. «طائر»: منشأ بدشگونی، شومی و فال بد. (فرقان)

تفسیر:

«فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ»: وقتی فراوانی و کثرت نعمت و رفاه و کثرت میوجات و نباتات و نعمت‌ها و غله‌جات برسد میگفتند: از خوش شانسی خود ما است و ما استحقاقش را داریم. و از طریق سعی و تلاش خود این‌ها را به دست آوردیم. مراد از حسنه؛ گشایش و فراوانی نعمت و ارزانی نرخ هاست.

باید یادآور شد که: نسبت دادن خوبی‌ها به خود و بدی و بدبختی‌ها به انبیا و دین، نشانه‌ی خودبینی و جهالت است.

«وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ»: ولی هرگاه به آنها مصیبت برسد یعنی وقتی خشکسالی و سختی رو می‌آورد، آنرا از بد شگونی و نامبارکی موسی و پیروان مؤمنش می‌دانستند؛ یعنی می‌گفتند: این از شومی و نامیمونی آنهاست. با تأسف باید گفت که: اکثر

فرعونیان به جای آنکه از قحطی و هشدارهای الهی بیدار شوند و پند و عبرت بگیرند، به تحلیل غلط پرداختند و آن را به موسی علیه السلام نسبت دادند خدا در رد آنها گفته است: «أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ» هر چه برای آنان پیش بیاید، خیر باشد یا شر، همه به تقدیر خدا صورت میگیرد و از بدشگونی موسی نیست. این خدای تعالی است که خیر و شر را برای آنها مقدر فرموده است.

حضرت ابن عباس(رض) فرموده است: هر کار از جانب الله است، بدی هم از جانب الله متعال و به مقتضای حکم او است. بصورت کل باید گفت که: ریشهی خرافات و فال بد، فقط و فقط جهل است و بس.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ(131)»: اما اکثر آنها نمی دانند قحطی و شدایدی که بر آنان نازل شده است از جانب خداوند متعال است نه از جانب موسی، که به سبب نافرمانی بر آنها نازل شده است. و آنان فقط از روی جهل و نادانی، خیر و شر را به غیر خداوند متعال نسبت می دهند.

«ولكن أكثرهم لا يعلمون»؛ یعنی، بیشتر مردم از حکمت کار الله در هستی غافل و از چگونگی ارتباط اسباب و مسببات بی خبرند و نمیدانند که کارها به مقدار و اندازه در جریان است و هر چیز نزد خدا مقدار و مقیاس ویژه ای دارد. پس بدشگونی به سبب موسی و پیروانش و یا هیچکس دیگری نیست؛ بلکه به واسطهی کردار بد خود آنان و به مقتضای نظام الهی در قانون سببیت (اسباب و مسببات) است.

خداوند متعال فرعونیان را به طور تنبیه ابتدائی در قحط و خشک سالی و دیگر مصائب و شداید معمولی مبتلا فرمود، تا بدینوسیله از آن عبرت گرفته و از خواب غفلت بیدار شوند، و نصایح موسی علیه السلام را قبول کنند؛ مگر چون ازین قبیل مردم نبودند، و این تنبیهات را اهمیّت ندادند، بلکه نسبت به سابق لجوجتر و گستاختر شدند؛ چنانکه قرار اصول «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ» وقتی که قحط و غیره دور شده، ارزانی و آسوده حالی نصیبشان میگشت؛ میگفتند: بنگرید که باعث خوشبختی ما اوضاع خود ما میباشد! و اگر گاهی دچار کدام سختی میشدند، می گفتند: این همه در اثر شومی و و بدشومی موسی علیه السلام و رفقای اوست؛ معاذ الله! حق تعالی جواب آن را داده: «أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ» یعنی، بدشومی و بدبختی خود را به بندگان مقبول ما چرا منسوب میکنید؟ سبب حقیقی این بدبختی، تنگی، خواری، و ذلت، شما در علم خداست؛ و آن عبارت از ظلم و عدوان و بغاوت و شرارتان است؛ بنابر آن، از طرف خدای تعالی يك قسمت بدبختی به طور سزای موقتی و تنبیه به شما میرسد؛ باقی شومی و بدبختی اصلی ظلم و کفر شما، یعنی سزای کامل و مجازات حقیقی، هنوز نزد الله متعال محفوظ است، که در دنیا و یا آخرت، به وقت خود، به شما حتماً رسیدنی؛ است هنوز اکثر از آن آگاه نمی باشند.

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ(۱۳۲)

فرعونیان گفتند: [ای موسی! از دعوتت دست بردار که] هر چه رابه عنوان معجزه برای ما بیاوری تا به وسیله آن ما را جادو کنی به تو ایمان نمی آوریم.(۱۳۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مهما»: هرگونه، هر اندازه. «لِنَسْحَرَنَّ بِهَا»: تا به آن، ما را افسون کنی.

تفسیر:

«وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ(132)»: أتباع فرعون به م

وسی علیه السلام گفتند: به هر اندازه که معجزه بیاوری تا ما را از دین ما باز داری و در ملت ما فریمان دهی (اندیشه و فکر) باز هم ما بر آنچه در آن قرار داریم ثابت و استوار خواهیم بود و تو را تصدیق نخواهیم کرد. یعنی ما به تو ایمان نمی آوریم.

از این‌که به حضرت موسی می گفتند: هرگونه آیه‌ای بیاوری، از این گفته‌شان معلوم میشود که دشمن نیز می دانست که کار موسی جادو نیست، بلکه معجزه‌ای الهی است، ولی از روی لجابت و تکبر ایمان نمی آوردند، فقط ساحران هنگامی که فهمیدند کار موسی سحر نیست، بدون لجابت ایمان آوردند. البته شاید آیه نامیدن کار حضرت موسی از سوی فرعونیان، از روی استهزاء و مسخره بوده است.

مفسر زمخشری فرموده است: اگر بگویی: چگونه آن را آیه نامیده‌اند، سپس گفته‌اند تا ما را به آن افسون کنی؟ می‌گوییم: نه به عنوان اینکه به آن اعتقاد داشته باشند آنرا آیه گفته‌اند، بلکه به عنوان تمسخر و استهزاء آنرا آیه نامیده‌اند. (تفسیر کشاف ۱۴۶/۲).

باید گفت که: تهمت سحر نسبت به معجزات انبیاء، از رایج‌ترین تهمت‌ها در طول تاریخ بود که به پیامبران می بستند. و با تأسف باید گفت که: گاهی انسان چنان سقوط میکند که با پیامبران و راهنمایان الهی برخورد کرده و نشانه‌های روشن هدایت را نیز واژگون و تیره و تار می بیند.

مفسر مولانا محمود الحسن دیوبندی در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: اینها معجزات و نشانات موسی علیه السلام را دیده میگفتند: هر قدر که ما را جادو کنی، و به خیال خود، معجزه نشان دهی؛ هرگز سخن ترا نمی پذیریم! چون فیصله آخرین خود را اعلان کردند، و همه ابواب قبول حق را بر روی خود مسدود نمودند؛ خدای تعالی چندین بلا عظیم یکی بعد دیگری، بر آنها مسلط فرمود، که تفصیل آنها در آیت آینده می آید.

باید گفت که: انسان در انتخاب عقیده خود آزاد است و انبیاء مردم را مجبور به ایمان آوردن نمی کردند، لذا برخی مردم در برابر معجزات آنان لجابت کرده و ایمان نمی آوردند.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿١٣٣﴾

پس ما بر آنها طوفان و هجوم ملخ و شپش و کوربکه‌ها و آلوده شدن وسایل زندگی را به خون که عذاب‌های گوناگونی بود به سوی آنان فرستادیم، باز هم تکبر و سرکشی کردند و گروهی مجرم و گناهکار بودند. (۱۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الطُّوفَانُ»: سیل و سیلاب. «الْجَرَادُ»: ملخ. «الْقُمَّلُ»: شپش را گویند، ولی در اینجا شپش معمولی مورد نظر نیست. بلکه مراد جانوری است که آفت گیاهی است که میتواند شته یا ساس باشد. برخی هم آن را بیید و گنه و مگسک گفته‌اند، و برخی حشره‌ای دانسته‌اند که مایه تباهی گیاهان و نابودی حیوانات می‌گردد (ملاحظه شود: المنتخب صفحه 226).

«الضَّفَادِعُ»: جمع ضَفَدَع، بقه. «الدَّمُ»: خون. بدین معنی که آب رودبارها و جویبارها به خون تبدیل میگشت. یا این که به مریضی‌های مختلف مبتلا میشدند که مایه خونریزی از دماغ و قُبل و دُبُر و چه بسا فلج شدن اعضاء می‌گردید.

«آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ»: معجزه‌های جداگانه و نشانه‌های واضح و روشن. (آيَاتٍ) حال اشیاء منقّم است. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ»: سر انجام باران تند و شدید تباهگر و تلف ساز را بر قوم فرعون نازل کردیم که در آن فرو رفتند و نزدیک بود هلاک شوند. طوری که در فوق هم یادآور شدیم طوفان: سیلی سخت و فراگیر است که زمین را غرق و منازل و درختان را نابود می‌کند. به قولی دیگر: مراد از طوفان؛ مرگ است. ابن عباس (رض) فرموده است: طوفان یعنی باران فراوان تلف کننده‌ی کشت و زرع. (مختصر این کثیر ۴۵/۲).

باید گفت: آنچه مایه‌ی رحمت است، به اراده‌ی الهی است. اگر او بخواهد، آب وسیله‌ی رحمت می‌گردد، و اگر بخواهد، همین آب هم وسیله‌ی عذاب خواهد بود. «وَالْجَرَادَ»: و همچنین ملخ را فرستادیم که تمام کشتزارها و میوه‌های آنها را نیست و نابود کرد، «وَالْقُمَّلَ» همچنانی که در اجسام شان شپش را قرار دادیم که اجسامشان را اذیت میکرد، و نوعی از حشرات را فرستادیم که حبوبات آنها را زد و آنچه را که از ملخ باقی مانده بود مغزش را خورد. وعده‌ای می‌گویند: «قُمَّل» همان شپش مشهور است که در زیر لباس به پوست بدن می‌چسبد و خون را می‌مکد.

«وَ الضَّفَادِعَ» جمع ضفدع یعنی بقه، تا جایی که منزل و خوراک آنها از بقه پر شد و اگر هر کس دهن باز می‌کرد بقه به دهنش می‌پرید.

«وَالدَّمَ» و خونی که آب را بر آنان فاسد کرد و زندگی را بر آنان دشوار نمود. باید گفت که: خون، یکی از نشانه‌های خداوند بر قوم بنی اسرائیل بود و مراد، خون شدن آب‌ها یا خون دماغ شدن همه‌ی مردم است که نوعی عذاب الهی بود.

باید گفت که: در تورات، خون شدن آبها در سفر خروج، باب 7 آیه‌ی 20، هجوم پشه، در باب 8 آیه‌ی 7، بارش ژاله، در باب 9 آیه‌ی 25 و هجوم ملخ‌ها، در باب 10 آیه‌ی 14 آمده است.

«آیاتِ مُفَصَّلَاتٍ»: همه‌ی این سزاهای و مجازات به‌وضوح دلالت بر قدرت خداوند متعال و سلطنت عظیم او مینماید، قابل تذکر است که بلاها اغلب جنبه‌ی تربیتی دارد و گاهی پس از هر مجازات، مهلتی برای فکر و توبه و بازگشت است.

«فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (133)» ولی آنها از جبروت کار گرفته بالعکس تکبر کردند و توبه و رجوع ننمودند؛ زیرا گرایش به جرم و جنایت در آنها جای گرفته و خباثت صفتی لازم و همراه شان شده بود. یعنی: بعد از فرود آوردن این نشانه‌ها، باز هم از ایمان به الله متعال تکبر ورزیدند «و قومی مجرم بودند» که به حق راه نیافته و از باطل دست نمی‌کشیدند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (134 الی 137) بخشی دیگر از قصه‌ی موسی علیه السلام این است که: وقتی فرعونیان گرفتار عذاب سخت الهی شدند و هیچ پناهی نیافتند، جز این که ریاکارانه به موسی پناه آوردند که اگر عذاب از سرشان برداشته شود، می‌گروند و از کارهای پست قبلی خویش دست بر می‌دارند موسی از بارگاه پروردگار التماس کرد تا عذاب سخت را از سرشان برداشت و از تنگنا به در آمدند؛ اما پس از رفع عذاب، باز هم پیمان شکنی کردند.

همچنان در این آیات متبرکه در مورد موضوعاتی در باره غرق شدن فرعون و قومش و وارث شدن بنی اسرائیل پس از نابودی فراعنه و عمالقه، در سرزمین شام، بحث بعمل می آید.

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٣٤﴾

و هرگاه که عذاب بر آنها فرود آمد، گفتند: ای موسی! با توسل با آن عهدهی که الله نزد تو دارد، برای ما به پروردگارت دعا کن (که این عذاب را از ما بردارد) اگر عذاب را از ما دور کنی حتماً به تو ایمان می آوریم، و (به گفته تو) حتماً بنی اسرائیل را همراه تو میفرستیم. (۱۳۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرِّجْزُ»: عذاب سخت و تکان دهنده و پریشان کننده، اضطراب و آشفتگی. «بما عهد عندك»: به عهد و پیمانی که نزد تو دارد، با تو بسته است.

تفسیر:

«وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ»: هنگامی که عذاب بر آنان نازل شد، مراد از عذاب در اینجا، طاعون است که فقط در یک روز هزاران تن از قبطیان را به کام خود کشید.

«قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ»: گفتند: ای موسی! از خدایت طلب کن که به احترام نبوت و پیامبری تو بلا را از ما دفع و برطرف کند.

مفسر زمخشری در مورد مینویسد: دعای ما را بر آورده کن، و از تو می طلبیم به خاطر وعدهای که الله به تو داده است، حاجت ما را بر آورده کن. (کشاف ۱۴۸/۲).

«لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (134)»: لام قسم است؛ یعنی به الله قسم ای موسی! اگر عذاب را از ما دفع کنی، ما تعهد میکنیم که تو را تصدیق میکنیم، و از تو پیروی میکنیم و بنی اسرائیل را آزاد میکنیم، در صورتی که آنها را در پستترین کار به کار گرفته بودند.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْعُوهِ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ ﴿١٣٥﴾

پس هنگامی که عذاب را تا مدتی که [می باید همه] آنان به پایان مهلت آن میرسیدند از ایشان برطرف کردیم، ناگهان پیمان خود را می شکستند. (۱۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْعُوهِ»: تامدت زمانی که آن را طی کنند، به آن برسند. «بِالْعُوهِ»: رسنده به آن، دست یابنده به آن. فرعونیان مدت کوتاهی بر سر پیمان ماندند، سپس آنرا نقض کردند. «يَنْكُتُونَ»: پیمان شکی می کنند و بر کفر خود اصرار می ورزند.

تفسیر:

«فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْعُوهِ»: بعد از اینکه عذاب را به سبب دعای موسی تا مدتی معین و محدود از سرشان برداشتیم، دوباره پیمان شکنی کردند. و دوباره به سوی تکذیب و ممانعت از راه حق روی آوردند.

حضرت ابن عباس(رض) فرموده است که: آن مدت معین عبارت بود از وقت غرق شدن آنها.

«إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ (135)»: در این موقع عهد و پیمان رانقض کرده و بر کفر اصرار ورزیدند. از فرستادن بنی اسرائیل با موسی علیهم السلام امتناع هم ورزیدند.

شیخ محمود حسن دیوبندی مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: نزد بعضی مفسرین مراد از «رجز» طاعون است؛ چنانکه در بعضی احادیث این لفظ به طاعون اطلاق شده است؛ لیکن اکثر مفسران این آیات را بیان آیات گذشته قرار میدهند. در موضح الفرقان است که: این همه بلاها به فاصله یک هفته به آنها نازل شد؛ اول حضرت موسی به فرعون اطلاع میداد: که الله متعال بر تو بلایی را میفرستد! پس همان بلا فرود می آمد؛ باز فرعونیان مضطرب می شدند، و به حضرت موسی علیهم السلام تملق می کردند؛ آن بلا از برکت دعای حضرت ایشان مرتفع میشد؛ بار دیگر منکر می شدند؛ سرانجام بر آنها و با نازل شد، و نصف شب به تمام شهر پسر کلان هرکس مرد.

در حالی که آنها به ماتم اموات خود بودند، حضرت موسی علیه السلام با قوم خود از شهر بر آمد. بعد از چند روز، فرعون آنها را تعقیب نمود، و به کنار قلزم به ایشان پیوست. بنی اسرائیل سلامت از دریا گذشت، و فرعون با سپاه خود غرق گردید.

فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٣٦﴾
سرانجام ما از آنها انتقام گرفتیم و آنها را در دریا به سبب اینکه آیات ما را دروغ شمردند، و از آنها (عقوبت و قهر الله) غافل بودند. (۱۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ»: از آنان انتقام گرفتیم. ایشان را دچار نقت و هلاک کردیم. «الْيَمِّ»: دریا. قابل یادآوری است که: «یم»، در مصر قدیم به دریا و رودخانه میگفتند و چون داستان موسی و غرق فرعون و فرعونیان مربوط به مصر است، در قرآن همان لغت کهن به کار رفته است.

تفسیر:

متوجه باید بود که غفلت و رزیدن از آیات الهی، تاوان سنگینی را در بر دارد، طوریکه در آیه مبارکه آمده است: «فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ»: سرانجام از آنان انتقام گرفتیم و چون پیمان شکنی نموده و به مخالفت امر پرداختند و در دریا غرق شان کردیم؛ مفسران مینویسند که: توجه به انتقامگیری خداوند، زمینهی تذکر و ترک گناه است. «فَأَنْتَقَمْنَا» خداوند متعال، هم ارحم الراحمین و بسیار مهربان است و هم انتقامگیرنده.

«بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (136)»: به سبب تکذیبشان و از آیات و نشانهها و از قبول معجزات روی گردانیدند و از طاعت غافل شدند. واقعاً هم سرنوشت انسان و ریشهی ناگواریها و بلاها، در دست خود انسان است.

در این آیه مبارکه به مجازات نهایی پیمان شکنان اشاره میکند که این بار، از این گرداب هایل نجات نخواهند یافت و به سزای کردار فرعونانهای خود خواهند رسید و از صحنهی تاریخ حیات پاک میشوند و آن همه قصرها و آن همه باغها و آن همه کشت و زرعها از آنان گرفته شد.

وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿١٣٧﴾

و آن قوم مستضعف (بنی اسرائیل را در مشارق و مغارب سرزمینی که در آن برکت نهادیم (سر زمین شام) وارث خزانه و سلطنت گردانیدیم. و سخن نیک (وعده نیک) که پروردگار

تو به بنی اسرائیل داده بود به سبب اینکه صبر ورزیده بودند، به کمال رسید (تحقق یافت). و آنچه را که فرعون و قومش میساختند و آنچه از باغ ها را که بر پایه ها افراشته بودند، نابود کردیم. (۱۳۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُورَثْنَا»: وارث گردانیدیم، بخشیدیم، عطا کردیم. («ارث»)، به دارایی و مالی گفته میشود که انسان بدون کسب و کار و معامله‌ای به آن برسد، خواه از مردگان باشد یا از زندگان). «كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ»: تحقیر میشدند، ضعیف نگاه داشته میشدند. «مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا»: تمام سرزمین مصر و شام، پس از فراعنه و عمالقه، «بَارَكْنَا فِيهَا»: نعمتهای گوناگون و پربرکت در آن ایجاد کردیم و فراوان قرار دادیم. «تَمَّتْ»: تمام شد، تحقق یافت. «دَمَرْنَا»: ویران کردیم. گانوا یَعْرَشُونَ: بر افراشته بودند، بناها ساخته بودند و در تاکستانها داربستها فراهم آورده بودند. (فرقان)

تفسیر:

«وَأُورَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا»: و ما بنی اسرائیل را که مستضعف و به ذلت کشیده شده بودند وارث بر نواحی و سرزمین پر خیر و برکت مصر و شام ساختیم، و تمام مناطق و نواحی و مشرق و مغرب آن را به ملکیت آنها در آوردیم. سرزمین‌هایی که در اختیار فرعونیان بود، آنچنان وسیع بود که در یک سر آن آفتاب طلوع میگردد و در بخش دیگران در غروب آفتاب قرار میگرفت. و همچنین دارای محصولات و برکات مادی و معنوی بسیاری بود، زیرا محلّ بَعَثتْ انبیای الهی و مدفن بسیاری از آنان بود.

در ضمن قابل تذکر است که: حمایت پروردگار با عظمت تنها و تنها از مستضعفان، مخصوص بنی اسرائیل نیست، بلکه يك سنت دائمی است. زیرا در آیه مبارکه فرموده است «أُورَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ»: و نفرمود: که «اورثنا بنی اسرائیل». «الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» که در آن خیرات و کثرت محصول قرار داده بودیم. «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ» و وعده خداوند متعال به بنی اسرائیل در نجات‌شان و هلاک فرعون و لشکریانش و جانشینی در زمین تحقق یافت، یعنی: آن وعده به شکل کامل خود تحقق و استمرار یافت، که عبارت بود از: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ 5» (سوره القصص: 5). «میخواهیم برکسانی که در زمین به استضعاف کشیده شده‌اند، منت نهاده و ایشان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم».

الله متعال بی‌کم و کاست به وعده‌هایش عمل میکند و هلاکت فرعونیان و به حکومت رسیدن بنی اسرائیل، از سخنان و وعده‌های برحق پروردگار است.

طبری گفته است: کلمه‌ی «حسنی» عبارت است از آیه‌ی «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً...» (تفسیر طبری ۷۷/۱۳).

«بِما صَبَرُوا» چون آنها در برابر مصیبت‌ها و مشکلات و در مقابل آزار و اذیت صبر کردند. شرط پیروزی، صبر و مقاومت است. مستضعفان و ملت‌ی که صابر و مقاوم باشند، وارث زمین می‌شوند.

«وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ(137)» و خدای تعالی فرعون و قومش را و همچنان خانه‌ها و قصرها و مسکن‌های محکم و سنگر های شان را نابود کرد. و در نهایت خداوند متعال بناها و بوستان‌های غنی‌شان را از آنان گرفت. به قولی: (یعرشون) به معنای «بینون» است، یعنی: کاخ های استواری را که بنا می کردند، کاملاً ویران کردیم، واقعاً که تحولات اجتماعی و تاریخی، به دست خداوند متعال است. قابل یادآوری است که تا این جا قصه و سخن از فرعون ظالم و ستمگر فرعون و فرعونیان بود. از این پس، قصه‌ی بنی اسرائیل شروع میشود که مصر را ترک کردند و به بیابان سر نهادند و همچنین سخن از نعمت های فراوان الله متعال است که به آنان ارزانی فرمود؛ اما این قوم باز هم از فرمان موسی سرباز زدند و بیراهه رفتند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (138 الی 141) در بارة نعمت های بی دریغ الله متعال به بنی اسرائیل و سر پیچی آنان از فرمان حق، بحث بعمل آمده است.

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ(۱۳۸)

و بنی اسرائیل را از بحر (سالم) گذراندیم، تا اینکه در راه بر قومی آمدند که به عبادت بت‌های خویش مشغول بودند، گفتند: (بنی اسرائیل) ای موسی! برای ما هم معبودی مقرر کن همان طور که آنان را معبودانی هست، (موسی) گفت: یقیناً شما قوم نادان و جاهل هستید (و عظمت خدا را نمی دانید). (۱۳۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«جَاوَزْنَا»: (جوز): گذراندیم، عبور دادیم. «جوز الطريق»: وسط راه. «جوز السماء»: وسط آسمان. «يَعْكُفُونَ»: به پرستش دل می بندند، به پرستش اهمیت میدهند. «أصنام»: بت اگر به صورت انسان از چوب یا طلا یا نقره باشد، آن را صنم گویند. جمعش، أصنام است و اگر از سنگ باشد. «وثن» و اوثن نام دارد. از کتاب «الاصنام»

تفسیر:

«وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ»: بنی اسرائیل را از بحر گذراندیم، یعنی بحر قلزم در خلیج سوئیس فعلی عبور دادیم. یعنی: به آنان قدرت و توان عبور از بحر را دادیم، آنگاه که موسی با عصایش به آن بحر زد و آب بحر از هم شکافته شد و ایشان از آن عبور کردند. «فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ»: تا به قومی رسیدند که به پرستش بت‌های خود، سرگرم بودند.

چنین روایت است که وقتی خدای متعال فرعون و قومش را نابود کرد، حضرت موسی علیه السلام در روز عاشورا آنان را از رود عبور داد و آنان به پاس این نعمت آن روز را روزه گرفتند. «فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ» گذرشان بر مردمانی افتاد، «يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ» به پرستش آن بتان پایبند بودند. ابن جریج میگوید: بتانشان مانند تمثال گاوها بود و برای اولین بار بود که مردم گاوها را می پرستیدند. همچنین گفته اند که آنان گروهی از قوم «لخم» بودند و باز روایت کرده اند که آنان گروهی از مردم کنعان بودند که موسی علیه السلام فرمان داده بود که با آنان بجنگند. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن)

«قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ»: خطاب به موسی علیه السلام گفتند: ای موسی! مامیخواهیم مانند اینها خدایانی برای پرستش داشته باشیم. با تأسف باید گفت که در بسیاری

از اوقات انسان از مهم‌ترین نعمت‌ها الهی غفلت ورزیده و نسبت به آنها ناسپاسی می‌کند. و همین انسان به حدی کج اندیش می‌شود که از رهبران الهی نیز درخواست ناروا بعمل می‌آورند. نباید فراموش کنیم که انسانها و ملت‌ها، هر لحظه در معرض خطر انحراف اند. و الگو پذیری، تقلید و مدبرداری، از خصلت‌های انسان است.

مفسر ومحدث مشهور جهان اسلام ابومحمد عبدالحق بن‌غالب بن‌عبدالرحمن بن‌غالب محاربی مشهور به ابن عطیه أندلسی فرموده است: ظاهر این است آنها چیزی را که دیدند، به نظرشان نیکو و پسندیده آمد، و خواستند چنان چیزی در شریعت موسی باشد، و از جمله‌ی چیزهایی قرار گیرد که وسیله‌ی تقرب به خدا است، وگرنه بعید است آنها از موسی بخواهند برایشان خدایی قرار دهد که به تنهایی پرستش بشود. (البحر ۴/۳۷۸).

«قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (138)»: موسی گفت: شما واقعاً در لزوم توحید ألوهیت و ربوبیت خدا و شریک نیاوردن به او جاهل و نادانید.

تقاضای خدای محسوس (همچون بت) از پیامبر بزرگواری همچون موسی، نشانه‌ی جهل عمیق و ریشه‌دار است.

مفسر زمخشری در این مورد فرموده است: حضرت موسی بعد از این‌که دلیل و معجزه‌ی بسیار بزرگ به آنها نشان داد اما آنها با این وجود چنین تقاضایی از او داشتند از سخنان آنها در تعجب شد، از این رو آنها را به جهل مطلق توصیف کرده است؛ چون نادانی بزرگتر از آنچه موسی از آنها دید، قابل تصور نیست و ناپسندتر از آن وجود ندارد. (تفسیر کشاف ۲/۱۵۵).

مفسر مولانا محمود الحسن دیوبندی در ذیل این آیه مبارکه می‌نویسد: حقیقت اینست که چون بنی اسرائیل تاملت دراز، زیر سایه بت‌پرستان مصری زندگی بسر می‌برند؛ همیشه به اعمال و رسوم شرك مایل بودند؛ چنانکه این درخواست بیهوده و جاهلانه آنها هم تأثرات اقلیم مصر و صحبت بت‌پرستان آنجا راهویدا میگرداند. مفسر تفسیر کابلی می‌افزاید: جاهل از عبادت معبودی که غیر محسوس باشد تسکین نمی‌یابد، و می‌خواهد صورت پیش روی او موجود باشد؛ بنی اسرائیل قومی را دیده بودند که مجسمه گاو را میپرستیدند؛ آنها نیز در این هوس افتادند؛ آخر گوساله طلایی ساخته، پرستش کردند.

در روایات آمده است: پاران رسول الله صلی الله علیه وسلم دیدند که مشرکان درختی به‌نام «ذات انواط» را به پرستش گرفته و سلاح خویش را بر آن می‌آویزند پس به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند: «برای ما نیز ذات انواطی قرار دهید چنانکه آنها ذات انواطی دارند!» رسول الله صلی الله علیه وسلم برآشفتند و فرمودند: «نزدیک است شما نیز همان سخنی را بگوئید که قوم موسی به وی گفتند: برای ما خدایی قرار ده چنانکه آنان خدایانی دارند!».

إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۹)

بی‌گمان آنچه اینان در آن قرار دارند [و آن عقاید شرك آلود و دین بت پرستی است] نابود شده و فاسد است، و آنچه همواره انجام می‌دهند، باطل و بیهوده است. (۱۳۹)

مُتَّبِرٌ (تبر): نابود شده، از بین رفته و تباہ گشته.

تفسیر:

«إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِرٌ مَا هُمْ فِيهِ» آنچه این بت پرستان، سرگرم آند، نابود و رفتنی و کارشان تباہ و بر باد است. یعنی آنچه بر آن قرار دارند، یعنی دین باطل و عبادت بت‌ها، تباہ و ریشه‌کن می‌شوند.

«وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (139) عملشان به کلی باطل و مضمحل است؛ زیرا آنها چیزی را پرستش کردند که شایسته‌ی پرستش نیست. هم انحراف‌های فکری از بین رفتنی است، هم انحراف‌های عملی. بلی، پایان باطل، نابودی است، احتیاط باید کرد که: ظاهر آن ما را فریب ندهد.

قَالَ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٤٠﴾

(سپس موسی با یک دنیا شگفتی و تعجب) گفت: آیا غیر از الله معبودی برای شما خواهیم؟ در حالیکه او شما را بر جهانیان (مردم زمان تان) فضیلت داده است. (۱۴۰)
أبغی: درخواست کنم، بطلبم.

موسی گفت: آیا شکر و حق شناسی انعامات عظیمه الله متعال این است که غیر الله را پرستش و به الله متعال بغاوت کنند؟ آیا غیر از الله، معبودی برایتان بجویم، در صورتی که او، شما را [از جهت فراوانی نعمت] بر تمام مردم [زمان خودتان] برتری داده است؟ طبری گفته است: یعنی شما را بر جهانیان معاصر خودتان برتری داده است. (طبری ۸۴/۱۳).

مفسر عمر بن محمد نسفی سمرقندی، به مناسبت این آیه چنین روایت کرده است: «یهودی‌ای به حضرت علی(رض) گفت: شما بعد از درگذشت پیامبرتان قبل از آنکه حتی آب وی (یعنی: آب غسل وی، یا آبی که بر قبرش پاشیدید). خشک شود با هم اختلاف کردید! علی(رض) در جواب وی فرمود: شما هنوز آب پاهایتان (بعد از خروج از بحر) خشک نشده بود که به موسی علیه السلام گفتید: بیتی را برای ما خدا قرارده!.

وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿١٤١﴾

و یادآور شوید هنگامی را که شما را از پیروان فرعون نجات دادیم که شما را سخت عذاب میکردند؛ پسران تان را قتل میکردند و زنان تان را زنده میگذاشتند، و در این برای شما از طرف پروردگارتان آزمایش بزرگ بود. (۱۴۱)

تفسیر:

«وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» ای بنی اسرائیل! (بدانید که) شما را از ظلم و ستم فرعونیان رهایی بخشیدیم که شما را سخت آزار و شکنجه میکردند، شما را استثمار میکردند، باید گفت: با در نظر داشت اینکه نجات دهنده‌ی واقعی الله متعال است، گرچه نجات از طریق رهبری موسی علیه السلام انجام گرفته باشد.
«يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ» پسرانتان را میکشند و دخترانتان را برای خدمتکاری زنده می گذاشتند.

و واقعاً هم زنده نگاهداشتن مادرانی که پسرانشان را در برابر چشمشان کشته‌اند، بدترین عذاب است.

«وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ» (141): این رویداد، برای شما آزمونی بزرگ از سوی پروردگارتان بود. آیا او را سپاسگزار نیستید؟

باید گفت که در بسیاری از حالات حوادث تلخ و ناگوار، وسیله آزمایش الهی‌اند. سختی‌ها و مشکلات را هر چند بزرگ باشند، در مسیر تربیت انسان و آزمایشی الهی بدانیم.

خوانندگان گرامی!

در آیات (142 الی 145) در باره مناجات موسی علیه السلام، سخن گفتن او با الله،

درخواست رؤیت الله، نزول تورات، بحث بعمل آمده است.

وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (١٤٢)

وما به موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تکمیل کردیم، تا وقت مقرر پروردگارش چهل شب کامل شد. و (در وقت رفتن به کوه طور) موسی به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشین (نائب) من باش و در اصلاح (شان) بکوش و از راه مفسدان پیروی مکن. (١٤٢)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَوَاعَدْنَا»: وعده گذاشتیم، وعده دادیم. «مِيقَاتٍ»: زمان معین. «أَخْلُفْنِي»: جانشین من شو، وقتی موسی به کوه طور رفت، هارون را به جای خود نشانده.

تفسیر:

«وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» و ما موسی علیه السلام را پیش از آنکه با او سخن بگوئیم سی شب موعد دادیم تا در این شبها عبادت کند و بر این سی شب، ده شب دیگر افزودیم که به این ترتیب چهل شب شد. باید گفت که بدون مقدمه و بدون خود سازی، بر پیامبران کتاب آسمانی نازل نمیشود، بلکه لیاقت به همراه عبادت و مناجاتهای شبانه و عارفانه لازم است.

مفسر زمخشری در تفسیر خویش مینویسد: روایت شده است که حضرت موسی علیه السلام در مصر به بنی اسرائیل وعده داد که چنانچه الله متعال دشمن آنها را نابود کند، او کتابی خواهد آورد که در آن توضیح داده شده است، چه چیزی را انجام دهند و چه چیزی را ترک نمایند؟ وقتی فرعون از جانب خدا نابود شد، حضرت موسی کتاب را از خدایش درخواست کرد، الله به او دستور داد سی روز ماه ذی القعدة را روزه بگیرد و وقتی سی روز به سر آمد، از بوی دهانش متنفر گشت و مسواک کرد، خدا بر او وحی نازل کرد: مگر نمی‌دانی بوی دهان روزه‌دار، در نزد من از بوی مشک خوشتر است؟ از این جهت دستور داد ده روز دیگر از ذی الحجة به آن بیفزاید. (کشاف ١٥١/٢).

«وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي» موسی علیهم السلام برادرش هارون علیهم السلام را وصیت کرد تا در مدتی که او جهت سخن با الله متعال می رود، خلیفه و جانشینی اش در میان بنی اسرائیل باشد «وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (142)» در می یابیم که؛ جامعه نیاز به رهبری اصلاح‌گر دارد، «أَصْلِحْ» رهبری که هرگز تسلیم نظرات و توطئه‌های مفسدان نشود، و به اقامه امور آنها بر اساس عدالت، نرمی و اصلاح بپردازد و در انجام گناهان با آنها همراهی ننموده و ارتکاب ظلم و ستم کمک شان نکند و یا در برابر منکرشان سکوت ننماید. اصلاح جامعه، با عوامل فاسد و پیروی از مفسدان، امکان پذیر نیست.

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: چون بنی اسرائیل از هر نوع پریشانی مطمئن شدند؛ از موسی علیهم السلام درخواست نمودند که اکنون برای ما شریعتی آسمانی بیار تا به اطمینان خاطر به آن عمل کنیم.

موسی علیه السلام درخواست شانرا به بارگاه الهی تقدیم کرد. خدای تعالی با وی وعده فرمود که اقلای سی روز، و اکثراً چهل روز، مسلسل به روزه بگذارد، و در کوه طور معتکف شو؛ تورات به تو عطا میشود. از مقرر کردن دو مدت (کم و بیش) شاید این مطلب بود که

اگر در اثنای ریاضت به اعتبار انجام دادن وظایف عبودیت و آداب تقرب هیچ نوع تقصیر از وی سر نزند، مدت اقل یعنی، سی روز کفایت می‌کند؛ ورنه، باید اکثر الاجلین یعنی، چهل روز، را تکمیل کند؛ و یا: شروع این سی روز به‌طور میعاد ضروری خواهد بود، و اِکمال آن چهل روز از حیث اختیاری و استحابی به‌طور تکمیل و تنمیم اصل میعاد مقرر شده باشد؛ چنانکه شعیب علیه السلام هنگامی که دختر خود را به موسی علیه السلام داد، گفت: «عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجَ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ؛ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ» (القصص، 27)؛ و بعضی مصنفین عصر ما گفته‌اند و چنانکه در سوره بقره مذکور است، اصل میعاد چهل روز بود، و در اینجا هم در «فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ» اشاره شده است. این يك پیرایه بیان آن چهل روز است که ما سی روز و عده کرده بودیم که تتمه آن ده روز دیگر بود، تا اشاره شود که يك ماه کامل (ذیقعه) را تکمیل، و از ماه دوم (ذی الحجه) ده روز دیگر افزوده شد. بدین وسیله، از اول ذی القعدة شروع شده به ده ذی الحجه يك چله پوره گردید؛ چنانکه از اکثر سلف منقول است؛ و الله أعلم.

در موضح الفرقان آمده است که حق تعالی به موسی علیه السلام وعده داد که سی روز در کوه خلوت گزین؛ تورات را به قوم تو میفرستم. درین اثنا روزی موسی علیه السلام مساوک کرد؛ چون فرشتگان بوی دهن وی را خوش داشتند، و از مساوک زائل شد؛ به تلافی آن ده شب دیگر افزود، و مدت را تکمیل نمود.

**وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِن
أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ نَرَاكَ فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا
وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٤٣﴾**

و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، (موسی) گفت: ای پروردگارم! خودت را به من نشان ده تا تو را ببینم. (الله) فرمود: (در دنیا) مرا هرگز نمی‌توان دید (توان دیدن مرا نداری). بلکه به کوه نگاه کن، اگر درجایش برقرار ماند تو هم مرا خواهی دید. وقتی پروردگارش به کوه تجلی کرد، آن کوه ریز ریز شد و موسی بیهوش به زمین افتید، باز وقتی به هوش آمد، گفت: پاکی تراست (ای الله)، به دربار تو توبه کردم و من اولین مؤمنان هستم. (۱۴۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَرِنِي»: به من نشان بده. مفعول دوم آن (ذاتک) یا (نفسک) محذوف است. «لَنْ نَرَاكَ»: مراد این است که مرا در این جهان نمی‌بینی، و یا این که هرگز مرا نمی‌بینی (تفسیر المنار، جلد 9، صفحه 149 - 178). «تَجَلَّى»: جلوه‌گر شد. تجلی نمود. برخی گفته‌اند: مراد ظهور ذات باری است و کیفیت آن بر ما مجهول است. بعضی هم گفته‌اند: مراد جلوه پرتوی از قدرت الهی است. «دَكًّا»: درهم کوبیده. با زمین یکسان شده (کهف / 98). پاره پاره شده، با زمین یکسان شده. دکا در معنای اسم مفعول: «مد کوک»، آمده است. «خَرَّ»: بر زمین افتاد، فروافتاد. «صَعِقًا»: مصعوقا، بیهوش افتاده، نقش زمین شده. أَفَاقَ: به خود آمد، به هوش آمد. «أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ»: مراد نخستین مؤمنان در روزگار خودش است. یا نخستین مؤمنان به مسأله عدم رؤیت خدا در این سرا است. (تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»)

تفسیر:

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ» وقتی موسی علیه السلام به وعده‌گاه آمد و به مناجات با پروردگارش پرداخت خداوند متعال بدون واسطه با او سخن گفت، «قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ

إِلَيْكَ» موسی در پیشگاه حق گفت: پروردگار! ذات مبارکت را به من نشان بده که آن را تماشا کنم.

مفسر قرطبی فرموده است: بعد از اینکه کلام پروردگار را شنید، اشتیاق دیدارش را پیدا کرد. (تفسیر قرطبی ۲۷۸/۸).

همچنان قتاده فرموده است: «چون موسی کلام الهی را شنید، به دیدن وی نیز طمع بست و مشتاق دیدارش گردید».

«قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظِرْ إِلَيَّ الْجَبَلَ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي»: خدا در جوابش گفت: در این دنیا نمیتوانی مرا ببینی چون ساختار و جودی انسان توانا و تاب آن را ندارد، اما خود را به چیزی قوی‌تر از تو یعنی کوه متجلی مینمایم، اگر کوه در جای خود تاب آورد و نلرزید، تو هم مرا خواهی دید، یعنی تاب دیدن مرا می‌آوری، و گرنه توانش را نداری.

«فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا»: پس چون به اندازه‌ی سرانگشت نور خداوند به کوه تجلی کرد، کوه از جایش برکند و متلاشی شد.

یعنی: تجلی ذات حق، آن کوه را پخش و متلاشی کرد، چندان که کوه در هم فروریخت و به‌زمین همواری تبدیل شد. موسی علیه السلام چون این صحنه هولناک را دید بی‌هوش افتاد به قولی: آن کوه؛ کوه طور بود. در حدیث شریف مرفوع از حضرت انس (رض) آمده است: «کوه در زمین فرو رفت». صعقا: مأخوذ از صاعقه است، یعنی: از هوش رفت و بر زمین فرو افتاد.

حضرت ابن عباس (رض) گفته است: جز به اندازه‌ی نوک انگشت خنصر نور خدا متجلی نشد که کوه به صورت توده‌ای از خاک درآمد، و موسی بی‌هوش بر زمین افتاد. در حدیث آمده است: کوه فرو رفت. (طبری ۹۷/۱۳).

«فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ (143)»: و زمانی که به هوش آمد گفت: پروردگارا تو پاک و منزهی از اینکه در دنیا دیده شوی و من اولین کس از میان قوم خود هستم که به این امر باور دارم که تو ای الله متعال پروردگار عالمیان و خدای اولین و آخرین.

در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «حجاب پروردگار نور است، اگر آن را بردارد، انوار روی وی، تمام آنچه را که در منظرش از مخلوقاتش قرار می‌گیرند، می‌سوزاند».

در تفسیر کابلی آمده است که: در دنیا، وجود فانی و قوای جسمانی هیچ مخلوقی، دیدار آفریدگار ذو الجلال والاکرام لم یزل ولا یزال را تحمل کرده نمیتواند. ازین ثابت گردید که در دنیا برای همه کس، پیش از موت، حصول شرف دیدار خداوندی شرعاً ممتنع است، اگرچه عقلاً ممکن باشد؛ زیرا، اگر امکان عقلی هم پذیرفته نشود، چه امکان داشت که پیغمبری جلیل القدر مانند موسی علیه السلام درخواستی میکرد که عقلاً محال بود؟! مذهب اهل سنت و جماعت این است که رؤیت باری تعالی در دنیا عقلاً ممکن، اما، شرعاً ممتنع الوقوع است؛ و در آخرت، وقوع آن از نصوص قطعیه ثابت است.

در تفسیر منیر چنین آمده است: «لَنْ تَرَانِي» بر جواز رؤیت خدای متعال دلالت میکند؛ که اگر لقایش محال میبود، میفرمود: «لا اری»: دیده نمی‌شوم، دیگر اینکه: به موسی میگوید: کوه را بنگر، پس لقا و دیدار خود را بر امری جایز - که استقرار کوه است - منوط کرده، پس منوط و وابسته کردن هر چیز بر امری جایز الوجود، جایز است و موسی علیه السلام نیز از دیدار و رؤیت سؤال کرده که جایز است، حال اگر این دیدار الله ممنوع باشد،

حضرت موسی از آن سؤال نمیکرد، در صورتی که به صراحت درخواست ملاقات کرده است. پس دیدار پروردگار، جایز و رو است. [منیر، ج ۹، ص ۸۸ و ۸۹].

یادداشت:

بناءً به مذهب تمام اهل سنت مؤمنان در روز آخرت الله را می بینند، اما معتزله این امر را انکار کرده و به آیهی «لَنْ تَرَانِي» استدلال کرده اند، ولی در این آیه برای آنان سند و دست آویزی موجود نیست، بلکه برای اهل سنت و جماعت دلیل است بر امکان رؤیت؛ چون اگر محال میبود حضرت موسی آن را تقاضا نمیکرد؛ چون پیامبران علیهم السلام می دانند چه امری در باره ی خدا جایز است و چه امری محال، و اگر رؤیت محال می بود، خدا جواب آن را با لحن تند می داد که در جواب نوح گفته است: «فَلَا تَسْأَلُنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»: پس این که دیدن خدا منع شده است مربوط به دنیا است؛ زیرا ساختمان و بنیه ی انسان ضعیف است و تاب آن را ندارد.

مفسر مجاهد گفته است: خدا به حضرت موسی گفت: مرا نمی بینی؛ چون تاب آن را نداری، اما برای آن کوه که از تو قوی تر و پرتوان تر است متجلی می شوم. در صورتی که در جای خود بماند و بتواند هیبت مرا تحمل کند، تو میتوانی مرا تحمل کنی و نیز میتوانی مرا ببینی، و اگر کوه تاب نیاورد، تو به طریق اولی تاب آن را نداری. بدین ترتیب کوه را برای حضرت موسی مثال آورد و رؤیت را به طور کلی محال قرار نداده است. در قرآن عظیم الشأن به صراحت آمده است که مؤمنان در قیامت خدا را می بینند:

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» و جز افراد مبتدع، احدی آن را انکار نمیکند. (بنقل از تفسیر صفوة التفاسیر شیخ صابونی).

قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَىٰ النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾

(الله) فرمود: ای موسی، البته من تو را به (رسانیدن) پیام ها و کلام (کتاب) خویش بر مردم برگزیده ام، پس چیزی را که من به تو داده ام از وحی و کتاب بگیر و از شکرگزاران باش. (۱۴۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اصْطَفَيْتُكَ» (صفو): تو را برگزیدم.

تفسیر:

«قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَىٰ النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي»: خداوند متعال گفت: ای موسی! من تو را بر سائر مردم با رسالت و پیامبری برگزیدم و با تو بدون واسطه سخن گفتم. «فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ»: شرف پیامبری و حکمت را که به تو عطا کردم، بگیر. «وَكَُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (144)» و تو این نعمت ها را توأم با شکر بپذیر و غیر از اینها طالب امور دیگری که طلب آن نیکو نیست مباش، اموری مانند رؤیت خدا، که تو نعمت های بزرگ و دست های سخاوتمند داری.

مفسر ابو سعود در تفسیر خویش می نویسد: این آیه برای تسلی خاطر حضرت موسی علیه السلام نازل شده است که درخواست دیدن ذات الله از او پذیرفته نشد، گویا طوری گفته شده است: اگر تو را از رؤیت و دیدن منع کرده ام، نعمت های بزرگ و با اهمیت به شما داده ام که به هیچکس عطا نشده است.

بنابر این آن را غنیمت بدان، و همیشه آن را سپاسگزار باش. (ابو سعود ۱۹۵/۲).

وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَأَمَرَ قَوْمَكُمَا بِأَخْذِهَا بِأَحْسَنِهَا سَأَرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٤٥﴾

و در لوحه های تورات برای او (موسی) از هر چیزی نوشتیم تا عبرت و یادآوری، و تفصیل هر چیزی (در شرع موسوی) باشد، برای موسی نوشتیم، پس (به موسی گفتیم): آن را با قدرت و عزم قوی بگیر، و به قومت دستور بده تا نیکوترین آنرا اختیار کنند (که سبب هدایت انسان و رحمت است)، به زودی سرزمین گناهکاران را [که در دنیا ویرانی قصرها و خانه های آنان، و در آخرت دوزخ است] به شما نشان خواهم داد. (۱۴۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الألواح»: صفحه های نوشته شده. «موعظه»: پند و اندرز. «ساوریکم»: به شما نشان خواهم.

تفسیر:

«وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»: وما برای موسی علیه السلام در لوحه های تورات همه چیز اعم از ترغیب، ترهیب و احکام حلال و حرام را به تفصیل نوشتیم، قبل از همه باید گفت که: تورات، به صورت نوشته نازل شده است.

مراد از «ألواح»، همان سنگ نبشته های تورات است که در آیهی قبل به آن اشاره شد. مفسر تفسیر کشاف در تفسیر خویش در مورد تعداد ألواح و صفات آن مینویسد: تعداد آن ده تا بود. برخی هم آنرا هفت لوح و دو لوح نیز یاد کرده اند و جنس آن از زمرد بود که جبرئیل (ع) آن را آورد. برخی هم آن را از زیرجذ سبز و یاقوت شرح دانسته اند. چنین گفته اند که خدای متعال به موسی (ع) فرمان داد که آنرا از سنگی سخت که برای آن بزرگوار نرم گردانیده بود، جدا کند و موسی با دستان خود آنرا برکند و با انگشتانش چند پاره کرد. از حسن بصری روایت کرده اند که جنس آن از چوب بود که از آسمان نازل شد و تورات نیز در آن بود و طول آن نیز ده ذرع بود.

عبارت «من کل شیء» مفعول کتبتنا و محلا منصوب، و «موعظة و تفصیلا» بدل از آن و معنای عبارت چنین است: برای او هر آن چیزی را که بنی اسرائیل، از قبیل پند و تفصیل احکام به آن نیازمند بودند، در آن نوشتیم. و برخی مفسران گفته اند: تورات در حالی نازل شد که بر هفتاد پوست شتر آن را نوشته بودند که هر بخش آنرا میشد در یک سال خواند و تنها چهار نفر آن را خوانده اند که عبارت بودند از: موسی، یوشع، عزیر و عیسی علیهم السلام.

از مقاتل روایت کرده اند که بر آن ألواح نوشته شده بود: «من خدای بخشاینده و مهربان هستم، چیزی را با من شریک نیاورید و راهزنی نکنید و به دروغ به نام من قسم نخورید و هرکس که به دروغ، به نام من قسم یاد کند، او را پاک نمی دارم. کسی را نکشید، زنا نکنید و از فرمان پدر و مادر سر نپیچید.»

«مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ»: تا به وسیلهی آن پند بگیرند و از ارتکاب اعمال زشت کنار گیرند. و تفصیل تمام تکالیف شرعی را در آن آورده ایم.

«فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ»: و به او گفتیم: پس تو ای موسی این احکام را با جدیت و تصمیم قاطع و تلاش و کوشش محکم و جدی بگیر و تلاش کن همچنان که تمامی پیامبران اولو العزم در کار خود جدی بودند.

و به آنچه در آنهاست، عمل کن. از فحواى آية مبارکه در مى‌يابيم که دريافت وحى، نياز به قوت، اراده و جدّيت دارد، «وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَاأَخْدُوا بِأَحْسَنِهَا» به بنى اسرائيل دستور بده که در انتخاب بهترين گزينه کوشا باشند، از قبيل عمل کردن به «عزاييم» نه «رخصت‌ها»، پس عفو از قصاص بهتر است. و شکیبایی از آرزوی پیروزی بهتر است؛ چون خدا فرموده است: «و لمن صبر و غفر إن ذلك من عزم الأمور».

و مهلت دادن به کسی که در تنگنا قرار گرفته در عوض تعجیل در مؤاخذه او. حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: به موسی فرمان داده است قومش را وادار کند که مؤکدترین امر را انتخاب کنند. (طبری ۱۱۰/۱۳).

«بأحسنها»: یعنی در میان چند راه و برنامه، باید بهترین روش را انتخاب و با بهترین توان انجام داد.

مفسر تفسیر کابلی در ذیل این آیه مبارکه مینویسد: کلمه «أحسنها» تنبیه به این است که چیزی بدون (احسن) در آن نیست؛ و یا مطلب این است که اگرچه جمیع احکام بیان شده فی حد ذاتها «حسن» اند؛ مگر بعضی از بعضی «احسن» میباشد. مثلاً، از ظالم انتقام گرفتن جایز و حسن است؛ لیکن صبر و عفو نمودن «عزیمت و احسن» میباشد. گویا، برای آماده گردانیدن بنی اسرائیل بود که در اکتساب عزاییم و مندوبات سعی بلیغ کنند؛ و به الله متعال اطاعت کامل نمایند. اگر نافرمانی کردند، به سکونت گاه مردم نافرمان افکنده میشوند؛ یعنی، در آخرت به دوزخ، و در دنیا به تباهی و رسوائی (ابن کثیر و بغوی). و بعضی گویند: دار فاسقان شام یا مصر است که ملک عمالقه یا فرعونیان نافرمان بود. در این صورت، این آیت برای بنی اسرائیل بشارت است که اگر کما حقّه فرمان برند؛ ممالک مردم نافرمان به اوشان داده خواهد شد؛ و الراجح هو الاول کما رجّح ابن کثیر.

«سَأْرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ (145)»: به زودی من محل کشمکش ستمگران و دیار کفار را از قبیل فرعون و پیروانش و عمالقه ظاهر خواهم ساخت تا شما از آنچه مینگرید عبرت بگیرید. و مانند آنان نشوید. به درستی که مشاهده‌ی آن دیار مخروبه و خالی از سکنه موجب آن میگردد که انسان درس عبرت بگیرد و از زشتی‌ها و نافرمانی‌ها دست بردارد. و نباید فراموش کنید که: مخالفت با قانون آسمانی، فسق است و مجازات دارد.

در این آیات متبرکه هم چگونگی نزول تورات را - که دستور زندگانی و تبیان شریعت و احکام آنان بود - بر موسی یادآور می‌شوند. طوری که موسی به بنی اسرائیل در مصر وعده داد که اگر خداوند دشمنانشان را نابود کند، از سوی او کتابی برایشان خواهد آورد. وقتی فرعون از پای در آمد و غرق شد، موسی از پروردگار برای هدایت قومش، کتاب خواست. او نیز تورات را فرو فرستاد.

خوانندگان گرامی!

در آیات (146 الی 147) در باره علل اصلی کفر، مجازات و تکبر ورزیدن، بحث بعمل آمده است.

سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٤٦﴾

به زودی کسانی را که به ناحق در زمین تکبر میکنند، از [فهم] آیات خویش رویگردان میسازم، و اگر هر (معجزه و) نشانه‌ای را ببینند ایمان نمی‌آورند و اگر راه هدایت را ببینند آنرا راه خود قرار نمیدهند

و اگر راه گمراهی را ببینند آنرا راه و روش خود قرار میدهند. این [باز داشتن از فهم آیاتم] به سبب آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آنها غافل و بی خبر بودند. (۱۴۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَأْصُرْفُ»: منصرف خواهم ساخت، رویگردان خواهم ساخت، راه آنان را تغییر خواهم داد. «بِغَيْرِ الْحَقِّ»: به ناحق. ذکر این قید برای تأکید است؛ زیرا که تکبیر بردیگران و خویشتن برتر گرفتن از پذیرش فرمان یزدان، همیشه نادرست است (بقره آیه 61). «الرُّشْدُ»: هدایت. عکس گمراهی (بقره آیه 256، جن آیه 2). «الْغَيِّ»: گمراهی. «ذَلِكَ»: یکایک این انحرافات و امور ناپسند، از ایشان سر می زند به سبب تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن».

تفسیر:

«سَأْصُرْفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ»: من حتماً کسانی را از درک و فهم آیاتم بازخواهم داشت که در زمین - به ناحق - تکبر می‌ورزند و به عنوان سزای تکبرشان بر قلوبشان پرده بر میکشیم. بناءً متکبران، باید بدانند که از هدایت و ایمان به آیات الهی محروم می شوند. واضح است که خداوند متعال، بی جهت لطف خود را از کسی بر نمیگرداند، بلکه این نتیجه‌ی عملکرد خود انسان است.

مفسر زمخشری در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: مخاطبان را از عاقبت و مجازات اعراض از آیات خدا برحذر می دارد تا مانند آنها نشوند و راه آنانرا پیش نگیرند. (تفسیر کشاف ۱۵۹/۲).

با تمام صراحت باید گفت که: تکبیر، هرگز برای موجود ضعیف و محتاجی همچون انسان، زبینه نیست.

«وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا»: بگونه‌ای که هر آیه و نشانه‌ای را مشاهده کنند و هر دلیلی بر عظمت و قدرت و حکمت خدای تعالی بنگرند تصدیق نخواهندکرد، همانگونه که گفته است: «فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى ذَلِكِ بَأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» این انحراف از هدایت و شرع خدا ناشی از تکذیب آنان به آیات خدا می باشد.

«وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعَمَى يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» و در مقابل، هرگاه راه سرکشی و گمراهگری را ملاحظه کنند آنرا برای خود راه میگیرند، اینها همه روی این علت است که از آنها فهم حقایق نظر به تکذیب آیات و اعراض از معجزات و غفلت، در حجاب قرار داده شده است.

«وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ(146)» و از آیات و دلایلی که مایه‌ی سعادت آنها بود غافل شدند، به طوری که در آنها نیندیشیده و عبرت نگرفتند.

یعنی به غفلت عناد و اعراض، نه غفلت سهو و جهل. یعنی: حق تعالی دل‌هایشان را بدان جهت از ایمان و تصدیق به رسالت برگردانید که آنها به انگیزه استکبار و گردنکشی، بر تکذیب و رویگردانی از حق اصرار ورزیدند، به رغم آن که معجزات بسیاری را هم دیدند.

استمرار غفلت و تکذیب آیات الهی، موجب تکبیر و انحراف در دیدگاه و انتخاب است.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴۷)

و کسانی که آیات ما و دیدار روز آخرت را تکذیب کردند، اعمالشان تباه و بی اثر شد. آیا جز در برابر کارهایی که می‌کردند، سزا داده میشوند؟! (۱۴۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لِقَاءَ»: دیدار، ملاقات، رویارویی. «حَبِطْتُ»: تباه گشت، هدر رفت، سوخت. «أَعْمَالُهُمْ»: کردارشان.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»: و کسانی که آیاتی را که پیامبران بر آن فرستاده شده‌اند و روز آخرت را تکذیب و انکار کنند، «وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ»: و لقا و حضور در محضر الله متعال را در روز آخرت تکذیب کرده؛ یعنی به زنده شدن بعد از مرگ ایمان ندارند، «حَبِطْتُ أَعْمَالُهُمْ»: به همین سبب اعمال خیری که در دنیا انجام داده‌اند از قبیل احسان و صله‌ی رحم و صدقه و امثال آنها باطل شده است و به سبب عدم ایمان، ثواب آنها رفته است.

«هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (147)»: آیا جز در برابر کار و کردارشان جزا می‌یابند؟ یعنی: خداوند به هیچ وجه بر آنها ظلم نکرده و بر مجازاتکه سزاوار آن بوده‌اند، نیفزوده است. حبط عمل، بر خلاف عدل الهی نیست، بلکه امری قهری و تکوینی و نتیجه‌ی عملکرد خود انسان است. کفر و تکذیب، سبب حبط اعمال گذشته است. و آنچه بدتر از گناه است، اصرار بر آن است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (148 الی 149) در باره قصه‌ی گوساله‌ی سامری بحث بعمل آمده است. **وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خُلَيْهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمُ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ (۱۴۸)**

و قوم موسی بعد از او (رفتن او به کوه طور) از زیورات خود گوساله‌ای ساختند، جسد بیروحي بود که آواز گاو داشت (و آن را به عبادت) گرفتند. آیا نمی‌دیدند که آن پیکر (گوساله) با آنان سخن نمی‌گوید و آنان را به راهی رهنمایی نمی‌کند؟ باز هم آن را معبود قرار دادند؟ و واقعاً که ظالم بودند. (۱۴۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خُلَيْهِمْ»: زیور آلات خود. زینت آلات خویش. «عِجْلًا»: گوساله‌ای. «جَسَدًا»: مجسمه پیکره‌ای. تندیس. «خُورٌ»: صدای گاو. «اتَّخَذُوهُ»: آن را معبود خود کردند. در باره گوساله سامری مراجعه شود به: (سوره بقره آیات 51 و 54 و 92 و 93، سوره نساء آیه 153، طه آیات 85 - 91).

تفسیر:

«وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خُلَيْهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ»: با تاسف باید گفت: گاهی انسان به چیزی که واقعیتهای ندارد، ارزش میدهد و تا حد پرستش آن چیز پیش می‌رود. ملاحظه میشود که: دشمن برای انحراف مردم، از هنر و تمایلات نفسانی چگونه استفاده می‌کند. قوم موسی، پس از رفتن او [به کوه طور] از زیورات شان، یعنی: از زیورهایی که در شب گریز خود، از مصریان به عاریت گرفته بودند، تندیس‌ی به شکل گوساله‌ای ساختند که صدای گاو داشت.

به یاد داشته باشید که: در انحراف انسان، زرق و برق و سر و صدا نقش عمده‌ای دارد. بنابراین این انسان نباید در پی هر صدا و هر زرق و برق و زیبایی رفت و یا به اصطلاح از آن متابعت بعمل آورد.

مفسر حافظ ابن کثیر فرموده است: خدا در باره‌ی گمراه شدگان بنی اسرائیل و گوساله‌ای که سامری آن را از زیور آلات ساخت، خبر میدهد.

سامری گوساله‌ای بدون روح برای آنان بساخت، و با وارد کردن باد در آن، آنان را فریب داد که صدایی مانند صدای گاو از آن شنیده می‌شد «معنی مِنْ بَعْدِهِ» یعنی بعد از اینکه موسی برای مناجات با خدایش به کوه طور رفت. (مختصر ابن کثیر ۵۱/۶).

روایت شده‌است که موسی علیه السلام با قوم خود وعده گذاشت که به مدت سی شب به طور برود و پس از آن، از میعادگاه برگردد. اما چون مأمور شد که ده شب دیگر را بر آن مدت بیفزاید، نتوانست سر قرار معین به‌میان قومش بازگردد. در این هنگام «سامری» که بنی‌اسرائیل از وی حرف‌شنوی داشتند، به آنان گفت: با شما زیوراتی از کسان فرعون است که آنها را به عاریت گرفته بودید تا خود را در مراسم عید بیوشید و اکنون که خداوند کسان او را غرق کرده، آن زیورات را نزد من آورید. بنی‌اسرائیل از وی اطاعت کرده زیورات رابه وی سپردند و او از آنها تمثال گوساله‌ای ساخت، سپس مثنی از خاکی را که از نقش سم اسب جبرئیل علیه السلام برگرفته بود، در آن افکند و در نتیجه، آن تمثال آواز گاو برداشت.

«أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا»: آیا ندیدند که آن گوساله با آنان هیچ سخن نمی‌گوید، چه رسد به این‌که قادر به جلب منفعت یا دفع مضرتی از آنان باشد.

معبود انسان باید هادی انسان باشد، در حالیکه این گوساله هیچ راهی را بدان رهنمایی کرده نمیتواند. یعنی: آیا ندیدند که آنان را به هیچ راه خیر حسی یا معنوی‌ای دلالت و راهنمایی نمیکند؟ پس چگونه او را بر کسی ترجیح میدهند که اگر تمام ابحار مرکب گردند تا کلماتش را بنویسند، قبل از آنکه کلمات وی به پایان آید، آب ابحار تمام میشود و هم اوست که خلق را به سوی حق هدایت کرده‌است؟

«اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ (148)» آنها آن را برای خود به عنوان الله برگزیدند و به این ترتیب با شرک، بر خویشان ظلم و ستم روا داشتند. چون اشیاء را در غیر محل خود قرار دادند.

در یک کلمه باید گفت که: شرک، ظلم است و شخصیکه بدون دلیل و تنها بر اساس لجاجت، حق را رها کند و اسیر ساخته‌های دست خودشود، ظالمتر است.

باید گفت که یک نمونه دیگری از مصر زدگی ای بنی اسرائیل این که این قوم به اندازه ای تحت تأثیر گاو پرستی و تقدیس رایج آن در مصر قرار گرفته بود که قرآن میفرماید: «وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ 93 سوره بقره) یعنی مهر و محبت گوساله با قلب آنان عجین شده بود. مصریان در آن زمان گوساله «آبیس» (گوساله) را می‌پرستیدند.

از همه حیرت‌آورتر اینست که: هنوز سه ماه نشده بود آنان از مصر بیرون آمده بودند و چند پاره شدن بحر، غرق شدن فرعون در آن، آزاد شدن آنها از بند اسارت و بردگی ای که هیچ امیدی به رهایی از آن را نداشتند و اتفاقات مشابه دیگر هنوز به طور کامل تازه بودند و آنها خوب می‌دانستند که هر آن چه اتفاق افتاده با قدرت خدای بلند مرتبه اتفاق افتاد و هیچکس دیگری کوچکترین دخالت و نقشی در آن نداشت، اما باز هم این قوم در قدم اول از پیامبرش خدایی مصنوعی طلبید و در مرحله‌ی دوم به محض دور شدن پیامبر خدایی مصنوعی ساخت و به عبادت آن پرداخت.

از فحوای این آیات متبرکه بر می‌آید که: بنی اسرائیل، قوم سرگردان، متردد، شکو اگر و پریشان حال و آشفته بال بودند و نمی‌دانستند چه کار کنند. و در نهایت باید گفت که:

مردمی ناسپاس، سطحی نگر و سرسری بودند. (قابل تذکر است که داستان گوساله سامری را در سوره طه همین تفسیر یعنی تفسیر احمد میتوانید به تفصیل آن مطالعه فرمایید).

وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾

و هنگامی که به شدت پشیمان شدند [و به باطل بودن گوساله پرستی آگاه گشتند] و دانستند که قطعاً گمراه شده اند، گفتند: اگر پروردگاران ما به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، یقیناً از زیانکاران خواهیم بود. (۱۴۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ: در دستشان افتاد، بیدار شدند، کنایه از شدت پشیمانی، انگشت پشیمانی گزیدن، بسیار افسوس خوردن. رأو: دانستند، دریافتند.

تفسیر:

«وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ» در اثر بی دانشی و کجروی خود، خود مرتکب چنان فعل زشت و بیهوده گردیده بودند که بعد از تنبیه موسی علیه السلام آن جوش و خروش باطل نشست، و هوش به سرشان آمد؛ خود از حرکت ناشایسته خویش شرمیدند و انگشت پشیمانی و ندامت گزیدند، و از پرستش گوساله شدیداً پشیمان گشته و حسرت خوردند، هستند انسانهای که تا نتیجه‌ی عملکرد خود را نبینند، متوجه خطای خود نمی شوند.

«وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا» و دریافتند که به راستی بیراهه رفته اند؛ و به اصطلاح گمراهی خود را باچشم سر دیدند، «قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يَغْفِرْ لَنَا» گفتند: اگر پروردگاران ما به ما رحم نیاورد و از سر تقصیرات ما در نگذرد و ما را در آنچه مرتکب شدیم نبخشد و گناهان ما را محو ننماید، حتی با سابقه گوساله پرستی، از رحمت خدا مأیوس نباشیم.

«لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (149)» قطعاً از گروه زیانکاران خواهیم بود. بدی عملکرد ما موجب عذاب بزرگ از جانب پروردگار ماست. انسانها حتی با سابقه گوساله پرستی، نباید از رحمت پروردگار باعظمت مأیوس شود. و واضح است که انسان، بدون رحمت و مغفرت الهی در زیان و خساره است.

ابن کثیر (رح) فرموده است: بدین ترتیب به گناه خود اقرار و اعتراف کردند. این آیه پناه آوردن آنها را به الله عز و جل نشان می دهد. (مختصر ابن کثیر ۵۱/۲). چنین بود که با فریاد و استغاثه و تضرع مخلصانه، به خدای منان پناه بردند و با خلوص دل به وی التجا کردند.

نظیفه زیبا:

نیکبختی و بدبختی در دست الله متعال است، موسی بن عمران که زیر دست فرعون تربیت شد ایمان آورد و موسی سامری که تربیت شده‌ی جبرئیل بود کافر از آب درآمد، پس تربیت جبرئیل امین برای موسی سامری سودی نداشت، و تربیت فرعون نفرین شده برای موسی کلیم زیانی نداشت. (بنقل از صفوأة التفاسیر)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه ذیل داستان حضرت موسی علیه السلام با بنی اسرائیل ادامه یافته و یادی از نعمت‌های ارزنده‌ای که به آنها آرزانی داشته است سخن میگوید، درباره‌ی جحود و انکار و نافرمانی آنان در مقابل آن همه نعمت داد شده بحث نموده، در ضمن در این آیات داستان «أَصْحَابُ الْقُرْيَةِ» نیز مورد بحث قرار گرفته است، اصحاب که در روز شنبه از

حد تجاوز کرده و به شکار پرداختند، و این که چگونه پروردگار با عظمت آنان را به میمون مسخ شده مبدل ساختند، تا درس عبرتی باشند برای آنهایی که عبرت می گیرند. بصورت کل باید گفت که: در آیات متبرکه (150 الی 151) درباره خشم موسی، نکوهش هارون به خاطر گوساله پرستی قومش، بحث بعمل آمده است.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١٥٠﴾

و هنگامی که موسی (از کوه طور) به طرف قوم خود بازگشت (و گوساله پرستی آنها را دید) در حالت خشم و افسوس گفت: پس از من بد جانشینانی برابم بودید، آیا در (مخالفت) امر پروردگارتان عجله کردید؟ و لوحه‌های تورات را انداخت و سر برادرش را گرفت و آن را به سوی خود کشید. (هارون) گفت: ای پسر مادرم! این قوم مرا (در تنگای قرار دادند و) ناتوان شمردند و تحقیر نمودند، (بلکه) نزدیک بود مرا بکشند، پس دشمنان را به من شاد مگردان و مرا با قوم ظالم قرار مده. (۱۵۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«غَضْبَانَ»: غضبناک، خشمگین. «أَسِفًا»: اندوهناک و یا اندوهگین. «بئسما»: چه بد! «خلفتُمونی»: جانشین من بودید، نایب من بودید. «ابْنَ أُمَّ»: پسر مادرم! این خطاب، نشان مهر و عطوفت قلبی است. «استضعفونی»: مرا ناتوان شمردند، ضعیف نگهداشتند. «کادوا يقتلوننی»: نزدیک بود مرا بکشند. «لا تشمت بی الاعداء» (شمت): مرا دشنام مکن، کاری مکن که دشمن نکوهشم کند، به این کار دشمن را شاد مکن. شمت و شماتة: شاد شدن از رنج و مصیبتی که به دشمن میرسد، از غم دشمن شاد شدن. (تفسیر فرقان).

تفسیر:

«وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا»: وقتی موسی علیه السلام از مناجات پروردگار خود فارغ شد، به سوی قومش غضبناک بازگشت، در حالیکه بر گوساله پرستی آنها سخت حزین و غمگین بود خطاب به آنها گفت: «قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي» چقدر بد است این عملکرد شما که در غیاب من گوساله پرست شدید؟ مفسران میگویند: «أَسِفًا»: تأسف، حالتی فراتر و سخت‌تر از قهر و غضب است. «أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ»: آیا در مورد فرمان خدایتان که عبارت بود از منتظر شدن رجوع حضرت موسی از کوه طور، عجله کردید؟ استفهام برای انکار است. «وَ أَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ»: آیا در امر پروردگار خود و میعادش که مرا بر اساس آن چهل روز میعاد گذاشت پیشی گرفتید و منتظر عودت من باقی نماندید و چون نیامدم غیر الله را عبادت کردید؟ او همچنان موی سر برادرش هارون را گرفت و به شدت کشید و او را از اینکه در برابر این عملکرد بنی اسرائیل از نرمی کار گرفته بود مورد سرزنش قرار داد.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: وقتی دید قومش گوساله پرداخته‌اند لوحه‌ها را پرت کرد و از فرط عصبانیت و بیم قهر خدا آنها را شکست و سر برادرش را گرفت و کشید. (طبری ۱۲۳/۱۳).

طوریکه در آیات قبلی هم متذکر شدیم که: این قول جمهور علما از سلف و خلف است. نقل است که ألواح تورات از زمره، یا از یاقوت بود.

در حدیث شریف آمده است: «خداوند بر موسی ببخشاید؛ به راستی که بیننده چون شنونده نیست زیرا وقتی الله متعال به او خبر داد که قومش بعد از او گمراه شده‌اند، با شنیدن این خبر الواح را به زمین نیفکند ولی چون آنان را به معاینه و مشاهده در این حالت دید، الواح را به زمین افکند».

قابل تذکر است که: هرگاه اصول در خطر افتد، فروع را باید رها کرد. «أَلْفَى الْأَوَاحَ» هنگامی که موسی دید مردم مشرک شده و دست از اصل خداپرستی برداشته‌اند، الواح تورات را که يك سری دستورات و قوانین الهی بود، به کناری گذارد و پیگیر اصل مهم‌تر شد. «قَالَ ابْنُ أُمَّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي»: هارون خطاب به برادر گفت: ای پسر مادرم! در حق من نرمی و عطف کن و از حلم کار بگیر که بنی اسرائیل من را تنها و ضعیف یافتند و حتی خواستند به قتل برسانند، البته من در نصیحت آنان کوتاهی نکردم. (ابن کثیر گفته است: به این سبب گفته است «ابن ام»، تا نشان دهد که نزدش عزیز است و گرنه او برادر پدر و مادری حضرت موسی بود).

در مورد اینکه چرا هارون علیه السلام علیه السلام گفت: ای فرزند مادرم! و نگفت: ای برادرم! این بود که آن جمله، جمله‌ای مهرانگیز و عاطفه باری بود و گرنه، موسی و هارون دو برادر اعیانی (پدری و مادری) یک دیگر بودند. دلیل دیگر این بود که مادرشان، چنانکه گفته‌اند، زنی مؤمنه بود.

از فهم این آیه مبارکه در میابیم که: در برابر انسانهای عصبانی باید برخوردی عاطفی صورت گیرد. «ابن ام» (با این که موسی و هارون علیهما السلام از یک پدر و مادر بودند، اما هارون، موسی را پسر مادری خطاب کرد).

همچنان از جمله «وَكَادُوا يَقْتُلُونِي» در می یابیم که: سقوط اخلاقی انسان تا آنجاست که به خاطر هوا و هوس و گوساله پرستی، ولی نعمت خود را تهدید به قتل می کند. «فَلَا تُشِمْتُ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (150)»: بناءً تو آنها را با توهین به من خوشحال نساز که من هرگز با آنها در گوساله پرستی اشتراک نکردم و از این عملکرد آنها راضی نیز نشدم و حتی بر آنها این کار را رد نموده و من از آن کاملاً بیزارم. هنگام توبیخ دوستان، باید مواظب بود که دشمن از آن سوء استفاده نکند.

سکوت و بی تفاوتی نسبت به ظلم و انحراف، انسان را هم ردیف ظالم قرار میدهد. «لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»: هارون سکوت را ظلم می دانست، لذا فرمود: من سکوت نکردم، بلکه مرا مجبور به سکوت و تهدید به قتل کردند. امام مجاهد گفته است: (ظالمین) عبارتند از گوساله پرستان.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِإِخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۱۵۱)

(وقتی خشم موسی فرو نشست) (موسی) گفت پروردگارا! من و برادرم را بیامرز و ما را در رحمت خود داخل کن و تو مهربانترین مهربانانی. (۱۵۱)

تفسیر:

«قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِإِخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (151)»: بعد از اینکه برائت هارون برای موسی علیه السلام محقق شد و علم حاصل کرد که؛ هارون در این قضیه تقصیری ندارد، از پیشگاه پروردگار برای خود و برادرش طلب بخشودگی کرد و گفت: «اغفر لی و لإخیی»: مفسر زمخشری فرموده است: از عملی که نسبت به برادرش از او

سر زد، برای خود طلب بخشودگی کرد، و برای برادرش از اینکه مبادا در جانشینی کوتاهی کرده باشد، بخشودگی را طلب کرد.

خوانندگان گرامی!

بعد از اینکه در آیات قلبی، بیان یافت که: حضرت موسی علیه السلام برادرش را نکوهش کرد و سپس برای هر دو از الله متعال آمرزش خواست، اینک در آیات متبرکه (152) الی (154) در باره مجازات ظالمان گوساله پرستی و پذیرش توبه‌ی توبه کاران، پایان داستان گوساله پرستی هم، به بیان گرفته شده است. همچنان در آیه 154 در باره فرونشستن قهر و آرامش خاطر موسی را بیان یافته است.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ﴿١٥٢﴾

بی تردید کسانی که گوساله را [به پرستش] گرفتند و آنرا معبود خود قرار دادند قهری بزرگ از جانب پروردگارشان، و خواری در زندگی دنیا آنان را خواهد رسید. و این چنین افتراء کنندگان را سزا می دهیم. (۱۵۲)

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»: همانا کسانی که گوساله را به خدایی و پرستش گرفته اند خداوند متعال در آخرت بر آنها غضب و عذاب دردناک خود را سرازیر خواهد کرد، چنانچه در دنیا نیز ذلت، خواری و فرومایگی را به آنان خواهد رسانید.

«ذلة»: خواری و رسوایی. ابن کثیر در این باره میفرماید: قهر و غضبی که از جانب الله بنی اسرائیل را در بر گرفت، عبارت بود از اینکه خدا توبه‌ی آنها را نپذیرفت تا همدیگر را کشتند، بعد از آن به خفت و خواری و حقارت در دنیا گرفتار شدند. (مختصر ابن کثیر ۵۲/۲).

«وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ (152)»: مانند این مجازات تمام تکذیب‌گرانی مجازات خواهند شد که بر الله از طریق عبادت غیر از او و یا شرک و یا توصیف او به آنچه مجاز نیست دست به تکذیب زده‌اند.

«المفترین» یعنی: کسانی که بر الله دروغ و تهمت میبندند و هیچ افتزایی بزرگتر از این نیست که آن سامری گفت: این خدای شما و خدای موسی است. محدث و فقیه مشهور سفیان بن عیینه فرموده است که: هر صاحب بدعتی ذلیل و خوار است. (طبری ۱۳۶/۱۳).

سزای برخی از گناهان در همین دنیا هم داده میشود:

از اینکه سامری و همدستان اش از شرک و گوساله پرستی توبه نکردند، خداوند تبارک و تعالی آن‌ها را در این جهان به گونه‌ای خوار و ذلیل ساخت که حضرت موسی علیه السلام به او دستور داد که از مردم دوری گزیند و عزلت اختیار کند و کسی را دست نزده و دیگران هم از او دور شده و هرگز او را دست نزنند. چنانکه او تمام عمرش را به تنهایی و دور از مردم و با حیوانات وحشی سپری کرد.

در «تفسیر قرطبی» از قتاده (رض) روایت است که خداوند عذابی را بر وی مستولی ساخت که هرگاه کسی به او دست می زد یا او به کسی دست می زد فوراً هر دو به تب

مبتلا می شدند. (تفسیر قرطبی) و در تفسیر «روح البیان» نیز آمده که این خاصیت در نژاد او تا امروز باقی است.

و در پایان آیه فرمود «وَكذلك نجزي المفترين» یعنی کسانی که بر خدا افترا می کنند به آنها اینگونه سزا داده خواهد شد. سفیان بن عیینه فرموده است که کسانی که در دین بدعت ایجاد می کنند آنها هم به این افتراء علی الله مجرم شده، مستحق این سزا خواهند شد (تفسیر مظهری).

امام مالک (رح) از این آیه استدلال کرده و فرمود که سزای کسانی که از طرف خود در دین بدعت ایجاد میکنند این است که در آخرت مستحق غضب الهی و در دنیا مستحق ذلت قرار خواهند گرفت. (تفسیر قرطبی).

وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٥٣﴾

و کسانی که کارهای بد انجام دادند (باز) پس از آن توبه کردند (و) ایمان آوردند (به وحدانیت الله) یقیناً پروردگار تو آمرزنده (و) مهربان است. (١٥٣) «غفور»: بسیار آمرزنده.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا»: آنان که مرتکب اعمال گناهان شود و نافرمانی کنند و بعد از ارتکاب آن توبه کردند و برگشتند و با خلوص نیت بر ایمان خود پایدار ماندند، خداوند متعال توبه‌اش را می پذیرد به شرط آنکه این توبه توأم با ایمان صادقانه به الله متعال، پیامبران و کتاب هایش باشد. باید گفت که دروازه توبه همیشه باز است، گرچه پس از مدتی باشد. «ثُمَّ تَابُوا» («ثُمَّ» برای فاصله زمانی است).

«إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ (153)»: خداوند متعال بعد از این توبه گناهان‌شان را می بخشد و همه را مشمول رحمت و اسع خود قرار میدهد؛ زیرا او بسیار بخشنده و مهربان است. لذا کارنامه سیاهشان را محو کرده و به رحمت خویش آنان را به بهشت وارد میکند. باید گفت که الله متعال نسبت به توبه کنندگان واقعی علاوه بر بخشش، رحمت خود را هم شامل آنان میسازد.

مفسر آلوسی فرموده است: در این آیه مشخص می‌شود که هر اندازه گناهان بزرگ باشند عفو و بخشندگی خدا بزرگتر است.

الله متعال نسبت به توبه‌کنندگان واقعی علاوه بر بخشش، رحمت خود را هم شامل آنان می‌سازد.

البته این حکم عامی است که شامل پرستشگران گوساله نیز می‌شود تا بدانند که گناه هرچند بزرگ باشد، عفو خداوند متعال از آن بزرگتر است.

در آیه مبارکه اول از بزرگی گناه آنان و پس از آن از وسعت رحمت الهی سخن در میان آمده است تا معلوم بدارد که گناهان هر چند هم که بزرگ و کلان باشند، عفو و گذشت الله متعال بزرگتر و سترگتر از آن است. اما در این میان می‌باید قطعاً دو شرط را در نظر داشت؛ اول، وجوب توبه و انابت و دوم آن که می‌باید دل را از حرص و طمع خالی ساخت و هرگونه طمعی را از ذهن زدود و با نیتی جازم به رحمت الهی دل بست.

وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ وَفِي نُسخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ﴿١٥٤﴾

و هنگامی که قهر و غضب موسی فرو نشست، ألواح (تورات) را برگرفت، و در نوشته های آن راهنمایی و رحمت بود برای آنانی که ایشان از پروردگارشان بیم دارند. (۱۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَكَتَ»: فرونشست، خاموش گشت. «أَخَذَ»: گرفت. «ألواح»: جمع لوح، صفحه های نوشته شده. «نسخة»: نوشته شده، مکتوب. «في نسختها»: در نوشته های آن. «هدى»: هدایت. «يَرْهَبُونَ»: می ترسند، بیم دارند.

تفسیر:

«وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ»: زمانیکه قهر و غضب موسی علیهم السلام در باره برادر و قومش فرونشست، «أَخَذَ الْأَلْوَابَ»: ألواح کتاب هایی را که در هنگامی خشم دور انداخته بود، دو باره برداشت.

«وَفِي نُسخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةً»: الواحی که شامل ارشادات، موعظه ها، احکام تفصیلی، بشارت و رحمت واسع بندگان نوشته شده و به سعادت و نیکبختی دو جهان ارشاد شده بودند. قانون آسمانی، رحمت الهی است و هدایت همراه رحمت، شامل انسان های خدا ترس می شود.

«لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ (154)»: چنین رحمتی واسع شامل حال کسانی میشود که بیم الله متعال را در دل دارند، و از عذاب و مجازات اش خوف و در هراسند. واقعاً خوف از الله متعال، دروازه های رحمت رابه روی انسان میگشاید. و باید گفت که: هیچ مقامی جز الله متعال شایسته نیست که انسان در برابرش خائف و خاضع باشد.

مفسر قتاده میفرماید: «موسی گفت: ای پروردگارم! من در ألواح تورات اوصاف امتی را می یابم که بهترین امت پدید آورده شده در روی زمین برای مردم هستند، امتی که به معروف امر و از منکر نهی می کند. پس آنان را امت من گردان! پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. موسی گفت: ای پروردگارم! من در ألواح اوصاف امتی را می یابم که در آفرینش خویش آخرین، اما در ورود به جنت، پیش آهنگ است، پروردگار! ایشان را امت من گردان! پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. موسی علیه السلام گفت: ای پروردگارم! من در ألواح اوصاف امتی را می یابم که مصاحفشان در سینه های ایشان است و آن را از سینه های خویش میخوانند، پروردگار! ایشان را از امت من گردان. پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. قتاده می گوید: به ما نقل شده است که در این هنگام موسی علیه السلام ألواح را بر زمین انداخت و گفت: بار خدایا! پس مرا نیز از امت احمد بگردان». (ابن کثیر این روایت را در تفسیر خویش نقل کرده و آن را ضعیف هم خوانده است).

خوانندگان گرامی!

در آیات (155 الی 157) در باره انتخاب کردن موسی علیه السلام هفتاد نفر را برای میعادگاه و راز و نیاز با پروردگار هنگام مشاهده ی زلزله ی کوه، ایمان انسان به پیامبری او و پیغمبری رسول خاتم، بحث بعمل آمده است.

وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَآيَايَ أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيِّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ﴿١٥٥﴾

و موسی برای وعده‌گاه ما از میان قوم خود هفتاد نفر را انتخاب کرد. پس هنگامی که زلزله آنها را فروگرفت، گفت: ای پروردگارم، اگر می‌خواستی آنها و مرا پیش از این هلاک میکردی. آیا به خاطر اعمالی که بیخردان ما انجام داده‌اند، ما را هلاک می‌کنی؟ و این (عقوبت) جز آزمایش تو نیست، هر کس را که بخواهی به آن گمراه میکنی و هر کس را که بخواهی هدایت می‌کنی. توئی مددگار ما، پس ما را بیمارز و بر ما رحم کن که تو بهترین آمرزندگان. (۱۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الرَّجْفَةُ»: زلزله، «أهلكت»: نابود کردی. «السُّفَهَاءُ»: جمع سفیه، ابلهان، بی‌خردان. «إِنْ هِيَ»: این نیست. «فِتْنَتُكَ»: آزمایش تو، امتحان تو.

تفسیر:

«وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا»: موسی علیه السلام از میان قوم خود هفتاد تن را بعد از آن که قومش به گوساله پرستی روی آوردند، پروردگار با عظمت به وی دستور داد که با جمعی از بنی‌اسرائیل، در آن میعاد معین به کوه طور بیاید تا نمایندگان قومش از پرستش گوساله عذرخواهی کنند.

از جمله «وَ اخْتَارَ مُوسَى»: بر می‌آید که برای حضور و اشتراک در مراکز مهم و مسائل حساس، باید شخصیت‌های ذی‌اعتبار و مهم انتخاب و تعیین شوند، نه هر کس و در هر سطحی.

«فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ»: در وعده‌گاه، زلزله سخت، آنان را فراگرفت. نقل است که آنها را چنان زلزله‌ای فروگرفت که همه [انان بیجان بر زمین افتادند و موسی از هوش رفت] وقتی به هوش آمد، گفت: «قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ آيَايَ»: وقتی موسی به هوش آمد با زاری و استسلام گفت: خدایا! اگر می‌خواستی قبل از این ما را به هلاکت میرساندی. ما بنده‌ی توایم و تحت تسلط قدرت تو قرار داریم، و تو هر کاری که بخواهی انجام می‌دهی.

این سخن را از سر افسوس و اندوه گفت. یعنی: اگر اراده نابود ساختن ما را داشتی، ای کاش ما را قبل از آنکه به سویت بیاییم، به علت گناهانمان نابود میکردی زیرا اکنون از آن بیم دارم که بنی‌اسرائیل بگویند؛ من آنان را با نیرنگ و توطئه پیش‌ساخته‌ای از سوی خود، به قتلگاه کشانیده‌ام! آنگاه ادامه داد: «أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا»: آیا ما و بقیه‌ی قوم بنی‌اسرائیل را به خاطر عملی که آن هفتاد نفر بیعقلان انجام دادند، نابود میکنی؟ (به قولی: هدف موسی علیه السلام از «بیعقلان» همانا، سامری و یارانش بودند) هفتاد نفری که گفتند: خدا را به ما نشان بده.

مفسر قرطبی در روایت سدی گفته است: الله متعال به موسی فرمان داد با جمعی از بنی‌اسرائیل به عنوان عذرخواهی از پرستش گوساله به پیشگاه او بروند، و وقتی را برای آنان معین کرد، آنگاه موسی هفتاد نفر را انتخاب کرد، و برای معذرت‌خواستن به راه افتادند. وقتی به محل معین به «میقات توبه» درکوه رسیدند به موسی گفتند: تا الله متعال را با چشم خود نبینیم به تو ایمان نمی‌آوریم، تو با او صحبت کردی، پس او را به ما نشان

بده، پس صاعقه آنها را زد و همگی جان سپردند و موسی بیهوش شد، چون به هوش آمد و اوضاع را چنین دید، به پا خاست و به تضرع و دعا پرداخت و در حال گریان گفت: پروردگارا! وقتی به نزد بنی اسرائیل بازگردم، در مورد مرگ برگزیدگانشان که جانشان را گرفته‌ای چه بگویم؟ اگر میخواستی جان آنها را در میان قومشان میگرفتی و آنان با چشم خود مرگشان را می دیدند. باز اراده، اراده‌ی توست. (طبری ۱۴۰/۱۳).

از فحوای آیه مبارکه بر می آید که در برخی از حالات آتش قهر الهی چنان فراگیر وسیع و شدید است که خشک و تر را باهم می سوزاند. وحتی انسانهای صالح را هم به خاطر سکوت و بی تفاوتی شان در مورد کفر و ظلمت اش نیز شامل حال آنان میگرداند.

«إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ»: این فتنه که برای آنان پیش آمده، جز محنت و آزمایش و بلای تو چیزی نیست، که بندگان را بدان امتحان می‌کنی. یعنی: قضیه سامری و پرستش گوساله، فقط آزمایشی از سوی توست.

«تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ»: هرکه را بخواهی به وسیله آن گمراه و هرکه را بخواهی، هدایت می‌کنی، پس توهستی که هدایت و گمراهی به دست توست، امر؛ امر تو و حکم؛ حکم توست، هرکه را بخواهی، هدایت می‌کنی و هرکه را بخواهی، گمراه می‌گردانی، ملک؛ تماماً ملک تو و خلق و امر همه از آن توست لذا اگر بخواهی، قطعاً این بی خردان را هدایت می‌کنی.

«أَنْتَ وَلِيْنَا فَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا»: بار الهی! تو سرپرست و ولی امور ما و یاور و حافظ ما هستی، پس گناه گذشته‌ی ما را ببخشای و به رحمت و مهر وسیع خودت که همه چیز را در بر می گیرد به ما رحم فرما.

«وَ أَنْتَ خَيْرُ الْعَافِرِينَ (155)»: تو بهترین پرده پوشی، از گناه صرف نظر کرده و آن را به نیکی تبدیل می‌کنی.

واقعاً آمرزش و عفو الهی، برخلاف بخشش مردم که یا با تأخیر است، یا همراه با منت و تحقیر، بهترین بخشایش هاست.

مفسر تفسیر کابلی مینوسید که به قول راجح آن است که این میقات علاوه بر آن میقات است که برای اعطای تورات به موسی- علیه السلام- مقرر شده بود. همچنین، از ترتیب این آیات به ظاهر مفهوم می‌گردد که این واقعه بعد از گوساله‌پرستی و مجازات به وقوع پیوست؛ لیکن آیت سوره نساء «يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرْنَا اللَّهَ فَأَخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةَ يُظْلِمُهُمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَ آتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا» (153) (اهل کتاب از تو میخواهند که کتاب و نوشته‌ای از آسمان برایشان فرود آوری، بی‌گمان از موسی بزرگتر از آنرا خواستند که گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده! پس به سزای ظلمشان صاعقه آنان را فراگرفت، سپس بعد از آنکه معجزه‌های روشن برای آنان آمد، گوساله‌پرستی را پیش گرفتند، پس (از توبه) ما از آن (گناه) هم درگذشتیم و عفو کردیم و به موسی حجّتی آشکار دادیم.

صریح بیان میکند که گوساله‌پرستی بعد از این واقع شده؛ و الله اعلم بالصواب.

وَ اَكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ اِنَّا هُدْنَا اِلَيْكَ قَالَ عَذَابِيْ بِهٖ مَنْ اَشَاءُ وَ رَحْمَتِيْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَاكُنْهَا لِلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ وَ يُؤْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِيْنَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُوْنَ ﴿١٥٦﴾

و برای ما در این دنیا و آخرت، نیکی مقرر کن که البته ما بهسوی تو رجوع نمودیم. (الله) فرمود: عذاب خود را به کسی که بخواهم میرسانم و رحمت من هر چیزی را دربرگرفته است، و آن را برای کسانی مقرر می دارم که پرهیز گاری می کنند و زکات را میدهند و به آیات ما ایمان می آورند. (۱۵۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اُكْتُبُ»: مقرر فرما، عطا کن. «هُدُنَا»: بازگشته ایم. «سَأَكْتُبُهَا»: آنرا مقرر خواهم داشت و به آن رحمت خود در آخرت حکم و فیصله خواهم کرد. (أنعام: 54). «أُصِيبُ»: می رسانم.

تفسیر:

«وَأَكْتُبُ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ» این آیه، تتمه و تکمله‌ی دعای موسی علیه السلام است که نیکی و سرافرازی هر دو جهان را از الله می طلبند. یعنی ای پروردگار برای ما خیر بسیار را اعم از سلامتی، ثروت، عزت و عمل صالح مقدر کن و در آخرت نیز برای ما بهشت، رحمت و مغفرت گناهان را قرار بده! واقعاً هم انبیا در فکر تأمین سعادت دنیا و آخرت بشریت اند.

«إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ»: ما به سوی تو در حالی بازگشتیم که توبه می نمائیم و بر عملکرد خود سخت پشیمانیم. از حضرت علی(رض) روایت شده است که فرمود: «بنی اسرائیل را از آن رو، یهود نامیدند که آنان گفتند: اناهدنا الیک».

«قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»: خدای تعالی خطاب به موسی علیه السلام گفت: این عذابی که با آن بنی اسرائیل را عذاب نموده و آنان را گرفتار زلزله کرده‌ام با آن تمام گناهکارانی را که بخواهم مجازات میکنم و رحمت من شامل همه امور مکلفان و دیگران میشود. این همان رحمت واسعی است که بر غضب او تعالی پیشی گرفته و او مهربانترین مهربانان است.

«رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»: رحمت الهی نامحدود است، اگر کسی به آن نرسید، تقصیر از خود اوست. نقصی در فاعلیت رحمت الهی نیست، بلکه نقص در قابلیت ماست. واضح است که: رحمت الهی فراگیر است، ولی عذاب الهی چنین نیست. اصل، رحمت الهی است و عذاب او عارضی. (در آیه مبارکه برای رحمت، فعل ماضی «وَسِعَتْ»، ولی برای عذاب فعل مضارع «أُصِيبُ» آمده است.

مفسر ابو سعود گفته است: نسبت دادن «اصابت» به «عذاب» و استفاده کردن از صیغهی مضارع و آوردن رحمت به صیغهی ماضی نشان دهنده‌ی این است که رحمت از مقتضیات ذات خدا است، و عذاب از مقتضیات نافرمانی بندگان. (ابو سعود ۲/۲۰۱)

فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ (156) خدای تعالی آنرا برای کسانی که تقوایش را از طریق اجرای فرامین و اجتناب از نواهی رعایت کنند و از شرک و گناهان کبیره دوری گزینند مقدر مینماید، آنانی که زکات فرضی اموال خود را ادا مینمایند و با آن خویشان را از پلیدی‌های حسی و ارواح خود را از گناهان پاک می کنند، آنانی که آیات الهی را تصدیق نموده و پیام آوران الهی را تکذیب نمی نمایند.

همچنان آنچه سبب دریافت الطاف الهی است، ایمان به تمام آیات است، نه بعض آنها.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ

وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ
وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾

آنان که از (این) رسول (الله)، پیامبر «امی» (= درس ناخوانده) پیروی میکنند، که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، نوشته می یابند، آنان را به کارهای نیک امر میکند و از کارهای بد باز میدارد، چیزهای پاکیزه را برایشان حلال میکند و چیزهای پلید را بر آنان حرام می نماید. و بار گران را از آنها بر میدارد و بند و زنجیره هایی را که بر آنان بود دور می کند، پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را تعظیم نمودند و او را مدد کردند و از نوری که همراه وی فرورستاده شده است پیروی کردند، این گروه رستگار (و کامیاب) اند. (۱۵۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

النبي الأمي: نبی در لغت از ریشه‌ی نبوت به معنای بلندی است و از ریشه‌ی نبأ؛ یعنی، خبری مهم. در شرع، نبی کسی است که الله به او وحی کرده؛ و آن چه را از علم و حکمت که نمی دانسته به او خبر داده است. (تفسیر منار).

الرسول: کسی است که هم به او، شرع، وحی شده و هم به تبلیغش موظف گشته باشد؛ هر چند شرع یا کتابی مستقل و جداگانه ندارد؛ بلکه پیرو شرع یا کتاب یکی دیگر از پیامبران قبل از خود است، مانند: پیامبران بنی اسرائیل که پیرو تورات بودند.

الامی: منسوب به ام (مادر)؛ یعنی، آن کس که، هم چون روز زادن از مادر، سواد خواندن و نوشتن ندارد. مردم عرب به «امیین» ملقب بودند: «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم»: خدا کسی است که در میان بی سوادان، فرستاده ای از خودشان برانگیخت. (سوره جمعه آیه 2). اهل کتاب گویند: «...ذلک بانهم قالو لیس علینا فی الامیین سبیل...»: این، بدان سبب است که آنان به تصور خود، گفتند: در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند، ما مسؤول نیستیم. (آل عمران آیه 75). نبی امی، یعنی، پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم. اِصْرَ: بارگران، مسؤولیت طاقت فرسا، الاغلال: جمع غل، سختیها و قید و بندها، زنجیرها، عزروه: او را کمک کردند، یار او شدند، او را محترم داشتند. النور: قرآن (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ» آن پرهیزکاران کسانی اند که از این پیامبر امی، که نامش را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند، پیروی می کنند. مفسر بیضاوی فرموده است: او را «رسول» نامید؛ چون از جانب او فرستاده شده است، و نیز او را «نبی» نامید؛ چون اخبار و پیام‌هایی را برای مردم می آورد. (تفسیر بیضاوی صفحه ۲).

امی: یعنی: از امت های غیر اهل کتاب. وطوریکه در فوق هم تذکر دادیم: امی کسی است که خواندن و نوشتن را نمی داند و در اصل از «ام» یعنی مادر است، به این معنی که مادرش او را از خود جدا نکرده تا علم و دانش بیاموزد.

کلمه «امی» به عنوان وصف رسول گرامی اسلام، فقط دو بار در قرآن عظیم الشان به کار رفته است، یکی در این آیه و دیگری در آیه 158 همین سوره.

«الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» احوال این پیامبر نزد یهودیان در تورات و نزد نصرانیان در انجیل نوشته شده.

ابن کثیر فرموده است: وصف محمد صلی الله علیه وسلم این گونه در کتب پیامبران آمده بود و آنان مژده‌ی بعثتشان را به ملت‌های خود دادند، و به آنان دستور دادند که از او پیروی

کنند، و هنوز صفاتش در کتاب‌هایشان موجود است و دانشمندان و احبار آنها آن را نیک می‌دانند. (مختصر ابن کثیر ۵۵/۲).

از عطاء بن یسار روایت شده است که گفت: با عبدالله بن عمر و بن عاص رضی الله عنهما ملاقات کردم و به او گفتم: مرا از اوصاف رسول الله صلی الله علیه وسلم مطلع بساز! فرمود: «بلی والله! آن حضرت صلی الله علیه وسلم در تورات به بعضی از اوصافی که در قرآن برای ایشان ذکر شده، توصیف شده‌اند، از جمله این‌که در تورات آمده است: ای پیامبر آخرالزمان! بی‌گمان ما تو را شاهد، مزده دهنده، بیم دهنده و پناهگاهی برای امی‌ها فرستادیم، تو بنده ما و پیامبر ما هستی، ما تو را متوکل نامیده‌ایم، تو نه در شتخو هستی نه سنگدل، نه جیغ و داد کننده در بازارها، تو بدی را با بدی پاداش نمی‌دهی بلکه عفو میکنی و در می‌گذری و هرگز خداوند تو را قبض روح نمیکند تا آنگاه که به وسیله تو ملت کج و منحرف را راست گرداند، به این‌که بگویند: «لا اله الا الله» و به وسیله تو چشم‌های نابینا و گوش‌های ناشنوا و دل‌های غلف شده را باز می‌گرداند».

«يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» و او پیروان خود را به انجام تمام خوبی‌هایی دعوت میکند که بر آن فطرت سالم و عقل صریح و نقل صحیح دلالت می‌نماید و آن‌ها را از هر منکر و کار بدی که طبیعت بد برد و شرائع حرام کند برحذر می‌دارد و نهی می‌کند.

«وَيُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» و برای آنها انواع خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها و لباس‌های خوب را و همچنان هر حلال لذت بخشی که نجس، مضر و بد نیست حلال مینماید و هر زشت و نجس را خواه در مأكولات باشد یا مشروبات و پوشیدنی‌ها که طبیعت سالم از آن بد می‌برد حرام می‌نماید.

خبائث:

هر چیزی است که طبع سلیم آن را پلید و نفس آن را ناپاک بشمارد و تناول آن سبب درد و آفت گردد. بعضی از علماء می‌گویند: هر خوراکی‌ای را که خداوند متعال حلال گردانیده، آن خوراکی پاکیزه است و هم در جسم و هم در دین سودمند میباشد و هر چه را که خداوند متعال حرام گردانیده، آن چیز هم در جسم و هم در دین پلید و زیانبار است.

از فحوای آیه مبارکه فهمیده میشود که: برای اصلاح جامعه، ابتداء باید امکانات حلال را فراهم کرد، سپس برای امور حرام، محدودیت ایجاد نمود.

(زیرا «يُجِلُّ»، قبل از «يُحَرِّمُ» است). و باید اضافه کرد که: حلال‌ها و حرام‌های الهی، بر اساس فطرت است.

«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»: او همچنان از پیروان خود تمام اوامر سخت و شدیدی که موجب در تنگنا قرار گرفتن آنها میشود از قبیل خودکشی به منظور پذیرش توبه، و بریدن محل ناپاکی لباس و قصاص قتل عمد و غیر عمد و خطا، و مانند آنرا از آنان برداشته و تخفیف می‌دهد.

تکالیف شاقه‌ای که بنی اسرائیل به آن مکلف بودند، تکالیفی نبود که در آن مصلحتی ذاتی نهفته باشد بلکه آن تکالیف، به عنوان مجازاتی بر اعمال بدشان بر آنان وضع شده بود؛ چون تحریم غنایم جنگی، تحریم همنشینی با زن حائض، بریدن موضع نجاست از لباس و قتل نفس به عنوان نشانه‌ای بر توبه پس بدانید که این پیامبر امی؛ پیام آور آسانی و بخشایش

است چنانکه در حدیث شریف آمده است: «بعثت بال حنیفیه السمحة: به دین حق گرای آسان برانگیخته شده‌ام».

«فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ»: پس آنانی که تصدیقش کنند و از ایشان پیروی نموده و به آنچه فرستاده شده ایمان آورند و یاریش دهند و به او توقیر و احترام داشته در کنارش جهاد کنند. تنها ایمان به پیامبر صلی الله علیه وسلم کافی نیست، حمایت هم لازم است «وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ» و به هدایتی که بر آن از قرآن و سنت مبعوث شده هدایت شوند، قرآن، نوری است که دلها و اندیشه‌ها را روشن میکند و همواره قرین پیامبر صلی الله علیه وسلم بود. «النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ» (نبوت پیامبر، همراه قرآن و از طرف خدا نازل شده است).

«أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (157)»: اینها کسانی هستند که در دنیا و آخرت رستگار شده و به هدایت و استقامت و بهشت و رضوان الهی به سعادت رسیدند. عامل رستگاری و فلاح، ایمان و حمایت از پیامبر و پیروی از قرآن است.

خواننده گرامی!

در آیات متبرکه ذیل در باره رسالت عام پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین بحث بعمل می آید.

پس از آن که الله متعال، صفات پیامبر را در تورات و انجیل بیان فرمود و یادآور شد که هرکس پیرو او شود، سرافراز و خوشبخت هر دو جهان است، سپس مزیت و برتری رسالت اسلامی را، که عام و فراگیر است، تبیین کرد و این که رسالت و برگزیدن پیامبر خاتم، برای عموم مردم است که آنان را به سوی ایمان به خدا، پیامبر و رسالتش فراخواند و هر کس در هر زمان و مکانی پیرو او گردد، به سعادت ابدی دنیا و آخرت خواهد رسید.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾

(ای پیغمبر!) بگو: ای مردم (جهان)، من فرستاده الله به سوی همه شما هستم، آن پروردگاری که مالکیت و سلطنت آسمانها و زمین فقط در سیطره اوست.

و هیچ معبودی برحق جز او نیست، زنده میکند و میمیراند. پس به الله و رسول عالیقدر او، که ناخوان است و به الله و سخنهای او ایمان دارد، ایمان بیاورید و از او پیروی کنید تا هدایت یابید. (۱۵۸)

در این آیه مبارکه خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور میدهد، تا به همه‌ی مردم جهان، خود را بشناساند و دعوتش را برساند و اعلام نماید؛ چون پیامبری و رسالت او برای همه‌ی بشریت، رحمت و برکت است. (انبیاء آیه 107)، بشیر و نذیر است. (سوره أنعام / آیه 19). (سورة سبأ / آیه 28).

تفسیر:

بَعَثْتُ پیغمبر صلی الله علیه وسلم به ساکنین تمام جهان عام است. به امی‌های عرب، یا یهود و نصاری، محدود نمیباشد؛ چنانکه خدای متعال شهنشاه مطلق است، حضرت وی رسول مطلق او تعالی میباشد. اکنون، هدایت و کامرانی غیر ازین نیست که به شریعت عالم شمول و جامع او پیروی به عمل آید.

خاص اوست که ایمان آوردن به وی مرادف ایمان آوردن است به همه انبیاء و مرسلین و جمیع کتب سماویّه.

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً» رسالت محمد صلی الله علیه وسلم رسالت جهانی است. بناءً این مکتب جهانی، رهبر جهانی لازم دارد.

طوریکه میفرماید: ای پیامبر! برای همه مردمان بگو: همانا الله متعال ما را به سوی ثقلین یعنی جن و انس و به سوی تمام بشر فرستاده پس مخاطب من در این دعوت تمام انسان هاست و خدایی که من را فرستاده تنها او مستحق عبادت است؛ «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً» برخی از مفسران گفته اند: همه پیامبران به طور خاص به سوی قوم خویش برانگیخته شدند و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم برای همه انسانها و همه جنیان برانگیخته شده است. جمیعاً حال از الیکم و منصوب است.

آشکار ترین مزیت رسالت اسلامی این است که: این رسالت؛ عام، فراگیر و ابدی است. احادیث متعددی نیز بر اصل عمومیت رسالت نبوی صلی الله علیه وسلم تأکید گذاشته‌اند، چون حدیث شریف وارده به روایت جابر بن عبدالله (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمودند: «به من پنج خصلت داده شده که به هیچ یک از انبیای قبل از من داده نشده است:

1 - با رعب و وحشتی که از من در قلب دشمنم افکنده می شود، به اندازه مسافت یک ماه راه، نصرت داده شده‌ام.

2 - تمام زمین برایم سجده‌گاه و پاک قرار داده شده پس هرکس از امتم در هر جایی از زمین که هست، همین‌که وقت نمازش فرا میرسد، باید نماز بگذارد.

3 - غنایم جنگ برایم حلال شده، در حالی که قبل از من برای کسی حلال نشده بود.

4 - به من (حق) شفاعت داده شده.

5 - پیامبران قبل از من مخصوصاً به سوی قوم خویش برانگیخته می شدند، در حالی که من به سوی عموم مردم برانگیخته شده‌ام».

«الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: همان خدایی که فرمانروایی آسمان ها و زمین ها و متصرف و مدبر آنها اوست و ملکیت او کامل میباشد و تنها او مستحق الوهیت است. خدایی که مالک تمام کائنات است.

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ»: همچنین بگو: پروردگار من کسی است «که زنده میکند و

میمیراند» لذا فقط او سزاوار یگانگی در ربوبیت است، «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ»:

پس به الله و پیامبرش که نبی امی است ایمان آرید، ایمان به الله متعال و رسول و تبعیت از پیامبر صلی الله علیه وسلم، در کنار هم رمز هدایت است.

«النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ»: به پیامبر «أمی» ایمان بیاورید که دارای معجزات است، پیامبری که الله متعال او را تصدیق و تأیید کرده است به وسیلهی کتابی که بر او نازل شده و نیز به وسیلهی کتاب‌هایی که برای سایر پیامبران فرستاده است.

پیامبری که خود امی است، قرآنی را به‌عنوان معجزه نبوت خود آورده که شگفتی‌های آن پایان ناپذیر است و سنتی را با خود به همراه آورده که کمالات آن حدومرزی ندارد.

«وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (158)»: این پیامبر به تمام کلمات شرعی که الله متعال نازل نموده باور دارد، بنابر این بر شما لازم است تا او را تصدیق کنید و به امتثال او امرش بپردازند و به او اقتدا نموده و از سنت مطهرش پیروی کنید که رستگاری دنیا و آخرت در این

است، این همان رستگاری بزرگی است که شما را به رضوان الهی و رحمت و بهشتش رهنمایی مینماید.

پیروی از قرآن وسنت و سیره‌ی پیامبر، هردو لازم است. «وَاتَّبِعُوهُ» (درآیه‌ی قبل سخن از تبعیت از نور و قرآن بود و در اینجا تبعیت از پیامبر صلی الله علیه وسلم).

خوانندگان گرامی!

در اصل سلسله‌ی کلام درباره بنی اسرائیل بود و در میان آن با توجه به مناسبت مقام، دعوت به ایمان آوردن به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم به صورت جمله‌ی معترضه آمد و اینک روی سخن بار دیگر به طرف همان موضوعی بر میگردد که با شروع از آیه‌ی 103 هم چنان ادامه دارد.

حالا در آیات (159 الی 162) باز هم در باره نعمت های الهی بر بنی اسرائیل در صحرای تیه، امر به سکونت بنی اسرائیل در آن قریه (بیت المقدس)، بحث بعمل می آید.

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٍ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٩﴾

و از قوم موسی جماعتی هستند که مردم را با [موازین و روش های] حق هدایت می کنند و به درستی و راستی فیصله می نمایند. (۱۵۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أُمَّةٌ»: گروه فراوانی. مراد از این گروه زیاد، عَقَلَانِی است که در زمان موسی گوساله‌پرستی نکردند و در برابر سَفْهَاء قرار داشتند، و یا این که مراد عده‌ای از اصحاب پیغمبر است که در صدر اسلام ائین اسلام را پذیرفتند. «بِهِ»: به حق. «يَعْدِلُونَ»: فیصله می‌کنند. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ (159)»: با در نظر داشت اینکه یهود اکثر سرکش و بی انصاف اند ولی هستند از امت موسی علیه السلام که بر شریعت الله متعال هستند یعنی: مردم را به سوی هدایت دعوت می کنند، در حالی که خود به لباس حق ملبس و به زیور هدایت آراسته‌اند و مردم را به سوی حق هدایت می کنند و به معروف امر و از منکر نهی می کنند و برحق همواره استواراند و بر مبنای آن سخن میگویند و حکم و عمل میکنند پس اجر آنها بر خداست.

هدایت شدن به حق، نشانه‌ی دوری از تعصّب و شناخت حقّ و پیروی از آن است و این گروه هدایت یافته‌ی یهود، کاری به سایر لجاجان بهانه‌گیر نداشتند.

مفسر زمخشری گفته است: بعد از این که الله متعال جماعتی را یادآور شد که در دین تزلزل و عدم ثبات نشان دادند و دچار شک و تردید شدند تا جایی که مرتکب دو گناه بسیار بزرگ یعنی پرستش گوساله و درخواست رؤیت الله شدند، خاطر نشان ساخت که در میان آنان جماعتی اهل یقین وجود دارند که مردم را به سوی حق هدایت کرده و آنها را راهنمایی و به طریق مستقیم ارشاد می کنند. (تفسیر کشاف ۱۶۷/۲).

وَقَطَعْنَا لَهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ مَنَابِتَ مَاءٍ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنْ يَضْرِبَ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١٦٠﴾

و ما بنی اسرائیل را به دوازده سبط (طائفه و قبيله) که هر یک امتی بودند، تقسیم کردیم، و به موسی وحی فرستادیم وقتی که قومش از او آب خواستند، که با عصایت به سنگ بز، پس (از زدن عصا) از آن سنگ دوازده چشمه جاری شد که هر گروه جای آب نوشی و آب گیری خود را دانست، و ابر سفید را بر بالای آنها سایه بان ساختیم، و بر آنها من (شیرنی آسمانی) و سلوا (غذایی از پرنده‌ها) را نازل کردیم (و به آنان گفتیم) از چیزهای پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم بخورید، (و آنها به سبب مخالفت امر الله) بر ما ظلم نکردند، بلکه بر خودشان ظلم می کردند. (۱۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَطَّعْنَاهُمْ»: آنان را تقسیم کردیم، دسته دسته کردیم. «أَسْبَاطًا»: فرزندان فرزندان، نواسه گان. «أُمَّمًا»: جمع امت، جماعت و گروه. «اسْتَسْقَاهُ» (سقی): از او آب میخواستند. «انْجَسَتْ» (بجس): جوشید، بیرون آمد، روان شد. «مَشْرَبٌ»: آبشخور، محل آب خوردن. «ظَلَّلْنَا»: سایه‌بان ساختیم، سایه گسترده کردیم. «الْغَمَامُ»: ابر. «مَنْ»: (شیرنی آسمانی)، ترنجبین، ماده ای عسل گونه. «سلوی»: پرنده‌ی (غذایی از پرنده‌ها).

تفسیر:

«وَقَطَّعْنَاهُمْ اِثْنَتَيْ عَشْرَةَ اَسْبَاطًا اُمَّمًا»: و خداوند متعال بنی اسرائیل را به دوازده پشت که هر یک امتی به شمار میرفتند - تقسیم کردیم - [تا کار هر عشیره به رییس و سرکرده‌ی خود واگذار شود].

«اسباط جمع سبط»: نام واحد اجتماعی یهودیان قدیم است «که هریک امتی بودند» یعنی: هر سبط، قبيله‌ای از نسل یک پدر از فرزندان یعقوب علیه السلام بودند. منظور از «سبط» که در آیه آمده، نواسه‌ی پسری یا دختری است و از لحاظ معنی به مفهوم قبيله نزدیک است.

مفسر ابو حیان در این بابت نوشته است: یعنی آنها را به صورت نسل‌های مشخصی از هم جدا کردیم، تا کار هر نسل یعنی هر قبيله به رئیس خود واگذار شود و کارشان بر موسی آسان گردد و تا به یکدیگر رشک و حسادت نورزند و هرج و مرج بر پا نگردد، از این رو دوازده چشمه‌ی آب برای آنان جوشید. تا به خاطر آب به نزاع و کشتار دست نزنند، و برای هر قبيله رئیسی تعیین کرد که در امورشان به او مراجعه کنند. (البحر ۴/۴۰۶).

مفسر تفسیر تفهیم القرآن می نویسد: در این آیه اشاره است به سازمانده‌ی بنی اسرائیل که در آیه ی 12 سوره‌ی مائده بیان شده است و تفصیل کامل آن در سفر اعداد، در تورات آمده است و از آن معلوم میشود که در بیابان کوه سینا موسی علیه السلام به دستور خدا بنی اسرائیل را سرشماری کرد و سپس 12 عشیره‌ی آنها را که از نسل ده پسر یعقوب علیه السلام و دو پسر یوسف علیه السلام بودند به صورت گروه‌های مستقلی سازمان دهی کرد و بر هر گروهی سرداری راتعیین کرد تا از حیث اخلاقی، مذهبی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی در میان آنان نظم به وجود بیاورد و احکام شریعت را اجرا کند. همچنین فرزندان پسر دوازدهم یعقوب، لاوی را که موسی و هارون علیهم السلام نیز از نسل او بودند به صورت گروهی جداگانه سازماندهی کرد تا وظیفه‌ی روشن نگهداشتن شمع حق را در میان همه‌ی این عشیره‌ها انجام دهد.

«وَ اَوْحَيْنَا اِلَى مُوسَى اِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ»: و به سوی موسی علیه السلام وحی فرستادیم، که آنگاه در دشت (تیه) قومش از او آب خواستند و تشنگی بر آنان مستولی شد: «أَنْ اِضْرَبْ

بِعَصَاكَ الْحَجَرَ»: با عصایش به سنگ بزند، پس آن را زد، «فَأَنْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا»: چون موسی علیهم السلام با نام الله متعال چنین کرد، از سنگ دوازده چشمه به تعداد قبیله‌های بنی اسرائیل جوشید تا هر پشت چشمه مخصوص خود را بشناسد و از آن آب برگیرد و به این ترتیب از دحام و خصومت کم گردد و تا این گروه‌ها از هم متمایز شوند. آنها از این آب سرد نوشیدند.

«قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ»: هر قبیله و جماعت چشمه‌ای مخصوص خود دانستند. یعنی: هر سبطی چشمه مخصوص به‌خود را که از آن مینوشید، شناخت. امام طبری نوشته است که: هیچ قبیله‌ای به منظور مصرف آب، داخل چشمه‌ی دیگری نمی‌شد.

«وَوَضَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ»: و خداوند متعال ابر را بر فرازشان سایبان آنها قرار داد که آنها را از گرمی آفتاب مصون بدارد و آنها را از آزار حرارت شدید حفظ نماید. مفسر آلوسی فرموده است: سایه با حرکت آنها حرکت کرده و موقع توقف آنها، آن هم می‌ایستاد.

«وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى»: کرم خود را بر آنان با اعطای خوردنی اشتهای انگیز و خوشمزه کامل کردیم، غذای خوردنی عبارت بود از «من»، و آن ماده‌ایست شیرین که بر برگ درخت می‌بارد و مردم آن را جمع آوری کرده و می‌خورند.

و «سلوی»، و آن پرنده‌ای لذیذ گوشت است به نام سمایی «بودنه». تمام آنها از فضل و کرم و عطایای خدا بر آنان می‌باشد که بدون زحمت و تلاش برای آنان فراهم شده بود. «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»: به آنها گفتیم: از این خوراک پاک و لذیذ که آن را روزی شما کرده‌ایم بخورید.

«وَمَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (160) ولی آنها نعمت خدای را رد نموده، احسان و معروفش را انکار و از امرش نافرمانی نمودند. خدای تعالی فرود: آن‌ها با این گناهان بر ما ظلم و ستم نکردند؛ زیرا برای خدای تعالی معصیت هیچ گناهکاری ضرری ندارد، ولی آنها بر خویشتن ظلم نمودند، پس به زودی خدای تعالی بر آنها عذاب خویش را نازل خواهد کرد.

پس قومی که با پیامبر خودشان چنین رفتاری داشته باشند، از آنان بعید نیست که دین و دعوت جدید را هم رد نمایند لذا ای امت محمد صلی الله علیه وسلم! موضع‌گیری‌های یهود در قبال دعوت اسلامی را بعید نپندارید، در عین حال، به هوش باشید که مانند آنان در این منجلاب نیفتید.

وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَعْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٦١﴾

و [یادکنید] هنگامی را که به بنی اسرائیل گفته شد: در این شهر [بیت المقدس] سکونت گزینید، و از هر جا که خواستید [از میوه و محصولاتش] بخورید، و بگویید: الهی! گناهان ما را ببامرز. و سجده کنان از دروازه شهر داخل (بیت المقدس) شوید، تا گناهانتان را ببامرزیم (بلکه) به زودی نیکوکاران را اجر بیشتر می‌دهیم. (۱۶۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«هَذِهِ الْقَرْيَةَ»: بیت المقدس یا اریحا. «حِطَّةٌ»: پاک نمودن، زدودن گناهان. «الْبَابَ»:

دروازه ی این شهر. «سُجَّدًا»: فروتنانه، سجده کنان.

تفسیر:

«وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ»: و ای پیامبر! روزی را یادآور که خطاب به بنی اسرائیل گفتیم داخل بیت المقدس شوید: در این شهر [مبارک که پیرامونش را پر برکت کرده ایم] سکونت گزینید و در هر نقطه و هر طور که می خواهید او آن چه لازم دارید، بخورید، یعنی: از نعمت ها و پاکیزگی هایی که در آن سرزمین است، بخورید، واقعاً هم که بیت المقدس، از سر زمین های پر نعمتی و پر برکتی است.

در ضمن ملاحظه میداریم که: برای آوارگان، بنی اسرائیل مسکن مهم ترین مسئله است. بنابر همین اساس که در آیه مبارکه در ابتدا اول از مسکن بحث بعمل آمده است.

«وَقُولُوا حِطَّةٌ» وقتی وارد آنجا شدید بگویید «حطه»: بار خدایا! گناهان ما را کم کن و نادیده بگیر و آن را ببخشای. یعنی: با گفتن کلمه «حطه»، از دروازه بیت المقدس سجده کنان در آید سجده شکر در برابر آن ادا نماید.

کلمه ی «حِطَّةٌ»، به معنای نزول چیزی از بالاست، (انحطاط هم از این ریشه گرفته شده است.) و به مفهوم تقاضای نزول رحمت و عفو الهی است.

هدایت پروردگار با عظمت این بود که بنی اسرائیل هنگام ورود به سرزمین مقدس، با این کلمه از خداوند آمرزش بطلبند، ولی آنان از روی استهزاء، کلمه را عوض کردند و گفتند: «حِنْطَةٌ». (تفسیر نمونه).

داستان و رود بنی اسرائیل به بیت المقدس، همراه با عذرخواهی از خداوند در برابر لجابت ها و تغییر کلمات سفارش شده، داستانی عبرت آموز و قابل دقت است.

«نَعْفُرْ لَكُمْ حَطِيئَاتِكُمْ»: که اگر چنین کنید خدای تعالی تمام گناهان و خطاهای گذشته شما را می بخشد و عیب های تان را مستور می دارد و از بدی های تان درمی گذرد.

پروردگار با عظمت، همه ی نیازها و مایحتاج مادی و معنوی، دنیوی و اخروی بشر را تأمین میکند و برای برخورداری از نعمت هایی همچون مسکن، غذا، عفو و لطف، دستور می دهد که دعا و استغفار کنند و سجده نمایند.

و در این هیچ جای شکی نیست که: خداوند متعال، با يك عذرخواهی و توبه ی خالصانه، گناهان بسیاری را می بخشد.

«سَتَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (161)»: باید میان نیکوکار و گنجهکار، تفاوت باشد. وقتی خطاکاران بخشوده میشوند، نیکوکاران هم از درجه و لطف بیشتری برخوردار می گردند. طوریکه میفرماید: و اگر کسی از شما نیکوکار باشد خداوند متعال با این استغفار در درجاتش می افزاید و به او حسنات بیشتری را می نویسد.

علاوه بر عفو و بخشودن گناهانش، او را به بهشت نیز داخل خواهیم کرد.

به این ترتیب، به آنان دو وعده داده شد: یکی وعده آمرزش عام برای همگی به شرط اطاعت و دیگری وعده ای مخصوص به نیکوکاران در مورد افزودن بر پاداششان. از روایات چنین بر می آید که: دستور ورود به بیت المقدس برای یهودیان، در زمان یوشع، جانشین موسی علیهم السلام داده شد.

**فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ
بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿١٦٢﴾**

اما کسانی که از آنها ظلم و ستم (بر خویشتن) کردند این سخن (و آن برنامه‌ها) را تبدیل نمودند و غیر از آنچه به آنها گفته شده بود انجام دادند، پس به سزای اینکه ظلم میکردند، عذابی از آسمان بر آنها فرستادیم. (۱۶۲)

تفسیر:

«فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ»: اما کسانی که از آنها ظلم و ستم (بر خویشتن) کردند، بنابر خبائث و طبیعت زشتی که داشتند کلمه‌ای را که خدای تعالی آنها را امر کرده بود تا بگویند، تغییر داده و در عوض «حطه» «حنطه فی شعره / گندمی در موی» گفتند و به جای این که سجده‌کنان و با خشوع و فروتنی وارد شوند، نشستند و به عنوان مسخره نشیمنگاه را بر زمین نهاده و خود را میکشیدند، بدین ترتیب فرمان و دستور خدا را به بازیچه گرفتند. و در این تغییر خویش ظلم نموده و از حد تجاوز کردند. واضح است که مجازات تحریف و تغییر دساتیر الهی، قهر و عذاب الهی است.

«فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنْ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ(162)»: به سبب ستم و تجاوز مدام آنها عذابی از آسمان بر آنان نازل کردیم.

بنابر ظلم و تجاوز مدام خداوند متعال بر آن ها عذابی را از آسمان و غضب نابود کننده و پلیدی بنیان بر انداز به سبب گناهان‌شان و مخالفت از امر خدا نازل کرد.

نباذ فرمواش کنید که: تغییرات لجوجانه و بر اساس استهزاء، قابل بخشش نیست.

واضح است که: همه‌ی سزاها و مجازات‌ها مربوط به قیامت نیست، بلکه گاهی در دنیا نیز مجازات داده میشود. و باید گفت که: در مجموع سرنوشت انسان به دست خودش است و عذاب، نتیجه‌ی ظلم خود اوست.

ابو سعود فرموده است: منظور از عذاب «طاعون» است. روایت شده است که در مدت یک ساعت بیست و چهار هزار نفر از آنان مردند. (ابو سعود ۲/۲۰۵).

قابل یاد آوری است که: نظیر این آیه در سوره «بقره آیه 59» نیز تذکر رفته است. طوری که در آن آمده است: «اما کسانی که ستم کرده بودند، آن سخن را به چیزی جز آنچه به آنان گفته شده بود، تبدیل کردند آیه 59 بقره».

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «به بنی اسرائیل گفته شد: سجده‌کنان به در آید و حطه بگویند، پس سخن را عوض کردند و چون از در وارد شدند، در حالیکه بر نشیمنگاه هایشان میخزیدند، میگفتند: حبه فی شعره: گندم درجو» که این جمله‌ای تمسخر آمیز و بی‌معناست. بعضی برآنند که آنها: «حنطه: گندم» میگفتند «پس بر سرستماکاران به کیفر نافرمانیشان عذابی از آسمان فر فرستادیم».

رجز: عبارت از عذاب است. ابن عباس (رض) میفرماید: «هر رجزی در کتاب الله متعال به معنای عذاب است».

ابو سعود گفته است: منظور از عذاب «طاعون» است. روایت شده است که در مدت یک ساعت بیست و چهار هزار نفر از آنان مردند. (ابو سعود ۲/۲۰۵).

همچنان تعدادی از مفسرین در تفاسیر خویش نگاشته اند که: بصورت کل در این مصیبت طاعون هفتاد هزار تن از بنی اسرائیل در یک روز به هلاکت رسیدند.

تحریف‌ها در قانون الهی:

قرآن عظیم الشان، سه نوع تحریف را در قانون الهی مطرح میدارد:

- 1 - تغییر در کلمات و اصطلاحات، بطور مثال؛ بنی اسرائیل که به جای گفتن کلمه‌ی «حِطَّةٌ» یعنی طلب آمرزش و عفو، گفتند: «حِطَّةٌ» یعنی گندم.
- 2 - تغییر زمان، مثل آنکه بنی اسرائیل حوضچه‌هایی را در ساحل بحر ساختند و شنبه‌ها که شکار ماهی حرام بود، ماهی در آنها جمع می‌شد و روز یکشنبه که صید اجازه بود، آنها را شکار می‌کردند و می‌گفتند: ما در روز شنبه و روز تعطیل شکار نکرده‌ایم. «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ» (بقره، 65).
- 3 - تغییر روشن فکرانه و دست‌کاری در تقویم طبیعی، مثل تأخیر انداختن ماه‌های حرام. در دوران جاهلیت؛ چون مایل نبودند که جنگ را به خاطر فرا رسیدن ماه‌های حرام قطع کنند، ماه‌ها را به تأخیر می‌انداختند که آیه نازل شد. «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» (توبه، 37).

برخی از نعمت‌های اعطا شده الهی به بنی اسرائیل:

طوری‌که در فوق یادآور شدیم؛ بنی اسرائیل بناءً به دوازده فرزند یعقوب به دوازده طایفه تقسیم شدند تا هر طایفه‌ای کارهای خود را نزد مسؤول و سرپرست خود ببرد، تا مشکلات موسی سبک و نظمی عادلانه حاکم گردد و در بین شان حسد و کینه به وجود نیاید که منجر به نزاع و اختلاف نگردد.

ولی در نهایت امر با وجود آن همه نعمت، ناسپاسی کردند؛ اما نه، بر خدا، بلکه بر خود ستم روا داشتند.

در آیات متبرکه که به بیان گرفته شد: این تیره بختان وقتی وارد شهر شدند، به جای «حِطَّةٌ»؛ یعنی، بار الها! گناهانمان را فروریز، خواسته‌ی ما آمرزش است؛ گفتند: «حِطَّةٌ فِي شِعْرَةٍ» و استهزا کنان، به جای سجده کنان، روی کف‌هایشان (سرین یاران) خزیدند. خدا نیز مجازات شان را به مریضی «طاعون» جواب داد.

در آیات متبرکه که ملاحظه داشتیم: بادر نظر داشت اینکه دروازه‌های رحمت و خیر و برکت پروردگار بر روی این قوم باز شده بود: اما با این وصف جز بیراهه نمی‌رفتند و به فرمان حق، گوش فرا نمی‌دادند.

عین این قصه که در این آیه‌ها [161 و 162] بیان میشود، با اختلاف در تعدادی از کلمات در سوره‌ی (بقره آیات 58 و 59) آمده است تا این‌گونه اختلاف، تناسب و بلاغت و رسایی قرآن و کمال اعجاز آن را بیشتر نشان دهد؛ زیرا تکرار عین کلمات و اصطلاحات، از شیوایی کلام می‌کاهد. طبعاً بلاغت در گفتار و نوشتار - بخصوص در کلام سخن‌آفرین - مقتضی اظهار معنای یگانه با شیوه‌های گوناگون و الفاظ مختلف است.

مفسر فخر رازی، هشت وجه را در آیه‌های یادشده در این دو سوره، آورده که در عین اختلاف در الفاظ و واژه‌ها با هم تناقض و تعارض ندارند و بلکه پسندیده و خالی از اشکالند. آن هشت وجه، عبارتند از:

- 1 - در این سوره (اعراف) میفرماید: «اسکنوا» در آن سوره (بقره) میفرماید: «أدخلوا» فایده‌ی جمله‌ی اول، کامل‌تر است؛ چون سکونت مستلزم ورود است، نه عکس آن. پس، هرکس ساکن گردد، قطعاً مرحله‌ی ورود را نیز طی کرده است؛ نه عکس آن.
- 2 - در این سوره میفرماید: «وکلوا» در آن سوره میگوید: «فکلوا» شروع به خوردن پس از ورود و آرام گرفتن است؛ بنابر این، بهتر است برای توضیح و تفسیر، فای

تعقيب (از پی در آینده، پیگیری) پس از فعل امر «اسکنوا» ذکر شود؛ اما «واو» برخوردارن همراه آرام گرفتن دلالت می کند، نه، پس از آن.

3 - در سوره بقره، خوردن را به «رغدا»: گوارا و فراوان توصیف کرده، در این جا این کلمه را نیاورده آن که وقتی انسان مقیم گشت و مدتی گذشت، آن لذت و علاقه نیز هنگام نیاز شدید خود را نشان می دهد.

4 - در این سوره، کلمه «حطة» پیش از فعل امر «و ادخلو» آمده و در سوره بقره، عکس آن است و میان این دو، هیچ فرقی نیست؛ زیرا «واو» در این جمله امریه مقتضی ترتیب نیست، خواه، نخست دعا و آمرزش را پیش اندازند، سپس - سجده کنان و فروتنانه - بندگی خود را نشان دهند، یا بر عکس، هر دو یکسان است؛ زیرا هدف بزرگداشت و تعظیم مقام بی همتای پروردگار و اظهار کرنش و فروتنی است.

5 - در این سوره میفرماید: «نغفر لکم خطیئاتکم» و در سوره بقره میگوید: «نغفر لکم خطایاکم» هر دو جمع، یکسان اند و فرق چندانی با هم ندارند و هر دو به آمرزش گناهان اندک و زیاد اشاره می کنند.

در ادبیات عرب، جمع سالم: با «ات» یا «ون» و «ین» - معمولاً - زمانی که در مقابل جمع مکسر (جمعی که مفردش از لحاظ حرکات و حروف، تغییر کرده و ساختمان اصلیش به هم خورده) قرار گیرد، برای قلت است و زیرمجموعه‌ی کمتری را در بر می گیرد. و البته این قاعده، عمومیت تام ندارد.

6 - در اینجا میفرماید: «سنزید المحسنین» بدون حرف «واو» در آنجا میفرماید: «و سنزید المحسنین» با حرف عطف و او؛ اما از نظر معنا یکسان اند و ترک واو استتلاف (از سرگرفتن، شروع کردن)، پس از دعای آمرزش، بر نیکویی اضافی مستقلی از سوی خدا دلالت می کند.

7 - در این جا میفرماید: «فارسلنا علیهم رجزا»، و در آن جا میفرماید: «فأنزلنا علی الذین ظلموا» معمولاً در واژه‌ی انزال، فراوانی احساس نمی شود؛ ولی در ارسال، فراوانی احساس میشود. با توجه به ترتیب دو جمله در سوره، انگار، نخست عذاب کمتر و تدریجی نازل می کند، سپس بر آن عذاب می افزاید.

8 - در این جا میفرماید: «بما كانوا یظلمون» و در آن جا میفرماید: «بما كانوا یفسقون» آیه‌ی نخست به ستم و آیه‌ی دوم به نافرمانی امر حق اشاره میکنند: تجاوز به حق دیگران و خروج از دین خدا. (بنقل از تفسیر فرقان شیخ بها الدین حسینی)

خوانندگان گرامی!

در آیات (163 الی 166) در باره حيله گری قوم یهود در مورد شکار ماهی در روز شنبه و سزای نافرمانان، بحث بعمل آمده است.

در ضمن قابل یادآوری می باشد که: این آیات، نوع دیگری از سرپیچی و مخالفت‌های یهود را پس از آن که وارد شهر شدند، به بیان میگیرد که: چگونه حيله گرانه به شکار ماهی گیری میپرداختند. البته این از داستان به طور کوتاه و مختصری در سوره بقره (آیه: 65) و (سوره نساء آیات 47 و 154) نیز یاد آوری بعمل آورده است.

وَأَسْأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حَيْثَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٣﴾

و از آنها (یهود) درباره (سرگذشت قریه که در ساحل دریا بود سوال کن، و) بخاطر بیاور هنگامی را که آنها در روز شنبه تجاوز (و طغیان در برابر قانون الله) میکردند، همان هنگام که ماهیانشان روز شنبه (که روز تعطیل و استراحت - شان بود) آشکار میشدند اما در غیر روز شنبه به سراغ آنها نمی آمدند، اینگونه آنها را به چیزی آزمایش کردیم که در برابر آن نافرمانی می نمودند. (۱۶۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَنِ الْقَرْيَةِ»: از مردم آن شهر، شهر ایلهو بندر ایلات. «حَاضِرَةَ الْبَحْرِ»: نزدیک و مجاور بحر احمر، کنار بحر. «يَعْدُونَ»: به حدود الله تجاوز میکند، ظلم میورزند. «سَبْتِ»: بریدن «سبت الشیء: قطعه». سبت یهود همان قطع عمل در شریعت موسی بود و آن در روز شنبه است که باید در آن روز دست از کار بکشند. «حَيْثَانُ»: جمع حوت، ماهی ها. «شُرَّعًا»: جمع شارع، روی آب آمدن، خودنمایی کردن، به دنبال هم قرار گرفتن، یا آشکار شوندهگان. «لَا يَسْبِتُونَ»: شنبه تعطیل نمی کنند.

تفسیر:

«وَأَسْأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ»: [ای محمد!] از ذریه این یهودیان در باره آنچه بر قریه «ایلات» واقع ساحل بحر احمر نازل شده سؤال کن هنگامی که از حدود الله متعال تجاوز کردند در حالی که اوتعالی آنها را از شکار ماهی در روز شنبه نهی فرمود ولی آنها در روز شنبه دست به شکار زدند. چه بلایی به سرشان آمد؟ آیا خدا آنان را به صورت میمون و خوک مسخ نکرد؟ ملاحظه میشود که: قانون شکنی اجداد و نیاکان، نسل های بعدی را نیز شرمزده می کند. ابن کثیر گفته است: این قریه عبارت است از «ایله» که در ساحل بحر احمر قرار داشت. (مختصر ابن کثیر ۵۸/۲).

همچنان تعدادی دیگری از مفسران بدین باور اند که: مراد از آن، شهر «ایله» است که در جوار خلیج عقبه واقع شده. امروزه نیز خلیج «ایلات» معروف است و یهودیان نام قدیمی آن را احیا کرده و شهر مجاورش را «ایلات» نامیده اند. به قولی دیگر: آن شهر، شهر «طبریه» بود. اعراب، شهر را قریه مینامند، به این جهت، تعبیر: «وَسَأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ» گویای معنی است.

«إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ» در روز شنبه از حد مقرر از جانب خدا تجاوز کرده و آن را زیر پا نهادند و به شکار پرداختند.

«إِذْ تَأْتِيهِمْ حَيْثَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا»: این در حالی بود که به عنوان ابتلای الهی ماهی ها در روز شنبه که آنها از شکار در آن نهی شده بودند می آمدند و چون روز شنبه به پایان میرسید در سایر روز ها ماهی ها جمع نمی شدند.

یعنی روز شنبه که شکار در آن روز بر آنان حرام بود، ماهیان به تعدادی فراوان بر سطح آب نمایان می شدند.

«وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ»: در غیر روز شنبه و در سایر ایام ماهیان ظاهر نمیشدند بلکه از دید آنها نمان می گشتند.

«كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ(163)»: این یک امتحان بزرگ در حق آنها بود؛ چون از الله متعال و او امرش نافرمانی نموده و به مخالفت امر پیامبر صلی الله علیه وسلم پرداختند این بود که الله متعال این بلای بزرگ را بر آنها نازل فرمود.

مفسر تفسیر تفهیم القرآن میفرماید: از جمله روش هایی که الله متعال برای آزمون بندگان اختیار میفرماید، یکی این است که چون در شخصی یا گروهی میل به انحراف و نافرمانی افزایش یابد، الله متعال دروازه‌ی موقعیت های نافرمانی رادر برابر او می‌گشاید. تا تمایلات پوشیده‌ی وی به خوبی نمایان شوند و او از آلوده شدن به گناهان و جرایمی که خود در پی آلوده شدن به آنهاست تنها به این دلیل باز نماند که فرصت ارتکاب آنها را به دست نیاورده است.

امام قرطبی فرموده است: روایت شده است که چنین امری در روزگار داود بود، شیطان در دل آنها و سوسه کرده و به آنها گفت: شما در روز شنبه فقط از صید ماهی منع شده‌اید، پس حوض‌هایی از آب تهیه کرده و در روز جمعه ماهیان را به طرف آن برانید تا در آن بمانند و به علت کمی آب نمی توانستند خارج شوند و روز یکشنبه آنها را می گرفتند و بدین ترتیب در شکار کردن آنها نیرنگ به کار می بردند. (تفسیر قرطبی ۶/۷۰۳).

توضیح موجز:

الله متعال به یهودیان هدایت فرمود که در روزهای جمعه به شکار ماهی بپردازند؛ اما آنان روز شنبه را برای خود برگزیدند و در آزمون سخت، قرار گرفتند. خداوند، شکار ماهی را در روز شنبه که روز عبادت و بزرگداشت پروردگار بود، بر آنان حرام کرد. چون روز شنبه، شکار تعطیل بود و ماهیهای سفید و فربه، روی آب می آمدند و آنقدر زیاد بودند که سطح آب را می‌پوشیدند؛ اما روزهای دیگر خود را از دست شکارچیان پنهان می کردند.

مدتی چنین گذشت، برخی از مردم، و سوسه شدند و تصمیم گرفتند که چون روزهای شنبه صید ماهی ممنوع است، در کنار رودخانه برکه ها و حوضهایی بسازند و آنها را تا نیمه از آب پر کنند تا روز شنبه ماهی ها در آن جمع شوند و دیگر نتوانند بالا آیند و روز یکشنبه آنها را شکار کنند. عده‌ی کمی از آن مردم به این حيله‌گری دست زدند و سرانجام بر تعدادشان اضافه گشت و همه‌ی مردم از آن باخبر شدند. برخی از مردم، بقیه را از عذاب خدا برحذر میداشتند؛ اما خدا در عذابشان شتاب نکرد و بر غرورشان افزود و بی پروا روزهای شنبه به صید ماهی می پرداختند و آن را نمک سود می کردند و می فروختند.

حسن بصری(رح) میگوید: دو گروه از آنان نجات یافتند و یک گروه نابود شدند و آنان کسانی بودند که روز شنبه ماهی گرفتند. برخی هم گفته اند که یهود نیز فرمان یافته بودند که مانند ما روز جمعه را گرامی بدارند، اما آنان از این فرمان سر پیچیدند و به سراغ روز شنبه رفتند و خدا آنان را آزمود و در روز شنبه صید ماهی را برای آنان حرام قرار داد و فرمان داد که روز شنبه را بزرگ بشمارند و ماهیان روز شنبه آشکارا برآب می آمدند و مانند ماده شتران آبستن سپید بودند و از شمار بسیارشان سطح آب دیده نمیشد، اما در روزهای دیگر به سراغشان نمی آمدند و روزگاری بدین منوال گذشت، آنگاه شیطان به سراغشان آمد و به آنان گفت: شما که شنبه ها نمیتوانید ماهیان را صید کنید، بند ها و دند و حوض های کوچکی بنا کنید و روز شنبه ماهیان را به آن سوی برانید و نگذارید که از آنجا بیرون بیایند و روز یکشنبه آنها را صید کنید و یکی از آنان ماهی بزرگی را روز شنبه برداشت و یک ریسمان کوچکی را به دمش و سر دیگرش را به چوبی در ساحل

بست. سپس روز یکشنبه آن را بریان کرد و خورد و همسایه اش بوی ماهی را استشمام کرد و نگاهی به تتورش کرد و به او گفت: من میدانم که خدا به زودی به تو مجازات میدهد. وقتی دید که عذابی در کار نیست، شنبه بعد دو عدد ماهی گرفت و چون دیدند که به این نزدیکی ها از عذاب خبری نیست، روز شنبه از آن ماهیان صید کردند و خوردند و نمک سود کردند و فروختند و شمار آنان هفتاد هزار کس بود و مردم شهر به سه گروه تقسیم شده بودند؛ گروهی از آنان که حدود دوازده هزار نفر بودند، آنان را از این کار باز داشتند و گروهی گفتند: چرا این گروه را پند میدهید؟ و گروهی دیگر هم گناهکار بودند. وقتی از گناه خویش باز نیامدند، مؤمنان گفتند: ما با شما در یکجا زندگی نمیکنیم و در شهر دیواری کشیدند و مؤمنان از یک دروازه و تجاوزکاران از دروازه ای دیگر به آنجا در می آمدند و داود علیه السلام آنان را نفرین کرد و یک روز مؤمنان از منزل خویش بیرون آمدند، اما هیچ کس از تجاوزکاران بیرون نیامدند و مردم گفتند: اینان باید به بلایی دچار آمده باشند، دیوار را کنار زدند، دیدند که آنان بوزینه شده اند، دروازه را گشودند و وارد آن بخش از شهر شدند و بوزینگان خویشاوندان خود را باز شناختند، اما انسانها خویشاوندان بوزینه خود را نشناختند و بوزینگان به نزد خویشاوندانشان می آمدند و لباس هایشان را می بوییدند و میگریستند و انسانها به آنان میگفتند: آیا شما را از این کار باز نداشتیم و آنان سرهای خود را تکان میدادند و میگفتند: بلی. برخی گفته اند که جوانانشان به بوزینه و پیرانشان به خوک مسخ شدند. (بنقل از تفسیر کشاف)

وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٦٤﴾

و هنگامی را که گروهی از آنها (صالحان یهود به گروه دیگر) گفتند: چرا قومی را پند می دهید که الله، هلاکشان خواهد کرد، یا آنها را عذاب سخت خواهد داد؟ گفتند: (این اندرزها) برای اعتذار (و رفع مسئولیت) در پیشگاه پروردگار شماست، به علاوه شاید آنها (بپذیرند و از گناه پرهیزگار و) تقوی پیشه کنند. (۱۶۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَعْذِرَةً»: عذر تقصیر به پیشگاه الله متعال.

تفسیر:

«وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا»: و گروهی که آنان را موعظه میکرد و از اصلاح آنها ناامید شده بود خطاب به گروهی که هنوز آنها را موعظه مینمود و به معروف امر و از منکر نهی میکرد گفتند: چرا اینها را نصیحت میکنید در حالیکه خدای تعالی بر آنها هلاکت را مقدر نموده است چون آنها به مخالفت امر او پرداختند، پس مصلحتی در نصیحت آنها و خیری در موعظه آنها نیست، چون آنها در معرض فنا، نابودی و عذاب شدید قرار دارند. با تأسف باید گفت که عدهای، نه خود موعظه می کنند و نه تحمل موعظه کردن دیگران را دارند.

همچنان ابن کثیر میفرماید که: الله متعال خبر میدهد که اهل این قریه سه گروه شدند: گروهی عمل ممنوع را انجام داده و با به کار گرفتن حيله در روز شنبه به شکار ماهی می پرداختند، و گروهی آنها را منع کرده و از آنها دوری می جستند، و گروهی که نه شکار می کردند و نه منع اما به گروه مانع میگفتند: لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ چرا آن جماعت را منع می

کنید حال این که خدا آنها را نابود می کند و مستحق کيفر خدا هستند، بنابر این نهی و منع شما، آنان را سودی نیست. (مختصر ابن کثیر ۵۹/۲).

«قَالُوا مَعْرِزَةً إِلَى رَبِّكُم»: جماعت نصیحتگر گفتند: ما آنها را نصیحت می‌کنیم تا نزد پروردگار خویش عذر داشته باشیم و با آنها شریک نگردیم و ای بسا که خدای تعالی به موعظه ما آنها را اصلاح می سازد، امید است الله متعال آنها را به واسطه نصیحت ما هدایت کند. و در ضمن وظیفه‌ی خود را انجام داده باشیم که عبارت است از نصیحت و یادآوری.

در ضمن قابل یادآوری است که: نهی از منکر واجب است؛ یا برای اینکه افراد فاسق باایمان شوند، یا برای عذر داشتن خود انسان نزد الله متعال خداوند. همچنان باید گفت که: لازم نیست حتماً نهی از منکر ما اثری و نتیجه‌ی بصورت حتمی ببار آورد، همیشه به یادداشته باشید که ما مأمور به ادای رسالت تبلیغی خویش هستیم، نه ضامن نتیجه. ولی انسانها خدا دوست هیچ وخت از اصلاح جامعه ناامید نمیشوند و رسالت مقدس امر به معروف و نهی از منکر را ترك نمی‌کنند.

«وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (164): و شاید از عمل و گناه خود دست بردارند. یعنی قضاوت عجلانه، و سریع ممنوع است. نمیتوان گفت: خداوند این گروه را عذاب یا هلاک خواهد کرد، شاید پرهیزکار شوند.

مفسر طبری فرموده است: شاید از خدا بترسند و به اطاعت از الله متعال روی آورند و از نافرمانی و تجاوز روز شنبه توبه کنند. (طبری ۱۳/۱۸۵).

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٥﴾

اما هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند، آنانی را که از بدی منع می‌کردند نجات دادیم و ظالمان را به سبب نافرمانی‌شان به عذاب سخت گرفتار کردیم. (۱۶۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَسُوا»: از یاد بردند، به وعظ و اندرز گوش نکردند. «يَنْهَوْنَ»: باز می‌دارند، منع می‌کنند. «بَئِيسٍ»: سخت، سنگین.

تفسیر:

«فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ»: و چون پندی را که به آنان داده بودند، ترک و فراموش کردند؛ یعنی: هنگامیکه نافرمانان آن شهر، پند و موعظه صالحان نهی کننده از منکر را نادیده گرفتند و از یاد بردند، «أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ»: الله متعال نصیحتگران‌شان را خواه آنانی که از نصیحت ناامید شده بودند یا آنانی که برکار خود دوام دادند نجات داد، «وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ»: و سرکشان را و نافرمانان را به عذابی شدید، سنگین و دردناک گرفتار کردیم که مرتکب نافرمانی شده بودند.

«بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (165): چون آنها به مخالفت امر پروردگار باعظمت خود پرداخته و از طاعت او تعالی خارج شده بودند.

متوجه باشید: هر کسیکه راه موعظه را به روی خود مسدود سازد، مطمئن باشید که؛ راه قهر الهی را به روی خویش باز کرده است.

مفسران از جمله مفسر تفسیر فرقان مینویسد: که صورت هایشان مسخ شد و به شکل بوزینه در آمدند؛ اما برخی گفته اند: از صفات انسانی مسخ شدند و در صفات و حرکات، حیوان محض و بی اراده گشتند، دل‌هایشان مسخ و درک و افهامشان، چون بوزینگان شد.

دلیل این آیه که به بوزینه و میمون اشاره کرده، این است که میمون شکم دوست و یهود هم به دلیل حرص و علاقمندی که نسبت به مال اندوزی و دنیا پرستی داشتند و دارند، بر خلاف فرمان تورات، از کار دنیایی، دست نمیکشیدند تا به این مجازات، گرفتار آمدند. در هر صورت، مسخ شدند، حال، صوری و معنوی، و یا معنوی به سزای کردارشان رسیدند.

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿١٦٦﴾

و هنگامی که از آنچه نهی شدند سرکشی کردند، به آنان گفتیم: به شکل بوزینگانی رانده شده در آیید! (۱۶۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عَتَوْا»: نافرمانی کردند، تکبر ورزیدند. «خَاسِئِينَ»: جمع خاسئ، رانده شدگان، طردشدگان، خوار و ذلیل شدگان.

تفسیر:

«فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ»: و چون این‌ها دست به تکبر و نافرمانی زدند، و از حد تجاوز کردند و عمل ممنوع انجام دادند. از امر الله متعال إعراض نموده مرتکب گناهان شدند، حقاً متجاوز، استحقاق از دست دادن انسانیت و مسخ شدن را دارد و مجازات مستکبر، طرد و تحقیر است. «عَتَوْا، قِرَدَةً خَاسِئِينَ» بلی، ملتی که در برابر قانون الهی گردن کشی کند، میمون وار از دیگران تقلید خواهد کرد.

«قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (166)» از بزرگترین و شدیدترین عذاب‌ها، سقوط از مرحله‌ی انسانیت است طوری که میفرماید: الله متعال آن‌ها را مسخ نمود و چهره‌هایشان را به شکل میمون، بوزینگان، خنزیر، خوک و در نهایت ذلت و حقارت در آورد و از رحمت خود طرد و از رضوان خود دور نمود. این مجازاتی کسانی است که به مخالفت امر الله تعالی بپردازند و نهی را مرتکب شود.

آنان که حکم خدا را با حيله، مسخ و دگرگون کنند، چهره‌شان مسخ می‌شود. بازیکر با دین، به صورت حیوان بازیگر (میمون) در می‌آید. «كُونُوا قِرَدَةً» در نتیجه «اصحاب القرية» به سه گروه تقسیم شدند: گروهی که راه نافرمانی را پیش گرفتند و در نتیجه با عذاب سخت گرفتار شدند، گروهی که به منع و نصیحت پرداختند، در نتیجه خدا آنها را از عذاب نجات داد و گروهی هم که بی‌طرف ماندند؛ نه نهی به عمل آوردند و نه مرتکب زشتی و معصیت شدند و قرآن در مورد آنها سکوت اختیار کرده است.

حضرت ابن عباس (رض) فرموده است: نمیدانم چه به سر گروه ساکت آمد، آیا نجات یافتند؛ یا هلاک شدند؟ عکرمه گفته است: او (ابن عباس) را ترک نکردم تا به او نشان دادم که آنها نجات یافتند، چون از عمل تبهکاران ناراضی و بیزار بودند، در مقابل آن مرا لباسی پوشاند. (مختصر ابن کثیر ۵۹/۲).

از ظاهر آیه استفاده میشود که نه تنها خصلت آنان، بلکه شکل ظاهری آنان نیز تبدیل به میمون شد. بلی در این هیچ جای شکی نیست که الله متعال که با يك فرمان، آتش را بر حضرت ابراهیم گلستان ساخت، میتواند موجودی را به موجود دیگر و انسانی را نیز میمون

کند. البته مسخشدگان توالد و تناسلی نداشتند و به فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم چند روزی بیشتر زنده نبودند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (167 الی 171) در باره برافراشتن سایه بان آسای کوه بر بالای سر یهودیان، خوار گشتنشان تا روز قیامت، پراکندگی آنان در زمین و ممتاز بودن صالحان در برابر بدکاران، بحث بعمل آمده است.

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٦٧﴾

و (نیز بخاطر بیایور) هنگامی را که پروردگارت اعلام کرد که کسی را بر آنان بفرستد که تا روز قیامت به آنها عذاب سخت بچشاند. یقیناً پروردگار تو زود سزا می‌دهد در عین حال در مقابل توبه کاران آمرزنده و مهربان است. (۱۶۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تأذَّن»: اعلام کرد. «لِيُبْعَثَنَّ»: البته برمی انگیزد، چیره می گرداند، می فرستد. «يَسُومُهُمْ» (سوم): به آنان میچشاند، بر سرشان می آورد، مجازات شان میکند.

تفسیر:

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ»: و یادآور ای محمد! هنگامی را که پروردگارت به گونه واضح و آشکار اعلان نمود که تا روز قیامت حتماً بر یهود کسانی را مسلط خواهد کرد که آنها را خوار و ذلیل کند، چون آنها با شریعت الله متعال مخالفت نمودند.

جمله «لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ» این فهم را میرساند که گرچه سنت الهی، مهلت دادن به منحرفان است، اما مهلت‌دادن در همه جا و برای همیشه نیست.

از جمله «بخت النصر» را بر آنان مسلط کرد که مردان را به قتل رساند و زنان را به اسارت گرفت، و نصاری را بر آنان مسلط کرد که جزیه را بر آنان مقرر کرد و آنان را دچار خفت و خواری نمود، و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را بر آنان مسلط کرد که زمین را از لوث آنان پاک نمود و آنها را از جزیره العرب بیرون کرد. (بنقل از تفسیر صفاة التفاسیر).

«إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (167)»: یعنی الله متعال در مجازات نافرمانان به سرعت عمل کرده و برای مطیعان بخشاینده است.

یعنی گناهان کسانی که از او اطاعت کنند درمی‌گذرد و کسانی را که به او روی آورند رحم می نماید و توبه کسانی را که به او رجوع کنند می پذیرد.

و در این هیچ جای شکی نیست که؛ راه توبه و دریافت مغفرت الهی برای همه باز است.

وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَّوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٦٨﴾

و بنی اسرائیل را در روی زمین به صورت گروه‌های مختلف متفرق نمودیم که برخی از آنها صالحان‌اند، و بعضی از آنها کمتر از آنها‌اند، و آنها را به خوبی‌ها و بدی‌ها آزمودیم تا به در بار الله رجوع نمایند. (۱۶۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«قَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ»: یهودیان را در سرزمین پراکنده ساختیم، گروه گروه کردیم.

«أُمَّمًا»: دسته‌ها، گروه‌ها. «وَمِنْهُمْ ذُنُوبٌ ذَلِكُمْ»: برخی از یهودیان، پست و نافرمانند. «بَلَّوْنَاهُمْ»: آنانرا آزمودیم، امتحان کردیم. «الْحَسَنَاتِ»: در این جا؛ یعنی، انواع نعمتها و خوشیها. «السَّيِّئَاتِ»: انواع مشکلات و ناخوردنی‌ها. (فرقان)

تفسیر:

«وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا»: مجازات یادشده در آیه قبل برای یهودیان، همانا اولین مجازاتشان بود که بیان شد، و این دومین مجازاتشان است که در همین آیه مبارکه به بیان گرفته میشود طوری که میفرماید: و ما یهودیان را در روی زمین به صورت طوایف و گروه‌های پراکنده ای، تقسیم کردیم، در هر شهری گروهی از آنان پیدا میشود، یعنی پس سرزمینی نیست که خالی از یهودیان باشد. سپس خدای متعال بیان کرده است که تمام آنها دروغگو و نافرمان نیستند، بلکه در بین آنها افراد نیک و افراد بد قرار دارد:

«مِنْهُمْ الْأَصْلِحُونَ وَ مِنْهُمْ ذُنُوبٌ ذَلِكُمْ»: برخی از اینها برگزیدگانی هستند که بر شریعت استقامت ورزیده و به رسالت ایمان آوردند اما در اقلیت می باشند، و برخی دیگر کفار بدکاری‌اند که از طاعت الهی خارج شدند. و به سبب فسق و کفرشان صلاحیت و شایستگی خود را از دست داده‌اند، که اکثریت را تشکیل می دهند.

«وَبَلَّوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (168)»: حوادث تلخ و شیرین، ابزار آزمایش الهی است، طوری که خداوند متعال آنها را به انواع و اقسام مصیبت‌ها و نعمت‌ها یعنی: باخوشی‌ها و ناخوشی‌ها، خیر و شر، امنیت و ناامنی، فراوانی و تنگدستی و نعمت و مشقت امتحانشان کردیم، تا آنها به مراجعه نفس‌های خود بپردازند و به سوی پروردگار خود بازگردند و به سوی خالق خود توبه کنند. تحوّل روحی انسان‌ها و بازگشت به سوی حق، از حکمت‌های آزمایش و امتحان الهی است.

باید گفت که: بنی اسرائیل، گاهی به عزّت و قدرت رسیدند تا شاید شکرگزار شوند و گاهی به سختی‌ها مواجه و گرفتار شدند تا حسّ توبه و انابه در آنان زنده شود. و طوری که در آیه متبرکه بیان یافت در این میان، بعضی صالح و نیکوکار بودند و به حقانیت اسلام ایمان آوردند و برخی هم در پی دنیا پرستی و لجاجت خویش بودند.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرَثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالذَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۶۹)

بعد از آن فرزندان جانشین آنها شدند که وارث کتاب (آسمانی، تورات) گشتند که متاع دنیوی پست را میگیرند و میگویند: به زودی آمرزیده میشویم. و اگر متاعی مانند آن بیابند باز هم آن را میگیرند آیا در کتاب (تورات) از آنها پیمان گرفته نشد که در باره الله نگویند مگر سخن حق، حال آنکه آنچه در آن کتاب آمده بود خوانده بودند. و سرای آخرت برای کسانی که پرهیز گاری پیشه می‌کنند (به مراتب) بهتر است، آیا (پس از این بیان) تعقل (درک) نمی‌کنید؟ (۱۶۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«خَلَفَ»: جانشین شد، امور کار را در دست گرفت. خلف: جانشین بد و ناشایست، پشت سر [مریم/۵۹]. خلف: به معنای جانشین، مصدر است و به صورت مفرد و جمع به کار می رود. «عَرَضٌ»: متاع، مال ناچیز دنیا، کالا. «هَذَا الْأَدْنَى»: این جهان پست و نابودشدنی. «مِيثَاقٌ»: پیمان. «دَرَسُوا»: آموخته اند، درک کرده اند، خوانده اند. (فرقان)

تفسیر:

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرثُوا الْكِتَابَ»: قبل از همه باید گفت که دنیاگرایی، از آفات دین است. در ضمن: تاریخ، شاهد نسل‌هایی دنیاگرا و گناهکار از یهود بوده است. طوریکه می‌فرماید: پس بعد از این اقوام، فرزندان و جانشینان بدی آمدند و تورات را وارث شدند، و در این هیچ جای شکی نیست که: یهودیان هم دسترسی به تورات داشتند، هم آگاهی کامل به آن.

ابن کثیر در این مورد فرموده است: یعنی بعد از آن نسل که از نیک و بد تشکیل شده بود، نسلی دیگر جانشین شد که امید خیری در آنها نبود و کتاب یعنی تورات را از پدرانیشان به ارث برده‌اند. (مختصر ابن کثیر ۶۱/۲).

کسی که از تعالیم کتاب آسمانی آگاه شد، شایسته نیست دنیاگرایی و حرام خواری را پیشه خود کند.

«يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا»: ولی در احکام، رشوت گرفتند و درآمد حرام خوردند و برحرام تعامل نمودند و آیات و نشانه‌های الهی را مقابل متاع ناچیز و زودگذر از دنیا تحریف نموده و براساس آرزوهای باطل خویش گفتند: گناهانمان مورد آمرزش قرار خواهد گرفت.

یهودیان به گناه خود اعتراف داشتند، ولی می‌گفتند بخشیده خواهیم شد. یهودیان چنان خودخواه بودند که خیال میکردند بدون توبه بخشیده می‌شوند. «سَيُغْفَرُ لَنَا» آری، کسی که مغفرت را برای خود تضمین شده می‌داند، قابل توبیخ است.

مفسر امام قرطبی در این مورد می‌فرماید: «این وصفی که خدای سبحان یهودیان را بر آن نکوهش کرده، هم اکنون در میان ما مسلمانان هم موجود است. آنگاه روایتی از معاذ بن جبل (رض) را نقل می‌کند که فرمود: «به زودی قرآن در سینه گروه‌هایی از مردم چنان کهنه خواهد شد که جامه کهنه میشود، آنرا میخوانند ولی از آن لذت و بهره‌ای نمی‌برند، پوست میشان را بر دل گرگان میپوشانند، اعمال‌شان همه از روی طمع است و با خوف الهی آمیخته نیست، اگر در عمل کوتاهی ورزند؛ می‌گویند: باز کامل می‌کنیم! و اگر بدی کنند؛ می‌گویند: به زودی بر ما آمرزیده میشود زیرا ما به خداوند چیزی را شریک نمی‌آوریم!»

«وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ»: یعنی به امید مغفرت، برگناه اصرار می‌ورزند، و هر وقت حطام دنیا برایشان نمایان و فراهم گردد، بدون توجه به حلال یا حرام بودنش آنرا بر می‌گیرند.

مفسر سدی می‌گوید: «بنی اسرائیل هیچ قاضی‌ای را به کار قضاوت بر نمی‌گماشتند، مگر اینکه رشوه می‌گرفت پس اگر از او می‌پرسیدند: چرا رشوه می‌خوری؟ می‌گفت: بر من آمرزیده (بخشش) میشود! پس بر او ایراد می‌گرفتند و طعن می‌زدند، اما اگر او می‌مرد یا برکنار میشد و شخصی از آنان که بر او طعن زده بود، به جایش منصوب می‌گشت، باز خود او هم رشوه می‌گرفت پس مراد خداوند متعال از عبارت: (و اگر متاعی مانند آن بدیشان برسد، باز آن را می‌ستانند)، همین است». آنها غافل از آنند که اصرار بر گناه و به ازاء آن، استناد به مغفرت الهی، پایه و مبنایی ندارد.

«أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»: در حالیکه خداوند متعال از آنها در تورات تعهد گرفته بود که جز صدق و راستی چیزی دیگر بر زبان نیاورند و جز بر اساس حقیقت حکم نکنند.

عهدی که در تورات گرفته شده بود که «جز راستی به طرف خدا(ج) چیزی را نسبت نکنند» آیا به آنها معلوم نیست که از کتاب و احکام او تعالی قطع نظر کرده افتراء نمودند حال آنکه این مردم کتاب الله (یعنی تورات) را خود میخوانند و به دیگران تدریس میکنند؛ پس چه سان مضمون آن به اوشان معلوم نیست، و یا به یادشان نمانده؟! حقیقت آن است که آنها دین و ایمان را به متاع فانی دنیا فروخته، از آرام ورنج آخرت چشم پوشیده‌اند. نمی‌دانند آنانکه از الله می‌ترسند، و تقوی می‌گزینند؛ دار آخرت و عیش و تنعم آنجا را از مسرت دنیا بهتر و فایق‌تر می‌دانند؟ کاش اکنون نیز به هوش آیند!

«وَدَّرَسُوا مَا فِيهِ» آنها تورات را خواندند و فهمیدند و دانستند و براساس علم، از الله متعال نافرمانی کردند، «وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ»: بدانید که آخرت و نعمت هایش که دائمی، مستمر و جاودانه‌تر است از این دنیای زودگذر و متاع زائل و فانی بهتر است و آنانی که دین خویش را میفروشند و در بدل آن آیات و نشانه‌های اندکی رابه خاطر دنیای خود میخرند، به زودی به اضمحلال و نابودی کشانیده خواهند شد.

«أَفَلَا يَعْقِلُونَ(169)» آیا منزجر نمیشوند و عقل و خرد ندارند؟ منظور این است: که اگر آنها عقل داشتند، دنیای فانی را بر آخرت ترجیح نمی‌دادند. امید بی‌جا، مثل خوف نابجا مخرب است. «سَيُغْفَرُ لَنَا» امید به رحمت الهی علی‌رغم اصرار بر گناه نابجاست.

وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ (۱۷۰)

و آنها که به کتاب (آسمانی) تمسک جویند و نماز را برپا دارند (مستحق اجراند و بدانند که) ما ثواب اصلاح‌گران را ضائع نمی‌کنیم. (۱۷۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يُمَسِّكُونَ»: متمسک میشوند، پای بند و وفا دارند. «الْمُصْلِحِينَ»: درستکاران، اصلاح‌طلبان.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ»: آنانی که به اوامر کتاب‌های منزل از جانب الله متعال التزام و متمسک میشوند و به آن عمل می‌کنند و بر نماز در اوقات آن دوام داده و بر اموری که نماز به سوی آن از اوامر و دوری از نواهی امر می‌کند محافظت می‌نمایند، این‌ها صالحان و مصلحان‌اند.

طوری‌که ملاحظه می‌فرماید در این آیه مبارکه از گروهی که به کتاب آسمانی تمسک میکنند، تقدیر بعمل آمده است، ولی در جای دیگر کسانی را که کتاب در اختیارشان است، ولی به آن تمسک نمی‌کنند، به الأعی تشبیه کرده که بار کتاب حمل می‌کند. «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِیمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (آیه: 5 سوره جمعه) در ضمن قابل دقت و تذکر است که: تلاوت، حفظ، چاپ و نشر کتاب آسمانی، کافی نیست، بلکه باید به آن عمل صورت گیرد، تا نجات بخش باشد.

«إِنَّا لَأَنْضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ(170)»، والله متعال هیچگاه ثواب و پاداش مصلحان را ضایع نمی‌سازد و سعی و تلاش‌شان را باطل نمی‌نماید زیرا چنگ زدن به کتاب آسمانی، نماد و نشانه نیکوکاریشان است، و به زودی اجر و پاداش‌شان را حفظ می‌نماید پس آن‌ها خودشان صالح و در حق دیگران مصلح‌اند.

«مُصْلِح»: به شخصی گفته میشود که در صدد اصلاح خویش است و هم به شخصی گفته میشود که در تلاش برای اصلاح جامعه است.

وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٧١﴾

و [یاد کنید] وقتی [را] که کوه [طور] را برکندید، [و] چنان که گویی سایبانی است بالای سرشان قرار دادیم و [به خاطر ضعف ایمان] پنداشتند که اکنون بر سرشان سقوط میکند. (در آن وقت به ایشان گفتیم) آنچه [از کتاب، شریعت و احکام] را که به شما داده ایم با قدرت [ی تمام و عزمی استوار] بگیرید، و آنچه [از معارف و حقایق] در آن است متذکر شوید [و فرا گیرید و همواره به خاطر داشته باشید] تا [با عمل به آن] پرهیزکار شوید. (۱۷۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَتَقْنَا»: از جا کنسیم، کشیدیم، بالا بردیم، برافراشتیم. «ظُلَّةٌ»: سایه بان. «وَاقِعٌ»: فروریختنی، افتادنی. «قُوَّةٌ»: وجد و جهد و تلاش، محکم.

تفسیر:

این آیه مبارکه، مشابه آیهی 63، سورة بقره و آخرین آیه در این سوره است که در باره ی بنی اسرائیل مطالبی را به بیان میگیرد. طوری که از آیهی 103 تا اینجا، پیاپی مسائلی را در مورد آنان مطرح کرده است.

«وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ»: قرار گرفتن کوه، بالای سر بنی اسرائیل و تهدید آنان، حادثه ای است که نباید فراموش شود، طوری که میفرماید: به یاد آور آن گاه را که کوه طور را [از جای خود از ریشه برکندید و] بر بالای سر بنی اسرائیل قرار دادیم.

«كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ»: گویا که ابری سایه دار بود. «وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ»: پس چنان پنداشتند که کوه بر سر شان فروخواهد افتاد.

مفسران مینویسند: موسی علیه السلام که برای میقات الهی به کوه طور رفته بود، در بازگشت برای هدایت بنی اسرائیل تورات را همراه خود آورد، اما آنان به سبب سنگینی احکام تورات از پذیرفتن آن امتناع ورزیدند؛ زیرا آن را سخت و سنگین می دانستند، بناءً به مخالفت آن پرداختند، آنگاه الله متعال کوه طور را بر سر آنان بلند کرد و به آنها گفته شد: اگر تورات و احکام آن را قبول نکنید کوه بر شما خواهد افتاد، وقتی کوه را نگاه کردند همگی از بیم سقوط کوه سرسجده بر زمین نهادند، آنگاه الله متعال فرمود: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (171)» برای رسیدن به کمال تقوا، قاطعیت در دین و تصمیم جدی لازم است. طوری که میفرماید: و آنها را تهدید نمودیم که اگر به اوامر الله متعال التزام نداشته باشند و به عهد و پیمان وفادار نباشند و آنچه را از رسالت که نازل کردیم به جدیت و توأم با عزم و عمل نگیرند و آنچه در تورات است را یاد نیاورده و به آن عمل نکنند این کوه بر آنها فرود خواهد آمد. تا این تهدید آنها را بر تقوای الهی از طریق انجام اوامر و اجتناب نواهی وا دارد.

و نباید فراموش شود که: هدف کلی و نهایی کتب آسمانی و دستورهای دین، خداترسی و پیدایش تقوا در مردم است.

خوانندگان گرامی!

در آیات (172 الی 174) در باره گرفتن پیمان عام از عموم بنی آدم، بحث بعمل آمده است.

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿١٧٢﴾

به خاطر بیاور زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان بنی آدم، فرزندانشان را بیرون آورد، و آنانرا برخودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی! گواهی میدهیم. تا روز قیامت نگویید: ما از این ربوبیت تو غافل بودیم. (۱۷۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَخَذَ»: برگرفت، به وجود آورد، بیرون آورد. «مِنْ ظُهُورِهِمْ»: از پشت آنان، جمع ظهر، ستون فقرات.

تفسیر:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»: مفسر امام طبری فرموده است: یعنی ای محمد! زمانی را به یاد بیاور که الله اولاد آدم را از پشت پدران بیرون آورد، و آنان به توحید و یگانگی خدا اعتراف کردند و آنها را بر همدیگر شاهد گرفت.

قابل تذکر است که: مفسران در مورد این آیه دو نظر دارند: یکی اینکه بعد از اینکه الله آدم را خلق کرد ذریتش را از پشت او بیرون آورد در حالی که همچون مورچگان بودند و از آنها تعهد گرفت که او را خدای خود بدانند، پس همگی گواهی دادند. چنین روایتی به طریق زیادی از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت شده است، و جمعی از صحابه به آن قائل شده‌اند.

دوم این که این آیه از باب تمثیل و تخیل است؛ به این معنی خدای سبحان برای آنان دلایلی را بر پروردگاری و یگانگی خود اقامه کرده و عقل آنها بر آن گواهی داده است، عقلی که خدا آنها وسیله‌ی تمییز بین گمراهی و هدایت قرار داده است. پس انگار بر خود گواهی داده‌اند. خداوند به آنها گفت: مگر من خدای شما نیستم؟ گفتند: بلی. زمخشری و ابوحیان و ابو سعود این نظر را اختیار کرده‌اند. اما نظر اول درست‌تر است. (بنقل از تفسیر صفاة التفاسیر).

ابن عباس (رض) گفته است: دستی به پشت آدم کشید و تمام انسان‌هایی را بیرون کشید که تا روز قیامت آنها را خلق می‌کند.

«وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا»: از آنان بر پروردگاری و یگانگیش اقرار و اعتراف خواست، و آنها نیز بر آن معترف و ملتزم شدند.

این عهد را «عهد الست» و آن عالم را؛ «عالم ذر» می‌نامند لذا خداوند متعال فطرت بشر را بر توحید و خدا شناسی سرشته است.

«أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (172)»: تادر روز قیامت نگویید: ما از این پیمان و اقرار غافل و بی‌خبر بودیم. یعنی: از شما عهد گرفتیم تا در روز قیامت نگویید: ما به این امر که الله پروردگار ما، یگانه و لاشریک است؛ هیچ علم و آگاهی قبلی نداشته‌ایم.

این بدین معنی است که: در روز قیامت، ادّعی غفلت از ربوبیت خداوند، پذیرفته نیست.

«إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» واضح است که عذر جهل و غفلت، نزد خداوند پذیرفته نیست.

أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ﴿١٧٣﴾

یا نگویید که پدران ما پیش از این مشرک بودند و مانسلی بودیم بعد از آنها (که ما به تقلید آنها رفتیم). آیا به سبب کاری که اهل باطل کرده است، ما را هلاک می‌کند؟ (۱۷۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذریه»: سلاله، نسل، فرزند. «أَفْتَهُلِكُنَا»: آیا ما را نابود می گردانی؟ عذاب می دهی؟ مراد از نابودی در اینجا عمدتاً عقاب رساندن و مجازات کردن است. «المبطلون»: باطل اندیشان، باطل گرایان.

تفسیر:

«أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ»: یا بگوئید که: پدران ما در گذشته مشرک بوده اند و مانسلی پس از آنان بودیم. که به حق راه نیافته و راه صواب را نمی شناختیم لذا کار در میان ما نیز بر همان شیوه ای استمرار یافت که پیشینیان ما بر آن بودند، یعنی ما از نیاکان خود تقلید و پیروی کردیم و راه آنان را پیش گرفتیم، پس ما معذوریم.

باید یادآور شد که: فطرت خدا شناسی در وجود انسان، برای اتمام حجت از سوی خداوند است و چراغ فطرت، قدرت نور افشانی برظلمات محیط را دارد. تعداد از مفسران در تفاسیر خویش در باره آیه: «أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا»: می نویسند: اگر شهادت بر ربوبیت در عالم ذر یا فطرت نبود، انسان در دنیا به اسانی خداپرست نمی شد و همواره از نیاکان خود، تقلید می کرد. در ضمن قابل تذکر است که: تقلید در اصول دین، جایز نمی باشد.

«أَفْتَهُلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ(173)»: آیا به سبب شرک پدران، ما را نابود میکنی؟ آنها گمراه بودند و ما از روی نادانی راه آنها را پیش گرفتیم و از حق بی خبر و از اندیشیدن ناتوان بوده ایم و فقط از پدران خویش پیروی کرده ایم؟ یعنی: اگر حجت بر آنان بر پا نمی شد و از آنان عهد قبلی گرفته نمی شد، از این عذر و بهانه ها می آوردند.

در تفسیر «تفسیر انوار القرآن» آمده است: علماء در تفسیر آیه «عهد الست» بر دو رأی اند: رأی اول؛ رأی سلف و رأی دوم؛ رأی خلف است. رأی سلف بر آن وجهی است که ما تفسیر کردیم، یعنی اینکه: پروردگار با عظمت حقیقتاً ذریه آدم را از پشت وی بیرون آورد و از آنان عهد و پیمان گرفت. اما رأی خلف این است که: این آیه از باب مجاز و تمثیل است و خداوند متعال ذریه آدم را از پشت وی بیرون نیاورد بلکه أدله کونی را بر وحدانیت خویش اقامه کرد و عقل های بنی آدم بر وحدانیت حق تعالی گواهی داد پس اقامه ادله بر توحید، به منزله آن است که گویا باری تعالی به مخلوقش گفته است: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان هم جواب داده اند: چرا، تو پروردگار ما هستی و ما بر این حقیقت گواهییم. لذا مراد از این گواه گرفتن، خلقت فطری آنها بر توحید و یگانه پرستی است. این گروه از علما میگویند: به همین دلیل است که پروردگار فرمود: ما ذریه را از پشت آدم بیرون آوردیم. بلکه فرمود: ذریه را از پشت بنی آدم بیرون آوردیم. یعنی: نسل های بنی آدم را یکی از پی دیگری آفریدیم و برای هر نسل هم از طریق پیامبران و کتابهای آسمانی و همچنان کتاب مشاهد و منظور کونی خویش که کائنات است دلایل توحیدی اقامه کردیم و آن نسل ها در طول عصرها به زبان قال و حال هر دو، بر توحید ما شهادت دادند.

ابن کثیر میان این دو توجیه تفسیری از حیث قاعده و مبدأ هیچگونه تعارضی نمی بیند و هر دو را موجه می داند. در باب بیرون آوردن نسل آدم علیهم السلام از پشت وی در عالم «ذر»، احادیثی آمده است، که قائلان به رأی دوم (رأی خلف)، احادیث را نیز بر معنای مورد نظر خود تفسیر کرده اند. (بنقل از «تفسیر انوار القرآن»)

وَكَذَلِكَ نَفِصِلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٧٤﴾

و این گونه آیات را [مُستدل و منطقی] تفصیل و توضیح می دهیم [تا تدبّر کنند] و برای اینکه [از شرک به توحید] بازگردند. (۱۷۴)

تفسیر:

«وَكَذَلِكَ نَفِصِلُ الْآيَاتِ وَ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (174)» همانطور که پیمان گذشته را بیان کردیم آیات و نشانه‌های واضح و معجزات ظاهر و آشکار را بیان میکنیم تا اهل فطرت سالم و بینش مستقیم در آن تدبیر کنند و تا از شرک توبه نموده مجدداً به سوی توحید باز گردند و به الله یگانه ایمان آورند. یعنی راه طغیان و انحراف را ترک کرده به راه بندگی و اطاعت بازگردند.

فحوای آیه مبارکه مبین این حقیقت است که: اصل، توحید است و شرک، عارضی است، از این دو آیه چنین می فهمیم که خداوند متعال برای هیچکس، در فرار از عبودیت خود، عذر و حجتی باقی نگذاشته است.

نگاهی کوتاه به این آیات متبرکه:

1 - الله متعال، انسان را - نسلأ پس از نسل - بر فطرت توحید و یگانه پرستی آفرید که پروردگاری تنها و بی همتا دارد. (روم آیه 30). و اینکه: پیام اوران، به مردم برسانند که باید فرزندان آدم علیهم السلام در طول زمان از راه عقل و درایت به شگفتیهای هستی پی ببرند و از روی قوانین و سنن حاکم در جهان، الله خود را - به خوبی - بشناسند و بریکتایی او، خود گواه باشند و غفلت نورزند.

2 - این آیات، بنابه دلایلی که بیان کرد، انسان را در مورد جهل به ربوبیت و یکتایی آفریدگار، معذور نخواهد داشت.

3 - هرکس، پیش از رسیدن به حد رشد و تکلیف بمیرد، مجازات نمی بیند.

4 - باطل بودن، استدلال مشرکان در قیامت که گویند: از نیاکان مشرک خود پیروی کرده ایم؛ زیرا بنابه دلایل فطری - عقلی که بر شناخت و یگانگی خدا دلالت می کند، پیروی از گذشتگان مشرک در اصول عقاید و دین، مردود و بی اساس است.

5 - هرچیزی به روشنی در قرآن بیان شده است. پس، همان سان که آفرینش انسان بر فطرت توحید است، سایر آیات دستور می دهند که باید انسان - به خوبی - به آن بیندیشد، آنگاه به سوی حق بازگردد و از باطل، روی برتابد. (بنقل از تفسیر فرقان)

خوانندگان گرامی!

پس از شرح گرفتن پیمان از همه‌ی مردم و اعتراف آنان به ربوبیت پروردگار، خداوند متعال با این آیه ها رفتار تکذیب کنندگان را ضرب المثل زده که اگر کسی به آیات الهی دانا باشد و به آن عمل نکند، همچون ماری است که پوست می اندازد و به جایش میگذارد. در آیات (175 الی 177) قصه‌ی بلعم بن باعورا و سایر گمراهان و تکذیب کنندگان، به بحث گرفته میشود.

وَائُلُ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ ﴿١٧٥﴾

و برای آنان سرگذشت آن کس را بخوان که (علم) آیات خود را به او داده بودیم، پس از آن (از عمل کردن به آن) بیرون رفت، و شیطان او را تعقیب کرد (و بر او غالب شد)، و او از جمله گمراهان شد. (۱۷۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَتْلُ»: بخوان. «الَّذِي»: کسی که، شخصی که، آن کس که. «أَنْسَلَخَ»: برهنه گشت، پوست انداخت، تهی ساخت، جدا شد. [بلعم باعورا: از دانشمندان یهود است که از فرمان الهی فاصله گرفت و پس از هدایت گمراه شد و شیطان بر او مسلط گشت]. «الْغَاوِينَ»: گمراهان.

تفسیر:

«وَأْتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا»: ای محمد! برای یهود داستان آن مرد عالم را بگو که به او دانشی از انبیاء را که او تعالی در کتاب‌های خود نازل نموده دادیم. یعنی: واقعه دیگری را که برای یکی از اسلاف بنی اسرائیل روی داد، به آنان یادآوری کن. او از علمای بنی اسرائیل (بلعم باعورا) بود که عمل به آیات الهی را ترک کرد و از آنها بیزاری جست یعنی به آن کافر شد و از آن رو گردان گشت.

«فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا» به طور کامل همانند کندن پوست گوسفند از آن بیرون شد. ابو سعود گفته است: خروج از دین را به «انسلاخ» تعبیر نموده است تا اعلام کند که کاملاً از آیات دور شد، در حالی که بسیار به آن نزدیک بود. (ابو سعود ۲/۲۱۰).

«فانسلاخ منها» به این معناست که ایمان بلعم باعورا همچون پوسته‌ی نازک روی خون بود و هنوز در قلبش جای نگرفته بود. اگر جای می‌گرفت و با روی گشاده، دریچه‌ی قلبش را بر روی ایمان به الله می‌گشود، هرگز از راه راست منحرف نمیشد و فریب جلوه‌های دنیا را نمیخورد. جمله‌ی «فَأَتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ» تلمیح و اشاره‌ای است به اینکه: آن مرد در دشمنی بادین الله از شیطان سرسخت تر بود، گویا که او پیشوای شیطان، و شیطان شاگرد و دنباله‌رو اوست.

«فَأَتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ (175)» این بود که شیطان بر او تسلط پیدا کرد و او را به زمره‌ی گمراهان و فرورفتگان در ضلالت درآورد. او از شیطان پیروی می‌کرد و به او اقتدا می‌نمود و به این ترتیب از جمله‌ی رؤسای گمراهی و از پیشوایان سرکش و از جمله‌ی بزرگترین مفسدان شد.

مفسران در تفسیر جمله‌ی «فَأَتَّبَعَهُ»، مینویسند که این جمله: بیانگر آن است که آن شخص در مسیر حق به چنان مقامی رسیده بود که شیطان از او قطع امید کرده بود، اما با بروز نشانه‌های انحراف، شیطان به سرعت او را تعقیب کرد و سر انجام در صف گمراهان و شقاوت‌مندان قرار گرفت.

بلعم بن باعورا کیست؟

از ابن عباس (رض) روایت شده است که فرمود: «او مردی به نام بلعم بن باعورا از اهالی بیت المقدس بود که اسم اعظم الله متعال را می‌دانست، چون موسی علیه السلام باسپاه بنی اسرائیل به قصد حمله به جباران (عمالقه) فرود آمد، خویشان بلعم همراه با پسرکاکایش نزد وی آمدند و گفتند: موسی مردی تند مزاج و خشم آلود است و با او لشکری است بسیار، شکی نیست که اگر بر ما پیروز شود، همگی‌مان را نابود میکند لذا به بارگاه خداوند دعا کن تاموسی و همراهانش را از ما برگرداند. بلعم گفت: اگر من به بارگاه الله متعال چنین دعایی بکنم، دنیا و آخرتم همه از دست می‌رود.

بنابر این، این درخواست‌شان را رد کرد، اما آنها از وی دست برنداشتند و پیوسته اصرار کردند تا سرانجام به خواسته آنان تسلیم شد و به بارگاه الهی دعا کرد. در روایات

آمده است: هر دعایی که او علیه موسی و همراهانش میکرد، الله متعال زبانش را به سوی قوم خودش بر میگرددانید و هر دعایی که به سود قوم خودش میکرد، خداوند متعال زبانش را به سوی بنی اسرائیل برمیگردانید. قومش که ناظر این صحنه بودند، به او گفتند: ای بلعم! آیا میدانی که چه میکنی؟ آخربه نفع آنها و علیه مادعا میکنی! گفت: این دیگر، چیزی است که در اختیار من نیست، این چیزی است که خداوند متعال بر آن غلبه کرده است. راوی می افزاید: در این اثنا، زبانش از کامش بر روی سینه اش بیرون افتاد و به آنان گفت: حالا دیگر، دنیا و آخرت از دست من رفت و جز نیرنگ و حیلله چیز دیگری برابم باقی نماند. پس به آنان این نیرنگ را آموخت که زنان را آرایش کرده به میان لشکر بنی اسرائیل بفرستند. آنها چنین کردند و مردی از بنی اسرائیل با یکی از آنان زنا کرد، آنگاه خداوند متعال بر بنی اسرائیل طاعونی نازل کرد که در یک روز هزاران تن از آنان را به کام مرگ کشید...».

ابن مسعود فرموده است: مردی است از بنی اسرائیل، حضرت موسی او را نزد پادشاه (مدین) فرستاد تا او را به سوی الله دعوت کند، پادشاه به او رشوه داد و پست و مقام به او داد تا دین موسی را رها کرده و به دین پادشاه بپیوندد، او هم پذیرفت و چنان کرد و مردم را از دین منحرف نمود. (التسهیل ۵۴/۲).

شأن نزول آیه مبارکه:

اکثر مفسرین از جمله ابن عباس، ابن مسعود و مجاهد - رح - گویند: این آیات در مورد «بلعم بن باعورا» نازل شده است.

در تفسیر کابلی آمده است: و بلعم عالمی درویش، و صاحب تصرف بود، در اثر اغوای يك زن و طمع دنیوی، آیات و هدایات الهی را ترك داده، آماده آن گردید که مقابل حضرت موسی علیهم السلام تصرفات خود را به کار اندازد، و تدابیر نکوهیده خویش را به ظهور آرد؛ به موسی- علیه السلام- زیانی رسانیده نتوانست؛ اما، خود را مردود ابدی گردانید. علم آیات الله چندان به بلعم ارزانی شده بود که اگر خواست الله می بود، به مراتب بلند میرسید؛ به وی توفیق ارزانی میشد، تا به علم خود رفتار، و به آیات الهی إطاعت می کرد؛ ولی چنین نشد؛ زیرا، خود از برکات و آیات آسمانی إعراض نمود، و به شهوات و لذات زمینی منهنك شد؛ (فرورفته درکاری) در پی خواهشات نفسانی روان بود؛ و شیطان به تعاقب وی؛ در زمره کجروان و گمراهان داخل شد. در آن وقت، حال وی شبیه سگی بود که زبانش بیرون برآید، و پیهم، نفس زند، که بالفرض اگر بر او باری نهند، و زجری ننمایند، و چیزی نگویند، و آزادش گذارند، باز هم در هر صورت نفس میزند، و زبانش را بیرون می آرد؛ زیرا، طبعاً بنا بر ضعف دل به آسانی نمی تواند هوای گرم را خارج کند و هوای سرد و تازه را فروبرد. چنین است کسی که برای خواهشات نفسانی دهن باز میکند؛ پس در اثر ضعف اخلاقی، اعطاء و عدم اعطای آیات الله، اذار و یا عدم اذار، هر دو درباره وی یکسان است «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» «سوره بقره، آیه 6». به حرص دنیا زبانش بیرون، و از نحوست ترك آیات، منظره آشفتگی و پریشانی حال وی چون «نفس زدن مسلسل» ظاهر است.

مطالعه کنندگان عزیز!

در طول تاریخ بشری داستان و قصه های بلعم با عورا اتفاق افتاده که حکام طاغوتی توانسته اند علماء را هم فریب دهند. ما باید از سرنوشت دانشمندی همچون بلعم با عورا

پند گرفت، زیرا داستانی مهم و مفید است. این داستان برای ما می آموزاند که: انسان هر چه بالا رود، نباید مغرور شود، چون احتمال سقوط وجود دارد و عاقبت کار مهم است. جایگاه هر کس بالاتر باشد، احتمال خطر بیشتری وجود دارد.

جمله «فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ» این حقیقت بزرگی را برای می آموزاند: کسیکه از الله جدا شود، طعمه‌ی شیطان می‌گردد. به یاد داشته باشید که شیطان و سوسه می‌کند و در کمین نشسته است که هرگاه در کسی زمینه‌ای ببیند، او را دنبال میکند. طوریکه کلمه‌ی «فَأَتْبَعَهُ» در کنار کلمه‌ی «فَأَنْسَلَخَ»، این فهم را نشان میدهد که شیطان در کمین است و به محض انسلاخ، (بیرون آمدن) انسان را دنبال و تعقیب می‌کند.

به یاد داشته باشید که؛ شیطان، حریف عالم ربّانی نمیشود. طوریکه در فوق ملاحظه نمودیم: تا زمانیکه بلعم از آیات الهی دست بردار نشده بود، شیطان بر او تسلط نداشت، همینکه از آیات الهی دست بردار شد و از آن فاصله گرفت «فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ» شیطان بر او تسلط یافت. در ضمن قابل دقت و یادآوری است که: علم، به تنهایی نجات بخش انسان نیست، زیرا دانشمند دنیاپرست، اسیر شیطان میشود. در ضمن قابل یادآوری است که: سقوط انسان در چند مرحله صورت می‌گیرد: جدا شدن از آیات الهی، پیروی از شیطان و پیوستن به جمع گمراهان.

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمَلَ عَلَيْهِ يُلْهَثُ أَوْ يَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٧٦﴾

و اگر می‌خواستیم (مقام) او را به سبب علم به آن آیات بالا می‌بردیم، ولی او به زمین متمایل شد و از هوی و هوس خود پیروی کرد. پس حالت او مانند سگ است، اگر او را به رفتن مجبور کنی زبان از دهان بیرون می‌آورد، و اگر آنرا رها کنی باز زبان از دهان بیرون می‌آورد. این است حالت قومی که آیات ما را دروغ شمردند. پس این داستانها را (برای آنها) بازگو کن شاید بیندیشند (و بیدار شوند). (۱۷۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«أَخْلَدَ»: جدا نشد، همراه گشت. «أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ»: به دنیا چسبید و بدان گرائید. به پستی گرائید. «يُلْهَثُ»: زبان از کام بر می‌آورد، زبان بیرون میکشد (تشبیهی است در مورد حقارت و پستی). «تَحْمِلُ»: حمله کنی. بتازی. «ذَلِكَ»: آن. اشاره به وصف سگ یا اشاره به وضع شخصی است که از دلایل توحید و آیات کتاب آسمانی آگاه باشد و به ترک آنها گوید و به دنبال آرزوی نفسانی و سواس شیطانی رود. تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن»

تفسیر:

«وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»: پابندی به آیات الهی، سبب تقرب به خداوند و مقامات والاست. طوریکه میفرماید: و اگر الله متعال اراده رفعت و بلندی درجه را در حقش مینمود حتماً او را گرامی میداشت آنگونه که به علم خود عمل میکرد و از آیات پروردگار پیروی مینمود و به هدایتش هدایت میشد. ولی او از هوای نفس اماره به بدی پیروی کرد و دنیا را بر آخرت ترجیح داد و به آن دل بست و این متاع زائل و بی بها را بر نعمت ماندگار و همیشگی بهشت برتری داد. از این رو به «أسفل السافلین» سقوط کرد.

خواست خداوند، بر پایه‌ی عملکرد خودماست. «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ»: بلی، رسیدن به مقام قرب، مشروط به پرهیز از دنیاگرایی و هوس است. علمای دین اگر دنیاگرا شدند، در صدد تکذیب آیات الهی و گرایش به کفر قرار می‌گیرند. «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ»: انسانهای غافل، به چهار پایان می‌مانند، ولی دانشمند دنیا پرست، مثل سگ حریص است. طوری که در آیه مبارکه میفرماید: پس مثل و حالت او مانند مثل و حالت سگی است که اگر او را زجر نمائی زبان از کام برمی‌آورد و اگر رها کنی باز هم زبان از کام برمی‌آورد، پس او در هر حالی و برای همیشه در مشقت قرار دارد و به دنبال شهوات خود می‌دود. به قولی دیگر معنی این است: اگر پندش دهی، گمراه می‌شود و اگر او را به حال خودش واگذاری، نیز گمراه میشود پس او در گمراهی‌ای پیوسته قرار داشته و گمراهی همیشه گریبانگیرش میباشد، به سبب آنکه از آیات پرورگارش تهی و عاری شده لذا او همچون سگی است که اگر به حال خود رها باشد، زبان از دهان بیرون می‌آورد و اگر بر وی حمله‌ور شوند، نیز زبان از دهان بیرون می‌آورد، درحالی که سایر حیوانات چنین نیستند زیرا اگر بر آنان حمله‌ور شوی، زبان از دهان بیرون می‌آورند و در غیر آن خیر، اما سگ در هر دو حالت، زبان از دهان بیرون می‌آورد.

از ابن عباس (رض)، روایت است که میفرماید: «سگ از میان حیوانات هیچ همانندی ندارد، آن را برانگیزی یا برنینگیزی، زبان از کام بیرون می‌آورد.» (تفسیر کشاف) مفسران می‌نویسند که در جمله: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ» شامل تشبیه تمثیلی است؛ یعنی حالش در خرابی بسان حال پست‌ترین حیوان یعنی سگ است که مدام نفس نفس می‌زند، هم در حالت خستگی و هم در حالت آسایش، بدین ترتیب این صورت از اموری متعدد برگرفته شده است، از این رو آن را تشبیه تمثیلی می‌گویند. «ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»: این مثل و حالت فرمایه و خسیس مثل و حالت قومی از یهودیان و نصرانیان و مشرکانی است که آیات الله متعال را بعد از اینکه برای آن‌ها واضح شده که از جانب خداست تکذیب می‌کنند.

کنایه از یهود است که تورات بر ایشان آمد و اوصاف پیامبر صلی الله علیه وسلم را شناختند، اما وقتی او را شناختند، به او کافر شدند و از حکم تورات سرپیچی کردند. «فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (176)»: پس بر تو لازم است تا امتت را به این مثال‌ها خبر دهی و بر آن‌ها این داستان‌ها را بر خوانی تا مایه عبرت و موعظه باشد شاید که آن‌ها تفکر و تدبیر کنند.

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ (۱۷۷)

بد است داستان گروهی که آیات ما را تکذیب کردند و همواره به خود ظلم روا می‌داشتند. (۱۷۷)

«سَاءَ»: چه بد است! چه زشت است!

تفسیر:

«سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»: چقدر این وصف و مثل بد است، مثل آنانیکه آیات الله متعال را تکذیب نموده و رسالتش را انکار کردند و با پیامبرانش جنگیدند، «وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ (177)»: این‌ها کسانی اند که با تکذیب رسالت بر خویشان ظلم نموده و خود به علت کفر سبب نزول عذاب بر خویشان شدند.

واقعیت اینست که: تکذیب آیات الهی، ظلم به خویش است، نه خداوند. «أَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ» مُقَدَّم داشتن «أَنْفُسَهُمْ» بر «يَظْلِمُونَ»، نشانه‌ی انحصار است. واقعاً هم چه ستم جبران ناپذیری است که این دانش و این سرمایه‌ی معنوی را در اختیار، زر و زور و تزویر قرار میدهند و در مقابل، بهایی بسیار اندک و بی ارزش را دریافت میکنند که قطعاً موجب سرافکندگی و خواری و رسوایی هر دو جهان آنان است!

خوانندگان گرامی!

الله متعال در آیات متبرکه قبلی ضرب المثل هایی را بیان داشت که شاید گمراهان از خواب غفلت بیدار شوند و به سوی حق باز آیند. اینک در آیات (178 الی 179) درباره راهیابی و گمراهی، صفت دوزخیان، به بیان گرفته شده است. هکذا در این آیات هم به اسباب هدایت و گمراهی از طریق به کارگیری عقل و حواس و هدایت فطری در مسیر راه خیر یا شر، اشاره میکند: «و هدیناه النجین» (بلدآیه 10).

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٧٨﴾

آن کس را که الله هدایت کند هدایت یافته (واقعی) او است و آنها را که (به خاطر اعمالشان) گمراه سازد زیانکاران (واقعی) آنهایند. (۱۷۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْمُهْتَدِي»: راه یافته، هدایت شده.

تفسیر:

«مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (178)»: کسی را که الله متعالی او را به سوی خیر، ایمان و عمل صالح توفیق دهد رهیاب حقیقی است و هرکه را خوار و ذلیل سازد و به راه برابر هدایت نکند چنین کسی حقیقتاً دچار خسارت و زیان کامل شده است.

هدف و منظور آیه مبارکه این است که هدایت و گمراهی به دست الله متعال است! بادر نظر داشت این که: گرچه هدایت و گمراهی به دست الله است، ولی جنبه‌ی اجبار ندارد و بی دلیل و بی حساب نیست. خداوند حکیم و رحیم است و تا انسان زمینه را به دست خویش فراهم نسازد، مشمول لطف یا قهر الهی نمی شود. هدایت به دست الله است و اگر لطف او نباشد، علم به تنهایی سبب نجات و هدایت انسان نمی شود. شاید دلیل این که در مورد هدایت یافتگان کلمه‌ی مفرد «مهتد» و در مورد گمراهان به صورت جمع آمده «خاسرون»، آن باشد که راه هدایت یافتگان یکی است و با هم متحدند، اما منحرفان، متفرقند و راهشان متعدد است. هدایت یافتگان از هرگونه زیان و خسران به دور هستند، زیرا ضلالت سرچشمه‌ی خسارت است.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٧٩﴾

و مسلماً برای دوزخ بسیاری از جن ها و انسانها را آفریدیم که علامت آنها این است: ایشان را دل هایی است که به آن (حق را) نمی فهمند و چشم هایی است که توسط آن [حقایق

و نشانه های حق را] نمی بینند، و گوش هایی است که به وسیله آن [سخن الله و پیامبران را] نمی شنوند، آنان مانند چهار پایانند، بلکه گمراهر از آنها. ایشان غافلانند. (۱۷۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«ذَرَأْنَا»: آفریده ایم. «لَا يَفْقَهُونَ»: درک نمیکنند، نمیفهمند. «الأنعام»: جمع نعم: چهارپایان. تشبیه دوزخیان به چهار پایان از جهت درک و بینش و پندپذیری.

تفسیر:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ»: به راستی، که ما بسیاری از جنیات و انسانها را [به سبب کردارشان] برای آتش آفریدیم. البته خداوند متعال در حال آفرینششان می دانست که فرجام کارشان سرانجام به سوی جهنم است، چرا که اختیارا به عمل اهل دوزخ عمل می کنند. آری! او قبل از آن که آنان به دنیای هستی قدم گذارند می دانست که در زندگی خود چگونه عمل خواهند کرد. آنگاه در علت جهنمی بودنشان میفرماید:

«لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا»: برای اینها قلب هایی است که با آن حق را نمی فهمند و دلائل را درک نمی کنند و متون شرعی را نمی بینند. یعنی ضمیر دارند اما به وسیلهی آن حق را درک کرده نمی توانند.

«وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا»: برای آنها چشم هایی است که با آن قدرت، وحدانیت را نمی بینند و عبرت نمی گیرند، «وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا»: گوش دارند اما آیات و اندرزها را نمی شنوند و اندیشمندانه از آن پند نمی گیرند.

منظور نفی شنیدن و دیدن به طور کلی نیست، منظور شنیدن و دیدن مطالب مفید و حقیقت دینی است. «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُنْهَأ»: اینها در بهره نبردن از حواس و اعضای خویش مانند چهارپایان و حتی بدتر از آنها هستند؛ زیرا چهارپایان به اندازه توانی که خدای تعالی به آن ها داده نفع و ضرر خود را می دانند ولی این ها نمی توانند بین حق و باطل تمیز و فرق کنند و این ها از آیات خدای تعالی روی گردان و در لهو لعب قرار دارند.

بصورت کل باید گفت که: ملاک انسانیت، فهم پذیرش معارف، تکالیف و مسؤولیت های دینی و شرعی است، و در غیر آن انسان مانند حیوانات است.

جمله «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» این فهم را برای ما انسانها میرساند: کسانی که با وجود توانایی از نعمت های الهی درست بهره نبرد، بدتر از موجودی است که اساساً آنها را ندارد.

همچنان مفسر تفسیر کابلی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: قلب، گوش، چشم دارند؛ اما، از قلب در «آیات الله» غور نمی کنند؛ و در نشانه های قدرت به نظر تعمق و اعتبار مطالعه نمی نمایند؛ و سخنان خدا را به گوش قبول نمیشنوند! چنانکه ادراکات بهائم همه در دایره خورد و نوش و خواهشات بهیمی محدود میباشد. این است حال آنها که دل و دماغ؛ دست و پا؛ چشم و گوش؛ غرض، تمام قوای خدا داد را، به تکمیل و تحصیل لذاذات دنیوی و خواهشات مادی وقف کرده اند؛ به اکتساب کمالات انسانی و خصال ملکوتی سر و کاری ندارند! اگر خوب غور شود، احوال آنها از چارپای نیز فروتر است؛ حیوان به صدای مالک خود پیش او می آید، و به زجر او منع میشود؛ اما، اینها به صدای مالک حقیقی خود قطعاً گوش نمیدهند؛ علاوه بر حیوانات از قوای فطری خود، کاری می گیرند که ایزد متعال برای آنها مقرر فرموده، و بیشتر از آن استعداد ندارند؛ اما، اینها قوت و استعداد موهوبه فطری را که برای ترقیات روحانی و عرفانی خلق شده، از غفلت مهلك و انحراف از راه راست، به دست خود ضایع و معطل کرده اند.

«أَوْلَيْكَ هُمْ أَلْغَافِلُونَ(179)»: در دریای جهل و غفلت فرو رفته‌اند. یعنی: آنان نسبت به خداوندی الله متعال، و آیات و شریعت وی و آنچه که برای اهل طاعت و معصیت آماده کرده است، در غفلت کامل قرار دارند.

باید یادآور شد که: دوزخی شدن بسیاری از انسان‌ها، به خاطر بهره‌نبردن از نعمت‌های الهی در مسیر هدایت و کمال است. زیرا با داشتن چشم، گوش و قلب، گرفتار غفلت شده‌اند.

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیه متبرکه ذیل در باره اسمای حسناى الله، بحث بعمل می‌آید. خداوند متعال در آیه‌های قبلی کسانی را آفریده‌های دوزخ نام می‌برد که عقل و حواس خویش را برای فهم و درک آیات قرآن و تزکیه‌ی درون از راه ایمان و علم سودمند، تعطیل میکنند و غافل میمانند؛ در این آیه‌ی مبارکه «اسمای حسنی» را داوری این غفلت و بی‌خبری بر می‌شمرد که بر ماست ذات بی‌مثال او را با این نامهای نیکو بخوانیم تا غفلت را از خود برانیم.

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٨٠﴾

و تنها الله دارای زیباترین و نیکوترین نام‌ها است، پس او را به آن نام‌ها بخوانید، و آن‌ها را که در اسماء الله تحریف میکنند (و بر غیر او می‌نهند و شریک برایش قائل میشوند) رها سازید، به زودی سزای آنچه را که میکردند، خواهند دید. (۱۸۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْحُسْنَىٰ»: اسم تفضیل برای مؤنث و أحسن برای مذکر، بر وزن: فعلی، أفعال، زیباترین، نیکوترین. «فَادْعُوهُ بِهَا»: الله را با آن نام‌ها یاد کنید، الله متعال را با آن نام‌ها بخوانید. «ذَرُوا»: رها کنید، ترک نمایید. يُلْحِدُونَ: به ناراستی می‌گرایند، تحریف می‌کنند.

تفسیر:

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»: نیکوترین نام‌ها از آن الله است؛ چون از نیکوترین و شریفترین معانی خبر می‌دهند، پس الله را به آنها بخوانید، برای خدای تعالی نود و نه نام نیکوست که آنها و برخی دیگر را برای خود به عنوان نام برگزیده است. واجب و لازم این است که الله متعال را با این نام‌ها خوانده و با او مناجات شود و این نام‌ها تحریف نشود. مثلاً بگویید: یا الله! یا رحمن! یا رحیم! یا علیم!... زیرا خواندن الله سبحان و تعالی با نام‌های نیکوی وی، از اسباب اجابت دعاء است، و نباید با نام‌هایی خوانده شود که خودش دلیلی بر آن نه در کتاب و نه در سنت نازل ننموده است چون اسم‌های توقیفی است. باید گفت که: کلمه‌ی «الله»، محور همه‌ی اسمای الهی است. و کلمه‌ی «الله»، در بردارنده‌ی تمام صفات الهی است، و تمام خصال نیکو، برای الله است، دیگران برای رسیدن به «حسنى» باید سراغ او بروند.

ایمان به اینکه خداوند تمام کمالات را دارد و از همه‌ی عیب‌ها دور است، انسان را به دعا و ستایش و امیدارد، «وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ»: همچنان واجب و لازم است تا کسانی که از این اسم‌ها به سوی دیگری تمایل می‌کنند و یا در آنها دست به الحاد و تحریف می‌زنند.

«یلحدون»: الفاظ یا معانی نام‌های الهی را تحریف می‌کنند و یا خدای را به غیر نام‌های شرعی‌اش نام مینهند، مانند مشرکان که از اسمای الله برای بت‌های خود کلماتی مشتق

کرده‌اند، مانند لات که از «الله» مشتق شده و عزی که از «عزیز» و منات که از «منان» مشتق شده است.

«سَيَجْزُونَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (180)» عقاب و مجازات شان در پیشگاه پروردگار با عظمت این باشد که سزای وصف و افترای خود را دریابند.

شان نزول آیه:

در شأن نزول آیه مبارکه آمده است که: این آیه در باره شخصی از مسلمانان نازل شد که در نماز خویش میگفت: یا رحمن! یا رحیم! در این وخت یکی از مشرکان گفت: مگر محمد و یارانش نمی‌پندارند که پروردگار یگانه‌ای را می‌پرستند پس چرا این مرد دو پروردگار را می‌خواند؟

در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «همانا الله متعال نودونه نام دارد و هر کسیکه آنها را بشمارد (حفظ کند) به بهشت وارد می‌شود. همانا خداوند متعال فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

الحاد و کجروی در اسماء الله متعال:

الحاد و کجروی در اسماء الله متعال بر سه وجه است:

1 - تغییر دادن اسماء الهی چنانکه مشرکان کردند زیرا آنها اسم «لات» را از الله، اسم «عزی» را از عزیز و اسم «مناه» را از منان گرفتند.

2 - افزودن بر نام های الله متعال، چون اختراع نامهایی برای وی که بدانها إذن نداده‌است زیرا نام‌های خداوند متعال، توفیقی است که در آنها مجال دخل و تصرف وجود ندارد.

3 - کم کردن از اسمای خداوند متعال؛ با انکار بعضی از آنها.

مفسیر تفسیر کابلی در تفسیر آیه مبارکه مینویسد: از تذکر احوال غافلین، به مؤمنین تنبیه شده که شما غافل مشوید! یاد الله متعال غفلت را زایل می‌نماید؛ الله را به نام‌های خوب بخوانید؛ و به صفات نیکو یاد کنید؛ کسانی که درباره اسماء و صفات باری تعالی کجروی میکنند، آنها را بگذارید؛ خود به کیفر کردار خویش می‌رسند؛ کجروی در مقابل اسماء و صفات الهی این است که بر ذات خداوندی چنان نام و یا صفتی را اطلاق کنند که شریعت آن را مجاز قرار نداده، و سزاوار تعظیم و اجلال وی تعالی و تقدس نیست؛ و یا نام و صفتی را که خاص حضرت اوست به غیر اطلاق کنند؛ و یا در بیان معنی آن تأویلات بی اساس و تعبیرات خود ساخته به کار برند؛ و یا در مواقع معصیت (مثلاً سحر و غیره) استعمال نمایند.

یادآوری:

در حدیث آمده است: «خدا دارای نود و نه اسم است، هر کس آنها را بر شمارد وارد بهشت میشود». روایت از ترمذی. دانشمندان گفته‌اند: معنی این حدیث این است که هر کس آنها را حفظ کند و در معنی آنها بیندیشد وارد بهشت می‌شود.

منظور این نیست که اسماء الله در این نود و نه اسم منحصر است؛ چون در حدیثی دیگر آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم گفته است: «بار خدایا! به هر نامی که آن را بر خود نهاده‌ای تورا می‌خوانم و نیز با نامی که در علم غیب برای خود برگزیده‌ای». این عربی از بعضی روایت کرده است که خدا هزار نام دارد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (181 الی 186) در باره موضوعات ذیل هریک:

1 - راه یافتگان

2 - دروغ پردازان، بحث بعمل آمده است.

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿١٨١﴾

و از آنها که آفریدیم گروهی به حق هدایت می‌کنند و به حق اجرای عدالت می‌نمایند. (۱۸۱).

تشریح لغات و اصطلاحات:

«بِالْحَقِّ»: به دلیل دوستی با حق.

تفسیر:

«وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ (181)»: از میان ملت‌هایی که خلق کرده‌ایم گروه هستند که در گفتار و رفتار به شریعت خدا عمل نموده و مردم را به حق دعوت میکنند و از باطل باز میدارند و براساس عدالت حکم مینمایند و همواره در پرتو آن حرکت می‌کنند.

مفسر ابن کثیر فرموده است: منظور این آیه، امت حضرت محمد است که در حدیث آمده است: «جمعی از امت مدام از حق پشتیبانی می‌کنند و در راه حق پیروزند، مخالفان و مانعان نمیتوانند به آنها زیانی برسانند، و تا فرا رسیدن فرمان الله چنان خواهند بود» (مختصر ابن کثیر ۲/۷۰). این حدیث در «صحیحین» وارد شده است.

این طایفه و گروه به زمانی اختصاص ندارند، بلکه در هر زمان و مکانی امکان دارد وجود داشته باشند، بنابر این اسلام همیشه پیروز است و مغلوب نخواهد شد، و هر چند افراد کم دین و اهل شر هم در افزایش باشند، آنها اهمیت و اعتباری ندارند و بی قدرند. در این حدیث برای امت محمد مژده‌ی بزرگی آمده است و آن این که اسلام در اوج رفعت و والایی قرار دارد و تا فرارسیدن قیامت، اسلام و مسلمانان چنان خواهند بود. (صفوة التفاسیر).

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٢﴾

و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از جایی که نمی‌دانند گریبانشان را خواهیم گرفت. (۱۸۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«سَنَسْتَدْرِجُهُمْ» (درج): به تدریج، مرحله به مرحله و اندک اندک دچارشان می‌سازیم و به نابودی نزدیکشان می‌کنیم. خوارشان می‌گردانیم. غالباً سقوط انسان، پله پله و آرام آرام است.

تفسیر:

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (182)»: و آنان که آیات ما را دروغ می‌پندارند، به تدریج، آنان را از آن جا که خود بی‌خبرند، خوار و گرفتار می‌کنیم. از فحواى آیه مبارکه در می‌یابیم که: تکذیب آیات روشن الهی، به سقوط تدریجی و هلاکت مخفی می‌انجامد. در ضمن قابل یادآوری است که: مهلت دادن به مردم، از سنت‌های الهی است، تا هرکس در راهی که برگزیده، به نتیجه برسد و درها به روی همه باز باشد، هم فرصت طغیان داشته باشند، هم مجال توبه و جبران.

مفسر بیضاوی (رح) فرموده است: این عمل چنین صورت میگیرد که نعمت‌ها بر آنان افزایش مییابد و آنها گمان میکنند که خدا به آنها لطف دارد، از این رو در یاغیگری بیشتر فرو میروند، تا سرانجام عذاب در حق آنان تحقق می‌یابد. (بیضاوی صفحه‌ی ۲۰۵).

وَأْمَلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿١٨٣﴾

و به آنان مهلت می‌دهیم؛ [زیرا از سیطره قدرت ما بیرون رفتنی نیستند] یقیناً تدبیر و نقشه من استوار است. (۱۸۳)

«أملی»: مهلت می‌دهم، فرصت و میدان می‌دهم.

تفسیر:

«وَأْمَلِي لَهُمْ»: به آنها مهلت میدهم یعنی: مدت این بهره‌گیری هایشان را طولانی ساخته و از آنان مجازات را به تأخیر می‌اندازم آنگاه آنها را همانند انسانی نیرومند و قوی دستگیر نموده و به عذاب سخت خود گرفتار می‌کنیم، طوری که در حدیث آمده است: «الله متعال ظالمین را مهلت می‌دهد و وقتی او را می‌گیرد از دستش در نمی‌رود».

باید گفت که: عمر و زندگی، به دست الله متعال است و گنهکار را از قدرت خدا گریزی نیست. در ضمن باید گفت که: در این هیچ جای شکی نیست که؛ الله متعال فرصت توبه و جبران به کافران می‌دهد، ولی آنان لایق استفاده از این فرصت‌ها نیستند.

«إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ (183)»: گرفتن، سزا و مجازات الهی محکم و شدید است.

کید الله متعال تدبیر اوست و او تدبیر خویش را «کید» نامید زیرا فروریختن نعمت در عین مهلت دادن به آنان ظاهراً کید است؛ چرا که در ظاهر امر احسان ولی در حقیقت امر خواری و خُسران می‌باشد.

باید گفت که: همیشه نعمت‌ها نشانه‌ی لطف خدا نیست، گاهی زمینه‌ای برای قهر ناگهانی الله متعال هم است.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿١٨٤﴾

آیا آنها فکر نکردند که همنشینان (پیامبر) هیچگونه آثاری از دیوانگی ندارد (پس چگونه چنین نسبت ناروایی به او می‌دهند؟) او فقط بیم‌دهنده آشکاری است (که مردم را متوجه مسئولیت هایشان می‌سازد) (۱۸۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«صاحب»: همدم، یار، رفیق، همنشین. «جِنَّةٌ»: جنون، دیوانگی.

تفسیر:

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ»: آیا آن تکذیب‌کنندگان، نیندیشیده‌اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم همنشین است هیچ جنونی ندارد و او به هیچ وجه دیوانه نیست.

آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان همین قوم به دنیا آمده کودکی، نوجوانی، جوانی و میانسالی خویش را در میان آنان سپری کرده و با آنان زندگی کرده بود. پیش از نبوت تمام قوم، ایشان را به عنوان مردی سالم از حیث روحی و روانی و مردی درست اندیشه می‌شناختند و این تنها پس از نبوت بود که چون ایشان اقدام به رساندن پیام الله متعال نمود ناگهان و یک مرتبه مجنونش خواندند. پیداست که این حکم جنون به خاطر سخنانی نبود که ایشان پیش از نبوت بر زبان آورده بود، بلکه تنها به خاطر سخنانی بود که پس از نبوت به زبان می‌آورد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم پیامبر بر حق الله متعال است و او را به منظور هدایت انس و جن فرستاده است؟ بدین ترتیب تهمت مشرکین که به او دیوانگی نسبت می دادند نفی میشود آنجا که می گفتند: ای آنکه وحی بر تو نازل شده است! تو دیوانه‌ای.

«إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (184)»: وجز هشدار دهنده ای آشکار نیست؟ که شریعت الله متعال را برای آن ها بیان میکند و آنها را از عذاب الله و مجازات او برحذر می دارد. قابل دقت و توجه است که: تعبیر قرآن به کلمه‌ی صاحب، در این آیه‌ی 184 مبارکه، نهایت غفلت و کند ذهنی آنان را نشان می دهد؛ طوری که در فوق هم یادآور شدیم محمد صلی الله علیه وسلم از آغاز تولد تا ابتدای وحی، جلیس آنان بود و با هم زندگی میکردند. اکنون که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از بُت پرستی بازشان می دارد، او را به دیوانگی متهم می کنند، حال آن که عاقل ترین عاقلان است و مردم را از عذاب الهی باخیر می کند. اصطلاح؛ صاحب و جنه و مجنون در این مورد در چندین سوره تکرار شده است که آنها عبارتند از (سورة سبأ آیه 46)، (سورة تکویر آیه 22)، (سورة حجر آیه 6)، (سورة مؤمنون آیه 70)، (سورة صافات آیه 36).

شان نزول آیه: 184:

480- ک: ابن ابی حاتم و ابو شیخ از قتاده روایت کرده اند: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بر کوه صفا ایستاد و قریش را به یکتاپرستی دعوت نمود و تمام خاندانها را شاخه به شاخه مورد خطاب قرار داد: ای فرزندان فلان، ای فرزندان فلان و آنها را از عذاب سخت پروردگار و مجازات خدای تعالی بر حذر داشت. در این میان کسی از قریش گفت: بدون شک این رفیق شما دیوانه شده است که اینگونه شب تا صبح نعره میزند. پس الله متعال آیه: «أُولَٰمُ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِّنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (184)» را نازل کرد.

أُولَٰمُ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ افْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (١٨٥)

آیا در ملکوت آسمان ها و زمین و چیزهای دیگری که الله آفریده است (عقلمندان) نظر نکردند؟ و شاید که مرگشان (یا مهلت عذاب آنها) نزدیک باشد. و پس از (انکار) آن به کدام سخن باور می کنند؟ (١٨٥)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَلَكُوتِ»: فرمانروایی و مُلک بیکران، قدرت فوق العاده، شگفتی های هستی. «حَدِيثٍ»: سخن، کلام. بَعْدَهُ: پس از قرآن.

تفسیر:

«أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»: چرا این ها در اجرام آسمان ها و زمین و این بنای بزرگ، زیبا و ضخیم تفکر و نظر نمی کنند و آیا با تعمق در ملکوت آسمان ها و زمین، ملک وسیع و عظیم خدا نمی نگرند که کمال قدرت خالق دلالت دارد؟ یعنی: درحقیقت، این تعداد از انسانها در فرمانروایی عظیم پروردگار بر آسمان ها و زمین و مخلوقاتش، به دیده تأمل و استدلال ننگریسته و نیندیشیده اند تا از این نگرش و اندیشه بهره مند شده و به وسیله آن به سوی ایمان به وجود و وحدانیت پروردگار متعال راه یابند. استفهام برای انکار و تعجب و سرزنش است.

نگاه آندیشمندان، عمیق و متفکرانه، ثمربخش و کارگشا می باشد. (توجه و آندیشه در باره ی باطن هستی و شیوه ی ارتباط آن با آفریدگار، انسان را به خداوند مرتبط می سازد.

«وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ»: آیا در باره‌ی این همه مخلوقات بدیع و شگفت‌انگیز خدا نمی‌اندیشند تا آن را دلیل کمال قدرت سازنده‌ی آن و نشانه‌ی عظمت مالک و یگانگی خالقش قرار دهند؟ آفرینش هیچ ذره‌ای، بی هدف نیست.

«وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ»: یعنی به این بیندیشند که شاید به زودی بمیرند؟ پس چرا قبل از آنکه مدت تعیین شده برای اندیشه و ایمان و عبادت، با به سر رسیدن اجل هایشان به پایان آید، در آنچه که وسیله هدایت و منفعت‌شان است تأمل و اندیشه نمی‌کنند؟ با تمام صراحت باید گفت که: بیشترین بدبختی‌ها به خاطر غفلت از یاد مرگ است. «عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ» (یادمرگ، درکاستن از لجاجت، مؤثر است و مردم رابه استفاده از فرصت و به ایمان آوردن پیش از فرا رسیدن مرگ، فرا می‌خواند).

«فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (185)»: پس بعد از قرآن، به کدام سخت ایمان می‌آورند؟ یعنی: اگر آنها به این کتاب بزرگ، معجزه و جاودان ایمان نمی‌آورند پس به چه سخنی بعد از آن ایمان می‌آورند و چه سخنی را امکان دارد تصدیق کنند و از آن اثر پذیرند. قرآن عظیم‌الشان و آیات الهی، بهترین کتاب و سخن است و هیچ عذری برای نپذیرفتن آن ها نیست. کسی که به قرآن و معارف آن ایمان نیاورد، دیگر به هیچ سخن هدایت بخشی ایمان نمی‌آورد.

مَنْ يُضَلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٨٦﴾

برای کسانی که الله [به سبب لجاجت و عنادشان] گمراهشان کند، هدایت کننده ای نیست؛ و آنانرا در سرکشی و تجاوز شان وا میگذارد تا در [گمراهی شان] سرگردان و حیران بمانند. (۱۸۶) «يَعْمَهُونَ»: سرگردان میشوند، متردد و متحیرند.

تفسیر:

«مَنْ يُضَلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ»: هر که را الله متعال توفیق هدایت ندهد هیچ توفیق دهنده و مرشدی برای او نیست. یعنی اینکه اگر هدایت الهی نباشد، گمراهی و سرگردانی انسان مستمر و ادامه‌دار است. در ضمن قابل یادآوری است که: اضلال، کار الله متعال است ولی زمینه ساز آن، نیت و عمل خود انسان است که سبب می‌شود قلب او زنگ بگیرد و هدایت الهی را نپذیرد.

«وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (186)»: چنین کسی خوار و هلاک شده است و خدای تعالی دشمنان خود را در گمراهی و حیرت شان سرگردان می‌گزارد، در چنین حالی هیچ هدایتگری برای آنها نیست که هدایت‌شان کند و هیچ نصیحت و موعظه‌ای نیست که به حال آنها نفعی داشته باشد.

باید گفت که: هدایت و ضلالت، و هر چیز، در قبضه الله متعال است؛ اگر او تعالی نخواهد، هیچ وسیله هدایت به درد نمیخورد، و انسان از چیزی منتفع شده نمی‌تواند. الله متعال برحسب عادت خویش، آنگاه توفیق هدایت میدهد که بنده به کسب و اختیار خود بر آن روان شود؛ اما، کسی که عالماً و عامداً به بدی و شرارت تصمیم کند، الله هم بعد از رهنمائی، او را به حال خودش میگذارد.

سزای کسانی که به هشدار های انبیا گوش نمیدهند و به گفته های آنان نمی‌اندیشند، این است که گرفتار قهر الهی شده و به حال خود رها شوند.

اگر هدایت الهی نباشد، گمراهی و سرگردانی انسان مستمر و ادامه‌دار است.

قابل یادآوری است که: طغیان و سرکشی مردم اجباری نیست و گمراهی انسان‌ها، نتیجه‌ی انتخاب خود آنان است. «طَغْيَانَهُمْ» (انسان، از ابتدا بد آفریده نشده است)

خوانندگان محترم!

در آیه مبارکه ذیل (187) به این واقعیت اشاره بعمل آمده است که: الله متعال می داند که روز قیامت کی برپا می‌گردد.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٧﴾

از تو در باره قیامت می پرسند که چه وقت رخ می دهد؟ بگو: جز این نیست که علم آن نزد پروردگار من است، کسی جز او نمیتواند وقتش را ظاهر کند. (این واقعه) بر (اهل) آسمان‌ها و زمین سخت و دشوار است، نمی‌آید (قیامت) به سراغ تان مگر ناگهانی باز از تو در باره قیامت می پرسند، گویا تو از آن آگاه هستی، بگو: جز این نیست که علم آن نزد الله است، و لیکن بیشتر مردم نمی دانند. (۱۸۷)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«السَّاعَةِ»: یک لحظه‌ی گذرا و سریع، روز قیامت، آغاز عالمی دیگر. «مُرْسَاهَا»: وقوع آن، فرار سیدن آن. مُرْسَى از ریشه‌ی «رَسَو» اسم زمان و مکان، زمان و مکان وقوع لنگرگاه، مصدر؛ یعنی، ثابت و ماندگار شدن، اسم مفعول، ثابت و استوار شده. [هود/۴۱]. «لَا يُجَلِّيهَا» (جلو): آن را آشکار نمیسازد. آن را بروز نمیدهد.

«ثَقُلَتْ»: گران و سنگین است. «بَغْتَةً»: ناگهان. «حَفِيٌّ عَنْهَا»: آگاه از آن، جویای آن.

تفسیر:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ»: ای محمد! کفار از تو در باره‌ی قیامت سوال میکنند، یعنی مردم، مکرر از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال می‌کردند «يَسْأَلُونَكَ» (فعل مضارع نشان دوام و استمرار است) مفسران در تفاسیر خویش در مورد کلمه «يسئلونك» می نویسند: که گروهی از یهودیان گفتند: ای محمد، اگر پیامبر هستی، به ما بگو قیامت چه زمانی خواهد بود، زیرا ما می دانیم که آن چه زمانی خواهد بود. و آنان میخواستند، به رغم آن که می دانستند الله متعال آگاهی از وقوع قیامت راتنها برای خودبرگزیده است، آنحضرت را بیازمایند. پرسش کنندگان، قریشیان بودند. «الساعة» مانند نجم برای ثریا، از اسمای غالبه است و از آن حیث قیامت «الساعة» نامیده شده که ناگهان اتفاق می افتد و حساب مردم را به سرعت و یا برعکس آن در مدتی طولانی، مورد رسیدگی قرار میدهند یا این که در نزد خدا از حیث زمان به یک لحظه انسانها میماند.

«أَيَّانَ مُرْسَاهَا»: که قیامت چه وقت واقع میشود و موعدانتهای جهان چه وقت و زمان رخ میدهد؟

قیامت از این‌رو به «ساعت» موسوم شده است که حسابرسی در آن به سرعت صورت می‌گیرد، همانگونه که میفرماید: «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ 77 نحل»: (غیب آسمان‌ها و زمین مخصوص الله است و برپایی قیامت (در سرعت و آسانی) جز مانند چشم بر هم زدن یا نزدیک‌تر نیست. البته خداوند بر هر چیزی قادر است.)

«قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي» ای محمد! برای آنها بگو علم قیامت از جمله اسراری است که جز خدای تعالی هیچکس بر آن آگاهی ندارد سپس آن را تاکید کرده و گفته است:

پرسش و سؤال کرده، و از وقت آمدن آن آگاه شده‌ای» [تفسیر طبری، همان منبع، ج 9، ص 140].

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی خبر داده شده است که: علم قیامت را الله متعال میداند و بس و تمام کارهای غیبی و غیره در دست قدرت اوست و پیامبر، هشدار دهنده و بشارت آور است. (یونس آیه 48 و 49)، (سوره مریم آیه 97)، (سوره جن آیات 26 و 27). همچنان در آیه 110 سوره کهف آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم، بشری همچون سایر انسانهاست، جز این که بر او وحی نازل شده. میباید.

در آیه متبرکه ذیل گفته شده است که: همه‌ی کارها در دست الله متعال است، و تنها ذات پروردگار است که علم غیب می داند.

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٨﴾

بگو من مالک سود و زیان خویش نیستم مگر آنچه را الله بخواهد (و از غیب و اسرار نهان نیز باخبر نیستم مگر آنچه الله اراده کند) و اگر از غیب با خبر بودم منافع فراوانی برای خود فراهم میساختم و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی‌رسید، من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده ام برای جمعیتی که ایمان می‌آورند (بیم از مجازات پروردگار و بشارت به پادشاهی‌های گرانبهایش). (۱۸۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ»: اگر غیب می دانستم. «إِسْتَكْثَرْتُ» (کثر): افزون طلبی می‌کردم، فراوان به دست می آوردم. «الْخَيْرِ»: آن چه که معمولاً انسان به آن میل می کند، مانند: منافع مادی و معنوی. «مَسَّنِيَ السُّوءُ»: به من رسید. «مَا مَسَّنِيَ»: به من نرسید. «السُّوءُ»: آنچه که انسان به آن میل نمی کند.

تفسیر:

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ»: [ای فرستاده‌ی الله] بگو: به آنها که تو نمیتوانی برای خویشتن نفعی را که خداوند متعال اراده ننموده جلب کنی چنانچه نمی توانی ضرری را که او تعالی اراده کرده دفع کن. حق تعالی مقدر کننده هر نفع و ضرر است و خیر و شر به دست اوست، او کسی است که تمام امور را مقدر کرده «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ»: و اگر تو امور غیب را میدانستی حتماً در جلب خوبی و خیر برای خویشتن، زیاد عمل مینمودی و بر هر امر منفعت آمیزی حریص بودی و از هر فرصت استفاده میکردی؛ زیرا تو بر مناسبت‌های امور اطلاع می داشتی.

«وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ»: اگر غیب می دانستم خود را از گزند و بدی حفظ می‌کردم، اما غیب را نمیدانم از این رو هر مقدری خیر یا شر نصیب می شود.

«إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ»: ولی تو غیب را نمی دانی وظیفه‌ات تنها این است که سرکشان را از آتش برحذر داری و به اطاعت کنندگان بشارت بهشت رابدهی.

«لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (188)»: با این حال کسانی از هشدارها و بشارت‌های تو بهره می‌برند که به توباور دارند و از تو پیروی میکنند و به آنچه آورده‌ای ایمان دارند.

یعنی: من مبلغی از سوی الله متعال برای احکامش هستم که مردم را به وسیله آن بیم و بشارت می‌دهم و قطعاً من کسی نیستم که غیب خدای سبحان را بدانند لذا نه خبر دادن از غیب در حوزه مأموریت من است و نه علم و آگاهی به آن، از اوصاف و خصوصیات من.

شان نزول آیه مبارکه:

مردم مکه گفتند: ای محمد! آیا خدا تو را از ارزانی و گرانی نیازمندی‌ها در آینده با خبر نمیکند تا آن چه به سود توست، تهیه کنی و از ضررها بپرهیزی و یاتو را از خشکسالی و از سرزمین حاصل خیز آگاه نساخته است، تا به جاهای سرسبز حاصل خیز کوچ کنی؟! خدا در پاسخ آنان.. (..فرمود: «قُلْ لَا أَمْلِكُ...»). (تفسیر فرقان)

مطالعه کنندگان گرامی!

در آیات متبرکه (189 الی 193) در مورد یادآوری خلقت اولی، امر به یکتاپرستی، پیروی از قرآن، خود داری از شرک بحث بعمل آمده است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهَا لِنِ آتَيْنَا صَالِحًا لَنَكُونَ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٨٩﴾

الله آن ذاتی است که شما را از یک شخص آفرید، و از تن او زنش را (نیز) آفرید تا به او آرامش یابد. پس (نظام تولد و تناسل آغاز شد) چون مرد با زن خود همبستر شد (آن زن) به بار سبک باردار شد (حامل شد) پس وقتی که بار وی سنگین شد (و به ولادت نزدیک شد) پس زن و شوهر (هر دو) دعا کردند و از پروردگار خود خواستند که اگر به ما فرزند نیک (و سالمی) دهی، ما حتماً از شکرگزاران خواهیم شد. (۱۸۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«نَفْسٌ وَاحِدَةٌ»: یک نفس، نوع انسان، یک جنس. به قول جمهور مفسران، آدم، [نساء / ۱]، [حجرت / ۱۳]، [روم / ۲۱]، [ذریات / ۴۹]. «جَعَلَ»: آفرید، ساخت، پدید آورد. «لِيَسْكُنَ»: تابیار آمد، تا بیاساید، تا آرام گیرد، اُلْفَت گیرد. «تَغَشَّاهَا»: با او همبستر میشود. «حَمْلًا خَفِيًّا»: باری سبک، نطفه و سپس جنین. «مَرَّتْ بِهِ»: او را برد، حمل او را برد، آن بار سبک، سنگینی نکرد و مانع کار نشد. «فَلَمَّا أَثْقَلَتْ»: وقتی آن جنین سنگین گشت و نزدیک شد به دنیا بیاید. «صَالِحًا»: شایسته، سالم، بی عیب.

تفسیر:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»: الله متعال ذات است که شما را از یک جنس آفرید، «وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا»: و از آدم علیهم السلام حوا را خلق کرده است. «لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا»: تا در کنارش آرامش و انس بیابد. «فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا»: و چون آدم علیهم السلام با حوا در آمیخت وی با حملی سبک باردار شد. «تغشاهای»: کنایه از جماع (مقاربت جنسی) است. ابو سعود فرموده است: زمانی که نطفه در رحم جای می‌گیرد تبدیل به علقه میشود تحمل آن نسبت به سایر مراحل آسانتر است؛ چون در این حالت وزن زیادی ندارد. اشاره به سبک بودن «حمل» در واقع اشاره کردن به نعمتهایی است که الله متعال در مراحل مختلف آفرینش انسان‌ها به آنان ارزانی داشته است، آنگاه که آنها را از دریای عدم به صحنه‌ی وجود می‌آورد و مراحل مختلفی را در خلقت آنها پشت سر می‌نهد. و ناتوانی آن را به نیرو و قوت مبدل می‌سازد. (ابو سعود ۲).

«فَمَرَّتْ»: به تا زمان ولادت به این حمل و دگرگونی ادامه داد و با آن بساخت. یعنی: حوا چندی با آن حمل گذراند، بر می خاست و می نشست و حرکت می کرد و به امور زندگی خویش می پرداخت و از آن حمل، احساس سنگینی نمی کرد، «فَلَمَّا أَثْقَلَتْ»: برای صلاح و تربیت صحیح فرزند، باید پیش از تولد او اقدام کرد و از خدا استمداد جست. بناءً حوا وقتی کم کم جنین، در شکمش سنگین شد، (انتظار فرزندی نیکو در سر می پروراندند و)

«دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا»: پروردگارشان را می خوانند و میگویند: «لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (189)»: بار الها! اگر به ما فرزندی صالح و سالم عطا کنی، یقیناً از سپاسگزاران خواهیم بود. به قولی: مراد از فرزند صالح، فرزند سالم و طبیعی است، نه فرزند ناقص الخلقه‌ای که ایشان از تولدش بیمناک بودند.

باید یادآور شد که: آمیزش جنسی تنها برای لذت و شهوت نیست، بلکه برای بقا و دوام نسل صالح است.

فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۱۹۰)

و چون به آن دو [فرزندی] نیک داد در آنچه [الله] به ایشان عطا نموده بود برای او شریکانی قرار دادند و الله از آنچه [با او] شریک می گردانند برتر است. (۱۹۰)

تفسیر:

«فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا»: در این هیچ جای شکی نیست که الله متعال، فرزند شایسته و صالح به انسان میدهد، ولی این ما هستیم که: سبب انحراف فرزندان خویش میشویم طوری که در آیه مبارکه میفرماید: وقتی خداوند متعال دعایشان را اجابت کرد و فرزند صالح و سالم به آن ها عطا کرد: «جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا»: همان فرزند را برای خدا شریک قرار دادند، پرستش بت را آغاز کردند. (چون این نظر آشکار و واضح بود ما هم آن را برگرفتیم، و محققان اهل علم نیز آن را ترجیح داده اند، بعضی از مفسران گفته اند: آیه در باره‌ی آدم و حوا است و ضمیر (جعلاً له شرکاء) را به آن دو ارجاع داده‌اند.

در این باره احادیث و آثاری نقل کرده اند از جمله: حدیثی که به صورت مرفوع از سمره روایت شده و گفته است: وقتی حواء فرزند را به دنیا آورد، ابلیس نزد او آمد، طفل آرام نداشت، شیطان گفت: اسم او را عبدالحارث بگذار آرام می شود. حواء اسم طفل را عبدالحارث گذاشت و طفل آرام شد.

و این امر از وحی شیطان بود. روایت از احمد و ترمذی. حافظ ابن کثیر گفته است این حدیث از سه جهت معلول است و آن سه جهت را توضیح داده است. و ترجیح داده است که حدیث موقوف باشد و آثار را ضعیف دانسته است، سپس با سندش از حسن روایت کرده و گفته است: این امر در میان بعضی از ملت‌ها بود؛ نه نزد آدم، آنگاه ابن کثیر گفته است: ما مذهب حسن بصری را انتخاب میکنیم. و در اینجا آدم و حواء منظور نیستند، بلکه مشرکین نسل آنها منظور است. به دلیل فرموده‌ی خدا: فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ. من هم میگویم: حق همین است و نباید از آن منحرف شد. (تفسیر صفوة التفاسیر).

«فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (190)»: خداوند از آنچه مشرکان به او نسبت می دهند پاک و مُنَزَّه است.

در «تفسیر انوار القرآن» در ذیل این آیه مبارکه می نویسد: سخن در اینجا از آدم و حوا به نسل پدید آمده از ایشان از مرد وزن حمل میشود بنابر این، جمعی از مفسران بر آنند که شریک آورندگان در عطای الهی از جنس بنی آدمند، نه خود آدم و حوا. حسن بصری میگوید: «مراد

از این مشرکان، یهود و نصاری‌اند که حق تعالی به آنان فرزندانی سالم عطا کرد، اما آنها یهودی و نصرانی شدند».

ابن کثیر این تفسیر را از نیکوترین تفاسیر در این موضوع دانسته و می‌گوید: «ما قاطعانه برآنیم که آدم و حوا شرک نورزیدند و مراد آیه، برخی از نسل ایشان است».

ولی برخی دیگر از مفسران چون سیوطی و شاه ولی الله دهلوی بر آنند که: مراد خود آدم و حوا هستند. تکیه این گروه از مفسران بر حدیث ضعیفی است به روایت سمره از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمودند: «چون حوا زایمان کرد، ابلیس نزد وی آمد و به وی گفت: فرزندان را عبدالحارث نام کن، که اگر چنین کنی، زنده میماند و قبلاً چنان بود که فرزندان وی میمردند پس این از القآت شیطان بود». به تأیید این روایت، روایات اسرائیلی بسیاری که هیچ پایه و اساسی ندارند، نقل شده است که نمی‌توان بر آنها استناد کرد. آری! شرک وامثال آن، از اعمال لایق شأن انبیا علیهم السلام نیست چنانکه از آیه بعدی که به صیغه جمع آمده است، نیز پیداست: بنقل از «تفسیر انوار القرآن».

أَيْشُرْكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلُقُونَ (۱۹۱) ﴿

آیا موجوداتی را شریک الله قرار میدهند که چیزی را نمی‌آفرینند و خودشان مخلوقند؟! (۱۹۱)

تفسیر:

«أَيْشُرْكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا»: آیا مشرکان، چیزهایی شریک الله متعال میگردانند، که اصلاً قدرت خلق چیزی را ندارد. «وَهُمْ يُخْلُقُونَ (191)»: و حال این که همان بت‌ها و خدایان، خود مخلوقند و ساخته شده‌اند. یعنی خودشان نیز آفریده شده‌اند؟

امام قرطبی گفته است: استفاده از ضمیر «واو» و «نون» بر این مبنا است که آنها معتقد بودند بت‌ها میتوانند نفع یا ضرر برسانند. بدین ترتیب همانند انسان تلقی شده‌اند. (تفسیر قرطبی ۳۴۱/۷).

وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ (۱۹۲) ﴿

و [این شریکانی که برای خدا قرار می‌دهند] نه می‌توانند پرستش کنندگان خود را یاری دهند، و نه قدرت دارند خودشان را یاری کنند. (۱۹۲)

«وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا»: این بت‌ها مالک هیچ یاری برای کسانی که آن‌ها را پرستش میکنند نیستند چنانچه نمیتوانند از عبادت کنندگان خود ضرری را دفع و یا به آن‌ها نفعی را جلب کنند.

«وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ (192)»: آنها توان نفع رسانی به خود را هنگام نزول عذاب ندارند. و اگر سوء قصدی به آنها بشود نمیتوانند آن را دفع کنند.

کسی که مالک چنین نصرت و یاری است و آنکه مالک نفع و ضرر است خدای یگانه می‌باشد.

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ (۱۹۳) ﴿

و هر گاه آنها را به سوی هدایت دعوت کنید، از شما پیروی نمی‌کنند، برای آنها فرق نمی‌کند چه آنها را دعوت کنید و چه خاموش باشید. (۱۹۳)

«لَا يَتَّبِعُوكُمْ»: خواسته‌ی شما را برآورد نمی‌سازد، از شما پیروی نمی‌کنند. «صَامِتُونَ»: جمع صامت؛ یعنی، خاموش. (تفسیر فرقان)

تفسیر:

«وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ»: اگر بتان را به راه ارشاد و هدایت فرا خوانید، جوابی به شما نمیدهند؛ و شما را در این دعوت اجابت نمی‌کنند و از شما پیروی نمی‌کنند چون آنها از جمله‌ی جماداتند. یعنی چیزهایی که نه توان یاری‌رسانی دارند و نه می‌توانند از خود دفاع کنند، شایسته‌ی پرستش نیستند.

«سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ (193)»: حال آنها در هنگام خواندن و عدم خواندن شما یکسان است زیرا آنها چیزی بیش از سنگ‌های تراشیده و جامد نیستند.

ابن کثیر گفته است: یعنی این بت‌ها دعای هیچکس را نمی‌شنوند، و از نظر آنان کسی که آنها را می‌خواند با کسی که آن‌ها را می‌راند یکسان است.

همان‌طور که حضرت ابراهیم گفت: پدر جان! چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمیشنود و نمی‌بیند و چیزی را از تو دفع نمی‌کند و شما را از چیزی بی‌نیاز نمیسازد؟ (حافظ ابن کثیر گفته است: معاذ بن جبل و معاذ بن عمرو بن جموح که جوان بودند مسلمان شدند، شب‌ها به بت‌های مشرکین حمله می‌کردند، آنها را تکه تکه کرده و به توده‌ی چوب تبدیل می‌کردند، عمرو بن جموح که رئیس طایفه‌ی خود بود بتی داشت، آن را پرستش می‌کرد و عطر و روغن به آن میزد، آنها در خلال شب می‌آمدند آنرا واژگون کرده و مدفوع و نجاست به آن می‌مالیدند، ولی عمرو می‌دید چه به سرش آورده‌اند، آن را می‌شست و تمیز و خوشبو میکرد و شمشیری را در کنارش می‌نهاد و میگفت: از خودت دفاع کن، آنها می‌آمدند و همان کار را میکردند، حتی یکبار آن را به لاشه‌ی سگی مرده بستند و آنرا در چاهی در آن حوالی انداختند، وقتی عمرو آمد و آن را دید دریافت دینش باطل است. آنگاه چنین سرود: اگر خدا بودی و تکیه‌گاهی داشتی با مرده سگی هم زنجیر نمی‌شدی. آنگاه مسلمان شد و مسلمانی نیکو از آب در آمد و در جنگ احد شهید شد). (تفسیر صفاة التفسیر).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (194 الی 198) در مورد موقعیت بتها، و بت پرستان را که مورد نکوهش قرار گرفته بحث نموده و در ضمن موحدان از رفتار پست آنان و حقیقت بتان آگاه می‌سازد.

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٩٤﴾

یقیناً کسانی را که به جز الله (به عبادت) می‌خوانید، بندگانی مانند شما اند. آن‌ها را بخوانید تا دعای شما را اجابت کنند، اگر (در دعوی خویش) راستگویید. (۱۹۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَدْعُونَ»: صدا می‌زنید، میخوانید، میپرستید. «عِبَادٌ»: بندگانی، پدیده‌هایی،

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ»: بی‌گمان آنهایی را که به جای الله به فریاد میخوانید، از جمله بت‌های اند که آنها را خدایان میدانید، آنها هم مانند شما مخلوقند، بلکه انسان از آن‌ها کاملتر است؛ چون انسان میشود، میبیند، و کار میکند اما آنها هیچ کدام از

این کارها را انجام نمی دهند، باید گفت که: پرستش، دلیل می خواهد و معبود باید برتر و بالاتر از عابد باشد، پرستیدن مخلوقات یا انسان‌هایی مثل خودمان، نه دلیلی دارد و نه امتیازی به همین علت گفته است:

«فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (194)»: پس آنها را بخوانید، برای جلب منفعت یا دفع زیانی «اگر راست می گوید» در این ادعایان که آن‌ها بر رساندن نفع و ضرر قادر اند «باید شما را اجابت کنند» اگر که زنده اند؟ خطاب از باب تعجیز و بیان ناتوانی آنهاست. معبودی شایسته‌ی پرستش است که نیازهای بنده و مخلوق را برطرف کرده، او را رشد دهد، و بین او و معبود روابط دو طرفه باشد.

أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونَ ﴿١٩٥﴾

(بلکه معبودهای تان با شما هیچ مشابهتی ندارند) آیا پاهایی دارند که با آن راه بروند؟ یا دست‌هایی دارند که با آن کاری را انجام دهند؟ آیا چشم‌هایی دارند که با آن ببینند؟ یا گوش‌هایی دارند که با آن بشنوند؟ بگو: شریکان الله را بخوانید، باز در باره من حيله سازی و چاره جویی کنید و باز مرا مهلت ندهید. (۱۹۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَبْطِشُونَ بِهَا»: به آن کاری انجام دهند، به آن دفاع کنند و حمله ور شوند. «كِيدُونِ»: برای نابود شدنم، طرح بریزید، تزویری و حيله به کار برید. «فَلَا تُنظِرُونَ»: پس مرا مهلت ندهید، به من فرصت مدهید.

تفسیر:

«أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا»: آیا این بت‌هایی که به غیر از الله عبادت نموده و در برابر آن سجد کرده‌اید آیا حیات دارند؟ آیا اعضا دارند؟ آیا وسایلی دارند که از آن‌ها در انجام امور خود استفاده کنند؟ آیا پا دارند تا به منظور برآورده ساختن نیازهای خود راه بروند؟ «أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا»: یا دست دارند که به وسیله‌ی آن حمله کنند؟ و به کسیکه نسبت به آنها سوء قصدی داشته باشد، حمله‌ور شوند و آنها را دفع کنند؟ «أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا»: و آیا چشم دارند که به وسیله‌ی آن اشیاء را مشاهده کنند و ببینند؟

«أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا»: آیا گوش شنوا دارند تا با وسیله آن بشنوند و نفع برند؟ منظور بیان جهل و نادانی و سبک دانستن عقل و خرد آنها در عبادت جمادات میباشد، جماداتی که نه می شنوند و نه می بینند، و نه از پرستنده‌ی خود ضرری را دفع می‌کنند؛ چون فاقد حواس اند.

انسان به مراتب از آن بت‌ها برتر است؛ چون دارای عقل و حواس است، پس چگونه شایسته است کسیکه کاملتر و شریفتر است به عبادت پست‌تر و خوارتر بپردازد که هرگز امید جلب منفعت و دفع ضرر از آن نمی رود؟! «قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ»: ای محمد! به آنها بگو: بت‌هایی را که شریک قرار داده‌اید بخواهید و از آنها کمک بگیرید.

«ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونَ (195)»: و اگر میخواهید و می توانید در حق من توطئه و دسیسه و توطیه خویش بچینید و عملی سازید، و حتی به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن به من مهلت ندهید، من به شما اهمیتی نمی دهم؛ چون به خدا پشت بسته‌ام.

مفسر حسن گفته است: پیامبر را به خدایان ترساندند، لذا خدا به او امر کرد چنان جوابی به آنها بدهد.

چنین سوال‌ها و مطالباتی در نهایت تحدی و مبارزه طلبی و اعتماد و توکل بر خدا قرار دارند؛ زیرا آنها و بت‌هایشان مالک هیچ نفع و ضرری نیستند؛ بلکه آنها گمراه‌تر و ذلیل‌تر از این‌اند که بتوانند به مخالفان خود ضرر برسانند، چون آن‌ها در برابر پادشاه پادشاهان قرار دارند، خدایی که جز او خدایی نیست.

قابل تذکر است که در این آیه مبارکه سفاهت و بی‌عقلی مشرکان و مدججویان را نشان می‌دهد که سنگ و چوب و امثال آن‌ها را پناهگاه و امید زندگانی هر دو جهان خود کرده‌اند. بنابر این، اگر از دست این بی‌زبان‌های درمانده کاری ساخته است، همگی علیه من به پا خیزید و حيله را ساز کنید تا بدانید که کاری از دست شما بر نخواهد آمد؛ زیرا یار و یاور من خداست. (سوره بقره آیه 257).

ابن‌کثیر روایت میکند: «معاذ بن عمر و بن جموح و معاذ بن جبل دو نوجوان بودند که با هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه مسلمان شدند، آن دو نوجوان غیور مسلمان، شبانگاه بر بتان مشرکان هجوم برده آنها را میشکستند و خرد و ریز نموده و از آنها برای بیوه زنان، هیزم درست میکردند تا قومشان از این امر عبرت بگیرند و به ماهیت بی‌جان و بی‌ارزش بتان اطلاع حاصل بدارند.

از قضا که عمر و بن جموح پدر معاذ بن جبل که رئیس قومش نیز بود، بتی داشت که آن را زینت میداد و معطر میکرد و میپرسید پس آن دو در تاریکی شب می‌آمدند و بت وی را بر سر چپه ساخته و آنرا با کثافت و چتلی آغشته میساختند. عمرو بن حجوح که به خانه می‌آمد و بت خویش را بر این وضع میدید، از این وضع بی‌نهایت متاثر میشد، بت خود را دوباره شستو شو میکرد و بار دیگر خوشبو می‌ساخت و نزد آن شمشیری را می‌گذاشت و در خطاب به آن می‌گفت: از خودت دفاع کن! اما آن دو نوجوان، باز هم این کار را با آن بت تکرار می‌کردند و او نیز مجدداً آن بت را می‌شست و می‌آراست. تا این‌که سرانجام، آنها بتش را گرفته و آن را با سگ مرده‌ای به هم بستند و آن دو بر ریسمان چاهی که در آن نزدیکی بود، آویختند. چون عمرو آمد و این منظره را دید، تأملی کرد، آنگاه به خود آمد و متوجه شد که دین وی، دین باطل و بی‌بنیادی بوده است پس گفت: «تالله لو کنت إلهما مستدن لم تک والکلب جمیعا فی قرن» به الله قسم؛ اگر تو خدایی سزاوار پرستش بودی؛ اینگونه با سگ مرده هم آغوش نمی‌شدی.

سپس اسلام آورد و مؤمنی نیکو شد و در روز احد به فیض شهادت نایل گشت که خداوند متعال از او راضی باد! (بنقل از «تفسیر انوار القرآن»

إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ﴿١٩٦﴾

(اما) ولی و سرپرست من الله ای است که این کتاب را نازل کرده است و او صالحان را یاری می‌کند. (۱۹۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«وَلِيَّي»: سرپرست و متولی من، سرور من. «یتولی»: سرپرستی میکند، دوست می‌دارد.

تفسیر:

در آیات قبل، ناتوانی معبودهای باطل به بیان گرفته شد، در این آیه مبارکه به معرفی خداوند می‌پردازد. یعنی: چگونه از بتانی که دارای اوصاف دروغین، جعلی، و غیر واقعی

هستند، هر کسی در دل راه دهم، در حالی که سرور و کارسازی چون پروردگار با عظمت دارم که به سوی او پناه می برم، از او یاری می جویم و او مرا بر شما پیروز می گرداند. «إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ»: آن که نصرت و حمایت و حفظ مرا در دست دارد، عبارت است از خدایی که قرآن را بر من نازل کرده است. خداوند به واسطه‌ی قرآن، پیامبر رایاری و بیمه کرد، آن ذاتی که به من کتاب فر فرستاد، و مرا به منصب رسالت فایز گردانید، در مقابل تمام دنیا به حمایت و حفاظت من خواهد پرداخت؛ زیرا، حافظ و مددگار بندگان نیکوکار، حضرت اوست.

«وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (196): نترسید! زیرا الله متعال ولی صالحان است و وعده‌ی یاری داده خدای عز و جل حفظ و تایید صالحان را در دست دارد. هم در دنیا و آخرت ولی و سرپرست آنهاست. یعنی: اوست که شایستگان را حفظ می کند، ایشان را نصرت می دهد و میان آنان و میان دشمنانشان مانع میشود و این از سنت وی است. صالح: هر کسی است که عقیده‌اش از خرافات و اوهام سالم و اعمالش نیکو باشد.

مشکلات انسان، یا از نداشتن برنامه درست و منظم است و یا از نداشتن سرپرست، و شکر الحمد لله مؤمن مسلمان هیچ يك از این دو مشکل را ندارد.

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١٩٧﴾
و کسانی را که شما جز او میخوانید نمیتوانند یاریتان کنند و نه (حتی) خودشان را یاری دهند. (۱۹۷)

تفسیر:

«وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ» (197): این بت‌هایی که به غیر از الله متعال میخوانید برای شما نه نفعی جلب می کنند و نه ضرری را از شما دفع مینمایند. این ها حتی نمیتواند خویشتن را یاری رسانند چه رسد به شما. این ها جماداتی اند خاموش و بی حرکت.

وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٩٨﴾
و اگر آنان را به سوی هدایت دعوت کنید، نمی شنوند و آنان را می بینی که به سوی تو می نگرند در حالیکه نمی بینند. (۱۹۸)

«يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ»: به تو می نگرند. در این جا؛ یعنی، در برابر تو همچون، بیننده اند. بتها را به صورت کسی که دارد روبه رویش را می نگرد، می ساختند.

تفسیر:

«وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا»: و اگر از این بت‌ها بخواهید تا هدایت شوند و شما آنها را با سخنان خود مخاطب قرار دهید آنها دعای شما را نمیشنوند، تا چه رسد به مساعدت و امداد شما بشتابند چون سنگ‌هایی اند جامد، «و تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (198) تو هنگامی که به سوی آنها بنگری اینها به گونه‌ای شکل داده شده‌اند که گویا تو را می بینند در حالی که آنها نابینا میباشند؛ چون فقط ظاهری از چشم دارند و با آن چیزی نمی بینند.

مشرکان، بتان را به صورت تمثال‌هایی به شکل انسانها، یا حیوانات دارای دست و پا و چشم می ساختند و چشمان آن ها را چنان باز به نقش و تصویر می کشیدند که گویی خیره به دیگران می نگرند، لیکن آن پیکرهای بی‌جان، تمثال‌های جامدی بیش نبودند که نه می توانستند چیزی را بگیرند، نه کاری را انجام دهند، نه راه بروند و نه چیزی را ببینند.

اگر در آیات متبرکه که در فوق تذکر یافت دقت نمایم، با تمام وضاحت در خواهیم یافت که: هدف بت پرستان، یاری جستن از بت هاست که قرآن عظیم الشان آنرا رد میکند. بت ها و معبودها، حدّ اقل باید خودشان از حوادث مصوّن باشند که نیستند.

از مجموع آیات که گذشت در می یابیم که: معبود و ربّ، باید:

خالق و مالک باشد. «أَيْشُرْكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلُقُونَ»

ناصر و یاور باشد. «لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ»

به خواسته ها و دعاها ترتیب اثر دهد. سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ...

توانگر و قدرتمند باشد. أَمْ لَهُمْ أُيْدٌ يَبْتَاطُونَ بِهَا...

شنوا و بینا باشد. «أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا، أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا».

قدرت خنثی کردن مکر دشمن را داشته باشد. «ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ تَمْ كِيدُونَ».

کتاب و قانون عرضه کند. «نَزَّلَ الْكِتَابَ».

خوبان و شایستگان را حمایت کند. «يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ».

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی الله متعال با تمام وضاحت بیان فرمود که سرپرست و حافظ پیامبر و مؤمنان درستکار است و بتها و بت پرستان هرگز نمی توانند به دوستان خدا زیان برسانند.

در آیات (199 الی 202) در موارد مهمی از «اصول اخلاقی اجتماعی»، برخورد با مردم و راه راست و پایدار را بیان می دارد. در واقع این آیات، شامل اصول همه ی فضایل است که آن هم از اساس تشریح به شمار می آید که به دنبالش اصول عقیده ی توحیدی به بهترین شیوه، خواهد آمد.

حُذِّ الْعَفْوَ وَأْمُرٌ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (۱۹۹)

با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکیها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه مکن). (۱۹۹)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْعَفْوُ»: گذشت. «بِالْعُرْفِ»: بالمعروف: پسندیده، رفتار نیکو، کردار خوب. «أعرض»: روی برتاب، چشم پوشی کن.

تفسیر:

«حُذِّ الْعَفْوَ»: پروردگار با عظمت ما به پیامبر نیز دستور و هدایت فرموده است که مکارم اخلاق را داشته باشد؛ یعنی در برخورد و معامله و معاشرت با مردم راه سهل و آسان را پیش بگیر، طوریکه میفرماید: «حُذِّ الْعَفْوَ»: یعنی ای محمد از اخلاق مردم آنچه سهل و آسانست را بگیر و آنچه را بدون کدام سختی و مشقت کمائی کرده اند بپذیر بدون اینکه از آن ها زیاده طلبی کنی، بلکه آنچه یکی از آن ها به تو می آورد را بپذیر و آن ها را مکلف به امور مختلف و پراکنده نکن در حالی که از آنها بیشتر از حد توان شان مطالبه نمائی. ابن کثیر فرموده است: این مشهورترین اقوال است و گفته ی جبرئیل علاقه به پیامبر صلی الله علیه وسلم بر آن گواه است آنجا که میفرماید: خدا به تو امر میکند آن که به تو ظلم کرد، او را ببخشی و به آنکه از تو دریغ کرد، عطا کنی و آنکه صله ی رحم تو را قطع کرد، صله اش را وصل کنی.

بلی! رسول الله صلی الله علیه وسلم به پیروی از این دستور، هیچگاه در میان دو کار مخیر ساخته نشدند، مگر این که آسانترین آن را انتخاب کردند، مشروط به این که آن کار آسانتر،

گناه نمی بود چنانکه در حدیث شریف فرمودند: «آسان بگیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و نفرت برنینگیزید».

در حدیث شریف آمده است: 1744- عَنْ ابْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «أَمَرَ اللهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَأْخُذَ الْعَفْوَ مِنْ أَخْلَاقِ النَّاسِ [رواه البخاری: 4644].

1744- از ابن زبیر (رض) روایت است که گفت: خداوند پیامبرش را امر نمود که از اخلاق مردم، گذشت را پیشه خود سازد. (ابن جریر روایت می کند که چون این آیه کریمه نازل گردید، پیامبر صلی الله علیه وسلم از جبرئیل علیهم السلام پرسیدند: یعنی چه باید کرد؟ گفت: خداوند تو را امر کرده است که اگر کسی بر تو ظلم کرد او را عفو نمائی، اگر برایت چیزی نداد تو برایش چیزی بدهی، و اگر با تو مقاطعه کرد بدیدنش بروی.

«وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» یعنی به معروف و نیکی امر کن و گفتار و اعمال نیکو انجام بده. معروف: هر خصلت پسندیده‌ای است که عقل‌ها آنرا بپسندد و روان‌ها بدان اطمینان یابد. یعنی بر توست تا آنها را به انجام هر امر نیکو و خوبی که از لحاظ عقل و شرع پسندیده است خواه از اقوال و گفتار باشد یا اعمال امر کنی که چنین با فطرت سالم و عقل صحیح موافق و از سَفْها، نادانان و احمقان دور است. پس با مطابق با جهل، سفاهت و نادانی‌شان تعامل نکن که تو بر هدایت مستقیمی.

مقصود: اینکه هر کس نسبت به شما بدی روا داشت او را ببخشید و هرگز انتقام مگیرید، و در ضمن او را به کارهای نیک هدایت کنید، چنین نباشد که در مقابل بدی تنها نیکی کنید و در مقابل ظلم انصاف، بلکه او را به نیکویی دعوت کرده، احسان نمایید.

«وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (199)»: پس با جهال و نادانی‌های شان مقابله به مثل مکن، بلکه در مقابل آنها صبر و شکیبایی داشته باش. یعنی: چون در دستور دادنشان به معروف، برای آنان حجت بر پا داشتی، اما آن کار معروف را انجام ندادند، در این صورت از آنان روی برگردان و در مقابل این جهالتی که از آنان سر میزند، با آنان بگو مگو و مشاجره نکن.

امام قرطبی در مورد فرموده است: این آیه اگر چه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم است، اما معنی تادیب جمیع خلق الله را در بر دارد. (تفسیر قرطبی ۳۴۷/۷).

مفسر ابن کثیر فرموده است که مقصود از کناره گیری این است که بدی را به بدی جواب ندهید و مقصود این نیست که از راهنمایی آنان اعراض کنید که این کار مغایر با شأن رسالت و نبوت است.

در این باره از حضرت عبدالله بن عباس، در صحیح بخاری، واقعه ای نقل شده است که شخصی به نام عیینة بن حصن، در زمان خلافت عمر فاروق اعظم (رض) و به منظور ملاقات با خلیفه وارد مدینه گردید و در خانه برادر زاده خویش حر بن قیس که از محدود علمای برجسته بود و در مجلس شورای حضرت فاروق شرکت داشت، میهمان شد. پس عیینة به برادر زاده اش گفت، چون تو به دربار امیرالمؤمنین مقرب و از معتمدان او هستی، از او برای من وقت ملاقاتی بگیر. حر بن قیس به خدمت حضرت عمر فاروق (رض) رفته و عرض کرد که کاکایم عیینة درخواست ملاقات کرده است. آن جناب اجازه داد؛ پس آنگاه عیینة در مجلس حضرت عمر فاروق (رض) اعظم خلیفه قدرتمند مسلمین حضور یافت و بی پرده و با روش غیر محترمانه بر حضرت عمر فاروق (رض) به شدت پرخاش نمود و به وی ناسزا گفت و بعد از آن اظهار داشت که تو نه به ما حق کامل می دهی و نه منصفانه رفتار می کنی. فاروق اعظم از ناسزا گویی وی برآشفتم، فوراً حر بن قیس عرض

کرد که یا امیرالمؤمنین مگر بخاطر نداری که الله تعالی فرموده است: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ (199)»: و این شخص هم از جاهلان است. و با شنیدن این آیه آثار خشم از چهره پرفروغ فاروق ناپدید گشت، و در جواب او چیزی نگفت و با آرامش خاطر به سخنان تند او گوش فرا داد. این عادت حضرت عمر فاروق اعظم (رض) و معروف و مشهور بود که: «کان وقافا عند کتاب الله عزوجل»: یعنی: سر خود را در جلوی احکام کتاب الله خم می کرد.

این آیه جامع مکارم اخلاق است و بعضی از علما آن را چنین خلاصه کرده اند که مردم بر دو قسم اند: یکی محسن و نیکوکار؛ دوم، بدکار و ظالم. این آیه برای هر دو گروه هدایتی بس مفید به شمار می آید که در باره نیکان چنین ارشاد می دارد که با آنان با رفتار کریمانه برخورد کنید و از نیکوکاران، نیکی ظاهری را بپذیرید و به دنبال تفتیش و تجسس قرار نگیرید و بالاترین معیار نیکی را از آنان درخواست نکنید بلکه به هر مقدار که بتوانند انجام دهند، اکتفا کنید، و نسبت به بدکاران و جاهلان چنین اظهار داشت که راه نیک را به آنها نشان دهید و به نیکی تشویق کنید و اگر نپذیرفتند و بر گمراهی و اشتباه خود اصرار ورزیدند و در صدد بر خورد جاهلانه بر آمدند، در آن صورت از آنها کناره بگیرید و به صحبت جاهلانه آنها پاسخ نگوئید، و با این روش امید می رود که آنها زمانی به هوش بیایند و به اشتباه خود پی برده به راه حق باز آیند.

مفسر. «تفسیر انوار القرآن» مینویسد: باید یادآور شد که قواعد و اصول سهگانه مطرح شده در این آیه، تبیین کننده اصول فضایل و مکارم اخلاقی در اموری است که به رفتار و معامله انسان با دیگران تعلق می گیرد.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ای جبرئیل! توضیح این آیه چیست؟ جبرئیل گفت: پروردگارت میفرماید: توضیح آیه این است که با کسی که با تو قطع پیوند میکند، ببیوندی و به کسی که تو را محروم می گرداند، بدهی و از کسی که بر تو ستم می کند، درگذری».

امام جعفر صادق (رض) می فرماید: «در این آیه، خداوند متعال پیامبرش را به مکارم اخلاق دستور میدهد و در قرآن، آیه ای جامع تر از این آیه در باره مکارم اخلاق وجود ندارد».

اصول فضایل و مکارم اخلاق عبارتند از:

- 1 - گذشت و چشم پوشی و آسان گیری. (آل عمران آیه 159)، (نحل آیه 125).
- 2 - امر به معروف؛ یعنی، آن چه که شرع بپسندد و خردمندان نیکویش پندارند، این آیه ها نیز به طور عام به آن اشاره میکنند: [آل عمران آیه 104]، و هم چنین حقوق زن (بقره آیات 228، 229 و 231).

- 3 - روی گردانیدن از نادانان و کوتاه بینان.

توضیح مفیده در مورد آیه مبارکه:

ای محمد! سخت مگیر، آسان گیر، در جواب رفتار احمقان و نادانان، مقابله به مثل مکن، بردباری و گذشت را پیشه کن و به هر کار نیک و زیبایی فرمان بده. راستی، این آیه هر چند موجز است؛ اما بسیاری از فضیلت های انسانی و اجتماعی مورد پسند دین اسلام، در آن جمع بسته است و از منشها و خلق و خوی زشت، رفتار خشونتو کردار پستی هشدار میدهد و انسان را به سوی ارزشهای والا و سودمند فرا می خواند.

امام ابن جریر الطبری نقل فرموده هنگامی که این آیه نازل گردید آن حضرت از حضرت جبریل مقصود آن را دریافت نمود، حضرت جبرئیل بعد از سؤال از خداوند متعال مطلب آن را چنین توضیح داد: که در این آیه به شما دستور داده شده که هر کسی بر شما ظلم کند شما او را ببخشید و هر که به شما چیزی ندهد شما به او بخشش نمایید و هر که خود را از شما قطع کند شما به او ببیوندید. و در اینجا ابن مردویه به روایت سعد بن عبادہ نقل کرده است که وقتی در غزوه احد حضرت حمزه کاکای آن حضرت به شهادت رسید و با بی رحمی تمام اعضا و جوارح او قطع کرده و با جسد مبارکش بی ادبی روا داشتند، هنگامی که آن حضرت پیکر مبارک را اینگونه دید فرمود کسانی که با حمزه چنین برخورد کرده اند من باهفتاد نفر از آنان چنین خواهم کرد آنگاه این آیه نازل شده و از جانب الله ارشاد شدند که این تصمیم مناسب مقام شما نیست بلکه لایق شما اینست که با عفو و کرم بر خورد نمایید.

این مطلب با آن حدیث تأیید میگردد که امام احمد به روایت عقبه بن عامر نقل فرموده: که رسول الله مکارم اخلاق را به او چنین تعلیم داد: هر که بر تو ظلم کند تو او را عفو کن و آنکه خود را از تو قطع میکند و آن را وصل کن و کسی که تو را محروم می کند تو بر او انعام و بخشش کن.

و امام بیهقی به روایت حضرت علی (رض) نقل کرده است که رسول الله به او فرمود که: من شما را اخلاق بهتر از اخلاق اولین و آخرین نشان میدهم و آن اینکه هر که تو را محروم میکند تو بر او بخشش کن و آنکه بر تو ظلم کند تو او را عفو کن و هر که رابطه اش را با تو قطع کند تو با او ببیوندد.

اگر چه در هر دو معنی «عفو» فرقی هست اما حاصل آن دو تا یکی است که در اخلاق و اعمال مردم اطاعت و فرمانبرداری سطحی را قبول کن و در صدد تجسس و تفتیش بیشتر قرار مگیر و از اطاعت آنها معیاری مخواه و از خطاها و کوتاهی هایشان درگذر، و بر ظلم آنها انتقام مگیر.

اعمال و اخلاق رسول الله دائماً بر همین منوال بود، که مظاهر کامل آنها هنگامی آشکار گشت که مکه فتح شد و دشمنان سرسخت او در قبضه او قرار گرفتند آن جناب و آنها را آزاد کرده فرمود: نه تنها بر ستم های تان انتقام نمیگیریم بلکه شما را به اعمال منکر گذشته تان مورد ملامت و نکوهش قرار نخواهیم داد.

نتیجه گیری سودمند و آموزشی:

امام ابن کثیر در تفسیر مبارکه: «حُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ 199» باتوجه به تحقیقات و تأملات تفسیری در این باره سخن جالب و عجیبی عرضه کرده و چنین نوشته است که: در تمام قرآن سه آیه جامع، جهت تعلیم و تلقین اخلاق فاضله آمده است که در هر سه آیه پناه خواستن از شیطان ذکر شده است. اولین همین آیه مبارکه سورة اعراف است. دومین این آیه 96 سورة مؤمنون است که میفرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّبِيَّةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ، وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ، وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ». (مؤمنین آیات 96 الی 98) (بدی را به روشی که آن بهتر است دفع کن، ما به آنچه وصف می کنند دانانتریم. (97) و بگو: ای پروردگارم! از و سوسه های شیاطین به توپناه میبرم. (98) و (ای پروردگارم) از این که شیاطین پیش من حاضر شوند، به تو پناه می برم. (99))

سومین آیه، همانا آیات متبرکه (34 الی 36 سوره فصلت) که میفرماید: «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (34) وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا نُوْحٌ عَظِيمٌ (35) وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (36) (و نیکی و بدی برابر نیست، (بدی دیگران را) به شیوه ای که آن بهتر است دفع کن، که (اگر چنین کنی) ناگاه کسی که میان تو و او دشمنی است، چون دوست گرم و صمیمی گردد. (35) و جز صابران (این خصلت نیکو) را دریافت نمی کنند و این را جز کسانی که بهره بزرگی از اخلاق و ایمان داشته باشند نخواهد یافت. (36) و هرگاه وسوسه ای از شیطان به تو رسد، پس به الله پناه ببر، چون او شنوای داناست).

پس در هر سه آیه هدایت های جامع و کاملی هستند که می باید در برابر خشم، عفو و اغماض کنید، و بدی را به نیکی جواب دهید و از شیطان به خداوند پاک پناه ببرید، پس در آیات فوق دشمنی و منازعات شیطان کاملاً روشن گردید. چون شیطان در منازعات انسان رابطه مستقیم دارد و هر جا که کوچکترین مجادله و نازعه ایجاد شود میدان تاخت و تاز شیطان برای وسوسه انداختن و مشتعل کردن آتش نزاع، هموار میشود و شیطان سعی دارد مردم نیک و بردبار را زودتر از دیگران به خشم وا دارد و از کنترل خارج سازد، پس خداوند متعال آگاه کردن از مکاید شیطان، معالجه و برخورد با شیطان را نیز روشن ساخته است. که هرگاه دیدید به هنگام خشم کنترل از دست می رود بدانید که شیطان دارد غالب میشود، پس بی درنگ متوجه الله شده به او پناه آورده به درگاه الهی دعا (استعاذه کنید، که: «رب أعوذ بك من همزات الشیاطین» (97) وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ» (98)) (مؤمنون، آیات 97 و 98). (پروردگارا! من از وسوسه های شیطان ها به تو پناه می برم، پناه می برم به تو ای پروردگارا! از این که آنان نزد من حاضر شوند).

وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٠٠﴾

و اگر از جانب شیطان و وسوسه ای به تو رسد، پس به الله پناه بجوی، همانا او شنوای داناست. (۲۰۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«يَنْزَغَنَّكَ»: تو را وسوسه می کند، به تو می رسد. «اسْتَعِذْ»: پناه ببر.

تفسیر:

«وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ»: ای محمد! هرگاه شیطان (و شیطان صفتان) در تو به چیزی از فساد و امر به بدی و وسوسه کرد، نباید فراموش کنیم که: و وسوسه ی شیطان، حتمی است. طوری که «يَنْزَغَنَّكَ»: (بانون تأکید آمده است) و از جانب دیگر و وسوسه ی شیطان، دائمی است. زیرا جمله «يَنْزَغَنَّكَ»: (فعل مضارع، نشانه استمرار است). همچنان انسان نباید از کوچکترین وسوسه ی شیطان غافل شود و باید به الله پناه برد و خود را تحت پوشش پروردگار با عظمت قرار داد.

«فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ»: پس تو از الله متعال یاری بجوی و به سوی او التجا کن و از پروردگارت بخواه تا از تو مکر و وسوسه آن را بردارد یعنی خود را در پناه الله متعال قرار بده و به او پناه ببر که آن را از تو دفع و برطرف کند.

نبايد فراموش کنید که: استعاذه و استمداد از الله متعال، بهترین درمان و وسوسه های شیطانی میباشد، انبیاء هم نیاز به استعاذه و پناهجویی به الله متعال را دارند.

باید گفت از اینکه وسوسه های شیطانی متفاوت است، استعاذه هم باید به «الله» باشد که جامع همه ی صفات نیک و کمالات است.

«إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (200)»: باید به الله متعال پناه برد که شنوا و داناست و به هر راز و رمزی آگاه است، نه به بت‌ها و خرافات خداوند متعال ذاتی است که: دعا را می‌شنود و بر احوال و اعمال مردم آگاه می‌باشد و کافی است که او حسابگر است. یعنی: به اولتجا کن زیرا او این التجای تو را می‌شنود و میداند بنابر این، شر شیطان را از تو دفع می‌کند. نزع: و سوسه کردن به فساد است، اعراب می‌گویند: نزع بیننا: یعنی در میان ما فساد افگند. باید به خدایی پناه برد که شنوا و داناست و به هر راز و رمزی آگاه است، نه به بت‌ها و خرافات.

مطالعه کنندگان محترم!

طوری‌که ملاحظه فرمودید؛ در این سوره، از آیه‌ی 16 تا 27 داستان وسوسه کردن شیطان نسبت به حضرت آدم علیه السلام آمده است، در اواخر سوره هم نسبت به وسوسه‌های شیطان هشدار می‌دهد.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (۲۰۱)

مسلماً کسانی که [نسبت به گناهان، معاصی و آلودگی‌های ظاهری و باطنی] تقوا ورزیده اند، هرگاه وسوسه‌هایی از سوی شیطان به آنان رسد [خدا و قیامت را] یاد کنند، پس بی‌درنگ بینا شوند [و از دام وسوسه‌هایش نجات یابند]. (۲۰۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«مَسَّهُمْ»: به آنان رسید. کلمه‌ی «مس»، به معنای إصابت و برخورد کردن همراه بالمس کردن است. «طَائِفٌ»: وسوسه‌ی شیطانی، گمان بد. «مُبْصِرُونَ»: جمع مبصر، بینایان.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا»: آنان که تقوای الهی را پیشه می‌کنند یعنی اهل تقوا، آنانی که تقوای پروردگار خود را رعایت می‌کنند و از عقاب او می‌ترسند و به اوامرش عمل و از نواهی‌اش اجتناب می‌کنند.

«إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ»: هرگاه به آن‌ها وسوسه یا تکانی از جانب شیطان برسد، و سوسه شیطان: آراستن گناه و دستور دادن او به انجام بدی در هنگام قهر و غضب است. طائف: یعنی وسوسه طوافگر زیرا وسوسه‌القایی از سوی شیطان است که به وسوسه خیال شباهت دارد، بر انسان سرک می‌کشد و چون طوافگری بر گرد او می‌تند.

وسوسه‌های نفسانی و شیطانی، مثل میکرب همه جا وجود دارند و دنبال ایمان‌های ضعیفند تا در آنها نفوذ کنند، باید گفت که وسوسه‌ی شیطان، از چند طریق صورت می‌پذیرد: گاهی از دور است، «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ» (طه، 120)، گاهی از طریق نفوذ در روح و جان، «فِي صُدُورِ النَّاسِ» (ناس، 5)، گاهی با همنشینی، «فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (زخرف، 36)، گاهی هم از طریق رابطه و تماس.

«إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ»

«تَذَكَّرُوا»: به یاد پروردگار خود و آنچه به دشمنانش آمده نموده می‌افتند و از غفلت خویش بیدار می‌شوند و قامت خمیده خود را راست می‌کند و از گناه خویش استغفار می‌طلبند.

«فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (201)»: اینجاست که آنها خطا و اشتباه خود را در می‌یابند و راه برابر را می‌بینند و به رشد و عقل خویش باز می‌گردند. و از وسوسه‌های شیطان رهایی می‌یابند.

وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ﴿٢٠٢﴾

و برادران بی تقوایان [که شیاطین هستند] همواره آنان را به عمق گمراهی میکشانند؛ سپس [در به گمراهی کشیدنشان] کوتاهی نمی ورزند. (۲۰۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِخْوَانُهُمْ»: یارانیشان، مراد کافران و منافقان شیطان صفت است. «يَمُدُّونَهُمْ»: آنانرا به سوی گاه می کشانند و یاری میکنند. «لَا يُقْصِرُونَ»: کوتاه نمی آیند، اکتفا نمی کنند.

تفسیر:

«وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ»: برادران شیاطین از میان کفار و مشرکان به آنها در گمراهی کمک میکنند یا به عبارت دیگر شیطانها به کفار در شرک و فساد در روی زمین مدد میرسانند در حالیکه آنها از فسادگری و دعوت آنها به سوی باطل و فرورفتن در گمراهی دست بر نمی دارند و در آن کوتاهی نمیکنند؛ یعنی اگر تقوا و تذکر نباشد، شیطانها با انسان برادر می شوند و تماس آنها، آسان و مؤثر می گردد و انسان را به عمق گمراهی می کشانند.

شیطانها، پس از به گمراهی کشاندن انسان هایی که برادر آنها شده اند، دست بردار نیست و همچنان آنان را در منجلاب گمراهی فرو می برد.

در تفسیر کشاف آمده است: اگر بپرسند: چرا ضمیر در «إخوانهم» جمع آمده، حال آن که شیطان مفرد است؟ در پاسخ باید گفت: مراد از آن جنس شیطان است، چنانکه به همین شیوه میفرماید: «اولیاءهم الطاغوت» (سوره بقره، 257) «ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ (202)»: از گمراهی خود کوتاه نمی آیند و دست بر نمی دارند. بلکه همیشه غرق در اعمال زشت و بد خویش اند و همواره حرمت های الله متعال را می شکنند. شیطان صفتان، در انحراف کردن انسانها به کسی رحم نمی کنند و از هیچکس دست بر نمی دارند.

این آیه مبارکه: نهایت تأثیر رفتار شیاطین را بر انسانهای نادان و تباهکار به تصویر میکشد که چگونه عقل را به کار نمی اندازند و بیراهه می روند و در اسارت و حلقه شیطان گیر می مانند.

ولی مؤمنان برگزیده که به عالم غیب ایمان دارند و اهل نماز و نیکوکاری اند، هرگاه وسوسه شیطان جن و انس، بخواهد آنان را به سوی گناه و بزهکاری ببرد یا دلپایشان را از کینه و حسد آلوده کند، خدا را به یاد می آورند و میدانند که آن از راه های زشت شیطانی است و فوراً به خدا پناه می برند، تا در امان بمانند. (نحل آیه 98 و 99) مثال انسان مؤمن پرهیزکار که شیطان در برابرش، درمانده و سرافکنده است، همانند انسان تندرست نیرومند بس پاکیزه ای است که میکروب، راهی برای تباه و بیمار کردن بدنش نمی یابد و جسمش در امان است. حال اگر راه یافت، به وسیلهی سربازان مدافع تندرستی (حفظ الصحة)، کشته و نابود می شوند. این حالت در اصطلاح علم پزشکی، مصونیت (مناعه) نام دارد.

مطالعه کنندگان گرامی!

پس از شرح گمراه گریهای شیاطین در آیه های قبل، اکنون این آیه مبارکه نوعی خاصی از انواع گمراهی را به بیان میگیرد و آن، این که: بی باوران به منظور آزار رساندن به پیامبر، خواهان آوردن آیات روشن هستی و معجزات ویژه بودند و می گفتند: ما تو را باور نداریم، مگر آنگاه که از زمین چشمه ای آب برایمان روان گردانی. یا باغی از درختان

خرما و انگور داشته باشی که از میان آنها جوی بارها روان باشد. (سوره اسراء آیات 90 و 91). در آیه متبرکه ذیل: در باره: پیروی کردن پیامبر از وحی الهی و ویژگی های قرآن، بحث بعمل آمده است.

وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠٣﴾

و هنگامی که (در نزول وحی تاخیر افتد و) آیه ای برای آنها نیامورد میگویند چرا خودت (از پیش خود) آنرا برنگزیدی بگو من تنها پیروی از چیزی میکنم که بر من وحی میشود. و این (قرآن) بصیرتهایی است از جانب پروردگارتان. و هدایت و رحمت است برای مردمی که ایمان می آورند. (۲۰۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَمْ تَأْتِهِمْ بآيَةٍ»: برای اهل مکه نیاموردی. «لَوْلَا»: چرا نباید؟ برای چه نباید؟ «اجْتَبَيْتَهَا»: آنرا برمیگزیدی، آنرا جمع میکردی، در اینجا به معنای خودسرانه سخن گفتن و ساختن سخن است. «بَصَائِرُ»: جمع بصیرت، رهنمود، بینش، حجت روشن، روشن بینی.

تفسیر:

«وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بآيَةٍ»: و اگر تو ای پیامبر به این مشرکان طور که آنها درخواست میکنند معجزه ای برایشان نیاموردی، یا آیه ای از آیات قرآن نیاموردی، «قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا»: آن ها می گویند ای محمد! چرا از جانب خود اختراع نمی نمائی؟ «قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي»: ای محمد! به آنها بگو! که تو پیامبری فرستاده شده از جانب الله متعال و بنده ای هستی مأمور و نمی توانی آیات را از جانب خود بیاموردی و یا معجزات را اختراع کنی.

«هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ»: این قرآن گرانقدر دلیلی است واضح و برهانی است پر فروع و درخشان که انسان را از سایر معجزات بی نیاز می کند، پس نور هدایت قلوب است که به وسیله ای آن می توان حق را درک نمود.

«وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (203)»: و در آن هدایتی است که خدای تعالی با آن هر که را از بندگان خود بخواهد هدایت میکند و رحمتی برای کسانی است که از او پیروی مینمایند و به آن باور دارند و به امتثال او امرش می پردازند.

قابل تذکر است که: مردم دوره ای جاهلیت از قرآن که معجزه ای جاودانه ای است، روی بر میگشتاندن و خواستار معجزه ای مادی بودند که پیامبران پیشین داشتند و به زمان خود آنان اختصاص داشت. از این رو، با تمسخر و ریشخند، چنین معجزاتی را از پیامبر خاتم درخواست میکردند؛ اما پیامبر در برابر ذات آفریدگار بسیار بادب و با شرم و وقار بود و هرگز بی جهت پیشنهاد نمی کرد و از خود چیزی نشان نمی داد، مگر آن که فرمان می یافت، «وَإِذَا تَنَلَّيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَنْتَ بَقْرَانٌ غَيْرٌ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ...» (یونس آیه 15)، آنگاه هر دستوری که از سوی حق به او میرسید، - بی کم و زیاد - به مردم می گفت و در یاد دانشش، بسیار می کوشید تا سبب خوشبختی آنان شود. (انعام آیات 104 و 155).

خوانندگان گرامی!

در آیه مبارکه قبلی بیان یافت که قرآن عظیم الشان، حُجَّت گویا، بینش و راهنمای مردم و هدایت و رحمت مؤمنان است. بنابر این، الله متعال در این آیات هم فرمان میدهد تا به پاس

احترام و ارزش قرآن، هنگام تلاوت، ساکت و خاموش باشیم و با تدبر و تفکر به آن گوش فرا دهیم، تا هرچه بیشتر رحمت و نور و سعادت را دریابیم و به حقایق کلام خدا پی ببریم، نه آنگونه که دشمنان در میان تلاوت قرآن سر و صدا راه می اندازند.

بناءً در آیات (204 الی 206) در باره گوش فرا دادن به قرآن و شیوه‌ی یاد الله بحث بعمل آمده است.

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٢٠٤﴾

و هنگامی که قرآن خوانده شود، به آن گوش فرا دهید و خاموش باشید (تا بشنوید) باشد که بر شما رحم شود. (۲۰۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«اسْتَمِعُوا»: گوش فرا دهید. «اسْتَمِعُوا»: گوش فرا دادن از روی قصد و نیت است. «أَنْصِتُوا»: ساکت و خاموش باشید.

تفسیر:

«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا»: و هنگامی که کتاب الله متعال در نماز و غیر نماز بر شما تلاوت شود آنرا توأم با تدبر و تفکر بشنوید و به منظور فهم و تفکر بیشتر سکوت کنید و تمام مشغله‌ها را هنگام شنیدن تلاوت آن کنار بگذارید هر وقت قرآن قرائت شد، متفکرانه گوش فرا دهید، و برای احترام به قرآن در باره‌ی عظمت و جلال خدا بیندیشید و او را یاد کنید و بی‌سر و صدا گوش به آن فرا دهید.

«لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (204)»: تا مورد رحمت الله متعال قرار گیرید و رضوان او تعالی را به دست آورید و اوامر او را اجرا نموده و به کرمش برسید و آنچه نزد اوست را کمائی کنید؛ زیرا این کتاب راهی به سوی هر هدایت و رشدی به سوی هر فلاح و رستگاری است.

شان نزول آیه: 204:

483- ابن ابو حاتم و غیره از ابو هریره (روایت کرده اند: مسلمان‌ها به امامت رسول الله صلی الله علیه وسلم (نماز می خواندند و در آن حال صدای خود را بلند می‌کردند. در این باره آیه مبارکه: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ...» نازل شد. (طبری 15597 و واحدی 463 روایت کرده اند. در این سند عبدالله بن عامر اسلمی ضعیف اما حدیث دارای شواهد است.)

484- و نیز از او چنین روایت کرده است: مسلمان‌ها در نماز با هم صحبت می‌کردند. لذا این آیه: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ» نازل گردید. (طبری 15593 روایت کرده اسناد آن قوی نیست به خاطر ابراهیم هجری اما حدیث دارای شواهد است.)

یادداشت:

«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا» از ظاهر عبارت این آیه مبارکه بر می‌آید که گوش داشتن و خاموش ماندن به هنگام قرائت قرآن در نماز یا غیرنماز واجب است.

برخی از مفسران در تفاسیر خویش مینویسند نه تنها در نماز بلکه اگر کسی در مجلسی باشد که در آن قرآن میخوانند، باید خاموش بماند. برخی دیگر هم گفته اند که معنای عبارت آن است که هرگاه رسول اکرم صلی الله علیه وسلم به هنگام نزول آیات، آنها را برای شما خواند، به آن گوش فرا دهید. برخی از مفسران هم گفته اند که معنای شنیدن آن این است که به احکام عمل کنید و از مرزهای آن گذر نکنید.

هدف اصلی این آیه همان است که در بالا بیان شد، اما به طور ضمنی این مطلب نیز از آن فهمیده میشود که چون کلام خدا تلاوت شود، مردم بایستی سکوت و ادب را رعایت

کرده با توجه و دقت به آن گوش فرا دهند. این مسئله نیز از آن قابل استنباط است زمانی که امام در نماز قرآن را تلاوت میکند، اقتداکنندگان سکوت نموده به آن گوش فرادهند، اما در این مسئله در میان ائمه‌ی فقه اختلاف است. نظر و مسلک امام ابو حنیفه (رح) و شاگردان ایشان آن است که نماز چه سری باشد چه جهری، اقتدا کنندگان بایستی سکوت کنند. نظر امام مالک و امام احمد این است که اقتداکنندگان تنها در نمازهای جهری باید سکوت کنند. اما امام شافعی بر این نظر است که اقتدا کننده در همه‌ی نمازها، چه سری و چه جهری باید قرائت کند، چرا که ایشان بنا به برخی احادیث چنین فهمیده اند که هرکسی سوره‌ی فاتحه را بخواند، نمازش کامل نمی‌شود. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن).

فرق «استماع» و «انصات» چیست؟

انصات (خاموش ماندن) در ظاهر، ترک سخن و خاموش گشتن و خودداری از هر چیزی است که استماع را آشفته کند؛ اما استماع (گوش فرادادن)؛ یعنی، شنونده با حضور قلب و با تدبیر و اندیشه و بینش، گوش فرا دهد تا به خیر و رحمت فراوان، دانش سودمند، ایمان پایدار، هدایت بیشتر و آگاهی در دین، نایل آید. این است که الله، رحمتش را بر این دو صفت فرو می‌ریزد. اما تنها ساکت ماندن، بهره‌ی کمتری دارد.

یادداشت ضروری: بسیاری از علمای دین بدین عقیده اندکه: در نماز جماعت، گوش فرادادن به قرائت امام در اوقات نماز جهری برای مأموم (مقتدی) برتر از خواندن سوره‌ی فاتحه است. [تفسیر تیسیر الکریم الرحمان].

وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ﴿٢٠٥﴾

و پروردگارت را در دل خود با تضرع و پنهانی، بی آنکه آوازت را بلند کنی، در وقت صبح و شامگاه یاد کن و از غافلان مباش. (۲۰۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«تَضَرُّعًا»: فروتنانه و متواضعانه، با تواضع و زاری و فروتنی. «خِيفَةً»: با بیم و خشیت از خدا. «الْغُدُوِّ»: سحرگاهان. «الْآصَالِ»: جمع اصیل، شامگاهان.

تفسیر:

باید گفت که در آیه قبلی، آداب تلاوت قرآن به بیان گرفته شد و در این آیه مبارکه، آداب ذکر و دعا بیان گرفته میشود که: باید با تضرع و خشوع و بیم و امید همراه باشد. طوریکه میفرماید: «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ»: و بر توست تا در ذکر پروردگارت مداومت کنی و در این امر با دعا، ذکر و تضرع استمرار بخشی و در ذکر خدای تعالی از حد وسط کار بگیری، به طور آهسته و همراه با تأمل و تدبیر طوری که نه صدایت را بلند کنی و سبب مزاحمت به خود و دیگران واقع شدی و نه آنگونه که نه خود بشنوی و نه انسان‌های اطراف تو این حکمی عام در همه اذکار است؛ اعم از قرائت قرآن، دعا، تسبیح، تهلیل و غیره. آری! یادکن باری تعالی را «تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً» او را با خشوع و خوف به یاد آور. یادکن باری تعالی را «بِه زاری و ترس و بدون چیغ زدن» یعنی: طوری او را با ترس و زاری یادکن که به خودت بشنوانی پس صدایت را در ذکر بلند نکن زیرا یاد کردن پنهانی، به اخلاص نزدیک‌تر و به اندیشیدن ممدتر است.

«وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ»: در حد متوسط، بین جهر و خفی او را بخوان. یاد الله وقتی غفلت زدایی میکند که بدون تظاهر و سر و صدا باشد، وگرنه خودش نوعی سرگرمی و غفلت می‌شود.

«بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ»: و بر توست تا ذکر الله را در هر روز صبح و شام بگوئی یعنی: در اوقات شبانگاه.

اصیل: بعد از عصر تا مغرب است، «وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ (205)» و از کسانی که از ذکر الله اعراض می کنند نباش، آنانی که از عبادت او تعالی در لهو بسر می برند و از آیات و نشانه هایش باز می دارند.

از ذکر و یاد الله غافل مشو. واقعیت اینست آنان که هر صبح و شام، الله را یاد نمی کنند، از جمله غافلانند.

خواننده محترم! روح و جوهر اصلی ذکر الله اینست که چیزی که ذاکر به زبان گوید، از دل به آن توجه داشته باشد، تا منفعت کامل ذکر به ظهور برسد، و زبان و دل هر دو عضو به یاد الله متعال مشغول شود؛ و در عین ذکر، دل از رقت مملو باشد. با رغبت و با رهبت حقیقی خدا را یاد کند؛ چنانکه زاری کنندگان ترسناک به کسی التجا می کنند. در لهجه، در آواز، در هیئت، در همه حال، علایم تضرع و خوف محسوس باشد؛ و طبیعی است که از عظمت و جلال ذکر و مذکور آواز پست میشود: «وَحَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا»: از اینجاست که به شدت بلند کردن آواز ممنوع شده؛ هرکه به آواز ملایم سرا یا جهرا به ذکر الهی پردازد، الله متعال نیز او را ذکر می کند؛ عاشق را چه سعادت بلندتر از این است؟!

لطیفة زیبا در فایده استعاده:

حکایت شده است: یک نفر از سلف به شاگردش گفت: اگر شیطان گناهان را در نظر شما آراست و فریبیت داد چه کار میکنی؟ گفت: در مقابلش مقاومت میکنم، گفت: اگر باز آمد؟ گفت: به مقابله بر میخیزم، گفت: چنین کاری طول میکشد، گفت: آیا اگر در کنار گله ای عبور کنی و سگ گله (عوعو، واق واق، ههههه) کنان مانعت بشود، چه کار میکنی؟ گفت: آن را از خود دور می کنم. گفت: این کار طول می کشد. اما به صاحب گله پناه ببر که تو را حفظ میکند، پس فایده ای استعاده این است.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ (۲۰۶)

یقیناً مقربان و نزدیکان الله متعال هیچگاه از عبادت و بندگی اش تکبر نمیورزند، و همواره او را تسبیح میگویند، و پیوسته برای او سجده میکنند. (۲۰۶)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ»: کسانی - مانند فرشتگان - که در پیش پروردگار تو مقام و مرتبه ای دارند.

تفسیر:

«إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ»: مسلماً آنان که نزدیکان پیشگاه پروردگارت به شمار می آیند، یعنی فرشتگان، «لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ»: از بندگی و پرستش پروردگار باعظمت سرپیچی و تکبر نمی کنند.

یعنی خود بزرگ بینی و روی گردانی از بندگی شیوهی شیطان است و نتیجهی آن پستی و سقوط و دور شدن از رحمت الهی است. اما فرود آوردن سر تسلیم در برابر پروردگار و استوار ماندن بر بندگی یک کار ملکوتی است و نتیجهی آن رشد و عروج و نزدیک شدن به خداست. اگر شما جویای این قرب و پیشرفت هستید، از شیوهی فرشتگان پیروی کنید نه از شیوهی شیطان.

«وَيُسَبِّحُونَهُ»: او را به پاکی میستایند و او را از اوصاف ناشایست پاک و مبرّی می دانند. «وَلَهُ يَسْجُدُونَ (206)»: و سر سجده و تعظیم فقط برای او بر زمین می نهند.

بناءً بر شماسست ای مؤمنان تا به ملائکه خود را شبیه سازید که در برابر الله متعال و او امرش خاضع و فروتن آند و اوتعالی را در هر وقتی یاد می کنند طوری که نه خسته میشوند و نه افتراء مینمایند در حالیکه خضوع آنها تمام و خشوعشان کامل است و رجوع آنها به سوی الله متعال از طریق عبادت میباشد، پس شما نیز در طاعت و عبادت و سجده خویش مانند آنها باشید تا به رضوان پروردگار خود دست یابید و به رحمت مولای خویش رستگار شوید. یاد داشت سجده ای:

این اولین سجده تلاوتی در قرآن کریم است که بر خواننده و شنونده آن إجماعاً سجده (سجده ای تلاوت) واجب می شود.

در این مقام دستور این است که هر کسی این آیه را تلاوت کرد، یا شنید، سجده کند تا حالش چون حال فرشتگان شود و او نیز همچون فرشتگان در برابر خدایی که به فرمان او نظام این جهان هستی را می چرخاند، خضوع و خشوع اختیار کند و با عملش بلا فاصله ثابت کند که نه دچار غرور خود بزرگ بینی است و نه از بندگی خدای بلند مرتبه روی میگرداند. در قرآن کریم چهارده آیهی سجده (سجده ای تلاوت) وجود دارند. مشروع بودن سجده به هنگام خواندن و یا شنیدن این آیه ها متفق علیه است، اما در بارهی واجب بودن آن اختلاف نظر وجود دارد. امام ابو حنیفه (رح) سجدهی تلاوت را واجب میدانند، اما علمای دیگر آن را سنت قرار می دهند.

پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم گاهی در میان جمع بزرگی به تلاوت قرآن میپرداخت و پس از تلاوت آیهی سجده هم خودش به سجده می افتاد و هم تمام حاضران هریک در جای خودش سجده میکردند، این هم در روایات آمده است که پیامبر به هنگام فتح مکه به تلاوت قرآن پرداخت و چون به آیهی سجده رسید، کسانی که بر زمین ایستاده بودند، بر زمین سجده کردند و کسانی که سوار اسب ها یا شترها بودند در همان حال خم شدند. گاهی آن پیامبر صلی الله علیه وسلم به هنگام ایراد خطبه آیهی سجده را تلاوت میفرمود و پس از تلاوت آن از منبر فرود می آمد، سجده می کرد و بار دیگر بالای منبر می رفت. جمهور عالمان برای این سجده همان شرایطی را قایل آند که برای نماز قایل آند، یعنی با وضوء بودن، رو به سوی قبله کردن و گذاشتن پیشانی بر زمین به هنگام سجده.

اما در هیچ یک از احادیثی که در باب سجدهی تلاوت به ما رسیده است، دلیلی بر این شرایط وجود ندارد. آن چه از این روایات به دست می آید این است که به محض شنیدن آیهی سجده هر کسی در هر حالی باشد خم شود، چه وضوء داشته باشد یا وضوء نداشته باشد، چه استقبال قبله ممکن باشد یا ممکن نباشد و چه بتواند سر را بر زمین نهد یا نتواند. از میان سلف نیز کسانی بوده اند که مسلک آنان همین بوده است. إمام بخاری دربارهی عبدالله بن عمر (رض) نوشته است که وی بدون وضوء سجدهی تلاوت میکرد. دربارهی ابو عبدالرحمان شلمی نیز در فتح الباری آمده است که او در حین راه رفتن قرآن تلاوت می کرد و اگر در جایی به آیه ی سجده می رسید، تنها سرش را خم میکرد، چه وضوء میداشت یا نمی داشت و چه روی به طرف قبله میبود و یا نمی بود. بنابر وجوه مذکور نظر ما این است که گرچه مسلک جمهور مبنی بر احتیاط است، اما اگر کسی برخلاف مسلک جمهور عمل کرد نمیتوان او را سرزنش کرد، چرا که سنت ثبت و صحیحی در

تأیید مسلک جمهور وجود ندارد و در میان سلف بوده اند کسانی که عمل شان برخلاف مسلک جمهور بوده است. (بنقل از تفسیر تفهیم القرآن).

بعضی از فضایل و احکام سجده :

در اینجا از عبادت نماز به این سبب تنها، سجده را ذکر کرد که در تمام ارکان نماز، سجده از فضیلت ویژه ای برخوردار می باشد.

در «صحیح مسلم است که شخصی به حضرت ثوبان گفت که به من چنان عملی نشان ده، که به وسیله آن بتوانم به جنت راه یابم، حضرت ثوبان سکوت فرمود. او باز سؤال کرد و ایشان باز خاموش ماندند وقتی که بار سوم سؤال را اعاده کرد او پاسخ داد که بنده شخصاً همین سؤال را از رسول خدا پرسیدم آن جناب به من چنین وصیت فرمود که زیاد سجده کن؛ زیرا که اگر تو یکبار سجده کنی، خداوند بخاطر آن برای تو یک درجه، بلند میفرماید، و یک گناه می‌آمرزد. او میگوید که من بعد از ثوبان حضرت ابو الدرداء را ملاقات کردم از او هم سؤال کردم او هم همین پاسخ را به من داد.

او در «صحیح مسلم» به روایت حضرت ابو هریره و منقول است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده که بنده زمانی از همه به پروردگار خود نزدیک می شود که در سجده باشد، لذا در سجده دعا بسیار بخوانید زیرا امید اجابت ایزدی خیلی زیاد است.

لازم به یادآوری است که عبادتی تنها به سجده معروف نیست، بلکه مراد خواندن نماز با تضرع و فروتنی است، و مراد از کثرت سجده، به نزد امام ابوحنیفه (رح) آنست که علاوه بر نمازهای یومیه، نماز نوافل زیاد بخوانند؛ زیرا به هر مقدار که نماز نفل، بیشتر خوانده شود، سجده های بیشتری صورت میگیرد و در نتیجه از فضایل ویژه سجده که همان انکسار و نهایت تسلیم به درگاه خالق متعال است، برخوردار میگردد که امید می رود به رضایت قرب الی الله نایل گردد. و هم چنین اگر کسی تنها سجده کرده، دعا بخواند در آن اشکالی نیست و آن هم دعا در سجده، مختص نمازهای نوافل است نه فرایض.

سورة اعراف به همین جا پایان پذیرفت، درحالیکه آخرین آیه آن آیه سجده است. در «صحیح مسلم» به روایت حضرت ابو هریره منقول است که هرگاه یکی از بنی آدم، آیه سجده را بخواند، سپس سجده تلاوت بجای آورد شیطان نالان و فریاد کنان گریخته و میگوید: وای افسوس! که به انسان دستور سجده داده شد که خدای را سجده کنید و آنها بجای آوردند پس جایگاه شان جنت شد، و به من هم همین دستور رسیده بود من نافرمانی کردم جای من جهنم شد.

خوانندگان محترم!

از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرمود: «من قرأ سورة الأعراف جعل الله يوم القيامة بينه وبين ابليس سترا، و كان آدم شفيعا له يوم القيامة» هرکس سوره اعراف را بخواند الله متعال روز قیامت، بین او و ابلیس پوششی قرار می دهد و در آن روز حضرت آدم برای او شفاعت می کند.»

الهی ما را شفاعت رسول الله (ص) نصیب گردان. آمین!

و من الله التوفيق

مکتبی بر بعضی از منابع و مأخذها

1- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (751هـ - 812ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

2- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی، «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: (فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد).

3- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر اصلاً به زبان عربی نوشته شده، و از تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

4- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.

5- البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» اصلاً به زبان عربی تحریر شده است.

6- تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهور به ابن کثیر. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن شناس بزرگ اسلامی میفرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).

7- تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل»، مشهور به «تفسیر بیضاوی» در قرن هفتم هجری به زبان عربی نوشته شده. تألیف ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ)

8- تفسیر الجلالین «التفسیر الجلالین»:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م. این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم به رشته تحریر آمده است).

9- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

10- تفسیر ابن جزئی التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزئی غرناطی الکلبی مشهور به جزیّ (متوفی 741ق) این تفسیر یکی از موجزترین و درعین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

11- تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.

12- تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از جمله علمای ترک نژاد می باشد.

13- تفسیر فی ظلال القرآن:

تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

14- تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

15- تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمة معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

16- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)

17- تفسیر معارف القرآن :

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

18- تفسیر خازان:

نام تفسیر: «لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان)» تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری می باشد).

19- روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1270-1217ق)

20- جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن» تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور» مؤلف آن : حافظ جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵-۱۵۰۵م)

21- زجاج: «تفسیر معانی القرآن فی التفسیر»:

مؤلف: الزجاج أو أبو إسحاق الزجاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السری بن سهل الزجاج البغدادی است. (241 هجرى - 311 هجرى 855_923 میلادی)

22- تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز ابن عطیة» بوده، مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسی المحاربی (المتوفی: 542 هـ)

23- تفسیر قتاده:

أبو الخطاب قتاده بن دعامة بن عكابه الدوسی بصری (۶۱ هـ- ۱۱۸ هـ ۷۳۶-۶۸۰م) شیخ قتاده از جمله تابعین بوده، که در علوم لغت، تاریخ عرب، نسب شناسی، حدیث، شعر عرب، تفسیر، دسترسی داشت. و در ضمن حافظ بود، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود. امام احمد حنبل در باره او می گوید: «او با حافظه ترین اهل بصره بود و چیزی نمی شنید مگر اینکه آن را حفظ می کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

24- تفسیر یضاوی:

تفسیر الیضاوی (انوار التنزیل و اسرار التأویل) مؤلف: مفسر کبیر جهان اسلام شیخ ناصرالدین عبدالله یضاوی.

25- تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری:

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467_9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته به چاپ رسید، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر، و در سال های ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، و ۱۳۱۸ در قاهره هم به چاپ رسیده است.

26- تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجرى قمرى در بغداد (218_301 هجرى شمسی. تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است.

27- مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

28- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

29- صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. و گرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

30- سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر (یازده جلد؛ قاهره ۱۴۰۵)، که از مهم ترین و اثر گذار ترین آثار حوی به شمار می آید.

31- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاء 2 / 297، وأساس التقدیس صفحه 7).

ترجمه و تفسیر:

المائده، الانعام، الأعراف - جزء (7 - 8 - 9)

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی - سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتژیکی افغان

و مسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره - جرمنی

ایمیل ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**